



رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

حمد طیب که رایحه آن نفحه الاسطابه و فوحه نعما مسطابه مشام حامد را معطر گرداند و قصارای شکر حمید

جودت فایحه شامیه بانجت نامها آن مهام روان شکر را بوصول مراد و قبول رشاد و سداد رسد نذر

پروردگار عالم و عالمیان و آدم و آدمیان راست که کردگار مهربان و بخشنده مومنان مالک

روز جزا ملیک فرمان رواست معبودی که غیر او سزاوار پرستش نبود معینی که استعانت از غیر او

نشود هادی صراط مستقیم مرشد مناهج دین قویم منعم پیشینیان و پسینیان از ارباب کمال منتقم مستحقان

غضب از اصحاب غوایت و ضلال مجیب خواهش خواهندگان مستجیب دعوت دعا کنندگان موصوف بصفات

قدیمت منعوت بنعوت عظیم متصف بصفات قدیم و کمال منزه از سمات حدوث و زوال متکلم بکلام قدیم

منزل کتاب کریم وحی کننده آیات قرآنی فرستنده بینات فرقانی تنظیم بدیع و تالیف منیع مفصل

بعبارات مرتب بترتیب سور و آیات بحکمه بالغه جمال مجملات و وجوه نهات مقصورات خیام

مستورات استار و خفا از عیون ادراک مختفی داشته و بقدرت کامله صور ظواهر نصوص

معجزات و محکمات بر صحایف افئده اولی الابصار نگاشته و صلوات بیحد و تسلیمات بیعد و تحیات بی

احصا و عدو بر رسول مجتبی محمد مصطفی افضل و فاضل بنی آدم صلی الله علیه و سلم ماه آسمان

جلالت مهر فلک رسالت سحاب فیاض و دریای بحر مواج در عطا جهان فضایل عمان شمایل از درج نجم هادی

پیشوای انبیا و رسل رهنمای مناهج و سبل صاحب معجزات ظاهر مظهر حجج و بینات باهر چنانچه منجب را

سعی خود کشیده و وحی ندا السلام علیک یا نبی آدم شنیده و از جوب ناله فراق او برآمد و از اصابع

مبارک او چشمه آب بیرون آمد تا انکه دستگاه بر عالم علوی یافت باشارت انگشت او ماه آسمان شکافت

بیت به یک اشارت او گشت ماه جرم دو نیم زهی شهی که چنین دست بر سما دارد و معجزات او از حد حصر

بیرون و حجج و انباء و ابناء او از غایت احصا افزون خصوص معجزه باقیه و آیت سامیه سبع مثانی که

قرآنا عربیا غیر ذی عوج و برهان اوست انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا برهان اوست نظم او

با هر نظمی که مقابله کنند در بلاغت رایج آید هر بلیغی که در معارضه او زبان گشاید بی زبان نماید کلام

که آثار در هر کار نشانی و بیانی که در وی از هر چیز تبیانی عبارتی که مشتمل اشارات جلیله دلیلی متضمن

دلالات و مقتضیات جزیله بحر مواج سراج وهاج جامع بیان متین و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین

بیت جمیع العلم فی القرآن لکن تقاصر عنه افهام الرجال و بر صحابه کرام نبی علیه السلام هداة سبل

اسمانی اعلام طریق سلمانی رواة اخبار و احادیث ثقاة و راحبار و محدثات اصحاب خیر القرون رو

بر بلاع ربع مسکون ارباب صدق و حق خداوندان فضل مطلق تالیان قرآن و صاحبان عداح احسان

شموس آسمان هدی بدور فلک اسود حوارد ایوت طوارد مصاحبان درگاه رسول حاضران وحی در

نزول اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کمال این نزابیانت تبلیغ احد مد احدهم و لا نصیفه جلال

این نزابیانت ملازمان درگاه باجاه نبوی محرمان اسرار بارگاه مصطفوی خصوصا بر نامتر نوای

تحقیق امیر المومنین ابی بکر صدیق شایان خلعت برهان ملت صدر نشین خلافت مجمع علیه در امامت افضل

اصحاب ولایت اکرم ارباب هدایت علم علم و تقوی افراخته در همه امور بعد تحقیق و صواب پرداخته سر

ارباب و اخیار مورد آیت ثانی اثنین اذ هما فی الغار و بر صاحب منبر معدلت و احتساب امیر المومنین

عمر ابن الخطاب رافع رایات دین دافع غوایت از روی یقین خلیفه باجاه در خور دعوی و افقنی اصحاب

کمال و جلال در معدلت او شرطی مهتم تا بصر مشرف بشرف الحق ینطق علی لسان عمر و برجامع سور و آیات

قرآن امیر المومنین عثمان ابن عفان خلیفه عالی خطاب خداوند یقین بی ارتیاب مشهور بصفات

رضیه معروف بعوارف مرضیه باذل مال و جان بسماحت مخصوص از قران بسخاوت صاحب جلباب حیا

علم جود و سخا متصف بصفت ثروت و قدرت مجهز جیش عسرت مکرم از درگاه باجاه بکرامت لو لم نعلیهم

کرر مروی آمده است بنظر این سخن که درین تفسیر مسطور است از مضامین کتب مذکور و آنچه مولف در کتابی دیده
و بخواهش از تحیر و طبیعت کشیده بر وجه تاویل و بیان احتمال است نه بر وجه تفسیر و کشف اجمال است و از ارباب
علم و درایت رای ماسول و از اصحاب ذکا و ذهن مرکا مسئول است که چون این سواد عیون اولی الابصار است و
این سطور که قرین سویداء ذوی الافکار است بسواد عیون باصره ایشان بصر شود و بالی خاطر افتد متفکره ایشان
ملحوظ گردد و در بهرها و او نکته و در لطایف نظر افکنند که در وی چه دقایق حقایق نمودار شده و چه
معانی بدیع در بیان آمده و انحاء وجوه علم نحو چگونه منکشف گشته و قواعد علم معانی چه نوع تطبیق یافته
و جهات توکید چگونه تمهید شده و موکدات استفهام چه نوع در بیان آمده از هر علمی چه معادن پنهان بظهور
پیوسته و از هر فنی چه کنوز رموز پیدا گشته و اگر در مطالعه محلی ازین کتاب مشکل پیش آید چنانچه زلت قدم
مقرر بالفرض قلم محرر نماید تتبع کتب مذکور کنند در هم اصلاح و تصحیح کنند و اگر باصلاح و تصحیح دست ندهند
دل بر مضمون خذ ما صفا و دع ما کدر دارند تتبع و اصلاح و تصحیح بدیگران بگذارند و از حضرت خدای تعالی
آلاء و توالت نعماؤه خواست که بکرم وافر و فضل متوافر و احسان قدیم و انعام عمیم این تفسیر را باخر
رساند و داعی را با تمام این توکلت علیه و هو حسبی چون ابتداء قراءة بتعوذ باید بدایت تفسیر مفسران در
تعوذ از قرات چند عبارت منقول است و هر یکی از آن در قرات منقول است لیکن میان همه عبارات تعوذ
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اشهر است و میان تالیان ادور و اکثر است در تفسیر آورده که ابن مسعود رضی
الله عنه روایت کرده که روزی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم در هنگام قرائت قران بدایت بتعوذ جستم اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم گفتم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بگو و تعوذ از شیطان برین عبارت بگو شیطان ماخوذ است از شطن دور شد بعد بعدا و فیعال است تسمیه ابلیس
بشیطان از جهت خدای بود بعید او از رحمت و بعضی مشتق از شاط شیطان یعنی هلک هلاکا دارند و وزن او فعلان شمارند
تسمیه او بدان از جهت هلاک گشتن و بهلاک پیوستن باشد معنی است پناه میجویم و می پناهم بخدای عز و
جل از شر شیطان رانده و از رحمت حق دور مانده روایت کرده اند از روز که شیطان رانده شد به بلاء لعن و طعن و
در نشان او نداد فرشتگان از آسمان انداختند و در زمین افتاد چون ماتم زدگان دستها بر تکیه گاه داشته

و خود را ملعون ابد یافته گشته گرد حسارت بر رخساره و جبین خویش دیده خطاب ان علیک لعنتی الی یوم الدین
شنیده بیت خاک افلاس بر رخان توده گرد ادبار بر جبین او بار کمر عداوت با آدم و آدمیان بسته و
بعزم وسوسه و اغوا در نشسته همچنین دشمن سزاوار آنست که از شر او بخدای عز و جل پناه جویند و اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم گویند بسم الله الرحمن الرحیم تسمیه در مذهب ابوحنیفه بروایت صحیح از روایتی از قرآنست منزل
برای تبرک که در آغاز قران و برای فصل میان سورتها فرقانست آیتی فرد است داخل سورتها نیست نزدیک
امام شافعی و امام احمد حنبل رحمهما الله داخل فاتحه و داخل هر سورت است و یک روایت مذهب امام مالک همبر این سورت است
و بروایت دیگر از امام مالک تسمیه مذکور داخل قران نیامده لیکن با آنکه غیر قرانست پیغامبر علیه السلام در
سورت فاتحه و در سورتها دیگر نخوانده حکم تسمیه اینست و یک روایت از امام اعظم همین است و در خطبه
کشاف آغاز قرآن بتحمید این قول داشته و قصد غیر قران نداشته و این اشارتست که صاحب کشاف اختیار کرده
این قول دارد و این مذهب ارجح می پندارند و حجت این قول آنست که تسمیه در انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
الرحیم بی شبه از قرانست و در آن کسی خلاف ندارد و در قرانیت او شک نمی آرد و تسمیه که در آغاز قران و در اصل
میان سورتها فرقانست غیر آنست زیرا که آن بعض آیتست و باتفاق قرانست و این آیت علامت مختلف فیها میان
دانشمندان است و بر تقدیری که تسمیه غیر تسمیه سوره نمل منزل و قران بود چون کتابت او در اوایل سور
برای تبرک و فصل است همچو تسمیه که مقرر و برای تبرک است قران نباشد گفتن الحمد لله رب العالمین بقصد شکر
و گفتن ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بقصد دعا و از آن جهت آن قرآن
نه پنداشته اند و لهذا گفتن الحمد لله رب العالمین بقصد شکر حایض و جنب را جایز بود و در قعده اخیره که قرآن
خواندن در او مکروهست ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الی آخره گفتن مکروه نباشد و نیز تسمیه را همچو تعوذ مقابل
قرآن ذکر نکنند پیش قرا مانند تعوذ قرا نگویند و حجت قول امام شافعی آنست که قران عظیم الشان آن
سلف تجرید قران از غیر قران وصیت کرده اند کتابت غیر قران در قران در هیچ نسخ آورده اند تا آنکه
تعشیر را مکروه پنداشته اند و نبشتن اسماء سورها ممنوع می پنداشتند تسمیه سور در اوایل اگر غیر قرآن بودی تجویز
کتابت آن از سلف روی ننمودی و نیز ابن عباس رضی الله عنهما منقول شده روایت صحیح آمده من ترکها فقد

ترک مایه واربع عشره آیته من کتاب الله یعنی در تلاوت قران کسی که در تسمیه اوایل سور ترک دهد صد چهارده
آیت قران را ترک داده باشد وچون سلف قرانیت او را ثبت کنند و او را بر سر هر سورتی نوشتند ثابت نشد
که تسمیه داخل سورت بود چنانچه مقطع سورت داخل سوره است مبداء او نیز داخل سوره باشد وجه قول ابو حنیفه
آنست که چون با وصیت کردن سلف بتجرید مصحف کتابت تسمیه بر سر هر سورتی مستفیض گشت و از همگی این عمل
تنکیر ومنع نه پیوست ثابت شده که از قرانست تواتر کتابت او دلیل بر آنست بودن او داخل در فاتحه
و در هر سورتی دلیل بر آنست از جهت انتفاء دلیل ثبوت نیافت و قول ابن عباس رضی الله عنه که امام شافعی
رحمه الله آورده و برای بودن تسمیه داخل هر سورت تمسک بدان کرده دلیل نبود و نشنود و تمسک به صحیح
نبود زیرا که قول مذکور از باب تشبیه هو کدیث من قبیل من کسر قلب مسلم فقد هدم الکعبة ومن زار السلطان
فقد زار الله بیان آن اینست که ترک دادن یک آیتی که در قران صد چهارده بار مکرر بود همچو ترک کردن صد
چهارده آیت باشد چنانچه شکستن دل همچو خراب کردن کعبه دارند و زیارت سلطان همچو زیارت کردن شر
پندارند و کسانیکه بر نفی قرانیت رفته اند و دلیل بر مدعای خویش گفته اند که چون در اوایل سور بقصد تبرک
در ابتداء و فصل بین السور نبشته شده بر توجیه تسمیه مذکور از قرانیت بیرون آمده دلیل این درست نیست
تمسک بدان بمعنی است زیرا که این وقتی آید که نزول او برای این معنی بنا شد چون نزول او هم این معنی بود
بقصد این معنی از قرانیت بیرون نیاید چنانچه صاحب مدارک در وافی و کنز و کافی تصریح کرده [illegible]
آورده **سوال** چون بر قول ابی حنیفه تسمیه از قران باشد و آیت تامه بود فرض قراة بدو نزدیک او چرا ادی
نشود و نماز بدان چرا جایز نبود **جواب** قرانیت تسمیه اوایل سور و بودن او آیت تامه اگرچه بر قول ابو حنیفه
ثابت شده ولیکن چون محل اختلاف است از شبهه بیرون نیامده در قرانیت او و امام مالک خلاف دارد و امام
شافعی اگرچه تسمیه را داخل قران و داخل هر سورتی میگوید آیت تامه نمی پندارند از امام شافعی روایت که
تسمیه با ما بعد خویش آیت است و فرض قراة که مقطوع به است با شبهه مودی نشود و نماز بدو از جهة احتمال
جایز نبود **سوال** قران از جهة آنکه در حد او بلا شبهه قید است با شبهه منافات دارد و کسی که قایل بقرانیت
تسمیه مسطور است با وجود شبهه داخل قران چگونه پندارند **جواب** اختلاف در قران نیست تسمیه از جهة اختلاف

در تحقیق شبهه و انتفاء آنست نزدیک کسی که در ثبوت او شبهه است قران نیست و نزدیک کسی که در ثبوت او شبهه
نیست قرانست منع تکفیر بر هر دو تقدیر است زیرا که اختلاف مانع تکفیر است و بدانکه بر تقدیری که بسم الله
داخل قران نبود و داخل فاتحه و داخل هر سورتی نباشد بسم الله مجرور است در هر مقامی متعلق بفعل محذوف
که بدان مقام بود دار ندانی بدلالت مقام ابتداء بسم الله ابتدای و بدلالت مقام قرات بسم الله اقرا تقدیر
پندارند و بعضی بر طریق بسم الله مجریها و مرسیها بسم الله ابتدای یا بسم الله تقدیر کنند کلام
از باب حذف مبتدا و جار و مجرور را خبر مبتدا گویند و این جمله فعلیه یا اسمیه یا جمله اعوذ بالله مرکوز لفظ بود یا ن
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نبود و بر تقدیر که داخل بودن او در قران ابتداء قران باشد و مربوط با او نبود
ذکر اعوذ پیش از و از همین قرات و آداب تلاوت باشد متعلق اقرا باسم الله گویند و بعضی بسم الله ما کان و
یکون یا یکون تقدیر کنند همه خبر یا از ماضی و مستقبل ملتصف بذکر خدای کردانیده و چون ذکر خدای اهم است عامل
و مبتدا را موخر تقدیر کنند تا تقدیم ذکر خدا از جهة تعظیم دانند **سوال** چون ذکر خدای اهم است مستحق تقدیم است
در اقرا باسم ربک چرا موخر آورده جار و مجرور یعنی باسم ربک را از اقرا و تاخیر کرد **جواب** سورة
اقرا اول نازل شده بود و در وی مقدم آمده و در وی مقصود فعل قراة بود و تقدیم اسم فعل خود و بعضی
گویند اقرا اول منزله لازم است باسم ربک متعلق اقرا دوم آمده ذکر خدای اینجا نیز مقدم بر عامل شده و تواند
بود که تاخیر عامل برای حصر بود معنی ترکیب بسم الله ابتداء او اتلوا و اقرا او لا باسم غیره باشد معنی چنین بود
بنام خدای که مهربان و بخشنده است آغاز میکنم نه بنام دیگری یا بنام خدائی که صفاتش او اینست می
خوانم نه بنام غیری **سوال** با جاره را کوتاه می نویسند با بسم الله با جرا و دراز نبشتند **جواب** از جهة تفخیم اول
حروف کتابت قرانی و تعظیم تسمیه را که بدایت است بتلاوت آیات تحقیق فرقانی است و اسم نزدیک بصریان
معتل لام است مشتق از سمو است بمعنی علو و دلیل امثله اشتقاق او چون سمی تسمیه و سمی در تصغیر و اسماء در جمع
بکسر که اسم از جهة تضمن اجلال و تشریف مناسبت با معنی سمو دارد و نام نهند تعیین نام نیک اعلا کسی
پندارند اصل او سمو بود بر خلاف قیاس تغییر یافته بحذف واو و تسکین سین و زیادت همزه وصل
از جهة تعذر ابتداء بساکن اسم گشت و نزدیک کوفیان معتل فاست مشتق است از وسم بمعنی علامات

بر وجه اجمال آورده آنچه در همه فاتحه مذکورست در تسمیه مسطورست و آنچه مضمون تسمیه آمده با بسم الله مشتمل بر آن
شده بر تقدیری که بسم الله را متعلق کان ما کان و یکون ما یکون دارند این معنی را بوجهی از وجوه مشتبه و مشکل
نه پندارند که با را دلالت بر متعلق بود و متعلق او همه امور را از ماضی و مستقبل شامل شود و همه چیز را متناول
باشد و ذکر متعلق او فعلی بر حسب مقام تقدیر کنند و جار و مجرور را معمول او افکنند باعتبار صلاحیت تعلق او
بهر فعلی بحسب هر مقامی عموم آید بر سبیل بدایت شمول همه روی نماید و بعضی گویند آنچه متضمن ثابت در قراءة
متضمن نقطه باست در کتابت چه نقطه از جهت توحید خویش و منه وحدت است و وحدت خدای یاد میدهانند
و توحید حق جل جلاله و عم نواله در دل حاضر میگرداند و توحید خدای در خاطر انداز دهمه اشیا را نسبت
سوی او سازد و چون غیر نباشد لاجرم همه اشیا از و بود سورة الفاتحة سبع آیات مدنیة
سورة فاتحه بقول ابن عباس رضی الله عنهما مکی است و بر قول مجاهد رضی الله عنه مدنی است و بعضی گویند هم مکی
است و هم مدنی است دو بار فرود آمد یکبار در مکه و یکبار در مدینه نازل شد **سوال** چون سوره مذکوره دو بار
فرود آمده باشد مکرر نبشتن او بهجو آیات مذکوره چون آیت فبای الاء ربکما تکذبان و آیت فویل یومئذ
للمکذبین لازم بود **جواب** نزول فاتحه دو بار بخبر واحد است پس متواتر نباشد بغیر صفت تواتر کتابت در
مصحف جایز نبود و تکرار نزول آیات مذکوره متواتر بود کتابت آن در مصحف بتکرار سایغ نمود و در تفسیر
آورده که سورت مذکوره باتفاق هفت آیه و بیست و پنج کلمه و صد و بیست و سه حرف است بعضی تسمیه را یک آیت
خوانند و صراط الذین انعمت علیهم را تا آخر یک آیت دانند و صراط الذین انعمت علیهم تا آخر دو آیه نهند
و تسمیه را داخل سوره ندارند **سوال** بعضی این سوره را هشت آیه داشته اند تسمیه را هشتم آیه نهاده اند
و بعضی تسمیه بر صراط الذین انعمت علیهم تا آخر که مختلف فیها است که داشته و جمله آیات فاتحه را شش
آیت داشته بدین طریق بر هفت آیه اتفاق نباشد سخن مفسران که آیات فاتحه باتفاق هفت آیه است مطابق
نبود **جواب** آنکه هر دو قول غیر صحیح است اختلاف است اختلاف نبود و خلاف ضعیف قادح نباشد اتفاق
روایت کرده اند روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در صحرای مکه بر هفت کاروان کفار که با موال بسیار گذشتند
نظر کرده حاجتمندی و کم دستگاهی یاران خویش یاد آورده آرزومند گشت و گفتن آن در خاطر مبارک

گذشت که اگر این مال یاران مرا باشد بفراخی عیش و دنیا بردارند و آنرا وسیله ساختگی کار آخرت
نشکل این آرزو در مال کافران جریحه حسد نبود و شبه آن تمنی نکو هیده نباشد زیرا که مالی را که بزور دست
توان آورد آرزوی چرا نتوان کرد این سوره متضمن هفت آیه نازل شد تا تسلی دل پیغامبر شود و آرزوی
مال هفت کاروان مذکور برای یاران از خاطر او برود چه مال هفت کاروان مذکور وسیلی بپرداخت کار دنیا
بود و هفت آیه مذکور برای کار دنیا و آخرت وسیلت شود چه شک نیست بخواندن او مثوبات اخروی روی
نماید و برای هر مهمی از مهمات دنیا چون به نیت صادق با شرایط و آداب بخوانند بر آید و بعد از آن آیه
ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم ولا تحزن علیهم نیز نازل گشت و میل کردن پیغامبر علیه السلام
سوی دنیا منهی بوست تا پیغامبر علیه السلام بعد از این در غنای کافران ننگرد و از جهت فقر یاران اندوه
نخ نبرد ربط این سوره با تسمیه آنست که در تسمیه خدای توصیف برحمت کرده و بدایت این سوره بحمد آورده
که موجب فیض و نعمت بود و فیض و نعمت سبب حمد و شکر شود چه هر که فیض رحمت کند سزاوار شکر و ثنا
باشد و اعادت لفظ رحمان و رحیم در حمد بشارتست سوی بلطف کور و تلویح است سوی ارتباط مسطور و جمله
الحمد لله رب العالمین بعد از تسمیه بر قول کسی که تسمیه اوایل سوره قرآن نباشد و بر طریق تسمیه که
مردمان در آغاز هر کاری میگویند در فاتحه تبرک و در سوره تنها و دیگر مفصل و تبرک میگویند بود چنانچه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از قراءة قرآن می آرند تسمیه مذکور نیز همبرین طریق بر هر سوره
مقدم شده میدارند متعلق با تبرا که در تسمیه مقدر است باشد معنی بسم الله اقرا الحمد لله رب العالمین
آید و تعلق کلام بکلام دیگری آمده است چنانچه گویند بعون الله الوهاب حفظت الم ذلک الکتاب و چنانچه
گویند انشد اشعر العرب امر القیس الکندی قفا نبک من ذکری حبیب و منزل تواند بود و الحمد لله رب
العالمین ابتداء کلام باشد او را با تسمیه تعلق معنوی جز غرض تیمن و تبرک نبود **سوال** با تقدیری که
سوره را با تسمیه تعلق معنوی نباشد مفعول اقرا بمعنی افعل متعدی است چه افتد **جواب** اقرا بمعنی
افعل القراة قرآن باشد منزل منزله لازم بود و مفعول طلب نکند و بر قول کسی که تسمیه اوایل سور باشد قرآن
و داخل فاتحه و داخل هر سورتی بود تواند بود اقرا که در تسمیه مقدر است منزل منزله لازم دارند

والحمد لله ابتداء کلام دارند وتواند بود که برین تقدیر اقرأ متعدی بود وما بعد بتاویل هذه السورة
مفعول اقرأ باشد وبر قول کسی که آیه تسمیه منفرد بود واول فاتحه وداخل هر سورتی نباشد متعین است
که الحمد لله ابتداء کلام دارند واقرأ که در تسمیه مقدر است بمعنی افعل القراءة منزل منزله لازم نهند
چنانچه گذشت وذکر آن بالا رفت وروایت که متکلم کلامی از آن خواند بعدم از آن ابتداء کلامی کند
که با آن تعلق معنوی ندارند چنانچه در صدر مکتوب اللهم بلغ بنویسند یا در صدر کتاب اللهم سلم المبلغ
کتابت باشد که افتتاح قرآن بسوره فاتحه وتقدیم او بر سایر سوره حق وصواب دانند از جهة آنکه این
سوره ام الکتاب است ومضمون او متضمن جمیع معانی قرآنست بر مشتمل همه مفاصل قرآنست چه الحمد لله متضمن
جمیع ثناها خداست شامل ذکر همه اسماء وصفات علاست ورب العالمین مشتمل بر ذکر عالم وعالمیان
از آدمیان وفرشتگان وپریان وجز آن الرحمن الرحیم محتوی است بر ذکر اصناف نعم وانواع آثار کرم
وفیض رحمت وعفو ومغفرت مالک یوم الدین مشتمل بر ذکر امور معاد آمده واهوال قیامت واحوال
مردمان را که دران روز خواهد بود جامع شده ایاک نعبد شامل است بر اصناف عبادات وانواع قربات از بدنی ولسانی
ومالی وجانی وایاک نستعین مشتمل است بر انواع مقدمات عبادات از توفیقات رحمانی وتائیدات
ربانی واستعدادات انسانی وقوای جسمی وجانی اهدنا الصراط المستقیم دال است بر اختلاف وتنازع و
اصلاح نفوس وطبایع وسلوک راه دین وانتهاج مناهج شرع مبین که دین قویم عبارت از انست وصراط
مستقیم اشارت بر انست صراط الذین انعمت علیهم حاکی است از حکایت وقصص نیکان از پیغامبران و
فرشتگان وصدیقان وشهیدان وصالحان ومطیعان وانواع وعدها وجنات لطفها که وارد است
بر درشان ایشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین شاکی است از شکایت اعمال عصاة وطغات وفجار
وکفار از مشرکان وجهود وترسایان ومبتدعان وسایر ملل باطله که متقسم بضلال باشد وموسوم باستحقاق
غضب ونکال اند کلیات معانی قرآنی انواع مذکوره است وجزئیات مضامین قرآنی اصناف مسطوره است
وچون سوره مذکوره معانی مسطوره شامل بود از نتیجه قاری او را ثواب قراءة قرآن بر حکم من قرأ الفاتحة
فکانما قرأ القرآن کله روی نماید لاجرم سزاوار آن باشد که او را ام الکتاب خوانند وبر همه سورتها

سزاوار تقدیم

سزاوار تقدیم دانند واین سوره سوره عظام است وآزاده نام است فاتحة الکتاب چه مبداء قرآن
ومفتح فرقانست وسورة الشفا والشافیه چه بر حکم حدیث فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام
شفاء قلوب وابدانست وام القرآن وسورة الکنز والوافیه مشتمل بر کلیات معانی قرآنی ومقاصد فرقانی
است چنانچه بالا رفته وذکر شرح آن گذشته وسوره حمد چه در وی ذکر حمد پروردگارست از جهة
باضافت سوی حمد سزاوارست والمثانی زیرا که مثانی اگر مشتق از ثناست این سوره درخور این نام است
که متضمن ثنای خداست واگر مشتق از ثنی بمعنی دوتا کردن بود هم این نام او را درخورست از انچه دوبار
سوره فاتحه در هر نمازی مکررست وسورة الصلوة چه از کمال نماز نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه
وجزء از صلوة نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه وتعلق دارد واساس القرآن سورة الفاتحه او را باستحقاق
این اسم می آرد بدانکه چون کار بنده ذکر مولی است وتحمید وثنای حق تبارک وتعالی است حق جل جلاله
افتتاح سوره فاتحة الکتاب بتلقین تحمید کرد وبعده جمله ایاک نعبد وایاک نستعین برای بیان تحمید آورده
وبعده جمله اهدنا الصراط المستقیم که بمعنی نطلب منک الهدایة است برای بیان طلب اعانت که مضمون
ایاک نستعین است مذکور گشت وصورت دعا بعد تمهید حمد وثنا که از آداب اجابت است بتلقین
پیوست وشک نیست که این دعوتی جزیله ومسالتی جلیله است از همه مقاصد اجل واعلی است هیچ مقصود
برتر از وی نیست دعوت هدایت صراط مستقیم است ومسالت عطیه دین قویم است که آن راه اصحاب انعام
است غیر طریق مستحقان غضب وانتقام است حق تعالی همه را بر صراط مستقیم آرد وهمه را بر دین قویم
دارد **الحمد لله رب العالمین** الحمد مرفوع بر ابتدا است ولله خبر مبتدا است الف لام در الحمد
برای جنس است ولام در لله برای اختصاص است موجب اختصاص ماهیت حمد بذات خدای بود واختصاص
ماهیت موجب اختصاص جمله افراد باشد که اگر فردی از حمد مخصوص بخدای نباشد ماهیت مخصوص
نبود وبرین معنی اطباق است میان اهل سنت وجماعت معتزله باتفاق است نزدیک اهل سنت باعتبار
خلق اجسام وافعال همه حمدها مخصوص بخداست واستحقاق هر چه اوراست چه ذوات واوصاف و
احوال وافعال اختیاریه واضطراریه همه مخلوق وپیدا کرده اوست وشک نیست که همه چیزها را

زیرانچه حدیث لکل شیء
اساس واساس القرآن

در علم تعدد متحقق بود ولی تحقق بعدد جمع مستقیم نباشد جواب برای صحت صیغه جمع افراد متحققه نمی باید
بلکه افراد مفروضه و مقصوده هم شاید چنانچه از شمس و قمر که جز یکان فرد موجود نیست شموس و اقمار
می آرند و چنانچه در لفظ اله غیر الله و لفظ شرکاء الله که هیچ فردی موجود نیست استعمال صیغه جمع
سایغ میدارند جواب دوم انکه عالم اگرچه یکی باشد جمع باعتبار تعدد انواعی و افرادی که مضمون اوست روا
بود سوال چون عالم هژده هزار یا چهل هزار یا هشتاد هزار یا بی اندازه بود پس جمع او استعمال صیغه
عوالم که جمع کثرت است مناسب باشد جمع سلامت که جمع قلت است بچه وجه مذکور شود جواب ایراد
جمع قلت در مقام جمع کثرت دلیل است برین که از عالم با کثرتی که دارد نظر بکمال قدرت خدای قلیل
است سوال الحمد لله رب العالمین اگرچه تواند بود که تحمید از خدای عز و جل برای ذات خویش باشد
و بیان استحقاق خدا همه حمدها را بود چنانچه جای دیگر گفته اند الحمد لله رب السموات و رب الارض
و رب العالمین و جای دیگر گفته و ربک یعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون و هو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی و
فی الآخرة و له الحکم و الیه ترجعون و انضمام حمد با ایاک نعبد و ایاک نستعین و حمایه اهدنا الصراط المستقیم
مقتضی آنست که این کلام عباد بود بتبرک در قراءة و عبادت و استعانت و طلب هدایت مخصوص
بر ایشان باشد این کلام با کلام خدای چگونه خوانند خدا را متکلم ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم چه دانند جواب بر وجه امر و تقدیر قولوا چنانکه جای دیگر تصریح کرده قل الحمد لله که
خطاب است مر پیغامبر را باتباع او بصیغه امر آورده یا بر وجه تعلیم چنانچه کسی مناشیره و امثله از
زبان پادشاهان و رسایل و صحایف از زبان حاجتمندان بر دارد و آنرا وسیلت تعلیم دبیران و
مترسلان سازد کلامی باشد که او پرداخت و آنرا انشا او را بتکلم دیگری ساخته تا چون کسی المقصود
جوید سخن برین طریق گوید الرحمن الرحیم معنی رحمن و رحیم در تسمیه گذشته و تحقیق
آن بالا رفته و چون تسمیه را داخل سوره ندارند ذکر الرحمن الرحیم در سوره فاتحه تکرار نه پندارند و بر
قول کسی که تسمیه داخل سوره است اگرچه ذکر رحمن و رحیم تکرار است لیکن تکراری است پسندیده و کرده
متضمن فواید و مشتمل بر عواید بسیار است یکی آنکه بیان جهة ربط حمد با تسمیه است بمبنای حمد بر صفت رحمت

که آن در تسمیه محتویه است دیگر آنکه هر تکرار ذکر رحمت که بمعنی ارادت انعام و فیض نعمت است اظهار
محبت بفیض نعمت و اهتمام و ذکر رحمن است بر حکم من احب شیا اکثر ذکره و دلالت برین میکند که
از جهته محبوبست مومن را در دنیا و آخرت مطلوبست دیگر آنکه تکرار ذکر رحمت تاکید رجاست و
اثبات کثرت در اثار رحمت خداست مالک یوم الدین از صفاتی که مر خدای را در
سورة مذکور شده مالک یوم الدین صفت اخرین آمده صفتی کامله مر صفات بسیار شامله است
معنی آیت خدای که مالک روز قیامت است که روز جزا و سزا المحسنان و مجرمان است و پیدا گشتن
ثبوت طاعت و ظاهر گشتن عقوبت عصیان است دین در لغت بمعنی ملة باشد یعنی بمعنی توحید
و اسلام و شریعت و پیغمبر علیه السلام بود و بمعنی خضوع و ذلت آید استعمال دان که فلان دین
ای فعل ذلة سوال اضافت اسم فاعل سوی مفعول نه لفظی است موجب تفریق مالک یوم الدین
صفت الله که معرفت است چگونه واقع شود جواب لفظی بودن اضافت اسم فاعل سوی مفعول
به بر تقدیری است که اسم فاعل سوی بمعنی حال یا استقبال نیست زیرا که همه ممکنات در تحت
قدرت اوست و مشیت بر همه چیز ولایت دارد که عقل و شرع هیچ ممکنی را هیچ گاهی از
قدرت او بیرون نمی آرد و اسم فاعل چون بمعنی استمرار بود اضافت او معنوی باشد موجب
تعریف شود و بعضی ملک یوم الدین خوانند و این قرائت را اولی دانند در کشاف آورده قرات
مالک یوم الدین اختیار است زیرا که قرات اهل مکه و مدینه است و این مختار است چه مکه و مدینه
موضع نزول قرآنست و مظهر اسلام و ایمانست در معرفت قرائت اسبق اند و با حکام احکام
دین احق اند متابعت ایشان اولی باشد و موافقت ایشان مختار بود و نیز در آیة لمن الملک
الیوم لفظ مالک بضم میم که مصدر لفظ ملک است مذکور شده با آیات دیگر چون ملک الناس فتعالی
الله الملک الحق و یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم موافق آمده
و نیز ملک را شرف عام بود و مالک را شرف خاص باشند در مدح ابلغ دارند بر همه وجه سزاوار
اختیار پندارند و بعضی این وجوه را بوجوه ترجیح مالک معارضه کنند و ترجیح قرات ملک را تعالی ارض

خوانند و آن آنست که در حدیث آمده و بخبر صحیح ثابت شده که در تلاوت هر حرفی از قرآن ده
نیکی است و شک نیست که لفظ مالک را بر ملک یک حرف افزونی است لفظ ملک از مالک بده نیکی کم
آید و لفظ مالک بر ملک بده نیکی بیفزاید و نیز لفظ مالک را نسبت لفظ ملک مفخم بمزید حرفی است و
تعظیم از قرآن تخفیف اولی است و ملک را تعلق برقبه بود و ملک متعلق بتصرف باشد و ملک رقبه از ملک
تصرف اعلی است و تعلق با اولی از تعلق با ادنی است و نیز قراءة مالک موافق آیه قل اللهم مالک الملک
آمده موافق شده و از محمد بن شجاع بلخی رحمة الله علیه نقل کرده اند و آورده اند که دایم قراءة مالک یوم
الدین نمودی و بدین قرات ملازمت نمودی بعضی آدمیان او را گفتند که قرات مختار است و
ثواب آن بسیار است سخن ایشان را بذیرفت ملک خواندن گرفت عادت خود کردانید شبی از
شبها خواب دید کسی او را میگوید ده نیکی از عمل خویش چرا کم میکردانی بجای مالک یوم الدین ملک
یوم الدین میخوانی حدیث ثواب ده نیکی در هر حرفی از قرآن نشنیده که قرات مالک یوم الدین
گزیده محمد شجاع بلخی مذکور با آنکه این معنی در خواب دید ترک دادن قراءة مختار نه پسندیده تا آنکه بار
دیگر خواب دید کسی او را بغیر قرارت مالک بقراءة مالک بخوید و چنانستی که بروی میگوید مالک
یوم الدین چرا نمی خوانی بکر اللیجات تفخیم الفاظ قرآن نمیدانی بعد از این خواب مذکور دل از قراءة
ملک یوم الدین برداشت و خاطر بر قراءة مالک یوم الدین گماشت و مالک بودن خدا امر روز
جزا اکمل است از مالک بودن جبر ماشی که در وقت از جزا و شرا و حمل بر کتابت از حمل بر حذف
مضاف بتقدیر مالک امور یوم الدین و از حمل بر مجاز بر طریق ذکر ظرف و ارادت مظروف اولی
است چه استفادت معنی از ملفوظ بهر وجهی که باشد از استفادت معنی از محذوف اقوی است و از
کنایت معنی موضوع له با غیر موضوع له از افادت مجاز بغیر موضوع تنها اعلی است و این را از باب تعمیم
بعد تخصص دارند و ذکر عام بعد خاص بندارند چه رحمت عبارت از ارادت انعام است و مالک بودن
هم موردی و ز جزا مبنی از قدرت بر انعام و ایلام است پس مضمون این اعم از مضمون آن باشد و از
باب ذکر عام بعد خاص بود **ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا**

الصراط المستقیم تقدیم ایاک بر عامل در هر دو جمله از جهت اهتمام است و تواند بود از جهت
حصر بود و معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین لا غیرک قصر حقیقی باشد و درین التفات است از غیبت
سوی خطاب و نکته التفات آنست چون ذاتی را که سزاوار حمد و ثنا است بصفت استحقاق حمد و
ثنا ذکر کرد و بنعوت خبریه و صفات جلیله او در بیان آورد بروی صفات عظیم از صفت پروردگار
جهانیان و رحمت بر عالمیان جاری کردانید تا بذکر خاتمت صفات که مالک بودن او هم امور را
در روز جزا که روزی سایر را بر میان وصول ملک ابد و حصول سرمدیست رسانید دل بر توجه بخطاب
این ذات که موصوف باین چنین صفات است راغب و مایل گشت ناچار ثنا گوینده بخطاب ایاک نعبد
و ایاک نستعین بیوست اینجا بقرینه سیاق استعانت در عبادت مراد بود یا از جهت قصد تعمیم استعانت
در هر مهمی بارادت بیوند و چون استعانت در همه مهمات تقدیم ذکر عبادت بر استعانت مهمات
از باب تقدیم مقاصد بر وسایل بود و هر دو نوع کلام آمده و از بلغا مستفیض شده بر نوجه تواند بود
تاخیر ذکر استعانت که وسیلت است از جهت رعایت فاصله نون بود تا موافق مالک یوم الدین و رب
العالمین شود و انجمله بیان تحمید آمده از نجهت مفصول شده سوال چون حمد از باب قول باشد و
عبادت از باب فعل فعل بیان قول چگونه شود جواب نعبد بمعنی نوحد است ابن عباس گفته ذکر
عبادت هر جا که در قرآنست بمعنی توحید بود و توحید موجب انفراد در الوهیت و مستوجب توحید در
استحقاق ثنا باشد او را مستحق همه ثنا خوانند بر همین معنی ایاک نعبد را بیان الحمد لله دانند چه حمد
عبارت از ثنا جمیله است بر وجه تفضیل است و توصیف خدای بوحدانیت و تخصیص او بمعبودیت
از باب ثنا جمیل است سوال و ایاک نستعین عطف بر ایاک نعبد است بر عطف بر بیان بیان ما
استعانت در مهمات بیان الحمد لله بچه وجه شود جواب ترک استعانت از غیر الله که معبد تعمیم بود پس مراد
از و استعانت در همه مهمات شود و تخصیص استعانت در همه مهمات بذات پاک خدای جل و علا
توصیف او بثنا جمیل دارند صالح برای بیان حمد و ثنا پندارند وجه دیگر در بیان داشتن ایاک
نعبد و ایاک نستعین مر الحمد لله رب العالمین و از آنست که حمد خدای از مالک لامحاله مسبوق

انعام کرده بر ایشان از پیغامبران وصدیقان وشهیدان وصالحان چنانچه در محلی دیگر گفت فاو
الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولیک رفیقا غیر
المغضوب علیهم ولا الضالین بدل است از الذین انعمت علیهم ای صراط غیر المغضوب
علیهم سوال بدل مقصود به نسبت بود ومبدل منه غیر مقصود باشد مقصود بودن انتفاء غضب جرات
وغیر مقصود بودن ثبوت العلم انعام از کجاست جواب خواهش راه از باب انتفاء غضب متضمن
خواهش سبب مغفرتست وخواهش راه اصحاب نعمت مشتمل بر جلب منفعت است وسلب مغفرت اصحاب
از جلب منفعت اهم بود واهتمام دران بیش ازو باشد بهیچ اعتبار انرا مقصود دارند وآنرا
در هنگام قصد اهم غیر مقصود پندارند ونیز انعام اعلی است از انتفاء غضب تواند بود که دعا
کننده از جهت استصغار نفس خویش دعا بادنی قصد کند ودم از قصد اعلی نزند وتواند بود که
غیر المغضوب علیهم را صفت الذین انعمت علیهم دارند بدل نه پندارند سوال غیر با اضافت سوی
معرفه معرفه نشود صفت الذین که معرفه است چگونه افتد جواب موصوف غیر چون مشهور بمغایرت
بر غیر مضاف الیه بود چون علیک بالحرکة غیر السکون یا غیر المنصرف ومانند آن معرفه شود ویا در الذین
بانتفاء عهدیت تنکیر چنانچه صاحب کشاف اختیار کرده اعتبار کنند ومطابقه میان موصوف
وصفت قایل شوند سوال ثبوت انعام مستلزم است مر انتفاء غضب را وانتفاء غضب مستلزم انعام
نیست پس انتفاء غضب از ثبوت انعام اعم باشد در توصیف اخص باعم چه فایده بود جواب لا نسلم
که انعام مستلزم مر انتفاء غضب چه انعام تواند بود که بر وجه استدراج بود منافی تحقق غضب نیست
باشد وغیر المغضوب علیهم صفت مخصص بود وفایده تخصیص دهد ولا الضالین عطف بر المغضوب
علیهم آمده لا زایده است برای تاکید نفی که از غیر مفهوم شده معنی اینست بنمای ما را راه مستقیم راه
کسانی که انعام کرده بر ایشان بر غیر آنکسانی که غضب کرده شده است بر ایشان وغیر راه گم کردگان
وگمراه شدگان وبعضی گفته اند المغضوب علیهم کنایت است از یهود که بر ایشان حکم بغضب شده و
در باب ایشان در قران ذکر غضب آمده کما قال الله تعالی فی شانهم من لعنه الله وغضب علیه وقوله

تعالی فباؤا بغضب علی غضب والضالین کنایت است از نصاری که در باب ایشان توصیف بضلال
آمده ودر قران تصریح بذکر آن وارد شده کما فی قوله تعالی فی شانهم قد ضلوا من قبل واضلوا
کثیرا وضلوا عن سواء السبیل یهود از جهت شدت وعداوت با مومنان وکثرت تعنت با مسلمانان بغضب
کما قال الله تعالی لتجدن اشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود واز جهت غلبات کفر وصدور کلمات
ناشایسته که آنرا کافران نیز زشت دارند وناگرویدگان همه قبیح پندارند چنانچه ان الله فقیر
ونحن اغنیاء وید الله مغلولة ومانند آن مخصوص بغضب گشتند ونصاری از جهت قلت عداوت
با مسلمانان ونرمی طبیعت وعدم تکبر ووجود زاهدان وعالمان دین ایشان میان ایشان در
نسبت غضب بتصریح نه پیوستند بلکه از ایشان مامول است که در آخر الزمان دین نصاری بگذارند
وبرسالت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آرند روایت کرده اند چون آخر الزمان عیسی صلوات الله وسلامه
از آسمان فرود آید نصاری را بسوی ایمان راه نماید ایشان راه راست یابند ودر راه دین اسلام
ودر اتباع شریعت محمد علیه السلام والصلوة بشتابند سوال در ذکر انعام استعمال صیغه فعل
معروف از جهت چه بود ودر ذکر غضب استعمال صیغه اسم مفعول بمعنی مجهول است بچه وجه باشد جواب
از جهت تصریح نسبت انعام سوی رحیم وتحرز از اسناد ارادت انتقام سوی کریم آمین اسم فعل است
بمعنی استجب آمده وبرای طلب استجابت دعا مذکور شده مجاهد رحمه الله ویرا از قران دارد وداخل
سوره فاتحه پندارند نزدیک او مبدا سوره ثناست واوسط او دعاست واخر او طلب استجابت دعا این
منتهاست دیگر آنرا از الفاظ قرآن ندانند وداخل قران نخوانند چنانچه در آغاز اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم که غیر قرانست برای استعمال گویند در هنگام اختتام سوره بلفظ آمین که غیر قرآن
است اجابت دعا جویند نزدیک ایشان نقل آمین متواتر نشده وکتابت او در مصاحف نیامده
واین لفظ غیر عربی است سریانی یا عبری است وآمین بتخفیف میم ومد همزه وقصر همزه نیز روایت
تشدید میم درین محل خطاست ولفظ آمین بعد دعا تاثیر تمام دارد وثمره تمام وکمال می آرد بلکه
سوره فاتحه معظم سور قرآنست سورتی عظیم الشان است ولقد آتیناک سبعا من المثانی در شان او است

فاتحة الکتاب شفاء هر کل داء برهان اوست این سوره فرقانی است هفت آیه او همچو هفت سبع قرآنی است
از قرآن جزوی اجل قرآن است و در فضیلت همچو قرآن کل است در کمال بنهایت رسیده و در جلال کار
او سر در منتهی کرده مطلع او احسن مطالع و مقطع او احسن مقاطع است چه در مطلع او ذکر این شأن است
که استحقاق همه حمدها مر خدای راست که پروردگار همه عالمیانست و این مطلع را ابهام است مر مقصود آیه
یعنی اختصاص عبادت و استعانت در همه مهمات سوره که او طلب هدایت و در مقطع او ذکر موافقت
باصحاب انعام و مجانبت از همه مستحقان غضب و انتقام موکد موذی است از اتمام سخن و انتهاء کلام
والله اعلم بمراداته و خفیات اراداته لا اله الا هو بلی توکلی علیه و هو حسبی سوره بقره یعنی
سورتی که در آن ذکر بقره است مدنی است دویست هشتاد و هفت آیه است شش هزار و بیست و یک
کلمه بیست و پنج هزار پانصد حرف است و این سوره اطول سوره قرآنی است و اکثر سور تنها از روی
بیان احکام فرقانی است در تفسیر آورده که این سوره پانصد حکم شریعت را محتوی است و آیت مداینه
در وی که اطول آیات قرآن است بر بیست حکم منطوی است بهمین جهات تعظیم سزاوار است بتقدیر

سوال درین سوره انواع امور عجیبه مذکور است و اصناف حیوان غریبه مسطور است در تسمیه تخصیص
او باضافت سوره بقره چیست از میان همه چیزها درین مذکور است تعین بقره باضافت از کی است

جواب اسم مذکور بحدیث ثابت شده بحکم توفیق آمده و در حدیث است لا تجعلوا بیوتکم مقابر
فان الشیطان ینفر من البیت الذی تقرا فیه سورة البقرة همه اسماء سور توقیفی است غنی از
بیان وجه عقلی است با اینکه بقره که ذکر او درین سوره آمده در هیچ سورتی جز این سوره مذکور
نشده خاصه این سوره باشد سزاوار تخصیص باضافت بود و ربط سوره بقره با سوره فاتحه
آنست که سوره فاتحه بر سبیل اجمال متضمن جمله معانی قرآنست و سوره بقره شروع در قرآن اجمال
و تشریح آن ابتداء تفصیل آنست و نیز در سوره فاتحه اهدنا الصراط المستقیم طلب هدی بود و در
آغاز سوره بقره هدی للمتقین گفته بیان کرد که دولت هدی کرا روی نمود و این نعمت که یافت
و این سعادت که دریافت و نیز در آخر سوره فاتحه ذکر زمره مومنان و دو فرقه کافران بود در

آغاز سوره بقره ذکر مومنان و دو فرقه کافران از مجاهران و منافقان روی نمود و بدانکه در
آغاز سوره مدح کتاب و ذکر مومنان و کافران از مجاهران و منافقان که بتبلیغ کتاب سوی
ایشان است بر طریق عنوان کتاب آورده سورت را برای موعظتی که مقصود است بر سبیل عموم ابتدا
یا ایها الناس اعبدوا افتتاح کرد بعده یا بنی اسرائیل را که در عدد اکثر اند و در حشمت از همه مردمان
برترند و معاملت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان بسیار بود ذکر مردمان بر طریق ذکر خاص بعد عام
سایغ نمود و بر قول کسی که مراد از یا ایها الناس اعبدوا مشرکان مکه دارند و ایشان را بخصوص مخاطب
پندارند افتتاح بندا ایشان از جهت آن بود که اهل موطن پیغامبر اند و از همه مردمان بحضرت
نبوی نزدیکتر اند بعد ایشان تقدیم بند بنی اسرائیل از جهت آن بود که ایشان در جوار مشرکان نشستند
و هذا اتجاه و امثال این شد بعده ندا ایشان با بنی اسرائیل تکرار کرد و موعظت ایشان مکرر گا
آورد بعده مقالات بنی اسرائیل در شان تحویل قبله مذکور گشت جمله سیقول السفهاء من الناس
ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها بذکر پیوست بذکر این مقالات از ذکر بنی اسرائیل بر وجه
ملامت آورد تا جمله لیس البر ان تولوا وجوهکم ذکر قبله بود و از اینجا بذکر و لکن البر من امن بالله
تخلص سوی ذکر مبرات روی نمود و از اینجا تا ذکر احکام میراث مذکور شده ذکر صلوة و زکوة و صیام
و حج و جز آن آمده بعده موعظتی را که مضمون جمله بنی اسرائیل اتیناهم من آیة بینة بر وجه التفات
از خطاب سوی غیبت آورد بعده جمله کان الناس امة واحدة بر وجه اعتراض مذکور گشت
و همچنین چند جمله دیگر تا جمله و لا تجعلوا عرضة لایمانکم ذکر ایمان آورد همین وجه بذکر یمین
چون در جمله و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ذکر ایمان بود از این جمله سوی ذکر احکام ایمان
تخلص روی نمود بعده از ذکر ایمان تخلص سوی ذکر ایلاء که باقی از ایمان است خاص گشت بعد
از باب ایلاء بذکر جمله و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم احکام طلاق بحصول پیوست
بعده ذکر احکام طلاق جمله الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم الآیة متضمن آیة احیاء الوف
موتی مذکور گشت و جمله الم تر الی الملا من بنی اسرائیل بذکر آیت تابوت و بادشاه ساختن

وابتداع می آوردند گاهی اساطیر الاولین میگفتند گاهی ناشی از قوت شاعریه میدانستند کلامی که بر
اینچنین منکران صادر شود سزاوار تاکید بود و نیز چون مقصود ازین کلام مدح قران دارند
ابر کرد مقصود بر وجه وکالت پندارند و بعضی الم را اسم سورت دارند بتقدیر هذه السورة الم
محذوف وانند ذلک اشارت بر کلام موعود یا کلام منزل شود خبری دیگر بود ذلک الکتاب صفت او باشد
یعنی هذه سورة الم ذلک الکتاب الموعود او الکتاب الذی فی حال النزول اجله ذلک الکتاب
مستانفه دارند در جواب ما صفتها پندارند برین وجه ذلک اشارت سوی الم بود تذکیر ذلک و استعمال
او در قریب برای تعظیم باشد یا الم را چون اسم سورت گویند مبتدا دارند و ذلک مبتدا دوم الکتاب
خبر او باشد بلکه کتاب و بالکتاب مراد باشد صفت او لا ریب فیه خبر او و این مبتدا و خبر مبتدا اول
پندارند برین هر دو وجه اگر کتاب ما یطلق علیه اسم الکتاب مراد باشد اطلاق او بر کل و جزء صالح
بود حمل درست آید معنی سیاق نماید چنانچه گویند آیة الکرسی قرانست قل هو الله احد کلام حق است
واگر از کتاب جمع کتب مراد شود حمل کل بر جزء بر وجه مبالغت باشد که مقاصد کتب از هر باب
ست چنانست که او تمام کتب است جمله لا ریب فیه موکد است مر ذلک الکتاب را چه مفهوم ذلک
الکتاب توصیف کتاب ببلوغ او در درجه قصوی دانند و غیر او را بر حکم تعریف در ذلک الکتاب
برین مثابه کتاب کامل خوانند شاید کسی را مشکل شود در معنی آیه تردد جمله لا ریب فیه بر در
نفیه که در جا رفی زیند نفس است تاکید ذلک الکتاب انداخت توصیف کتاب بکمال مثبت به مذکور
محقق ساخت و فیه دلالة بر تمکن و استقرار میکند پس لا ریب فیه یعنی لا ریب متمکن و مستقر فیه
بعدم ثبوت جهة لا ریب و مظنة بود پس وقوع ریب بعض اغنیا شقیا که ری بی جهت است منافی
ری مذکور و ثانی مضمون جمله مسطور نباشند و بعضی لا ریب فیه بر بودن او بمعنی لا ترتابوا رفته اند
چنانچه در لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج نفی را بمعنی نهی گفته اند بدین تقدیر لا ریب فیه
جمله معترضه بود او را محلی از اعراب نباشد **معنی اینست** سوگند یاد میکنم بخدای که لطیف و
مجید است یا گویند سوگند یاد میکنم بخدای که فرستنده قرانست و بجبرئیل که آرنده است و بمحمد که

رساننده بر مردمان است آن موعود عظیم کتاب است در وی هیچ شک و شبهه نیست **هُدًى**
لِّلْمُتَّقِينَ بتقدیر هو هدی خبر مبتدا است بمعنی هاد چون بر طریق زید عدل بر وجه مبالغت
گویند کتاب عین هدی است اینجمله را نیز موکد جمله ذلک الکتاب دارند و تکرار مضمون او
پندارند چه او دلالت میکند بر رسیدن کتاب مذکور در اقصی درجات کمال و کمال کتب که
منزل برای وحدانیت هدایت اند و بکمال در صفت هدایت با آنکه او در نفس هدی داشته اند
پس بمنزله تکرار مضمون ذلک الکتاب باشد للمتقین متعلق است بهدی **معنی اینست** این کتاب
مر متقیان را که از شرک پرهیزند و بمعاصی نیامیزند امام قتاده رضی الله عنه الذین یومنون
بالغیب الی قوله ومما رزقناهم ینفقون را تفسیر للذین داشته و متقی را بمعنی مومن عامل اعمال
صالحه پنداشته اند چه ایمان اصل جمله عبادات است و صلوة اصل عبادات بدنی است و زکوة
اصل عبادات مالی است سایر عبادات در تبع اصول بود و متقی بمعنی من یومن و یعمل الاعمال
الصالحة باشد و بعضی المتقی من یتقی الشرک دارند و بمعنی مومن پندارند **سوال** هدی گاهی
بمعنی دلالت و بیان علامات راه باشد اگرچه رسانیدن تا سر راه نبود چنانچه در آیه و اما ثمود
فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی آمده و از ائمه تفسیر تحقیق شده یعنی ثمود را رهنمونی
کردیم و نشان راه گفتیم راه گم کردند و خود را بر کوری و گمراهی آوردند و گاهی هدی بمعنی
رهنمونی کردن و بر سر راه آوردن است قال الله تعالی والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
و گاهی بمعنی دلالت بود که موصل سوی بغیه باشد یعنی رهنمونی تمام راه تا آنکه بمقصد رسد چنانچه
در اهدنا الصراط المستقیم گفته اند و در دعا هدی بدین معنی رفته اند هدایت بر دو معنی آخرین
صفت خدای بود صفت کتاب و پیغامبر نباشد که رسانیدن تا راه اسلام و رسانیدن تا دار
السلام که مقصد و ماوی است از کارهای خداست از قران نیاید و از رسول وی نیاید اما بر
اول صفت خدای و پیغامبران و قران تواند بود چنانچه بیان راه اسلام و نشان نهان آن خدای
بیان کرده است از پیغامبران و کتاب نیز روی تواند نمود لیکن هدی برین معنی گمراهان را

بود متقیان را که مهتدی باشند وعلامات اسلام وشرایط ایمان میدانند نباشند چه هدایت مر متقیان را
که مهتدی باشند تحصیل حاصل است وآن باتفاق عقلا باطل است **جواب** هیچ متقی بغیر هدایت
متقی نشده وبغیر بیان راه کسی براه تقوی نیامده پس متقی متعلق بهدایت باشند وکتاب هدی
مر متقی را بود چنانچه گویند هذه المرأة مرضعة هذا الشاب وان کان ارضاعها فی حال الطفولیة دون
الشاب اگر گویند شیر دادن او در غیر حالة شباب بود متقیان را هدی بدین صورت سوی نمود
صاحب کشاف که هدی للمتقین را از قبیل من قتل قتیلا فله سلبه داشته بمعنی هدی للضالین الصایرین
الی التقوی پنداشته این وجه را موافق است وباین طریق که بیان کرده شده است مطابق است
الذین یؤمنون بالغیب موصول با صله صفت المتقین است وموصول ثانی
عطف بروست وجملة اولئک علی هدی من ربهم برین وجه مستانفه دارند جواب ماشان اولئک
شمارند وتواند بود که الذین یؤمنون بالغیب مبتدا والذین یؤمنون بما انزل الیک معطوف
برو بود وجملة اولئک علی هدی من ربهم خبر هر دو مبتدا باشند وجملة الذین یؤمنون بالغیب
تا آخر یعنی واولئک هم المفلحون مستانفه خوانند در جواب ما بال المتقین المخصوصین بذلک باشند
وتواند بود که موصول اول صفة المتقین باشد وموصول دوم یعنی والذین یؤمنون بما انزل
الیک مبتدا بود واولئک علی هدی خبر او باشد انجمله یعنی والذین یؤمنون بما انزل الیک تا
آخر بر جملة هو هدی یا بر جملة ذلک الکتاب بود معطوف **معنی آیت** آنانکه بغیب ایمان می آرند ودل
بر تصدیق اموری که از ایشان غایب است میگمارند وچون خدای وفرشتگان وکتب بهاء و
پیغامبران وروز قیامت وآنچه درو هست از اهوال فظیعه واحوال عجیبه ونعیم جنان وعقوبت
نیران وانواع لذت واصناف نعمت غیب بودن خدای وفرشتگان وروز قیامت ظاهر
است وهمچنین بودن پیغامبران وکتب بها فرستاده خدای غیب است اگرچه ذات ایشان حاضر
است **ویقیمون الصلوة** عطف است بر یؤمنون بالغیب **معنی آیت** ونماز را
برپای میدارند وآنرا بدرستی وکمال با شرایط جواز وقبول می آرند شرایط جواز در کتب فقه

مسطور است ومیان عامه اهل اسلام مشهور است وشرایط قبول تقوی را اخلاص است وآن مخصوص
بزمره خواص است **ومما رزقناهم ینفقون** جار ومجرور متعلق بینفقون است
از جهت آنکه رعایت فاصله مقدم شده واینجمله بر جملة یقیمون الصلوة معطوف آمده **معنی آیت**
واز آنچه روزی داده ایم ایشانرا در رضای خدای انفاق میکنند ودم صرف آن در کار حق میزنند
سوال بر مذهب اهل سنت وجماعت چنانچه حلال رزق باشد حرام نیز رزق بود ومعتزله حلال را
رزق دارند حرام را رزق نپندارند وانفاق مخصوص بحلال بود از حرام روا نباشد درین آیه
انفاق را متعلق برزق تقیید بحلال نکرد پس اشارت سوی مذهب معتزله شود که رزق جز حلال
نبود چه بر تقدیر اطلاق بر رزق چنانچه مذهب اهل سنت وجماعت است در تعلق انفاق بروا
اطلاق نشایستی ودر آیت ومما رزقناهم ینفقون تقیید برزق حلال بایستی **جواب** چون من برای
تبعیض باشد تعلق انفاق ببعض رزق بوده ولازم نیاید که حرام از جهت آنکه محل انفاق نیست رزق
نشود وبدانکه معتزله رزق عبارت از ملک میدارند ومال حرام را از جهت آنکه ملک نیست رزق نمی پندارند
واین خطاست زیرا که رزق عبارت از غذاست ودر غذا حلال وحرام برابرند ومتساوی وتشابه
یکدیگرند واگر چنانچه معتزله گویند رزق عبارت از ملک باشد دواب را که اهلیت ملک نبوده اند
رزق نبود وچون بحکم وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ودر قیام رزق بودن دواب ثابت
شود رزق را عبارت از ملک داشتن چنانچه معتزله میگویند خطا باشد وانفاق که در ومما رزقناهم
ینفقون مذکور شده مطلق است بر انفاق واجب چنانچه زکوة ونفقات واجب وانفاق نفل چنانچه
صدقات زکوة ونفقات واجب وانفاق نفل چنانچه صدقات تطوع ونفقات تبرع منطلق است وبعضی
از انفاق مذکور زکوة مراد دارند واین آیه را ذکر نماز که اصل عبادات بدنیه است وذکر زکوة که
اصل عبادات مالیه است شمارند **والذین یؤمنون بما انزل الیک**
وما انزل من قبلک والذین یؤمنون وجه اعراب او گذشته وذکر او بالا رفته وما
انزل من قبلک عطف است بر ما انزل الیک که مجرور است **معنی آیت** وآنانکه ایمان می آرند بر آنچه

ایشان ای محمد یا ای مخاطب غیر معین از پروردگار خویش بر هدی اند همه صاحبان اهتدا اند
وایشان یعنی گرویدگان بقرآن همین مفلحان اند نه غیر مفلحان و بر وجه قصر خبر بر مبتدا یعنی
چنین بود وایشان هم ایشانند مفلحان نه غیر ایشان که غیر مومن اند بقرآن إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
وانذرتهم ام لم تنذرهم بتاویل مصدر مبتداست سواء خبر مبتداست جمله خبر ان است لا یومنون جمله
مبینه است یا معلله است مر استواء ترسانیدن وناترسانیدن را وتواند بود که لا یومنون خبر ان باشد
وسواء علیهم انذرتهم ام لم تنذرهم جمله معترضه در اثناء کلام بود معنی اینست بدرستی آنانکه
کافر شدند ایمان نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد یکسانست در عدم ایمان ترسانیدن
وناترسانیدن ایشان سوال میان این جمله وجمله الذین یومنون بالغیب وجمله والذین لا
یومنون بما انزل الیک وما انزل تا آخر جامع تضاد است چه کفر ضد ایمان است وان جامع وهمی
است ومیان او ومیان جمله ذلک الکتاب وجمله هدی جامع عقلی است چه تعلق کفر با کتاب
تعلق فعل با مفعول بود وان از باب تضایف باشد با وجود جامع وتناسب چرا عطف نکرد
بر طریق ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم چرا حرف عطف میان عطف نیاورد جواب
کلام سابق در میان ذکر کتاب بود و در وی ذکر او بتکرار روی نمود چه در آغاز کتاب بر
طریق عنوان ذکر کتاب کرد چند جمله در مدح او آورد او بلفظ ذلک الکتاب اشارت بسوی
کتاب شده واز جهت دلالت بر عظمت او استعمال ذلک که بجای اشارت بعید است آمد و تعریف
مبتدا و خبر از جهت مبالغت جنس کتاب بر وی مقصود شده وباز بجمله لا ریب فیه بیان کرد این مدح را
یقین باید داشت در موضع ریب و شک نباید پنداشت بعده کتاب مذکور را صفت بهدا است
کرد وصیغه مصدر بر وجه مبالغت بر طریق زید عدل آورد وتنکیر هدی تفخیم را خواست ومعنی هو
هدی عظیم لا یکتنه کنهه داشت بعده ذکر کرد که کتاب مذکور هدی است مر متقیان را از اد تمامت مر
مومنان را که همه اهل نجاح اند وارباب فلاح اند وچون ثابت شد که کلام سابق در مقام ذکر کتاب بود

ذکر کافران و نکوهش که مضمون انجمله است میان مقام خود و در کلام بلیغ چنانچه از جهة اختلاف
خبر وانشا فصل کنند از تباین مقام با وجود جامع نیز جدا افکنند فصل مذکور از جهة تباین مقام
جامع است واز جهة اختلاف مقصود کلام صاحب مفتاح در باب فصل ووصل قاعده تباین مقام برای
لزوم فصل ذکر کرده و همین آیت نظیر آورد تاکید این جمله از جهة ابراز مقصود ذم کفار بر وجه
مکاودت باشد از جهة رد انکار و تردد نبود چنانچه در آیه ربانی وضعتها انثی آمده و در رب ان
قومی کذبون وامثال آن تحقیق شده سوال چون والذین یومنون بما انزل الیک وما انزل من
قبلک مبتدا باشد اولیک علی هدی من ربهم خبر مبتدا بود این مقام با مقام ذکر مومنان دارند
خارج از مقام مدح کتاب پندارند ومیان مومنان وکافران تضاد است بجامع وهمی محل عطف باشد
میان ایشان تباین مقام نبود جواب مدح مومنان بایمان آوردن بکتاب متضمن مدح کتاب
آمده اینجمله در مدح مومنان بکتاب است از مقام مدح کتاب خارج نشده جمله ان الذین کفروا چون
در مقام مذمت کافران بود از انجمله که در مقام مدح کتاب است با وجود جامع مفصول شود سوال
از کسانیکه کافر شدند چندین کس بشرف ایمان مشرف گشتند شقاوت ایشان بسعادت بدل
گشت ونحوست ایشان بیمن میمنت حکم بعدم ایمان بر سبیل عموم چگونه مستقیم می آید وصحت
آن چگونه روی نماید جواب بعضی ایمه چه نوع تفسیر از کافران مذکور جماعت معهود چون ابو جهل
وعتبه وشیبه و ولید و مغیره وکعب بن اشرف ویاران ایشان که خدای خواسته بود که ایشان بر
کفر بمیرند تا وقت مردن دین اسلام نپذیرند مراد دارند بدین وجه سوال مذکور وارد نپندارند
وتواند بود که جنس کافران مراد شود وحکم بعدم ایمان متعلق بزمان ارادت کفر باشد والمعنی
ان الذین کفروا سواء انذارک وعدمه فی زمان ارادة کفرهم فیه یا در ان الذین کفروا اراده
الله دوام کفرهم پندارند وبر قول انسوی اعتبار مر ختم راست کافر نزدیک خدای کسی بود که
ختم او بر کفر باشد بر قول او تقدیر مذکور حاجت نیست وکافر بودن کافران برین معنی است
خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ این جمله تعلیل است و بر مضمون جمله سابقه دلیل است

معنی آیت کافران مذکور ایمان نیارند و دل بر تصدیق نگمارند زیرا انچه مهر کرده است خدای فرمان بر
دلهای ایشان تا صورت صواب و صدق در دلهای ایشان نیاید و پند و نصیحت ایشان را در نگیرد
و علی سمعهم عطف است بر علی قلوبهم معنی آیت و مهر کرده است بر سمع ایشان تا
نماید قول حق و وعظ در گوش ایشان مدخل نیابد و قوت سامعه ایشان بادراک آن نشتابد و بدانکه
اگر از ان الذین کفروا جنس کافران مراد باشند از مهر کردن شنوائی گردانیدن سمع ایشان تا نشنوند
پند و نابدیدن نصیحت مدة ارادة الله مراد باشد و اگر کرده کافران معهوده مذکور با تقیید مسطور
که بالا گذشته و بیان پیوسته مراد دارند از مهر کردن بر دلها و شنوائی حکم بدوام کفر و قضا
باستمرار عدم ایمان مراد پندارند سوال از مهر کردن ارادت این معانی از کدام قبیل بود و از باب
علم بیان داخل کدام باب باشند جواب از باب استعارت دارند یا از قبیل تمثیل پندارند چه
حکم بدوام کفر شبیه بمهر کردن وارد بدین معنی این را از باب استعارت یا تمثیل می آرد ختم
بر دل و گوش برای نبودن آن بر این صفت که پند نگیرد و نصیحت نپذیرد استعارت کنند یا حال
دلی و گوشی که در ان پند در نیاید و تقوی و وعظ و نصیحت روی ننماید بحال دلی و گوشی که آن
دل و گوش با مهر کرده باشند مشبه گردانیده تا در ان فکرتی در نیاید و موعظتی و عبرتی روی
ننماید آنرا بر وجه تمثیل ختم بر دل و گوش دارند و مهر کردن پندارند سوال چون خدای بر
دوام کفر کافران و نا در آمدن در دلهای ایشان حکم کرده باشد ایشان را اختیار نماند در کفر
مجبور باشند مکلف نبوند عقاب متوجه نشود جواب نزد تحقق کفر و امتناع ثبوت ایمان باعتبار
حکم و قضا کردگار دیان و تعلیق ارادت بر مشیت خدای منافی قدرت و اختیار بنده نبود
و حکم بر دوام کفر با خلق اختیار و قدرت است منافی تکلیف و توجه عقاب نشود و علی
ابصارهم غشاوة مبتداست و علی ابصارهم خبر مبتداست این جمله فعلیه سابقه
و هو قوله ختم الله علی قلوبهم معنی آیت بر چشمهای ایشان پوشیدگی است که علامات قدرت
خدای که دال بر کمال است نمی بینند و بدان علامات وحدانیت بهره نمی گیرند و در نادیدن

اسمیه عطف است و

ایشان و ناپسندیدن علامات قدرت خدای حال ایشان بحال کسی میماند که از جهت پوشیدگی آن
دیدن نتوانند و علی ابصارهم غشاوه را عبارت از نادیدن دارند و نادریافتن و ناپسندیدن
علامات قدرت و وحدانیت را بر وجه تمثیل نادیدن پندارند سوال مهر کردن بر دل و گوش
بصورت جمله فعلیه ذکر کرد ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم آورد و بیان پوشیدگی بر چشمهای
ایشان بصورت جمله اسمیه مذکور گشت و افادت دوام و ثبات پیوست وجه فرق چه باشد
و نکته این چه بود جواب سبب دریافتن دل مدرکات را حس و خبر صادق و عقل بود و سبب
شنیدن گوش مسموعات را امواج هوا السبب صورت باشد پس مهر کردن بر دل و گوش مانع
دخول این امور خارجیه در دل و گوش دارند و مانع تمام شدن علت و موثر شدن آن چون
تیر که مانع رسیدن بتیرت پندارند و مانع تمام شدن علت و مانع تاثیرات از بدایت علت
نیست خود بود پس بضرورت حادث باشند سزاوار تغییر کما به فعلیه شود هم الذین جهة ختم الله علی
قلوبهم و علی سمعهم بضرورت جمله فعلیه ذکر کرده در آیت دیگر تغییر و ختم علی سمعه و قلبه بهمین
صورت آورده و سبب دیدن چشم مرئیات را خروج شعاع چشم و رسیدن او بمرئی بود و غشاوه چشم
مانع بیرون آمدن شعاع چشم که مبداء و منشأ دیدن است باشند و مانع بدایت علت که موجب
بقای معلول بر عدم اصلی است چون کسی دست که مانع تیر انداختن است بود و عدم اصلی امر
ثابت است حادث نیست تعبیر از ان بجمله اسمیه که دال بر ثبوت است از جهة این معنی است سوال
در آیت مذکور و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة بیان شده بصر نیز جمله فعلیه آمده
بیان ختم علی سمعه و قلبه و بیان او فرق نشد و فرق مذکور چگونه مستقیم آید و صحت آن چه
نوع روی نماید جواب جعل اگر چه جعل فعل است لیکن علی بصره غشاوة که بیان غشاوه بصر بود
متعلق است که افادت معنی ثبوت در و متحقق است زیرا که جعل ملحق با فعال قلوب است و
افعال قلوب بر جمله اسمیه در می آید و مبتدا و خبر را دو مفعول می سازد لیکن مضمون اسمیه را در
ربط حدوث نمی اندازد و در علمت زیدا فاضلا اگر چه اسناد علمت حادث بود اسناد فضل

ثمره اختلاف مذکور در چه وجه پیدا آید و اثر او کجا روی نماید ثمره اختلاف در کیفیت کفر پیدا آید
و فرق بکفر عارضی و اصلی روی نماید **جواب** کسانیکه اقرار رکن گویند نزدیک ایشان بغیر اقرار
ایمان حاصل نشود تارک اقرار بفوات رکن بر کفر اصلی باشد و بر قول کسی که ایمان را عبارت از
تصدیق دارد و اقرار را شرط اجرای احکام پندارند بترک اقرار بغیر عذری و راضی شدن باجرای
کفر احکام استخفاف دین بود و کفر ارتدادی باشد و بعضی در تعریف ایمان زیادت کنند الایمان
تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان گویند لیکن معتزله و خوارج عمل را جز مقدم دارند
بفوات او فوت ایمان نه پندارند اهل سنت و جماعت اعمال بکمال ایمان دانند و ایمان را بانضمام
عمل ایمان کامل خوانند لیکن ابوحنیفه وصف مکمل دانند و امام شافعی جزء مکمل خوانند و کرامیه در
فرط تفریط میروند بمجرد اقرار بایمان قایل میشوند بر مذهب ایشان منافقان مومن باشند ایشان
بدین آیه ملزم شوند و بعضی ازین هم کمتر کنند ایمان مجرد معرفت و علم را گویند باطل است لایعتمد
در خور اعتقاد همانست که اهل سنت و جماعت بدان قایل است **یُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَ**
الَّذِينَ آمَنُوا آمنوا صله الذین است موصول با صله عطف است بر الله و یخادعون الله با
جمله یقول آمنا بالله بدل است یا بدل از وست **معنی اینست** با خدای عز و جل خداع و مکر میکنند یعنی اظهار
میکنند خلاف چیزی را که پنهان میدارند و در دل کفر پندارند و بظاهر ایمان می آرند و در ظاهر
دوستی مینمایند و در باطن دشمنی می افزایند **سوال** خداع فریفتن است فریفتن کسی را بود که نداند
فریفتن خدای عالم السر والخفیات است و هیچکس نتواند خداع با خدای چگونه بود و چه نوع ممکن باشد
جواب حال منافقان و معامله ایشان که اظهار میکنند خلاف چیزی را که در دل پنهان میدارند
فریفتن و معامله فریبنده کان کردن مینماید از اخداع و فریفتن بر وجه تمثیل میخوانند **سوال** مخادعه
مفاعله بود و مفاعله مشارکت را باشد و مشارکت در خداع که قبیح است با خدای و مومنان درست
نباید و صحت آن روی نماید **جواب** مفاعله بمعنی اصل فعل نیز آمده چنانچه در عاقبت اللص و عافاه
الله تحقیق شده اینجا بدلیل قراءت یخدعون که از غیر سبع است و بدلیل سیاق کلام بر قراءت و ما

یخدعون الا انفسهم که داخل سبع است بمعنی فعل باشد اشکال مذکور اصلا وارد نشود یا آنکه حمل بر حذف
و سوال مسطور مضاف کنند بتقدیر یخادعون رسول الله والذین آمنوا گویند و نسبت خدع با دشمنان
بر مضمون الحرب خدعة اگر از پیغامبر و مومنان واقع شود تشنیع نبود **وَمَا يَخْدَعُونَ**
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ حال است یا معترضه است الا انفسهم استثنا مفرغ است **معنی اینست** و نمی فریبند
ایشان مگر نفسهای خویش را یعنی زیان این نوع هم ایشانرا میشود و مضرت فریفتن و وبال فریب دادن
سوی ذوات ایشان باز میگردد و این قصر قلب است چه ایشان در اعتقاد خویش خداع با نفس خویش
نداشتند خداع با مومنان می پنداشتند از جهت رد اعتقاد ایشان بر وجه قلب گفت که ایشان
خداع با خویش میکنند و دم زیان خویش میزنند برین خداع هم ایشانرا زیان شود و مومنانرا هیچ
مضرت نبود **وَمَا يَشْعُرُونَ** عطف است بر جمله سابقه یا حال است و ذکر او متضمن است مر
مذمتی دیگر را که نادانستن جهل است و کفی بالجهل عارا **معنی اینست** و ایشان در نمی یابند که سوی ضرر
خویش می شتابند و نمیدانند که خداع ایشانرا در زیان می افکند خداع ایشان مومنانرا در
دنیا و آخرت هیچ زیان نکند **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** انجمله مبینه است مر جمله که بالا رفته
یا موکد است مر کلام گذشته **معنی اینست** در دلهای ایشان بیماری و گمراهی و عارضه طبیعت نفاق
و تباهی است این امور را مرض خوانند زیرانچه شبیه بمرض دارند و آثار مرض پیدا می آرند چه هر یکے
از ایشان سبب هلاک معنوی است چنانچه مرض هلاک صورتست و اگر جهت آنکه این امور در ایشان
ثابت و مستمر است متجدد نیست تعبیر بجمله اسمیه کرد جمله فعلیه که دلالت بر حدوث کند نیاورد
فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا این جمله عطف است بر جمله فی قلوبهم **معنی اینست** پس بفزود
خدای ایشانرا بیماری نفاق و عارض خلاف و تفاوت و تلبیس و دروغ گوئی و مکر و
حیله جوئی و مانند آن تا ایشانرا عقوبت افزاید و عذاب درک اسفل روی نماید و اینمعنی در ایشان
متجدد است از آنجهت تعبیر بصیغه حدوث کرد جمله فزادهم الله مرضا که معطوف بر وست فعلیه
آورده **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ** یکذبون بر صیغه

مضارع معروف از باب ضرب واز باب تفعل میخوانند ومعنی برحسب آن مانند اختلاف قرات و اند
جمله معترضات برای عذاب منافقان وعقوبت ایشان جار ومجرور متعلق است بظرف مستقر یعنی
لهم یا بمفهوم عذاب که بمعنی تعذیب است مراد مصدریه است ای لهم عذاب الیم بسبب کونهم کاذبین
او بسبب کونهم مکذبین معنی اینست دمر اوراست مرایشان را عذاب درد رساننده وعقاب دردمند
گرداننده چنانچه کم نشود وزوال نپذیرد بسبب بودن ایشان تکذیب کنندگان ودروغ گویان پیغمبر را
سنت دروغ گوئی میکردند وایمان آورده ایم باالله میگفتند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا
تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ
لاتفسدوا مقول قیل است فی الارض متعلق است بلاتفسدوا وقالوا جزا شرط است انما نحن مصلحون
مقول قالوا است اینجمله شرطیه عطف است بر یکذبون که خبر کانوا واقع شده یا عطف است بر فعلیه
یعنی یقول امنا بالله که صله من آمده معنی اینست وچون گفته میشود مرایشان را فساد مکنید ودر زمین
دم تباهی مزنید ودر زمین مفسد نباشید باطلاع بر اسرار مسلمانان ورسانیدن آن بر کافران واظهار
کفر واظهار اسلام واخفاء دشمنی وابداء دوستی با پیغمبر علیه السلام وبر انگیختن فتنه وفساد و
کوشیدن در امور مسلمانان بخلاف دگوییند نیستیم ما مگر صلح کننده دوکارها اصلاح آرنده یعنی ما
بمسلمانان شدن با مسلمانان صلح کرده ایم وخود را از محاربه با ایشان باز داشته ایم واین دعوی
اصلاح در کار مسلمانان وبر صلاح کار اهل ایمان است وما مصلحیم در کار خویش که کلمه اسلام گفته ایم
بمسلمان شدن از محاربه مسلمانان خلاص خریده ایم این دعوی اصلاح در کار خود است وکوشش در نفع
خویش که متضمن مضرت دیگری باشند کار بد است وقصر در انما نحن مصلحون قصر قلب است برای
رد کمانی که مسلمانان درشان ایشان داشتند که ایشان را مفسد می پنداشتند أَلَا إِنَّهُمْ
هُمُ الْمُفْسِدُونَ الا حرف تنبیه است وجمله معترضه است برای رد مقالات ایشان
در دعوی بودن خویش مصلحان چون ایشان را در مضمون اینجمله انکار از جهت روانکار تاکید جمله
سائغ نمود معنی اینست آگاه باشید براستی که ایشان مفسدان اند در دعوی مصلح بودن کاذب اند

فرا

درحق مسلمانان اصلاح ندارند بدروغ خود را مصلح می پندارند سر ایشان کشف میکنند کافران
بر محاربه ایشان تحریض می نمایند ودرحق خویش نیز مصلح نه اند در کار خود همه صلاح نمکوشند خود را
در درک اسفل می اندازند وبعذاب ابد گرفتار می سازند وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ اینجمله
استدراک است بر تکمیل کلام مذکور ودفع وهم صدور عمل مسطور از شعور معنی اینست ولیکن شعور
ندارند ودر دل نمی آرند که کار ایشان متضمن چه فساد است وایشان در این عمل چه ابعاد است
بد میکنند وآن را نیک میدانند بیت نیک بد کردی که بد کردی ونیک انگاشتی نیک بدانست تا خسی
بر آنکو بید اشتی وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا
أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ آمنوا کما امن الناس مقول قیل است قالوا
جزا شرط است انؤمن مقول قالوا است استفهام برای انکار است کما آمن السفهاء صفت مصدر محذوف
است وما مصدریه است ای انؤمن ایمانا کایمان السفهاء یا موصوف است یا موصول است عبارت از
ایمان است ورابط محذوف است ای کایمان او کالایمان الذی آمن السفهاء وضمیر محذوف مفعول
مطلق بود وبر طریق عبدالله اظنه مطلق باشد این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه
معنی اینست دچون گفته شود مر منافقان را که چنانچه مردمان ایمان آوردند ایمان آرید و
در ایمان دل بر خلوص اخلاص وصدق تصدیق گمارید بگویند ایمان آریم چنانچه ایمان آورده اند
نادانان بکرویم چنانچه گرویده اند بی خردان مراد از ناس در کما امن الناس جمله مسلمانان اند
وصحابه کرام از انصار ومهاجران اند وبعضی از ناس جماعتی که از یهود مسلمان شده بودند چون
عبدالله بن سلام وامثال او مراد دارند وتشبیه با ایمان کسانیکه از زمره ایشان ایمان آوردند
پندارند کافران از نادانی خویش این چنین دانایان را نادان خوانند واز سفه وبیخردی خود این
چنین عاقلان را سفها دانند وما مسلمان را تمیز از مومنان مناس کرد کنیم وتعریض کافران را
از اناسیه بیرون آورند ودر ورطه بهایم در آورند روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم ابن مسعود وجعفر طیار رضی الله عنهما بوجه رسالت بر نجاشی حبشه فرستاد ایشان را

بلیغ

بر شرطیه سابقه وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا
إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ این هردو شرطیات سابقه معطوف اند ور
خبر کانوا یا در صله من داخل اند **سوال** مومنان ایمان منافقان را انکار میکردند منافقان
اخبار از ایمان بغیر تاکید چرا آوردند **جواب** تاکید اخبار در انکار صورت بر تقدیری واجب است
که اخبار معوض متکلم نباشد و در اعلام او را اهتمام بود اما اگر بغیر و رتی اخبار مخبری که معوض او است
میکنند دم تحقیق و تاکید او برای چه زنند و چون مشاهده کافران مخاطبه منافقان را با مومنان
امارت آن بود که در مضمون انا معکم انکار بود و بظهور امارت انکار تاکید انا معکم بتنزیل
ایشان منزله منکران سایغ باشد **معنی اینست** و چون به بینند منافقان مومنان را گویند بخدا
و رسول ایمان آورده ایم و دین اسلام و شریعت پیغامبر علیه السلام تصدیق کردیم و چون با
شیطانان خویش یعنی با مغزان گروه خویش خلوت کنند با ایشان دم سازگوئی و غدر
خواهی زنند بگویند بدرستی با بباطن با شماییم و بظاهر با ایشان ترددسنجیم کافرانی که ایشان
بایشان را نیکویند و خشنودی ایشان میجویند از جهت سبب نمودن ایشان برای اغوا و ضلال
بشیاطین مانند إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ این جمله مقرر است مر جمله انا معکم
باستانفه است چنانستی که چون ایشان انا معکم گفتند کافران **سوال** ما تصنعون فی
صحبتهم اراد کردند بر وجه استعارت شیاطین خوانند بر وجه استیناف زد **جواب**
کافران انما نحن مستهزءون آوردند وانما برای قصر است چون ایشان بر صورت ایمان می
نمودند کفار معتقد نبوت ایمان ایشان بودند ایشان قصر خویش بر صفت استهزاء مومنان
کردند نفی ایمان از خویش پیش آوردند و این جمله را باعتبار تاکید یا باستیناف فصل کرد
بغیر حرف عطف آورد **معنی اینست** نه ایم ما مگر استهزا کننده و ایشان را در سخن افکننده یعنی
ما تصدیق مومنان بر وجه سخر داریم و تعظیم ایشان بر سبیل استهزا بجا می آریم اللَّهُ
يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ این جمله مستانفه بود جواب باذا الفعل الله بهم باشد **معنی اینست** خدا

بوجه استعارت ایشانرا شیاطین خوانده

سزای استهزاء ایشان خواهد کرد و جزای کفر و نفاق ایشان پیش خواهد آورد و درین کلام
صفت مشاکله است یعنی جزای استهزا بلفظ استهزا ذکر کرد و لفظ یجازیهم بلفظ یستهزئ بهم آورد
از جهت آنکه در صحبت مستهزءون آمد چنانچه جزاء سیئة سیئة ای عقوبة و کما تدین تدان ای کما تفعل
یجازی تحقیق شده و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید است مر فایده تقوی و بیان است برین که
جزاء استهزاء البته خواهد بود لا محاله روی خواهد نمود و ایراد فعل مضارع در جمله اسمیه که دال
است بر ثبوت مفید استمرار حادث بود و این ابلغ است از جمله فعلیه و از جمله اسمیه که خبر او
اسم باشد وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ عطف است بر
یستهزئ بهم و یعمهون حال است از مفعول یمدهم **معنی اینست** و بیفزاید خدای ایشان را در طغیان
یعنی دروغ کردن در کفر و تجاوز کردن از حد در عصیان درین حال که حیران اند ایشان و سرگردان
و یمدهم یعنی یملیهم گویند یعنی مهلت دهد و دیر دارد ایشان را در طغیان و عصیان درین
حال که کوردل بودند و سرگردان باشند و این آیت در رد وجوب اصلح که معتزله بران قایل اند
صریح است در داشتن ایشان بر طغیان که در وی ایشان را هیچ منفعت نیست تصریح است أُولَئِكَ
الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى اولاء اسم اشارت است و کاف
برای خطابت مخاطب پیغمبر است علیه السلام یا مخاطب غیر معین است جمله مذکوره معترضه است برای
مذمت کافران و شناعت کار ایشان **معنی اینست** ایشان ای محمد یا ای مخاطب غیر معین آنانکه
خریده اند یعنی بدل کرده اند بهدی گمراهی و بصلاح تباهی هدی و صلاح داده گمراهی و تباهی ستده اند
و اشتروا مستعمل است در استبدال بر وجه استعارت و این استعارت مرشحه است بذکر لازم مستعار
منه یعنی ذکر بیع و تجارت فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ عطف است بر اشتروا و این
اسناد مجازی است چه سود کننده تاجر بود تجارت سبب سود است سود کننده نباشد ای فما ربح تجار
تجارتهم **معنی اینست** پس سود مند نگردند بدل کنندگان مذکور معامله تجارت مسطور یعنی ایشان در تجارت
خویش سود نکردند و درین کار بهره مند نشدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ این جمله

سزای استهزا

تنزیل است معنی اینست ونبودند ایشان مهتدی در اعمال ونرسیدند در ره تجارت استدلال بسازوکار
ندانستند سودمند شدن نتوانستند طبیعت کفر وکافران بود لاجرم ایشان را ضلالت وگمراهی کرد

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا اینجمله مقرر است مر عرض جمله سود
سابقه که هردو مسوق اند برای مذمت منافقان ونکوهش ایشان هم ازینجهت مفصل کرد حرف عاطف ورد
الذی استوقد بمعنی الذین استوقدوا نارا است ولفظ الذی صالح است برای مفرد وجمع همچو لفظ من
افراد ضمیر استوقد وضمیر ما حوله باعتبار افراد است وجمع کردن ضمیر استوقد وضمیر ما حوله ذهب
الله بنورهم وترکهم ولا یبصرون باعتبار معنی جمع است معنی اینست حال این منافقان همچو کسانی است
که آتش باافروختند ودر افروختن آتش روشنائی راه خویش جستند **فَلَمَّا أَضَاءَتْ**
مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ لما ظرف است مر ذهب الله بنورهم جمله ذهب
الله بنورهم با متعلق خویش عطف است بر استوقد معنی اینست پس هرگاه که آتش مذکوره گنج کرد
برگرد او بود از امکنه وامتعه واشخاص واشیا روشن گردانید ایشان را بر روشنائی در
عوض اهتدا آورد خدای نور ایشان را ببرد وببلا تاریکی سپرد اضافه نور که حقیقت نصیبت
سوی نار باشد سوی ایشان بادنی ملابسه بود باعتبار آنکه نور آتش سوی ایشان بود باوجود
ایشان روی بنود چنانچه یکی از دو بردارند چون دیگری را خند طرفک گویند برداشتن طرف
چون را که جانب مخاطب است جویند واین جمله جواب لما ست وضمیر بنورهم عاید بر افروزندگان
آتش است وتواند بود جواب لما محذوف باشد بتقدیر فلما اضاءت ما حوله طفئت وخمدت بود
یعنی هرگاه که روشن کرد آتش چیزی را که گرد بر گرد ایشان بود یعنی بسبب روشنائی در چشم
مردمان ظاهر نبود آتش فرو مرده گشت کار ایشان بدشواری پیوست ایشان در تاریکی افتادند
ومتحیر ماندند برین تقدیر جمله ذهب بنورهم معامله تشبیه مذکور شود وضمیر بنورهم عاید بر منافقان
بود **وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ** لا یبصرون حال است از مفعول
ترکهم یا صفت است ظلمات را بحذف رابطه ای لا یبصرون فیها جمله وترکهم عطف است بر ذهب الله

معنی اینست وگذاشت ایشان را در تاریکیها درینحال که هیچ چیز را نمی بینند یا در ظلماتی که بسبب از
هیچ چیزی را دیدن نمی توانند وترک مفعول لا یبصرون برای تعمیم است درین تشبیه مشبه حال
منافقان است مشبه به حال آتش افروزندگان است که در شب تاریک گرد بر گرد خویش را روشن
کنند وخود را در روشنائی افکنند بازناگاه آتش فرو میرد ودر مقام تاریکی بد بد وجه مشبه آمدن
وناپیدا شدن روشنائی بود که میان منافقان ومیان افروزندگان آتش که روشنائی کرد
پس فرو میرد داند که اسلام پیدا آید وظلمت کفر ونفاق ناپیدا شد **صُمٌّ بُكْمٌ**
عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ این هر سه لفظ اخبار مبتدا محذوف آمد بتقدیر هم صم بکم
عمی شده واینجمله معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه برای مذمت منافقان ونکوهش حال
ناپسندیده ایشان این از باب تشبیه موکد باشد چه ذکر دو طرف تشبیه بر وجه حمل لفظی باتفاق بزرگی
مانع استعارت بود معنی اینست ایشان کرانند گنگانند کورانند وکوران سبب است برای که ایشان
از ضلال وگمراهی سوی راه راست باز نگردند چه کسانیکه گفتار را باز گردانیده نشوند گنگانند که را
از راه نپرسند کورانند راه را نه بینند ندانند که این راه مقصد نیست تا باز گردند وبهلکه نه پیوندند

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ عطف است بر کمثل الذی استوقد نارا او در مضاف محذوف
است ای کمثل ذوی صیب وصیب صفت ابر است یا صفت مطر است اگر صفت ابر بود ابر سیاه تو بر تو
مراد باشند ظلمات با ظلمت شب شود واگر صیب صفت مطر دارند ظلمت ابر وظلمت شب وظلمت تتابع
مطر ظلمات پندارند ومطر وفیه مطر از جهت مجاورت ابر بود برق ورعد بر وجه مجاز باشند ابر و
حذف مضاف بتقدیر فی زمان المطر ظلمات ورعد وبرق باشند وتنکیر صیب برای نوعیت بود صیب
هایل مراد باشد وبدانکه اگر از صیب مطر دار سماء سحاب مراد شود فایده من السماء تاکید برای دفع
احتمال باران غفلت باشد چنانچه من منامه در اذا استیقظ احدکم من منامه برای دفع احتمال خواب
غفلت تاکید آمده وچنانکه ولا طائر یطیر بجناحیه برای دفع احتمال طیران بهمت موکد شده واگر
از صیب سحاب مراد شود من السماء متعلق صیب باشند فایده گمان کسی نبود که آب ابر از دریا داند

تند رفتار عت آنست و رسیدن آن بمثابه ترس زوال بینائی و خوف رفتن جهان است هم از بجهت آن
تفسیر تشبیه ثانی را ابلغ از تشبیه اول گفته اند و ترتیب این دو تشبیه از باب ترقی از ادنی سوی
اعلی داشته اند **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ**
عود ضمیر بسمعهم وابصارهم بر منافقان است نه بر مبتلا شدگان بباران است که ایشان مفروض اند
چه مشبه به جایز است که مفروض بود چنانچه چیزی که سیاه زرد وام است بدریا نشک که موج از زر است
مشبه شود در شان ایشان بوجه تشدید و تهدید والحاق وعید ملایم نباشد تشدید والحاق وعید
در شان منافقان است نیز در حق ایشان بر موجب جمله الله یستهزء بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون
که وعید منافقان است معطوف بود و عطف مذکور ملایم و مناسب باشد چه دران جمله ذکر عمی یعنی
کوردلی ایشان آورد دریجمله کری و کوری چشم و گوش ظاهر کرد معنی آیت ایشان را در حالت
کوری دل کداشت و بلاء کوردلی بر ایشان کماشت و اگر خدای خواستی که چنانچه بینائی و شنوائی
باطن ایشان برده است بینائی و شنوائی ظاهر نیز بردی و چشم و گوش ظاهر ایشان را نیز
بینائی و نا شنوائی آوردی و تواند بود که ضمیر بسمعهم وابصارهم بر افروزندگان آتش مذکور و مبتلا
شدگان بباران مسطور دارند و این واقعه در دنیا واقعه معلوم خدای پندارند و اینجمله معطوف
بر مضمون جمله مثلهم کمثل الذی استوقد نارا تا آخر باشد و متصل و مربوط باو بود که چون جمله مذکور
برای تشبیه منافقان برین دو گروه مذکور است و مدار تشبیه و حق مسطور است یکی از ان وجوه که با
مبنی است نادیدن با استعداد دیدن است و دیدن رفته اگرچه بصر رفته و بینائی زوال نه پذیرفته
چه بیان کرد که منافقان در روشنائی می بینند و نیز بیان کرده که در روشنائی برق سیر میکنند
و آن معنی که بان تشبیه اند کوران نه اند و نیز بیان کرده که مبتلا شدگان بباران مذکور و ظلمات و
رعد و برق مسطور نیز دیگر است برق که روشنائی چشم ایشان را برباید هنوز تیز بوده و نیز بیان کرده
که در روشنائی برق سیر میکنند و اینمعنی دلیل بر بقای بصر بود فحوای این کلام اثبات بصر تا ثابت
گشت و بمعنی لم یذهب ابصارهم بود است ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم را عطف بر کرده

جمله مناسب مضمون جمله سابقه آورده معنی چنین آید خدای از منافقان بصیرت برده و بصر نبرده و
بافت کوری نسپرده و اگر خواستی سمع و بصر بردی و ایشان را ببلاء کری و کوری سپردی و تواند
بود که ضمیر بسمعهم وابصارهم بر ذوی صیب که در تشبیه دوم که مثل منافقان بمثل ایشان مشبه است عاید
بود و اینجمله بر مضمون جمله کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا معطوف باشد که مضمون او
اینست که ایشان بینائی داشتند در روشنائی میراندند و در تاریکی دیدن نمی توانستند و چون این
جمله معطوف بر جمله مذکوره باشد از صفت ذوی صیب که مشبه به است بود و آنرا که کلمهی در جهان
واقع شده بود متحقق دارند نابوده مفروض نه پندارند معنی چنین باشد مثل منافقان همچو
مثل مبتلا شدگان بباران مذکور است و ظلمات و رعد و برق مسطور است که ایشان از جهت
تاریکیهای نمی دیدند چون از درخشیدن برق روشنائی حاصل شدی میدیدند و خدای بینائی ایشان
نبرده بود و اگر خواستی که ببردی و ایشان را بآفت کوری و کری سپردی **إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** این جمله تذییل است یعنی در دنبال جمله سابقه برای تاکید مذکور شد
چنانچه در قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آمده و چون بیان قدرت خدای بر هر چیز
مستلزم قادر بودن او بر سر اید منافقان است و اظهار توانائی بر عذاب و عقاب ایشان است و
[illegible] و دلالت در بر عذاب ایشان مستلزم است بر آنکه ایشان را عذاب خواهد کرد و بر عقوبت و نکال خواهد
[illegible] کرد پس اینجمله از ان الله یعذبهم و یجازیهم کنایت است و بافادت این مضمون پیوست و کنایت
[illegible] ایشان که بالا رفته و بتصریح و تشریح گذشته تلویح بر مضمون مکنی عنه بتقدیم تلویح سامع را در معنی عنه
[illegible] ل و منزله سایل کرد بدین اعتبار جمله ان الله علی کل شیء قدیر را موکد و مفصول آورده معنی
آیت مدرستی خدای بر هر چیزی تواناست سمع و بصر ایشان تواند برد و ایشان را بعذاب و نکال
[illegible] و هلاک تواند سپرد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** بالا ذکر
[illegible] ب و ذکر مومنان و کافران بود بر طریق عنوان مدح کتاب و مومنان و کافران انجا هر

قدر قطاعت آنست و رسیدن آن بمنابه ترس زوال بینائی و خوف رفتن جسمان است بهم از بجهت سرا

تفسیر تشبیه ثانی را ابلغ از تشبیه اول گفته اند و ترتیب این دو تشبیه را از باب ترقی از ادنی سوی

اعلی داشته اند **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ**

عود ضمیر بسمعهم وابصارهم بر منافقان است نه بر مبتلا شدگان بباران است که ایشان مفروض اند

چه تشبیه به چاییزیست که مفروض بود چنانچه چیزی که سیاه زرد وام است بدریا شک که موج از زر است

تشبیه شود در شان ایشان بوجه تشدید و تهدید والحاق وعید ملایم نباشد تشدید والحاق وعید

در شان منافقان است نیز در حق ایشان بر بوجه بر جمله الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون

که وعید منافقان است معطوف بود و عطف مذکور ملایم و مناسبت باشد چه دران جمله ذکر عمی یعنی

کوری دل ایشان آورد درینجا کری و کوری چشم و گوش ظاهر کرد معنی اینست ایشان را در حالت

کوری دل گذاشت و مبتلا بکوری دل بر ایشان گماشت واگر خدای خواستی که چنانچه بینائی و شنوائی

باطن ایشان برده است بینائی و شنوائی ظاهر نیز بردی و چشم و گوش ظاهر ایشان را نیز

نابینائی و ناشنوائی آوردی و توانند بود که ضمیر بسمعهم وابصارهم بر افروزندگان آتش نیز گوز و مبتلا

شدگان بباران مسطور دارند واین واقعه در دنیا واقعه معلوم خدای پندارند وانجمله معطوف

بر مضمون جمله مثلهم کمثل الذی استوقد نارا تا آخر باشد و متصل و مربوط باو بود که چون جمله مذکور

برای تشبیه منافقان برین دو گروه مذکور است و مدار تشبیه و حق مسطور است یکی از ان وجوه که با

مبنی است نادیدن با استعداد دیدن است دیدن رفته اگرچه بصر رفته و بینائی زوال نه پذیرفته

چه بیان کرد که منافقان در روشنائی می بینند و نیز بیان کرده که در روشنائی برق سیر میکنند

وان معنی که بیان شبه اند کوران نه اند و نیز بیان کرده که مبتلا شدگان بباران مذکور ظلمات و

رعد و برق مسطور نیز دیگر است برق که روشنائی چشم ایشان را برباید بهنوز تیز بوده و نیز بیان کرده

که در روشنائی برق سیر میکنند وانمعنی دلیل بر بقای بصر بود فحوای این کلام اثبات بصر ثابت

گشت معنی لم یذهب ابصارهم پیوسته ولو شاء لذهب بسمعهم وابصارهم را عطف بر کرده

ان را

جمله مناسب مضمون جمله سابقه آورده معنی چنین آید خدای از منافقان بصیرت برده و ابصر نبرده و

بافت کوری نسپرده واگر خواستی سمع و بصر بردی وایشان را بابتلاء کری و کوری سپردی و توانند

بود که ضمیر بسمعهم وابصارهم بر ذوی صیب که در تشبیه دوم که مثل منافقان نقل ایشان منسوب است عاید

بود وانجمله بر مضمون جمله کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا معطوف باشد که مضمون او

اینست که ایشان بینائی داشتند در روشنائی میرفتند و در تاریکی دیدن نمی توانستند و چون این

جمله معطوف بر جمله مذکوره باشد از صفات ذوی صیب که مشبه به است بود وانرا که کلهی در جهان

واقع شده بود متحقق دارند نابوده مفروض نه پندارند معنی چنین باشد مثل منافقان همچو

مثل مبتلا شدگان بباران مذکور است و ظلمات و رعد و برق مسطور است که ایشان از جهت

تاریکیها نمی دیدند چون از درخشیدن برق روشنائی حاصل شدی میدیدند و خدای بینائی ایشان

نبرده بود واگر خواستی که ببردی وایشان را بافت کوری و کری سپردی **إِنَّ اللَّهَ**

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این جمله تذییل است یعنی در دنبال جمله سابقه برای تاکید مذکور شده

چنانچه در قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آمده و چون بیان قدرت خدای بر هر چیز

مستلزم قادر بودن او بر سر اید منافقان است واظهار توانائی بر عذاب و عقاب ایشان است و

بودن او قادر بر عذاب ایشان مستلزم است بر آنکه ایشان را عذاب خواهد کرد و بر عقوبت و نکال خواهد

آورد پس انجمله از ان الله یعذبهم ویجازیهم کنایت است و بافادت این مضمون پیوسته و شکایت

از ان این که بالا رفته و بتصریح و تشریح گذشته ملوح بر مضمون مکنی عنه بتقدیم ملوح سامع را در معنی عنه

منزل و منزله سایل کرد برین اعتبار جمله ان الله علی کل شیء قدیر را موکد و مفصول آورده معنی

اینست هر آینه خدای بر هر چیزی تواناست سمع و بصر ایشان تواند برد و ایشان را بعذاب و نکال

و بیم و هلاک تواند سپرد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي**

خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بالا ذکر

کتاب و ذکر مومنان و کافران بود بر طریق عنوان مدح کتاب و مومنان و کافران انجا هر ان

انکم لسارقون تحقیق شده و در واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها آمده و بر قول بعضی مفسران که خطاب مر
مشرکان را دارند و کلام از باب خطاب بر وجه عموم پندارند جز سوال نا سزاواری کافران با مر
عبادت است وارد نبود و آن نیز بر وجهی که بیان کردیم مشکل نشود **الذی جعل لکم**
الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء
ماء صفتی دیگر است مر ربکم را یا مفعول است مر تتقون را یا مفعول اعنی است یا خبر مبتدا محذوف است
ای هو الذی جعل لکم و این جمله معترضه بود و متضمن ثنا دیگر باشد معنی اینست پروردگار خود را پرستش
کنید و آفریدگار خود را طاعت ورزید آنکه گردانید برای شما زمین را گسترده و لایق سکنی و قرار
کرده و گردانید آسمان را بنائی بر آورده مظهر فیض انواع نعم کرده و از آسمان آبی یعنی از ابر
بارانی فرود آورده و آنرا سبب نما زمین کرده **فاخرج به من الثمرات**
رزقا لکم جمله عطف است بر انزل معنی اینست پس برای شما رزقی عظیم را از جنس میوه‌ها
یعنی گویند بعضی میوه‌ها از جهت روزی او آمدن بیرون آورد در حالتی که هست مر شما را پیدا کرد بدین تقدیر
من برای تبعیض باشد و رزقا مفعول له بود و تواند بود که رزقا را مفعولی بر اخرج دارند و من در من
الثمرات بیانیه پندارند جار مجرور حال از رزقا باشد تقدیم از جهت نکارت ذو الحال بود معنی چنین
آید بیرون آورده رزقی که مر شما راست در حالی که از جنس میوه‌هاست سوال ثمرات جمع قلت است بمعنی
جمع قلت ... تا ثمره بود و ثمرهائی که خدای بیرون آورده است بسیار است صیغه جمع قلت در افراد کثیر
بچه وجه مستعمل شود جواب جواد کامل عطا کثیر را قلیل دارد و در نظر کرم با کثرت عطا صیغه جمع قلت آرد
عطا کثیر قلیل نماید در نظر او بخشش عظیم حقیر آید در کشاف جواب این سوال بر طریق دیگر آورده
و حمل بر وجهی دیگر کرده و آن آنست که ثمرات جمع ثمره است و لفظ ثمره را در استعمال بمعنی جماعت
ثمار دارند و در گشت ثمره بستان استشهاد آرند ثمرات بر نوع جمع جمع باشد و بمعنی جماعات ثمرات
بود بر نوع او را مفید کثرت گویند و بر منطوق افادت کثرت جویند بدین وجه اشکال تمیز دود و سوال
دفع نمیشود زیرا که ثمرات اگر جمع ثمره بمعنی ثمار است بود و لفظ ثمرات بمعنی جماعات ثمار باشند

اگرچه دلالت بر قلت افراد نکند ولیکن عدد جماعات را قلت افکند و استعمال ثمرات در محل
ثمرات ثمار که جمع کثرت است ملایم مقام بیان کثرت نباشد و مقتضای قصد بیان کثرت نشود و
در تفسیر امام زاهد لام در الثمرات لام عهد داشته و معهود انواع ثمرات چنین پنداشته روایت
کرده اند چون خدای عز و جل آدم صلوات الله علیه را از بهشت در زمین فرستاد انواع میوه‌ها
او را توشه داد میوه‌هائی که در زمین پیدا شده از جنس آن میوه‌ها آمده **فلا تجعلوا لله**
اندادا فلا تجعلوا فعل مضارع است جواب امر واقع شده با فا بتقدیر ان منصوب
آمده معنی اینست پرستید خدای را و توحید او ورزید پس که مر خدای را شریکان یا این جمله متصل است
بجمله هو الذی بر تقدیری که الذی خبر مبتدا محذوف باشد و فا فلا تجعلوا سببیه و فلا تجعلوا صیغه
نهی آمده بود معنی چنین آید و آن خدای است که گردانیده است برای شما زمین را چنین و آسمان را
چنان پس مگردانید مر خدا را شریکان و تواند بود که عطف بر اعبدوا دارند معنی چنین پندار
ای مردمان بپرستید پروردگار خود را آنکه آفرید شما را و روزی داد و درهای رزق و انعام از
هر سو بر شما گشاد پس از آنکه او را بپرستید دیگری را در عبادت او شریک مگیرید **وانتم**
تعلمون و این جمله حال است و در تعلمون مفعولی بحسب مقام تقدیر کنند تقدیر کلام وانتم
تعلمون انه خلقکم و رزقکم فاخرج من الثمرات رزقا لکم وانه لا یلیق ان یشرک به گویند یا منزل منزله
لازم دارند یعنی وانتم تتصفون بالعلم پندارند معنی اینست و حال اینست که شما میدانید که او شما را
آفریده است و از عدم موجود گردانیده است و روزی داده است و درهای نعمت بر شما گشاده است و میدانید
که غیر خدای عز و جل لایق پرستش نبود و در خور عبادت و سزاوار طاعت نباشد یا گویند شما اهل دانش
نیک و بد را تمیز میکنید و فارق در میان خیر و شر میشوید غیر خالق و رازق را چرا می پرستید
کسی که سزاوار پرستش نمیدانید چرا سر بر زمین می نهید **وان کنتم فی ریب**
مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله
وان کنتم فی ریب شرط است فاتوا بسورة من مثله جزا شرط است این جمله شرطیه بحسب جزا او از [illegible]

یعنی فاتوا بسورة من مثله جمله انشائیه است چه معتبر در جمله شرطیه جزاست معطوفه است بر جمله محذوفه
معطوفه بر جمله اعبدوا که امر بعبادت خداست و این بیان اعجاز قرآن و حقیقت مصطفی است معنی
آیت واگر شما از آنچه فرستاده ایم یعنی قران بر بنده خویش یعنی بر محمد در شک باشید و در بودن
آن منزل خدای عز و جل متردد شوید نسبت بغیر کنید و صادر از قوت بشری دانید پس بیاورید سورتی از
مثل قران بیارید و هرگز نتوانید زیرا که شک نیست مثل این کلام که در بلاغت هیچ لفظی و هیچ صفتی از
اوصاف او از قصد بطریقه مقام خالی نبود و در وی از درستی لفظ و معنی بهیچ اعتبار کجی
و سستی نباشد قال الله تعالی الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا و اخبار از غیب
که غیر خدای دیگر نتواند که علم غیب مختص بر وست جز او کسی نتواند و درستی وی چنانکه بیان کردیم هر دو
که مقابله کنند بعقل راجح نماید و هر چند کسی که در وی نکته گیری جز طالب عظمت و بیشتر آید شعر یزیدک
وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا پس نتوانند آورد کسی کلامی برین صفت بیار نتوانند کرد سوال بیغمبر را
علیه السلام والصلوة عبدنا ذکر کرد لفظ نبینا و رسولنا نیاورد سر چیست در اختیار لفظ عبدنا بر وجه
نبی است جواب یافتی شرف رسالت از خلوص عبودیت است و بنده در مرتبه نبوت از کمال خصوصیت است بیت
خواجه را خواجگی از بندگیست بندگی کردن کمال خواجگی است عبودیت مدار کمال و مناط جلال است
بیت داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند صید ولایت شود بنده که سلطان خرید هم از جهت اظهار سر
عبودیت جای دیگر انزل علی عبده الکتاب گفته و در کلمه شهادت تقدیم عبودیت بر رسالت نموده معنی
چیست و این امر یعنی امر فاتوا بسورة من مثله امر تعجیز است برای اظهار عجز مردمان از آوردن مثل سورتی
از اقصر سور قران چون این آیت نازل گشت عجز همه بلغا از آوردن مثل او ظاهر شده است قال الله
تعالی قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا سوال در قران بعضی آیات حکایات منقول دیگر است منقول از جنی روانست که ذکر ان
در شوان است کلام دیگری که در قران بلاغت رسانیده و بشر را از آوردن سورتی مثل او عاجز کرده اند
از انسان صادر نبود خبر مطابق واقع نباشد و اگر با این اعتبار است صادر بود کلام بشر باشد در حد

اعجاز نبود جواب کلام دیگری را حاکیان گاهی چنانچه گفته اوست می آرند و در وی تغیر و تبدیل جایز
نمی شمارند چنانچه در استفتا از احکام طلاق و عتاق و اقرار و انکار عبارت کسی آرند و کلام
کودکی چنانچه گفته است بلغت کودکان آوردن سایغ دارند و گاهی نقل بمعنی میکنند معنی دیگر را بعبارت
خویش می آرند درین صورت برای آن معنی عبارتی لایق خویش بر دارند و این مفهوم را معتبر تیر کسی
در خور خویش سازند چنانچه دبیران فرمان بادشاهان نویسند و کاتبان گفته کسی در قلم آرند
حکایات و قصص قران ازین قبیل است بیان معنی کلام دیگران بعبارتی است که در خور تنزیل است
و همچنین آنچه در قران منقول است بر لسان عباد بر وجه تلقین و تعلیم چون الحمد لله رب العالمین
و ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم نیز بعبارتی لایق متکلم را معتبر است در و اموری که
مطابقه آن بلیغ را باید و شاید معتبر است چنانچه مترسلان مکتوبات برای کسانست هر کسی بر دارند
اثر البناس ادای مقصود هر کسی سازند سوال شکی نیست که در حقیقت قران کافران را شک بود و
ریب در وی از دل و زبان ایشان متحقق میشود استعمال ان که در شرط غیر مجزوم الوقوع باید اینجا
بچه وجه سایغ آید جواب از جهت این دلایل اعجاز قران ریب را قلع میکند و از بیخ بر می اندازند و
ریب ایشان را که مجزوم الوقوع در حکم غیر مجزوم و محل استعمال ان می سازند سوال صاحب شک بدیهی
نیست که از وجهت طلبند و آوردن مثل قران از ایشان بچه وجه طلب کنند جواب شک در قران که
در اعجاز قران است و شک در اعجاز قران مبنی و از دعوی قدرت بشر در آوردن مثل آنست پس فاتوا
بسورة من مثله طلب حجت از دعوی مدعی قدرت بود طلب حجت از شاک غیر مدعی نباشد بیت چنین
بیهوده گوئی نمیتوان گفتن اگر قوتی داری بگو و قدرتی داری بیار وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم
مِنْ دُونِ اللهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ عطف است بر امر سابق من دون الله
متعلق است بقوله وادعوا ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی آیت و بخوانید
حاضران مجلس و اعوان خویش را که شما را یاری دهند که ایشان در قضیها یا شما ماکوا باشند در نشان
کلام مثل این کلام گواهی دهند و کلام شما را در جنب این کلام قدری و منزلتی نهند اگر هستید شما

خواهند گشت در زمان مستقبل بوجود خواهد پیوست ایشان عذاب را که ماضی است مستقبل دارند و نار قبیل
نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة بشمارند جواب ایشان آنست که در نفخ و نادی دلیل
قایم است حمل بر مجاز جایز نباشد سوال مردمان و سنگها را هیزم آتش کرد و آتش برای کافران پیدا
آورد چون معدت بآتش کافران اند بغیر دلیل و اینجا دلیل قایم نیست مردمانی که هیزم آتش اند کیانند
جواب معرفه بعد معرفه مقتضی اتحاد است چنانچه جاءنی زید فاکرمت الجائی اینجا همان زید بود پس
کافران مذکور و مردمانی که هیزم اند ما صدق علیه ایشان یکی باشد **وَبَشِّرِ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** وبشر الذین عطف است بر یا ایها الناس اعبدوا و عطف انشا بر انشا
باختلاف معطوف و معطوف علیه در معنی طلب مانند یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک و
چنانچه مرشد کر سر لشکر را گوید اذهبوا اغزاة و کن امیرا علیم و اکرم بنی (?) از یا ایها الناس قبل مقدر
دارند و انذر چنانچه اختیار صاحب مفتاح است معطوف بود بینداریم اشکالی نبود سوالی وارد نشود
اقبلهم مرشد را بتقدیر با مفعول دوم واقع شده چه حذف حرف جر از اَنَّ و اَن بسیار آمده ای وبشر الذین
آمنوا و عملوا الصالحات بان لهم جنات تجری من تحتها الانهار و بشارت خبر خوش را گویند که اثر
او در بشره پیدا آید و از خوشی در بشره تازگی نماید معنی آیت و بشارت ده ای محمد مرکسانی را
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند برین که مر ایشان راست بوستانها که روان است زیر درختان
آن بهشتها که روانست زیر فی نهاد آن جویها در تفسیر آورده است و در اخبار آمده است که در بهشت چهار
جوی است آب و شهد و شیر و خمر روان است و هر یکی را از جویهای مذکور جداگانه جریان است و بعضی گویند
که جوی ایست مالی (?) آب و متبدل شود وقت آرزوی آب آب بود و وقت آرزو شیر شیر و وقت آرزو
شهد شهد و وقت آرزو خمر خمر گردد و بعضی گویند یک جوی است که چهار خاصیت دارد زندگانی که خاصیت
آبست سیر [illegible] که خاصیت شیر است و حلاوت که خاصیت شهد است و نشاط که خاصیت خمر است که
پیدا می آرد یک جوی را باعتبار تعدد خواص بلفظ جمع ذکر کرده برین اعتبار انهار بصیغه جمع آورد

**كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا
الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ** ای فی الدنیا کلما رزقنا ظرف قالو است و جمله
صفتی دیگرست مر جنات را یا مستانفه است چنانچه که سامع گفت ردلنا فی وصفها فقیل کلما
رزقوا منها الی آخرها گویند از جمله کنایت از بودن ثمار جنت اشباه ثمار دنیا پس بعد ذکر جنات
مستانفه بود جواب سوال ان ثمار تلک الجنات اشباه ثمار جنات الدنیا الامر لا باشد معنی آیت
هر بار که روزی داده شوند ایشان یعنی بهشتیان از آن بوستانها رزقی از جنس میوه چنان بگویند
و این همان میوه است که پیش ازین یعنی در دنیا روزی کرده شده بودیم یا پیش ازین یعنی در دنیا
و بدان بارها تفکه و تنعم مینمودیم چه میوه دنیا نمونه است مر میوههای اخروی **وَأُتُوا
بِهِ مُتَشَابِهًا** با در به و او تعدیه است ضمیر عاید است بر رزقی که از جنس میوه است
متشابها حال است از و جمله معترضه است متضمن تعلیل بر گفتار مذکور و ماضی بمعنی مستقبل است
بر طریق و نفخ فی الصور معنی آیت و داده شوند ایشان از میوه در حالیکه متشابه بود یعنی
بعضی مانند بعضی در رنگ با اختلاف مزه باشد و بعضی گویند هم متشابه در جودت نماید هیچ یکی میان
ایشان ردی نباید و در تفسیر آورده حکمت در گردانیدن میوه بهشت از جنس میوهای دنیا آنست
که انسان سوی چیزی گرویده است پیش از آنکه او را پیش از آن ندیده است الفت گیرد و طبع انسانی
بچیزی که الفت دارد و انس پذیرد و دیگر آنکه چون اناری که در دنیا دیده و قدر یافته و مزه او یافته
در بهشت برین مقدار بیند که تمام اهل خانه را کفایت کند و چون سیب که آنرا در دنیا دیده و
مزه او را چشیده و در بهشت بهر جانیت میوه یابد از وی در خوردن و خاییدن در مذاق مزها
میوهها گوناگون دریابد چون کسی در دنیا بر قدری مخصوص و مزه معهود خورده پس آنرا بزرگ
بر قدر کسوی (?) یابد تفاوت میان میوهای دنیا و آخرت دریابد و کمال نعمت خدای که در حق او فاش (?)
شده معاینه بیند و نعمت بهشت بطیب نفس و بهجت دل بگویند و نیز در تفسیر آورده است که هر بار
که بهشتیان میوه برای خوردن از درخت جدا کنند پیش از آنکه دست ایشان بدهن ایشان برسد

وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
میوه دیگر همدران محل حاصل شده بیند
وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اینجمله عطف است بر تجری که صفت است مر جنات تجری
من تحتها الانهار واسطه بر هردو وجه
یا حال است از ضمیر ظرف مستقر اعنی لهم در ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
ضمیر فیها است جمله وهم فیها خالدون عطف است بر ولهم فیها ازواج مطهرة یعنی اینست و مر ایشانرا
زنان در جنات زنانی که باشند مطهره یعنی پاک و پاکیزه که در ایشان بولی و غایطی و منی و حیض و
استحاضه نبود تا آنکه آب بینی و سردرد و برص و جذام و دق و زکام و مانند آن نباشد و
نیز در ایشان حسد و بخل و غل و غش و کینه و صبغه و غیرت و اندوه و سایر ذمایم باطن و قبایح ظاهر
که بوجهی از وجوه طبع آنرا کره دارد و مستنکر شمارد نبود و اندام ایشان چنان صاف بود که
مغز ساق ایشان چون رشته مروارید در مروارید دیده شود و اگر یکی از ایشان خنصر خویش در
شب تاریک در دنیا فرود آرد تاریکی را از تمام دنیا بردارد و اگر آب دهن خویش در دریای شور
اندازد دریا را شیرین سازد و حور بهشتی با آن جمال و کمال در مرتبه زنان دنیا که لایق بهشت کردند
نباشند و در حسن و جمال برایشان نرسند چه خود سا بر و جمال عطائی بود و زنان دنیا را عطای
وجزای جمیع شود و ایشان یعنی بهشتیان در جنان جاوید باشند و در نعیم عظیم همه مانند این
ایراد مبطل قول جهمیه است که بفنا جنت و نار قایل شوند و از روی عقل و نقل در ره باطل میروند
اما نقل این آیتی و آیات دیگر که بخلود و جاویدی جنت و اهل جنت وارد شده و متضمن بیان ابدیم
حکم آمده و اما عقل آنکه در تعبیر آورده که انقطاع نعمتی که ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر بعد نیلان سخت ترین عذابها است و بر حکم وجدان طبع وسیلان بشری ما دون
ترین همه عقابها است و در حق اهل انعام الحسنین ایلام نه بشند و در حرمان بعد وجدان در حق ایشان
از خود تجویز نشوند و همچنین انقطاع عذاب نار در حق کفار که سخت تعذیب ابد اند و مستوجب
عقوبت سرمد اند اجل احراج بود و اعظم امتنان باشد در حق دشمنان خرد نپذیرد و وقوع کاری
بر خلاف حکمت نزدیک عقل صورت جواز نگیرد و بدانکه در قول باری عزوجل الذی خلقکم که در

در مبداء کلام مذکور است ذکر مبداء و در الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء الایة ذکر معاش
آمده و در فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین وبشر الذین آمنوا وعملوا
الصالحات الی قوله هم فیها خالدون معاد مذکور شده إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ
يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا روایت کرده اند چون
مشرکان تمثیلات باشیاء که در قرآن آمده چون ذباب در آیت ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا
ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه و چون عنکبوت در آیت مثل الذین
اتخذوا من دون الله کمثل العنکبوت شنیدند ذکر اشیاء حقیره مذکوره و مثل زدن بامور خسیسه مسطوره
منظور خطیر ندیدند گفتند بزرگان اشیاء حقیر را در ذکر نیارند و از مثل زدن امور خسیسه شرم
دارند الا یستحیی احد من ذکر هذه الاشیاء الحقیرة والتمثیل بهذه الامور الخسیسة این آیت بر وجه اعتراض
برای جواب این سوال و رد این مقال وارد گشت و دفع وهم ایشان بحصول پیوست و چون این کلام
بر حکم قصه مذکوره مبنی بر سوال بود تاکید او سابق نمود و چون در جمله یا ایها الناس ذکر اعبدوا ربکم
خطاب بوجه عموم کرده و جمله یا بنی اسرائیل اذکروا که بیشتر خواهد آمد بر طریق ذکر خاص بعد عام
آورده تا ذکر یا ایها الناس ذکر مشرکان که بود ذکر بنی اسرائیل بر طریق ذکر امثال و اشباه آن
روی نموده اینجمله و چند جمله دیگر میان دو کلام متصل معترضه بود و هر یکی برای نکته مذکور باشد
و حیا در لغت حالتی بود که نزدیک وقوع کاری ناشایسته یا قصد آن حادث شود و این صفت در
خوردان نیست که صفت باری تعالی بود چه از عوارض است که باسباب متعلق میشود و آنکه در صفات
خدای تعالی آمده و توصیف خدا بحیا و استحیا ثابت شد چنانچه در حدیث آمده ان الله حیی کریم یستحیی
من عبده اذا رفع العبد الیه یدیه ان یردهما صفرا مذکور است و در حدیث دیگر از کلمات قدسی
الشیب نوری وانا استحیی ان احرق نوری بناری مسطور است محمول است بر ارادت لازم روایت چنانچه
در رحمت ارادت انعام و از غضب ارادت انتقام مراد میدارند و از اسم از باب ذکر ملزوم و ارادت
لازم میدارند و استحیا مستعمل بنفس است و استعمال او بغیر من نیز آمده یقال استحیی منه واستحیاه

طباق نفی مرعی شده وچون سوق این کلام برای رد مقال کافران تقدیم یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا
سایغ شود ویضل به کثیرا ویهدی به کثیرا بغیر ترتیبان است واستعمال آن ونشر کثیرا ابعد فاما الذین
آمنوا وبالذین کفروا لف ونشر بغیر ترتیب گفته است ونشر در کلام بر هر دو وصف است **وما یضل**
به الا الفاسقین این جمله عطف است بر حال است معنی اینست وگمراه نمیکند بدین ضرب
مثل فاسقان را یعنی کافران را که از نور هدایت بیرون آمده اند ودر ظلمت غوایت درآمده اند سوال
فاسقان مذکوره را گم کرده اند ودل بر ضلالت آورده اند گمراه شده را چگونه در گمراهی افکند تحصیل
حاصل چه نوع کند جواب ظاهری مبین است این کلام بر طریق هدی للمتقین است ای وما یضل به الا
الصابرین الی الغوایت رفیق که چنانچه در هدی للمتقین هدی للصابرین الی التقوی المتمرسین لها
گفته انبیا بر بودن او از قبیل ارضعت هذه المراة هذا الابن فی حال الطفولیة لا فی حال ان یبلغ
فرزند انده **الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه**
موصول با صله صفت است مر الفاسقین یا منصوب است بر ذم تقدیر اعنی معنی اینست آنکسانی
که عهد خدای را بعد استواری آن نقض میکنند ومیثاق وثیق او را می شکنند ومراد از ناقضان
عهد جهودان اند که ایشان عهد میثاق را که با ذریت آدم بود ناقص شدند ونیز عهد داشتند چون
پیغامبر آخر الزمان مبعوث شود بر او ایمان آرند وبجان ودل انقیاد کنند ودل بر متابعت او گمارند
چون مبعوث شد بر عهد نرفتند ومیثاق را شکستند چه ریاست یافت گشت وبترس ایشان ودنیا بر دیرم
برجان پیوست بدو نگرویدند ودشمنی ورزیدند ونیز احبار ایشان عهد داشتند که کتاب را
بیان کنند ومضامین او را بنوشتند بطمع دنیا صفات پیغامبر را پوشیده شدند ودر اظهار خلاف آن
کوشیدند **ویقطعون ما امر الله به ان یوصل** ان یوصل خبر
مبتدای محذوف یا مبتدای ان یوصل وجمله مستانفه بود ویا بدل اشتمال باشد از ضمیر به ای ما امر الله
بان یوصل وما امر الله به ان یوصل کنایت از عموم است از باب کنایتی که مطلوب به بود موصوف است
چنانچه مجامع الاضعاف کنایت از سینه که جای جمع شدن کینه است وارند وذکر صفت که الکنایت از

موصوف

موصوف میدارند وجمله ویقطعون عطف است بر جمله ینقضون عهد الله معنی اینست وانکسانی را که
خدای امر کرده است بصله آن قطع میکنند وقریب قرابتی را در قطیعت می افکنند از قرابتان خویش
که مسلمان شده اند بیزار میشوند ودر راه عداوت وقطیعت میروند قطیعت رحم کاری است ناکرده
وعملی است ناپسندیده مخالف شریعت ومروت منافی طبیعت وفتوت است وقاطعان رحم کنایت انداز
منکران ملکه که پیغامبر ومهاجرانی که سوی پیغامبر علیه السلام هجرت کرده بودند قرابتی داشتند ایشان را
بعد مسلمان شدن ایشان دشمن میداشتند صله رحم بریدند وقطیعت ورزیدند ودر حدیث آمده که
ان الرحم شجنة من الرحمن فقال الله تعالی من وصلک وصلته ومن قطعک قطعته **ویفسدون**
فی الارض فی الارض متعلق یفسدون است ویفسدون عطف است بر یقطعون معنی اینست
وانکسانی که در زمین فساد میکنند ودر میان مردمان رسم معصیت وتباهی می افکنند واین کنایت است
است از منافقان که با مسلمانان دم موافقت میزنند وبر اسرار ایشان مطلع میشدند بر کافران
میرسانیدند وآنرا سبب فتنه میگردانیدند بر این توجیه کلام از باب لف ونشر بود واگر هر سه صفت
صفات همه کافران گویند صفات مذکوره مذمت همه کافران باشد چنانچه نقض عهد مذکور نقض عهد
روز میثاق دارند وقطع امر الله به ان یوصل قطع موالات مومنان میدارند وفساد در زمین یعنی
ارتکاب کفر ومعاصی گویند وصفاتی که در همه کافران موجود است گویند **اولئک هم**
الخاسرون اولئک مرفوع المحل بر ابتداست خاسرون خبره مبتداست هم ضمیر فصل است جمله
تذییل است معنی اینست ایشان بهمین صفت زیان زدگی وخران دارند خود را مستحق عذاب
وعقاب می آرند **کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا** در آیت
واما الذین کفروا تا اولئک هم الخاسرون مذمت کافران بر وجه غیبت مذکور شد ودرین آیت تقریر
مذمت ایشان بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب وموجه توبیخ بعد از حکایت که بر وجه غیبت
رفته بود آمده واستفهام مذکور برای انکار بر وجه توبیخ است بمعنی لا ینبغی ان یکفروا ابدا کیف
حال اذا فاعل تکفرون آمده از جهت استحقاق صدر مقدم شده ای علی ای کیفیة تکفرون صاحب مدارک

جمله وکنتم امواتا را حال داشته وبتقدیر وقد کنتم امواتا پنداشته وبر وی وارد میشود وقد برای ماضی
قریب بود وبودن ایشان بیجان در شکم مادران ماضی بعید است محل قد نشود جواب ماضی بعید را
باعتبار در مرض قرب اند وبعضی قریب پندارند بعید بود محل قد نشود چنانچه گویند کیف نکذب
وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الموت لا یکذب کفتار پیغامبر صلی الله علیه وسلم اینجا نیست را
اگرچه ماضی بعید بود چون محفوظ ومنع قریب بود همچنین اینجا چون ساعات حیات وازمنه عمر به
شتابی بیکرد وزمان گذشته را اگرچه دور باشند نزدیک نکرد ونیز برین وجه عطف ثم یمیتکم ثم
یحییکم ثم الیه ترجعون بر کنتم امواتا فاحیاکم مشکل میشود زیراکه وکنتم امواتا بتقدیر قد حال میشوند
لکن مستقبلات محضه یعنی ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون که معطوفات اند بروی حالیت نتوانند
تواند بود وصاحب کشاف جمله ماضویه را حال مینهاده وتمام قصه یا بنا وقصتکم هذه القصه
حال مینهاده وبرحالیت مجموع قصه نیز باعتبار اشتمال او بر مستقبلات مذکور اشکال می آید زیراکه
قصه که مشتمل بر امور نبوت مستقبله مجموع او در حاله وجود عامل مشکل مینماید جواب اینست این مجموع
باعتبار معلومیت یعنی وانتم عالمون بهذه القصه مقارن عامل بود چه کافران که علم دارند وانکار
میکنند علم ایشان ثابت است وکسانیکه جاهلانند بظهور دلایل در حکم ثابت باشند واگر باعتبار ثم
که معنی او عطف با تراخی است کلام بمعنی وتراخی اماتته وتراخی احیاه ایاکم وتراخی الیکم ترجعون
الیه دارند مستقبلات مذکور بر طریق سطور تا قول بماضی پندارند هر دو وجه مستقیم آید ودر
هیچ یکی اشکال روی ننماید سوال در فاحیاکم استعمال فا کرده ودر معطوفات او ثم آورده میان فرق
چیست وتفاوت مذکور بر چه معنی است جواب نه موت وکنتم امواتا بمعنی عدم حیات است
که در نشت پدر نطفه ودر شکم مادر جنین است وعدم حیات مذکور متصل با در وقت احیا است
پس احیا متصل بوده بود محل در آمدن فا باشد واماتت متراخی است از احیا واحیا بعث متراخی است
از اماتت وعبور سوی بارگاه خدا که مضمون ثم الیه ترجعون است متراخی است از بعث واگر لا احیا
ثانی عبارت از احیا در قبر دارند آنرا نیز محل ثم شمرند که بعد از موت تا نهادن در گور بود متراخی

ازاماتت پنداراند

از اماتت پندارند معنی اینست چگونه کفر می ورزید وبخدای بنگروید وحال اینست شما مردگان
بیجان بودید عدم حیات ابتداء را موت خوانند وتعریف موت عدم الحیوة عما من شأنه الحیوة
دانند واین صفت در جنین پیش از حیوة متحقق است چه بیجان بودن احیا او متحقق است

فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

فاحیاکم با معطوفات خویش عطف است بر کنتم امواتا معنی اینست پس شما را در رحم زنده گردانید
پس ازان بانقضای اجل خواهد میراند پس باز در بعث بزندگی خواهد رسانید پس بسوی حسابگاه
او باز گردانیده خواهید گشت وبجزا او سزا کفر خواهید پیوست یا مراد از ثم یحییکم احیا در گور بود
واز ثم الیه ترجعون احیا از بعث باشد چه در گور اگرچه در گور را عادت روح نوقف است یا باعادت
حیوة است فاحیا برای انعام ادراک وبلام متحقق است واز امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین نفی
زیادت نمی آید ومیان این آیت برین وجه آیت مذکور معارضه نمینماید چه تخصیص بر عدد موجب
تخصیص نبود بدلیل قصه عزیر وقصه چند هزار مرد بنی اسرائیل که از ترس موت از شهر بیرون
آمدند مردند بعد ازان چند گاه بدعای پیغامبری که دران عصر بود زنده شدند وبدلیل کسانی که
بمعجزه عیسی علیه السلام زنده گشتند باز بموت پیوستند هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ

مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا این جمله تاکید توبیخ بر کفر وکفران است چه این جمله متضمن
فیض نعم وبیان کمال کرم است وذکر کمال قدرت وعجیب فطرت است از روی معنی تخییل بر سپاس
وستایش بود مشتمل بر توبیخ کفر وکفران باشد یعنی لا ینبغی ان یکفروا با بعد وارند در حکم تکریر
جمله کیف تکفرون با بعد پندارند چنانچه هدی للمتقین را تکریر ذلک الکتاب داشته اند بر طریق
جاری رندید بند انسته اند ویدل علی هذا الوجه قوله تعالی قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض
فی یومین وتجعلون له اندادا ذلک رب العالمین وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر
فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم استوی الی السماء وهی دخان حیث جعل مضمون
هذه الآیة وهی خلق الارض والسماء مبنی التوبیخ علی الکفر والاشراک هو مرفوع المحل بر ابتدا است موصول

جواب

معنی صحیح تر است که خلقت آسمان از خلق زمین و آنچه در زمین است موخر از خلق آسمان است
و دو در لغت گستردن است و گستردن غیر خلق زمین است و آفریدن آسمانها منفی بیقین ست آسمانها
موجود بود و بعضی چیز که در زمین است از انواع حیوانات و سایر انواع موجودات گوناگون در ربیع
سکون و غیر سکون بود قایل شدن بتقدیم آفریدن همه چیزها که در زمین است بر خلق آسمان
مشکل است و تصریح بلفظ جمیعا ارادت بعضی یا غیر محتمل است جواب تقدم خلق آنچه در زمین است مجموع بر
مواد ما فی الارض بود یا خلق ما فی الارض محمول بود معنی تقدیر یا بثم یا ثم برای تراخی در اخبار
بود برای تراخی در فعل نباشد برین هر سه وجه سوال نماید و اشکال روی ننماید و تواند نبود که
درین آیت تقدیم و تاخیر باشد تقدیم کلام چنین بود هو الذی خلق لکم فی الارض جمیعا الی السماء
فسویهن سبع سموات ثم استوی بر نحو چه الی السماء متعلق خلق لکم ما فی الارض جمیعا دانند و الی بمعنی
مع پندارند فسویهن برای تفسیر خلق آسمان باشد و ثم استوی بمعنی استفهام خلق السموات و الارض
معنی چنین آید برای شما ای مخاطبان آنچه در زمین است یا آسمان آفریده است و درست بهفت آسمان
گردانید پس خلق زمین و آسمان راست و درست گشت و باستقامت تمام پیوست آیه مذکور برین
وجه مشابه نباشد و خلق آسمان نیز برای بندگان بود از منافع علوی چون فیض باران تحقیق حبوب
و ثمرات یافتن بسبب لون و مزه و خواص و جز آن عجایب و نیز جدا پدید خلق و غرایب صنع که بخلق آسمانها
و کواکب ظهور یافته از آیات قدرت و دلایل الوهیت گشته سبب معرفت خداست و دلیل شناختن
حق جل و علا است که ام منفعت ازین بالاتر بود و کدام فایده ازین تر باشد سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم **وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ**
خَلِیْفَةً اذ ظرف است مر اذکر محذوف را خطاب مر پیغامبر ماست صلی الله علیه و سلم چون در جمله
یا ایها الناس اعبدوا همه مردمان را خطاب بر وجه عموم کرد و جمله یا بنی اسرائیل که بنشتر خواهد آمد
بر طریق ذکر خاص بعد عام آورد این جمله متضمن قصه آدم علیه السلام که سبق نوع انسان و پدر آن
است معترضه بود و واقع بین کلامین متصلین باشد این جمله معترضه و مکرر است برای ذکر آدم صلوات و سلام

علیه که ابو البشر است و اضافه رب سوی کاف خطاب برای تعظیم مضاف الیه آورد چون غطی لسو
چیزی مضاف تعظیم مضاف الیه مراد دارند و این قول یعنی و اذ قال ربک للملائکه با فرشتگان
زمین بود و بعضی گویند با فرشتگان آسمان و بعضی گویند با همه فرشتگان روی نمود و در قول که انبی
ثابت شده در و اذ قلنا للملائکة اسجدوا همان سه قول آمده جمله انی جاعل فی الارض خلیفه مقول آن
شه قال تاکید او از جهت آنست که فرشتگان که مخلوق از جواهر و الا ساکنان عالم بالا مجهول بر
نزاهت و لطافت مخلوق بر طهارت و نظافت سر در طاعت داشتند دل بر فرمان برداری
گذاشته حال ایشان علامت آنست که خاکی در خور خلافت ندانند و خلیفه خدای یا خلیفه خویش
نخوانند و این نیز از جهت ظهور علامت که انکار منزل منزله سکران کرد جمله را بر وجه اخراج کلام
بر خلاف مقتضا ظاهر موکد آورد معنی اینست و یاد کن ای محمد آن هنگام را که گفت پروردگار تو بهم
فرشتگان یا مر فرشتگان زمین یا مر فرشتگان آسمان بدرستی من آفریننده ام یعنی خلیفه را در
زمین خواهم آفرید و بعد آفریدن او را بانواع فضیلت بر خواهم گزید خلیفه فرشتگان که ساکنین
زمین بوده اند بجای ایشان باشد یا خلیفه خویش که با وامر و نواهی من عمل کند و احکام مرا انتقال
رساند خلیفه هم برین دو معنی آمده و مستعمل برین دو وجه شده کسی که در منصب کسی بجای او آید
و در عمل او اقدام نماید و او امر و نواهی او معمول گرداند و او را خلیفه او دانند و کسی که از جهت
دیگر کار کند و او امر و نواهی او معمول گرداند او را خلیفه او خوانند آدم صلوات الله علیه را بر معنی
اول خلیفه فرشتگان دارند و بر معنی دوم خلیفه الله بنامند **قَالُوْٓا اَتَجْعَلُ فِیْهَا**
مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ
بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ استفهام در اتجعل فیها برای تعجب است قالوا جمله
مستانفه است جواب سوالی که سائل گفت ماذا قالت الملائکة حین قال الله تعالی انی جاعل فی الارض
خلیفه فقیل قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها معنی اینست گفتند فرشتگان میگردانی در زمین
کسانی را که فساد خواهند کرد و تباهی در زمین بنا خواهند آورد غوغا خواهند انگیخت و خون

بنا حق خواهند ریخت و حال آنست که ما تسبیح میگوییم ملتبس بستودن تو بصفات کمال که در خور تست می
باشیم و بپاکی یاد میکنیم از همه عیب و نقصان منزه میدانیم سوال ایشان آینده را چگونه دانستند
و اطلاع بر علم غیب چه نوع توانستند جواب تواند بود که ایشان بانباء کسی که مطلع بر نوح بود و یا
باعلامی از خدای عز وجل مطلع شده باشند یا آدمیان را بر جنیان که پیش از آدمیان در زمین بودند
و از این جنس از ایشان کارها صادر شده بود قیاس کنند و حکمت در اخبار فرشتگان بارادت آفریدن
نوع ایشان تنبیه اظهار اشتباه فرشتگان و دفع سوال ایشان بود و ارادت اظهار اموری که
درین قصه بیان فرمود و یا از جهت تعلیم صورت مشاورت مر بندگان با استغناء خدای تعالی و تقدس
از آن قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ قال با مفعول جمله مستانفه است
چنانکه سامع گفت ماذا قال الله حین قالوا ذلک فقیل قال انی اعلم ما لا تعلمون و چون این
جمله کنایت است از آن بدانی لیفه عظیم ایشان و تعجب ایشان علامت آنست که ایشان مضمون
جمله را باعتبار معنی ملکی عنه منکر باشند بظهور علامات انکار ایشان منزل بمنزل منکر کرد جمله را
موکد آورد معنی اینست خدای گفت بدرستی من میدانم آنچه شما نمیدانید و علم دارم بدانچه شما
ندارید از آنچه خواسته ام در شان آدم و آدمیان از معانی و مراتب ایشان و مناقب علم و عمل
و تقدیرات وقوع لغزش زوال و بودن ذوات ایشان مظاهر رحمت و مواقع فیض رحمت و
سزاوار ملک ابدی و درخور نعیم سرمدی بیت چه دانی چه انبی دارد گلش چه دانی چه اسرار
داند دلش وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا علم عطف است بر نخلق محذوف
که عطف بر قال ربک للملائکة انی جاعل ای فخلق و علم روایت کرده اند چون حق تعالی خواست آدم
صلوات الله علیه بیافریند و بصلابت و خلافت گزیند جبرئیل را فرستاد و او را فرمان داد جبرئیل
بر حکم فرمان آمد تا فرمان بجا آرد و از تمام روی زمین از سپید و سیاه و سرخ و زرد و رطب و یابس و
سهل و جبل یعنی نرم و سخت خاک بردارد زمین گفت اعوذ بعزة الله الذی ارسلک لما منه ان
تاخذ منی الیوم شیئا یکون منه ما یصیبه النار غدا و نهیبین انیغنی بعد خلق قوت ادراک و گفتار بالهام خدا

عز و جل دانسته بود جبرئیل علیه السلام از زمین چیزی نگرفت بحضرت خدای باز گشت و قصه باز
نمود بعد از آن میکائیل علیه السلام بامر خدای آمد و هم از زمین همانچه جبرئیل شنیده بود شنید
باز گشت در مقامی که برای مناجات معبود دارد آمد قصه باز نمود بعد از آن بفرمان باریتعالی
اسرافیل علیه السلام آمد زمین بروی همان گفت که با جبرئیل گفته بود اسرافیل علیه السلام باز
گشت آنچه زمین گفت پیش خدای عز وجل باز نمود بعد از آن حق تعالی عزرائیل یعنی ملک الموت را
فرمان داد در زمین فرستاد زمین همانچه پیش ایشان گفته بود و آنچه از ایشان خواسته بود
خواست ملک الموت گفت اعوذ بعزة الله ان اعصیه بعزة خدای من پناه میگیرم از این که امر خلاف
او بپذیرم از همه روی زمین چنانچه فرمان خاک برگرفت و آورد و عمل خویش را پیش خدای عز و
جل عرضه کرد فرمان شد بر زاری زمین مهر نکردی و بر عجز وی رحم نیاوردی سخن زمین را
نپذیرفتم و او را جواب گفتم که من مطیع فرمانم بزاری تو از طاعت فرمان خدای باز نمانم فرمان
شد کار قبض ارواح از تو نیکو آید چنانچه باید و سزد روی نماید بعد خاک مذکور را چهل
گلابه کرده داشتند چهل سال خمیرش بوناک هستند چهل سال صلصال یعنی خلیتش خشک شده
چون سفال کوزه گران گشت بعد از آن از ماده گل مذکور صورت آدم تحصیل یافت بعد از آنکه
قالب آدم را مصور ساختند چهل سال میان مکه و طایف داشتند فرشتگان خوبی او میدیدند
از زیبائی او تعجب میکردند ابلیس علیه اللعنة آمدی عیب خوبی کردی گفتی جسدی مجوف است بی
بر کردن نایستد و بتی بر زمین افتد و بعد بر کردن کاهلی نماید از این جسد برین صفت کاری
نباید اما در سینه او جانب چپ حجره ایست بی در و نمیدانم چه چیز نهانست میدانم مقام لطیفه
ربانی امانت و چون روح نزدیک قالب مصور رسید مقام تنگ و تاریک دید نخواست که در آید
و خواست که اندر در آمدن ابائی پیدا او را بر در آمدن آوردند و در قالب بکره در آوردند آدم
زنده گشت و بصفت حیات پیوست عطسه زد و بالهام خدای عز وجل الحمد لله بر زبان او آمد و بدولت
شکر نعمت رسید از خدای عز وجل جواب یرحمک الله شنید گفته بر حکم لقد خلقنا الانسان فی احسن

وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ • قال جمله مستانفه است جمله مدانيه كه با جمله بعد است مقول
است چنانچه بالا گذشت استفهام در الم اقل براى انكار است جمله استفهاميه مقول قال است جواب
لما است لما ظرف قال است و جمله عطف است بر جمله سابقه قال الله تعالى يا آدم انبئهم باسمائهم فقال
الله للملايكه حين انباهم آدم الم اقل لكم الآيه يعنى ايشت خداى عز وجل گفت اى آدم خبر كن
ايشان را از اسماى مسميات كه ترا تعليم كرديم و تفصيل بكمال فضل خود يك يك در دل تو او دايم
پس چون آدم فرشتگان را انباء ها اين مسميات بتعليم خداى عز وجل بيا گاهانيد و فضل خويش بر
ايشان بفضيلت علم ظاهر گردانيد خداى عز وجل گفت نگفته ام مر شما را كه من برستى و راستى
مى دانم كه آنچه در آسمان و زمين از ديگران غايب است ميدانم آنچه شما آشكارا ميكنيد و ميدانم
آنچه شما مى پوشيد روايت كرده اند در آن وقت كه قالب آدم صلوات الله عليه بيش از نفخ روح
ميان طايف و مكه بود امرى عجيب و بديع بمنمود و ابليس و فرشتگان كه با او بودند قالب مذكور را
ميديدند ابليس گفت كه اين را براى كارى پديد آورده اند و براى شانى پيدا كرده اند اگر اين را
بر شما بر گزينند شما چه كنيد دم عداوت با آدم محبت زنيد فرشتگان گفتند مطيع خدا باشيم
و بفضل او امتثال كرديم و در روايتى آورده كه بعضى از ايشان گفتند اگر ما را بر او فضل بود
در حق او احسان كنيم و اگر او را فضل بود اطاعت او ورزيم ابليس عداوت در دل كرد و گفت اگر
او را فضل باشد طاعت وى نكنيم و اگر مرا بر او فضل بود او را هلاك گردانيم و اين معنى از فرشتگان
ديگر پوشيده داشت خاطر را باخفاء عداوت گماشته ما تبدون وما كنتم تكتمون تلميح اين قصه بود
و نيز در آيت بيان شرف علم باشد چه در فرشتگان صفات فاضله و نعوت كامله داشتند كه
خويشتن را بدين مى بند داشتند گوشه نشينان عالم انس اند متوطنان مواطن قدس اند متعبدان
مخلص مخلصان مختص ساكنان عالم بالا نشينان از جواهر و الا مستغنيان از طعام و شراب مطيعان
كردگار در هر باب لا يعصون الله ما امرهم كارشان و يفعلون ما يؤمرون كردارشان آدم صلوات
الله عليه كه ايشان بعلم نعوت فضل آمده و ايشان بنادانستن آن مفضول شده و هيچ صفتى از صفات

كامله و نعوت فاضله ايشان معارض اين گشت بهيچ فضيلتى از فضايل كه ايشان را بود بر علم
نه پيوست پس ظاهر شد كه صفت علم بالاترين صفتهاست و نيز اين آيت اظهار ميكند كه آنچه اظهار
آن بزبان سبب زبان بود و اضمار آن نيز در دل زبان بود اضمار آن در دل زيان كار باشد ابليس
عداوت آدم را اضمار كرد و خود را شقاوت ابدى آورد **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ
مِنَ الْكَافِرِينَ** • عطف است بر واذ قال ربك و در وا التفات است از غيبت
سوى تكلم اى واذكر وقت قولنا للملايكه لآدم متعلق اسجدوا است اسجدوا مقول قلنا است فسجدوا
عطف است بر قلنا ابى و استكبر كنايت است از ناسجده كردن كه هر كه كبر كند سر بر زمين نفكند
و اين جمله بيان مضمون استثنا است تعليل اوست وكان من الكافرين عطف است بر ابى و استكبر
و ابليس از فرشتگان است و بعضى گويند ابليس از جنيان بدليل قوله تعالى وكان من الجن و
و بدليل آنكه خلقتنى من نار همچو جنيان خلقت او از نار است بدليل آنكه عصيان ورزيد و تكبر كرد
و فرشته معصوم از عصيان و استكبار است و بدليل آنكه بر حكم افتتخذونه وذريته اولياء من دونى
ابليس را نسل بود و معلوم است كه فرشتگان را نسل نباشد بر اين وجه كه ابليس جنى است لازم آيد
كه ابليس مامور بسجده نباشد و داخل امرى كه امر فرشتگان است نباشد مگر آنكه گويند ابليس جنى
است ليكن در داخل شود استثنا متصل بود و ضمير فسجدوا بر معنى او و خطاب اسجدوا در او مدخل
نيز بر وجه تغليب آيد داخل شود استثنا متصل بود و ضمير فسجدوا بر معنى حقيقى عايد بر فرشتگان
دارند و در اين كلام بر طريق شعر اذا انزل السماء بارض قوم • رعيناه وان كانوا غضابا • با صفت
اسجدوا پندارند استثنا قطع باشد و در ضمير فسجدوا داخل شود و در امر بسجده داخل باشند
سوال وارد نشود وليكن تمسكاتى كه براى جنى بودن او كرده اند درست نمى آيد و دلايلى كه آورده اند
مستقيم نمى نمايد زيرا كه كان من الجن تواند بود كه بمعنى صار من الجن دارند و تواند بود كه لفظ
جن ميان پريان و ميان طايفه از فرشتگان منزل پندارند و از اينكه هر كه جنى است مخلوق از

نار لازم نیاید که هرچه مخلوق از نار است جن باشد وعصمت در بعض فرشتگان است در کل نیست و آنکه
لا یعصون الله ما امرهم در خزینه نار وارد است تمسک بران برای عصمت کل بجا است در تفسیر آورده
است فرشتگان مقسوم اند بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم و قسمی مخصوص بعصمت است ابلیس را
نسل از مسخ شدن و جنی گشتن است و مسخ شدن طبعی او بر خلاف طبیعت فرشتگی آمده است
معنی اینست و یاد کن ای محمد هنگام گفتن ما مر هم فرشتگان زمین با مر فرشتگان آسمان که
مر آدم را سجده تحیت کنید پیش او سر بر زمین بنهید پس فرشتگان سجده کردند و روی بر زمین آوردند
مگر ابلیس که ابا آورد و تکبر کرد بدعوی بزرگی خود و بعض از کافران گشت و سجده
تحیت مر غیر خدای را در زمان سابق جایز بود چنانچه حق تعالی در آیت وخروا له سجدا در سورهٔ یوسف
بیان فرموده و در شریعت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم منسوخ گشت و سجده تحیت بحرمت پیوست
بعضی اسجدوا لآدم را یعنی اسجدوا لله لاجل خلق آدم گفته اند و از قابل سجده مر غیر خدای تحرز
گفته اند پس تعظیم آدم ثابت باشد چه از جهت خلقت کسی که سجده کردن مر خدای را واجب شود
او عظیم القدر و رفیع الشان بود و بعضی گویند سجده مذکور فرشتگان در زمین آوردند و بعضی
گویند آدم را فرشتگان بر منبری داشته بر کتف خویش برداشته نزدیک عرش بردند انجا
سجده کردند و بعضی گویند اول سجده از جبرئیل بود بعده از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و
فرشتگان دیگر روی نمود جبرئیل که اول سجده پیوست مکرم منزل وحی گشت بعضی گویند
اول اسرافیل سجده پیوست بر پیشانی خویش قران تمام نبشته یافت روایت کرده اند که
ابلیس میان فرشتگان بزرگ بود و در علمی کسی از وی بیش نمود چون بر آدم صلوات الله
علیه تکبر کرد و از سجده ابا آورده ملعون ابد و مطعون سرمد گشت و بعذاب عقاب ابدی موعود است
رجیم نگونش مرجوم شده و عزرائیل نام داشت باسم ابلیس موسوم آمد ابلیس که مشتق از ابلاس
است بمعنی نومیدی است نام او کردند این تسمیه برای تنبیه و تحقیق نومیدی او کردند و بدانکه
سجده غایت خضوع است سجده را نشانی نخیم و کاری عظیم است کار تارک یک سجده که امور بها

برای بنده بوهرین خطاعت کشیده و حال تارک ابدین ورطه انجامید که ترک آن موجب هلاک ابدی
گشت و تارک آن بلعنت سرمدی پیوست در حق تارک سجدهای که برای خویش فرموده اگر کار تا
انجا کشد و حال بدین مرتبه رسد چه عجب داری وجه عجب بنداری در تفسیر آورده که دوزخ را در عرصات
قیامت حاضر آرند و از آن شعلها و شعلها بر آرند در آن وقت هولناک و هنگام بیم و باک همه
پیغامبران بزانو آیند و عاجزی و زاری نمایند جز پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم که امتی امتی گویان
ایستاده مانند و از کمال عظمت دم شفاعت زدن توانند و دوزخ غیظ و خشم اظهار کنند بر قضیه تکاد
تمیز من الغیظ نزدیک باشد که از امتلای خشم شکافته شود و گاهی آتش او زبانه بر گیرد و گاهی بوعید
الیوم انتقم من العصاة زبان کشد درین حالت برای تمیز میان مسلمانان و کافران و فرق دوستان
و دشمنان کما قال یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود امر بسجود شود مسلمانان را که کار ایشان
سجده بود سجده میسر آید کافر چون بخواهد بسجده رود پشت او چون تخته شود ازین حال در ماند
سجده کردن نتواند خطاب وامتازوا الیوم ایها المجرمون در رسد امتیاز مومنان و کافران حصول
پیوندد چون کافران جدا شوند آتش دوزخ نشتابد همه کافران را در یابد سجده در چنین
محل کار آید و در هنگام ندا فریق فی الجنة و فریق فی السعیر مددی نماید اللهم وفقنا السجود و نجنا
فی الحال و المآل و اعصمنا بفضلک عن الافزاع الافراغ والاهوال **وَقُلْنَا يَا آدَمُ**
اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ جمله ندائیه مذکور است برای تنبیه با
جمله که بعد اوست مقول قلنا است انت تاکید اوست از جهت صحت عطف آمد مرفوع متصل مستقبل
موکد شده سوال چون وزوجک عطف بر ضمیر اسکن باشد اسکن مسند سوی زوجک شود و صیغه
امر حاضر اسناد او سوی او ظاهر روا نبود جواب عطف موجب مشارکت در اصل نسبت بود نه موجب
شرکت در کیفیت نسبت بدلیل جانی زید لا عمرو که در معطوف علیه نسبت ثبوتی است و در معطوف نسبت
سلبی و بدلیل قامت هند و زید که عامل را در تانیث فاعل ثانی است اگرچه قامت زید روا است
اینجا نیز اسکن انت و زوجک یعنی اسکن انت ولتسکن زوجک روا باشد اگرچه اسکن زوجک

تی مذکور پیدا آمد در وی خاصیت و طبیعت زهر در آمد یعنی که از غذاء آن لقمه حصول نیفته بود از ان
قابیل که منشاء کفر و فساد گشت ازوی شد قتل و ظلم بنیاد نهاد و رسم بدکرداری با تاب داد
تا بدانی که لقمه منهی عنها اینچنین زیان می آرد و در تاب شر و فساد اینوع تاثیر آن دارد فا

زلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه

فی نزل و ازال بر صیغه ماضی از مضاعف و اجوف از باب افعال خوانند و معنی مختلف بر حسب
اختلاف قران دانند عطف است بر قلنا و اسناد او سوی شیطان که لغزانیده نیست بلکه
صاحب سبب است مجازی باشد فعل اختیاری که از خیر و شر آفریده خداست باختیار و کسب ما است
نسبت او سوی شیطان نسبت فعل سوی سبب بود و عنها ای عن الجنة و عن متعلق از لهما است بتضمین
البعد فاخرجهما عطف است بر ازلهما ما موصوله است کانا فیه صله اوست جار و مجرور متعلق است باخرجهما
و اسناد اخرجهما سوی شیطان چون اسناد ازلهما مجازی است معنی اینست پس لغزانید آدم و حوا را
شیطان و دور انداخت ایشان را از جنان پس بیرون آورد آدم و حوا را شیطان از آنچه
بوده اند ایشان از نعیم و روایح خوب و لذات و مطاعم مرغوب و صفا هوا و ظلال و طیب و لطافت
مکان مکین و تواند بود ضمیر عنها بر شجره مذکوره باز گردانند و تضمین معنی انث و اصدار کنند
ای ازلهما الشیطان و انث و اصدار از لالها ای جعلها ناشیا عنها و راعی ذکر الشجرة و تسمیتها
و تسمیتها شجرة الخلد معنی چنین بود ایشان و نام کردن آنرا شیطان لغزانید و لغزانیدن را
از ذکر شجره و تحسین او آنرا در نظر ایشان و نام کردن آن شجره خلد ناشی کردانید و بعضی گویند
بر وجه اول تکرار لازم می آید که لغزانیدن و دور انداختن از جنة بیرون آوردن از نعیم آن یکی
مینماید بر وجه دوم در اسناد مجازی که اسناد سوی سبب است نسبت فعل سوی او که مزاحم آن اسناد
و نسبت شود نمی شاید مگر آنکه سبب بعید سبب اول باشد از قبیل سرنی رویتک بمجیئی ایاک بود
ذکر شجره نهی ازین قبیل است که سبب شیطان برای ازلال سبب ذکر شجره و تحسین حال او
بود و این کار او بابر یکوجه روی نمود بعضی ضمیر عنها بر طاعة منهی و الا تقربا داشته معنی اینست

است بدین طریق پنداشته پس ایشان را شیطان لغزانیده و از طاعت نهی مذکور سستی بد
متصاعد کردانیده بر ینوجه آنچه بر دو وجه وارد بود وارد نمی نماید چرا که عود ضمیر بر
مفهوم می آید و عود ضمیر بر مفهوم آمده است و در کلام بلغا شایع شده است و وسوسه ابلیس
که سبب لغزش ایشان شد این بود که بر ایشان بر طریق نیکخواهی و نصیحت باز نمود یا آدم هل
ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی یعنی ای آدم رهنمونی کنم ترا بر درخت جاویدی و ملک لا یبلی
یعنی ای آدم رهنمونی کنم ترا بر درخت جاویدی و ملکی که کهنگی نه پذیرد که بر منع نوع راه نماینده
گشت و بدین طریق خوردن ایشان شجره منهی عنها حیث چون آدم را صلوات الله علیه از
شجره نمود آدم را گفت هم ازین جهت که این شجره بر منع نوع راه نمائی گشت نهی واقع شده بود
شیطان گفت هم از نجهة که این شجره جاویدی است از خوردن آن باز داشته شده اید و از جهة
آنکه خوردن آن سبب ملک ابدی است از نزدیک گشتن آن ممنوع گشته آید آدم صلوات الله
وسوسه او را رد کرد در معرض اجابت نیاورد ابلیس حوا را وسیلت ساخت تا آنکه آدم را در زلت
انداخت و در کیفیت این وسوسه اختلاف کرده اند و در کتب تفسیر اقاویل آورده اند بعضی گویند
ابلیس را چون بهشت از آن و در زمین انداخته بودند در بر آمدن آسمان دستوری نمینمود تدبیر از
زمین برین کلمات آواز کرد خدای بحکم استدراج او ازین کلمات در گوش ایشان آورد و بعضی
گویند اگر چه حق تعالی او را در زمین انداخته بود اما تا در بهشت آمد و شد مینمود از در بهشت آواز کرد
خدا تعالی در گوش ایشان آورد و بعضی گویند پیش در بهشت آمد و طاوس با وسیلت ساخته
طاوس این کار را بر مار انداخت و مار در بهشت زیباترین دواب بهشت بود مثنی بر قوائم اربع
مینمود بر و در آمد کرد و از قبول ابا آورد چندانی ملازم او شد که در دهن او در آمد برین طریق
پیش آدم علیه السلام آمد زبان باظهار نیکخواهی او گشت و از کلماتی که مطلوب داشت خبر داد مار
مذکور برین کردار مسخ گشت بتبدیل صورت بهیوت و بعضی گفته اند وسوسه که در بعضی مذکور است
باید دانست که بود و در تحقیق کیفیت آن که در بعضی سطور است کوشش نباید نمود

و قلنا

اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم في الارض مستقر ومتاع الى حين

عطف است بر وقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة واین خطاب بصیغه جمع است ومخاطب برین خطاب آدم وحوا است و اجتنین امده ودر کلام بلغ مستعمل شد چنانچه وکنا لحکمهم شاهدین در قران وارد است در شان داود وسلیمان بعضی خطاب با آدم وحوا که با ذریاتی در نیت آدم بودند دارند وبعضی خطاب مر آدم وحوا وابلیس ومار را ینداریند وبعضی طاوس را با آن ضم میکنند واو را نیز در ورطه هبوط می افکنند واستعمال واو جمع که مخصوص بعقلاست با انکه طاوس ومار از عقلا نه اند بر وجه تغلیب روا است **سوال** اگر خطاب اهبطوا بر طریق خطاب تثنیه بصیغه جمع چنانچه بعضی گفته اند مر آدم وحوا را باشد وذریت ومار وطاوس را متناول نبود خطاب بعضکم لبعض عدو مطابق ننماید وتعلیل درست نیاید زیرا که میان آدم وحوا عداوتی نبوده وصورت بعقبی ومی الفتی ننمود **جواب** اگر در خطاب اهبطوا صیغه جمع بمعنی تثنیه بود خطاب بعضکم لبعض عدو بر حقیقت جمع باشد ذریت آدم وابلیس ومار وطاوس در رو در آید هیچ اشکالی روی ننماید ومستقر مرفوع بر ابتداست لکم ظرف مستقر است خبر مبتداست فی الارض ظرف است مر ظرف مستقر را واین جمله عطف است بر جمله بعضکم لبعض عدو واین جمله تعلیل است مر اهبطوا را **معنی** اینست وگفتیم ما ای آدم وحوا شما فرود روید و در زمین بطاعت خدای مشغول شوید زیرا چه ای جماعت با بطان از آسمان در زمین فرود شدگان بعضی از شما مر بعضی را دشمن است چه دشمنی میان شما بیمن وممر من است آدمی مر ابلیس وابلیس مر آدمی را دینی وشرعی است وآدمی مر مار را ومار مر آدمی را وطاوس مر مار را ومار مر طاوس را دشمن طبیعی است که در حق ایشان مقدر است بعضی مسلم وبعضی کافر خواهند بود ومیان ایشان بغضها وعداوت بسیار وی خواهد بود وبهشت جای جمع شدن دشمنان نیست وهبوط شما از بهشت بسبب اینست یعنی آنکه چه بهشت محل حسد وکینه نبود وموضع حقد وضغینه نباشد ومر شما راست در زمین جای قرار ومحل برخورداری گرفتن تا روز کاری **سوال** بو تقریری که خطاب اهبطوا مر آدم وذریت او را

دارند وذریت او آن روز معدوم بود ومعلوم را تخاطب چگونه پندارند **جواب** خطاب مذکور بمعنی کونوا هابطین خطاب تکوین هبوط بود وخطاب تکلیف نباشد ودر شان معدوم خطاب تکوین رواست بخلاف خطاب تکلیف که از ابتداست وابتدا بغیر فهم نبود ومعلوم از اهل فهم نشود **سوال** تکوین هبوط صفت است وتکوین صفت هبوط بغیر وجود موصوف تصور ندارد چه تکوین صفت بغیر تکوین موصوف عقد جایز نه پندارند **جواب** ذریات معدوم که متعلق اند بموا دقوی یعنی موجودات اند بالقوه مضاف اند سوی استعداد آدم وحوا بهبوط آن ودر ضمن هبوط آدم وحوا بود همچو هبوط سایر صفات آن بایشان باشند

فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم

آدم فاعل تلقی است من ربه متعلق اوست کلمات مفعول است ودر قرات رفع کلمات ونصب آدم مفعول است وکلمات فاعل است فتاب علیه عطف است بر تلقی وفا تلقی تفصیه است وجمله عطف است بر جمله محذوف نه معطوف بر قلنا اهبطوا ای قلنا اهبطوا فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه جمله انه هو التواب الرحیم تذییل است وتاکید او از جمله از مدح بر وجه وکادت است **معنی** اینست پس پیش آمد آدم از پروردگار او چند کلمه یعنی او را رسید یا تلقی کرد آدم از پروردگار خویش چند کلمه را یعنی پذیرفت وپسندید آدم توبه استغفار آورد پس خدای عز وجل توبه او را قبول کرد بدرستی که او یعنی پروردگار آدم هموست توبه پذیرنده وخطا بآمرزنده وخطا یا بخشنده بعضی گویند کلمات مذکور این بود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین وبعضی گویند لا اله الا انت سبحانک لا اله الا انت رب عملت سوء وظلمت نفسی فارحمنی وانت خیر الراحمین وبعضی گویند سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت وان محمدا عبدک ورسولک وبعضی گویند یا رب بحق محمد ان تغفر لی لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب عملت سوء وظلمت نفسی فارحمنی انت ارحم الراحمین فرمان شد ای آدم محمد را چه

با وقوع نمی شود و در قواعد علم معانی مقررست که درین باب جزم و عدم مبالغه نیز معتبرست و تاکید
قول بنون ثقیله از جهة نقض یقین بتحقیق و وقوع فعل بود نظر در علم متکلم و ارادت و وقوع ان فضلا
وکرما باشد فمن اتبع مرفوع المحل با بتدا است جمله فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر مبتدا است و
جمله فمن اتبع هدای تا آخر مرشرط سابق را جزا است **معنی** اینست که گفتیم ما شما هم از بهشت فرو روید
و در زمین ساکن شوید پس اگر از من شما را راه راست نمودنی رهنمونی کردنی بیاید یا راه راست نماینده
از کتب و نبی روی نماید پس کسانی که راه نمودن و رهنمونی کردن مرا پس روی کنند و فرستاده و
راه نماینده مرا مطیع و منقاد شوند پس حکم کرده شود برای ان که نه خوفی برایشان و نه ایشان
اندوهگین باشند **سوال** باتباع هدی و نیل دولت اهتدا خوف گسستن کتاب و خشیت تبدیل سعادت
شقاوت باقی است حکم بانتفا خوف بر سبیل عموم که از جمله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون مفهوم می
شود بر چه مبنی است **جواب** بر قول اشعری اعتبار در سعادت و شقاوت و ایمان و کفر و خاتمه را است
متبع هدی نزدیک اهل سنت هر که ایمان آورده و قبول اسلام کرده در حال متبع هدی است لیکن
حکم بر سعادت شرط ترتب این جزا است تقدیر کلام اینست فمن تبع هدای و دام علی ذلک فلا خوف
علیهم ولا هم یحزنون مرهر دو قبول برای نفی خوف ثبات بر اتباع هدی باید و بر قضیه اشتراط
اثبات هیچ اشکالی نماید **سوال** در کتب فقه آورده است که اهل بهشت را بر تقدیری که ثبات بر
سعادت و دخول یافته خوف جلال باقی بود پس نفی خوف بر سبیل عموم چگونه آید و صحت آن چه
نوع روی نماید **جواب** خوف که بمعنی استعمال شود خوف لازم و اصرار بود و خوف جلال را ازین
قبیل ندانند و سبب تعب و غریب نشمارند چون خوف بدو استناد و نیز که بطبیعت حاصل براید
بود مبنی بر تصور علتی و تحمل مضرتی باشد

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

موصول با صله مرفوع المحل با بتدا است اولئک مبتدا دوم است اصحاب النار خبر او جمله خبر مبتدا است
والذین کفروا عطف است بر اسمیه سابقه یعنی من تبع هدی فلا خوف و ما فی بغیر شبه سیاق بمعنی مستقل

ع

بود و مراد مستقبل بصیغه ماضی از جهت تحقق و وقوع باشند و جمله هم فیها خالدون تکمیل است از جهت
دفع وهم کسانیکه دریده باطل روند و درست فی اهل گمان خلود برند **معنی** اینست و انانکه
کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند ایشان اصحاب دوزخ اند و در اتش جاوید باشند

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ

این کلام بعد ذکر یا ایها الناس اعبدوا که بالا مذکور شده بر طریق ذکر خاص بعد عام آمده چه
بنی اسرائیل از قبیل خلیل و از نسل ابراهیم خلیل اند و تا زمان موسی صلوات الله علیه و خارج کسانی
که بیش از بیست سال یا کمتر از هژده سال عمر داشتند و خارج کسانیکه بیش از زنوان و دختران
ششصد هزار مرد بودند توان دانست تا زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه مقدار افزودند بنی اسرائیل
از فرزندان آدم در بسیاری نسل چنانچه بالا گذشت و در کثرت فضل چه از جمله ایشان چهار هزار
تن بفضیلت نبوت پیوست چنانچه مخالفتها عظیم که بپیغامبران کردند و سوالها شنیع که از ایشان
برسیدند مدت زند پیغامبر صلی الله علیه وسلم معظم معامله با ایشان بود و برین جهت موعظت تخصص
ایشان مناسب بود و بر تقدیری که مراد از یا ایها الناس اعبدوا کفار مکه باشند ذکر بنی
اسرائیل بعد ذکر کفار مکه از جهت آن بود که ایشان در جوار مشرکان اند از اشیا و امثال ایشان
و بر هر دو وجه فصل جمله یا بنی اسرائیل اذکروا با وجود جامع از جهت مقام موعظت کرده اند
مردمان با طول کلام و دران مناسبت دارد یا مقام موعظت دیگر ان معترضاتی که در میان آمده
میان دو کلام متصل واقع شده و اسر در لغت سریانی بنده آید خدای تعالی بر هر دو ری نبی عبدوا
الله و بعضی اسر مرد را گویند و ایل خدای بعضی ای مرد خدای و بر هر دو تقدیر مراد یعقوب است
معنی اینست ای بنی اسرائیل یعنی ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت مرا النعمتی یا که بفضل و کرم عام
انعام کرده ام بر شما یعنی فراموش مکنید یاد کنید و مپوشید و نوبه بود که نعمتی معهوده که
در حق ایشان میداند آنرا یاد میدهاند چون نعمت نجات یافتن از ایشان از کید فرعون لعین
و رسیدن بعضی از ایشان چون سلیمان علیه السلام بمهلکت هم روی زمین و نعمت بیرون آمدن ها

ستادن

دوازده چشمه از سنگ هنگام استسقا و نعمت سایه کردن ابر در تیه و فرستادن من و سلوی و فر

عمودی از نور تا در ظلمت شب روشنائی دهد و ناکرفتن ریم در جامه و نا افزودن ناخن و موی که

حاجت مرور کردن آن داشته و تواند بود که از نعمت مذکوره ذات پیغامبر علیه السلام باشد مراد

و مراد از ذکر بیان آن نعمت و اعتراف بدان و دانستن قدر آن با ایمان آوردن و تصدیق کردن

بود **وَاَوْفُوا بِعَهْدِي** و اوفوا عطف است بر اذکروا معنی اینست وفا

کنید بعهد من یعنی بعهدی که شما با ما کرده اید و بجای آرید چیزی که بعهد التزام نموده اید یعنی

بعهدی که روز میثاق بود و بگفتن بلی انت ربنا ورو بمو و یا بعهدی که با شما پیغامبران

کرده اند شما را بر التزام آن آورده اند یعنی عهد ایمان آوردن بپیغامبری که مبعوث خواهد

کشت و کسانی که بنزول خواهند پیوست کما قال و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب

و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال اقررتم و اخذتم علی ذلکم

اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین با عهد بنی امر بود و مراد از و

امر با یمان و طاعت باشد معنی کلام وفا کنید با مر ایمان دارند و کلام یعنی ایمان و طاعت ورزید

بندارند **اُوفِ بِعَهْدِكُمْ** جواب امر یعنی اوفوا بعهدی بغیر فا واقع شده بتقدیر

ان توفوا بعهدی با ضمار ان شرطیه مجزوم آمده معنی اینست وفا کنم در آخرت خلق بنیارم بعهد

که با شما دارم از وعده مغفرت و رحمت و جزا طاعت و استجابت دعوت و نصرت و معونت بر

تقدیر ایمان و طاعت **وَاِيَّايَ فَارْهَبُونِ** عامل ایای محذوف است بر شرط

تفسیر و فی زایده است یا در جواب اما محذوف است ای فایای فارهبون و نفی بر جملتین مبنی است

بر تقدیم مفعول نکنید قصر است و تاخیر او که مفید قصر نیست لیکن جمله که در و قصر است مفید دو

حکم بود اکثر فایده باشد و جمله که در و قصر نیست مفید یک حکم است از جمله که در و قصر است فا

او کمتر است عطف اول فیه بر اکثر فایده ندارد که اینچنین عطف را اسانع نه نپندارند

بر نوجیه بعضی بتمهاد دیگر نیز ایراد کرده اند تصحیح این وجه با در جزا اشکال آورد معنی اینست

هر چیزی که

هر چونکه باشید که از من ترسان باشید و از غیر من نترسید **وَاٰمِنُوا بِمَآ اَنْزَلْتُ**

مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا اَوَّلَ كَافِرٍ

بِهٖ وَلَا تَشْتَرُوا بِاٰيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَاِيَّايَ

فَاتَّقُونِ • و امنوا عطف است بر اذکروا انزلت سابقه بما انزلت مصدقا لما معکم کنایت

است از قران از باب کنایتی که مطلوب است بدو موصوف همچو کنایت از سینه مجامع الاضغان

تصریح بذکر قران نکرده و نام قران تصریح نیاورده زیرا که کنایت ابلغ است از صریح و تلویح

اولی است از تصریح و لا تکونوا عطف بر امنوا دارند و اول کافرا یعنی اول قوم کافر بندارند

و تواند بود که از اول کروه کافر جماعت قریش و اهل مکه مراد بود و کلام محمول بر تشبیه شود

او لا تکونوا مثله اول قوم کافرین یعنی لا تکفروا کما کفر اهل مکه و لا تشتروا عطف است بر

لا تکونوا بایاتی متعلق است بلا تشتروا و ثمنا مفعول لا تشتروا است و لا تشتروا یعنی لا تبیعوا است کما

فی قوله تعالی و شروه بثمن بخس دراهم ای باعوه و در عبارت قلب است ای لا تبتغوا بایاتی ثمنا

قلیلا و تواند بود لا تشتروا بمعنی لا تستبدلوا باشد وجوه اعراب و ایای فاتقون همان است

که در ایای فارهبون کذشته و بمیان پیوسته معنی اینست ای بنی اسرائیل بدانچه فرستادم

سوی محمد در آن حال که راست دارنده است مر کتابی را که با شماست یعنی توریت ایمان آرید و به

صدق او تصدیق کنید و بحقیقت او بکروید و مباشید نخستین قومی ناکرونده و اول کروهی انکار

بقران ورزنده چنانچه دیگران شما را در کفر پیش روی کنند و خود را در متابعت باطل شما افکنند

یا کوینده مباشید همچو قریش و اهل مکه که در میان قران سابق ترین منکران اند و نخستین کافران

اند یعنی همچو ایشان مباشید و بآیات کتابت من ثمن قلیل را بدل مکنید و شیء عظیم را بعوض

شیء حقیر از دست مدهید و از من بترسید و از عقاب من بپرهیزید و این اخبار رفتن یهود را است

که ذات محمد ورزیدند و متابعت رای یکدیگر کردند که آیاتی که حجتهای مسلمانان بود از نعت محمد

صلی الله علیه و سلم و حلیه او نسب و فضایل او از توریت دور کردند و بجای آن آیات و احکام دیگر

بفرزند که همه باطل است بدل کرداند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ جمله معطوفه اند بر انشائات سابقه سوال از انشائات
سابقه خطاب بر بنی اسرائیل است انجمله نیز بر حکم عطف هم ازین قبیل است و بنی اسرائیل در هنگام
این خطابات کافر بودند بدلیل انکه ایشانرا با امر آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ایمان فرمودند
و کافران مخاطب بعبادت نه اند باوردن صلوة و زکوة که از عبادات است مخاطب چه نوع تواند
جواب خطاب کفار بعبادات که مقرون با خطاب ایمان بود آمده بدلیل انکه مشرکان مکه بخطاب
یا ایها الناس اعبدوا از جهت تضمن آن بکل جنس عبادت ایمان را که اهل عبادت است مخاطب
شده چنانستی که کفت ایمان بیارند و سایر عبادات بجا اورند چنانچه بالا تحقیق شده و بدلان
آن تشریح آمده و بدلیل انکه فقها در نفی خطاب کفار بعبادت کفته اند که ایمان اهل عبادت است
با نقض ماموربه نشود و آن تصریح بدین که اکر امر با ایمان بتصریح باشد خطاب بشرایع جایز بود و نیز
در کتب اصول فقه ثبوت موآخذه کفار بسبب ترک نماز و زکوة اورده ایت ما سلککم قالوا لم نک
من المصلین و لم نک نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین و کنا نکذب بیوم الدین اثبات کرده
و موآخذه در آخرت بغیر خطاب بشرایع جایز بود و هیچ کس بی تکلیف در دنیا ماخوذ نشود و حمل کردن
اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة بر قبول امر صلوة و زکوة بعید است و نیز اصل تحقیق غیر سدید است
زیرا که قبول صلوة و زکوة و تصدیق آن داخل ایمان شده در مضمون امر آمنوا بما انزلت مصدقا
لما معکم در آمده معنی اینست نماز بر پای دارید و زکوة مال بدهید و با رکوع کنندکان رکوع کنید
یعنی آوردن رکوع با مسلمانان راکع موافق باشید چه اهل کتاب در نماز خویش رکوع نداشتند
و ذکر الراکعین بنماز نمی بنداشتند بدین ایشان در نماز برکوع مامور شدند و نیز خطاب ایمان بر
عبادات مخاطب آمدند سوال از قول مع الراکعین لازم آید که نماز کزاردن تنها روا نبود جماعت
بود چنانچه بعضی علما کفته اند فرض باشد جواب این امر است یهود را باوردن رکوع در نماز بعد از امر
با ایمان و امر است ایشانرا بموافقت در دین کار مسلمانان و امر باوردن رکوع در نماز مرطریقه یهود که

ارکان موجب

در نماز ایشان رکوع از صلوة نبود و موجب مقتضی موافقت در تحریمه و ادای نماز بجماعت نبود و موجب
فرضیت جماعت نشود و نیز قدرت جماعت متعلق بغیر باشد و قدرت بغیر قدرت نبود و تکلیف
بی آنکه برین جماعت فرض نتواند بود و فرضیت او روی تواند نمود سوال جماعت را علما در نماز جمعه
فرض کفته اند و در راه فرضیت آن رفته اند چون آن قدرت بغیر باشد فرضیت جماعت در نماز
جمعه نیز قدرت بغیر بود جواب فرضیت نماز جمعه بر تقدیر انعقاد جماعت بود جمعه پیش از انعقاد
انعقاد جماعت فرض نشود و بعد حضور جماعت قدرت بر امامت را و قدرت بر اقتدا مقتدی را تا
بنفس فعلش باشد و هیچ کمی میان این دو فعل بعد حصول فعل دیکری که حاجت بود قدرت بغیر نبود
همچو کسی که بغیر تکیه در ایستادن قرار نکیرد و بتکیه بستونی یا آدمی در قیام قرار می پذیرد که در
ذخیره فقه اورده او را قیام در نماز فریضه بود نشسته کزاردن روا نباشد زیرا چه بعد وجود متکا
انکه فعل اوست مبنی بر قدرت و اختیار اوست آنچه عمل او بران موقوف بود حاصل شده کار او موقوف
بر فعل دیکری نمانده بخلاف قایل جمعه که رسانیدن او موقوف بر سیر است و سیر متعلق بخطوات
بود و هر خطوه فعلی دیکر ان فاید باشد مجرد حضور نماز فاید حاجت منحصر بود بداعی و اکر چه فی بیده
موجود بود از جهت انکه قدرت بغیر است جمعه فرض نشود و چون قاید اعمی را در مسجد جمعه رساند
و در مقام اقتدا ایستاده کراند جمعه بر فریضه نشود چه او قادر بنفس خویش کردد أَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ
تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ استفهام برای انکار و جه توبیخ است
یعنی لا ینبغی و تنسون عطف است بر تامرون و جمله و انتم تتلون الکتاب حال است همزه افلا تعقلون
نیز برای استفهام است و فا برای عطف جمله عطف است بر جمله که مفهوم است از توبیخ سابقه چه از
توبیخ و قوع فعل مفهوم بود کلام بمعنی قد تامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم افلا تعقلون
نسبح صیغه کم باشد راجع و توبیخ راجع سوی معنی فا بود و اکر استفهام در اتامرون الناس برای
تقریر معنی ثبت دارند مفهوم مذکور ظاهر تر تسلی آرند و تواند بود افلا تعقلون بر تامرون و تنسون

معطوف همزه اتامرون متعلق بمجموع باشند همزه افلا تعقلون مکرر برای تاکید دارند بر طریق
انذار است و کن ترا با وعظ ما انت لمبعوثون پندارند معنی اینست امر مردمان را به نیکوئی میفرمایند
و نفسهای خویش را فراموش میکنند و حال اینست که شما کتاب میخوانید و خود را پس روان مینمایند
پس زشتی کار خویش را در نمی یابید بعضی گفته اند که همچنین کنید نه نزد که خود را در ورطه گویند که آن
نا کننده افکنید پس بر نا شایستگی واقف نگردید و توبیخ بر نسیان نفس خویش نه بهنگام امر کردن
دیگران تعریض است بر آوردن نیکی و نهی است از ترک دادن آن پس این جمله معترضه است و نکته اعراض
توبیخ باشند نزدیک این آیت در حق کسانیکه هست دوستان و قرابتان خویش را میگفتند ایمان
بیارید و نماز برپای دارید و حقوق زکوة بگذارید و خود انجمه علت حب ریاست و قلت عقل و
کیاست ایمان نمی آوردند و نیکی نمیکردند درین آیت بر خطاب مر بنی اسرائیل را بالعبادت شده و
بدلالت هم واعظ است و امر آنرا که بر خلاف وعظ و امر خویش عامل باشند متناول آمده است

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ این جمله عطف است بر اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة
معنی اینست و در اجتناب از معاصی و احتراز از ارتکاب مناهی بصبر یعنی بحبس نفس از هوا و بنماز از خدا
یاری خواهید و در بند نعمت طاعت و عبادت بدو پناهید و در نیل نعمت و طاعت استعانت در
اجتناب معاصی بصبر یعنی بحبس نفس از هوا ظاهر بود اما استعانت بصلوة بایت ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر ظاهر شود چه نفلی بحرمه صلوة غیر افعال از مباحات خود حرام میکرداند
خود را او رحالت شریفه در ارتکاب محرمات چگونه رساند و تواند بود که بصبر صلوة و روزه و نماز
مراد شود معنی کلام چنین بود برای باز ماندن معاصی بروزه و نماز یاری خواهید و بدین عبادت
شریفه مدد جوئید بر منه که نفس با قاهر است باز ماندن از معاصی ظاهر است و بنماز چنین بالا
گذشته و بعض ازین بهمان موتسا از صبر صبر در مهار مراد دارند و از نماز نمازی که بنیت ظفر
یافتن بر دشمن میکرداند مراد کنند

وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ
الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ

رَاجِعُونَ ضمیر انها عاید است به استعانت که مذکور استعینوا است بر طریق اعدلوا هو
اقرب للتقوی جمله حال است از قبیله جا و ان الخبیث تجادم الا علی الخاشعین استثنی مفرغ است و
مستثنی مفرغ در کلام موجب نبود مگر آنکه بطریق قرات الا یوم کذا معنی بر عموم مستثنی منه بود
استثنا مستقیم آید این استثنا ازین قبیل است و بر تصحیح استثنا مفرغ کلام موجب چنین سببها است
و تاکید او جهت آنست که مردمان نماز و روزه را باهیات بسر دارند و بنظر در کمیت و کیفیت امور
نافیه نه پندارند نسبت با باقی کنند و بودن آنرا از کارهای بزرگ ندانند و ندانند که این کاری
است متعلق بتوفیق الهی متفرد حق جل و علا مسلمانان را آسان گردانیده و این دولت بر ایشان
رسیده بنده بذات خویش کاری دشوار است در ظاهر و باطن شرایط آن بسیار است آسان
کاری نیست و او را در دشواری اسانی است کفار خود را بکشتند و این کارها کردن نتوانستند روایت
کرده اند بزرگی مناجات کرد ای بار خدای مرا کاری دشوار بفرمای فرمان آمد سراه توحید لا اله
الا الله بگو گفت این کار مرا آسان است شب و روز دل و زبان مفرد مانست فرمان شد که کار
بر کفار دشوار است بر تو آسان ساخته پروردگار است برین تحقق این جمله از جهت رد انکار
احرار بود سزاوار تو اکید باشند بر ظن این جمله بمعنی الیقان است زیرا که دانستن رجوع حساب نگاه
پروردگار سالی از ایمانست و ایمان بی الیقان نبود محل آوردن ظن نباشند سوال در باب اد لفظ
ظن در محل الیقان نکته چیست و این اختیار بر وجه مبنی است جواب چون تقدیر ظن بقا است
بر ظن رجوع سوی حسابگاه اله خشوع و مر استعانت بصبر و صلوة حاصل شود بر تقدیر علم بحکم
ملازمت بر وجه کنایت باشند باتفاق بلغا کنایت ابلغ از صریح دارند و تلویح را اولی از تصریح پندارند
معنی اینست استعانت کنید بصبر و صلوة و حال اینست بدرستی استعانت بصبر و صلوة هر اینه خصلت
بزرگ است آسانی نپذیرد مگر بر پرستندگان آنکه یقین دارند که بدرستی ایشان بینندگان
حسابگاه پروردگار خویش اند بدرستی ایشان سوی نوالی عقاب خداوند خویش باز گردنده اند
و در دل ایشان این معنی جا گیرد و خاطر ایشان برین مضمون آرام پذیرد و تواند بود ضمیر انها

اضافت صفت سوی موصوف است از باب کریم الطلب جمله یذبحون ابناءکم با معطوف خودش حال
از یسومونکم یا بیان است یا حالی دیگر است واین نیز حکایت حال ماضیه است چنانچه بالا گذشته یا
مستانفه است در جواب یاؤ الیصنعون بهم وعظیم صفت اند مرفوع یا جداست فی ذلکم بطرف مستقر
است خبر مبتداست جمله تذییل است معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی آنکه رهانیدیم شما را
یعنی اجداد شما را از گروه فرعون که دنبال شما کرده بودند درین حال که بشما عذاب سخت و درد
میرسانیدند پسران شما را ذبح میکردند و دختران شما را زنده میداشتند و برای خلقت می آوردند
و در کشتن پسران از پروردگار شما بلائی است بس عظیم و در زنده داشتن دختران برای خدمت
اینان ابتلای است بغایت فخیم سوال نساء از زنان را بعبه ما گویند و اینجا معنی دختران داده شده
می آید اطلاق اسم نساء بر صغایر بچه وجه سایغ میدارد جواب اطلاق اسم نساء بر صغایر باعتبار
آنکه اینان زنان خواهند شد بهر وجه مجاز سایغ شده چه تسمیه چیزی باسم ما یؤول الیه همچو تسمیه خمر
در آیة انی اعصر خمرا در کلام عرب آمده در قصه آورده اند فرعون خواب دید که آتش از بیت
المقدس نجاست فرعون و گروه او را بسوخت و بنی اسرائیل را سلامت گذاشت معبران را طلب کرد
و دل بر طلب تعبیر این رویا آورد و خاطر بر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از بیت المقدس مردی
پیدا شود که هلاک تو و گروه تو بسبب او باشد فرمان داد هر پسری که در بنی اسرائیل زاده شود
بکشند و دختران را برای خلقت زنده دارند تا گویند دوازده هزار بچه را و بعضی گویند هفتاد
هزار بچه را کشتند تا آنکه خلق جمع شدند پیش او گفتند چون این مردان بروند مردان دیگر حاصل
نشوند جهان خرابی گیرد و عالم تباهی پذیرد فرمان داد که نوبت کنند در سالی بکشند و در سالی
بهلند در سالی که نوبت ناکشتن بود هارون صلوات الله علیه متولد گشت و در سالی که نوبت کشتن
بود موسی صلوات الله علیه بولادت پیوست بمجرد زادن مادر موسی را الهام شد تابوتی ساخت
موسی را تابوت کرده در دریا انداخت تا شاید سلامت ماند و خدای تعالی او را باز بدو رساند تابوت
مذکور زیر قصر فرعون گذشت از بالا قصر منظور نظر او گشت تابوت را بردند موسی را از تابوت

بیرون آوردند زن او گفت این از بنی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای این کار او را فرزند
سازیم از غیب پیدا شده ما را که فرزندی نداریم فرزند شود مرا و ترا روشنائی چشم گردد پس
عزیزش داشتند و فرزند ساختند برای طلب دایه گردند مادر او را باسم دایگی آوردند و عده
انا رادوه الیک بانجا پیوست و در معنی اظهار کمال قاهر خدای نمودار گشت چندین هزار
کودک را کشتند انکس که هلاک فرعون و قوم او بسبب آنکس بود زنده داشتند کسی را سبب
هلاک او بود در بنیافت هم در خانه او بتربیت او پرورش یافت نظم کرده شمس فخری است بیت
نگهبان موسی است می باش معتصم بخداوند و ستمهای در زیر پای فیل سر مور کی ضعیف از
دست کجی کرکس ماند در امان ⁂ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَ
نْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ ⁂ و اذ فرقنا عطف است بر و اذ نجیناکم متعلق است بفرقنا تعلق سبب
و تواند بود سبب را همچو آن اعتبار کنند با را برای استعانت گویند سبب مجازی بود این آیت معارض
ان اضرب بعصاک البحر فانفلق شود فانجیناکم عطف است بر فرقنا و اغرقنا عطف است بر انجینا
و انتم تنظرون معنی اینست و بسبب شما دریا را جدا جدا کردیم و راههای پیدا آوردیم تا شما
از دریا گذشتید و از شر فرعون و لشکر او نجات یافتید و فرعون و لشکر او را غرق کردانیدیم
و از ره آب با تش دوزخ رسانیدیم و حال اینست که شما میدیدید و بر حال ایشان نظر میکردید بیت
فرعون که شد آبی آتش ره آتش شد ⁂ پس خاک بسر باد کش زین سرکشی و طغیان ⁂ و قصه او چنان
بود که قوم فرعون تلف کردن بنی اسرائیل جستند و بر فرعون گفتند بنی اسرائیل را برای چه می
گذاری و سبب چه زنده میگذاری از ایشان ظهور رسد خواهد بود و تباهی روی خواهد نمود موسی
علیه السلام و ایشان این سخن شنیدند متعلق گشتند بر موسی علیه السلام مضمون و اوحینا الی موسی
ان اسر بعبادی وحی آمد قوتی در دل موسی و بنی اسرائیل در آمد بنی اسرائیل دختران را که در خانها
قبطیان بودند بدین اسم که فردا روز عاشوراست روز اجتماع عاید و اقربا است طلب کردند دختران

مذکور که در رفاه ایشان خلقت داشتند و زمینها ایشان خواستند و برین بهانه زرها انبار تنقص
کردند وهم در رفاه نهاد پدران خویش آوردند شصت هزار مرد بنی اسرائیل زمبارزان بیرون
آمدند و از کید فرعون روی بفرار آوردند هژده ساله و فرو تران شصت ساله و بالاتر آن نشمار
و عدد زنان و اطفال از غایت کثرت بیشمار مینمودند قبطیان اجتماع ایشان را برای روز عاشور
دانستند و بر گریختن مطلع گشتن نتوانستند تا هم از خورد و بزرگ با توابع و لواحق بیرون آمدند
و هر زینها فقط که عادت شده بودند با خود آوردند **سوال** ایشان ساحر بودند با قبطیان مقابله
مینمودند و ساحران اموال عریان بردن نشایستی و اینچنین معالم با ایشان بنایستی **جواب** تواند بود
که گویند ایشان ساحر نبودند چه بر صورت اسبان مینمودند که جفاء ایشان کشیدند و رنج و عنا
ایشان میدیدند چه بحسب عادت امان دهنده بر تا منر جفا نکنند و در رنج و جفا نیفکنند اسیران اگر
ظفر یابند و مال خربی را دریابند چنانچه دانند و توانند و بر حمه و تدبیری که دست دهد اگرچه
گدائی و دزدی در وقت گریختن مشغول شود عاریت شوند گرفتار ایشان گردند در تعب افتند
فرعون شنید که بنی اسرائیل بیرون آمدند و در فرار و گریز شوند دانست بیشتر در بایست زنش
نتوانند لاجرم در کرانه آن ایستاده ماندند چون بانگر یافتند بیم اینها نزاد دریا بیم لشکر خود
گرد آوردند در تعاقب سواری کرد چون نظر بنی اسرائیل بر لشکر افتاد و در دل ایشان خوف و
خشیت نداد گفتند ای موسی فرعون با لشکر کفار شتافت ظاهر آنست که ما را دریافت موسی گفت
خدای وعده کرده است که او دریافتن نتواند و مرا و شما را هیچ آفتی نرسانند چون بکرانه دریا
رسیدند خود را عاجزان عبور دیدند موسی را فرمان شد عصا بر دریا بزن موسی بر دریا زد بنی
اسرائیل دوازده سبط بودند برای دوازده سبط دوازده راه خشک شده پیدا آمده هر سبطی
در راهی در آمد در سبطی که موسی بود موسی را گفتند ما چگونه رفتن توانیم حال کرده خویش نمی
دانیم موسی باز عصا زد روزنها پیدا آمد بعضی را دیدن گرفتند تا آنکه همه از دریا بیرون آمدند
فرعون چون ذکر بنی اسرائیل سلامت میروند و در آب غرق نمی شوند گفت دریا مرا راه داده است

بی طاقتی کردن نهاده است یا ان بهم در در آمدن معامله بود اسب متامل گشتن و انت در
در آمدن حرونی مینمود جبرئیل بر اسبی بر صورت مادیان سوار پیش اسب فرعون گذشت اسب
او سرکشی کرد چنانچه فرعون از داشتن او بی طاقت گشت در دریا در آمد لشکر او برابر او
در آمدند و از خیال متحیر شدند تا آنکه موسی با همه بنی اسرائیل بیرون آمدند لشکر فرعون بتمام در آب
در آمد دریا بلند بیکدیگر پیوست و چون فرعون و لشکر او همه غرق گشتند بنی اسرائیل از فرعون
تعلق داشتند و از غرق شدن او تردد را بر دل گماشتند موسی علیه السلام دعا کرد تا دریای
ایشان را بیرون انداند و بتحقیق فرعون را در نظر ایشان مرئی سازد در **معنی** آورده اند
عورتی آخر شب برای طلب آب رخ نهاد دست در آب انداخت ریش فرعون که مرصع بجواهر بود
بر دست او افتاد موی ها بر میکرد و جواهر از ریش او بیرون می آورد همین زن در گوشک
فرعون بمزدوری خشک می برد مزدوری نیافته بود غم آن میخورد ناگاه آواز داد چند حرس
در گوش او افتاد درین حکایت میان خلق آشکارا شد غرق شدن او بعلم مردمان پیوست
چه مرصع بجواهر ریش فرعون بود غیر او صفت کسی مینمود درین قصه اشارتست که عاقبت
ظالم نگونساری و عاقبت مظلوم رستگاری است **وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ**
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن
بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ وعدنا بر صیغه ماضی معروف از باب ضرب
و از باب مفاعله خوانند معنی بر حسب آن دانند واذ واعدنا عطف است بر اذ فرقنا موسی
مفعول اولست اربعین مفعول دوم است یا ظرف در نصب او جز این دو وجه غیر محتمل است
و این هر دو وجه مشکل است زیرا که وعده در چهل شب نبود تا ظرف شود و زمان مذکور
موعودیت تا مفعول بود مگر آنکه مفعول واعدنا را مضاف سوی اربعین لیله تقدیر کنید و
کلام بتقدیر واعدنا موسی معامله اربعین لیله بحذف مضاف و اقامت مضاف الیه مقام او
مفعول دوم بود و یا ظرف بتضمین او فنا گویند معنی واوفینا الوعد فی اربعین لیله چون که

شدن بنی اسرائیل از کافران در غایت اتخذ است وهمچنین سایر معانی را تعلق باهتدا است معنی
ویاد کنید هنگامی که موسی را کتاب و فرقان دادیم و منزلی جامع میان کتاب بودن و فرقان
میان حق و باطل نمودن فرستادیم تا شما راه راست بگیرید و اهتدا ابد بیابید و نظر او آنست که گویند
لغت اللیث واللیث والغیث ای لغت الرجل الذی هو جواد کالغیث شجاع کاللیث و بعضی کتاب
عبارت از توریت دارند و فرقان دیگر صحیفه از صحایف دیگر که موسی را بود پندارند و نزدیک بعضی
از کتاب توریت و صحف چنانچه در آیت دیگر آمده صحف ابراهیم و موسی مراد بود و از فرقان
معجزات که فارق است میان حق و باطل چون عصا و ید بیضا و جز آن مراد باشد و بعضی فرقان را
بمعنی جدا شدن آب دریا بعضی از بعضی برای گذشتن موسی و قوم او گویند و بعضی از فرقان معنی جدا
شدن بنی اسرائیل از قبطیان و خلاص یافتن از کید و ظلم ایشان جویند و آنکه در تفسیر امام زاهد
کتابی را توریت و فرقان را قرآن بیان کرده و تقدیر کلام واذ آتینا موسی الکتاب و محمدا
الفرقان او آورده آنچه تاویل بعید است بر حکم قاعده شدید است چه یاد کردن امر گذشته را باشد
در امری که حاضر است بیانی نبود **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ**
إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ واذ قال عطف است
بر واذ آتینا موسی الکتاب جمله انکم ظلمتم انفسکم مقول قال است یا قوم جمله ندائیه بمقال است
مقصود از جمله شکایت از ظلمی گوساله پرستانست تاکید جمله از آنست که ایشان در مضمون جمله
انکار داشتند عبادت عجل را ظلم نمی پنداشتند اتخاذ مصدر است مضاف سوی فاعل العجل مفعول
اول است مفعول دوم محذوف است ای باتخاذکم العجل الها معنی اینست و یاد کنید آن هنگام که موسی گفت قوم
خود را گفت ای گروه بدرستی شما بر نفسهای خویش ظلم کردید بدین که گوساله را اله گرفتید معبود
خود خواستید و پرستش او برداشتید و شک نیست که این ظلم بود محض و درین کار وضع الشی فی غیر
محله هویدا نمود گوساله که سامری بدید ایشان از زرهای قبطیان راست کرد و برای آواز
کردن آن خاکی از زیر سم اسپ که مشتمل بر خاصیتی باشد در وی افکند هر چند که از وی آوازی آید و عجل

درست او صورت حیاتی نماید و خارق عادتی عجیب بود و متضمن نشانی غریب باشد چون بفعل کسی حصول
بدید و بعمل دستی وجود گیرد او را با الوهیت چه ملازمت بود و با معبودیت چه مناسبت باشد
اهل خرد اله گرفتن اینچنین مخلوقی را نا چیز و از حد دانند معبود ساختن اینچنین مصنوع را وضع الشی
فی غیر محله خوانند **فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** بارئکم
بهمزه مکسوره و ساکنه و قلب همزه یا که بیا خوانند معنی هر سه قراءت یکی دانند فا سببیه است الی
بارئکم متعلق است بتوبوا جمله مسبب جمله سابقه است فی فاقتلوا عطف است بر فتوبوا معنی اینست
چون شما از نفس خویش ظلم کردید و اینچنین جریمه عظیمه آوردید پس توبه کنید و دم ندامت زنید
و با آفریدگار خود باز گردید و شرط توبه بجا آرید پس در توبه شما نفسهای خویش کشید و بریدن
خود را از جریمه بکشند و مان روز قتل نفس شرط صحت توبه از آنجهت ایشان را در هنگام توبه قتل
نفس فرمود که مردم در حق است پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم شنده که توبه بنده از گناه گذشته و عزم
بر عدم آن در آینده کافی آمد فاقتلوا برای تعقیب توبه بود یا برای تعقیب باشند اگر برای تعقیب باشد
توبه عبارت از قتل نفس بود و اگر فا را برای تعقیب دارند قتل را صحیح و متمم توبه بود بناء آرند
ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ ذا اسم اشارت لام زاید کم حرف
خطاب است اسم اشارت مرفوع اصل بر ابتداست خیر لکم خبر مبتداست عند بارئکم ظرف است مر خیر
یا ظرف مر لکم ای خیر حصل لکم عند بارئکم و جمله معترضه برای تحریض بر توبه کردن و از گناه باز گشتن
معنی اینست آن ای خطاب یعنی توبه قتل نفس در توبه بهتر است نزد آفریدگار شما و برتر است در
علم پروردگار جل و علا از زنده ماندن باز در دنیا با نوید عذاب در عقبی **فَتَابَ**
عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ فا فصیحه است جمله معطوفه است
بر جمله محذوفه ای فعلتم ما امرتم به فتاب علیکم و جمله محذوفه معطوفه است بر قال موسی لقومه
از بر ظلمتم انفسکم چه اگر عطف بر ظلمتم باشد مقول موسی بود و این مقول موسی نیست و چون الجمله
عطف بر قال موسی لقومه باشد و از باب التفات از غیبت سوی خطاب بود چه قوم در جمله قال

لفوله غایب است درین جمله مخاطبه است بوجهی منفصل است انه هو التواب آنجا خبر است الرحیم خبری دیگر است و
جمله انه هو التواب الرحیم کنایت است از جمله انه یتوب علیهم و یرحمهم و جمله فتاب علیهم ملوح است
بر مضمون جمله مذکور یعنی مکنی عنه مسطور از جهت تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله شاید کرد جمله را
بر جمله تذییل موکد آورد معنی اینست چون شما آنچه فرموده بود بجا آوردید از توبه و قتل نفس بجای آوردید
پس خدای شما را در عوض لطف و کرم آورد اگرچه جریمه عظیمه بود برانت توبه و رحمت توبه شما
قبول کرد بدرستی خدای موصوف توبه قبول کننده و برحمت خویش گناه بندگان بخشنده
روایت کرده اند موسی صلوات الله علیه باز گشت بقوم خویش پیوست در پنجتری کوساله پرست
شده اند بعضی خدا پرست مانده اند چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت قوم را ملامت کرد و بر اعتراف
و التزام توبه آورد و بعضی گویند هفتاد و چند تن که همراه موسی در کوه رفته بودند ایشان را
فرمود که تیغها برگیرد کوساله پرستان را بکشید و این صحیح نیست زیرا چه هفتاد و چند تن نیز ایشان
لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گفتند و از دین اسلام مرتد گشتند بعضی ایشان گفته بودند هرگز
بتو ایمان نیاریم تا خدا را آشکارا نه بینیم و حسن بصری گوید کوساله پرستان و غیر کوساله پرستان
دو صف کردند غیر کوساله پرستان کوساله پرستان را از جهت کوساله پرستی میکشتند و می
گفتند چرا کوساله پرستیدید و کوساله پرستان غیر کوساله پرستان را میکشتند و میگفتند که ما را
چرا از کوساله پرستی باز نداشتید و چرا نهی منکر نکردید و صحیح قول ابن عباس است و آن است
که غیر کوساله پرستان را فرمان شد که تیغها برکشید و کوساله پرستان را بکشید و بر کوساله
پرستان را فرمان شد که پیش درها خود بخود دو زره بیرون آیند و بر وجه احتبا بنشینند یعنی
زانوها ایستاده کنند نشست یا بازانو ببندید و روی بر زانو بنهید زخم تیغ ببیند سر بر نگیرید
و زانو بند نکشاید و تن مجنبانید و بدست و پا تیغ رد کنید و در توبه خود خلل میفکنید هر که
از چیزی این شرایط عدول کند توبه او قبول نشود و گفته اند هارون برادر موسی علیه السلام
بر کوساله پرستان رنج آورد با جماعت خدای پرستان بر ایشان ندا کرد در معاشر بنی اسرائیل

ان اخوانکم

ان اخوانکم اتوکم شاهرین سیوفهم یریدون قتلکم فاتقوا الله واصبروا ای گروه بنی اسرائیل بدرستی
برادران شما تیغها کشیده اند بفرمان خدای جل و علا قصد کشتن شما کرده اند از خدای بترسید
و بر کشتن صبر کنید و دست و پا مجنبانید و رو مگردانید تا توبه شما قبول شود و جریمه شما برود
خدای پرستان در کشتن کوساله پرستان شدند بامداد تا شبانگاه میکشتند هفتاد هزار تن
کشته شدند زنان و بچگان پیش موسی بفریاد آمدند که اگر ای موسی خدای رحمت نکند از بنی
اسرائیل نام و نشان نماند موسی علیه السلام دست برنهم کرد و در دعا شد فرمان آمد توبه کشتگان
قبول کردیم و کشته شدگان را در مرتبه شهادت آوردیم سوال فاقتلوا انفسکم موجب آنست که
ایشان خود را خود بکشتند و هم قاتل این نفس خویش کردند چنانچه بعضی همین معنی گفته اند و بر
ظاهر آیه مذکوره و قصه مسطوره مخالف میشود آیت را مخالف شود جواب بدلالت بنوشت
قصه حقیقت مراد ندارند کلام محمول بر اسناد مجازی بر وجه تسبیب بپندارند چه هر که منقاد
بکشتن خویش شود سبب کشتن خویش بود ای لیقتل القاتلون انفسکم بانقیادکم القتل یا از انفسکم
اخوانکم مراد شود معنی همچنین بود اقتلوا اخوانکم الذین هم کانفسکم یعنی برادران خویش را
که همچو نفسهای شما اند بکشید و در کشتن ایشان مهربانی مکنید بر معنی و اقتلوا انفسکم امر کوساله
پرستان بقتل بعضی مر بعضی را بود و مطلب ایشان بکشتن ایشان یکدیگر را باشد وَإِذْ
قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى
اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ
تَنظُرُونَ واذ قلتم عطف است بر اذ قال موسی بحذف مضاف یعنی قال
اجدادکم لک متعلق است بلن نؤمن حتی نری الله جهرة غایت است مر لن نؤمن یا موسی تا آخر
مفعول قال است الصاعقه فاعل است مر اخذتکم مفعول اوست جمله فاخذتکم الصاعقه و اسم تنظرون
حال است معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگام که گفتند شما یعنی اجداد شما موسی را
ای موسی هرگز تصدیق نکنیم ترا تا خدا را آشکارا نه بینیم پس شما را بسبب این گفتار آتش آسمانی گرفت

برکنند

موسی صلوات الله وقت جباران بشهر بیت گفتند ای موسی انجا جبارانند که مهارا از بیخ برکنند

موسی صلوات الله گفت جباران هست هر بیت گفتند ای موسی انجا جبارانند تو و برادر تو بروید

بتوانند و تا این جباران در دیه اند ما در نیاییم و با ایشان صورت محاربه نتمایم تو و برادر تو بروید

ما همه اینجاییم خدای ایشان را در تیه و آن بیابانی است و نشش کروه در سی و نشش کرده بود چهل سال

جنبش کرد هر چند که سعی کردند از انجا بیرون نیاورد تمام روز نیت اخلاص خود سیر میکردند شب

باز خود را همانجا که بودند میدیدند چهار رفت و سقفی نبود که گرمی آفتاب از خویش میبارد مجموع

دوائی که با ایشان بود گشتند خوردند بگرسنگی و آفتاب مبتلا شدند موسی دعا کرد بدعاء او ابر را

برایشان سایه بان کردانید و از جهت دفع گرسنگی من و سلوی رسانید چون چهل سال گذشت از تیه

خلاص یافتند مامور در آمدن قریه که امر بعزا انها شده بود گشتند و نعمتهای آن قریه بر ایشان

فراخ گشت و کار ایشان بعافیت و رفاهیت پیوست **سوال** و ظللنا علیکم الغمام ذکر قصه دیگر است

و هر قصه از قصص سابقه بکلمه اذ مصدر است آن قصه را از دید قصه سابقه ذکر کرد بکلمه اذ در صدر این

قصه چنانچه در قصهای دیگر آورده چرا نیاورد قصه مذکور **جواب** قصه مذکور با قبول توبه بنی اسرائیل

قریب العهد بود الحاق بدو کردن مناسب نمود و امر بدخول قریه بعد حادثه تیه و گذشتن چهل سال بود

آنرا علاحده کرد و همچو قصهای دیگر مصدر باذ آورد **وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن**

كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یعنی ما نقصونا فیما صنعوا و لکن کانوا انفسهم

ینقصون نا ضمیر منصوب ظلموست واو جمع فاعل اوست و لکن کانوا انفسهم یظلمون استدراک است

و جمله عطف است بر جمله محذوف ای قلنا لهم کلوا من طیبات ما رزقناکم فی کلوا و ظلموا ابالادخار

و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون با قلنا لهم کلوا فظلموا بکفران هذه النعم حیث کرهوا کرهوا

او ق لوا لن نصبر علی طعام واحد و ما ظلموا و لکن کانوا انفسهم یظلمون **معنی** ابنست کردند این

مار او عصیان دیه بنفر مانی ایشان عظمت مالکی نکرفت و جلال ما نقصانی نپذیرفت لیکن در معاملات

نا شایسته خویش درجات نفسهای خویش کم میکردند و مراتب خود را بنقصان و کمی مر آوردند

در ذخیره کردن گوشت گنده گشت و دماغ ایشان بر این که بهیه بوست بواسطه کراهت اعلی و استبدال

تعقب

ان یا دنی اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم شنیدند و در حضیض و ضربت علیهم الذله و المسکنه و باوا

بغضب من الله رسیدند هیچ زیانی و نقصانی بما باز نگشت همه زیان و نقصان بدیشان بیوست **وَإِذْ**

قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا

حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا

وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ ۚ وَ

سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ نغفر بصیغه جمع متکلم و مضارع مجهول بصیغه مونث

است خوانند و معنی این بر حسب آنچ دانند عطف است بر و اذ قلتم ای اذکروا و اذ قلتم کذا و اذ

قلنا ادخلوا تا آخر مقول قلنا است حیث شئتم ظرف است مر کلوا رغدا صفت مصدر محذوف است ای

اکلا واسعا کثیرا جمله عطف است بر ادخلوا الباب مفعول ادخلوا است حطة خبری است محذوف المبتدا

الی محبا جمع ساجد است چنانچه رکع جمع راکع حال است از فاعل ادخلوا است محذوف الجزای حاجتنا

او امرنا حطه او حطة لنا نغفر بجزم جواب قولوا است یغفر فا مجزوم شده جمله و سنزید المحسنین بدیل

است چه در وعده زیادت تحقیق مزید فیه است **معنی** اینست ای بنی اسرائیل هنگام گفتن ما شمارا یعنی اجداد

شما یاد کنید و درین قریه از بیخا یا بیت المقدس است در آمد بعضی گویند این قریه مقامی بود که بنا دست

المقدس در زمین او روی نمود و آن قریه چهارم است که بنشش از تیه مامور بغیر آن شده بودند و ان

جبارس جباران بقیه قوم عاد اقدام بر غزو ایشان نمودند از شومی آن در تیه افتادند بعد چهل

سال قریه مذکور را کشادند و قصه تیه بالا گذشت و ذکر بیشتر رفت پس بخورید از آن قریه نعمت

فراخ هر جا که خواهید و در آن قریه از جهت شکر نعمت کردگار و تواضع عظمت پروردگار سجده کنان

در آیند و بگویند حاجت ما کم کردن گناه است یا بگویند کم کردن گناه ما را بیامرزیم یا امر زنده شود

برای شما خطاهای که از شما افتاده زود باشد که بیفزاییم در جهان نیکوکاران و مزید کنیم ثوابهای ایشان

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ

لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا

مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ° عطف است بر قلنا ای
قلت لهم هذه الاقوال فبدل الذین ظلموا وتبدیل متعلق بقول اخرین است چنانچه گویند قال فلان
ابرع سایل وخالفه فلان فی الاخرة موصول صله فاعل است بر بدل الذین ظلموا بالقول الذی قیل لهم
فانزلنا عطف است بر بدل ظلموا بالقول الذی قیل لهم علی الذین متعلق است فانزلنا ای جزا مفعول
مر انزلنا من السماء صفت مر رجزا و بما کانوا یفسقون مصدریه است و بما متعلق است بانزلنا ای
بکونهم یفسقون مصدریه است ای بالذی کانوا یفسقون معنی اینست پس ظالمان بدل گفتاری که مر ایشان را
گفته شده بود گفتاری دیگر آوردند و گفتار مامور به را بغیر آن بدل کردند و کلامی که متضمن است
بر توبه و استغفار و دال است بر تواضع و انکسار کلامی دیگر آوردند که مضمون آن غیر این بود و
از وی وجهی دیگر روی نمود بعضی گفته اند که ایشان در ره طلب طعام دنیاوی رفتند و بجای حطة
حنطة گفتند پس فرود آوردیم ما بر ظالمان عذابی از آسمانی بسبب بودن ایشان بی فرمانی کنند
یا کفتی که بوده اند ایشان بدان فاسق شونده روایت کرده اند که بر ایشان وبای نازل شده که
بیست چهار هزار آدمی مردند و بعضی گویند در روایند کو هفتاد هزار آدمی جان بملک الموت سپردند
و بعضی گویند از جهت بی فرمانی که کردند کفر و فسق ایشان آتشی فرود آمد که همه را سوخته گردانید
و بسبب کفر و فسق ایشان را هلاک و فنا رسانید وَإِذِ اسْتَسْقَى
مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا
قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ
اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي
الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ° واذ عطف است بر اذ سابق موسی فاعل استسقی است
لقومه متعلق است بر فقلنا اضرب عطف است بر استسقی بعصاک الحجر متعلق است باضرب و اضرب بعصاک
الحجر مقول قلنا است این نیز قصه عجیب است از قصه‌ها تیه لشکری دوازده سبط بودند هر سبطی پنج

هزار مرد

هزار مرد بتشنگی مبتلا شده اند موسی صلوات الله علیه استسقا کرد و برای ایشان تقی درخواست آورد
حق سبحانه وتعالی بنی اسرائیل را آن هنگام یاد دهانید این آیه و او استسقا کرد برای ایشان استسقی
موسی الآیة بگو تا ایشان را سانید اذکر را وقت استسقا موسی لقومه فانفجرت عطف است بر محذوف
نه بر قلنا اضرب زیرا که فا برای تعقیب و وصل است و انفجار مذکور موصول سطور نبود پس چاره نباشد
که عطف بر محذوف بود ای فضرب بعصاک فانفجرت اثنتا عشر فاعل است مر انفجرت عینا تمیز است
کل اناس فاعل است مر علم مشربهم مفعول بعفول به است انجمله چاره نباشد صفت اثنتا عشرة عینا است
بحذف ضمیر ای قد علم کل اناس مشربهم منها جار و مجرور یعنی من رزق الله متعلق است بکلوا و اشربوا
و جمله را اشربوا عطف است بر کلوا و کلام محمول است بر حذف قول ای قلت لهم کلوا و اشربوا و لا
تعثوا جمله عطف است بر قد علم کل اناس مشربهم فی الارض متعلق است لا تعثوا مفسدین حال است
جمله عطف است بر کلوا و اشربوا سوال عثی مبالغت در فساد بود ذکر مفسدین بعد از تکرار باشد
جواب لا تعثوا که صیغه فاعل است مقید بزمان است دال بر فساد و پندارند حدوث بر این اعتبار
مفسدین تکرار نبود معنی الا تتمادوا المبالغة فی الفساد حال کونکم ثابتین فی الافساد باشد معنی
اینست و یاد کنید هنگامی که آب خواست برای قوم خویش موسی پس گفتیم ما بزن بعصای خویش
سنگ را پس بیرون آمد از وی دوازده چشمه آب بر عدد دوازده سبط آب شیرین و گوارا ایشان
بدرستی دانست هر جماعتی از آدمیان هر سبطی مشرب خویش از آب روان یعنی جای آب خوردن
خود را که آنجا هر سبطی را که در سمت خویش دانست و سوی آن شتافت پس گفتیم ما ایشان را
میوه‌های و غله‌ها که از آن آب حاصل شود با آنچه روزی کرده شده است شما را از من و سلوی بخورید و
از این آب شیرین و گوارا که بسوی هر سبطی بی شرکت غیری روان کرده ایم بیاشامید و دو اف
مبالغت مکنید در حال که شما مفسدید و در سنگ مذکور اختلاف کرده اند یعنی گویند سنگ معین
نبود لام او برای معهود ذهنی باشد که اشارت سوی فرد غیر معین بود و بعضی گویند سنگ معین بود که
از وی چشمه‌های آب روی مینمود لام برای معهود خارجی دارند اشارت سوی همان سنگ معین نهادند

کز
و بعضی کویند که سنک را آدم صلوات الله از بهشت آورده بود طول دوازده بود دیکر موسی منزل گاست
و بعضی کویند که سنک را آدم صلوات الله از بهشت آورده بود طول دوازده بود دیکر موسی منزل گاست
موسی سپنمود انبیارا وارثا عن وارث رسید شعیب صلوات الله علیه موسی را که داماد بود بخشید مو
صلوات الله علیه آنرا بر خود داشتی و بردن او برابر خود در سفرهای عظیم بند انشتی و بعضی کویند آن
سنک را موسی از طور و بعضی کویند از قعر دریا در هنکام عبور کرفته بود بعضی کویند همچو سر آدمی و بعضی
کویند همچو سر کاو و بعضی کویند همچو سر کربه و بعضی کفته سنکی مربع یک کز از چهار جانب او سکان چشمها
مینمود و استسقا سنتی است از سنن مسلمانان متوارثه از پیغامبران اظهار عاجزی و سر افکندکی است
کاری مناسب بندکی است روایت کرده اند که سلیمان صلوات الله علیه باستسقا بیرون آمد مورچه را
در دعا یافت حصول غرض که از استسقا بود بدعاء او دریافت قوم خودرا کفت ای قوم باز کردید شما
بدعا غیر خویش یعنی بدعاء مورچه آب داده شدید موسی استسقا کرد دعاء اللهم غیثنا مغیثا از دل
برزبان آورد **وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى**
طَعَامٍ وَاحِدٍ واو عطف است بر واذ استسقی ای فاذکروا یا بنی اسرائیل اذ قلتم
یا موسی الا به جمله ندایست با مابعد خویش مقول است مر قلتم علی طعام واحد متعلق است بلن نصبر
معنی اینست ای بنی اسرائیل یاد دارید و در فراموشی مآرید چون شما در تیه من و سلوی یافتید بعد تواتر
این نعمت کفتند ما هر کز بیک طعام صبر نکنیم و بریک جنس و هم قناعت نزنیم سوال من و سلوی که دو
طعام بود یک طعام چرا کفتند و دو جنس را یک جنس چه نوع خواندند جواب طعام مکرر را اگر چه
الوان مختلف بود بی تبدیل و تغییر یک طعام کویند و بدین وحدت اعتباری جوینده جواب دیکر
آنکه طعام با ادام اگر چه منضم شود یک طعام باشد و طعام بود و در میان من و سلوی نیز
یکی طعام بود و دیکر ادام انضمام طعام با ادام یک طعام باشد نه تعدد طعام چنانچه کویند امر
وز نان و کوشت خوردیم یا شیر برنج تناول کردیم **فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ**
لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا فا در فادع لنا سببیه است ربک

مفعول است

مفعول است مر ادع یخرج جواب امر است بغیر فا آمده بغیر آن شرطیه مجزوم شده الارض فاعل است
مر تنبت من در مما تنبت الارض برای تبعیض است ما موصله است تنبت الارض صله او است عاید
محذوف ای مما تنبته الارض و من در من بقلها بیانیه است جار و مجرور حال است از مما تنبت الارض
و معطوفات دیکر معطوف است بر بقلها معنی اینست پس دعا کن و بخواه از پروردکار خویش بیرون
آرد برای ما از انچه زمین میرویاند از تره و خیار و فوم یعنی کندم یا سیر و عدس و پیاز ناچار ا
روزی کرداند اگر از فومها چنانچه بعضی ائمه تفسیر کفته اند سیر مراد شود از توابع سیر و پیاز و از حبوب
عدس مذکور شود و ذوات طعامی که خواسته اند ظاهر باشد و اگر از فوم کندم مراد دارند کندم
از حبوب اعلی است طعام ودی نیست لیکن خوردن نان کندم با بقل و قثا یا با عدس و پیاز نیز
از اطعمه ردیه میدارند **قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ**
أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ این جمله مستانفه است جواب نشنی که سایل کفت
ماذا قال لهم موسی استفهام برای انکار بروجه توبیخ است ای ما کان ینبغی ان یفعلوا که او جمله مقول
قال است الذی موصول است جمله اسمیه یعنی هو ادنی صله موصول مذکور است موصول با صله مفعول
اتستبدلون است بالذی متعلق است بتستبدلون معنی اینست کفت موسی علیه السلام آیا بدل میکنید
یا میخواهید چیزی را که بدتر است بدل چیزی که بهتر است و این متضمن نادانستن قدر نعمت و حط مرتبه
آن بود از سبب استحقاق خوار کردن و غضب باشد سوال ایشان ضم کردن این اطعمه با من و سلوی
خواستند بدل کردن مقصود نداشتند معنی استبدال نبود و بدل کردن نباشد جواب خواستن
طعامی دیکر مستلزم طلب بدل کردن است چه کسی که طعام ادنی خورد اعلی خوردن نتواند شکم جز
قدر معهود تحمل نکند آدمی آن قدر طعامی که خورد بر اندازه آن از طعام دیکر باز ماند با وجود اعلی
کر که دل بر ادنی افکند بر اندازه اعلی را با ادنی بدل کند **اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ**
لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ بر طریق کلوا و اشربوا محمول بتقدیر فقلنا است ای فقلنا لهم
اهبطوا مصرا و جمله فقلنا عطف است بر قال اتستبدلون فان لکم تعلیل است بر هبطوا دلیل است

موصول با صله اسم ان است لکم خبر آن ای فان لکم فیه ما سألتم من مطعومات ادنی امر بهبوط در تقاضی

لعبه مسالت طعام سطور ملوح است بر سبیل مطلوب در مقام مذکور بتقدیم ملوح جمله را موکد آوردن را که

ادات تاکید استعمال کرد معنی اینست از این مقام انتقال کنید و در مصر فرود آیید زیرا که بدرستی

مر شما راآنچه خواستید و بدل مطعومات اعلی مطعومات ادنی یافتید در محلی که آن میرو بدیر وید

و مطعومات مذکوره بخورید تواند بود مراد از این مصر مصر فرعون دارند و علم شهری مخصوصا

پندارند و بر تقدیر بودن او اسم مکان صرف بانتفاء تقیه حرفا و همچو صرف هند باشد و

بر تقدیر بودن او اسم مکان صرف بانتفا دو سبب بود و تواند بود که مصر نکره باشد بعضی مصر

از امصار بود و این اوفق است بار وایت دیگر مطلق است چه روایت کرده اند که ایشان از تیه

در مصر نرفتند ملک بروایتی اکثر همانجا مردند و آنانکه زنده ماندند در بیت المقدس آمدند.

سوال هبوط فرود آمدن از بلندی سوی نشیبی باشد و بیرون آمدن از تیه هبوط بچه معنی بود جواب

احتمال دارد که زمین تیه بلندتر از زمین مصر بود یا انتقال از مرتبه طعام سماوی بخصیص طعام

ارضی که هبوط معنوی بوده است مراد باشد وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ

الْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وضربت علیهم الذلة عطف

است بر جمله فقلنا که در اهبطوا مقدر است یا بر جمله فاهبطوا که بعد او مضمر است و باءوا بغضب

عطف است بر ضربت و تنکیر غضب برای تفخیم است بغضب متعلق است بقوله باءوا من الله صفت

مر غضب را بعضی این کلام را بمعنی صاروا احقا بالغضب منه بندارند و بعضی بمعنی رجعوا ملتبسین بغضب

من پندارند معنی اینست و نصب کرده شده بر ایشان خیمه خواری و سکنی و این کنایت است از آنکه

خواری بر ایشان پیوست و سکنی محیط ایشان گشت ذلت و سکنه را در معنی احاطت تشبیه بخیمه

کرده اشارت ضرب بر وجه تخییل آورد بعضی گویند یکی از ذلت ایشان آنست که صاحب شرع

ایشان را اهل جزیه کردانید و گرفتن جزیه را از ایشان بر وجه خواری چنانچه در کتب شریعت

نبشته اند تا دامت ساینده و ایشان سزاوار شدند از خدای عز و جل شدند یا گویند ملتبس بعضی شدند

بازگشتند

بازگشتند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا

عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ذلک مرفوع المحل بر ابتدائیت آن

با اسم و خبر مونث مجرور بایست جار و مجرور خبر مبتداست و جمله تذییل است و یقتلون عطف است

بر یکفرون بآیات الله که خبر کانوا است بغیر حق متعلق است بیقتلون ذلک ثانی نیز مرفوع بر

ابتدائیت ما در بما عصوا مصدریه است ای بعصیانهم و کونهم معتدین و جمله تذییل بعد تذییل است

معنی اینست آن خواری و مسکینی و استحقاق غضب بسبب آنست که ایشان بآیات خدای کفر ورزیدند

و آیاتی که در توریت در صفت پیغامبر ما صلی الله تعالی علیه و سلم بود کردانیدند و پیغامبران را

همچو ذکریا و یحیی بغیر حق میکشتند و مرتکب اینچنین جریمه عظیمه میکشتند آن یعنی ذلت و غضب

بسبب عصیان و اعتداست که مشتمل بر کفر و قتل انبیاست و تواند بود ذلک اشارت بر

کفر و قتل باشد یعنی کفر ایشان بسبب عصیان و اعتداء ایشان است و این جمله مستانفه است بیان

علت علت باشد یعنی غضب از جهت کفر و قتل انبیاست کفر و قتل انبیا از جهت عصیان و اعتدا است

چه عاصی بودن و تباهی نمودن شومی عظیم دارد و جرات بر جرمی بالاتر از این میدارد چنانچه

گفته اند من ذلک سوال قتل انبیا که معصوم اند بحق نباشد در قتل بغیر حق چه فایده بود جواب

ذکر بغیر حق برای تشنیع قاتل آنست و تصریح بناحق بودن قتل ایشان است و این را در اصطلاح

معانی تتمیم گویند و هو ان یوتی بفضله لنکته سوی دفع الایهام کما فی قوله علیه السلام

یطعمون الطعام علی حبه ای الطعام وقت حاجته الیه اعظم شانا عند ربه إِنَّ الَّذِينَ

آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَ

الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ

عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ هادوا

٤

درکوهی از کوهها فلسطین که در کرانه دریا بود دارند واین وجه را احض از وجه سابق بیندازند

خذوا ما اتیناکم بقوة واذکروا ما فیه
لعلکم تتقون ○ موصول با صله مفعول خذوا ست بقوة متعلق است بخذوا ست
جمله خذوا ما اتیناکم بقوة بیان است مر اخذنا میثاقکم را بتقدیر قلنا لهم خذوا یا استینافیه است
چنانچه که کسی گفت میثاق چه بود آنرا بر وجه استیناف بیان فرمود ما فیه مفعول اذکروا عطف است
جمله واذکروا عطف است بر خذوا لعلکم تتقون بیان علت غایی اتیناکم بقوة واذکروا است
معنی اینست آنچه دادیم شما را از کتاب بقوة بگیرید و تکالیف آنرا بدل وجان بپذیرید وآنچه در او است
یاد دارید و دل بر یاد داشتن آن بگمارید تا پرهیزگار شوید و متقی گردید **ثم تولیتم**
من بعد ذلک عطف بر اخذنا میثاقکم معنی اینست شما میثاق را قبول کردید پس
بعد قبول روی بگردانید سوال درین آیة خطاب با سابقه وا بته بصیغه جمع مر بنی اسرائیل است
وایراد صیغه واحد بعد تعبیر بصیغه جمع روا است واین را در اصطلاح علم معانی شبه التفات گویند دلالت
برای جواب و بودن این جماعت همچو یک ذات جویند **فلولا فضل الله**
علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین ○ لولا
امتناعی است دلالت میکند بر انتفاء خسران از جهت وجود فضل خدای ورحمت او پس الجمله دلالت
بر وجود فضل کند و وجود فضل ورحمت مفهوم شود فضل الله مبتدا است ورحمته عطف بر او
وخبر مبتدا یعنی موجود و آن محذوف است لکنتم من الخاسرین جواب لولا است بر جمله فلولا
فضل الله معترضه است برای بیان شان تحقیق فضل وانتفاء خسران یا تولی و اعراض ایشان
معنی اینست پس اگر نبودی فضل خدای بر شما ورحمت او بعد از اعراض بدادن ایمان هر آینه
می بودید شما از زیان زدگان متحقق خلود در نیران چه زیان زدگی ازین بالاتر بود که دام
خسران ازین منزلت نا بند واین دلالت میکند برین که بر ایشان فضل خدای شد ودولت ایمان
بپیوستند وبکفر کفران فایت و فاسد نگشتند **ولقد علمتم الذین**

اعتدوا

اعتدوا منکم فی السبت اعتدوا صله الذین است من بیانیه است
فی السبت متعلق است با عتدوا وعلمتم بمعنی عرفتم تعدی است سوی یک مفعول موصول با صله
مفعول است مر علمتم را این جمله معترضه است برای تنبیه مخاطبان و باز داشتن ایشان از عصیان به
بیان حال گروهی ایچنین جریمه آوردند واین نوع گنه کردند بر ایشان فضل نشد معذب گشتند و
عجب و خسران پیوستند سوال ولقد علمتم اخبار راز دانستن مخاطبان است و در اخبار از حال
مخاطبان که بر حکم الم تعلم بحال حال خود را سیده‌اند برای اعلام حکم نباشد وهمچنین اعلام
بعالم مخاطبان چه همه دانند که او همه دانست پیش عقل مفید نبود پس چون فایده خبر لا اعلام
حکم است و لازم فایده خبر که اعلام مخاطب بعلم متکلم است صحیح ندارند درین کلام خبر ولازم فایده
خبر متحقق پندارند جواب بمعصیت وعقوبت اصحاب سبت عالم بودن مخاطبان از لزوم عبرت
گرفتن ووجوب منع گشتن ایشان کنایت بود پس لقد علمتم الذین اعتدوا منکم بمعنی لقد
لزمکم العبرة ووجب علیکم التحرز عن المعصیة باشد چه عالم بودن بعقوبت عاصی مستلزم عبرت
گرفتن وموجب منع گشتن است ومنافات کلام بمعنی تکنی عنه درین کلام متحقق است این کلام
بدین اعتبار مفید لزوم عبرت والفاظ باشد باعتبار معنی تکنی عنه اعلام نبوت حکم کند چنانچه
در حدیث انه لحلو شما که کنایت از استحباب مضمضه بعد شرب لبن است آمده و در ان ابراهیم
وافرمات فی التعدی که کنایت اند وهمین گشتن است تحقیق شده سوال در انی دقت مذکور
وجه تاکید بقسم ولام وقد چه بود وجهه ایراد جمله موکده بتوکید چه باشد جواب چون ایشان
عبرت نه گرفتند وار تکاب معصیت نیکند اشتند ایمعنی علامات از ان کار لزوم عبرت گرفتن و
انکار نبود گرفتن است بدین جهت ایشان را منزله انکار کرد و در کلام تاکید آورد معنی اینست که
هر آینه بدر گشتی دانسته اید شما آنها که تعدی کردند و در سبت یعنی روز شنبه بگرفتن ماهی
در آن روز ایشان را حرام بود از حد گذشتند **فقلنا لهم کونوا قردة**
خاسئین ○ لهم متعلق است بقلنا قردة خبر کونوا است خاسئین خبر دوم است مر کونوا را

که صفت قردة بیت اگر صفت قردة بود جمع سلامت مستقیم نباید وکونوا قردة خاسئین مفعول
ثلث است واین کفار در حق کافران کتابیست انه قردة شدن ایشان بغیر کنایت است کردو
صار واقردة بتصریح بیاوردن الکنایة ابلغ من الصریح معنی اینست پس گفتیم مرایشان را که شده
بوزینگان مطرود آن خوارشدگان **فجعلناها نکالا لما بین یدیها**
وما خلفها وموعظة للمتقین و ما خلفها عطف است
بر ما بین یدیها وموصول با صله مجرور لام وجار ومجرور متعلق است بنکالا ونکالا مفعول دوم
است مر جعلنا وموعظة عطف است بر نکالا وللمتقین متعلق است بموعظة وجمله جعلنا عطف است
بر فقلنا ای فجعلنا عقوبة جعلتهم قردة عبرة ومعنی لما بین یدیها وما خلفها اگر بنا بر حقیقت خود باشند
وعبارت از ذنوب ما بین یدیها عبارتست از ذنوب گذشته حاضران واقعه دارند وما خلفها عبارت است
از ذنوب آینده ایشان بندارند وباز ماندن از ذنوب گذشته بترک عود بود وتواند که ما بمعنی
من دارند وما بین یدیها وما خلفها عبارت از گذشتگان وآیندگان بندارند نکال ومنع در حق
گذشتگان باعتبار اخبار بدان در کتب سابقه بود ودر حق آیندگان بسماع خبر این واقعه از مردمان
یا بوحی قرآن باشد وتواند بود بر تقدیری که از ما معنی من مراد شود ما بین یدیها عبارتست از حاضران
واقعه باشد چه معلوم بین یدیها مکان قریبست پس بضرورت ما بین یدیها عبارتست از حاضران واقعه
بوده از گذشتگان وما خلفها چنانچه مفسران گفته اند عبارت باشد از آیندگان کلام متضمن ذکر
گذشتگان نباشد نسبت عبرت سوی ایشان بنود وهیچ اشتباه نشود وبعضی ائمه تفسیر ضمیر جعلناها عاید
بر قریه اصحاب سبت داشته وما بین یدیها وما خلفها عبارت از قری که پیش وپس آن قریه بود بنا
برین وجه عود ضمیر بر غیر مذکور می آید وحمل نکال بر ذات قریه بعید مینماید مگر آنکه گویند قریه
کنایت طرح اصحاب سبت است مدلول اصحاب سبت باشد وبحذف مضاف تقدیر فجعلنا عقوبتها
وسخها نکالا از وجه مبالغت بر طریق زید عدل مذکور حمل مستقیم بود معنی اینست پس کردانیدم
این عقوبت واقعه ومنع از بهر باز ماندن حاضران واقعه از گناهان گذشته بترک عود وباز ماندن

از گناهان

از گناهان آینده بترک فعل یا گوییند کردانیدیم این عقوبت وانکال ومنع مر گذشتگان با خبار
ازان در کتب ایشان سر آیندگان بسماع از مشاهده کنندگان یا برسیدن وحی قرآن یا گوییند کردانیدیم
عقوبت مذکور را منع وزجر مر حاضران واقعه مشاهده کنندگان آن ومر آیندگان که این خبر خواهند شنید
از مردمان یا بوحی قرآن گوییند کردانیدیم قریه اصحاب سبت را که اهل آن بوزینه شده عبرت مر قری
دیگر که پیش وپس او بود وقری مذکوره وهیبت رهیبت مشاهده مسخ مذکور روی نمود و
کردانیدیم این عقوبت را موعظت عظیم مر متقیان وپند محکم مر پرهیزکاران را تا بر تقوی ثابت
مانند پرهیزکاری لازم دانند قصه سبت آنست که در زمان داود علیه السلام برای عبادت
یهودیان روز جمعه متعین شده بود ایشان را برای اختیار عبادت روز شنبه سانح نمود از
شومی تغییر تعیین خدا واختیار تعیین یهود از روز شنبه شکار ماهی حرام بود از جهت ابتلای
ایشان در روز شنبه ماهی بسیار برای آب میشود ایشان در روز منع صید کثرت ماهی میدیدند
در حسرت آن چون ماهی بی آب طپیدند تا آنکه حیله ناپسندیده اختیار کردند وحوضها در ورطه بی
فرمانی آوردند روز شنبه دام می انداختند با خطره صید ماهی می ساختند روز یکشنبه ماهی را
بیرون می آوردند ودر خانها خویش میبردند میگفتند ما روز شنبه ماهی را همه دام میداریم و
اما بدر روز یکشنبه بیرون می آریم چون خدای ایشان را درین عمل در حال نگرفت دانستند که
این عمل از ما صلاح بذیرفت استحلال نکردند ودر معرض تصویب وتجویز آوردند وسفیر وختنه و
هر کس یا میدادند ودر شهرها دیگر نمکی کرده برای فروختن فرستادند چهل سال بعضی گویند هفتاد
سال برین حال گذشت واز ماهی ایشان را غنا وثروت حاصل گشت بر شکار کنندگان ماهی
موازنه هفتاد هزار نفر بودند وموازنه دوازده هزار آدمی که از شکار احتراز مینمودند بدین
حیله وتدبیر عصیان منکر وند وواجب امر ونهی بجا آوردند تا آنکه میان ساکن خویش بر مساکن
ایشان سدی ساختند وفرزندان وتوابع خویش را از ملاقات ایشان باز داشتند بخصوص صلح از
جدا گشت فرقه مجرمان بعقوبت پیوست همه مسخ شدند بوزنه گشتند موازنه دوازده مرد که نامی

بين ذلك فافعلوا ما تؤمرون • انه مقول قال است و
انها بقره مقوله یقول است و تاکید هر دو جمله از جهة دفع تردد است زیرا چه ایشان در بیان
کردن خدای تردد داشتند که بیان خواهد کرد یا نه جمله از جهة بین لنا باضمار ان جواب امر
انداختند و در بیین نیز تردد بود تا کدام صفت در بیان رود خواستن از جهة رفع تردد است
انها بقره موکد آورده و فارض گاوی را گویند جوان نوخاسته و بکر نام کنند گاوی را که میان
هر دو جوانست عوان خوانند ولا فارض ولا بکر صفت اند مر بقره را و لا در هر دو محل خبر منفی شده
چنانچه الحمار لاحی والحجره عالم چون ایشان اسماء اجناس اند عدم مطابقه ایشان با موصوف در
تذکیر و تانیث زیان نکند عوان بین ذلک میل است یا بیان است بر طریق انتری ابیض و اسود
ابلق و اطعمنی حلوا و حامضا منزا و ذلک اشارت است سوی مذکور از فارض و بکر مبین که مضاف
نشود مگر سوی متعدد اضافت او سوی ذلک باعتبار تعدد معنوی است فا در فافعلوا سببیه است
چه قول مذکور متضمن بیان صفت بقره مذکور است سبب است برای فعل ذبح چنانستی که گر گفت
الآن عرفتم صفة البقرة التی تؤمرون بذبحها فافعلوا ما تؤمرون معنی اینست گفت موسی بدرستی
گاوی که بکشتن آن امر کرده میشود عوان است یعنی گاوی است نه پیر است و نه جوانست چون
صفت بقره که بذبح آن امر کرده میشوید دانستید پس بکنید آنچه بدان مأموری کردید قالوا
ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها قال انه
يقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر
الناظرين • تعلق ما لونها با یبین لنا وجه تاکید انه یقول انها بقره بالا گذشته
و وجه مستانفه بودن قالوا نیز رفته صفرا صفت است مر بقره فاقع لونها صفتی دیگر است
جمله تسر الناظرین صفتی دیگر است معنی اینست گفتند ایشان بخواه برای ما از پروردگار
خویش تا بیان کند برای ما آن رنگ بقره چیست سپیدی یا سیاهی سرخی یا زردی است موسی
گفت بدرستی پروردگار من میگوید که بقره مذکور بقره زرد آمده که خالص است رنگ او یعنی مخلوط

دیگر نشده بینندگان را شاد میکند بزردی رنگ خویش و در دل ایشان مسرت می افگند چه رنگ زرد
بطبع موجب مسرت گوینده نشده این رنگ شادمانی جوید چنانچه از امیر المومنین علی رضی الله
عنه مرویست و انس بن برو وفق کتاب ماثور محکی است و آن اینست من لبس نعلا صفراء قلّ همه
لقوله تعالی تسر الناظرین و بعضی در لفظ صفراء بر بودن او بمعنی سوداء رفته اند حسب در غیر و
صفرت بمعنی سودا آمده است چنانچه در جمادات صفر گفته اند و این صحیح نیست زیرا که سواد را
توصیف بفاقع نیاید بلکه اصفر فاقع اسود حالک مستعمل شده قالوا ادع لنا
ربك يبين لنا ما هي إن البقر تشابه
علينا وإنا إن شاء الله لمهتدون • وجمله ان البقر
معلله است مر طلب بیان صفت بقره مذکور از موسی صلوات الله علیه و تاکید او از جهت
ظهور امارت انکار مخاطب است که فافعلوا ما تؤمرون علامت آنست که بر اعتقاد موسی امر
بقره مذکور بر ایشان واضح شده تشابه نماند موسی با منکر تشابه بودن بقره داشتند جمله را
با تواکید آورده اند و جمله انا ان شاء الله لمهتدون معترضه است متضمن وعده امتثال است چون
موسی علیه السلام از ایشان اتتخذنا هزوا شنیده بود ظاهر آنست که او را در شان ایشان انکار
قوی معلوم بود در بیان حکم ابتدا او را انکار کردند و جمله را بتوکید موکد آوردند معنی اینست
گفتند ایشان بخواه برای ما از پروردگار خود که صفت این بقره چیست برای ما بیان کند و اشتباه
از خاطر ما بیرون افگند بدرستی گاو مذکور بر ما متشابه شده هنوز بر خاطر ما بوضوح و ظهور نیامده
مر بدرستی ما ایشان الله هر آینه راست یابنده و کاری را که فرموده میشویم بجا آرنده ایم قال انه
يقول إنها بقرة لا ذلول تثير الأرض
ولا تسقي الحرث مسلمة لا شية فيها قالوا
الآن جئت بالحق فذبحوها وما كادوا
يفعلون • لا ذلول صفت مر بقره را و حرف نفی جز منفی است چون محمد حیم لاحی و

ولا در ولا تسقی زایده ست برای تاکید همچو سایر حروف
اذ بی بلا جرم تثیر و تسقی صفت اند مر ذلول را زایده نباشد از تثیر لا محذوف بود چنانچه در وعلی الذین یطیقونه
زواید و تواند بود و لا دوم زایده بود با بیان او یا تعلیل او بود و جمله صفتی دیگر است
و جمله لا تثیر الارض ولا تسقی الحرث صفت با ذلول باشند یا بیان او یا تعلیل او بود و جمله صفتی دیگر
لا شیة فیها حال است یا صفتی دیگر است فذبحوها فصیحه بود معطوف بر جمله محذوف با مبتدای قالوا
کما فتجسوا البقرة فوجدوا البقرة موصوفة بهذه الصفات فاشتروها فذبحوها وما کادوا یفعلون
عطف است یا حال است ترجمه اینست موسی علیه السلام گفت بدرستی خدای میگوید که بقره بکشتن آن
امر شده و بذبح او خطاب آمده بقره ایست غیر ذلک ذلول یعنی غیر بقره که بروی بمذلت بکار زنند و به
شفت عمل بسیار بندند نه زمین را بشکافد و نه آکشت را آب دهد سالم داشته است از عیوب کاوان
یا کم داشته شده است از اختلاط الوان نیست در وی نقشی و نگاری و اثر داغی و نگاری بیک رنگ
است یا زردی او رنگی دیگر خلط نشده چنانکه سرشاخ و حوافر او هم زرد آمده گفتند ای موسی
اکنون بحق آمدی و در تحقیق در آمدی که اینچنین بقره ممتاز از سایر بقرات موسوم برین اسما
سزاوار آن بود که در وی اینچنین خاصیت باشد و از وی این نوع اثر بظهور پیوندد پس آن بقره را
تجسس کردند بر کسی یافتند بها کردند خریدند پس آنرا ذبح کردند و این امر را در انتثال
او آوردند نزدیک نبودند که فعلی کنند و نمیخواستند که دم این کار زنند در قصه آورده اند که مر
یک پسری بوده بود که گوساله بدین رنگ و بدین شکل داشت آن گوساله را بنشان آن پسر در مرغزاری
گذاشت تا در آن مرغزار بچرد و افزاید شاید پسر او را کار آید در وقت گذاشتن بخدای سپرد بعد
آن مرد بمرد آن پسر یتیم بود و مادر او را پرورش مینمود و بچه مذکور در حق مادر و پدر مهربت داشت دل
بر رعایت و طاعت ایشان میگماشت چنانچه حکایت کرده اند روزی بچه مذکور در حیات پدر روزی
نفیس بخانه هزار درم خرید کرد چون خصم با در خانه برای ادا مال آورد پدر را در خواب یافت بیدار
کردن او نتوانست بر خصم گفت کلید صندوق بر پدر است صبر کن تا بیدار کرده صندوق بکشایم
مال بدهم بعد ساعتی خصم در گفت ده هزار درم کم میکنم پدر را بیدار بکن و مال بیار بها مذکور بدهد
بمن بسیار پسر گفت بیدار کردن پدر نتوانم اگر تا بیدار شدن پدر توقف کنی بیست هزار درم مزید
کردانم تا پدر در خواب بود خصم از جهت شتابی بها در کم میکرد و پسر از جهت ادب پدر که از
خواب بیدار نکند در بها درمی افزود بعد از مردن پدر در رفتن بال هیزم کشیدی و در هیزم
کشی رنج دیدی یعنی بها هیزم بروح پدر صدقه کردی و یعنی در نظر مادر آوردی مادر آنرا
قوت خود و قوت او ساختی و کار معاش خانه پرداختی المقصود چون در هیزم کشی آن
پسر را مدتی گذشت و رنج و تعب بنهایت پیوست یکایک آوازه شنید و از هر کسی خبر در گوش
او رسید که بنی اسرائیل را اینچنین بقره حاجت است میجویند و در راه حاصل کردن راهی میپویند
بر این میگشتند که هر که اینچنین بقره دارد فروختن بیارد تا آنرا ببها البته بخریم و ثمن او
ببهائیم بر باد در این حکایت رسانید پیش او این خبر روشن کردانید مادر گفت پدر تو گوساله
بدین شکل نیست تو داشته و در چنین مرغزار برای چریدن گذاشته آنرا بجو شاید که دریابی
و بفروشی و بها او آن بیابی پسر مذکور در طلب آن کار شتافت و مرغزاری که مادر او نشان
گفته بود بیافت گاو مذکور هر چیزی که وحشی بود و کسی را التفات نمینمود بجز آنکه او آن زود
پسر شنید پیش او منقاد گشت و بر بسته آنرا گرفته می آورد طرف خانه می بود بنی اسرائیل در
طلب اینچنین گاوی بودند و در جستن آن کوشش مینمودند گاو مذکور را بر دست آن میدیدند
بها و نیک طلبیدند پسر هر چند که از جهت پرسیدن مادر توقف میکرد چنانکه گاو مذکور
از دیار می آورد تا بها او بمقدار بری پوست گاو مذکور رسید و قیمت او بدین اندازه
انجامید مادر بفروختن رضا داد پسر دل بر فروختن نهاد بر والدین امر مادر دارد در دنیا
و آخرت ثمره عجب می آورد و عقوبت والدین بر خلاف این بود و ما را از آن بر ضد این
بشنو و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها نفسا
مر قتلتم فادارأتم عطف است بر قتلتم فیها متعلق است با دارأتم و اذ قتلتم عطف است بر و اذ
قال و این هر دو یک قصه است صدر این قصه اینست و بایست قصه بالا گذشت از جهت تعدد حکایا

ومتضمن هر یکی تعبیری وتشنیع علاحده را دو قصه دانست ودر عطف بواو تربیت نمود تقدم وتاخر
ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون شما نفسی را کشتید پس یکدیگر مخالف کنند
زبان نکنند معنی اینست این نوع خطاب بر
واز قتل او بری جستند وکلمات مدافعت کفتند این خطاب بفعل بعض بر کل راست

وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

طریق ایتها العیر انکم لسارقون روایت
والله مرفوع بر ابتدا است مخرج خبر مبتدا است ما کنتم تکتمون مفعول است اسم مخرج اگرچه بر نسبت
خطاب ماضی است لیکن بر نسبت وقت اختلاف وتدافع مستقبل است تا عمل اسم فاعل بمعنی ماضی نباشد
خلاف قاعده نحوی نشاید وجمله حال مقدره است از قتل جانی زند موصفر وهو صاید به غدا
معنی اینست وحال اینست که خدای بیرون آرنده است آنچه شما نهان میکنید وظاهر کننده است که بیرون
آرنده است آنچه شما می پوشید

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا

عطف است بر محذوف وفا فصیحه است وبیش از چند کلمه معطوف علیها محذوفه است وبعد
او نیز چند جمله معطوف است تقدیر کلام اینست واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها فامرتم بذبح
البقرة المذکورة فذبحتموها فقلنا اضربوه ببعضها فضربتموه فاحی الله ذلک المقتول واریکم هذه
الآیة العظیمة فاخبر ذلک المقتول وقال قتلنی فلان وفلان ونحو مثبت فی هذا وقلنا
وضمیر اضربوه عاید بمقتول است وببعضها عاید است بر بقره موصوفه مذکوره معنی اینست پس
کفتیم ما بزنید این مرده را بجزوی از آن بقره مذکوره ومذبوحه موصوفه مسطوره تا آن مقتول زنده
شود وذکر قاتل خویش کند پس امتثال امر مذکور کردند میت را ببعض بقره مذبوحه زدند مقتول
زنده کشت وخون از رکهای او میرفت تقریر کرد فلان وفلان برادر زادکان او ورزادکان
او ورتبه با برادر زادکان من بر حسب اختلاف که در صدر قصه کذشته کشتند وقتل نفس معصوم را
بغیر حیاتی که جریمه عظیمه ومعصیت فخیمه است مرتکب کشتند این کفت وشبه آن بر دباز همه را آن
ساعت مرده شد وقاتل را کرفتند وکشتند اهل قریه از دفع مت وغرامت رستند ودر بعضی
بقره مذبوحه که بر مقتول زدن آن روی نمود بعضی زبان وبعضی کوشت وان راست بنداز ند

بعضی

وبعضی استخوان بی دم وبعضی پاره کوشتی دو کتف است مرارند **كَذٰلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ**
الْمَوْتٰى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وکذلک صفت
مصدر محذوف ای یحیی الله احیاء مثل ذلک الاحیاء یحیی است الموتی مفعول است ویریکم عطف است بر یحیی الله
الموتی ای احیا واراه مثل احیا هذا المیت واراءه هذه الآیة تا یحیی الله الموتی ویریکم آیاته فی
تعالی کل منها بقدرته الکاملة من غیر تعلق له بقدرة قادر آخر ذکر احیا مذکور اگرچه قریب
بود ودر اشارت سوی آن بذا الملایم مینمود اما از جهت آنکه احیا کاری عظیم وشانی فخیم است و
استعمال ذلک کرد قریب را از جهت عظمت بر صورت بعید آورد چنانچه در الم ذلک الکتاب کفته اند
ودر وجه استعمال ذلک بیان رفته اند وانجمله معترضه است برای بیان تحقق وتیقن منه به تشبیه
موعود بموجود ولعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا بیان علت علتی از آن آیات است معنی اینست
هم بچنین خدای عز وجل مردکان را زنده کرداند وبعد از موت بزندکانی رساند وشما را آیات
قدرت شامله وعلامات حکمت شامله خویش بنماید وپرده شک وشبه از دل شما بکشاید تا شما
در یابید وبسوی ایمان وایقان بشتابید **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ**
بَعْدِ ذٰلِكَ قلوبکم عطف است بر قست من بعد ذلک متعلق است بقست جمله عطف
است بر مضمون قصص سابق ای کفرتم فآمنتم وعصیتم فتبتم وامرتم بقتل انفسکم وقتلتم وعصیتم
وعاهدتم ونقضتم العهد وامرتم بذبح بقرة فقلتم اکر مقعول الرسول اتتخذنا هزوا فاشتریتموها
بثمن غال فذبحتموها وکانت احوالکم مختلفة وطباعکم متلونة وقلوبکم لینة قابلة القبول الوعظ
صالحة النفوذ النصح ثم قست قلوبکم معنی اینست پیش از این شما کاهی کفر بودی کاهی ایمان
روی نمودی کاهی عصیان آمدی کاهی توبه در دل در آمدی یعنی دلهای شما نرم بود وقابل قبول
پند وصالح برای نصیحت مینمود پس دلهای شما بعد وقوع واقعات مسطوره ومشاهدات آیات
ودلایل مذکوره سخت کشت وبقسوت پیوست پس نرم نشود برای قبول نصیحت ونرم نکند
از وقوع نصیحت توریت را کردانیدند واز خدای نترسیدید وبر آن مصر ماندید وعهده کردید

بیغامبری که مبعوث خواهد شد ایمان بدو خواهیم آورد و اورا در هرچه بیارد و تصدیق خواهیم کرد
چون مبعوث شد حب ریاست غالب آمد ایمان نیاوردند متابعت نکردند بر کفر اصرار نمودند و
دل با رحق نیاوریدند کار شما در تقیید بر کفر و اعراض از حق بحد رسید که لتجدن اشد الناس
عداوة للذین آمنوا الیهود در شان شما نازل گشت ایمان شما بر حکم لو آمن بی عشرة من الیهود
لآمن بی الیهود کلهم باستبعاد پیوست **فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ**
قَسْوَةً فهی مبتداست کالحجارة خبر مبتداست جمله عطف است بر ثم قست قلوبکم عطف اسمیه
بر فعلیه اینجا فعیب کان برای نسب است مقصود تشبیه دلهای ایشان بحجارة در سختی و عرض
تشبیه بیان مقدار حال شبه است چه حال او که قسوة است از ثم قست قلوبکم معلوم شده بود
و مقدار حال سختی آواز تشبیه او بالحجارة معلوم میشود او اشد قسوة عطف است بر کالحجارة
بحذف مضاف ای فهی مثل الحجارة فی القسوة او مثل شئ او اشد منه الحجارة یا بغیر حذف مضاف
ای فهی مثل الحجارة ای شئ او اشد قسوة معنی اینست پس آن دلها سخت همچو سنگها بود یا از
بروی سختی سخت تر از آن باشند **وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ**
مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ
مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ
اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ• لا محرقة لانها اسم
ان است من الحجارة خبر چون خبر مقدم بر اسم شود لام تاکید که محل در آمدن او خبر بود بر اسم در آید
و طریق وان منه شیعته لابراهیم وان للابدا و جمله وان من الحجارة با معطوفات خویش معترضه
است برای بیان این نکته دلهای که سخت بود سخت تر از حجارة باشد اسم اسم ماست بغافل خبر
عما تعملون متعلق است بغافل و جمله حال است از مفهوم ثم قست قلوبکم که قسوة قلوب و بودن آن
همچو سنگ یا از وی سختی سخت تر از آن باشند کنایت است از عدم نفوذ پند پس چنانچه که
گفته ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فلا تخلص الیها موعظة ولا ینفذ احفلها خشیة فلا یبالون بما تفعلون

ونکلانما تحبون الله غافل عما تعملون و جمل ثلثه یعنی معترضه مذکور و معطوفات او کنایت اند
از اثبات لینه در حجارة که دلهای ایشان است و مشاهده سامعان صلابت سنگ را و اعتقاد سختی
آن علامت انکار را ممنوعی است برین اعتبار سامعان را تنزیل منزله منکر کرد جمله و اکه کنایت از
اثبات لینه است مؤکد بتاکید آورد و منظر این انکار با عتبار معنی کنی عنه بود اگرچه تفجر و
تشقق و هبوط منظنه انکار نباشد برای تاکید انکار با عتبار معنی کنی عنه لبنده است چنانچه
در ان ابراهیم انبی وانه مات من الندی که کنایت است از انی لمحزون تحقیق شده **معنی** اینست
و بدرستی بعضی از سنگها هر آئینه سنگی است که چشمه میکشاید و از وی جویهای آب بیرون می آید
و بدرستی بعضی از آن سنگی است که شکافته میشود و از وی آب بیرون می آید و بدرستی بعضی از سنگها است
که او بالای کوه می غلطد و از خوف خدای فرود می افتد و دلهای شما همچنین نبود و برین صفت
نباشند که از چشم شما چشمه نکشاید و از دیده شما آبی بیرون نیاید ترسی در خاطر شما نرسد
و از جای بایستد بوجود بیخی دل انقیاد با ایمان و توبه نکما رید و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید
از خدای نترسید و از سنگ که از خدای می ترسد کمتر مباشید **سوال** خشیه بغیر حیوة و علم تصور
ندارد اضافت او سوی سنگ بر چه وجه می ارد **جواب** اضافت خشیه سوی سنگ بر وجه تقدیر
خلق حیات و علم در وی چنانچه در فلما تجلی ربه للجبل و در لو انزلنا هذا القرآن علی جبل الآیة
گفته اند و محققان در بحنین خشیه و تسلم حجر بر پیغامبر علیه السلام و تکلم شاة مسمومة و امثال
آن رفته اند **أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ**
فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ
مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ• همزه استفهام است
برای انکار بر وجه توبیخ است و فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ان یؤمنوا لکم مفعول
است افتطمعون اتحبون قلوبهم صالحة للایمان افتطمعون ان یؤمنوا لکم و جمله و قد کان فریق
منهم حال است از فاعل ان یؤمنوا یسمعون کلام الله با معطوف خویش که ثم یحرفونه است خبر کان

من بعد ما عقلوه متعلق است بیحرفونه ودر شان جمعی طبان بنی اسرائیل مومنان را خطاب کرد وفی الجمله را
برای تنبیه مومنان معترضه آورد تا از ایمان بنی اسرائیل قطع طمع کنند و ازایشان طمع ایمان ندارند
وهم یعلمون حال است از فاعل یحرفون وانهم مبطلون فی فعل التحریف وتواند بود که یعلمون منزل
منزله اللازم بود وکلام بمعنی وانتم تطمعون بالعلم وانتم اهل علم شود واین از باب اطناب
تتمیم باشد که خیانت اهل علم واصحاب دانش بزرگترست وشناعت وقباحت آن بدترست
معنی اینست ای اهل ایمان شما اصحاب برای ایمان میدارید پس در ایمان ایشان طمع میکنید ودر حیز
وجود می پندارید که ایشان ایمان آرند ودل بر تصدیق دارید وحال اینست که بودند طایفه
ازایشان برین صفت که کلام خدای را می شنیدند یعنی توریت را پس ازآن بعد دریافتن آن
میگردانیدند وحال اینست که ایشان میدانند که کلام خدایرا میگردانند کسانیکه کتاب خدایرا
با وجود دانستن تحریف کنند واینچنین کار زشت ناشایسته بر خود بیتحاشی روا دارند ازایشان چه طمع خیر
باشد وچه توقع نیکی بود یا گویند که ایشان کلام را تحریف میکنند درینحال که ایشان از اهل
دانش اند وکار زشت از اهل دانش زشت تر بود وکار بد از اهل علم نکوهیده باشد وبعضی
گویند که مراد ازهفتاد تن که با موسی علیه السلام درکوه طور بودند واز کلام خدای امر و
نهی او شنیدند بعد ازان گفتند ما از خدای شنیده ایم که میگفت ان استطعتم ان تفعلوا
هذه الاشیاء فافعلوا وان شئتم وان لا شئتم تفعلوا فلا باس کلامی که شنیده بودند تحریف کردند
وازایجاب تخییر رسانیدند وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه عبارت از انست
واین آیه وارد در شان ایشان است

واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون ۝ اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما

یعلنون ۝ اذا لقوا شرط است موصول با صله مفعول لقوا است قالوا آمنا جزا شرط است این
شرطیه عطف است بر یسمعون کلام الله واو اذا درین محل برای استمرار است یعنی این صفت در ایشان
همیشه است عبد بن زمانی نیست بعضهم فاعل خلا است واذا خلا شرط است قالوا اتحدثونهم جزا
شرط است واین استفهام برای انکار است بروجه توبیخ یعنی ان تحدثونهم بما فتح الله
متعلق باتحدثونهم واین شرط عطف است بر شرطیه سابق لیحاجوکم متعلق است ولام لام
عاقبت است چنانچه در اردو اللموت نه لام عرض عند ربکم متعلق است لیحاجوکم همزه افلا تعقلون
برای استفهام وفا عاطفه است ای الا یهزمون انهم خصماؤکم فلا تعقلون انه لا ینبغی
تحدیثکم ایاهم یعنی نیلو ملون افلا تعقلون واین جمله تاکید است مر اتحدثونهم واو داخل مقول
آن فریق هم ازین جهة عطف نکرد و در او لا یعلمون همزه استفهام است وواو عطف است
ای لا یفقهون ولا یعلمون وجمله استفهامیه مقول الله معترضه است داخل مقول آن فریق
نیست معنی اینست وقتی که منافقان ایشان مومنان را میگوید ایمان آورده ایم بر دین اسلام
ورسالت پیغامبر علیه السلام تصدیق کرده ایم وچون بعضی ازایشان با بعضی خلوت کنند و
میان خویش دم راز گفت زنند یکدیگر پوشیدن حق جویند بعضی مر بعضی را گویند ایشان
یعنی محمد ومومنان را برآنچه خدای برشما کشاده است از اعظم محمد وحقیقت رسالت او وبیان
اهبت بوجه الت او خبر میکنید واز فضایل وخرایل مومنان وصفات پسندیده وصفوت
گزیده ایشان ومیثاق وعهد بر ایمان پیغامبری که مبعوث شود ونصرت او حکایت میکنید
تا در عاقبت ایشان یعنی محمد علیه السلام واصحاب او با شما عند الله محاربه کنند وبرآنچه خبر
کننده اید شما ایشان را در دعوی حق پوشیدن وابطال آن کوشیدن وترک وفا عهد ومیثاق
دم مخاصمت زنند وبگویند که شما مبطلانید آیات خدایرا محرفانید که با وجود دانستن صفات
پیغامبر واطلاع بر رسالت او کفر ورزیدند وبا وجود دانستن بدین اسلام نگرویدند وواجبات
تعظیم وتوقیر پیغامبر علیه السلام بجا نیاوردند وعهد میثاق ایمان آوردند و بدر و یاری

کردن اولی بر نبرد بدین دعوها گفتار شما در میان اندازند و اقرار شما را حجت سازند
انامل نفیکنند پس در نمی یابید که ایشان خصمان شما اند بایشان حکایت خویش نباید کرد و
راز خویش باظهار نباید آورد این فریق در نمی یابند واین معنی نمیدانند هر رستی خدای میداند
وانچه ایشان از اعتقاد و عمل نهان میدارند وانکه از قول و اقرار آشکار می آرند و بعضی مفسران
ایه مذکور را حمل بر تقدیم و تاخیر کنند کلام را بمعنی اتحدثونهم بما انزل علیکم من عند ربکم گویند
واگر نه مجادله در آخرت آید و وقوع محاجه مذکوره در قیامت روی نماید مظنه این مجادله
مجادله در دنیاست در آخرت نیست مگر آنکه محاجه کتاب خدای در دنیا بمحاجه عند الله داده اند
با محاجه مذکوره در آخرت بمعنی گفتن مومنان مر ایشان را کفرتم بمحمد بعد ان کنتم علی صدقه
انه فی الکتاب یکم پندارند با اینکه منافقان و جهودان سطلانند گفت و بی بوده ازایشان عجب
ندارند برین طریق تقدیم و تاخیر حاجت بنود معنی بغیر تقدیم و تاخیر صحیح باشد ومنهم

امیون لا یعلمون الکتب الا امانی وان هم

الا یظنون • این جمله حالی دیگر است از فاعل ان یومنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون
کلام الله تا آخر لا یعلمون را کتاب صفت امیون است الا امانی استثنا منقطع ای لکن امانی حاصل
لهم و تواند بود که الا امانی استثنا متصل باشد از قبیل و بلده لیس بها انیس الا الیعافیر والا العیس
بود و امانی جمع امنیه است و امنیت کلام دروغ و افترا است آن نافیه است هم مرفوع المحل بر ابتدا است
و الا یظنون استثنا مفرغ است خبر مبتدا است و جمله عطف است بر لا یعلمون الکتاب معنی آیت
و بعضی ازایشان امیان اند یعنی خواندن و نبشتن ندانند منسوب اند سوی ام یعنی نادانسته
چنانکه از مادر زاده شده اند همچنان اند یعنی ندانند ایشان کتاب یعنی توریت مگر همان خبرها
که محرف و مفترا است که تحریف کنندگان توریت پرداخته اند و آنرا بدروغ کتاب ساخته اند
ما کتاب یعنی کتابت ندانند یعلمون الکتاب بمعنی لا یعلمون الکتاب پندارند بر توجیه نادانستن
کتابت نادان کتابت بر وجه کتابت اولی از صریح و رمز ابلغ از تصریح بود معنی استثنا همان باشد

که بالکذشته

که بالکذشته و شرح این بخش از پیش رفته باکو بنیه امنیه بمعنی قرات آمده چنانچه در و ما ارسلنا
قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته ای فی قرائته تحقیق شده معنی آن
کتابت نمیدانند مگر همان قراءتهای که تحریف کنندگان کتاب میخوانند و تواند بود که امانی
جمع امنیه بمعنی آرزو باشد معنی چنین بود نمیدانند ایشان کتاب را مگر همان آرزو که تحریف
کنندگان توریت ایشان را بران آرزو کرده و بر آرزو کردن آن آورده و عده عفو و ساخت
ذنب گرفتن بخطیات وگفتار نابوده ایشان را بدین آورد که بدان ایشان بوده اند ایشان را
شفاعت خواهند کرد و گمان آنکه ایشان را آتش نخواهد سود مگر چند روز معدود و نه اند
ایشان مگر گمان برنده و در شان کتاب متوهم شوند چیزها نابودی پندارند و گمانها
ناپسندیده باد رخاطر آرند ایشان را صاحب یقین چگونه خوانند برایشان را لایق
دولت ایمان چه نوع دانند **فویل للذین یکتبون الکتب**

بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله

لیشتروا به ثمنا قلیلا • این جمله معترضه است بافا بر حروف و علم فعلم
المرو ینفعه ان حرف بالی کل ما قدر برای شنع محرفان کتاب یکتبون الکتاب بایدیهم صله
الذین است جمله ثم یقولون عطف است بر یکتبون جمله هذا من عند الله مقول یقولون است لیشتروا
به ثمنا قلیلا متعلق است بیقولون و لیشتروا بمعنی یستبدلوا است و استعمال ثم برای تراخی است
نقصن زیادت تشنیع است چه نابوده گفتن و سخن دروغ بر زبان آوردن یا دریافتن جلالت
فکر و یافتن فرصت اندیشه بغایت شنیع است سوال کفایت ماضی را در فویل للذین یکتبون الکتب
بایدیهم بصیغه ماضی فعل مضارع ذکر کرد فویل للذین یکتبون الکتب بصیغه ماضی چرا نیاورد نکته
چیست اختیار مضارع بر چه مبنی است جواب کنایت نابوده ازایشان اگرچه ماضی بود ماضی را
از جهت استحضار حکایت شنیعه بصورت حال نمود چنانچه در والله الذی ارسل الریاح فتثیر

وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

خطیئته بصیغه مفرد جمع خوانند و معنی بر حسب آن دانند مرکب مبتدات و احاطت به عطف است ترکیب جمله فاولئک اصحاب النار مرخبر مبتدا انجمله یا خبر خویش مقرر ای خویش له مضمون بلی است و من لفظا مفرد است و معنی او جمع است از جهه اقرار لفظا گفت واحاطت به خطیئته بصیغه مفرد آورد و از جهه معنی اولئک اصحب النار هم فیها خالدون جمع کرد **معنی** اینست کسانیکه بدی را کسب کنند و گناهان ایشان را محیط شوند برین که تا وقت موت بران معصوم مانند و هم عمر توبه نکنند پس ایشان اصحاب آتش اند جاوید بود و آتش ایشان را صفت جاریدی عقوبت خواهد بود **سوال** از اکتساب خطیئته و ارتکاب اصرار بران بر مذهب اهل سنت و جماعت خلود در نار نباید و این آیة بر اکتساب سیئه و ارتکاب اصرار بران مذهب اهل سنت و جماعت خلود روی مینماید **جواب** اگر تنکیر سیئه برای نوعیت باشد نوعی از سیئه که کفر و شرک است مراد بود سوال وارد نشود و اگر از سیئه مذکور کننده مراد دارند محمول به استحقاق و استحلال بندارند و نیز تواند بود از خلود طول مدت مراد بود نیز سوال چه به کفر سیئه ایمان عظیم فرج است

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

انجمله عطف است بر جمله سابق **سوال** مقرر است مضمون بلی که ای آب خلود عذاب کافران است باید که انجمله نیز مقرر است باشد و انجمله بر تقدیر مذکور بر تقریر سطور مقرر آن بچه وجه بود **جواب** بر حکم ولیضدها تتبین الاشیاء بیان انعام مومنان مقرر و تعذیب کافران است و خلود مومنان در بهشت بر حکم تقابل دال بر خلود کافران در نیران است اگر انجمله عطف بر مضمون بلی بود سوال مذکور وارد نشود **معنی** اینست و انانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشان اصحاب بهشت باشند و در بهشت جاوید مانند و

إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ

ع

إِلَّا اللَّهَ

عطف است بر اذ سابق یعنی بر و اذ قلتم نفسا فادارتم فیها ای اذکروا یا بنی اسرائیل اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل بر خطاب ذا اذکروا امر بنی اسرائیل در و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل راست که حاضران اند مراد از بنی اسرائیل گذشتگان اند که میثاق با ایشان بود و عهد مذکور با ایشان روی نمود و خطاب در ثم تولیتم منه فاق اذکروا امر حاضران است و همچنین خطابی که بیشتر است حاضران بران مخاطب شده اند وجه که گفتم در کلام التفات نبود و اگر از بنی اسرائیل در و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل بر وفاق اذکروا حاضران مراد دارند درین کلام از خطاب اذکروا سوی خطاب تولیتم التفات پندارند و وجه اضافت میثاق سوی حاضران و بسبب تولی سوی ایشان بتاویل اسلاف و اجداد بود بر وجه حذف مضاف یا مجاز بعلامت تسبیت باشد لاتعبدون بیان میثاق است یا جواب قسمی است ابتناق بحذف مصدریه بر طریق الا ایها اللایمی احضر الوغی بتقدیر بان لاتعبدون یا تجدون است یا بحذف ان مصدره بتقدیر ان لاتعبدون یا بیان میثاق است و لاتعبدون خبر بمعنی نهی است بغیر نیه عطف و قولوا احسنا و بدلیل قرات ان لاتعبدوا بصیغه نهی چه امر و نهی بصیغه طلب و لاتعبدون بصیغه خطاب و غیبت خوانند معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند **معنی** اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که ما میثاق و عهد شما گرفتیم و جز خدای عز و جل و تقدس و تعالی نپرستید گفتیم

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

متعلق است بمحذوف و ان بر وفق ما قبل و تحسنون بالوالدین احسانا تقدیر کنند یا بر وفق ما بعد یعنی قولوا للناس حسنا و احسنوا بصیغه امر مقدر گویند و درین کلام تقدیر قلنا باید تا رابطه درست آید لیکن بر بعضی وجوه بیشتر از قولوا وجوه در بعضی وجوه پیش از لا تعبدون **معنی** اینست در حق مادر و پدر احسان کنید احسانی کردنی و در شان ایشان نیکوئی ورزید و

وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ

اٰتُوا الزَّکٰوةَ وذی القربی با معطوفات خویش عطف است بر بالوالدین ای بالوالدین و
بذی القربی و قولوا للناس بتقدیر و قولوا اذ احسن عطف است بر لا تعبدون و اما عمل
خبر بمعنی انشا ان و بعضی بصیغه صفت حسنا خوانند بتقدیر و قولوا للناس قولا احسنا دانند و اقیموا
الصلوة با معطوفات خویش عطف است بر قولوا معنی اینست و نیکوئی کنید در حق خداوندان
و در حق یتیمان یعنی آنانکه پدر ندارند و در حق مسکینان یعنی آنانکه چیزی ندارند و بگوئید مر مردمان را
قولی خداوند حسن و گفتار خوب و سخنی نیکو و کلماتی مرغوب یا گفتنی که بر وجه مبالغت نفس حسن
بود و عین نیکوئی باشد و نماز را بر پای دارید و زکوة بدهید ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
اِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَاَنْتُمْ مُّعْرِضُوْنَ عطف است اخذنا میثاق
بنی اسرائیل بود الا قلیلا استثنا است از تولیتم مستثنی از کلام موجب منصوب باشد جمله و انتم
معرضون حال است او فاعل تولیتم یا معترضه است معنی اینست که رفتیم ما پیمان بنی اسرائیل را
چنانچه گذشت و ذکر آن بالا بتوضیح و تشریح بالا رفت پس روی گردانیدید شما از سوی پیمان
مگر جماعت قلیل از شما و حال اینست که شما گروهی که گردانند که آنید و از خوف حق اعراض کننده
اند انها یند که از شما اعراض از دین آید و روی گردانیدن از حق گفتن روی نماید پس معنی
و انتم معرضون بعد تولیتم تکرار نباشد چه مفهوم یکی حدوث و مفهوم دیگری دوام بود سوال
ذی القربی را مفرد آورد و یتامی و مساکین را جمع کرد نکته چیست و این تفرقه بر چه مبنی است جواب
افراد ذی القربی متنبه است بر این که همه افراد او از جهت تناسب و نسب چون یک تن باشند
بخلاف یتامی و مساکین که ایشان بدین مشابه نیستند وَاِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ
لَا تَسْفِكُوْنَ دِمَآءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَكُمْ
مِّنْ دِيَارِكُمْ عطف است بر و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل اینجا نفی بمعنی نهی
است و آن محمول است بتقدیر قلنا و قلنا مقر بیان است مر اخذنا میثاقکم لا تسفکون با
معطوفات خویش مقول قلنا است معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که پیمان گرفتیم از شما

گرفتیم یعنی لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم که گفتیم خونهای خویش را یعنی خون
گروه خویش را مریزید و نفسهای خویش را یعنی نفسهای گروه را از دیار خویش بیرون مکنید
چه ریختن خون گروه خویش ریختن خون خویش بود و بیرون کردن گروه خویش بیرون
کردن خویشتن بود ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ثم اقررتم عطف است بر اخذنا میثاقکم
استعمال ثم برای تراخی است دال بر حصول اقرار و بعد تامل و تانی است و انتم تشهدون
حال است معنی اینست پس شما بدین عهد قرار دادید و اقرار کردید و حال اینست که شما
حاضر بودید و گواه گشتید اقرار فعل بعضی است و گاهی فعل بعضی فعل بعضی را نسبت دی کل
کرد بر طریق و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها او آرد تا دلیل بر اتحال در دین و دیانت بود
و معلوم موافقت مزاج و طبیعت باشد ثُمَّ اَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُوْنَ
اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِيْقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ
انتم مبتدا است هؤلاء اسم اشارت خبر نفسها و اهل دین خویش را میکشتند و فریقی را
تقتلون انفسکم حال است از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا بر انجمله عطف است بر ثم
اقررتم و تخرجون عطف است بر تقتلون و این کنایت است و نقض میثاق ای ثم انتم
کائنون علی نقض ذلک المیثاق یعنی تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم ای
تقتلون اهل ملتکم و تخرجون فریقا منکم من اهل ملتکم من دیارهم معنی اینست شما آنانید
که اشارت کرده میشود سوی شما در بنحال که شما نفسهای خویش را میکشتید از خویش یعنی
از اهل ملت خویش از دیار ایشان بیرون میکنید و بعضی گویند انتم مبتدا است و آوردن
بصیغه خطاب بعد موصول باعتبار انتم بر طریق مبتدا است و هؤلاء موصول یعنی الذین تقتلون
صله اوست موصول با صله خبر مبتدا است و آوردن او بصیغه خطاب بعد موصول باعتبار
انتم بر طریق انت الذی احلقتنی ما وعدتنی بود و همچو ضمیر متکلم در انا الذی سمتنی امی حیدرة
باشد و بعضی گویند انتم مبتدا است تقتلون خبر مبتدا است و هؤلاء منادی بحذف ندا جمله ندا

محاربات کنند و بعض کتاب ایمان آرد و بعضی کفر ورزد مکر رسوائی در حیات دنیا چنانچه بنی قریظه کشته کشتند و زنان و بچکان ایشان بسته شدند که بر حکم سعد بن معاذ از حصار بیرون آمده بودند و برای او برای خلاص خویش بنک میمودند سعد بن معاذ بقتال مردان حکم کرد و زنان و بچکان ایشان را حکم بسبی و استوثاق او آورد بیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود لقد حکمت بحکم الملک یعنی بحکم خدای عز و جل حکم کردی و آنچه در لوح محفوظ مکتوب بود بر زبان او آوردی حکم خدای عز و جل محفوظ مکتوب بود بر زبان او آورد حکم خدای در حق ایشان همین بود و آنرا بیغامبر صلی الله علیه وسلم باطلاع بر لوح محفوظ فرمود چنانچه بنی النضیر را جلا کردند و بر وجه صغار و مذلت براداء جزیه آوردند و روز قیامت رد کرده شوند ایشان بسوی سخت ترین عذاب دردناک ترین عذاب و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید و از جرائمی که خود را دادرانی آکنید

اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالاخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون اولیک در محل رفع بر ابتداست موصول با صله خبر مبتداست فلا یخفف عطف است بر اشتروا والحیوة الدنیا والاخرة از باب عطف مستقبل بر ماضی برای بیان مضی در اول و استقبال در ثانی چه شبهه نیست که عذاب ایشان مستقبل است و اشتراء مذکور ماضی است ولا هم ینصرون عطف است بر لا یخفف از باب عطف فعلیه بر فعلیه بتقدیم مسند الیه بر خبر فعلی و تخصیص نفی بر او و جمله اولیک الذین اشتروا والحیوة الدنیا تا آخر مقرر است مر مقصود جمله سابقه را مقصود از هر دو جمله بیان بر حالی کافران و زشت کاری ایشان است و نیز نفی تخفیف و نفی نصرت تاکید تشدید عذاب **معنی** اینست ایشان ای محمد آنکسانند که حیات دنیا را بآخرت خریده اند و دنیا برابر آخرت گزیدند پس عذاب بر ایشان تخفیف کرده نشود و این نزاد در عذاب فرستی و مهلتی نبود و هم ایشان اند که مظفر نشوند بر دوستان بنصرت ناصران و شفاعت شفاعت کنندگان نرهند

ولقد اتينا موسى الكتب وقفّينا من

ع

بعده بالرسل جمله ولقد اتینا معترضه است میان معطوفه و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور که بعد ازین خواهد آمد و معطوف علیه یعنی و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم برای دفع عذر ایشان بجهل تا نگویند که بجهل نمیدانستیم بنا دانی محرم کشتیم و قفینا عطف است بر اتینا و لام در کتاب قسم محذوف است ای و تقسم لقد اتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل یقال قفی زید عمرا ای تبعه و اتاه علی قفاه ای اتی بعده و قفی زید عمرا بکر ای جعل بکرا تابعا له و اتینا علی قفا والمعنی هنا و جعلنا الرسل ابنین علی قفاه و ارسلناهم بعده **معنی** اینست بدرستی با موسی کتاب یعنی توریت دادیم بر قفا موسی یعنی بعد او رسول آنرا فرستادیم **روایت** کرده اند که بعد موسی تا زمان عیسی علیه السلام موازنه چهار هزار پیغامبر بوده توریت بود چون یوشع و شمعون و ایوب و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و زکریا و یحیی و غیر ایشان که هر یکی متابعت توریت مینمود **واتينا عيسى ابن مريم البينت** عطف است بر قفینا **معنی** اینست و دادیم با عیسی پسر مریم را بینات یعنی معجزات ظاهر است چون بینا کشتن اکمه و دور شدن برص زنده است کشتن مادرزاد نابینا و شفا یافتن برص و زنده کشتن مرده در بعیر اورده اند که روزی بودی موازنه چهار هزار بیمار پیش عیسی نگاه عیسی حاضر می آورد نداز عبادت که خود می آمد و میگفت تندرست باشید باذن خدای همه تندرست شده باز میگشتند و تواند بود مراد از بینات آیات انجیل باشد و جمع کردن بینات افراد انجیل باراده ایشان بود **وايدناه بروح القدس** ط این جمله عطف است بر متعلقات سابقه القدس بسکون دال و ضم او خوانند و معنی هر دو یکی دانند **معنی** اینست او را بروح المقدس یعنی بجبرئیل استوار کردیم و جبرئیل را در مددکاری و معونت او آوردیم چه جبرئیل او را در حالت طفولیت از قرب شیطان نگاهداشت و در منتهای بر آسمان چهارم برداشت و از شر دشمنان بازداشت و جبرئیل را روح گویند از جهت آنکه مبلغ وحی است و وحی سبب حیوة

وینی است چنانچه روح سبب حیوة جسم و زندگانی بدن است و او را اضافت سوی قدس کنند چنانچه
حاتم یا حاتم الجود گویند و بعضی گویند از روح القدس روح پاک عیسی مراد است که استواری و
زندگانی تن او بران بود و حیات و بقا بدان روی مینمود و بعضی گویند از روح اسم اعظم مراد است
که مردگان بران زنده شوند و او را بدین وجه که سبب حیات باشد روح گویند **أَفَكُلَّمَا**
جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ
کلما ظرف است مر استکبرتم را و این جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی بر آتینا موسی الکتاب و
قفینا من بعده بالرسل و همزه استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است در تعقیب و ترتیب جمله سابقه
معنی اینست موسی را کتاب یعنی توریت دادیم و بر قفای او رسل فرستادیم و دادیم عیسی را
آیات بینات یعنی معجزات ظاهرات پس هر بار که چیزی را که دوست نمیدارد آنرا انفسهای شما
رسولی بر شما آورد و بود آن از خدای عز و جل شما را خبر کرد بزرگی نمودید و منکر پیش آمدند
فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ • عطف است بر مضمون
کلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم اعادیتم جمیع الانبیاء زیرا که چون استکبار
با هر کسی بود معادات با کل واقع شود پس این کلام متضمن اعادیتم جمیع الانبیاء باشد سوال
کذبتم بصیغه ماضی آورد و در فریقا تقتلون صیغه مضارع چرا استعمال کرد جواب تقتلون
یعنی قتلتم دارند استعمال صیغه مضارع از جهت استحضار صورت شنیعه قتلی پیغامبران نموده اند
باز همچون از جهت ارادت حال ذکر کنند چه ایشان در خیال قتال پیغامبران بودند بعضی را
کشته اند و در کشتن خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم سعی مینمودند سوال این جمله را چرا
معطوف بر مضمون نه پنداشتند بر ظاهر استکبرتم بر کلما جاءکم رسول مترتب است اگر این جمله عطف
بر استکبرتم باشد این نیز مترتب بر کلما جاءکم رسول شود و ترتیب فکر فریقین خبر بر جماعت
مستقیم نباید پس عطف او بر مضمون روا داشتند جواب استکبرتم بر کلما جاءکم رسول مترتب
است اگر این جمله مذکور تا ترتب مسطور مستقیم آید معنی اینست چون با هر رسولی تکبر کردید همه رسولانرا

دشمن

دشمن داشتید پس فریقی را از پیغامبران تکذیب کردید و در معرض دروغگویی نهادید
او را دیدید و فریقی را میکشتید یعنی در خیال کشتن ایشان شدید و بعضی را کشته اند و محمد را میخواستید
که بکشید کردید بر کمر د کشتن او میکردید یا گویند فریقی را تکذیب کردید و فریقی را کشتید
چنانچه حکایت حال ماضی در حال حاضر دیده خیال در روی در حال ناظر است **وَقَالُوا**
قُلُوبُنَا غُلْفٌ عطف است بر استکبرتم و در و التفات است از خطاب سوی
غیبت نکته التفات اسکرامی طبه و اعراض از مواجهه محرمات و حکایت از ایشان پیش
از دیگران است غلف جمع اغلف است و اغلف بمعنی اقلف است و اقلف ناختنه کرده را
گویند و از بر وجه استعارت معنی مستور جویند و یا از باب تشبیه قلوب بغلاف عوام است
و او جمع بغلف دارند مستور بودن وجه تشبیه پندارند یا گویند غلف مخفف غلف است بضم
عین و لام و آن جمع غلاف است بر طریق کتاب و کتب معنی اینست و گفتند ایشان دلها
ما غلف است یعنی نیز د خلقی پوشیده است نصیحت پند گویندگان بدلهای ما نرسیده است
یعنی آنچه پیغامبران می آرند در دل ما نمی رسد نصیحت ایشان در خاطر ما در نمی آید یا گویند
دلهای ما غلاف علوم است ظرف صنوف علوم است از بیان دیگری غنی است و از تلقین
غیری مستغنی است **بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ** عطف است بر مضمون و قالوا
قلوبنا غلف و اضراب است از آن ای لیست قلوبهم مخلوقة و هی کذلک بحکم کل مولود علی الفطرة
مستعد بقبول الدین یعنی قلوب ایشان مخلوق با غلاف وعظ نبود و حکم کل مولود یولد
علی الفطرة قابل بعود دین حق مینمود تا نیز لعنت خدای حال ایشان را گردانیده و در حیز لهم
قلوب لا یفقهون بها رسانیده معنی اینست بلکه نه چنین است که ایشان میگویند و بران است که
بگویند خدای ایشان را بسبب کفر ایشان لعنت کرده و در دوری از رحمت خویش آورده
فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ • فا سببیه است و ما زایده است قلیلا صفت مصدر
محذوف است ای یؤمنون ایمانا قلیلا توصیف ایمان بقلت باعتبار فاعل دارند یا باعتبار

غضبت مراد شود چنانچه در احسنت الی احسانا احسان مراد شود و در کافرانرا عذابی خوار کننده در
خواری و نگونساری افکننده وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ
اللّٰهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ
بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ بما انزل
الله متعلق است وجمله آمنوا با متعلق خویش بتاویل هذا القول مفعول مالم یسم فاعله است مر
قیل ای واذا قیل لهم هذا القول وجمله شرطیه است ویکفرون عطف است بر قالوا بما وراه
متعلق است بیکفرون وهو الحق حال است از ما وراه ومصدقا لما معهم جمله شرطیه یعنی واذا قیل
با جزای خویش عطف است بر جمله مقابله سابقه یعنی بر قالوا قلوبنا غلف معنی اینست چون گفته
شود مران یهود را که بگروید بهر چیزی که فرستاده است آنرا خدای عزوجل از کتب منزل ایمان آرید بهمه را
تصدیق و راست و درست دانید گویند ایمان می آریم بدانچه منزل است بر ما و کافر شوند بچیزی
که وراء اوست یعنی بقرآن که منزل است بر افضل انبیا ثابت است حق است مصدق او و محقق است در این
حال که تصدیق کننده است کتبهای را که با ایشان است اعجاز و بر صدق همه کتبهای حجت و
برهان است قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فا سببیه است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و
تقتلون بمعنی ماضی بدلالت قوله من قبل و استعمال مضارع بصیغه ماضی برای استحضار صورت
لا فعله اعنی قتل انبیا است ای لسبب قتلهم الانبیاء ولهذا القول یعنی نؤمن بما انزل علینا و کان بدر
امدن آن مستقبل شده ای بمعنی ماضی مانند چنانچه در دیوان کان قمیصه قد من دبر تحقیق شده
وجمله معترضه است برای رد دعوی که ایشان میکردند نؤمن بما انزل علینا میگفتند معنی اینست
بگو ای محمد چون بگفتند بدانچه بر ما منزل است ایمان آوردیم و کتبهای را که بر ما نازل بوده و تصدیق
کرده ایم پیغمبران خدای را پیش ازین چرا کشتند و کشندگان ای ابنی چگونه کشتند واگر شما
مومن بودید اینچنین جریمه چه نوع کردید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ

بالبینت

بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ این جمله عطف است بر مقول قلنا ثم اتخذتم العجل عطف است بر جاءکم و انتم
ظالمون حال است معنی اینست هر آینه بدرستی موسی بر شما معجزات ظاهر آورده و حجج و بینات
اثبات رسالت کرده بعد آنکه بحتی فرصت اندیشه یافتند وحی را ساختند دل بدان نه بستند
از دین برگشتند گوساله را معبود کردند و حال اینست که شما ظالمانید از نجات دور کنندگان اید
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
ای واذکروا یا بنی اسرائیل واذ اخذنا میثاقکم عطف است واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون
دماءکم معترضاتی که در میانه بود میان معطوف و معطوف علیه سایغ نمود ورفعنا عطف است
بر اخذنا یا حال است معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون میثاق شما گرفتیم و کوه را بالا
شما برای عهد کردن بر داشتیم و قصه برداشتن کوه پیش ازین مذکور شده و ذکر آن بتفصیل و
تشریح در بیان آورد خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا
این جمله مقول قلنا مضمر است و قلنا با مقول بیان اخذ میثاق است واسمعوا عطف است بر
خذوا معنی اینست گفتیم آنچه شما را داده ایم بر گیرید و بقوه در استواری و آنچه گفتیم بشنوید
و آنچه حکم کردیم قبول کنید من سمع اذا قبل کما جاء فی سمع الله لمن حمده ای قبل الله حمد من حمده این
کلام با لفظ تا بقوه بالا گذشته و معنی آن بشرح پیوسته لیکن اینجا بعد ذکر خذوا ما آتیناکم
بقوه واذکروا ما که طلب یاد کردن و یاد داشتن است مذکور بود واذکروا امر بیاد کردن و
یاد داشتن بمعنی از سبق نشنیدن و قبول کردن میشود و اینجا و اسمعوا که امر بقبول است وارد
شده و شک نیست که ورود امر بقبول در هنگام عدم قبول آمده و نیز ولولا فضل الله علیکم و
رحمته اینجا دلالت میکند بر امتناع خسران از جهت وجود فضل خدای عزوجل بر ایشان و آن
اشارت است بسوی مسلمان بودن و تایب شدن و ایشان از تولی گشتن ایشان مستحق فضل
کردگار ولی پس این واقع پیش از قبول باشد و قصه بالا واقع بعد از قبول بود چنانچه واذ قلتم

نقض فی دارانّم فیها در وقوع بر واذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة مقدم آمده
و در ذکر اگر چه صدر قصه بود موخر شده برین تقدیر تکرار نباشد یکی آخر قصه دوم اول قصه
بود **قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی قلوبهم**
العجل بکفرهم جمله مستأنفه است در جواب فما صنعوا فی ذلک الحال نشانهم
حین قیل لهم خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا نقیل قالوا واشربوا حال است بتقدیر قد و
قلوبهم مرست بر طریق طاب القوم فی انفسهم ای اشربوا اقالوا لمعنی واشرب قلوبهم مرست
بر طریق حب العجل معنی اینست گفتند ایشان یعنی بنی اسرائیل از اصول و فروع یعنی ابا گفتند
سمعنا و ابنا گفتند عصینا یا گویند ایشان یعنی بنی اسرائیل از اصول و فروع یعنی ابا گفتند
سمعنا و ابنا گفتند عصینا گفتند بنی اسرائیل این دو سخن را بعضی سمعنا و بعضی یا گویند از هر دو
سخن بحصول پیوست سمعنا بالقال و عصینا بالحال صادر گشت یا گویند این دو قول گفتند در
دو زمان عصینا زمان عبادت عجل و سمعنا بعد از آن و در خورانیده شد ایشان از روی
دلها یعنی در خورانیده شد دلهای ایشان دوستی گوساله بکفر ایشان تا گوساله پرست گشتند و بر حکم
گمراهی و معتقدات دو تباهی دل بر اینچنین کارهای ناشایسته بستند و دوستی گوساله را در آمدن
و تداخل کردن تشبیه بصنیعه کرد صفت اشراب کردن ملایم صنع است بر سبیل خیال آورد و اشربوا
فی قلوبهم العجل گفت و جمع میان استعارت بالکنایت و تخییل حسبت و اشراب کردن چیزی را
کنایت است از کمال تداخل این در آن و نهایت آمیزش میان ایشان **قل بئسما**
یأمرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین • بئس از
افعال ذم است ما نکره منصوبه مذکور مفسر است مر ضمیر مبهم که فاعل بئس است مخصوص بذم
محذوف است ای بئس شیئا یأمرکم به ایمانکم الذی ادعیتموه بقولکم نؤمن بما انزل علینا عبادة
العجل ان کنتم مؤمنین شرطی است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی و جمله بئسما تا آخر مقول قل است بر
جمله اول بمقول معترضه است میان واذ ابتلی ابراهیم ربه و میان معطوف علیه و برای تشنیع کافران

زمان

زمان پرستی حال ایشان معنی اینست بگو ای محمد مر کافرانی را که نؤمن بما انزل علینا میگویند و کفران
کفر می ورزند با چیزی است که میفرماید شما را ایمان شما که شما دعوی میکنید یعنی گوساله پرستی
و نقض میثاق و تکذیب پیغامبران و جز آن از بدیهای که می آرید اگر شما مومنانید و خود را مومن
بتوریت میدانید ایمان بتوریت هرگز این عمل نفرماید و از صاحب آن هرگز این کار نیاید و
اینچنین امور نتیجه میکند و دوم ایمان منتزیید سوال نسبت امر سوی ایمان از کدام قبیل است و صحت
اسناد مذکور را چه سبیل است جواب اسناد امر سوی ایمان و اضافت ایمان سوی ایشان از
باب تهکم بود بر طریق اصلوتک تأمرک ان نترک ما یعبد آباؤنا و کمال بیان بجان تقو شجاع
یعنی نیم شجاع عشک باشند **قل ان کانت لکم الدار الاخرة**
عند الله خالصة من دون الناس
فتمنوا الموت ان کنتم صدقین • قل ان کانت تا آخر
معترضه دیگر است برای امر پیغامبر علیه السلام تبکیت و الزام جهودان و تخطیه اعتقاد ناپسندیده
ایشان چه ایشان در آخرت یعنی بهشت خالص برای خویش میدانستند لن یدخل الجنة الا
من کان هودا او نصاری میگفتند و الدار الاخرة اسم کان است ظرف مستقر است کانت
و خبر است عند الله متعلق است بلکم خالصة حال است از ضمیر فاعل لکم که عاید است بر الدار الاخرة
من دون الناس حالی دیگر است کانت با اسم و خبر و متعلقات شرط است فتمنوا الموت جزاء او
ان کنتم صادقین شرطی است محذوف الجزاء ای کنتم صادقین فی هذا الذی فتمنوه لان من تیقن
نیل نعمة دایمة بعد الموت اشتاق الی الموت و تمناه لینال تلک النعمة و جمله شرطیه یعنی ان کنتم
صادقین مقرر است مر شرطیه سابقه که مقول قل است معنی اینست بگوی ای محمد اگر باشد دار آخرة
یعنی بهشت مر شما را بر سبیل خلوص و خصوص چنانچه میگویید لن یدخل الجنة الا من کان هودا
او نصاری پس مرگ را تمنی کنید اگر شما در دعوی خلوص و خصوص دار آخرة صادقید بدار آخرة
که بهشت است بر سبیل چه هر که بدار بقا و ملک بی فنا و نعمت ابدی و لذت سرمدی واقف باشد

ترا آنچه مذکورست در طبیعت ایشان و بعضی از مشرکان یعنی از یهود مذکور را مردمانی اند که دو
سیدارند کاشکی که عمر داده شوند هزار سال و برسند در ابعد احیان و حال اینست که یکی از ایشان
که شمار زیستن هزار سال میکند و آرزوی حیات هزار سال میکند و آرزوی حیات هزار سال می
برد دور دارنده او از عذاب و نگاه دارنده او از عقاب معمر ساختن او و لبسیار مزید داشتن
او و خدای بیناست به آنچه ایشان از کفر و تحریف کتاب و افترا بر خدای و عداوت با پیغمبر صلی
الله علیه وسلم میکنند و خود را در سایر معاصی و مناهی می افکنند همه اقوال و افعال شما خواهد
کرد و تبعات آن بنفس ایشان خواهد آورد **قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ**
فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ
لفظ جبریل در قرآن هر جا که آمده بچهار وجه مقرر شده بفتح جیم و راء و همزه مکسوره و یاء ساکنه
خوانند و بفتح الجیم و راء و همزه مکسوره بحذف الیاء و در وجهی و بفتح الجیم و کسر راء و یاء ساکنه غیر همزه
خوانند و معنی هر چهار لغت یکی دانند این جمله معترضه برای بطلان دعوی دیگر از دعویها باطله
یهود بود مقصود از و بیان مبطل بودن یهود در دعویها باطله ایشان باشند روایت کرده اند
چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از مکه در مدینه آمد ابن صوریا از احبار یهود در مجلس معلاء
نبوی در آمد چند چیز از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم پرسید هر یکی را بتفصیل و تشریح جواب شنید
چنانچه از قوم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز پرسش کرد پیغامبر علیه السلام فرمود چشم عینای
ولاینام قلبی بر زبان آورد و نیز گفت فرزند ... ... در از چه بود پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود از ابوین هر که آب غالب و سابق ... او برو باشد بعد از آن گفت نزل اهل جنات
چه خواهد بود و بهشتیان را از طعام اول چه چیز روزی خواهد بود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود
فضل جگر ماهی که زیر رفیق است بهشتیان را طعام نخستین است و از طعامی که بنی اسرائیل یعنی یعقوب
صلوات الله و سلامه بر خود حرام کردانیده بود پرسید آنچه ابن صوریا در توریت خوانده بود از

پیغامبر

پیغامبر علیه السلام شنیده که یعقوب علیه السلام مریض بود چنانچه مرض او در غایت شدت میبود
نذر کرد اگر خدای او را از این مرض شفا بخشد بهترین مطعومات و مشروبات خویش بر خود
حرام کرداند و محبوب ترین طعام و شراب ایشان گوشت و شیر اشتر بود تحریم گوشت و شیر
مذکور بر خود التزام نمود بعد از آن گفت بر تر کدام فرشته وحی می آرد و کدام ملک پیغام خدا
میگذارد گفت جبرئیل می آید آنچه فرمان میشود باز می نماید ابن صوریا گفت جبرئیل دشمن ماست
و ما را از جمله اعداست اگر آرنده وحی میکائیل بودی بر تو ایمان می آوردیم و ترا به پیغامبری
تصدیق میکردیم برای عداوت جبرئیل چند سببی ذکر کرد یکی آنکه نبوت در میان ما بود جبرئیل
در غیره آورد دیگر آنکه موسی علیه السلام خبر کرده بود از مردی بختنصر نام بیت المقدس را خراب
خواهد کرد دل بر تجسس حال بختنصر مذکور نهادیم مردی قوی تن را برای تفحص او
فرستادیم تا چون او را دریابد در رفع و بدیدن سر او بشتابد سر او را بتیغ از و جدا کرداند
و شر او را بکفایت برساند چون آمد کودکی مسکینی و ضعیف بدین نام در بابل یافت در بریدن
سر او و دفع شر او شتافت جبرئیل پیش آمده با او در گفتار در آمد گفت اگر این همانست
که خدای بهلاک شما بر دست او حکم کرده است کشتن نتوانی و اگر این آن نیست بکدام حق او را
آزار رسانی بدین کلمات از کشتن باز داشت و او را برای خرابی بیت المقدس باقی گذاشت
دیگر جبرئیل بر اسرار ما مطلع میشود و بر محمد علیه السلام میرود اسرار ما میرساند و او را بر حالی ما
مطلع میکرداند در شان ابن صوریا مذکور این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل
باشند بیان بوست و بعضی گویند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در موعظت صفت جماعتی آن
یهودان را بروجه نصیحت گفت چرا ایمان بر پیغامبر ما نمی آرید و دل بر تصدیق او نمی گمارید
گفتند بر وی جبرئیل فرود می آید و با او تردد و تردد مینماید و او دشمن ماست فرقه ما را از اعدا است
اگر میکائیل بر وی وحی آوردی ما ایمان می آوردیم و او را به پیغامبری تصدیق میکردیم زیرا که
میکائیل فرشته رحمت است ارزانی تندرستی آرد و جبرئیل فرشته عذاب است سختیها و بلاهای

کمی آرد از بهته ما جبریل را دشمن داریم و میکاییل را دوست خویش بنداریم و نیز گویند عمر رضی الله
عنه گاه گاه ایشان را ملاقات میکرد و دل بر صحبت ایشان می آورد تا کلمات ایشان بشنود
بداند که در شان پیغامبر چه میگویند و در حق او از خیر و شر چه میگویند روزی امیر المومنین عمر
رضی الله عنه را گفتند ما ترا دوست میداریم و خاطر بمصاحبت تو میکماریم عمر گفت من نیز از
جهت محبت شما می آیم و از سبب صداقت شما تردد و تردد مینمایم برای این معنی شتابم تا فضیل
محمد علیه السلام در کتب بهانت دریابم بعده گفتند جبریل ما را دشمن قدیم است ما را با و عداوت
ستقیم است و میکاییل را دوست میدارد و میکاییل او را دشمن می بندارد امیر المومنین عمر رضی
الله عنه دل بر صحبت ایشان کماشت ایشان را ازین گفتار ناشایسته باز داشت و گفت هر که
دشمن جبریل بود دشمن میکاییل باشد و هر که دشمن میکاییل باشد دشمن جبریل بود و هر که
دشمن هر دو بود دشمن خدای باشد و چون عمر رضی الله عنه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد
این آیت پیش ازین فرود آمده بود پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر طریق معجزه فرمود وافقک ربک
امیر المومنین عمر گفت بعد آن خود را در دین خدای در صلابت سخت تر از سنگ یافتم و در اجابت
حق تیز تر از تیغ شتافتم و منه در من کان عدوا لجبریل شرطیه است جواب شرط محذوف است
ای من کان عدوا لجبریل عادی منه لا یلیق ان یعادی فانه نزله بر جزا محذوف دلیل است ضمیر انه
عاید بر جبریل است و ضمیر نزله عاید قران است اگرچه بالا ذکر او نرفته است بر طریق حتی توارت
ای توارت الشمس علی قلبک متعلق است تنزیل و باذن الله نیز متعلق است بنزل مصدقا لما
بین یدیه حال است از ضمیر نزل که عاید است بر قرات لما بین یدیه متعلق است بمصدقا و ما بین
یدیه عبارت است از تقدیر بر وجه تمثیل چه هر چه میان دو دست کسی بود پیش او باشد و هدی
عطف است بمصدقا و بشری عطف است و هدی للمومنین متعلق است بهدی و بشری معنی
اینست بگوای محمد هر که جبریل را دشمن بود دشمن باشند کسی را که لایق نیست که دشمن داشته شود
زیرا که جبریل قرآنرا بر دل تو باذن خدای و فرمان او فرود آورده است و نظم و معنی آنرا که

راست دارند

راست دارنده و تصدیق کننده است مر چیزی را که پیش از وی است از توریت و غیر آن و در خاطر تو
استوار کرده است و خداوند راه راست نمودن و مژده دادن است مر مومنان و هر که کتابی آرد
که مصدق باشد مر کتابی را که پیوسته است بایمان سزاوار نباشد که او را عدو دارند و لایق نبود که
او را دشمن پندارند سوال چون پیغامبر را بگفتن این سخن مامور باشد پیغامبر را علی قلبی باید گفت
علی قلبک سایغ نبود جواب چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم بذکر جمله شرطیه و هو قوله من کان
عدوا لجبریل فقد عادی منه لا یلیق ان یعادی مامور شده و دلیل بر شرطیه و هو قوله فانه
نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمومنین کلام امر آمده

مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ
وَجِبْرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَٰفِرِينَ

میکاییل بهمزه مکسوره و یا ساکنه بعد الف و میکاییل بحذف یا و میکال بحذف هر دو خوانند
و معنی یکی دانند من شرطیه است و جزا محذوف است و جمله فان الله عدو للکافرین تعلیل
جزا محذوف است ای من کان عدوا الله و ملایکته و رسله جبریل و میکال کان الله عدوا له
لان الله عدو للکافرین تعلیل و هو منهم و چون شرطیه سابق ملوح سوی مضمون انجمله بود به
تقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست هر که فرشتگان و رسولان و جبریل و میکاییل را
دشمن بود و با خدای و دوستان خدای از شقاوت عداوت سایغ ورزد خدای عز و جل کافرانرا
دشمن است و شک نیست که دشمن خدای و دشمن دوستان او در کفر مبرهن است ذکر جبریل
و میکاییل بعد ذکر ملایکه و رسل از باب ذکر خاصه بعد عام بود و تخصیص بعد عام بود و تخصیص
بعد تعمیم از جهت اظهار شرف باشد

وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ءَايَٰتٍۭ
بَيِّنَٰتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلْفَٰسِقُونَ

لام در جواب
قسم محذوف است ای و نقسیم او و انزلنا الیک ایات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون عطف است
بر جواب قسم چنانچه جواب قسم با دام آمد با حرف نفی نیز آمده و انجمله قسمیه معترضه است برای مدح

حق سبحانه و تعالی که بر پیغامبر علیه السلام وحی فرستاد از افترای ایشان خبر داد و وَمَا
كَفَرَ سُلَيْمَانُ این جمله معترضه است ای وما سحر سلیمان وما کفر بسحر معنی اینست
و سحر نکرده است سلیمان پس او کافر نشده و این عمل ناشایسته و کار ناپسندیده از وی نیامده
وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ
عطف است بر وما کفر سلیمان ولکن برای استدراک است بر جمله یعلمون الناس السحر حال است
یا تعلیل است معنی اینست ولکن شیاطین کافر شدند درین حال که مردمان را سحر می آموزانیدند
و بتعلیم خویش ساحر میکردانند سحر اظهار امور عجیبه است متعلق باسباب غریبه است بشرط آنکه
اخفا است کنند چه در تقدیر اظهار بسبب داخل علم خویش باشند و حکم سحر مختلف است اگر در سحر
قولی یا فعلی موجب ارتداد باشد ساحر بدان مرتد شود و او را مرتد شمرند و احکام ارتداد بر
وی جاری دارند از جهة ارتداد بکشند زن ساحره را همچو مرتد حبس ابد کنند تا آنکه ازین عمل
توبه کند و خود را ازین جریمه عظیمه دور افکند و اگر در قول و فعل موجب ارتداد نبود از جهة
اخفا بسبب تزویر و فسق باشند و اگر بسحر اهلاک نفوس کنند و همچو قطاع طریق و خناق نفوس
معصومه را در اهلاک افکنند از جهة سعی بفساد بکشند و میان ساحر و ساحره فرق نکنند در تفسیر
امام زاهد رحمه الله علیه آورده که ساحر دعوی تغلیب اعیان و تغییر صور موجودات چنین تغلیب انسان
بصورتی دیگر از بهیمه و جز آن که از خصایص الوهیت است یا دم از فعل معجزات چون طیران در
هوا و قطع مسافت یکماه و زیادت از آن در یکشب که از خصایص انبیاست بزند کافر گردد و مرتد
شود و هر که او را درین دعوها تصدیق کنند او کافر نیز بود سوال مثل این طیران و قطع مسافت
یکماه و زیادت از آن در یکشب از بعض اولیا حکایت کرده اند و شیخ آنرا در کتب خویش آورده
اند میان روایت مسطور است و حکایت مذکور وجه توفیق چیست اصحاب این حکایت از عهده این
روایت چگونه تقصی است جواب تغلیب اعیان و آدمی را در هوا طیران و در یکشب یا یک روز مسافت
یکماه یا زیادت از آن از امور ممکنه است و همه ممکنات مقدور حق اند بقدرت خدا و ای دادن ممکن است

که موجود

که موجود شوند کسی که وقوع آنرا بقدرت خدای ایجاد او ممکن است که موجود شدند کسی که وقوع
آنرا بقدرت خدای دعوی کند و وجود آنها بایجاد حق منسوب کرد اند و صادق باشند و سخن
او واقع را مطابق بود و اگر دعوی کند که من تغلیب کرده ام این فعل بغیر سبب من پیدا
آورده ام کافر شود زیرا که آن فعل را نسبت سوی خویش کرده و مضاف سوی قدرت خویش
آورده دعوی خدای باشد کفر بود همچنین دعوی فعل معجزات که آن نیز فعل خداست اگر
نسبت بخود کند و خود را فاعل آن کند دعوی خالقیت کرده باشد و ارتداد عظیم بود اما آنچه
اولیاء مختار روایت کرده اند و از اصفیا و ابرار در حکایت آورده اند محمول بر نسبت که ایشان
نسبت بخود نکرده و مضاف سوی خود نیاورده محض نسبت سوی خدا داشته یا مضاف سوی سبب
بنده داشته وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ
وَمَارُوتَ وما انزل عطف است بر السحر در یعلمون الناس السحر و هاروت و
ماروت عطف بیان است مر ملکین را معنی اینست برده و فرشته فرستاده شده که نام ایشان
هاروت و ماروت است سوال برین معنی انزل سحر و هاروت و ماروت بود اثبات تعلیم فرشتگان
و تعلیم مردمان از ایشان که از وما یعلمان من احد لایه مفهوم است مشکل شود جواب صحت تعلم
و تعلیم مبنی بر علم بود مبنی بر علم نزول سحر که ایشان نباشند میان نفی سحر بر کسی و اثبات
تعلم و تعلیم آن از و منافا نبود سوال چون تعلیم سحر از فرشتگان و تعلم مردمان سحر را از
ایشان ثابت شد هر گوینده میان تعلیم شیاطین و تعلیم ایشان بچه وجه جویند جواب تعلم
سحر از شیاطین برای عمل بود و تعلیم فرشتگان برای توقی باشند مقرون بنهی آید متضمن
منع نماید چنانچه از فحوای وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فهم می شود
چنانچه از و یتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه و یتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم
مفهوم میگردد و تواند بود که ایشان تعلیم علم خواص میکردند و از پنهان کردن آن نسبت
فعل سوی خویش که کفر بود باز میداشتند و امام زاهد رحمه الله علیه تعلیم را از فرشتگان

وثبوت تعلیم از ایشان نفی میکنند وضمیر منهما عاید بر فرشتگان نمی آرد عاید بکفره سحر میدارند
حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر غایت وما یعلمان نداشته کلام بتقدیر وما یعلمان من احد
بل یبالغان فی نهیه حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر نهاده اند بر تقریر اما زاهد فیتعلمون منهما
عطف است بر یعلمون الناس السحر باید دانست معطوف به وما یعلمان من احد نباید پنداشت
وبعضی در ما انزل ما نافیه دارند عطف بر وما کفر سلیمان پندارند سوال روایت کرده اند فر
شتگان چون فسق و فجور آدمیان مشاهده کردند وقباحت آنرا در دل آوردند گفتند بارخدایا
خلق را آفریدی وبانواع عطایا مخصوص گردانیدی وایشان ترا بیفرمانی میکنند وعصیان می
ورزند اگر بجای ایشان ما باشیم بیفرمانی نکنیم وخود را در ورطه عصیان نیفکنیم فرمان شد که دو
فرشتگان اختیار کنید که ایشان را در زمین حکومت باشند در جهان فرمانده بود فرشتگان
جبرئیل ومیکائیل را اختیار کردند ایشان بعجز وزاری روی باستغفار آوردند خدای عفو کرد
وایشان را ازین ورطه بیرون آورد و دو فرشته دیگر که ایشان نیز از فرشتگان بزرگ بودند
یکی عزا یعنی هاروت ویکی عزائیل یعنی ماروت اختیار کردند وچیزی از صفات آدمیان از شهوات
بطن وفرج در ایشان نهادند واز قضاء آن منع کرده برای حکومت در زمین فرستادند ایشان
تمام روز در زمین حکومت میکردند وشب بر آسمان میرفتند وتا بامداد بعبادت مشغول می
گشتند وتا روزی عورتی زهره نام نمازی حسن وجمالی که با شوهر خصومت داشت پیش ایشان آمد محبت
او در دل هریکی درآمد هریکی از دیگری شرم میداشت واخفاء محبت مذکور را لازم می پنداشت آخر
دل بر یکدیگر نرم داشتند وخاطر بر طلب او گماشتند عورت مذکوره اباء آورد وطلب تعلیم اسم اعظم
کرد ایشان اسم اعظم میدانستند بقوت آن اسم از زمین بر آسمان رفتن میتوانستند پس اورا
تعلیم کردند عورتی اسم مذکور را آوردند عورت مذکوره پاک شده در حجره درآمده ودر دعوت اسم
مذکور مشغول گشت چون تعلیم اسم مذکور را شرط تمکین ساخته بود بصورت ستاره مسخ شده بر آسمان
رفت ومستبعد نیست آدمی ممسوخ بصورت کوکب گردد وبصورت ستاره شود ولیکن زهره که یکی از

از سیارات سبعه است از آنگاه خلقت آسمان مخلوق شده میان امت کوکب ستاره آمد قابل شدن بر
که آن همان زهره ممسوخ است صحیح نشده وصحت آن در اخبار ثقات نیامده واین دو فرشته را نوم
سینه مذکوره از رفتن بر آسمان باز داشتند میان عقوبت دنیا با منیت عقوبت آخرت ومیان
عقوبت آخرت مخیر ساختند ایشان با جبرئیل مشورت کردند ودل برا ختیار عذاب دنیا آوردند
عذاب آخرت بغیت این متعلق با بادت حضرت الوهیت است ایشان را در چاه بابل بزمین دماوند
نه بابل زمین کوفه آویخته اند وساعت فساعت بفرمان خدای عذاب میکنند ساحران برایشان
برای طلب سحر میروند ایشان اول زبان بوعظ ونصیحت میکشایند ودر نهی از سحر مبالغت مینمایند

وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ
فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ من زایده است ای وما یعلمان احدا حتی یقولا انما نحن فتنة
فلا تکفر جمله معترضه است برای کیفیت تعلیم سحر وتلقین ماهیت این ورز معنی اینست در تعلیم
نمیکنند ایشان هیچ سحر تا منبه نمیکنند بودن این کفره ورز هریکی با نصیحت ووعظ پس
می آیند ومضرت ساحری باز مینمایند ومیگویند ما ایم ما مشکر سبب فتنه پس کافر نشو ودر راه
سحر وکفر مرو فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ
بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ عطف است بر مفهوم ما یعلمان من احد حتی یقولا
انما نحن فتنة ای فیعلمان للناس بعد القول المذکور فیتعلمون منهما ما یفرقون بین المرء و
زوجه ظرف یفرقون است معنی اینست پس ایشان یعنی ساحران از دو فرشته مذکور می آموزند
چیزی که بسبب آن میان زن وشوهر جدائی می افکنند وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ
بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا
يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ این جمله معترضه است برای بیان این که ساحران
هرچند زیان کار اند بغیر مشیت خدای زیان نتوانند رسانید بغیر قضاء کسی را مسحور
نتوانند گردانید بیت یک ذره تصرف کامل عیار را بر دست کس ننهاد فی شاء فهو کان

اسمیه آمده یا بود، ولو انهم برای تمنی فضیلت شرطیه معترضه است برای بیان فضیلت ایمان و تقوی
سوال خیریت ثواب خدای و بهتری او مثوبت ایمان و تقوی ایشان است این جمله جزا چگونه شود
و مترتب بیان چه نوع بود جواب مسلم است که ثبوت خیریت ثواب موقوف بر ثبوت ایمان و
تقوی ایشان نبود اما ذکر آن و حکم کردن بیان مترتب بران باشد چنانچه در و ما بکم من نعمة
فمن الله آمده و در وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک تحقیق شده و تواند بود که لو در
لو انهم آمنوا برای تمنی بود جزا نطلبند جمله معترضه بود و جمله لمثوبة من عند الله خبر مستانفه دیگر
باشد و جمله لو کانوا یعلمون در احتمال شرط و تمنی و احتمال حذف مفعول سرایت کند لو کا
نوا یعلمون خیریته لمثوبة ما منزل منزله لازم بر طریق لو کانوا یعلمون سابق است با آن سوال
و جوابهائی که بود و متعلق است و جمله و لو کانوا یعلمون معترضه بود متضمن نفی علم ایشان باشند
معنی اینست و اگر ایمان و تقوی ایشان ثابت شدی هر آینه ثوابی عظیم از خدای بهتر بود از هر منفعتی
که تصور کنند و از هر سودی که حاصل دانند کاشکی باشند ایشان داننده و دریابنده آن یا کو
اگر ایشان اهل دانش باشند خیریت ثواب اخروی دانند و آنرا بهتر از رفاهیت دنیوی خوانند
و تنکیر لمثوبة تواند بود که از جهة تقلیل باشد بر طریق و رضوان من الله اکبر بود یعنی ثوابی قلیل
از خدای و مآب بهتر است از حرمان از ثواب و تواند بود برای تفخیم و تکثیر بود یعنی ثواب ایمان
و تقوی که عظیم و کثیر است که این را از فضل خدای کریم است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

گروهی اند اجله اصحاب رضوان الله علیهم در هنگام تبلیغ وحی راعنا یا رسول الله میگفتند
و این را طلب مراعات از پیغامبر صلی الله علیه و سلم میداشتند یعنی رعایت ما کن و وحی
با آهستگی بگزار در دل بر فهم ما بدار و لفظ راعنا میان یهود بلغت سریانی یا عبری دشنام بود
بدین کلمه یکدیگر را میگفتند یهود و منافقان همین لفظ در باب پیغامبر بلفظ دشنام گفتن گرفتند

و این آیت نازل گشت و این نظم بود و دیوست و این جمله معترضه است برای تنبیه مسلمانان و کا
فران بر تلبیس کافران در خطاب پیغامبر علیه السلام تنبیه که مشابه لفظی است نزدیک ایشان در دشنام
و قولوا عطف است بر لا تقولوا و اسمعوا عطف است بر و قولوا جمله و للکافرین عذاب الیم
تذییل است معنی اینست ای مومنان پیش پیغامبران لفظ مگوئید و حاجت ثانی و آهستگی پیغامبر
در اداء وحی بدین لفظ اظهار متابعت کفار نشاید گفتند و در دل قاصد آنچه میان ایشان است
اند استعمال این لفظ در دشنام باشند از اینچنین لفظ احتراز کنید و از اینچنین کلام تو نفی
نمائید و انظرنا که مفید معنی راعنا است بگوئید و بدین لفظ معنی انظر فهمنا و راقبنا در اکنا بگو
و نیکو بشنوند و گوش بران گمارید تا نیکو دریابید و محتاج سوی باز کرد انیدن و طلب آهستگی
نمودن نشوید و مر کافران که پیغامبر صلی الله علیه و سلم مثل آن عداوت بها اندیشند و در
دشنام معیما او کوشند عذابی دردناک است و عقابی هولناک است

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ینزل بتخفیف و تشدید خوانند و معنی برحسب آن دانند موصول
با صله فاعل یود است من بیانیت جار و مجرور حال است از فاعل کفروا و لا المشرکین عطف است
بر اهل الکتاب لا برای تاکید نفی است ان ینزل علیکم مفعول است جر بود من در من خیر
زایده است و من در من ربکم ابتدائیت است و جمله ما یود الذین کفروا نیز معترضه است برای بیان
حسد کافران و اختصاص پیغامبر و مومنان بنیل نعمتهای جلیله و الله یختص برحمته من یشاء تذییل
است و جمله و الله ذو الفضل العظیم تذییل بعد تذییل معنی اینست دوست ندارند آنکه کافر شده اند
از اهل کتاب و نه مشرکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر نبی شما چیزی یعنی قرآن یا وحی
که منزل است از سما یا رحمتی که این است از پروردگار شما و خدای مخصوص گرداند برحمت

خویش هر کرا خواهد یعنی برحمتی مخصوص کند که آن در دیگری نبود چون فضایل پیغامبر صلی الله
علیه وسلم وخصایص کرامات اولیا اکرم وخدای عز وجل که پادشاهی قدیم است خداوند فضل
عظیم است **بیت** پادشاهی است کز خزانهٔ غیب ° هر دو عالم یکی کشته اند **مَا نَنْسَخْ مِنْ**
آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا ما ننسخ
بفتح نون وسین از نسخ دیگر بود وکسر سین از انساخ وهمچنین ننسها بضم نون وکسر سین از
انساء که اصل او نسیان است وبفتح نون وهمزه ساکن بود سین مفتوحه از نساء بمعنی تاخیر خوانند
ومعنی برحسب آن دانند ما شرطیه است ننسخ شرط است او ننسها عطف است بر ننسخ نات جزاء
شرط است بخیر متعلق است بنات من در منها تفضیلیه است او مثلها عطف بر بخیر وجمله معترضه است
برای طعن کافران در نسخ بعض متکلمان روایت کرده کافران ومنافقان در وقوع نسخ
طعن میکردند که محمد حکمی می آرد بچیزی که امر میکند از آن باز میدارد واز چیزی نهی میکند باز
همان را میفرماید ودر طلب آن کوشش می نماید این آیت نازل گشت بود ودیوست **معنی** آیت
آنچه نسخ میکنیم از آیات قرآن یا فراموش میکردانیم از دلها این می آریم بهتر از آن یا مثل آن
واین بر نسبت صاحب شرع بیان است مر مدت حکمی که عند الله موقت بود بر نسبت ما تبدیل است
از جهت آنکه ظاهر او را حکم بقا مینمود در آن جای طعن نبود ومحل عیب نباشد **أَلَمْ تَعْلَمْ**
أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ° همزه استفهام برای انکار است وانکار
نفی مثبت وتقریر است وخطاب طاعن راست با مرمخاطب غیر معین را وان باسم وخبر خویش
قایم است مقام دو مفعول تعلم علی کل شیء متعلق است واینجمله تمثیل است **معنی** اینست میدانی
یعنی میدانی که خدای تعالی بر هر چیزی قادر است حکم کردن داند وحکمی که کرده است برگرفتن آن تواند
أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
واین استفهام نیز برای انکار است چنانچه بالا گذشت که ملک السموات والارض خبر ان است

ان باسم

ان باسم وخبر خویش قایم است مقام دو مفعول الم تعلم بر جمله وما لکم من دون الله من و
ولا نصیر حال است واینجمله یعنی الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض تذییل بعد تذییل است
وتاکید بعد تاکید **معنی** اینست الم تعلم یعنی میدانی بدرستی خدای عز وجل مراوراست آسمانها
وزمین وتصرف وقدرت بران وجه این آنچه خواهد از آسمان بفرستد از نبات ناسخ ورفع
منسوخ وباران وبرکت بفرستد وآنچه خواهد از زمین از باغ وکشت ومعادن وحیوانات و دو
دختران بیرون آرد ونیست مر شما را جز خدای دوستی صاحب ولایت بر شما ونه دوستی کننده
ویاری دهنده حکم کنند بر شما بولایت وملک خویش آنچه خواهد از حکم کردن وبرگرفتن **أَمْ**
تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا
سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ° **روایت** کرده اند
یهود از پیغامبر علیه السلام نزول کتاب بیک دفعت خواستند اینبا الکتاب جملة واحدة
گفتند چنانچه در آیت یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی
اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة الخ واین آیت وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن
جملة واحدة ثابت شده وبعضی گویند نزول آیت در شان عبد الله امیه مخزومی وجماعتی از
مشرکان است که با او بودند پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم بگفتن لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا یعنی ایمان نیاریم بتو تا شگافی برای ما از زمین چشمه جاری نمودند ام
بمعنی بل است واین کلام اضرابست از مضمون ما ننسخ من آیة او ننسها که متضمن طعن در نبوت
است ای انکم تطعنون فی نبوة محمد صلی الله علیه وسلم بطعنکم فی الناسخ والمنسوخ وسوالکم تنزل
الکتاب جملة او سوالکم تفجیر ینبوع من الارض بل تریدون ان تسالوا رسولکم اکبر من ذلک کما سئل
موسی من قبل عند الکذبة وانکار نبوت وقولهم ارنا الله جهرة ومن یتبدل الکفر شرط است محذوف
الجزاء فقد ضل سواء السبیل تعلیل است من لم جزای ای ومن یتبدل الکفر بالایمان لا یفلح لانه

ونمرات آن نزدیک خواهید شناخت وبدرستی خدای بعملها شما بیناست وبدادن جزا وسزا توانا

وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا

أَوْ نَصَارَىٰ این جمله عطف است بر واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک وجمله معترضه

که میانه بود میان دو کلام متصل بمود سیاق نکته هر یکی از آن بالا گذشته ووجه اعتراض هر یکی در

ذیل تحریر پیوسته ای قال اهل الکتاب لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری در آیة لف

ونشر است او برای منع خلو آن ودو منع الجمع در لف بواجب است من جمع در نشر یعنی گفتند این

وایشان این دو سخن بر آن یکی این دیگری از ایشان پس نظر در مجموع من حیث المجموع اجتماع بود

وخلو باتفاق فریقین منتفی است برین طریق او برای منع خلو دون الجمع واضح باشد هود جمع عائد

است چنانچه بنزل جمع بازل **معنی** اینست ویهود ونصاری گفته اند غیر یهود ونصاری در بهشت در

نیاید **سوال** این کلام داخل بر لف ونشر چرا کند ودر ره لف ونشر کلام دلیل آمدند **جواب** بدلیل

آیت وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود چه درین آیت گمراه

خواندن هر یکی از دو فریق مذکور دیگر فریق را تصریح است واین بر لف ونشر دلیل صریح است چه

هر یکی از ایشان بهشت برای خود میگویند پس چاره نباشد که حمل بر لف ونشر کنید یعنی گفته اند

یهود در بهشت غیر یهود در نیایند وگفته اند نصاری در بهشت جز نصاری در آمدن نتوانند

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ تلک اشارت التمنیات سابقه یعنی حصر دخول الجنة علی انفسهم

وعدم ودادتهم تنزیل خیر علی المؤمنین وودادتهم ارتداد المؤمنین ای تلک التمنیات غیر حاصله

ونتواند بود تلک اشارت سوی مقالت مذکوره یعنی لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری

باشد واز امانیهم مقترنات معهود ایشان مراد شود چنانچه لن تمسنا النار الا ایاما معدودة

ونشفع لنا ابائنا الانبیاء وتغفر لنا ربنا خطایانا وترحمنا وکلام از قبیل تشبیه مذکور بود بحذف

ادات تشبیه تقدیر هذه المقالة مثل مقترناتهم المعهود ما ذکر فی البطلان باشد وامانی جمع امنیه

امنیه بر وزن افعوله اصل امنویه بود اعلال مرمی در وی روی نمود این جمله مستانفه است چنانچه

که کسی گفت

که کسی گفت ما حال تلک الامانی فقیل تلک الامانی غیر ثابته یا کسی گوید ما حاله مقالتهم یعنی قولهم

لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری فقیل تلک المقالة مثل امانیهم المعهود فی البطلان

ونتواند بود که معترضه باشد برای بطلان امانی مذکوره **معنی** اینست لن تمنیات باطله مذکوره

وآرزوهای ناپسندیده مسطوره یعنی در آمدن بهشت را بر نفسهای خویش حصر کردن ونارسیدن خیر

بر مومنان آرزو بردن ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة گفتن ونشفع لنا ابائنا الانبیاء

داشتن تمنیاتی است که وجود آن گاهی نخواهد بود وحصول آن وقتی روی نخواهد نمود **سوال** شک

نیست که هر یکی از تمنیات مذکوره در اخبار وبجمله تلک امانیهم را یده صیغت **جواب** خبر مبتدا را

در مثل این محل تاویل بصفت مشهوره او کنند وکلام را در معرض افادت افکنند چنانچه در الارض

ارض والسماء سماء بالارض سافله والسماء عالیه تاویل کرده اند ودر انا انت وانت انا تاویل ان الکامل

ومثوی کامل گفته اند اینجا امانی ایشان نزا تاویل مامور غیر متحققه که صفت مشهور بود او کنند یعنی

کلام تلک الامانی امور کالغیر ثابته دانند **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ**

صَادِقِينَ جمله مستانفه است چنانستی که پیغمبر گفت ماذا اقول فهو لاء الطیب فقیل

قل هاتوا برهانکم **معنی** اینست بگوی محمد حجت خویش بر گفتار خویش از توریة والانجیل بیارید

اگر شما در دعوی مذکور در مقالت مسطوره است گویا تبدیلی حرف بجاب است سرانجه ایشان مدعی

ان یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری نفی کرده بودند از در آمدن بغیره خویش در بهشت

معنی چنین باشد غیر جهودان وترسایان در بهشت در آیند مومنان بغیر ایشان اند در خیان

بهشت نباشند **بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ**

فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ من اسلم شرط است وجهه یعنی ذاته مفعول است بعد

متعلق است جمله وهو محسن حال است جمله فله اجره جزا است عند ربه ظرف است منه لهم که ظرف

مستقر است خوف اسم لا است علیهم خبر اوست وجمله عطف است بر له اجره عند ربه افراد حمیرا

اجره عند ربه از جهت افراد لفظ من است و ایراد ضمیر جمع در علیهم و لا هم یحزنون از جهت معنی است تقدیم
مسند الیه بر خبر فعلی ایلاء حرف نفی موجب تخصیص نفی است بمسند الیه نفی حزن مخصوص گردانیدن
بود بهم اشارت است که اندوهگین نباشند و محزون نشوند نفی حزن در کافران نبود ایشان همیشه
در اندوه باشند و جمله من اسلم تا آخر تعلیل ایجابی است که مفعول بلی است معنی اینست هر که ذات
خود مر خدای را بسپارد و دل خود را بر اخلاص آرد درینحال که او نیکوئی کننده و نیکی ورزنده است
پس مر او راست ثواب ایشان نزدیک پروردگار مهربان خوفی بر ایشان نبود و هم ایشان نشوند
که ایشان را غمی و اندوهی نباشد وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى
عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ
عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ روایت کرده اند جهودان
و ترسایان بنی نجران پیش پیغامبران صلی الله علیه و سلم یکدیگر خصومت میکردند جهودان
ترسایان را و ترسایان جهودان را بهیچ آوردند مصراع همیشه یار خصومت جهودان و ترسا
در شان ایشان این آیه آمد و این نظم بوده پیوسته جمله با معطوفات خویش عطف است بر
قالوا لن یدخل الجنة و جمله و هم یتلون الکتب حال است معنی اینست و گفتند جهودان نیستند
ترسایان بر چیزی از نیکی و دین و منکر حقیقت عیسی علیه السلام و انجیل شدند و گفتند ترسایان
نیستند جهودان مسطور بر چیزی از نیکی و دین و منکر حقیقت موسی علیه السلام و توریت
گشتند و حال اینست که ایشان یعنی جهودان و ترسایان کتاب را میخوانند و در کتاب هر یکی
تصدیق کتاب و پیغامبر فریق دوم را انکار کتاب و پیغامبر فریق دیگر میدانند و در انکار هر
یک کتاب و پیغامبر فریق دوم را انکار کتاب و پیغامبر خویش بود بلکه انکار جمله پیغامبران باشند
كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ
ذلک اشارت است بر قول اهل الکتاب و پیغامبر خویش بود بلکه انکار جمله پیغامبران باشد
و ضمیر مثل قولهم عاید است بر اهل کتاب ای مثل قول اهل الکتاب و الذین لا یعلمون مثل قول

اهل الکتاب

اهل الکتاب تکرار مفید مذکور است بدل است یا بیان است یا تاکید است یا محمول بر اختلاف وجه تشبیه بود
ذلک اشارت بر مقول بود کذلک مقول قال باشد مثل قولهم صفت مصدر محذوف دارند معنی مثل
قول اهل الکتاب فی البطلان قال الذین لا یعلمون قولا مثل قولهم فی کونه ناشیا من العداوت
پندارند یا بر عکس یعنی ذلک اشارت بر مصدر گویند و از قولهم معنی مقول جویند مثل قولهم یعنی
مثل قولهم معمول قال بود و کذلک صفت مصدر محذوف باشد وجه تشبیه در هر دو حال همان بود
که گفت برین تقدیر تکرار نبود تاسیس در هر دو حال همان باشد برین وجه لا یعلمون منزل
منزله لازم بود معنی لا یتصف بالعلم شود و جمله کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم معترضه
بود متضمن تشنیع اهل کتاب و تشبیه ایشان بجاهلان باشد معنی اینست کسانیکه از اهل علم
نه اند برین طریق گفتند و هم یکدیگر را طعن گوشتند همچو مشرکان عرب و کفار قریش بت
پرستان و آتش پرستان بسبب مخالفت دین خویش خط ادیان دیگر نفی فضل آن کردند هم
همچو اهل کتاب یکدیگر را بهیچ آوردند فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ فا در جواب شرط
محذوف است ای ان وامر علی هذا القول وان یرجعوا عنه فالله یحکم الایة معنی اینست اگر
این قایل آن یعنی یهود و نصاری و جاهلان برین گفتار یعنی نفی حقیقت غیر دین خویش
که متضمن نفی حقیقت اسلام بدروغ نیز میشود ثابت باشند و از کلمات نابوده و سخنان ناشنیده
باز نگردند پس خدای میان ایشان روز قیامت در باب نفی حقیقت اسلام بدروغ گوئی حکم
خواهد کرد و بد آنچه ایشان سزاوارند از خلود نار جهنم خواهد آورد وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا روایت کرده اند مسجد بیت المقدس را
داود پیغمبر علیه السلام بنا کرد پیش از تمام شدن او روی بدار بقا کرد و آورد چون سلیمان پیغمبر علیه
السلام را نبوت و ملک افراخت عمارت مسجد مذکور را مرتب ساخت بعده مسجد مذکور را جهودان

شرطیست تولوا مجزوم آمده سقوط نون علامت جزم شده جزا شرط محذوف ست فثم وجه الله
تعلیل ست ای ایما تولوا آیات لکم عبادة الله لانه ثم وجه الله جمله ان الله واسع علیم تذییل است
وتاکید از جهت ثنای باری بر وجه وکادت واستواری ست معنی اینست مشرق ومغرب هر
خدای ست زمین هم محل عبادت خداست در هر مکانی که رو آرید محل عبادت خدای پندارید
لان ثم وجه الله واین آیه متشابه ست سلف گوید آنچه مراد خداست خداوند ست یعنی غنی ست از
عبادت عابدان فراخ عطاست یعنی بسیار بخشایش ست در باب بندگان در عبادت اندک جزا
بسیار دهد در مکان عبادت سعت وفراخی نهد بر حکم آن ارضی واسعة فایای فاعبدون همه زمین را
عبادتگاه ساخت وبر مقتضا جعلت فی الارض مسجدا سجده گاه داشت وداناست یعنی عالم است
بنیات عبادت کنندگان واخلاص در دل ایشان **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا**
اینجمله عطف ست بر وقالت الیهود لیست النصاری ای وقالت الیهود والنصاری ومشرکوا
العرب اتخذ الله ولدا معنی اینست وگفتند جهودان وترسایان ومشرکان عرب که گرفته است
خدای ارجمند برای خویش فرزند جهودان عزیر ابن الله گفتند وترسایان المسیح ابن الله داشتند
ومشرکان عرب ملیکه را بنات الله خواندند وبر قرائتی که قالوا بغیر واو خوانند اینجمله را باید
گفتار صادق دانند چه کسانی که اتخذ الله ولدا گویند ودر راه اینچنین باطلی پویند گفتارهای
سابقه از ایشان عجب نبود وکلمات متقدم از ایشان مستبعد نباشند **سُبْحٰنَهٗ** مصدر است
بر فعل محذوف ای اسبح الله تسبیحا اینجمله معترضه ست برای تنزیه معنی اینست پاکی یاد میکنیم
خدای را از هم عیب پاکی یاد کردنی وبراءت ونزهت میجوئیم از هم تقصیر براءت جستن فرزند اگر
آفریده شود همچو سایر مخلوقات مخلوق ومملوک فرزند نباشد واگر مخلوق نبود قول ابقا
آید نیز یک قدم روی نماید ونیز هرچه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند نشود
بَلْ لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ اضراب ست از جمله اتخذ الله
ولدا ای جمیع ما فی السموات والارض مملوکة له فلا یکون له معنی اینست بلکه آنچه در آسمانها ست

ازونیستگان وآنچه در زمین ست از عزیر وعیسی وجز آن آفریده شده اند مملوک خدا اند مملو
فرزند نبود پس مراورا فرزندی نباشد **كُلٌّ لَّهٗ قٰنِتُوْنَ** کل مجموعی است
یعنی همه نه کل افرادی محمول بر کل مجموعی شود حال او بر کل افرادی روا نباشد واینجمله را
از جمله سابقه فصل کرد بغیر واو آورد زیرا چه اینجمله مر جمله سابقه را که متضمن اثبات اینجمله مذکور
ملک ما فی السموات والارض ست باثبات انقیاد که آن اثر ملک ست تاکید ست ومضمون آن را
چنانچه بیان کرده شده تائید ست معنی اینست بعد جمیع چیزهایی که در آسمان وزمین ست مر
خدای را همه با کره منقاد اند وهمه از ممالیک وعباد اند چنانچه جای دیگر گفته ست وله اسلم
من فی السموات والارض طوعا وکرها سوال در ما فی السموات ما که برای ذوی العلم ست استعمال کرد
ودر کل له قانتون صیغه جمع سلامت که برای ذوی العلم ست آورد وجه استعمال مذکور چیست
صیغه آن بر چه مبنی ست جواب اگر از ما کل ما فی السموات والارض مراد شود در مقام بیان مملو
ذوی العلم را با تبلیغ وعروض مشارکت بود تغلیب غیر ذوی العلم بر ذوی العلم بحسب مقام
مناسب باشد ودر قنوت که فعل اولی العلم ست تغلیب ذوی العلم ملایم بود واگر از ما جمیع ما فی
السموات والارض من اتخذتم الکفار اولاد الله مراد دارند ما صدق علیه اگر آن در سکان
در آسمان وعزیر وعیسی بر زمین پندارند بر این وجه استعمال قانتون بر اهل باشند واستعمال
ما در ذوی العلم از جهت حط مرتبها ایشان بحسب مقام وداشتن صفات ایشان در حیز ابهام
مناسب بود **بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ** ای مبدع السموات والارض
وهو بدیع سمواته وارضه واینجمله نیز تاکید ست مر جمله سابقه را از راه اثبات ملک ست باثبات
ابداع که موثر در ملک ست معنی اینست خدای پیدا کننده آسمان وزمین ست آفریننده آن و
این ست یا گویند آنی ست که مبدع ست آسمانهای وزمین او ونو باده است تا رفطرت وقدرت
بنین او **وَإِذَا قَضٰى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ كُنْ**
فَيَكُوْنُ اینجمله عطف ست بر له ما فی السموات جمله اولی بیان ملک ست وجمله ثانیه

شرطیست تولوا مجزوم آمده سقوط نون علامت جزم شده جزا شرط محذوفست فثم وجه الله
تعلیل ست ای اینما تولوا ایات لکم عبادة الله لانه ثم وجه الله جمله ان الله واسع علیم تذییل است
وتاکید از جهت ثنای باری بر وجه وکادت واستواری است **معنی** اینست مشرق و مغرب مر
خدای است زمین همه محل عبادت خداست در هر مکانی که روآرید محل عبادت خدای بیدارید
لان ثم وجه الله واین آیه متشابه است سلف گوید آنچه مراد خداست خداوند است یعنی غنی است از
عبادت عابدان فراخ عطاست یعنی بسیار بخشایش است در باب بندگان در عبادت اندک را
بسیار دهد در مکان عبادت سعت وفراخی نهد بر حکم ان ارضی واسعة فایای فاعبدون همه زمین را
عبادتگاه ساخت و بر مقتضا جعلت فی الارض مسجدا سجده گاه دانست دانا ست یعنی عالم است
بنیات عبادت کنندگان واخلاص در دل ایشان **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا**
اینجمله عطف است بر وقالت الیهود لیست النصاری ای وقالت الیهود والنصاری ومشرکوا
العرب اتخذ الله ولدا **معنی** اینست وگفتند جهودان وترسایان ومشرکان عرب گرفته است
خدای از جهت برای خویش فرزند جهودان عزیر ابن الله گفتند وترسایان المسیح ابن الله دانستند
ومشرکان عرب ملیکه را بنات الله خواندند و بر قرائی که قالوا بغیر واو خوانند اینجمله را تابع
گفتار صادق دانند چه کسانی که اتخذ الله ولدا گویند و در راه اینچنین باطلی پویند گفتار های
سابقه از ایشان عجیب بود و کلمات متقدم از ایشان مستبعد نباشند **سُبْحَانَهُ** مصدر است
بر فعل محذوف ای اسبح الله تسبیحا اینجمله معترضه است برای تنزیه **معنی** اینست بپاکی یاد میکنیم
خدای را همه عیب بپاکی یاد کردنی و براءت و نزهت میجوییم از همه تقصیر براءت جستی فرزند اگر
آفریده شود همچو سایر مخلوقات مخلوق و مملوک فرزند نباشند و اگر مخلوق نبود قول بقدما
آید نیز یک در قدم روی نباید و غیر هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند نشود
بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اضراب است از جمله اتخذ الله
ولدا ای جمیع ما فی السموات والارض ملوکه له فلا یکون له **معنی** اینست بلکه آنچه در آسمانها است

از ذوی نشانکان و آنچه در زمین است از عزیر و عیسی وغیر آن آفریده شده اند مملوک خداانند مملوک
فرزند نبود پس مراد او را فرزندی نباشد **كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ** کل مجموعی است
یعنی همه نه کل افرادی محمول بر کل مجموعی شود حال او بر کل افرادی روا نباشد واینجمله را
از جمله سابقه فصل کرد بغیر واو آورد زیرا چه اینجمله مر جمله سابقه را که متضمن اثبات اینجمله مذکور
ملک ما فی السموات والارض است باثبات انقیاد که آن اثر ملک است تاکید است و مضمون آنرا
چنانچه بیان کرده شده تائید است **معنی** اینست بعد جمیع چیزهایی که در آسمان و زمین است مر
خدای را همه بالکره منقاد اند و همه از ممالیک و عباد اند چنانچه جای دیگر گفته است وله اسلم
من فی السموات والارض طوعا وکرها **سوال** در ما فی السموات ما که برای ذوی العلم است استعمال کرد
و در کل له قانتون صیغه جمع سلامت که برای ذوی العلم است آورد وجه استعمال مذکور چیست و
صحت آن بر چه مبنی است **جواب** اگر از ما کل ما فی السموات والارض مراد شود در مقام بیان مملوکیت
ذوی العلم را با تبلیغ و عروض مشارکت بود تغلیب غیر ذوی العلم بر ذوی العلم بحسب مقام
مناسب باشد و در قنوت که فعل اولی العلم است تغلیب ذوی العلم ملایم بود و اگر از ما جمیع ما فی
السموات والارض من اتخذتم الکفار را اولاد الله مراد دارند ما صدق علیه اگر آن در سکان
در آسمان و عزیر و عیسی بر زمین پندارند بر ینوجه استعمال قانتون بر اهل باشند و استعمال
ما در ذوی العلم از جهت حط مرتبها ایشان بحسب مقام و دانستن صفات ایشان در حیز ابهام
مناسب بود **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** ای مبدع السموات والارض
وهو بدیع سمواته وارضه واینجمله نیز تاکید است مر جمله سابقه را از راه اثبات ملک است باثبات
ابداع که موثر در ملک است **معنی** اینست خدای پیدا کننده آسمان و زمین است آفریننده آن و
این است یا گویند آنکه است که بدیع است آسمانهای و زمین او و نو باوه است از فطرت و قدرت
بین او **وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن
فَيَكُونُ** اینجمله عطف است بر له ما فی السموات جمله اولی بیان ملک است و جمله ثانیه

باشند و مستعد ایقان باشند مراد دارند مفید اخراج کسانیکه در خور ایمان نه اند و استعداد ایمان ندارند بند اند

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ بالحق حال است و همچنین جمله لا تسئل

و تواند بود که جمله و لا تسأل به انا ارسلناک معطوف گردد یا معترضه باشد چنانکه بر قرات

نافع که بر صیغه نهی خوانده معترضه است تاکید جمله انا ارسلناک از جهته رد انکار سامعان عن تحا...

یعنی کافران باشند یا از جهته اظهار عنایت در اعلام مخاطب بغیر انکار و تردد بر طریق انا سنلقی

علیک قولا ثقیلا بود **روایت** کرده اند چون در آیات سابقه اقوال کفار را ذکر کرد و اعمال

ایشان را در میان آورد پیغامبر صلی الله علیه و سلم اندوهگین گشت از جهته تسلیه و آرام دادن

دل پیغامبر صلی الله علیه و سلم نزول این آیه بوده است و انجمله معترضه است برای تسلیه دل پیغامبر

صلی الله علیه و سلم از جفای کافران و باز داشتن او ایشان را از کفر و کفران **معنی** اینست بدرستی

ما ترا براستی و درستی فرستادیم و مرتبه نبوت و رسالت دادیم درینحال که ترساننده از بیران

و مژده دهنده بجنات و تواند بود که ما تر بالحق بمعنی مع باشد و مراد از حق دین حق یا قران بود

معنی چنین باشد بدرستی ما ترا با قران یا دین حق فرستاده ایم درینحال بشارت دهنده باشی

مر مومنان را و متابعان قران را و ترساننده باشی مر کافران را و مخالفان را از افعال و اقوال

اصحاب دوزخ پرسیده نخواهد گشت و از جهته گناه ایشان بمبالت نخواهی بود افعال و اقوال

ایشان موجب گرفتاری ایشانست بعصیان ایشان ترا جه نقصان است کار تو تبلیغ رسالت است

اگر ایجاد آورده برانچه فرموده شده بودی امتثال کرد ازینجهته غمگین مباش و دل خود را بانده و

و رنج مخراش بر قرات نهی **معنی** اینست مپرس ای محمد از حال اصحاب دوزخ که چگونه خواهد بود و

چه حال روی خواهد نمود **روایت** کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم لیت شعری ما فعل ابوی

بر زبان آورده حق سبحانه و تعالی بانزال آیه پیغامبر را ازین تمنی نهی کرد **وَلَنْ تَرْضَى**

عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ

مِلَّتَهُمْ انجمله عطف است بر حکایات سابقه از یهود و نصاری که بالا گذشته و این آیه

محمول بر حذف است ای و لن ترضی عنک الیهود حتی تتبع ملتهم کالنصاری حتی تتبع ملتهم

پیغامبر صلی الله علیه و سلم مامور بود ببشارت مومنان و نذارت کافران بتبع آوردن ایمان آوردن

کافران بایشان القیام میکرد و در خر مجالست و مصاحبت می آورد و خشنودی ایشان می جست

و ایشان را باینده بنرمی و رفق میگفت خدای عز و جل برین جمله صفتی دیگر از صفات ناپسندیده

ایشان بیان کرد و طبیعتی از نکوهیده طبایع ایشان در ذکر آورد **معنی** اینست و هرگز خشنود نشوند

از تو جهودان و نه ترسایان تا آنکه پس روی ایشان کنی دین ایشان را و آن از تو واقع نخواهد

گشت و ایشان هرگز از تو خشنودی نخواهند بود است **قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ**

هُوَ الْهُدَى درین جمله مر خطاب پیغمبر را صلی الله علیه و سلم آمده و در انثنا مخاطب

بنی اسرائیل برای امر کردن پیغامبر علیه السلام تنبیه ایشان معترضه واقع شده ضمیر فصل برای

تخصیص مسند بمسند الیه است یعنی او تخصیص هدی بهدی خداست پس لازم آمد که غیر هدی خدا هدی

نباشد و آن لازم آید که ملت یهود و نصاری غیر شبه جمله و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری

حتی تتبع ملتهم موجب آنست که پیغامبر صلی الله علیه و سلم ملت ایشانرا ملوح است بدین که ملت

ایشان غیر متبع است باعتبار تقدیم ملوح سایل را از معنوی جمله باعتبار معنی یعنی غنه که مقصود

است تنزیل منزله سایل کرد جمله را باعتبار موکد آورد **معنی** اینست بدرستی هدایت خدا همو

هدایت رهنمای همین رهنمای خداست ملت یهود و نصاری که غیر هدای خداست هدی نبود چون

هدی نبود متبع نشود کسی که این معنی دانست هدی چگونه گذارد و دل بر متابعت هوا و گمراهی جه

نوع گمارد و منع اتباع ملت ایشان چگونه دم متابعت دین ایشان زنم **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ**

أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۙ

مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ لام موطیه قسم است

قسم مقدر است ای اقسم بعسم شبت مالک من الله جواب قسم است معنیه معنی جزای شرط است

وجمله ولئن اتبعت تا آخر معترضه دیگرست برای تنبیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم تا ذات او متابعت ایشان نکند
وآنچه رسم متابعت ایشان است از و پیدا نیاید معنی اینست بگو کند یاد میکنم هر آینه اگر اهواء
یهود ونصاری از پس که آمده است ترا علم ببطلان سخن ایشان وحقیقت دین مسلمانان بعد این
پس روی کنی وخود را و اتباع ملت یهود ونصاری که باطل است الکتی حکم کرده شود که نیست مر
ترا دوستی که بنیاد داری نهد ونه یاری دهنده که یاری دهد سوال پیغامبر صلی الله علیه وسلم معصوم است
عدم اتباع اهواء کافران در حق او مجزوم است وشرطی که مجزوم العدم بود محل استعمال لو است
محل آن نباشد جواب خطاب بپیغامبر در ولئن اتبعت اهواءهم ودر بعد الذی جاءک من العلم
در مالک من الله من ولی ولا نصیر بر وجه تعریض از امت باشد معنی کلام ولئن اتبعک امتک اهواءهم
بعد الذی جاءهم من العلم مالهم من الله من ولی ولا نصیر بود وخطاب در پیغامبر در ولئن اتبعت
وجه فرض محال دارند وخطاب مالک من الله بر تقدیر فرض محال مذکور پندارند وخطاب بعد
الذی جاءک من العلم بر وجه تحسین بود بر وجه شک شبهه نباشد وشرط مذکور از این دو وجه
هر تحقیق وجهی که دارد مجزوم العدم ندارند سوال مذکور واشکال مسطور متوجه نیاید و
ایراد ماضی بر سبیل تعریض از کسانی است که از ایشان اتباع کفر واقع شده واین جریمه عظیمه از
ایشان در وجود آمده تعریضی بر سبیل مجاز بود از قبل کتاب باشد سوال بر تقدیر تعریض از
کسانیکه از ایشان این کار واقع شده واین جریمه در وجود بر نسبت ایشان این شرط مجزوم
الوقوع بود وشرط مجزوم الوقوع محل اذ است محل ان نباشد جواب استعمال آن در مجزوم الوقوع
او از جهت توبیخ وتصویر این مقام مقتضی انتفاء شرط است بحیثیتی که جز بر طریق فرض محال
صالح نبود پس جزم برود در حکم عدم جزم باشد چنانچه در افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما
مسرفین گفته اند ودر وان کنتم فی ریب مما نزلنا بران رفته اند سوال برین طریق در یک لفظ
دو معنی می آید واراده دو معنی حقیقی یا مجازی یا مختلف در یک لفظ چه نوع شاید جواب هر یک
از ماده وصیغه در دلالت بر معنی علاحده بود ودر ارادت این حقیقت ومجاز منفرد باشد وارادت

دو معنی

دو معنی صیغه وماده در ارادت دو مدلول از یک دال نگویند چه در یک لفظ توان بود از ماده معنی
حقیقی واز صیغه معنی مجازی جویند چنانچه در نفخ فی الصور ونادی اصحاب الاعراف ماده حقیقی است
وصیغه ماضی مجازانه استقبال یا بر عکس چنانچه ماده مجاز از دلالت وصیغه ماضی حقیقت در خلقت
الحال وتواند بود همچو تعد ماده خاص وصیغه مشترک بود وتواند بود چون قتل هر دو خاص باشند
وتواند بود چون نضرب هر دو مشترک بوند

الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته

بعضی گویند از کتاب توریت وانجیل وان
الذین آتیناهم الکتاب مسلمانان اهل کتاب مراد اند چون عبد الله بن سلام ویاران او چون
بحیرا از نصاری حبشه وشام که پیش پیغامبر آمدند وایمان آوردند وامثال ایشان برین
وجه یتلونه حق تلاوته حال مقدره از هم بوند وحق تلاوت منصوب بر مصدر باشند اولئک
یومنون به خبر مبتدا دارند حاجت سوی حذف وتقدیر بعض الذین آتیناهم الکتاب ندارند
چه تالیان حق تلاوت چنانچه باید وشاید این بعض بوند واگر یتلونه خبر مبتدا بود تفاوت
حاجت شود چه همه اهل کتاب این صفت نداشتند وتواند بود که گویند کسانیکه بکتاب نفع
نگرفتند ودل بران نبستند گوی آن شرافت به نهاده اند وکسانی که در عمل بکتاب نفع گرفتند
چنانچه که کتاب هم ایشان یافتند برین تقدیر بعض حاجت که کتاب هم برین طریق تقدیر
حاجت تقیید بر توجیه این جمله بعد حکایت از کسانیکه عمل بکتاب نکردند ودل بر متابعت
بناوردند برای ستایش کسانیکه بگرویدند ودل بر متابعت او آوردند معترضه باشد و بعضی
گویند الکتاب قران مراد است واز الذین آتیناهم الکتاب مومنان امت پیغامبر علیه السلام
برین وجه مستانفه بود که چون در آیات سابقه حکایات از اهل توریت وانجیل بود سامع در
ذکر اهل قرآن رغبت نمود چنانست که ایشان سوال کردند شان اصحاب تو از قبل الذین آتیناهم
الکتاب یتلونه حق تلاوته یعنی یقرونه حق قراته ای مع محافظة حروفه وکلماته وملازمة
تصدیق محکماته وثبات بهاته ومجانبة تحریفه وتغییر مرادله تنبیه وتدبیر وملاحظة مراداته

آمده بعضی کویند ادای مناسک حج بود و بعضی را بودن کلمات مذکوره عبارتست از ده سنن پنج در
سر و پنج در تن که در حدیث مذکورست بیان نمود فرق سر و قص شارب و مضمضه و استنشاق و
سواک و تقلیم اظفار و نتف ابط و حلق عانه و استنجا با آب و ختان و بعضی کویند کارهای سخت که وقوع او
غیر معتاد است از ماندن بر نار و مخاصمت با پادشاه جفاکار که خبر آن بر وجه کلمات بمعنی امور شده
باشند نه بمعنی سخنان و از کلمات بعضی دعاها ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا به ربنا وابعث فیهم
رسولا منهم یتلوا علیهم ایاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم پندارند
و اینمعنی بر قرات ابوحنیفه که مروی از ابن عباس است رضی الله عنه و اذ ابتلی ابراهیم ربه برفع ابراهیم
و نصب ربه باشد برین تقدیر معنی ابتلی دعا بود و معنی اتمهن الله کوینده و بر قراءت متواتر که اذ ابتلی
ابراهیم بنصب ابراهیم و رفع ربه است ضمیر اتمهن مر ابراهیم بود و تقدیر چنین باشد اتی بهن ابراهیم
تامتکامله معنی چنین بود مبتلا کرد ابراهیم را پروردکار ابراهیم با وامر و نواهی ای کارهای
سخت که مردمان از آن عجب آورد پس او آنرا بصفت تمام و کمال بخاص اخلاص و احسن حمال بجا
آورد **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** جمله مستانفه است
چنانستی که سامع کفت فماذا قال الله حین اتمهن ابراهیم فقیل قال انی جاعلک الایة یعنی
جاعلک مفعول قال است و تاکید او از جهة ابراز وعده بر سبیل و کادت است لو معنیش اینست کفت خدای
تعالی بدرستی کردانندهام تو مردمان را پیشرو و مقتدا چنانکه مردمان بتو اقتدا کنند و متابع تو باشند
چون ابراهیم در رابطه سخن بیرون آمد لاجرم میان مردمان امامت یافت و بر درجه مقتدای بر آمد
در مثل است عند الامتحان یکرم الرجل او یهان بیت تا برده رنج کنج میسر نمیشود مزد او کرفت
جان برادر که کار کرد **قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ
عَهْدِي الظَّالِمِينَ** جمله مستانفه است چنانستی که سامع کفت فماذا قال
ابراهیم حین قیل له ذلک فقیل قال و من ذریتی من برای تبعیض است و من ذریتی عطف بر مجرور
است ای قال ابراهیم اجعلنی اماما و بعضا من ذریتی ائمه معنیش اینست کفت ابراهیم علیه السلام و الصلوة

بکردان مرا و بعضی از ذریت مرا امام **سوال** چون امام کردانیدن او بآیت انی جاعلک للناس اماما
موعود بود دعای امامت خویش برای چه کند **جواب** واو عطف است برای جمع است پس از روی معنی
دعای مذکور دعای بجمع میان امامت او و ذریت او بود نه دعا و امامت او تنها باشد **سوال** چون من
برای تبعیض دارند خواهش کلام امامت بعض ذریت پندارند لا ینال عهدی الظالمین مطابقه
نباشد ظالم بودن بعضی و عدم صلاحیت ایشان برای امامت منافی سوال بعضی نشود **جواب** لا ینال
عهدی الظالمین متضمن اجابت امامت بعضی از ایشان که عدم صلاحیت مقصور بر ظالمان است
و بعضی بی شبهه غیر ظالم اند صلاحیت امامت دارند از اجابت سوال مانعی ندارند و بیان عدم
مانع از اجابت کنایت از حصول اجابت بود و بیان قبول دعوت بر وجه ابلغ باشند و درکتب بی
آورده که من ذریتی عطف است بر کاف جاعلک چنانچه کسی کوید ساکرمک سامع کوید و زیدا ای اکرم منی
و زیدا و این وجه مشکل است زیرا چه اکر عطف بر کاف جاعلک باشد این مقول جاعلک شود
پس تقدیر کلام انی جاعل بعض ذریتی ائمه کوید عطف الجمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما شود
و این مقول قال الله تعالی ده است و این هم مقول قال الله شود و این مقول ابراهیم است مقول
ابراهیم عطف بر مقول الله نتواند بود پس چاره نباشد که عطف بر محذوف دارند چنانچه
ذکر کرده شد مکر آنکه کویند این کلام بر وجه حکایت عطف است القاع عطف نیست و در حکایت
تلقین و من ذریتی با واو عطف افاده و عطف در وقت صدودست بر وجه تلقین چنانچه کسی کوید
ساکرمک مخاطب کوید و زیدا از زید تا بر وجه تلقین عطف کند بر کاف ساکرمک که مدخل درو بهان
اکرمک باشد که در کلام اوست اما تغییر کیفیت چه آن بر وجه اخبار بود و این بر وجه طلب است و
در انصباب عمل عامل در معطوف علیه و معطوف تعلق اصل عامل شرطست بقای کیفیت شرط نیست
چنانچه قامت هند و زید و قام زید و عمرو و ماقام زید و عمرو و لکن عمروا و در معطوف در نظیر اول
کیفیت تانیث عامل در نظیر دوم کیفیت اثبات و در نظیر سیوم کیفیت نفی باقی نمیماند آیت اسکن
انت و زوجک الجنة درین معنی برهانی ظاهرست چه معنی او اسکن انت و زوجک الجنة و لتسکن زوجک

آمده بعضی گویند ادای مناسک حج بود و بعضی را بودن کلمات مذکوره عبارتست از ده سنن پنج در
سر و پنج در تن که در حدیث مذکور است بیان نمود فرق سر و قص شارب و مضمضه و استنشاق و
مسواک و تقلیم اظفار و نتف ابط و حلق عانه و استنجا با آب و ختان و بعضی گویند کارهای سخت که از وقوع او
غیر معتاد است از ماندن بر نار و مخاصمت با پادشاه جفاکار که خبر آن بر وجه کلمات بمعنی امور شده
باشد نه بمعنی سخنان و از کلمات بعضی دعاها که ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا بدیتیا والوث فیهم
رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم بندارند
و این معنی بر قرات ابوحنیفه که مروی از ابن عباس است رضی الله عنه و اذ ابتلی ابراهیم ربه برفع ابراهیم
و نصب ربه باشد برین تقدیر معنی ابتلی دعا بود و معنی اتمهن ابقه گویند و بر قراءت متواتر که اذ ابتلی
ابراهیم بنصب ابراهیم و رفع ربه است ضمیر اتمهن بر ابراهیم بود و تقدیر چنین باشد اتی بهن ابراهیم
تامتکامله معنی چنین بود مبتلا کرد ابراهیم را پروردگار ابراهیم با وامر و نواهی کارهای
سخت که هر دمان را العجب آورد پس او آنرا بر صفت تمام و کمال بخاص اخلاص و احسن حمال بجا
آورد **قال انی جاعلک للناس اماما** جمله مستانفه است
چنانچه که سامع گفت فما ذا قال الله حین اتمهن ابراهیم فقیل قال انی جاعلک الایة اینی
جاعلک مقول قال است و تاکید او از جهت ابراز وعده بر سبیل و کادت است لو معنی اینست گفت خدای
تعالی بدرستی کردانندهٔ ام تو مردمان را پیش رو و مقتدا چنانکه مردمان بتو اقتدا کنند و متابع تو باشند
چون ابراهیم در ابتدا سخن بیرون آمد لاجرم میان مردمان امامت یافت و بر درجه مقتدای بر آمد
در مثل است عند الامتحان یکرم الرجل او یهان بیت تا برده رنج گنج میسر نمیشود مزد او گرفت
جان برادر که کار کرد **قال ومن ذریتی قال لا ینال**
عهدی الظالمین جمله مستانفه است چنانست که سامع گفت فما ذا قال
ابراهیم حین قیل له ذلک فقیل قال و من ذریتی من برای تبعیض است و من ذریتی عطف بر مجرور
است ای قال ابراهیم اجعلنی اماما و بعضا من ذریتی ائمه معنی اینست گفت ابراهیم علیه السلام و الصلوة

بکردان مراد بعضی از ذریت من امام **سوال** چون امام کردانیدن او با آیت انی جاعلک للناس اماما
موعود بود دعای امامت خویش برای چه کند **جواب** واو عطف است برای جمع است پس از روی معنی
دعای مذکور دعای جمع میان امامت او و ذریت او بود نه دعاء امامت او تنها باشد **سوال** چون
برای بعض دارند خواهش کلام امامت بعض ذریت پندارند لا ینال عهدی الظالمین مطابقه
نباشد ظالم بودن بعضی و عدم صلاحیت ایشان برای امامت بافی سوال بعضی شود **جواب** لا ینال
عهدی الظالمین متضمن اجابت امامت بعضی از ایشان که عدم صلاحیت مقصور بر ظالمان است
و بعضی بی شبهه غیر ظالم اند صلاحیت امامت دارند از اجابت سوال مانعی ندارند و بیان عدم
مانع از اجابت کنایت از حصول اجابت بود و بیان قبول دعوت بر وجه ابلغ باشد و در کشف بی
آورده که من ذریتی عطف است بر کاف جاعلک چنانچه کسی گوید سأکرمک سامع گوید و زیدا ای بکرم منی
و زیدا و این وجه مشکل است زیرا چه اگر عطف بر کاف جاعلک باشد این مقول جاعلک شود
پس تقدیر کلام انی جاعل بعض ذریتی ائمه گوید عطف این جمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما شود
و این مقول قال الله افتاده است این هم مقول قال الله شود و این مقول ابراهیم است مقول
ابراهیم عطف بر مقول الله نتواند بود پس چاره نباشد که عطف بر محذوف دارند چنانچه
ذکر کرده شد مگر آنکه گویند این کلام بر وجه حکایت عطف است القاع عطف نیست و در حکایت
تلقین و من ذریتی با واو عطف افتاده و عطف در وقت صدور است بر وجه تلقین چنانچه کسی گوید
سأکرمک مخاطب گوید و زیدا از زید تا بر وجه تلقین عطف کند بر کاف سأکرمک که مدخول او بود همان
اکرمک باشد که در کلام اوست اما تغیر کیفیت چه آن بر وجه اخبار بود و این بر وجه طلب است و
در انسحاب عمل عامل در معطوف علیه و معطوف تعلق اصل عامل شرط است بقای کیفیت شرط نیست
چنانچه ثابت عندو زید و قام زید اعمروا و ما قام زید اعمروا لکن عمروا و در معطوف در نظیر اول
کیفیت ثابت عامل در نظیر دوم کیفیت اثبات و در نظیر سیوم کیفیت نفی باقی نماند آیت اسکن
انت و زوجک الجنة درین معنی برهانی ظاهر است چه معنی او اسکن انت و زوجک الجنة و لتسکن زوجک

سه نور بود که در غایت تابش لمعات مینمود و نور ید بیضا موسی چون موسی دست از جیب بیرون
می آورد و پیش پادشاه بردند برهان نمودار میکرد و نور یوسف روی یوسف چون از چه بیرون
آوردند و نور ساره چون صندوق را کشادند ساره را پیش پادشاه بردند پادشاه دست دراز
کرد دست او خشک گشت گفت دانستم که ترا پروردگاری است که او را می پرستی از وی بخواه که دست
من درست شود ترا بگذارم و دست از تو باز دارم ساره دعا کرد دست او بصحت پیوست او بعهد
وفا نکرد بار دیگر دل را بر قصد او آورد باز دست او خشک گشت سه بار درستی دست او خواهش
ساره بحصول پیوست سیوم بار چون دست او درست گشت از عهد خویش نگشت ساره را کنیزک
داد و بگفتی هاجر که زبان کشد چون آن کنیزک را در مقام آوردند هاجر نام کرد چون ابراهیم
علیه السلام آمد او را بوحی یا برفع حجاب معلوم شد که خدای تعالی ساره را سلامت نگاه داشت
آن کافر بروی دست نیافت ساره چون میل ابراهیم بر هاجر دید هاجر را با براهیم صلوات الله
وسلامه علیه بخشید چون هاجره حامله شد ساره غیرت کرد دل بر بیرون آوردن او آورد بعده
ابراهیم صلوات الله علیه هاجره را در مکه برد و در مقامی که آب زمزم است فرود آورد ابراهیم صلوات
الله علیه هاجره را همانجا گذاشت و او را بخدای عز وجل سپرده جانب شام شد بر ساره گشت
بعده اسماعیل زاده شد دران مقام آبی نبود هاجره برای طلب آب سعی مینمود از باز دن اسماعیل
چشمه کشاد آب روان دست داد هاجره چشمه سنگی کرد آب را داشت آب را از روانی باز داشت پیغامبر
فرموده است اگر مادر اسماعیل در بستن آب قصد نمودی چشمه مذکور تا این زمان روان بودی
چاه زمزم همان چشمه است که مادر اسماعیل بسنگ بست چشمه روان بود که بعمل او چاه گشته بعضی
خلق دیدند که پرندگان توجه مینمایند و دران مقام فرود می آیند دانستند دلال بر آب میکردند
رخ دران جانب آوردند چون دران سو شتافتند ناگاه همانجا چشمه آب یافتند همانجا وطن
ساختند مادر اسماعیل با دران کربت غربت انس جنس الانس دست داد حق سبحانه و تعالی دران
کربت رفع و برکت داد خرابه آبادان گشت و بیابان بصفت عمران پیوست اسماعیل علیه السلام

بزرگ شد

بزرگ شد زنی خواست و بر رسم که خدا پرداخت بعد چندگاه از برای دیدن اسماعیل ابراهیم او را
در خانه نیافت و زن اسماعیل سعادت اکرام و اعظام ابراهیم نیافت شکایت از عسرت حال
کرد و حکایت معیشت پیش او آورد چون وقت بسیار گذشت ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه
بازگشت گفت اسماعیل را از من اعلام برسان که آستانه در خویش را بگردان چون اسماعیل آمد
اخبار واقعات غیبت خود باز جست زن از واقعه که در غیبت او واقع بود بتمام گفت اسماعیل
دانست که پدر من آمده بود و امر بگردانیدن آستانه فرمود این کنایت از بدل کردن زن
بود امتثال امر پدر بر هر چه بهر زن واجب است با هلاک گفت زن دیگر بخواست که خانه را نیکو
آراست سال دیگر ابراهیم در خانه اسماعیل آمد باز او را در خانه نیافت زن جدیده بر عادت
پیش آمد ابراهیم نیکوئی او را دریافت گفت معاش چگونه دارید و روزگار چه نوع میگذارید
گفت عیش خوش داریم و بر فراخی معیشت شکر حق میگذاریم کرم کنید فرود آئید شفقت و
لطف نمائید بر طریق تعظیم و تکریم طعام پیش آورد مهمان داری بنیاد کرد ابراهیم صلوات
الله علیه بدعای زبان بگشاد و دل بر بازگشتن نهاد زن اسماعیل گفت باشید تا اسماعیل
بیاید حق خدمت شما ادا نماید گفت اسماعیل را بگو آستانه که داری محافظت آن بر خود
لازم بداری چون زن اسماعیل دانست که بماندن اجابت نمیکنند دم نگشت و توقف
نمیکنند گفت چون نمی مانید باری سر بشوئید و غبار سفر از سر و تن خود دور کنید و ابراهیم با
ساره عهد کرده بود که از شتر فرود نیاید و زیادت بر پرسش توقف نماید یکبار بر شتر گذاشت
و دوم پای بر سنگی داشت سر شست اثر پای او در سنگ مذکور پیدا و ظاهر گشت امروز مقامی
که دران سنگ مذکور مستقیم است آن مقام ابراهیم صلوات الله علیه **وَعَهِدْنَا**
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
و عهدنا عطف است بر وجعلنا معنی او اضافت آن معروف است لعهد عهدنا که متضمن معنی

قول است هر فعلی که متضمن معنی قول باشد لعبداوان عنتره روابود للطایفین یا مطوفات خوانی
ان طهرت و رکع جمع راکع است همچو سجده جمع ساجد و سجود نیز جمع ساجد است چنانچه قعود
جمع قاعد است و اضافت خانه سوی خویش کرد از جهت تعظیم مضاف چنانچه ناقة الله گفته اند
معنی اینست و وصیت کردیم سوی ابراهیم و اسماعیل که امر خانه مرا بر استی طواف کننده کان معتکف
شوندگان و رکوع کنندگان که سجده کننده پاک دارید و از الوان و اروان و اوثان و ذبایح و
رجس و نجاسة عنکبوت و رفته و جز آن تنظیف آید بدانکه درین آیه رفت که رکوع معبر با انضمام
سجود بود چه رکوع تنها معتبر نباشد **وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ رَبِّ**
اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَّارْزُقْ اَهْلَهٗ مِنَ
الثَّمَرَاتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
عطف است بر اذ سابق ای اذکروا اذ قال ابراهیم الآیه رب اجعل مقول قال است هذا مفعول
اول است مر اجعل بلدا مفعول دوم است آمنا صفت است مر بلدا و رزق عطف است بر اجعل اهله
مفعول اول است من الثمرات مفعول دوم است من آمن بالله بدل از اهل بل بعض از کل **معنی** اینست
یاد کنید هنگامی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این مکان شهری با امن و امان بر
معنی این دعا پیش از شهر شدن مکه باشد یا بگردان این شهر را شهری با امن بر یعنی این دعا
پیش از شهر شدن بود بر تقدیر اول مقصود دعا دو چیز باشد بر شدن و امن گشتن و بر
تقدیر دوم مقصود دعا امن بودن او بود روزی بکن اهل اورا از میوها کسانیکه از اهل
آن بلد ایمان آورده اند بخدای و روز قیامت تصدیق کرده اند **سوال** چون این دعا
پیش از شهر شدن این مکان باشد ایمان اهل او ماضی نبود استعمال صیغه ماضی در من آمن چگونه
آید و صحت این بکدام وجه روی نماید **جواب** مراد ازین ماضی مستقبل باشد ایراد صیغه ماضی از جهت
تحقق بود با تحقق ایمان ایشان در علم خدای مراد شود **قَالَ وَمَنْ كَفَرَ**
فَاُمَتِّعُهٗ قَلِيلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهٗۤ اِلٰى عَذَابِ

النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ فامتعه بر صیغه مضارع متکلم واحد از باب تفعیل
و افعال خوانند و معنی هر دو یکی دانند این جمله مستانفه است چنانچه که سامع چون قال ابراهیم
رب اجعل هذا بلدا آمنا شنیدا کانه قال ماذا قال الله تعالی برین قال ابراهیم ذلک فقیل قال
و من کفر الی آخره مبتدا است فامتعه قلیلا خبر مبتدا است فا در خبر از جهت آنکه مبتدا متضمن
شرط معنی آنکه آمده و جمله و من کفر عطف است بر محذوف بود ای الموسنون ارزقهم فادخلهم الجنة
و من کفر ای الذی کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره عطف است بر امتعه الی عذاب الله متعلق اضطره
و جمله بئس المصیر تذییل است مخصوص بذم محذوف است ای بئس المصیر النار **معنی** اینست گفت
خدا تعالی مومنان را روزی دهم پس از رحمت در آرم و هر که کافر شد بخدای و روز قیامت اورا
در زمانی اندک که مدت عمر اوست برخورداری بخشم بحظوظ همه دنیا بهره مند گردانم و آن
اگرچه در همه عمر بود و حظوظ همه دنیا باشد بر نسبت خلود اخروی اندک و بر حکم قل متاع الدنیا
قلیل موصوف بقلت باشد **بیت** حاصل دنیا ز کمی تا بنو* چون گذرنده است نیرزد بجو* او را
سوی سختی عذاب نار مضطر و ملجی گردانم بعقاب فرخ برسانم و بد بازگشتی است بازگشت کافران
و بد مرجعی است مرجع ایشان چه بازگشت ایشان عذاب موبد و مرجع ایشان عقوبت مخلد است
نعوذ بالله منها و صاحب کشاف و من کفر را عطف بر من آمن داشته و بر طریقه عطف است
و من ذریتی بر کاف جاعلک بنداشته و عامل معطوف علیه را در معطوف بتغییر صیغه تقدیر کرده
در بجای ارزق بصیغه مضارع آورده است **وَاِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيمُ**
الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاِسْمٰعِيلُ ابراهیم فاعل
است بیرفع و یرفع حکایت حال ماضیه است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صور بدیعه
خبر دائم سعی ابراهیم و اسماعیل در کار خدای است القواعد مفعول اوست من البیت حال است از قواعد
و اسماعیل عطف است بر ابراهیم **معنی** اینست و یاد دارید هنگامی که ابراهیم و اسماعیل قواعد را
یعنی بنیاد ثانیه را از خانه کعبه که بعد از بنیاد کردن ثابت شده است و تا قیامت ثابت خواهد

کعبه وطواف کعبه آن برسان بدرستی تو شنونده آنچه میگوییم میدانی آنچه میجوییم ای پروردگار
بگردان ما هر دو را گردن نهنده و امر ترا انقیاد و اطاعت کننده و بگردان فرزندان مرا گروهی
که منقاد تو گردند و مطیع تو باشند و بنمای ما را محلها عبادت و موضع نیل و منال سعادت از مناسک
حج و عمره و مراتب حصول آن را و ثمره و توبه ما را قبول گردان و ما را بمراد و مطلوب ما برسان
بدرستی تو ام توئی توبه قبول کننده و بفضل خویش جرایم عظیم بخشنده ای پروردگار ما و
برانگیز در ذریت ما رسولی که بعض ایشان بود و جنس ایشان باشند که آیات ترا بر ایشان بخواند
و کتاب و حکمت تو تعلیم کند و ایشانرا از جرایم ظاهر پاک کرداند و از ذمایم باطن نظافت
برساند بدرستی تو هم توئی قوی غالب هرچه بخواهی که کنی قادر باشی حکیم استوار کاری هرچه
کنی حکمت محکم آن را نی روایت کرده اند که رسول مذکور که بعثوا ابراهیم و اسماعیل دعا کرده بودند
پیغامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم وعلی آله و اصحابه بود که استجابت دعاء ایشان در آخر الزمان
روی نمود چنانچه پیغمبر گفت انا دعوت ابی ابراهیم و بشری عیسی و رویا امی یعنی منم دعوت پدر خود
ابراهیم که ربنا وابعث فیهم رسولا که گفت و بشارت عیسی علیه السلام که آیت و مبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد و آن خبر داده و خواب دیده مادر خویشم آورده اند اینکه مادر رسول صلی الله تعالی علیه وسلم
در خواب دیده بود که از وی نوری ساطع گشت که روشنی آن بتمام مکه پیوست ذات پیغمبر همان نور
بود که روشنائی جهان از وی نمود **وَمَن یَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ**
إِبْرَاهِیمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ در آیات سابقه ذکر قصه چند
که از مضمون آن مدح ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه و بیان جلال آنحضرت قدر او روی نموده
قصه مذکور را بدین جمله تذییل گردانید و مدح او را بدین تذییل در حیز تحقیق و تاکید رسانید
من استفهام است استفهام برای انکار است و من در محل رفع است زیرا که بدل است از فاعل یرغب
و در کلام غیر موجب بدل مختار است کلام غیر موجب سه نوع است نفی و نهی و استفهام علی الخصوص
استفهامی که برای انکار بود و نفسه تمیز است تعریف تمیز شده چنانچه غبن رایه والم راسه یا مفعول

است بتضمین معنی جهل ای الا من سفه وجهل قدر نفسه ولم یعلم انه لا یلیق به ای لا یلیق بعاینه
هذا الحق والاعراض عنه معنی اینست و کیست که از ملت ابراهیم اعراض کند و از اطاعت او روی
گرداند مگر کسی که سفیه است از روی نفس خویش نبود دنماند و آگاه نیست که او در معارضه حق
نبوده و در خور اعراض از آن نباشند **وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ فِی**
الدُّنْیَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ ۝
لام در جواب قسم محذوف است ای نعتم لقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین
عطف است بر جواب قسم و تواند بود که واو حال بود و جمله حال مقدره از مفعول اصطفیناه
باشد و جمله ولقد اصطفیناه تذییلی دیگر است برای تاکید مدح ابراهیم صلوات الله علیه که از
کلام سابق فهم شده و تاکید این هر دو جمله از جهة رد انکار کفار است که ایشان را در مضمون
هر دو جمله انکار با جرار است یا از جهة ابراز مدح بر صورت دکادت است که این نوع نبا که
نیز بلغا را اعادتست معنی اینست و هر آینه بدرستی برگزیده ام او را در دنیا برسالت و سوت
و خلت و سخاوت و وفاء عهد و ریاست و توفیق بناء کعبه و اتمام کلمات ابتدا و بدرستی او
در آخرت از زمره صالحان است لبلوغه الدرجات العلی وکونه من اصحاب المقام الاعلی
إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ
الْعَالَمِینَ ۝ اذ قال له ربه اسلم ظرف قال اسلمت لرب العالمین است اسلمت با
این ظرف جمله معلل است مر اصطفینا هم از بجهة بغیر واو آمده والمعنی ولقد اصطفیناه فی
الدنیا لانه قال اسلمت لرب العالمین اذ قال له اسلم معنی اینست برگزیده ام ما ابراهیم را
و بدرستی او در آخرت هر آینه از صالحان است و از برگزیدگان اهل جنات زیرا که در
هنگامی که ما گفتیم او را انقیاد کن یعنی گردن بر اوامر و نواهی ما بنه گفت پروردگار عالمیان را
انقیاد کردم و سر در ربقه اطاعت خدای پروردگار جهان و دل بر امتثال اوامر و نواهی او آوردم
و تواند اذ ظرف فعل اصطفیناه معضل میان عامل و معمول و جمله معطوفه و جمله معترضه ممتنع نباشد

معنی چنین بود برگزیده ایم ابراهیم را ان وران هنگامی که پروردگار او را گفت انقیاد کن او
گفت انقیاد کردم بر اوامر و نواهی خدای که پروردگار عالمیان و کردگار جهانیان است پس
نهادم و این وجه اختیار صاحب کشف است بر این وجه تعقیبه اصطفینا ابراهیم بوقت معین که آیه
و آن از وی ظاهر است نمی نماید مگر آنکه گویند اصطفینا همیشه است ذکر ظرف از جهته آنست که
او مظهر اصطفا است و هنگام هویدا شدن صفوت و صفا است چنانچه گویند زید شجاع فی المعرکة
وعمر بحر فی المدرسة ولبحر جواد و آن للسائله و بکر کریم فی وقت المعاملة سوال همه انبیا صلوات
الله علیهم همیشه مسلمانند از کفر تبعی و اعتقادی معصوم اند و مسلمانان را امر باسلام تحصیل حاصل
بود و اثبات ثابت باشد جواب اسلم ابد بانقیاد و دادعانت و اسلمه از ابراهیم اخبار لهذا ثبت
یعنی گردن بنه بر حکم پروردگار و تحمل جفا رکفار ابراهیم علیه السلام انقیاد کرد و سر در ربقه اذعان
او آرد و بر این وجه امر با ایمان و اسلام باشد سوال وارد نشود و بعضی گویند امر باسلام و تصدیق
واجب راز ان بر وجه تمثیل است بر وجه توفیق چه ظاهر کردن آیات و علامات و قدرت او
گردانیدن دلایل وحدانیت در دل همچو گفتن اسلم بود و نظر کردن در دلایل و عارف شدن
او بمنزله گفتن اسلمت باشد و اصواب آنست که گویند و در ره تحقیق بوینه که شک نیست انبیا
علیهم السلام از کفر تبعی و اعتقادی معصوم اند و همیشه در صغر اند که بحکم اسلام موصوف لیکن
در اوامر و نواهی در باب ایمان و شرایع مکلف نخست اند ایمان و شرایع با ختیار می آرند ان
همیشه در صغر و کبر ایمان تشریفی و عطائی است لیکن ایمان مذکور در آیت اسلم با ایمان تکلیفی
و ابتدائی است چون این معنی محقق باشد تکلیفات ایشان از عمل و اعتقاد و تعلق با امر و نهی
بود در توجه باسلم اشتباه نشود و تحصیل حاصل نبود

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ

و وصی و یعقوب عطف است بر قال ای فقال ابراهیم اسلمت و وصی بها ابراهیم بهذه الجملة او

بثل

بثل ابراهیم فاعل وصی است بنیه مفعول وصی و یعقوب عطف است و ابراهیم جمله ندائیه با کلمه
که بعد اوست محمول است بر اضمار قال و قال با مفعول بیان توصیه مذکور است را فلا تموتن سببیه
است الا و انتم مسلمون حال است وصی بصیغه ماضی از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی
یکی دانند معنی اینست گفت ابراهیم اسلمت و وصیت کرد پسران خویش را یعقوب علیهما الصلوات
والسلام بکلمه اسلمت یا بکلمه شهادت گویند بملت اسلام و هر یکی در موعظت گفت پسران ان
خویش را گفته ای پسران بدرستی خدای تعالی بس شما میرید مگر درین حال که مسلمانان نباشید
سوال موت از امور اضطراری است و منهی عنه از امور اختیاری است امر اضطراری بنهی چگونه
متعلق شود و منهی عنه چه نوع بود جواب نهی از موت مگر در وقت اسلام عبارت از امر باسلام در
وقت موت کونوا مسلمین حین تموتون بود بر طریق لا لیصال الا و انتم خاشعون که بمعنی کونوا
خاشعین حین یصلون باشد و این آیه برای رد قول یهود فرود آمده که ایشان مامات نبی
الا علی الیهودیة و فضل دین یهود بر اهل اسلام میجستند خبر کرد بوصیت ابراهیم پسران را
بکلمه اسلام بر ملت ابراهیم علیه السلام و بودن ایشان تا وقت موت ثابت بر ان پس ثابت
کرد که ایشان بر ملت اسلام مرده اند و دین حق جان سپرده اند و قول یهود مامات نبی الا
علی الیهودیة باطل است یقین چنانچه جای دیگر در رد مقال ایشان گفت ما کان ابراهیم یهودیا
و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین

أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي

ام منقطعه است و همزه که مضمون اوست
برای انکار بود خطاب بمذکور مسلمانان باشد و الجمله را عطف بر جمله محذوف دارند
تقدیر عرفتم هذه الاخبار بطریق الوحی و اخبار النبی ما علی الوجه الاعجاز ام کنتم شهداء
اذ حضر یعقوب الموت لبنیه متعلق الایه پندارند و جمله محذوف با معطوف خویش معترضه بود
تنفسه بیان معجزه و حجت صدق پیغامبر علیه السلام باشد اذ قال بدل اشتمال است از اذ حضر

علیه یا بمیان حال و عامل او روی بنود درین ایة نیز لف و نشر است و کلمه او برای منع خلوت و
برای جمع معنی اینست و کفتند جهودان یا ترسایان باشید یعنی یهود کفتند یهود باشید و
نصاری میکفتند که نصاری باشید تا راه راست بیابید عجب تو ی که کتاب حق را بکردانید
و خود را بیقین مبطل دانید حق بپوشید و در اثبات باطل کوشید با وجود علم براه حق کمراه شوند
و با وجود دانش در ره بطلان روند طرفه آنکه راه راستی و ندکان را سوی کمراهی دعوت کنند
و پس روان حق را سوی باطل خوانند ظلال را اهتدا دانند نعوذ بالله منهم **قُلْ بَلْ**
مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا انجمله مستانفه است جنانستی که پیغامبر کفت
ماذا اقول حین قالوا وان یقبل قل بل ملة ابراهیم حنیفا حال است ای قل بل اتبعوا ملة ابراهیم
حنیفا معنی اینست بکو ای محمد بلکه نه شما ملت ابراهیم را پس روی کنید و در راهی که او رفته است
دروید سوال بل حرف عطف است فاتبعوا ملت ابراهیم عطف است بر کونوا هودا او نصاری
نمیتواند بود که این مقول یهود و نصاری است و اتبعوا مقول پیغامبر خداست جواب عطف
بر کلام غیر بروجه تلقین آمد جنانجه کسی ترا اکرمک کوید تو کوئی و زیدا ای قل و زیدا و جنانجه
کسی اکو یدا ضرب زیدا تو کوئی بل اکرم ای قل بل اکرم جنانجه صاحب کشاف و من ذریتی را
عطف بر کاف جاعلک داشت و عطف کلام بر ابراهیم علیه السلام بر کلام خدای ذی الجلال
والاکرام نیز اکثر یا بروجه رد بود جنانجه کسی کوید اکرم زیدا دیکری بل اهنه کوید اکرم
خطاب اتبعوا به وجوه ... کونوا هود و مرسلمانان را دارند یا تتبع ملة ابراهیم تقدیر کنند عطف
بر کلام غیر بروجه رد نمارند کلام یعنی لا تقولوا الی ذلک واتبعوا انتم ملة ابراهیم بود یا یعنی
لا تکونوا هودا او نصاری و تتبع ملة ابراهیم باشد **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ**
انجمله حالی دیکر است واو حالست معنی اینست و حال اینست که نبوده است ابراهیم از مشرکان
یعنی از شرک آرندکان و یهودیان و نصرانیان مشرکانند یهود عزیر را ابن الله خوانند و
نصاری خدا را ثالث ثلاثه دانند پس ابراهیم یهودی نبود و نصرانی نباشند **قُوْلُوْا**

اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ اِلٰى
اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ
وَالْاَسْبَاطِ بر تقدیری که در آیت سابقه عامل بلکه ابراهیم اتبعوا کنند و اتبعوا
خطاب مر کافرانرا باشد قولوا نیز خطاب امر کافرانرا بدل اشتمال از اتبعوا باشند که اتباع
جمله پیغامبران کرام مشتمل اتباع ابراهیم تتبع دارند قولوا جمله مستانفه بیدارند جنانستی که
جون پیغمبر را امر شد بکفتن ملة ابراهیم مومنان کفتند ماذا نصنع وفی ای شیء نتبع یعنی جه
جنر کنیم و در جه جنر متابعت نمایم فقیل قولوا آمنا بالله معنی اینست بکویید بخدای و
بدانجه فرود آورده شده است بسوی ما یعنی بسوی پیغمبر ما و بدانجه فرستاده شده است ابراهیم
واسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط یعنی دوازده سبط فرزندان یعقوب ایمان آورده ایم
و نبوت جمله پیغمبران و انجه ایشان خبر کرده اند و از خدای عز وجل آورده اند بجان و دل
تصدیق کرده ایم **وَمَا اُوْتِيَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى وَمَا**
اُوْتِيَ النَّبِيُّوْنَ مِنْ رَّبِّهِمْ عطف است بر ما انزل الینا و
ما اوتی النبیون من ربهم تعمیم است بعد تخصیص معنی اینست و آنچه داده شده اند پیغامبران
از پروردگار ایشان و انجه داده شده است موسی و عیسی **لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ**
اَحَدٍ مِّنْهُمْ انجمله حال است از فاعل آمنا معنی اینست در ینحال که با میان هیچی از
ایشان فرق نمیکنیم یعنی با یمان آوردن بعضی و کفر ورزیدن بعضی میان ایشان تفرقه نمی
کنیم بهمه ایمان می آریم و همه را تصدیق میداریم **وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ**
عطف است بر آمنا با بعید یا حال است از و معنی اینست و ما مر او را یعنی خدا برا طاعت ورزنده
و انقیاد کننده ایم و بر او امر و نواهی او کردن نهنده ایم و بدانکه اکر قولوا آمنا بالله خطاب
مر کافران را بود امر با جدا نشاید این کفتار باشند جه کافران پیش از ان این کفتار ندارند
ماموز نند برین که ایمان آرند و اکر خطاب مر مسلمانان را که همیشه این سخن میکویند مراد از و

امر بدوام وثبات برین گفتار بود سوال بر تقدیری که تولوا انشا باشد خطاب بر کافران
بود امر کافران که هنوز ایمان نیاورده اند بگفتن آمنا که اخبار از ایمان است چگونه آید جواب
گفتن آمنا که اخبار از ایمان دارند امر قولوا آمنا کنایت است از آنکه ایمان آرند امر بتحصیل ایمان
پندارند **فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا**
وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ این شرطیه با شرطیه
که معطوف بروست معترضه است برای بیان منفعت ایمان و مضرت کفر خطاب به تولوا آمنا
اگر کافران روا بود در فان آمنوا التفات از خطاب بسوی غیبت و ما در ما آمنتم مصدریه و
با در بمثل زایده دارند و ضمیر به عاید بر اسم الله و یا صله آمنتم و جمله فقد اهتدوا تعلیل جزا
محذوف پندارند والتقدیر فان آمنوا هولاء الکافرون ایمانا مثل ایمانکم بالله فی الاخلاص
وان شرط فازوا واهتدوا لانهم قد اهتدوا و تواند بود فقد اهتدوا جزاء شرط باشد هم
تاویل فیکم بانهم قد اهتدوا و بود تقدیر چه حاجت نشود و تواند ما در ما آمنتم موصول و عبارت
از مصدر گویند و هردو بازآمده بود و از ضمیر به نیز معنی مصدر جویند والتقدیر فان آمنوا
ایمانا مثل الایمان الذی آمنتموه ای آمنتم ذلک الایمان فقد اهتدوا و تواند بود ما بدلیل
قراءت بالذی آمنتم به موصوله بود عبارت از چیزی که ایمان بدان واجب است باشند برین
تقدیر با در دو محل فایده نمارند و صله آمنوا و آمنتم پندارند برین وجه مثل بدلیل قراءت
وان آمنوا بما آمنتم به که بترک مثل آمده مقحم بود یا مثل مذکور از قبیل مثلک بعضی هم بل باشند
معنی فان آمنوا بما آمنتم به که بترک مثل آمده مقحم گویند از مثل معنی تعریض از مضاف الیه جویند
معنی اینست آمنا بالله الایه بگویند و ایمان آرید پس اگر ایمان مثل ایمان شما یعنی ایمانی
با خلاص و عدم نفاق آرند رستگار شوند و بمطلوب برسند زیرا که در طلب هدایت شتافتند
راه راست یافتند و هر که راه راست آید بمقصود برسد و اگر قولوا آمنا بالله خطاب به مومنان را
باشد معنی اثبتوا علی هذا القول بود و از فی معنی سببیت جویند لیکن کلام از باب التفات بگویند

چنین بو

چنین بود ای مومنان شما آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم الایه بگویید و
قول ثابت و دایم باشند پس اگر کافران دل بر موافقت شما گمارند بدانچه شما ایمان آورده اید
ایمان آرند فلاح یابند و رستگار شوند زیرا که راه یافتند و سوی مقصد شتافتند و اگر روی
بگردانند و از موافقت شما اعراض کنند پس حکم کرده شود بر کافران که نهاده اند این مکر در
مخالفت کردن و عداوت ورزیدن **فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ**
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الله فاعل است مر یکفی کاف مفعول اول است هم مفعول
دوم است فسیکفیکهم الله شرهم و جمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر علیه السلام در می لغت
کافران و وعده کنایت است از آن جمله و هو السمیع العلیم در شان کافران متضمن وعید بود
و در حق پیغامبر صلی الله علیه وسلم مشتمل بر وعده انتصار باشد و این جمله بر هر دو وجه تذییل است
زیرا که جمله فسیکفیکهم الله در معنی ینصرک الله و یقهرهم آمده هر یکی ازین دو وجه موکد است
مفهوم شده بر تقدیر وعید جمله معنی اینست پس تحقیق است که کنایت کند ای محمد ترا از شر
ایشان فضل و کرم خدا و آن چنان بود که خدا تعالی پیغمبر را بر ایشان غالب گردانید و فتح
و نصرت بخشید بنی قریظه را کشت و بنی النضیر را جلا کرد و هزیمت و تفرقه آورد ایشان
خانهای خویش بدست خویش و بدست مسلمانان خراب کردند و بعضی که ماندند بخواری جزیه
مبتلا شدند و خدای سمیع است یعنی شنواست گفتار ایشان میشنود علیم است یعنی داناست کردار
ایشان میداند بر حسب آن سزا خواهد کرد و در عذاب و عقاب خواهد آورد بر تقدیر وعد
معنی چنین بود او سمیع است گفتار را در تبلیغ وحی و اظهار حق و نصیحت امت و پند و موعظت می شنود
و نیت ذکر و عزیمت و همت تو میداند ترا ظفر خواهد داد و در نیل مقاصد بر تو خواهد
گشاد و معالی دارین خواهد رسانید و سرور هر دو جهان خواهد گردانید **صِبْغَةَ اللَّهِ**
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً صبغة الله ای تطهر الله مصدر است
مر فعل محذوف را موکد است مضمون آمنا بالله بر طریق الله اکبر دعوة الحق وله علی الف درهم

آمده برجمله استفهامیه سابقه که مقول قل واقع شده منه در ممن کتم متعلق است باظلم ونفی در ضمن
استفهام است عنده من الله من شهادة راصفت اند شهادت مفعول است من کتم را استفهام برای
انکار است ای لا احد اظلم ممن کتم شهادت ثابتة عنده کاینة من الله وهی قوله ماکان ابراهیم یهودیا
ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما **معنی** اینست وکیست ظالم تر از کسی که بپوشد گواهی که نزد
او بود شهادتی که کاین از خدای ثابت بوحی وتنزیل او باشد واین کنایت است از اینکه یهود
شهادت مذکور را که شهادت خداست نزدیک این شهادت اکه نزدیک ایشان ثابت است ظاهر
نکنیم کسی از ما ظالم تر نباشد وتعریض است از اینکه یهود بنبوت پیغامبر وحلیه وفضل وفضیلت او
نزدیک ایشان ثابت بود بپوشیدند ودر کتمان حق ابلغ کوشیدند کیست از ایشان کسی ظالم تر ازیشان
ودر بدی وبدکرداری بالاتر بود **وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**
اینجمله معترضه است برای تهدید وبر بستن ایشان **معنی** اینست ونیست خدای غافل از اینچه شما
از تحریف توریت وپوشیدن وکتمان صفت پیغامبر علیه السلام والصلوة وکتمان شهادة حنیفیت
وتحنیفیت ابراهیم علیه السلام میکنید ودر انکار فضل وفضیلت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وافترا
ابراهیم نسبت کردن او سوی یهودیت ونصرانیت می باشید **تِلْكَ أُمَّةٌ
قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا
تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ** ● اینجمله را از جهة تاکید
تکرار کرده ام از ینجهة بغیر حرف عطف آورد معنی این آیة بالا گذشته وذکر وجوه اعراب آن
پیشتر رفته **سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا
وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا**
روح کرده اند پیغامبر علیه السلام در نماز سوی کعبه که قبله ابراهیم خلیل جمله پیغامبر علیهم
السلام بود توجه داشت بر حکم فرمان خدای عز وجل از جهة رغم مشرکان مکه توجه سوی بیت المقدس
برافراخت وبعضی گویند پیغامبر صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود توجه سوی کعبه میکرد چون در مدینه

آمده از جهة ترغیب یهود بر حکم فرمان هژده ماه وبروایتی هفده ماه وبروایتی شانزده ماه
وبروایتی نه ماه وده روز در نماز سوی بیت المقدس آورده وباز توجه سوی کعبه مطلوب داشت
ودل به وحی تحویل قبله میکماشت در انتظار آنکه متوجه سوی بیت المقدس بود ودر تحویل
قبله سوی کعبه رغبت میفرمود این آیت نازل گشت واین نظم بورود پیوست در آیات سابقه
ذکر بنی اسرائیل بود پیشتر نیز همدرین صورت ذکر روی خواهد نمود درین کلام ذکر تحویل قبله
کرده آنرا ادراج نمود وذکر بنی اسرائیل معترضه آورد السفهاء فاعل یقول است من الناس بیان
است مر سفهاء را **سوال** در ذکر من الناس بعد ذکر سفهاء فایده نبود زیرا که معلوم است که عقل
وصفت عقل مخصوص صفتی با دمیان باشد **جواب** فایده ذکر من الناس بیان آن پندارند که
ایشان وورای صفت ادمی بودن صفتی دیگر ندچنانچه در جای رجل من الرجال آمده ودر
آیت ایشان ثانی الا ناسی تحقیق شده ما استفهامیه برای انکار بر وجه توبیخ است یا برای
تعجب است والتی کانوا علیها صفت است مر قبلتهم وجملة ما ولیهم مقول یقول است از سفها
مذکور مشرکان مکه وجهودان ومنافقان پندارند وازقبلتهم التی کانوا علیها بیت المقدس
مراد دارند **معنی** اینست از و باشد که بگویند نادانان از جنس مردمان بعد گردانیدن
قبله از بیت المقدس سوی کعبه چنانچه تو مطلوب داری ودل برا استقبال وخاطر بر توجه سوی
آن میگماری چه گردانیدن ایشانرا از توجه سوی بیت المقدس که بران چندگاه بودند ودر
نماز توجه بدان مینمودند جهودان از جهة گذاشتن قبله ایشان ناخشنود شوند ومنافقان
متهم برجوع از قبله اختیار کرده بودند سوی توجه بعبادت گاه آبای بر رجوع سوی دین آبای
امیدوار گردند ودر سفها بودن فرق سطوره کفر ونفاق ایشان لبسنده بود وجهی دیگر
حاجت نباشد واختیار گفتار مشرکان وجهودان ومنافقان که در زمان آینده خواهد بود
پیغامبر را از حضرت باری عز اسمه پیش از ایراد ایشان برای تلقین جواب سفها روی نموده با اخبار
از آینده وظهور صدق آن معجزه پیغامبر بود وحجت پیغامبر صلی الله علیه وسلم باشند چون قبله از

بیت المقدس سوی کعبه متحول گشت گفتار سفها که بدان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر وجه اعجاز خبر کرده

بود بظهور پیوست **قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ** ای المشرق والمغرب

ملکه وله ولایة ان یولی من جهة الی جهة ویحول من قبلة الی قبلة والجملة مستانفة است در جواب

ماذا نقول حین یقولون ذلک لله المشرق والمغرب مقول قل است معنی اینست بگوای محمد

مشرق ومغرب مر خدایراست یعنی همه مکانها محل عبادت خدای است هر مکانی که خواهد مسجد گا

گرداند و هر سمتی که بخواهد روی نماید بدین سخن تلقین جواب هر سه فرقه سفها مذکوره شده و

تبکیت والزام همه آمده **یَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ**

مُسْتَقِيمٍ من در من یشاء موصوله است مفعول اول ان محذوف است ای یهدی من

هدایته واین موصول با صله کنایت از مومنان از باب کنایت از موصوف است والی صراط مستقیم

وجمله حال است از مفهوم لله المشرق والمغرب که آن عبارتست از له ان تولی الی ای جهة شاء

الی صراط مستقیم معنی اینست مشرق ومغرب ملک خداست و ولایت مطلق مراو راست بولایت

مطلق تواند که قبله را از جهتی سوی جهتی گرداند درینحال که راه راست دهد کسانی را که هدایت ان

خواهد یعنی مومنان را رهنمونی کند سوی راه مستقیم و دین درست و قویم و اطاعت فرمانهای خدا

بر وجه رسوخ ومعرفت حقیقت ناسخ والتهاء مدت منسوخ واعتقاد حقیقت توجه سوی بیت المقدس

در مدتی که او قبله بود واعتقاد حقیقت کعبه در وقتی قبله بودن او وروی نمودن **وَكَذٰلِكَ**

جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ذلک اشارت بر مضمون یهدی من یشاء یا بر مضمون

تولی الی ای جهة شاء که از لله المشرق والمغرب مفهوم شده کاف برای قران در وقوع است

چنانکه اتیتک کما طلع الشمس آتیای و کما هدیناکم جعلناکم امة وسطا او کما ولیناکم عن القبلة

جعلناکم امة وسطا یا برای تشبیه است در بودن هر یکی از باب فضل ولطف در کلام التفات

از غیبت سوی تکلم و در مفعول از غیب سوی خطاب معنی اینست وچنانچه راه راست نمودیم یا چنانچه

از قبله گردانیم یعنی از بیت المقدس سوی کعبه آوردیم شمارا امتی گزیده و گروهی پسندیده خیر الامم

افضل الامم وسطا یعنی افضل آمده است چه افضل قوم میانه می باشد و توابع در حوالی می ایستد و اوساط

از جهة شرف محفوظ و محفوف بنواحی میدارند و متبوع و مطاع می پندارند و نیز وسط در مرکز

عدل است که هیچ جای لیز را انسان و جبایا میل ندارد چه اگر جای مایل باشد خرد او را وسط نپندارند و

تواند بود که از وسایط میانه او مراد باشند که در ان افراط و تفریط نبود چه امت پیغامبر علیه السلام

همچو نصاری غلو نکردند که عیسی را از غایت تعظیم از ربقه عبودیت بیرون آوردند و در مرتبه ان

الله او المسیح ابن مریم والمسیح ابن الله در آوردند و همچو جهودان خود را بر تفریط نیاوردند

جهود نبوت عیسی قبول نکردند بر مریم نابوده بر بستند واینها را اینها حق امت پیغامبر با در اعتقاد

بزرگی پیغامبر مستقیم ماندند نه از حد بگذشتند و نه نکردند که از عبودیت بیرون آرند و از اعتقاد بزرگی

فرو نماندند تا در حضیض مذمت پندارند خیر الامور اوساطها والاقتصاد خیر فی الامور

كلها **لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** لام متعلق جعلناست

معنی اینست شمارا خیار است گردانیدیم و بمرتبه گزیدگی نه پسندیدگی رسانیدیم تا شما بر

مردمان گواهان باشید و در احکام حاجت اداء شهادت کنید واگر از ناس کفار مراد شوند

علی بر محل خود باشد و مشهود علیه بودن ایشان ظاهر بود واگر از ناس انبیا مراد شوند

چه متصف بکمال انسانیت هم ایشان اند چنانچه باید ظاهر شد علی محمول تضمین معنی اطلاع بود

لتکونوا شهداء علی الناس یعنی لاتکونوا شهداء مطیعین علی احوال النبیین فتشهدوا لهم

بابلغهم الرسالة شود واگر ناس بر عموم دارند از شهادت مذکور شهادت بر مردمان در دنیا در

بعض احکام مراد پندارند نیز شانی عظیم است موجب اکرام و تعظیم است **وَيَكُونَ**

الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ویکون عطف است بر لتکونوا الرسول اسم

است شهیدا خبر است متعلق بشهیدا ای ولیکونوا معنی اینست و تا باشد رسول بر شما شهید

که شمارا تعدیل و تزکیه و تعدالت و جلالت و حق جویی و راست گویی شما گواهی دهد و گواهی مقبول

در فایت شما محصول انجا مد سوال گواهی مذکور برای نبوت منفعت است استعمال او بالام باید استعمالی

معنی لنعلم لیقولن جعلنا موجود الکونا بود جواب دیگر آنکه از لنعلم مراد دارند و متعلق نمی برد
بشرط وجود او پندارند چه بر قول اهل معدوم سوی یهود لا جرم تعلق تکوین حادث باشد
و تواند بود که از لنعلم از جهة آنکه علم سبب تمیز است تمییز مراد دارند و تعلق اشیا تمیز همچو تعلق
تکوین حادث پندارند و تواند بود که از لنعلم رسول الله و المؤمنون مراد نمود علم رسول و مؤمنان
حضرت او اند بروجه مجاز علم خدا است تعالی بود **و ان کانت لکبیرة الا**
علی الذین هدی الله ان مخففه از مثقلات لام در کبیرة برای
فرق میان ان مخففه و نافیه در آورده اند الا علی الذین استثنا مفرغ است بر طریق قرات الا
یوم کذا و الجمله و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها معنی اینست بدرستی که تحویل قبله از کعبه
سوی بیت المقدس بزرگ یعنی گران بر دلهای مردمان زیرا چه بیت المقدس قبله جهودان است
و کعبه قبله ابراهیم و جمله پیغامبران است مگر کسی که خدای ایشانرا راه راست نموده و حکمت
تحویل پیش ایشان بیان فرموده چنانچه گفت و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من
یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه الجمله نیز موید است در آن وقت تحویل قبله از بیت المقدس
سوی کعبه چنانچه بر دلها گران باشد دور کردن آن ملایم بود **و ما کان الله**
لیضیع ایمانکم ای صلوتکم صلوة را ایمان میگویند از جهة آنکه اثر ایمان است و دال
بر رویت و لهذا کافر چون در جماعت مسلمان نماز کند ارد حکم بایمان او کنند و الجمله عطف است
بر نعمة المشرق و المغرب و این نیز مضمون رد مقال سفهاست روایت کرده اند بعد تحویل قبله از
بیت المقدس سوی کعبه بعضی یهودان بر آشفتند و بر مسلمانان گفتند توجه سوی بیت المقدس اگر
هدی بود چرا گشته و اگر ضلالت بود نماز بضلالت گزاردید کار خود بیهوده گردید و عمل ضایع
گردید مسلمانان گفتند این آن هدی بود و این نیز هدی است چه هر دو بامر خدای است این آیت در
مقالت کافران و بطلان مذهب ایشان است معنی اینست نمازی که توجه کرده اید سوی بیت
المقدس گزارده اید ضایع نخواهد که خدای عز و جل آن قبله را نسخ کرده است چه عمل مذکور در نماز ببطو

علی به موافقت شرع و متابعت امر است یعنی بر رفتن حکم نسخ عمل گذشته که در زمان عدم نسخ بود مقرر بود
ثواب و مثوبات آن زاید میشود **ان الله بالناس لرءوف رحیم** و
الجمله تذییل است و توصیف خدای برافت و رحمت کنایت است از اینکه خدای عز و جل نمازی که سوی
بیت المقدس گزارده اند چنانچه نخواهد گزراینده و ثواب آن بدیشان خواهد رسانید مردمان
اینمعنی را منکر بودند میگفتند بعد تحویل قبله عمل گذشته ضایع خواهد گشت و بطلان خواهد
بود مضمون الجمله را باعتبار معنی مکنی عنه تاکید کرد و برای رد انکار دلالت تاکید آورد معنی
اینست بدرستی خدای در شان مردمان هر آینه خداوند رافت و بخشایش است از رافت و بخشایش
او آنست که عمل کسی ضایع گرداند یا اجر او بر قدر تعب او بدو نرساند **قد نری**
تقلب وجهک فی السماء پیغمبر صلی الله علیه و سلم سایل تحویل قبله
سوی کعبه بود و در سالت آن تصریح مینمود این آیت بروجه استیناف وارد گشت و اجابت
سالت بحصول پیوست تقلب مفعول اول است و فی السماء مفعول دوم است معنی اینست بدرستی
گشتن روی تو در جانب آسمان می بینیم و میدانیم که سوال میکنی تا قبله از بیت المقدس سوی کعبه
بگردانیم **فلنولینک قبلة ترضیها** فا سببیه است چه دیدن
قوانس پیغامبر است برای تولیه مذکوره و لام در جواب قسم محذوف است و تقدیر کلام اینست فنقسم
لنولینک کاف مفعول اول است قبله مفعول دوم است جمله ترضیها صفت است مر قبله را معنی اینست
پس سوگند یاد میکنیم هر آینه ترا آن قبله که دوست میداری و می پسندی آنرا و میخواهی بسبب و کعبه
که قبله اسلاف تو و جمله پیغامبران است قبله تو گردانیم و ترا بمطلوب دل برسانیم **فول**
وجهک شطر المسجد الحرام امر این نیز فا سببیه است که قبله
گردانیدن کعبه سبب است برای روی آوردن سوی شطر المسجد الحرام ظرف است مر ول را معنی اینست
پس بگردان روی خویش و اجابت مسجد حرام که از جهة آنکه خانه کعبه درون است مسجدی است با احترام
روایت کرده اند پیغامبر صلی الله علیه و سلم با یاران در مسجد بنی مسلمه توجه سوی بیت المقدس کرده نماز

بنشین میگزارد و دو رکعت گزارده بود که امر فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام نازل شد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس صفوف آمده متوجه سوی کعبه گشت مقتدیان نیز گشتند روی سوی کعبه کردند
صف آخرین صف نخستین گشت و صف نخستین بصف آخرین پیوست زنان بجای مردان رفتند و مردان

بجای زنان گشتند **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ**
شَطْرَهُ جمله شرطیه عطف است بر فول وجهک شطر المسجد الحرام واختلاف معطوف علیه در
افراد و جمع آمده است چنانچه در کلام یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی و بشر الذین آمنوا گفته
است واگر در حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره فعل مقدر بود ازین تعلق فراغ شود **معنی** اینست
و هر جا که باشید رویها خود را جانب مسجد حرام متوجه گردانید حرام چون کعبه در مسجد حرام است
از مسجد حرام کعبه مراد دارند چه قبله کعبه است نه مسجد حرام و کلام محمول بر مجاز بند ازند

وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّهِمْ انجمله برای تحقیق حقیقت تحویل قبله بر آن شتابه که بعالم مخالفان نیز
مقرون است بر وجه اعتراض مذکور شده و چون علم پیغامبر صلعم متوجه اهل کتاب سوی غیر
کعبه و عمل کردن ایشان بر خلاف موجب علم بحقیت آن از امارات نبوة و علامات جلیه است بر آن
که پیغامبر منکر علم ایشان بحقیت آن باشند از جهة منسوخ اما انکار مضمون جمله تاکید کرده موکدات
آورد و آن با اسم و خبر قایم است مقام دو مفعول لیعلمون من ربهم ظرف مستقر است یا حال
یا صفت است مرحق بزیادت لام یا خبری دیگر است **معنی** اینست و بدرستی آنانکه داده شدند
کتاب یعنی کسانیکه توریت میخوانند هر آینه در دلهای خویش معین میدانند بدرستیکه تحویل
از کعبه سوی بیت المقدس و از بیت المقدس سوی کعبه حقی است که این از پروردگار ایشان رسیده
در کتاب خویش دیده اند یعنی در توریت خوانده اند که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خداوند دو
قبلتین خواهد بود و جازم بودند بر حقیقت آن حق پامی پوشند بمکابره بر بطلان میکوشند

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یعلمون بصیغه خطاب و غیب خوانند

و معنی بر حسب آن دانند الله اسم است عما تعملون متعلق است بغافل که خبر ماست جمله متعرضه است
کنایت است از وعید ایشان چون قادر از مجرم غافل نباشد بر جرم او آگاه شود او را بر جرم
سزا کند و در عقوبت و عذاب افگند **معنی** اینست خدای غافل بر جرم او آگاه شود و او را
بجرم سزا کند و در عقوبت آن انجه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش بحقیقت قبله و قران
و حقیت پیغامبر ما و کتمان حق و تحریف توریت و امثال آن و بر قرائت که تعلق بنا می خوانند خطاب
مر اهل کتاب را بر وجه التفات از غیبت بسوی خطاب دانند **وَلَئِنْ أَتَيْتَ**
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا
قِبْلَتَكَ لام موطیه قسم است لئن اتیت ما تبعوا جواب قسم است از جواب شرط
بی نیاز گردانیده انجمله معترضه دیگر است میان جمله معطوف یعنی و من حیث خرجت فول وجهک شطر
المسجد الحرام و معطوف علیها یعنی فولوا وجهک برای ذکر مکابره اهل کتاب و کمال گمراهی
ایشان درین باب **معنی** اینست و اگر بیاری تو ای محمد پیش اهل کتاب بر صدق او و حقیت
قبله هر آیتی یعنی هر معجزه و دلیلی و علامتی قبله تو پس نکنند و جانب آن متوجه نشوند زیرا که
ایشان با وجود مشاهده معجزات حق دانستن براعین صدق مخالفت ورزیدند و انکار حق
کزیدند هر آیتی که خواهد بوید و هر حجتی که خواهد شنید انکار و مکابره خواهند کرد دل خود را بر
قبول حق و اتباع صدق نخواهند آورد **وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ**
مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ ط ما در ما انت ناضمه است حصر متصل
اسم دست بتابع خبر است قبلتهم مفعول به است مر تابع انجمله معترضه دیگر است برای بیان رسوخ پیغامبر
علیه السلام در دین و دوام و ثبات بر یقین و جمله و ما بعضهم بتابع قبله بعض معترضه دیگر است
معطوف بر معترضه سابقه برای بیان مخالفت ایشان با یکدیگر درین باب **معنی** اینست و نه تو
متابع قبله ایشان و نه متابعت باشند یعنی جهودان تابع قبله ایشان باطل شایان بود و بعضی از
اهل کتاب قبله بعضی را تابع باشند یعنی جهودان تا قبله ترسایان نشنوند و ترسایان تابع قبله

الحق المذکور من ربک فلیس لام جنس بود ای جنس الحق من ربک لا ما لیس من ربک فلیس بحق و جمله
دو وجه تذییل است معنی اینست حق یعنی تحویل قبله حق است از پروردگار تو یا حق مذکور که کار
است از کردگار تو **فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ** فاسیه است از امتری
خبر است فلا تکونن معنی اینست چون دانستی که دین تو صدق است و قبله تو حق است
تو تعیین است و قران حجتی مستقیم و متین است مباش از شک آرندگان و تردد کنندگان
سوال چون پیغامبر را مظنه شک نباشد در حق او چه جای نهی از شک بود جواب برای نهی
از بدی مظنه وقوع حاجت نیست که پیغامبر خطاب لاتدع مع الله الها آخر مبنی از ین معنی است
نیست که پیغامبر مکلف اندر امور شد با بیان منهی اند از کفر و عصیان نهی از شک برین وجه مستبعد
نبود سوال مذکور وارد نشود اولی است نهی مذکور پیغامبر را علیه السلام بر وجه تعریض از نهی
که شک دارند آمده چنانچه در لئن اشرکت لیحبطن عملک تحقیق شده و این تعریض بر سبیل
مجاز بود همچو خطاب غیر موذی بر شنوا اندن موذی در اذ بنی مستعرف باشد **وَلِكُلٍّ**
وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا مولیها بر صیغه اسم فاعل و مفعول خوانند و معنی
هر یکی بر حسب آن دانسته ضمیر هو عاید است بسوی کل و ضمیر مولیها عاید است بر وجهه و مفعول
ثانی است مر مولی را مفعول اول محذوف است ای مولی اکر جهه تلک الجهة و تواند بود که ضمیر هو
عاید بر خدای عز و جل بود نسبت متوجه کلام گردانیدن خدای بسوی حق و باطل بارادت و تحقیق
است و جمله بر هر دو تقدیر صفت است مر وجهة و وجهة مبتدا است لکل خبر مبتدا است و جمله معترضه
است برای بیان اینکه جهات توجه مختلف است انچه نیکوتر است باید پسندید و انچه بهتر است باید
گزید معنی اینست و مر هر یکی را جهتی است که او روی خویش را بسوی آن جهت گرداننده است و آن
جهت را سزاوار توجه خویش داند یا هر یکی را جهتی است که خدای عز و جل او را بسوی آن جهت میگرداند
و آن جهت توجه او میخوانند کسی را توجه بسوی اسلام است و کسی را روی بر اصنام است و کسی را دل بر
مال و دستگاه و کسی را خاطر بر حشمت و جاه و کسی را چشم بر بستان و کسی را دیده بر فرزندان کسی را

ع

دل بر عبادت خدا و کسی را خاطر بر شاعب هوا است معنی در قوم را ست راهی و دینی و قبله که
بعضی از وجهة ملت مراد دارند معنی این کلام هر قومی را از اهل ادیان قبله است میدارند و بر قرائت
هو مولیها بر صیغه اسم مفعول هو منفی باشد که عاید بر کل بود معنی چنین آید مر هر یکی را
جهتی است که او سوی آن متوجه گردانیده بود و جهتی که بدان روی آرائیده شود **فَاسْتَبِقُوا**
الْخَيْرَاتِ این جمله الا مضمر است ای فاستبقوا الی الخیرات فاجعلوها سواجهتکم مستقبلها
این جمله معترضه است برای تنبیه بر طریق و اعلم فعلم المرء ینفعه ان سوف یاتی کل ما قدر معنی اینست
پس روی درست کنید و پیش روی بکنید سوی خیرات و طاعات و حسنات و مراتب احوال خیر را جهت
توجه سازید و از دل و جان باعمال نیکو پردازید **أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ**
بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا این جمله معلله است مر جمله فاستبقوا الخیرات و خطاب مر مومنان راست
معنی اینست هر جا که شما باشید و هر مقامی که گزینید مقام خیر باشد یا مقام شر بود شما را
خدای عز و جل بکلی در محل حساب و موضع ثواب و عقاب بیارد و بر حسب سیات و خیرات در مقامی
که سزاوار بود بدارد عاقل نه پسندد که در حسابگاه ببدی و شر موسوم بود بلکه باید که مقام خیر
گزیند و بسوی خیر توجه لازم بیند تا اورا در حسابگاه در مقام خیر آرند و بیش از حساب
بهر حال نظر لطف بکار زند **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**
این جمله تذییل است جهت قدرت بر همه چیز کنایت از قدرت بر آوردن در حسابگاه بود و تاکید باعتبار
معنی مکنی عنه از جهت رد انکار منکران بعث باشد معنی اینست بدرستی خدای عز و جل بر هر چیز
تواناست هر چیزی که کردن آن چیز خواهد تواند بندگان را بهر جهت که خواهد متوجه گرداند و در خیرات
و طاعات جزا دهد و در معاصی و سیات عقوبت کند همه را در حسابگاه جمع تواند کرد و در عقوبت
و انتقام تواند آورد **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ**
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ من در ظرف یعنی فی است چنانچه در من قبل ان تنزل
التوریة و من بعد ان نزغ الشیطان گفته و حیث برای شرط است فول جواب اوست و جهک

مفعول است مر ولّ را شطر المسجد الحرام ظرف است انجمله عطف است بر فول وجهک شطر المسجد الحرام وآن
مطلق بود لیکن از جهت ورود در نماز گزاردن در مدینه در موسم خصوص بورود مینمود جمله معطوفه را
مقید بخروج از مدینه کرد برای رفع وهم مذکور بر سبیل تکمیل آورد و معترضه تبیک بیان معطوف علیه آمده
میان دو کلام متصل واقع شده چنانچه گذشت و وجه هر یکی بتحریر پیوست معنی اینست و هر جای که بیرون
آئی نماز بگزار و روی جانب مسجد حرام بیار **وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ** ای ان
تحویل القبلة من بیت المقدس الی الکعبة الحق من ربک و انجمله تذییل است و تاکید جمله از جهت رد
انکار کسانی است که منکر آن حقیقت استقبال کعبه نمودند و بر انکار ان اصرار مینمودند معنی
اینست و بدرستی که تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه که مضمون فول وجهک شطر المسجد الحرام است هر آینه
حق است بر وردگار تو که کردگار ذو الجلال والاکرام است تعلمون بصیغه غیبت و خطاب خوانده
ومعنی بر حسب آن دانند این جمله معترضه است برای وعید ترغیب و تهدید و تشدید ان
میکنند علی اختلاف القرائتین عمل شما میداند و او ترون شما در حساب گاه می تواند **وَمِنْ**
حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
شَطْرَهُ انجمله تاکید مر جمله من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام با تکریر جمله
وما الله بغافل عما تعملون معترضه است میان تاکید و موکد جای تنبیه است و بند بندگان تا
خدایرا بر اعمال خویش آگاه دانند واز کارهای ناپسندیده باز مانند سوال در جمله موکده واو
نیاورند و آوردن واو درین جمله چه وجه باشد بپندارند جواب تاکیدی که بتکریر است اگر
موکد واو باشد تکرار او با واو روا بود زیرا که درین صورت تاکید با تاکید عطف میشود و تکرار
معطوف با عاطف می آید چنانچه گویند جاءنی زید جاء وذهب عمرو و معنی این بالا گذشت و تشریح بیان
پیوست **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ** لام لئلا متعلق
محذوف است ای حولنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس ثم من بیت المقدس الی الکعبة لئلا یکون

للناس

للناس ای الیهود علیکم حجة بان یقولوا انه لیس ذا قبلتین فلو لم یحول لم یکن ذا قبلتین فیحتجوا
علیه بانه لیس بالنبی المذکور فی کتابهم لعدم کونه ذا قبلتین والا للمشرکین بان یقولوا انه
ترک متابعة جده ابراهیم الذی یدعی اتباعه و جمله مذکوره مستانفه است چنانستی که بعد معرفه تحویل
قبله کسی سوال از حکمت تحویل کرد و جمله حولنا القبلة لئلا یکون للناس علیکم حجة بر سبیل استیناف
آورد معنی اینست قبله را از کعبه سوی بیت المقدس گردانیدیم و ترا بصفت بودن تو صاحب القبلتین
که بدان صفت در توریة مذکور بودی رسانیدیم تا نباشد مر مردمان را یعنی جهودانرا بر شما
ای امتان محمد در طعن او حجتی و در انکار نبوت او حجتی بدین که بگویند که محمد پیغامبر آخر الزمان
در کتابهای ما پیغامبری است که خداوند دو قبله بود محمد صاحب دو قبله نیست پس پیغامبر نباشد محمد را
صاحب دو قبله گردانیدیم تا ایشان را مساغ این حجت نماند و کسی اینوع احتجاج کردن نتوانند
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ استثنا متصل است از ناس سوال پس لازم آید که
ظالمان را حجتی در طعن پیغامبر باشد و حجتی در انکار نبوت بود جواب تواند بود که کلام از قبیل
توکید لازم بما یشبه المدح دارند از قبیل فلان لاخیر فیه الا انه یسیء الی من احسن الیه پندارند و تواند بود
که استثنی منقطع باشد بمعنی لئلا یکون لاهل الکتاب علیکم حجة بما وقع فی التوریة من ان نبی آخر
الزمان یکون ذا قبلتین لکن المشرکین یحتجون بحجة فاسدة لایدرکها عقل ولا ینبتها نقل وهی
انه رجع عن القبلة فلعله یرجع عن الدین او لانه متحول فلا یستقیم علی الدین ولا شک انها حجة
فاسدة لان التحول بامر الله وتحویله ولم یحول من عند نفسه حتی یتوهموا منه ذلک معنی اینست مگر
آنکسانیکه ظالم اند حجت نابوده سازند و بکلام نادرست و باطل بپردازند که درنیابد آنرا
عقل و اثبات نکند او را نقلی مشرکان گویند از قبله گشته است از دین نیز خواهد گشت متحول است
بقرار بر دین نخواهد پیوست مایل سوی از دین آبای خویش گشته است و ندانند که تحویل قبله بحکم
فرمان خدای تعالی بوده از قبل پیغامبر علیه السلام روی نموده تحویل منسوب سوی او نبود که ان
مذکور فاسد باطل باشد **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي** فاسست

بعد الممات یاد کنید مراد حیات یاد کنیم شما را بعد الممات و علی هذا **واشکروا لی**
ولا تکفرون ٭ واشکروا با معطوفات خویش عطف است بر اذکرونی معنی
اینست در نعمتهای من شکر گذارید و کفران نعمت روا مدارید **یا ایها الذین**
آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة ط صوم را بمعنی حبس نفس
از شهوت بطن و فرج دانند با هم صبر که بمعنی حبس نفس است خوانند و تواند بود که صبر حبس نفس
در مطلق عبادت مراد شود و ذکر صلوة تخصیص بعد تعمیم بود و تواند بود که از صبر حبس نفس بر
ثبات قدم در محاربه عدو که جهاد ظاهر است مراد دارند و ذکر صلوة بعده و باعتبار آنکه جهاد
باطن است و محاربه با شیطانست و آنرا جهاد اکبر گفته اند ملایم پندارند چنانچه مرویست از حضرت
پیغامبر رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر برین وجوه جمله واستعینوا بالصبر والصلوة از جهة
آنکه عبادت یاتی از شکر است بیان واشکروا لی باشد و تواند بود که از صبر صبر بر مصایب و بلایا مراد
شود و از صلوة استغال نماز در وقت مکاره و شداید مراد کرده که چون مشاق و شداید هجوم
آرد نماز باز دارد و استغال بصلوة و ملاومت بر نماز در آن وقت دلیل کمال ایمان و برهان
استواری ایقان است برین توجه جمله استعینوا مستانفه باشد که چون در آیت ذکر شکر نعم و عطایا
کرد سامع را در رسالت ما یصنع عند البلایا والمصایب آورد و جمله ندا بر هر دو وجه معترضه دارند
در اثنا و کلام برای تنبیه پندارند معنی اینست ای مومنان برای رسیدن نیاز یاری جوئید بعبادت
روزه و نماز **ان الله مع الصابرین** ٭ ای ان الله اعلم باحوال الصابرین ناصرهم
جمله تذییل است چون امر باستعانت بصبر ملوح سوی نفع کردن صبر بود و بتقدیم ملوح تاکید جمله
نمود اینست بدرستی خدای عالم است باحوال صابران ناصر است و حافظ است مر ایشان را احوال
حبس کنندگان نفس بر عبادت و بازمانندگان برای رضا حق میداند و ایشانرا یاری کردن و نگاه
داشتن میتواند و سعیت مذکور نیست بر است مراد او غیر تبیین است وجه تاویل آن همین است اما سلف
مردانرا حق دانند خود را مشغول بتاویل آن نگردانند و نزدیک ایشان بر حقیقت مراد اعتقاد باید

گردد و لهذا بر تاویل نباید آورد **ولا تقولوا لمن یقتل فی**
سبیل الله اموات بل احیاء ٭ اموات خبر مبتدا محذوف است
ای هم اموات و جمله منقول است و این جمله عطف است بر جمله استعینوا بالصبر والصلوة اگر از
صبر صبر بر محاربه بر ثبات قدم و قرار و تحرز از تولی و فرار مراد باشد نسبت معطوف با معطوف
علیه از جهة آنکه ذکر شهادت با جهاد مناسبت تمام دارد و اظهر بود و اگر صبر بر بلایا و شداید
مراد باشد هم ذکر پیوستن شهادت مناسب باشد جمله شهادت نیز از روی ظاهر از بلایا و شداید
بود و اگر صبر بر عبادات و طاعات مراد دارند هم معطوف بر معطوف علیه مناسب پندارند
زیرا چه جهاد از جهة آنکه اظهار دین خدا است و اعلا کلمه علیا است بعضی از نوع عبادت است و شهادت
از توابع ادراک این سعادت است و اگر از صبر صوم مراد شود که حبس نفس است از شهوت بطن و فرج
هم مناسب بود زیرا چه جهاد و صوم هر دو قهر دشمن خدای اند هر دو موضع برای مخالفت توانند
بود و آنکه جهاد قهر کفار است و صوم قهر نفس بدکردار است احیاء نیز خبر مبتدا محذوف است ای بل
هم احیاء و قولهم احیاء را آمده باثبات قوله بل قولوا احیاء بر سابق بمنزله سکوت عنه شده معنی اینست
مگوئید مر کسانی را که بجهاد میکشته در راه رضاء خدای کشته میشوند که ایشان مردگانند بلکه
بگوئید که ایشان زندگانند **ولکن لا تشعرون** ٭ چون سامعان اخبار
بل احیاء شنیدند شاید وهم حصول شعور حقیقت آن حیات و کیفیت آن برند و خود را بر طمع
حصول آن بشعار آرند دفع این وهم کرد جمله ولکن لا تشعرون برای استدراک آورد معنی اینست
و لیکن حقیقت حیات ایشان ندانند و شعور کیفیت آن نتوانند سوال شک نیست که شهداء
مرده اند و بجان ستان سپرده اند اموال ایشان بمیراث پیوسته و زنان ایشان فارغ گشته
عقیب موت محقق شده ایشانرا احکام موت پیش آمده والحقایق لا تنفی والا انسفط
المسیح از مرده نفی موت چگونه کنند و مرده را زنده بچه وجه گویند جواب نفی حقیقی که متحقق است
و اثبات مفهومی که منفی است بر سبیل تحقیق روا نبود اما بر وجه تمثیل چنانچه گویند چون فلان مرا دید

کره ورا

خار در چشم او کلید و چون بنده بر خواند در تن او نماند تحقیق خار در چشم او نخلید و خون از تن او
نرفته روا بود در نیز احیا و همچو حال کسی نماید که او را همچنین حال پیش آید درین کلام نیز شهید تحقیق
مرده حیات با نعیم سپرده لیکن از جهة مرده وقت بودن و نشد دمان ننمودن که عند ربهم یرزقون فرحین
بما آتیهم الله من فضله حکایت از انات کمال کسانی میباشند که در ایشان موت منتفی کننده باشد حیات
محقق بود و نظیر نفی و اثبات مذکور نفی بشریت متحققه و اثبات ملکیه منتفیه آمده است بر وجه تمثیل
در ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم متحقق شده است و در حدیث است ان ارواح الشهداء فی جوف
طیر خضر تسرح من ثمار الجنة و تشرب من انهارها و تاوی الی قنادیل نور معلقة بالعرش یعنی
ارواح شهداء در شکم پرندگان سبز در می آیند پرندگان مذکور از درخت میوه میخورند و آب از جویهای
بهشت می آشامند و در قنادیل نور که معلق بعرش است باز میگردند و قرار میگیرند و از
ابن عباس رضی الله عنه مرویست شهداء در کرانه جوی در قبه باشند از میوها و بهشت باندازه غذای
دنیا و عشاء آن رزق خورند و روز قیامت فرشتگان را فرمان شود بروید بهترین حاضر آرید
کو بیندازید کسانیند و بجه بهشت خفته شوند فرمان شود شهیدانی که تن و مال خویش را در کار من
در باخته اند و جان و روان خود را فدا اعلاء دین ساخته اند ایشانرا تیغها بر کتف کرده
بیارند در مساکن بهشت که برای ایشان ساخته شده در آرند و نیز در حدیث است شهداء فردا
قیامت بیایند از جراحتهای ایشان خون روان باشد که رنگ او رنگ خون و بوی او بوی مشک
بود **سوال** میان در آمدن روح شهداء در قالب پرندگان و میان تناسخ که پیش اهل اسلام
ممنوع است پیش اصحاب سریرت و ارباب بصیرت فرق چیست **جواب** تناسخ آنست که روح از قالبی
بقالبی دیگر که بی روح است در آمده و قالب بی روح را بدین روح زنده گردانند و این ارواح را
بقدرت کامله در قالب پرندگان زنده در می آرند و بخوردن و آشامیدن پرندگان مذکور زنده
میگردانند فضایل شهداء بسیار است مدایح ایشان بیشمار است چه ایشان جان در کار خدای در
باخته اند و سر در اعلاء کلمه علیا در معرکه انداخته اند جوانمردی بیندل تن و جان کرده و کرده

در ربقه هلاک در آورده **مصراع** الجود بالنفس اقصی غایة الجود و ایقان مثوبات شهادت
وزن بنت الجنة تحت ظلال السیوف در چشم ایشان را بیابان ساخت عالی تحاء المذنوب مرتبه
این عزا بیانات طوبی لهم ثم طوبی لهم مرگی که یقینی بود بر طریق خوب فتنه بشری لهم ثم بشری
لهم تیار چاهای سوی عیش جاودانی شتافتند **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ**
مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ
الْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ لام در جواب قسم است ای انفسهم لنبلونکم نون
ثقیل است بنبلونکم من در من الخوف بیانیه است جار مجرور صفت است برای ابتلا اذ ابتلاء
این بار بلوی بامر حکم مند کردار اران شده وکی است حق رضا دهنده اگر خبر نکردی بلاء ناگهان
از بلا منتظر است تر بودی معنی آن چیز سفر باید و راه نیل چیز نقصان می نماید **معنی** آنست
هر آینه شمارا ابتلا کردانیم و اظهار کنیم آنچه در شان شما میدانیم بچیزی از ترس دشمنان و ظلم
ظالمان و از ترس حیوانات مهلکه چون شیر و پلنگ و کژدم و مار و از گرسنگی در ایام
قحط یابان بی توشه در بیابان و کم شدن بعضی اموال از رسیدن آفت در زروع و ثمار و غرق
بحر و [illegible] و رفتن [illegible] و کساد اهل تجارت و از نقصان و رفتنها و کشته
شدن اصحاب و اموال اقربا و اخوان و رسیدن آفتاب از اوجاع و اسقام ببرص و جذام برگشتن
دست با [illegible] شدن اعضا و نقصان تن بجسم و اعضا و از کم شدن نوع ثمرات که حاصل
از نفس و ذات مراد از ثمرات فرزندان اند که مردن ایشان حکم رفتن جان دارد و بابک مردم
ایشان را بربست از جان بشمارد و حبله ثمرات بر ثمرات درخت این مشکل است مگر الا در
نقصان اموال داخل است بنکره شی برای تعلیل است و مراد بشی شی قلیل است هر مشقتی که کسی را
برسد اهر بلا که مردم بدان مبتلا شود اگرچه بزرگ باشد بر نسبت آنچه بالا تر از آن اید کم
نماید بر بالنسبه بر آنچه بالاتر است شکر لازم آید بدینوع ابتلا آنچه در مبتلا معلوم شده است
[illegible] شکر پیدا آید و استعدادی که در و پنهان بود روی نماید **سوال** مخاطبان

صفا و مروه که محل پرستش اساف و نائله بود مردمان را سعی میان آن از جهت تشبه بر کافران موجب اثم و جناح مینمود برای رد گمان چنانچه این آیت نازل گشت و این نظم بورود بیوست و چون مضمون انجمله از جهت آنکه صفا و مروه از معابد اصنام بود و بودن آن از شعایر اسلام مردمان را مستبعد مینمودند مظنه سوال بود بر طریق انی لست کاحد منکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی محل تاکید باشد با آنکه سعی پیغامبر صلی الله علیه و سلم و امر بدان ملوح باعظام مقام دارند تقدیم ملوح تاکید جمله سابق بدارند معنی اینست بدرستی که صفا و مروه از شعایر خدای و از مواضع عبادت حق جل و علا اند

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا

فا سببیه است من شرطیه حج البیت شرط است او اعتمر عطف است بروی فلا جناح علیه جزا شرط است ان یطوف ای فی ان یطوف و بهما متعلق است بیطوف معنی اینست پس کسی که حج خانه کعبه بکرد یا عمره بجا آرد پس او را بزه نبود در طواف کردن بر ایشان یعنی سعی نمودن در ان انتهی بنانند

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيْمٌ

این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و هر که تطوع کند خیر را یعنی بطوع و رغبت خویش بیارد پس مر خدای را شاکر است و جزا عمل دهد معاملت قدر عمل و قدر جزا و مثوبات بدانکه تاکید در ان الله شاکر علیم از جهت ابراز مدح بر وجه و کادت و این نوع تاکید بلغا را عادت است بدانکه در سعی میان صفا و مروه در عصر صحابه و تابعین اختلاف بود بعضی صحابه چون انس و ابن عباس و ابن الزبیر و بعض تابعین چون مجاهد و عطا بمودن اقوال قایل بودند بترک او و بوجوب جبری قایل نمیشدند و آیت فلا جناح علیه ان یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم متمسک داشتند نفی اسم و تسمیه تطوع دال بر تخییر می بنداشتند نزدیک امام مالک و امام شافعی رحمة الله علیهما سعی مذکور رکن حج بود و بفوت او فوت حج باشند و بحدیث ان الله کتب علیکم السعی فاسعوا تمسک میکنند و برین حدیث سعی از جمله مکتوب میشمرند و نزدیک ابو حنیفه رضی الله عنه

واجب است

واجب است بفوت او فوت حج نبود و بترک او دم لازم شود زیرا که بعد فرق صحابه و تابعین لزوم سعی و انتفاء صفت تطوع که یکی از دو قول ایشان بود باجماع پیوسته و اجماع رافع خلاف سابقه شده و قایل شدن بتطوع بودن و تمسک آن متروک گشته **سوال** اجماع ناسخ کتاب نبود اجماع مذکور حکم آیت را فلا جناح ان یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم که اباحت سعی است دافع چگونه شود **جواب** اجماع رافع کتاب نتواند بود ولیکن اجماع چون بر خلاف حکم کتاب ثابت شود دلیل بر تحقق و ثبوت داعی نزدیک مجمعان باشد دفع حکم کتاب باجماع بدین وجه تواند بود و برین طریق روی تواند نمود

اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْتُمُوْنَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنٰتِ وَالْهُدٰى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنّٰهُ لِلنَّاسِ فِى الْكِتٰبِ اُولٰٓئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ

هر دو جار و مجرور یعنی للناس و فی الکتب متعلق اند بینناه ما متعلقات جنس ما مصدریه بمعنی مصدر شده یعنی من بعد ما بیناه ابا و للناس و فی الکتب مضاف الیه بعد آمده و لبعد مجرور من است و جار و مجرور متعلق است بیکتمون و جمله انزلنا صله ما است و ما موصوله با جمله یعنی ما انزلنا مفعول یکتمون است و جار و مجرور یعنی من البینات و الهدی بیان است مر انزلنا حال است از و الذین با جمله جواب اسم ان است اولیک مبتدا است یلعنهم الله خبر مبتدا است جمله خبر ان است و یلعنهم اللاعنون عطف است بر جمله یلعنهم الله و جمله ان الذین تا آخر معترضه دیگر است از جهت وعید و نفی بر ایشان و طعن و لعن ایشان و چون مشاهده سامع حال یهود را کتمان آیات بینات کردند و در بار نفی بر می آوردند ملوح بر استحقاق ایشان لعن خدای عز و جل و لعن لاعنان را بود بتقدیم ملوح و تنزیل غیر سایل بمنزله تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی آنانکه پنهان میکنند انچه فرستادیم از آیات ظاهره و کلمات متظاهره از پس آنکه آنرا در کتاب یعنی توریة یا قرآن بیان کردیم و مردمان بر راه می بوشند و در ابطال حق میکوشند لعنت میکند ایشانرا کردگار

دیان و لعنت میکنند برایشان لعنت کنندگان و در کنت فاورده که جمع سلامت مخصوص اهل علم
بود مراد از لاعنان علم یعنی ملک انس و جن باشند که ازایشان اهلیت آن دارند که دعا مثبت
در وجود آید و صدور آن فعل بروی شاید یعنی ایشان اهلیت ندارند که دعا لعنت سپارند امام
زاهد رحمه الله گفته است لعنت کننده اند برایشان همه خلایق جز آدمیان و پریان بدین تقدیر اراد
صیغه جمع سلامت از جهت آن بود که لعنت کردن که فعل عقلاست و غیر عقلا از جهت صدور فعل
عقل در حکم عقلا شود و بعضی گویند که هرچه بر روی زمین است تا آنکه ماسان و کژدمان نیز برایشان
لعنت میکنند والعاداتشان از رحمت خدای میخواهند برین ایراد جمع سلامت بر وجه تغلیب بود
تغلیب عقلا بر غیر عقلا واقع شود و بعضی گویند چون کافران از جواب سوال منکر و نکیر عاجز شوند
فرشتگان ایشانرا بعمودی میزنند و آواز زدن ایشان و آواز ناله کافران غیر آدمیان و
پریان هم بشنوند هر که آن آواز میشنود بر کافران لعنت میکنند و از ابن مسعود رضی الله عنه
مرویست چون دو مسلمان یکدیگر را لعنت کنند و هیچ یکی مستحق لعنت نبود لعنت مذکور بر یهود
واقع شود و نیز از غیر مستحق بمستحق رسد ~~بیت~~ این بدان ماند که کس بر دوستی تیری گشاد تا کیان
بر سینه پر کینه دشمن رسید ~~روایت~~ کرده اند و خبری از احبار مصطفی آورده اند مرطلم بکن لعنها
بتصدق بر فیلعن الیهود فان ذلک له صدقه درین جمله اولئک که اسم اشارتست برای زیادت
تمیز استعمال کرده و در خبر جمله اسمیه از جهت دلالت بر استمرار حدوث آورده چنانچه در الله یستهزئ
بهم تحقیق شده و در الله یبسط الرزق آمده و این آیت هرچند در شان یهود آورده شده و در
طعن حق بر عقد ایشان لایح شود از مردمان مستور و کافران را که براهین ایمان بر دل ایشان
ظهور یابد بزبان نیارند و کسی راکه در قضیه گواه است و در حادثه آگاه است گواهی بپوشند در
اضاعت حق کوشند و علما و سواراکه حق بپوشند و در اثبات باطل بکوشند و امر اظلم راکه ستم
ایشان حقی ظاهر شود و دل ایشان بر امضاء آن قرود بر در راه مفسده روند و آنرا مصلحت ملکی
نام کنند و قضا حاجت که حق اعلم راکه چون روز روشن بدانند و بخوان یا طمع صورت حکم را بگردانند

[illegible]

و درحایق که بر حق مطلع شوند بجماعتی و عنایتی که در پی آن بر رود حقی از حقوق بیت المال
ضایع کنند یا مال در بیت المال جمع آرند و میراث بی دین که مصلحت الملک و مال تبه پوشند
و بپوشی و طمع خرابی عالم بکوشند و امثال این را نشاید است بر انواع حق پوشیدن بر اصحاب
ذلک ملک کوشیدن باید است **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَ
بَيَّنُوا** الا الذین تابوا با متعلقات خویش استثناست ان الذین یکتمون ما انزلنا ~~معنی~~
اینست پوشندگان آیات معلون اند مگر کسانی که توبه کنند و از کتمان آیات و پوشیدن حقوق
در اینها ندامت آورند و احوال خود را اصلاح کردانیده و اعمال خود را بعد اصلاح
رسانیدند و اظهار کردند آنچه از صفت مصطفی پوشیده بودند **فَأُولَئِكَ أَتُوبُ
عَلَيْهِمْ** این جمله تعلیل است مر مضمون استثنا سابق ~~معنی~~ اینست آنکسانی که بنزدیک توبه منکر
شدند ملعون نباشند زیرا که ایشان از آنانند که توبه ایشان بپذیرم گناهانی که کرده اند
بگیرم **وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** این جمله حالست یا تذییلست ~~معنی~~
اینست و منم قبول کننده توبه گناهکارانم و بخشنده جرایم مجرمان **إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ
لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ** کفروا با جمله که معطوفست بر و صله الذین است
و هم کفار حالست از ضمیر ماتوا و موصله با صله اسم انست اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است
جمله علیهم لعنة الله ظرفیه یا اسمیه خبر مبتدا است اجمعین تاکید است ناس خالدین حالست لا یخفف
حال دیگر است و لا هم ینظرون عطف است بر لا یخفف و جمله اولئک تا آخر خبر انست و جمله ان الذین
کفروا معترضه دیگر است برای وعید کافران که بر میرند و عید بر وجه و کا دشته و انواع تاکید
بر طریق عادت ~~معنی~~ اینست بدرستی آنانکه کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند خود را

کرد بدان زمین را بعد مردن آن یعنی تر و تازه گردانید و بصفت انبات نبات ساینده زمینی که
همچو مرده سود مند نبود باحیا چون احیا اصناف منافع روی نمود نا قابل قابل زراعت گشت و
بحصول وفا و وصول ربیع و نما پیوست و آنچه فرود آورد از آب و آنچه منتشر گردانید از جنس دواب
یا آنچه فرستاده از آسمان از جنس آب که سبب شد برای احیاء زمین و انتشار دواب چه بواسطه
آب گیاه بر آمد و اقوات و اغذاء و لب پیدا آمد و دواب در زمین برای طلب اقوات خویش منتشر
شدند و هر نوعی ملایم خویش قوت بر غذا جستند و در گردانیدن بادها از جهتی سوی جهتی
چون صبا و دبور و شمال و جنوب و از صفتی سوی صفتی چون سرد و گرم و از اثری سوی اثری
چون مضرت و منفعت و مرض صفت گاهی سحاب را جمع کند تا مطر آرد گاهی ابرها مجتمع را متفرق
گرداند تا باران نبارد و گاهی بساتین را بتمار گرداند گاهی میوها درختان باد گرفته فرو ریزد
گاهی بر مقتضی اللهم اجعلها ریاحا مطلوب بود گاهی بر حکم اللهم لا تجعلها ریحا مکروه و مبغوض نمود
گاهی بر موجب نصرت بالصبا ناصر حبیب خویش را جهاد کرد و گاهی بر مقتضا اهلکت عاد بالدبور هلاک
قوم عاد باشند و در ابری که مسخر است یعنی گماشته بود در کار و داشته شده است میان آسمان و
زمین ابری که سایه کن گرما زدگان آب ده تشنه شدگان بر کننده بیاض تازه کننده ریاض
مجری انهار حلی بحار عاقل لالی در صدف تا نثر در اطراف و اکناف باذل بر فقیر و غنی باطل
بر نبی پاره پیدا آید چون کوه گران بپوشاند روی آسمان پوشیده چون پیل دمان خروشنده بر آید در
امور مذکور دلایل خالقیت و ربوبیت خداست و براهین الوهیت و وحدانیت حق جل و علاست
مر قومی را که عاقل باشند و گروهی را که امور مذکوره دریابند چه هر که ذره را بصفت مخلوقیت
یابد و نظر در البسه حدوث دریابد و عقل را بر فکر گمارد و خرد را در کار آرد و بداند که این مخلوق
بی خالق پیدا نیاید و این موجود بی موجد روی ننماید عقل او حکم کند بوجود خالق و وحدانیت
او قدم صانع و توحید او لا سیما اجرام علوی و آثار سفلی از آسمانی بدین رفعت و از زمینی بدین
وسعت و کواکب و نجوم غیر ابری و سایر امور جلیله و باقی اشیاء جزئیه معاینه کنند چگونه بسوی فکر

نشاید

نشان بود و جه نوع الوهیت و وحدانیت خالق در نیابد **شعر** و فی کل شیء له آیة ٭ تدل علی انه
واحد ٭ و فی کل شیء له قدرة ٭ تدل علی انه ماجل ٭ در حدیث است ویل لمن قرأ هذه الآیة فمج
بها ای لم یتفکر فیها یعنی وای بر کسی که این آیت بخواند و در دل معنی آن نگذراند و تفکر
در قدرت حق نکند و دل بر شناخت خالق ننهد که بچنین عیان او را بیان گشت و با چنین
هدایت با هدایت نپیوست رزقنا الله الهدایة و عصمنا عن الغوایة **و من الناس**
من یتخذ من دون الله اندادا من موصوله با صله خود
مرفوع المحل بابتدا است جار و مجرور یعنی من الناس خبر مبتدا است واقع در تا این خبر درمی
الناس من یقول آمنا بالله که گذشته و بتوضیح پیوسته اندادا مفعول است من یتخذ من دون الله
حال است از اندادا از تنکیر ذو الجلال مقدم شده این جمله عطف است بر جمله و الهکم اله واحد آن
ان فی خلق السموات و الارض تا آخر معترضه بود اعتراض او میان معطوف و معطوف علیه سابع نمود
معنی ایشان معبود بحق یکی است معبودی بحق جز او نیست امور مذکور آیات وحدانیت او بود
و علامات فردانیت او باشد و بعضی مردمان با اینچنین دلایل قواطع و براهین سواطع بر الوهیت
خدا و بر وحدانیت حق جل و علا کسانی اند که از غیر خدای شریکان مر خدای را همی گیرند
یحبونهم کحب الله این جمله صفت است اندادا را و تواند بود بدل اشتمال
باشد از یتخذ من دون الله **معنی** ایشان دوست میدارند ایشان را همچو دوست داشتن
ایشان که کافران را چه نزدیک ایشان میان محبت اصنام و محبت خدای ذو الجلال
و الاکرام برابری بود و در کمیت و کیفیت مساوات باشند در پرستش ایشان سر بر زمین دارند
تنها انامل بکار آرند از هر عضوی بر تو نیست که آخر ابرای پرستش خدای را از عبادت بجان
گرانند **والذین آمنوا اشد حبا لله** ای من اهل الاوثان
لاوثانهم این جمله معترضه است برای بیان حال مومنان در محبت خدای و ایمان و ایقان **معنی**
ایشان مومنان سخت ترند از روی دوست داشتن ایشان مر خدا را عز و جل از دوست داشتن در

ستایش مومنان خدا را معرفت با استحقاق است و دوستی کافران بتان را بی استحقاق است و
بت پرستان دوستی با استحقاق دوستی بی استحقاق افتراست و نیز دوستی مومنان با خدای
دایم و باقی است دوستی کافران بتان را زایل و متناهی است چه کافران بعد دیدن عذاب از
ایشان بیزار خواهد گشت و دوستی ایشان بزوال خواهد پیوست چنانچه اذ تبرا الذین اتبعوا
من الذین اتبعوا و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب آمده و در قال الذین اتبعوا لو ان
لنا کرة فنتبرا منهم کما تبراوا منا ثابت شده و نیز دوستی مسلمانان با خدای در راحت و
شدت و مرض و صحت و شادی و غم و لذت و الم یکسان بود و کافران در حال مرض و غم
و شدت و الم برا ابتدا کراین از اصنام برفع نشود و بحجت ایشان این مضرت و شدت نزدود
توجه سوی خدا کنند و پیش خدای بزاری شوند و بدانند که این کار خدای مهربان است و دفع این
مضرت و شدت نزدود توجه نه در خور ایشان است چنانچه در حکایت از حال ایشان آورده و صفت
ایشان بیان کرده فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون
و تواند بود معنی چنین بود زمره مومنان و جمله مسلمانان سخت ترند از روی دوست داشتن
مر خدای را از فرقه کافران یعنی دوست داشتن مومنان مر خدای را اشد و اعلاست از دوست
داشتن کافران که مر خود سبحانه و تعالی است و دوستی مسلمانان مر خدا را بخصوص بود و دوست
داشتن کافران مر خدا را با شرکت بتان خود دوستی بخصوص بالاتر بود و بهتر از دوست داشتن
با شرکت بتان در

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعَذَابِ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا
مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَ
تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ
اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ

كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا الذین ظلموا فاعل یری است و لو از فعل قلوب است و مراد
از الذین ظلموا مشرکان مذکوراند و این از باب وضع مظهر موضع مضمر است و جمله معترضه است
برای بیان شناعت حال مشرکان و شناعت حال ایشان و یری و یرون بمعنی ماضی است
لیکن بنابر آنکه برای ماضی استعمال شده ای و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب و ایراد
ماضی بصیغه مضارع از جهت استحضار صورت بدیعه است چنانچه در والله الذی یرسل الریاح
فتثیر سحابا فسقناه گفته اند و ان القوة لله جمیعا ان با اسم و خبر خویش مفعول یری
و بر قول سیبویه قایم است مقام دو مفعول او و ان الله شدید العذاب عطف است بر ان
القوة لله و اذ تبرا بدل است از اذ یرون العذاب چه وقت رویت عذاب وقت بیزاری
و قطع اسباب است و راوا العذاب بتقدیر قد حال است از فاعل تبرء و تقطعت بهم الاسباب
عطف است بر تبرء و قال الذین اتبعوا عطف است بر تقطعت بهم الاسباب و ان با اسم و خبر
خویش فاعل ثبت محذوف است ای لو ثبت ان لنا کرة و لو برای تمنی است فنتبرء جواب تمنی است
بان بنابر آن منصوب شده و جمله لو ان لنا کرة تا آخر مقول قال است و جواب و لو یری الذین ظلموا
محذوف است ای لندموا علی ما فعلوا او لامنوا و رجعوا عن شرکهم او لعرفوا قباحة فعلهم
ففروا منهم معنی اینست و اگر ظالمان میدانستند و در آن هنگام که عذاب میدیدند براستی
که قوت خدای راست و بدرستی که خدای شدید العقاب است شدت عذاب صفت خدای است یعنی
عطف است عذاب او آن هنگام که متبوعان از تابعان بیزار میشوند و حال این بودی که
متبوعان مذکور عذاب را معاینه میکردند و بریده میشود میان ایشان یعنی متبوعان و تابعان
رسایل و تعلقات قرابتی و دوستی و اتباع و اقتدا و میگفتند تابعان کاشکی که ما را بازگشتی
بودی بسوی دنیا پس بیزار میشدیم ما از ایشان چنانچه بیزار شده اند ایشان
از ما یعنی این خبرها که بر ایشان در آخرت خواهد شد اگر در زمان ماضی حاصل شدی هر آینه از
ارتکاب شرک و اعمال پشیمان میشدند و از ترا... پیش آمدی و هر آینه ایمان می آوردند و از

آیت ذکر ایشان بند و امر بصورت خطاب بر وجه التلات روی نمود و بعضی گویند این در حق
ابن سلام و یاران اوست ایشان گوشت شتر را از جهت در دیوان ایشان حرام بود مسلمانان
شدن نیز نمیخوردند و در خوردنیهای خویش نمی شمردند برای عمل ایشان این آیه بلفظ عام
نازل شده بعضی گویند این آیت در حق ثقیف و بنی عامر بن صعصعه و خزاعه و بنی مدلج که ایشان
روغن واقط که در عرب مطعومی معروفست بر خود حرام کردانیده بودید و از خوردن آن
تجنب مینمودند این آیه در شان ایشان بلفظ عام فرود آمد و این آیت اگرچه وارد در حق
طایفه مخصوص از مسلمانان بود لیکن بعموم لفظ همه را متناول باشند و جمله بر همه وجوه معترضه
است برای احلال طیبات و ما موصوله است و فی الارض ظرف مستقر صله اوست و حلالا طیبا
حالست از ضمیری که در فی الارض است برین تقدیر مما فی الارض یعنی بعض ما فی الارض مفعول
کلوا بود و تواند بود حلالا مفعول کلوا دارند مما فی الارض را حال از وی پندارند **معنی** اینست
ای مردمان آنچه در زمین است حلال پاک یعنی که در شرع اذن بخوردن او شده بخورید و در خوردن
آن بزه کاری گمان مبرید **سوال** بر تقدیری که یا ایها الناس خطاب مر کافران بود خطاب
کلوا نیز مر ایشان را باشد خطاب بحلال در شان اکل حلال که از شرایع است در حق کافران
چگونه آید و صحت توجه آن چه نوع روی نماید **جواب** کافر که اهلیت ثواب ندارد و بشرایع علی که
حکم او ثواب بفعل است مخاطب ایمان و قبول نبود لیکن خطاب مباحات که از عادات و معاملات
که حکم فعل آن نه ثواب است و نه عقاب و خطاب محرمات که حکم فعل آن عقابست خطاب ایمان و
قبول شرایع را که اعتقادی است منافی است **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ** عطف است بر کلوا مما فی الارض **معنی** اینست و پس روی مکنید گامهای
شیطان را یعنی در راهی که او میرود مروید و آنچه او میگوید مکنید شرک میارید کافر میگردید
عاصی مشوید **إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ** این جمله تعلیل است و چون وقوع
متابعت شیطان از متابعان او علامت آنست که این زمره منکر عداوت شیطان اند بطور علامت

انکار ایشان را تنزیل منزله منکر کرده جمله را موکد آورد **معنی** اینست بدرستی شیطان مر شما را دشمن
ظاهرست زبان شما سیاه باید و بدی را در نظر شما آراید و کسی که زبان ظاهر گوید دشمنی او ظاهر
است **إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ** این جمله معلله عداوت شیطان است
یا خبری دیگرست مر آنرا یا صفتی دیگرست مر عدوا **معنی** اینست شیطان مر شما را خرمی در زشتی
امر میکند و جز در معصیت صغیره و در معصیت کبیره نمی افکند در تفسیر آورده فحشاء گناهی است که در آن
حد معین نیست و بعضی گویند سوء معصیت پنهان و فحشاء آشکارا در آن و بعضی گویند هر دو یکی
است **وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** بتقدیر
بان تقولوا عطف است بر والفحشاء **معنی** اینست امر میکند شیطان مر شما را مگر بسوی فحشاء
و آنکه شما بر خدای آنچه میدانید و بدان علم ندارید از نابوده و افترا چنانچه خدای را
نسبت بزن و فرزندان کردید و ان الله فقیر و نحن اغنیاء و ید الله مغلوله گفتند و آنچه
خدای حلال کرده است در تحریم آن اختند و چیزها که از حرام کردانیده است حلال ساختند
**وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا
بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا** ضمیر لهم عاید بر ناس است
و درین التفات است از مخاطب سوی غایب و جمله معترضه است برای حکایت از مشرکان و حکایت
بر عوایشان و این بر تقدیری است که از ناس در یا ایها الناس جهودان یا مشرکان مراد
نبود اما بر تقدیر که از ناس عبد الله بن سلام و امثال او مراد شوند جمله معطوف بر و من الناس
من یتخذ من دون الله باید داشت تقریر مشرکان عاید می باید پنداشت اختلاف اسلوب
بانشاء باب التفات بود و جمله اتبعوا مقول قیل است بتاویل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله
واقع شده و جمله قالوا جواب اذا آمده و نتبع عطف است بر مقول قالوا که محذوف ای قالوا
لا نتبع ذلک بل نتبع ما الفینا و این اضراب است از قصه جمله سابقه بود برای بیان اتم بالشد
معنی اینست و چون گفته شود مر مردمان را پس روی کنید کتابی را که فرستاده است خدا بگویند

پس روی نکنیم آنرا بلکه پس روی کنیم چیزی را که یافته ایم بران چیز پدران را که از ما بزرگتر بودند و
تر بوده اند و بیشتر از ما در تحقیق کارها کوشش می نمودند و تواند بود از آبائنا اجداد ما مراد شود
و تواند که اسلاطین بالاولاد و بعضی از جمله مجاز می نمایند **اولو كان آباؤهم**
لا يعقلون شيئا ولا يهتدون • همزه استفهام ای از انکار
بر وجه توبیخ است و لو متصله است تقدیر کلام اتتبعون آباءهم او لو کان لا یعقلون
شیئا ولا یهتدون و این جمله معترضه است برای توبیخ کافران و سرزنش فرقه کفران معنی اینست
الیس روی میکنند ایشان اباء خویش را و اگرچه بوده اند آباء ایشان گمراهان که چیزی در نمی
یافتند و بسوی حق صریح و صدق صحیح مهتدی نمی گشتند اتباع گمراهان اگرچه آباء باشند نشاید
و پس روی کردن غیر عاقلان اگرچه اجداد بودند نزدیک عقل پسندیده نماید **ومثل**
الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع
إلا دعاء ونداء معترضه دیگر است برای کفار مضاف از مشبه محذوف است
ای مثل داعی الکافرین کمثل داعی الحیوان الذی ینعق یعنی یصیح بما لا یسمع ای بهیمه لا یسمع الا
دعاء و نداء معنی اینست حال دعوت کافران همچو حال داعی بهیمه بود که بخواند چرا از خواندن
و نداکردن نشود چون بانگ بر بهیمه زندان بهیمه نداند که یکی گوید و در نیابد که چه میگوید
تمیز الفاظ نکند و معنی را در ضبط نیاورد یا اضافت مثل سوی کفار بادنی ملابسه باشد بر طریق
خلق ظرفک یعنی حد طرفک الخشبه التی فی جانبک بود یعنی مثلک فی دعوتک الکفار کمثل
الداعی الذی ینعق بما لا یسمع مثل تو در دعوت کفار به دهان و بی ذکا همچو مثل داعی بهیمه است که
بخواند بهیمه را که نمی شنود مگر دعائی و ندائی و تواند بود که عبارت محمول بر قلب باشد یعنی
مثل الکفار کمثل ما لا یسمع الا دعاء و نداء و الذی ینعق بهار اعیا معنی چنین بود مثل کفار در دعوت
تو ایشان را همچو بهیمه غیر دریابنده بود که او را داعی او داعی نبود سوال در مقبول بودن تعلق
بر قول بعضی به معانی نکته قلب باشد و قلب کردن کلام بغیر نکته نشاید درین قلب نکته چیست

وحسن

وحسن این کلام مرچه مبنی است جواب نکته قلب مذکور تمر است از نسبت صفت ذمیمه بتصریح نسبت کفار
بهیمه تواند بود که از آیه مذکور تشبیه کفاری که ابنا هم بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا گفته اند بمعانی
که داعی اند بهایمی دیگر را مراد شوند ای نشرک الکفار الذین یقول ابناءهم بل نتبع ما الفینا
علیه آباءنا کمثل الحیوان الناطق بحیوان لا یسمع الا دعاء و نداء معنی چنین بود مثل کفاری
که بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا گفته اند و در ره تقلید پدران خویش رفته اند مثل بهایمی است
که بخوانند بهایمی دیگر را که این بهایم در نیابند مگر دعاء و نداء **صم بكم عمي**
فهم لا يعقلون • تقدیره هم صم مبتدا محذوف و اخبر و هر یکی از بکم و
عمی خبری دیگر است جمله تقدیر کلام سابق است در مقصود با و موافق است فا سببیه است معنی اینست
این ان یعنی کافران کرانند گفتار رهبر نشنوند گنگانند از ره کسی باز پرسند کورانند علامت را
نبینند چون ایشان چنین باشند چیزی در نیابند پس راه راست نیابند نکبر ند مو عظت
بند پند و سخن رهبر موافق نشنوند علامت راه نمی بینند و هم صم بر قول از باب تشبیه بحذف اداة
تشبیه بود تشبیه موکد باشد **يا أيها الذين آمنوا كلوا**
من طيبات ما رزقناكم و این جمله معترضه است برای
بیان حلال اکل حلال در حق مومنان طیبات چیزها پاکیزه و خوش آینده طبع است ذکر او در
مقابله خبائث است برای جای دیگر آمده و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث ما موصوله است
و رزقناکم صله او ست ضمیر محذوف است ای رزقناکم اضافت طیبات سوی ما رزقناکم بمعنی
کلام است از باب اضافت عام معنوی خاص چون جوامع الکلم در طیبات من تبعیض در آمده طیبات
بعضی از آن حلال است چون مملوکاتی که ملک خداوند پیوسته یا بتجویز مسالت مقرون گشته و بعضی
حرام است چون مغصوبات و مسروقات و مانند آن اباحت اکل بحلال اضافت دارد نه بحرام پس
تبعیض مستقیم آید معنی اینست ای مومنان آنچه طیبات شما را روزی کرده ایم بخورید و آنچه
بر شما حلال گردانیده ایم بهره گیرید و تواند بود که طیبات ماکولاتی که حلال است مراد شود

تفاخر اقرب یا تفاخر لقی الله یوم القیمة وهو علیه غضبان چون طلب مال حلال بر وجه مفاخرت و تکاثر

موجب استحقاق غضب خدای باشد توان دانست که در طلب حرام چه عقوبت بود چه نقمه و تعب

باشد بدانکه تفسیر چند وجهی که در کتاب آمده و از تفاسیر منقول شده وجه اول بار و ایاتی که

در سوره آیت یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا مذکور است و در کتب بسیار مسطور است

مطابق می آید و با وجود دیگر موافق نمینماید **انما حرم علیکم المیتة**

والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله

انما در انما حرم بمعنی ما و الا ست اهلال در لغت رفع صوت است یا بمعنی فی است ضمیر به عاید

سوی ما ست لغیر الله متعلق است باهل بحذف مضاف ای ما رفع الصوت فیه وقت ذبحه بذکر

غیر الله او تسمیة غیر الله و جمله تعلیل است بر سابقه و دلیل است معنی اینست آنچه حلال است بخورید

و آنچه ابر نفسها خویش جدا اینید زیرا که حرام کردانیده نشده است بر شما مگر مردار و خون

و گوشت خوک و مذبوحی که آواز برآورده شده است در وی یعنی در ذبح کردن او بذکر کردن

مر غیر خدای را یعنی مذبوحی که نام غیر خدای بر وی ذکر کرده شده غیر خدا آمده سوال محرمات در

شرع بسیار می نماید قصر محرمات بر چهار چیز چگونه آید جواب قصر مذکور قصر حقیقی ندارند

تا سوال وارد شود قصر اضافی از باب قصر افراد بود چه بعضی مسلمانان چون عبد الله بن سلام

و یاران گوشت شتر بر خویش حرام میداشتند و بعضی روغن زیر که مطعومی مشهور در عرب است

حرام میپنداشتند قصر بر وجه افراد برای رد اعتقاد مذکور باشد و اگر قصر مذکور بر نسبت

مشرکان دارند که ایشان ماده شتر بحیره و سایبه و وصیله و شتر و حامی حلال دارند و میته و دم

و لحم خنزیر و ما اهل لغیر الله را داخل حلال می آرند قصر قلب باشد از جهت رد اعتقاد عکس بود

و قصر اضافی معارض حرمت محرمات دیگر نشود **فمن اضطر غیر**

باغ ولا عاد فلا اثم علیه این جمله شرطیه معترضه است برای بیان

رخصت در حق مضطر و فا اعتراضیه است معنی اینست پس کسی که محتاج شود و مضطر آرد و در

حالتی که

حالتی که باغی نیست یعنی ظالم بر مضطری دیگر نیست که سبب از وی ستانده بخورد چنانچه او

هلاک شود و غیر متجاوز از حد رفع جوع که زیادت بر قدر حاجت افتد پس در خوردن اشیاء

مذکوره در حالت بزه کاری بر وی نبود و چون بر وجه رخصت است اثمی و تبعه نباشد و امام

شافعی رحمه الله از عی باغی بر پادشاه و از عادی تعدی کننده بدره کوریان یعنی قاطع

طریق مراد میدارد چه عاصی لایق تیسیر نبود مستحق استانی نشود در حق او قصر صلوة و افطار

صوم نباشد و نزدیک اضطرار بخوردن اشیاء مذکوره رخص نکرد امام اعظم و امام محمد

رحمهما الله اشیاء مذکوره نزدیک اضطرار مباح میگوید و تمسک بآیت وقد فصل لکم ما حرم

علیکم الا ما اضطررتم الیه میجویند چه استثناء از تحریم موجب اباحت بود تا آنکه اگر

صبر کند و بگرسنگی بمیرد آثم بود شهید نشود زیرا چه از مباح باز مانده و خود را با وجود

اباحت تناول بی سبب شرعی تلف کرده و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله حرام می

ماند و از جهت عذر با بقا حرمت مرخص میکردد و در خوردن آن بزه کاری نمیشود چنانچه

ناجرا دکلمه کفر نزدیک اکراه با بقا حرمت مرخص میشود و از جهت عذر بزه کاری مرتفع

میکردد **ان الله غفور رحیم** این جمله تذییل است تاکید از جهت

اظهار شفا بر وجه و کادت معنی اینست بدرستی خدای آمرزگار است رفع اثم کند

رحیم است مباح کردانیده اشیاء مذکور مضطر را ابقا دهد **ان الذین**

یکتمون ما انزل الله من الکتب ویشترون

به ثمنا قلیلا یشترون ای یبیعون به ثمنا قلیلا در عرف قلب است

ای یبیعون به ثمنا قلیلا موصول با صله اسم است مراد او کید مرفوع المحل بر ابتدا است جمله ما

یاکلون فی بطونهم با معطوفات خویش خبر خویش خبر ان است و جمله ان الذین تا آخر معترضه

دیگر است برای وعید پوشندگان کتاب و بدل کنندگان آیات بثمن قلیلا و تاکید جمله از جهت

ابراز وعید بر وجه و کادت معنی اینست بدرستی آنکسانی که می پوشند آنچه فرستاده است خدا

از کتب یعنی توریت وانرا ببهاء اندک میفروشند وثمن مذکوررا اندک خواند زیراکه دنیا
اگرچه بسیار باشند بر نسبت انچه اینان نرا ازامور اخروی فوت شده اندک بود اولئك
ما یاکلون فی بطونهم الا النار ط اولئك مبتدا ست
جمله ما یاکلون فی بطونهم خبر مبتدا ست وجمله خبران ست معنی اینست اینان نمی خورند
ونمی اندازند اندک وبسیار در شکمهای خویش مگر نار واگر نار بر حقیقت دارند این بر وجه تمثیل
بود واگر از نار سبب نار بر حقیقت دارند این بر وجه تمثیل بود واگر از نار سبب نار یعنی طعام
حرام مراد باشد مجاز مرسل شود برین تقدیر معنی آیت باشد نمی خورند مگر حرامی راکه سبب آتش
شود ومستوجب نار کردد ولا یکلمهم الله یوم القیمة
عطف ست بر ما یاکلون معنی اینست وسخن نکوید خدا با کافران سخنهائی که بگوید با
مسلمانان چنانچه سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین وادخلوا الجنة انتم وازواجکم ومانند
آن که با مسلمانان خواهد گفت وبا کافران بااخسئوا فیها ولا تکلمون بعد وطرد ایشان
خواهد جست ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم
جمله ولا یزکیهم عطف ست بر لا یکلمهم وجمله ولهم عذاب الیم تذییل است معنی اینست
وپاک نکرداند ایشان را از گناهان وتعدیل نکند در شهادت چنانچه مسلمانان را العدید خدا
کرد وسخنانی ومر ایشان را عذاب دردناک ست وهمین مقام بیم وباک ست اولئك
الذین اشتروا الضللة بالهدی
والعذاب بالمغفرة ط این جمله مستانفه است متضمن تعلیل جمله سابق است
چنانست که سایل گفت مالهم یستحقون هذا الوعید فقیل اولیک لایه معنی اینست ایشان ان اند
که گمراهی را براه راست وعذاب را بمغفرت خریده اند یعنی بدل راه راست گمراهی اختیار کرده اند وبدل
مغفرة عذاب اختیار کرده اند فما اصبرهم علی النار فا سببیت
حال مذکوره سببیت برای مقال مسطور کروهی که کافر اند بر آتش چه صابر اند یعنی

چیز ایشان بر آتش چنان بود که او حال ایشان تعجب کرده شود زیراکه ایشان ازگناه نمی پرهیزند
وازگناهی که آتش را می افروزد نمی گریزند جواب ذکر کتمان آیات ووعیدان در آیت الذین
یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولیک یلعنهم
الله ویلعنهم اللاعنون بالا گذشته بود تکرار چرا کرد وذکر او بار دیگر برای چه آورد در
این سوال سابقه چرا کتمان آیات ذکر کرده ودرین آیت چرا کتمان یا اخذ رشوت در میان
آورده ولهذا وعید ایشان زیادت ست از وعیدی که بالا گذشته وسرزنش ایشان
بتر ست از سرزنشی که پیشتر رفته سوال در آیات سابقه تا بیان را استثنا وتا بیان ثابت
این آیت استثنا روی نمود جواب استثنا تا بیان ثابت ست توبه بنصوص قطعیه مقبول
بود تا ذکر کردن درین آیت از باب اکتفا بذکر آن در آیت سابقه باشد ذلك
بان الله نزل الکتب بالحق ذلك اشارت بر کفر کافران
یا بر تعذیب ایشان مرفوع المحل بابتدا ست ان با اسم وخبر خویش مجرور باست جار ومجرور خبر مبتدا ست
جمله معترضه است برای بیان سبب کفر کفار یا برای بیان سبب تعذیب ایشان بنار بعد جمله نزل
عطف محذوف است اگر کتاب قران مراد شود نفی نکرده وکذبوه محذوف دارند واگر
توریت مراد بود فحرفوه وکتموه مقدر بندارند معنی اینست آن یعنی کفر کافران یا عذاب
ایشان بسبب آنست که خدای تبارک وتعالی قرآن را براستی ودرستی تنزیل کرد ایشان انکار
کردند وتکذیب ورزیدند یا گویند خدای عزوجل توریه فرود آورد وایشان آنرا کردانیدند
ویوشیدند کفر ایشان بدین سبب بود برین جهت ایشان را عذاب روی نمود وان
الذین اختلفوا فی الکتب لفی شقاق بعید
این جمله عطف است بر ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب وجمله ذلك بان الله معترضه است
میان معطوف وعلیه چنانچه بالا گذشته وذکر آن پیش ازین رفته تاکید این جمله از جهت رد انکار است
همه اختلاف کنندگان در کتاب بودن خویش را در شقاق بعید منکر اند ودر انکار اینمعنی مصر اند

یا بر دوستی مال یعنی دران هنگام که سوی مال حاجت دارد و مال را محبوب می پندارند که خداوند
قرابتی را چه داد مال قرابتان فقیر را هم صدقه باشد و هم صله رحم هو دزکی در شهری دیگر تفرقه کنند
مگر آنکه دران شهر نیز فقیری از قرابتان او بود که تصدق بر وی بهتر است و ثواب آن اکثر است
و یتیمان را یعنی صغیران را بی پدران و مسکینان را و راه گذریان را یعنی کسانیکه بر سر راه دور
غربت درمانده و از مال و اسباب خود جدا افتاده و خواهندگان محتاج را که قوت روزی ندارند
و بحاجت مایه یا روز سوال می آرند چه اگر حاجت نبود کسی بر خود دل سوال نه پسندد و اختیار
خواری خواهش از وی صورت نه بندد و در را کت بندن رقاب مکاتبات که مولی بر ایشان
برای آزادی مالی نهد و رقاب اسیران که صاحب مالها و فدا و ایشان را خلاص دهد یا رقاب
بندگان که ایشان را بخرد و آزاد کند سوال و فی الرقاب ظرف است و بالا ذوی القربی با
معطوفات خویش مفعول به بود عطف ظرف بر مفعول به اختلاف جهة چگونه سائغ نمود جواب
ظرف را محمول بر حذف فعل دارند بتقدیر و آتی المال فی الرقاب پندارند عطف جمله بر جمله بود
عطف ظرف بر مفعول به باشد چنانچه صاحب کشاف در آیة لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم
حنین و ینصرکم یوم حنین تقدیر کرده اند و کلام را از باب عطف جمله بر جمله آورده یا
عطف ظرف زمان بر ظرف مکان بنا یده و در معنی صورت اختلاف جهة ننماید و تواند بود
عطف بر ظرف محذوف متعلق والسائلین فی حوائجهم و فی فک الرقاب بود مخصوص بزبان قال
ندارند بلکه متناول زبان قال و حال پندارند و ذکر جار و مجرور یعنی علی حبه بر معنی علی حبه الله
او علی حبه ایتاء المال تکمیل است بر معنی علی حب المال برای دفع وهم دادن بریا و سمعه بود و بر
علی حب ایتاء المال برای دفع دادن بکراهیت و ناخوشی طبیعت باشد و معنی علی حب المال دفع
بتمیم دار نماز جهة کنه غیر دفع ابهام و هی المبالغة فی المدح پندارند چه دادن با حاجت بسوی
مال برتر است و مثوبت ایتاء او اکثر است **وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ وَآتَى**
الزَّكَوٰةَ جمله اقام الصلوة با معطوف خویش عطف است بر آتی المال معنی اینست

و نماز بر پای دارد و فوت شدن هیچ نمازی از وقت جایز نه بیند و زکوة را بدهد یعنی چهل یک
از نصابی که سال بران گذشته است بمصرف ادا کند اند و ویست درم نقره که در دیار ما پنجاه
و دو نیم تولچه است و از بیست مثقال زر که هفت و نیم تولچه است ربع عشر یعنی از هر دو ان در نقره پنج
درم یعنی یک تولچه و سه ماسه و کسر حبه و در زر دو ماسه و دو حبه مقدار بود و در عروض
تجارت نیز بقیمت نصاب زر یا نقره ربع عشر واجب شود و در سوایم یعنی بهایم بیرون
دیده از شتران و گاوان و گوسفندان اگر چه برای تجارت نباشند بر تقدیری که در
کتب فقه مسطور است لازم دانند و انواع مبرات مال که بالا گذشته محمول بر خیرات نافله
و صدقات تطوع بود یا واجبات غیر زکوة چون عشر و صدقه فطر و کفارت و نذر و جز
آن باشند **وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا**
اذا عاهدوا متعلق است با والموفون و الموفون عطف است بر من آمن معنی اینست
وفا کنندگان عهد چون با کسی عهد کنند یعنی کسانیکه میثاق را در حیز نقض نیفکنند و فا
کاری عظیم و شانی فخیم است دین و دولت بدو منوط و ملک و ملت با و مربوط است بادشاه را
بقاء ملک وفاء عهد متعلق است و بقاء دین و دولت بیقاء ملک مستحق است بیت از
عهده عهد گر برون آید مرد • از هر چه گمان بری فزون آید مرد **وَالصَّابِرِينَ**
فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ حسب همه را
در نوع کفارت بود نقض عهد و مخالفت بعهد را کفارتی نباشد معنی اینست و مدح
میکنم و مخصوص میگردانیم از جمله اصل صبر کنندگان را در هنگام سختی و محنت و انواع بدحالی
و ابتلا از تنگی معیشت و گرسنگی و در امراض و مصایب بدنی و مالی و در هنگام حرب با کفار
و سایر انواع مفاسد در تفسیر آورده که این آیت در حق صابران بر مشقت وارد شده و در زمان
محاصره مصاری شدن پیغامبر علیه السلام و حفر خندق و گرد گرفتن احزاب مدینه را و در
آن هنگام سختی و قحط و هجوم دشمنان و خوف بود و انواع مشقت متابعت وی نموده

تا انکه گفته اند بعضی صحابه را یکان هفت فاقه بودی و در حفر خندق می بودند و طعامی
روی ننمودی درین ایام پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم روزی از گرسنگی خفته بر شکم سنگ
بسته بودی نماید بسته برین تقویت دل خلق بجا میشود هم از انجهت در والصابرین نصب
کردانیده وانرا تخصیص مدح کرده **اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا**
وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ • اولیک مرفوع المحل بر ابتدا است موصول
با صله یعنی الذین صدقوا خبر مبتدا است وجمله اولیک هم المتقون معطوف بر وی است هم ضمیر
فصل است بر تقدیری که مراد آنها معطوفات خویش مبتدا باشند انجمله خبر او بود و بر تقدیری
که مراد آن بحذف مضاف خبر لکن بود انجمله مستانفه دارند در جواب ما شان هولاء
معنی اینست ایشان یعنی آیت مذکوران انکسانند که در دعوی بر و نیکوکاری صادقانند
در مهربانیش دست کرده اند و نیکوئی و نیکوکاری بیش از دیگران آورده اند وایشان
هم ایشانند پرهیزکنندکان از خدای عزوجل ترسندکان نه اهل کتاب که ایشان این صفات
ندارند و دل بر ایمان و اعمال مذکور نمی گمارند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى روایت کرده اند
که میان دو قبیله از قبایل عرب دعوی دما بود یکی از ایشان بر دیگری بزرگی و غلبه مینمود
سوگند خوردند که ما بدل بنده خر کشیم و بدل زن مرد را و بدل یکی دو را بکشیم وانتقام خونهای خویش
نما برین طریق بکشیم پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بحکم آمدند و قضیه خصومت خویش
عرض کردند در شان ایشان این آیت نازل گشته واین نظم بورود پیوسته جمله لیس البر
ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن ما بعده تا آخر متضمن تحریض بر انواع
مذکور وامر مامور است در معنی افعلوا هذه الآیة لامور بود بیشتر ازین امر وفی قاتلوا فی
سبیل الله الذین یقاتلونکم واوامر دیگر چنانچه بمشیة الله بیان کرده خواهد شد بر صورت عطف
بر مضمون مذکور روی خواهد نمود بیان معطوف و معطوف علیه ذکر قصاص وذکر وصیت وذکر صیام

و حکایت سوال از جهلاک بر وجه اعتراض برای بیان احکام وجواب از سوال ذکر کرد بیان
آن از جهت عدم جامع وتباعد تصویرات ایشان عاطف نیاورد معنی اینست نوشته
شده است ای مومنان بر شما قصاص در کشتگان **الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ**
بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ الحر فاعل فعل محذوف است ای یقتل
الحر بالحر یعنی قصاص مذکور است معنی اینست کشته شود آزاده با آزاده و بنده به بنده و
ماده بماده و این آیت اشارت میکند که ولی مقتول حر را بعبد و مرد را بزن نکشد چنانچه
امام شافعی و امام مالک گفته اند و بسیار علما او بران رفته اند و نزدیک علماء ما این آیت به
آیت ان النفس بالنفس منسوخ شده چه در نفس میان حر و عبد و میان زن و مرد فرقی پیدا
نیامده و نیز درین آیت اشارت است که مومن بکبیره از ایمان بیرون نیاید و مرتکب
کبیره چنانچه معتزله گویند خوانند و از ایشان آمده گفتن چنانچه معتزله گویند نشاید نه بینی
چنانچه حق سبحانه وتعالی قاتل عمد را مومن تسمیه کرده و در حق او ندا یا ایها الذین امنوا کتب
علیکم القصاص فی القتلی آورد سوال قصاص کردن فعل حاکم است پس ماموران و مخاطبان
همه مومنان اند نه پس یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص دلالت نکند برین که
قاتلان هم مومنان جواب حاکمان آمرانند مامور بقصاص قاتلانند در کتب اصول فقه قصاص
را بحسب فعل قتل معقول آورده و مامور بقصاص قاتل است که اتلاف نفس کرده پس مخاطب یا ایها
الذین آمنوا کتب علیکم القصاص قاتلان عمد باشند حاکمان مامور نبوند تسمیه قاتل عمد به
مومنان ثابت نشود استدلال مذکور مستقیم گردد و نیز مراد از لفظ مواخیه چنانچه ایمه تفسیر گفته اند
ان مقتول باشد و نیز او عاید بر قاتل عمد را که مقتول است بود نسبت ولی مقتول سوی قاتل عمد
سلمان است ارتکاب کند کبیره از مومنان است آیت وان طایفتان من المومنین اقتتلوا مرتند
به معنی است تسمیه باغی که مرتکب گناه کبیره است بمومن مثبت همین دعوی است **فَمَنْ عُفِيَ**
لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ

وتنکیر خیر برای تکثیر است ای ترک مالا کثیرا حقا حال است ان الوصیة علی المتقین متعلق است بحقا
تضمین واجبا معنی اینست فرض کرده شد چون حاضر کرده شود یکی از شما را موت و
نزدیک شود یکی از شما را موت و نزدیک شود هنگام فوت اگر غنا وافر دارد و مال بسیار
گذارد بر شما وصیت برای مادر و پدر و برای نزدیکان چون برادر و خواهر نکوئی و میان
روی و عدل برعایت افراد و معاذیر و محافظت قسمت غنی بر فقیر جفا نکنند که هم رابر فنها
دارد و بخط مقدار و حرمان دل کسی ابا ندارد و دران حال که ایضم مذکور حقی است لازم بر شما
و واجب است بر پرهیزکاران یعنی بر کسانیکه پرهیزکاری کنند از عقوق والدین و از بی رعایتی
حقوق اقارب بترسند سوال (اذا چون در ماضی درآید و کتب فعل ماضی از تعلق فعل که
ماضی بزمان مستقبل چگونه جواب اذا حضر بر وجه تقدیم و تاخیر متعلق وصیت که بمعنی ایصا
بود متعلق کتب علیکم نباشد سوال علیکم خطاب مرجع راست در وقت نزدیک شدن مرگ
یک کس وصیت همه را فرمود بود و همه را فرض نباشد تعلق اذا حضر احدکم بکتب با وصیت که
فاعل کتب افتاده محل اشکال موضع ورود سوال است جواب حکم یک کس غیر معین از جماعتی
بر سبیل بدایت متعلق بکل بود پس ایجاب وصیت در وقت حضور یکی از مخاطبان هر
کدام کس از ایشان تصور کنند متعلق بکل باشد و این آیت یعنی آیت کتب علیکم منسوخ است
که بموارثت و بحدیث ان الله اعطی کل ذی علم حق حقه الا لا وصیة لوارث **فمن بدله**
بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه معترضه است برای بیان وعید تبدیل کننده و وصیتا ما حضرت
اثمه مبتدا است علی الذین یبدلونه خبر مبتدا است معنی اینست پس هر که وصیت را بدل کند
بعد آنکه آنرا شنیده و دانسته باشد و وجهی که ثابت شده است و بر طرفی که از موصی حاصل
آمده پس بزه تبدیل و تغییر بر کسانی است که تبدیل میکنند و بوجه بی دیانتی آنرا اسیر کرده اند
بسیار میکنند یا از طرفی دیگر مرافکنند یعنی بدکاری مذکور بر مبتدا آن بر وصیت کنندگان

باشند چه ایشان بوصیت خویش بثواب رسیدند و بتبدیل و تغییر جایز نمیدیدند و علی الذین
یبدلونه بعد ذکر من بدله از باب وضع مظهر موضع مضمر شده برای تصریح علت بزه کاری آمده
سوال اثم تبدیل احتمال ندارد که بر غیر مبدل باشد فایده قصر انما چیست و تحقق آن بر کلام
وجه مبنی است جواب در کلام عرب آمده است که انما بمعنی آن بود و مطلوب از وی تاکید باشد و قصر
مراد نبود تواند بود انما در آیه چنین دارند ورود سوال نه پندارند یا بمعنی ما و الا باشد و قصر
نفسی بود و در کشاف انما مذکور را بمعنی ما و الا داشته و بمعنی قصر بر مبدل و بر نسبت موصی
و موصی له نهاده و قصر بر مبدل بر نسبت موصی و موصی له بغیر اعتقاد شرکت یا عقاید
عکس باشد وی امرین بود و قصر اضافی بغیر یکی از این سه چیز جایز نباشد مگر آنکه گویند
از نفی اثم از موصی و موصی له نفی اثم از غیر ایشان بر طریق اولی آید بدین طریق اگر جمیع
این دو چیز موصی و موصی له یقین کرده قصر مذکور قصر حقیقی باشد **ان الله سمیع**
علیم الجمله تذییل است و تاکید از جهت ابراز تشارجاری بر وجه و کادت آمنوا این
آیت با کنایت از آن است مجازی المبدلین و یعاقب الجانبین دارند و چون جمله فانما
اثمه علی الذین یبدلونه بمضمون این جمله با جنبار معنی بکلی عنه یعنی بجازه بهم و یعاقبهم
ملوح است تاکید جمله باعتبار تعلیم ملوح پندارند معنی اینست بدرستی خدای شنوا است
یعنی وصیت وصیت کنندگان بشنود و علیم است داناست تبدیل کنندگان را بداند سزا دادن
تواند **فمن خاف من موص جنفا او اثما**
فاصلح بینهم فلا اثم علیه ای علم خوف بمعنی
علم آمده من شرطیه است فلا اثم علیه جزا واقع ده فاصلح عطف است بر خاف جمله شرطیه
معترضه است برای بیان تجویز تبدیل وصیتی که زیادت بر ثلث شده و تقریر آن بر ثلث آمده
معنی اینست پس هر که میل سوی افراد ورثه از موصی بزیادت کردن ثلث بر وصیت بغیر فضل
موصی با فضل او بداند میان موصی له و ورثه صلح کند و عمل وصیت و اصلاح افکنند و وصیتی که

زیادت بر ثلث کرده بود بکد واند تا بثلث برساند بروی بزه کاری نبود و درین کار اثم
نشود زیرا که کاری بر وفق شرع کرده و عملی بر وفاق شریعت آورده **إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ** کنایت است از نغفر خطیئة الموصی بالاصلاح المذکور و جمله
صلح بینهم ملوح سوی مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق
نمود معنی اینست بدرستی که خدای عز و جل آمرزگار است گناه موصی را که با اصرار ورثه زیادت بر ثلث
علاج کننده و تصرف او بر قدر نامشروع بابطال بوست باصلاح مذکور بیامرزد و رحیم است
یعنی بر اصلاح کننده و از قدر نامشروع در وصف مشروع آرنده رحمت کند **يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا
كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ** معترضه دیگر است برای بیان حکم تکرار جمله ندائیه برای تاکید تنبیه است
بر طریق تکرار یا ایت در آیت یا ابت انی قد جاءنی من العلم ما لم یاتک لعبد یا ابت لم تعبد
ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا و تکرار ربنا و جعلنا مسلمین لک و ربنا تقبل منا و کاف
با مجرور خویش صفت مصدر محذوف است ای کتب علیکم الصیام کتابة لکتابة الصیام علی الذین
من قبلکم و ما در کما کتب موصوفه است یا موصوله است ای کالصیام و کالذی کتب علی الذین من
قبلکم لعلکم تتقون بمعنی لکی تتقوا متعلق است بکتب علیکم معنی اینست ای مومنان بر شما
روزه متعین شده و مفروض آمده بر کسانیکه پیش از شما بودند و در دین بر شما پیش دستی
نمودند تا شما باز ماندن از شهوت بطن و فرج منقی گردید و بر پرهیز از این مذکور بر همه کار
شوید چه انچه سبب باز ماندن از حلال باشد سبب باز ماندن از حرام بر طریق اولی بود و روزه
عبادتی دیرینه است هیچ امتی از آدم تا این دم از روزه خالی نبود و آدم را صلوات الله علیه روزه
ایام بیض بود و موسی را روز عاشورا و همچنان هر امتی با فرضیت روزه روی نمود برین تقدیر
و تشبیه در اصل روزه باشد تشبیه در عدد نبود و تواند بود ان الذین من قبلکم نصاری مراد باشند

٤

کران

ترسایان را روزه ماه رمضان فریضه داشتند در ان وقت که روزه ماه رمضان بر این ان
فریضه گشت روزه یکماه بفرضیت پیوست روزها و دراز گردیدند تا بر شما زیادت بود روزه
داران ایشان مشقت روزها مذکوره را کوتاه تحویل کردند و ده روز پیش از ان و ده روز
بعد از ان برای جبران روزها زیادت آوردند برای تقدیر و تشبیه در اصل و عدد باشند و جمع
به هر دو را شامل بود **روایت** کرده اند در آغاز اسلام در شریعت پیغامبر علیه السلام روزه
روز عاشورا فریضه بود فرضیت آن منسوخ گشت سه روز ایام بیض سیزدهم چهاردهم پانزدهم
بفرضیت پیوست بعد از ان فرضیت ایام مذکور منسوخ پذیرفت روزه ماه رمضان صفت
فرضیت گرفت لیکن با طاقت صوم میان ادای روزه و قضاء آن صوم بر دادن فدیه
بر قدر صدقه فطر تخیر بود بعد از ان تخیر مذکور را بالزام اداء صوم و تحریم فطر صورت نسخ
روی نمود رخصت فطر بدادن فدیه و بعدم طاقت صوم مخصوص گشت شریعت فرده بر بین
تفصیل بقرار پیوست و نیز در آغاز اسلام از گزاردن نماز خفتن تا نماز شام شب دوم
روزه میداشتند و وقت افطار از گزاردن نماز شام تا گزاردن نماز خفتن و یا تا خواب
کردن می پنداشتند حکم مذکور بحکم فالان باشروهن و کلوا واشربوا حتی یتبین لکم
الخیط الابیض من الخیط الاسود بنسخ پیوست و حد روزه از صبح صادق تا غروب آفتاب
و حد خوردن و آشامیدن و جماع کردن از نماز شام تا خروج وقت نماز خفتن متعین گشت
چون روزه عبادتی شاقه است باز داشتن با ذوقات طبع و محبوبات نفس است و ان طبع را
کاری دشوار و نفس را موجب عجز و اضطرار است یکبار دیگر نفرمود و یک وقت مشقت نمود
و نیز تشبیه که تسکین کرد مشقت را در معرض شرکت آورده که مشقت مشترک آسان نماید
و بر طبع نفس از جهت شرکت دشوار ننماید و نیز بذکر ایاما معدودات بیان قلت کرد و در حکم
تقلیل آورد تا طبع از جهت قلت آسان داند و نفس آنرا تحمل کردن تواند و نیز در سفر و مرض
بغیران رخصت گردانید و از جهت عدد بر جواز تاخیر رساند تا دشواری کم شود و نفرت منتفیت

آن فدیه در افضلیت و مرتبت مثوبت می افزود بعد ازین آیت این معنی ببیان پیوست بعیده با آیت
فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ گشت بر یک وجه معنی آیت اینست و بر کسانیکه طاقت صوم دارند
و میتوانند که روزه بدارند واجب است بر ایشان چون افطار کنند بدل صوم فدیه طعام یک مسکین
پس هر که بر وجه تطوع و تبرع خیری و بری بیفزاید و در فدیه بر قدر طعام یک مسکین افزونی نماید
پس آن مر او را بهتر بود و در ثواب برتر باشد روزه بجا آوردن بهتر است مر شما را از افطار کردن
اگر شما از خداوندان علم و دانش باشید که خیریت روزه و ثواب آن را دانید شرط مذکور برای
تثبت و تقریر است برای تنبیه و تردید چنانچه در پارسی گویند اگر اصطلاح و وفا خواهی کرد دل
بر جفا نخواهی آورد و بر قول کسانیکه یطیقونه بمعنی لا یطیقونه میدارند معنی آیت بر حذف لا
می پندارند و جمله ان تصوموا خیر لکم عطف است بر فمن کان منکم مریضا او علی سفر [illegible] جمله
یطیقونه فدیه با متعلقات او معترضه میخوانند برای رخصتی دیگر بعد رخصتی چه رخصت اول
بعذر سفر و مرض بود و این رخصت بعدم طاقت بر صوم و وی بود برین نوع معنی چنین آید
و بر کسانیکه روزه داشتن نتوانند و خود را عاجز از روزه دانند فدیه آن یعنی طعام یک
مسکین بدهند قضا صوم بدل غیر معقول یعنی فدیه بشرط استدامت عجز تا وقت موت بود
و اگر ضعیف بقوت و عجز بقدرت بدل گردد و فدیه تطوع شود و قضا روزه بر وزه که بدل
معقول است واجب آید و ان تصوموا خیر لکم در حق مسافر و مریض باشد در حق کسیکه قادر بر
روزه نیست و طاقت صوم ندارد و ان تصوموا خیر لکم درست نباید بر یک وجه این آیت منسوخ
نباشد معنی آیت و آنچه تعلق بدان دارد در بیان وجه اول تحقیق شده و تشریح و توضیح در
بیان آمده

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِيٓ أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْاٰنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنٰتٍ مِّنَ الْهُدٰى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

قرآن مصدر قرا یعنی مقروء اسم ما انزل علی الرسول شده

بایعدم

بایعدم همزه از قرآن بر وزن فعال یا مهموز بحذف همزه بر وزن فعال بحذف آمده و قران هم جا بهر
وجه یعنی منزل بر رسول خوانده مکرر در آیتها ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه و بعضی
آیات دیگر که او را بمعنی قرأت دانند شهر رمضان مرفوع بر ابتداست هدی یعنی هادیا یا بر وجه
مبالغت حال است از قرآن و بینات عطف است از هدی من در منها الهدی والفرقان بیانیه است جار
و مجرور صفت است مر بینات و آیات بینات کاینة منها الآیات الهادیة والفارقة بین الحق والباطل
و تواند بود که هدی و فرقان بمعنی مصدر بود و منها الهدی و الفرقان معنی منها جل الهدی والفرقان
متعلق انزل باشد جمله انزل صله الذی است و موصول با صله صفت مبتداست جمله فمن شهد
منکم الشهر فلیصمه خبر مبتداست فا در خبر از جهت آنست که مبتدا موصوف است بموصوفی که صله او فعل
است بر طریق ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم رابطه لفظ الشهر است که از باب وضع مظهر
موضع مضمر است ضمیر فلیصمه مفعول به نیست زیرا چه بعد فعل لازم آمده لیک ظرف است بر سبیل اتساع
مفعول به شود در ظرف مضمر تقدیر فی یا تع نموده والشهر را در فمن شهد منکم الشهر بعضی مفعول
به دانسته و شهد را فعل متعدی بمعنی ادراک پنداشته صاحب کشاف شهد را بمعنی کان مقیما حاضرا
گفته و در الشهر بظرفیت قایل گشته زیرا که بر معنی ادراک الشهر مسافر و مریض در آید خطاب
در خواندن حق ایشان لازم آید و کسانیکه بر وجه اول رفتند قایل تخصیص مسافر و مریض شوند و
تواند بود موصول با صله یعنی الذی انزل فیه القرآن خبر مبتدا باشد و جمله معترضه برای مدح شهر
رمضان تواند بود شهر رمضان خبر مبتدا محذوف باشد ای الایام المعدودات شهر رمضان
الجمله مستانفه بود در بیان ایام معدودات و تواند شهر رمضان بدل باشد از الصیام بحذف مضاف
ای کتب علیکم الصیام صیام شهر رمضان بر سه وجه فا در فمن شهد منکم الشهر سببیه بود بر طریق زید
کریم فمن نفعه فیکرم و با تبدیا با خبر بر قبیل معطوف بر جمله کتب علیکم الصیام صیام ماه رمضان معین
شود بر وجه اول یعنی بر تقدیری که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مبتدا باشد فمن شهد
منکم الشهر فلیصمه خبر مبتدا بود و تواند بود که از کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم

تتقون ایاما معدودات فرضیت ایام بیض مراد باشد و آیت فمن کان منکم مریضا او علی سفر
تعلمون بیان رخصتها همان صوم بود شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن کلامی علاحده دارند
معترضه برای مدح ماه رمضان و بمنزله در بیان فسخ ایام بیض و افتراض صیام ماه رمضان بنا از
ومن کان مریض و مرض در افطار صیام ماه رمضان باشد تکرار نبود فرضیت صیام سه روزه از هر
مهی بفرضیت ماه رمضان شود و تواند بود که از کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم سی روز
ثابت و نه روز از رمضان مراد بود و انجمله مقر مراد باشد و جمله فمن کان منکم مریضا او سفر فعدة
من ایام اخر برای بیان رخصت مکرر برای تاکید بود معنی اینست ماه رمضان آنکه فرستاده شده است
در آن قرآن در حالی که هادی است مر مردمان و آیات بینات و حج و واضحات است از آیاتی که هادی
میان حق و باطل فارقات است پس هر که در ماه رمضان حاضر باشد یعنی مستقیم بود پس کو در وی روزه
دارد معنی بر وجوه دیگر بر حسب آن روی خواهد نمود و بر ارباب دانش استخراج آن مشکل نخواهد بود
سوال قرآن به دفعات بر حسب حادثات در بیست و سه سال نازل شده از مبدا نبوت تا آخر عمر حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و سوره سوره و آیت آیت فرود آمده است تخصیص ماه رمضان بنزول او
بچه وجه بود و تعیین این ماه در فرود آمدن قرآن بکدام حکمت باشد جواب شک نیست قرآن از
لوح محفوظ تا آسمان دنیا در ماه رمضان فرود آمده و از آسمان بر پیغامبر نجما نجما سوره سوره آیة آیة
بر حسب حوادث در مدت بیست و سه سال نازل شده لیکن بدایت نزول بر پیغامبر علیه السلام هم در ماه
رمضان بود و افتتاح آن در شب قدر روی نمود و تخصیص نزول او بماه رمضان باعتبار نزول
کل او در آسمان دنیا بود و باعتبار بدایت نزول بر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد و روایت
اخبار و اخبار احبار روایت کرده اند که همه کتب سماویه در ماه رمضان فرود آمده صحف ابراهیم در
اول و بعضی گویند در شب ششم و توریت در دوازدهم و انجیل در شب سیزدهم و زبور در هژدهم
و قرآن در بیست و چهارم نازل شده و بدانکه سبب برای صوم شهر باشد صوم را اضافت سوی ماه
رمضان میکنند شهر ماه رمضان میگویند و اضافت دلیل سببیت بود شمس الائمه فخری رحمة الله علیه

یادراک

بادراکه جزئی از شب اول نفس وجوب تمام ماه ثابت میگویند و فخر الاسلام علی بزدوی نیز همان آورده
سبب دخل شده چه شبها برای صوم نه اند ملازمت با صوم ندارند چه سبب ملایم باید غیر ملایم تابد
غیر ملایم برای سببیت نشاید چه هر روزی برای هر روزه یا یک اول جزء هر روزی سبب بود و با دراک
جزء اول روزه آن روز واجب شود سوال چون هر روز برای هر روزه سبب بود شهر را که سبب
گفته اند بچه وجه باشد جواب چون از شهر لیالی که صالح برای صوم نیست از سببیت بیرون آمده شهر
که سبب است عبارت است از ایام گشت و سی روز برای سی روزه هر روزی برای هر روزه سببیت
بود که اگر سببیت برین طریق شود مجموع شهر سبب باشد و چون صوم پیش از تمام شدن ماه
سبب تقدیم حکم بر سبب افتد و بر تقدیر تاخر او ازان دا و ازان و الصوم و بماه رمضان
بیش از وجوب بود **وَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ**
سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وجه اعراب و معنی این آیت
بالا گذشت و تفسیر آن پیش ازین رفته **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ**
لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ جمله یرید با معطوفات خویش تذییل است مر ترخیص مذکور
را و تعلیل فیه مسطور معنی اینست خدای عز وجل بر شما آسانی میخواهد و نمیخواهد که بر شما دشواری
نهد **لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا**
هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ولتکملوا صیغه مضارع از باب
افعال و تفعیل خوانده معنی بر حسب آن قراءات متعلق فعل آمده یکی از کلام سابق مفهوم شده
ای لتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم تشکروا فعل ما فعل من تعلیل الصیام و ایجابها
بعدة من الایام والترخیص فی الافطار بعذر المرض والسفر و شرع قضائها فی ایام آخر و این
لف و نشر است اکمال شمار صیام مبنی بر تعلیل و شرعیت آن در چندی از ایام و تکبیر و تعظیم خدای
مرتب بر بیان احکام صیام و هدی بآن ایجاب آن بر وجه ادا و قضا و شکر مرتب است بر
ترخیص در افطار و تیسیر تاخیر صیام بسبب اعذار امراض و اسفار یعنی در تقدیر عامل فعل ما فعل

چون انشرت العید واطعمهم ثمرة یتانی متمتع بنا شد اجیب دعوة الداع بر بعض دعوات شمول کلی و
جوینداجیب دعوة الداعی را محمول بر بیان قدرت اجابت کل دعوت کوینده حصول اجابت کل
دعوت بالفعل لازم نباید اشکال تخلف اجابت بعض دعوت روی نماید **جواب** دیگر آنکه بعضی اجابت
مذکور بمعنی کفتن لبیک عبیدی دارند واین را تحقق در دعوات نه پندارند **جواب** دیگر آنکه
اجابت را در آیت بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء متعلق بمشیت کرده و در اجابت
شرط ان شاء تصریح آورده و نیز اجابت دعوت بفضل بود و آیت فضل بمشیت باشد چنانچه کفت
ان الفضل بید الله یوتیه انچه خیریت او در آنست میخواهد در مدعو به که در علم خدای خیریت
در آنست از روی تحقیق اجابت بود پس هر که دعا نی بحصول عین مدعو به یا بحصول آنچه خیریت دعا
کننده در آنست مقرون باستجابت باشند **جواب** دیگر آنکه هر چند ذکر اجابت مطلق ست لیکن در
وی در واقع شرایط محقق ست چون اکل حلال و صدق مقال و عدم سوال محال و حضوری خاطر
و صدق و اخلاص چون استجابت معلق برین شرایط بود سوال خلق در استجابت وارد نشود

فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون

فی نسبت ست ولیومنوا عطف ست فلیستجیبوا الی لعلهم یرشدون بمعنی لا یرشدون است اگر
فلیستجیبوا الی ولیومنوا بی لعلهم یرشدون امر بثبات ایمان و ترتیب ثبات رشاد بود و
ورود این آیه در حق کافران دارند امر بایمان و ترتیب رشاد بر حقیقت پندارند بر وجه اول
اضافت عبادی برای تکریم بود و بر وجه ثانی اضافت تکوین باشد **معنی** اینست لیکن که اوامر
ونواهی مرا استجابت کنند و طاعت ورزند فیکون بحق ایمان آرند تا رشید شوند و راه را
یابند یا کویند کو مومنان بر ایمان ثابت باشند در رشاد مستقیم باشند **احل لکم**

لیلة الصیام الرفث الی نسائکم کرده شد

در آغاز اسلام وقت افطار از وقت نماز شام تا کزاردن نماز خفتن یا خواب کردن بود
بعد کزاردن نماز خفتن یا بعد خواب کردن بود و بعد کزاردن نماز خفتن یا بعد خواب کردن حرام

اذن جماع اسکاره

بجماع

اذن جماع از امساک و اکل و شرب روی نمود شبی امیر المومنین عمر بعد از کزاردن نماز خفتن
بنداکنت غسل کرد و بر پشیمانی و ندامت پوست کریه کنان پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد و در
مجلس معذرت خواهان در آمد پیغامبر را از امیر المومنین عمر رضی الله عنه این کار عجیب بود و بکفت
ای ابن خطاب این کار سزاوار حادثات حال تو نبود ناکاه جندی از صحابه همین بلا مبتلا شده
پیش پیغامبر آمدند و هم دم امیر المومنین عمر شدند در حق ایشان این آیه نازل کشت و این
نظم بورود پیوست و این جمله مستانفه است چنانکه که چون پیش افطار در مرض و سفر وارد
کشت بعبرت و حرمت اکل و شرب و جماع بعد کزاردن نماز خفتن یا خواب کردن با رتفاع پیوست
تا انکه از معاصی بزرک چون عمر و بعض صحابه دیکر هتک این حرمت افتاد و این نوع واقعه صعب زاد
چنانکه که رفع این عسرت خواستند و دفعت عسرة الصیام فی المرض والسفر عاد عسرة الحرمت التی
ابتلینا بها کفتند جمله احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم وارد کشت و بر سبیل استیناف
بورود پیوست **معنی** اینست حلال کردانیده شده بر شما ای مومنان در شب صیام بر سیدن
سوی زنان و این کنایت از جماع کردن و خود را بر مباشرت آوردن است **هن لباس**

لکم وانتم لباس لهن این جمله معلله است مر احل لکم لیلة الصیام الرفث
الی نسائکم ای هن لباس لکم وانتم کلباس وهی عبد المعانقة **معنی** اینست زنان همچو لباس اند
مر شما را و شما همچو لباسید مر زنان را یعنی شما و زنان شما یکدیکر را کفایت میکنید و یکدیکر همچو
لباس می باشید بلک لباس را بیرون می اندازند و خود را یکدیکر لباس می سازند با چنین حالت
با هم بودن کار است در اینچنین حال صبر از جماع دشوار است **مصراع** در بین حالت طریق پارسائی
مشکلست و خلق الانسان ضعیفا ای ضعیفا عن تحمل شهوة حق سبحانه و تعالی در صفت بندکان نظر
کردن این کار را از تحریم حلال آورد **علم الله انکم کنتم تختانون**

انفسکم این جمله معترضه است برای بیان علت احلال و سبب توجیه افصال در بین جمله
تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی است مفید تقوی است **معنی** اینست دانسته است خدای بدرستی شما

بانفسها خونش خیانت میکند و نفسها خویش را در شب صیام الیه در نیکاری می افکند فتاب

علیکم و عفا عنکم و فی فصیحه است عطف بر جمله تقا که عطف است بر مضمون

علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم الی تحقق انکم کنتم تختانون فتبتم عن ذلک فتاب علیکم و عفا عنکم

(marginal)

معنی اینست خیانت از شما ثابت گشت بعلم خدای جل و علا بوده است پس شما را از خیانت مذکور

توبه کردید و از جماع کردن بعد خواب یا گزاردن نماز خفتن پشیمان شدید پس خدای تعالی توبه شما

بپذیرفت و جریمه شما در عفو آورد در آینده حرمت برگرفت با حلال این کار افضال کرد فا

لان باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم

فا سببیه است متصل است با احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم حلال سبب است برای وقوع

وابتغوا عطف است بر باشروهن معنی اینست مباشرت کنید و آنچه نوشته است خدای تعالی برای شما

از دوار بجوئید و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم

الخیط الابیض من الخیط الاسود من

الفجر ط حتی یتبین متعلق است بهر سه فعل بر وجه تنازع من الفجر بیان است من خیط ابیض را

و این کلام از باب تشبیه فجر بخیط ابیض از استعمال رفت بود جه ذکر طرفی تشبیه مانع از استعار

باشد مجاله فکلوا و اشربوا تا آخر عطف است بر باشروهن معنی اینست و بخورید و بیاشامید

تا آنکه پیدا شود مر شما را و ظاهر گردد در چشم شما از ریسمان سیاه ریسمان سپید یعنی سپیدی

صادق از سیاهی شب جدا شود و یکی از دیگری در حاسه بصر ممتاز گردد و صبح صادق سپیدی است

در کرانه آسمان معترض نماید و بعرض پیش آید بخلاف صبح کاذب که او سپیدی است بر طریق عمود

بطول برآید باز محو شود و در تاریکی در آید قطعه صبح صادق که دمی از قدم صدق زده

چون روز جهان را بنمود صبح کاذب بنمود است فروغی مدرفع باد دم سستی و بلندی شده بود

ثم اتموا الصیام الی اللیل عطف است بر او امر سابق ای

وکلوا واشربوا الی ظهور الصبح ثم ادوا الصیام علی الکمال و التمام معنی اینست تا ظهور صبح صادق

مباشرت کنید و بخورید و بیاشامید بعد آن روزه را برسانید بکمال و تمام ادا کنید و بدانکه

از عبارت این آیت چند مسئله ثابت میشود و چند حکم بوضوح می پیوندد یکی آنکه چون جماع تا آخر

جزو شب جایز باشد چاره نبود که اول جزو با جنابت بود پس جنابت منافی روزه نباشد دوم

آنکه صیام را مضمضه و استنشاق نبود سیوم آنکه یافتن مزه چیزی در دهن منافی صوم ندارد

چه مضمضه مستلزم یافتن مزه است منافی صوم نه پندارند چهارم آنکه چون انگشت ادا و روزه

واجب در روزه است قوله تعالی اتموا الصیام الی اللیل و نیت مقارنت ادا باید پس لازم آید که

نیت در روزه چنانچه مذهب ابوحنیفه است می شاید و امام شافعی وجوب نیت روزه در شب می

گوید و اثبات مذهب خویش بدین وجه میگوید که شک نیست عبادت روزه از اول جزو روز بود و

مقارنت نیت با اول جزو از روز ممکن نباشد مگر آنکه نیت در شب آرند و آنرا تا روز بر حکم شرع

باقی پندارند بدین طریق اقتران نیت با اول جزو از روز حکمی بود و اول جزو عبادت با نیت

مقرون شود و اگر نیت در شب نباشد اول جزو خالی از نیت حقیقی و حکمی شود فاسد افتد و نماید

نا فاسد کرد و علما مذهب ما جواب میگویند که مقارنت نیت حقیقی با اول جزو از روز ممکن نیست

نیت بضرورت مقارنت حکمی باعتبار باید کرد و از اقتران حقیقی سوی اقتران حکمی باید آورد

و آن بدو طریق و بدو وجه حاصل شود یکی آنکه نیت در شب آرند تا روز باقی پندارند یا نیت در

روز قایل شود و مقرون با اول روز بر وجه اقامت اکثر مقام کل گویند بهر دو طریق در با اول جزو

اقتران نیت حکمی بود و هیچ جزوی خالی از نیت نباشد و لا تباشروهن

و انتم عاکفون فی المساجد اینجمله معترضه است چه اگر

عطف بر فالآن باشروهن بودی بسبب علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم باشد و این نیست پس

قایل شدن بعطف است و هم بر نیوجه جمله و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل با معترضه برای بیان

تحریم مال بباطل گویند و عطف او بر کلام سابق بجویند معنی اینست و زنان را مباشرت مکنید

در آن حال که شما معتکف در مساجد باشید و انزال بتقبیل و لمس حکم جماع وارد و شرع باعتبار قضا

کرد مدعا علیه انکار اورد مدعی انکار آورد مدعی گفت گواه ندارم تا پیش پیغامبر علیه الصلوة والسلام
حاضر آرم پیغامبر گفت منکر را سوگند آید مدعی گفت با این شخص حال من بود و بر سوگند دروغ دلیری
نماید پیغامبر گفت جز آن ترا نمیرسد و بروی غیر این متوجه نیشود پیغامبر سوگند داد او سوگند خورد
قضیه بوجه شرع بحکم پیوست در شان او این آیت نازل گشت **روایت** کرده اند مدعی علیه مذکور تو به
کرد و زمین مذکور بمدعی مذکور سپرد و حاصل زمین مذکور برداشته بود چه دل برتاوان نهاد زمین
دیگر داشت بدل او داد

یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ

این جمله معترضه دیگر
است برای حکایت سوال سایلان و تنبیه بر غیر مبهم بودن آن **روایت** کرده اند از پیغامبر
صلی الله علیه وسلم بعض صحابه سوال کردند و سوالی که مبهم بود درخواست آوردند گفتند از چه
که ماه نو باریک پیدا شود و همچو ریسمانی ظاهر گردد پس افزونی گیرد تا آنکه کمال پذیرد بعد از ان
اندک کمی نماید از کمال بنقصان آید تا انکه چنانچه اول پیدا شده بود همچنان گردد و بار همچو ریسمانی
باریک شود در شان ایشان این آیه فرود آمد و در باب ایشان این وارد شده **معنی** اینست که
پرسند ترا ای محمد از ماههای نو که سبب افزودن او چیست و هر ماه تفاوت کیست و کیفیت او چیست

قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ

جمله مواقیت للناس
مبنی است
مقول قل است و قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یسألونی فقل هی مواقیت
والحج عطف است بر للناس **معنی** اینست بگو ای محمد که ماههای نو آن بدایع مخلوقات است مر مردمان را
وعلامات اوقات که بدان تقدیر مهلتها و حلول دینها و مدت عمرها و عدت زنان را و مدت حمل
او و رضاع ایشان و ماه رمضان که ماه صیام و ماه عید که از شعایر اسلام است و حولان چونکه شرط وجوب
زکوة است و مانند آن بدانند واقف شوند و وظایف دینیا و دین موقته شهور و سنین بجا آورد
و می فطر کردن توانند و علامات وقت حج و زیارت بیت حرام که از معظمات ارکان اسلام است
دو ماه شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه از غره شوال یعنی از عید فطر تا عید اضحی بود برای اعمال
حج از سنن و واجبات و فرایض موّدی شود و بدانکه سایلان از سبب افزودن و کاستن ماه پرسیدند

کرده بودند

٤

جواب ببیان غرض و ذکر فایده شنوند این را در اصطلاح علم معانی تلقی السایل بغیر ما یتطلب گویند
و برین اسلوب تنبیه سایل بر آنچه اولی و الیق بسوالات چو بینید چه از دیاد و انتقاص ماه بقدرت قادر
مختار متعلق و بنفطرت خلاف کردگار متحقق است پرسش از سبب که اصحاب علم هیئت پیدا آرند و
متعلق بعید و ترتب اعتاب پندارند چه حاجت باشد و اشتغال بعلمی که در دین محتاج الیه نیست

وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

فایده بود

البیوت بضمتین در جمع بیت بر طریق غنیت و غیرت و بکسرها از جهت استقبال
ضمتین و اتباع با کد اخف کسرت است خوانند و معنی هر دو قرات یکی دانند اما در قرات آخرین
فروج از کسرت سوی ضمت می آید و آن بر خلاف ابنیه عرب می نماید مگر آنکه کسرت عارضی را اعتبار
نکنند اصل را معتبر دانند **روایت** کرده اند بعض انصار چون محرم شدندی و در احرام در
آمدندی باغ و سرای و خرگاه خیمه را در میگذاشتندی و از پس پشت خانه و دیوار باغ دریچه میساختندی
و باز دیبایی می پرداختندی و از پس پشت خیمه میخی دور میکردندی و از زیر خیمه سر در می آوردندی در شان
ایشان این آیه نازل گشت و بی فایده بودن این عمل و نفی مبرت در ان ببیان پیوست الجمله
عطف است بر مفهوم هی مواقیت للناس که ایشان پرسش از سبب نقصان و کمال اهلاک کرده
بودند و در تحقیق آن کوشش مینمودند قل هی مواقیت للناس والحج که بیان غرض است نازل
گشت سبب انتقاص و تزاید ماه که ایشان از ان پرسیده بودند به بیان نه پیوست تلقی سایل بغیر
آنچه مطلوب او بوده در جواب بر خلاف مقتضا ظاهر روی نمود و آن تنبیه است برین سوال مذکور
بهم نشود **سوال** از اعراض کمال و انتقاص اولی بود پس چنانست که گفت الیس المهم ان تسالوا
ما لا ینفعکم من السوال من سبب نقصان الاهلة و کمالها و اختفائها و ظهورها ولیس البر ان تفعلوا
ما لا ینفعکم بان تاتوا البیوت من ظهورها نیست مهم که پرسید شما را آنچه ندارد از سبب خفا
هلال و ظهور پیوست نیکو و نیکوکاری که بکنید آنچه شما را سودی بیارد از آمدن خانها از ظهور
در تفسیر معنی او رده که سوال کردن از اهل او آمدن ایشان از پس پشت خانها در یکوقت بود

جواب

وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى

برین تقدیر این جمله را با معطوف علیه جامع ظاهرتر بود ولیکن نیکوکاری متقیان است کار برهیزکاران است کسانیکه از خدای تبرسند از گناه برهیزند معنی چنین آید ولکن اهل و تواند بود که مضاف از اسم که محذوف بود ای لکن اهل البر من اتقی متقیان و نیکوکاران و برهیزکارانند چه اول مطابق آیت بالاست معنی موافق آیت لیس البر ان تاتوا البیت من ظهورها است

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و جمله واتوا البیوت عطف است بر جمله سابقه سوال واتوا البیوت جمله انشائیه است و جمله سابقه خبریه با کمال انقطاع تجویز وصله چرا است و عطف جمله انشائیه بر جمله خبریه بچه وجه رواست جواب جمله خبریت سابقه مقول قل آمده است و مقول اول بتاویل هذا القول در حکم مفرد شده برین وجه عطف مفرد بر مفرد باشد عطف انشائیه بر خبریه نبود و تواند بود معطوف علیه انشائیه محذوف بود کلام بتقدیر فلا تاتوا البیوت من ظهورها واتوا البیوت من ابوابها تعمیم باشد و درین امر تخصیص است از نهیه مذکور سوی ذکر بعضی اوامر و نواهی مسطور جمله واتقوا الله عطف است بر واتوا البیوت من ابوابها و این تعمیم بعد تخصیص بود که امر بتقوی مشتمل همه امورها و نهیها باشد جمله واتقوا الله عطف است واتوا البیوت لعلکم تفلحون بمعنی لکی تفلحوا متعلق است باتقوا الله معنی اینست و در خانها از راه ابواب بیاید آمده از پس پشت خانها که اختیار کرده اید مکنید و از خدای بترسید و از عمل بی فایده برهیزید تا رستگار شوید

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ

عطف است بر مضمون ولکن البر من امن بالله تا آخر ای افعلوا هذه الامور وقاتلوا فی سبیل الله زیرا چه کلام در مقام بیان انواع مبرات و اصناف طاعات و ذکر ابرار او امر و نواهی بود جهاد نیز نوعی از مبرات و قسم از طاعات و حکمی از احکام شریعت است پس او درین مقام ملایم بود و عطف او بر جمله واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله که قریب است بیان نمود که آن برای رد کردار ناپسندیده و عمل ناگزیده بعضی بوده و انجمله برای ذکر مبرتی از مبرات و

ونیز عطف بر ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و بر ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد بود که آن بر وجه اعتراض مذکور شده و انجمله را او امری که بعبادت از مقاصد است جدا از جمله مبراتیست که بسوی ذکر آن تخلص آمده لاجرم متصل بجمله ولکن البر من امن بالله تا آخر وارد شد معطوف با فعلوا هذه الامور که بمضمون تحریض است مذکور گشت بنمدارند معنی اینست و کارزار کنید در راه خدای یعنی در اعلاء کلمه دین و اظهار ملت سید المرسلین با کسانیکه با شما کارزار میکنند و قدم در محاربه شما می زنند این اول آیتی است که بر بیغامبر علیه الصلوة والسلام در باب قتال نازل شده و در طلب جهاد با کفار فرود آمده بعد نزول این آیت بیغامبر علیه السلام با کسانی که بدایت قتل میکردند جهاد کرده و بامر خدای عز و جل خود را و یاران را در جهاد و قتال آورده بغیر بدایت کفار قتال نمیکرد و دل برین کار جز بوجه دفع نمی آورد بغیر بدایت کفار قتال نمیکرد و دل برین کار جز بوجه دفع نمی آورد بعد آیت قاتلوا الذین لا یومنون بالله نازل گشت و اطلاق این آیه سابق منسوخ بوده است و تواند بود که مراد از الذین یقاتلونکم کسانی باشند که از ایشان مقاتلت است یعنی مردانیکه قوت قتال دارند برین وجه الذین یقاتلونکم احتراز از نسوان و صبیان و مجانین و گوشه نشینان و زمنا و عمیا و مردمان بریده دست و پا و پیران ناتوان از هر که قوت محاربه و طاقت مقاتلت است ازین حکم خارج باشند و تواند بود که همه کفار باعتبار قصد و رضاء و انتبار مقاتل باشند و در تحت مضمون الذین یقاتلونکم در آیتند اهل ذمه یعنی یعطوا الجزیة و نسوان و زنان و صبیان و مجانین و گوشه نشینان و زمنا و سایر اصناف غیر محاربان بقیاس بر اهل ذمه مخصوص نمونند و در تفسیر آمده چون بیغامبر علیه السلام بنیت عمره از مدینه بیرون آمد و یاران را با خویش بیرون آورد تا آنکه در منزل حدیبیه توقف کرد بعد باقتضاء مصلحت دل بر صلح آورده برین قرار گرفت که میان بیغامبر علیه السلام و میان ایشان تا ده سال جنگ نباشند و محاربه و قتال نبود و سال دوم بیغامبر بیاید و در مکه در آید تا سه روز باشند عمره و انچه خواهد بجا آرد بیغامبر علیه الصلوة والسلام بعد صلح مذکور از حدیبیه بازگشت و جانب مدینه رفت سال دوم بر حکم وعده ایشان باز سوی مکه توجه کرد

فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّٰهِ عطف است بر انکه ان سابق و حتی برای غایت
بمعنی الی و یکون الدین لله عطف است بر لا تکون معنی اینست و قتال کنید با کافران تا این غایت
کرفته معدوم شود و دین اسلام از اشتراک کرده و مخصوص بخدای باشد یا بمعنی کی است بدین تقدیر که
چنین آید و قتال کنید تا فتنه شرک نباشد و دین همه خدای را بود چه کافران و مشرکان شیاطین
و بتان را دخل میدادند و بحمد خویش ایشان را شریک نام می نهادند چون بسبب قتال کافران و
مشرکان کشته کردند تا مسلمان شوند لاجرم شیاطین و بتان از اشتراک بیرون آیند و بروند
فَإِنِ انْتَهَوْا شرطی است محذوف الجزا ای فان انتهوا فلا تقاتلوهم معنی اینست
اگر از عداوت و شرک و کفر و قتال مسلمانان باز مانند و غیر خدای اله نخوانند پس با ایشان قتال
نکنید و از جهاد ایشان باز نمائید فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ
فا برای تعلیل است و از عدوان مضاف محذوف است ای فلا جزاء عدوان و این جمله بر جهت
برای نومیدی کافران چنانچه بالا گذشته و بیان تدبیر خبث و جزاء ایشان چنانچه رفت معنی
اینست کسانیکه از عدوان باز مانند و خود را بجامه اخلاص رسانند بسوی رضوان شتابند و از عقوبت
عدوان خلاص یابند زیرا که جزاء عداوت و عقوبت تعدی و ظلم جز بر ظالمان نبود و استحقاق آن
جزا ایشان نباشند و کسانیکه از تعدی و ظلم باز مانند ایشان را ظالم نخوانند و هر که ظالم نبود مستحق
جزاء ظالمان نشود الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ الشهر
الحرام مبتدا است بالشهر الحرام خبر مبتدا است و سعی بر حذف دو مضاف از مبتدا و خبر است ای هتک
حرمت الشهر الحرام بهتک حرمت الشهر الحرام و جمله الشهر الحرام مستانفه است چنانکه نبود که قتال
فاعلوهم حتی لا تکون فتنه باطلاق خویش قتال را در شهر حرام و غیر مورد سوال گشت یقال
فی الشهر الحرام بالشهر الحرام معنی اینست هتک حرمت شهر حرام بمقابله هتک حرمت شهر حرام
خواهد بود و بر وجه مکافات شما خواهد شد روایت کرده اند پیغامبر صلی الله علیه و سلم در سال ششم
از هجرت برای عمره از مدینه جانب مکه روان گشت کوچ بکوچ منزل بمنزل بسرعت و شتابان در مکه

میرفت تا آنکه در منزل حدیبیه نزول فرمود و آن در ماه ذی القعده که از شهر حرام است بود
از در آمدن مانع شدند آهنگ قتال کردند تا در حدیبیه توقف کرد بعد از آن اقتضاء مصلحت بر
صلح او کرد چنانچه قصه گذشته شرح بالا رفته و در صلح نامه نوشته بودند که در سال آینده یعنی سال
هفتم هجرت پیغامبر باید خالی کردن مکه فرماید و آن در مکه خالی کنند پیغامبر را در آمدن عمره بجا
آوردن سوی دستوری دهند پیغامبر در مکه در آید با نچه خواهد از عمره و غیر آن ادا نماید چنین
هفتم سال از هجره که دوم سال از سال نزول حدیبیه بود بر حکم وعده کافران سوی مکه متوجه
گشت و بطلب و بطلب طواف بر سعی پیوست چون ماه ذی القعده آمد یاران گفتند اگر کافران
وعده خویش را وفا نکنند و بقتال پیش آیند در ماه ذی القعده قتال چگونه شود بهمان حال
که پار سال حاصل شده بود پس آمد این آیت در بیان آنکه اگر کفار وفا وعده نکنند و امسال
نیز از مکه مانع شوند و مخالفت نمایند و بقتال پیش آیند اگر چه ذی القعده شهر حرام و حرم
مکان با احرام است قتال کنید و از حرمت مشرکان و زمان باز مانده نشوید وَالْحُرُمَاتُ
قِصَاصٌ این جمله عطف است بر الشهر الحرام بالشهر الحرام اینجا نیز مضاف محذوف است
یا از مبتدا بتقدیر صفت الحرمات قصاص یا از خبر بتقدیر الحرمات محل قصاص یعنی حرمتها محل
برابری است معنی اینست با مرتکب حرام مثل آنکه او کرده است بکنید و بمعامله که پیش آمده است پیش
آیید چنانکه اگر کسی را تیغ بکشد بکشید و اگر دست ببرد دست او ببرید و همچنین بینی به بینی و
دندان بدندان و گوش بگوش و مانند آن و همچنین اگر کسی بر کسی تیغ بکشد بکشید او را یا کسی را از
خانه او روا بود که با او برابر شود او را بکشد فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فا سببیه است
برای ترتب مسبب بر سبب چه شریعت قصاص سبب است برای نفی تجاوز و از برای منع از شرطیه
مرفوع المحل بر ابتدا است فاعتدوا علیه خبر است خبر مبتدا است ما در ما اعتدی موصوله است یا
موصوفه و رابطه محذوف است و با در بمثل زایده است ای فاعتدوا العقوبة مثل عقوبة اعتدی

بما علیکم بامصدریه است و ما زایده است کسی که کند مثل آن با او کنید و با او برابری و مکافات
ورزید و در بعضی صور مرافعت پیش سلطان و حکم مکافات که سبب اعتدی است از جهت وقوع
در صورت اعتدا اعتدا گفت و بصفت مشاکله بدین کلام است **وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ**
اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ واتقوا عطف است بر و قاتلوهم و
اعلموا عطف است بر واتقوا ان با اسم و خبر خویش قایم مقام دو مفعول اعلموا معنی
اینست و تقوی ورزید و از خدای بترسید که کسی او را اینست چون صبیان و نسوان و زنان
و عبیان و امثال ایشان مکشید و خدا را بالعلم و نصرت با متقیان بدانید و عالم بودن با حوال
ایشان معلوم کنید و بدانکه مفهوم این کلام معیت است معنی که در ظاهر است مراد نتواند بود مراد
او تمثیل است عطف بحقیقت آنچه مراد است اعتقاد داشتند بر دل به تاویل آن نمیکند نستند و حملی علم
و نصرت تاویل کنند چنانچه ذکر کردیم در بیان آورده‌ایم **وَاَنْفِقُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ**
عطف بر قاتلوهم چه قتال بی انفاق نبود معنی اینست و خرج کنید مال خود را در راه رضای خدا
از استعداد جهاد و غیرها و از خریدن اسباب و اسلحه از تیر و کمان و تیغ و نیزه و زره و جز آن
و خرج علت جهاد و علف دواب و است و شتر و ساخته کردن غازیان و دادن نفقه ایشان
وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ عطف است بر قاتلوهم
و با ایدیکم بر وجه مجاز انفسکم مراد است با زایده است معنی کلام ولا تلقوا انفسکم الی التهلکة
با بسته ایدیکم بر حقیقت و انفسکم بایدیکم الی التهلکة بود معنی اینست و نفسهای خویش را بدستهای
خویش سوی هلاک میفکنید بدین در آیند و بتاراج خرج نکنید یا وه ای سلاح در جنگ در آیند و [illegible]
بدست خویش هلاک کرده باشید یا بدین که در جهاد بیرون نیایند و خیانت و غزل [illegible]
نمایند کفار قوی شوند و شما را در هلاک افکنند یا خود را در هلاک ماندار نیدبدین که مال را بسراف
خرج کنید و خود را فقیر سازید و از تحصیل اسباب جهاد باز مانید و بی استعداد جهاد نتوانید [illegible]
فوت پذیرند و مال شما گیرند جرات نمایند و غالب آیند یا بدر امدن در محلها و خطرها که گمان ظفر [illegible]

دران

دران اعلاء کلمه کفر باشد و فخر کفار بود که کفار گویند مسلمانی چنین دلاور را بستیم با انجنین مرد
دیگر که بشر حمله کرده بود کشتیم **وَاَحْسِنُوْا** عطف است بر انفقوا است سابقه معنی اینست
نکویی کنید در حق فقیران و بی توشه شدگان لشکر و پیاده شدگان دلاوران مرحبر غازیان نفقه
دهید [illegible] یعنی هر که غازی را یاری کند لباس و خرجی در غزا او وی شریک باشند **اِنَّ اللّٰهَ**
یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ جمله تذییل است جهت ترغیب بر احسان موکد طلب احسان ملوح است
تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است چه امر با حسان ملوح است اینکه محبان محبوب خدا مبهمان چرا اند
تقدیم ملوح سامع را منزل بمنزله سایل کند و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که خدای
دوست میدارد نیکویی کنندگان را و اعمال نیک آرندگان را و مفعول المحسنین را حذف کرد
[illegible] از جهت تعمیم و اختصار در ذکر بیاورد یعنی هر چه دهد و هر کرا دهد محبوب خدای
تبارک و تعالی شود **وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ** عطف است بر آیة
قتال چه هر یکی با قرب است متضمن هجر اوطان و فرقت زنان و فرزندان و مشتمل بر
نایبت و [illegible] سوی صرف مال و اتفاق بدانکه حجة اسلام بر مذهب ابوحنیفه دو رکن دارد
وقوف بعرفات و طواف زیارت که حاجی هر دو را بر وجه فرصت بجای آرد و احرام شرط او
و نزدیک امام شافعی رکن است این دو قول در مسایل خلافیه مبرهن است و افعال دیگر بعضی واجب
و بعضی مندوب است بیان آن بکتب فقه منسوب است و عمره عبارت است از طواف و سعی او شرط
او بمجموع حج احرام است فرض نیست سنت پیغامبر علیه الصلوة والسلام معنی اینست ادا کنید حج
و عمره را برای صفت کمال و تمام با مراعات شرط و محافظت احکام برای خدای عز و جل خالی از خلل
عاری از کسل جامع شرایط و ارکان برای از فتور و نقصان بخلوص نیت و اخلاص طویت و بعضی
گویند تمام حج و عمره آنست که زاد و راحله از وجه حلال باشد مسبوب است با به حرمت بود و بعضی گویند
تمام حج و عمره آن بود که با قصد تجارتی و طلب و وجه و نیت دیگر مخلوط نگردد و بعضی گویند حج و عمره
آن بود که احرام از موطن اهل خویش بندد سوال حج و عمره را در تحت یک خطاب در آورده دلیل

فمن تمتع شرطی دیگرست فما استیسر من الهدی و انجمله جزای شرط دوم است شرط دوم با جزا خود جزای شرط
اول است الی الحج و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و چون امر بیشتر از احصار است اذا استعمال
کرده بعد او بایضا آورد **سوال** حکم تمتع مترتب بر ایمن شدن بعد از احصار نیست چنانچه مفهوم ظاهر کلام
با استعمال فاست بلکه نفع از احکام حج است با احصار تعلق ندارد و شرح بیان آن است من سمی بعد از
جواب مراد از امنتم بعد الاحصار نیست تا سوال مذکور وارد شود بلکه انه فاذا امنتم فان لم تکونوا
وانکنتم فی سعة چنانچه صاحب کشاف گفته مراد است بر این معنی هیچ اشکال نبود و اگر معنی امنتم بعد
الاحصار دارند فاقضوا اما احرمتم فیه جزا شرط مذکور محذوف بدانند و فمن تمتع بالعمرة الی الحج
جمله علاحده بود اشکال مذکور نیاید **معنی** این است پس هر که باداء عمره بر خوزداری گیرد و بعد از آن
پیش از باز گشت وطن خویش قصد سوی حج کاو و گوسپند و شتر لازم شود و این دم تمتع است
و آن را نزدیک امام شافعی دم جنایت گویند و بدو جبر و نقصان آوردن حج و عمره در سفر
و عدم انفراد هر یکی بسفری علاحده گویند و دم مذکور نزدیک امام ابو حنیفه رحمه الله دم شکر
بود ناسک را خوردن او روا باشد و امام شافعی خوردن این را جنایت دارد تا مرکب او را خوردن
از آن روا نباشد از د

فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة

فصیام ثلثة ایام مبتدا است محذوف الخبر ای فعلیه ثلثة ایام
فی الحج و سبعة عطف است بر ثلثة ایام اذا رجعتم عطف است بر فی الحج و این از باب عطف بر دو معمول
دو عامل مختلف بود از قبیل القیت فی الدار زید و المسجد عمرا باشد جمله جزا شرط است این شرطیه عطف
است بر شرطیه سابقه و جمله تلک عشرة کاملة تذییل است و بعضی گویند و او در او سبعة بمعنی او بود
که یعنی او بود جمله تلک عشرة کاملة که دافع این وهم است بتکمیل باشد **معنی** این است پس کسی که هدی را
یعنی شتری و گاوی و گوسپندی برای قربانی نیابد بروی واجب بود که صیام سه روز در ایام حج
و هفت روز بعد از آن مجموع ده روز کامل است در یابد

ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام

انجمله معترضه است برای تقبیل الطلاق
سابق **معنی** این است آن یعنی تمتع مر کسی است که اهل او در مکه حاضر نه اند مسافر اند چه متعه
در آن نزدیک ابو حنیفه مخصوص آفاقی بود متوطنان مکه را نباشد و نزدیک امام شافعی ذلک
اشارت بر حکم مذکور یعنی وجوب هدی و صیام مر کسی است که اهل او حاضران مسجد حرام نه اند

واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب

او افند و
عطف است بر اوامر و نواهی سابقه واعلموا عطف است بر واتقوا الله و امر بتقوی جمع این است
بر قوا هم اند و تباهی است **معنی** این است و از خدای بترسید و از عذاب او بر حذر باشید و بدانید
بدرستی که خدای سخت است و عذاب او شدید است عقاب او

الحج اشهر معلومات

ای وقت الحج اشهر معلومات انجمله معترضه است برای بیان وقت حج یا مستانفه است در جواب سوال
از وقت حج ما بها **معنی** این است وقت ما بها معلوم است از شهر مذکور و بر سبیل تغلیب شوال
ذی القعده و عشر ذی الحجه است بعموم چنانچه در عمران آن معلوم شده نزدیک امام اعظم وقت
حج در عید آنچه میان دو عید است بود اول وقت حج عید فطر و آخر وقت عید اضحی باشد امام مالک
وقت حج ثابت عید اضحی دارد عید اضحی داخل وقت حج نمی پندارند **سوال** حج را دو رکن است اول
وقوف بر عرفات و آن موقت به بر آمدن وقت ظهر و قد عرفه تا بیرون آمدن وقت صبح
شب عید مقدر به دو ماه و ده روز مذکور چه معنی است **جواب** شک نیست که ادا ارکان حج بر
نصاب است که مسایل در بیان می آرد اما احرام بستن و شروع کردن در حج نزدیک ابو حنیفه کمال
آن نزدیک امام شافعی چون تعلق بدین وقت دارد تا اگر پیش از شوال نیت حج احرام بندد
و شروع در حج کند نزدیک ابو حنیفه اگر شروع جایز افتد مکروه بود قاصر باشد و نزدیک امام شافعی
احرام مذکور برای عمره واقع شود بنا بر این احرام جایز ندارد شوال و ذی القعده و عشر ذی
الحجه وقت بر این اعتبار پندارند و نیز بودن وقت مذکور وقت حج ثمره آن در تمتع و افراد
ظاهر شود تا اگر کسی پیش از شوال در میقات برسد و نیت عمره احرام بندد و سعی و طواف بکند

بعت شرط طواف عمره یا اکثر اشواط بیش از شوال بجا آرد بعد از ان هم دران سال پیش از بازگشتن
در خانه خویش حرام بست حج بندد و برای حج تلبیه کند مفرد باشد متمتع نشود زیرا چه عمره پیش از
وقت حج واقع گشت و با دار پیوست و اگر طواف یا اکثر اشواط آن در شوال واقع شود حاجی
مذکور متمتع باشد بروی دم متعه لازم شود زیرا چه عمره و حج در یک سفر آمده و در وقت حج
واقع شده **فمن فرض فيهن الحج فلا رفث و**
لا فسوق ولا جدال في الحج فا اعتراضیه است موصول با جمله
مرفوع المحل مبتدا است و جمله فلا رفث ولا فسوق ولا جدال خبر مبتدا است و شرطیه مذکوره سبب
کلام سابق است و جمله معترضه دیگر است برای بیان آنکه حج از جماع و فسق و منازعه خالی باید و در
انچنین عبادت این کارها نباشد **معنی** اینست پس هر که درین اشهر بر نفس خود حج فرض
کند یعنی احرام بندد و در حج شارع شود پس نیست جماع و فحش و فاسق شدن بارتکاب معاصی
چون یکی یکی دشنام دادن و یکدیگر را لقب بد نهادن و غیبت گفتن و سخن چینی کردن و نه مجادله
کردن یعنی در حج ستیهش کردن با همراهان و مکاریان و خادمان زیرا چه این چیزها در همه وقت
زشت است خصوصا در وقت حج که متضمن هجر اوطان و تشبه بمردگان است پس نشست در
انچنین وقت زشت تر باشد و قبیح تر بود ذکر حج بالا گذشته است در فی الحج محل ضمیر بود لیکن
از جهت تصریح بعلت حرمت امور مذکور وضع مظهر موضع مضمر سایغ نمود **وما تفعلوا**
من خير يعلمه الله شرطیه است و جمله معترضه دیگر است برای ترغیب در خیر
ترویج کار بعد **معنی** اینست و آنچه از نیکی بکنید و از نیکوکاری بجا آرید اثر آن خدای تعالی میداند
و جزا دادن آن تواند **وتزودوا فان خير الزاد التقوى**
عطف بر اتقوا مقدر یا عطف است بر مضمون وما تفعلوا من خير يعلمه الله که متضمن ترغیب در خیر
آمده و بمعنی افعلوا الخیر شده و مراد از زاد مذکور زاد راه آخرت است بدلیل آنکه تعلیل او فان خیر
الزاد التقوی است و بعضی گویند که این آیه وارد است در شان حاجیان که توشه نمیگرفتند

درراه حج

در راه حج بی توشه میرفتند دعوی توکل میکردند برای قوت روی سوی رفقا می آوردند
بدین وجه زاد مذکور زاد راه حج است متضمن ایفا از سوال بود و مراد از فان خیر الزاد التقوی
تقوی از سوال باشد و تاکید را از جهت تقدیم ملوح است **معنی** اینست تقوی بذیرید و توشه
بر گیرید که بهترین توشه تقوی است گزیدن تقوی از جهت این معنی است و
اتقون يا اولي الالباب عطف است بر تزودوا و جمله ندائیه معترضه
برای تنبیه است اینست ای اصحاب عقل از من بترسید و تقوی ورزید و از عذاب و عقاب
بپرهیزید که عقل جز تقوی نه بیند و عاقل جز بپرهیزکاری دل نه بندد **ليس عليكم**
جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم جناح اسم
لیس است علیکم خبر اوست ان تبتغوا بتقدیر فی یا بانی ان تبتغوا متعلق است بظرف
مستقر فضلا مفعول به است من ربکم صفت است مر فضلا را جمله لیس علیکم جناح
معترضه است برای اذن تجارت و اجارت و سایر اسباب افزونی مال بر وجه حلال در راه
حج و گاه بجا آوردن مناسک هم تواند بود و آنجمله مستانفه بود زیرا چه چون در وقت حج از
جماع و فسق و جدال منع کرده و بر اعاده خیر و افعال نیک آورد چنان نمود که سامع در تحصیل
مال حلال در ضمن حج سوال کرد آنجمله بر وجه استیناف در تجویز آن آورد **روایت** کرده اند
بعضی از عرب تجارت و اجارت در حج نمی پسندیدند و حجی را که مخلوط با تجارت و اجارت باشد مبرور
نمیدانند و حج تاجر و مکاری را خبر معتبر نمیداشتند بلکه در خلط عادت با عبادت اثم و جناح می
پنداشتند در شان ایشان این آیه نازل گشت و این امور تجویز و اذن یافت **معنی** اینست
نیست بر شما بزه کاری در جستن شما یا بسبب جستن شما در نیت نیکی و نیکوکاری عطایی را از
پروردگار و فضلی از کرم کردگار از نفع تجارت و اجر اجارت همچو تحصیل غنائم جهاد و غزا
فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند
المشعر الحرام شرطیه که جزاء او امر بود در آن نبود امر همچو امر نشد معطوف

اٰبَاۤءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا اشد ذکرا عطف است بر اشارت سابقه

کذکرکم صفت است مر مصدر محذوف را ای اذکروا الله ذکرا کذکرکم آباءکم اضافت ذکر بضمیر

خطاب اضافت مصدر بسوی فاعل است آباءکم مفعول اوست و اشد مجرور است از جهت منع صرف

مفتوح آمده عطف است بر مضاف الیه ذکر بحذف موصوف ای اذکروا الله کذکرکم او کذکرکم

اشد ذکرا بنابر این تقدیر ذکر مصدر معروف بود یعنی ذاکر بودن باشد صاحب کشاف برین

وجه رفته و صاحب تقریب این وجه را منظور فیه گفته زیرا که عطف بر ضمیر مجرور متصل می

آید و آن از روی قاعده صحیح نمی‌نماید مگر آنکه بر اختیار صاحب کشاف قاعده عطف بحرف

جر بود و بر ضمیر مضاف الیه این حکم نباشد یا اشد منصوب دارند معطوف بر آباءکم و بدارند بر

تقدیر ذکر مصدر مجهول باشد یعنی مذکور شدن بود نصب ذکر را در هر دو وجه بر تمیز است ای او

کذکرکم شیئا اشد مذکوریة منم آباءکم بر وجه اول معنی اینست پس چون شما مناسک

خویش را ادا کنید و از عبادت حج فارغ گردید پس از جهت شکر نعمت عظیم و سپاس این

دولت جسیم خدا را یاد کنید همچو یاد کردن شما بعد از ادای حج در جاهلیت پدران خویش را یا

همچو یاد آوردن قومی که سخت تر از شما از روی ذکر کردن شما پدران خویش را و بر وجه دوم

معنی اینست یاد کنید خدا را همچو ذکر کردن شما پدران خویش را یا چیزی که سخت تر است از

پدران شما از روی مذکور بودن روایت کرده اند عرب در جاهلیت حج میگزاردند بعد از

فراغ در ذکر مناقب و مراتب پدران خویش مشغول میشدند سماحت و سخاوت ایشان را

یاد میکردند و براعت و شجاعت ایشان بر زبان می آوردند فرمان شد چنانچه بعد از فراغ حج

در جاهلیت پدران خویش را یاد میکردند در اسلام بعد از فراغ از حج خدا را یاد کنید بعضی برین

اینست گویند بعد فراغ از حج خدا را یاد کنید چنانچه شما در کودکی بعد از زبان و در سخن در آمدن

ذکر پدران خویش میکردند و بابا بابا گفتن و در سخن در آمدن بسیار میگفتند و بعضی

آیه همچنین گفته واذکروا الله بالوحدانیة یعنی خدا را بوحدانیت یاد کنید و بگوئید آفریدگار را

یکی است و با او شریکی نیست چنانچه شما پدران خویش را بوحدانیت یاد کنید و یکی میدانید و هر یکی می

گوئید پدر من یکی است با او در پدری شریک نیست و شرکت در پدر روا نمیدارید شرکت در خدا

روا مدارید ذکر خدا را بوحدانیت و نفی شرکت سخت تر و بیشتر شاید و اکثر و اغلب باید

از جهت این او اشد ذکرا گفت در ذکر خدای از ذکر آبا ترقی و تکثیر حیث ذکر خدای که از

خارج مطلوب بذکر آبا تشبیه کرد و اعلی را که مطلوب با دنی که متحقق است تشبیه آورد چنانچه

در صلوة پیغامبر صلی الله علیه وسلم که مطلوب است بصلوة ابراهیم صلوات الله علیه متحقق بود

تشبیه کرده اند اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم گفته اند **فَمِنَ**

النَّاسِ مَنْ يَّقُوْلُ رَبَّنَاۤ اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ

مَا لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ط من یقول موصول با صله مرفوع

المحل بابتدا است من الناس خبر مبتدا است ربنا آتنا فی الدنیا مقول قال است ربنا بتقدیر

یا ربنا مذکور برای ندا و ثنا کردکار ذو الجلال است و آتنا فی الدنیا مقصود مقال است مر خلاق

اسم ماست من زایده است برای تاکید فی الاخرة ظرف مستقر است و جمله و ما له فی الاخرة من

خلاق حال است معنی اینست پس بعضی از مردمان که در موقف حاضر میشوند و از آنجا بازمی

گردند کسانی اند که در دعا ربنا آتنا فی الدنیا میگویند و از خدای جز دنیا نمی جویند و نیست مر

ایشان را در آخرة نصیبی از حاصل شدن چیزی یا از آل گشتن خیری و این شان کافران است و

بیان حال ایشان است چه همت ایشان مقصود است بر دنیا و ایشان محروم اند از آخرت که ایشان

آخرت را ثابت نمیگویند تا در وی چیزی بجویند و ذکر کافران در عمل از جهت آنست که کافران

و مسلمانان در حج یکجا می بودند و هر دو فریق در تعظیم خانه کعبه و اجلال آن اهتمام مینمودند تا

آنکه آیت یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نازل

گشت و حاضر شدن ایشان در مناسک حج ممنوع شد **وَمِنْهُمْ مَّنْ**

يَّقُوْلُ رَبَّنَاۤ اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وجمله ومنهم من يقول عطف است بر جمله سابقه وجمله وقنا عذاب النار عطف است بر جمله آتنا **معنی** اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که از خدای میجویند در دعای میکویند ای پروردکار ما بده مارا نیکی در دنیا ونیکی در عقبی وما را از عذاب نار نکاهدار ودر عقوبت دوزخ میار وبعضی کویند حسنه دنیا توفیق طاعت وروزی حلال وختم بر نیکی یافتن وحسنه آخرت مغفرت ورسیدن سوی نعمت جاودانی بهشت یافتن است وبعضی کویند حسنه دنیا علم وعبادت وحسنه آخرت بهشت با سعادت وبعضی کویند حسنه دنیا عیش با سعادت ومردنی با شهادت وحسنه عقبی برخاستن مرده از کور با مژده وبعضی کویند حسنه دنیا زن نیک بود وحسنه آخرت حور عین باشد بعضی کویند حسنه دنیا ثنا وجمیل وحسنه اخری ثواب جزیل وبعضی کویند حسنه دنیا ایمان وحسنه اخرت امانت از نیران است وغیر آن از اسباب صلاح دنیا وموجبات فلاح اخری **اُولٰٓئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا** اولئک مرفوع المحل بر ابتداست وهم نصیب جمله ظرفیه خبر مبتداست مما کسبوا ما مصدریه است ای من کسبهم یا موصوفه یا موصوله است ای من شیء او من الشیء الذی کسبه جار ومجرور صفت نصیب است نصیب تنکیر نصیب برای تعظیم است وتکثیر است جمله مستانفه چنانچه کسی کفت ما شان هولاء نیقل اولئک الایه **معنی** اینست ایشان یعنی کسی که کفت ما شان هولاء فقیل کسانیکه دعا ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار میکویند واز حضرت خدای نیکی دنیا وخیر اخرة میجویند مر ایشانراست نصیبی عظیم از کسب ایشان یا از آنچه کسب کرده است وبکرم کردکار کریم **وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** چون در جمله سابقه نصیب داعیان مذکور کسب ایشان متعلق کردانید نصیب کسب بحساب متعلق است وهم آن آید که حساب کسب چندین کسان دیر خواهد کشید وبکشت ودرنک خواهد انجامید جمله والله سریع الحساب از براه تکمیل آورد برای دفع وهم مذکور ذکر کرد **معنی** اینست وخدای شتابنده است حساب ای سرعت حساب اعمال با کثرت خلایق وبسیاری افعال بر قدریکه کسی کوسفندی بدوشد وبروایتی بر قدریکه کسی پلک بر پلک زند آخر کند دا...

النصف

وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ جمله مستانفه است دال بر کمال قدرت ودلیل عظیم بقدرت **مَعْدُودَاتٍ** عطف است بر اوامر سابقه **معنی** اینست وخدای را بتکبیر کفتن در بزرکی یاد کردن در روزها شمرده یاد کنید یعنی در رمی جمار وباز کشتن از منا بسوی خانه کعبه واز طواف یاد آرند اما تکبیر کفتن پس نماز ها مفروضه نزدیک امام اعظم از بامداد روز عرفه تا عصر روز عید است در ایام تشریق نبود ونزدیک امام ابو یوسف وامام محمد از بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق باشد **فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ** الجمله معترضه است برای تخییر میان تعجیل وتاخیر **معنی** اینست پس هر که شتابد در قضاء مناسک حج واتمام رمی جمار در دو روز بعضی دهم ویازدهم بر وی بزه کاری نبود وکسی که تاخیر کند رمی جمار را تا روز آخر یعنی دوازدهم وسیزدهم بر وی بزه کاری نباشد وبعضی عرب تعجیل را نمی پسندیدند وتاخیر تا دوازدهم که در روز اول بجا می آوردند حق سبحانه وتعالی میان تعجیل وتاخیر تخییر کرد هر دو را از مظنه بزه کاری بیرون آورد **سوال** تخییر میان دو چیز مقتضی تسویه بود وموجب برابری میان ایشان باشد در کتب فقه افضلیت تاخیر رمی جمار تا دو روز ذا آورده واولویت آنرا بیان کرده **جواب** در تخییر میان دو چیز لزوم تسویه میان ایشان مسلم نیست چه مسافر میان صوم وفطر مخیر است با آنکه صوم افضل واولی است **لِمَنِ اتَّقٰى** خبر مبتدا محذوف است ای ذلک لمن اتقی وجمله ذلک لمن اتقی معترضه است برای بیان اختصاص امور مذکور بمتقیان وآن اشارت است بر نفی اسم بر سبیل عموم در حق تعجیل ومتاخر چه نفی اسم بر سبیل عموم خبر در حق غیر عاصی ومتقی از جمیع معاصی نبود یا اشارت است بر نصیب که مذکور در اولئک لهم نصیب مما کسبوا بر این وجه تواند بود که ذلک مقدر ندارند لمن اتقی بدل از هم نداند یا اشارت بر غفران که مذکور است در جمله واستغفروا الله ان الله غفور رحیم بر این وجه تواند بود لمن اتقی متعلق غفور رحیم باشد الی یود لمن اتقی متعلق غفور رحیم بود بتقدیر مبتدا حاجت نبود یا اشارت

مغفرت

اتقوا الله مفعول قیل است جمله مقول جمله شرط اوست جمله اخذته العزة بالاثم جزا است فحسبهم جهنم جمله جزا اوست و فا سببیه است و این شرط عطف است بر شرطیه سابقه و جمله ولبئس المهاد تذییل است و مخصوص بذم محذوف است ای ولبئس المهاد جهنم معنی اینست و چون گفته شود مراورا بترس از خدا جل و علا او را ببزرگی و بدکرداری و ارتکاب سبب بزه کاری بگیرد و دل او بخودبینی و خودستائی تکبر و نخوت بپذیرد یعنی عزت او را بر انکار و استکبار باعث شود و بر دروغ گوئی و حیله جوئی و اکتساب تباهی و ارتکاب مناهی داعی گردد پس بسنده بود او را در شدت و الم عذاب و عقاب جهنم هر آینه بد فراشی و بد قرارگاهی است آتش دوزخ که مقر کافران خواهد بود و ایشان را در آن شدت وی خواهد نمود در تفسیر آورده که مهاد و قرارگاه راحت و مقر استراحت مستعمل است اینجا در حق کافران بر وجه استعارت تهکمیه مستعمل شده و بر طریق بشر المنافقین و بشر الکافرین استعمال آن سایغ آمده **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** این جمله عطف است بر جمله ومن الناس من یعجبک روایت کرده اند صهیب رضی الله عنه از مکه هجرت کرد و روی سوی مدینه آورد عمر او بصد سال رسیده بود که دولت هجرت او را روی نمود حرفت تیر اندازی و ناوک دانست اهل مکه او را مانند و دلاور می پنداشتند یکبار در پی او شتافتند از صاحبان او بعضی را کشتند او بر بلندی بر آمد و با ایشان در مقالت در آمد و گفت کلمه اسلام که گفته ام از آن نخواهم گشت و از دینی که اختیار کرده ام نخواهم گذشت صد تیر در ترکش دارم بر کمان می آرم هر تیری که خواهم انداخت یکی تنی را بیجان خواهم ساخت از کشتن من شما را چه افزاید و از رفتن من شما را چه کم آید که در خانه دارم نشان و بکان آن کیرم بستانید مرا از رفتن بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم باز مدارید ایشان التماس او را کردند و او را گذاشته در مکه رفتند مال در محلی که نشان گفته بود یافتند پس از آنکه صهیب و بمدینه برسید این آیه بر پیغامبر نازل گشته این قصه بود و بیوست بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم این آیه مذکور را باز نماینده قصه صهیب بیان او نشین کرد اینه امیر المومنین رضی الله عنه روی به استقبال

او نهاد و پیش از رسیدن او در مدینه او را بشارت ربحت تجارتک داد صهیب بمرتبه رسیده کار بعیع نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعص کشید و بعضی گویند این آیه در حق عامه مومنان است که خود را در کار خدای بسپارند و دل بر عوض ثواب آخرت بگمارند چنانچه جای دیگر گفته ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة بر وجه اول معنی اینست و بعضی از مردمان کسانی اند که نفس خود را بدادن مال از دست کفار باز خرند و ره جستن خشنودی خدای سپرند و بر وجه دوم معنی اینست و بعضی مردمان کسی است که بفروشند نفس خود را فدا خشنودی خدا سازد معنی دولت این دولت کار این کار و این نوع مردمان سزاوار رافت اند و مستحق فیض عاطفت اند **وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ** این جمله تذییل معنی اینست و خدا در شان بندگان مومن خداوند رافت و عاطفت است و همیشه معروف و موصوف بدین صفت است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً** السلم بکسر السین و فتح سین خوانند معنی بر حسب آن و آمده در آیات سابقه بمتعین مرات بود و صور عباد است ج را تفصیل بیان فرمود در آیه ثم افیضوا من حیث افاض الناس مردمان در حضور موفق آمده بعد آیه فمن الناس من یقول با معطوف او تقسیم در حاضران و خواهندگان دنیا و آخرت مذکور شده بعد آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا با معطوف خویش و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله تقسیم دیگر منافقان و مخلصان مذکور گشته اکنون این آیه یعنی یا ایها الذین آمنوا آخر که عبد الله بن سلام که مومن مخلص بود در رعایت روز شنبه و قرات توریه در قرات نماز چنانچه پیش او بر داشت از پیغامبر علیه الصلوة و السلام خواهش نمود این آیه در شان او نازل گشت و از آن خواهش که داشت منع نموده است و اردکی در حق او بود و بعضی برآنند که در شان همه مومنان است لیکن این آیه متصل و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله که قسم دوم از تقسیم دوم است بود و در التفات از غیبت سوی خطاب دارند و فصل از جهت اختلاف ایشان پندارند و اگر بدین اتر فیما بعد و بعض تفاسیر آمده خطاب بمنافقان که ایمان بزبان آورده اند و به دل تصدیق نکرده اند

باشد این آیه متصل و من الناس من یعجبک که قسم اول از قسم دوم است بود و اگر این آیه را خطاب در
حق اهل کتاب دارند معنی کلام یا ایها الذین آمنوا بکتاب و رسول ادخلوا فی السلم آمنوا بمحمد و
القران بندارند برین وجه این جمله بعد اتمام ذکر مرات و تلقین جنات و عبادات مومنان انتقال و
ذکر کافران و بیان احوال ایشان بود متصل او از جهت تباین مقام کلام باشد چنانچه صاحب کشاف
در ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم آورده و متصل او از جهت تباین مقام ذکر
کرده کافة بمعنی کلا و جمله حال است از سلم یا از فاعل ادخلوا معنی اینست ای مومنان مخلص
با مسلمانان آشتی و رزیده اید در همه امور دین با ایشان آشتی کنید و بر موافقت ایشان کار
ثابت باشید در هیچ مخالفت مجوئید یا گویند کسانی که ایمان بظاهر آورده اید و در دل تصدیق نکرده
در آشتی با مسلمانان در آیید و در دل بدین اسلام تصدیق کنید و نفاق بگذارید و در ایمان
آورده اید و قرآن و کل که آخر الانبیا ست تصدیق نکرده اید بغض و خشم بگذارید در آشتی
در آیید همه مسلمان شوید بمحمد و قرآن ایمان آرید

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ جمله و لا تتبعوا عطف است
ادخلوا فی السلم جمله انه لکم عدو مبین تعلیل است تاکید او از جهت تقدیم ملوح است جمله
از متابعت شیطان ملوح است سوی عداوت او معنی اینست و گامهای شیطان پس پیروی مکنید
در فعل در رهی که شیطان میرود مروید بدرستی شیطان مر شما را دشمنی پیداست و دشمنی او
ظاهر و هویداست عاقل پیروی دشمن نکند در رهی که او میرود نرود

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ جمله شرطیه است که جزا او امر است در حکم امر باشد شرطیه
مذکور عطف بر امر و نهی سابق بود معنی اینست پس اگر شما بعد آمدن حجتهای ظاهره بلغزید و آیه
دارید از سبیل حق بعض اعمال جاهلیت یا از نفاق کفر باز بنیا بیید پس بدانید بدرستی که خدای عز
و جل عزیز است یعنی قوی است غالب است با کافر و فی رانتقام تواند و هر کرا جزا کار او و

او برساند استوار کار است هیچ کار او بی حکمت نبود و جزا و سزا او در غیر محل نشود در حکایت
آورده اند قاری در تلاوت این آیه خطا کرد و بجای حکیم عزیز غفور رحیم آورد اعرابی که هرگز
قران نشنیده و هیچ گاهی مصحف ندیده گفت حکیم نکایت از ذلت و در شما هم بیان نصرت ان
ذکر غفور رحیم که دلیر کردانیدن ملایم نبود و در محل تحقیق و ترهیب که ذکر عزیز حکیم که
متضمن قوت و غلبه است مناسب باشد

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ ینظرون بمعنی ینتظرون
است در ان یاتیهم الله مضاف محذوف است یاتیهم عذاب الله یا مضاف است جار و مجرور
محذوف بوجهای یاتیهم الله بعذابه و ظلل جمع ظله است چنانچه جلال جمع جله و الملایکه عطف
است بر الله و لان غمام برای انکار است و آن در حکم نفی است معنی اینست که منتظر نیستند یعنی
منتظر نکرانند مگر آنکه آمدن عذاب خدای را یا آوردن خدای عذاب خود را بر ایشان در
سایه‌ها نهاد از ابر آید که آسمان پوشیده یعنی در ابرها که همچو سایبان آمده و مگر آمدن فرشتگان را
که بارند عذاب ایشان را و این کلام یعنی لفظ فی ظلل من الغمام از باب تشبیه بود از قبیل
حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود باشد و تقیید آمدن عذاب بودن آن
در ابرها از جهت آنست که عذاب چون از جانب آسمان آید و از ابری که مظنه رحمت است روی
نماید عذاب هولناک تر باشد و فظیع تر و دشوار تر بود

وَقُضِيَ الْأَمْرُ و قضی
تنزیل فعل منزله مصدر عطف است بر الملایکه یعنی چنان یاتیهم الملایکه و قضاء الامر بدلیل بعضی
بجای و قضی الامر و قضاء الامر لفظ مصدر خوانده اند معنی اینست دیگر آنکه بیایند فرشتگان
و انقضاء امر یعنی استوار کردن هلاک کافران و تواند بود که و قضی الامر بر فعل که مفهوم باد سابق است
ملحق باشد یعنی او عده بکک قضی الامر بود و تواند که قضی الامر حاله از یاتیهم یا از ینظرون که
مفهوم التفات دارند بتقدیر و قد قضی الامر یعنی و قد احکم الامر پندارند سوال کافران خود را
بر باطل نبیانند و خود را مستحق عذاب میخوانند و معتقد عذاب خویش نیستند نسبت خشم داشتن به

جادوانی بفریفتند و دل و پای ایشان در راه طلب آن نهاد و در آراسته شدن حیوة دنیا در چشم کافران
شبهه نیست در تعیین آراینده آن اختلاف است و سخنی است بعضی را این گمان است که آراینده شیطان است
بدلیل آنکه جای دیگر واذ زین لهم الشیطان اعمالهم گفته و بصیغه معروف بدین نسبت پیوسته و این از جنبه
آنست که شیطان آراستگیهای دنیا را نصب عین ایشان میگرداند و از ابلیس زندگانی بغداد و دل ایشان
میرساند چشم را برنگ خوب و گوش را بآواز مرغوب و مشام را نفحات شمایم خوش و مذاق را بلذایذ
اطعمه دلکش و قوت لامسه را بملابس بلبسه باطن بظهور افکار مصالح دنیویه مستنیه شهوات را بمشتهیات
دنیات را بحصول متمنیات بلذت و محبت آنرا با دل و جان و روان بلکه با رگ و پی و گوشت و پوست
و مغز و استخوان و خون و سایر اخلاط بیامیخت تا آنکه بتن و جان همه دنیا پرستند و ظاهر و باطن
دنیا کنند و بعضی گویند آراینده حیات دنیا مر کافران خداست و زیبا کننده آن در نظر ایشان
حق جل و علاست که دنیا را بدین صفت آفریده که مردم را الفرسیده و کسی که او را دریابد از وی شکیبد
جبر مانی دره پیدا آورد که بدان دلها را ابتلا کرد **قطعه** که دل ببرد گلی برنگی ۞ که جان ببرد صبا ببوی
ببین جان هوا چگونه دلرا ۞ چو گان زده هر طرف چو گوئی ۞ خدای تعالی جهان را بدین صفت آفرید
دلها را بدو فریفته و شیفته گردانیده مگر کسی که از بلا نگاه داشته بعصمت خویش دل او را
بر فریفته شدن نگاهداشت **وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا**
وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط موصول با صله
مبتداست فوقهم خبر مبتدا است جمله حال است **معنی** اینست و آنکسانیکه بخدای گرویده اند
و از شرک پرهیزیده اند و دین اسلام گزیده اند و بمرتبه اعلی رسیده اند در روز قیامت بالای ایشان
باشند و برتر ایشان بوند که ایشان در درجات بهشت عالیه شوند و کافران در درکات دوزخ
فرو روند چنانچه کافران در دنیا از سبب ضعف و فقر مفلسی که مسلمانان مشاهده میکردند بر ایشان
بسخریه آمدند و میخندیدند مسلمانان چون علو مرتبه خویش را لحاظ بکنند به بینند بر حال ایشان
خنده کنند چنانچه جای دیگر گفته است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون و بعضی گفته اند مراد

از این فوقیت مسلمانان قوی دلیل از این غالب بود اگر کافران محبت ایشان در دنیا بند و سخن حق
تعالی را فهم نکنند بر ایشان بسخن پیش آیند و خنده نابوده نمایند مسلمانان در این جهت نقص ایشان
باشند و متقیان را در این چه عیب بود **سوال** چون از تقوی پرهیزیدن از شرک مراد شود
الذین اتقوا بمعنی الذین آمنوا بود و در وضع مظهر موضع مضمر چه نکته باشد و نیز در ایراد مظهر
موضع مضمر تغییر الذین آمنوا که بالا مذکور بود چرا که بجای و الذین امنوا و الذین اتقوا را
آورد **جواب** وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بمناط فوقیت وعده است و مناط فوقیت بر کفار
ایمان اتقا است لیکن اتقا اجتناب از سلبیات است و از سلب مضرت است و ایمان اثبات توحید
است از جلب منفعت است و سلب مضرت اتم است از جلب منفعت و لهذا در کلمه طیبه نفی را مقدم
داشتند و اثبات بعبارت بعد گشتند و اثبات را تاخیر کردند تا بت باشارت گفتند همچنین اینجا
بجای الذین آمنوا الذین اتقوا باید آورد وضع مظهر موضع مضمر بلفظ الذین آمنوا چنانچه
گفتیم باید کرد **وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ** ۝
اینجمله تذییل است مقرر مر مفهوم والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة را زیرا که از والذین
اتقوا فوقهم یوم القیمة مفهوم شد که فوقیت در روز قیامت بتقوی است نه بغنا و این
جمله سعت رزق و غنا بر سبیل عموم اثبات کرد و هر کرا خدای خواست از ذلیل و جلیل در سابغ
سعت و غنا آورد پس از و لازم آید که سعت رزق و غنا مستلزم فوقیت نبود بر این طریق مو
مفهوم سابقه باشد **معنی** اینست خدای هر کرا از مردمان خواهد روزی بیشمار دهد اگر چه کافر
ذلیل باشد که فوقیت او مستحیل بود سعت حال و کثرت مال موجب فوقیت بر فقیر نشود و سوء حال
و فقر نشود چه مسلم در آخرت غنی شود در روز قیامت بفقر و حاجت نبود یعنی بی اندازه
دهد که در شمار نیاید و بمقدار بخشند که در احصا نیاید چنانچه جماهیر اهل اسلام و ساکین
امت پیغمبر علیه السلام را از ملک مخلد و ملک موید و نعمتهاء ابدی و لذتهاء سرمدی که ما لا
عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر عبارت از آنست خواهد داد و درهاء نعم بیغایت

دیو اب کرم بی نهایت برایشان خواهد کشاد ابد الآباد و نعمت ایشان انصرام نگیرد و هیچ گاه
لذت و راحت ایشان انقطاع نپذیرد و شمار نعمت بی منتهای او ممکن نبود و عد و احصاء آن
قابل نیست اما نعمتهای دنیا هر چند که بسیار بود و از حیز شمار بیرون نبود قارون را اگرچه بسی گنج
گنج بیرنج دادند کنجی محدود بود که در ناحیه زمین نهادند و هر چند بر در و در خزاین باموال گران
بود و در نظر خلق بسیار مینمود لیکن چون خزاین او مقداری محدود و بشماری معدود داشت
گذشت بانصرام و انقطاع در زوال و فنا پیوست اغنیا بروز نیک چند روزه که روز بد در قفا
دارند و خود را بغنا محدود و متناهی غنی می پندارند ایشان را بر فقراء اهل اسلام و مساکین
امت پیغامبر علیه السلام که برای ایشان از مخبر صادق الوعد غنا نامحدود و موعود و نعمت غیر متناهی
در دار الجنان معد و موجود است از مخبر صادق چه جای فوقیت و مزیت بود و چه محل فخر و مباهات

کان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه

جمله سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة متضمن
شکایت بنی اسرائیل بود پس نیز از این آیت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر
الموت و آیت الم تر الی الملا من بنی اسرائیل نیز در شکایت ایشان مقرر شد حکایت سابقه روی نمود
انجمله معترضه برای تسلیه پیغامبر علیه السلام آمده و متضمن بیان اینکه منکر کفر و زندیه نیز کی است
مخصوص بزمانه پیغامبر نیست و کلام متصل آورده شد جمله لیبعث الله الی آخره بقرینه لیحکم
بین الناس فیما اختلفوا فیه معطوف بر محذوف بود و تقدیر کلام کان الناس امة واحدة فاختلفوا
فیما بینهم بان کفر بعضهم و نفی بعضهم علی دین الاسلام فبعث الله الی آخره باشند مبشرین و
منذرین حال است از النبیین که مفعول است مر بعث الله را و ضمیر لیحکم عاید بر کتاب است و لام
متعلق است بانزل جمله انزل معطوف است بر بعث الله لام در الکتاب برای جنس است که هم

پیغامبران را یک کتاب نبود و تعدد کتاب بمعنی جنس روی نمود معنی آیت این است بوده اند مردمان
در آغاز عهد آدم علیه الصلوة والسلام گروه واحد متصف بصفت اسلام تا در قرنی که میان
وفات آدم و بعثت نوح علیهما السلام بود و در آن قرون از کسی جز اسلام و ایمان روی ننمود
که همه بر شریعت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام موافقت مینمودند تا بعد بیان است
اهل کشتی تا زمان صالح پیغامبر علیه السلام والصلوة همه اسلام داشتند و همه دل بر موافقت
و ایمان گماشتند پس میان خویش اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند و بعضی کافر شدند
پس برانگیخت خدای پیغمبران را بشارت دهندگان و ترسانندگان و فرستاد با پیغامبران
کتاب را بحق تا حکم کنند میان مردمان در چیزی که اختلاف کرده اند در آن حکمی محقق و قضائی
بحق و همه مردمان بعمل صالح تا زمان ابراهیم علیه السلام متفق بر کفر بودند و در توافق بر کفر
یک گروه مینمودند و بعضی گویند در زمان ابراهیم علیه الصلوة والسلام همه جهان مجتمع بر کفر
بودند در توافق در کفر امة واحدة مینمودند بدین توجیه فبعث الله عطف است بر کان الناس
امة واحدة محتاج سوی تقدیر چنانچه بر وجه سابقه گذشته است نبود و معنی چنین آید بوده اند
مردمان امة واحده بر کفر پس خدای پیغامبران را فرستاد و ایشان را برای حکم کردن
آن کافران کتب داد تا کتاب حکم کند در آنچه ایشان اختلاف کرده اند یکدیگر میان خویش
در دین و دیانت مخالفت ورزیده اند و در بعض تفاسیر آورده اند که اجتماع عالم بکفر در هیچ
عصری نبوده و تفاوت عامه در هیچ زمانه روی ننمود و آنچه در بعضی اعصار از اتفاق بر کفر
نقل کرده اند و روات ثقات در اخبار آورده اند محمول بر اجتماع اکثر بود و مصروف بر
اتفاق اغلب باشد

وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينت بغيا بينهم

ظرف یعنی من بعد ما جاءتهم البینات و مفعول له یعنی بغیا هر یکی متعلق است بفعل است که
مضمون مستثنا مذکور است چه بودن استثنا بعد از نفی برای اثبات مشهور است ای اختلف

اینست پس گفته میشود یا گفته میشود آگاه باشید برستی که نصر خدای نزدیکست که برسد اگر متی
نصر الله برای طلب نصر بودن نصر الله کلام طلبی باشد تاکید او تحسین دارند و اگر متی نصر الله استبطا
بود و استبطا در نصر متضمن انکار قریب نصرست ان نصر الله قریب را کلام انکاری شمردارند تاکید او از
جهته رد انکار باشد و واجب بود و در جمله ام حسبتم التفاتست چه ذکر مومنان در رهندی ابتدا از من
آمنوا الا اصلحوا فیه بر وجه غیبت بود در آیه ذکر مومنان بر وجه خطاب روی نمود و در جمله سابق
تسلیه دل پیغامبر بر مخالفت کفار ذکر کرد درین آیه تسلیه دل پیغامبر بر مشقتها و سختیها که بسبب مخالفت
کفار بدیشان می آید و تحصیل بر تحمل آن اورد و بیان این کرد که در آمدن بهشت باشان بسته حصول
این کار رنج و مشقت دیدن مضرتست **بیت** تا نبوده رنج گنج میسر نمیشود مزد او گرفت جان
برادر که کار کرد ● که گذشتگان نیز رنج دیده اند انگاه بگنج رسیده اند رسم مشقت نیز رسمیست قدیم
است و راه رنج راهی مستقیم است بدانکه نزول این آیت در جنگ احزاب و بعضی گفته اند در جنگ احد
بود و در هر دو جنگ امور مسلمانان امور قطع و مشاق نحیح روی نمود و بعضی یاران کمال رنج و تعب
که دران وقت داشتند بحسب طبیعت مکروه می پنداشتند در شان ایشان این آیه نازل گشت و
بشرکت در مشقت با اقوام گذشته و هم رفته دلها ایشان بر حکم البلیة اذا عمت طابت طاب
تسلیه **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ** ● **روایت** کرده اند که عمرو
بن جموح پیری مالک مال بسیار بود از پیغامبر صلی الله علیه وسلم از شان اینکه مال خویش چه انفاق
کند سوال بود این آیه در شان او بود نازل گشت و انجمله بر وجه اعتراض برای حکایت سوال که
او باز نموده و بیان مصارف که سوال ازان او راه هم بود بمورد پیوست بر حکم این روایت کرده اند
یسألونک از باب اسناد فعل واحد سوی جماعت بود از قبیل مغفر و ما بود جمله استفهامیه بنا ولی
مفرد شد یعنی یسألونک تعین ما ینفقون مفعول یسألونک **معنی** اینست می پرسند مردمان ترا ای
محمد که چه چیز انفاق کنیم و برای استحقاق جزا و دفع بلا چه چیز دهیم **قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ**
مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ جمله مستانفه است جنانست که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم بعد ورود یسألونک ماذا ینفقون سوال کرد ماذا اقول لهم حین یسألونک ذلک
نقل قل ما انفقتم من خیر فللوالدین الآیه موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست و من خیر بیان
است فللوالدین خبر مبتداست والاقربین با سایر معطوفات عطف است بر والدین که مجرور
لام است **معنی** اینست بگوای محمد ایشان را انچه از مال انفاق کنند پس مر این اصناف راست ابتدا
یعنی مر مادر و پدر و قرابتان قریب و یگان که بی پدر باشند و مردمانی و پدر مال اند رهگذری
که توشه نداشته اگرچه در خانه خود غنی بود در راه باحتیاج پیوسته هر چه بدهد از اندک و بسیار
در بدو نزار ماکول و مشروب و اثمار و حبوب سبب دفع حاجت است و موجب خزانه است
اگر چه پاره خرما بود یا نیم جو باشد **بیت** شرط عطیت زبسیار چیز ● از درمی و انکه و زو انکی نیز
بباید که در محل بدهید و صدقه را در محل صالح بنهید چه صدقه رونق نگیرد مگر انکه بر محل برسد
صدقه مر قرابات واقع شود صدقه میان فقرا قرابتان فقیرند و میان قرابتان انکه اقرب باشند
اولی بود هیچ یکی از مادر و پدر نزدیکتر و کسی را استحقاق اتفاق از ایشان برتر باشند و از غیر اقارب
محتاج تر را اختیار کنند و کسی از یتامی و مساکین و ابن السبیل محتاج تر نیست پس او اولی است
ایشان از جهت انیعنی است **سوال** یتامی و مساکین را جمع کرد چه نکته است که ابن السبیل را بصیغه مفرد
آورد **جواب** افراد ابن السبیل تنبیه برین بود که احتیاج او باعتبار انفراد و تنهائی باشد که مسافر
اگر بنفسه بود غالب است بحمایت ایشان توشه او بقطع طریق نرود و در نهر در ره گذری بی
توشه نشود و انجمله یعنی ما انفقتم فللوالدین تا تلقی سوال بغیر مطلوب او دارند و بر خلاف مقتضای
ظاهر بنا از جهت مطلوب سایل **سوال** از تعیین نفقه و بیان آنچه نفقه کنند بر آنچه صدقه دهند
بود **جواب** بیان آن نگفت بلکه مصارف را بیان فرمود و تنبیه کرد که اهم و سزاوار تر آنست که
ازین بازپرسند حق و صواب اینست که این را بیان کنند و این از ابواب بلاغت بابی عظیم است و در
اصطلاح اهل معانی مسمی باسلوب حکیم است چنانچه در یسألونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس

والمساکین

وما تفعلوا من خیر فان

تحقیق شده و تشریح و توضیح در بیان آمده

الله به علیم • و ما شرطیه است نون تفعلون از جهت جزم ساقط شده من خیر بیان

ما آمده جزا شرط محذوف است فان الله به علیم تعلیل جزاست ای و ما تفعلوا من خیر یجده لان

الله به علیم و چون جزا دادن بر چیزی ملوح است بعلم بدان بود تقدیم ملوح تاکید مبلغ نمود

جمله شرطیه تذییل است معنی اینست و آنچه شما از خیر و شر و نیکی بکنید جزای آن از خدای یابید

پس بدرستی خدای بدان عالم بود هیچ چیز از وی پوشیده نباشد پنهان و آشکارا بداند اند

و بسیار منقول کرداند **کتب علیکم القتال وهو**

کره لکم و در آیه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم در آمدن

در بهشت با آمدن حال گذشتگان متعلق ساخت و رسیدن بسختی و شفقت و مضرت و جنبانیدن

قتال بجدی که پیغامبر و مومنان متی نصر الله گویند بیان حال گذشتگان انداخت ازینجا

تحریص بر قتال مفهوم گشته چنانچه ذکر آن بالا رفته جمله کتب علیکم القتال تقریر مضمون آیت

مذکور بود و تقدیر مفهوم او شود و جمله وهو کره لکم حال است معنی اینست قتال بر شما فرض

گردانیده شده و جهاد با کفار لازم آمده و حال اینست دشواری است مر شما را یعنی خداوند دشواری

است یا قتال نفس دشواری است بر وجه مبالغت چنانچه زید عدل آمده در انما اقبال و ادبار

تحقیق شده بعضی کره بفتح کاف و سکون را خوانند معنی کره و کره چون ضعف و ضعف یکی دانند

وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم

وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم انجمله

عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و شاید بود که چیزی محبوب شما باشد و آن در حق شما

شر بود و نزدیک بود که دوست دارید چیزی را چنانچه باز ماندن از قتال دوست میدارید که موجب

سلامت از تیغ و تیر است و آن در حق شما شر است که از غنیمت محروم گردید و از مرتبه باز داشتن تواند

ماز غنیمت دنیاوی و حیوة ابدی آخروی باز دارد و بجنگ مرگ ناگهان دوست نهاده اند و جان

بسیارد

بسیارد **والله یعلم وانتم لا تعلمون** • انجمله تذییل است معنی

است و خدای شر و خیر شما میداند و شما نمیدانید ازانجهت خیر را شر میدانید و شر را خیر میخوانید

یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه انجمله

نیز در حکایت سوالی از سوالهای مردمان و ذکر مقالی از مقالهای ایشان معترضه آمده و همچنین چند

جمله دیگر بر وجه اعتراض واقع شده نکته هر یکی در محل او گفته آید و بیان وجه اعتراض معترضه

در احکام بیان آن روی نماید قتال فیه بدل اشتمال است از الشهر الحرام روایت کرده اند که

اصحاب آورده اند پیغامبر صلی الله علیه وسلم پیشتر با چند سران گروه مهاجران برابر عبدالله

بن جحش عم زاده خود تعیین کرده در فلان مقام بروند منتظر رسیدن کاروان باشند تا کاروانی

که از قریش می آید مسلمانان را بغنیمت او حاجتی بر آید ایشان رفتند در مقامی مترصد گشتند در

سلخ ماه جمادی الاخری کاروانی را از قریش دیدند که در آن عمرو بن عبدالله حضرمی و سه کس دیگر

با او بودند یکی بمیان خویش گفتند امروز سلخ جمادی الاخری است فردا رجب شهر حرام

در آید حرمت قتال پیش آید یعنی قتال حرام شود این غنیمت از دست رود اگر امروز غنیمت نباید

در بایدشان جمع شدند و تاختند کاروان را گرفتند عمرو بن حضرمی را کشتند از سه کس که میان

ایشان بودند یک کس گریخت و دو نفر اسیر گشتند ایشان کاروان را گرفتند سوی مدینه باز

گشتند از جمله کاروان کسی که گریخته بود بقریش رسید قصه باز گوید پیش ایشان باز دید قریش گفتند

که محمد ماه حرام را حلال ساختند در این چنین ماهی بقتل و غارت پرداختند و در این عمل مسلمانان را

نفرین میکردند و در عیب و نکوهش می آوردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم را عمل ایشان دشوار نمود

گفت ایشان را از من اذن بقتال در ماه حرام نبود در توقف کرد و غنیمت ایشان را در قسمت نیارد

کاروانیان در این قضیه حیران گشتند و مردمان از حکم قتال در ماه حرام پرسیدن گرفتند این آیت

نازل گشت و جواب برین عبارت به بیان پیوست معنی اینست ای محمد مردمان ترا از شهر حرام

می پرسند از قتالی که در او واقع شده از بر سکینه **قل قتال فیه کبیر**

عنه بجرد ارتداد بود اگر چه سوی اسلام باز گردد ثواب عمل باز نگردد و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه
نشود تا ارتداد قرار نگیرد و او با ارتداد بمیرد و اگر مرتد نشود
ردات عمل نزد و کرده ناکرده
باز سوی اسلام باز گردد ثواب عمل گذشته یابد و درجات اعمال دریابد تمسک امام شافعی برین آیت
است زیرا چه درین موت بر ردت داخل شرط داشته و جزاء او مترتب بر موت بر ردت اعمال
نزد و ابو حنیفه رضی الله عنه جواب گوید و از ایراد شافعی تقضی جوید که درین کلام دو شرط است
بر دو جزا هر جزائی مترتب بر شرطی شده نا چیز شدن عمل مترتب بر ارتداد و خلود در نار
مترتب بر موت ارتداد آمده بدلیل آنکه این حکمی در آیت ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله
کفر برای حبط شدن عمل مطلق آمده تقیید موت بر کفر مقید نشده و در اسباب اطلاق و تقیید

ان الذين آمنوا والذين

جمع نشود محمول بر مقید نباشد

هاجروا وجاهدوا في سبيل الله اولئك

يرجون رحمة الله

موصول با صله اسم ان است وهاجروا
وجاهدوا عطف است بر اسم ان اولیک مرفوع بر ابتدا است جمله یرجون رحمة الله خبر مبتدا
جمله خبر ان است روایت کرده اند که مردمان گمان بردند که عبد الله بن جحش واصحاب او که عمرو بن
عبد الله حضرمی را کشتند و اموال کاروان را غنیمت کرده اند چون از جهة آنکه گمان داشتند که ماه
رجب نیست این جهة بزه کار نگشتند اما درین قتال مثابت نخواهند بود و اثبات مزاد درین کار زار
روی نخواهد نمود و در رد گمان ایشان این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست چون عبد الله
بن جحش واصحاب او دل بر قتال اعلاء دین بگماشتند و علم بر وقوع قتال مذکور در شهر حرام نداشتند
مردمان آنرا نزیل منزله جاهل جاهل ایشان ساخت و قایل هل هولاء یرجون الثواب من الله داشتند
این آیت در جواب آن بر سبیل استیناف ذکر کرد و موکد بان بغیر حرف عطف آورد معنی این است
به درستی آنکسانی که ایمان آوردند بسوی پیغمبر علیه السلام هجرت کردند یعنی اوطان خویش گذاشتند
و بسوی بارگاه با جاه شتافتند و در رضاء خدای کار زار کردند و روی با علاء دین حق آوردند ایشان

والله

رحمت خدای امیدوارند و از یافتن ثواب عمل خویش را بر مقتضای رحمت او وجشم دارند والله

غفور رحيم

الجملة تذییل است معنی اینست و خدای آمرزگار است خطایا آمرزد

يسألونك عن الخمر والميسر

یخ بنده است عطایا بخشد

قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس و

اثمهما اكبر من نفعهما

کبیر بیا موحده تحتانیه و کثیر بثاء
مثلثه فوقانیه خوانده و معنی بر حسب اختلاف قراة مختلف دانند جمله یسألونک نیز بیان دو
قصه بنی اسرائیل برای اعلام حکم خمر و میسر معترضه آورد لیکن از جهة عدم وجود تباعد میان
سوال از خمر و میسر و سوال از قتال در شهر حرام ابتدا آمد و عطف نکرد قل جمله مستانفه است در جواب
ماذا اقول لهم حین یسألونی عن الخمر والمیسر اسم کبیر مبتدا است بر جمله و اثمهما اکبر من نفعهما عطف است
بر دو جمله معطوف علیها معطوف مقول قل است معنی اینست می پرسند ترا ای محمد از حکم خمر و قمار
بر دو چیز در میان او بگوای محمد در خمر و قمار بزه کاری بزرگتر منفعتها مر مردمان راست و بزه
خمر و میسر از منافع ایشان اکبر و اعلا است و بدانکه خمر نزدیک ابو حنیفه شیره انگور خام نا پخته
با آتش بود چون مسکر شود و کف که در جوشش او پیدا می آید بر ود و نزدیک ابو یوسف و محمد
رحمهما الله رفتن کف حاجت نبود همین شیره انگور نا پخته با آتش مسکر شود خمر گردد و نا و را نامها
بسیار است زشت ترین نامها او خمر است که دلالت میکند بر پوشیدن عقل که گزیده ترین صفات
انسان است فارق میان او و میان دیگر اصناف حیوانات پوشیده که گزیده ترین صفات بالاترین نکوهیده
بود نامی که دلالت بر زشت ترین احوال کند زشت ترین نامها باشد و میسر قمار را گویند و آن است
که التزام مالی بخطری بر بندد و دادن و ستدن مال با فتادن کعبتین و مانند آن بر بسته شد چون
نرد و شطرنج باختن و مانند آن در گوی تیر انداختن اما گرو بستن در سبقت دویدن داب تاختن
و تیر انداختن و نیزه باختن اگر از یکی جانب باشد قمار بود و استدن مشروط بر تقدیر سابق و راجح
آمدن یکجانب حرام باشند روایت کرده اند چون در باب خمر تحریم وارد نشده بود صحابه رضی الله عنهم

منافع خمر بدیده میداشتند ازانا میدان خمر احتراز کردن نمی خواستند تا آنکه آیت ومن ثمرات النخیل
والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا نازل گشت وبیان مضمون او بوجهی خدای عز وجل بود
سکر نبیذ خرما باشد که خام بود وسکر کرد و بر حکم حدیث الخمر من هاتین الشجرتین نوعی از خمر است یعنی
اجله اصحابه رضی الله عنهم منافع خمر بدیده میداشتند ازانا میدان خمر احتراز کردن نمی خواستند تا آنکه
آیت ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا چون دیدن حق سبحانه وتعالی او را
مقابل رزق حسن ذکر کرد و داخل رزق حسن بنیاورد از خوردن سکر وخمر باز ماندند وبعضی صحابه
چنانچه شرب خمر معتاد داشتند عادت خویش نگه داشتند تا آنکه عمر بن خطاب و معاذ بن جبل وجماعتی
از صحابه پیش پیغامبر آمدند افتنا یا رسول الله فی الخمر گفتند فتوی ده ما را در باب خمر و حکم او ظاهر
گردان که او سبب رفتن عقل است وسبب رفتن مال است ومشتمل بر انواع ضرر وزیان این آیه یسئلونک
عن الخمر والمیسر تا آخر نازل گشت جمله فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما بیان
بوست بعضی صحابه ودیگر نیز متنبه شدند واز شرب خمر باز ماندند وبعضی هنوز در شرب بودند و
درین کار ادمان واعلان مینمودند تا آنکه روزی صحابی خمر آشامیده بود در حالت سکر سوی نماز رغبت
نموده و در قرائت قل یا ایها الکافرون بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون بر زبان او
آیت یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون نازل گشت ام
صحابه شرب خمر در اوقات صلوة کم داشتند بعضی بر آمدن آفتاب تا وقت زوال که وقت نماز معهود
نبت دل بر شرب آن نگماشتند تا آنکه روزی بعضی اصحابه دعوت کردند و خود را در شرب خمر آوردند
سعد وقاص در رشته نوعی که در هجو انصاری بود آغاز کرد انصاری او را بکله شتر زد سر او را مجروح
گردانید و او را آزاری رسانید سعد پیش پیغامبر علیه السلام رفت آن انصاری مذکور حکایت بیان
گفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا گفت و در حکم خمر بیانی صریح است
آیه یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه تا فهل انتم منتهون
یا رب ای پروردگار ما از خمر باز ماندیم وجدا شدیم و عازم بر ترک آن شدیم امیر المومنین عمر گفت اگر قطره

از خمر در چاهی افتد و در آن مناره بلند کنند یا پای بدان مناره برای بانگ نماز گفتن نرسانم واگر
قطره خمر در دریا افتد و آن دریا خشک شود و در آن گیاه روید و آب را بچرانم عین خمر حرام قطعی
گشت وحرمت یقینی بوست چنانچه در استحلال او کافر گردد اندک و بسیار او چون خوک و بول سگ
حرام و پلید باشد انما الخمر والمیسر تا فهل انتم منتهون حرمت خمر بدو وجه ثابت گشت چنانچه در تفسیر
این آیت در آخر سوره مایده ببیان خواهد بوست ونیز اجماع است بر حرمت او منعقد گشته و آیت
چنانچه نطق ثبوت و آیه بقطعیت دلالت بوست سوال در وقت ورود این آیه خمر حرام نشده بود
در ابتدای آن بزه کاری بچه وجه روی نمود جواب خمر اگرچه دران وقت لیکن بطبیعت خویش
برای بعضی محرمات شدی ومستوجب اضاعت وقت تفویت صلوة وعطلت از اعمال که العطله حرام
ذریعه الاوزار ولنبت هذیان وامثال آن آمدی ومیسر نیز بسبب چند حرامی بود بسبب اضاعت مال و
استلزام وقصد کردن مال کسی که بغیر صحت کسب باشد در خمر مردمان را انجی مرتبت عقل است ودر
این نزد الطبیب منفعتها است چون تقویت معده وهضم طعام وساختن رنگ او سرخ وام وزیادت
شدن قوت تن وتازه وافزودن قوت جماع ودفع کردن بعضی امراض واوجاع سوال از ابن
مسعود رضی مرویست ان الله لم یجعل شفاکم فیما حرم علیکم خمر بسبب شفا چگونه بود و بدو شفا چه نوع حاصل
شود در اوجاع وامراض سودمند گردد جواب آن روزگار از وی شفا روی مینمود هنوز خمر حرام نشده
بود دیگر آنکه قول مسعود نفی طلب شفا بمحرمات در شریعت است نه نفی حصول شفا حکم طبیعت بعد از تحریم
طبیعت نگشته لیکن انتفاع و شفا بدو بتحریم بوست **یسئلونک ماذا
ینفقون قل العفو** ابتدا است فا بمعنی الذی است ینفقون صله وی است
خبر موصول محذوف است اما الذین ینفقون یا ما در محل نصب است مفعول ینفقون است معنی ای شیء
ینفقون ذا معنی است جمله تبادیل مفرد مفعول دوم است یسئلونک یعنی ما ینفقونه یا گویند یسئلونک
از طلب مفعول دوم منزل منزله لازم است جمله بیان سوال است از جمله سابقه چنانچه پیشتر خواهد
گشت و بیان خواهد بوست قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یسئلونی عن ذلک العفو

برادران شما اند مظنه وفق ولا اند این نوع معامله با برادران در غیر محل شود و مخالطه با ایشان
این ان غیر ملایم نباشد خرج بر حکم موازنه حال او در حساب شمار سید و زیاده خوردن او و کم خوردن
خویش در نظر نیارید **واللّه یعلم المفسد من المصلح** متعلق است
بعلم بتضمین بمنزله یعلمه نیز عطف است بر مقول قل است معنی اینست و خدای عز و جل تمیز
او از مرد نیک کردار می تواند یعنی خدای میداند کیست که قصد خوردن مال یتیم دارد و کیست که
میخواهد مال یتیم را نگاه دارد **ولو شاء اللّه لاعنتکم ان**
اللّه عزیز حکیم مفعول شاء محذوف لاعنتکم جواب او است از مدح بر کمال قدرت و کمال حکمت است
اینست و اگر خدای خواستی که شما را در رنج و مشقت اندازد و هر اینه در رنج
انداختی و مخالطت با ایشان در لقمه و جرعه جایز نداشتی و آمیزش در مأکل و مشرب رخصت ندادی
و تجویز زیادت و نقصان لقمه و جرعه از حقوق یکدیگر آسانی ننهادی بدرستی که خدای غالبست
قوی است قادر است تواند که در رنج اندازد و حکیم است تواند که بغیر رنج کار ایشان سازد و
لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن انجمله با معطوف خویش
معترضه است برای نهی تزوج مشرکان و او اخت اخینه است سوالت کرده اند صحابی کمال
شجاعت داشت و خلق او را بغایت دلاور میدانستند چون دویدی تیر بدو نرسیدی مصلحی
در مکه رفت بنزد خانه زنی مشرکه او در جاهلیت سر و کاری داشت زن که تعلق باطن بابو داشت
دل بر کار دید با او و کمانت گفت در عالم خانه بیا و اگر فریاد کنم ترا بگیرند لیکن و ایذا و جانی بر سالم
صحابی گفت پر اسلام ازین کاری حایل شده و دین ازین عمل مانع آمده لیکن وعده میکنم که از پیغامبر
دستوری آرم و ترا در نکاح در آرم پس بپیغامبر علیه الصلوة والسلام آمد و این قصه گفت و دستوری
نکاح مشرکه مذکوره جست در شان او این آیة نازل گشت و نکاح مشرکان ممنوع گشت معنی
اینست و زنان مشرکان را نکاح مکنید و دم الفت و رلفت و صحبت و قربت ایشان مزنید تا آنکه ایمان
آرند و دین اسلام را تصدیق دارند **ولامة مؤمنة خیر من**

مشرکة

مشرکة ولو اعجبتکم ولام تاکید است و لامة مؤمنة مرفوع بر ابتدا است
خبر مبتدا است و متصله است و جمله لامة مؤمنة تا آخر معترضه است برای اظهار فضل مؤمنان و بیان
خیریت ایشان معنی اینست هر آینه امه مؤمنه از حره مشرکه بهتر است و منفعت او در دین و دنیا
اکثر است اگر چه حره مشرکه از جهة حسن و جمال شما را خوش آید و باعتبار زر و مال مرغوبه نماید
ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا عطف است بر جمله
سابقه معنی اینست و بزنی مدهید شما دختران خویش مردان مشرکه را تا آنکه ایشان ایمان
آرند و دل به تصدیق توحید گمارند **ولعبد مؤمن خیر من**
مشرک ولو اعجبکم انجمله نیز معترضه است و لو اعجبکم متصله است
بر طریقه که در ولو اعجبتکم گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی اینست و هر آینه بنده که ایمان آورده
دین اسلام را تصدیق کرده و بوحدانیت خدای گرویده شریعت پیغامبر علیه السلام را پسندیده
بهتر است از مشرک یعنی اگر کسی که کسی را شریک خدای سازد و خود را در جزاء شرک اندازد و اگرچه
آن مشرک از جهة اصل و نسب در نظر خوش آید از جهة زر و مال رونق نماید **اولئک**
یدعون الی النار انجمله معلله است یعنی دلیل است بر نهی مذکور معنی
اینست یعنی مشرکان مسلمانان را دعوت سوی سبب آتش میکنند یعنی سوی شرک
که سبب آتش است میخوانند **والله یدعوا الی الجنة والمغفرة**
باذنه انجمله عطف است بر جمله سابقه یا حال است از آن بعض ایمه از جهة تصحیح تعلق باذنه
بیدعوا جمله والله یدعوا بتقدیر اولیاء الله یدعون باذنه دارند محمول بر حذف مضاف یا بر
تنزیل دعوت اولیاء خدای منزله دعوت خدا نه پندارند محمول که بغیر آن تقدیر تعلق
باذنه بیدعوا صحیح نبود و معنی مستقیم نباشد معنی اینست و اولیاء خدا یعنی مؤمنان بامر خدای
و رضای خوانند و بتوفیق و هدی او سوی جنت و مغفرت دعوت میکنند پس از اینجا صحبت باید کرد
و مصاحبت با ایشان باید پسندید که صحبت نیک نیکی آرد و بر کارها نیک دارد بیت صحبت بدکار

تنبیه میکند ◦ دیگ سیه جامه سیه میکند بیت هر که با دونان نشیند همچو دونان دون شود با خردمند
نشین تا عقل تو افزون شود

وَیُبَیِّنُ اٰیٰاتِهٖ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ ◦ ای لکی یتذکروا متعلق است بیبین و جمله یبین عطف است بر یدعوا
معنی اینست و خدای آیات خویش را برای مردمان بیان میکند و واضح و معلوم میگرداند تا پند
گیرند و نصیحت بپذیرند **وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ اَذًی** عطف است بر یسألونک عن الیتامی قل جمله مستأنفه است چنانچه بالا رفت هو اذی
مقول قل است روایت کرده اند که اهل جاهلیت زنان را در حالت حیض از خویش بکلی میراندند تا
اگر ایشان در خانه نمی ماندند چنانچه جهودان و مغان میکنند و بی سبب خود را در رنج فرقت می
افگندند بعضی اعراب به پیغامبر آمدند و در مجلس معلا در آمدند گفتند یا رسول الله جامها اندکی
سرما بسیار در حالت حیض با زنان یکجا ماندن دشوار اگر جامه ایشان را می سپاریم خود را سرما در
معرض هلاک می آریم و اگر جامه خود می پوشیم در هلاک زنان میکوشیم یا رسول الله چه فرمائی
چه کنیم زندگانی با زنان حایضه چگونه بسر بریم این آیت نازل گشت سوال ایشان بجواب بود
معنی اینست و می پرسند ترا ای محمد از حکم حیض بگو حیض پلیدی بود یا گویند چیزی است که مرد را
در جماع از وی رنجی رسد **فَاعْتَزِلُوا النِّسٰاءَ فِی الْمَحِیضِ**
وَلٰا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰی یَطْهُرْنَ فا سببیه است جمله ولا تقربوهن
عطف است بر فاعتزلوا معنی اینست پس زنان را در حالت حیض ترک دهید و با ایشان قربان مکنید
تا پاک شوند یا غسل کنند میان قرات تخفیف و تشدید در حتی یطهرن تعارض بود حمل تخفیف بر پاکی
تا دون عشره و جواب تشدید بر عشره توفیق روی نمود **فَاِذٰا تَطَهَّرْنَ**
فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّٰهُ جمله شرطیه عطف است بر جمله
سابق معنی اینست چون زنان پاک شوند و از حیض بیرون آیند پس بر زنان در محلی که خدا
فرموده است بیائید و از قبل که پاک و پاکیزه است و از فعل خدا لذت بجا آورید **اِنَّ اللّٰهَ**

یُحِبُّ التَّوّٰابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ ◦ این جمله معترضه است برای
ملوح با بیان و منتظران و ترغیب توبه از مناهی و پاک بودن از لوث و تباهی و چون جمله فاذا
تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله بر مضمون متطهران ملوح بود و تقدیم ملوح تاکید جمله سابق
بود معنی اینست بدرستی که خدای دوست میدارد توبه کنندگان را و پاک شوندگان را نه تجاوز
کنندگان و در غیر محل رسندگان را و بدانکه مردمان در مجالست حایض در افراط و تفریط بودند
ترسایان هیچ مبالات بحیض نمینمودند و از جماع حایض باک نمیداشتند و این کار را سبب لوث
و نظافت عیب نمی پنداشتند جهودان و مغان بکلی ترک ایشان لازم میدیدند و آمیزش با ایشان
در مواکله و مضاجع نمی پسندیدند بلکه ایشان را در خانه نمیداشتند در ایام حیض برای ایشان
مقامی علاحده میساختند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را راه میانه روی نمود و احتراز از
تفریط و افراط فرمود مضاجع را مواکله و مشاربه و معانقه جایز داشت و مس ما تحت الازار
از ناف تا زانو حرام ساخت و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و امام محمد مس غیر فرج روا
میگوید چنانچه یهودیان و مغان میگویند و نه چنانچه ترسایان می آمیزند **نِسٰاؤُکُمْ**
حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّٰی شِئْتُمْ فا سببیه است حرثکم
مستعار است از فرجکم معنی اینست کشته خویش بیایید هر چونکه خواهید یعنی زنان خویش را
جماع کنید بر هر صفتی که دانید خفته افتاده یا نشسته یا ایستاده انی یاد و معنی است کیف و این
و این برای تعمیم مکان است و ان انی اینست مناسب تر فأتوا حرثکم انی شئتم قبل که محل ولد است
متعین شده و بتعلیل قل هو اذی ممنوع آمده محل متعین باشد تعمیم مکان مراد نبود معنی کیف
متعین گشت تعمیم صفت باراده پیوست **وَقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ وَاتَّقُوا**
اللّٰهَ جمله وقدموا عطف است بر فأتوا حرثکم و جمله واتقوا عطف است بر قدموا معنی
اینست و برای منفعت نفسهای خویش طهارت و تسمیه و دعا و طلب ولد صالح تا سبب تقوی دین
باشند و وسیلت تکثیر امت سید المرسلین گردد بر جماع تقدیم کنید و از خدای بترسید و از حد او

جنبه اباحت دارد بخلاف قصد و تعهد کردن در دروغ که آن حرامی است که بهیچ وجه روی اباحت نیارد
و همچنین قتل عمد نزدیک ما در وی کفارت نبود که حرام محض است و در وی بهیچ وجه جنبه اباحت
نباشد **سؤال** زنا و شرب خمر متعمده در روزه ماه رمضان موجب کفارت است تا آنکه در وی
جنبه اباحت است **جواب** مناط کفارت افطار روزه ماه رمضان است و آن متعلق بوطی و
شرب است نه بصفت زنا و بودن مشروب خمر که بران حکم حد مترتب است و وطی از آن روی که
وطی است و شرب از آن روی که شرب است اصل او اباحت آمده باعتبار عدم صلاح محل حرام شده این
هر دو بدین اعتبار روا و میان خطر و اباحت اند برین جهت سبب کفارت اند اما قتل ذات او بهدم
بنیان رب است مستوجب لعن و غضب است که الانسان بنیان الرب ملعون من هدم بنیانه و چون
بعوض موجبی بود بغیر عوض موجبی بر حرمت اصلا باقی باشد در وی نبات صفت جهتی از اباحت
نباشد و همچنین کذب بذات خویش کاری نکوهیده است و در جمله آدمیان ناپسندیده است اباحت
او از جهت عارض اصلاح ذات البین یا در حرب کافران بود یا بردن کینه طبیعت و بدمزاجی زوجات و
خشنود کردن ایشان باشد چون در کذب مصالح مذکور نباشد بذات وصف جهت اباحت نبود
سؤال چون ظهار بر حکم نص قول زور و کذب بود همچو یمین غموس باید که موجب کفارت نشود
جواب چون ظهار از آن روی که تحریم است تصرفی از تصرفات شرعی است و ولایت تصرف در حرم
است در وی جنبه اباحت است و از آن رو که حاصل بلفظی منکر و زور آمده جنبه حرمت یافته باین مبهم
شده سبب کفارت است و بدانکه مواخذه بفعل دل چون حقد و کینه و حسد و صفت مبغوض است و بفعل
جوارح که مقرون بقصد دل بود نیز متعلق است زیرا که فعل جوارح بغیر کسب قلب که قصد و نیت است
در ثواب و عقاب معتبر نبود همچو قتل خطا و وطی اجنبیه که او را پای منکوحه او زنان کرده اند موجب
بزه کاری نباشد و نه از روزه بی قصد و نیت سبب ثواب نشود **بیت** نیت بی عمل بود کاری
کار بی نیت است بیکاری و عزم بر نیک فعل موجب ثواب عزم بود و بر فعل بد موجب عذاب عزم
نشود و بعضی گویند بعزم بدی مواخذه نیست حکم حدیث نفس و عزم یکی است و صحیح آنست که عزم بدی

گناهی

گناهی غیر فعل بدی بود و عزم زنا گناهی غیر فعل زنا باشد و بیش از عزم خطره که بغیر اختیار
است در دل گذرد مواخذه نیامده و مواخذه بحدیث نفس از فکر و میل نفس بغیر جزم از امت نبی
ما صلی الله علیه و سلم مرفوع شده چنانچه در حدیث است ان الله تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما
لم یتکلموا او یعمل بتصریح آمده و عزم فعل دل است حدیث نفس نیت عمل است و مواخذه مبنی بر نیت است
وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ الجمله تذییل است **معنی** اینست و خدای آمرزگار است
مواخذه یمین لغو و حدیث نفس برگیرد بردبار است بوقوع جریمه زود نگیرد **لِلَّذِينَ**
يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ
أَشْهُرٍ تربص اربعة اشهر مرفوع بر ابتدا است للذین یؤلون خبر مبتدا است من نسائهم
متعلق است بظرف مستقر یعنی للذین بطریق لک منی معونة یا متعلق است بیؤلون بتضمین
یبعدون و توان گفت که صله ابتدا است که صله او فرضیت علی است در آیه سابقه است ذکر حکم
یمین بود درین آیه حکم صنفی از یمان فرمود پس کلام از باب ذکر خاص بعد عام بود تخصیص
این صنف از جهت زیادت حکمی باشد **معنی** اینست مر کسانی راست که در باز ماندن از وطی زنان
خویش سوگند خورند که در آمدن چهار ماه منتظر مانند **فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ**
اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ فا سببیه است فان فاءوا شرطیه است محذوف الجزا
فان الله غفور رحیم یغفر الله لهم و یرحمهم الله لان الله غفور رحیم **معنی** اینست پس اگر شوهران
درون چهار ماه بسوی وطی زنان باز گردند و دل بر حانث شدن و ادای کفارت نهند پس
هر آینه خدای آمرزنده است گناه ایشان را آمرزند بخشنده است کفارت سوگند قبول کند ۝
وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
این شرطیه است محذوف الجزا فان الله سمیع تعلیل جزا است این شرطیه عطف است بر شرطیه
سابقه ای وان قصدوا الطلاق باتمام المدة علی البر و لم یفیئوا فی المدة یقع الطلاق بحکم الشرع
وان الله سمیع بالایلاء علیم بعزم الطلاق و هو کنایة عن حصول هذا المسموع و هذا المعلوم و ذلک

في التنبيه على الوقوع الطلاق معنى اینست و اگر ایشان طلاق را قصد کنند برین که چهار ماه
بسر برند تا آنکه مدت چهار ماه تمام کردد بحکم شرع طلاق باین واقع شود بدرستی که خدای شنواست کفتار
ایشان را میشنود و داناست قصد زبان زنان بعزم طلاق ایشان میداند و چون کلام سابقه
در هر دو جمله باعتبار معنی بکنی عنه ملوح بمضمون جمله تقدیم ملوح تاکید جملهای مذکور سایغ نمود

والمطلقت يتربصن بانفسهن ثلثة قروء

و جمله ولا تجعلوا الله عرضة لايمانكم ذکر ایمان آورد و بعد آن تخلص سوی ذکر احکام
ایمان کرد و در احکام ایمان الملاکه مالی از همین بود و بر طریق ذکر خاص و عام روی نمود و تسمیه
ایلا نمود و ذکر طلاق آورد از ذکر طلاق سوی ذکر احکام مطلقات بایراد ذکر جمله والمطلقات
یتربصن تا آخر تخلص کرد معنی اینست و مطلقات یعنی زنان چرا بر دوات حیض که بعد دخول
در غیر مرض موت شوهر طلاق داده شوند در خواست شوهر و متعلق شدن بنکاح شخص دیگر بنفسهای
خویش با منتظر گذشتن سه حیض دارند از خانه که در آن طلاق واقع شده بغیر عذر شرعی بیرون
نیایند و در مدت مذکور در عدت باشند و هر یکی از قیودی که در ذکر آمده دلیل شرعی ثابت
شده چنانچه در کتب فقه محقق کشته و تشریح و توضیح بیان پیوست و یتربصن خبری بمعنی امر بود
یا امری بحذف لام بمعنی لیتربصن از قبیل محمد تفد نفسک کل نفس باشد سوال انفس جمع
قلت است و نفوس مطلقات بسیار است در مقام جمع کثرت جمع قلت چرا استعمال کرد با وجود
نفوس که جمع کثرت است لفظ انفس که جمع قلت است بچه وجه آورد جواب تا استعمال جمع قلت دلالت
کند برین که از شان زنان از جهت شدت میل ایشان سوی ازواج در باب تربص قلت بود و بنا
قروء جمع قرء است مشترک میان حیض و طهر و قرء را آورد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بمعنی حیض گرفته و امام
شافعی رحمة الله علیه سه طهر باشد امام شافعی میگوید که تربص انتظار رغبت است و انتظار در زمان رغبت
باید زمان رغبت طهر است تاویل بطهر ملایم تر است و نیز سیاق آیه وبعولتهن احق بردهن فی
ذلک ان ارادوا اصلاحا اشارت بر ارادت طهر است و قوع ارادت اصلاح در زمان رغبت اکثر

زمان رغبت طهر است احکام حیض زنان رغبت نیست تاویل قرء بطهر از جهت این معنی است و ابو حنیفه
رضی الله عنه گوید چون سیاق آیه ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن معلوم شد مقصود
از عدت برائت رحم بود و شک نیست برائت بحیضه باشد نه بطهر بود سیاق مذکور اشارت نمود عدت
حیض بود با طهار نباشد سوال اگر مقصود از عدت برائت رحم بودی همچو استبرا بیک حیض اکتفا
میکردند و امتداد عدت تا حد سه حیض بیانی آوردند جواب تواند بود حیض در عدت معقول
المعنی بود یا گویند فایده عدت دو چیز است یکی استبراء رحم از علوق و آن در حیض متحقق است دوم
ارادت اصلاح با امتداد تا سه حیض بدان متعلق است و نیز ابو حنیفه در تاویل قرء بحیض تمسک باین
واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر میکند و برای اثبات انتفای
آیه مذکور را دلیل میسازد چه سه ماه را بدل حیض تعین کرده و اعتداد بدان بر تقدیر انتفاء
حیض آورده و این اشارت است بر اینکه عدت بحیض باشد نه باطهار چنانچه بعضی گفته اند نبود
و نیز دعی الصلوة ایام اقرائک در حدیث آمده و در حکم ترک نماز از اقراء باجماع حیض مراد شده
صورت اختلاف را بر صورت اجماع حمل کنند عدت طلاق بحیض گویند و نیز در حدیث طلاق الامة
ثنتان و عدتها حیضتان بودن عدت حیض تصریح شده و ذکر حیض بصریح آمده سوال استعمال
ثلثه که عدد قلت است با قرو که جمع کثرت است ملایم نمینماید و با عدد قلت استعمال اقراء که جمع
قلت است می شاید جواب استعمال جمع کثرت بجای جمع قلت کرد تا اشارت کرده برین که
زنان را غلبه باد در تربص زمان قلیل در حکم کثیر باشد سوال استعمال ثلث تا عشره تا در عدد مذکور
در آید و در عبارت مونث در نیاید و طهر دیگر است و حیض مونث تانیث لفظ ثلثه با ارادت طهر
که مذکور است ملایم مینماید جواب حیض لفظا و مونث سماعی است هر دو وجه معتبر است

ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن ان كن يؤمن بالله واليوم الاخر

ما خلق الله فی ارحامهن موصول با صله مفعول است مر یکتمن و ان یکتمن فاعل است مر لا یحل ان کن یؤمن

نگاه داشتن مطلقه یعنی دم اخیر زدن و رجعت نیست که داشتن و بتطویل عدت انداختن که معنی
زیانکاران و موجب خوف بزه کاریست **أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ** عطف است
بر امساک یعنی اینست یا گذشتن عدت باحسان و انفاق یعنی تا عقده نکاح وا ز قید او رها شود
میان این دو خبر مخیر کرد و رجعت تقدیم بر جان آورد که بقاء نکاح اولی و محافظت صحبت و
الفت اعلیست قطیعت میان زن و شوی موجب ناخوشی فرشتگانست و جدای میان ایشان
سبب خوشی شیطانست **وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا**
آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا
حُدُودَ اللَّهِ اینجمله معترضه است برای بیان حکم خلع میان معطوف و معطوف علیه
روایت کرده اند که جمیله بنت عبدالله بن ابی سلول منافق که جمیل ترین عورات میبود منکوحه
ثابت بن قیس بن شماس بود جمیله مذکوره ثابت مذکور را همیشه مبغوض میداشت و ثابت
مذکور او را دایم دوست داشتی تا آنکه کار بدین منتهی گشت جمیله شکایت از ثابت مذکور
پیش پیغامبر علیه الصلوة والسلام رسید و گفت سر من و سر او جمع نشود و دل من گاهی سوی صحبت او
نرود پیغامبر علیه الصلوة والسلام ثابت را طلب کرد و برای تحقیق قصه پیش خود آورد و حال
او از ثابت پرسید ثابت مذکور حال خود پیش پیغامبر روشن گردانید گفت یا رسول الله شک نیست
که از جمله خلایق آنرا دوست تر دارم و دوستی کسی بر اندازه دوستی تو نمی انگارم اما بعد دوستی
تو هیچکس مرا از جمیله دوستتر نبود و هیچ آدمی محبوب تر نباشد جمیله گفت آنچه راست میگوید
لیکن دل او را نمیجوید روزی دامن خیمه بر کردم ثابت را برای جماعتی رنگ او سیاه قد او کوتاه
شکل و ساز او دریافتم او را زشت تر از همه یافتم بغض او در دل من جای گرفت و عداوت او در
باطن من قرار پذیرفت بهیچ وجهی نمیرود و بهیچ چیزی زایل نمیشود در شان او این آیه نازل
گشت و حکم خلع میان ایشان ثابت مذکور جمیله مذکوره را حدیقه بکابین داده بود در آستدان
آن رغبت نمود پیغامبر علیه الصلوة والسلام گفت جمیله را حدیقه که ثابت مذکور ترا داده است او را باز

خواهی داد قبول کرد بلکه ادای چیزی زیادت بر آن بنیاد نهاد ثابت مذکور چون حدیقه خویش باز یافت
بقبول کردن خلع شتافت اول خلع که در اسلام واقع شده این بود که میان جمیله و ثابت واقع
نمود یعنی اینست و حلال نیست مر شما را که چیزی از زنان نفرت پذیرید و آنچه بکابین
داده اید باز گیرید مگر آنکه بیم آن باشد که حدود و شرع خدای میان ایشان باقامت نه پیوندد
حدودی که خدای در معاملت زوجیت تعیین کرده است مستقیم نخواهند داشت و دل بر محافظت
آن نخواهند گماشت سوال خطاب مذکور یعنی لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا ازواج را
دارند یا احکام را اگر بندارند که ازواج را باشد مذکوران خفتم که مر حکام راست مطابق نبود
و اگر حکام را بود خطاب از تاخذوا مما آتیتموهن موافق نیاید زیرا چه حکام دهانیده اند و ستانیده
نمانند جواب تواند بود که خطاب لکم و ان تاخذوا و آتیتم ازواج را بود و خطاب ان خفتم حکام را
بود اینچنین آمده است در یک کلام خطابی مر کسی را دارند و خطاب دیگر کسی دیگر میدارند چنانکه
در یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک آمده و در ان کنتم فی ریب الی قوله و بشر الذین
تحقیق شده و تواند بود که خطاب همه مر حکام را باشد که دادن و ستدن نظر نسبت و حکم منسوب
سوی ایشان شود **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ**
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ اینجمله عطف است
بر جمله سابقه یعنی اینست پس اگر بترسید شما که زن و شوی حدود خدای را اقامت نخواهند
کرد و حقوق آنرا بجا نخواهند آورد پس بر زن و شوی بزه کاری نبود در مالی که زن آنرا بشوهر
دهد و خود را بدان باز خرد و شوهر او را طلاق گوید و بخلع جدای از عدت نکاح جدید که از
فعل شوهر که طلاق است اکتفا بود و تقریر فعل زوج بر وجه طلاق که بالا گذشته بود باشد
این آیه بر وجه اشارت اثبات میکند که خلع را طلاق دارند چنانچه امام شافعی گمان میبرد
نسخ نمیدارند **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا** اینجمله
تذییل است و جمع است مر تفاصیل را که بالا رفته و ذکر آن در مواضع متفرقه گذشته یعنی اینست

این امور مذکور و احکام مسطور چون حکم ایمان و ایلا و اطلاق و جز آن حدهای است که خدای تعالی
یقین کرده و در بیان آورده پس از آن مکر دید و تجاوز مکنید **وَمَنْ يَتَعَدَّ**
حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ تذییل
بعد تذییل است معنی اینست و آنکسانیکه تجاوز از حدود های خدای کنند پس این ان
ظالمانند یعنی از حد تجاوز کنندگان اند و اشیا را در غیر محل نهندگان اند و معتزله بدین آیه
تمسک کنندگان اند که درین آیه بیان میکند کسی در کارها از خدای که خدای تعالی تعیین کرده
تجاوز کنند و این حد را بزیارت کردن و یا کم کردن متعرض شود ظالم باشند و خود را در ستمکار
افکنند و ظالم را ایمه تفسیر بمعنی کافران گفته اند و بر بودن ظالم بمعنی کفر رفته اند و تمسک نموده
گناه کبیره تجاوز کننده از حد خدا بود پس لازم آید که ظالم کافر باشند جواب گویم که ایمه تفسیر ظالم را
که در مقابله مومن مذکور شده بمعنی کافر داشته اند هم جا ظالم را بمعنی کافر نه پنداشته اند
اینجا بود ظالم بمعنی کافر ممنوع بود تمسک معتزله صحیح نشود **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا**
تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ
ای فان طلقها طلقة ثالثة این جمله شرطیه معطوف است بر جمله الطلاق مرتان معنی آن
پس اگر شوهر زن را سیوم طلاق گوید و تکمیل عدد طلقات مشروعه جوید پس آن زن پس از
وقوع طلقه ثالثه مر او را حلال نبود و بزوال حل مر این شوهر را محل نکاح نباشند تا شوهری دیگر را
نکاح کند و خود را بنکاح صحیح در فراش او افکند بعضی از نکاح مذکور وطی مراد دارند و عقد
مستقال از تسمیه زوج پندارند بدین وجه اثبات وطی هم بکتاب باشد لیکن معطوف را وطی گفتن
مهجور است حمل کلام بدان سایغ نبود اولی آنست که نکاح را حمل بر عقد کنند و تسمیه زوج باعتبار مآل الحال
دانند و قید دخول و اشتراط وطی بحدیث امراه رفاعه که مشهور است و در کتب اصول فقه مسطور است
باشند و تقیید کتاب یعنی حتی تنکح زوجا غیره بحدیث مشهور بود سوال بر فقیه حنفی که برای غایت
لازم آید که بنکاح زوج ثانی که مقرون با وطی باشد حرمت منتهی گردد و شوهر اول را حل نکاح حاصل

بوده و همچنین نیست بلکه تا شوهر دوم طلاق نگوید و عدت طلاق او نگذرد نکاح شوهر اول را
حلال نشود جواب حرمت نکاح زوج اول را که از طلقات ثلثه حاصل شده بود بزوج ثانی که مقرون
با وطی باشد منتهی میشود و حرمتی که از جهت احصانات حرمت جهتی دیگر است لازم نیست که بود
سوال تعقیب از فا فهم میشود در فکر بعد که برای تعقیب است چه فایده بود جواب ایراد فصل و
تکرار ذکر تعقیب طلاق بعد ذکر تعقیب طلاق دلالت برین میکند که تاثیر در حرمت مذکور همین
تعقیب مذکوره راست پس این ذکر فضله از باب تتمیم بود **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا**
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ
يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ لا برای نفی جنس است چنانچه اسم اوست علیهما
خبر است ان یتراجعا بتقدیر فی ان یتراجعا متعلق است بعلیهما که ظرف مستقر است و جمله
فلا جناح علیهما جزا فان طلقها است و جمله فان طلقها با جزا خویش عطف است بر شرطیه
سابقه ان یقیما حدود الله مفعول است مر ظنا اگر ظن بمعنی اعتقاد باشند متعدی سوی یک
مفعول بود بتقدیر مفعول دیگر حاجت نباشند و اگر متعدی سوی دو مفعول باشند مفعول ثانی
تقدیر کنند ای ظنا ان یقیما حدود الله حاصله منهما و این شرط مستغنی است از جزا اکتفا بما مضی
معنی اینست پس هر گاه شوهر دوم زن مطلقه ثالثه مذکوره را که منکوحه او شده بود طلاق گوید
عدت طلاق او بگذرد پس نیست بزه کاری بر زن مذکوره و شوهر اول در باز گشتن این ل
یکدیگر یعنی درین که شوهر اول سوی آن زن باز گردد و این زن سوی شوهر اول بنکاح پیوندد
اگر گمان برند ایشان که حدود خدا تعالی اقامت خواهند کرد و حقوق آن بجا خواهند آورد
وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
جمله یبینها حال است و معنی اشارت یعلمون صفت است مر قوم جار و مجرور متعلق بیبینها یعلمون
منزل بمنزله لازم ای لقوم ذوی علم این جمله تذییل است معنی اینست و ان بعض احکام مذکوره
حدهای خدای یعنی حدهای است که خدای تعالی تعیین کرده است و در بیان آورده است آنرا برای کرد

مفعول است از جهة تزیین رجعت که مقتضای بواعده است یعنی قرب انقضا باید دانست و درین جمله
باعتبار ترتب رجعت نکاح شوهری دیگر که مستلزم معنی عده است بلوغ اجل یعنی مضی عدت باید
دانست **معنی** اینست و چون شما زنان را طلاق گوئید و از ایشان جدائی جوئید پس ایشان بمنتهای
عدت برسند بر عقد و تزوج شوهران خواهند ایشانرا از شوهران خواستن مانع نشوید و نگاه
مشروع چون ایشان میان خویش بدان بخوبی و نیکی رضامند شوید باز دارید تسمیه ایشان به
ازواج باعتبار حال است نه باعتبار مآل چنانچه در من قتل قتیلا و هدی للمتقین تحقیق
شده و اگر از شوهرانی که بوده اند مراد دارند تسمیه ازواج باعتبار ما کان میدارند **ذلک**

یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله و
الیوم الآخر

ذا اشارت بر نهی مذکور است و خطاب بکاف خطاب مر پیغامبر علیه
السلام را بود یا مخاطب غیر معین را باشد و آن مرفوع المحل بر ابتداست موصول با جمله یعنی من
کان فاعل است مر یوعظ جمله خبر مبتداست و جمله ذلک یوعظ تذییل است **معنی** اینست ای محمد یا
ای مخاطب غیر معین آن یعنی پند مذکور و نهی مسطور پند داده میشود بدان کسی که بخدا تعالی و روز
قیامت ایمان می آرد و دل بر تصدیق اسلام و انقیاد بر احکام میدارد **ذلکم ازکی**
لکم واطهر
ذا اشارت است سوی باز ماندن از باز داشتن زنان مطلقه از خواستن
شوهران و بند کردن بدان بحکم خطاب است مر منع کنندگان زنان از خواست شوهران ذلکم مرفوع
المحل بر ابتداست و ازکی لکم با آنچه معطوف بر وی خبر مبتدا یا مخاطبان غیر معین دانست و جمله تذییل
بعد تذییل یا تعلیل است مر تذییل سابقه را دلیل است **معنی** اینست آن یعنی نهی شما ای باز دارندگان
از باز داشتن زنان از خواستن شوهران پاکیزه تر است و پاکتر است از سبب رسیدن بودن زنان بر
کوهان عار بیشتر بود و شک بالاتر باشد **والله یعلم وانتم لا**
تعلمون
این جمله حال است **معنی** اینست و حال اینست که خدا تعالی میداند منافع در
مضار خفیه در هر کار که شما میکنید و شما ماموری که از شما مختفی است نمیدانند **والوالدات**

یرضعن

یرضعن اولادهن حولین کاملین
لمن اراد ان یتم الرضاعة
این جمله عطف است بر
جمله یتربصن و یرضعن خبر است بمعنی امر همچو یتربصن که بالا رفت و کاملین صفت موکده است
مر حولین را تا اطلاق حولین بانقصان اندک محتمل نباشد جار و مجرور یعنی لمن اراد متعلق
بیرضعن بود چنانچه گویند ارضعن فلانة بفلان و تواند بود که جار مجرور خبر مبتدا محذوف باشند
یعنی ای هذا الحکم لمن اراد اتمام الرضاع دون من اراد النقصان او الزیادة علی من حسب حال
الرضاع این جمله مستانفه است چنانکه کسی گفت دو سال کامل در حق کیست فقیل لمن اراد ان
یتم الرضاعة **معنی** اینست مطلقاتی که فرزند دارند فرزندان خویش را دو سال کامل است لقوله
وفصاله فی عامین و بعضی گویند تمام مدت رضاع در حق کسی که مدت حمل او شش ماه باشد دو
سال کامل بود و در حق کسی که مدت هفت ماه زاده شود مدت رضاع بیست ماه باشد و در حق کسی
که هشت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بیست و دو ماه بانتها بوند و در حق کسی که نه ماه زاید
تمام مدت بیست یکماه باید و کسی که بده ماه مولود شده باشد مدت رضاع او بیست ماه معین آمد
لقوله تعالی وحمله و فصاله ثلثون شهرا و بعضی در وحمله و فصاله ثلثون شهرا حمل بر دستها برای شیر
دادن گفته اند و بر بودن مدت رضاع سی ماه رفته اند قول ابو حنیفه اینست و بر قول او تاویل آیت
همچنین است **سوال** این آیه را برین تقریر با یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم
الرضاعة و با آیت وفصاله فی عامین معارضه می آید و تخالف و تناقض ظاهر مینماید **جواب**
این آیه محمول بر رضاع جائز بود بتعیین دو ساله و در رضاعی که واجب است باشد معارضه بنیاید و نمی
روی نماید یعنی مطلقاتی که فرزند دارند فرزندان خویش را نیز دهند از جهة پدرانی که اتمام
رضاع ایشان خواهند **وعلی المولود له رزقهن و**
کسوتهن بالمعروف
رزقهن مبتداست و کسوتهن عطف است بر وی
علی المولود له خبر مبتداست و له مفعول ما لم یسم فاعله است خبر اسم مفعول و در وی ضمیری است که در وی

ضمیری بودی ازجهة اسناد صلتی که جای بر غیر من هو له است وابراز ضمیر واجب شدی جمله عطف است
برجمله والوالدات یرضعن اولادهن وتقدیم خبر برای قصر است معنی اینست بر پدر که ولادت
ازجهة او واقع شده است برای نفقه مرضعات از ماکولات وملبوسات بروجه نیکویی لازم باشد یعنی
اجر رضاع وبدل ارضاع بروجهی که محبوب شرع دارند ومحمود طبع پندارند بود وآیة قرینه است برین
که از والدات مذکوره مطلقات مراد باشند امهات اطفال که منکوحات اند مراد نشوند که نزد
امام اعظم رضی الله عنه استیجار مادران اطفال که منکوحات اند بر ارضاع روا نبود واگر بطلاق رجعیه
نشوند استیجار ایشان برای ارضاع روا نبود واگر بطلاق اجنبیه شوند روا باشد ونیز کلام در
مطلقات است چه اول ذکر مطلقات برای وجوب عدت کرد وبعده مطلقات رجعیه برای بیان حکم
رجعت آورد وبعده ذکر مختلفات مطلقات بمال اند بود وبعده حکم مطلقات ثلثه را ذکر فرمود وبعده حکم
مطلقات در نکاح قرب انقضاء عدت مذکور گشت بعد از آن حکم ایشان بعد انقضاء عدت
ببیان پیوست اگر این آیه ذکر مطلقاتی که فرزندان شیرخواره بود دارند نبود مناسب سیاق کلام
باشند وبعضی از والدات مذکوره منکوحات مراد دارند بدین تقدیر امر ارضاع برای استحباب
چه بر منکوحات شیر دادن فرزندان خویش واجب نبود زیرا چه شیر دادن فرزندان وآن بر
پدر واجب باشد یا محمول بر خوف هلاک بنا یافتن مرضعه دیگر بود یا بنا گرفتن بچه پستان
مرضعه دیگر وقبول کردن پستان واجب گویند واز وی صیانت بچه از هلاک بشیر دادن او
گویند سوال مراد از مولود له پدر است اگر علی الاب گفتی غرض حاصل شدی در تعبیر از آن بمولود له
وعلی المولود له چه فایده بود ودر اطناب کلام چه نکته باشد جواب در اختیار مولود له فواید است
یکی بیان علت لزوم نفقه بتعلق خاص وهو الانتساب الیه الاختصاص دوم تحقیق نسب فرزند
سوی پدر نه جانب مادر سیوم ذکر او بلام ملک اشارت میکند بحق تملک وتصرف پدران در نکاح حاجت
در مال پسر چنانچه در آیة وما لک گفته اند ودر تاویل حدیث بدان رفته اند لا تکلف
نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها

بتقدیر

ولا مولود له بولده جمله لا تکلف نفس الا وسعها آمیخته است بر جمله
وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف ولا تضار بصیغه نفی ونهی خوانند وبر هر دو قرات
مقرر جمله لا تکلف نفس الا وسعها دانند ولا مولود له دانند عطف است بر والدة معنی اینست طریق
لزوم نفقه وکسوت مرضعات بر طریق خوب که منکر شرع وطبع نباشد آن بود که هیچ کس را تکلیف
جبری قدر طاقت او باشد مرضعه را تکلیف نکنند در کم کردن آن قدر که دل بدان نتواند نهاد
وپدر را تکلیف اینکه قدر زیادت نفقه وکسوت آنچه نتواند داد هیچ نفسی تکلیف کرده نشود مگر با
قدر طاقت او بود زیان رسانیده نشود ودر باب اجر رضاع مرضع بکم کردن وپدر رضیع بگا
افزودن وعلی الوارث مثل ذلک عطف است بر وعلی المولود
له رزقهن ای وعلی وارث المولود له مثل ذلک ای مثل ما علی المولود له من نفقة المرضعات الا
صغیر وکسوتهن بالمعروف من غیر مضارة ولازم بر وارث پدر مثل آنچه بر وی واجب بود برا
صغیر که پسر از آن ری نشود وبعضی از وارث مذکور وارث صبی مراد دارند یعنی نفقه صغیر بر
وارثان او واجب پندارند که پسر اگر بعد مردن نشود صبی وارث بود نفقه او بر صبی واجب نشود
مثل آنچه بر پدر واجب بودی واداء آن از وی روی نمود واگر در شمار بسیار باشند نفقه را
بر اندازه میراث قسمت کنند تا اگر صغیر را پدر نبود مادر وجد باشد نفقه وکسوت مرضع او
بر قدر میراث ایشان دو حصه بر جد ویک حصه بر مادر بود فان ارادا فصالا
عن تراض منهما وتشاور فلا جناح
علیهما این شرطیه عطف است بر شرطیه والدات یرضعن اولادهن حولین
کاملین وجمله مستانفه معترضه است چنانچه بالا گذشته وذکر آن مشترفته معنی اینست
پس اگر بخواهد پدر ومادر جدا کردن صغیر از شیر که ناشی باشد از رضا بغیر خشنودی یکدیگر پس
پس بدان جدا کردنی از شیر پیش از گذشتن دو سال بزه کاری نیست بر مادر وپدر زیرا چه مادر
وپدر که در کاری موافق شوند از کمال شفقت بغیرت فرزندان راضی نباشند وان

معنی اینست

عطف بر عرضتم انجمله عطف بر جمله سابقه معنی اینست و نیست بزه کاری بر شما در انچه از خواستگاری
زنان معتده در اثنا عدت تعرض کنید و سخن درین باب سربسته و بکنایت و تلویح گفته گویند
یا اندیشه این در دلها خویش پنهان دارند و انرا بر ایشان پیدا نیارید اما بتصریح بخطبه نشاید در
اثنا عدت اظهار این سخن ناشایسته نماید سخنی است بیش از هنگام موجب ایذا و ایلام و کاری است
مبنی از قباحت مقرون باو قباحت خرد بینند و بملامت و نکوهش آن بویند **عَلِمَ اللّٰهُ**
أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ انجمله معترضه آمده برای رخصت در تعریض خطبه
زنان معتده معنی اینست میداند خدای که شما زنان مذکوره را یاد خواهید کرد و خطبه ایشان
در دل خواهید آورد و از خوف سابقه شدن غیری بتعریض و تلویح سبقت خواهید نمود برای این
این درستی نفس خویش بر اظهار فضایل و محاسن ذات خواهید نمود **وَلٰكِنْ**
لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا استدراک است بر جمله محذوف است فاذکروهن
واخطبوهن بالتعریض لا بالتصریح و رغبوهن فیکم بحسبکم و شمایلکم ولکن لا تواعدوهن سرا
ای جماعا معنی اینست بذکر حسب و نسب و مناقب و شمایل خویش که موجب رغبت زنان بود در نفس
کنید و یا بذکر حسن جمال و اصل و نسب و عورت که جهت رغبت مردان بود از انجا رغبت مردم
شود رغبت بودن خویش در دل او افکنید اگر تعریض بوعده جماع و قوت رجولیت مکنید
و انرا قرین قباحت و دلیل وقاحت شمارید جماع را سر خوانند که جماع خبر سر شود و بجز
طریق پنهانی حاصل نبود **إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا**
استثنا منقطع است ای لکن ان تقولوا قولا معروفا جایز و سایغ نمود معنی اینست مگر انکه
درین باب سخنی غیر منکر گویید و ذکر ان بر طریق خوب بگویید سایغ بود چنانچه کسی گوید من
جوان قوی تنم یا گویید که کسی که زن او کله نکرده جایز باشد و تواند بود استثنا از محذوف
دارند و بتقدیر لیس علیکم الا ان تقولوا قولا معروفا ای لا ینکر شرعا و لا طبعا بنداراند معنی
چنین باشد نیست مر شما را در زمان عدت هیچ گفتاری مگر انکه بگویید سخنی خوب پسندیده شرع

وطبع نبود

وطبع نبود مگر انکه مکروه و مبغوض شرع نبود چنانچه کسی گوید که من از خدا میخواهم زنی چنین
نه شود شکر خدای بجا ارم و حق موافقت با آن زن بجا آورم تا بگویید دولت انکس که
خواهد بود که چنین زنی بنکاح او خواهد پیوست و یا نیکبختی آن زن خواهد بود که متوجه همچو منی
خواهد گشت مثل این کلمات رغبت آمیز و مودت انگیز که متضمن مذاکره شهوت و منافره
مروت و بی باکی نبود بگویید والقاء رغبت در دل زن مذکوره بگویید **وَلَا تَعْزِمُوا**
عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ
ولا تقصدوا عقدة النکاح قبل مضی العدة و نهی از قصد کنایت از نهی از فعل بود که انتفا
قصد مستلزم انتفا فعل باشد کنایت ابلغ از صریح است و تلویح ابلغ از تصریح حتی برای مرضات
متعلق است بلا تعزموا عقدة النکاح انجمله عطف است بر جمله ولا تواعدوهن سرا معنی اینست
عقد نکاح را تا برسد عدتی که ثابت است بکتاب بمنتهای آنرا عزم مکنید و چون از عزم منهی باشند
از فعل نکاح بر طریق اولی منهی شوید **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا**
فِي أَنْفُسِكُمْ ما فی انفسکم موصول با صله مفعول است مر یعلم جمله یعلم خبر است مر ان
وان با اسم و خبر خویش مفعول و اعلموا است بر لا تعزموا معنی اینست و بدانید بدرستی که
خدای انچه در دل شماست از میل و رغبت و قصد و عزیمت میداند و رسانیدن شما را به
مطلوبات دل و مقصود خاطر می تواند **فَاحْذَرُوهُ** فا سببیه است معنی
اینست چون خدای میداند انچه در نفسهای شماست پس از وی بترسید و از عقاب او بپرهیزید
و تواند بود که عطف بر واعلموا باشد معنی چنین آید خدای را عالم بدانچه در دلهای شماست بدانید
پس از وی بترسید و از عذاب او بپرهیزید **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ**
حَلِيمٌ ان با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول و اعلموا است جمله عطف است بر واعلموا
سابقه معنی اینست بدانید بدرستی خدای آمرزنده است خطایا امرزد حلیم است در عقوبت
شتابی نکند **لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ**

عطف بر جمعی کرده و عطف مقتضی مغایرت است پس وسطی که مغایر جمع باشد کم از پنج نبود زیرا که جمع را
و دو وسطی ندارند و وسطی سه مقرون با جمع نبود عددی که برین صفت بود کمتر از پنج نبود سؤال
عطف هر چند که مقتضی مغایرت بود اقتضاء آن ندارد که معطوف بر جمع داخل در جمع نباشد
چه در قل من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل و اللهم صل علی محمد وعلی آله واصحابه شک
نیست که معطوف علیه است ممکن باشد که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی برین طریق بود
لکن چون وسطی مونث اوسط است و اوسط افعل تفضیل است بمعنی اشد توسطا و اسم تفضیل را
چون اضافت سوی جمعی که مفضل علیه است کنند بعضی از آن جمع بود چون افضل القوم و اکمل
الناس برین طریق عطف وسطی بر نکته نیز مستقیم آید چنانچه گویند اکرمت هولاء الثلثه
و اوسطهم پس بنوع این آیه دلیل نبود عدد صلوات مذکوره کم از پنج نباشد جواب این وقتی آید
که صلوة وسطی بر وسطی جمع مذکور بود داخل در وی باشد چنانچه جبرئیل و ملائکه و اصحاب
ادراک داخل اند و ممکنات بتفضیل جبرئیل و ملایکه و معطوف بر معطوف علیه ادراک و اصحاب
قایل اند و درین آیه وسطی بر نسبت صلوات معطوف علیها که صلوات مفروضات است نبود
زیرا چه همه افراد مفروضات متصف بتوسط اند و وسطی بر نسبت مفروضات اند توسطا باشد تا که
وسطی بر نسبت متوسطات غیر طرفین دارند برین حیثیت که وسطی که بعض مفروضات که معطوف
علیها است بشمار ندارند قبل عطف جبرئیل و ملایکه نبود سوال وارد نشود **وقوموا**
لله قانتین عطف است بر حافظوا معنی اینست و برای خدا را بایستید در حال
که عبادت کننده اید یا ویرا ابستنده اید یا زاری کننده اید یا خدا را یاد کننده اید یا
خاموش باشنده اید بعض از آن در نماز سخن گوینده میگفتند برین آیه بدین معنی سخن گفتن منسوخ
باشند و تبدیل شوند یحیی بن یحیی باشند صحیح از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده اند
که او گفت که ان نتکلم فی الصلوة یکلم الرجل صاحبه هو الی جنبه فی الصلوة حتی نزلت وقوموا
لله قانتین فامرنا بالسکوت ونهینا عن الکلام و بر معانی دیگر ناسخ کلام حدیث ان صلوتنا

هذا لا یصلح فیها شیء من کلام الناس انما هی التسبیح والتهلیل وقراءة القرآن **فان خفتم**
فرجالا او رکبانا رجال جمع راجل است چون نیام جمع قایم و نیام جمع نایم
رجال که صواب است بر حال او رکبانا عطف بر وی است ای ان خفتم فصلوا رجالا او رکبانا راجلین او
راکبین جمله عطف بر طلب ان خفتم فصلوا رجالا او رکبانا را راجلین او راکبین جمله عطف است بر الی است
سابق معنی اینست پس اگر شما از دشمنان که نباید که در اثناء نماز شما عوض رساند خبر رسید پس در
حال که پیاده اید یا سوار اید نماز بکنید **فاذا امنتم فاذکروا الله**
کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون این شرطیه عطف است
بر شرطیه سابقه چون حذف بر نسبت امنتم اندک است در آن خفتم استعمال کرده و چون امن
از خوف بیشتر است در فاذا امنتم استعمال اذا آورده ما در ما لم تکونوا تعلمون موصول است و ضمیر
از محذوف است ای ما لم تکونوا تعلمونه موصول با صله مفعول دوم علمکم صفت مصدر محذوف است
ای ذکرا کتعلیمه ایاکم ما لم تکونوا تعلمون و این تشبیه است ذکر کردن بندگان خدا را بتعلیم کردن
او بندگان را و وجه شبه تیقن وقوع و تحقق حصول است و غرض از تشبیه تقریر مشبه است چنانچه گویند
اشکر الله کما انعم علیکم و تواند بود که تشبیه فعل ذکر بتعلیم ذکر باشد در کمیت و کیفیت و غرض
تشبیه بیان حال مشبه بود بر طریق خلق الابنیاء کما بنا و فعل الایجاد کما اراد و المعنی فاذکروا
ذکر الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون من الذکر معنی اینست پس چون امن حاصل شود و خوف برود
پس خدا را یاد کنید چنانچه تعلیم کرده است شما را انچه نمیدانستید یعنی چنانچه تعلیم او شما را محقق
و متیقن است ذکر خدای متیقن از نماز و متحقق باید و یاد کردن او بر سبیل تیقن شاید یا گویند
خدا را یاد کنید چنانچه تعلیم کرده است شما را انچه نمیدانستید یعنی از ذکر که مضمون اذکروا الله ذکرا
کثیرا آمده و کیفیتی که از ادعوا ربکم تضرعا و خفیه مفهوم شده سوال تعلیم خبری را بود که معلوم
نبود در ذکر ما لم تکونوا تعلمون چه فایده باشد جواب فایده او تتمیم است و آن آنست که در کلام
نشناسند و را آوردن او فایده غیر دفع ایهام مرعی دارند چنانچه اینجا در ذکر ما لم تکونوا تعلمون

فایده تفریع نبود انستن ان بنیش از تعلم آمده و اعتراضات بعض بعض از ناقلین شده والذین

يتوفون منكم ويذرون ازواجا و صية لازواجهم متاعا الى الحول غير اخراج

وصية منصوب است بفعل محذوف ای یوصون وصیة و بعضی وصیة برفع خوانده‌اند خبر مبتدا المحمول بر حذف مضاف از مبتدا دانند تقدیر وشان الذین یتوفون ویذرون ازواجا وصية لازواجهم دارند بحذف مضاف از خبر بر تقدیر امرهم وصیة باشد والذین یتوفون منكم ویذرون ازواجا اصل وصیة باشد یا مبتدا محذوف للجزء گویند معنی علیهم وصیة جویند و انجمله اسمیه عطف است بر جمله اسمیه مبالغه یعنی لا جناح علیکم ان طلقتم الآیة و جمله سابقه یعنی حافظوا على الصلوات تا آخر معترضه بود میان معطوف و معطوف علیه برای بیان حکمی از احکام دین در اثنای بیان احکامی که بمعاش دنیا تعلق دارد چنانچه گذشت اعتراض و بیان نموده متاعا منصوب است بوصیة یا بیمتعون محذوف از باب علی الف درهم عرفا الی الحول متعلق است بمتاعا غیر اخراج صفت مصدر محذوف است بتقدیر یفعلون فلا غیر اخراج از باب هذا القول غیر ما تقول یا حال است از لازواجهم ای وصیة حال کونهن غیر مخرجات یا حال است از مضاف الیه ازواجهم ای حال کونهم غیر ذوی اخراج **معنی** اینست و حال آنکسانی که سپرده می‌شوند و جان بحق می‌سپارند و زوجات را میگذارند وصیت اند برای زنان خویش یا وصیت کردن است برای بقصد احسان که سپرده میشوند یا گوینده یکی گستوفی میشوند و زنان را میگذارند و خداوندان وصیت اند برای زنان خویش و صیت کردن است وصیت کنند در باب ایشان دم اتفاق و احسان بر ینه تا زنان از نفقه و عطیه ایشان برخورداری گیرند و لعلی را بایشان انتفاع و اتفاق بذیرند در حالة که این زنان بیرون کرده نشوند یا در خانه که شوهران بیرون کننده زنان نباشند یا گوینده بکنند شوهران غیر بیرون کردن ایشان

فلا جناح عليكم فيما فعلن في انفسهن من معروف

خبر لا که جزا جمله اسمیه است محکم امور است انحکم اسمیه را در عطف

بر اسمیه **معنی** اینست پس اگر آن زنان را ساکن خوبتش یکسال بیرون آیند که بعذری دانند و سال که بیرون آمده چاره نباشد خروج نمایند بزه کاری نیست بر شما در آنچه ایشان را بوجه نیک یعنی بوجهی که حکم شرع بود و ناپسندیده شرع نباشد بکنند و خود را آراستن و عطر مالیدن و طلب شوهران کردن آنکند

والله عزيز حكيم

انجمله تذییل است **معنی** اینست و خدای غالب است عاصیان را عذاب تواند کرد حکیم است استوار کار است همه کار بر وفق حکمت تواند آورد وبدانکه حکم در آغاز اسلام این بود که زنی که شوهر او بمیرد مدت عدت او یکسال باشد و شوهر او را واجب بود بدادن نفقه یکساله وصیت کند بعده بآیه والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا منسوخ گشت و عدت او چهار ماه و ده شب ثبوت شد و هر چند که آیه در کتاب مصحف مقدم شده در نزول این آیه تقدم او در کتب منافی منسوخ بودن نباشد

وللمطلقت متاع بالمعروف حقا على المتقين

حقا مصدر است مر فعل محذوف ای حق ذلک حقا اگر از متاع اینجا برخوردار نفقه چنانچه در متاعا الی الحول مراد بود و مراد شود این آیه در بیان وجوب نفقه عدت مطلقات باشد انجمله معطوف بر جمله والذین یتوفون منکم آخر گوینده و از هر دو آیه اثبات حکم نفقه جو از آن آیه نفقه عدت وفات و زین آیه نفقه عدت مطلقات و اگر از متاع انجمله متعه دادن چنانچه در ومتعوهن على الموسع قدره وعلى المقتر قدره متاعا بالمعروف مفهوم بود مراد شود این آیه در بیان متعه باشد متعه مستحبه که در حق جمله مطلقات ثابت است دارند و حقا على المتقين محمول بر لزوم انعقاد نباشد و گرنه در استحباب لزوم شود حقا على المتقين یا بیان استحباب بجمع شود در کتب فقه آورده حق مطلقه که مهر او مسمی نگشته و بستر از وطی بطلاق پیوسته چنانچه بالا رفته و در آیه ومتعوهن على الموسع قدره گذشته متعه واجب بود و حق همه مطلقات غیر مطلقه مذکوره متعه دادن مستحب باشد در آیه ومتعوهن بیان وجوب متعه در حق مطلقه مذکوره بود و درین آیه بیان استحباب متعه در حق سایر مطلقات ادا نمود و بعضی حقا على المتقین را متصل بهم اوامر و نواهی سابق دارند تعلق بیان استحبا

دران عهد پیغامبر بود بران بگذشت و دل او بت بهره حال ایشان منفق گشت و دل بر دعا آورد
واز حضرت خدای عز وجل خواهش کرد اللهم ارحم برحمتک کماله وتتم قدرتک گفت وزنده گشتن
ایشان حسب دعاء او مستجاب گشت وخواهش او باجابت پیوست **إِنَّ اللَّهَ لَذُو**
فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ اینجمله تذییل است مقررست مرفضلی که درباب ایشان برزنده
کردانیدن ایشان مبذول گشت ولطفی که در شان ایشان بظهور پیوست چون اینجمله کنایت است از حصول
فضل باحیا بعد از ممات وبه زندگانی بعد از فوت معنی بکتی عنه را بعضی منکر اند وبرانکار مبالغه نمودند
باعتبار معنی مکنی عنه جمله انا کید کرد وموکد بتوا کید آورد معنی اینست بدرستی که خدای تعالی
بر مردمان خداوند فضل است صفت است جمله فضل صفت خدای عز وجل میرانیدن زندگان تواند
وتواند که مردگان را بزندگان برساند **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا**
يَشْكُرُونَ اینجمله عطف است بجمله سابقه استدراک برای دفع وهم اینکه فضل
خدا برا که ظاهر است همه شما کردند ودر ترک شکر مجبر سکابرند برای دفع این وهم استدراک کرد این
جمله بر وجه تکمیل آورد معنی اینست ولیکن اکثر مردمان شکر نگذارند وسپاس فضل بجا نیارند
وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ جمله وقاتلوا معطوف ومعترضه است برای امر بقتال آمده بعد اعلام اینکه احتراز
از مرگ نفع نکند میان دو قصه بنی اسرائیل که هر دو متضمن شکایت آمده تا بنا مقرر مضمون اول
شده واعلموا عطف بر قاتلوا است باسم خبر مفعول واعلموا است معنی اینست ودر راه رضای
خدا قتال کنید وخدا را شنونده اقوال وداننده افعال بدانید چه هرچه میگویید میشنود وهرچه
میکنید میداند هیچ قول وفعل شما از وی پوشیده نبود وبر وی هیچ گفتار وکردار شما مخفی نماند چون
این معنی بدانید از همه کارهای ناشایسته باز مانید وکارهای نیک کنید ودمی وقدمی در بدی نزنید چون
مملوکی را عالم بکمال خویش نه پندارند در بدی کردن دارند باعلم بر نیکه مالک حقیقی بظاهر وباطن
بنده وعلم دارد دل بر ترک ولا ازتکاب معصیت حکونه آرد **مَنْ ذَا الَّذِي**

يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ
أَضْعَافًا كَثِيرَةً من استفهامیه مبتدا است وذا خبر او والذی موصول با صله
خویش صفت ذا بدل از ذات واستفهام مذکور بمعنی امر است ای اقرضوا الله قرضا حسنا نحو
من استیقی ما ومن یاخذ بیده بیدب اینجمله معترضه است برای تحریض بر تصدق وانفاق مال در مصارف
خیر علی الخصوص جهاد با کافران وصرف مال حلال در اعلاء دین رحمان فیضاعفه جواب استفهام است
بان منصوب شده اضعافا منصوب است از باب صیرته اسواطا ای یضاعفه مضاعفه اضعافا
کثیره وکثیره صفت است مر اضعافا وبر قرائت رفع یضاعفه عطف است بر یقرض الله معنی اینست
کیست آنکه خدا را قرض حسنه دهد پس که خدای او را بیفزاید ودو چندان کرداند نه یکبار دو چندان
کردانیدن بسیار کردانیدن بسیار مراد از اقراض درین محل دادن مال است برای یافتن بدل
جه انفاق مال برای یافتن ثواب با قراض منجا ید او را اقراض بروجه تمثیل میخوانند **وَاللَّهُ**
يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ ویبسط بصاد وسین خوانند معنی هر دو یکی دانند اینجمله تذییل است
معنی اینست وخدای تنگ کرداند وفراخی دهد وتنگی وفراخی از دست ورزق را تنگ کننده و
فراخ دهنده همو است از انفاق کردن فقیر نباید واز صدقه دادن تنگدست روزی نباید وبدار فقر
از این تنبیه است برینکه صدقه دادن مال در مصارف خیر خرج کردن مستوجب فقر نبود وموجب تنگ
دستی نبود وچون مال روبرفتن آرد وبخیلی از رفتن باز ندارد شعر اذا جادت الدنیا علیک
فجد بها على الناس طرا قبل ان تتقلب فلا الجود يفنيها اذا هي اقبلت ولا البخل يبقيها اذا
هي ادبرت گفته اند چون می آید بده که کم نیاید وچون میرود مدار که نپاید **وَإِلَيْهِ**
تُرْجَعُونَ جار ومجرور متعلق بترجعون وجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست
وبسوی حسابگاه خدای باز کردانیده خواهید گشت وبجزاء وسزا خواهید پیوست پس بایدکه مال را
در کلهای فرج کنید که بآسانی حساب توانید داد ودر جهاد وحج وطلب علم وسایر امور خیر مصروف
کردانید که دران دل بر ثواب توانید نهاد **أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي**

اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله

این جمله حکایتی دیگر است از حکایتهای بنی اسرائیل متضمن شکایتی از حکایتهای ایشان روایت کرده اند که
جمعی بنی اسرائیل پادشاهی خواستند و بموافقت و متابعت او قتال با کافران خواستند پیغامبر ایشان
نصب کردن او را متابعت او اورد بنتری بر سخن خویش نرفتند اند که از ایشان متابعت آن
پادشاه کردند جمعی قلیل بر کفار کثیر غالب آمدند اگر خطاب کسانی را بود که این قصه شنیده اند استفهام
برای تقریر یعنی اقرار کنید بدان باشد و اگر خطاب کسانی را دارند که این قصه نشنیده اند استفهام
برای تعجب از ناشنیدن قصه مذکور مشهور شده اند اذ ظرف الم تر است یعنی آیا نمی نگری ملکا برای تعظیم
نقاتل بجواب الجزم بعد فاست هم ازین جهت مجزوم است معنی آیت یا ندیده ای محافظت نظر
دل بسوی گروهی عظیم از بنی اسرائیل از پس موسی یعنی ایشان را ندیدی در آن هنگام که گفتند مر پیغامبر را
برانگیز ما را پادشاهی که کارزار کنیم ما زیر رایت او و با کافران محاربه کنیم بر حمایت دین و طریق
کلمات گفتند و نصب پادشاهی خواستند و قصه اینست جالوت پادشاهی قوی تر بود بنی اسرائیل را
قوت شوکت بسیار می نمود بر سر او خودی بوزن سیصد رطل که پانزده قبه و هلیها نشد بودی در
درضخامت و شجاعت بغایت بود خودی لشکر بسیار داشت قصد بر تاختن بنی اسرائیل کرد
شهرهای ایشان را تاختن و ایشان را بقهر و کین برانداخت و تابوتی که موروث انبیا داشتند
و آنرا مدد و شوکت خویش می دیدند از ایشان بغارت برد و بانواع آزار ایشان را آزرد
بنی پیغامبری که مر ایشان را بود حال خویش گفتند و نصب پادشاهی دیگر خواستند تا با جالوت قتال
کنند و انتقام خویش بکشند و نصب پیغامبر مذکور علیه السلام در قتال با ایشان تاکید کرد اختیار
این را بر استغفار آورد ایشان تصمیم عزم اظهار کردند و اختیار خویش در میان آوردند
چون پیغامبر ایشان را دعا کرد خدای عز و جل دعای او را در استجابت آورد عصای فرستاد و فرمان
داد تا هر که درخت او برابر این عصا باشد او پادشاه بود هر کرا با عصا برابر ساخته کسی را

همچند عصا نیافتند و متحیر بودند که هم قد عصا که خواهد بود و سلطنت و مملکت کنار روی خواهد نمود
طالوت نام خربنده خری گم و در طلب خر خویش سعی مینمود از روستا سوی شهر آمد به جست جوی
گم کرده خویش در شهر در آمد تا بنشین در خانه پیغامبر رسید برای امتداد دعا یافتن خود را وی
پیغامبر مصلحت دید پیغامبر را برقامت او نظر افتاد عصا را برابر قامت او نهاد او را برابر عصا
یافت مردی را که مختار برای ملک بود دریافتن خلق را گفت خدای طالوت را بر شما پادشاه
گردانید و بخشمت فرمانبری رسیدند ایشان از پادشاهی او تعجب کردند خود را برتر داوری
گفتند ما ملک او را چگونه مسلم داریم ما از وی بملک سزاوارتریم و فراخی از مال نیز ندارد تا کسی
بطمع مال روی آرد و از خاندان ملک نبوت تا بقرا اسلاف عزیز بود و شرف ذاتی مهتر باید این گور
بود که از فرزندان یعقوب ملک در فرزندان یهودا و نبوت در فرزندان لاوی است و طالوت
از سبط ابن یامین بود و در سبط ابن یامین ملک و نبوت کسی را روی ننمود وجه خیر او را بملک بپذیریم
و بکدام روی او را بهتری گزینیم پیغامبر ایشان را گفت خدای تعالی او را بگزید و بر شما او را پادشاه کرد
و در علم ملکداری و دانش شهرداری افزونی داد و بنا بنیه او را ضخامت و شجاعت بینا و نهاد تا
هیچ مردی ببازی تا سینه او نرسد و هیچکس همتا زاو تمی نبود و او در قوت چنانست که پی کمند و تیر
نیزه را بپوست آوردی و بقوت دست کلهها و تیر را پاره کردی خدای کسی را که خواهد پادشاهی بدو
تواند بود که بر سر کدامی افسر و تاج سروری نهد در کار او چه جای بحث بود و در خواست او چه محل سخن
باشد سبب پادشاهی است کنز خزانه غیب هر دو عالم یک کدا بخشد بعد از آن ایشان نشان
بر ملک او جستند و برهانی بر اصطفای او طلب کردند پیغامبر ایشان را گفت نشانی ملک او آنست که
تابوتی که گم کرده اید و هم در باز کردانیدن آن عاجز شده اید آنرا باز گردانند و آن تابوت که شده
بشما رساند بدین نشان در طاعت او رغبت کردند و روی سوی او آوردند تابوت مذکور که جالوت
بغارت برده بود کسان جالوت در کلیسای بدین نشانی طالوت را بهر پادشاهی قبول کردند و
در ربقه طاعت او در آوردند بعده طالوت لشکر کشی کرد روی بر محاربه جالوت آورد داود نیز

ایشان تبری از ترک قتال جستند و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله تا آخر گفتند یعنی چیست ما را که در راه
رضای خدای تعالی قتال نکنیم و در اعلاء کلمهٔ علیا شمشیر نزنیم و حال آنست که ما از سراهای خویش رانده
بودن ابناء خویش بیرون آورده شده‌ایم و بعاجزی از نهب و تاراج و خون ریزی او خونها خورده‌ایم

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

فا ظرف است مر تولوا ای فتولوا حین کتب علیهم القتال و جمله عطف است بر قالوا
الا قلیلا منهم رفع بر بدل است از فاعل تولوا و نصب بر استثنا معنی اینست پس هر گاه که بر ایشان
قتال فریضه گشت و بقتال مامور گشتند از قتال روی گردانیدند و بتولی و اعراض پیوستند مگر
اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند که با طالوت موافقت نمودند

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

• این جمله تذییل است جهة الحاق وعید محقق است مر تولی ایشان موکد است مر تو
مر عصیان معنی اینست و خدای عالم است بظالمان احوال ظالمان داند بر سزا دادن ایشان تواند

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا

عطف است بر قالوا که در اذ قالوا لنبی گذشته ایراد جمله
مستانفه که در میان بود برای بیان جهة شکایت از جماعت مذکور که مقصود مسطور است بود
اعتراض روی نمود ملکا حال است از طالوت یا تمیز است تاکید جمله از جهة آنست که ملک یافتن مرد
نهانی استعداد مال و غنا نبات خویش حکمی مستبعد است مظنهٔ شک و تردد است سامع تنزیل منزله
متردد کرد جمله را موکد آورد چنانچه در حدیث لنی کتب کاحد منکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی
آمده و تنزیل سامع منزله سایل جمله موکد شده معنی اینست و گفت مر ایشان را پیغامبر ایشان
مر بتحقیق که خدای طالوت را بر شما پادشاهی برانگیخته است و صلاح کار شما بر ولایت او آویخته است

قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ

قالوا جمله مستانفه است و جمله نحن احق بالملک احق است معنی اینست ایشان
گفتند مر طالوت را بر ما که سلطنت از کجا باشد و او لایق فرماندهی و ملک بکدام وجه شود در حال

اینست که ما در قوت و ذات و شرف الانباء و امهات از و اکثریم و بفرماندهی و مالکیت سزاوار
تریم چه ما از سبط یهودا ابن یعقوبیم و ما حضایل خوب شمایل مرغوبیم خاندان یهودا خاندان
ملک و سلطنت است و دودمان حشمت و مکنت است و طالوت از سبط بن یامین است
در سبط او ملک نبوده و در خاندان او گاهی پادشاهی روی ننموده

وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ

عطف است بر و نحن احق بالملک عطف حالی بر حالی
لیکن اول را بقصد و استمرار جمله اسمیه آورد و ثانی را بقصد حدوث و صورت فعلیه ذکر
کرد یعنی سزاواری با ملک ثابت است عنعنه آمده و در روی فراخی مال که در آن استعداد
ملک حادث شود حادث نشده معنی اینست و داده نشده است طالوت فراخی از مال و حادث نشده است
در وی رفاهیت ثروت و فراخی مال

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ

قال جمله مستانفه ان الله اصطفیه مقول
قال است تاکید از جهة رد انکار مقال است جمله و زاده بسطة عطف است بر اصطفیه جمله و الله
یؤتی ملکه من یشاء تذییل است معنی اینست پیغامبر ایشان گفت بدرستی که خدای تعالی برگزید
طالوت را بر شما و فزود او را آورده است او را از روی فراخی در علم و فراخی جسامت در جسم
علم که تعلق بملک داری و شهریاری دارد بیشتر از دیگران میدانست و در جسم بلند و قوی و تن
عریض و طویل داشت که شیر را گرفتن و بدست خود کله شیر دریدن توانست و خدای عز و جل میدهد ملک
خویش هر کرا خواهد و هر کسی که خواست خدای عز و جل بود بیک کس نزد او را چه مجال لم و لا وجه بدخل
چون و چرا است

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

• این جمله تذییل بعد تذییل است معنی اینست
و خدای فراخ عطا است و در اعطا است علیم است دانا است استعداد هر کسی را داند و هر کس را
هر چه که در خور او است برساند

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ

وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ وجمله وقال لهم عطف است بر وقال لهم نبيهم ان الله قد بعث

جملهٔ ان آية ملكه مقول قال است تاكيد جمله از تقديم ملوح است كه جمله ان الله قد بعث لكم طالوت

ملكا ملوح است بر اينكه سزاوار ملك خواهد بود و بر سلطنت خود علامتى ظاهر خواهد نمود تقدم

ملوح سامع را على تنزيل منزله سايل ها ملكه آية كرد و جمله را موكد آورد ان ياتيكم التابوت خبر

ان است جمله ظرفيه سكينة حاليت از تابوت يا استانفه است در جواب صف لما كيف كان و بقيه

عطف بر سكينه و لفظ ال در هر دو محل مقحم است و جمله تحمله الملائكة حال است يا مستانفه است در

جواب ذلنا فى وصفه معنى اينست گفت مر ايشان را پيغامبر ايشان بدرستى كه علامت ملك

آنست كه بيايد شما را تابوتى كه بغارت برده گشته و در محاربه جالوت و غلبه او و نهيب و تاراج از شما

گم گشته و از دست شما رفته در ان تابوت دلهاى شما را از پروردگار شما قرارى و آرامى بود

در وى بقيه از چيز كه مانده است از آل موسى و هارون بيش از شما لا يح ميشود تابوت مذكور را هم

نشكان بر گرفتند از كليسا و جالوت بر ايشان آوردند روايت كرده اند كه در تابوت مذكور

عصا موسى و دستار هارون عليهما السلام و بقيه تراكيبين تيه و بعضى گويند قطعات الواح

تورت و خاتم سليمان عليه السلام بود و بعضى گويند طول تابوت سه گز و عرض ده گز و بعضى

گويند طول او چهل گز بود و از چوب شمشاد مينمود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ جمله مذيل است تاكيد او از جهه

آنست كه استبعاد ايشان در سلطنت و تمسك ايشان بجهل اتفاق مكنت دليل آن باشد

كه آيه مذكور بيش ايشان مسلم نشود باعتبار وضوح امارت انكار تنزيل منزله منكر كرد

جمله را موكد بتو اكيد آورد ان كنتم مومنين شرطيه است مستغنى از جزا اكتفا بما قبله معنى اينست

بدرستى كه در آمدن تابوت مذكور بر نهج مسطور هر آينه علامتى است از پروردگار شما مومن باشيد و

تصديق كنيد مر آيات خداى جل و علا فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِا

لْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فصل طالوت انجا

لازم بمعنى انفصل فلما ظرف است مر قال است و فا از روى معنى بر قال در آمده است بالجنود با مصاحبت

متعلق است اى قال حين انفصل طالوت مع الجنود جمله ان الله مبتليكم بنهر مقول است مر قال

جمله تاكيد از جهه اظهار وعيد و بيان بيش آمدن اين چنين امرى شديد بر وجه تو كيد است نه از جهه

رد انكار و رفع تردد كه ايشان از مضمون از خبر خالى ذهن بودند مضمون اين خبر هيچ وجه متصور

ايشان نبود ذهن ايشان از اين حكم انكار و تردد در و خالى مينمود فا فصيحه و جمله معطوف است

بر جمله محذوف كه معطوف انداند بر قال لهم نبيهم تقدير كلام اينست و قال لهم نبيهم ان آية ملكه

ان ياتيكم التابوت فياتهم و عرفوا الآية ملكه فقبلوه ملكا فخرجوا معا فقال طالوت حين

انفصل عن البلد مع الجنود ان الله مبتليكم بنهر معنى اينست گفت مر ايشان را پيغامبر ايشان كه

علامت ملك طالوت آن باشد تابوتى كه از شما رفته است باز گردد پس تابوت مذكور باز گشت

علامت ملك او بظهور پيوست او را بادشاهى قبول كردند و سر در انقياد و طاعت او آوردند پس

متابع شدند با او بيرون آمدند پس در ان هنگام با لشكر ها از شهر جدا گشت و با لشكر سپاه

در نصيحت سپاه و با لشكر خويش گفت كه بدرستى كه خداى تعالى شما را بنهرى مبتلا خواهد كرد و آزمايش

جوى پيش شما خواهد آورد فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ اين شرطيه يعنى فمن شرب منه فليس

منى عطف است بر اسميه سابقه يعنى ان الله مبتليكم بنهر اى قال هذا القول فهمنا القول با جزا

شرط محذوف است اى اذا ابتليتم به فمن شرب منه فليس منى اين شرطيه محذوف با جزا شرط مذكور

مستانفه بود جواب با نصح اذا ابتليتم به باشد و جمله و من لم يطعمه فانه منى عطف است بر فمن شرب

منه فليس منى الا من اغترف غرفة بيده از فمن شرب منه مستثنا است بر صورت ثابت شود فصل

ميان معنى و عامل او لازمت با محمول بر تقديم و تاخير دارند و از روى معنى فصل بندارند و توانند

وتباينه و تقويت يابند كه ان بود يعني باكسانيكه در مشقت قتال صبر كنند و خود را از بهر كه
در فرار نيفكنند و معيت مذكورست به ست ذكر او بالا رفته و اختلافي كه در تاويل عدم تا ويل خلف
وسلف ست كذشته **وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا**
رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ
انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ لما متعلق بقالوا ست و جمله عطف
ست بر جمله سابقه ربنا افرغ علينا مقول قالوا و ثبت عطف ست بر افرغ و انصرنا عطف
ست بر ثبت معني اينست و هر كاه كه سيصد و سيزده تن كه برابر طالوت مانده بودند بر قتال
جالوت و لشكر او ظاهر شدند و بر صفوف عسكر او بمبارزت پيش آمدند دل بر كرم خداي بستند
و بتضرع و زاري كفتند اي پروردكار ما و اجب بر مقام حيات ما بريز و ما را در قتال و جهاد با صفوف
كفار بنا ميز و اقدام ما را در معركه ثابت دار و از فرار بر قرار آر ياري ده ما را و غالب كردان بر
كافران و فتح بخش و ظفر ده بر ايشان هم را بر و ايتي كه براي رفع ضعف و تحصيل قوه بر سر و تن
ريخته شود و براي ازالت اضطراب و خفقان و استحصال اركام ذل و اطمينان استعمال كرده اند
تشبيه كرد و اثبات افراغ كه لازم از لوازم ست بر وجه تخيل آورد خداي دعاي ايشان
مستجاب كردانيده ثبات قدم و نصرت بخشيده **فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ**
اللَّهِ فا فصيحه ست جمله عطف ست بر محذوف اي فقاتلوهم فهزموهم معني اينست ايشان
با لشكر جالوت قتال كردند پس لشكر جالوت را بمشيت خداي و توفيق او بهزيمت آوردند سوال
از لفظ اذن مشيت و توفيق بچه وجه مراد شود و بچه نوع پيوندد جواب اذن را دو معني ست مشهور
يكي علم دوم فكر حجر از و بهر دو معني او را با رادت و مشيت ملازمت دارند و ميان ايشان اتصال
صحيح ميدارند چه علم خداي بحصول فعل از بنده مستلزم ارادت او باشد چه حصول فعل بنده بارادت
خداي نبود و همچنين فكر حجر از مريد فعل مستلزم ارادت و اعانت در فعل كويند پس و ابا نه بلك اذن
معني ارادت جويند چنانچه كي كه از قفص طاير كه او را طيران طبيعي ست بكشايد مريد طيران طاير بود

وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ اين جمله عطف ست بر جمله فهزموهم
و معين او و طيران نمايد بر اذن الله و او مقتضي ترتب بود تا خبر هزيمت از قتل موجب اشكال در تقدم هزيمت بنا شد
لكن براي تقديم هزيمت كه متاخرست بر قتل كه مقدم ست نكته اينجا ملوح بر نزعت و فوع
هزيمت بران منابه كه مقدم بر قتل مذكور نمايد معني اينست و داود بزخم يك سنك در شكست
جالوت با آن سخني و درشتي كه داشت كشت چنانچه ذكر آن و بيان آن بالا رفته **وَآتَاهُ**
اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ اين جمله عطف است
بر جمله سابقه بتابعت جمله لاالقه معني اينست و خداي عز و جل داود را ملك داد و حكمت بر دست او
و آنچه او خواست از علم منطق الطير و علم تاليف كردن نغمات او تعليم كرد روايت كرده چون
طالوت را اجل فرا رسيد و از جهان خراميد داود عليه السلام مردمان ديده و لسبيديده و بايسته
اين كار دانسته بودند در اختيار كردن داود براي كار ملك و بموافقت نمودند داود را حد
ملك داد دير و ابواب حكمت يعني علم حلال و حرام كشاد ابن عباس رضي الله عنهما هر كجا كه در قرآن
حكمت واقع شود مفسر بعلم حلال و حرام كرده بود و بعضي كويند حكمت عبارت است از دانستن چه
بايد كار كردن چنانچه شايد و بعضي كويند حكمت علمي ست كه منفعت آن محض مخصوص ببعض اشخاص
نبود و فايده آن ببعض اوقات مخصوص نباشد و بعضي كويند الكلام المعقول المصون عن الحشو
المصون عن الزوايد و بعضها از حكمت نبوت مراد دارند و بعضي صفت نرم كردن آهن چنانچه حلقها
زده باساني راست شود مي‌پندارند و آورده اند چون داود عليه السلام زبور با آواز خويش خواندي
از بنيان و پرندكان هر كه آواز او شنيدي در هوا ماندي **وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ**
النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ
دفع بفتح دال و سكون فا و دفاع بكسر دال و فتح فا با الف بر طريق حرف و صرف يا مصدر باب
مفاعله بر طريق معافاة بمعني اصل فعل خوانده و معني هم يكي دانند بعضهم بدل ست از الناس
بدل البعض از الكل و لولا امتناعي ست يعني دلالت ميكند بر امتناع ثاني از جهت وجود اول بطريق

لولا علی اهلک عمر وجمله تذییل است معنی اینست واگر نبودی دفع کردن خدای شر مردمان را ببرکت بعضی
از ایشان را یعنی شر او را بجبار دجبار او را با برار هر آیینه در زمین خرابی کرفتی و تباهی
پذیرفتی **وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ** این جمله استدراک
است معنی اینست ولیکن خدای خداوند فضل است بر جهانیان چنانکه جهان را باقی میدارد
برکت ایشان بر جهان هلاک وقت دینی کمارد تا مکان صلوة را بیمن مصلیان هلاک نمیکرداند
وتارکان اداء زکوة بیمن دهندکان زکوة بهلاک نمیرسانند تارکان حج را ببرکت حاجیان نمی
کیرد تارکان جهاد را ببرکت مجاهدان کرفتار نمیکند وتارکان جمعه را ببرکت مصلیان جمعه
می بخشد واز کناهکاران ببرکت متقیان میکذرد واکر شرار بخیار دفع نمیشدند ومنهم نمیکشند
خیار منهم میشدند واز جهان میرفتند وچون برکات ایشان از جهان رفتی بر شران بسوی
کناه ایشان قیامت قایم کشتی زمین خراب شدی وبزودی بخرابی آمدی خدای عالمیان
خداوند لطف است بر جهانیان تا جهان خرابی نپذیرد وعالم ویرانی نکیرد **تِلْكَ**
اٰيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ تلک اشارت است سوی آیات
قرانی که در ثناء خدای وقصص وامثال وشرایع واحکام که بالا کذشته با اشارت است بسوی
آیات معجزات انبیا از آیات داود وپیغامبری که خبر کردن ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و
ان آیة ملکه وکشتن داود جالوت و پیغامبری که بدعا او الوف اموات زنده کشتند وبعد جدا شدن استخوانها
حیات پیوستند وچون معجزات عیسی وموسی وابراهیم وآدم صلوات الله علیهم اجمعین که بالا ذکر
آن رفته وبیان او کذشته برین طریق از نتلوها بحذف مضاف نتلوا قصصها مراد شود وبر هر دو
تقدیر تلک مرفوع المحل بر ابتدا است آیات الله خبر مبتدا است واضافت او برای تعظیم مضاف است
نتلو یا قاله جمله نتلوها علیک حال از معنی اشارت از باب هذا بعلی شیخا یا خبر دوم باشد واسناد
مجازی بود ای نتلوها او یتلو قصصها علیک جبرئیل امرنا انجمله جمع است مر تفاصیل وتقاسیم سابقه
بر رسم وعادت کلام بلغا معنی اینست آن یعنی آیات مذکوره از آیات قرانی یا از آیات معجزات انبیا

آیات عظیمه مضاف سوی خدا آیات قرانی تنزیل کرد و آیات معجزات انبیا پیدا آورده جبرئیل
آنرا یا قصها آنرا بر تو بامر ما بحق میخواند چه براستی ودرستی میرساند **وَاِنَّكَ لَمِنَ**
الْمُرْسَلِيْنَ ای لمن اصحاب الکتب اولمن المرسلین المذکورین فی هذه السورة من
آدم الی داود اولمن المرسلین المذکورین فی القران او انک من جنس المرسلین انجمله تذییل است تاکید
او از جهت رد انکار منکرانی است که منکر رسالت بودند واصرار بر انکار مینمودند معنی اینست بدرستی
که تو هر آیینه از فرستادکانی واین آیه بر تو وحی میشود وتو بخلق میرسانی ترا او را آید که آیات
بر تو بحق برخوانند وترا مبلغ آیات بحق وصدق دانند **تِلْكَ الرُّسُلُ**
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ که تلک اشارت سوی جماعت رسلان مذکوره بر وجوه مسطوره
داو مرفوع المحل بر ابتدا است الرسل صفت اوست فضلنا بعضهم علی بعضهم خبر است وانجمله تکمیل است
از بیان استوا در رسالت ایهام استوا در مرتبه می آید انجمله آورد دفع این وهم کرد معنی اینست
آن رسولان که در انک لمن المرسلین مذکور شده وذکر ایشان بر وجه احدیت یا بر وجه جنسیت
آمده بعضی را از ایشان بر بعضی فضل داده ایم ومیان ایشان در علو مراتب فرق نهاده اند
مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللّٰهُ انجمله بیان تفضیل فضل رسل است بر بعضی دلیل است
برینکه درجه بعضی از ان بعضی اعلی است معنی اینست بعضی از ایشان کسی است که خدای با او کلام
کرد با خویش در کلام آورده قال الله تعالی وکلم الله موسی تکلیما زهی مرتبه کسی که کلام رب
الارباب بیواسطه ملکوت وکفار شنود با حضرت ذوالجلال والاکرام در کلام شود **وَرَفَعَ**
بَعْضَهُمْ دَرَجٰتٍ درجات تمیز است ای ورفع درجات بعضهم یا مفعول دوم
است وانجمله عطف است بر جمله اسمیه سابقه یعنی منهم من کلم الله معنی اینست وبلند کردانید
خدای عز وجل درجات بعضی از انبیا چون درجه اجابت دعاء بهلاک عام ونجات یافتن نوح
با هم متابعین چون نوح علیه الصلوة والسلام ودرجه خلت ومعجزات سلامت از نار بر مضمون قلنا
یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم وجز آن که در حق ابراهیم علیه الصلوة والسلام بود ودرجه محبت

یا بتاراج حادثات دهر یا بمیراث خوار بگذارد در کن ف آورده تا زکات صدقات واجبه را که فر
خواندن بروجه تغلیظ در حق آمده و این سخن محل نظر است زیرا که مسلمانرا کافر کفر خواندن این
چنین تغلیظ در حق مومنان بر زبان نتوان راند مگر آنکه گویند از کافران درین محل کفران
نعمت مراد باشد لیکن استعمال لفظ کفر موهم ضد ایمان بود و تغلیظ باعتبار ایهام کوردان
بارادت حقیقت کفر نه پندارند **اَللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ** الله مرفوع بر ابتدا است
الا هو بدل از محل اله است و اله اسم لا است خبر لا یعنی موجود محذوف است جمله خبر مبتدا است و ترکیب
سابقه امر بانفاق بود جمله مثل الذین ینفقون تا آخر متضمن فضل انفاق و لوازم او و دوی
بود انجمله و چند جمله دیگر میان دو کلام متصل بر وجه اعتراض مذکور گشت و ذکر هر یکی با عتبار
نکته بوده است ذکر جمله برای ثنای خدای جل و علا است و ذکر معترضات دیگر برای دیگر نکتها است
اَلْحَيُّ الْقَيُّومُ معنی اینست خدای عز و جل نیست جز او معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق
خبر مبتدا محذوف است ای هو الحی القیوم و این جمله بیان صفت الهیت است بر وجه استیناف
که چون گفت الله لا اله الا هو کسی گفت بین ماله من الاوصاف فقال هو الحی القیوم و در ذکر
این دو صفت رد کسانی است که جمادات نازنده را چون سنگ می پرستند یا زنده با پاینده را چون
عیسی و عزیر با لوهیت میگیرند معنی اینست او زنده است پاینده که فنا نپذیرد قیوم است در ذات
امور خلایق فتور نگیرد و در بعض کتب تفسیر آورده ذکر اسم اعظم یعنی الحی القیوم در سه سوره قرآن
مذکور شده در سوره بقره در آیت الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آغاز سوره آل عمران
الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و در سوره طه و عنت الوجوه للحی القیوم آمده **لَا تَأْخُذُهُ**
سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ این جمله تاکید جمله سابقه است چه کسی که منزه از غنودن و خفتن باشد
منزه از مردن و فنا پذیرفتن بر طریق اولی بود معنی اینست او را غنودن نگیرد و او غفلت
منام نپذیرد در تفسیر آمده سنه گرانی خواب در سر که انفاس گران و در چشم و نوم گرانی در دل بود سنه
اگر چه فروتر از نوم لیکن نفی سنه در مدح المرضی خواب بالا تر باشد **لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ**

وما فی الارض

وَمَا فِي الْأَرْضِ این جمله معلله است مر لا تاخذه سنه و لا نوم را چه کسی که آنچه در آسمان
و زمین است ملک او بود در تصرف او باشد غنودن و خفتن بلایم او و در غفلت غنودن و خواب
نیام نصرف نشود چنانچه در حدیث آمده ان الله لا ینام و لا ینبغی له ان ینام یرفع القسط و یخفض
الحدیث و تواند بود که جمله الله لا اله الا هو الحی القیوم و جمله لا تاخذه سنة و لا نوم جمله له ما فی السموات
و ما فی الارض هر یکی مرفوع بود خبر مبتدا باشند روایت کرده اند که قوم موسی چنانچه ارنا الله جهرة
گفتند اینام بعجانیز زبان آوردند قرآن ثنای موسی دو قرات بدست بگیر و خواب بر خود
بنه پس موسی علیه السلام دو قراة مملو بر دو دست گرفت خواب غلبه کرد هر دو شیشه از دست افتاد
و شکست نتیجه شد که خدای عز و جل از خواب منزه بود و از سنه مقدس باشد چه اگر او خود را در
خواب آید عالم را که نگاه دارد معنی اینست مر خدایرا بیقین است آنچه در آسمانها و زمین است
مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ استفهام برای
انکار است این جمله تذییل است جمله سابقه است که هر که آنچه در آسمانها و زمین است مملوک او باشد
پس او بغیر دستوری او کسی اهل شفاعت نبود و در ین جمله رد دعوی مشرکان است اصنام را شفعا
خویش دانند و هولاء شفعاونا عند الله خوانند معنی اینست کیست آنکه پیش خدای بغیر دستوری
او شفاعت کند و دم مرتبه شفاعت زند **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا**
خَلْفَهُمْ این جمله تذییلی دیگر است مفهوم کلام سابقه را مقرر است معنی اینست میداند خدا
آنچه پیش مردمان است و آنچه پس ایشان است یا آنچه پیش از ایشان بود و آنچه بعد از ایشان روی
خواهد نمود و بدانکه چون صفت حیات لازم است مر قدرت و علم را قدرت و علم بلزوم است در
له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه بیان کمال قدرت کرد و یعلم ما
بین ایدیهم و ما خلفهم بیان علم آورد ذکر این هر دو ملزوم مقرر جمله الحی القیوم گشت و ذکر حیات
بلازم است ذکر اینست دو ملازم تحقیق و تقریر بوده است **وَلَا يُحِيطُونَ**
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ای و لا یحیطون ما فی السموات و ما

فی الارض نیست معلومة الا بمانت و واو ضمیر در ولا یحیطون وهم در ما بین ایدیهم وما خلفهم
بعقلات عود دارد آن بر ما فی السموات وما فی الارض که متناول عقلا و غیر عقلا است بر وجه تغلیب
ذوات بر استعمال ما که برای غیر عقلا است در ما فی السموات وما فی الارض بتغلیب غیر عقلا بر عقلا
از جهت کثرت غیر عقلا اتفاق کلام است متضمن صفت استحکام است انبساط هر ما فی السموات والارض تغلیب
غیر عقلا مراد کنت و بضمایر که عاید است بدو تغلیب عقلا باراده بوده است چنانچه در نفی العضا
والساکنة توان هم شیوه بین جوانح و ضلوع تحقیق شده که ظاهر لفظ عضا بمعنی شهر مخصوص و ضمیر
او بمعنی درخت مغیلان آمده و تواند بود که ضمایر مذکور بر مضمون من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه یعلم عاید باشد اشکال مذکور وارد نشود این جمله عطف است بر یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم
معنی اینست و محیط نشود آنچه در آسمان و زمین است بچیزی از معلوم خدای تعالی مگر بچیزی که خواهد
خدای جل و علا **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ** کرسی
فلک هشتم است محل ثوابت انجم است غیر از هفت کواکب سیاره که دایر اند بر هفت فلک و دارو
او سوی خدای برای تعظیم مضاف بود همچو بیت الله و ناقة الله باشد بعضی کرسی را بمعنی علم دارند
چه کرسی نشستگاه علماست بدین اعتبار میان علم و کرسی ملایمه پندارند سوال از کرسی علم
بر وجه ملایمه ذکر محل و اراده علم حال بود حلول علم خدای در کرسی لازم شود جواب شک
نیست که علم علما که در کرسی می نشیند حال در کرسی است و در مجاز اتصال ما حقیقة فی نفس الامر
کافی است چنانچه در نکاح حره بلفظ بیع گفته اند و بر اعتبار سببیت بیع برای ملک متعه بواسطه ملک
رقبه در اعارفته پس علم خدا اگر چه در کرسی نبود تجوز تحقیق اتصال فی الجمله صحیح باشد و بعضی
از کرسی ملک مراد گویند از انچه کرسی محل نشستن پادشاهان است برین جهت میان ملک و کرسی ملایمت
جو بینند و بعضی گویند اینجا مراد از کرسی عرش مجید است و این مجاز نیز غیر بعید است بر تقدیری که مراد
از کرسی علم بود جمله بیان کیفیت علم و تقریر یعلم ما فی السموات وما فی الارض پندارند معنی
اینست در گرفت کرسی خدای عز و جل بفراخی خویش آسمانها و زمینها را کرسی مخلوقی عظیم الشان است

میان آسمان هفتم و عرش رحمان است و از کرسی تا آسمان هفتم و از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه
گفته اند آن بر تقدیر مسافت مذکور میان ایشان گفته اند و سموات بر نسبت کرسی همچو حلقه در
بیابان است و نسبت کرسی با عرش همین شانست **وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا**
این جمله عطف است بر جمله سابقه یا حال است معنی اینست و گران بار نسازد و در رنج نیندازد او را
نگه داشتن دو چیز مذکور یعنی آسمانها و زمین مسطور **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
این جمله تذییل و جمله تذییل با واو آمده چنانچه و ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور
و تحقیق شده و تواند بود بر جمله ولا یؤده حفظهما معطوف بود یا معطوف بر جمله الله لا اله
الا هو باشد و بدانکه جمله وهو العلی العظیم متضمن ذکر هم صفات سلبی و هم صفات ثبوتی بود چه
علی دال بر تعالی از نقایص و عظیم دال بر اتصاف بصفت عظمت و کمال باشد معنی اینست و خدای
برتر است از همه صفات نقیصه و زوال موصوف است بعظمت و کمال سوال در فضل آیة الکرسی آمده است
که هر که این آیه را پس هر نمازی مواظبت کند میان او و میان در آمدن بهشت غیر موت حایلی نبود و نیز
آمده است هر که این آیه را در خوابگاه بخواند خدای او را بر نفس او و بر همسایه او و همسایه همسایه
او و خانها که گرد بر گرد او است ایمن گرداند بر در هر خانه که این آیه خوانده شود دست شیاطین
از آنجا ببرند تا چهل شب ساحران در نیابند سوال سبب فضل مذکور چیست و این مرتبه بر چه مبنی است
جواب این آیه از اول تا آخر ثناست و متضمن صفات ثبوتی و سلبی خداست در آیتی که همه ذکر است
و صفات خدای تعالی باشند شبهه نیست که آیتی فاضله کامله بود در فضل سوره اخلاص همین گفته اند و بیان
فضیلت او همین طریق جسته اند **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** روایت کرده اند که انصاری
را پسران دیگر ایشان پیش از بعثت پیغامبر علیه السلام نصرانی شده بودند بعد بعثت پیغامبر علیه
السلام پدر را اسلام آوردن موافقت ننمودند انصاری مذکور ایشانرا اکراه میکرد و بر
اختیار دین اسلام می آورد پیش پیغامبر علیه السلام آمده عذر اکراه جست و لیکن فعل بعضاً الن روانا
نظر گفت این آیه در شان او نازل گشت و این نظم بورود پیوست فی الدین ظرف مستقر است

بود بطریق لا اله الا الله مقدم گشت واز جهة الیت در ذکر تقدیم نموده شد **اَللّٰهُ وَلِیُّ**

الَّذِینَ اٰمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ این

جمله بیان ازجهة افتراق مردمان دو فرقه شدن ایشانست بانظهور رسد وجدا گشتن او

ازغی بروجه استیناف جنانست که کسی گفت اذا تبین الرشد من الغی فا بالا گشتن الناس نفترون

نوتیین فقیل الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمت الشبه والغی الی النور الیقین والرشد

والذین کفروا اولیاهم الطاغوت حالهم بالعکس وجمله یخرجهم خبری دیگرست من ابتدایا حال است

معنی ایت خدای انکه اولعمت دهنده وبنده نواز وکارساز مرمومنان راست بیرون ارد

این ترا از تاریکیهای گمراهی وشبهات سوی نور ویقین وراه راست چون او نور ایمان مراداست

سوال وایمان یکی ست نور را صیغه واحد آورد واز ظلمات اصناف کفر مراد ست از جهة آن جمع کرد

مرمومنان اصلی پیغامبران واطفیا که بر فطرت اسلام زاده شده اند ومومن مرده اند در حق این

خروج از ظلمات چگونه بود وبغیر سبق دخول خروج از ظلمات چگونه بود بغیر سبق دخول خروج

نوع مستقیم آید جواب تنزیل امکان منزله دخول دارند بر طریق فم الرکیه وسبحان الذی صغر

جسم البعوض بندارند **وَالَّذِینَ کَفَرُوْا اَوْلِیٰٓـؤُهُمُ الطَّاغُوْتُ**

یُخْرِجُوْنَهُمْ مِنَ النُّوْرِ اِلَی الظُّلُمٰتِ طاغوت اسم است

مامن یعبد من دون الله وجمع کردن ضمیر یخرجون که عاید بر طاغوت ست باردت جنس ست در معنی

جمع ست انجمله اسمیه عطف ست بر اسمیه سابقه وجمله یخرجونهم صفت ست مرطاغوت را یا خبری دیگراست

مرا اولیاهم معنی اینست وانانکه کافر شده اند دوست دارندگان وکاربردارندگان برغم

ایشان اله باطل اند بیرون می آرند این اصنام ایشان ترا از نور سوی ظلمات یعنی سبب میشوند برای

بیرون آمدن از یقین سوی شبهات بدانکه آمنوا در الله ولی الذین آمنوا صیغه ماضی ست دلالت

بر تحقق ایمان میکند وبعد تحقق ایمان خروج سوی ایمان ممکن نشود وهمچنین در والذین کفروا

اولیاهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات بعد تحقق کفر خروج سوی کفر حاصل نشود

بنمه بعضی ایمه تفسیر در دفع این سوال وحل این اشکال آمنوا را بمعنی ارادوا ولی الایمان وکفروا را

بمعنی هموا علی الکفر دارند باخراج از کفر سوی ایمان بعد تحقق ایمان واخراج از ایمان سوی

کفر بعد تحقق کفر پندارند وبعضی اخراج را بادامن خروج از ظلمات سوی آرزو ثبات بران نگاه

داشتن از در آمدن در ظلمات تاویل کنند برین طریق از لزوم اشکال وورود این سوال دم بعضی

زنند وبعضی آمنوا وکفروا را بمعنی آمنوا وکفروا فی علم الله دارند ویخرجهم بمعنی حال که نقل اول

ماضی ومستقبل است پندارند بعضی مراد الذین آمنوا مومنان بالفعل واز الذین کفروا کافران

بالفعل گویند واز یخرجهم که صیغه مضارع ست بر طریق الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا

بمعنی ماضی جویند واین کلام را از قبیله ازضعت فلانة بذان سب دارند واخراج مومن از کفر

سوی ایمان پیش از تحقق ایمان واخراج کافر از ایمان سوی کفر پیش از تحقق کفر پندارند

اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ چون

بالا ذکر مذمت کافران کرد سامع را بر سوال حال ایشان فی الآخرة آورد انجمله جواب سوال بود فصل

او از جهة استیناف باشد وجمله وهم فیها خالدون تکمیل است از جهة دفع وهم عدم خلود معنی

است ایشان یعنی کافران اصحاب دوزخ اند ایشان در دوزخ جاوید باشند **اَلَمْ تَرَ اِلَی**

الَّذِیْ حَآجَّ اِبْرٰهٖمَ فِیْ رَبِّهٖٓ خطاب مر پیغامبر علیه السلام را ست

نزد بگنهم بود ودیدن سوی کسی سبب ست برای علم بحال او پس رویت مذکور مجاز از علم بحال

او دارند تقدیر کلام بر جمله پندارند الم تعلم بحال من حاج ابراهیم وهمزه درین محل برای انکار است

وانکار نفی اثبات باشد وانجمله مقرر مضمون الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

است تقدیر چنین بود الم تر الی الذی حاج ابراهیم کیف نصر الله ابراهیم فاخرجه عن ظلمات الشبهه

نقلها بها الکافر الی النور الیقین الذی الحجه به معنی اینست ای ابا ند النبه یعنی دانسته حال کسی را که

با ابراهیم خلیل الله در شان پروردگار او مخاصمت نمود وآن مخاصم ومحاج نمرود علیه اللعنة بود گ

اَنْ اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ متعلق است بحاج تعلق سببیت ای حاج ابراهیم لسبب ان اتیه

الله الملک **یعنی** اینست مباحثه او با ابراهیم بسبب آن بود که خدای او را بدرجه ملک رسانید و جاه
قدرت و مکنت و عزت و حشمت کردانید و در کبر و خودبینی اورد و در قول و فعل بی باک کرد او را
ملوک خانه بود که از اعجب ابنیه دنیا مینمود که دیوارهای آن از خشتهای زر ساخته و سقف آن زر و نقره
پرداخته و در وی تختی بود جهل کز در جسته دکر یا بنا از جوهر ثمین و غلاف آن سبر ظهاره و بطانه
ابریشمین و تواند بود که آن اتیه الله الملک را با حاج ابراهیم تعلق ظرفیه باشد یعنی بمباحثه او در آن
وقت بود که خدای او را پادشاهی داد و تاج ملک و سلطنت بر سر او نهاد در قصه آورده اند اول کسی
که از پادشاهان تاج بر سر داشته و خود را اله عالم بنداشته نمرود لعین بود که با ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة
والسلام بمجادله و مجارحت نمود **روایت** کرده اند که ملک تمام دنیا چهار کس دو مسلم و دو کافر دو
مسلم سلیمان بن داود علیه السلام و سکندر ذو القرنین و دو کافر نمرود لعین و شداد عاد و بعضی
کویند بخت نصر داشتند و خلایق این نرا از سعت مملکت و نهایت حشمت پادشاهی همه زمین می خدا کفتند

إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ربی بسکون و فتح

خوانند معنی هر دو یکی داند اذ قال بر تقدیر تعلق بسبب ان اتیه الله الملک ظرف حاج است و بر
تقدیر ظرفیت او بدل است از و جمله ربی الذی یحیی مقول قال است **معنی** اینست نمرود محاجه و
مباحثه با ابراهیم کرد و با او مجادله و مخاصمه آورد در آن هنکام که ابراهیم کفت و در صدق دعوی
موقف پروردکار من آنست که مردکان را زنده میکرداند و زندکان را می میراند قَالَ أَنَا

أُحْيِي وَأُمِيتُ قال جمله مستانفه است در جواب و اذ قال نمرود حین قال ابراهیم
ذلک **معنی** اینست کفت نمرود منم که مرده را زنده میکردانم و زنده را می میرانم در قصه محاجه مذکور
اختلاف روایت است بعضی کویند چون ابراهیم بتان را شکست نمرود او را بند کرد بعد چند روز از
بند بیرون آورد چون ابراهیم در مجلس در آمد با او محاجه پیش آمد و بعضی کویند در زمانه نمرود لعین
این مردمان بقحط مبتلا کشتند خلایق برای خریدن غله پیش میرفتند هر که پیش او در سجده سر بر زمین
نهادندی لعین مذکور او را غله دادی نوبت ابراهیم سجده کردن پیش او نه پسندید دل پیش او

اختیار نکرد سر بر زمین ننهاد نمرود لعین او را کفت سجده بیار طعام بردار ابراهیم کفت من بر دیکری
غیر خود را سجده میکردم پیش دیکری سر بر زمین ننهادم کفت من بیک پروردکار تو کیست و صفت او
چیست ابراهیم کفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود کفت انا احیی و امیت بعده دو بندی را از بندخانه
بیرون آورد یکی را کشت دوم را رها کرد کفت ببین این را زنده کردم و او را میرانیدم ابراهیم چون
مکابره او دید دکر باطل او شنید حجتی که او را جای دم زدن نبود بمجرد شنیدن آن مبهوت شود
تمهید کرد و دل بر تقدیر آن آورد قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي
بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ قال
مستانفه است در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال اللعین ذلک **سوال** فان الله و او و جه چیست و فی
فات بر چه وجه مبنی است **جواب** فا فات سببیه است بر طریق لکن انکه کریم فاعطنی چه آوردن خدای
آفتاب را از جانب مشرق سبب است برای انکه کسی بیا او و می الفت دارد از و بجوید که عکس آن بیارد
و جمله فان الله یاتی بالشمس من المشرق محمول است بر تقدیر اقول که معطوف است بفا بر جمله محذوفه ای
قال ابراهیم لنمرود قلت جوابا با طلا فقول ان الله یاتی بالشمس و تاکید جمله از جهت آنست که دعوی
نمرود الوهیت اعلامت انکار مضمون جمله بود تنزیل او منزل تاکیده نمود **معنی** اینست کفت ابراهیم ای
نمرود جواب باطل کفته و از دایره حق بیرون رفته اکنون سخنی میکویم که بدان اسکات تو جویم بدرستی
خدای می آرد آفتاب را از مشرق یعنی خاور را تو بیار آفتاب را از مغرب یعنی باختر این را هر کز نتواند
آورد و معارضه باطل نیز نتوانی کرد نمرود لعین در احیا و اماتت معارضه باطل نیز عاجز نمود
فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ عطف است بر قال **معنی** اینست پس کافر یعنی نمرود لعین مبهوت
کشت و با سکات و افحام بیوست از حجت فرو ماند چنانچه در آن جای دم زدن نماند در تفسیر آورده
او ظالمی جباری که در جهان پیدا شد و همه عالم را در تحت ضبط آورد و دیهیم خسروی بر سر داشت
و خود را اله عالم بنداشته نمرود ابن کنعان بود و در مملکت او اکثر بناها عجیبه و اعجوبها غریبه روی
نمود چنانچه کویند در شهری از شهرها تختکاه او بودی از هوام و جمیع موذیات چندین و جزان دخل

او كالذي مر على قرية او حرف عطف است بر كاف
بیرون نیفکند او کالذی مر علی قریة زایده والذی مر عطف بر الذی حاج ابراهیم تقدیر اینست الم تر الی الذی حاج ابراهیم او الذی مر علی
قریة معنی اینست ایا ندانسته حال کسی که محاجه و مباحثه کرد با ابراهیم یا حال کسی که کذشته بر دیهی و از
دیهی بود بر کرانه دجله آنرا دیه هرقل کویند و بعضی کویند از دیه همان دیه است وران دیه ورن اوفتاد
و چند هزار آدمی از ان از ترس مرک بیرون آمدند همه مردند و بعد چند کاه بدعاء پیغامبر خویش زنده
کشتند و بعضی کویند آن دیه بیت المقدس بود که بخت نصر اورا خراب کرد و هفتاد هزار آدمی را کشته
و بعضی باد را بیرون قید او آرد **وهي خاوية على عروشها** انجمله حال
است از قریه و تقدیم بر ذو الحال است منکر واجب شد از جهة انکه مصدر بواوست التباس بصفت
ندارد خاویة بمعنی خالیة وعلی بمعنی مع ای وهی خالیة مع عروشها یعنی لم تبین فیها رغبة ولا امر
معنی چنین بود حال اینست که آن دیه با تختها خویش خالی بود و در وی از سران و متابعان از کسی
نمینمود و تواند بود از عروش سقفها خانها بمناسبت بلبنی مراد شود و خاویة بمعنی ساقطة باشد
معنی کلام بر طریق کوینده و حال اینست که آن دیه یعنی دیوارها آن دیه با سقفها و آن افتاده بود
اصل و فرع خرابه و ویران مینمود و تواند بود که علی بر حقیقت خویش باشد معنی چنین بود بعد مردن
اهل ان اول سقفها آنرا دیه روی بخرابی نهاد بعده دیوارها بر سقفها آن دیه افتاد و تواند بود که کاف
برای تشبیه بود و تعوض از مضاف الیه خویش شود بجو مثل زید الاجدای لا اجد معنی چنین بود ایا
ندانسته حال کسی که محاجه با ابراهیم کرد یا از حال ایچنین کسی که روبرو انچنین قریه آورد این چنین
سخنی در دل خویش بمحاجه بوسته خدای او را یاری کرد و از ظلمت شبه سوی نور یقین بیرون آورد
و درین کرانده مذکور و کوینده سخن سطور اختلاف آمده نزدیک بعضی ثابت شده که کذرنده مذکور
کافری بود که این عمل با او روی نمود و لعین بدلیل استبعاد احیا در انی یحیی هذه الله بعد موتها و بدلیل
ذکر او در سلک نمرود لعین و بدلیل قوله تعالی فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر که دلالت
میکند بر حدوث یقین و بعضی کویند که کذرنده مذکور و کوینده سطور خضر و بعضی کویند او صابر بود

و صحیح انست که این معامله از عزیر روی نمود بدین تقدیر بر انی یحیی بر سبیل تعجب از کمال قدرت
باشد نه بر وجه انکار احیاء نبود و ذکر کذرنده مذکور در ذیل ابراهیم دارند در سلک ذکر نمرود
نیندارند و حمله اعلم احیا را از نوعی از علم که مقرون با اطمینان قلب است نبوت حدوث
اطمینان تحقق ایمان را منافی نباشد چنانچه در ولکن لیطمئن قلبی در قصه ابراهیم علیه السلام
آمده و معنی او در تغییر تحقیق شده **قال انى يحيي هذه الله بعد
موتها** انجمله حال است قد در و مقدر نیست مانند جمله کم حصرت صدورهم ای قد حصرت
معنی اینست کذشته بر قریه و حال اینست که آن قریه چنین بود در ینحال که میکفت انی یحیی هذه
الله بعد موتها چکونه زنده خواهد کرد خدا این قریه را یعنی اهل او را سوال فایده یحیی آنست
و هذه مفعول اوست فاعل با جرا تا خیر کرد حصول را بچه وجه مقدم آورد جواب نشاید انکار
احیا از کافر و استعجاب از مومن حال قریه بود بر وجه تقدیم مفعول و تاخیر فاعل سامع نمود روا
کرده اند عزیر در ان قریه کذشت و این سخن یعنی انی یحیی هذه الله بعد موتها بر زبان او رفت
و عمر او نه چهل سال داشت و در ان روز با او از مطعومات انجیر و مرید در زنبیلی و از مشروبات
نیز و با نیری در شکیزه بود و زنبیل و شکیزه داشت خر بابسته کداشت خوابش برد بعضی
کویند بر صد سال بران کذشته بود بعده بیدار شد باز زنده کشت **فاماته الله
مائة عام** فاماته عطف است بر مر ای مر فاماته الله و بعضی امات بمعنی تمام دارند اما
تحقیق بنداشته مائة عام متعلق است با امات بتضمین دوام موته او نومه مائة عام معنی اینست پس میرانید
یا خوابانید او را خدای و مرده و یا خفته ماند صد سال و این موت و نوم ابتلائی بود نه نوم طبیعی و
نه موت که بمعنی بود انقضاء اجال و اکر تضمین دوام امانت نکنند متهم نبود در ده ماندن مهمند با
ثم بعثه عطف است بر اماته الله معنی اینست پس برانکیخت او را یعنی زنده کرد و یا از
خواب در بیداری آورد **قال كم لبثت** ای قال الله تعالی بعد بعثته و احیا به کذا او قال
هو ملک طلب النفس ارشاد ملکا ای ذلک الملک کم لبثت تمیز محذوف است ای کم مدة لبثت

قال جمله مستانفه است جواب ماذا قال حین کفته معنی اینست کفت خدای چند مدت در موت درنک کرد
یا چند وقت در خواب برآوردی **قال لبثت یوما او بعض یوم**
قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال المبعوث معنی اینست یکروز یا بعض روز در موت درنک
کردم یا یکروز یا یک روز یا بعض روز در خواب کردانیدم روایت کرده اند میرانیدن او در وقت بر
آمدن آفتاب بود و زنده شدن نزدیک غروب وی بود پشت بقوما کننده بود نظر بر آفتاب کرد او
بعض یوم بر زبان آورد سوال چون در زعم او پیش از دیدن آفتاب پشت تمام روز بود بعد دیدن آفتاب
بنفس لبثت بعض روز روی بنود مقام شک و استعمال او بنود محل اضراب و استعمال بل باشد جواب او
بمعنی بل آمده چنانچه در و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون معنی بل یزیدون تحقیق شده صاحب کشاف
کلام بر یقین نداشته مبنی بر ظن بنا کشته و این مشکل است زیرا چه اکر قایل مذکور این روز را همان
روز که در وقت ضحی آن خفته یا مرده بود دارند یقینا بعض روز باشند و اکر روزی دیکر اعتقاد
آن یقین زیاده بر روز بود بهیچ وجه نزدیک ظن میان یک روز نمی آید نه کلام مذکور بر وجه
سطور یقین نمیاید **قال بل لبثت مائة عام** قال جمله مستانفه است
در جواب ماذا قال الله حین قال ذلک بل عطف است بر لبثت یوما برای اضراب است معنی
اینست خدای کفت نه چنین است که کمان داری همچنان نیست که می پنداری که درنک کرده بر حد
حال مدت صد سال **فانظر الی طعامک وشرابک لم
یتسنه** فا عطف است بر تقدیر قال ای فقال انظر طعامک لم یتسنه از باب تفعل مشتق است
از سنه و سنه بعضی کویند صحیح است اصلا و شبه بود بدلیل آنکه معامله حالیه و اضافه میکویند فعل
از و سانهت فلان بمعنی عاملته سنه می دید باب تفعل از و تسنه بمعنه بود و لاجرم ها اصلی بود
بعضی کوینده سنه ناقص است در اصل سنوة بود باب تفعل از و تسنی منسنی باشد یا سیم الف ساقط شود
لم یتسنه مانند ها سکت دارند از باب لم یخش عنی باکیه پندارند و بر هر دو تقدیر لم یتسنه بمعنی لم یتغیر
السنون سوال بر تقدیر یا اصلی بودن سقوط پندارند قرات لم یتسنه بچه وجه بود جواب صاحب

این قرات ها سکت میدارد ها اصلی نمی پندارند و وقتی نمیکنند لاجرم ها سکت است که مخصوص بوقف است
می افکنند و بعضی مضاعف دارند سنون در منه حما مسنون از کمینله اشتقاق او پندارند در باب
تفعل متنون یا سین می ابدال آخر حرف تضعیف بحرف علت بر طریق تقضی البازی تمام و حرف
علت از جهت جزم ساقط شود و ها ها سکت بود و جمله لم یتسنه حال است از طعامک و شرابک
و افراد ضمیر او باتعدد ذو الجلال تاویل کل واحد باشد معنی اینست پس کفت بنکر سوی طعام
خویش که انجیر و انکور و در زنبیل بود و شراب خویش که شیر یا شیره در شکره هنوز نو ماکته
بود و تغیر بوی بسته نشود **وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة
للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم
نکسوها لحما** وانظر الی حمارک عطف است بر فانظر الی طعامک و شرابک و
لنجعلک متعلق است بفعل محذوف ای فعلنا ذلک لنجعلک آیة للناس و جمله معترضه است
برای بیان فایده فعل مذکور و انظر الی العظام عطف است بر وانظر الی حمارک کیف حال
است از مفعول ننشزها و ننشزها غیر منقوط و زاری منقوط خوانده اند اول بمعنی احیا و ثانی
بمعنی تحریک دانند استفهام برای تعجب است از عظام لحم را در معنی بر لباس تشبیه کرده و
نکس بر کسوه بر سبیل تخییل آورده و بنا نکه بر تقدیری که از اماتت و بعث مذکور خوابانیدن و
بیدار کردن مراد دارند و انظر الی حیات حمارک بلا علف بانه عام و انظر الی العظام
موت للقرینه پندارند معنی اینست و نظر کن سوی حمار خویش که صد ساله علف نخورده و بی کاه
و آب نمرده و با تو این معامله کردیم تا تو برای مردمان آیتی از آیات قدرت خویش کردانیم
و ترا در جهان بشهرت و نام در رسانیم و نکاه کن سوی مردمان آن دیه که از احیا اهل آن تعجب
میکردی و در حیرت شکفت می آوردی چکونه بجانیم و بر جا میرسانیم پس از آن لحم العابس کوشت
می پوشانیم بر تقدیری که از امانت مذکور میرانیدن و از بعث زنده کردانیدن مراد شود و انظر
الی حمارک یعنی وانظر الی موت حمارک او وانظر الی العظام نفسک او عظام حمارک چنانچه یعنی

شاهد مطلوب بوبند و بحصول مشاهده که برترین دلایلست آرام دادن از طلب دلیلی دیگر که اطمینان

عبارت ازانست جوینده **قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ**

إِلَيْكَ فا جیبه ای قد طلبت العیان بحصول الاطمینان فخذ اربعة من الطیر و قال ابن عباس

ست متعلق بما ذا قال حین قال ابراهیم و لکن فصرهن الیک عطف ست بر فخذ اربعة من الطیر ای

فاضممهن الیک و لوهن اریک فتنظر الیهن و تعرف اشکالهن و نقوشهن و علاماتهن لیتیقن بان حیاتهن

و تعلم بعد احیاهن انهن هن فصرهن بکسر صاد و ضم او خوانند و معنی هر دو یکی دانند و بعضی صرهن

بکسر صاد بمعنی قطعهن دارند و صرهن بضم صاد بمعنی ضمهن میندارند معنی اینست خدای

تعالی گفت پس بگیر چهاری از پرندگان و ایشانرا سوی نفس خویش مضمون گردان تا با لوانشان ...

والفت بدیرند و چون ایشانرا به بینی و در نظرداری فهر نگهها و نقشها و علامتهای ایشان در یاد

یاد آری بعد زنده شدن بدانی که آن زنده شدگان همان اند و چنانچه بودند همچنان بر قول

صرهن بکسر صاد و صرهن بکسر صاد یک معنی دارد هر دو را بمعنی ضمهن الیک میدارند و بر هر دو

قرات قطع منصوص نبود لیکن باقتضا ثم اجعل علی کل جبل منهن جزا ثابت شود و بر قول

کسی که صرهن بضم صاد یعنی ضمهن و صرهن بکسر صاد بمعنی قطعهن باشند بر قرات کسر قطع منصوص

بود و ضم منصوص نباشد اقتضا قطع ثابت کرده چه تا نکرده و نزدیک خود میارد بدین ممکن نباشد

و بر قرات صرهن بضم صاد ضم بسوی خویش منصوص بود قطع را منصوص نگویند ثبوت او باقتضا

ثم اجعل علی کل جبل منهن جوینده چنانچه بالا گذشته و بیان پیوسته **ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ**

كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا عطف ست بر صرهن معنی اینست پس بر کوهی

از کوهها که نزدیک تست بگردان جزوی ازان مرغان بعضی گویند هفت کوه بانشکوه و بعضی گویند

چهار کوه صحیح قول آخرین ست و اعتماد برین ست **ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ**

سَعْيًا عطف ست بر ثم اجعل سعیا حال ست ای ساعیات یا مفعول مطلق ست مر فعل

محذوف ای تسعین سعیا معنی پس بخوان پس ایشانرا سوی خویش بخوان بیایند بر تو شتابان

بتقدیر

در قصه

در قصه آورده اند ازان روز که در محاجه نمرود لعین با ابراهیم خلیل ذکر احیا و اماتت اتفاق

ابراهیم صلوات الله علیه السلام دل بر مشاهده صورت احیا موتی نهاد بعضی گویند حماری مردار

دید که بعضی سباع گوشت او میخوردند و بعضی طیور غذا ازو می بردند و بعضی گویند آدمی دید در کرانه

آب مرده نهاده نیمی درون آب و نیمی در خشکی افتاده جایی که بیرون آبست جانوران خشکی میخوردند

و جایی که درون آبست جانوران آبی میخوردند در خاطر گذشت که زنده شدن این مرده ها

دارم و جمع گشتن این اجزا متفرقه یقین می پندارم اما این صورت عجیبه که ایمان بدان دارم

اگر مشاهده کنم حجتی عظیم پندارند تا آنکه روزی مجال یافت سوی این خواهش شتافت در مناجات

گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی گفت خطاب او لم تؤمن بر وجه طلب اقرار شنید و اقرار بلی و امنت

... لازم دید لیکن قرار ایقان با طمینان مطلوب افتاد بطلب مشاهده احیا موتی زبان گشاد

زبان آمد چهار پرنده را بگیر تا آخر عمل که گفته شد بر خود بپذیر روایت کرده اند که طاوس و خروس

و دراج و کرکس بعضی بجای کرکس بط یا کبوتر گویند گرفت و میل و الفت ایشان با خویش پذیرفت

پس بر یکی را پاره ساخت و پرهای ایشانرا با خون و پرهای ایشان آمیخته پرها متفرق داشت و سرها

ایشان بر خود نگاه داشت بعد ازان هر یکی را بنام او بجانب خود طلب کرد و بر آمدن سوی خویش

او آورد دید که بعد اجزا ازان کوه دران می پرد و هر یکی با دیگری پیوستن بکدیگر سرعت مینماید تا آنکه

تمام هر چهار از دست پریدند باز بر کوهها ماندگور رسیدند بعده ابراهیم صلوات الله علیه السلام

ایشانرا چنانچه فرمان بود سوی خویش دعوت نمود چون دولت او یافتند کهره و نشاط سوی او

شتافتند و درین آیه نیز تایید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ست و المعنی

الم تر الی ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی کیف اخرجه الله من الظلمات عروض الوسواس

الی النور الاطمینان **وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** و اعلم

بالایقان و الاطمینان این جمله تذییل ست معنی اینست و بدان بدرستی که خدای عزیز ست یعنی

غالب ست هر چه خواهد کند در هر حالی که خواسته او باشد افگنده مرده را زنده کرداند زنده را

میراند حکیم است استوار کارست میرانیدن و زیانیدن او هر دو بحکمت است و بر هر دو اظهار قدرت
است

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

این کلام محمول است بر حذف
مضاف از الذین ینفقون ای مثل انفاق الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة یا بر حذف
مضاف از حبة ای مثل الذین ینفقون فی سبیل الله ای مثل المنفقین کمثل زارع حبة انبتت
سبع سنابل صفت است مر حبة را فی کل سنبلة مائة حبة صفت است مر سبع سنابل یا حال است بحذف
ضمیر ای فی کل سنبلة منها و جمله والله یضاعف لمن یشاء تذییل است و جمله والله واسع علیم تذییل
بعد از تذییل است و جمله مثل الذین ینفقون تا آخر بیان فضیلت انفاق و وعده ثواب منفق است
متصل است بآیه یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم تعلیل است بر طلب انفاق و دلیل است یا
مستانفه است در جواب ما شان المنفقین معترضه است در میانه بود میان دو کلام متصل
اینست حال انفاق کسانیکه اموال خود را در راه رضای خدای چون جهاد و طلب علم و دفع حوایج
محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر و محال بر بندگان خدایتعالی تقدس را امید بهمچو حال
والله است در تمثیل گویند منفقان مذکور همچو برزنده دانه است که برویاند هفت خوشه را در رستن
استعمال و نسبت برویانیدن سوی حبه اسناد مجازی است از باب سوی سبب بود بعضی حبه که برای
هفت خوشه که در هر خوشه صد دانه است سبب شود و تحقق عدد مذکور در تشبیه برای صحت
تشبیه لازم ندارند تحقق این بر وجه فرض کافی پندارند این عبارت از تضاعف ثواب از
یکی تا هفصد است و خدای تبارک و تعالی دوچند گرداند ثواب از یکی برای کسی که دوچندان
گردانیدن ثواب او خواهد و یکبار تا هفصد بتضعیف هزار چهار صد شود باکرات بسیاران
که خواهد تضعیف کند امام ثعلبی از ضحاک رضی الله عنه روایت کرده اند من اخرج درهما من ماله

فی سبیل الله ابتغاء مرضات الله فی الدنیا کل درهم خلف عاجل والف الف درهم یوم القیمة یعنی هر که درمی
از مال خویش بیرون آرد و برای رضای خدایتعالی بمصرف بازد خدای در دنیا خلف آن درهم دهد
بمصرف مذکور مال او کم نشود چنانچه در روایت دیگر آمده ما نقص مال من صدقة و هزار هزار درم
در آخرت یابد و اضعاف مضاعفه دریابد و خدای فراخ عطاست جزا را از قدرت عمل بیفزاید و بر
عمل اندک چندان دهد که در شمار نیاید در بیان دانست بمقال و عمل و خلوص اخلاص در عمل منفقان
داند و جزا دادن بر قدر آن و زیاده کردن بران قدر که خواهد و تواند در تفسیر آورده در غزوه
تبوک کار لشکر را تنگی و عسرت پیش آمد و هر روز عجز و احتیاج می افزود بی خرجی و بی طعامی بجای
رسید که یک خرما دو نفر میخوردند و بعضی وقت یک خرما جماعتی می کشیدند و قلت مراکب بحدی
شد که در یک شتر ده نفر بنوبت سواری شدند و تنگی آب بحدی رسیده بود که شتر را نحر میکردند و
رودکانی او را می شکافیدند آبی که از وی میچکید میخوردند هوا گرم بود و تشنگی بصورت هلاک میبود
آب از انگشتان پیغامبر علیه الصلوة والسلام بیرون آمد همچو عیون از ده بیرون آورده هم خوردند
بردند و مراکب را آب دادند و خبر کردند امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفت هر که سامانی
ندارد من او را ساخته گردانم هر که خرج ندارد او را خرج برسانم پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
من جهز جیش العسرة فله الجنة هر که لشکر عسرت را ساخته گرداند خدایتعالی او را ببهشت رساند
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه صد شتر با پالان و جوبها آن آورد بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ا
کرد باز پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت من جهز جیش العسرة فله الجنة امیر المومنین عثمان دویست
شتر دیگر با پالان و جوبهاء آن ساخته گردانید و بدرگاه باجاه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسانید
بار دیگر از پیغامبر صلی الله علیه وسلم دعای مذکور را در کار خویش بشنید و سیصد شتر او را میان
لشکر مهیا گردانید و میگفت ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم فاضر عثمان ما عمل بعد الیوم و در تفسیر
ثعلبی آورده اند امیر المومنین عثمان رضی الله عنه هزار و هزار دینار پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم
آورد و عبد الرحمن بن عوف چهل هزار درم برای تجهیز لشکر تسلیم کرد این آیت در شان این

مذهب اهل سنت و جماعت آنست که سیئه بمذهب حسنه نشود و حسنه بارتکاب سیئه غیر
حسنه باشند جواب حسنه شدن صدقه مشروط بعدم لحوق منّ و اذی است چنانچه موقوف بر عدم
کفر و ریا است پس سیئه مذکور بمذهب حسنه نشود بلکه مانع حسنه شدن باشند و تقیید ثواب انفاق با تقاء
لحوق منّ و اذی در آیت الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی
لهم اجرهم عند ربهم و تشبیه با نفاق خرائی و کافر در آیت کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن
بالله والیوم الآخر و تمثیل فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا مؤید
این وجه بود که صاحب منّ و اذی را از صدقه هیچ ثوابی نباشد از جهت مشروطیه شدن احباط
حسنه بعد از حسنه گشتن جواب دیگر آنست که منّ و اذی اصل ثواب صدقه نبرد و حسنه صدقه
باطل نگردد ولیکن افزونی ثواب و تضاعف اجر در وفق وجه بیانی او نبرد و وجه این قول آنست
که انفاق مال شک نیست که از جهت دفع حاجت محتاج و دریافت دل عباد خداست اینچنین
عمل البته موجب ثواب و نجات است لیکن افزودن ثواب و تضاعف اجر موقوف بر انتفاء منّ
و اذی است اگر منّ و اذی لاحق شود رونق عمل و تضاعف اجر را ببرد و در آیه الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم اضافت
اجرهم بمای عهد است معهود اجر مضاعف و متزاید و انتفاء خوف و حزن بودن برای مطلق
اجر نباشد و نیز آیه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی سند آنست که صدقه که
با اذای صدقه کننده و محسن و استحقاق ثواب پیوسته که خیر اسم تفضیل است مقتضی آنست که در مفضل
علیه اصل صفت ثابت باشد اگر صدقه از اهل نهی نباشد بهتری قول معروف از وی ثابت نشود
واما تشبیه صدقه مقرون بامنّ و لحوق اذی بصدقه مرائی کافر و تمثیل او بحجر املس که بروی ترابی بود
و او را باران بزرگ قطرت رسیدن تشبیه ابطال فضل با بطال اصل بود بمعنی لا تبطلوا فضل
ثواب صدقاتکم بالمن والاذی کابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم
الآخر بالریاء و الکفر اصل الثواب تا به این قول بقول اهل سنت و جماعت موافق بود و از

قول اعتزال که احباط عمل است و بدتر باشد **فمثله کمثل صفوان علیه**
تراب فاصابه وابل فترکه صلدا الجمله معترضه
است برای تمثیل و تأیید ماقبل معنی اینست پس مثل کسی که انفاق کند بنوع انفاق غیر انفاق
کافران بکفر و ریا و نفاق همچو مثل سنگ عثمان است که بر آن باران سخت رو خاکی بوده باشد پس
او را باران بزرگ قطره برساد تند و تیز بارد و او را صاف بی گرد و رنگ خاک بگذارد **لا**
یقدرون علی شیء مما کسبوا ای لا یجدون ثواب شیء
ما انفقوا الجمله مبنیه است بر تمثیل مذکور یا حال است و الذی ینفق بمعنی الذین است و افراد ینفق
و الاولی از جهت لفظست و جمع کردن لا یقدرون از جهت معنی او چنانچه در مثلهم کمثل الذی استوقد
نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون تحقیق شده معنی
اینست ثواب هیچ چیز از آنچه کسب کرده اند نیابند و نبوی ادراک خیر هیچ چیزی از آنچه انفاق
کرده اند نشود **والله لا یهدی القوم الکافرین**
الجمله تذییل است معنی اینست و خدای کافران یعنی کسان را که مرگ ایشان بر کفر و عداوت
شود و برای اینها که مراد ایشان بر کفر و عداوت خواسته اینها را جای درد و فرح ساخته
رهنمایی نکند و در راه هدی و ارشاد نیفکند **مثل الذین ینفقون**
اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من
انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت
اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل
الجمله عطف است بر جمله فمثله کمثل صفوان مفهم است بر تمثیل حال منفقانی که انفاق خود
را بمنّ و اذی باطل کنند یا بسمعه و ریا و ناگرویدن بخدا مقرر گردانند ابتغاء مرضات الله
مفعول له است ینفقون و تثبیتا من انفسهم عطف است بر ابتغاء مرضات ای تثبیتا لانفسهم علی
الاحسان و منعا عن المن والاذی ولا السمعه والریا والکفر بالله والیوم الآخر کمثل جنة خبر

بستانست بربوة صفت است مرجنة بربوة بفتح وضم را خوانند معنی یکی دانند جمله اصابها وابل صفة
مر ربوة را صفتی دیگرست فآتت اکلها عطف است بر اصابها وابل اکلها بضم کاف وسکون او
خوانند ومعنی یکی دانند فان لم یصبها وابل فطل طل مبتدای است محذوف الخبر ای طل یکفیها او یصیبها
وجمله اسمیه جزا انست شرطیه است بجزاء خویش عطف است بر اصابها وابل **معنی** اینست وحال
کسانیکه مالها خویش را از جهة جستن خشنودی خدای او از جهة ثابت داشتن نفسهای خویش بر
نیکوئی واحسان وباز داشتن انفاق از من واذی وسایر اسباب بطلان انفاق میکنند
برای رضای خدای میدهند همچو مثل بستانیست که کاین در زمین بلند رسد او را باران بزرگ قطره
واکر باران بزرگ قطره نرسد باریک قطره برسد باران مذکور بیفزاید هیچ بستانی در نما وبر
ازان نماید شک نیست که ازو منفعت یابد وریع ونما او دریابد **وَاللّٰهُ بِمَا**
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ • این جمله تذییل است **معنی** اینست وخدای بدانچه شما میکنید بینا
ست حال عمل شما می بیند وبرای هر عملی خیر اینی بکند بینا **أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن**
تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ
وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا
إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ • استفهام
برای انکارست ای لا یود احدکم این جمله متصل است بجمله لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ان تکون
له جنة مفعول است مر یود را من نخیل واعناب صفت است مر جنة را جمله تجری من تحتها الانهار وجمله له
فیها من کل الثمرات حال است یا صفتی دیگرست **سوال** مر جنة را چه بوستانی که از خرما وانکور باشند
در وی همه میوه‌ها چگونه حاصل شود **جواب** تواند بود که از ثمرات منافع مراد بود یا میوه‌ها مراد باشند
کویند مراد همه ثمرات آن بستانست نه همه ثمرات جهان یا بستانی جامع اصناف میوه‌ها فرض کنند یعنی

نخیل واعناب یا از جهة بزرکی ایشان میان انواع درختان دانند **سوال** بودن من در من کل الثمرات
بنعض ملایم مقام نباشند وزاید بودن او در اثبات بر قول اخفش که قول مرجوحست ضعیف بود
در من مذکور چه وجه کویند وازوی کدام معنی جویند **جواب** تواند بود که من ابتداییه دارند بتقدیر
ظاهر من کل الثمرات بنداریند وتواند بود که من بیانیه باشند بتقدیر له فیها منافع من کل الثمرات یا لم
یاتی من کل الثمرات بود یا حمل بر زیاده کنند وبر قول صحیح آنرا شاذ دانند چه کلامی که بیش از
وضع قاعده نحو باشند اکر مخالف قاعده کل نحویان یا جمهور ایشان بود شاذ دارند ضعیف نپندارند
کلامی که بعد وضع قاعده نخوانند اکر مخالف کل بود ممنوع دانند اکر مخالف جمهور باشند ضعیف خوانند
واصابه الکبر حال است بتقدیر کل ای وقد اصاب صاحب البستان الکبر وجمله وله ذریة حال است ای ان
تکون جنة وقد اصابها الکبر وله ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار عطف است بر تکون له جنة فا
فرزنت عطف است بر اصابها اعصار اینه هر دو ماضی بمعنی مستقبل است امام زاهد رحمة الله علیه هم از
فهم در معنی اصابها برسد ومتعدد آورده ایراد صیغه ماضی دلالت بر سرعت وقوع است چنانچه کویند
از جوان المسول حصل ان امال وصل در یاری کویند امید است عرض بحصول پیوست ومطلوب حاصل
کشت وتواند بود که عطف بر اصابه الکبر بود وحال باشند چه حالی که ماضی است وجود او مقدم بر
عامل باید نخوانند که وقد طلع الشمس وجانی زید وقد ذهب ابوه واصابه اعصار واحتراق تا مقدم
بر وجود بوستانی نباشند مکر آنکه جمله واصابه الکبر را حال ندارند معطوف بر ان تکون له جنة من نخیل
المغنی بجانب کشاف از قایلی حکایت کرده پندارند برین تقدیر فاصابها اعصار عطف بر
اصابها الکبر بود بر معنی ماضی در قبل وکادت باشند که بانکار ربوست کذلک صفت مصدر محذوف است
ای یبین ای تبیینا مثل ذلک التبیین لعلکم تتفکرون بمعنی لکی تتفکروا متعلق است مر یبین الله **معنی**
اینست دوست دارد یکی از شما یعنی دوست ندارد که باشد مر او را بوستانی از درختان خرما وانکور که
روان بود فرود درختان آن جویها مر او راست دران بوستان نصیب از همه ثمرات از وحال اینست
که او را اکبر سال رسیده کار بر پیری وضعیفی کشیده مر او را فرزندان ضعیف باشند که کسب نتوانند

مغفرة منه وفضلا اینجمله در اثناء ذکر انفاق معترضه است برای تنبیه
منکران تا بوسوسه شیطان از انفاق باز نمانند و ترغیب خدای را که وعده مغفرت و فضل کرده
اتباع کنند واللّه یعدکم عطف است یا حال است معنی اینست شیطان در انفاق وعید فقر میکند
و از ذهاب غناء می ترساند بدین وسوسه از کار پسندیده انفاق باز میدارد و بر خصلت نکوهیده
بخل و امساک می آرد و خدای عز وجل بانفاق وعده مغفرت خطایا و فضل فیض عطایا میدهد
گردانند عاقل باید اتباع وعده خدای کند نه وعید شیطان تا خود را در ورطه بخل و امساک نیفکند
واللّه واسع علیم ۝ یؤتی الحکمة من یشاء جمله یؤتی
الحکمة خبر دیگر است مر مبتدا یا بیان است مر سعت رحمت و کمال علم را دلیل است بر آن و جمله واللّه
واسع علیم تذییل است چه مبتدا از سعت عطا و مقتضا کمال علم است اتقان حکمت است معنی اینست
و خدای فراخ عطاست بمقادیر بندگان خویش دانا است نعمت حکمت یعنی علم حلال و حرام بر
توفیق عمل بعلم بخشد از بندگان خویش هر کرا خواهد و عمل بر موجب علم در مآل آنست که در رضا
خدای انفاق کنند و آنرا توشه راه آخرت گردانند از وعید فقر که شیطان میکند نترسند
و بر مغفرت و فضل که خدای وعده میکند دل نهند **ومن یؤت الحکمة**
فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا
اولوا الالباب اینجمله معترضه است برای مدح حکمت و ستایش این نعمت فقد اوتی
تعلیل جزای محذوف است ای ومن یؤتی الحکمة فلیفرح لانه اوتی خیرا کثیرا الا اولوا الالباب
مستثنی مفرغ آمده مرفوع بر فاعلیت شده و جمله وما یذکر الا اولی الالباب تذییل دیگر است
اینست هر که داده شود حکمت یعنی استوار کار و درستی گفتار و کردار چنانچه باید و گفتاری چنانچه
شاید پس اگر شادمان باشد و خرم و خوشان گردد و زیرا که او خیر کثیری داده شود و بر
کلی بسیار منصب او آمده و جز خردمندان پند نگیرند و جز نیکبختان نصیحت نپذیرند
در کتب علم معانی آورده و قاعده وفاقی بیان کرده اصل در استعمال نفی و استثنا آنست که

سامع قصر بر وجه اصل باشد و در اصل در اثنا آنست که سامع منکر قصر بر وجه اصرار بود و قصر
پند گرفتن را بر ارباب عقول هیچ عاقل منکر نیست همه اهل عقل متفق بر عیقی است استعمال
نفی بر استثنا بچه وجه بود و حاجت سوی قصر برای چه باشد و نیز در قصر مذکور درین محل نفی
و استثنا استعمال کرده و در محل دیگر انما یتذکر اولوا الالباب آورده جمع میان اصرار و
عدم اصرار انکار در حکم واحد چگونه می آید و صحت آن چه نوع روی می نماید جواب مقصود
ازین کلام تعریض از مذمت کفار است بر آنکه ایشان پند نمیگیرند اما اولوا الالباب نه اند فرق
مذکور میان ما و لا و انما در قصد قصر بود در صورت قصد تعریض لازم نیاید **وما**
انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان
اللّه یعلمه موصول با صله مبتدائیست متضمن معنی شرط مرفوع المحل بر ابتدائیت او
نذرتم من نذر عطف است بر صله موصول یعنی انفقتم جمله فان اللّه یعلمه خبر مبتدا است از جهة متضمن
معنی شرط در آمده و جمله وما انفقتم آخر متصل بجمله واللّه یعدکم مغفرة منه وفضلا بود متضمن شرح
بر انفاق باشد تاکید جمله فان اللّه یعلمه از جهة آنست که اثبات علم خدا انفاق کنایت است از
جزا دادن ای باعتبار تعلیم ملوح سامع منزل منزله سایر از معنی مکنی عنه جمله با موکد آورد
معنی اینست وانچه شما انفاق میکنید از نفقه بغیر التزام و ایجاب یا آنچه نذر کنید بران از نذری
یعنی ایجاب گردانند و لازم گیرند پس بدرستی که متعلق بعلم خدای باشد و خدای عز وجل جزا آن
دهد بعضی تواند بود که گویند که اینجمله متضمن تقسیمی دیگر آمده ذکر صدقه غیر منذوره را شامل شده
تواند بود که وما انفقتم من نفقة مشتمل بر اقسام تقسیمات گذشته باشد و متضمن بوعده و وعید جزا
دهد خیر و شر آن بود یا ذکر صدقه منذوره که مذکور نگشته جز ذکر او بالا رفته معنی آیت چنین آید
آنچه انفاق کنید از نفقه یا آنچه نذر کنید از نذری از آنچه برای ابتغاء رضا خداست تسلیم از اتباع من
و اذی است یا مقرون بمن و اذی بود یا متضمن بسمعه و ریا باشد پس بدرستی خدای آنرا داند که مقرون
بمن و اذی است یا مقرون بسمعه و ریا است یا مقرون بعدم ایمان است در زره شیطان است چنانچه کفار

انفاق کنند بنام بتان یا انفاق مال یا در معصیت مصروف گردانند یا کسی انفاق مال حرام کنند یا از مال خبیث
که طبیعت انسان نفرت دارد بدهد یا انفاق از مال طیب برای رضای کردگار دربان است یا نذر
خلوص ایمان یا نذر در عصیان در راه شیطان یا نذر بمعصیتی چنانچه کفار نذر بنام بتان کنند یا نذر
کفر مسلمانان جویند بدرستی خدای آنرا بداند و جزا دادن و سزا کردن بر حسب آن تواند
ما للظالمين من انصار انصار اسم ماست من زایده است الظالمین خبر
است انجمله تذییل است مر مفهوم جمله سابقه و امقرر است معنی اینست و نیست مر ظالمانرا یاری
دهندگان و از عذاب باز دارندگان که باز داشتن عذاب خدای نصرت نتواند کرد و نجات
بخاح نتواند آورد و ظلم و ضلالت فی غیر محل دیج و از حد باشد و این در باب انفاق آنست که انفاق
در غیر محل کند و در غیر مصرف دهد یا در معاصی و مناهی مصروف کند داند یا نی منفعت جنان کند یا
مال حرام در انفاق آرد یا کالا ردی و ناکاره آمدگی فقیر را دهد یا از قدر واجب کم کند یا انفاق را
باز دارد یا در تطوع آن قدر دهد که خود را در معرض سوال افکند یا بمن و اذی و سمعه و ریا باطل
و حرمان رساند یا در عصیان و راه شیطان مصروف گردانند **ان تبدوا الصدقات
فنعما هي وان تخفوها وتؤتوها الفقراء
فهو خير لكم ويكفر عنكم سيئاتكم والله
بما تعملون خبير** فنعما هی بکسر نون و کسر عین یا سکون او یا اخفا
کسرت تا التقا ساکنین علی حد عیره بیاید و فتح نون و کسر عین خوانند معنی یکی دانند و یکفر بنون
و جزم و رفع و بیا و رفع متواتر شده جزم بعطف بر محل جرا و رفع بر عطف بر مجموع شرطیه آمده و جمله
شرطیه مذکور یا معطوف خویش متضمن تفسیر دیگر است مشتمل و صدقه انکار او صدقه سرّ
اینست اگر آشکارا دهید صدقات را ای مومنان نکو خبری است آنکه اهم خبر بود و هم دلالت بر خیر ان
جه مردمان بطبع موافقت جویند در ره متابعت پویند یکبر صدقه شود تو فرد حق فقرا بود و اگر
صدقات را پنهان کنید و بفقرا چنانچه کسی نداند بدهید پس شما را بهتر بود و بکبر و ریا باشد زیرا که از ریا

و سمعه دور باشد بخلوص اخلاص نزدیکتر گردد و بعضی در صدقه مفروضه آشکارا دادن بهتر دارند و در صدقه
تطوع پنهان کردن در هر دو نوع بهتر است و بهمه حال خوشتر است چه اظهار صدقه منفعت مثوبت دلالت خیر
بود و در پنهان دادن دفع مضرت ریا و سمعه باشد لیکن چون دفع مضرت از جلب منفعت اهم دارند صدقه
پنهان را از صدقه آشکارا بهتر پندارند و بعضی گویند که معروف بسیار نباشد و غنا او پوشیده بود
فضل اخفا الصدق اکثر است و اگر غنا ظاهر دارد آشکارا دادن بهتر است و از شما مردان دور کند
یعنی گناهان زایل کرداند و خدای آنچه عمل میکنید شما آگاه باشد پنهان و آشکارا را هر دو بعلم او متصل
بود و پنهان نماند **ليس عليك هديهم ولكن الله يهدي
من يشاء** روایت کرده اند که اسما بنت ابوبکر رضی الله عنه مادر مشرکه داشت بروی
آمد و عطای خواست از جهة کفر از نا دادن صواب پنداشت پیش پیغمبر قصه گفت و حکم این عمل از
پیغامبر در جواب توقف کرد جبرئیل این آیة آورد و بعضی گویند که مادر اسما مذکوره مدینه
بر اسما آمد و هدایا آورد اسما مذکوره از جهة کفر او هدایا قبول نکرد از پرسیدن پیغامبر علیه السلام چاره
ندید نشان قصه مذکوره را از پیغامبر علیه السلام در جواب توقف کرد جبرئیل این آیت آورد در روایت
اول یاد ذکر صدقات و نفقات موافقت است این روایت سیاق غیر مطابق است بعضی گویند در
آغاز اسلام مسلمانان فقرا اهل کتاب را و کافر فقیر صدقات را میدادند بعد قوت اسلام در دادن
کفار را بتامل و توقف نهادند برای تجویز تصدق بر کافران این آیت وارد گشت و حکم
تنویع تصدق و تطوع بیان بود انجمله معترضه باشد اعتراض او برای بیان حکم مذکور بود
معنی اینست هدایت یافتن ایشان تعلق بتو ندارد هر کرا خدای خواهد هدایت آرد تا دادن صدقه
بهر سو کنند و باز داشتن صدقه از ایشان چه فایده دهد این آیة معنی تقسیم دیگر را در باب صدقه متضمن
بود و بیان جواز تصدق مومن و کافر باشد که علما صدقه تطوع بر کفار فقیر جایز دارند لیکن ایشان
مر زکوة نمیبارند لقمه از سگ و گربه دریغ میدارند لیکن این نزا از آدمی محتاج چگونه باز دارند
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود فی کل کبد حری اجر در هر جگری تشنه اجر دادن و سیراب کردن

الله

چرخ بیافتند و جامها خون آلوده زنان حایض که در خاکها افتاده می یافتند آنرا کشتند
پاک کرده پیوند مرقع خویش میکردند و ازان عورت خویش می پوشیدند در حصول دنیائی
کوشیدند کاهی از فقر شکایت نکردند و بنا بود که ناخوش نگشتند فقر را فخر خویش میدانستند
و آن موجب راحت خویش می پنداشتند این همه مشقت را از جهة صحبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
میدیدند و اینهمه رنج از سبب تحصیل علم و آرزوی جهاد میکشیدند نظم مولف راست نظم
کز فقر فخر و مسکنت بود دایم ﴿ بخوان مسکین با تمکین بیان همکیش شادانش ﴿ فقیر الحق
کیهان عالم گشته ماموریش ﴿ دم عرفان تراب ملک سینه صدر ایوانش ﴿ عجب شاهی که چون نازد
جهاد و همرهی در خرقش ﴿ ازل را تا ابد ساز و منبر صحف میدانش ﴿ نه اقلیم در ویش خدیو ملک مسکینی
بعیز و عزت بیلی سنز دو فر سلیمانش ﴿ بدار الضرب وحید و حیده لکش صاحب سکه ﴿ بدار الملک فقر
نبض نافذ کشت فرمانش ﴿ زهی مهر منور تن برون نور و درون نیران ﴿ خمی مسکین دریا دل
عطا فعل و فانی نش ﴿ تنش چون بت معمور است کروان ملک طایف ﴿ چراغش مهر تابان کیمیا گشته
مهمانش ﴿ بملک مسکنت دار و همه وارات سلطانی ﴿ بامکانی که خواهان شد همه از باب امکانش علم
علم و طبل از صیت و تیغ قهر از دل ﴿ زر و در از رخ و عطا از لحظ احسانش ﴿ دو خادم بخت اقبالش
دو رهبر عقل و ادراکش ﴿ دو خادم فطرت و فکرت دو حامی علم و ایقانش ﴿ گدائی با دو شه مکین و درویش
توانگر دل ﴿ ز قدر یکجوی بینی دو عالم را بمیزانش ﴿ مبین بی منزل و ماوا که دولتها نه فقرش رسید
زیبا موج در رفعت بشد چو کیوانش ﴿ خرابی تنش منکر که دارد باطن آبادان ﴿ چو گنج زر که میدارند
زیر خاک پنهانش ﴿ نه همچون خانه شداد از بیرون درون کوهر ﴿ درون سو کروی بینی هم خالی بحالش
ملال جوعان ز مسکینی که چون عش شد طعام خویش ﴿ لب ز و نا خوش و غمگین مزاج طمع و جوعانش و

مَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿ این جمله تذییل است

و تاکید جمله فان الله به علیم از جهة آنست که علم خدای بانفاق ما کنایت است از دادن جزا و مزد
در انفاق مطلوح بسوی آن بود بتقدیم ما نوع باعتبار رکنی جنه تاکید جمله سابق نمود معنی اینست

الربع

و آنچه شما از مال نفقه کنید برستی خدای بدان عالم است جزا آن از وی یابید

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿ سرا و علانیة حال است

انفاق

یعنی ذوی سر و علانیة یا مفعول مطلق از قبیل جرته سوطا بمعنی انفاق سرا و علانیة در جمله ان تبدوا
الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم سیئاتکم صدقه سر و علانیه را
ذکر کرده در ینجمله ذکر اجر صدقه سر و علانیه بر وجه تقدیر و تبیین او آورد معنی اینست که احوال
نفقه یا در شب و روز پنهان و آشکارا انفاق یعنی در همه اوقات و در همه حال است میدهند
مر ایشان راست ثواب ایشان عند ربهم و آن دال بقرب مکانت نه قرب مکان چه حق سبحانه
متعال از مکان منزه بود و قرب مکان بحضرت او محال باشد و نه ایشان از چیزی ترسند و نه ایشان
اندوهگین باشند که انفاق کاری پسندیده و تصدیق عملی گزیده است خاصه که با او مداومت
منضم بود و استعداد و استقامت با او مقرون کرد قال علیه السلام احب الاعمال ادومها وان قل
سوال در جمله لهم اجرهم عند ربهم در آیة الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در خبر فا نیاورده و در
این آیة در خبر یعنی در فلهم اجرهم فا در آورد میان دو محل فرق چه بود و در آوردن و نا آوردن فا نکته
چه باشد جواب فا در مبتدا که متضمن معنی شرط باشد آن در مبتدائی است که موصول یا موصوف بفعل
یا ظرف بود و متضمن سببیت و عموم باشند و امر که در آیت الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا
یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم آمده بعد ذکر اجر متضاعف که در آیة سابق مذکور
بود موصول بر عمل شد و عمل برای تضاعف اجر سبب نبود از جهة انتفاء سببیت فا در نیاید و درین آیت
بیان اصل اجر صدقه پنهان و آشکار است و عمل برای اصل اجر سبب جعلی باشند چون سببیت درست آمده
فا در خبر در آمده سوال بر مذهب امام ابوالحسن اشعری اعمال برای ثواب و عقاب اصلا سبب نیست بر
او با انتفا سببیت آوردن را چه معنی است جواب بر مذهب اشعری فا را بر استعارت تبعیه

عمل کنند ترتب حکم را برامارات بترتب سبب بر مسبب تشبیه کردانید بعده استعمال فا را که موضوعست برای ترتب سبب بر مسبب بر وجه استعارت بر ترتب حکم بر امارت او سایغ پنداشتند **الذین**

یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ط موصول با صله مرفوع المحل بر

ابتدا است جمله لا یقومون تا آخر خبر مبتداست الا کما یقوم استثنا مفرغ است و ما در و مصدریه و

کاف اسم است جار مجرور صفت است مر مصدر محذوف را و لا یقومون قیاما مثل قیام الذی یتخبطه الشیطان

من المس و من المس متعلق است بلا یقومون یا بیقوم و مس در لغت جنون است چه ممسوس در فلان نحو

مجنون است در آیات سابقه تحریض بمصرف مال برای مثوبات اخروی کرد درین آیه حکم صرف مال

برای منفعت دنیوی بر وجه ربوا یعنی نفعی نماید محض خالی از عوض در بیان آورد انفاق مامور به

و صرف مال بر وجه ربوا ممنوع است یا گویند در آیه سابقه که ذکر انفاق و صرف کردن مال برای

مثوبات اخروی بود از شان صرف مال برای نفع دنیوی بر وجه ربوا مورد سوال بود لیکن برین طرز

سوال مقدر باز دادن ربوا بود و جواب که از شان استدن و خوردن آنست مطابق سوال نبود

باب مورد اسلوب حکیم دارند تلقی سایل بغیر ما یتطلب بتنزیله منزله ما نه چنانچه در یسالونک عن الاهله

قل هی مواقیت للناس گفته اند و در یسالونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و

بران رفته اند معنی اینست آنکسانیکه ربوا میخورند بعد بعث از گورها نایستند مگر چنانچه بایستد

کسی که شیطان او را سبب زدن او را از دیوانه شدن او تباه سازد یعنی شکمهای ایشان

بفتح کنند چون خم کردد افتان و خیزان همچو دیوانه بروند بعد افتادن خلایق بر ایشان بگذرند

و سیر کنند علامت ربوا خواران در عرصات قیامت این باشد و نشانی ایشان این بود **ذلک**

بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا احمله انما البیع مثل الربوا

مقول قال است قالوا خبران است ان با اسم و خبر خویش مجرور بباست جار و مجرور خبر مبتدا است

و ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است و اشارتست با کل الربوا یا بر عقاب مذکور ای کلام الربوا و العقاب

المذکور

المذکور بسبب انهم استحلوا حیث قالوا انما البیع مثل الربوا انجمله مستانفه است چنانست که سایل گفت

ای سبب یکون تقبل ذلک یا بنهم قالوا معنی اینست آن یعنی خوردن ایشان ربوا و استحقاق

عقاب مذکور بسبب آنست که ایشان ربوا را که حرام است حلال پنداشتند و مبالغت کردند بیع را در

حل شبه بربوا داشتند و این تشبیه مقلوب است از جهة مبالغت کردند چنانچه شعرا بنوا سائی نه مانند

آن گفته اند و در قول شاعر نظم و بدا الصباح کان غرته وجه الخلیفة حین یمتدح بران رفته اند

زیرا که سخن در ربوا است نه در حق کلام این بودی که گویند انما الربوا مثل البیع از جهة مبالغت

قلب کرده ربوا را در حل بمثابه رسانیدند که بیع را حلال ساخته و ربوا را در حرمت انما ختند و

چون ایشان حکم حلال را می الغت شوند لاجرم سزاوار این عقوبت باشند **فمن جاءه**

موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف مرفوع المحل

با بتدا است جمله که بعد اوست صله اوست فانتهی عطف است بر جاره موعظه من ربه ما سلف خبر

مبتدا است انجمله عطف است بر جمله الذین یاکلون الربوا معنی اینست پس هر که او را از پروردگار

او نهی بعد اسلام بیاید پس او از استدن و خوردن ربوا پس از آن باز ماند پس آنچه گذشته است

از استدن ربوا مر او را امر زیده شود زیرا آنچه در کفر کرده بود الاسلام یجب ما قبله برود و آنچه

در اسلام پیش از ورود نهی کرده است از جهة جهل و رود ما نند چه اگر کافری در دار حرب مسلمان میشود

و پیش از رسیدن شرع در عمل بر خلاف شرع دین معذور میدارند پس در جهل شرایع پیش از نزول نهی

بطریق اولی معذور پندارند **وامره الی الله** انجمله عطف است بر فله ما سلف

معنی اینست و کار او در آینده مضاف سوی ارادت خدای است و معلق بمشیت حق سبحانه تعالی

است اگر خواهد بر توبه دارد و اگر خواهد باز در گناه آرد **ومن عاد فاولئک**

اصحب النار هم فیها خالدون • انجمله عطف است بر جمله

فمن جاءه موعظه معنی اینست و کسانیکه بعد باز توبه سوی اکل ربوا باستحلال آن اصحاب دوزخ اند

ایشان در دوزخ جاوید باشند و بدانکه ربوا در لغت فضل است و مطلق فضل نیز اچه مقصود از بیع

بار بر قدر قرات کل قرآن گفته اند و ثواب روزه عاشورا بر قدر ثواب تمام سال دانسته اند یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من
الربوا ان کنتم مؤمنین • این آیت بیان میکند که ربوا را که در
حال کفر که معهود بود آنرا بعد مسلمان شدن نستانند و ابقاء آنرا همچو انشاء آن دانند بر نوعی که جمله
مقرر مضمون جمله یمحق الله الربوا بود و موکد او باشند یا گویند امر بتقوی نهی است از همه معاصی از ترک
اوامر و فعل مناهی و ذروا ما بقی من الربوا مضمون آن نهی ابتدا ربوا بعد تعمیم و ذکر او کنایت
که ابلغ است از تصریح دلالت است بر آنکه در شان او کمال اهتمام است بر نوعی مقرر مضمون الذین یاکلون
الربوا تا آخر باشد و موکد معنی او بود روایت کرده اند جماعتی از بنی ثقیف بر بنی مغیره بقیه ربوا
خویش که بر ایشان داشتند مطالبه میکردند و ایشان نزاع در مواخذه و مقاسمه می آوردند و میگفتند
که این ربوا پیش از تحریم بود و پیش از اسلام وی بنموده در شان ایشان این آیه نازل گشت و این
حکم بیان بود معنی اینست ای مومنان از خدای بترسید و آنچه باقی مانده است بر مردمان از جمله
ربوا بگذارید اگر هستید شما ثابت در ایمان راسخ در ایقان فان لم تفعلوا
فاذنوا بحرب من الله ورسوله جمله شرطیه عطف بر جمله و ذروا
ما بقی من الربوا است شرطیه که جزا ایمان است در حکم انشاست و تنکیر حرب برای تعظیم است فاذنوا
بفتح بر صیغه امر از اذن باذن بمعنی علم خوانند و بعضی از ایذان بمعنی اعلام دانند ای فان لم تفعلوا
ترک ما بقی من الربوا و لم تمتثلوا بهذا الامر اعنی قوله وذروا ما بقی من الربوا فاعلموا او اعلموا بحرب
عظیم من الله ورسوله وذلک عقوبته وجزاؤکم علی الله بترک امتثال امره معنی اینست پس اگر نکنید
شما این کار را یعنی ترک دادن بقیه ربوا پس بدانید آگاه باشید یا گویند مر الغیر را اعلام کنید
بواقع شدن حرب عظیم بسبب جرات شما در ترک امتثال امر از خدای و رسول خدای فان
تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون ولا
تظلمون • این جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جمله لا تظلمون ولا تظلمون

تعلیل است

تعلیل است و بر استحقاق راس مال دلیل است معنی اینست و اگر از ربوا توبه کنید و آنچه باقی است
از ربوا جاهلیت ترک دهید پس مر شما را مطالبه رؤس اموال خویش بود و استحقاق اصل مالی که
داده بودند بی زواید باشد تا با ستدن زواید ظالم نباشید و بجهان اصل مال مظلوم نگردید
وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة بفتح
سین و ضم او خوانند معنی یکی دانند تامه است فنظرة خبر مبتدا محذوف است ای فالامر او حکم انظار
الا آخره یا مبتدای است محذوف الخبر ای فله انظار الی میسرة این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه
معنی اینست و اگر باشد مدیون خداوند عسرت و فقر پس واجب حکم اوست یا امر او راست مهلت دادن
تا حصول اغنا وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون
وان تصدقوا معنی وان تتصدقوا مبتداست خیر هو خبر مبتداست و تصدقوا بتشدید صاد بر
وزن تطهروا با ادغام تا در صاد خوانند و این را ابلغ از وی دانند و جمله عطف است بر جزا اندکو ان
کنتم تعلمون شرطیه است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست و تصدق کردن شما در حق مدیون
فقیر باندکی از راس مال مر شما را و از مهلت دادن برتر باشد اگر شما از اهل دانش باشید ثواب
تصدق دانید که اگر بخشید و از سر مال بر خیزید یکی بده یا یکی بهفتصد و اضعاف آن تا آن مقدار که
خدای خواهد بیابید سوال در حدیث من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله
انظار و تصدق را یک جزا ذکر کرده و حکم هر دو یکسان آورده در آیه مذکور میان ایشان فرق نهاده
تصدق را بر انظار تفضیل داده حدیث مخالف این آیت مینماید توفیق میان این دو چگونه آمد
جواب تواند بود که این جزا مشترک بود جزاء مختص بتصدق که موجب فضل اوست خبر ما دیگر
باشد میان معارضه بود سوال وارد نشود واتقوا یوما ترجعون
فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت
وهم لا یظلمون • این امر عطف است بر امر اتقوا الله یوما مفعول اتقوا و
جمله ترجعون بر صیغه مضارع از باب ضرب مشتق از رجوع و یرجعون بر صیغه مجهول از رجع صفت است

مریوما ثم توفی کل نفس عطف است بر ترجعون تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تقوی است ای وهم لا یظلمون
البتة لا ینقص فی مثوبته وزیادة فی عقوبة السیئات وجمله وهم لا یظلمون تذییل است از ابن عباس
رضی الله عنه روایت است آخرین آیات قرآن در نزول این آیه است بعضی گفته اند بعد نزول این آیه
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم سه ساعت و بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند بیست یک روز زنده
بود لیکن روایت حیات پیغمبر بعد نزول این آیت هفت روز پیش مفسران راجح بود معنی آنست
و بترسید از روزی که باز گردانیده شوید در آن روز سوی جایگاه خدا پس از آن تمام داده
شود هر نفسی را جزا آنچه کسب کرده است از کارهای نیک و عملهای ناسزا و ایشان مظلوم نشوند یعنی
در حق ایشان نقصان ثوابی و زیادت عقابی نکنند **يا ايها الذين آمنوا**
اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه
عقد مداینه باجل مسمی ملحق بانفاق باشد از جهت تضمن منفعت تاخیر مطالبه همچو انفاق
از باب تفضل و احسان بود برین مناسبت عقد مداینه را در ذیل ذکر انفاق ذکر کرد از جهت بیان
مقام مطالبه بیان بطول کلام مفصول آورد چنانچه در الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم
تنذرهم گفته اند و در وجوه یومئذ ناعمة بعد وجوه یومئذ خاشعة بر فصل از جهت تباین مقام
رفته اند بعضی گویند ابن عباس رضی الله عنهما گفته حق سبحانه و تعالی چون ربوا را حرام کرد و سلم را
که معقید با خداست در اباحت آورد در باب بیع مهلت آیه که اطول آیات قرآنست فرستاد و حکم
بیع موجل را بر قواعد مهد بنیاد نهاد و مداینه عبارت از عقد سلم آمده برین مناسبت بعد آیه
ربوا مذکور شده فاکتبوه امر است مر جماعت متداینان و اسناد مجازی است از باب اسناد فعل
مامور الشان است سوی ایشان معنی اینست ای مومنان چون خرید و فروخت بدین مهلت
کنید واحد الدین را که در شرع نامیدا و آمده متعلق بمهلتی کردانید قباله قبول مهلتی که رای
بنشتن فرمایید تا وثیقت بود وقت حاجت حجت شود سوال تداین بغیر دین نباشد در ذکر بدین
بعد ذکر تداین چه فایده بود جواب مقصود بیان حکم اجل است و موجل دین است نه تداین اگر بدین ذکر

نکته

نکته اجل صفت تا این افتد بدین ذکر کرد تا اجل صفت دین شود **ولیکتب بینکم**
کاتب بالعدل بالعدل متعلق است بکاتب که کاتب ملتبس بالعدل مامور است
او بکتب بالاحتیاط و یکتب ما اتفقوا علیه اذ فی المختلف فیه یمکن ان یعمل القاضی بقول
المخالف فلا یفید الکتابت و این جمله معترضه است برای بیان کیفیت کتابت ای ولیکتب عقد
اجری بینکم کاتب بالعدل معنی اینست و گو بنویسید عقدی و مهلتی را که جاری است میان شما
بعدل کاتبی از اهل علم و فضل بر موجب شرع و دین و راستی و درستی بر وجه متفق علیه نه بر وجه
مختلف فیه ممکن بود که قاضی بر قول مخالف عمل کند کتابت را در بطلان افکنه **ولا یاب**
کاتب ان یکتب کما علمه الله ولا یاب نهی غایب است
کاتب فاعل او است و ان یکتب مفعول است کما علمه الله صفت مصدر محذوف است و جمله عطف است
فلیکتب معنی اینست و با باز نزند و سر نزند کاتبی یعنی هر که صفت کتابت داند و عمل کتابت تواند
از آن که بنویسد چنانچه خدای عز و جل تعلیم کرده است از سند کتابت خطوط و قباله است در مداینات
و انواع آن از حوالات و کفالات یعنی او را نشاید که کتابت را باز زند با وجود قدرت این کار را ملتزم
فلیکتب و فا سببیه است معنی اینست چون از کتابت ابا ننماید پس گو یا شرایط داد
دل بر نبشتن آرد سوال بالا ولیکتب بینکم کاتب گفته بود اینجا نیز بامر فلیکتب کاتب فرمود
هر دو امر بکتابت بالعدل حق بود بتکرار آید و کلام مکرر نماید جواب امر اول راجع سوی مداینان است
یعنی چون بکدیگر مداینه کنند بنویسید کاتبی میان شما بعدل بامر شما یعنی شما امر کنید او بنویسد و امر
ثانی سوی کاتبان است یعنی چون ایشان بفرمایند کاتبان را باید که ابا ننمایند کاتب از کتابت
اختیار کند و در کتابت شود **ولیملل الذی علیه الحق** ولیملل امر
غایب است موصول با صله فاعل است و جمله عطف است بر فلیکتب معنی اینست و گو املا کنند
بر کاتب آنکس که حق لازم بر وی بود و خط با قرار او شود **ولیتق الله ربه**
ربه صفت است مر الله یا بدل است از و جمله عطف است بر لیملل معنی اینست و گو بترسد املا کننده

سلبه بود ولا تسأموا ان تكتبوه صغيرا او كبيرا
الى اجله عطف است بر ایات سابقه یعنی فاکتبوه و استشهدوا معنی اینست و ملول نشوید
از نبشتن دین را خواه دین خرد یا بزرگ یعنی باختصار یا بتطویل بنویسید دین را تا مهلت
دین را از قلیل و کثیر ذلكم اقسط عند الله واقوم للشهادة
وادنى الا ترتابوا ذلک اشارت است بر کتابت است و استشهاد و او
مرفوع المحل بر ابتدا است اقسط خبر مبتدا است عند الله متعلق است بدو و اقوم عطف است بر و ادنی
ان لا ترتابوا عطف است بر و اقوم و ان لا ترتابوا بتقدیر من ان لا ترتابوا عطف است بر و اقوم
متعلق است یعنی دنوا و اقسط و اقوم اسم تفضیل است از اقسط و اقام بر طریق سهوا اعطاهم المعروف
از اعطى و جمله ذلکم اقسط تا آخر تعلیل است و اقامت بر دلیل است مر جمله فاکتبوه نزدیک است مر جود حاصل
کننده تر است مر گواهی گواه و نزدیک تر است بسوی انتفاء شک و اشتباه الا ان تكون
تجارة حاضرة تديرونها بينكم بتقدير لطب تجارة
خبر او است حاضرة صفت تجارة تديرونها صفت دیگر است ای الا ان تکون التجارة او للمعامله
تجارة حاضرة تديرونها بينكم و بر قرات رفع تجارة اسم او بود و تديرونها خبر باشند معنی اینست
مگر آنکه باشد تجارتی با معامله تجارة حاضرة که از ایشان حرز میگردانید و حقوق آن یکدیگر می
رسانید در اینچنین تجارت جای مضایقت و وقوع مخاصمت نبود کتابت و شهادت حاجت نباشد
چون طعام و آب و شتر اعلف دواب الا ان تکون تجارة استثنا حال است و صدر کلام امر بکتابت مداینه
با جل معلوم است و بودن تجارتی حاضرة از احوال او نیست وجه او چیست و تعلق او بصدر کلام که
است جواب تواند بود الا بمعنی لکن باشد استثناء منقطع بود تقدیر کلام لکن کون التجارة حاضرة تدیرونها
بینکم لیس اولی الکتابة و الاستشهاد داده اند و استدراک مذکور از جهت رفع پندار ند که چون
در یک نوع که تجارة موجله است امر بکتابت بود کسی وهم برد که در دوم نوع تجارت معجل است نیز امر
بکتابت شود از جهت رفع این وهم استدراک کرد و این استثنا در کلام آورد و تواند بود که استثنا

سؤال

متصل باشد ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنى الا ترتابوا که مرجع کتابت و بعض
بر آن است و هر چه مرجع بود نافع باشد امری عظیم ان است اینچنین خبر در همه احوال مطلوب بود در
همه اوقات مقصود باشد برین وجه این کلام متضمن معنی فلیکتب کلام فی جمیع الاوقات است
حتی استثنا مفرغ محصول بود است فليس عليكم جناح الا
تكتبوها فا برای تعلیل بر استثنا مذکور بود تقدیر کلام استثنا التجارة الحاضرة عن
لزوم الکتابة لانه لیس علیکم جناح فی عدم کتابتها باشد معنی اینست لیس نیست بزه کاری
بر شما درین که ننویسید آنرا واشهدوا اذا تبايعتم این جمله معطوف
است برای استحباب با شهاد در مبایعت تجارة حاضرة بغیر مهلت معنی اینست و گواه گیرید چون یکدیگر
دیگر خرید و فروخت کنید و اگر چه بغیر مهلت باشد گواه بگیرید ولا يضار كاتب
ولا شهيد این جمله نیز عطف است بر آن رات سابقه و لا یضار مشترک است میانه
مبنی معروف و مجهول اینجا بدلیل قرات امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و لا یضارر را بکسره
تواند که معروف بود بدلیل قرات ابن عباس رضی الله عنهما ولا یضارر را مفتوح تواند بود که فعل مجهول
باشد معنی اینست بزیان نرساند کاتب بغلط نبشتن و از آنچه حق کتابت است کم و بیش کردن
و زیان نرساند گواهی بگفت کردن و تانی نمودن و مدعی را بوعده شهادت دوانیدن و آمدن و
نمانیدن یا گوینده و زیان رسانیده نشود کاتبی بکم کردن اجر و در استعجال کتابت بر بیش آمدن
غلط و زجر نه بزیان رسانیده نشود گواهی بطلب او در مکان بعید بزور آوردن برای
گواهی شهید وان تفعلوا فانه فسوق بكم ان تفعلوا
شرطیه است و عطف الجزا فانه فسوق بکم تعلیل است ان لا تفعلوا المضارة تا تم فسوق بکم ای فسق ملتبس
بکم فسوق برای تعظیم و تفخیم است و تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح الله چه نهی مذکور ملوح بر
مضمون جمله شرطیه شده معنی اینست و اگر زیان رسانید از کاتب و تبدیل امر کتب نشوید و ان نرا
بر بعضی از بوجود مضرت رسانیده بزه کار کردید زیرا که بدرستی این کار در شما فسقی است و تخیم و کنا

عظیم وَاتَّقُوا اللهَ عطفست بر انشاءات سابقه معنی اینست واز خدای بترسید واز عذاب
او بپرهیزید وامتثال کنید در اوامر مذکوره واجتناب ورزید از نواهی محظوره وَیُعَلِّمُکُمُ
اللهُ وَاللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ جمله ویعلمکم الله معترضه است برای بیان
بعض تعلیم ذو الجلال است وجمله والله بکل شیء علیم از مفعول واتقوا الله حال است معنی اینست
ومی آموزاند خدای شما را شرایع اسلام ولوازم تقوی وحال اینست که خدای عز وجل بهمه چیز داناست
عمل شما را داند سزا کردن وجزا دادن بقدر آن تواند وَإِنْ کُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ
وَلَمْ تَجِدُوا کَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ ان کنتم شرطیه
است ولم تجدوا کاتبا عطفست بر وی یا حال است از فرهان مقبوضه جزا شرط است قالوا تقدیره
رهان مقبوضه جمله شرطیه است برای بیان حکم صورت سفر ونایافتن کاتب بعضی فرهان بضم فا
وعین چنانکه سقف در جمع سقف خوانند ومعنی هر دو یکی دانند رهان نیز جمع است مر رهن
زناد جمع زند معنی اینست واگر شما مسافر باشید وکاتبی برای کتابت نیابید پس وثیقت یعنی آنچه
بدو استواری شود وتردد از دلها برود گروها مقبوضه بود ورسم مقرر وره باشد مقصود ازین
کلام تقیید شرعیت رهن بسفر نیست چه رهن در سفر وحضر مشروع داشته اند بلکه تعلیق عدم کتابت
واکتفا بدان لتعذر کتابت مقصود داشته اند بعضی شرعیت رهن مخصوص بسفر گویند بظاهر
مفهوم شرط تمسک جویند جواب ایشان آنست که گفتیم ودفع ایشان آنست دربیان آوردیم
فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ
أَمَانَتَهُ عطفست بر انشاءات سابقه معنی اینست پس اگر بعضی دائنان بعضی
مدیونان را امانت دار دارند وامین ودیندار ومتقی وپرهیزکار پندارند بر اعتماد امانت ودین
داری ومشاهده تقوی وپرهیزکاری او ترک وثیقت کتابت ورهن کنند واموال خویش بغیر
وثیقت دهند پس کو کسی امین وامانت او شناخته شده امانت را یعنی دین را ادا کند ومال او را با خیر
ودرنگ در ادا در معرض تلف نیفکند دین را اگرچه مضمون امانت نیست از جهت وقوع او در ذمت او

وَلْیَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ تتمه بروجه مشاکله امانت گفته ودر ره ذکر شده بلفظ مصاحب او رفته
عطفست بر فلیؤد معنی اینست واگر بترسید از خدای در اظهار دین ودیانتی که از وی متوقع بود در
بر وی کمان آن روی نمود وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ یَکْتُمْهَا
فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ این جمله عطفست بر انشاءات سابقه وتوجیه التفات از
غیبت سوی خطاب ودر اختلاف مخاطب که در بعض خطابات مذکور آمده یکی نیست چنانچه در
یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک تحقیق شده وجمله ومن یکتمها حال است معنی اینست
برای گواهان شما گواهی را مپوشید وبکراهت شهادت در ابطال حق ودین مکوشید وهر که گواهی را
بپوشد پس بدرستی که دل او آثم وبزه کار بود اسناد بزه کاری سوی دل کرده فی فانه آثم قلبه آورد
زیرا چه قصد کتمان فعل دل است ودل را بیش از اعضا داشته اند صلاح او صلاح تمام جسد وفساد
او فساد تمام جسد پنداشته اند آنچه جوارح مبنی بر عزم دل است فعل جوارح بغیر عزم بی حاصل است
پس آثم دل ابلغ آثام بود ووزر او اکمل اوزار باشد وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ
این جمله تذییل است مر جمله ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه معنی اینست وخدای بعمل شما
از کتمان شهادت یا آنچه عمل میکنید یعنی نیات وافعال شما میداند بر جزا دادن وسزا کردن بر
بر آن تواناست وبدانکه این آیه درازترین آیات قرآنست که کلام خدای عز وجل وعلاست تمام
آورد در مصالح دنیا ونگاهداشت مال از تلف وتولت حق سبحانه وتعالی مال را از ضایع شدن نگاه می
دارد وضایع کردن وقت را که مناط یافتن دین ودنیاست که در خبر روا نمی آورد بیت بر دست فقیر
نیست نقدی جز وقت آن نیز گر از دست بدهد وای بر وی دیگر قطعه هر یک نفس که میرود از عمر گوهریست
کان خراج ملک دوعالم بود بها مپسند کین خزانه دهی رایگان بباد وآنکه روی بخاک تهیدستی
نهاد وکسی که در کار دنیا وثوق واستواری خواهد توان دانست که در کار دین چه وثوق فرماید
لِلهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ لام برای ملک است این جمله
جمله والله بما تعملون علیم را تعلیل است وبر مضمون او دلیل است چون هر چه در آسمان وزمین است

اگر این عزم کند بودی مر اخذ کور روی ننمودی نه بینی که ایشان خود را طاعتی خوانند انا طائعین گفتند
و بدلیل آنکه در آخر این کذلک العذاب ولعذاب الآخرة اورده اند و بدین عزم وعید عذاب آخرت کرده اند

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ در جمله سابقه ذکر
اعمال و محاسبه و مواخذه بدان بود و در آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت
هم از باب اکتسابات و اعمال ذکر وی خواهد نمود اینجمله در اثبات کلام برای اهل اسلام و کتابش پیغامبر
علیه السلام معترضه اورد و ایمان و ایقان ایشانرا ذکر کرد یعنی اینست گرویده است رسول بچیزی
که بوی از پروردگار فرستاده شده است و بدانچه بروی از وحی خدای آمده است **وَالْمُؤْمِنُونَ**

كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ای المؤمنون
کل منهم آمن بالله والمؤمنون مبتداست کل مبتدا دوم آمن بالله خبر مبتدا دوم مبتدا دوم با
خبر خویش خبر والمؤمنون ضمیر محذوف است ای کل آمن بالله و تواند بود که المؤمنون عطف بر الرسول
دارند کل آمن بالله مبتدا خبر جمله معلله و یا مبینه جمله سابقه پندارند برین وجه بر والمؤمنون وقف
صحیح بود بر وجه اول درست نباشد و ملائکته با معطوف خویش عطف است بر بالله و کل اینجا بمعنی جمیع
است بدلیل لا نفرق و قوله سمعنا و اطعنا و افراد ضمیر آمن باعتبار افراد لفظ کل است معنی
وجه اول اینست و گروندگان هر یکی از ایشان گرویده است بخدا و ایمان آورده است بحق جل وعلا
بر وجه دوم یعنی اینست ایمان آورد رسول بدانچه بر فرستاده شده است و ایمان آوردند مومنان
بدانچه بر پیغامبر آمده هر یکی از ایشان ایمان آورده است و تصدیق کرده است بخدای بصفات ثبوتی
و سلبی حق جل وعلا و ایمان بر پیغامبران جامع است مر جمیع چیزی را که ایمان بدان واجب بود
جمیع چیزی را که باخبار ایشان ثابت شود **لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ**

رُسُلِهِ لا نفرق محمول است بر تقدیر قول ای کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله قائلین لا
نفرق بین احد من رسله و احد بمعنی جمع است بر طریق و ما منکم من احد عنه حاجزین سوی مفرد مضاف نشود
مخصوص باضافت سوی تثنیه و جمع بود در مثال که گوینده اند فرق بینکم بیان هیچ جمع از رسل د ربو

ایمان و تصدیق نبوت ایشان اما در فضل بعضی بر بعضی تفاوت درجات ایشان ثابت است چنانکه آیه
تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض تصریح بدین است و تفاوت و فرق میان ایشان در اصل نبوت
است در وجوب ایمان و آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده لا تفضلونی علی یونس بن متی لا تخیروا
بین الانبیاء از تواضع پیغامبر بود یا نهی از تفضیل در اصل نبوت باشد **قَالُوا سَمِعْنَا**

وَأَطَعْنَا عطف است بر کل آمن بالله ای والمؤمنون آمنوا وقالوا سمعنا واطعنا یعنی
است مومنان ایمان آورده اند و گفته از آنچه فرمان شد شنیدیم و طاعت ورزیدیم باعتقاد قبول
کردیم و سر در ربقه طاعت آوردیم **غُفْرَانَكَ رَبَّنَا** بتقدیر یا ربنا جمله ندائیه
مغفرت است برای توصیف خدا بربوبیت و تشریف خویش اضافت این نیز محمول است بر تقدیر
قول ای قائلین هذا القول وهذا او قائلین بعد قائلین سابق حال دارند والیک المصیر معطوف
بر قول سابق پندارند بمعنی قائلین و هذا القول و هذا القول از باب عطف مفرد بر مفرد بود از
باب عطف خبر انشا نباشد یعنی اینست بیامرزد برای ما گناهان ما از نوع آمرزیدن که صفت تو
لایق رحمت و عاطفت تو باشد ای پروردگار ما و ای آفریدگار ما بسوی حسابگاه تو باز گشتن است
و بثواب و عقاب تو پیوستن است و بدانکه از تفصیل صفت ایمان درین آیت ایمان خدا و فرشتگان
و کتبها و پیغامبران بالا آورد و روز قیامت که والیوم الآخر عبارت از آنست در آخر ذکر کرد و الیک
المصیر ذکر روز قیامت و اعتراف بدانست و آن رکنی از صفت ایمان است **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ**

نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا این جمله مثبته است زیرا که عموم جمله وان تبدوا ما فی
انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله یعنی و ل خطر می نماید و در مواخذه بخطره ما لیس فی الوسع
آید موجب اشتباه بود و مظنه جل یواخذ الله بما لیس فی الوسع کالخطرة مثلا شود جمله لا یکلف الله را
جواب این سوال وارد مثبته پندارند یعنی اینست خدای هیچ نفسی را جز بر قدر طاقت
او تکلیف نکند و جز بر قدر وسع در کن و ممکن ابتدای او نیفکند پس بخطره نگیرد و عفو عجز و ناتوانی
پذیرد و بعضی این آیه را در حکم آخذه خطره ناسخ وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه دارند و مواخذه

تکلیف

خطاء نیست خطر بحکم این آیه منسوخ پندارند واین مشکلات زیرا که نسخ مواخذه بخطره بود وان تکلیف
ما لا یطاق است بحکم عقل ممتنع است وانچه بحکم عقل ممتنع است در هیچ زمانی جواز نباشد وانچه ثابت
نبود منسوخ چگونه شود وپیش از ثبوت مرتفع چگونه گردد واگر گویند از وان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث نفس مرادست از مواخذه برو منسوخ شد هم منسوخ نباید زیرا که
آن در وسع است لا یکلف الله نفسا الا وسعها ناسخ او نتواند ناسخ او حدیث ان الله تجاوز عن امتی ما
حدثت به انفسها ما لم تعمل به او تتکلم دارند این تکلم آیه ناسخ پندارند حل اشکال مذکور آنست
که گویند مراد از وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث نفس بود خطره که در تحت
طاقت نیست مراد نباشد لا یکلف الله نفسا الا وسعها نهی تکلیف محرج است نفی تکلیف ما لا یطاق
نیست چه وسع گاهی بمعنی طاقت بود وگاهی مقابل حرج باشد ودرین آیه بر همین معنی است ونکته
در تکلیف تحریر از حدیث مقابل نفس حرج است ازان پران تکلیف بود بآیه لا یکلف الله نفسا
الا وسعها نسخ روی نمود سوال وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله جمله شرطیه که جزا
او خبرست از وقوع محاسبه بخواطر دلها وهمه دانند که جمله خبر نسخ نپذیرد وکلام خبری منسوخ نگردد
ونسخ وان تبدوا ما فی انفسکم چگونه جویند وخبر را منسوخ چه نوع گویند جواب جزای محاسبه خواطر
متضمن است مر حکم وجوب تحرز ازان وخبری که متضمن بیان حکم بود وچون کتب علیکم الصیام
وکل مسکر حرام نسخ بپذیرد شود لها ما کسبت وعلیها ما
اکتسبت بر تقدیری که جمله لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف ما لا یطاق باشد
ومقصود ازو نفی تکلیف بخبر او خطره برای بود لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت جمله معلله
بود یعنی خدای تکلیف ما لا یطاق نکند زیرا که نفع وزیان متعلق بکسب واکتساب بود وبر
تقدیری لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف بحرج باشد اینجمله بیان اند تکلیف با مر ونهی و
منفعت کسب با مور به ومضرت اکتساب منهی عنه بود یعنی اینست مر نفس راست یعنی نافع است مر
نفس را آنچه از اتیان حسنات کسب کرده است وغدارست بر نفس وزیانکارست اورا آنچه از

نقلی منهی عنه در اکتساب آورده است استعمال لام در نفع واستعمال علی در زیان در کلام عرب بسیار
است چنانچه در شهد له وشهد علیه وقضی القاضی له وعلیه ودعا له ودعا علیه تحقیق شده
وکسب در نیکی واکتساب در بدی از کرم کرده کار کریم مبنی است وبر لطف پروردگار لطیف مبنی است
چه اکتساب برای مبالغت است منفعت نیکی متعلق بکسب کرد وزیان بدی بسبب اکتساب که صیغه
مبالغه است آورد سوال در آخر هر که وقت تحریر مانده است خطاب ادای تمام نماز فریضه متوجه شود
ومعلوم است که درین موازنه وقت اداء تمام در وسع او نبود جواب مسلم است درین موازنه وقت
اداء تمام نماز در وسع نیست لیکن این چه احتمال امتداد بوقت شمس دارند چنانچه در وقت
علیه السلام بود ودر وقت یوشع روی نمود ونبوت امکان توهم قدرت ثابت گشت ونظر
قدرت متوهم وسع تحقیق شده است وهمچنین خطاب وضو در حق عادم ما نظر بامکان ظهور آب بقدرت
او در وسع است تکلیف بوضو در وسع نیست مصر سوی تیمم از جهت عجز حالی مبنی مر نیعنی است سوال عدم
ایمان ابو جهل بعلم خدای پیوسته وبارادت او مقرون گشته وخلاف آنچه بعلم وارادت پیوسته نباشد
نبود پس در وسع نباشد وشک نیست که تکلیف بدان آمده ابو جهل مکلف بایمان شده جواب
تعلق انتفاء ایمان ابو جهل بعلم وارادت خدای موجب آن نیست که ایمان او واقع نشود وعدم وقوع
موجب انتفاء قدرت هم ونسخ بود وتواند بود که جمله لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت مقرر
باشد مر مضمون جمله وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطأنا اینجمله بر جمله معطوف بروی از زبان عباد خدا است
در آخر کلام بطریق ترتیب بتقدیر قولوا تلقین دعاست یعنی اینست ای پروردگار ما مگیر
ما را اگر فراموش کنیم یا در خطا افتیم سوال معلوم است که نسیان وخطا چنانچه از پیغامبر علیه السلام
نماز الصلوة در التحیات الکلمها آمده ودر حدیث رفع عن امتی الخطا والنسیان تحقیق شده مواخذه نبود
پس برای نفی مواخذه نسیان وخطا وخواهش حاجت نباشد جواب مراد بنسیان وخطا درین دعا
ترک رعایت جرم وارتکاب تقصیر بطریق عمد چنانچه مذهب اهل سنت است جواز مواخذه بیدا رند

ظاهر است دشوار بود وجه مشقت در رنج روی نمود دعا دفع آن باید و خواهش رفع آن شاید بعد از آن
دعا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به تتمه کرد و مردمانرا برسالت و خواهش آن آورده شک نیست
تحمل ما لا یطاق اشد شاید وانسب مشاق است کاری تحمل آن چگونه با قران آورد بیت چه کند
بنده که گردن ننهد فرمان را چکند گوی که تن در ننهد چوگان را اینچنین کار چگونه امان نخوند
و ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به چه نوع نگویند این دعا مذکور و خواهشهای سطور در رفع
تکلیف شاق و تحمل ما لا یطاق بود بعد از آن تکلف العبد توجه تکلیف و مخالف و مجرم گشت از صورت
دعا عفو نمود واعف عنا واغفر لنا ذکر کرد خواهش عفو و غفران در میان آورد بعد از آن دعا
جامع مرهم انواع خیر و مانع از همه اسباب جبر حالیه همه اصناف نعمت را دفع و انواع نعمت یعنی دعا
برهم جهت که اساس همه نعمت است در ذکر آورده همه دعاها منافع خویش استیفا کرد دعا نصرت
یافتن بر دشمنان و نصرت رسانیدن ایشان مانده بود و در خاتمت دعا فانصرنا على القوم الکافرین
فرمود بر دعاء مذکور و خواهش سطور ختم کرد و کلام بخاتمه که دلالت بر حسن مقطع کند باینها آورد
والله اعلم وکتاب عظم ان یقى بمعاینه البدیعة بالبیان ویستولی دقایقه الجلیلة ولطایفه الخفیه
البنیان کیف وانه بحر واموا ج ولا کجه وبحر البحر المواج شمس ذات اضحی امتعا نوار لا تدرکها
البصایر ولا ینصوا للبصایر کلاما بلیغا بلغ غایة البلاغة واقصاها بیانا بدیعا اضلا من معانی
البراعة منتهیها کتابا جامعا للایات من المحکمات والمتشابهات لا تحصى المقالات ما احتواه من
الاحتمال لا یتم الا تمام نعمة کل ذی علم کامل تام ولا یستتم تمام مراده احد على الکمال والاتمام لا اله
الا هو والی توکلا علیه وهو حسبی سوره آل عمران یعنی سورتی که در وی ذکر آل عمران است مدنی است با
اینه است و سه هزار چهار صد هشتاد کلمه چهارده هزار پانصد بیست و پنج حرف است ربط این سوره با قران
سوره بقره آنست که هر یکی مصدر است بالم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب هدی و ذکر مومنان و کافران
است و در خاتمه هر یکی ذکر مومنان و دعاها مومنان است و ذکر کتاب و هدی و ذکر مومنان
و کافران است و در خاتمه هر یکی ذکر مومنان و دعاء مومنان است و ذکر عزیز و جهاد با مومنان است و نیز

در سورتی بقره ذکر خلقت آدم نبی که بغیر مادر و پدر بود کرده و درین سوره ذکر عیسی علیه السلام که بی
پدر بود آورد بدانکه افتتاح سوره ذکر توحید خدا و نفی شرکت شرکا کرد شهد الله وما بهله چند جمله
سفیهیمین یعنی در رد مقالات نصاری و قایل شدن با لوهیت عیسی آورد بعد از آن بر وجه ذکر
عام بعد خاص ذکر اهل کتاب حاصل گشت و نفی طیب النیان از ارباب بحصول پیوست بعد اعراض
قصاهد که مشتمل بر بعض معامل است کتاب چون جمله ان الذین تولوا منکم الایة و جمله ما اصابکم
یوم التقی الجمعان الایة بود و چند جا ذکر اهل کتاب و حکایت و شکایت ایشان چون
جمله ولا یحزنک الذین منکم الایة و جمله ما اصابکم بر بعض عامل است اهل کتاب الایة و جمله تقدیع
اسلا الایة و جمل دیگر که در آن ذکر و تا آخر سوره ذکر اهل کتاب آورد بعد جمله یا ایها الذین امنوا
اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون بر وجه تذییب مذکور گفت بر این جمله بود
باختتام جمل مذکور متصل یکدیگر است باعتبار اصل مقصود بعضی مر بعضی را ملابس و مقرر است
و شک نیست جملها که از یک آیت اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان
ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کل مقرر دیگری است و معترضات تبک
در میانه آمده میان متصل کلامها واقع شده و جمل دیگران تذییل است و تکمیلات و مستانفات
و تعلیلات در محلهای که آید منشیه الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب

بسم الله الرحمن الرحیم

الم وجه اعراب
الم و جمله که بعد اوست در سوره بقره گذشته و بیان آن انجا شرح گشته اگر الم اسم سوره باشد
هر دو میم الم بود و اگر الم را حروف مقطعات دارند فتحه به بندارند بعد حذف همزه وصلا از
الله فتح از جهت جمع شدن ساکن یاء میم و لام الله میم را حرکت دادند از جهت تحرز از توالی کرات کسر
یم یا که در حکم کسره است و کسره میم اولی کسره احتیت نکردند از جهت حفظ و تغلیظ اسم الله تحریک
بفتحت گزیده شود تواند بود که فتحت میم بر طریق قد افلح بنقل حرکت همزه باشد زیرا که مقام
ابتدا است مقام وصل بود و همزه وصل در وصل با حرکت ساقط شود و حرکت باقی بود تا منقول گردد

سیبویه و جماعتی از نحویان است و این جانب نیز بر آن است و زمخشری در مفصل برین وجه رفته و در کشاف
خلاف این گفته که همزه در محل وصل نیست که ما قبل او اگرچه وقف نیست در حکم وقف آمده زیرا که
التقاء ساکنین در و همچو التقاء ساکنین در وقف مغتفر شده نیز در ثلثه اربع تا و تا نیست ظاهر نشود تا حکم
وقف نه هند تا مانند و بدین وجه همزه در ابتدا مانند ساقط نشود و بر طریق قد افلح حرکت او بما قبل دهند همزه
او را حذف کنند و نزول این آیه سوره از آغاز تا آیتان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب
ثم قال له کن فیکون در شان وفد اهل نجران است روایت کرده اند هفتاد سوار و بعضی گویند شصت
سوار از ترسایان که چهارده کس از اشراف ایشان بودند و باقی از سران ایشان میبودند و سه کس
یکی از میان اشراف سه کس صاحب رای بودند که اشراف مذکور را برای کار و رای ایشان معتمدی
بنود و هیچ یکی بجای سیح قبیله از برای ایشان تجاوز نمیمودند بعضی از ایشان عیسی را آله میگفتند
و بعضی او را ابن الله میخواندند و بعضی از ایشان ان الله ثالث ثلثه میدانستند بندگان مذکور با
هیبت و شکوه آمدند در مسجد پیغامبر علیه السلام در آمدند وقت نماز که ایشان دارند و در آمد
هنگامی که ایشان نماز میکنند آمدند برخاستند سوی مشرق توجه کردند نمازی که معهود داشتند
گذاردند پیغامبر صلی الله علیه و سلم یاران را فرمود تا تعرض ایشان فرمود تا نماز خویش گذارند
بعد از فراغ نماز و نفری از ایشان بخصومت ایستادند و زبان مجادله گشادند پیغامبر امر با سلام
کرد و دل بدعوت ایمان آورد ایشان گفتند ما ایمان پیش از تو داریم این زمان چه ایمان آریم
پیغامبر فرمود در راه دروغ مروید و سخن نابوده مگویید سه چیز شما را از ایمان منع کرده و در
کفر و طغیان آورده یکی آنکه خدا را که از زن و فرزند منزه است اول نسبت بزن و فرزند کرده اید
دوم رو بعبادت صلیب آورده اید سیوم آنکه خوک را میخورید و عملی بر خلاف شرع و طبع میکنید گفتند
ای محمد در باب عیسی چه میگویی و در شان او چه میگویی پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود بنده
رسول خداست برگزیده و برکشیده حق سبحانه تعالی است گفتند این سخن نیکو در روی نسبت بنده
مجبو که او از ین معنی استنکاف دارد و خود را در دل بنده گی نمی آرد پیغامبر فرمود همچنین نیست مملوک

هرگز بنده گی استنکاف نکنند و مخلوق گاهی لاف فرزندی نمیزنند در آن وقت آیه لن یستنکف
المسیح ان یکون عبد الله و لا الملائکة المقربون نازل گشت و کذب ایشان بظهور پیوست
یعنی مسیح و فرشتگان مقرب که ایشان را ابناء الله میگویند بفرزندی نابوده راضی نشوند
بعد ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدای نبود بغیر پدر چگونه وجود او صورت نمود پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و سلم ساکت ماند جبرئیل در آن خصوص این سورة تا این آیتان مثل
عیسی عند الله کمثل آدم الآیة بر خواند و موازنه هفتاد آیه یکبارگی آورد و بر اجوبه
اصول ایشان پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم تنبیه کرد **سوره آل عمران و**
هی مدنیة مایتان آیة الم الله لا اله الا هو
مرفوع المحل بر ابتداست جمله لا اله الا هو خبر مبتداست معنی اینست خدای عز و جل نیست بجز
او معبودی بحق و نیست غیر او شنیده شده سزاوار پرستش مطلق ذکر توحید اینجا متضمن است
نفی الوهیت عیسی و رد مقالت نصاری که عیسی را اله میخوانند و معبود میدانستند **الحی**
القیوم مرفوع است از جهت آنکه خبر مبتدای محذوف است یا خبر بعد خبر مر الله راست یا
بدل از هو است معنی اینست اله زنده است پاینده و توصیف معبود بحی رد است بر عبده اصنام
که جهال را معبود دانند و القیوم رد است مرکسانی را که آدمی ناپاینده را همچو عیسی اله خوانند بر
تقدیری که الحی القیوم خبر مبتدای محذوف باشد هو الحی القیوم متعلق تاکید لا اله الا هو بود خاصه
در آیة الکرسی که گذشته و بیان پیوست روایت کرده اند که آصف بن برخیا وزیر سلیمان
صلوات الله علیه السلام در شان تخت بلقیس انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک گفت
وا آوردن تخت بلقیس بر سلیمان در مدت پلک زدنی حبت ندا یا حی یا قیوم بر آورد او ساخت
از یک نفس حاضر آورد و عیسی صلوات الله و سلامه علیه در احیاء موتی یا حی یا قیوم گفتی و زنده
گردان مرده جستی سوال بعضی دعوت اسم اعظم میکنند و اثر نمیبینند از کی است یا حقیقت تاثیر
دعا سبب مستحقا کننده چراست جواب شک نیست که تیغ قاطع است لیکن نه هر دستی آن را تواند

فصل کرد بغیر حرف عطف آورد و تاکید از جهت آنست تا کسی عالم قادر منتقم را عصیان نتوان
نماید و خود را در گناه که سبب انتقام است نیفکند پس کسانیکه عصیان می ورزند مگر عصیان خود را
از خدای مخفی میدانند پس چنانچه که مضمون جمله را منکر اند اینان را بتنزیل منزلهٔ منکران کرد
جمله را با تاکید آورد معنی اینست بدرستی که خدای پوشیده نیست بر وی چیزی از حال بندگان در
زمین و نه آسمان **هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ**
كَيْفَ يَشَاءُ کیف متضمن همزه است اصل او استفهام است و مراد اینجا نوعیت است
و این حال است از ضمیر یصورکم و کیف حال است از مفعول محذوف ای هو الذی یصورکم حال کونه
ن بتصویرکم کائنا علی کیفیة اخری معنی اینست خدای آنست که شما را در رحمها یعنی در زهدانهای
مادران شما را تصویر میکند بهر کیفیتی که میخواهد دراز و کوتاه سپید و سیاه ذکر یا انثی زشت
یا زیبا و این عبارتست از کمال قدرت و تصرف از مبداء فطرت یعنی هم در میان تصویر خدا
صورت بسته و بتخلیق او مصور گشته عیسی نیز از جملهٔ ایشان است پس مخلوق و مصور باشند خالقیت را
ن بود و الوهیت را نشاید این جمله در افادت این معنی مقرر جملهٔ سابقه بود هم از ینجهت فصل کرد بغیر حرف
آورد **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** این جمله تکرار لا اله الا هو الحی
القیوم است که پیش گذشت پس تاکید باشند معنی اینست نیست موجود خدای بحق سزاوار پرستش
مطلق مگر او که عزیز با اقتدارست غالبست استوار کارست **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ**
عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ
الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ هو مرفوع المحل بر ابتداست موصول
با صله خبر مبتدا است منه آیات ظرف مستقر حال آیات از الکتاب هن ام الکتاب صفت دیگر آیات
ن آیات محکمات و آخر متشابهات عطفست بر آیات محکمات و جملهٔ هو الذی انزل علیک الکتاب
یا این حال مقررست مر مضمون جملهٔ سابقه را از اثبات توحید و نفی اشراک و تثلیث معنی آنست
همون آنکه بر تو کتاب انزال کرد یعنی قران فرود آورده در ینحال که بعض از آیات محکمه است مفهم

صفات عظمت است و محکمات موافق دلایل عقلیست ثبوت او بر براهین عقلی مبنی است چنانچه انما
الهکم اله واحد لا اله الا هو الحی القیوم و ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء هو الذی
یصورکم فی الارحام کیف یشاء و قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و
امثال آن و درین آیت اشارتست که عیسی اله نبود و سزاوار پرستش نباشد چه بعض محکمات جلی
ست دلالت برین میکند که الوهیت عیسی منتفی است و بعضی محکمات چنانچه لم یلد و لم یولد دلالت
میکند که او ابن الله نیست اگر چه او را از جهت رسالت و عظمت شانی است و بعضی از قران آیات
دیگرست که متشابهات است قسمی از آن رموز حروف مقطعات است و قسمی از آن بعضی از صفات کمال
چون ید الله و وجه الله که در شاهد مقرون لصفات محدثات است نفی او موجب تعطیل بود و اثبات
او موجب تشبیه باشد سوال تقسیم کتاب بر دو قسم ظاهر و نصابی مفسر و محکم آمده است محصور نیست چه
غیر آن دو قسم ام کتاب خدای است بیان همان واضح چهار قسم و غیر واضح نیز مجمل قسم خفی
و مشکل و مجمل و متشابه منقسم شده حصر بر دو قسم چگونه آید و صحت آن چه نوع قسم روی نماید
جواب از آیهٔ مذکور حصر کتاب بر دو قسم مسطور و در نظم آیه دلیلی در حصر آن نمینماید و نیز در آیه
دلالت حصر کتاب یک بر دو قسم مذکور عطف اقسام دیگر رواست چنانچه گویند منهم آیات محکمات
و منها آیات مفسرات و منها آیات است یا گویند اخر متشابهات است و آخر مجملات و آخر مشکلات و ذکر
خفیات **فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ**
مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
تَأْوِيلِهِ موصول با صله یعنی الذین فی قلوبهم زیغ مرفوع المحل بر ابتداست الفتنة
مفعول له است مر فیتبعون را و ابتغاء تاویله عطفست بر وی و جملهٔ فیتبعون خبر مبتدا با خبر خویش
جزا اماست شرطا و محذوف آمده و جز خبرا قایم مقام شرط شده فا خبر خویش آیه در خبر دوم
رفته اصل کلام اینست اما یکن من شیء فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة و ابتغاء تاویله جملهٔ شرطیه عطف است بفا تعقیب بر جملهٔ سابقه و تنکیر زیغ برای نوعیت است

ای زیغ الی الکفر والابتلاء سوال در کتب نحو آورده و استعمال اما در کلام عرب دو وجه آمده استیناف
کلام چنانکه در آغاز کتب آرند و تفصیل اما جمله جائی اخوتک اما زید فاکرمته واما خالد فاهنته واما
فاعرضت عنه بعد اما لازم دارند و ظاهرست که اینجا استیناف نیست و برای تفصیل بعد باید
واینجا قسم دوم نمیآید اما اینجا برای تفصیل بود قسم دوم من حیث المعنی مذکور باشد ای فاما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله بغیر حق وفاء هواهم واما اهل
حق فیعتقدون حقیقه مراد الله ولا یبالون او یأولون علی وفاق المحکم معنی اینست پس هرکه
باشد چیزی از کسانیکه در دلهای ایشان میل است چنانچه خود را از درجه حجت در ورطه بدعت
یا کفر انداخته بود و اتباع هوا و دلیری برکتب خدا خویش را مبتدع یا کافر ساخته پس پیروی
میکنند چیزی را که متشابه است از قران باتباع ظاهر که مخالفت دلایل عقلیه است از جهت جستن
فتنه بر مردمان و از جهت جستن تاویل نابوده و ناپسندیده که بر زبان آورند چنانچه معتزله
در انکار رویت الی ربها ناظره را تاویل بنظره کردند تا در دین شور انند و دلها را متردد سازند
چون مجسمه که قائل بجسم شدند از ظاهر ید الله و وجه الله و فی جنب الله و مانند آن خدا را جسم
گفتند مجسمه گشتند و جهه تشبیه و چون مشبهه که بظاهر الرحمن علی العرش استوی و جاء ربک والا
ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام برکان و جهت مخصوص بمخلوقات است مشابهت مخلوقات قائل
گشتند مشبهه شدند و چون نصاری که بظاهر صیغه جمع در آیه انا نحن نزلنا الیک الذکر وانا
له لحافظون و انا لموسعون و نعم الماهدون و مانند آن تمسک کردند ان الله ثالث ثلثه گفتند
مثلثه گشتند و نیز گفته اند که نصاری الم را بر حکم حساب جمل هفتاد و یک سال تاویل کردند و انرا
مدت بقا امت پیغامبر و قلت غلبه ان بناداشتند کیف یتبع الذی بقا امته فی سنین معدوده
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفتار ایشان شنیده تبسم کرد و از گفتار ایشان باطل فرود آورد تعجب
آورد باز گفتند و مثل این حروف جای دیگر نیز آمده که از آن بر مثل این حساب عددی دیگر هم شده
امیر المومنین عمر رضی الله عنه در صدد صدق سنت نزول المص پیش ایشان گفت باز گفتند جای دیگر

جواب

نیز آمده امیر المومنین عمر گفت اگر نازل شده بار دیگر بهمین نوع سخن گفتند و حروف دیگر جستند
امیر المومنین عمر امر ذکر کرد حساب جمل عدد را برآورد گفتند ای عمر عدد مختلف .....
آوردی کار بر ما خلط کردی ندانیم درین اجل اکثر ثابت است یا اقل در رد ایشان این آیه
نازل گشت و بطلان تاویلات ایشان بیان نمود اما اعتبار مر عموم لفظ راست عام بخصوص
حادثه مخصوص نشود و اعتبار عموم لفظ او نیز وجه عام مذکور بعموم خود شامل است هر تاویلی
را که مورد بود و هر تاویلی را باطل است **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ**
این جمله حالیت یا معترضه است معنی اینست مبتدعان یا کافران ظاهر متشابه و تاویل ناپسندیده
او بالس روی میکنند و دم معرفت معنی ان میزنند معنی آن خبر خدای کسی نداند و فهم آن بفکر و رای
دیگری نتوانند **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** بعضی علما در الا الله وقف کنند
و الراسخون را معطوف بر الله نگویند در حق راسخان در علم بمعرفت تاویل متشابه قائل نشوند
و ایشان والراسخون را مبتدا دارند یقولون را خبر مبتدا پندارند و بعضی علما بر الا الله وقف
نکنند و الراسخون فی العلم را عطف بر الا الله دانند و موصول با او خوانند نسبت علم متشابه سوی
خدا و راسخان کنند یقولون را جمله مستانفه یا حال از راسخان گویند بر قول اول وارد می
شود که وضع کلام برای اعلام و افهام است متشابهات محل اشتباه و ابهام است چون مراد ان
فهم نشود نزول آن را چه فایده بود جواب آنست که فایده نزول متشابهات ابتلاء اهل علم است که
بطلب علم مولع اند و اینجا از طلب ممنوع میشوند و هذا اعلم الوجهین و اعظمها نفعا و جدوی و ابتلاء
بر ماندن از دو برتر است از ابتلا بطلب او جواب دیگر متشابهات اسرار فرقانی و رموز نهانی
زدا اند مرسل الله پیغامبر علیه السلام که مقصود بفهم فهم کرده اگر دیگری فهم نکند خلاف وضع
کلام نبود در تفسیر امام زاهد آیه را بر طریق اختلاف عصر و زمان داشته و هر دو قول اختلاف
زمان و درست پنداشته حاصل تقریر او آنست که در والراسخون بر قول بعضی واو استیناف است و
الراسخون مبتدا است و یقولون آمنا به خبر مبتدا خبر است راسخ را خصوص در تاویل متشابه روا نبود و بعضی

جامع الناس التفاتست از خطاب سوی غیبت معنی اینست هر اینه که خدا تعالی عدت خود را خلاف نکند
و موعدت خویش را در عوض خلف نیفکند پس مردمانرا جمع خواهد کرد و وعده و رحیز خلاف نخواهد
آورد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ
وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ
النَّارِ شیئا مفعول مطلق است و تنکیر او برای تقلیل است ای لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم
یسرا من الاغناء هم ضمیر فصل است و جمله اولئک هم وقود النار عطف است بر جمله سابقه و چون جمله
ان الذین کفروا لن تغنی عنهم با آیت ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید مطلوب است و در
مقصود با او موافق است تکریر او بود تقریر او باشد از ینجهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد و چون
کافران مضمون جمله را منکری تاکید کرد ان که ادات تاکید است معنی اینست بدرستی آنکه آنکه کافر
شدند و آیات محکمه را انکار کردند و متشابهات را موافق محکمات نشناختند و بر اتباع ظاهر و
تاویلات فاسده بکفر و هوا بر افراختند بقوت مال و کثرت فرزندان مغرور شدند و از جهت سرکشی
و طغیان در ره حق نیامدند ایشانرا مالهای ایشان و فرزندان ایشان از دفع عذاب خدای
هیچ چیزی از نفع نفع نکنند و دستگاه و جاه ایشان بهیچ وجهی ایشانرا سودمند نبود و ایشان
هیزم دوزخ هم ایشان شدند که در آتش سوزان جاودانند الحاق سکینه وعید کافران باز داشتن ایشانست
از ممنوع انواع کفر و کفران و آن متضمن است مر باز داشتن بازنصاری از کفرهای ایشان كَدَأْبِ
آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ کداب بهمزه ساکنه و الف
خوانند و معنی هر دو یکی دانند ای کداب آل فرعون و این جمله نیز در مذمت کافران تشبیه مطلقا
متضمن تسویه ایشانست موافق است مر جمله سابق است که در مذمت کافران بود مر جمله سابقه را که
سابقه را مقرر نمود معنی اینست حال ایشان و داب ایشان همچو حال و داب آل فرعون است در کفر
و گمراهی و فساد و تباهی اعتبار اهتمام نمودند كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اینجمله وجه تشبیه است
معنی اینست ایشان بر نوع چه همچو ایشان شدند و بدینجهت بر ایشان شناختند که آیات ما را تکذیب کردند

٤

ودروغ

عطف است بر کذبوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ و دروغ و مفتری خوانند
بآیاتنا معنی اینست پس گرفت ایشانرا خدای دیان بکناهان ایشان یعنی ایشانرا بر آنکه
در خور ایشان بود کرد و در ورطه عذابی که مستحق آن بودند آورد وَاللَّهُ شَدِيدُ
الْعِقَابِ این جمله تکمیلات است خدای که کریم است رحیم است شاید سبک باشند با قتضاء رحمت
باسانی بگذرد این وهم را با یراد این جمله دفع کرد شدید بر وجه تکمیل آورد معنی اینست خدای
سخت است عقاب او و دشوار است عذاب او اعاذنا الله منه ذلک و عصمنا بفضله من ذلک قُل
لِّلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ
جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ اینجمله مستانفه است چنانست که چون پیغامبر صلی
الله علیه وسلم حال ایشان شنید و عقوبت ایشان در خاطر گذرانید فرمان حق است ماذا اقول لهم
گفت بقول قل للذین کفروا الایه جمله و بئس المهاد تذییل است ستغلبون و تحشرون بصیغه
خطاب و غایب خوانند غیبت بنسبت امر و خطاب بنسبت ماموران اند روایت کرده اند که پیغامبر
علیه السلام در واقع بدر لواء ظفر افراخت بر مشرکان غالب آمد و بعضی را از سران مکه کشت
و جماعتی را اسیر ساخت اهل کتاب گفتند و تحقیق است این همان پیغامبر است که در کتب ما
موعود بود و از بیان صفات جلیله او که در کتب ما ست حقیقت او روی نمود منصور است بر
اعدا مؤید است از حضرت خدا و قصد کردند که ایمان آرند و سر در ربقه انقیاد در آرند بعضی
از ایشان گفتند شتابی مکنید واقع دیگر را منتظر باشید بعد چند روز واقعه شده در ترددی افتادند
و زبان طعن گشودند گفتند اگر مؤید از خدای بودی او را این نوع هزیمت روی ننمودی این آن
پیغامبر موعود نیست چه آثار تائید و تقویت در وی موجود نیست شقاوت در کار شد ادبار روی آورد
آثار شقاوت اظهار کردند و دل بر عداوت آوردند گفتند مردمان مکه را که جنگ آزموده نبودند
بود اگر جنگ با ما خواهد افتاد هزیمت وی خواهد بود این آیه بخصوص در شان اهل کتاب نازل
گشت و ابن نظم در حق ایشان بورود بوده است و بعموم متناول است مر همه کافران و متضمن است مر رد

جنگ بدر ماه

تو را ترسانیدن حق اینست بگوی ای محمد مر کسانی را که کفر ورزیدند شما از ربقه انقیاد آیات قرآنی
کشیده‌اند زود باشد که مغلوب خواهند گشت و مقهور خواهند بود و در مدت اندک گرفتار
مرد و جان بملک الموت خواهند سپرد و بعد از موت بسوی دوزخ برانگیخته خواهند گشت و بعذاب
عقاب خواهند بود و دوزخ بر قرارگاهی بود و بد مقری باشد **قد كان لكم**
آية في فئتين التقتا فئة تقاتل في سبيل الله
وأخرى كافرة يرونهم مثليهم رأي العين
آیة اسم کان است لکم خبر است التقتا صفت است مر فئتین فئة نکره مخصوص بحذف صفت بتقدیر
فئة منهما مبتدا است تقاتل في سبيل الله خبر مبتدا است و اخرى بتقدیر فئة اخرى كافرة عطف است
بر فئة تقاتل في سبيل الله یا تقاتل فیه باشد موصوف با صفت بدل از فاعل التقتا بود و اخرى
مثل اوست یعنی موصوف با صفت عطف بر اوست و کلام از باب توشیع بود ایراد متناهی و متغیر
بمعطوف و معطوف علیه بر طریق تشیب ابن آدم و تشب فیه خصلتان الحرص وطول الامل باشد
یرونهم و ترونهم بصیغه غایب و مخاطب خوانده‌اند بطریق خطاب مر مشرکان را است ای ترون
ایها المشرکون فئة المسلمون مثلیهم ستمایه و سبعا و عشرین و بر صیغه غیبت ضمیر فاعل بر مسلمانان
است و ضمیر مفعول و ضمیر مثلیهم بر کافران است یا بر عکس جمله قد کان لکم آیة تا آخر مقرر
مضمون جمله سابقه را که مشتمل قول نصاری است چه کسی که جماعتی را در نظر مردمان دو چندان
تواند کرد تخیص را بغیر نیز چرا نتواند آورد استبعاد در قدرت خدا خطا است و نزد دور توانائی
او روا است معنی اینست بدرستی هست مر شما را در صدق دعوی که شما مغلوب خواهید شد علامتی
ظاهر در دو گروهی که در معرکه مجتمع گشتند و بیکدیگر بحرب پیوستند گروهی از آن دو گروه در رضای
خدای قتال میکردند و گروهی دیگر کافر بودند در حال که می بینند کافر مسلمانان را دو چندان
عدد خویش بتحقیق دیدن چشم رسیدند و با وجود قلت ایشان نسبت بکثرت عدد ایشان
مبتر رسیدند روایت کرده‌اند که عدد کافران هزار و بعضی گویند سیصد و پنجاه و عدد مسلمانان سیصد

و سیزده

و سیزده کافران مسلمانان را دو چندان یعنی ششصد و بیست و شش در نظر می آوردند بدین قدر
کافران قتال واجب نبود مسلمانان را و چندان خویش از کافران غلبه متعذر بود و تواند
بود که معنی چنین بود می بینند کافران مسلمانان را دو چندان عدد مسلمانان یعنی سیصد و بیست
و شش عدد ثابت خویشند و از کثرت عدد ایشان نترسند و تواند بود که معنی بود می بینند
کافران مسلمانان را خلاف نفسها خویش را دو چند عدد خویش می بینند تا دلیر شوند بدین تقدیر
اجتماع ضمیر فاعل و مفعول بود و آن از خصایص افعال قلوب باشد **والله يؤيد**
بنصره من يشاء إن في ذلك لعبرة لأولي
الأبصار جمله والله يؤيد بنصره من يشاء تذییل است و جمله ان فی ذلک لعبرة
لاولی الابصار تذییل است بعد تذییل است و تاکید جمله از جهة آنست که اینجمله تعریض است این
کافران که عبرت نمیگیرند و پند نمی پذیرند اولی الابصار نه اند چنانست که گفت الکافرون
الذین لم یعتبروا الیسوا منهم اولی الابصار کف مضمون جمله بر معنی یکنی عنه منکرند و بر انکار
مصرانند برین اعتبار جمله را موکد کرده و بتوکید آورده و بودن کفار غیر اولی الابصار که
ثبت بطابق واقع بر وجه تمثیل است از قبیل طارت به العنقا و ذهب به الفیل است معنی اینست
خدای استوار کند از فریقین هر کرا خواهد بدرستی که درین قصه عبرتیست مر خداوندان بینائی
و فکرت مر اصحاب دانائی چون خدای عز و جل در نظر بینا خداوند بینائی عدد آنکه او را بسیار
نماید بقدرت قادر مطلق عدد بسیار در نظر اندک آید تا فرقه عزدل شوند و بترسند و فرقه دیگر
شوند و حمله کنند غالب آیند کان بتائید خدای واثق کردند و دل در وقایع بر نصرت و تائید او
بنهند و بدانند چنانچه در وقایع تائید و نصرت کرد بیشتر نیز مدد از غیب خواهد آورد لغو لقد
اس الله بیما نصر كذلك يحسن فيما بقي و مغلوب شوند کان اگر آن را بچشم عقل درست با
نظر باطن سلیم بود غیرت مذکوره بدانند که چنانچه در حادثه سابقه بظهور قدرت خدای مغلوب
شده‌اند در حوادث دیگر نیز مغلوب خواهند شد بدین فکرت موعظت پذیرند **زين للناس**

ذکر کرد بعد ذکر حسن مآب که بهتر از متاع دنیا است او ردا بن از چیزی آمده چه چیز حاصل خواهد گشت

جواب در والله عنده حسن المآب انبای از انچه بهتر است از متاع دنیا بر سبیل اجمال بود و از انبای که

مضمون بخیر من ذلکم است تعبیر انچه بهتر است از متاع دنیا که جنات عدن و خلود دران است روی

خواهد نمود سوال چون در انبئکم بخیر من ذلکم انبا از تعیین حسن المآب مذکور مقصود بود در مضمون

قل انبئکم بخیر من ذلکم معهود باشد تعریف بلام عهد باید نه تنکیر نشاید خیر را نکو او آوردن تعریف

چرا نکرد جواب در مقام عهد از جهت قصد تعظیم تنکیر آمده با وجود مقتضی تعریف از جهت افادت

تعظیم تنکیر سائغ شده چنانچه کسی گوید جاءنی رجل دیگری گوید رجل جاء کسی فاکرمه ای رجل عظیم جاء

للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها جنات مبتدا است للذین اتقوا

خبر مبتدا است عند ربهم ظرف است مر ظرف مستقر را تجری من تحتها الانهار صفت است مر

جنات خالدین حال است از للذین اتقوا که مجرور لام است و تواند بود للذین صفت خیر باشد بمعنی خیر

کاین للمتقین بود بر این وجه جنات خبر مبتدا محذوف دارند جمله هو جنات مستانفه در بیان خیر هذا

واین وجهی موجه قرات جنات بکسر را بابدال از خیر موید این وجه است معنی اینست کاین است مر متقیان

نزد پروردگار بوستانهای که روانست فرود آن جویها در حاله که ایشان در ان جاوید باشند تا ابد

هیچ بیرون نباشند و قرب مذکور که مفهوم عندیت است اول بقرب مکانت است قرب مکان که خدای

عز و جل منزه است از ان **وازواج مطهرة ورضوان من الله**

بکسر را و ضم او خوانند معنی یکی دانند و ازواج با معطوف خویش عطف است بر جنات و تنکیر رضوان

برای تعظیم است ای رضوان عظیم من الله معنی اینست مر متقیان راست جنات و زنان پاک کرده شده

شده از دنس شوان که ایشان را حیض و نفاس نبود و بول و غایط و مانند آن

و خشنودی عظیم از کردگار کریم **والله بصیر بالعباد** بجمله تذییل است

اینست و کردگار بینا است بکار نیکان حال ایشان دارند جزا دادن تواند **الذین**

یقولون

یقولون ربنا اننا امنا فاغفر لنا ذنوبنا

وقنا عذاب النار موصول با صله صفت عباد است ای بالعباد

الذین یقولون الایه یا صفت للذین اتقوا است یا منصوب المحل است اعنی جمله ندا یعنی ربنا

است مر ثنای خدای بربوبیت و تعظیم مضاف الیه با صفات و اظهار اهتمام که در جمله که ما بعد

اوست اننا امنا مفعول یقولون است فا در فاغفر لنا سببیه است بر طریق اتینک او اکرمنی

معنی اینست میگویند ای پروردگار ما بدرستی که ما ایمان آوردیم پس بیامرز از گناهان ما را و

وا از عذاب نار نگه دار مارا

الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار

الصابرین با معطوفات خویش صفتی دیگر است مر عباد را یا متقیان را یا منصوب اعنی است معنی

اینست کسانی که صبر کننده یعنی حبس کنند نفس خویش را بر اتیان حسنات و اجتناب از سیئات

وکسانی که زبان قال و زبان حال ایشان مطابق واقع بود یعنی آنچه بگویند و آنچه نمایند موافق

واقع باشند و کسانیکه قایم در عبادت و ثابت اند در طاعت یعنی دعا کرده اند طاعت ورزیده

اند و کسانیکه انفاق کننده اند مالهای خویش را در راه خدای یا انفاق کننده اند جاههای

خود را برآوردن حوایج محتاجان و کسانیکه مشغول اند باستغفار و خواهش آمرزش در سحرها و

تخصیص وقت سحر از جهت شرف و خطرست در خبر آمده در اول شب ندا میشود که بایستند عابدان

عابدانیکه خدای قیام ایشان خواسته است و آنچه مقدر کرده است از عبادت می آرند باز ندا

میشود که خیز قانتات کسی که خدای خواسته است بر میخیزد در خشوع و قیام صلوتی باشد چون وقت

سحر می آید ندا میشود که برخیزید مستغفران کسی را که خدای خواسته است بر میخیزد و آن قدر استغفار که نصیب او کرده اند

بکه ازین معلوم شود که وقت سحر

وقت با احترام است این وقت را با استغفار مداومت تمام است و نیز در خبر است

هر که شب برخیزد و دو رکعت نماز بگذارد و هفتاد بار استغفار کند او را در مستغفران نویسند درجه

استغفران باید سوال چون در الصابرین صبر بر طاعت وصبر از معصیت مراد دارند معصیت کجا باشد که
استغفار کنند پس استغفار با صبر از معصیت چگونه شود بجهت آن چه نوع باشد جواب تواند بود که
صبر از معصیت بعد توبه استغفار کنند از معاصی گذشته یا از تقصیرات وفوت ترقی کردن وانتقال
افزودن در طاعت وعبادات بعضی گفته اند پنج طایفه است طوایف کرام مشتمل است بر پیغامبر و
یاران رضی الله عنهم وعلیه الصلوة والسلام صابران زمره اند طاعت ایشان صبر است وسران طایفه
پیغامبر است بر جفاء دشمنان ازیشان صبر کرده وسماء حمل بر شکیبائی آورد وصادقان همچو ایشان
که سر ایشان ابوبکر صدیق است وقانتان فرقه اند که صدر ایشان عمر فاروق است ومنفقان
گروهی اند که عثمان عفان آن گروه را مخبر است ومستغفران قومی اند صدر ایشان علی کرم الله وجهه
از جمله قوم سر بر است رضی الله عنهم اجمعین **شهد الله انه لا اله الا**
هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط
الله فاعل است مر شهد قائما بالقسط حال قایما از وست ان با اسم وخبر بتقدیر بانه او علی
انه مفعول است وبودن او حال معکده که شرط او آنست که بعد جمله اسمیه باشد بعد شهد الله که
جمله فعلیه است مشکل است مگر آنکه او را بعد جمله هو الهنا که جمله لا اله الا هو فهم میشود اعتبار کنند از
قبیل زید ابوک عطوفا گردانند یا جمله شهد الله را که از صفات خداست مستلزم دوام وثبات مشترک به
اسمیه گویند وبعد او صحت وقوع حال موکده جویند واگر قایما بالقسط را نصب علی المدح دارند بتقدیر
اعنی بنیاد نهند درست باشد تنکیر مزاحم او نشود زیرا چه مفعول اعنی چنانچه در نحو العرب اقری الناس
الضیف معرفه آمده وشعنا مراضع مثل النعال بتقدیر اعنی شعنا با تنکیر نیز مستعمل شده وشهادت
بدو معنی مستعمل است گواه شدن وآن عبارت از شاهده وعیان است وگواهی دادن سوال از شاهده
وعیان است نه مبنی بر ظن وحسبان ——— وتوحید مع المستعمل محسوسات معتزل اسفرا شهدوا
تاویل بیین کنند بعضی ماول با خبر گویند وبعضی بمعنی علم دارند تصحیح مجاز بملازمت این معانی
شهادت بنیاد نهند صاحب کشاف شهد را در اشهاد سوی حق استعارت از دل دانستند

شهادت اختیاری

سوی فرشتگان واولوا العلم استعارت از اقرینه گشته سوال شهد یکبار مذکور است در یک لفظ
دو معنی حقیقی یا مجازی یا مختلف مراد نتوانند داشت از اراده دو معنی از یک لفظ بر هیچ وجهی
درست نتوان بنیاد نهاد از شهد معنی دلالت واقرار چه نوع مراد بود بر چه وجه صحیح باشد جواب
در والملائکه فعل محذوف بود واین عطف جمله بر جمله باشد وجمله ثانیه یعنی وشهد الملائکه
معترضه میان حال وعامل حال بود پس برین تقریر دو معنی مذکور از دو لفظ مراد باشد از یک
لفظ مراد نبود جمله شهد الله مقرر است مر مضمون جمل سابقه را که اثبات توحید ونفی تثلیث
ذکر یک است ورد نصاری در قایل شدن بالوهیت عیسی است معنی اینست گواهی داد
خدای بیان کردن است بدرستی خدای یکی است جز او معبودی بحق نیست وگواهی داده اند یعنی
اقرار کرده اند واعتراف نموده فرشتگان علیهم السلام وخداوندان علم از پیغامبران وعلماء
اسلام زهی شرف اهل علم که گواهی ایشان در نظام گواهی خدای بود وذکر ایشان یاد کرد
خدای مقرون باشد معتزله تقدیم فرشتگان را بر مطلق اهل علم موجب تفضیل فرشتگان
بر انبیا دارند وخواص بشر میدارند ونزدیک اهل سنت وجماعت تقدیم از جهت سبق در خلقت بود
از جهت فضل ومنزلت نباشد شرف علم پوشیده نیست شرف آدم بر نسبت فرشتگان بعلم
همین نوع است در تفسیر آورده هر که تکیه کرده بر فراش خود کند بی آنکه فکره در خاطر افکند
بهتر است مراو را اینحال از عبادت عابدان هفتاد سال گفته اند علم وضیع را شریف کرده اند
وفقیر را بغنا رساند وضعیف را قوی کند وبخیل را در سخاوت افکند مستور را بشهرت رساند بعید را
قریب گرداند در حدیث است فردا قیامت علما را خطاب شود یا معشر العلماء لم اضع علمی فیکم الا
لعلمی بکم ولم اضع علمی فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم فیقولون یا ربنا ومحبوبنا فیقول
انتم محبوبکم علما را در جهان کاری ونزدیک خدای عز وجل بزرگ اعتباری است علمی که ایشان
بیان کنند بدمی وقدمی در کار زنند تا قیامت هر که بدان عمل کند همچنین ثواب عاملان نصیب
عاملان گردانند فطوبی لهم ثم طوبی لهم فبشری لهم ثم بشری لهم نظم کاری که زهر کار گزینی علم است

نظره در علم

وجهی لله عطف بر ضمیر متصل بغیر تاکید بمنفصل از جهت فصل روا باشند معنی اینست چون تحقیق کن
وشهادت خدا و فرشتگان اهل علم هویست اگر مخالفان با تو محاجه کنند و مخاصمه و مجادله و رزند
پس بگو ذات خود مر خدای را سپردم و بر دین حق تصدیق کردم وجه معنی ذات آمده چنانچه در وجهک
جزو دربیقی وجه ربک تحقیق شده **وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ**
وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ وقل عطف است بر جمله شرطیه که جزا و امر است
فان حاجوک فقل اسلمت استفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار تا بدانچه مطلوب
است اقرار کنند و دم راست وصدق زنند معنی اینست و بگو مر کسانی را که داده شده اند کتاب
یعنی توریت و انجیل که آنرا امید انستند و بگو مر امیان را یعنی مشرکان مکه را که ایشان کتابی و قرا
نداشتند اسلام اورده اند و انقیاد دین اسلام کرده اند و این برای آنست تا ایشان اقرار کنند
و اسلمنا گویند **فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا**
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ فان اسلموا شرطیست محذوف الجزا فقد اهتدوا
تعلیل است فان اسلموا نجوا لانهم فقد اهتدوا این شرطیه مذکور ... برای بیان حال مخاطبان
بعد گفتن ء اسلمتم معنی اینست که ما اسلام اورده ایم و دین حق را تصدیق کرده ایم در دنیا از گمراه خواهند
وکشته گشتن نجات یابند و در آخرت از معذب شدن و سوخته گشتن رها شوند زیرا که راه راست
یافتند سوی مانند اسلام شتافتند و اگر روی گردانند از ایمان اوردن و اقرار بایمان و اسلام
کردن ترا زیان نکنند و در مضرت نمیکنند زیرا که نیست واجب بر تو مگر رسانیدن و بوم شناخت
و آنچه بر تو واجب بود بجا اوردی **وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** اینجا به بدل است اعمال
معنی اینست خدای بیناست به بندگان کار ایشان می بیند و نیت ایشان میداند بر
و نیات جزا دادن و سزا کردن می تواند **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ**
بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ
يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ

ع

الناس

النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
مَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ يقتلون ثانی از باب قهر و بر صیغه مضارع
از باب مفاعله خوانند بر حسب اختلاف قرات معنی مختلف دانند و جمله ومن یکفر بایات الله فان الله
سریع الحساب و جمله فان تولوا فانما علیک البلاغ و جمله والله بصیر بالعباد ملوح سوی وعید کفار
بود سامع منتظر بیان آن بود جمله را موکد اورد و بر وجه استیناف فصل کرد و تواند بود که ان الذین
یکفرون بایات الله کنایت از یهود باشند از باب کنایت موصوف بود و این جمله را مقرر مضمون سابقه
گردانند لحوق عذاب کافران فهم میشود دارند و تاکید آن از جهت انکه ایشان معذب بودن خویش را
انکار میکردند عذاب الیم را منکر میشدند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و نحن ابناء الله میگفتند
بدارند فبشرهم بمعنی انذرهم از باب استعارت ضد برای ضد بود استعارت تملیحیه یا تهکمیه باشند
چنانچه درین بیت آمده و دلیر و بشر بمعنی غزل استعمل شده بیت دلبری صغیری شنید و رسید خبر بری
ز موی نیکو شنه خریده منه ناصرین اسم ما نافیه است من در و زایده است لهم خبر است ظرف مستقر است و
جمله و ما لهم من ناصرین عطف است بر جمله اولئک الذین حبطت و جمله اولئک تا آخر معلله است مر فبشرهم
بعذاب الیم سوال استغراق مفرد اشمل بود اوردن صیغه جمع در ناصرین بچه وجه روی نماید جواب
تواند بود اختیار صیغه جمع از جهت رعایت فاصله بود در تواقف او اخر آیات باشند معنی اینست بدرستی خدای
کسانی را که بایات خدای کفر می ورزند و انبیا را بغیر حق میکشتند و کسانی را که عمل بعدل میکنند و امر
ظالم جور مانع میکردند پس مژده ده ایشان را بعذابی دردناک و خبر کن خبری که متضمن بیم و باک ایشان
باشند که عملهای ایشان در دنیا و آخرت تا حبط شده و هیچ کاری ایشان را سود مند نباشند و نه ایشان
را یاری دهندگان و نصرت کنندگان روایت کرده اند از بنی اسرائیل در اول ساعت روز چهل و سه
پیغامبر را کشتند و صد و دوازده که عابد با امر معروف ایستادند در آخر آن روز کشته گشتند **أَلَمْ**
تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ

إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ

• روایت کرده اند مردی و زنی زنا کردند
ایشان پیش حکام آوردند حکم توریت در باب زانی محصن رجم بود حکام را از وجاهت زانی و زانیه
مذکور و اخذ رشوت حکم مذکور سایغ ننمود حکم زنا را تحریف کردند و از رجم بروی سیاه کردن آوردند
گفتند بسوی محمد بروید و این حکم بپرسید شاید در شریعت او آسانی بود این مهم بر ما آسان شود پس
بپیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدند پیغامبر صلی الله علیه وسلم حکم برجم فرمود ایشان قبول نکردند
و این حکم را در معرض ظلم آوردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود حکم توریت همین است بنمایید توریت
دارید حکم مذکور از توریت بیرون آرید ایشان آوردن توریت اعراض کردند دل بر نمودن توریت
ننهادند و بعضی گویند توریت آوردند ابن صوریا که بزرگترین احبار ایشان بود خواندن
گرفت تا آنکه بر حکم رجم رسید از خواندن آن اعراض کرد عبد الله سلام رضی الله عنه که او نیز از احبار
ایشان بود و پیش پیغامبر ایمان آورده در علماء دین کوشش مینمود گفت رجم با جرام توریت و در
اثبات سخن باطل برای چه میگویی توریت را از دست او استد حکم رجم را از توریت خواند ابن صوریا
با جماعه یهود خجل شد حق بظهور پیوست این آیه در شان ایشان نازل گشت استفهام برای انکار است و
اثبات و تنکیر نصیبا برای تعظیم است یعنی نصیبا عظیما بود چه ایشان احباب بوده اند و در حفظ لفظ
و فهم معنی خود رنج بسیار مینمودند از ضبط لفظ و درک معانی نصیب وافر داشتند و از جود را از
لفظ و معنی بر سبیل کمال واقف می بند اشتند با وجود آنکه از کتاب خویش صاحب حظ وافر
نصیب کامل بودند از دعوه سوی همان کتابی که نصیب دارند اعراض و تولی مینمودند جمله یدعون
الی کتاب الله حال است از الذین اوتوا نصیبا من الکتاب که مجرور الی است لیحکم ای لیحکم الرسول
متعلق است بیدعون ثم یتولی عطف است بر یدعون وهم معرضون حال است جمله الم تر الی الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب حکایتی دیگر است مر مقصود جمله سابقه را که باز داشت از کفر و انذار که
و تبلیغ بود مقرر است معنی آیه چنین است آیا ندیدی یعنی ندیدی ای محمد بسوی کسانیکه داده شده اند

نصیبی عظیم از کتاب و بهره فهیم از کلامی با صدق و صواب خوانده میشوند سوی کتاب ایشان یعنی
توریت تا میان ایشان در آنچه اختلاف کرده اند حکم کند و ایشان را از ظلمت اشتباه بیرون آرد
فریقی از ایشان روی میگردانند و اطاعت لازم [illegible] و ایشان همیشه صفت اعراض از حق
دارند و گاهی بدین حق روی نمی آرند سوال تولی و اعراض یکیست میان ایشان در معنی فرق نیست
تعبیر از یک معنی بدو عبارت تخلف و ترادف است تجدد و استمرار چگونه آید و صحت آن چه نوع روی
نماید جواب ثم یتولی بصیغه تجدد اخبار است از حدوث تولی که بعد دعوت سوی کتاب بود و هم
موصول اخبار از اعراض ایشان در حق و صواب بود و ظاهر است که اعراض بعد از دعوت سوی
کتاب متجدد و حادث دارند و اعراض از حق و صواب در جبلت و طبیعت ایشان ثابت و مستمر بوده اند
و ایراد ثم در ثم یتولی دلالت میکند بر وقوع تولی بعد از دعوت و گذشتن و یافتن مهلت

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ

اینجا مستانفه است جوابی که کسی گفت بای سبب یتولون عن الحق
و یعرضون عن الکتاب فقیل ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات معنی آنست
آن یعنی روی گردانیدن ایشان از دین و منکر شدن از حق یقین بسبب آنست که گفته اند
ایشان ما را آتش نخواهد چند روز معدود و بیان ایام معدودات گذشته و دیگران بالا رفته

وَغَرَّهُمْ فِى دِينِهِم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ

این جمله عطف است بر جمله قالوا لن تمسنا النار یعنی اینست و ایشان را در دین مغرور گردانیده
و بهلاک ابد رسانید آنچه افترا میکردند و نابوده میگفتند چنانچه لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
و نحن نشفع لنا آباؤنا الانبیاء و نحن ابناء الله و احباؤه و جز آن از کلمات ناستوده و سخنان نابوده

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَٰهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ

فاء سببیه
جمله سبب مضمون جمله سابقه است ای صنعوا فی الدنیا ما ذکرت فکیف یکون حالهم او فکیف یصنعون
اذا جمعناهم الآیه و استفهام برای تهویل و تخویف است و جمله بیان نفی عت حال کافران و شناعت

تعز فك كل خير كالنصرة والغنيمة والهداية والسعادة والصحة والعافية والعزة والرفاهية و القناعة
والغنى والامن والفراغ والعدالة وضبط الجوارح والاخلاق الحميدة وساير النعم والفضايل
الخير مرفوع بر ابتداست وبيدك خبر مبتداست ولام در الخير براى استغراق است اى بيدك كل خير
وانجمله تقرير جمله سابقه است بر وجه تعميم بعد تخصيص معنى اينست بامر تست ودر تحت تصرف تست
هر خيرى چون عزت ورفاهيت وفتح ونصرت وغنيمت وسعادت وهدايت وصحت وعافيت وامن
وفراغ وضبط جوارح واعضا وصرف قواى ظاهر وباطن در رضاى خداى واخلاق حميده واوصاف
پسنديده وساير فضايل ومحاسن وشمايل اينهمه در تحت تصرف خداست عطا يا حق جل وعلاست
هر كرا خواهد بدهد واز هركه خواهد باز ستاند وباضداد آن مبتلا گرداند نعوذ بالله منها وتخصيص
ذكر خير از جهة مقام است تقييدى نيست زيرا كه فايده شدن برينكه شر بارادت خداى نيست چنانچه
معتزله ميگويند بى معنى است **انك على كل شئ قدير** • اين جمله
تذييل است تاكيد او از جهة ابراز مقصود وثناى بارى بر وجه وكادت واستوارى است معنى
اينست بدرستى تو بر هر خير قدرت دارى توانى كه ملكى از ملكى بكنى وبديگرى بسپارى وتوانى
كه ذليل را عزيز كنى وعزيز را در ذلت افكنى **تولج الليل فى النهار**
وتولج النهار فى الليل وتخرج الحى من
الميت وتخرج الميت من الحى وترزق
من تشاء بغير حساب • اين جمله با معطوف خويش بيان كمال قدرت
خدا وتبيان قدرة سبحانه وتعالى مفيدست مر تأكيد وتقرير مر جمله انك على كل شئ قدير وبغير حساب
تتميم است بيان رزق كثرت با تكميل است بدفع ابهام قلت چنانچه در ويطعمون الطعام على حبه
بر دو وجه مذكور گشته معنى اينست درآرى تو شب را در روز يعنى ساعات شب كم كنى وساعات
روز بيفزايى ودرازى روز را در شب كه بجاى روشنائى بعضى ساعات روز تاريكى شب بنهائى و
بيرون آرى زنده را از مرده ومرده را از زنده چون آدم عليه السلام از گل وناقه از سنگ وجوزه

از بیضه ومومن از کافر ودانا از نادان وچون کافر از مومن وجاهل از عالم وطالح از صالح و
بیضه از ماکیان وروزی دهی بغیر شمار هرکرا خواهی بغیر شمار روزی کثرت یا بغیر حساب در
آخرت **لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء**
من دون المؤمنین • لایتخذ نهی غایب است المومنین فاعل او است
الکافرین مفعول اول واولیاء مفعول دوم است مقصود از نجمله نیز نهی دوستی کافران والزام
مخالفت ایشان است روایت کرده اند در ان هنگام که عبد الله بن ابی بن سلول ومنافقان دیگر
با جهودان وترسایان محبت ورزیدند وایشانرا بدوستی گزیدند وغیبت مسلمانان برایشان می
کردند واسرار مومنان بکافران میرسانیدند این آیه وارد گشت واین نظم بورود پیوسته است تا مسلمانان
خالص با کافران دوستی نکنند وهمچو منافقان بدین بلا مبتلا نشوند وبعضی گویند این آیه در قضیه
حاطب بن ابی بلتعه وارد شده وقصه آن چنان بود حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی بسوی اهل مکه نوشت
بدست عورتی برای رسانیدن داد پیغامبر خدا را خبر شد امیر المومنین علی را فرستاد تا دنباله کنند
بدست آرد هر جا که بیابد مکتوب بیارد امیر المومنین علی رضی الله عنه دنبال آن عورت شتافت
او را در باغی یافت از وی خواست تا دل بر صدق نهد ومکتوبی که می برد بدهد عورت مذکور دل بر
صدق ننهاد وبر دادن مکتوب انکار کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه تهدید کرد مکتوب مذکور که
در موی خویش پنهان داشته بود بیرون کرده نمود امیر المومنین علی مکتوب مذکور پیش پیغامبر آورد
رضه آنرا ذکر کرد مضمون آن این بود من حاطب بن بلتعه الى اهل مکه ان محمدا یقصدکم فخذوا
حذرکم که چون این مکتوب پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم خواندند واین مضمون بزبان راندند
حاطب بن ابی بلتعه حاضر بود واین عمل از وی پیغامبر را دشوار نمود امیر المومنین عمر گفت یا رسول الله
دعنی اضرب عنق هذا المنافق پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود انه شهد بدرا وما یدریک لعل الله
ان یکون قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم یعنی حاطب بن ابی بلتعه در جنگ
بدر حاضر بود وچه دانی ای عمر شاید بود که خدا تعالی بعد اطلاع بر اهل بدر گفته است هر چه خواهید کنید

از اندک و بسیار از عبادت نکنید بدرستی من شما را آمرزیدم و گناهان شما محو کردانیدم امیر المومنین
عمر باز کشتن او باز ماند خاطب مذکور عذر نبشتن مکتوب بسوی کافران بزبان راند کفت یا رسول الله
نه بنکشته ام و بکفار نه پیوسته ام و عداوت پیغامبر علیه السلام نکزیده ام سری پنهان نرسانیده ام
مکتوب از جهت مخالفت اهل اسلام نه نبشته ام و در ره بطلان نرفته ام لیکن من اهل و فرزندان در مکه
دارم کسی یاری مدد کننده ایشان نمی بینم با ایشان نبشتن مکتوب صورت محبتی اظهار کردم تا
ایشان اهل و عیال مرا متوض نشوند و ایذا نکنند و در مکتوب چیزی نه نبشته ام که مسلمانانرا
زیان کند یا کافرانرا نفع باشد از جهت ترس اینها کافران محبتی نابوده اظهار کرده ام و خود را در موضع
دوستی او آورده ام در دل من بغض ایشان متمکن و عداوت ایشان میرا من است پیغامبر صلی الله علیه و سلم اورا
صادق پنداشت درین قضیه معذور داشت **سوال** چون اورا محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان
در دل داشت ظاهر مینمود ورود لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء در حق او نبود و نزول آن در شان
او نباشد **جواب** ورود نهی از محبت ایشان در حق عام مومنان است باعتبار آنکه منافقان کافرانرا
دوست کرفته بودند و با ایشان آمد و شد مینمودند در و داستثنا قوله الا ان تتقوا منهم تقیه در حق
خاطب بن ابی بلتعه است که از جهت خوف کفار محبت اظهار کرده بود دل بر بغض متمکن داشت و صورت محبت
مینمود پس ورود این باعتبار نهی مذکور در حق عام باشد و اعتبار استثنا در شان خاطب بن ابی بلتعه
بود **معنی** اینست میکیرند مومنان کافرانرا دوستان از غیر مومنان یعنی مسلمانان که نشته کافرانرا
دوست میکیرند و از جهت اسلام هیچ دوستی ایشان نبدید ندکافری پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم
آمد و کفت آمده ام تا تراور جنک یاری دهم پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا لنستعین بمشرک و بروی
ان نستعین کاری که از کافر بر آید نابر آمده خوشتر نفعی که از دشمن حاصل شود ناشده و من
يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مِنْهُمْ تُقَيَةً این شرطیه با جزا خویش بعد نهی مذکور تذییل است الا ان تتقوا منهم تقیه
استثنا مفرغ است از لا یتخذ المومنون الکافرین یا از فلیس من الله فی شیء بر سبیل التفات از غیبت

سوی خطاب ای لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء فی جمیع الاوقات الا وقت اتقاءکم منهم و تواند بود
که تقاة مفعول به باشد یعنی ما یتقی منه من ضرب فی النفس و المال و تواند بود مصدر بود بر طریق
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته **معنی** اینست و هر که این کار کند یعنی دل بر دوستی کفار نهد
پس نیست او از خدای در هیچ بهره یعنی از ثواب خدای بهره ندارد مکر آنکه از ایشان بپرهیزید بپرهیزیدنی
و بترسید بترسیدنی یا کویید مکر آنکه بپرهیزید از کافران و بترسید چیزی را که در خور ترس است از
ایشان پس از جهت آن اظهار دوستی کنید و در دل بر بغض باشید این رخصت باشد و این معنی نفاق
نبود نفاق اظهار دوستی و اخفاء دشمنی با نیکان است اما با بدان این عمل بحکمت ادب معاشرت با ایشان
است که استواظاهر و باطن با ایشان در دین مضرت آرد پس چاره نباشد که مبتلا بدین عمل مرخص
بود در حدیث صحیح است مردی پیش پیغامبر علیه السلام استیذان کرد پیغامبر اندیبوا له بیس اخو
العشیره او در آمد پیغامبر صلی الله علیه و سلم با او بنرمی و خوش خویی و کشاده رویی پیش آمد چون
او باز کشت ام المومنین عایشه رضی الله عنها پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم کفت یا رسول الله چون
آن بیان واقع بود حال او معلوم نشود و این مصلحت بنمود تا دشمنان نکویند پیغامبر صلی الله علیه و سلم
این حدیث فرمود ان من شر الناس من یخشی الناس الفاحشه و این حدیث صحیح است و در بیشتر صحیح
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ جمله و یحذرکم الله
نفسه تذییل است متضمن وعید شدید است و الی الله المصیر تذییلی دیگر است **معنی** اینست و میترساند
خدای شما را از ذات خویش و منتقم است قهار است و او را بر عقوبت هر که خواهد اقتدار است چون
شما با دشمنان او دوستی کیرید و با ایشان آمیزش بپذیرید بی شبه شما را دشمن کیرد و دشمنی او
طاقت نیارید بد بخته مبتلا بعذاب و عقاب او کردید بسوی جایکاه خدا که جای جزا و سزا
رنک جنت کمر باز کشت شما ست این آیه نیز متضمن است مر مذمت کافر شدن و تمسک او بدون
مغفرت المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثه کفتن و بمقابل نحن ابناء الله و احباؤه قایل شدن و
دعوی تشفع لنا اباءنا الانبیاء و کردن که اهل کتاب میکنند و خود را در آتش میافکنند خدای عز و جل

شما و خدای آمرزنده است خطایا امرز و بخشاینده است عطایا بخشد **قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** اینجمله تقریر است مر مضمون قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی معنی اینست بگو ای محمد اطاعت کنید خدایرا در توحید و عبادت که بر حکم انی انا الله لا اله الا هو انا فاعبدونی واجب میگردانند و اطاعت کنید رسول خدایرا که محمد است و او در شان عیسی خبر ان عیسی عبده وابن امه وکلمه القاها الی مریم و روح منه میرساند شما هم همچنین بدانید و عیسی را هم بدین صفات بخوانید که **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** این شرطیه محذوف الجزای فان تولوا فانهم محبة الله وجمله فان الله لا یحب الکفرین تعلیل جزا محذوف است وجمله فان تولوا معترضه است برای بیان حرمان کسانیکه از طاعت خدای و رسول روی گردانند و طاعت را لازم ندانند معنی اینست پس اگر ایشان از طاعت خدای و رسول اعراض روی گردانند از محبت خدا محروم مانند زیرا چه خدای کافرانرا دوست ندارد و در معرض دوستی نیارد و تواند بود که تولوا بمعنی یتولوا باشد معنی بر خطاب بود **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ** چون یهود اصطفا عیسی را و نصاری اصطفا موسی را منکر اند و موسی و عیسی هر دو آل عمران اند موسی بن عمران است و عیسی بن مریم که پدر مریم است از اولاد همان عمران است که پدر موسی است پس یهود باشند پس یهود و نصاری منکر اصطفا بعض آل عمران بودند و در فواید علم معانی آورده اند که در جمله مؤکد باشد چنانچه انی احب ابی و اولاده و السامع منکر محبته اولاده و لم یکن خالی الذهن عن الباقین نیز التاکید واجب است دفعا للانکار و ان کان خالی الذهن عن الباقین جمله را باعتبار انکار حکم در بعضی تاکید واجب بود و چون اینجمله نیز دلالت میکند بدین که عیسی که از آل عمران است بنده خدای بود چون نهاده آدمی پرورده او بود لایق خدای نباشد این آیه نیز متبت بطلان قول نصاری است نافی ابن الله شدن و آنکه بودن عیسی ابن الله است بطریق مقرر مضمون جمله سابقه گشت از کمال اتصال بوصل پیوست معنی اینست بدرستی برگزیده است خدای آدم را که او را بر حسن تقویم آفریده

موسی و میان ایشان هزار و ششصد سال است
پس هر دو از آل عمران است که بر ص

وبتعلیم اسما مکرم گردانید و بدرجه بودن از مسجود ملایکه رسانیده و ابو البشر ساخته کار دین و دنیا او بر داخته و برگزیده نوح را که عمر افزید و از جمله خیر الناس شد طال عمره و طاب عمله گردانید و از طوفان نجات داد و در قبول دعا بروکت داد و همه کفار بدعاء او هلاک گشتند و مسلمانان بمتابعت او خلاص یافتند و برگزیده آل ابراهیم را که چند هزار کس از ین آل بدرجه پیغامبری رسانید خصوصا خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را از آل ابراهیم است افضل همه مخلوقات و اعظم همه موجودات اجل همه اصحاب جلالت اعظم همه ارباب رسالت گردانید و برگزیده آل عمران بن یصهر را که موسی کلیم الله پیغامبری با عظمت و جاه خدا و نما آیات بینات مظهر معجزات ظاهرات نماینده ید بیضا سیدا آرنده ثعبان از عصا و عیسی روح الله مقرب درگاه آله پیغامبر با خلق شریفه و صاحب خلقتی لطیفه محیی موتی مرضی مخصوص بعجایب معجزات مبعوث با آیات بینات هر دو که با چنین کمال اند هم بازین آل با جلال اند موسی عمران بن یصهر را پسر است و عیسی پسر مریم بنت عمران که از نسل عمران بن یصهر است پس ثابت شد که خدای عزوجل آل عمران را برگزیده و علم علوا ایشانرا عالی گردانید و ایشانرا در زمانه ایشان بر عالمیان فضل داد و در لطف آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران کند و تفضیل هر یکی را از مذکوران بر عالمیان مقید بزمانه او باید و اگر تفضیل بر پیغامبر ما که افضل مخلوقات و مکونات است علیه السلام لازم آید **ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ** ذریة حال است از آل ابراهیم و آل عمران با نمر است ای من حیث ان کل واحد من الاولین ذریه بر طریق طایفه بیدا باده و تکمل است برای دفع وهم کسی که گمان برد که ایشان فرزند نهند پس روان اند حال چنانچه بمعنی متابعان نیز باشد و بعضها من بعض در محل نصب آمده برین نصب ذریه واقع شد معنی اینست خدای برگزید آل ابراهیم و آل عمران را در حال که ایشان فرزندانند و آن هر دو آل ذریه ایشان شد **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** این جمله تذییل است ای سمیع الاقوالهم الدالة علی اصطفاهم علیهم بافعالهم الموجبة الاجتباهم و بر تقدیر کلام اذ قالت امرات عمران متعلق به سمیع علیم دارند اینجمله میان اصطفا مریم ببندار ندای سمیع القالة

امراه عمران علیهم بینهما الدلالة علی اصطفا بینهما التی هی من آل عمران موکد مضمون سمیع ظهور حکم
در کل باشند **یعنی** اینست خدای شنواست که مقالت این برگزیدگان که دل بر احتساب شنیده را
دانا بافعال این که دال بر احساب دانسته و صفت صفوت ایشان دیده و بر تقدیری که اذ
قالت امراة عمران متعلق باذکر بود متعلق بسمیع علیم باشند تا بید اصطفا کل بیان صفت بعض
بود و **اذ قالت امراة عمران رب انی نذرت**
لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی از معمول است اذکر
محذوف جمله ندائیه یعنی رب بتقدیر یا ربی متضمن ثنای خدای است بربوبیت و اثبات عظمت
در خویش باضافت یا جمله انی نذرت لک مقول است مر قالت و تاکید از جهت ابراز نذر وای
بر سبیل وکادت است محررا حال است یا تمیز است فاسبه است و جمله اذ کر اذ قالت امراة عمران نامه
که متضمن ذکر زاده شدن مادر عیسی وجده او و حدوث اصول است دال بر حدوث عیسی و بطلان
قول نصاری است زیرا که اگر اله بودی زاده شده از دیگری نبودی و این جمله در افادت این
مقصود مقرر جمله سابقه بود و توالد بود که اذ قالت امراة عمران ظرف سمیع علیم بود جابجه
ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته **یعنی** اینست یاد کن ای محمد آن هنگام که گفت زن عمران
مامان مادر مریم بود و این مقالت از مادر مریم در انحال که حمل مریم در شکم داشت نمود ای که مادر
من بدرستی که من ولدی را که در شکم منست برای تو نذر کرده ام از روی تحریر پروردگار حاله آزاد
تحریر او در دل آورده ام و تحریر ولد بنی اسرائیل عبارت از گردانیدن او از خدم بیت المقدس و
گذاشتن در کار خدای تعالی و تقدس بود و این معنی خصوص مذکور دانست درانات روی نمود بر
که تحریر می بوست بعد بلاغت در امضای آن مخیر می گشت اگر میخواهد بر تحریر مذکور و بر بودن او از خدم
بیت المقدس ثابت ماندی یا باز گرد و باختیار خویش خود را گرفتار عمل دنیا کرداندی پس این تحریر را
باوار محررا از من قبول کن مندور مرا بر من رد مکن **انک انت السمیع**
العلیم جمله تدبیل است و تاکید او از جهت ابراز مدح بر وجه وکادت است **یعنی** اینست بدرستی

توهم تو قبول کننده دعای داننده احوال با بی اخلاص نیت میدانی قبول عمل میتوانی **فلما**
وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی لما ظرفیت
مر قالت که بعد اوست جمله قالت رب انی وضعتها انثی متعلقات ان عطف است بفا بر قالت
امراة عمران انثی حال است ضمیر وضعتها عاید است بر ما فی بطنی بتاویل التسمیه با تانیث او باعتبار نیت
حال بود و تاکید جمله انی وضعتها انثی از جهت ابراز مقصود که تحریر است بر وجه وکادت و تاکید جمله
از جهت اظهار مقصود بر وجه وکادت بلغا را عادت است چنانچه در ربیان قومی که بودن برای
وکادت حکایت است که اللهم انا نستعینک برای اظهار استعانت بر وجه وکادت موکد شده
یعنی اینست پس هرگاه که مادر مریم بار بنهاده دختری را که در شکم او بود زاد گفت ای پروردگار
بدرستی که در شکم من بود بنهادم بر مطلوب داشتم دختر زادم **والله اعلم بما**
وضعت ولیس الذکر کالانثی یعنی والله اعلم بما وضعت
بصیغه متکلم خوانند و داخل قول مریم دانند و بعضی والله اعلم بما وضعت بصیغه ماضی برای مونث
خوانند و ربانها و مقالت مریم انجمله را برای استعظام فضیلت مولوده انثی باضافت ان سوی
علم خدای عز و جل معترضه دانند و بر انثی وقف کنند و جمله ولیس الذکر کالانثی عطف بر جمله سابق
خدای عالم است بدانچه او آورده است و صفات فاضله که درو نهاده است و تواند است پسری که او طلب کرده است همچو
دختری که او آورده است **وانی سمیتها مریم** انجمله عطف است بر انی
وضعتها انثی تاکید ان از جهت ابراز ابتهاج و تقول التسمیه مذکور بر وجه وکادت است
یعنی اینست بدرستی من او را مریم نام کردم و مریم بلغت عبرانی عابده را گویند برین تقول او را بعبادت
و تسمیه مریم او آورده ام **وانی اعیذها بک وذریتها من**
الشیطان الرجیم عطف است بر انی سمیتها مریم تاکید او از جهت ابراز اهتمام
وکادت **یعنی** اینست و بدرستی من بناه میگیرانم او را و فرزندان او را از شر شیطان رانده
از رحمت خدای تعالی و تقدس دور مانده هم بدعای او عیسی صلوات الله را بعد زادن مس شیطان

علی و حسن و حسین و جمیع اهل بیت رضی الله عنهم طلب کردند آن طعام خوردند سیر نشدند و طعام چنانچه بود
باقی ماند بعده فاطمه رضی الله عنها آن طعام را در منفعت اورده میان همسایگان بخشش کردانید

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ معترضه است میان معطوف و معطوف علیه

یعنی و اذ قالت الملائکة که عطف است بر اذ قالت امراة عمران باستانفه در جواب یا فا صنع زکریا حین
عرف منزلة مریم معنی اینست در آن هنگام که زکریا با مرتبه مریم را که نزدیک خدای دارد معاینه کرد
و علو درجه بامشاهده آثار در دل او آرزو کرد که از خواهر مریم که زوجه زکریا فرزندی نسل او شد
و ولدی مثل او روی نماید از خدای خواست کرد و غلغله دعا بر آورد و بعضی گویند چون زکریا میوه
در غیر وقت از عالم قدرت معاینه کرد آرزوی که در کمر داشت سر از زن نازاینده در دل او سر زد

قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً

قال بیان دعا تذییل از و باشد معنی اینست گفت زکریا و درخواست کرد از خدا بتقاضی که ای
پروردگار فرزندی پاک و پاکیزه بخش مرا **إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ** این جمله
تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مدح بر سبیل و کاد است معنی اینست بدرستی تو بدرستی
دعای اجابت کننده مسالت مائی **فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ
قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ** این جمله عطف است بر قال رب هب لی و جمله و هو
قایم حال است از مفعول نادته و جمله یصلی حال است از فاعل قایم فنادته بتذکیر و امالت خوانند
معنی یکی دانند معنی اینست پس ندا کردند زکریا را فرشتگان که او ایستاده در محل نماز بود
نماز میگزارد و در حضرت خدای پرستش می‌نمود و بعضی از ملایک جبرئیل مراد دارند ذکر او بلفظ
جمع برای تعظیم می‌پندارند **أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا
بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ** یبشرک بصیغه مضارع از باب تفعیل خوانند و معنی باب تفعیل
تکثیر و مبالغت دانند مصدقا حال است از یحیی و تاکید او از جهة تعلیم ملوح است چه اول
فرشتگان بعد دعا کردن زکریا ملوح است بر آوردن بشارت استجابت و رسانیدن مژده حا

مقول
باعتبار تعلیم ملوح زکریا را تنزیل منزله سایل کرده موکد آورد و اینجا مبین نداند کور بود یا
قولی که متضمن ندات باشد ای نادته الملائکة و قالوا ان الله یبشرک و بعضی ان الله بفتح همزه
خوانند بر اضمار یا بتقدیر فنادته الملائکة بان الله یبشرک دانند معنی اینست پس او را
فرشتگان ندا کردند و بشارت آوردند و گفتند بدرستی خدای بشارت میدهد ترا ببخشیدن
و عطا کردن یحیی در حالیکه تصدیق کننده است بعیسی که کلمه است از خدای گفته اند اول کسی که
به تصدیق کرد و نبوت او اعتراف آورد با او موافقت نمود یحیی علیه الصلوة و السلام
بود یحیی متنفر از جا باشد یا مأخوذ از حیات بود روایت کرده اند که یحیی صلوات الله علیه
کار عصمت بدین مرتبه رسانید که هرگز گناه نکرد در نیندیشید و در دل او بدان هم نزد که گاهی
غفلت بر دل او روی نمود و نیز روایت کرده اند از خوف خدا چندان گریست که پوست و
گوشت رخسار های او از سیل دموع سوده گشت دندان و باطن دهان بظهور پیوست مادر او را
از جهة ستر بر رخساره او نمد می‌نهاد از سیل اشک نمد مذکور تر از نمی گرفت می افتاد **وَسَيِّدًا
وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ** و سیدا و الصالحین معطوفات
در این عطف است بر مصدقا معنی اینست و در حالیکه صاحب سیادت و مهتری باشد و در
قوم خود خداوند نصرت و سروری بود و باز دارنده است نفس خود را از زنان قدرت بر ایشان از
جهة احتراز از استعمال بغیر کرد کار متعال و در حالیکه پیغامبری باشد نامی از خاندان صلاح
مردود مان فلاح یعنی پیغامبری باشد از اولاد پیغامبر یا پیغامبری که این از زمره ایشان و
امام شافعی رحمة الله علیه بدین آیت تمسک کرده خلوت گرفتن برای عبادت از مشغول شدن
نکاح فاضلتر گفته چه حق سبحانه و تعالی یحیی را مدح بحصور توان کرد و این صفت یا در خبر رسیده
کار او را توان منافی استعداد نکاح بود و مخالف استعمال زنان باشد از جهة ابو حنیفه رضی الله عنه
جواب آن گفته مدح بحصوری منافی افضلیت غیر نشود چنانچه کسی را بعلم ظاهر ستایند ستایش
او بر عالم باطن نباید و چنانچه کسی را مدح کنند بغنا مستلزم نبود بر فضل او بر فقر قال

رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ
وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قال مستانفه است رب انی یکون لی غلام مفعول مقول او
است و استفهام برای تعجب است وقد بلغنی الکبر حال است عاقر حالی دیگر است یعنی اینست که
گفت زکریا چگونه باشد یا از کجا حاصل آید فرزندی و حال اینست که مرا پیری رسید و زن من
نازاینده است روی فرزندی ببیند سوال زکریا علیه السلام ظهور ثمر او در بستان مریم مشاهده کرد
در وقت پیری خویش نازاینده که هست زن دل بر زاده شدن فرزندی آورد بر سر جای ظهور خارق
عادت دران دعا رب هب لی من لدنک ذریة طیبة نشافت بشارت ان الله یبشرک بیحیی یافت در بین
بشارت چه جای تردد بود که استعجاب انی یکون لی غلام از وی روی نمود جواب استعجاب از نقض
عادت متضمن استعظام قدرت است و شکر و سپاس بر عجیب و غریب است یعنی تو فضل و کرم
کردی و این بشارت بظهور آوردی و اگر نه این نعمت در خور من و مرد پیر و زن نازاینده را این
دولت چگونه روی نمودی گفته اند زکریا دران وقت صد و بیست ساله و بعضی گویند نود و نه
ساله و بعضی گویند نود و سه ساله و زن او هفتاد ساله و بعضی گویند نود و هشت ساله و بعضی
گویند نزدیک عجز سن بود قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ
جمله مستانفه است در جواب ما ذا قال الله و اذا قال زکریا ذلک کذلک خبر مبتدا محذوف دارند
تقدیر کلام الامر کما بشرت بندارند تا تقدیر کلام الامر کما بشرت بندارند یا تقدیر کلام الامر
کما ذکرت انک بلغت الکبر و امراتک عاقر بود و تواند بود کذلک مفعول به برای یفعل محذوف را
بقرینه سیاق کلام تقدیر یفعل الله مثل ذلک الفعل العجب باشد و در کشاف کذلک الله را
مبتدا و خبر داشته و معنی علی نحو هذه الصفة ای صفة خلق الامور الغریبة الله مبتدا است و یفعل
الله ما یشاء بیان اوست و گفته از کذلک بر طریق مثلک لا یبخل معنی تعریض جسته یعنی است
گفت کردگار جلیل یا گویند گفت جبرئیل کار چنانست که بشارت داده شده یا چنانست که تو دیدی کم
کرده که زن تو نازاینده است و تو به پیری رسیده با این بهم که این صفت باشد در آفریدن فرزند

استبعاد نبود یا گویند بیافریند خدای مثل این خلق عجیب و امر غریب زیرا که خدای یگانه از
افعال عجیبه و غریبه آنچه خواهد کردنی مثل این کردن و بیافریند مثل این آفریدن از سنگ ناقه پیدا
کرد اند عصا را اژدها ساز داز زنده و اجر پیدا نکند قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً
قال مستانفه است در جواب ما ذا قال حین قیل له ذلک یعنی اینست گفت زکریا ای پروردگار من
بگردان برای من علامتی که پیش از حاصل شدن دلالت بر حصول کند و مصداق صداق این وعده
شود سوال در وعده خدای که در صدق آن هیچ شبهه نیست طلب علامت که مصداق صدق شود چه
معنی است جواب انبیا را در وحی برای تخفیف اینکه این وحی از خداست تامل افتد و استدلال به
علامتی باشد که بدان بتحقیق وحی و تحقیق ملک بود و نظر آنست که چون ابراهیم علیه السلام ذبح
ولد در خواب دید بعدی تحقیق حال حجت اند الحکم من اسماء من الشیطان گفت و پیغامبر صلی الله
علیه و سلم بعد دیدن جبرئیل علیه السلام گفت زملونی زملونی و دثرونی محتاج سوی تامل گشت که این
از شیطان است یا از ملک است تا آنکه خدای عز و جل علم ضروری آفرید که این جبرئیل است و آنچه می
آرد وحی از کردگار جلیل است قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا قال مستانفه است جمله که بعد اوست مقول است الا
رمزا استثنا مفرغ است ای لا تکلم الناس کلاما الا رمزا اضافت این سوی کاف خطاب باد نی ملابست
یعنی اینست خدای گفت علامتی که میجوئی آن بود که سه روز با مردمان سخن نگوئی مگر بسخن گفتن
بر وجه اشارت بدر بجنبانیدن روی و چشم و ابروی و سلب قدرت متکلم خارق عادتی که علامت خارق
علامت دیگر تواند بود وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ
وَالْإِبْكَارِ این جمله عطف است بر جمله که مفهوم کلام سابق است و سبح با متعلقات خویش
عطف است بر چنانست که گفت فاستبشر بما بشرت و اذکر ربک کثیرا و سبح الی آخره یعنی
اینست مستبشر شو و شادمان گرد به بشارت دادن کردگار و یاد کن پروردگار خود را یاد کردن بسیار
در شبانگاه و بامداد او را بپاکی یاد دار و گفته اند که قدرت تکلم بر غیر ذکر بشارت دادن کردگار

براسم بی معنی است جواب تواند بود لفظ ابن مریم از جهت تعیین مسیح او علم مضاف همچو ابن عمر و ابن
بود محمول بر اسم شود و تواند بود تعیین از اسمه ما یمیل علیه و یعرف هو به مراد دارند منافی حمل ابن
مریم اگر چه غیر علم بود نه پندارند و اگر اسمه بمعنی علم بود و ابن مریم علم نباشند خبر مبتدا محذوف
تقدیر هو ابن مریم گویند صحت معنی بدین طریق جویند سوال بر وجه جمله هو ابن مریم چه فایده افتاد و
او چه بود جواب جمله تکمیل بود فایده او دفع وهم باشند چه جمله ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح
عیسی مقصود از وی بشارت بولد موهم آن بود که فرزند بر وفق معتاد باشند بجمله هو ابن مریم بیان
انقطاع او از پدر بود رفع وهم مذکور شود وجیها حال است از کلمة منه که مفهوم است مر یبشرک
و تنکیر او برای تعظیم است و من المقربین عطف است بر وجیها معنی اینست چون گفتند ملیکه یا جبریل
ای مریم بدرستی خدای بشارت میدهد ترا بفرزندی که اثر کلمه خدا بود یعنی بغیر واسطه پدر در رحم
مادر بکلمه کن حاصل شود علم آن فرزند میمون قدم عیسی بن مریم است و در بحالی که در دنیا و آخرت
صاحب جاه است در وجاهت ممتاز از امثال و اشباه است و در بحال که از مقربان و مراد از آن قرب
منزلت نه قرب مکان سوال عیسی در وقت تبشیر موجود نبود و نبشر در حال وجاهت نبود و جیها متعلق
یبشرک چگونه شود جواب بطریق جاءنی زید و معه صقر صایدا به غدا حال مقدره باشند یعنی
وجیها فی العلم اسمه دارند بر معنی در حالت تبشیر وجیه بود **وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي**
الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ عطف است بر وجیها و
عطف فعل بر اسم صفت آمده چنانچه در فالق الاصباح و جعل اللیل تحلیف شده و حالی که جمله
عطف کردن او بر حال مفرد روست چنانچه وکم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون
او هم قائلون عطف است بر بیاتا که مفرد است یا مجهول است بر صفت مثلا جمله اسمیه حال است ای و هو یکلم
الناس فی المهد وکهلا یا عطف باشند بر ظرف مستقر یعنی منه که صفت کلمه واقع شده و کهلا عطف است
بر فی المهد و من الصالحین عطف است بر یکلم الناس مقصود از این آیه نیز رد اعتقاد نصاری است که
عیسی را اله میگفتند و انا الله یبشرک دلالت که وجود او مسبوق بعدم است بر آن منافی قدم است پس اینی

الوهیت بود و موجب بطلان دعوی نصاری که او را اله میخوانند باشند معنی اینست و با مردمان سخن گوید
در حالتی که در گهواره باشند سوال در تفسیر آورده که عیسی را در گهواره نکرده اند و برای او گهواره نیاورده اند
ظرفیت فی المهد چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب از مهد کنار مادر مراد است آن در
حق او همچو مهد بود بطریق مهد قرارگاه او میشود یا حقیقت مهد بود و کلام محمول بر حذف و نقصان
شود معنی چنین بود یکلم فی زمان استحقاق المهد یعنی سخن خواهد گفت در زمان طفولیت و سخن
گوید با مردمان در هنگام طفولیت یعنی در حالتی که کهل شود در تبلیغ شریعت سخن گوید و از جمله
صالحان باشند **قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ**
يَمْسَسْنِي بَشَرٌ اجابة ستانفه است در جواب باد آقالت مریم استفهام برای
تعجب است لم یمسسنی بشر حال است معنی اینست مریم گفت مرا فرزندی از کجا شود و ولد چگونه
شود در حال اینست بمن هیچ بشری نرسیده و هیچ شوی روی ننموده **قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ**
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ درین ترکیب نظیر کذلک الله یفعل ما یشاء آمده که وجوه اعراب
نیز او بالا مذکور شده **إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن**
فَيَكُونُ این جمله بیان کیفیت خلق است تعلیل اوست و این آیه نیز همچو آیت سابقه رد
اعتقاد نصاری است در باز داشتن اعتقاد الوهیت عیسی معنی اینست وقتی که قضا کند خدای
کاری را و بخواهد که آن کار حاصل گردد بدرستی بگوید مر او را موجود شو پس موجود شود و خلق
عیسی از این قبیل بود پس در زاده شدن عیسی بغیر پدر استبعاد نباید نمود و بدانکه نزدیک اشعری
ایجاد متعلق بکلمه کن بود و بر قول اهل سنت این کلام مجاز از سرعت ایجاد باشند روایت کرده اند
چون جمعی از مفسرین گفته اند جبریل مر او را بشارت دادند و ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی
ابن مریم گفتند مریم گفت مرا بشری مس نکرد یعنی هیچ مردی بمن نرسیده فرزند از کجا شود
و این بچه چگونه متصور بود گفتند خدای آنچه خواهد بکند بعده جبریل در جیب او یا در دامن او دم
فرو دمید ناگاه مریم خود را بارور شده دید چون شکم برآمد زکریا علیه السلام چنانچه بر حکم عباد

الوهیت بود

در مقام او می آمد جنبش بچه در شکم او دید از تهمت بترسید با زن خود گفت مریم بارور شده این بلا از کجا
افتاد او گفت اکنون همان مریم بتوست که عیسی بغیر پدر خواهد زاد این کلمات بگذاشت عمها و اورا
نزدیک منبر زکریا و اهلی نه او بدین جهت متعلق کشتند و از خوف تهمت متردد شدند چون مریم
در خانه زکریا علیه السلام در آمد زن زکریا علیه السلام بیحیی علیه السلام حامله بود با مریم در خانه زکریا
در آمد گفت فرزندی که در شکم منست فرزندی را که در شکم تست سجده کرده و تواضع نمود تو بهتر ازین
زنانی و حمل تو بهترین حملهاست بر همچو تویی احسن اهتمام خطاست زن زکریا از معامله حمل خویش
که با حمل او کرده زکریا را خبر کرد و بدین خبر مریم را بشارت بسیار ساخت و آورده زکریا گفت
من از تهمت خویش میترسم نه از تهمت مریم که خبر منست دیگری این را نمیرود از بن حمل بر تهمت نبود چون
درد زه گرفت مریم از خلق دور رفت و از غایت شرم متباعد گشت چون او را درد زه بکمال رسید
و بجنبش بچه عاجز گردانید گفت کاشکی که پیش ازین مردمی و شئ بقوم [illegible] بودمی و نیز روایت
کرده اند و در اخبار و قصص آورده اند یوسف بن یعقوب بن ماثان ابن عم مریم برادرزاده عمران
بود بر یوسف مذکور کسی خبر حمل مریم باز نمود گفت پادشاه او را خواهد کشت و این عار بتو خواهد رسید
یوسف مذکور مریم را بیرون آورد و از آن مقام در مقامی دیگر مریم را بگذاشت و ازین شناعت
فرشته بر صورت آدمی آمد و در [illegible] او در آمده گفت مریم بی شوهر از غیب حمل شده و در شکم او
روحی پاک در آمده این را نگهدار و در گشتن ما [illegible] تا آنکه بار شکم نهاد و عیسی را زیر درخت خرما
زاد جبرئیل گفت اندوهگین مباش همان درخت خرما را بجنبان اگر چه درختی خشک است میوه خواهد
داد و از وی در کنار تو خرما تر خواهد افتاد بعده یوسف مذکور مریم و عیسی را پنهان ساخت و تعهد و تفقد
ایشان بر داخت چون چهل روز گذشت و عجایب قدرت خدای مشاهده کرد او را با پسر بر قوم آورد
از دیدن بچه غمگین گشتند مریم را گفتند پدر تو مردی بدی نبود و مادر تو نیز بدکاره نبود این چه
زاد و از تو صادر شد مریم زبان کرد و اشارت سوی عیسی کرد به سخن گفتن عیسی را حجت آوردند
گفتند که در گهواره است چگونه سخن گوییم و از و گفتار چه نوع جوییم عیسی در سخن آمد گفت انی عبد الله آتانی

الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا الی قوله و یوم
ابعث حیا بعد آن خود را از سخن کردن باز کشید تا آنکه در مبلغی از عمر که بر کودکان سخن میگویند
رسید بعد سی سالگی عیسی را وحی تبلیغ شرایع شد معنی و یکلم الناس فی المهد و کهلا عبارت ازین
آمده

ویعلمه الکتب والحکمة والتوریة والانجیل

و یعلمه عطف است بر و یکلم الناس یا بیبشرک یا وجیها این بر قرات و یعلمه بر صیغه ماضی اشکالی
ندارد و بر قرات و نعلمه بر صیغه متکلم اسناد سوی خدا دارند مشکل شود زیرا که کلام سابق
مقول فرشتگان باشد و صیغه متکلم چون سند سوی خدا شود مقول خدا باشد مقول فرشتگان
بود حل این اشکال بر وجه است یکی آنکه این را بدین تقدیر مقول القول محذوف دارند که او معطوف
بود بر یبشرک ان الله یبشرک بوله کذا و یقول نعلمه دوم آنکه یبشرک مقول فرشتگان است زیرا
بشارت از باب مقولات است پس چنانست که گفتند ان الله یقول یهب لک ولدا کذا پس و نعلمه
عطف باشد بر جمله یهب لک ولدا و کذا که از مفهوم ان الله یبشرک فهم میشود و اگر مسند سوی
فرشتگان باشد ارتباط کلام ظاهر بود عطف بر ان الله یبشرک دارند معنی قالت الملائکة ان
الله یبشرک بوله کذا و نحن نعلمه با مره میدارند یا عطف باشد بر یکلم الناس و وجیها و یکلم
رسولا و مصدقا احوال مقدره باشد زیرا چه امور مترتبه چون حال واقع شود حال مقدره بود چنانچه
گذشت و بیان آن رفت یعنی و بیاموزاند خدای او را یا بیاموزانیم کتاب یعنی علم حلال
بر توریه و انجیل مشتمل بر بسیار امور دینیه روایت کرده اند که در زمان عیسی علیه السلام بحکمت خط
نوشتن او را اند انست و کسی [illegible] ادرین کار بهتر از وی نبود انست بران تقدیر که کتاب جنس کتاب
مراد شود ذکر توریه و انجیل بعد ذکر کتاب از جهت اظهار شرف ذکر خاص بعد عام باشد و نیز
روایت کرده اند چون عیسی را پیش معلم آوردند معلم گفت بسم عیسی گفت الله معلم گفت الرحمن عیسی
گفت الرحیم معلم هر چه تعلیم عیسی بلفظی که پیشتر از آن بر زبان می آورد و چون معلم گفت ابجد
عیسی گفت معنی ابجد چیست معلم گفت نمیدانم عیسی گفت الف الاء خداست با بهاء اوست جیم جلال

درین آگاه شدن و آگاه نمودن هر آینه معجزه است برای شما و علامتی است برای صدق ما اگر باشید
خواهندگان ایمان و طلب کنندگان ایقان **وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ**
مِنَ التَّوْرَاةِ مصدقا معمول فعل محذوف است بقرینه وجئتکم ای جئتکم بآیة وجئتکم
مصدقا و کلام از قبیل عطف جمله بر جمله است نه از قبیل عطف مفرد بر مفرد زیرا که بآیة مفعول به
است عطف حال بر مفعول به درست نباشد مگر آنکه بآیة را بمعنی مع دارند و جار و مجرور را حال
پندارند عطف حال بر حال بود و تقدیر فعل حاجت نباشد اما بر تقدیری که بآیة برای تعدیه بود
یا لا محاله مفعول به باشد مصدقا عطف بر وی نبود معمول فعل محذوف باشد چنانچه بالا گذشت و ذکر
آن بیشتر رفت معنی اینست آمده‌ام بر شما با آیتی در حالیکه تصدیق کننده‌ام کسانی را که پیش از من
از توریة و کتب دیگر چون صحف ابراهیم و موسی **وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي**
حُرِّمَ عَلَيْكُمْ و این نیز متعلق بفعل محذوف است و کلام از قبیل عطف جمله بر جمله
و لاحل بر قول متقدمان بعد اظهر لام مفعول به است و بر قول متاخران مفعول له بر حال روا نیست پس
چاره نبود که متعلق بفعل محذوف دارند و عطف جمله بر جمله پندارند مگر آنکه و لاحل لکم متعلق
حال شود ای وجئتنا و لاحل لکم از آنجا عطف مفرد بر مفرد باشند تقدیر فعل حاجت نبود معنی
اینست آمده‌ام بر شما تا حلال کردانم بعضی چیزی که بر شما حرام کردانیده شده بود بعد بعثت عیسی
علیه السلام در بعضی از آنچه پیش کافران حرمت آن است حل آن روی نمود **وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ**
مِنْ رَبِّكُمْ عطف است بر جئتکم نکره بعد نکره مقتضی مغایرت دلالت بر معجزه دیگر
کند معنی اینست و آمده‌ام بر شما به معجزه دیگر یا آورده‌ام معجزه دیگر را که اثری است از آثار قدرت
پروردگار شما **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ** فا سببیه است معنی اینست پس
بترسید از خدا و اطاعت کنید مرا **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ**
این جمله تذییل بالتعلیل است برای رد اعتقاد ترسیه است آن الله ثالث ثلثة میگفتند عیسی را اله می
دانستند توحید را منکر بودند در رد انکار ایشان تاکید کرد ان الله ربی و ربکم بآن آورد معنی اینست

پرستی که خدای جل وعلا پروردگار منست و پروردگار شما پس او را پرستید و باخلاص پرستش کنید
هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ این جمله تذییل است معنی اینست این یعنی توحید و عبادت
پروردگار راه مستقیم است و استوار هر که درین راه شتابد از مهالک نجات یابد **فَلَمَّا أَحَسَّ**
عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ
لما ظرف است معمول است مر قال فا از روی معنی بر قال در آمده جمله عطف است بر مضمون کلام سابق ای
قال عیسی کذا و کذا فقال حین احس منهم الکفر من انصاری الی الله المستجیبا الیه بالیلا الی و انه معنی اینست
پس هر گاه که احساس کرد عیسی از ایشان اسباب کفر را یعنی کلمات کفر شنید اعمال کفر ورزید بر کینه ضمیمه
مطلع گشت و بدریافت خواستن ایشان کشتن او را بمجافت هلاک پیوست یا از احساس علم یقینی همچو عیان
که حاصل حس باشد مراد دارند کفر را که امر باطنی است متعلق بعلم گویند متعلق بعلم او احساس شنید آنند
گفت عیسی کیانند یاری دهندگان من که باشند سوی دین خدا یا کیانند یاری دهندگان در حالیکه مر روند ام
سوی اعلای دین حق سبحانه و تعالی **قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ**
اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ رَبَّنَا
آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ جمله قال الحواریون مستانفه در جواب ماذا قال الحواریون
حین عیسی من انصاری الی الله و جمله نحن انصار الله مفعول قال است آمنا بالله جمله معلله است و اشهد
معطوف است بر تقدیر قلنا که معطوف بود بر آمنا و جمله ندائیه یعنی ربنا آمنا بما انزلت معترضه است
کننده اعتراف توصیف خدای بربوبیت و توصیف خویش بخصوصیت آمنا بما انزلت بدل اشتمال است از آمنا بالله
بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب و اتبعنا الرسول عطف است بر آمنا ما بعد فا در فاکتبنا مع الشاهدین
سببیه است معنی اینست حواریان یعنی یاران مخلص و دوستان خالص که دم موافقت او زدند و وعده نصرت
کردند گفتند ما ایم انصار دین خدا اعوان پیغامبر مبعوث شده بخدای ایمان آورده‌ایم و دین او را تصدیق
کرده‌ایم گواه باش ای عیسی برین که ما مسلمانیم و مومنان موقنانیم ترا بر ایمان خویش گواه گرفته‌ایم

دانستیم یا ما مسلمون گفتند ایم ای پروردگار ما بر آنچه فرستاده و کتابی که داده و آورده ایم و اتباع رسول
که فرستاده کرده ایم پس بنویس ما را از جمله امت خیر الانبیا که گواهی خواهند داد روز قیامت برای
یا بنویس ما را با مومنانی که بر وحدانیت تو گواهند و بر صدق پیغامبران آگاهند یا بنویس ما را با پیغامبران
که زبان تبتر کیه خواهند گشاد و در حق امت خود گواهی خواهند داد حواری در لغت یار مخلص را گویند
حواریان عیسی جماعتی از یاران مخلص او بودند و بظاهر و باطن او خلوص اخلاص مینمودند و در وجه
تسمیه ایشان بحواری اختلاف کرده اند و در کتب اخبار اقوال مختلفه آورده اند بعضی گویند دوازده
کس منقا از کدورات ظاهر و باطن بودند که ایشان اخلاص و اختصاص با عیسی مینمودند ایشانرا از جهت
منقا بودن از کدورت حواری گویند حواری یعنی آرد میده منقا از سبوس است مناسبت تسمیه چنین بعضی
گویند جماعتی بودند که جامه می شستند و در سپید کردن اهتمام مینمودند عیسی ایشانرا گفت در سپید
کردن جامه چه کوشید در تصفیه دل و سپید کردن آن کوشش کنید ایشانرا حواری گویند و مناسبت
او با حور که یعنی سپیدی است چنین بعضی گویند حواریان عیسی طایفه رنگرزان بودند که با عیسی اخلاص
و اختصاص مینمودند و سبب آنست و قصه آن چنانست که مادر عیسی پیش هر معلمی که انداخت آن معلم علم
او بیش از خویش علم یافت چون او را عالم تر از خود دانست دل بر تعلیم او ننهاد تا آخر بر رنگرزی
سپردن اکردی پس در روزی رنگرزی که بر عیسی صورت استادی مینمود از دکان خویش جای رفته بود
عیسی همه جامها یکجا ساخت در خم نیل انداخت چون استاد رسید دکانرا از جامه خالی دید متردد
گشت و خاطر او تعلق پیوست عیسی گفت تعلق مکن جامها از دکان برداشته ام و در خم نیل انداخته ام
رنگرز متعلق تر گشت و دل او بزیادت تعلق پیوست که رنگهای مختلف مطلوب بود صاحبان
جامه با چه روی خواهم نمود عیسی گفت تعلق مکن جامه هر یکی را بکنم برنگی که مطلوب داشت رنگین شده
ما و سایهم [illegible] کرد رنگرزان را در تحیر و تعجب آورد این حکایت بعلم رنگرزان دیگر پیوست گفتند
این عمل قوم و نمود ده است این جامها بشویند و تحقیق آن آبدان بجویند هر چند جامها را شستند
و رنگ جامه خوبتر و روشنتر می یافتند چون حقیقت او تحقیق کردند بعیسی ایمان آوردند و بخلوص اخلاص

پیوستند یاران مخلص او گشتند ایشانرا از جهت تفاوت باطن و صفوت خاطر حواری گویند و نسبت
ایشان بحواری چو بینند و بعضی گویند جماعتی از ملاحان صید ماهی میکردند و ماهی بسیار بدام و شست
بیرون می آوردند عیسی علیه السلام در نصیحت سخت برایشان بر طریق موعظت گفت ماهی چه میگیرید
کاری بکنید که صید دلها کنید نفس عیسی در ایشان اثر کرد ایشانرا با ایمان و اخلاص آورد همه
گرویدند ایمان آوردند و اخلاص ورزیدند مصاحب عیسی شدند حواری او گشتند و بعضی گویند ملکی طعام
کرده بود عیسی او را در کاسه خویش عجبی نمود کاسها همه خالی گشته کاسه او با فزونی بود گفته پرسید این
کیست این شان عجیب از جهت گفتند عیسی بن مریم است او را شانی معظم است عیسی در خاطر او واقع
گشت با اخلاص ایمان پیوست ملکی که داشت خود را در صحبت عیسی داشت با جماعت خود چنان
صحبت ورزید بدرجه حواریان رسید برین هر دو وجه تسمیه حواری بمناسبت با جود بر روشنائی دلها
یا بنقیه و تصفیه دل با حواری است و بعضی روایات جامع کرده همه اقوام مذکوره و اصناف مسطوره را
در زمره حواری بخوانند و بعضی کسانی را که بعیسی ایمان داشتند همه را حواری دارند و جمیع مومنان
امت او را حواری او بشمارند

وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

و مکروا معطوف است بر فعلی که مفهوم است ای کفروا و مکروا [illegible]
است بر مکر ایشان و در وی صنعت مشاکله و استعارت تمثیل است [illegible] کلمه چون [illegible] و تمثیل
[illegible] والله خیر الماکرین تذییل است معنی آیت کفار کفر ورزیدند بر در عداوت
عیسی کوشیدند و مکر کردند و در معرض کشتن او آوردند خدای ایشانرا ای مکر داد و مکافات مکر
ایشان کاری که بمکر یابند بنیاد نهاد و خدای بهترین کس نیکو مکافات مکر کنندست و جزا مکر دهند
[illegible] ازو خوبتر آید از بهتر دیگران روی نماید قادر مطلق است قدرت او برهم خبرهای
تعلق است روایت کرده اند که یکی از ایشان بر صورت عیسی گردانید و از ایشان کشتن عیسی را
زنده بر آسمان بر آورد و [illegible] را سپاه خویش یکدیگر در قتال آورد موازنه هفتاد هزار نفر
کشته شدند جان بمالک الموت سپردند و نص آنست چون عظمت و جلال عیسی هویدا گشت و ابرا

نماند مگر آنکه مسلمان شود یا مطیع الاسلام باشد قال الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و قال علیه السلام زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها سیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها و زمانه و زمان ظهور این وعده است بعد چهل سال امان خلق باشد و بر شریعت پیغامبر علیه السلام عمل کند زنی بخواهد از آن زن او را اولاد شوند بعضی گویند دختر شود اول دختر بمیرد بعده عیسی علیه السلام وفات یابد و در روضه پیغامبر علیه السلام مدفون کرده شود **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ** • این جمله عطف است بر مقول ای اذ قال الله هذا القول ثم هذا القول و خطاب جمع بعد ذکر عیسی و ذکر متبعان و کافران خطاب است مر عیسی و فریقین را و جمله فاحکم عطف است بر جمله الی مرجعکم عطف فعلیه بر اسمیه بر طریق زید لی داری فاطعنی و زیدات فاکرم معنی اینست پس سوی جایگاه من بازگشت شماست پس حکم خواهم کرد میان شما بجیزی که اختلاف میکنید و میان خویش یکدیگر مخالفت می ورزید **فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ • وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** • در آیه سابقه میان فریقین در حکم کردن میان ایشان جمع کرد این آیت متضمن تفصیل است شرط قایم شده فا در خبر دوم در آمده ناصرین اسم ما است من زایده است لهم خبر ما است **سوال** و ما لهم من ناصرین حکایت اخروی است آینده است در ما برای نفی حال بود و استعمال او در امر آینده بچه وجه باشد **جواب** مستقبل را که متیقن الوقوع گاهی بر طریق و نفخ فی الصور بلفظ ماضی ذکر کنند گاهی بلفظ حال آرند و معنی بر استقبال مینهادند و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جمله والله لا یحب الظالمین تذییل است تاکید است مر جمله فاما الذین کفروا تا آخر **معنی** اینست اما کافران پس ایشان را عذاب سخت خواهم کرد و در انواع

و عقوبت خواهم آورد عذاب سخت در دنیا مسخ کرد و صورت گردانیدن چنانچه بعضی بوزنه شدند و بعضی خوک گشتند و اسیر گردانیدن و کشتن و برده ساختن و بخواری جزیه ستدن و در آخرت بجای بردن در عذاب نار و نیش زدن و گزیدن کژدم و مار و انواع رنج و عنا و اصناف محنت و بلا و نیست این را یاری دهندگان و نصرت کنندگان و اما آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک کرده اند پس خدای این را اجرهای ایشان تمام دهد و درجات جنان و مثوبات بی پایان بخشد و بر قرائت نون فنهم خدای این را اجرها تمام دهیم ما این را اجرها و خدای ظالمان را دوست ندارد و کنندگان خدای در دوستی نیارد **ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ** • ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است جمله نتلوه فذلک خبر مبتدا است و ذلک منصوب است بر شرط التفسیر بفعل مضمر گفتن مع او است ای نتلوه ذلک نتلوه **معنی** اینست آن مذکور از خبر مادر مریم و مریم و عیسی و جز آن بر میخوانیم آنرا بر تو یا بر میخوانیم این مذکور را در حالیکه او از مضمون آیات و ذکر استوار است یعنی قرآن **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** • کاف برای تشبیه است و جمله خلقه من تراب مبینه است مر وجه تشبیه را زیرا چه آفرینش این از خاک آفرینش عجیب و غریب است همچنان آفرینش آدمی زاد بی پدر بود جه تشبیه کون کل عجیبا غریبا است چنانچه گویند کلام کالعسل فی الحلاوه ای کون کل ما تستطیبه النفس جدا و تشریک نداشته اند استطابت نفس که لازم حلاوت است مشترک بنداشته **سوال** بر قول عامه اهل سنت گفتن آن مجاز از ایجاد بود و عطف او بر خلقه عطف شی بر نفس او باشد و بر قول اشعری که گفتن کن را ثابت میدارد وجود اشیا حاصل بکلمه کن میشمارند تراخی علت از علت می آید و این سبب همه محال مینماید **جواب** تواند بود از خلقه عطف و عنی او خلقه جویند بر طریق کم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا بمعنی اردنا اهلاکها گویند بر شمر قول اشکالی می آید بر نوع جه نقض روی نماید و بر قول اشعری خلقه بر حقیقت دارند و ثم برای تراخی در مرتبه میشمارند چنانچه در ثم کان من الذین آمنوا گفته اند و ما تقدم ایمان بر تراخی در مرتبه رفته اند

ثم قال عطف است بر خلقه من تراب کن مقول قال است فیکون بمعنی کان عطف است بر قال اراد
ماضی بصیغه مضارع از جهة استحضار صورت بدیعه وجوه است وجمله ان مثل عیسی عند الله الآیة نیز
رد گفت نصاری و بطلان مقالت ایشان است در قایل شدن بالوهیت عیسی وچون ایشان را
در شان این مقصود انکار بود واز جهة رد انکار تاکید جمله سایغ بود معنی اینست که بدرستی حال عیسی عجیب
نزدیک خدای عز وجل همچو مثل آدم است که او را از خاک مصور کرد پس گفت مر او را موجود شو پس موجود گشت
وان مثل است در لوازم و توابع آن با کمال خدا همه بوجود پیوست **الحق من ربک** ای
عیسی است الجمله تقریر سابقه است معنی اینست حق مذکور یعنی خبر عیسی آنچه بالا گذشته که عیسی بنده خدا
وبرگزیده حق جل وعلاست اله نبود وابن الله نباشند وقول نصاری که ان الله ثالث ثلثه میگویند
والمسیح ابن الله میخوانند باطل است وقایل قول مذکور ضال ومبطل است خبری است کاین از پروردگار
تو خبر او حق است وکلامی است صادر ازو وکلام او صدق است **فلا تکن من الممترین**
فاسیه است معنی اینست چون اینمعنی دانستی پس مباش از شک آرندگان واز فرقه تردد کنندگان سوال
پیغامبر معصوم است کفر و شک با او نسبت ندارد نهی از شک در شان او چگونه مر آرد جواب عصمت منافی
ابتدا و تکلیف نبود واز توجه امر و نهی مانع نشود واین امر و نهی نظر بقدرت است نه نظر بعصمت و ذکر نظر
بر عصمت بکار زند نهی مذکور بر طریق تعریض امت بشمارند چنانچه غیر مودی را الا تو دنا گویند و بعض
مودی که مصاحب اوست جویند **فمن حاجک فیه من بعد ما
جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین** • فاسیه است جزاء وجمله سابقه که متضمن اثبات توحید ونفی شریک بود
علم بمضمون است حاصل گشت حق حقیقی وصدق واقعی بظهور پیوست وشک نیست که تعین حقیقت
خویش و تیقن بطلان باعث بر مباهله شود و در وقت ابتهال بر دلیری آید چون محاجه وقت

نجران که در شان عیسی پیغامبر داشتند چنانچه قصه در صدر سوره گذشته تا این ان مثل عیسی عند الله
کمثل آدم رسید و هر یکی از بیان این آیت از پیغامبر شنید این را جوابی ندانستند دل بر شک بعدم همه کمانشنید
گفتند تا فهم بکنیم که چه میگوئی و بمیدانیم که بدین سخن چه میجوئی این آیت نازل گشت واین نظم بود
پیوست ومن لفظا مفرد است ومعنی او جمع است بدلیل تعالوا ابناءکم ونساءکم وانفسنا وانفسکم
ثم نبتهل عطف است بر ندع وندع ملتفت(?) ول است مرهم قوم از مومنان وکافران ودر ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وندع انفسنا وندعوا انفسکم ثم نبتهل فنجعل عطف است بر نبتهل معنی اینست
پس تا آنکه از نصاری با تو محاجه کنند و مجادله پیش آیند در بیان که ان الله هو المسیح ابن مریم گویند
در راه تثلیث گفتن ان الله ثالث ثلثه پویند بحجج قاطع و براهین ساطع تو بقبول نکنند و خود را
در راه کتمان و مکابره حق افکنند از پس آنچه آمده است ترا از علم الیقینی بقرآن و حجت برهان پس
بگو ایشان را بیا این کار را در یابید و در مقام مباهله پایید و در کار ابتهال اهتمام نمایید بخوانیم ما و شما
همه پسران و زنان و انفس خویش را و بعضی گویند از نفسها خویش مسلمانان مراد اند که همه بر حکم
المومنون کنفس واحده در مقام اتحاد اند پس یکدیگر دعا کنیم و خود را در مباهله افکنیم پس بگردانیم
لعنت بر دروغ گویندگان وافترا و نابوده گوی جویندگان گفته اند چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم
این سخن گفت ایشان گفتند باز گردیم در کار خود فکر کنیم بعد بیاییم ترا اعلام دهیم پس بازگشتند میان
خویش خلوات کردند در مشورت شدند وبیان خویش یکدیگر گفتند که اینمرد پیغامبر مرسل است
فرستاده خدای عز وجل است اگر شما با او مباهله کنید خود را از بیخ بر افکنید زیرا چه هر قومی که با پیغامبر
مباهله کردند خود را در هلاک وقف آوردند اگر بخواهید که بر دین خویش باشید با او مصالحت
پیش آیید با او صلح کنید و در اوطان خویش باز گردید روز دیگر پیغامبر صلی الله علیه وسلم در صحرا بیرون
آمد و در مباهله اقدام نمود در اکسا و جبا او امیر المومنین حسن حسین او فاطمه پس فاطمه علی بود رضی
الله عنهم اجمعین الی یوم الدین واز عایشه رضی الله عنها مرویست که نه عاینکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم
اهل خود را برای مباهله همراه آورد در گلیم سیاه معلم بود امیر المومنین حسن وحسین وفاطمه وعلی را

نجران

روضی به جانب حبش روان کردند قریش جمع شدند و یکدیگر گفتند شما بر جماعتی که بر نجاشی میروند
کینه دارید دل بر دوان ایشان کمار رید باید جمع کنید و کسی را به هدیها بر نجاشی بفرستید و مردی از
اهل رای بن العاص و عمر ولید را اختیار کردند و هدایا بر نجاشی ایشان سپردند ایشان پس کسی
بروند و میان ایشان حایل شوند تا سوی ایشان اختلاف نکنند بلکه ایشانرا گرفته اینجا نیز
بفرستند عمرو بن عاص و مصاحب او در راه بحر روان شدند و جعفر و یاران او راه خشکی اختیار
کردند و فرستادگان کفار پیشتابی کردند فرستادگان کفار پیش از جعفر طیار در حبشه رسیدند
چون بر نجاشی پادشاه حبشه آمدند و در مجلس او در آمدند و برسم کفار پیش او سجده کردند و روی
بر زمین آوردند و گفتند که گروهی ما ترا اینک خواهانند و عطای ترا شکرانند بدرستی ایشان
اخلاص خود را تا بداده اند و مارا بر تو فرستاده اند تا خبر واقع که اینجا حادث بر سبیل
و ترا بدین قضیه بر طریق بیکوا ایشان مطلع کردانیم در میان ما مردی بیرون آمده میگوید که
من رسول خدایم و دعوی میکند که شما ما راه راست سپاییم او را نادانی جهل متابعت کرده اند
دانایان در معرض قبول نیاوردها بر متابعان او رقط اورده ایم و حال بر ونشنک کردیم در کوشش
و کسی پناه گرفتند نه اینجا مردمان درمایند و نه از اینجا ایشان توانند که بیرون آیند چون از دو سکا
نیک آمدند توجه در سینب کردند جعفر او در زاده خویش را بر تو فرستاده و دل خراب کردان
این ملک نهاده با تو همان میخواهد که بر ما خواسته در جهان از دست او عفوی خاسته فرستادگان
او بر تو می آیند تا پیش تو تملق نمایند و تو مارا از زور آوردن بر و مانع شوی و میان ما و او
حایل کردی مطلوب ما آنست چون ایشان بر تو برسند نظر لطف ایشان نکماری و ایشانرا
بالسیاری و مصداق سخن ما در نکوهش ایشان آنکه و علامت آنست که ما در ندمت ایشان آنست چون
ایشان خواهند آمد پیش پادشاه تکبر سجده خواهند کرد و بر رسم مجلس پادشاهان روی بر زمین
نخواهند آورد چه جعفر با یاران خویش آمد پیش در نجاشی بانگ با لیستاذن علیک حزب الله وکیاست
گفت نجاشی بگذارید این آواز کننده را بار دیگر آواز کند و انچه گفته است بار دیگر گوید بار دیگر آواز

کرد

کرده همان سخن بر زبان آورد نجاشی گفت ایشانرا دستوری دهید و در آمدن بر ایشان گشادم
نکو آیندگان با مان خدای در آیند و مطلوب خویش باز نمایند عمرو بن عاص چون این سخن از
نجاشی شنید بتحیر بسوی یار خویش دید گفت می بینی چگونه تکلم میکنند و چه نوع دم اجابت
میزنند چون در آمدند متواضع پیش بیامدند سجده نکردند و روی بر زمین نیاوردند بر سلت
اسلام رفتند بر وجهی که اسلام باید گفت گفتند عمرو بن عاص بر نجاشی گفت مصداق سخن
ما ظهور یافت این آیندگان از تکبر متواضع نشدند نجاشی گفت شمارا چه مانع است که
پیش من سجده نکردید و روی بر زمین نیاوردید و تحیتی که آیندگان میگویند نگفتند و برسم
در آمدن آیندگان پیش پادشاهان نرفتند جعفر گفت ما خدایرا سجده میکنیم که ترا آفریده
و ملک بخشیده تحیت بسجده کردن و بتعظیم سر بر زمین آوردن از ما بود که ما عبده اصنام بودیم پیش
ازین نوع تذلل مینمودیم پیغامبر آخر الزمان که در کتب موعود بود علم نبوت افراخت ما را از
سجده کردن بر غیر خدای باز داشته بتحیت سلام که تحیت اهل جنت است امر کرده و برسم نیک
خواهی و دعا و ثنا یکدیگر آورده چون نجاشی گفت او را شنید قوت راستی و درستی او دید
او را و عمرو بن عاص را گفت شما پیش من بایکدیگر گفت و شنید بکنید و آنچه دارید در میان افکنید
جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان روی زمین از اهل کتابی و از ارباب حکمتی با تو سخن بسیار نباید
و همچو تویی سخن بر قدر ضرورت شاید یکی از ایشان را بفرمای که سخن گوید تا دل و زبان من از ایشان
نفعی جوید بعده جعفر التماس کرد تا پادشاه از ایشان سه خبر بپرسد بعد جواب آن سه خبر
میان ما وفق گفت و شنید بر سه اول آنکه ما بندگانیم یا آزادگانیم اگر از بندگانیم که از آقای خود
گریخته ایم مارا تسلیم ارباب ما کنند و در بند ایشان افکنند نجاشی از ایشان پرسید که ایشان کیانند
جواب گفتند که احرار کرام آزادگان عظام اند نجاشی گفت از جهت رقیت کسی بر ایشان دست ندارد
تا کی ایشانرا بدرد و بسپارد دوم آنکه اگر خونی ناحق کردیم اولیای مقتول را آورده ایم که استحقاق
کونش با بود و سپردن با اولیا مایند بگذشتند هیچکس را کشته کریخته اند و قطره از خون کسی نریخته اند

سیوم آنکه مال کسی بغیر حق گرفته ایم یا غنیمت کسی بدزدیده ایم که بطلب آن مال ما را بگیرند و بسبب آن آزار
بازبند برند پس نجاشی گفت اگر برایشان قنطاری یعنی پوست گاو پر زر واجب باشد بر منست ادای
آن لازم بود عمرو گفت ایشان قیراطی از مال کسی نبرده اند و حبه و شعیری از حق کسی نگرفته اند نجاشی
گفت برایشان چه خبر دارید و دل بر طلب گرفتن ایشان بچه میگمارید عمرو گفت ما و ایشان
یک دین بودیم و در آن متابعت با خویش مینمودیم ایشان از آن دین برگشتند و متابع غیری شدند
پس فرستادند ما را قوم ما بسوی تو تا ایشان را بیاریم ولیکن ایشان را از مخالفت دینی که از آن برگشتند
باز داری نجاشی گفت پس هدیه که شما آورده اید هدیه نیست رشوت است باز گیرید و ایشان را که بر من
آمده اند و در امان من در آمده اند بردن نتوانید بعد از آن نجاشی توجه بجعفر و مصاحبان او کرد و روی
سوی ایشان آورد گفت با من راست گوئید حیله و تزویر مگوئید که دین قدیم را چرا ترک دادید و بچه
سبب رو بدین دیگر نهادید جعفر گفت دینی که آنرا گذاشته ایم دین شیطان بود شیطان ما را
بکفر ورزیدن بخدای و عبادت کردن بسنگ میفرمود دینی که اکنون دل بر آن داشته ایم دین خداست
دینی است که رساننده محمد مصطفی است صلی الله علیه و سلم مضمون کتاب آورده جبرئیل مصدق مضمون تورات
و انجیل نجاشی گفت سخنی خوب گفتی بر جای خود باش بخوف مباش و ترس در دل خود راه مده بعد از آن بود
که ناقوس زنند تا اجتماع قوم در جهد چون قسیسان یعنی استادان ترسایان جمع شدند جمیع رهبانان
یعنی عالمان معابد ایشان گرد آمدند نجاشی رو بر ایشان آورد و بدل توجه سوی ایشان کرد و گفت
سوگند میدهم شما را بخدای که فرستنده است بر عیسی انجیل که میان عیسی و میان قیامت پیغامبر
میدانید و ذکر مبعوث شدن او در کتب خویش میخوانید گفتند آری پیغامبری است که عیسی بشارت او
ما را داده است و من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی بر ما گذاشته بعده نجاشی گفت ای
جعفر از این داستان خبری بی تغیر و تبدیل برخوان جعفر و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول ترای
اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق برخواند هر یکی از ایشان از چشمهای خویش چشمها راندند
گفت زیاده بکن از این حکایت خوب و از داستان مرغوب جعفر سوره بنی اسرائیل و سوره طه خواندند

نجاشی و اهل مجلس از بلاغت و لطافت از کلام حیران ماند عمرو بن عاص گفت بفرما اگر تواند سوره که
در آن ذکر مریم چه میگویند و در شان او چه میگوئید جعفر گفت همان میگوئیم آنچه در شان او خدای عز
و جل بیان کرده و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آنرا از خدای آورده نجاشی گفت آن چیست بگو تا بدانیم
عیسی کیست گفت عیسی کلمه خداست و وحی از حق تبارک و تعالی است القا کرده است از محض کرم آن کلمه را
بمریم و او مرده را زنده کردی و اکمه را در بینای آوردی و ابرص بدعای او بهی پذیرفتی و در بعض
نفس او صحیح گشتی و صورتی از گل همچو صورت پرنده برداختی و در آن دم زدی باذن خدای زنده
ساختی و در روایتی آورده نجاشی جعفر را گفت مرا بگو صاحب شما در عیسی چه میگوید و چه میفرماید
و از چه چیز باز داشت مینماید جعفر گفت کتابی دارد که احکام از آن می آرد و مردی است آنچه بر وی منزل
شده میخواند و امر بمعروف و نهی از منکر میکند بر سم احسان چه فرمائید و امر میکند و خدای را
پرستید و دیگر را العبادت مکنید بعده از سور قران سوره روم و عنکبوت و سوره کهف و مریم
خواند چون آیتی که در شان ذکر مریم است بر زبان راند عمرو بن عاص خواست ایشان را در غضب آرد
گفت اینهمه دل بر اهانت عیسی میگمارد نجاشی گفت بخدا که نفس من بید اوست که آنچه در باب
قرائن عیسی گفته بودایم در چیزی بیان زیادت نکرده همان گفته که او در زبان آورده زاهدان
ایشان که حاضر بودند از شنیدن گفتار صورت غضب و تا خرشی نمودند نجاشی گفت ای جعفر ایشان
دانشمندان ما اند میخواهند که با شما حجتی گویند و تخفیف کار شما جویند گفت بشنید کنید و ما را
غافل نگذارید بشنوانید و از من هر سید هر چه دارید بگوئید عالمان و رهبانان ایشان سخن آغاز
کردند و بجعفر رو آوردند گفتند عیسی کارهای خدا میکرد و مرده را زنده کرد و بیمار تندرست می
کرد ابهیچ بنده را این چنین میداید و برین اعمال موصوف میخوانید چون سخن میان ایشان بتطویل
کشیده مناظره ایشان جبرئیل صلوات الله علیه پیغامبر صلوات السلام رساننده آیه قل تعالوا
الآیه پیغامبر فرمود آنرا پیغامبر علیه السلام بر جعفر فرستاد جعفر در مناظره تلاوت این آیت بر
نجاشی نجاشی گفت ای گروه عالمان و جهودان بر چیزی افزودن زیاده مرنجانید و با ایشان بعد

نجاشی

معنی اینست نمیدانید و درنمی‌یابید ابراهیم پیش از تورات و انجیل امری غریب بود و کاری عجیب باشد
و پیش از ملت یهودیه و نصرانیه بعد او روی نمود

ها انتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم والله یعلم وانتم لا تعلمون

ها حرف تنبیه است و انتم مبتدا و هؤلاء خبر مبتدا است و حاججتم حال است از معنی اشارت تقدیر جار مجرور یعنی فیما لکم به علم متعلق است بحاججتم فا در فلم تحاجون سببیه است فیما لیس لکم به علم متعلق تحاجون و تواند بود هؤلاء بمعنی الذین و حاججتم صله او بود و جمله ها انتم هؤلاء تقدیر جمله سابقه باشند و الله یعلم و انتم لا تعلمون تذییل است معنی اینست شما همان طایفه اید که محاجه ناپسندیده کردید در چیزی شما را نوعی از علم بود بدین ذکر آن در کتاب شما بود چون صفت پیغامبر و جز آن پس در چیزی که پیش شما آگاهی و جهی ندارند و گفت و شنید میشوید یعنی چیزی که پیش از شما هزار سال و دو هزار سال باشند و شما آنرا نیابید و جوی که هست شما در آن بهیچ علمی چرا محاجه میکنید و بچیزی که نیابید در آن چه تغیر علم محض حماقت بود موجب فضیحه عقل نباشد و خدای میداند که یهودی و نصرانی نبود و شما آنچه میدانید بحماقت و جهالت هم بر آنید

ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین

این جمله معلله است و مقرره جمله سابقه است و لکن کان حنیفا استدراک است برای دفع وهم چه نفی یهودیت و نصرانیت هم آن بود که غیر یهودیت و نصرانیت دینی باشد که ابراهیم بر آن بود بجمله و لکن کان حنیفا دفع آن وهم کرد بر وجه تکمیل آورد معنی اینست نبوده ابراهیم یهودی و نه نصرانی و لیکن مسلمان پاک بود و نبوده است از مشرکان یعنی بروی هیچ وجهی از آنها طلب از حنفی صوری و معنوی روی نموده

ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا

یهود خود را بابراهیم سزاوارتر میگفتند و نصاری خود را اولی با ابراهیم میدانستند این آیه در رد ایشان نازل شد و از جهت انکار مضمون ایشان این جمله را تاکید کرد چون این جمله رد اعتقادی از اعتقادات طایفه اهل کتاب است که خود را اولی با ابراهیم دانند و اقرب بدو خوانند موافق است مر جمله سابقه که در بیان اعتقادات فاسده ایشان بود فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست بدرستی سزاوارترین مردمان با براهیم و قریب‌ترین ایشان بدو هر آینه کسانی اند که او را پس روی کرده اند و این پیغامبر است یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و آنکسانی که بدو ایمان آورده اند ذکر پیغامبر و امت او بعد ذکر متابعان ابراهیم از جهت اظهار شرف و عظمت تخصیص است بعد تعمیم

والله ولی المؤمنین

این جمله معترضه است برای مدح مومنان معنی اینست و خدای دوست مومنان و معین و یاور ایشان است

ودت طائفة من اهل الکتب لو یضلونکم وما یضلون الا انفسهم وما یشعرون

این جمله نیز متضمن حکایتی شرکای از کافران است مقرر است مر شنیعات سابقه ایشان معنی اینست دوست داشتند طایفه از اهل کتاب یا آرزو بردند کاشکی که شما را گمراه کردانند از راه دین بلغزانند چه همچنین آرزو نیز گمراهی است و این نوع نهی فساد و تباهی است و نمیدانند که خود را گمراه میکنند و راه خویش با خود میزنند

یا اهل الکتب لم تکفرون بایت الله وانتم تشهدون

تکرار جمله ندائیه برای تاکید است و ما بعد او جمله است که ندا برای ارادت است و استفهام برای انکار است و جمله وانتم تشهدون حال است معنی اینست ای اهل کتاب بآیات خدای چرا کافر میشوید و از جهت چه خبر کفر می ورزید و حال آنست که شما بلغت توریت گواهی میدهید و آیات قرآن را موافقت توریت می یابید یا گویند چرا انکار میکنید معجزه را که اظهار کرده است آنرا خدا تعالی و حال آنست که شما در هنگام ظهور که حاضر بودید یعنی مشاهده میکنید معاینه می بینید

یا اهل الکتب لم تلبسون الحق بالبطل وتکتمون الحق وانتم تعلمون

این جمله ندائیه مکرر برای تاکید و ما بعد ندا توبیخی زجر و توبیخ است معنی اینست ای اهل کتاب چرا حق را بباطل می پوشید و چرا در پوشیده میدارید

حق میگویند حقی که در توریة متحقق ست اظهار میکنند بعض سخن نابوده میدامی آرند وحال اینکه شما
حقیقت انچه محمد می آرد میدانید و ببطلان انچه شما میگویید علم را بر باب علم مکابره میکنید و در سخن
نابوده می انگنید وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي
أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا
آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ آمنوا مقول ست قالت طایفه وجه النهار
یعنی اول النهار ظرف ست مر آمنوا اکفروا عطف ست بر آمنوا جمله و قالت طایفه تا آخر عطف
ست و دت طایفه معنی اینست و گفتند طایفه کسانیکه داده شده اند کتاب دشمنان مومنان
عالی در زبان ایمان آرید بکتابی انکه فرستاده شده است بر مومنان یعنی تحویل سوی کعبه یا جمله قران
در اول روز و آغاز آن قرآن که منزل بر پیغامبر برای رسانیدن بر ایشان همچو منزل بر ایشان نی
بر نهجه قران را منزل بر ایشان مبدارند و کفر ورزند آخر روز از قبله بگردید و سوی صخره بیت المقدس
روا آرید شاید ایشان باز کردند سوی دین ما یا سوی قبله ما بگمان این اهل کتاب مردمان دانا اند
از وی که در آمده بودند یا از قبله که بدان توجه نموده بودند در تحقیق ضعیف رجوع نکرده اند بدین
قدیم و قبله قدیم روی آورده اند شاید که کسانیکه بدان دین و بدان قبله ایمان آورده اند بر
فکر تردد وا افتند و از دین خویش بمتابعت شما رجوع کنند زهی طمع خام و زهی تدبیر ناتمام
که اهل یقین و فهم اتباع این دینان نکنند و بعد از ان اطلاع بر مکر و خداع ایشان بعمل ایشان مغرور
نشوند وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ
هُدَى اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ
يُحَاجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ و انجمله نیز مقول آن طایفه ست عطف ست بر آمنوا
جمله قل ان الهدی هدی الله معترضه ست برای بیان حیثیت ایشان در حیله و تعمیه کار مومنان ان یوتی
احد متعلق ست بلا تومنوا بحذف و مضاف ای لا تومنوا فی اظهار اعتقاد ان یوتی احد مثل ما
اوتیتم او در یحاجوکم بمعنی حتی ست و بعضی ان یوتی بمد و همزه و خوانند و بتقدیر لام یا ان بمعنی الا ان یو

دانند معنی اینست و جز کسی که پس روی کرده است دین شما را استوار مدارید و در اظهار بر اعتقاد اینکه
نشود کسی مثل آنچه داده شده اید شما را از علم و حکمت و کتاب و شریعت این مبندارید ایشان با شما
نزدیک پروردگار حجت کنند و با عتقاد و شما متمسک نشوند اظهار انیعنی پیش غیر اهل دین خویش شما را
زبان بود و در مقصود شما را مضرت نشود چه مسلمانان بتصدیق اقرار شما در دین خویش استوار شوند
و در راه تردد و رجوع نروند و کافران سوی مسلمانی رغبت کنند مسلمان نشوند قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ انجمله مستانفه ست زیرا چه چون ضلال اهل
کتاب و احتیال ایشان در ضلال ذکر کرد بعد از ان گفت قل ان الهدی هدی الله چنانست که کسی سوال
کرد ما لهم ضلوا و لم ینالوا الهدی فقیل قل ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء و تاکید جمله از جهة تقدیم
موضوع تنزیل غیر سایل منزله سایل ست معنی اینست بگو ای محمد بدرستیکه فضل بید قدرت خداست از
مواهب پروردگار جل جلاله و علاست هر کرا خواهد بدهد و این گنج هر کجا که خواهد بنهاده خدایرا کسی باز
نتواند داشت بحیله و تدبیر باطل و هم و هن نتواند کم داشت وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
والله مبتداست واسع خبرست علیم خبری دیگرست و انجمله تذییل ست معنی اینست و خدای فراخ عطا
از دین و دنیا انقدر رساند که کسی احاطت و احصا ان نتواند سب بادشاهی ست که خزانه غیبش هر
دو عالم یک کدا الخ دانا ست استعداد ظاهر و باطن بر حسب آن بدانچه سزاوار هر یکی داند برساند يَخْتَصُّ
بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ جمله فعلیه خبر سیوم ست مر مبتدا را معنی اینست خدای عز
وجل هر کرا خواهد برحمت خویش مخصوص گرداند و بانار رحمت از رسالت و نبوت و ولایت و هدایت
و غیر آن برساند وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ عطف ست بر واسع علیم
معنی اینست و خدای عز وجل افضل عظیم است و موصوف بکرم عمیم و لطف قدیم صد ساله گناه بنده
بیکدم بفضل و کرم بحکم عدم میوندد نیکو کار او کنا هکار بر فضل و کرم او بندد وَمِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ
مِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا

الیم عطف است بر والیک وجمله ان الذین یشترون تا آخر معترضه است برای نکوهش طایفه مسطوره و قوم
مذکوره وچون ایشان مضمون وعید ولحوق عذاب الیم را منکر اند ولن تمسنا النار الا ایاما معدوده
میگویند ورهائی خلاص نحن ابناء الله واحباؤه وتشفع لنا اباؤنا الانبیاء میگویند ازجهت رد انکار
ایشان این جمله را تاکید کرد واداة تاکید آورد روایت کرده اند شخصی با شخصی دعوی زمینی داشت اورا
پیش پیغامبر حاضر آوردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای اثبات مدعا گواه طلب کرد مدعی گواه
نداشت مدعا علیه دل بر سوگند گماشت این آیه در شان او نازل گشت واین نظم در حق او بوده
بوست مدعا علیه اعتراف بحق کرد وخود را بر تسلیم کردن زمین آورد وبعضی گویند اشعث بن
قیس بر شخصی دعوی چاهی کرد وبرای اثبات گواهی حاضر نیاورد چون عرض یمین بر مدعا علیه
کردند او را بر یمین آوردند مدعی گفت یا رسول الله این سوگند خواهد خورد وشاعر که مدعا است
خواهد برد این ایت نازل گشت واین حکم بیان بوست وبعضی گویند نزول آیت در شان اهل
کتاب است که به پیغامبر خویش عهد داشتند که چون پیغامبر آخر الزمان مبعوث شود بدو بگروند و بر
شریعت او بروند وحلیه وصفت او در کتاب خود دیده بودند موافق یافتند بحسب ریاست و
متاع قلیل دنیاوی وفای این عهد نشد فتنه پیغامبر را تحریف کردند بر مخالفت رسول و کتاب سابق
آوردند این آیت در حق ایشان نازل گشت واین نظم درباب ایشان بوده بوست این وجه
آیت موافق است وبا مقام مذکر اهل کتاب مطابق است معنی اینست کسانیکه عهد خدای وسوگند
خویش را بثمن اندک فروشند در تنگ عهد خدای وسوگند خویش میکوشند یا بدل میکنند عهد را
آن مایه ومالی با به ثمن اندک وبها فرومایه یعنی عهد خدای وسوگند خویش را میگذارند ودل
ثمن اندک میگمارند ایشانرا ای محمد نصیبی در آخرت نبود وبا ایشان خدای در روز قیامت سخن لطف
آمیز وکلمه بهجت انگیز متکلم نشود بر ایشان نظر رحمت نکند واز لوث عصیان باب عفو وغفران پاک
نگرداند یا گویند ایشان را ذکر به نیکی نکند یا ثواب اعمال ایشان نفرماید وایشان را از تزکیه عمل
ایشان نماید وایشان مستحق عذاب دردناک اند مر او را بیم وباک اند وَاِنَّ مِنْهُم

لَفَرِيقًا يَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُم بِالْكِتٰبِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
منهم ظرف مستقر است ان را خبر است لفریقا اسم ان را قع شده
بتقدیم خبر لام بر اسم در آمدن جمله یلوون السنتهم بالکتاب صفت است بر فریقا وجمله وما هو من الکتاب
حال است ویقولون عطف است بر یلوون علی الله متعلق است بیقولون تضمین معنی بغیروان علی
الله الکذب یعلمون حال است وجمله وان منهم عطف است بر جمله ومنهم من ان تامنه بدینار لا یؤده
الیک وتاکید جمله از جهت اینست که اهل کتاب جمله منکر اند وبمقری بودن هیچ فریقی از خویش اعتراف
نمیکنند روایت کرده اند که این آیه وارد در شان کعب بن اشرف وحیی بن اخطب وامثال ایشان است
که احبار یهود را بر گردانیدن توریه آوردند ونسخها آن از ایشان ستدند وآنرا بر طریق خواندن
گرفتند وبعضی گویند در شان کسانی است که ایشان تحریف کردند وخواندن بر صفت خواندن
توریه آوردند معنی اینست بدرستی بعض از ایشان هر آیینه گروهی اند که زبانهای خویش را در خواندن
کلامی که افترا میکنند می پیچند ومیگردانند ومیگویند که این توریه است کتاب خداست از نزد
حق سبحانه وتعالی است یعنی بر طریق خواندن توریه میخوانند در اداء آن زبان می پیچند ومیگردانند
تا گمان برند که شما که آن از توریه است وحال اینست آن از توریه نیست بلکه نابوده ساخته از
تحریف وافترات ومیگویند این کلام خداست وفرستاده حق سبحانه وتعالی است وحال اینست که کلام
خدا نیست بلکه صرف موضوع ومحض افتراست ودروغ نابوده میگویند افترای بر خدای میکنند وحال
اینست که ایشان از اهل دانش اند وبر موجب دانش نمیروند یا گویند وحال اینست که ایشان میدانند
که دروغ گویانند وافترا کنندگان وحال اینست که ایشان زشتی کذب را میدانند ودروغ گفتن را
قبیح میخوانند یا دانش راه در چاه می افتند وبا علم مرتکب کار جاهلان میشوند ودرین آیت دلالت است
که غیر قران را بر طریق قران نخوانند ودر لهجه ودر اداء مشابه او نگردانند چنانچه سامع بداند که

که قرآن نخوانده و همچنین کرسی داد یعنی بنگر نشاید که بعد خواندن قاری آیتی را از قران بنشر کرسی

بنشیند معنی قران بر زبان راند چنانچه عامی آنرا معنی قرآن داند و چون بخواهد که بعد خواندن قاری

قران چیزی را از غیر تفسیر قران بگوید و رسانیدن فایده غیر معین قران نخواند باید که بنیه کند

و فصلی در میان افکند چنانکه گوید تفسیر قران خواهم گفت فایده دیگر یاد دادم است یا حدیثی

یا حکایتی شنیده شده است چیزی از امثال این کلمات گوید غیر معین قران از قران جوید **مَا كَانَ**

لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ

يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ ان یؤتیه

الله اسم کان است لبشر خبر است الکتاب با معطوف است مفعول دوم است مر یؤتیه الله ثم یقول للناس

عطف است بر ان یؤتیه الله و کونوا عبادا لی من دون الله مقول یقول است ما کان لبشر تا آخر معترضه

است برای بیان نزاهت انبیا از افعال ناگزیده و اقوال ناپسندیده ابو رافع قرظی و سید نصاری

نجران پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و تحیات و از هد بنیاد کردند و گفتند اکرام کنی ما ترا سجده

کنیم و بپرستیم و بربوبیت بگزینیم در معالم التنزیل آورده که پیغامبر فرمود معاذ الله ان نامر بعبادة

غیر الله دران هنگام که این آیه فرود آمد بروایت او در شرح کشاف ایراد کرده ام بغیر عادت بسیار

واقع شده چنانچه امر بمحرمات و معاملات که در شرع قسم عبادات اند آمده معاذ الله ان نامر بغیر عبادة الله

چگونه آید و صحت او چه نوع روی نماید این سوال را جوابی ذکر کرده و حل این اشکال در بیان آورده

جواب آنست این کلام را بر حذف موصوف حمل کنند بتقدیر معاذ الله ان نامر بعبادة بغیر عبادة الله

گویند معنی هر دو ایت یکی باشد اشکال برود و بعضی گفته اند نزول آیه در شان یهود و نصاری است

که میان خویش اختلاف کردند کلمات مختلف میان خویش آوردند یهود میگفتند ما سزاوارتریم

نسبت کردن سوی ابراهیم زیرا چه متابع ابراهیم مائیم و نصاری گفتند ما متابع ابراهیم نسبت کردن

سوی ابراهیم سزاوارتر از شمائیم منزه شدند ایشان گفتند تو میخواهی و ما ترا بپرستیم و بربوبیت بپذیریم

پیغامبر فرمود معاذ الله نه پیش پیغامبر آمدند اختلاف خویش ذکر کردند پیغامبر فرمود شما هر دو را نبوده

میگویید و تنبیه بی مناسبت میجوئید بر ملت و دین ملهم مرا متابعت کنید دم موافقت من غیر خدا را پرستیم

یا کسی را امر نمایم که غیر خدا را بپرستند من از عبادت غیر خدای نهی میکنم از این امر بعبادت غیر خدای

چگونه افتد دران هنگام این ایت نازل گشت و این بیان بطور سوست و بعضی گفته اند مردی

پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت چنانچه میان ما رسم یکدیگرست بر تو سلام گوییم یا چنانچه را

پرستش است تو سجده کنیم پیغامبر فرمود مر غیر خدا را سجده کردن روا نبود که پرستش مخصوص

بذات دیگر نباشد ولیکن پیغامبر خویش را اکرام کنید و اقته از حقوق بشناسید و از حد تعدی

مکنید و در عوض پرستش و عبادت مآرید دران هنگام این ایت نازل گشت و حکم بپیان پیوست

معنی اینست سزاوار مر بشری را که بدهد او را خدای کتاب ناطق است بر نیکه هموست سزاوار

پرستش مطلق و بدهد او را خدای حکم یعنی حاکم بودن میان مردمان بحق تا حکم را بمعنی حکمت دارند و

عبارت از دانستن چیزها چنانچه باید و کردن کارها شاید بشمارند و بدهد او را پیغامبری که

عبارت از تبلیغ حق بود و نهی از باطل باشد پس بگوید مر مردمان را که شما بندگان من باشید و از

غیر خدای پرستید کسی که صاحب کتابی است که ناطق است بحق و کسی که حاکم است بحکمت و کسی که مخبر است

از صدق محقق این چنین باطل از وی نیاید و این نوع ناحق از وی نزاید **وَلَٰكِنْ كُونُوا**

رَبَّانِيِّينَ ولکن یقول کونوا ربانیین معنی اینست بشری که او را کتاب و حکم

و نبوت داده اند مردمان را بگوید شما ربانی باشید منسوب سوی رب شوید ربانی منسوب سوی رب

بود بزیادة الف و نون بر طریق روحانی و نورانی باشید و رب را سه معنی است یکی رب صفت الله معنی

این بود مردمان خدای یعنی بندگان خاص خدای باشید که علم را در طاعت خدای صرف کنید و تعلیمی

که بحق رساند مشغول شوید دوم مصدر معروف بمعنی پروردن یعنی باشید عالمانی که بتعلیم و تدریس

مشغول شوند و طالبان العلوم صغار و کبار تربیت کنند یا پروردن علم خود بانضمام عمل یعنی باشید شما

عالمانی که علم خود را بعمل خود پرورند چه عالمان بی عمل چون درختان بی برند از محمد حنیفه منقول

است چون ابن عباس رضی الله عنهما وفات یافت و روح پاک او سوی عالم علوی شتافت گفتند

باشند ثم جاءكم عطف است بر اتيتكم واستفهام در اقررتم براى تقرير است بمعنى حمل مخاطب
بر اقرار جمله قال اقررتم مستانفه است در جواب ماذا قال الله حينئذ قالوا مستانفه است در جواب
ماذا قالوا قال فاشهدوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قال جمله وانا معكم من الشاهدين حال
است **معنى** اينست وياد كن اى محمد آن هنگام كه خداى كه ميثاق بنى اسرائيل با پيغامبران با ميثاق
پيغامبران با بنى اسرائيل با ميثاق خود با اولاد پيغامبران كه بنى اسرائيل است گرفت هر آينه
هرچه بدهم شما را از كتاب وحكمت پس بر شما رسولى بيايد كتابى را كه با شما است مصدق باشد
هر آينه ايمان پيغامبر مذكور آريد و هر آينه او را يارى كنيد وهر يكى از شما ميثاق بايد بر بست
گفت خداى بميثاق مذكور اقرار كرديد بر ايمان آوردن بر و نصرت كردن او عهد مرا گرفتيد
گفتند اقرار كرديم واعتراف نموديم خداى گفت پس ميان خويش با قرار يكديگر گواه باشيد
ومن بعلم با شما ام عهدى كه گفته آيد ميثاقم و بر اقرار شما از گواهانم و تواند بود كه موصوله
باشد يعنى للذى اتيتكم من الكتاب والحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه
سوال ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم عطف است بر صله پس از روى ضمير موصول بايد ودر اينجا ضمير موصول
نميبايد **جواب** لما معكم عبارت است از كتابى كه داده اند واين از باب وضع مظهر موضع مضمر باشد
ووضع مظهر موضع ضمير رابط بود **سوال** لام موطيه قسم بر شرط در آيد وبدين تقدير دخول او بر ما
نمى آيد **جواب** ما مذكور كه موصول بالفعل است متضمن معنى شرط است لام موطيه قسم برين تقدير
نيز داخل در شرط بود واتيتكم ثم جاءكم بمعنى مستقبل باشد ومحى پيغامبرى كه مصدق توريه است
توريه كه مستقبل بود در زمان آينده روى نمود ولتؤمنن به كه از روى لفظ **جواب** قسم است از
روى معنى خبر مبتداست در حكم جزا شرط برين تقدير معنى چنين بود هر آينه چيزى كه بدهم شما را از
كتاب وحكمت پس بيايد بر شما رسولى كه مصدق است كتابى را كه با شما است تا آخر معنى گفته شده **سوال**
ضمير به عايد برسول است ضميرى ديگر نيست كه بر مبتدا يعنى لما اتيتكم من كتاب عايد شود جمله بغير عايد
شود جمله بغير عايد سوى مبتدا خبر چگونه بود **جواب** ضمير به عايد رسول متضمن ربط با مبتدا است چه

معنى لتؤمنن به برين تقدير لتؤمنن برسول مصدق لما معكم وضع مظهر موضع مضمر است چنانچه گذشت
وذكر آن رفت وبعضى لما اتيتكم بكسر لام خوانند لام براى تعليل باشد وما مصدريه بود جار و
مجرور متعلق بمفهوم كلام كه استيناف واستحلاف است باشد اى استحلفكم لايتائى اياكم من كتاب
وحكمة ثم مجى رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه برين تقدير من تبعيض باشد معنى چنين بود
سوگند ميدهم شما را از جهت آنكه شما را بعض جنس كتاب وحكمت داده ام و در فهم وعلم آن بر شما
منت نهادم واز جهت آنكه تصديق كنيد باشد مر كتابى را كه با شما بود هر آينه بر او ايمان آريد وهر آينه
دل بر نصرت او گماريد وبر تقدير كسر لام نيز تواند بود ما موصوله باشد سوگند ميدهم شما را
از جهت چيزى كه داده ام شما را از جنس كتاب وحكمت پس آمده است بر شما رسولى كه مصدق له لتؤمنن به
ولتنصرنه برين تقدير من بيانيه بود معنى چنين باشد سوگند ميدهم شما را از جهت چيزى كه داده ام
شما را از جنس كتاب وحكمت پس آمده است بر شما رسولى كه مصدق است مر انرا هر آينه هر آينه بر او
ايمان آريد هر آينه هر آينه او را يارى كنيد **سوال** لتؤمنن كلام خبرى بود ومقصود كلام تاكيد اخبار
ايمان آوردن ويارى دادن ايشان باشند در خبر خداى تخلف چگونه واقع شود وانتفاع ايمان ونصرت
از ايشان چه نوع متصور بود **جواب** اخبار اينجا معنى امر است لان اخذ الميثاق يكون في الطلب لا
في الخبر وايراد امر بصيغه خبر براى تاكيد مثال دارند وقسم چنانچه متعلق بخبرى باشد چون بالله
لا يفعل طلب نيز چون بايد اخبر فى وبايد اجلس شمارند **فمن تولى بعد ذلك**
فاولئك هم الفاسقون معنى در فمن تولى سببيه است حكم اين جمله مسبب حكم
جمله خبر سابقه است من مرفوع المحل بر ابتدا است جمله فاولئك هم الفاسقون خبر مبتدا است من لفظا او
مفرد است معنى او جمع افراد ضمير تولى باعتبار افراد لفظ جمع كردن اوليك باعتبار معنى است **معنى**
اينست پس كسانى كه از ميثاق روى گردانند وبر عهد نبودند پس ايشان بر فسق متصوراند در حاله
تحقق تولى فاسقانند **سوال** بر تقديرى كه عهد وميثاق چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است با انبيا
باشد از ين آيت استبعاد اعراض وتولى وفسق سوى انبيا كه معصوم اند لازم آيد **جواب** انبيا كه

مبعوث اند برای اصلاح کار ایشان اند و ایشان اند و امتان در تبع ایشان اند عهد با امتان باشد و ذکر
متولی در میان امتان بود أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ يبغون بصیغه معروف بغیبت و بخطاب بصیغه مجهول بغیبت و خطاب
خوانند و معنی بر حسب آن دانند استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست و فا عاطفه ست معطوف علیه
محذوف ست ای اتتولون عن العهد فیبغون غیر دین الله و تقدیم مفعول بر فعل از جهت آنست که
انکار همو ست و توبیخ متعلق بدو ست و جمله وله اسلم تا آخر حال ست و جمله والیه ترجعون عطف است
بر وی انجمله استفهامیه معترضه ست برای منع از کفر معنی اینست از دین خدای اعراض میکنید پس غیر دین
خدای میجوئید و حال اینست مر او را انقیاد کرده اند و بر طاعت او گردن نهاده آنانکه در آسمانها
زمین اند همه موصوف باسلام و دین اند بعضی بطوع چون فرشتگان و آدمیان مسلمان زاده یا مسلمان
شده و طرح دلایل ایمان بعضی باکراه بکره چون برده کرده شدگان و باکراه مسلمان گشتگان و در
هنگام بعث همه کافران از شما سوی حسابگاه او باز گردانیده خواهید گشت و بجزا و سزا خویش خواهند
بوست قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ
مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ • وجمله آمنا بالله تا آخر مقول قل ست و ما انزل علینا با معطوفات خود
عطف ست بر مجرور بای آمنا بالله و بما انزل علینا والنبیون ذکر عام بعد خاص ست جمله لا نفرق
حال ست از فاعل آمنا و نحن له مسلمون حالی دیگر ست له متعلق ست بمسلمون از جهت رعایت فاصله
مقدم شده ست جمله قل تا آخر معترضه بود مقصود از و تحریض بر اسلام باشد معنی اینست بگو ای
محمد ایمان آورده ایم ما یعنی من و متابعان من بخدا و بدانچه فرستاده شده ست بر ابراهیم و اسماعیل

و اسحاق و یعقوب یعنی دوازده سبط فرزندان یعقوب علیه السلام و آنچه داده شده ست موسی
و عیسی و پیغامبران دیگر از پروردگار خویش ذو الجلال و الاکرام میان هیچ جماعتی از ایشان فرق
نیکنیم که بعضی ایمان آریم و بعضی را بگذاریم بهمه پیغامبران ایمان آوردیم و همه را تصدیق کردیم و ما
مر او را اعتقاد کننده ایم و بر طاعت او گردن نهنده ایم سوال در سوره بقره و ما انزل الینا و ما انزل
الی ابراهیم ذکر کرده اینجا نزول و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم آورده نکته چیست و بر چه معنی
ست جواب اینجا مذکور لفظ قل ست و این خطاب پیغامبران ست ورود وحی بر پیغامبران است
پس انزل علینا بمنزله ورود علینا باشد محل علی بود و آنجا لفظ قولوا مسطور ست و این خطاب
مر مومنان راست و ورود وحی بر مومنان نیست بلکه وصول وحی و بلوغ او سوی ایشان است
انزل علینا بمنزله وصل الینا بود محل الی باشد و درین وجه اشکال ست چه عکس این بار نیز در
قرآن استعمال ست چنانچه در بلغ ما انزل الیک و در و ما انزل الی ابراهیم و آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا جواب اصالت الی بر نسبت ست و علی بر نسبت رسول جواز استعمال عکس را منافی
نبود و استعمال یکی را بجای دیگری بر وجه مجاز مانع نباشد چه استعمال علی در آیت آمنوا بالذی
انزل علی الذین آمنوا ظاهر ست که بر حقیقت نبود چه نزول کتاب بر پیغامبران ست بر غیر آن
نباشد لیکن مومنان بقرآن فایده میگیرند و احکام او را می پذیرند بر وجه مجاز نازل بر ایشان
گویند و صحت استعمال آن بتاویل جویند و همچنین استعمال الی دال بر انتهاست و پیغامبر را بلغ
ما انزل الیک بر وجه اطلاق نیست بتبلیغ از وی تجاوز خواهد کرد و بدیگران خواهد رسید با تبلیغ
تبلیغ از وی تجاوز خواهد کرد و فرشته پیغامبر منتهی شده ست استعمال الی بر معنی آمده پس
انتها بر اطلاق نبود محتاج سوی تقیید و تاویل باشد وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ
الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
مِنَ الْخَاسِرِينَ • اینجمله عطف ست بر جمله فمن تولی بعد ذلک و آنچه در میان
است معترضه ست چنانچه گذشت مفعول ست و من یبتغ دینا همیشه تا دینا من شرطیه ست یبتغ

غفور رحیم و جمله اولئک مستانفه است در جواب با جزاء هم معنی اینست ایشان ای محمد جزا ایشان آن بود
بدرستی بر ایشان لعنت خدای و فرشتگان و ادمیان هم باشد درینحال که در لعنت جاوید باشند
عذاب ایشان سبک نکرداند و نه ایشان از عذاب مهلت داده شوند تا چند گاه از عذاب برهند مگر
کسانیکه بعد کفر توبه کردند و از ارتداد باز آمدند و خود را بر دین و صلاح آوردند خدای هدایت ایشان
خواسته بود ایشان را راه دین و توبه نمود توبه ایشان خدای قبول کرد ایشان را در موضع عفو و غفران
آورد زیرا که خدای آمرزگار است توبه گناهکاران بپذیرد و گنه بدکرداران بخشد روایت کرده اند
حارث بن سوید از میان جماعتی که مرتد شده بمکه پیوسته بودند تایب شده باز گشته توبه بر دین اسلام
پیوست **ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا**
کفرا لن تقبل توبتهم واولئک هم الضالون
ثم ازدادوا عطف است بر کفروا موصول با جمله اسم ان است لن تقبل خبر ان است واولئک هم
الضالون عطف است بر لن تقبل توبتهم و جمله طایفه مذکور معتقد قبول توبه خویش بودند و بر انکار
نفی قبول توبه اصرار نمودند تاکید کرده آن آورد و چون این جمله مقرر مضمون کلام سابقه است
مفصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست بدرستی که آنانکه بعد ایمان آوردن کافر شدند و کفر
و کافری ورزیدند پس آن از روی کفر بافزودند و اصرار بر کفر کردند و اعادت بر کافری آوردند
هرگز توبه ایشان قبول کرده نشود و بزه آنهم از ایشان نبرد و ایشان هم گمراهانند و گم کردگانند
یعنی مقصور اند بر غوایت و محروم اند از هدایت سوال ارتداد دهر چونکه باشد منافی قبول توبه
نبود و مرتد با همه ارتداد که دارد چون توبه کند توبه او قبول شود نفی قبول توبه از مرتد چگونه
وصحت مضمون لن تقبل توبتهم چه بنوع روی نماید جواب ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم
ازدادوا کفرا کنایت از جهودان است که ایشان بعد ایمان آوردن بموسی و توریة و بعیسی و انجیل
کافر شدند پس بکافر شدن بمحمد قران کفر افزودند یا گویند جهودان پیش از بعثت پیغامبر
چون صفت پیغامبر علیه السلام در توریة خوانده بودند ایمان را اخلاص می نمودند بعد بعثت

پیغامبر

پیغامبر بحب ریاست و عدم کیاست عهد شکستند و کفر ورزیدند بعده با نواع بدخواهی و اجنبیت
و تباهی بر کفر و کافری افزودند ایشان را خدای عز و جل مطرود ساخته و در ورطه دوام کفر انداخت
هرگز ایشان توبه نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد نفی قبول توبه ایشان از جهة عدم توبه بود
استیفاء قبول توبه بعد ثبوت توبه نباشد **ان الذین کفروا وماتوا وهم**
کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا
ولو افتدی به ذهبا تمیز است و لو افتدی به معطوف است بر جمله محذوفه و لو
متصله است ای لو تصدق و لو افتدی به مقصود ازو تسویه است ای سوی بالتصدق الافتداء
چنانچه الا اکرمک و لو اکرمتنی ای اکرمک علوا انتهی و اکرمتنی در جمله سابقه نفی قبول توبه کرد
در جمله نفی قبول فدیه بر سبیل استیناف آورد و تاکید جمله از جهة آنست که کفار مضمون جمله را انکار
بر انکار مصر اند معنی اینست بدرستی آنکسانیکه کافر شدند و بر کفر و کافری مردند پس هرگز
یکی از ایشان قبول کرده نشود اگرچه بروی زمین زر بصدق کنند سوال درین آیت در خبر ان آورد
و در آیت سابق فا ترک کرد فرق چیست این ایشان و ترک مرچه وجه مبنی است جواب درین آیت
پیوسته بر کفر مذکور است و سبب آن عدم قبول نمود چنین کافران با ازدیاد ایشان در کفر توبه
کنند و توبه ایشان قبول شود و با انتفاء سببیت محل فا باشد سبب برای عدم قبول توبه نخواهند کرد
و ایمان نخواهند آورد چنانچه گویند ان الذی یشتمل اکرم لانه علوی بخلاف ان الذی اکرمک فله
اولئک لهم عذاب الیم وما لهم من ناصرین
من در من ناصرین زایده است و ما اسم ما نافیه لهم عذاب خبر است مقدم شده و این جمله عطف بر جمله
سابقه و جمله سابقه یعنی اولئک لهم تاکید است بر عدم قبول فدا ایشان ازینجهت مفصول آمده ناصرین
جمع قلت است اراد جمع قلت قال برین است که ایشان را از ناصرین عدد قلیل نیز نباشد و تواند بود
که جمله و ما لهم من ناصرین تکمیل باشد معنی اینست ایشان ای محمد مر ایشان راست عذاب دردناک یعنی
عذابی با بیم و باک و نیستند مر ایشان یاری دهندگان و بدانکه در حق ایشان اول نفی قبول توبه کرد

بعده نفی قبول صرف مال بر وجه اقتدا با غیر اقتدا در بیان آورد بعده نفی باری دهندگان و نفقه کنندگان مذکور گشت و هم راهها خلاص با تقوی پیوست والله اعلم **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ** این جمله معترضه است چنانچه ذکر آن بیشتر خواهد آمد معنی

اینست نیابید نیکی و نیکوکاری را تا آنکه نفقه کنید بعضی از چیزهای که آنرا دوست میدارید یعنی تا یافتن نیکی و نیکوکاری منتهی شود بانفاق آنچه محبوب شما شود و درین آیت دلیل است محبت دنیا از جمله العایق در راه خدا مذموم باشد محبت دنیا برای آنکه قوام مذموم بود حب الدنیا راس کل خطیئة همبرین معنی زیرا چه محبت دنیا از جمله اتفاق خطیئه نیست چه دنیا که برای این است دنیا محض نیست ملحق برین است در حدیث است لا حسد الا فی الاثنین رجل اتاه الله القرآن فهو یتلوه اناء اللیل والنهار فیقول لو اوتیت ما اوتی لفعلت مثل ما فعل و رجل اتاه الله المال فهو ینفقه اناء اللیل والنهار فیقول لو اعطیت مثل ما اعطی لفعلت مثل ما فعل یعنی از زوار و اینست مگر در دو چیز مردی که داده است خدا او را قرآن پس او میخواند و پس روی میکند آنرا در ساعات شب و روز پس کسی گوید اگر داده شدی مثل آنچه این مرد داده شده است هر آینه کردی مثل آنچه این کرده است و مردی که داده است خدای او را مال و او خرج میکند آنرا در رضا خدای در ساعات شب و روز پس کسی گوید اگر داده شدی آنچه او داده شده است هر آینه کردی آنچه او کرده است بحدیث مذکور و خبر مسطور ثابت شد آرزو روا نیست مگر در محض دین که تلاوت قرآن و پس روی کردن آنست یا در دنیا که وسیلت دین است و آن مالی که در کار دین صرف شود خود این محض دنیا نیست که معروف و مشهور است و مسیح که صاحب دولتی که دولت دنیا یابد و در صرف کردن آن در رضای خدای سوی دولت آخرت شتابد نعم المال الصالح للرجل الصالح شان او بود ان الله یحب العبد الغنی التقی الخفی مدح او شود و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف ثمره جزا کار او گردد شعر غنی بجود و مبرت که خویش را آراست زهر عمل که بیاید جزا دو تا دارد روایت کرده اند چون آیت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون فرود آمد ابو طلحه رضی الله عنه پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد گفت ای رسول الله

زمینی است آنرا بیرحا خوانند وقف کنم و در مصارف خیر و مواضع بر مصروف گردانم پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود بخ بخ ذاک مال رابح و انی ارى ان تجعلها فی الاقربین ابو طلحه زمین مذکور بر قرابتان خویش که فقیر بودند قسمت کرد و بر جای نیل مبرت از ملک خویش بیرون آورد زید بن حارثه رضی الله عنه اسپی داشت که آنرا محبوس خویش می پنداشت که چون مضمون این آیت در دل کرد اسپ مذکور را پیش پیغامبر آورد گفت یا رسول الله اسپ را نصیب کسی گردان و بر هر که خواهی برسان پیغامبر صلی الله علیه و سلم اسامه را مستحق دید اسپ مذکور بدو بخشید امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر موسی اشعری نبشت که برای او را کنیزکی دلپسند از سبیات بخر دانرا برای او بفرستد ابو موسی مضمون او بکوشش دلپسند کنیزکی که در خور خلیفه باشد خریده بر امیر المومنین عمر فرستاد امیر المومنین را دلپسند افتاد برای خدمت خویش کرد این آیت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یاد آورد کنیزک مذکور را آزاد گردانید مالی که محبوب او شده بود بمصرف خیر رسانید **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** • ما شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است آمده تنفقوا شرط است مجزوم شده من شیء بیان ماست جمله فان الله به علیم جزا شرط است خبر مبتدا است تاکید جمله از جهة ایراد مدح بر سبیل و کنایت است ذکر علم خدای مر و کنایت از جزا در دین که مطوع بر خیرات بیند اند جمله شرطیه تذییل است معنی اینست و آنچه انفاق کنید تو کید جمله از جهة تقدیم انفاق کنید شما از هر چیزی که بود از انچه اسم شی بدو واقع شود پس بدرستی خدای داناست کیفیت و کمیت آن داند و دادن عوض آن در دنیا و آخرت تواند **كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ** ان تنزل تشدید و تخفیف خوانند معنی یکی دانند کل الطعام مبتدا است جمله کان با اسم و خبر خویش خبر مبتدا است الا ما حرم اسرائیل علی نفسه از کل الطعام مستثنی است من قبل ان تنزل التوریة ظرف است مر حرم اسرائیل علی نفسه چون بامت فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس

ما حرم علیهم لم یکن بظاهرهم وعصیانهم بل کان حراما علی جمیع الاهم حتی تشریعه نوح وآدم فاسبه ا
جه ظهور صدق خبر خدای عزوجل بکذب شما وبطلان ملت یهودیت ونصرانیت متضمن افترا
وکذب سبب است برای اتباع ملت ابراهیم که مسلم است وپاک است وملت او درست ودرست وحکم
وما کان من المشرکین تدبیل است چه هر که مسلمان پاک باشند مشرک نبود معنی اینست بگوای محمد
راست گفته است خدای عزوجل درا خبار از کذب وبطلان ملت شما پس اتباع ملت ابراهیم کنید
ولیس روی دین او وزید درین حال که ابراهیم مسلمان پاک بوده از شرک نصرانیت وغیر توحید از و
روی نموده **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ**
مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ۝ وضع للناس صفت است مر بیت را
مبارکا حال است از ضمیری که در ظرف مستقر است صله واقع شده وهدی للعالمین عطف است
مبارکا سوال اول بیت اسم ان است والذی ببکه خبر او بودن مسند الیه نکره ومسند معرفه در کلام
عرب نیامده است جواب ترکیب را محمول را بر قلب دارند تقدیر کلام ان الذی ببکه اول بیت وضع
للناس نهاده اند چنانچه صاحب مفتاح ولایل موقف منک لوداعا محمول بر قلب داشته بتقدیر
ولا یک الوداع موقفا منک بنداشته ونتواند بود که حمل بر قلب نکنند الذی خبر مبتدا محذوف
دارند ای اقا اول بیت وضع للناس للذی ببکه تا جزو جمله واقع شود معرفه موصوفه بنا شد وچون این
کلام متضمن مدح خانه کعبه است کنایت است از بودن کعبه اعظم بیوت عبادت خدای بتوجه در نماز
باعتبار معنی یکنی عنه یهود ونصاری منکر اند وبر انکار مصر اند رد انکار کرده وجمله را موکد
بتو اکید آورد چنانچه در ان ابراهیم انی فی نه مات نه الشدی که کنایت است از انی مخزون تحقیق
شده ودر ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل که کنایت است از ان الله یرید ان یخفف
عنک امده وچون انجمله وجمله سابقه موافقه در رد اعتقاد باطل یهود ونصاری وبیان عقاید
بطلان الثنین ازاله داشتن عیسی وان الله ثالث ثلاثه گفتن وعیسی را ابن الله خواندن در
طعام مهانی که بر ایشان حرام است حرمت قدیم غیر مبنی بر گناهان ایشان بنداشتن وبیت المقدس را

اولی باستقبال در صلوة وافضل از کعبه دانستن مقصود بهمه جمله بیان شفاعت حال وبطلان مقال
ایشان بود از بجهة جمله مذکور موکد ومقرر جمله سابقه باشد معنی اینست بدرستی که اول خانه که
وضع کرده شده است برای عبادت مردمان وساخته شده است جای عبادت ایشان هر آینه خانه ایست
که کاین است در مکه وبکه مرادفست مر مکه وسمیت بکه ببکة لانها اعناق الجبابرة الاثنین جرا لها و
نز هفها وخدای هدی است مر عالمیان وبدانکه مراد از بیت مذکور بیت عبادت خداست نه مراد از
وی بیت سکنی در حدیث است مسجد حرام اول مسجدیست که بنا بیت المقدس بچهل سال از و متاخر آمده
بعضی گویند آدم صلوات الله وسلامه علیه بعد فرود آمدن بر زمین اول خانه که بنا کرده همین است و
بعضی گویند خانه از یاقوت سرخ از آسمان فرود آورده شد در مکانی که خانه کعبه است نصب کردند طواف
گاه آدم ساختند بعد از ان آنرا در روز طوفان برداشتند در آسمان چهارم بردند طواف گاه
فرشتگان کردند وکعبه بجای او بنا شده برابر او در زمین آمده چه اگر از ان سوزنی بیفتد بربام
کعبه برید وبعضی گویند اول خانه کعبه که در زمین بنا کردند کعبه بود واو از فرشتگان پیش از خلقت
آدم بدو هزار سال روی نمود ایشان طواف میکردند در عبادت خدای روی می آوردند برین وجه
تواند بود بنا او از فرشتگان برای آدمیان که موجود بودند باشد وتواند بود بنا او از ایشان
برای خود بوده ودر عاقبت برای آدمیان باشد وبعضی گویند بعد از طوفان این خانه را اول ابراهیم
علیه السلام کرد ومردمانرا گرد بر گرد آن بر طواف آورد وبعضی گویند اول خانه که بعد از طوفان
حج بوسته ومردمان بزیارت آن دل بسته همین است خانه متبرک است که ببرکت او قرار زمین است
واز امیر المومنین علی کرم الله وجهه مرویست که پیش از خانه کعبه خانه بود از خانهای که برای خیر و
برکت وهدی مبنی است ابراهیم آنرا عمارت کرد ومردمانرا بر قصد زیارت آورد بعد از ان خراب
گشته بعد بران گذشت قومی از حریم که زنان اسماعیل علیه السلام از ایشان بود بنا آن از ایشان
روی بود بعد چند گاه قومی حمله آوردند بنا آن مرتب کردند باز خراب گشت وبا انهدام بود
آخر قریش بنا کرد ودل بر مجاری وتوطن در ان آورد وبعضی گویند آدم که پیش از خلقت آسمان وزمین

موجود شده بود بر روی آب کفی مجوف بر شکل خانه شد و هزار سال پیش از خلقت زمین روی نمود بعد ازین
فرود کسترانید بعده آن خانه را در زمین بیت نخستین کردانیدند **فیه ایات بینت**
مقام ابراهیم ایات مبتدا است فیه خبرست جمله مستانفه است چنانچه که سایل بعد
بیان اول بیت واوست خانه مذکور توجه مردمان بسوی او در نماز سوال کرد صفت لنا صفت ر
زبان آوردند فیه ایات بینات بر سبیل استیناف آورد و وارد کشت سوال و جواب مذکور هم بیان
بوست یا کویند فیه ظرف مستقرست حالی دیکرست ایات فاعل ظرف واقع شده مقام ابراهیم
بیان ایات آمده از جهت آنکه مشتمل است بر آیات چه در مقام ابراهیم سنکی است که در ان نقش قدم
ابراهیم بر آمده و آن مشتمل چند معجزه شده نرم شدن سنک و در آمدن قدم تا کعبه و بر آمدن نقش
پا در ان و باقی آن در اعصار و دهور و عدم تغیر نقش مذکور و عدم تحول آن بمرور اعوام و شهور
تواند بود مقام ابراهیم بدل بعض از آیات بود یا مبتدای محذوف الخبر تقدیره منها مقام ابراهیم یا
بر هر دو تقدیر از باب اکتفا دارند و از قبیل حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرة عینی فی
الصلوة بشمارند چه در بیان اکتفا بدو جز کرد سیوم را بنا ورد معنی اینست در آن خانه آیات
بینات است مقام ابراهیم از جمله آن آیات است **ومن دخله کان امنا**
این جمله عطف است بر فیه آیات بینات یا بر ان اول بیت وضع للناس معنی اینست هر که در و در آید
از آفات دنیا و آخرت ایمن باشد مسئله ملتجی متعلق بدان آیه است و آن اینست قاتل عمد یا قطع طریق
که مستحق کشتن باشد اکر در کعبه در آید نزدیک ابوحنیفه ورا نکشند تا آنکه التجی باشد و با امن
دارند و برای کشتن نزو بیرون بیارند لیکن طعام و آب ندهند تا بمقتضای طبیعت خود بیرون
رود امان مرتفع شود امام شافعی جانی را که در حرم در آید قیاس میکند بر جانی که در حرم جنایت کند
او را باتفاق ایمه بکشند و بعمومات نصوص عقوبات درون حرام اخراجکم عقوبت بر وسایغ می بندارند
وامام شافعی امان را که در آیت مذکور است محمول بر امان از عقوبت اخروی میدارد و ابوحنیفه رضی
الله عنه ملتجی را بعد بیرون آمدن از حرم بیان نصوص عقوبات تقضی میجوید **ولله علی الناس**

حج البیت من استطاع الیه سبیلا حج البیت بفتح حا و کسر خوانند بفتح
حا مصدر و بکسر حا اسم و بعضی هر دو را حج بحج دانند حج البیت مرفوع بر ابتدا است بعد خبر مقدم است علی
الناس متعلق ظرف مستقرست یعنی لله و من استطاع الیه سبیلا بدل است از الناس بدل بعض از کل سبیلا
بمعنی بلاغا و وصول از باب مجاز مرسل بذکر سبب و اراده مسبب مفعول استطاع است الیه متعلق است یعنی
سبیلا ای وصولا و بلاغا الیه و این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و برای خدای راست حج خانه
کعبه و قصد زیارت او بر مردمان هر کسی که تواند و نفقه عیال و اطفال و امثال آن **ومن کفر**
فان الله غنی عن العالمین این جمله عطف است بر جمله سابقه جمله فان الله
غنی عن العالمین تعلیل است مر جزای محذوف را ای من کفر لم یضر الله شیئا لان الله غنی عن العالمین در
ومن کفر فان الله غنی عن العالمین مقام فان الله غنی عنه بود و بجای ضمیر ذکر عالمین بصیغه عام
بر وجه کنایت از ذکر خاص ابلغ نمود لان الکنایة ابلغ من الصریح والتعمیم اولی من التصریح و تواند
بود که از و من کفر کفران نعمت قدرت و استطاعت بنا کزاردن حج و در ادا آوردن مناسک آن مرادم
دارند بعبارت بلفظ کفر که در وی با بهام معنی کفر که ضد ایمان است تغلیظ و تشدید بشمارند معنی
اینست هر که همچو یهود و نصاری کافر شود و شرف بیت را منکر کردد و بفرضیت حج اعتقاد نکند و در
نماز بر و روی بیارد خدا را از یان نکند و در شان او منقصی بنکند زیرا چه بدرستی خدای غنی است از
عالمیان بی نیازست از عبادت ایشان **قل یاهل الکتب لم تکفرون**
بایت الله والله شهید علی ما تعملون استفهام برای
انکار بر وجه توبیخ است و جمله جمع است مر تفاریق توبیخات که کذشته و تقاسیم تشنیعات بالا رفته
هم توبیخات را تقریرست و تناول عام هم را تاکید بر تکریرست معنی اینست بکوای محمد ای اهل کتاب
چرا کافر میشوید بآیات کتاب خدای که وارد است در یکانکی خداوند و کعبه و بر دن تحریم طیبات
[illegible] کناد شما و در نماز بخانه کعبه توجه کردن و او را از فضل مولست عبادت الستن و تواند
بود آیات [illegible] که دال است بر صدق پیغامبر مراد شود یعنی چنین بود ای اهل کتاب معجزات پیغامبر را که

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ای اعتصموا بالتقوی واتقوا الله حق تقاته معنی ای مومنان
بپرهیزید از خدای حق پرهیزیدن و بترسید از حق ترسیدن در تفسیر آورده حق تقوی آنست که طاعت
کنید چنانچه بعد از آن عصیانی نباشد و ذکر کنید چنانچه بعد از آن نسیان نبود و شکر بگذارید و بسل
بر کفران نیارید و بعضی گفته اند حق تقوی آنست که در کار خدای ملامت کننده وا نگیرند و نبود
و اگر جهان مخالف بود در متابعت خود را بها فتور و تقصیر و تصدق و عدل ایستد اگر چه بر نفس خویش
باشد یا در حق پسر و بنیه خود بود و گفته اند چون این آیت نازل شد کار بر مسلمانان دشوار گشت و عمل
ایشان بصعوبت پیوست حق تقوی که توانند و محافظت وظایف آن که توانند تا آنکه آیه فاتقوا الله
ما استطعتم نازل گشت حکم این منسوخ بوست سوال حق تقوی اگر مقدور نبود فاتقوا الله ما استطعتم
ناسخ نشود و اگر مقدور نبود در منسوخ مذکور پیش از نسخ تکلیف بالایطاق نزدیک مانزدیک عقلا
جایز نبود و نزدیک اشعری عقلا جایز است لیکن واقع نشود لیس وقوع آن باجماع منتفی است انتفا
وقوع از صحت نسخ راستاییست جواب حقی تقوی بر مکنی مذکور مکنی مقدر بود لیکن دشواری داشت تکلیف
بما فیه حرج میبود و استطاعت که فاتقوا الله ما استطعتم مذکور است بمعنی انتفاء حرج آمده تکلیف تحق تقوی
که در وجه حرج بود بانتراط استطاعت که بمعنی انتفاء حرج است منسوخ شده سوال از ثبوت نسخ تکلیف
تقوی لازم می آید که قبل النسخ تکلیف بما فیه حرج واقع شده انتفاء وقوع آن در امت پیغامبر ما ثابت
و ما جعل علیکم فی الدین من حرج منصوص آمده جواب و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملاذ منقطع
دایم نیست بر طریق ما رکب الامیر و ما کتب الوزیر بدلیل تکلیف قیام لیالی بقوله تعالی قم اللیل الا
قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه که از آیات ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی
اللیل ونصفه وثلثه وطایفة من الذین معک والله یقدر اللیل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم
فاقرؤا ما تیسر من القرآن بر گرفته اند و منسوخ گفته اند بدلیل صیام الی که بابت احل لکم لیلة
الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم وانتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم
وعفا عنکم فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من

الخیط

الخیط الاسود من الفجر بیان حرج پیوسته و منسوخ گشته **وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم**
مُّسْلِمُونَ جمله وانتم مسلمون حال است لا تموتن الا فی حال کونکم مسلمین و استثنا تکلم
بیانی بعد الاستثنا است و لا تموتن کاتبین علی غیر حال الاسلام جمله لا تموتن عطف است بر و اتقوا
الله معنی اینست و جز در حالت اسلام بمیرید و مردن در حالت کفر بر خود مسد بر بلا سوال نهی از فعل
اختیاری باید و موت باختیار متعلق نیست نهی از آن چگونه آید جواب در فعلی که قید بود نهی سوی
سوی آن قید شود چنانچه الا تا بر نید اطمعا نهی مذکور از ایشان ندارند بلکه از طمع بسیار ندارند لا
تکن حاسا عند اتیا نک اینجا هم ازین قبیل است و معنی او جاری هم بر سبیل است ای لا تکونوا علی غیر
الاسلام عند موتکم جواب دیگر آنکه امر و نهی که از افعال طبایع و انفعالات است چنانچه کونی بکریما
ولا تکن لینا وافرح ولا تحزن واتک ولا تضحک بود متعلق باو مکان اسباب آن که اختیاری است شود
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا عطف است بر
اتقوا الله و لا تفرقوا عطف است بر اعتصموا حبل در لغت رسن است و آن مستعار است از دین
یا قرآن یا عهد و بیان چه دین و کتاب و عهد بر رضای خدا که مقصد اصلی است رساند چنانچه رسن کسی را
که بعد او بر دارد از فرو بالا بر دیا از بالا فرود آرد بر بنوجه بر رسن میمانند معنی اینست و بدین خدای
یا بکتاب او که قرآن است یا بعهد او همه چنگ در زنید و متفرق نشوید و فرق فرقه مگردید **وَاذْ**
كُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا واذکروا
عطف است بر لا تفرقوا علیکم حال است از نعمة الله ای اذکروا نعمة الله کائنة علیکم اذ کنتم ظرف
است مر ظرف مستقر یعنی علیکم متضمن است مر تعلیل را فاصبحتم بمعنی در کم است ضمیر خطاب اسم است اخوانا
خبر او ست ای صحتم بسبب نعمة التالیف اخوانا روایت کرده اند که اوس و خزرج دو برادر مادری و پدری
بودند هر دو صاحبان جاه و دستگاه شدند میان ایشان بسبب عداوت حاصل گشت که بدان عداوت
هر یکی محاربه پیوست و آن عداوت و محاربه میان ایشان صد و بیست سال پیوست و بعضی گویند صد و هفتاد سال

بود تا انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم هجرة در مدینه نزول فرمود ایشانرا دعوت سوی اسلام کرد هر که
دو بار بر سر اسلام آورد و هر دو فریق بشرف اسلام مشرف گشتند و میان خویش عهد موافقت بستند
اخوت اسلام میان ایشان جامع شد و کار ایشان بمحبت پیوست و کینها و ضغینها که میان ایشان بود
بصحبت و الفت بدل گشت تا دوی بعد اسلام نیز میان ایشان و میان یکدیگر مقاتله زاد و الحیان بود که
پیغامبر صلی الله علیه وسلم را حماری بعفور نام بود و او با منافقان صورت دشمنی مینمود چه او بر حکم
پیغامبر منافقانرا شناختی هر جا که منافقی دیدی نزدیک او شدی بول انداختی تا روزی عبد الله بن
ابی بن سلول او سی در لاف گاه خویش نشسته بود حمار مذکور صورت عداوت نمود دم جانب او آورد
نزدیک او بول کرد عبد الله مذکور نگهبان حمار را گفت نح عن هذا الحمار فانه یوذینا یعنی حمار را از ما
دور دار ما را انا ینداو او نگهدار سعد بن معاذ خزرجی که از مخلصان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود بر وی
صورت غضب نمود بغضب گفت یا العین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم علیه تقول ذلک یعنی ای ملعون
این سخن در شان حمار پیغامبر میگوی و اهانت حمار او میجوئی یکدیگر در گفت و گو شنیدند و در معاملت
آمدند اوسیان گفتند شرف و عظمت ما راست چه جریمه ذو الشهادتین و حنظله که غسل داده فرشتگان
و سعد بن معاذ از جمله ماست خزرجیان گفتند شرف ما راست و عظمت ما را بود چه چهار کس که قرآنرا
با پیشوای یاد کرده اند و تمام خود بضبط و حفظ کلام الله برآورده اند یعنی ابی ابن کعب و معاذ بن
جبل و زید بن ثابت و سعد بن حطب الضاری از میان ما از عزت و حشمت و کمال و جلال و مکانت
و احترام پیش پیغامبر علیه السلام که ایشانراست هم میدانند اوسیان گفتند اگر اسلام نیامدی و
دولت پیغامبر علیه السلام حاصل نشدی ما شما همه را میکشتیم و فرزندان شما را بنده میساختیم و زنان
شما را بغیر مهر یافتیم خزرجیان گفتند میان ما و شما عداوت در زمان طویل بوده و اسلام بعد هنگام
سعی نمود و ما با شما محاربه میکردیم شما را میزدیم در خانهاء شما می آمدیم اگر این کار را می توانستند
چرا نگر دید دعوی خویش را پیش بنا و ردید همه دانند که این سخن محض لاف است و این کلام همه گراف
امثال این گفتار بسیار بر زبان راندند و بر وفق آن یکدیگر اشعار خواندند سخن زیادت شد یکدیگر

در دشنام

در دشنام افتادند و زبان بسته کشادند بعد از ان کار تنفار بجدال کشیدند تا انکه بجنگ و قتال رسیدند
اوسیان با آل اوس گفتند خزرجیان با آل خزرج ندا کردند هر دو فرقه بصلاح بر داختند مجلس را
معرکه ساختند پیغامبر صلی الله علیه وسلم شنیده با جماعتی از انصاری رسید آمدن پیغامبر ایشان را
دشوار آمد آیت پیغامبر در دل ایشان در آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم میان ایشان بر شتری سوار
ایستاد و بخواندن یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته الایة زبان بکشاد از محاربه باز ماندند
بحکم پیغامبر دل بر صلح و آشتی نهادند پیغامبر صلی الله علیه وسلم در خواندن مذکورات ترا بر تقوی
و اعتصام بدین خدای آورد و نهی از تفرقه و اختلاف کرد و از محاربه و مقاتله که در ایام جاهلیت
داشتند بمودت دینی و اخوت اسلام بتالیف خدای الفت باشند یاد دهانید و بیرون آوردن
ایشان از کفر بعطاء ایمان و نعمت اسلام میسر کردانید گفت اذکروا نعمت الله علیکم معنی آیت
و یاد کنید نعمت خدایرا که بر شماست یاد رحاله که بر شما الفت داد و در خاطر شما یکدیگر بمودت ایمان
و اخوت اسلام دوستی نهاد تا بر ود ایمان و دعوت اسلام میان خویش میثاق بجهه حکم بستند و
پیمان مودت را استوار کردند پس یکدیگر بسبب نعمت خدای که ایمان و اسلام است برادران گشتند

وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم
مِّنْهَا عطف است بر کنتم اعداء فانقذکم منها عطف است بر علی شفا حفرة معنی آیت
و بودید شما بر کرانه کوکی از آتش پس شما را از کوکی رهانید و بکرم خویش شما را از ان دور کردانید
تا از افتادن در ان نگاه داشت و بحفظ ازلی محفوظ ساخت و این تمثیل است از باب طارت
به العنقاء و ذهبت به البیل است چه حال ایشان در کفر که سبب در آمدن بران کرانه کوکی آتش باشد قریب
ان بود که بیفتند کرانه از ان کوکی دور انداز دوازه افتادن در آتش ایمن بسازد و از ین ورطه رهانید
و از ین مهلکه خلاص دهانید

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ • کذلک صفت مصدر محذوف است ای بیننا تبیینا مثل ذلک التبیین الواضح یبین
الله لکم آیاته مفعول است مر تبیین لعلکم تهتدون بمعنی لکی تهتدوا متعلق است بیبین و جمله تذییل است

الله

نهی کرده همه آلات لهو که در مجلس یافت بر وجه حسبت در شکستن آن شتافت بادشاه گفت ترا عهده
حسبت که داده است گفت کسی که تاج سلطنت بر سر تو نهاده است گفت من تاج و تخت از خلیفه عهد
و زمان یافته ام و این مرتبه بتفویض او دریافته ام زاهد جواب گفت مرا این عهده پروردگار خلیفه
داده است که ابواب علم و عمل بر من کشاده بادشاه گفت در تو استعداد حسبت دیدم ترا محتسب کنم
گردانیدم زاهد گفت من خود را از شغل تو معزول کردم و عهده مذکور بتو سپردم که عهده تو در معرض
عزل است و عهده مرا که خدای داده محض فضل است خدای فضل خویش باز نخواهد گرفت و عهده
عزل نخواهد پذیرفت بادشاه گفت از من بخواه تا حاجت تو برآرم و حق کلمات تو بجا آرم زاهد
گفت حاجت من آنست که مرا مالک در دوزخ ننشاند و رضوان خازن بهشت مرا در سایه جنان
آسوده سازد بادشاه گفت این از من نشود و طاقت من نباشد زاهد گفت خدای حوایج مرا میداند
و برآوردن آن بفضل خویش میتواند بادشاه چون کمال او را مشاهده کرد با او مراسم اعتقاد
بیش آورد چون عمل او را برای خدای دید با جلال و اعظام باز گردانید زاهد دو بیت انشا کرد
شعر ثلثان لم یوتهما مسلم الا و فی الاجر بالمختر الامر بالمعروف و نهی عن جمیع ما یوتی من المنکر
سوال چون امر معروف وظیفه باشد فرق میان محتسب و غیر محتسب چه بود جواب محتسب که بادشاه تفویض
احتساب بدو کرده و او را از جهة خویش برای عمل معین کردانیده او را این جهة کار چون نماز و روزه
فرض عین شده و غیر او را بر وجه فرض کفایت آمده و نیز غیر محتسب را نزدیک بعضی ولایت امر
معروف بلسان بود و الا که امر معروف بید نباشد یعنی امر زبان تواند کرد کسی را در تعزیر و ضرب
علس نتواند آورد بلکه تعزیر کردن او منکر بود محتسب را ولایه باشد که او را از جهة این تعزیر کند
و بعضی گفته اند که غیر محتسب را در انتفاء ارتکاب منکر و وقت مشاهده شغل اگر قادر باشد ولایت
تعزیر بود عمل او بعموم قول پیغامبر علیه السلام من رای منکم منکرا فلیامره باشد بعد از فراغ از فعل
او را ولایت تعزیر نیست و محتسب را ولایت مطلق است و بدانکه در کتب فقه آورده که کسی که مشاهده
منکر میکند اگر بداند که مرتکب امر او را قبول خواهد کرد بلکه در پی دشمنی و ضربی و قتلی پیش نخواهد آورد

لیکن امر او را اطاعت نخواهد کرد امر واجب بود در امر و ترک امر مخیر شود لیکن افضل آن باشد که امر
کند و اگر بداند که نخواهد شنید و کار او بقذف و دشنام خواهد کشید افضل آن باشد که امر کند
و خود را در معرض قذف و دشنام نیفکند و اگر اکبر رای او اینست که اگر امر معروف خواهد کرد مامور
او را در معرض قتل آورد و یا خواهد کشت از جهة خوف کشتن مرخص باشد لیکن امر کردن و اختیار
کشتن اینجا افضل بود زیراکه مرگ شهیدی حیات جاودانی میگردد و مضرت قتل را منفعت حیات جاودانی
معارض نشود سوال اگر مردی در صف قتال در می آید و بر کافران حمله مینماید اگر بداند که ایشان را زیانی
رسانیدن تواند روا باشد که در آید و در سعادت شهادت بر خود کشاید و اگر بداند که کافران را
بدر آمدن او هیچ مضرتی نخواهد رسید و کار او بقتال و هلاک خواهد کشید حمله کردن او بر مهود و نا دادنی
بود و درین جان دادن او را ثواب شهادة حاصل نشود و اگر در امر معروف بداند که امر معروف
هیچ نخواهد کرد و او کشته خواهد شد افضل آنست که امر کند اگر کشته شود شهید باشد و صورت مذکور
فرق حیثیت و جهت بر چه مبنی است جواب قیاس این بود که حکم هر دو مسئله یکسان باشد و حکم در هر دو
صورت برابر بود لیکن ناروا نبی حمله از جهة آنست که این کار مسلمانان را در دین زیان است موجب ارتیاب
مسلمانان و تقویت کافران است و در صورت امر معروف در کشته شدن امر زیان دین نخواهد بود
بلکه دین را رونق خواهد افزود و در باختن جان کم برای رونق دین بود موجب نیل درجه شهادة شود
سوال میان دعوت سوی خیر و میان امر معروف فرق چیست و افتراق بر چه مبنی است جواب دعوت
سوی خیر میان خیر بود اصحاب سعادت را بمحض دعوت ساعده مساعدت کنند دل بر جهة نهند صاحب خیر
شوند و اگر بعد دعوت در تحصیل خیر تاخیر شود محتاج سوی امر و نهی گردد چنانچه کفاری را که دعوت
رسیده باشد اول دعوت اسلام کند بعد از آن سوی ذمه بعد از آن قتال که امر معروف است بجا آرند
همچنین نماز گزار مسجد را دعوت تشویب دعوت سوی نماز است اگر بدعوت منقاد نشود امر معروف موجه
گردد و لا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من
بعد ما جاءهم البینات این جمله عطف است بر آیات سابقه معنی اینست

اسلام

لیکن امر

و مباشند در اختلاف دین همچو کسانیکه متفرقه گشتند و فرقه شدند و در دین با اختلاف کردند و یهود
و نصاری شدند از بعد انکه آمد ایشان را آیات ظاهره و معجزات متظاهره که موجب است مر ایقان در
دین و موافقت در یقین چه یهود مخالف شدند مر نصاری را و منکر شدند رسالت عیسی را و نصاری
با یهود مخالفت ورزیدند و رسالت موسی را منکر گشتند و هر دو فریق با امت محمد مخالف شدند انکار
رسالت محمد علیه الصلوة والسلام کردند بدین اختلاف در دین غیر اختلاف در اعمال بود چنانچه میان
مجتهدان است واقع میشود که در باب آن پیغامبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امتی رحمة گفته اند و در
مدحت ایشان سفته که ایشان همه در اصل دین اختلاف ندارند بر دین اسلام متفق اند اختلاف در بعض
اعمالی است در اصل دین نیست **وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ**
تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ یوم ظرف است منصوب است بلهم و لهم
ظرف مستقر است خبر اولئک واقع شده و عذاب عظیم فاعل او امره یا متعلق عذاب که بمعنی تعذیب
است چون سلام بمعنی تسلیم بود یا متعلق بعظیم یا متعلق باذکر محذوف باشند بذکر عذاب عظیم که واقع در
روز قیامت خواهد بود مخلص سوی ذکر قیامت روی نمود بذکر یوم تبیض وجوه وتسود وجوه و چنبه
کلمه دیگر ذکر قیامت کرد و جزا و سزا در بیان آورد تواند بود و عذاب عظیم مبتدا باشد لهم خبر مبتدا
بود و جمله اسمیه خبر اولئک باشد و جمله و اولئک لهم عذاب عظیم عطف است بر تفرقوا یا معترضه است
برای تهدید و الحاق وعید معنی اینست و ایشان کنایت است مر ایشان را عذابی عظیم و عقابی فخیم
در آن روز که بعضی رویها یعنی رویهای مومنان سپید شود و بعضی رویهای کافران سیاه گردد بعضی
گفته اند این حال در آن وقت باشد که طوایف را سوی سجده خوانند مسلمانان سجده کنند کافران نتوانند
ایشان چون تختها گردند سجده کردن نتوانند بعد از آن سر از سجده روی مسلمانان بتابش انوار
نورانی شود کافران چون روی ایشان را تابان ببینند از غایت اندوه رویهای ایشان سیاه گردد
و بعضی گفته اند این حال در هنگام که خواندن نامها واقع شود کافران نامه خویش بخوانند در وجود
توجه عذاب ابد اندا آتش خزان در تاب شود روی سیاه گردد مسلمانان در نامه سان ایمان باید و نار

نعیم

نعیم ابد دریابد منظهر و مستبشر شود از خوشی و بهجت روی او روشن گردد و بعضی گفته اند مر مومنان
و کافران هم برین صفت شود و افتراق الوان میان فریقین فارق بود در حدیث آمده بر الوان و
جهه اعنو من القمر اماره البیدر یحشر الکافر و وجهه اسود مظلم و بعضی گویند این حال افتراق و تغیر در هنگام
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر روی نماید چه این وقت هنگام ایقان بفرقت ملک ابدی است و استعان
توجه هلاک سرمدی است وقت آنست که همه از هیبت آن یکبار ازند عجب نباشد که از تابش اندوه ایشان رنگها
ایشان بگردانند و سیاه سازند اعاذنا الله من ذلک وابیض وجوهنا هنالک و حکمت در افتراق
الوان امتیاز مجرمان است از محسنات چنانچه گفت یعرف المجرمون بسیماهم یا چون خطاب و امتازوا
الیوم ایها المجرمون صادر شود فرشتگان در آیند از جدا کردن منکران باشند بدین علامت
مومنان از مجرمان شناسند **فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ**
أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ای یقال لهم ماضی بمعنی مستقبل متیقن الوقوع را تفسیر بماضی
کنند چنانچه ونفخ فی الصور آمده در فصعق من فی السموات تحقیق شده است هم در کفرتم بعد ایمانکم
برای انکار بدرجه توبیخ است ای لم یکن ینبغی لکم ان تکفروا یعنی بنا یستی کافر شدن و نشناختی
کفر ورزیدن و جمله استفهامیه مقول یقال محذوف است ای فیقال لهم اکفرتم جمله خبر مبتدا است جواب
اما است بعد ایمانکم ظرف است مر اکفرتم **سوال** تقیید ظرف مذکور مقتضی آنست که کفر مسطور موجب توبیخ
کافران بسبب سیاهی وجوه است تقدیم ندان بود و استحقاق توبیخ و سواد وجوه مر مطلق کافران
نباشند و همچنین نیست بلکه سیاهی روی در جمله کافران است هم در کافران اصلی است و هم در مرتدان
ان قال الله تعالی ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة چون سیاه شدن روی
کافران بر اطلاق بود تقییدی ان تقیید بعد ایمانکم بچه معنی باشد **جواب** بعضی ایمه تفسیر این آیت را
وارد در شان بنی قریظه و بنی النضیر که با پیغامبر بعد ایمان آوردن عهد شکستند و مرتد گشتند
دانند و جمله اکفرتم بعد ایمانکم متضمن تقیید در سبب است و ایمه اصول فقه تقیید و اطلاق در سبب جواز
اتفاق عن کل حر و عبد وادوا عن کل حر و عبد من المسلمین متنافی نپندارند و بعضی وارد در حق

مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَاِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ

جمله والی الله ترجع الامور عطف است بر جمله ما فی السموات و ما فی الارض و جمله ما فی السموات و ما فی الارض عطف است بر جمله سابقه یعنی که ملک اوست و در تحت تصرف آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر تصرفی که در ایشان کند ظلم نباشد چه تصرف در محل تصرف بیقین است همه کارها بسوی خدا گردانیده می آید و بر قرات بر جمع بصیغه معروف یعنی چنین است که همه کارها باز گردد بسوی خدای

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ

نزول آیه در شان ابن مسعود و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولی ابی حذیفه آمده و در حادثه ایشان نازل شده **روایت** کرده اند که دو نفر یهود مالک بن الصیف و وهب بن یهودا در ره گزاف نفتند و بر طریق لاف بر ایشان گفتند که دین ما بهتر از دین شما است که شما ما را بر آن میخوانید و ما بهتریم از شما اگرچه ما را بهتر از خود میدانید و بعضی گفته اند وارد در شان صحابه بیشتر از مهاجران و انصار که در مدینه با پیغامبر علیه السلام بودند و بطریق متابعت پیغامبر علیه السلام مینمودند و بودن ایشان خیر الامم امری جلی است بر دلایل ظاهر است پیغامبر فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و نیز در حدیث آمده لو انفقت احدکم مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم لا نصیفه سخن که این شان شرف صحبت رسول یافتند و زمان نزول وحی دریافتند خیر القرون قرنی برهان خیریت ایشان است و ملحوظ گشتن ایشان بلاحظ تکمیل نبوی از کملیت ایشان برهان است طوبی لمن رانی ثم طوبی لمن و بشری لمن ثم بشری لمن و بعضی گویند این آیت وارد در شان مومنان که امت اجابت اند در حق جمله مسلمانان است که بنعمت اسلام یافتند تعلیل بعلت عام تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله تفسیر بدین وجه است خیریت ایشان نیز خفا ندارد هیچ عاقلی در خیریت این امت شک ندارد و در حدیث آمده مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره و در حدیث دیگر آمده ان امتی بین سایر الامم کالقمر بین النجوم و بمنزلت حال انبیا خیر الامم باشند و متابع خیر الکتب که قرآن است

الناس بود اینجمله تقریر است مر حصول آنچه امر و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر تا آخر بود چنانچه گویا که گوید چنین شوبا زیرا که گوید چنین شدی و کان درین آیت تواند بود که ناقصه باشد خیر امة خبر او باشد و ماضی را غیر منقطع دارند همچو و کان الله غفورا رحیما بندارند **معنی** اینست شما در علم خدای یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا سابق متصف بصفت خیریت بودند همچنان متصف بصفت خیریت هستید و تواند بود نام دارند طریقه ما نشا الله کان و لم یشا لم یکن بندارند و خیر امة اخرجت للناس حال مقدره بتقدیر کلام وجدتم مقدرا او نکم خیر امة اخرجت للناس شود معنی چنین باشد موجود شدید در حال که مقدر است بودن شما بهترین هر امتی از امتان که بیرون آورده شده از عدم بوجود برای نفع مردمان بعضی کان بمعنی صار داشته اند چنانچه در کان من الجن بمعنی صار من الجن گفته اند و خیر امة اخرجت للناس خبر کنتم باشد تقدیر کلام صرتم بعد امتثال ما امرتم به الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الایمان بالله خیر امة اخرجت للناس بود معنی چنین آید شما بعد امتثال آنچه بدان امر کرده شده اید خیر الامم گشتید و جمله تامرون بر جمیع تقادیر مستانفه است یا معللت تقدیر چنین بود کنتم خیر امة اخرجت للناس لانکم تمتثلون امر الله تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله **معنی** اینست شما بهترین امتی که بیرون آورده شده اید از عدم بسوی وجود برای نفع مردمان امر میکنید بکارهای نیک از فرایض و واجبات و جز آن و نهی میکنید یعنی از حرام و مکروه و تحریم و ایمان آرید بخدای در مواعید مثوبات امران و ناهیان و تواند بود که از تومنون بالله ایمان بجمع چیزی که خدای امر کرده است بایمان آوردن و تصدیق و اقرار کردن مراد دارند و او مقتضی ترتیب نشان نداد تقدم وجود ایمان بر امر معروف و نهی منکر منافی تاخیر ذکر او نیست **سوال** مسلم است واو برای ترتیب نبود تا آخر معطوف بواو مقتضی تا آخر معطوف علیه در وجود نبود اما تاخیر ایمان در ذکر فی داعی نشاید حصول داعی تاخیر باید **جواب** نکته یعنی تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله بر وجه دلیل بودن مخاطبان خیر الامم مذکور شده و ذکر آن بر وجه تعلیل برای مبدا ادراک او برای نفع مردمان آمده و نفع امر معروف و نهی منکر در حق

دیگران از جهة مرفوع است برای آن مخفی شود و ایمان را موضوع است برای منفعت موصوف خویش
نفع او در حق دیگران محتاج سوی بیان جهتی عارض باشد در مومنان باعتبار معانت و امداد و در
حق کافران منافقین و ارشاد که چون کافران محاسن ایمان او بینند متابعت او بگزینند و ثنا گویند
که منفعت بعارضی مختفی است تقدیم و تاخیر بر ظهور اختیار مبنی است **سوال** از تامرون بالمعروف و
تنهون عن المنکر که صیغه خبر اند چنان می آید که امر معروف و نهی منکر از ایشان حاصل بود و از آیت
ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر که صیغه طلب است چنان
می آید که امر معروف و نهی منکر از ایشان مطلوب باشد میان دو آیت بدین جهة تعارض می آید
و از روی ظاهر مخالفت می نماید **جواب** شبهه نیست که امر معروف و نهی منکر از ایشان در وقت طلب غیر
حاصل است و بعد امتثال از بعضی حاصل میشود و تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر از باب اسناد
فعل بعض سوی کل بود **وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ**
مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ این شرطیه
عطف است بر فعلیه سابقه منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون مستانفه مبنیه است مر حال ایشان
این را در قلت و کثرت **معنی** اینست و اگر همه اهل کتاب ایمان می آوردند و بدین اسلام میگرویدند
این را بهتر بودی و خیریت روی نمودی بعضی از ایشان چون عبدالله بن سلام و اصحاب او
مومنانند بیشتر ایشان فاسقانند هر جا که در قران ذکر فاسقان و ظالمان و فاجران بعد
ذکر مومنان افتاده است مراد از ان کافرانند **لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى** این
جمله نیز مستانفه است چون گفت و اکثرهم الفاسقون چنان نمی که گفت کسی لا یضرونا قال لن یضروکم
الا اذی هم از ین جهة انکه برای تاکید نفی است آورد **معنی** اینست هرگز زیان نکنند شما را کافران مگر
رنجانیدن بزبان از انکه گویند بکلمات ناپسندیده اذی شما جویند و تنکیر اذی برای نوع است یعنی نوع
از اذی که اذی زبانی است گاهی دین خود را از دین شما برتری رسانند گاهی شما را کمتر از خویش خوانند
گاهی در شان خدای نقیضه دعوی کنند گاهی عزیر و مسیح را فرزند شوند گاهی در راه تثلیث بوند

ان الله ثالث ثلثة گویند گاهی ان الله فقیر و نحن اغنیاء بر عایا زنند گاهی گفتار ناپسندیده ید الله مغلولة
بردارند گاهی در حق پیغامبر خدای نسبت تهمت پیش آیند گاهی زبان باهانت منزلت و حط رتبه او کشایند
گاهی صفات کامله او را در توریة مسطور است بگردانند او را شاعر و مجنون خوانند و گاهی لاف گزاف
نحن ابناء الله و احباؤه زنند گاهی خبر نابوده لن تمسنا النار الا ایاما معدودة ذکر کنند از انجنس آن
چه آید و این نوع گزاف چه کشاید دروغ را چه فروغ و از سخن باطل چه حاصل **شعر** در ره سبد یکی بس دلم
داستان دی که بهترین گهرهای عقد گفتار است ❁ سخن که عزت تحقیق نیست اندر وی ❁ چو بانگ کاو نیز د
عاقلان خوار است ❁ چو طبل سیکند آواز کز تهی مغزی ❁ سزای طبل و غار ارش سزاوار است ❁ اما غیر اذی
زبانی یعنی از قتل و جرح و حبس و اسر نتوانند کرد و در موضع منصب عالی و منقص عهدی توانند آورد
و آیة یعصمک من الناس کسی را که خدای تعالی نگاه دارد او را از دشمن چه بیم آرد **قطعه** گر دشمنت قوی است
نگهبان قوی تر است ❁ می باش معتصم بخداوند مستعان ❁ در زیر پای پیل بود مورکی ضعیف ❁ از دست
کبری گرنش ماند در امان ❁ **وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ** این جمله
عطف است بر فعلیه سابقه **معنی** اینست و اگر اهل کتاب با شما قتال کنند بگردانند و متوجه کنند سوی شما
پشتهای خویش را یعنی منهزم شوند و پشت دهند اگر بقتال سوی شما بشتابند و در قتال بر شما ظفر نیابند
منهزم شوند و پشت داده بروند **ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ** ای ثم لا ینصرهم احد عطف است بر
جمله شرطیه معطوف بر جزا نبود اگر معطوف بر جزا بود مجزوم شود **معنی** اینست پس چون ایشان در
مقاتله مقهور شوند پس از ان منصور نگردند کسی ایشان را یاری نکنند و دم و قدم در نصرت ایشان نزنند
تا مکافات این هزیمت کنند و باز بجنگ پیش آیند چنانکه اوس و خزرج و بنی النضیر و بنی قریظه در
جنگ احزاب منهزم شدند بعد هرگز قدرت نیافتند تا آنکه بعضی چون بنی قریظه بنهب و قتل شکستند
همه مستاصل شدند و آنانکه ماندند پراکنده گشتند و ایراد ثم برای تراخی در مرتبه است که این خبر
در بشارت مومنان بالاتر از جزا اول است چه هزیمتی که بعد از ان مردم باکی نصرت کنند و منهزم
باز بر جنگ روی نهند چنانست که هزیمت نبود و شکست روی ننمود اما هزیمتی که بعد آن نصرت نبود و منهزم

شده را باز قوت جنگ نشود کاری عظیم بود و شانی فخیم باشد جمله ثم لا ینصرون تکمیل ست برای دفع وهم
انکه در کلام سابق ملحوظ بود که این ان بعد روی کردانیدن اگر اکاهی بسوی جنگ شتابند نصرت یابند
نفی نصرت ایشان از اهل اسلام تصریح اورد و هم مسطور را دفع کرد **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ**
الذِّلَّةُ أَيْنَمَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ
النَّاسِ این جمله حالیه ست از فاعل لن یضروکم و قد مقدر ست بر طریق جاؤکم حصرت صدورهم
با جمله ست انفه معلله ست مر مضمون لا ینصرون را و در ذلة استعارت بالکنایه ست تشبیه ذلة بخیمه در
احاطت و اشتمال و در اثبات ضرب که نسبت بخیمه دارد تخییل ست بر طریق نطعت محال و حبل عبارت
از عهد ست از باب استعارت مصرح بها تشبیه عهد بحبل در استواری و استحکام و مراد از بحبل الله و
حبل من الناس عقد ذمه ست که با ذمیان هم خدای عهد امان کرده و هم مومنان بدین تقدیر از ذلت
مذکور ذلت قتل و اسر و نهب ست و فرار بر وجه عهد ست با نام عهد که مبنی بر قتال ست مراد شود چنانچه
از وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون فهم شده و نیز در آیه دیگر قتل را مترتب بر ثقف
و وجدان کردانیده و اقتلوهم حیث ثقفتموهم گفته و اینجا ذلت را مبنی بر ثقف یعنی وجدان گردانیده
ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا گفته این نیز اشارت ست که از ذلت ذلت قتل مراد و بان هم
مرتفع میکردد اگر چه ذلت مطالبه جزیه که مبنی بر کفر ست باقی ست الا بحبل من الله مستثنا مفرغ ست
ای ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا فی جمیع الاحوال الا متمسکین بحبل من الله و حبل من الناس ای
بذمته هی کالحبل فی الاستیثاق و التمسک **سوال** عطف مقتضی مغایرت ست ذکر و بعد نکره مقتضی
مغایرت چنانچه در جاءنی زید و ابو عمرو و جاءنی رجل و رایت رجلا تحقق شده و مراد از هر دو یعنی
بحبل من الله و حبل من الناس یک معنی ذمه ست چگونه باشد **جواب** شک نیست که عطف نکره بر
نکره مقتضی مغایرت بود مگر انکه دلیلی برای دفع ان قایم شود چنانچه جاءنی ابو زید و اخو عمرو و هو خاله
وانا فی زید ضارب البکر و نضار بالعمر که درین آیت نیز دلیل قایم شده که رافع ذلت قتل در
حق کافران مادام که کافران و در شرع همین یکچیز ست که آن عقد ذمه و معاهده ست **معنی** آیت

ر ده شده بر ایشان خیمه ذلت از کشتن و آنچه در حکم اوست از برده کردن بنده ساختن و این کنایت
از خواری مذکور محیط ایشان کشت و بملازمت با ایشان بوست هر جا که یافته شوند با ایشان بود
سنگساران نکردد مگر بسبب عهده از خدای و از عهد و از مردمان و رهایند از قتل و آنچه در حکم
اوست از اسیر کردن و برده ساختن امان یابند و تواند بود که از حبل من الله و حبل من الناس
اسلام مراد باشد که چون کافر مسلمان میشود عهد عبادت با خدای و عهد موافقت با مسلمانان
میکنند ایشان از اهل خویش میکردد و ولایت ایشان بر خویش می پذیرد کما قال الله تعالی و المومنون
و المومنات بعضهم اولیاء بعض برین تقدیر جنس ذلت منتفی میکردد و معنی چنین بود زده شده
بر ایشان خیمه خواری و محیط کشت ذلت مر ایشان را هر جا که یافته شوند یعنی خواری ملازم ایشان
باشند در هر حالی که باشند مگر در حاله که ملتبس با یمان کردند و ملابس اسلام شوند و تواند بود که از
حبل من الله ایمان مراد شود و از حبل من الناس عقد ذمه چنانچه در بعضی تفاسیر آمده برین تقدیر بکره
بعد نکره نیز مغایر باشد معنی چنین بود زده شده و ایشان را در جمله احوال مگر درین دو حال ایمان
و حال جزیه و پیمان **وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ** با بمعنی مع ست و این جمله عطف ست
بر جمله ضربت علیهم الذلة **معنی** آیت و ایشان آن سوی دار آخرت با استحقاق غضب عظیم کان از
خدای باز گشته یعنی مستحق عذاب گشته و مستوجب عقوبت شدند **وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ**
الْمَسْكَنَةُ عطف ست بر ضربت علیهم الذلة **معنی** آیت و زده شده بر ایشان خیمه مسکنت
یعنی مسکین گشتن و احتیاج نمودن اگر چه غنی باشند خود را فقیر نمایند و بلباس فقر پیش آیند
که مطمور عن ایشان نشود و از ایشان مطالبه جزیه اغنیا نبود و بعضی گویند این کنایت از ذلت
یهود است ایشان بر بیرون آمدن از اهلیت مالکیت مال بود و ان کمال مسکینی و نهایت فقر ایشان
است که بنده باشند که بنده را دانگی و درمی در ملک او دنیا نیاید و نیز در فقیری برابر مالک نشود
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ
يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ این جمله مستانفه ست چنانکه گفته

شد وضربت علیهم الذلة وباؤ بالغضب من الله وضربت علیهم المسکنة کسی سوال کرد که بای سبب ذلک
کدام سبب است خواری ایشان ولعنت خدای واستحقاق عذاب وعقوبت ولزوم فقر ومسکنت
فقیل ذلک بانهم الآیة و ذکر بغیر حق تتمیم است معنی اینست آن یعنی امور مذکور بسبب آنست که ایشان
بآیات خدای کافر گشتند و پیغامبران را بغیر حق کشتند سوال قتل پیغامبر لازم که کشته شده اند
است پیغامبری که دران وقت موجود بوده یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ورا قتل روی نموده
دینه حال یعنی یقتلون الانبیاء بچه وجه بود وچه نوع مطابق شود جواب این طایفه در کشتن پیغامبر
وبعضی را کشته اند قصد کشتن محمد علیه السلام دارند که در خیبر کرد او برای کشتن میکردند پس ایشان
هنوز در کار کشتن اند از کشتن پیغامبران فارغ نشده اند این تقدیر محتاج است بعضی دیگر گویند
از انبیا اگرچه صیغه جمع است واحد مراد است که آن محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم چنانچه
از ملیله در اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک جبرئیل مراد است وجه آن آنست یکی را که عظیم
القدر باشد بر حکم رب واحد بعیل الهای بجماعت دارند واز و تعبیر جمع ارند وایشان قاصد قتل
پیغامبر بودند ودر آلات واسباب آن اشتغال مینمودند ومقدمات قتل مطلق بعمل است
که ایشان در کار قتل مشغول داشتند ودر حالة تحصیل این کارند وقادر مطلق بر قضیه والله یعصمک
من الناس او را نگاه میدارد وهر بار از مکان قتل سلامت بیرون می آرد سوال قتل انبیا نباشد مگر
بغیر حق که ایشان را کاری روی نماید که بدان کار ایشان را استحقاق کشتن آید وجه ذکر بغیر
حق چه چه بود وفایده او چه باشد جواب این را قتل واقع دارند احترازی نیست اند تصریح بر وار
جهت تصریح شناعت حال ایشان بود وتشریح قباحت اعمال ایشان باشد ذلک بما عصوا
وکانوا یعتدون اگر بنسبت الیه هر دو اسم اشارت یکی باشد از عصیان عاصی
شدن بترک ایمان واختیار کفر مراد شود واز اعتدای تجاوز از حد و ظلم در حق پیغامبران وکشتن
ایشان بغیر حق خواسته شود این آیت اول برای تاکید باشد وکذلک اشارت دیگر کافر گشتن و
انبیا بارند اجمالا باید متوجه برای بیان سبب مبتلا شدن ایشان بلاء کفر و مرتکب شدن انجنین

عظیم

عظیم یعنی قتل انبیا بغیر حق مستانفه پندارند چنانست که کسی سوال کرد بای سبب وقعوا فی الکفر وقتلوا
الانبیاء نقل بما عصوا وکانوا یعتدون معنی چنین آید یعنی کافر شدن بلا وکفر مبتلا کفر گشتن
وآزردن پیغامبران وارتکاب کشتن ایشان بسبب آنست که ایشان عاصی شدند واز حد تجاوز
کردند وبشومی اصرار بر معاصی در کفر افتادند ودرین آیت بود که گناهکار بشومی اصرار بر گناه
دنیا و از حد کفر افتد لیسوا سواء من اهل الکتاب امة
قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون
الجمله موکدست مر مضمون جمله منهم المومنون واکثرهم الفاسقون را چه هرچه بعضی از ایشان مومن
باشند وبعضی کافر برابر نبوند من اهل الکتاب متضمن ذکر قسم مومنان وبیان مدح ایشان است و
جمله یتلون آیات الله صفتی دیگرست مر امة را وهم یسجدون ای یصلون ذکر سجده وارادت صلوة از
باب ذکر جزء تعریف وارادت کل است وجمله وهم یسجدون حال است از ضمیر یتلوا معنی اینست اهل کتاب
برابر نبوند بعضی از ایشان گروهی بحق قایم اند یعنی بر حق مستقیم اند آیات خدا را در ساعات شب می
خوانند احکام آن را بس رعایت دارند وایشان سجده کنندگان اند یعنی نماز میگزارند ودران قرآن میخوانند
لا ما یاهد یتلون آیات الله با معنی تلاوت توریت وانجیل داشته و معنی بر یتلون آیات الله من
التوریة والانجیل بنهاده اند وان مشکل است زیرا چه مسلمانان را خواندن توریت وانجیل ممنوع است و
خواندن آن در شریعت ما نامشروع است پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم ورقی از توریت بر دست امیر
المومنین عمر دید این عمل از عمر رضی الله عنه نپسندید انتهوکون کما تهوکت الیهود والنصاری والله لو
کان موسی حیا لما وسع الا اتباعی بکر آنکه ورود این آیت پس از منع بود ونزول آن پیش از وحی مذکور
باشد چنانچه ابن سلام از پیغامبر علیه الصلوة والسلام درخواست کرده بود که در نماز شام توریة بخوانم
دیگر آنکه الفت دارم برزبان رانم امام عطا گفته است رحمة الله علیه که ورود آیت من اهل الکتاب
امة قائمة در شان چهل کس از بنی نجران سی ودو از حبشه اند وهم که بر دین عیسی بودند واز صفات پیغامبر
که در کتب بخوانند دانسته بودند وهمه پیغامبر میبودند پیغامبر را پیش از نبوت پیغامبر تصدیق کردند و دل

اصحاب النار هم فيها خالدون • اينجمله تذييل است چون اخبار نفع
مال و اولاد منتفي است مر اعدا از كلام سابق بعد مفهوم شود اينجمله موكد مفهوم بود معني اينست و ايشان
اصحاب دوزخ اند در دوزخ جاويد باشند مثل ما ينفقون في هذه
الحيوة الدنيا كمثل ريح فيها صر اصابت حرث
قوم ظلموا انفسهم فاهلكته وما ظلمهم الله
ولكن انفسهم يظلمون • مثل مبتدا است ما مصدريه است اي مثل انفاقهم
يا موصوله است اي مثل الذين ينفقون يا موصوفه است اي مثل شي ينفقونه كمثل ريح خبر مبتدا است دار
ريح و صر از اصرار است بمعني گرمي سخت و سردي سخت آمده و بهر دو معني در كلام عرب مستعمل شده اصابت
حرث قوم صفتي ديگر است مر ريح را حال است و لكن انفسهم بتقدير جمله ظلموا انفسهم صفت است مر قوم
و جمله و ما ظلمهم الله تذييل است و جمله و لكن انفسهم تكميل است و هم اينمعني را كه ايشان اصلا مظلوم
نه اند مبين است و درين آيه تشبيه انفاق كافران است در ناچيز شدن و بي نفع گشتن بكشت ظالمان
كه او را باد سموم خشك كرداند يا بادي كه در وي سردي سخت است بخرابي رساند و جمله كمثل ما ينفقون مقرر
ذكر خسارت كافران است از آنكه سابق مفهوم شده معني اينست حال مال كافران را در حيات دنيا
بعد زندگاني جهان فاني نزديكتر است بدينسان از زندگاني اخروي جاوداني پيش از تحصيل ايمان كه اساس
عبادات و مناط قربان است هيچ عبادتي بي او كار نيايد و ثمره هيچ قربتي بغير او روي نمايد انفاق
ميكنند و بگمان آنكه اين انفاق در آخرت نافع خواهد بود و ثمره آن بديشان روي خواهد نمود صرف
ميكردانند همچو حال محل اصابت بادي است كه در آن باد سردي است كه كشت را نيز مرده ميكرداند يا
گرمي است چون باد سموم كه گياه را ميسوزاند باد مذكور كشت قومي را كه ظلم كرده اند بر نفس خود
بارتكاب عصيان خود را مستحق سازنده اند بنحوست آن بعد از آنكه در آن كشت بسي
مشقت ديده و رنج كشيده زمين شكافته تخم انداخته آب داده و دل بر تنقيه آن نهاده مدتي
بوده تا كشت مذكور باليده موجب خوشي مزارع گشته و بسبب بار شده و بتازگي و رونق بوده

آن کشت

آن کشت را از نفع بکلی باز دارد و صاحب آن کشت را از نیت وفا سر کرداند و خدای ظلم نکرده است بر
ایشان بضایع کردن مشقت و محروم کردانیدن از منفعت لیکن ایشان بوده اند که بر نفسهای
خویش ظلم میکردند و ببد کرداری و گناه کاری و کفران و عصیان و نحوست و کجی بر خود مراور سوند
ایجال ایشان را نحوست گناهان ایشان روی نمود و اهلاک و احراق کشت ایشان بغیر استحقاق
ایشان نبود یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانة من
دونکم لا یألونکم خبالا این آیت را در شان بعضی مومنان که با بعضی
منافقان و جهودان و ترسایان دوستی میورزیدند و سر و اسرار خویش میگفتند برین سبب بعضی
اسرار مومنان بکافران میرسید کشف اسرار فتنه و فساد میکشید این آیه در نهی ایشان نازل
گشت و این نظم بورود پیوست حال مفعول دوم است لا یألونکم بتضمین بمعنی منع ای لا یمنعونکم
و اگر در لا یألون تضمین معنی منع نکنند خبالا مفعول نبود و تمیز یا ظرف داشتن آن مشکل
است زیرا که بر تقدیر تضمین معنی منع خبالا مفعول دوم است و تمیز ظرف نیست پس تمیز و ظرف
بودن او ثابت مگر بر تقدیر عدم تضمین از جهت آنکه الا بمعنی نظر لازم است تعدیه سوی کم که مفعول
است نباید مگر آنکه بعد تضمین مفعول دوم محذوف دارند بمعنی لا یمنعونکم جهدا بندارند
خبالا تمیز لا یمنعون خبالکم جهدا یا ظرف بمعنی لا یمنعونکم فی الخبال جهدا گویند تصحیح وجه تمیز
و ظرف در خبالا بدین طریق جوینده و جمله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة مفرد و نکم موکد منه
است برای تنبیه مومنان و نهی ایشان از مخالطت کافران و جمله لا یألونکم معلله است معنی
اینست ای مومنان مگیرید یار درونی همچو بطانه قبا یعنی صاحب وار عارف سر از غیر اهل دین خویش
یعنی مخالفان خدا را زیرا که از شما فروگذاشت نمینمایند هر فسادی که در وسع و طاقت
ایشان است بر شما میگمارند ایشان را دوست مدارید و سر خویش در گوش ایشان منهید زیرا که
ایشان در فساد می پویند و تباهی کار شما میجویند اینچنین کارکسان لایق دوستی نباشند و اگر

سزاوار کشف اسرار نبود ودّوا ما عنتّم قد بدت البغضاء من
افواههم وما تخفی صدورهم اکبر ما مصدریه است عنتم یعنی
رنج و هلاک است و این نیز جمله معلله است و جمله قد بدت البغضا و نیز معلله نهج است بر طریق
ودّوا ما عنتم و جمله و ما تخفی صدورهم حال است از قد بدت البغضا و ما معترضه است برای بیان فعل
دل ایشان و اسناد و ما تخفی صدورهم اکبر مجاز عقلی است و ما تخفوا فی صدورهم معنی اینست ایشان
رنج شما را دوست میدارند و دل به هلاک شما میگمارند بدرستی ظاهر شده است میان مردمان دشمنی
و سخنی بیرون می افتد که دلالت بر دشمنی ایشان میکند مصرع می براورد حکمتم آنچه درآوند هست
و آنچه سینهای ایشان نهان میدارد و از انکار بر زبان می آرد در فساد بزرگتر است و در تباهی اکثر است
قد بیّنّا لکم الآیات ان کنتم تعقلون این جمله تعریض است در بیان ساتق را
معنی اینست بدرستی بیان کردیم برای شما آیات یعنی عداوت و دشمنی کافران و نشانهای
خوف و تباهی ایشان اگر شما عاقل باشید دشمن را بشناسید و از ایشان احتراز نمائید
و سروکار با ایشان نکنید دشمن هرچند که دوستی نماید بر حکم طبیعت بدشمنی و سرحد بخش
آید دشمن اگر نه خبر کار دوستی کند در دم خبر دم دشمنی زند چنانچه آن نه خبر دوستی بالو کرد او
و در عداوت کارد باستخوان رساند بخشتی که قابل علاج نباشد و هیچکس ازو اصلاح و فساد
نتواند در تغیر آورده که خلیفه بصدق و ثواب امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه کارکنی را
در قبیله فرستاد چون آن کارکن در قبیله دل بر عمل نهاد و در آن قبیله دخل و خرج بسیار یافت در
محافظت حساب جمع و خرج آن صعوبتی دریافت بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه در عریضه عرض
کرد و عجز خویش از محافظت جمع و خرج پیش آورده و باز نمود که در آن قبیله جهودی است در کار
حساب تمام دریافت و در محافظت جمع و خرج کمال و کفایت دارد اگر از خلیفه دستوری آید در
سپردن کار و مصلحت نماید این کار او را فرمائیم و این عمل بدو تسلیم نمائیم چون عریضه بر خلیفه رسید
دستوری مصلحت ندید حدیث مذکور را لاجواب کرد و درخواست او را در موضع جواب نیاورد و جواب

جواب عریضه

جواب عریضه بکارکن رسید جواب حدیث مذکور ندید دانست خلیفه را سهو افتاده اگر نه اینچنین کیفیتی را
چگونه جواب نفرستاده بار دیگر که عریضه مصالح عرض میکرد حدیث مذکور را باز در کتابت آورد باز
بی‌لاجواب شد هیچ پاسخ نشنید سیوم بار باز آن قصه در قلم آورد و عرض آن عرض کرد خلیفه بدان نیز
نپرداخت و حدیث او را لاجواب ساخت کارکن پنداشت که مگر جواب آن بحضور تعلق دارد اختیار کرد
که خود بحضرت رو آورد چون کارکن مذکور بحضرت آمد و در نظر خلیفه درآمد امیر المومنین عمر درّه که در دست
کرد روبرو آورد در رستا و جیا او دره میزد و آیت یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الآیه میخواند تا آنکه
کارکن فریاد توبه برآورد و دل و زبان به پشیمانی آورد یاران شفاعت کردند خلیفه را بر عفو آوردند
خلیفه گفت اگر توبه نمیکردی بر حکم این آیه دره بسیار میخوردی در حدیث آمده که کافری بر پیغامبر
آمد و گفت من آمده ام تا ترا یاری دهم و با کافران برابر لشکر تو جنگ کنم پیغامبر فرمود انا لا نستعین
بمشرک و بروی لن نستعین بمشرک که بر کافری یاری دادن مسلمان چه اعتماد و بر وفا کردن سخن او
چه اعتقاد چه اگر بظاهر کافر یاری مسلمان پیش آید بباطن و یاری کافران کوشش نماید چه با
مسلمانان یاری از جهت دنیا بر دنیا بود و آن سبب یاری کافران نشود نه دارد یاری کافران
مراعات دین می پندارند و در معارضه دین راجح بر دنیا بود و آن سبب یاری کافران نشود
بالغرض اگر کافری که سره است عهد بسپرد بر دهر که با او ست از جهت دین خبر لشکر بر کفار برد فی الجمله
صحبت ایشان زیانکار است و می لغت دین با الفت ایشان دشوار است مخالفت با کافران و مصاحبت
ایشان جز بحاجت ماسه جایز نبود و بی ضرورت خاصه روا نباشد چون مسلمانی طبیعت صادق باشد
بر طبیعت کافر بد اند و بغض و دلیل خویش نمایند چون کالای که محتاج الیه است بر کافری باشد
برای خریدن آن بروند و خریداران کالا نشوند یا مالی که مسلمان سره کردن او نمیداند کافری را
ناید که سره کردن نتواند بیت خرانرا کسی در عروسی نخواند مگر آنزمان کاه و هیزم نماند ها
انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم ها برای تنبیه است انتم مبتدا اول
مبتدا دوم تحبونهم خبر مبتدا جمله خبر مبتدا دوم تحبونهم خبر مبتدا یحبونکم حالی از معنی اشارت بر طریق

منافقان است ترجمه اینست اگر برسد شمارا ای مسلمانان نیکی یعنی خصبی و مالی و ایمنی و فراغی و نصرتی
آن این نیز ایشانرا ناخوش کند و اگر رسد شمارا بدی از غلا و نرخ غله و فقری و خوفی و تعلقی باطنی و هزیمتی
و مضرتی ملحق شود این نیز شاد گردانند و این صفت از امهات آثار عداوتست و معظمات علامات
نفاقست و اگر در هنگام عداوت ایشان صبر کنند بدانچه از برکت دوستی و امیزش با ایشان امر کرده
شده اید و از آنچه نهی کرده اید از دوستی و امیزش با ایشان باز مانید زیان نکند شمارا ای مومنان
مکر ایشان هیچ چیزی از زیان و تواند بود از تصبروا صبر بر طاعات و عبادات خدای و از تتقوا
اجتناب از ارتکاب معاصی مراد بود لایضرکم بکسر ضاد و سکون از ضاد یضر اجوان با نبی ولا یضرکم
صیغه مضاعف از باب یضر یضر و این لفظ بهر دو قرات بحرف مجزوم است لیکن لا یضرکم و صیغه مضاعف
از جهت التقاء ساکنین حرکت اورده اند از جهت اتباع عین حرکت ضمت اختیار کرده اند
بر جمله آید اگر صبر کنید بر عبادات و طاعات و بپرهیزید از معاصی و سیات زیان نکند شمارا
کید و مکر دشمنان هیچ چیزی از زیان این سخن بیان آن بود که شما در زندگی حال و صلاح کار خویش
کوشید و عداوت و مضرت دشمن ماندیشید چون کسی خود را در کار خدای دارد خدای تعالی او را
در کنف حمایت خود آرد بیت تو خدارا شو اگر جمله عالم در یاست بخدا اگر سر موی قدمت تر
گردد حکما گفته اند اگر خواهی غالب آیی بر اعدا در فضل و فضیلت بیفزایی لا محاله بر دشمن غالب
آیه إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ این جمله تذییل است و قرات تعملون بخطاب
تاکید است مران تصبروا و تتقوا لا یضرکم که بهم نیاید ترجمه اینست چون خدای بعلم و قدرت محیط
بتقوی و صبر شماست شمارا یاری خواهد کرد و از کید ایشان در مضر نخواهید شد و بر قرات یعملون
بر صیغه غیبت تاکید ذکر کافران که ازوا اذا لقوکم قالوا امنا الیه فهم شده است و تقضای آن
این نیز اگر چه آن تواند برین تقدیر وان تصبروا و تتقوا جمله معترضه باشند برای
نصرت مومنان از کید منافقان و ایمن بودن ایشان از مضرت ایشان وَإِذْ غَدَوْتَ
مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ

کرده اند چون مسلمانانرا در روز جنگ بدر ظفر بر کافران بود و فتحی عظیم و نصرتی فخیم روی نمود هفتاد
کس از مبارزان کفار کشته شدند و هفتاد تن از سران قریش اسیر شده بر دست آمدند و بعضی
گریختند و گریخته در مکه رفتند کسانیکه پدران یا پسران ایشان کشته شده بودند چون عکرمه پسر ابو جهل
و امثال او گرد آمدند و در پی انتقام شدند بر ابو سفیان که رئیس مکه بود رفتند برای این کار ازو
یاری جستند ابو سفیان ایشانرا پانصد شتر و آنچه از سلاح و توشه حاجت بود یاری کرد و ایشانرا
بر مقاتله و محاربه آورد سه هزار مرد از مکه و قریش گرد آمدند ابو سفیان سر ایشان شد و سران
دیگر چون خالد ولید و عمرو بن عاص و عکرمه بن ابو جهل برابر او روان شدند و همه زنان چنین
هند زن ابو سفیان و ام حکیم زن عکرمه و فاطمه زن حارث و برده زن صفوان و همچنین دیگر
زنان و فرزندان برابر خویش آوردند و قصد مدینه و کشیدن کینه با پیغامبر علیه السلام باهتمام
تمام و استعداد تمام کردند و جبیر بن حیرام وحشی را که غلام او بود بر کشتن حمزه بر راه کرد و به
ترغیب وعده آزادی او را بر کشتن حمزه آورد و گفت اگر حمزه بن عبد المطلب را بکشی از مال من آزاد
باشی و صفوان شاعری را برابر آورده بود که مردمانرا تحریض بر قتال کند و بمدیح محاربه و ستایش
مبارزه در دلها رغبت یافته و قتال اگر سلامت باز گردی سوگند میخوریم که ترا یاری کنیم و اگر کشته
شوی دختران ترا همچو دختران خویش دانیم لشکر کافران روز چهارشنبه در کوه احد رسید بپیغامبر
علیه السلام رسید ایشان شنید عبد الله بن ابی بن سلول را که وقتی با او مشورت میکرد طلب کرد
بنفس خویش برای مشورت آورد و قصه آمدن لشکر کفار گفت و درین کار ازو رای صواب جست او
و اکثر انصار رای باشند در مدینه زدند و از بیرون آمدن برای جنگ منع کردند گفتند اگر ایشان
همانجا باشند چون مقام آب و گیاه نیست بر حال شوند و اگر در مدینه بیایند مردان مدینه قوت دست
خویش خانه همه نفیر عام کنند بچگان و زنان سنگ زنند و اگر باز گردند سر ایشان بکفایت
رسد و مزاحمت ایشان مرتفع گردد و آنچه رای عبد الله بن ابی بن سلول و اکثر انصار بود پیغامبر
علیه الصلوة و السلام را سانح شود تا پیدا آن این فرمود که من کشته شدن گاوان گرد بر گرد خویش

در خواب دیده ام تعبیر بکشته شدن بعضی یاران خویش کرده ام و دیده ام که در تیزی تیغ من دندانه
پیدا آمده این خوابی بر ظفر ما دل بهزیمت شده و نیز دیده ام که دست در زرهی آورده ام
اشارت و دلیل تحصن شدن در مدینه کرده ام این رای صوابست موافق تعبیر این خوابست بهتر آنست
در مدینه توقف نمائیم بر قتال بیرون نیائیم یاران دیگر را رای بر بیرون آمدن افتاد و هر یکی از
ایشان بر محاربه و مقاتله دلها دادند گفتند یا رسول الله مقدار یک فرسنگ کافر فرود آمده اند و
عازم بر محاربه مانده اند اگر برای محاربه بیرون نرویم منهم بنزد دلی شویم مارا ابو ای این مکان بیرون
آرد و از نعمت درجات بهشت محروم ماند پیغامبر صلی الله علیه و سلم در خانه در آمد و زره پوشیده
بیرون آمد یاران که رای بر بیرون آمدن پیغامبر صلی الله علیه و سلم برای محاربه کفار مذکور
زده بودند درین کار باهتمام تمام جهد مینمودند پشیمان گشتند و همه باتفاق یکدیگر گفتند که
ما را خطا افتاد که این کلمات برای خویش گفتیم و اختیار خود را با اختیار پیغامبر علیه السلام که
صاحب وحی است باز نبستیم چون پیغامبر علیه السلام زره پوشیده مستعد شده بیرون آمد آنچه در خاطر
ایشان گذشته بود عرضه کردند و خود را باعتراف بر خطا آوردند یاران عباس رضی الله عنه بر
پیغامبر علیه السلام فرستادند و از اتفاق و اعتراف بخطا خویش خبر دادند و درخواست کردند
که هر چه در رای جهان آرای نبوی صواب نماید عمل کردن بدان فرماید پیغامبر صلی الله علیه و سلم
فرمود هیچ پیغامبر را نشاید چون زره پوشیده بیرون آید که پیش از جنگ باز گردد و با اهل خویش
پیوندد و پیغامبر علیه السلام از خانه عائشه رضی الله عنها بیرون آمد و آن بامداد روز شنبه دهم ماه
شوال بود که پیغامبر علیه السلام بنیت محاربه کافران توجه نمود در شعب کوه احد رسید هنگام
محاربه نزدیک دید پیاده شده افواج قتال مرا آراسته هر گروهی را جای معین چون مقدمه و ساقه و جناحین
و قلب که بانتظار قتال می آراست و هر گروهی را جای معین چون مقدمه بانتظار قتال معین بیاراست
عبد الله بن جبیر را با پنجاه مرد در آن شعب داشت و خود با صحابه بعزم پیشتر گشت ایشان را گفت شما را هر
حال که بود و هر کاری که شود شما اینجا مکان دارید و در این دره نگهدارید تا نباید که کافران از پس ره در آیند و

تن

ازپس و پیش چیره دستی نمایند چون پیغامبر علیه السلام با صحابه پیشتر شد گفته اند مسلمانان هزار
و بعضی گویند هفتصد نفر بودند که با سه هزار تن کافران چیره دستی نمودند عبد الله بن ابی بن
سلول منافق از نهاد بار نفاق و مخالفت بودن در رای و اتفاق نیت داد و با ثلث لشکر روی
بهزیمت نهاد عمر بن حرام انصاری دنبال او کرد و او را بسوگند میداد و بر بازگشت سوی معرکه
می آورد که پیغامبر معرض شمو و از لشکر مسلمانان روی تافته مردار جواب گفت لو نعلم قتالا لا
تبعناکم برای لو تری قتالا لاتبعناکم اگر رای ما بر قتال بودی پس روی شما میکردیم و روی
بر قتال می آوردیم شما میدانید که در آغاز مشورت رای ما بر قتال نبود و فکر قتال در دل ما
صواب نمینمود و بعضی گویند معنی لو نعلم قتالا لاتبعناکم اینست اگر قتال شما را قتال میدانستیم هر آینه
پس روی شما میکردیم لیکن ما شما را قتال نمیدانیم بلکه تهور و هلاک نفس میخوانیم چون منافق رفت
بگفت عمر بن حرام بازگشت در طایفه مذکور از مومنان مخلص که جناحین لشکر بودند و در میمنه و
در میسره و شجاعت و جلادت مینمودند یعنی بنی سلمه و بنی حارثه روی بر غزوه آوردند و قصد بازگشتن
کردند چون ایشان مومنان مخلص بودند و خدای ولی ایشان بود اگرچه بر خلاف حال خویش
قصد مینمودند ایشان را یاری کرد و دل ایشان را از این قصد باز آورد در جنگ ثبات قدم داد
و در ادراک سعادت بلند ایشان کشت در روایت کرده اند که ایشان میگفتند ما نمی خواهیم که دم فخر
نزنیم بدین ما قصد نکردیم آنچه قصد میکردیم و خود را بر فرار تن در دیدیم نگر یخته ایم و لعبد الله بن ابی نه
بیوستیم که ایشان بعنایت خدای بود و بحمایت حق جل و علا روی نمود لیکن شادی و فخر ما بدین آیت
که ما را خدای در کلام خویش یاد کرد که و الله ولیهما را در زمره اهل ولایت آورده چون پیغامبر
علیه السلام سوی محاربه توجه آورد و عزم و اهتمام از آنچه پیشتر بود بیشتر کرد چون روان شده تا کار
سوی نام است در قبضه شمشیر او رسید شمشیر او را از نیام کشید پیغامبر صلی الله علیه و سلم با وی گفت
تیغ در نیام در آر و اینجا فال برهنه کردن تیغ پندار پیغامبر پیشتر شد لشکر دست بر شمشیر برده اند و
کفار حمله آوردند چون کفار حمله ایشان تحمل نکردند و روی بهزیمت آوردند چون روبهان از پیش

امیر المومنین علی رضی الله عنه تیغ خویش که آزردن کافران گرفته بود بر وجه نمود از پیغامبر نمود و گفت
یا رسول الله این تیغ کافران را چندان زده‌ام که از غایت کشتن سخت شده بعده فاطمه رضی الله عنها
شکنیزه آب آورد روی پیغامبر شست چون دور کرد پیغامبر صلعم سوی سالم دید گفت یا سالم کیف یفلح
قوم فعلوا هذه برسول الله و هو یدعوهم الی الله و فی روایه کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم بالدم
و هو یدعوهم الی ربهم بعده پیغامبر خواست که بر ایشان دعاء بد کند و هلاک ایشان بخواهد این آیت
لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم وارد شد پیغامبر از دعاء بد باز آمد و بعضی گفته اند بعضی
صحابه درخواست کردند که دعاء هلاک ایشان کند اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بعده پیغامبر
صلی الله علیه و سلم امیر المومنین علی را رضی الله عنه گفت در معرکه برو و بر حال ایشان مطلع شو
اگر بر اشتران سوار گشته اسپان را جنیبت ساخته باشند بدان که از اینجا برگشته جانب مکه میروند
و اگر بر عکس این دریابی که سوی مدینه متوجه شده اند امیر المومنین علی رضی الله عنه رفت و از
حال جوش ایشان نگاه کرد آنچه از سوار شدن ایشان بر اشتران بر جنیبت ساختن اسپان معاینه
کرده بود بعرض پیغامبر علیه السلام باز نمود پیغامبر صلی الله علیه و سلم در تفحص کشتگان روی بسوی
معرکه کرده و دل بر تفحص ایشان آورد کشتگان را هر جا که افتاده میدید و از حال سعد بن ربیع
می پرسید که او از زندگان است و از مردگان سالم است یا از مجروح شدگان است مردی گفت من نظر
بکنم و خبر او بیارم آن مرد برای تفحص حال او شتافت او را با رمق زنده یافت گفت ای سعد پیغامبر
خدای ترا یاد کرده است و درین وقت بر شنیدن حال تو در دل آورده است که کسی نشان تواند داد
بدان جهت مرا برای تفحص فرستاده سعد ربیع گفت پیغامبر علیه السلام را سلام من برسانی و از حال من
آگاه کردند و بگوی جزاک الله خیر ما جزی نبیا عن امته و یاران را نیز سلام بگوئی و مکافات این کار
با کفار دریابی [illegible] پیغامبر از ایشان بگوی و تنبیه کنی لا عذر لکم ان خلص الی نبیکم و فیکم عین
تطرف الی نبیکم و فیکم عین تطرف یعنی شما نزدیک خدای عذری ندارید که راه یافته شود بسوی
پیغامبر شما و در شما چشمیست که پلک بر پلک میزند و این کنایت از حیات است یعنی مکافات این کار

بگوید و در راه یاری دهد پیغامبر شنید این کلمات گفت و در خوابگاه راحت همی خفت آن مرد
بازگشت پیغامبر را این گفت بعده پیغامبر صلی الله علیه و سلم در طلب حمزه عبد المطلب شتافت او را
درمیان وادی کشته شده مثله کرده شکم دریده جگر کشیده یافت پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود
تا او را بردی پیچیدند و آن ردی خورد بود اگر سر می پوشیدند پا برهنه میماند و اگر پای می پوشیدند
سر برهنه میشد بکفر ضرورت عمل کردند و بر وی نماز جنازه گزاردند هر شهیدی که می آوردند
پهلوی او میداشتند دیگری برامی آوردند تا آنکه بر هفتاد شهید نماز گزاردند بر حمزه نماز واقع
گشت و حمزه این فضیلت پیوست بعده همه در پناه کوهی نشستند ذکر ضعف خویش میکردند و از
واقعه که واقع شد از مقتول شدن یاران و از مجروح شدن پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر دل می
آوردند همدرین بودند که کافران را خبر رسید که پیغامبر علیه السلام زنده است بازگشتند و جماعتی
از ایشان باز سوی معرکه شتافتند بر بلندی که پیغامبر و یاران در ته آن نشسته بودند هند
زن ابو سفیان رسید جماعتی را از لشکر اسلام نشسته دید گفت ما شما را جزا روز بدر دادیم و الحرب
شما کرده بودید مکافات آن شما کردیم ابو سفیان شوهر او سوی امیر المومنین عمر روآورد هم
بر یعنی مکافات جنگ بدر کرد پیغامبر علیه السلام امیر المومنین عمر را گفت اجبه عمر جواب
گفت درست و درست داد گفت لا سواء قتلانا فی الجنه و قتلاکم فی النار یعنی برابری نیست که
کشتگان ما بر حکم ادراک سعادت بهشت در نعیم بهشت رسیدند و کشته شدگان شما بر مقتضای شقاوت
عداوت بعذاب جحیم پیوستند ابو سفیان گفت ای عمر سوی ما نزدیکتر بیا تا سخنی از تو پرسم پیغامبر
فرمود برو بر گفتار این مطلع شو امیر المومنین عمر نزدیکتر رفت و قریب شد و گفت ابو سفیان
گفت ترا سوگند بخدای میدهم که محمد کشته شده است یا هنوز زنده است عمر اللهم لا و انه الآن لیسمع
کلامک ابو سفیان گفت و الله ترا صادق تر یافته‌ام از عبد الله قمیه که او گفته بود محمد را من کشته‌ام
بعده ابو سفیان در کلمات نرم درآمد و بعذر خواهی پیش آمد که بخدای کشتگان شما مثله بامر من
نشده اند و کسانیکه این کار کرده اند با من مشورت نکرده اند همدرین بودند که خالد ولید یا عکرمه

کثیر آمده خوفی در دل یاران پیغامبر در آمد نظر در ضعف خویش کردند و یکین گشتند پیغامبر علیه السلام
در دعا مغفوری ایشان مشغول گشت و در خواهش نصرت مومنان پیوست گفت ان هذه العصابة
هم الذین یعبدونک فی هذه البلدة و انهم ان یقتلوا لا تعبد و اللهم اصرفهم عنا بعده آیت و
لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین و تقویت ایشان فرود آمد بهجت و نشاط
در دل ایشان در آمد بدین تقویت یاران پیغامبر گرد آمدند و حمله کردند و کفار را از بلندی
فرود آوردند و دنبال ایشان شتافتند غنایم بسیار یافتند ایشان رفتند مقهور گشتند
مسلمانان بر مضمون و انتم الاعلون مظفر و منصور باز گشتند هر چند مصیبت کشته شدن یاران
و هزیمت عظیمه موجب حزن بود مسرت حیات پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد ان ادواره و جمیع و جبر
چنانچه بر همه جبرنها غالب نمود و فتح و نصرت یافتن در آخر کار و بعد مغلوب شدن غالب آمدن بر
کفار یعنی عظیم بنه گشتند موجب شکر تحتیم انگاشتند قصه مذکور متضمن چند آیت است و اذ غدوت
من اهلک سبیلا این قصه است و صاحب کشاف درین قصه بیرون آمدن پیغامبر علیه السلام را بعد نماز
جمعه می آرد و آن از روی ظاهر با اذ غدوت من اهلک که دال بر غدو است موافقت ندارد مگر آنکه
گویند پیش صاحب کشاف ثابت شده باشد بیرون آمدن پیغامبر از خانه بعد نماز جمعه بود و
بیرون آمدن از اراده آگاه لشکر برای قتال در بامداد شنبه روی نمود و اذ غدوت ظرف اذکر
محذوف است اگر غدا از افعال ناقصه بود تبوء المومنین خبر غدوت باشد و اگر تامه بمعنی بامداد
کردن دارند تبوی حال از فاعل او پندارند و جمله و ذکر و اذ غدوت عطف است بر جمله و اذ
اخذ الله میثاق النبیین که بتقدیر و اذکر اذ اخذ الله بالا گذشته و معترضاتی که در میانه
آمده میان دو کلام متصل واقع شده چنانچه بیان آن رفت و وجه اعتراض هر یکی تحریر نموده است
معنی آیت و یاد کن ای محمد چون بامدادان با اهل خویش بیرون آمدی و در مکان جنگ در
آمدی مومنان را جای نشستن برای انتظار قتال و نگاهداشت در آمد کفار در شعاب جبل تعین
میکردی و خود با لشکر کفار حمله می آوردی و فوج تیر انداز برای نگهبانی دره تا کافران از پس

در نیایند

در نیایند تعین میکردی **وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ** این جمله تذییل است معنی آیت و
خدای شنوا است گفتار تو با ایشان که از جای مجنبید و هیچ حالی تا من بر شما رسم بنشینید و بایستید
شنوید شنوید و دانا است کسانی را که مخالف امر تو شدند و دل بر طمع مال آوردند سوی مدینه غنایم
شد و باز گشتند از اینها گمان شنیده اند **اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ**
اَنْ تَفْشَلَا اذ همت بدل اشتمال است از او غدوت من اهلک چه همه مذکور بعد از غدو
بود بلا شبه با او داشت و تواند بود که متعلق مضمون سمیع علیم باشد معنی آیت خدای می شنید
میدانست کار شما در آن وقت که قصد کردند دو طایفه از مومنان یعنی بنی سلمه از خزرج و
بنی حارثه از اوس آنان که بد دلی کنند و دم بد دلی زنند **وَاللّٰهُ وَلِیُّهُمَا** این جمله حال است
معنی آیت و خدای ولی ایشان بود یاری کرد و ایشان را بر ثبات و قرار آورد **وَعَلَی**
اللّٰهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ این جمله معترضه است برای تحریض مومنان به
توکل معنی آیت و گو مومنان بر خدای توکل کنید و مسلمانان کار به وی سپارند و فا فلیتوکل
المومنون زایده است یا در جواب اما محذوف است ای اما علی الله فلیتوکل المومنون و تواند بود
که اذ در اذ همت طائفتان معمول اذکر محذوف باشد این جمله تقریر است مضمون آیت سابق
بود ببیان مضمون ترک صبر کنان بعضی واقع شده و باظهار منقبت صبر و ثبات قدم که
بعضی را خدای توفیق بخشیده چنانچه قصه آن گذشته و ذکر آن بالا رفته سوال فرار از زحف
معصیت است هم آن نیز معصیت باشد و عزم معصیت معصیت بود موجب اثم و شره کاری شود کسی را
که خدای هیچ بولایت خویش میکند و خود را با ایشان میگوید پس هم مذکور لایق ایشان نبود
و سزاوار نباشد که از ایشان واقع نباشد جواب تواند بود که هم مذکور بر وجه عزم نبود تا
تردد مقرون باشد از باب حدیث نفس پندارند از باب عزم پندارند پس موجب اثم نبود
و سزاوار اخذ نباشد قال علیه السلام ان الله تجاوز عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تعمل به
او تتکلم **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ** این جمله

صبر کنید و ثابت قدم باشید از غزولی و پرهیزکاری کنید و بر قول پیغمبر بایستید بر شما کافران
کنند شما را پروردگار شما به پنج هزاری از فرشتگان علامت کرده و نشانی مخصوص آورده و بعضی مسومین
بکسر واو خوانند یعنی او علامت کننده خویش و اسپان خویش بعلامتی معین دانند و بعضی گویند این قوال
در جنگ بدر بود بدین تقدیر اذ تقول متعلق ولقد نصرکم الله ببدر بود و جمله ولقد نصرکم الله برای
دلاییدن نصرت جنگ بدر بود بر وجه قیاس امیدوار گردانیدن در نصر معترضه باشد و بر هر دو
تقدیر اشکال است و بر هر دو وجه ورود سوال است بر تقدیر که این مقال در جنگ احد باشد و عده
نصر متعلق چگونه شود و اگر مدد آمده باشد وقوع هزیمت چگونه بود مگر آنکه گویند وعده امداد
فرشتگان مقید بشرطان تصبروا و تتقوا بود با نتفاء شرط تحقیق وعده روی نمود و اگر گویند وعده مدد
پنج هزار فرشته مقید بشرط مذکور بود و عده سه هزار مقید مطلق نیست جواب گوییم مقصود از امداد سه
هزار و پنجهزار نصرت است پس مقصود از هر دو یکی است و حکم واحد در حادثه واحد چون تقییده بعدی بگیرد
همان حکم بعینه صفت اطلاق نپذیرد و حمل مطلق بر مقید واجب شود مطلق مقید گردد و بعضی گویند در این
جنگ نیز مدد فرشتگان فرود آمده بودند ولی از جهت مشاهده مخالفت مومنان نصرت ننمود و تواند بود
که گویند از رسیدن مدد فرشتگان که بندگان مامور اند حصول نصر لازم نمی آید و نیل فتح و جب
تایید لقوله تعالی وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم
یا آنکه گویند در آغاز جنگ احد مدد فرشتگان و نصرت مومنان بوده و هزیمت کافران و فرار
ایشان و گذاشتن اموال که مسلمانان بدان غنایم مشغول شدند و غنیمت کرده سوی مدینه باز گشتند
در روی نمود روایت کرده اند که سعد وقاص رضی الله عنه گفت که مردی که من ایشانرا وقتی ندیده
بودم و یا نگاهی ندیدم در راست و چپ پیغامبر بودند بر کافران حمله حرب مینمودند و هم از سعد وقاص
مرویست که گفت من سوی کافران تیر انداختم مردی خوبروی تیرها می آورد من آنرا نمی شناختم دانستم
فرشته بود که مرا مدد مینمود و نیز روایت کرده اند مصعب بن عمیر علم دار پیغامبر فرمود تقدم یا
مصعب فرشته گفت ما انا بمصعب پیغامبر معلوم کرد که آن فرشته است که علم گرفته است چون بعضی

یاران کم

یاران

که پیغامبران ایشانرا و نصرت داشته بود و از امر پیغامبر تجاوز کردند بغنیمت رو آوردند کافران از
ره یافتند سوی پیغامبر شتافتند بشومیت مخالفت ایشان امر پیغامبر را هزیمت افتاد و بعد از غایب
آمدن و حضور شدن افتاد و در انجنبش شکستی که مسلمانانرا واقع شده بود و همچنین هزیمتی که لشکر
پیغامبر را روی نمود تا آنکه آوازه کشته شدن پیغامبر برآمد توان دانست مسلمانانرا چه حال پیش آمد
چنانچه تفصیل آن گذشت فذکر آن بالا رفت و در چنان حال یاران پیغامبر در پناه کوه نشسته بودند یکدیگر را احوال
خویش پیش پیغامبر باز مینمودند تا گاه لشکر که باز گشته بود بالای کوه بر آمد مسلمانانرا حالتی صعب
آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد و یاران حمله کردند بدعای پیغامبر ظفر یافتند و منصور شدند کافران
مقهور گشتند یاران این ظفر را ظفر عظیم شمرده اند از ابن عباس مرویست که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
فتحی و نصرتی که در جنگ احد بود در هیچ جنگی روی ننمود و بر تقدیری که مقالات مذکور در جنگ بدر باشد
یا آنی ممدکم بالف من الملائکة مردفین مخالف نبود چه مدد آنجا یک هزار فرشته آمده و اینجا مدد سه هزار
و پنج هزار مذکور شده مگر آنکه مدد مذکور بدر وفات دارند بعضا بعضی و هزار سه هزار شود و سه هزار
دیگر پنج هزار گردد

وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم

ولتطمئن عطف است بر بشری لکم که مفعول له بتقدیر لام است ای وما جعله الله الا بشری
لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من و جمله ما جعله الله معترضه است و قصر مذکور قصر قلب است ای
ما جعله الله بشری لکم الا بشرط النصر لکم وما النصر الا من عند الله عطف است بر وما جعله الله یا حال است
اینست منکر دانیده است خدای بسیاری عدد مدد را مگر از برای بشارت دادن مر شما را تا بدان
مستبشر گردید و از برای آنکه آرام گیرد دلهای شما بگفتار مذکور یا نفرستادن مدد و تکثیر عدد و مسطور
مستظهر شوید اگر یکی از فرشتگان برای اهلاک همه کفار کافی است از انضمام دیگری مستغنی است چه
فرشته شهرهای قوم لوط را زیر و زبر گردانیده و ایشانرا بهلاک و استیصال رسانید نیست یاری کردن
و فتح و ظفر پیدا آوردن مگر از قدرت خدای یعنی حاصل بقدرت اوست که غالب است بر و غالب آید

نتواند استوار کار است همه کار او استوار است هرچه کند بحکمت کند **ب** نصر ز فیض فضل تست فتح و ظفر تو

میدهی **ع** هست بهانه در وغا تیغ خطا و رمح خطا **ب** بی مدد تو کی رسد دست بسدره ظفر **ع** که نشر طی زبا

نشود در بدر در بدر نشر **ط** **لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ** **ط** لام متعلق است بمدکم و تواند بود متعلق

ولقد نصرکم الله باشد و تواند بود که متعلق بمضمون وما النصر الا من عند الله بود و تواند بود

که خبر مبتدا محذوف باشد ای ذلک لیقطع او یکبتهم عطف است بر لیقطع فا در فینقلبوا سببیت

معنی اینست ان نصر یا امداد حاصل است تا ببرد خدای عز و جل طایفه را از کافران یعنی بکشتن و

واسیر ساختن هلاک کرداند و سوی تلف و هلاک و فنا رساند یا بر او افکند و رسوا سازد

و در مذلت هزیمت و فرار اندازد پس بکردند نومید کشته از انچه مطلوب داشتند و در زمان زده

کاری که سود مند می پنداشتند **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ** **ع** انجمله معترضه است

میان معطوف و معطوف علیه برای تسلیه پیغمبر و دفع عیب و عار درین که کار بر حسب مطلوب نشد و

ظفر بر کفار بر حسب مقصود ننامید چه کاری که نه قدرت کسی بیرون باشد از نا حاصل شدن

از عیب او نبود **معنی** اینست نیست در ملک و تصرف تو هیچ چیزی از کار درین که کار بر حسب مطلوب

حاصل نکشت و فتح و ظفر که مقصود تو بود بحصول نه پیوست در اندوه آن دل خود را میازار و

اندیشه آن بر خاطر خود ملکی را آنچه در تحت قدرت کسی نبود او را در نابودن آن عیب نرسد

هرچه کند خدا کند هرچه دهد خدا دهد **ب** یک ذره در تصرف کاری عباد را **ع** بر دست کس نداد

فی شان فهو کان **أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ** **ع** ای یقبل الله توبتهم ان تابوا و اسلموا او یعذبهم ان اصروا علی الکفر و این

فعل با معطوف خویش عطف است بر او یکبتهم فانهم تعلیل است چون وعید تعذیب ملوح بر ظلم

ایشان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود **معنی** اینست نصر برای آنست که طایفه از ایشان

هلاک شوند یا خوار کردند چنانچه در جنگ بدر هفتاد تن از سران قریش کشته شدند و هفتاد تن

امیر کشته

اسیر کشته و باقی ماندگان گریختند هزیمت پیوستند و یا توبه کنند و همچو خالد بن ولید و عمر

بن عاص بن حرب مسلمان شدند خدای توبه ایشان قبول کند بدین که ایمان آرند و دل

بر اسلام گمارند یا بر کفر مصر مانند خود را در ورطه عذاب آخرت رسانند خدای ایشان را بکفر

ایشان عذاب کند و در ورطه عقوبت افکند زیرا چه ایشان ظالمانند از حد تجاوز کننده کانند

مستحق عذاب شوند و لایق عقوبت شوند چنانچه عامه کافران که بر کفر مردند و خود را یعنی از

حیات دوزخ سپردند **سوال** تعذیب کفار مترتب و متفرع بر ظلم و کفر ایشان باشد مترتب بر

منصور شدن و ظفر یافتن مسلمانان نبود عطف او یکبت و یقطع که بعد لام دال بر ترتبست

واقع شده چگونه مستقیم می آید و صحت آن چه نوع روی مینماید **جواب** لام مذکور لام عاقبت

است دلالت و تعقیب دارد نه بر ترتب چنانچه در فالتقطه ال فرعون لیکون لهم عدوا و

حزنا آمده و در لدوا للموت وابنوا للخراب تحقیق شده و هر یکی ازین چهار چیز هلاک کفار یا

هزیمت یا قبول توبه اگر تایب یا تعذیب بر تقدیری که کافر مانند تعقیب منصور شدن مسلمانان

بود اگرچه مترتب نباشد وجه دیگر آنست که گفته اند بعضی وقت پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم

در باب کفار اگرچه بهانی کردند هدایت میخواست اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون میخواند و بعضی

وقت از جفا ایشان تنگ می آمد اللهم العن فلانا بر زبان می آرند **روایت** کرده اند چون رخساره

و دندان پیغامبر علیه السلام مجروح شد خواست ایشان را رخصت نداد که این آیه فرستاد که از دعا

کردن مانع افتاد و برین وجه لیس لک من الامر شیء جمله معترضه است میان فلیتوکل المومنون و میان ولا

تهنوا ولا تحزنوا چنانچه بالا گذشت و ذکر آن رفت یا او بمعنی الی ان یا الا ان باشد **معنی** چنین

بود نیست مر ترا از کار چیزی مگر آنکه ایشان توبه کنند با خدای شود پس لازم آید در احکام توبه با

تعذیب خدای ایشان مر ترا ای پیغامبر یا صلی الله علیه وسلم امری یا چیزی از تصرف در کار ایشان ثابت

گردد و هم دانند که برای کسی هیچ امری و تصرفی جز امر و تصرف خدا ثابت نبود جواب لیس لک من الامر

شی کنایت است از لا یحصل ما ابتغیت ولا یتیسر ما تمنیت من امر بهم او اذیهم الی ان او الا ان یتوب

بندارند وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ عطف است
بر اوامر سابقه معنی اینست و خدای را و رسول را در امتثال اوامر و اجتناب نواهی اطاعت بکنید و
فرمان خدای او فرمان رسول را طاعت ورزید تا رحمت کرده شوید و مستحق نیل نعمت گردید وَ
سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وسارعوا با واو و بغیر واو خوانده اند با واو عطف است
بر آیات سابق و بغیر واو مستانفه دانند جمله عرضها السموات والارض صفت است مر جنة را
و معنی او بر تشبیه است بحذف مضاف و حذف حرف تشبیه ای عرضها كعرض السموات والارض و مقصود
بیان سعت و فراخی است معنی اینست سوی اسباب آمرزش از پروردگار خویش شتابید و سوی اسباب
یافتن جنت سرعت نمایند جنتی وسیع که عرض او همچو عرض آسمانها و زمین بود چون عرض این بدین بکر
بپیوندد و چون عرض این قدر بود طول بیشتر باشد هم از آنجهت اکتفا بذکر عرض کرد طول را در ذکر
نیاورد و تخصیص آسمان و زمین برای تشبیه عرض جنت بعرض ایشان از جهة آنست که اوسع اشیا
که در نظر خلق در می آید و در منظر وسیع می نماید زمین و آسمان است چه غیر آسمان و زمین که دیده
شده جسم بعضی منتهای او دیده و قدم بعضی بمنتهای او رسیده اما آسمان و زمین جسم کسی منتهای او
ندیده و پای کسی بنهایت او نرسیده أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ جمله حالیه بود بتقدیر
قد بر طریق جاءکم حصرت صدورهم باشد معنی اینست ساخته کرده شده است برای متقیان جنت
و نعیم آن و تخصیص جنت بمتقیان باز داشتن فاسقانی که خدای در حق ایشان عفو خواهد یا بعد از
تعذیب بر قدر گناه از دوزخ بیرون آرد بیان اعدت للکافرین گذشت و ذکر آن بالا رفته و
بدانکه اسباب حصول مغفرت و وصول جنت که امر بمسارعت آن شده آن چیزهاست موافق دین و
متابعت شرع مبین و اجتناب از عصیان و توبه کردن بعد واقع شدن آن و سایر عبادات بدی
و تقوی است سوال مسارعت ضد تاخیر است اگر امر مذکور برای وجوب باشد امرها واقع بر فور شود در
هیچ امری جواز تراخی و تاخیر نبود و بر قول ابوحنیفه در آن مطلق جواز تراخی و تاخیر دارند و اجب بر فور

نهیدارند و بر امر و سارعوا الی الاستحباب باشد در امری که تاخیر نماز ظهر تا ایراد استحباب مسارعت او
مفوض شود جواب تواند بود که امر و سارعوا برای وجوب دارند مقید بوقت خوف فوت
پندارند عجلوا بالصلوة قبل الفوت و سارعوا بالتوبة قبل الموت عبارت از آنست و همین معنی را
بیان است و تواند بود که امر مذکور امر مطلق برای استحباب مسارعت بود و تاخیر بعضی عبادات بدلیل
ارباب خصوص عام باشد الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ
موصول با صله صفت المتقین یا خبر مبتدا محذوف است یا مفعول اعنی است معنی اینست آنان که در
کارهای دینی چون جهاد و حج و طلب علم و جز آن انفاق میکنند و در حاجت فقرا چون زکوة و صدقات
بطوع و مانند آن در سراء و ضراء دم خیرات و مبرات میزنند منه له در لغة معنی او مسرت حجت غنا
و صحت و ارزانی و مانند آن ذکر کنند و ضراء در لغت بمعنی مضرتست و در استعمال آثار آن چون فقر
و مرض و گرانی و مانند آن مراد دارند وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ عطف است بر الذین
ینفقون معنی اینست خشم نمیکنند وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ عطف است
بر والکاظمین معنی اینست و عفو کنندگان از گناهان مردمان و درگذرندگان از آزار ایشان
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ انجمله تذییل است معنی اینست و خدای نیکوکاران را
دوست دارد و نظر لطف و کرم سوی ایشان گمارد در حکایت آورده اند غلامی از غلامان امیر
المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه کاسه انعام کرم بر روی ریخت و امیر المومنین عثمان صورت
خشم انگیخت آن غلام والکاظمین الغیظ امیر المومنین عثمان در کظم غیظ سعی کرد باز غلام گفت والعافین
عن الناس ذکر کرد امیر المومنین عفوت عنک بر زبان آورد باز غلام بذکر والله یحب المحسنین
امیر المومنین اعتقتک گفت و بعضی مثل این حامله از حسن بن علی رضی الله عنه روایت کرده اند و صدور
عین این معنی از او آورده اند و کظم غیظ یعنی فرو خوردن خشم کاری عظیم الشان است از باب قهر
نفس و جهاد با شیطان است که نفس بر امضا موجب خشم می آرد و شیطان بر انداء و ایلام جانی
بیکار و در دانست که بر نفس و شیطان غالب آید و موافقت و مبالغت ایشان ننماید و بدانکه

تحریر جنت

عفو از گناه کرده و ناکرده گردانیدن و یا او بحسن معامله پیش آمدن چنانچه خوف از دل او برود
و ترس از خاطر او زایل شود کار نیکمردان و نیک نفسان است مخالفت نفس و شیطان است با چنین
عمل از نفوس متنفره که آید و این نوع کار از ذات مصفا روی نماید و احسان سوی کسی که بدی کرده است
و مکافات بدی بنیکی از اعظم امور و اجل اجور است احسانی است عاری از دواعی مقرون با مانع قوی
ب اینها که بحق ما بد بها کردند ° کردست همه بجز نیکوئی نکنیم ° وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ
يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَئِكَ
جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ
أَجْرُ الْعَامِلِينَ ° جمله شرطیه صله موصول است موصول با صله عطف است بر الذین
ینفقون او ظلموا انفسهم عطف است بر شرط ذکروا الله جزا شرط است فاستغفروا لذنوبهم عطف است
بر ذکروا الله و من یغفر الذنوب معترضه است و لم یصروا علی ما فعلوا عطف است بر فاستغفروا
وهم یعلمون حال است از معنی نفی ای ترکوا اصرارهم علی ما فعلوا حال است با اصرار لا اصرار و حال
کونهم عالمین بقبح العصیان بین و حاصل اصرار منفی است و علم ثابت است چنانچه ما ضرب زید جنایة
ضرب منفی بود جنایت ثابت باشد بمعنی ترک الضرب جنایة اولئک مرفوع بابتدا است جزاؤهم
مغفرة خبر مبتدا است من ربهم صفت است مغفرة و الجمله مستانفه است برای بیان جزا تا بیان
و تواند بود که والذین اذا فعلوا فاحشة مبتدا بود جمله اولئک جزاؤهم من ربهم خبر او باشند و جنات
عطف است بر مغفرة جمله تجری من تحتها الانهار صفت است بر جنات خالدین فیها حال است و نعم
اجر العاملین بتقدیر نعم اجر العاملین اجرهم تذییل است و جمله والذین تا آخر معترضه دارند و نکته
اغراض میان جزا تا بیان بعد جزا معنی اینست و اکنون آنکه چون ایشان کار ناشایسته بکنند بر نفس

خویش

خویش یا ارتکاب گناه ظالم شوند بر بیمعنی او بمعنی وار بود یا تردید در عبارت باشد بعضی از فا
گناه کبیره و از ظلم گناه صغیره مراد دارند و بعضی عکس این را صواب پندارند و بعضی فاحشه
اسم زنا دانند و مادون آنرا از نظر و مس و قبله مظلم خوانند یاد کنند خدایرا برینکه او قاهر است
و بر عذاب و عقوبت قادر است عظمت و جلال او را یاد آرند و از آن اتیان فاحشه و ظلم کردن بر
نفس خویش شرم دارند عصیان اوامر و نواهی او جایز نه پندارند دل بر پشیمانی نه بندند و
عصیان او را بر خود نه پسندند پس آمرزش خواهند از گناهان و پشیمان گردند از عصیان و
کیست جز خدای که آمرزد گناهان را یعنی استغفار کنند و دم اصرار بدانچه کرده اند نزنند
در حال که میدانند و اضرار احرار و زمان ریختن کردار و اصرار عبارت است از ارادت مقیم بودن
بر معصیت مستقیم بودن دران و بعضی گویند اصرار عبارت از عدم استغفار و ناپشیمان شدن
از گناه و عصیان و این معنی اعم است از معنی اول ایشان یعنی تائبان و مستغفران جزاء ایشان
مغفرت است از پروردگار ایشان و جناتی که روانست زیر درختان آن باغها نهران جوی بهاد ران
حالی که دران حالی که دران جاودان باشند و دایم مانند و نیک است اجر عاملان و ثواب عمل
کنندگان ورود آیت در شان خرما فروشی است که عورت خوبروی برای خریدن خرما بر او آمد
زبانفروش گفت خرما خوبتر ازین است آن عورت با او در دوکان درآمد او را گرفت بوسه زد
آن زن گفت مرا بگذار و از خدای شرم دار آنمرد پشیمان شد و بازگشت بگریه و زاری بود و
بعضی گویند دو یاری از یاران پیغمبر بوده اند یکی انصاری دوم ثقفی پیغامبر خدای صلی الله علیه
وسلم میان ایشان عقد مواخاة گردانید و مراعات رسوم برادری او که هر یکی قایم بامور
دیگری بودی و مراعات حق برادری نمودی هر که میان ایشان در سفر رفتی دوم تفقد و تعهد
اهل و عیال او بر خود لازم گرفتی قرعه سفر بنام ثقفی افتاد انصاری دل بر ماندن شهر و تفقد
خانه او نهاد انصاری مذکور برای تفقد خانه او پیش درآمدی بغیر دستوری در خانه درنیامدی
روزی پیش درآمده بود از احوال خانه تفحص و تجسس مینمود زن ثقفی سر شسته آب از موی می افشاند

مومنان و وعید برای کافران و اعداد نار برای مستحقان عقوبت و ایلام و ساخته کردن بهشت برای
سزاواران مکرمت و انعام و انچه در قرآن است از ترغیب و ترهیب و ایلام و ذکر اسم گذشتگان و
هلاک و نجات ایشان هم بیان است برای مردمان تا ان نیکی و بدی دریابند و در راه عبرت شتابند
و راه نمودنی عظیم و پندی فخیم است مر متقیان را یعنی مر نفوس مستعده برای تقوی و پرهیزکاری
که از این اتباع دین و دینداری است با متقیان بالفعل مراد شود و از هدی ثبات و موعظت مراد
دارند و این جمع است مر تقسیمی که رفته و تفریقاتی که بالا گذشته **وَلَا تَهِنُوا وَلَا
تَحْزَنُوا** ولاتهنوا ولاتحزنوا عطف است بر فلیتوکل المومنون بر وجه التفات چنانچه
گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی اینست و سست مشوید و سستی مکنید در قتال کافران و اندوهگین
مشوید از شدت یاران چه ایشان شهید گشتند و بحیات ابدی پیوستند طوبی لهم ثم طوبی لهم و بشری لهم
ثم بشری لهم **وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** معنی
اینست و شما سستی مکنید بهزیمت جنگ احد و اندوهگین مشوید بکشته شدن اخوان خویش و حال
اینست که شما عالی ترید و در درجه ایشان و علو دارید اگر باشید شما ایمان آرندگان و تصدیق
کنندگان اینجا دو سوال است یکی انکه اعلون اسم تفضیل است و اسم تفضیل دال است بر فضل مفضل
بر مفضل علیه بود مقتضی شرکت ایشان در اصل صفت باشد پس در و انتم الاعلون لازم آید
که کافرانرا با مومنان در علو شرکتی است و هم دانند که ایشان مسخط اند ایشانرا هیچ علوی نیست
استعمال اسم تفضیل چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب کافرانرا غالب آمدن بر مسلمانان
علو دنیاوی بود و مسلمانانرا حصول درجه شهادت و وصول سعادت مرتبه آخرت علو اخروی روی
نمود و علوی اخروی بالاتر است از علو دنیوی پس شرکت مسلمانان و کافران در نفس علو و زیادت
علو مسلمانان ثابت شود بر این طریق استعمال اسم تفضیل مستقیم آید جواب دیگر آنکه در تفضل مذکور
مفضل و مفضل علیه مسلمانانرا دارند تفضیل مومنان باعتبار دو حال پندارند یعنی شما عالی
ترید بفتح مکه و خیبر و فتحهای دیگر در استعمال از نفسهای خویش ای مومنان در غزوه حال یا کوینه بالا

زیدیه هم در جنگ احد در آخر کار از نفسهای خویش در بدایت کارزار یا شما عالی ترید در هزیمت جنگ
احد از نفسهای خویش در نصرت جنگ احد علو دنیا بود و در هزیمت جنگ احد و رسیدن بمرتبه شهادت
علو آخرت روی نمود سوال دوم آنکه ان کنتم مومنین صیغه تعلیق است مشروط بعدم جزم و عدم تحقق
است و ایمان ایشان محقق بود صحت و جه استعمال آن بچه وجه روی نمود جواب بعضی از ایشان نفاق
داشتند در واقع مومن نبود ند ایمان کل جماعت مجزوم الوقوع نبود از جهت عدم جزم استعمال آن
سایغ نمود جواب دیگر انکه از انکنتم مومنین انکنتم موقنین بمثوبات الشهدا مراد دارند و معنی
موقنین بدرجات الآخرة پندارند چه کسی که او ثواب شهدا بداند شهدا شهادت را **إِن يَمْسَسْكُمْ
قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ** قرح بضم قاف و فتح آن
خوانند هر دو لغت بر طریق ضعف و ضعف و انستان یمسسکم قرح شرطی است محذوف بجزای ان
یمسسکم قرح و لا من یصیبکم و الاخرة ملحقه بکم فقد مس القوم قرح مثله و جمله فقد مس القوم
قرح مثله تعلیل جزا محذوف است و جمله شرطیه معترضه برای تسلیه مومنان و دلداری ایشان است
معنی اینست اگر برسد شما را جراحتی سستی کردن نباید و اندوهگین کردن نشاید زیرا که پیش از این
بیقین رسیده است گروه کافران کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند و این برابر آنست و این
واقعه همچنان است جای امن نبود و مقام حزن نباشد یا اینکه کافران بعد هزیمت در جنگ بدر سستی
نکردند و روی بمکافات آوردند شما بر سستی نکنید و روی بمکافات نهید و تواند بود این هر دو حالت
در بیان فتح و هزیمت جنگ احد باشند و ذکر هزیمت کافران که در اول جنگ بود دادل مسلمانانرا
فتحی بود جمعی کثیر از کفار کشته شدند و مجروح گشتند تا آنکه اسباب و کالاها گذاشتند مسلمانان در
غنیمت مشغول شدند تا انکه جماعت تیراندازان در کوه میداشتند بهوای غنیمت مقام گذاشتند و
کافران دره مذکور خالی یافتند بسوی محاربه شتافتند مسلمانانرا رسید آنچه رسید تا آنچه در آخر کار
فتح مسلمانانرا بود و کافرانرا هزیمت روی نمود بسرعت سوی مکه رفتند مسلمانانرا دنبال نکرفتند
و در مدینه نرفتند آیت ان یمسسکم قرح بیان همین هر دو حالت بود و بیان همین هر دو هزیمت باشند

بهزار فتح ظاهری خوانده‌ام

سوال ان يمسسكم صيغه مستقبل است و قصه مذكور حكايت از واقعه ماضی است ميان لفظ و معنی تنافی است

جواب اين آيت وارد است برای ترغيب مسلمانان مقصود اينست ولا تهنوا ولا تحزنوا فيما اصابكم

من القرح والجرح والحال انتم الاعلون وان ما اصابكم من سعادة الشهداء بسبب علو درجاتكم وابديه

حياتكم ولا تكونون ما ياتی بالبعدة السرمدية فرح بل فرحا ولا يكون الحيوة الابدية جراحة بل راحة و هذا

نفی لوقوع القرح والجرح وسبب الحصول الحزن والوهن ثم قال علی سبيل التسليم ان يمسسكم قرح فقد مس

القوم قرح مثله ای ان يكون ذلك مس قرح ولكن بعدم الاخلاط لانه مس القوم الكافرين قرح مثله

معنی اينست اين ايدوست مگر ديده واند و هگين شويد و حال اينست كه شما عالی تريد و آنچه شما را

رسيده است از قرح و قرح كه موجب سعادت شهادت و نيل مرتبه علياست و سبب علو درجات است اين

چنين قرح را قرح داريد و اين نوع جراحت را راحت پنداريد و جمله ان يمسسكم مقدمه ديگرست در

تسلی مسلمانان بر وجه مذكور تقدير حصول سبب وهن و حزن يعنی اگر ثابت شود مس قرح اصابت

جراحت شما هم سست نبايد واند و هگين نبايد زيرا كه كافرانيز مثل اين رسيده و ايشان نيز

مثل اين مشقت ديده و برابری با خصم موجب سستی نشود و مفضی سوی اندوه نشود وَتِلْكَ

الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ

تلك مبتداست الايام صفت

او نداولها بين الناس خبر مبتدا و تلك الايام اشارتست سوی ايام فتح و نصرت و غنيمت چنانچه

در جنگ بدر بود سوال بالا ذكر احكام هزيمت و ايام قرح و جرح و قتل مسلمانانرا ست كه در جنگ احد

بود با وجود قرب اشارت سوی ايام نصرت و غنيمت كه بعيدست از چه سبب نمود جواب تلك اشارت

بعيد است سوی ايام غنيمت كه بعيدست اشارت دارند سوی ايام هزيمت كه قريبست اشارت نبايد

و نيز مقصود درين محل وعده تبديل هزيمت مومنان بنصرت ايشانست و مداولة ايام نصرت بهزيمت

مستلزم است عكس آنرا پس تبديل ايام هزيمت بنصرت بر وجه كنايت شود و الكناية ابلغ من الصريح

والتلويح اولی من التصريح و جمله اسميه عطفست بر شرطيه سابقه عطف انشائيه بر انشائيه است معنی اينست

و آن ايام ميگردانيم از ميان شما كاهی شما را غنيمت بود و ايشانرا هزيمت كاهی ايشانرا هزيمت بود شما را

غنيمت چنانچه شاعر گويد شعر فيوم علينا و يوم لنا و يوم نساء و يوما نسر ابيت درين صنعت اسرائيل گوي

كه باشم بود كاهی عروسی وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا اين جار و مجرور

عطفست بر جار و مجرور محذوف كه متعلق نداولها است ای تلك الايام نداولها بين الناس لصالح

كثيرة وليعلم الله الذين آمنوا سوال حدوث بالعدو و اثبات بر ما قبل بود و علم خدای و تعلق او

بمعلومات و همه كائنات قديم است و قوع او بعد از علم كه بچه وجه باشد جواب تعلق معلوم بعلم در محل

بمعنی ظهور علم دارند و ظهور تعلق معلوم بعلم امری حادثست مبنی بر اظهار پندارند معنی اينست

و آن ايام ميگردانيم آنرا ميان مردمان از جهت مصلحتها و حكمتها چون اظهار قدرت كامله كه هر چه

خواهد تواند كاهی رنج دهد كاهی راحت رساند و نفاذ ارادت شامله كاهی نصرت كاهی هزيمت

انكه كه فعال لما يريد عبارت از آنست و الايسأل عما يفعل اشارت بر آنست و اظهار بی نيازی

از نيكی و نيكو كاران و بد كرداری از نيك و بد هر كرا خواهد در هلاك اندازد و در ملك زدن بر بسياری

ديگر سازد و اظهار جلال و عظمت خدای و اشعار بعاجزی و بندگی غير او هر چند كه افضل خلايق

و اعظم برايا باشد مقصود از خلقت و مخصوص بكرامت بود حكم خدای بر و نفاذ يابد و قضای او بر

جاری شود كه ظهور امور عجيبه و حصول شئون غريبه كه از پيغامبر عليه السلام ظهور می يابد از قدرت

كردگار قادرست از و نيست كه او كاهی با ساحران كه اگر غالب آمد آن پيغامبر عليه السلام متعلق بذات

پيغامبر بودی با وجود پيغامبر مسلمانانرا اين حال روی ننمودی و ديگر آن از حكم و مصالح كه مكنون در

علم غيب و مخزون خزاين لاريب است و نا بباند خدای بمعنی ظاهر شود علم او كه ثابت بر ايمان كيميا اند

و كه روی بكردانند و تواند بود كه ليعلم متعلق بفعل محذوف بود كه آن فعل را معطوف بر نداولها باشد

ای و نفعل المداولة ليعلم الله الذين آمنوا و بر هر دو تقدير درين كلام التفاتست از غيبت سوی متكلم

است بجای تصريح باسمی كه مستجمع جميع صفات كمال است معنی چنين بود و آن ايام را ميگردانيم و اين كار ميكنيم

تا خدای بيماند يعنی علم او ظهور يابد كه ثابت الايمان كه ميمانند و از ايمان كه روی ميگردانند و تميز

نكنند مومنانرا از كسانيكه بهزيمت مومنان در ايمان تردد كردند و در عظمت پيغامبر نقصانی با معتقد

غنیمت

الصابرین باضمار ان بعد واو جمع بر طریق ونفی واز ورک ولنجح الزیارتان تقدیره ولما
یدان العلمان وبجزم از جهة عطف بر مجزوم لما وتحریک از جهة التقا ساکنین واختیار فتح از
اتباع ما قبل معنی اینست شما محزون بهزیمت میشوید والحوق مشقت را مکروه میدارید بلکه گمان
می برید که در خود را در خواهید آمد در بهشت در ینحال که هنوز جهاد نکرده اید وتعلق جهاد شما بعلم
خدای ظهور نیافته وهنوز صبر نکرده اید بر مشاق جهاد وتعلق صبر شما بعلم خدای ظاهر نگشته یعنی
می پندارند که بغیر جهاد در بهشت درایند وجنت که نعمت ابدی است بمفت بستانید وهیچکس را
گنج بی رنج بر دست نیاید بیت تا برده رنج گنج میسر نمیشود مزد او گرفت جان برادر که کار کرد
چون جهاد شما بحصول موت ومشقت صبر شما در جهاد هویدا گشت این را سبب دخول جنان پندارید
ومکروه شمارید ولقد کنتم تمنون الموت من قبل
ان تلقوه فقد رایتموه وانتم تنظرون
لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه وخطاب بعضی
صحابه پیغامبر علیه السلام راست که ایشان در جنگ بدر حاضر نشده بودند وثواب شهداء
بدر حاضران روی جنگ وحصول سعادت شهادت میکردند وهم بهواء مرگ شهیدی پیغامبر را
باعث خروج شدند وبر خلاف رای پیغامبر علیه السلام بر بیرون آمدن در جنگ احد رای زدند وبر
جنگ ومحاربه آوردند جنگ ندیده ومشقت حرب نچشیده بودند تاب نیاوردند پای پس آوردند
نزدیک پیغامبر علیه السلام نماندند لشکر را بر هزیمت آوردند کشته شدند یاران بچشم خویش دیدند
ورنج وعنا هزیمت کشیدند نماندند وهمچنین می بودند وجزع وفزاع وزاری میشدند والجمله معترضه است
برای تنبیه ایشان که چیزی که ارزو میکردند شما از وقوع آن چرا اندوه میکنید ومطلوبی که داشتند از ابتدا
هرگاه میخواستند چون بحصول موت موجب اندوه نبود وسبب حزن نشود معنی اینست دیوانه
مرگ را ارزو میکردید وشما اینوع مرگ را یعنی مرگ شهیدی را که یاران شما یافتند پیش از انکه
به بینید پس گشته که آنچه ارزو میکردید وجمله وانتم تنظرون حالیه است سوال ذکر وانتم تنظرون

بعد ذکر قد رایتموه تکرار است چه نظر بمعنی رویت است وذکر رویت دوبار است جواب تواند بود
که از تنظرون تتفکرون مراد شود در کلام تکرار نبود وتواند بود نظر دال عبارت از فکر
است بیرون افکنده واگر هر دو نظر چشم مراد دارند متعلق مختلف تقدیر کنند ای قد رایتم
الحرب وانتم تنظرون الی غلبة اعدائکم وقتل اخوانکم ای وقوع السیوف وازدحام الصفوف
تکرار نباشد وذکر یک چیز دوبار نبود وتواند بود که رایتموه مشتق از رای باشد واین اشارت
بود بدان رای که ایشان را بر محاربه واقع شده وپیغامبر ویاران رای بر محاربه آورده وتنظرون
بمعنی تتفکرون باشد معنی بر نوع آیه هر آینه اینست که شما رای زده اید ورای او را بر محاربه
آورده اید در ینحال که شما متفکر بودید وتامل میشودید یعنی رای شما بدیهه نبود بعد اندیشه روی
نمود وچیزی که آنرا ارزو میکردید ونیز پیش پیغامبر صلعم رای برای زده بود از وقوع آن ناخوش
چرا میشوید واندوهگین چرا میکردید سوال تاکید در کلام ابتدائی غیر موجه است ایراد تاکید قسم را
درین کلام چه وجه است جواب چون مخاطبان بعد وقوع جنگ که متمنا ایشان بود ناخوش شدند
وبا جابت آنچه ایشان را اندوهگین گشتند چندانی که تمنا خویش را انکار کردند وارزوی خود را
منکر شدند ایشان را تنزیل منزله منکر کرده جمله را تاکید آوردند وما محمد الا
رسول چون در هزیمت واقع جنگ احد عبد الله بن قمیه بر پیغامبر علیه السلام حمله آورد
سنگی انداخت خاره ودندان پیغامبر را مجروح ساخت مصعب بن عمیر که در جنگ بدر واحد
علمدار پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود با عبد الله مذکور بجنگ پیوست میان پیغامبر علیه السلام
حایل شده واو در محاربه شهید گشت عبد الله قمیه مذکور فریاد بر آورد در میان مردمان میگفت که
من محمد را کشته ام ندا کرد این آواز میان یاران آوازه بر آمد ودر گوشها مردمان خبر این
کشتن را مشهود ساخت یاران موت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم استعظام کردند ونفیر عام
بر آوردند مالک بن نضر پدر انس بن مالک بر جمعی از صحابه گفت ای قوم خبر بیاد داده اید
ودل بر ستیه نهاده اید اگر رسول علیه السلام کشته شد پروردگار او زنده است که نمیرد وفنا

زوال نپذیرد بعد پیغامبر چکار خواهد آمد شما نیز با غزت و کرامت بمیرید و دائم موافقت او
او بکبیرید این سخن کفت وحمله آورده وخود را در فوج کافران در آورد انس مالک کفت رضی الله
عنه مالک بن نضر در نزدیک حمله کردن کفت بوی بهشت را از نزدیک کوه احد می یابم بهود را
آن می کشت تا آنکه چندان قتال کرد که هشتاد و چند زخم بر تن او شد آخر شهید کشت و بجای
بیوت چنانچه در قصه ذکر او رفت و بیان صفت او کذشت در شان او آیت رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه نازل کشت با آوازه قتل پیغامبر علیه السلام میان اهل اسلام تغیری عظیم و حالتی قطع
شده همه بیقرار شدند وروی بفرار آوردند قصر اسلام را خراب شده پنداشتند تحمل این خبر
نتوانستند و استعظام هلاک پیغامبر را از ایشان تنزیل منزله دعوی برائت او از هلاک
و جمع شدن آن با صفت رسالت کرده آیه وما محمد الا رسول برای رد دعوی شرکت بر وجه قصر او را
آورد و این جمله معترضه است برای تنبیه بر آنکه پیغامبر با آنکه جلیل القدر در دنیا و عقبی است بحکم
کل نفس ذائقة الموت بری از هلاک و فنا نیست معنی اینست و نیست محمد مکر موصوف بصفت رسالت
صفت برائت از هلاک ندارد و کویا او را از عموم کل نفس ذائقة الموت نمی پندارد در هلاک او که داخل
ربقه بندکیست استعجاب و استعظام چیست تبلیغ دین کرده و وحی خدای رسانیده آورده بموت او دین
نخواهد کشت و بقتل او اعتقاد مومنان تغیر و نسخ بانقلاب نخواهد پیوست **قَدْ خَلَتْ مِنْ
قَبْلِهِ الرُّسُلُ** این جمله معلله است مر مضمون جمله سابقه هم از جهت عطف نکرد بغیر حرف عطف
آورد معنی اینست بدرستی پیش از وی پیغامبران کذشته اند و هم از جهان رفته اند **أَفَإِنْ
مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** فا سببیه است و همزه برای
انکار است اکر متصل قد خلت من قبله الرسل باشد تکذیب سبب بود چه کذشتن پیغامبران
با بقا دین ایشان سبب بقا دین بر موت تقدیر یا هلاک پیغامبر باشد برای انقلاب دین
نبود معنی اینست کذشتن پیغامبر از دین ایشان شود یعنی نشود برای اینکه بر تقدیر موت
پیغامبر یا کشته شدن او از محاربه دشمنان باز مانید یا از دین اسلام روی کردانید و اکر متصل

وما محمد الا رسول باشد توبیخ بر نسبت بود تقدیر کلام لا ینبغی ان یتسبب استعظام هلاک تحقق مضمون
هذه الشرطیة شود معنی چنین بود نباید و نشاید استعظام شما مر هلاک او را بران مثابه که
مر دان یا کشته شدن او بذهاب دین و زوال شرع مبین اعتقاد کنید که آن سبب شود برای مضمون
شرط مذکور که اکر او بمیرد یا بالفرض کشته شود شما بر پاشنهای پاهای خویش باز کردید یعنی از جهاد
و از محاربه دشمنان باز مانید یا از دین اسلام شرع پیغامبر علیه السلام روی کردانید **وَمَنْ
يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي
اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** جمله ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا چه تذییل است چه
از افإن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم انکار انقلاب مفهوم کشت بر این جمله مفهوم جمله سابقه تاکید
بیوت و ایراد جمله وسیجزی الله الشاکرین برای خرامو منان و ترغیب رغبات بر ایمان آمده چنانچه
جمله ویومنون در آیة الذین یحملون العرش الایة برای اظهار شرف ایمان مذکور شده معنی
اینست و هر که باز کردد بر پاشنهای پاهای خویش یعنی از جهاد باز ماند و از محاربه دشمنان روی کرداند
یا مرتد شود از دین بیرون رود پس هرکز خدا را زیانی نکند و در مضرتی نیفکند بلکه هر زیانی
که بود او را بود هر مضرتی که شود او را شود و زود باشد که خدای شاکران را جزا دهد و مثوبات
احسان در کنار ایشان نهد یعنی کسانی را که شکل نعمت معرفت و اسلام کزارند هر منفعتی و مدلتی که
رسد دل بران ثابت دارند **حکایت** آورده اند که سفیان ثوری رحمة الله علیه مردی را بی چشم و بی دست
و پا در ریکستانی کرم افتاده دریافت او را بر کرفت و بر سایه رسانید او در سایه نشست و فت چون
او را بر کرفت نشینه که الحمد لله علی نعمائه میکفت در خاطر کذرانید که این شخص که در ره حمد می
کوید بر کدام نعمت شکر خدای میکوید که آن شخص بنور باطن خطره او دریافت بجواب اتم نعمت
اهل المعرفة در رد او نشست **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا
بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا** ان تموت اسم کان است لنفس خبر او است
الا باذن الله متعلق است بان تموت کتابا موجلا متعلق است بفعل محذوف ای کتب موت کل واحد

برخبران ان تعیین کرده بود که کشتند ومن یرد ثواب الآخرة تعریض است از کسانیکه در کار خدا
برای ثواب آخروی جان وتن در باختند وآنچه مراد ایشان درجات ومثوبات یافتند وطوبی
لهم ثم طوبی لهم **وسنجزی الشاکرین** سین برای تحقیق است معنی اینست
وتحقیق است که جزا خواهیم داد کسانی را که شکر نعمت بجا آرند ودل بر جهاد واعلاء اسلام گمارند
والجملة تذییل است مر مضمون ومن یرد ثواب الآخرة نؤته منها است وتکرار ذکر جزا شاکران از
جهة اهتمام واعتنا است بشان ایشان **وکاین من نبی قاتل معه**
ربیون کثیر بعضی وکاین بر وزن واع وقتل بصیغه مجهول از باب نصر وقاتل
بصیغه ماضی معروف از باب مفاعله خوانند ومعنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند وضمیر
در معه است عاید بر نبی است ربیون جمع ربی منسوب سوی رب است ونسبت سوی رب بی بحرکات ثلثه
وربانی بزیادت الف ونون وطریق روحانی ونورانی آمده اصل او ربی بفتح است با از تغیرات نسب است
که در اسم منسوب بر سبیل شذوذ می آید واو مرفوع است از جهة آنکه فاعل معه است جمله ظرفیه حال است
از ضمیر قاتل وتواند بود که ربیون فاعل فعل مذکور بود ومعه حال از ربیون است یا مبتدا وخبر
است ای مرجع کثیر والجملة تکمیل است زیرا که وهم قلت راه از ربیون که صیغه جمع قلت است
فهم میشود منع بلانت **سوال** در محلی که بیان کثرت مطلوب بود استعمال جمع قلت بچه وجه باشد
جواب تنبیه برین است که مردمان ربانی یعنی بندگان خاص خدای اگر چه بسیار باشند بر اندازه
کثرتی که در ایشان شاید اندک نمایند با اینکه در لفظی که جمع کثرت متفق است استعمال جمع
قلت برای جمع کثرت ضروری است **سوال** در تفاسیر مسطور است که سعید بن جبیر روایت میکند که
نشنیده ایم پیغامبری را که در قتال کشته شده است این قول کشاف اعادت ضمیر قتل بر نبی
مخالف این روایه آمده است **جواب** مفهوم از روایت سعید بن جبیر انتفا مقتول شدن پیغامبران
در قتال بود ومفهوم آیت بر تقدیر عود ضمیر سوی پیغامبران مقتول شدن ایشان بی نفس الامر
باشد وآن ثابت است چنانچه در آیت ویقتلون النبیین بغیر حق تصریح پیوسته ومقتول شدن

در غیر قتال متعلق شدن ایشان محقق گشته پس معارضه نبود ومخالفت نباشد وجمله وکاین
نبی عطف است بر وما محمد الا رسول **معنی** اینست وچند از پیغامبر که قتال کرده یا کشته شد و
بهلاک وفنا پیوست در حالیکه مردمان با او خدای بسیار بودند ومدد ویاری مینمودند یا گویند
چندین از پیغامبران قتال کردند یا گویند کشته شدند مردان خاص خدا در حالیکه با او بودند
واظهار اخلاص واختصاص با او مینمودند **فما وهنوا لما اصابهم**
فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا فما وهنوا با
معطوفات خویش عطف است بر فعلیه سابقه یعنی قاتل وضمیر فما وهنوا وما ضعفوا وما استکانوا
عاید بر قوم پیغامبران مذکور است **معنی** اینست پس سست نشدند قوم آن پیغامبران از جهة
چیزی که رسید ایشان را در راه خدای از آثار عداوت وموجب شقاوت تا نیها وانواع جفا
واصناف بلا وضعیف نگشتند وسکنت ننمودند وبخواری نه پیوستند واین تعریض است
از کسانیکه بعد از آوازه کشته شدن پیغامبر علیه السلام واز جای موت او ایشان را وهن وضعف
وخوف پیش آمد تا آنکه خواستند وعبد الله بن ابی سلول منافق را واسطه سازند وبا مان
خواستن از ابو سفیان بردارند **والله یحب الصابرین** این جمله
تذییل است **معنی** اینست وخدای دوست دارد صابران را یعنی کسانیکه بر مصیبت وهزیمت صبر کنند
ودر هنگام غلبه دشمن بر محاربه ثابت مانند پای پس بنارند وجای خویش نگذارند واین تعریض
است از کسانیکه ایشان در آن وقت بر صبر توفیق نیافتند ودر حالت ضعیف بر محاربه و
مقاتله دشمن نشتافتند **وما کان قولهم الا ان قالوا**
ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا
وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین
الا ان قالوا استثنا مفرغ است اسم کان است وقولهم خبر است ربنا اغفر لنا مقول قالوا است وآیه
جمله عطف بر فما وهنوا است **معنی** اینست ونبوده در هنگام کارزار کفار صابران یا ربانیان مگر این

کفار ای پروردگار ما پیامبر برای ما ما بر کافران و نصرت ده ما را بر گروه کفار **فَآتَاهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ** عطف است

الا ان قالوا انه بر قالوا و اگر نه قولهم بر ابنا والله محمول شود و فساد معنی آید معنی اینست پس داد

این نرا خدای ثواب دنیا یعنی فتح و غنیمت و ناموری و صفت و شجاعت و دلاوری و نیکویی

ثواب الجنان یعنی بهشت و نعیم آن در ثواب آخرت ذکر حسن کرد لفظی دال بر فضل آورد سوال

ثواب آخرت آینده است استعمال ماضی در وی بجعل موجود منزله موجود مجاز باشد و ثواب دنیا ماضی است

لفظ اتیهم بر نسبت ثواب دنیا حقیقت در یک لفظ حقیقت و مجاز چگونه جمع شود جواب کلام

معنی اردنا ابنا ثواب الدنیا وحسن ثواب الاخرة محمول بود بتعلق ارادت دنیا و آخرت ماضی

شکل شود **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** • انجمله تذییل است معنی اینست خدای نیکو

کاران را دوست دارد و فضل و کرم بر ایشان گمارد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ** • روایت کرده اند که بعد وقوع هزیمت منافقان مر

مومنانرا گفتند سوی برادران خویش باز گردید و در دین ایشان در آیید این آیه در شان ایشان

نازل گشت و این نظم برای تنبیه مومنان بود و پیوسته مر مضمون جمله یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا

فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین را مقرر است و جملی که میان این دو جمله معترضه شده

میان دو کلام متصل آمده و این رد است مر کسانیکه خواستند که از ابو سفیان امان خواهند و مطیع او

شوند تطیعوا و یردوکم شرط و جزا مجزوم شده اند فتنقلبوا خاسرین عطف است بر یردوکم معنی اینست

ای مومنان اگر کافرانرا طاعت کنید و خود را در ذلت طاعت ایشان افکنید ایشان شما را بر پاشنها

پاهای شما باز گردانند یعنی سبب شوند که شما را بلا از بلا رسانند پس زیان زده گردید و خایب و

خاسر شوید **بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ** •

بل برای انتقال سوی سخن است بر طریق لا اهین زیدا بل اکرمه و هو خیر الناصرین عطف است بر الله

مولیکم معنی اینست بلکه خدای یاری دهنده شماست ای مومنان و او بهترین یاری دهندگانست

محتاج سوی دال الله و یاری ابو سفیان نشاید مثل این خطره باطل بر خود نه پسندید و خود را بر

سبب نگمارید و مثل این اندیشه در دل نیارید **سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا** روایت کرده اند چون کفار سوی مکه باز گشتند یا بعضی راه بمکه رفتند

از باز گشت خویش پشیمانی جستند و گفتند ما هیچ نکردیم نهایت کار نرسانیدیم نزدیکی

باز گشتیم خود را برین آوردند که سوی مدینه باز گردند تا انکه ایشان آرام نگرفته اند کار ایشان

آخر رسانند و ایشانرا بقهر و غلبه مستاصل گردانند حق تعالی رعب در دل ایشان انداخت ایشانرا

از جماعت اندک منهزم ساخت جمله سنلقی بیان نصرت است که از بل الله مولیکم و هو خیر الناصرین فهم

شده است یا مستانفه است کانهم قالوا ماذا یقع بعد هذا فقیل سنلقی الایة رعب بر طریق عنق

و عنق خوانده و معنی یکی دانند معنی اینست زود باشد که بیندازیم در دلهای کفار خوف را بسبب

شریک گردانیدن ایشان بخدای چیزی که نفرستاده است بیان چیز حجتی بدان یعنی سنگ را تراشند

و اگر اعابد و ساجد باشند و در عبادت شریک خدای گردانند و نیز او را پرستش دانند و هر عالی

که دل بکار ربد اند که این کار حجتی ندارد سوال نفی تنزیل حجت مقتضی وجود حجت باشد و چون در

کار حجتی نیست و مقام نفی وجود نفی تنزیل باشد جواب تواند بود که نفی صفت از جهة انتفاء

موصوف بود چنانچه لا نری الضب بها فیجر بمعنی لا ضب از محمد بن ولا انجحار گفته اند اینجا نیز

یعنی لا سلطان ولا ینزل رفته اند **وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ** • مخصوص بضم محذوف است ای بئس مثوی الظالمین النار حال

است و بئس مثوی الظالمین تذییل است معنی اینست و جای ایشان آتش سوزان و بدست مقام

ظالمان **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ**

مولیکم

خالد ولید عبد الله جبیر را با جمعی که برابر او مانده بودند باز کشت حادثه مذکور حادث کشت چنانچه
آن بالا کذشت وبیان آن رفته این آیه را بیان آنست وعده نصرت بوفا پیوسته وحمله مسلمانان بر
کافران وغنیمت مسلمانان مقرون کشت تا آنکه بعضی را عزدلی کردند وبدر آمدن کافران از بیش کریخته
رو بهر جای آوردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم میکفت الی عباد الله الی عباد الله انا رسول الله یعنی ای
من بیایید بث داده کی میروید وبعضی از ایشان در کار نکهبانی دره عبد الله جبیر را مخالفت کردند و
موافق او بودند کفتند جای را نباید کذاشت امر پیغامبر را نکاه باید داشت وبعضی کفتند که امر
محاربه بود چون محاربه آخر کشت وفتح بحصول پیوست مردمان آن غنیمت کرفتند وبا غنایم در مدینه
رفتند ما برای چه محروم شویم چرا برای غنیمت نرویم طایفه مذکور امر پیغامبر را عاصی شدند وراه دشمنان
خالی کردند تا خالد ولید در ره آمد چنانچه کذشت ودرمیان قصه بیش کشت **سوال** آیت اذا
فشلتم وتنازعتم فی الامر اکر شکایت از یاران عبد الله بن جبیر باشد فشلتم در حق ایشان منطبق بود
چه رفتن ایشان بطمع مال بوده بسبب جبانت وبددلی روی نموده واکر حکایت از یارانی که بیش پیغامبر
فرار کردند ونداء الی عباد الله انا رسول الله را در اجابت نیاوردند بود در حق ایشان فشلتم صادق
الا صدق تنازعتم روی نماید بانکه ایشان را دلی روی نمود میان ایشان منازعتی نبود **جواب** صواب اینست
حکایت هر دو وقت دارند شکایت از هر دو فریق بندارند فشلتم شکایت از فرار کنندکان ومرتکبان
هزیمت وتنازعتم حکایت از یاران عبد الله بن جبیر که از روندکان برای غنیمت ومعصیت منتزک است
مخالفت الی عباد الله انا رسول الله در مرتکبان هزیمت ومخالفت امر لا تبرحوا هذا المکان در حق روندکان
از جهت غنیمت ونکث نیت که نصرت اولی بر هر دو صادق است وتقریر مذکور این منکم بعد ما اریکم ما تحبون
موافق است **اِذْ تُصْعِدُوْنَ وَلَا تَلْوٗنَ عَلٰٓی اَحَدٍ** اذ
متعلق است بثم صرفکم یا متعلق است باذکروا واذکروا مقدر کلام سابق بود وهیچو کلام سابق بیان تغییر
وخیانت باشد واذ برای ماضی است ایراد او بصیغه مضارع برای حکایت حال ماضی دارند از جهت استحضار
صورت بدیعه که فرار وبیقراری از ایشان نمودار شده بندارند ولا تلوون عطف است بر تصعدون

معنی اینست پس باز داشت شما را از کافران خدای عز وعلا بعد غالب آمدن ونصرت یافتن شما
بشومت مخالفت امر پیغامبر شما را بفرار وسلب قرار مبتلا کردانید شما را بهزیمت در آن هنکام
که در فرار بیقرار شده بر کوه بری رفتید یا باستیلاء خوف آشفته در زمین میکریختید وسوی
کسی نمیکریستید وملتفت نمیکشتید **وَّالرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ فِيْٓ اُخْرٰىكُمْ** و
الجمله حالست **معنی** اینست شما را در ساقه ودر پس ماندکان سوی خویش میخواند یعنی الی عباد
الله الی عباد الله انا رسول الله من یکر فله الجنة بر زبان میراند وشما دلها باد داده میرفتید واوا
پیغامبر را نمی شنیدند **روایت** کرده اند در هنکام هزیمت که لشکر فرار نمود باقی نزدیک پیغامبر
سیزده تن نمانده بود ابو بکر وعلی وطلحه وابن عوف وسعد بن ابی وقاص از مهاجران باقی هشت
تن از انصاریان **فَاَثَابَكُمْ غَمًّاۢ بِغَمٍّ** فاثابکم عطف است بر تصعدون که بمعنی
ماضیست وتواند بود که عطف بر صرفکم باشد غما مفعول دوم است مر اثابکم وکم مفعول اول است با
در بغم سببیه است متعلق است باثابکم ای اثابکم غما بسبب غم اوقعتموه **معنی** اینست پس جزا داد خدای
عز وعلا جزا قتل وجرح یاران وهزیمت بسبب غمکین کردن شما پیغامبر را بحرص غنیمت یا کویند جزا داد
شما را غم کشته کشتن یاران وغم ارجاف قتل پیغامبر که بر تر بود شما را از غم رفتن جان وجهان
لِّكَيْلَا تَحْزَنُوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَآ اَصَابَكُمْ لکیلا تحزنوا
متعلق باثابکم ای اصابکم غما بغم لتتمادوا الغم ولا تحزنوا **معنی** اینست پس جزا داد شما را جزا
دادنی اندوهکین کردن تا بغم خو کیرد وحصول اندوه را بطبیعت بذیرد وبعد از این اندوهکین نشوید
بر محبوبی که فوت شده است ومکروهی که رسیده است یعنی چون عزیزان فوت شدند وکار بهزیمت
کشید وغم بسیار رسید پس تر از این هر چه فوت شود در نظر نیاید بر بستن این آسان نماید و
اللّٰهُ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ الجمله تذییل است **معنی** اینست خدای عز و علا
آکاه است در کارهای شما هیچ کاری بر وی پوشیده نباشد وهیچ چیزی بر وی پنهان نبود عصیان در شما
نماند ونماند وجزا دادن وعفو کردن تواند **ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْۢ بَعْدِ**

الغم امنة نعاسا عطف است بر انزل علیکم امنة مصدر است بمعنی امن مفعول به است
انزل یا ای انزل علیکم امنا النعاسا بدل از وست چه جواب انزامنه است بدل مذکور بدل اشتمال بود و
تواند بود که نعاسا مفعول به باشد امنة حال از و بود از جهت آنکه حال از نکره است مقدم شده است و
تواند بود که امنة جمع امر باشد همچو بررة جمع بارّ است بمعنی امین باشد بغیر حذف مضاف حال از ضمیر
علیکم باشد معنی اینست پس ترا از آن یعنی پس ترا از اصابت غم و حصول اندوه و ماتم فرستاد
و نشی امنی را یعنی خواب را که اثر یمنی است بما فرستاد خواب را در ینحال که شما خداوند ایمنی ایدیا
در ینحال که شما ایمن نید **یغشی طائفة منکم** و انجمله صفت است مر نعاسا را معنی
اینست خوابی که بپوشند چشمهای طایفه از شما روایت کرده اند بعد باز گشتن کافران امنی در آمد که
ایشانرا خواب آمد هیچکس نبود که او با در بس سر خود غنودن روی ننمود چنان میخفتند که هر بار تیغ از
دست می افتاد و باز بر میگرفتند **وطائفة قد اهمتهم انفسهم**
یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة یقولون
هل لنا من الامر من شیء وطایفه تبقدیر و طایفه اخری مرفوع
بر ابتدا است و جمله قد اهمتهم انفسهم خبر مبتدا است یظنون حال است از مفعول اهمتهم و تواند بود
یظنون خبر باشد قد اهمتهم حال از فاعل یظنون بود یا معترضه میان مبتدا است و خبر باشد و تواند بود
قد اهمتهم صفت طایفه باشد یظنون حال کذا لم یغشهم النعاس و جمله یقولون بیان است مر جمله یظنون هل
لنا مقول است مر یقولون و جمله وطایفه اخری حال است از یغشی معنی اینست وطایفه دیگر است یعنی طایفه
منافقان که نفسهای ایشانرا در رنج داشته همیشه بر عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان گمان کننده
بخدای عز و جل گمانی ناحق را همچو گمان جاهلیت یعنی گمانی مختص بملت جاهلیت یا گمان اهل جاهلیت را
بر نمی هل لنا من الامر من شیء ای ما لنا من امر النصر والظفر نصیب قط میگویند و بمکابره نصر خدای را
دفع میکنند **قل ان الامر کله لله** کل برفع و نصب خوانند بنصب و تاکید الامر که
باسم ان است و برفع بدین که مبتدا بود و لله خبر و جمله ان باشد دانند این جمله معترضه است جنانکه بعضی بر

سوال کرد

سوال کردند اذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل قل ان الامر کله لله تاکید جمله از جهت ابراز نتایجی
خدای بر وجه و کادت است معنی اینست بگوای محمد بدرستی که امر همه خدای را بود هیچ کاری بر دست
دیگری باشد **یخفون فی انفسهم ما لا یبدون لک**
ای من ظن غیر الحق و انجمله حال است از فاعل یقولون یا مقرر است مر یظنون بالله غیر الحق معنی
اینست در نفسها خویش پوشیده میدارند آنچه اثر اینش تو پیدا نمی آرند و بدین که اگر ایشان
بیرون نمی آمدند کشته نمیشدند اعتقاد میکنند **یقولون لو کان لنا**
من الامر شیء ما قتلنا ههنا ای یقولون فی انفسهم او
او یقول بعضهم لبعض سرا لو کان لنا من الغلبة و نصر ما قتل اصحابنا ههنا لکنه قتل اصحابنا
فلیس لنا من النصر و الغلبة علی المشرکین شیء این جمله بیان است مر یخفون فی انفسهم ما لا یبدون
لک را معنی اینست همه در نفسهای خویش با بعضی مر بعضی را بر طریق سر میگویند اگر ما را خبری از
از امر غالب آمدن و ظفر یافتن بودی هر آینه اینجا کشته نشدی یعنی یاران ما را قتل و جرح اینجا
روی ننمودی **قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین**
کتب علیهم القتل الی مضاجعهم ای قدر علیهم القتل ان
جمله مستانفه است جنانستی که پیغمبر گفت ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل له قل لو کنتم
فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و خطاب لو کنتم منافقان است مر زندکانی
و کشته شدگان را بر وجه تغلیب معنی اینست بگوای محمد اگر شما در خانهای خویش می بودید و کسانی
کوه احد بیرون می آمدید و برای بعضی که اختیار ماندن در مدینه بود عمل میکردید و خود را تک
خانه مخافت می سپردید هر آینه بیرون می آمدید کسانیکه نوشته شده بود بر ایشان
بود در نشان ایشان هلاک کشتن بنشان البته بیرون می آمدند در محلی که خوابگاه ایشان بغیر
جای هلاک ایشان مقدر بود میرفتند تقدیر ازلی انگشته و حکم خدای بتبدیل نه بوسته هر یکی بسوی
آن محل شتافتی حکم خدای نفاذ یافتی موضع موت مناسبت جویند **و لیبتلی الله**

فی قلوبهم عند موتهم حیث لم یستشهدوا و فی الاخرة حین یرون درجات الشهداء معنی اینست
برین گفتار و برین اعتقاد خدای اینرا از بیرون آمدن برای جنگ کافران بازداشت و
از مرگ شهیدی محروم ساخت تا بگرداند خدای ترک حرب و نا یافتن مرگ شهیدان حسرتی عظیم
در دلهای ایشان در وقت مرگ گویند بیقین بود کاشکی که مرگ شهیدی روی مینمود و در
قیامت چون درجات شهیدان بینند و فوات مرگ شهیدی حسرت کنند **وَاللّٰهُ یُحْیِی**
وَیُمِیتُ اینجمله نیز معترضه است برای بیان اینکه گرفتن در جنگ مرگ نیارد و بازماندن
موت را باز دارد معنی اینست و خدای هرکه را خواهد زنده دارد و هرکرا خواهد در موت و فنا
آرد چه او امانت صفت است تواند بود در معرکه و در صف دشمنان درآرد و زنده و بسلامت و
عافیت بیرون آرد و تواند در حرز حمیز (؟) و حصن حصین بنشاند و بی تیغ و تیر بمیراند شنیده ام
بالسیف مات بغیره تنوعت الاسباب والموت واحد حکایت آورده اند خالد رضی الله عنه در وقت
مرگ بگفت و بر حال خویش می آشفت که در اندام من یک بدستی نیست که در زخم تیغی یا نیزه نرسیده
و هیچ نیروی نمانده که درد جراحت نکشیده اکنون سوی آنجهان بشتافتیم و دولت مرگ شهیدی نیافتیم
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ تعملون و یعملون بصیغه غایب و خطاب خوانده
یعنی بر حسب اختلاف دانند و اینجمله تذییل است معنی اینست و خدای بر آنچه ایشان میکنند بیناست
و دیگر داد همه از نیکی و بدی داناست یعنی بازماندن شما از جنگ و بیرون آمدن در معارکه ببیند
هرکرا خواهد بعطا سعادت شهادت بگزیند **وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ**
اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةٌ خَیْرٌ مِمَّا
یَجْمَعُونَ بضم میم بر طریق قتلتم بکسر میم و طریق خفتم خوانند و معنی هر دو قرائت یکی
دانند و یجمعون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند لام موطیه قسم است ای
اقسم لئن قتلتم فی سبیل الله و متم لمغفرة موصوفه مبتدا است خیر خبر است جمله جواب قسم است
مفید فایده جزا شرط بتقدیر و ذکرت فی هذه القصة عند ذلک والحکم مبتدا الحکم هنالک و جمله قسمیه

مذکوره معترضه است برای بیان فضل شهید شدن مادر کارزار خدای مردان معنی اینست و اگر شما
در راه رضای خدا چون جهاد یا امر معروف و نهی منکر کشته شوید یا در راه حج و طلب علم و مانند
آن بمیرید هر آینه آمرزشی که ما را از خدای و رحمتی از وی بهتر است از آنچه ایشان گرد می آرند و برای
منافع دنیا نگاه میدارند اگرچه هر چند بر روی زمین باشند یا تو دهان باسمان رسد **وَلَئِنْ**
مُتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَی اللّٰهِ تُحْشَرُونَ این لام نیز موطیه قسم است
ای اقسم لئن متم لا انتم الی الله تحشرون در آیت اولی که بیان موف رحمت اوست تقدیم قتل
که افضل است والی بثواب است ملایم بود و در آیت ثانیه که بیان حشر است تقدیم موت حتف انف که
از قتل اکثر است مناسب نمود و تقدیم الی الله بر تحشرون از جهت تعظیم اسم الله است یا از جهت حسرات
و ذکر اسم الله که مستجمع جمله صفات است متضمن ترغیب و ترهیب است و در آیت اولی مسوق برای ثواب
بود مقید بفی سبیل الله کرد و در آیت دوم که بیان حشر است فی سبیل الله بنیاورد در حشر اموات
اطلاق بر هر طریق که بمیرد و بر هر گونه که کشته شود حشر خواهد بود و حسابگاه خدای جل جلاله و
عم نواله روی خواهد نمود آیه اولی متضمن ترغیب است و آیت ثانی مشتمل بر ترغیب و ترهیب چنانچه مذکور
شده و شرح در بیان آمده قصه است چون حشر خواهد بود و هول و فزع حشر روی خواهد نمود مردان
دگشته شدن در راه خدای باید با حشر با بهجت و در وافق روی نماید معنی اینست و سوگند میخورم
هر آینه اگر بمیرید یا کشته گردید هر آینه بسوی حسابگاه خدای حشر کرده شوید **فَبِمَا رَحْمَةٍ**
مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ
لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ
لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ
عَلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ فا عاطفه است جار و مجرور
متعلق است بفعل متاخر و تنوین رحمت برای تعظیم است فبرحمة عظیمة من الله و ما زایده القلب است
برای تاکید یا برای تحسین نظم و جمله شرطیه اعنی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک

عطف است بر جمله لنت لهم فا در فاعف سببیه است جمله فاذا عزمت فتوکل علی الله عطف است بر انشارت
سابقه ان الله یحب المتوکلین تذییل است تاکید از جهت اظهار مقصود بر وجه وکادت است و جمله فبما
رحمة من الله معطوف است بر جمله محذوفه تقرر عصیان و مخالفت ایشان که بمضمون کلام سابق است و حرف ما
تاکید زیادت کردن ما و مثل او افادت تاکید در سایر حروف زاید که برای تاکید گفته اند مشکل است
چه اگر استعمال او برای افادت تاکید معنی بود زاید نباشند و اگر استعمال او بغیر معنی است تاکید از
کجا آید جواب آنست که زاید آوردن حرف که خلاف ظاهر است موجب تکرار نظر در معنی کلام می‌اند
و تحقیق اصل معنی کلام از نظر موکد میشود همچو اثبات شئی ببینه می باشد چنانچه در معنی مجازی و در معنی
کنی عنه زیادت وکادت گفته اند او را از جهت آنکه همچو دعوی شئ ببینه است آنچه از حقیقت و تصریح دارد
اند هم همچنین در التفات که تغیر اسلوب است مفید ایقاظ سامع است مبنی از کلام بلاغت گفته اند اما
افادت تحسین نظم امری وجدانی و ذوقی است حکم در و ذوق سلیم طبع مستقیم است **سوال** معنی تاکید و تحسین
در این حروف زایده از کدام قبیل است **جواب** تاکید و تحسین مذکور عرض آوردن این حروف است و اگر استعمال
آنست معنی این حروف مثبت طالب آوردن آن در حقیقت و مجازی معنی است **معنی** آیت یاران بی
فرمانی کردند و عصیان ورزیدند پس بسبب رحمتی که از خدای در شان تو بود و آنرا سال آن لایح و ظاهر میشود
با ایشان نرمی کردی و در نکوهش و سرزنش نیاوردی بلکه تعزیت کردی و کلمات تسلیه گفتی و اگر می
بودی تو درشت و سخت دل هر آینه از گرد بر گرد تو پراکنده میشدند و متفرق میگشتند بسبب نرمی تو
دل بر خدمت نهادند و از تو دور نیفتادند چون با ایشان نرمی کردی و دل ایشان را چون صید در بند
آوردی عفو کن جرایم ایشان را که تعلق بحق تو دارد و آمرزش خواه برای ایشان برداز که مشورت از آداب
موافقت است و استصواب رای از اسباب موافقت است باید با ده کس مشورت کنند و اگر ده کس لایق این کار
نباید مشورت با ده کرت تکرار کنند تا بهم عدد مختار فوت نشود و عدد معهود که مختار بزرگان است برای
و سر تعیین عدد ده کس است که لشکر پنج قسم است مقدمه و ساقه و قلب و میمنه و میسره و هر یکی را جانب عادت
سوی زیبای باشند سران لشکر کم از ده نباشند چون برای مشورت ده کس مختار از توابع ایشان باشند اختیار

همان لشکر حاصل شود و اگر با این ده کس مشورت نکنند و بعضی از این سزاوار علم مصلحت نبودند آن
خود را محمود ادارند دل بر موافقت وقت کار از راه مخالفت باز پس آرند کار از دست رود و مقصود
حاصل نشود اصل امور و معظم شیون در لشکر اتفاق است و میان مجاهدان در بذل جهد و فاق
بی آن کار قرار نگیرد و مقصود حصول نپذیرد اثنا عشر الفا لن یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة یعنی
دوازده هزار مرد هرگز مغلوب نشوند اگر همه یکدل یک سخن شده بروند اتفاق لشکر و وفاق نشود
بی مشورت نبود و این مقصود بی استصواب از یکدیگر میسر نشود چون کاری که اخفاء آن مصلحت
افتد خواهد که بمضمون حدیث مذکور حاصل کنند و حمالی کان حقا علینا نصر المومنین ببینند و بر
دشمنان جنگ غالب آید و بر دروه منیعه تیقن فتح برآید دوازده هزار مرد را بیقین موافق
گرداند و تا بلوغ عدد مسطور فردا فردا اتفاق موافق بستانند یا سرانی که با ایشان بمشورت روی
آورد هر یکی را بمشورت با معتبران افواج گمارد و از هر یکی عدد موافقات برسند تا آنکه برین عدد
برسد گفته اند در مشورت مستشیر رای خود را پوشیده دارد و اگرنه غالبا شرخر موافقت در دل نیا رد
و از هر یکی تنها کرده برسد و علاحده کرده استفسار کنند و اگرنه احتمال دارد که یکی را خود بهیبت
یا بمحبت دیگری بیوشند و در موافقت و اتباع او کوشند و می باید کاری که مطلوب است مشیران کاره
باشند و اگرنه بر سخن او محل اعتماد نبود و مشورت فایده نکنند مشورت غزا و جهاد با تاجر نبود
نکنند و مشورت خرید و فروخت با غازی موافق نیاید و مشورت اهل اسلام با کافران زیان نکنند
و مشورت احکام با شرع با جاهلان فایده ندارد و مشورت عطا با بخیل ثمره ندهد و می باید که
اخلاص مشیر بمحک تجربه تحقق شده باشند و اگرنه سخن او نباید **سمع** وز دشمن مخلص بی درد راه و
مستشیر باید که بجد دانش و مستشیر که از مشیر که رای جوید مشیر باید سخن بحجت و برهان گوید چون سامع
در حجت ببیند سخن در دل نشیند و لعبد اتفاق مشیران اگر رای مستشیر مخالف همه باشند اظهار کنند تا
ایشان بحجت موافق شوند یا چیزی عرضه دارند که برای ایشان پسندیده گردد و اگر جهات زیان
و سود پیدا آید و امور مذموم و محمود متعارض نماید در مشورت جای ترجیح نپذیرد و خاطر خطیر

وجمله بابر وجه تکمیل آورد وهم لا یظلمون الجمله حال است معنی اینست وایشان
ستلوم نشوند نه بتنقیص ثواب ونه بزیادت عقاب معصیت أفمن اتبع رضوان
الله کمن باء بسخط من الله همزه برای انکار است وفا عاطفه
ومعطوف علیه محذوف ای ایستوی الغال وغیره فیکر ومن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط
من الله بر نهج این تعلیل است بر نکوهش غلول وعقوبت غال لتسویه میان غال وغیر او چه اگر غال
همچو غیر غال باشد برابری میان نیکوکار وبدکردار لازم آید معنی اینست آنکه پس روی کند بخشنودی
خدای میکند یعنی نیکی کننده همچو بدی کننده یعنی از وکارهای ناپسندیده روی مینماید ومأویه
جهنم الجمله حال است از ضمیر باء بسخط من الله یا معطوف است بر وا معنی اینست
نیکی کننده همچو بدی کننده وجای بدی کننده دوزخ باشد وتواند بود که حال باشد از ضمیر یات بما
غل یوم القیمة یا عطف بر شرطیه بود معنی چنین آید هر که خیانت کند با خیانت خویش در روز
قیامت بیاید وجای او دوزخ بود وبئس المصیر الجمله تذییل است ومخصوص بالذم
محذوف است وبئس المصیر مصیرهم معنی اینست وبد بازگشتی است بازگشت کسی با خشم خدای بازگردد
یا بازگشت کسی که خیانت کند هم درجت عند الله مبتدا است ضمیرهم
عاید است بر من اتبع رضوان الله درجات خبر است برای صحت حمل یا مضاف سوی مبتدا تقدیر کنند
ای ذوو درجات یا بمضاف سوی خبر اهم ذوو درجات عند الله الجمله تقریر است مر انکار تسویه میان
خیانت وغیر خاین وتواند بود که ضمیر عاید بر هر دو فریق شود چنانچه صاحب کشاف داشته
این کلام را از باب تشبیه موکد بحذف اداة بنداشته ای هم کدرجات فی التفاوت علوا وانحطاطا
یعنی ایشان همچو درجات اند در تفاوت بعلو وانحطاط یعنی غیر خاینان عالی اند وخاینان سافل
وشک نیست تشبیه بین دو طایفه بدرجات تشبیهی در غایت بعد وغرابت است وغرض او استطراف
از جهت ندور تشبیه چه نزدیک حضور نسبه معنی اینست ایشان خداوندان درجات عظیم اند وخاینان
مفضوح ورسوا باشند درجات باشد میان در علو وانحطاط تفاوت والله بصیر بما

بما تعملون الجمله تذییل است معنی اینست خدای بیناست بعملهای ایشان ودر یات
درجات عملهای ایشان داند وتواند که هر یکی را بجزا آن رساند لقد من الله
علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم
لام در جواب قسم محذوف است ای قسم لقد من الله اذ بعث متعلق است بر وجه ظرفیت وجمله
معترضه است برای بیان فضل اهل اسلام ومنت نهادن بر پیغامبر علیه الصلوة والسلام معنی اینست
سوگند بخورم هر آینه بدرستی منت نهاد خدای تعالی یعنی فضل کرد بر مومنان فضلی که شایان منت
نهادن بود وسزاوار ذکر کردن ودر شمار آوردن وایشان را ممنون منت ساختن بدان باشد
در آن هنگام که فرستاد رسولی را که بعض ایشان است یعنی مشارک ایشان در نسبت از جهت بودن
از اولاد آدمیان نه از فرشتگان وجنیان یا از جهت بودن او از قرابان نه از سامان از جهت هر یکی در
یک نفس اهل است را از مشارک در نوع واز مشارک در سکن خوبتر داند والفت وصحبت با او بیشتر
تواند از و فایده بهتر کرد وبند او را زودتر بپذیرد اجنبی را در باید که با الوف شود وبیش از
الفت وصحبت استفادت نبود ونیز بر گزیدن یکی از جمله قومی مشرف ایشان باشد وبرگزیدن قومی
از جهی فخر ایشان بود از جهت بودن او امینی از امیان که منسوب سوی ام القری که غیر مشرع
منتهر نیا دانستن دین وشرع است ناحیه مسکن عالمی نبود لاجرم سکنا ولا التعلم علم روی ننمود تا
از و علم گیرند وتلقین تعلیم او بپذیرند وجه منت نهادن بر ایشان بر این توجه آنست که امی از امیان
که بجان علم نشینان وبینیان کند وصنادید اهل کتاب را ملزم ومحجوج گردانند تا ایشان حقیقت
او را خوبتر دریابند وبقبول وانقیاد واطاعت او مشتابند وعلم او را مخصوص فیض خدای دانند
وبرین استعداد وقوت او حمل کردن بتوانند ذات او معجزه او بود نفس او برهان او شود وتخصیص
مومنان بفضل ومنت نهادن با آنکه او رحمت عالمیان ونفع جهانیان از جهت آنست که ایشان
بغنت او سود مند گشتند وبهدی او مهتدی شدند وبمتابعت او شتافتند وبآفتداء او شرف یافتند
یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتب

وَالْحِکْمَةَ وَاِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ انجملها معطوفات خویش صفتی دیگرست مر رسولا یا حال مقدره ست وان مخففه و مثقله ست و لام نفی ضلال مبین فارقه ست میان ان نافیه وان مخففه از مثقله وانجمله تذییل ست زیرا چه از جمله بعث فیهم رسولا من انفسهم ضال بودن ایشان پیش از بعثت رسول مفهوم بود بر انجمله تاکید این مفهوم روی نمود معنی اینست رسولی که آیات کتاب او بر ایشان بخواند و ایشانرا از لوث مساوی بیان داشتن او ازان و بیان کردن او ورشتی یا مالهای ایشانرا یا بیرون زکوة پاک گرداند و ایشانرا قرآن تعلیم کند و علم حلال و حرام بیاموزاند حکمت را چند معنی دیگر بالا گذشته در سوره بقره ذکر آن رفته ابن عباس گفته رضی الله عنه حکمت در قرآن هرچه مذکور شده بمعنی علم حلال و حرام آمده و بدرستی ایشان پیش از فرستادن او در گمراهی ظاهر بودند و در ضلال مبین میبودند سنگ می تراشیدند و آنرا می پرستیدند جاهل میبودند و بخدای مسکر و بودند کدام گمراهی ازین بالاتر بود و کدام ضلال ازین ظاهرتر باشد

اَوَلَمَّا اَصَابَتْکُمْ مُصِیبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَیْهَا قُلْتُمْ اَنّٰی هٰذَا لما ظرف زمان ست متعلق ست بقلتم که جواب اوست انی هذا بمعنی من این هذا مقول ست مر قلتم را و قلتم با متعلقات خویش عطف ست بر محذوف ای لعصیتم الرسول بترک الموضع الذی عینه لکم و لما اصابتکم مصیبة و قلتم حین اصابة مصیبة انی هذا و استفهام برای تقریرست بمعنی تثبیت ای قد عصیتم و قلتم کذا یا برای توبیخ بمعنی ما کان ینبغی لکم ذلکم و جمله معترضه باشد برای مذمت بنیت کار ناپسندیده یا برای توبیخ بکردار و گفتار ناگزیده و قوله لما اصابتکم مصیبة ای مصیبة احد قد اصبتم مثلیها من النصرة فی بدر و نصرة فی احد قبل الهزیمة او مثلیها من النصرة فی بدر حیث قتل منکم فی هذه الهزیمة سبعون و قتلتم یوم القیمة ببدر سبعین و اسرتم سبعین او نصرة فی بدر و نصرة فی احد قبل الهزیمة او نصرتین فی احد نصرة قبل الهزیمة کما عرفت فی القصة معنی اینست رسول با عاصی گشتند و بهوا غنیمت مقامی که برای شما تعیین کرده بود گذاشتند و دران هنگام که شما را نمودی آن مصیبت و هزیمتی روی نمود که شما را دو چندان نصرت و رعایت رسیده بود چه در جنگ

احد هفتاد مرد کشته گشتند و در جنگ بدر هفتاد تن کافران کشته شدند و هفتاد تن باز بسته یا گویند یک نصرت در جنگ بدر بود نصرت دیگر در جنگ احد پیش از هزیمت روی نمود با هر دو نصرت هم در جنگ احد دارند یکی پیش از هزیمت یکی بعد از هزیمت بپندارند و شما گفتید این مصیبت چرا ست و این فرار و هزیمت از کجا ست تحقیق این معامله کردید و این گفتار پیش آوردند این کار شما نباشد و این از بسی

قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِکُمْ جمله مستانفه ست جواب سوالی که پیغامبر پرسید فاذا اقول لهم حین قالوا ذلک فقیل قل هو من عند انفسکم معنی اینست بگو این فرار و هزیمت از نزد نفسهای شماست و شومی آنست که شما امر پیغامبر را مخالفت کردید مقامی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم شما را باهتمام داشته بود خالی کردید و روی نصرت او روید تا بهزیمت مبتلا گشتید و بفرار بوسیدید و بعضی گویند این شومی آن بود که رای برخلاف پیغامبر بر بیرون آمدن از مدینه زدید تا نزول وحی درین باب تاخیر نکردید و بعضی گویند شومی آنکه در جنگ بدر صحابه مفاخرت کردند و بپیغامبر در خواستن مال فدا و رها کردن اسیران جنگ بدر عمل برای ابوبکر رضی الله عنه کردند بر انتظار وحی درین باب ننمودید بعده آیت لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم فرود آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم لو انزل بنا عذاب ما نجا الا عمر هزیمت احد شومی آن بود

نهی عمر یا درین هزیمت جراحتی والفتی روی نمود **اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ** انجمله تذییل ست و تکمیل او از جهة اظهار مقصود که قنای باری ست بر وجه کمال و استواری ست معنی اینست بدرستی که خدای بر هرچیزی قادرست همه چیز مقدور اوست تواند بود که غالب گرداند و تواند که نصرت دهد بعده منهزم گرداند و تواند که منهزم شده را قوت دهد و بفتح رساند

وَمَا اَصَابَکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ ما اصابکم مبتدا ست فباذن الله خبر مبتدا ست یوم التقی الجمعان ظرف ست فا درآمده از جهة آنکه مبتدا بمعنی شرط او جمله مذکوره یعنی و ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله تواند بود که حال باشد از قلتم انی هذا از باب اتیتک والجیش قادم والشمس طالعة ای قلتم انی هذا و استبعدتموه

انهم قد قعدوا عن الحرب یعنی اینست آنکه مرده برادران دینی و حال اینست که خود را جنگ بازداشتند
گفتند اگر برادران ما را اطاعت میکردند و گفت ما می‌شنیدند از مدینه بیرون نمی‌آمدند کشته نمی‌شدند

قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

انجمله منافقیست چنانکه سامع گفت باذا اقول لهم حین قالوا فیقل قل فادرؤوا الآیة این امر تعجیز
است و فاء سببیه است انکنتم صادقین شرطیست مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی یعنی اینست بگوی ای محمد ایشانرا
از نفسهای خویش موت را دفع کنید اگر در گفتار خویش راست گویانید چون بتدبیر شما از دیگری قتل
دفع شود تدبیر شما در دفع موت خویش اولی باشد روایت کرده‌اند بعد نزول آیت هفتاد منافق که در
جنگ بیرون نیامده بودند و در حق شهدا میگفتند اگر ایشان نزدیک ما می‌ماندند کشته نمی‌شدند بر
فراشها خویش مردند و جان بملک الموت سپردند و باز ماندن از حرب ایشانرا نفع نکرد و عمل ایشان
اختیار ذلت خیانت بیاورد

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا

تحسبن بفتح سین و کسر سین خوانند معنی هر دو یکی داند خطاب مر پیغامبر را
علیه الصلوة والسلام بود یا مر مخاطب غیر معین را باشد الذین قتلوا مفعول اول است امواتا مفعول
دوم است جمله معترضه است برای بیان فضل شهدا کشته شدگان در راه اعلاء دین خدا یعنی اینست و هر آینه
ای محمد کسانی که در راه اعلاء دین خدا کشته شدند و سر و جان در کار رضای خدا بذل کردند مرده مپندار ایشانرا

بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

ای بل احیاء مقربون عنده
قرب المکان لا قرب المکان یرزقون حال است از ضمیر احیاء یا از ضمیر عند ربهم یا صفت است مر احیاء را یا تعلیل
است یعنی اینست بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

حال است از ضمیر یرزقون یا از ضمیر عند ربهم که ظرف مستقر است
یا از ضمیر احیاء یعنی اینست در حالیکه شادانند بدانچه خدای ایشانرا از فضل خویش داده و انواع
کرم و لطف برایشان کند

وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ویستبشرون

ویستبشرون عطف است بر یرزقون بالذین متعلق بیستبشرون است الا خوف علیهم بدل اشتمال است
از الذین لم یلحقوا بهم من خلفهم یعنی اینست شادی میشوند و شادی میکنند بسبب آنکه برادران ایشان که
پس ایشان خواهند پیوست و بواسطه شهادت بدیشان لاحق خواهند گشت و سوی این درجات خواهند
شتافت و این مراتب خواهند یافت در تفسیر کلبی آورده چون بنده در رضای خدای تعالی با کفار
در محاربه میشود و نیت اعلاء دین خدا در معرکه میرود دری از آسمان برای او میگشایند و دو زوجه
از حور بهشتی بروی می آیند و بر روایتی حور عین ذکر کرده اند و تعین عدد نیاورده چون بر کفار حمله
میکنند دعا میکنند ای بار خدایا او را ثابت دار بر استواری و ثبات قدم آر و چون از جنگ
پشت میدهند و بر فرار روی مینهند روی ازو می پوشند در طلب عفو و مغفرت جریمه او میکوشند در
هنگام روآوردن او بر محاربه و در ایستادن او بر مقاتله خدای عز و جل با فرشتگان بجان بازی
او در کار خدای و سر اندازی او در اعلاء کلمات علیا مباهات نماید و او را بنفس ایثار بر قضیه
الجود بالنفس اقصی غایة الجود بستاید فرشتگان گویند ای بار خدایا بروی بر رویم تا او را یاری ده
نمائیم فرمان شود بنده مراد کار بگذارید و او را ازین درجه باز مدارید که دوست که این آرزو دارد
و در خواهش آن شبها بروز می آرد دوست میدارد لقاء مرا و الا فرد دوست میدارم لقاء او را
چون بسعادت شهادت برسد و بحیات ابدی پیوند دو زوجه او از حور عین که آمده بودند فرود
آیند و فرشتگان بر و گرد آیند بهشت و درجات بهشت بشارت دهند و تاج عزت و کرامت بر سر او
نهند بر فرشتگان فرمان آید شما باز گردید بنده مرا با زنان او بگذارید تا با ایشان راحت گیرد و
موانست و مواصلت پذیرد زنان او را گویند ما اشتیاق تو داشتیم او گوید با شما وصلت تمامی
خواستیم پس زنان او با روح او بر آسمان روند و باآمدن او در بهجت شوند و در حدیث آمده که ارواح شهدا
در شکم پرندگان سبز در میآیند و آن پرندگان را در مرغزار بهشت میگذارند تا هر سو که خواهند بپرند هر جا که خواهند
بچرند روز در سیر پریدن و چریدن و بمقدار غذا دنیا از ثمار جنت بردارند و بازگردند بقندیلهای زرین
که زیر عرش معلق است جا گیرند و شب آنجا ماوای سازند و مقر بسازند خدای عز و جل از ایشان سوال کند

چه آرزو دارید و دل بر تمنا چه آرید ایشان گویند ما را چه آرزو باشد که در مرغزار بهشت میچریم و از انهار
بهشت آب میخوریم و در قندیل عرش شب میکذرانیم و از فضل و کرم تو هم روح و راحت داریم چون سؤال
مذکور تکرار شود بیان آرزو ناچار افتد بگویند آرزو داریم که ما را باز در دنیا بفرستی تا بار دیگر قتال
کنیم و در رضای تو کشته شویم و نیز در حدیث آمده چون شهدا که طیب حال و سرور بال و فرح و شادمانی و ظهور
آثار رحمت ربانی در خویش مشاهده کنند اخوان و احباب و اصحاب خویش را که در دنیا گذاشته اند یاد آرند
دل به نیکخواهی ایشان و طلب رسیدن بدین مرتبه که ایشان یافته اند بکار رند بگویند ای بار خدای حال
ما بدوستان و برادران ما که رساند و قصه راحت و استراحت ما بر ایشان که بر خواند فرمان شود پیغامبرا
بحال شما آگاه کردانم و بواسطه پیغامبران شما این خبر برسانم حق سبحانه و تعالی بر مضمون این آیت در
اخوان و خلان ایشان را از حال ایشان خبر داد روایت کرده اند روز قیامت فرمان شود که برگزیدگان خلق
مرا بخوانید و ایشان را بدرجات ایشان رسانید فرشتگان گویند یا رب ایشان کیانند و ایشان را بکدام
نشانی دانند فرمان شود ایشان زمره شهدا اند که جان در کار من باختند و سر از جهت اعلاء دین من
انداخته اند ایشان را بیارند و خونها از ایشان روان باشند و تیغها ایشان بر کتفها و ایشان بود در
و رنگ خون نماید و از ان بوی مشک آید با این صفت در مساکن بهشت در آرند و درجات عالیه بر آرند
و در حدیث آمده است الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در سایه تیغها بود یعنی نزدیک مقتول باشند و این
تمثیل است یعنی قرب ایشان بهشت بدان میماند چنانستی که خود در بهشت را زیر سایه تیغها میداند و در
حدیث دیگر آمده السیوف مفاتیح الجنة تیغها کلیدها بهشت است چنانستی که تیغها در زبان کشاینده در ها
جنان است بدان بهشت را بگشایند و درون بهشت در آیند و در حدیث آمده شهدا را مقام شفاعت بود
هر شهیدی هفتاد کس را و بعضی گویند هفتاد کس را شفیع شود طوبی لهم ثم طوبی لهم و بشری لهم ثم بشری لهم
و بدانکه نهی از حسبان موت بقوله حسبان لا تحسبن الذین قتلوا کنایت است از انتفاء موت چنانستی که
گفت لیس الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل هم احیاء سؤال شک نیست که در ایشان موت ثابت است و حیات
منتفی است و نفی صفت ثابته که موت ایشان است و اثبات صفت منتفیه که حیات ایشان است چنانچه مضمون

آیت است بچه طریق آید و چه نوع صحت نماید جواب بر طریق تمثیل بر وجه استعارت یعنی حال ایشان
بدان میماند که از ایشان نفی موت کنند و حیات ثابت دارند بر طریق ما هذا بشرا ان هذا الا ملک
کریم یعنی حال یوسف که بشریت بدان میماند که از وی نفی بشریت کنند و ملکیت او ثابت دارند
یستبشرون بنعمة من الله وفضل این جمله مکرر است برای تاکید
هم از ینجهة بغیر واو آورد و تنکیر نعمة و فضل برای تعظیم و تفخیم است معنی اینست شاد میشوند و
شادی میکنند بیافتن نعمتی عظیم از خدای جل و علا و فضلی فخیم از حق سبحانه و تعالی وان الله
لا یضیع اجر المؤمنین اگر بفتح ان باشد عطف بر فضل بود معنی اینست
شاد میشوند بنعمتی فخیم از خدای که در حق ایشان آمده و فضلی که درباره ایشان شده باشد و بدانکه
خدای اجر مؤمنان ضایع نکند و ایشان را از ثواب بی نصیب نکردانند و اگر ان بکسر خوانند جمله بدل
باشد بر طریق قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و تاکید از جهت تاکید وعده
بود معنی چنین باشد بدرستی خدای اجر مؤمنان ضایع نکرداند و ثواب عمل ایشان بدیشان
رساند الذین استجابوا لله والرسول من بعد
ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا
اجر عظیم ای للذین احسنوا فی الاستجابة باخلاص نیة المتابعة والامتثال منهم غیر متوانی
و توانی واتقوا عن خطیئة الی الفئة فی الطاعة و توهم العصیان موصول با جمله یعنی للذین استجابوا
لله والرسول صفت المؤمنین است یا خبر مبتدا ای هم الذین یا مفعول اعنی بود خبر و للذین احسنوا منهم
واتقوا اجر عظیم بود معترضه برای مدح ایشان بود بیان و لا تحسبن الذین کفروا که معطوف و معطوف
علیه است روایت کرده اند چون ابوسفیان با لشکر کفار از جنگ احد باز گشت در روحها رسیده بود
که از بازگشت پشیمانی پیوست خواست در مدینه باید و پیغامبر را قوت و شوکت خویش نماید پیغامبر
صلی الله علیه وسلم این خبر شنید روز یکشنبه دوم روز از جنگ احد بیرون آمدن برای مقاتله ابوسفیان
لازم دید اگرچه لشکر را مصیبت و جراحت بود و بیرون آمدن و مقاومت با ابوسفیان دشوار مینمود

ابو سفیان است بتقدیم ملوح سامعانرا آنست بل منزله سایل آن کرد جمله را موکد او آورد فادرفا خشوهم
فزادهم عطف است بر قال لهم الناس و قالوا عطف است بر فزادهم ایمانا حسبنا الله مقول قالوا است و
نعم الوکیل بتاویل مقول فی شانه عطف است بر حسبنا الله یا تذییل است فانقلبوا ملتبسین بنعمة من الله
مر نعمة ای بنعمة کاینة من الله و فضل عطف است بر نعمة لم یمسسهم سوء حالی دیگر است و درین تکمیل است که
دفع وهم انکه نعمتی مقرون با مشقت و رنج بود و اتبعوا رضوان الله عطف بر فانقلبوا و جمله والله ذو فضل
عظیم تذییل است معنی اینست کسانیکه گفتند مرایشانرا مردمان یعنی سواران عبد قیس یا گفتند ایشانرا
نعیم بن مسعود بدرستی مردمان یعنی ابو سفیان و لشکر او بدرستی جمع کرده اند جماعتی را که پراکنده شده
بازگشته بودند پس از ایشان بترسید و از ترس ایشان پرهیز کنید پس افزود گفتار ایشان ایمان و ایقان
بحمایت خدای و کفایت او و عون حق و عنایت او و حسبنا الله و نعم الوکیل گفتند جانب ابو سفیان برای
قتال رفتند یعنی بسنده است ما را خدای در دفع کید دشمنان و مقهور کردن ایشان و نیکو وکیل است
در برآوردن کارها و حاصل کردن مطلوبها پس گشتند و در عقب گفتن کلمه مسطور ملتبس بنعمتی عظیم
و فضلی فخیم ایشانرا بدی نرسید و کار نیکی انجا میسر شد زیرا که دران خشنودی خدای بود پس روی کردند طرف
که مطلوب بود یافتند **انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه**
فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین انما برای
حصر است اسم اشارت یعنی ذا مبتدا است و آن اشارت است سوی بازدارنده و ترساننده لکم حرف خطاب است
الشیطان خبر مبتدا است و جمله یخوف صفت است مر الشیطان را از باب و لقد امر علی اللئیم یسبنی یا حال است
از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا یا استیناف است در جواب سوال ماذا یصنع مقدر و وجه تشبیه موکد
است یخوف اداة و تواند بود ذلک مبتدا باشد الشیطان صفت او بود یخوف خبر باشد برین تقدیر در
شیطان استعارت باشد دشمن به اموز که یخوف شیطان است مراد بود و ضمیر اولیاءه و ذلکم الشیطان
است و خوا اینست که ضمیر اولیاء عاید بر خدای گویند و تواند بود که اولیاء مفعول دوم باشد مفعول
اول محذوف بود ای یخوفکم اولیاء الکفار فادر فلا تخافوهم سببیه است ان کنتم مؤمنین شرطی است مستغنی

از جزاء الکفاء بما مضی معنی اینست نیست ترساننده و بازدارنده شما از قتال مگر شیطان که میترساند
یا گویند نیست انکه از وی جزاء اولیاء او مترسند و خبر دوستان او و متابعت نکنند یا گویند اولیاء خدا
ابرای ترساند و بعد او تابست را خایف میگرداند شما ان اولیاء خویش یعنی از کافران در خوف
می اندازد و از ایشان خایف میسازد پس شما از ترسانندگان مذکور یا از اولیاء ترسانندگان در
بیرون آمدن سوی جنگ مترسید و در بازآمدن از جنگ از عذاب من بترسید و از مخالفت پیغامبر
بپرهیزید اگر شما مومنانید و در ایمان موقنانید و این شرط نیز برای شک در ایمان نبود بلکه برای
تحقیق خوف از خدا و عدم خوف از دیگران باشد چنانچه گویند لا تفعل کذا ان کنت بشرا و تفعل
کذا ان کنت عاقلا و **لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر**
و لا یحزنک بصیغه نهی غایب از ثلاثی مجرد و از باب افعال خوانند و معنی هر دو یکی دانند این نهی
معطوف است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و تواند بود که میان معطوف و معطوف
علیه معترضه باشد برای تنبیه پیغامبر و تسلیه و تعزیه او زیرا که و لا تحسبن الذین کفروا بر و لا تحسبن
الذین قتلوا الآیه چنانچه بیشتر خواهد آمد معنی اینست و محزون نگرداننده ترا کسانیکه در راه کفر
میشتابند و مضار و مهالک را اندیشه و تامل درنمی یابند تامل و فکر می ورزند و در ورطه هلاک
می افتند و بعضی از ایشان کفر خویش را می پوشند و باظهار ایمان و مخالطه با مسلمانان بروجه نفاق
در صورت اسلام میکوشند **انهم لن یضروا الله شیئا** این جمله معلله است مر
لا یحزنک را معنی اینست و اندوهگین نگرداننده ترا کافران زیرا که ایشان هرگز زیان نرسانند
خدایرا هیچ چیزی از زیان اگر جهان همه کفر ورزد و در مخالفت کوشند در ملک او هیچ نقصان نشود
و از ملک او چه بیرون رود کسیکه نتواند آسمان و زمین و آنچه در انهاست در بلکه زدنی تاخیر گرداند
و همه کاینات را در دم زدنی بعدم رساند و او را عداوت عدو چه که زیان باشد و از شقاوت
شقی چه نظمه نصرت بود و تواند بود لن یضروا الله تقدیر لن یضروا اولیاء الله باشد که کفر
کافران و عداوت دشمنان اولیاء خدایرا چه زیان کند اگر غالب آیند غنیمت گیرند و رفاهیت دنیا

بپدیرند واگر مغلوب شوند در جنات آخرت یابند وبسوی حیات ابدی شتابند **بیت** تو خدا را شوا گر جمله عالم دریا است **ع** بخدا اگر بسر موئی قدمت تر گردد **ع** دوست خدا برا عداوت دشمن چه زیان دارد وبنده خدا برا که محق صادق است بطلان مبطلان چه مضرت آرد **بیت** اگر جهان همه دشمن شود ز دولت دوست خبر ندارم از ان که در جهان هستند **ع**

یُرِیدُ اللّٰهُ اَنْ لَّا یَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی الْاٰخِرَةِ جمله مستانفه است چنانستی که گفت باز ایرید الله تعالی لما یریدان لا یجعل لهم حظا فی الاخرة **معنی** اینست میخواهد خدا تعالی مران نرا نصیب در آخرت وندهد دران جهان هیچ بهره ومنفعت تا مظهر صفت قهر کرده اند وبظهور صفت عدل وانتقام رساند **وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ** انجمله تکمیل است زیرا چه از نفی ارادت تا بودن نصیب از ثواب وهم آن آید چنانچه ثواب نصیب نبود عقاب هم نباشد این وهم را دفع کرد وجمله ولهم عذاب عظیم بر وجه تکمیل آورد چه این نرا نصیب بسیار از ثواب نبود ونصابی از عذاب باشد **معنی** اینست ومران نراست عذابی عظیم ورنجی

اِنَّ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْاِیْمَانِ لَنْ یَّضُرُّوا اللّٰهَ شَیْـًٔا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ انجمله مستانفه است که چون در آیت سابقه ذکر کافران اصلی کرد چنانچه سامع منتظر بیان حال کافران ارتدادی گشت درین آیه ذکر حال ایشان ببیان پیوست وتاکید جمله از جهت ابراز مقصود تر به جدا از زمان بکفر ورزیدن کافران بر وجه وکادت است واین نوع تاکید چون تاکید شکایت در رسیدن قومی کند بون بلغا را عادت است در تاکید جمله انهم لن یضروا الله شیئا در آیه سابقه همین وجه باید گفت وهم برین طریق نقض باید جست وجمله ولهم عذاب الیم عطف است بر لن یضروا الله شیئا **معنی** اینست بدرستیکه آنکه خریدند کفر را بایمان وبدل کردند این را بران یعنی مرتد شدند واز دین برگشتند وبعد ایمان بکفر پیوستند وزیان نکنند ارتداد ایشان خدا برا یا اولیاء خدا برا هیچ چیزی از زیان ومران نرا عذاب دردناک بود وعقاب سهمناک باشد **وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا اَنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ خَیْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ** لا تحسبن بر صیغه می طلب وغیبت

بکسر سین وفتح آن خوانند معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند یا مصدریه است یا موصوله است کافه نیست چه او آنست که جدا از ان ننویسند لیکن بر رسم قرانی کتابت او این خلاف قیاس موصول آمده خطان لا یقاسان خط العروض وخط القران وما نملی لهم اسم ان است خیر لهم خبر ان وان با اسم وخبر خویش بدل است از الذین کفروا که مفعول اول است لا تحسبن است وبر قرات لا تحسبن بر صیغه غایب موصول با صله فاعل است ان با اسم وخبر بجای دو مفعول است وبر قرات صیغه خطاب فاعل ضمیر مخاطب باشد موصول با صله فاعل نبود **سوال** چون الذین با صله مفعول اول باشد وانما نملی لهم خبر بدل از و بود ولا تحسبن را مفعول دوم نباشد اختصار بر یک مفعول آید وان جائز نبود **جواب** چون انما نملی لهم بدل از مفعول اول باشد ومبدل در حکم تنحیه است ومقصود ذکر همین بدل بود چنانکه گفت لا تحسبن انما نملی لهم خیر وان با اسم وخبر خویش بعد افعال است وتواند بود که انما نملی لهم خیر بدل نباشد مفعول بود بحذف مضاف از مفعول بود بحذف مضاف از مفعول اول ای لا تحسبن حال الذین کفروا انما نملی لهم خیر یا بحذف مضاف از خبر ای ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا **معنی** اینست وپندارای محمد کافران را یا پندارند کافران که مهلت دادن ما تا زمانی که مهلت میدهیم بدان بهتر است مران نرا که چون کافران از اهل اطاعت نه اند وخیر ایشان منفعت ندارد ومعصیت ایشان سفرت وزیان بیشمار ومهلت دادن ایشان خیر نبود وعمل ایشان برای زیادت شر وبزه کاری باشد

اِنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ لِیَزْدَادُوْۤا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ این ما کافه است موصول نبشتن او بر وفق قاعده است انجمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت در دانستن ایشان خیر نیست برای چه ایشان نرا مهلت میدهد فقیل انما نملی لهم الآیه **معنی** اینست مهلت میدهیم ایشان نرا مگر برای اینکه زیادت کنند بدکرداری وبیفزایند ایشان از روی بزه کاری ومر ایشان نراست عقابی که خوار کند وعذابی که خواری ورزی افکند چون مذهب معتزله آنست که معصیت بارادت خدای متعلق نیست لام لیزدادوا اثما را لام عاقبت دارند لام عرض نه پندارند بر مذهب اهل سنت لام تعلیل است ما قبل او علت است برای ما بعد او چنانچه طاعت بارادت متعلق بود معصیت نیز متعلق

نسخه

قلوب یکجا دو دوم مفعول ام

ولا تحسبن الذین کفروا واصحاب شد العصفه بن وجه اسکالی بیابد وجه ولا تحسبن الذین کفروا عطف

بکسر سین

یبخلون فاعل باشد مفعول بقرینه سابق محذوف دارند ای ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله
بخلهم هو خیرا لهم هو ضمیر فصل ست چون حرفه باشد یا اسم تفضیل میان مبتدا و خبر در آید و مفعول
باب علمت در اصل مبتدا و خبر بند در آمد کن ضمیر فصل حکم مبتدا و خبر دارند بل هو شر لهم اضرب ست معنی
و نیت و هر آینه مپندارای ای محمد یا ای مخاطب یا هر آینه مپندارند رسول خدای یا هر آینه مپندارند
بخل کسانی را که بر آنچه داده ست حق تعالی این را از فضل خویش بخیلی میکنند خیر برای ایشان بلکه
بخل شری عظیم ست در شان بخیلان که مال را گرد آرند نگاه دارند جای که خرج باید کرد نکنند و
کسانی را باید دادند ندهند و در مواضع خیر از حج و زکوة و جهاد و طلب علم و جز آن معروف نکرده ‌اند
بمصارف خیر از محتاجان و درماندگان نرسانند رنج تحصیل مال و نگهبانی آن ببرند و از آن بهره
و نخورند تا بمیرند بهره نگیرند هیچ شری بر تر از این نبود و هیچ بدی بالاتر از این نشود لیس مال البخیل
بجادث او وارث بیت خواجه گر مال جمع کرد نخورد ٭ زان همه مال بهره کی دارد ٭ یا بتاراج حادثات
دهد یا بمیراث خوار بگذارد ٭ عقل نپسندد که مال از مصارف باز دارد و برای غیری بگذارد زهی
خسارت که بخلا را عیش فقرا بود و حساب ایشان حساب اغنیا باشد یعنی فقیر چرا اظهار فقر
نکنند و بجز نابود کی عذری بیارند فود بانند ایشان طوق کرده شوند بچیزی که بدان بخیلی کرده اند
و در روایت آمده ست مال بر صورت ماری در گلوی بخیلان انداخته بر طریق طوق ساخته شود و او را
از سر و پای میگزد و میگوید مصرع منم مال توام که مار گشتم ٭ و بعضی گویند که روز قیامت مال او را طوق
آتشین سازند و در گلوی او اندازند و در محلی دیگر آمده کسانیکه زر و نقره را گرم آرند و از مصارف
واجبه چون زکوة و حقوق دیگر باز دارند زر و نقره در آتش دوزخ گرم کرده شود بر پیشانیهای ایشان
و بر پهلوهای ایشان داغ نهاده آید چه ایشان گرد مال گشتند و پیش فقیر چین بر پیشانی گره میدادند
و از مستحق پهلو کردانیده اعراض میکردند و بمداعبه ادبار سوی سایل پشت می آوردند و گفته شود
مر ایشان را این کنج شماست که گرد آورده بودید برای نفسهای خویش بچشید آنچه جمع کرده اید این
همه مال بخیل مال در مال مملوک بود چه مالک که مال غیری را قابض شود و حقوق دیگران در تصرف او بود

چون وصی و ولی و قاضی و متولی و وکیل در اموال دیگران تصرف دارند پادشاه در جمع و خرج بیت المال حقوق مستحقان
نگاه دارد و اموال را از مصارف آن باز دارد چه توان دانست درین حال چه وبال بود و از نکال
چه نکال بتو آید باز این وبال و این نکال در حق کسانی بود که ولایت تصرف دارند و حق تصرف
بجای آرند مصرع وای صد وای و صد وای هزاران وای ست ٭ که مال دیگران گیرند و آنرا حبس کرده
بمیرند بمالکان نسپارند و بر گردن خویش بار کرده از جهت دیگران بردارند یا اموال بغیر خرج
کنند او را با خود برند خصوصا زمین که ملکی عظیم و مالی فخیم ست از ثری تا ثریا ملک شود و تمام
او محتاج سوی نگهبانی نبود هر که یک بدست زمین از آن کس بناحق بستاند خدای عز و جل از آن تا
هفت زمین طوق گردن او کرداند باز زمین را بار گران دانند و نه پسندد که یک بدست زمین کسی
بناحق بستانند و بدانکه در عموم یبخلون بما اتیهم الله من فضله چنانچه مذمت بخیل مال می آید مذمت بخل
در بیان علم که از عالمیان باز دارد و از محتاجان نگاهدارد مندرج مینماید همچنین کسی که بذل
جاه و بذل قوت که داده خداست نکند با وجود قدرت دم قدم در کار وا مانده و درمانده تند او را
نیز داخل بخیلان پندارند و مستحق جزا انکار کنند وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ انجمله تذییل ست چه وارث آسمان و زمین وارث مال بخیل بود و داشتن مالی که برخوا
آن نیست خیر نباشد و این مضمون کلام سابق بود بر تذییله تاکید مفهوم مذکور روی نمود معنی
است و مر خدای راست بیقین میراث آسمان و زمین یعنی آنچه باقی ماند بعد فنا همه اهل کان ملک عاریتی و جعلی
ایشان بر خدای محض ملک خدای منتقل از ملکی دیگری همچنان نشود چون همچنین باشد عاقل را نشاید که
مال را از مصارف باز دارد و برای که بمردن او خدای از ملک او بیرون آرد بدارد این کار مقتضا عقل
نبود و این حماقت را خرد نپسندد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ تعملون بصیغه خطاب
و غایب خوانند معنی بر سبب اختلاف صیغه دانند بر وجه اول التفات بود در وعید ابلغ باشد این جمله
تذییل لعینه تذییل ست مضمون جمله سابق را تو کید ست زیرا که هر دو متضمن وعید اند معنی آنست
و خدای بعملها یا گویند آنچه میکنند ایشان آگاه ست آنچه شما مید هید و آنچه از مصارف باز دارید میدانند

ثواب دادن بدان مال وعقاب کردن وبازداشتن واجبات آن میتواند لقد سمع الله
قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء
سنکتب ما قالوا وقتلهم الانبیاء بغیر حق و
نقول ذوقوا عذاب الحریق ۝ سنکتب بر صیغه متکلم معروف ونصب وقتلهم
وسیکتب بصیغه غایب مجهول ورفع وقتلهم را همچنین یقول ونقول بر صیغه غایب ومتکلم خوانده‌اند
بر هر دو طریق عطف بر ما قالوا ومعنی بر حسب اختلاف قرات وصیغه دانند روایت کرده‌اند که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسوی گروهی از یهود فرستاد تا ایشان را باسلام نماید وادای
نماز وزکوة فرماید امیر المومنین ابوبکر روی سوی ایشان آورد طلب را بعبارت ان تقرضوا الله قرضا
حسنا تعبیر کرد یهودی از سر بی باکی ان الله فقیر ونحن اغنیاء گفت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه
ازین سخن بر آشفت طپانچه بروی او زد چنانچه چون بیرون آمد گفت اگر من نظر بر عهد وپیمان نمیکردم
بدین بی باکی ترا گردن میزدم جهود مذکور قصه پیش پیغامبر آورد از ابوبکر شکایت کرد پیغامبر صلی
الله علیه وسلم مر ابوبکر رضی الله عنه را گفت این عمل از تو چگونه زاد وطپانچه زدن یهودی ترا چه باعث
افتاد ابوبکر گفت سخنی گفت تحمل کردن نتوانستم واین عمل را محض حمیت دانستم پیغمبر فرمود سخن چه
بود که ترا این عمل حسته نمود ابوبکر گفت آن سخن را بر زبان نتوانم آورد وتلفظ از آن نتوانم کرد
پیغمبر گفت نقل آن در دعوی وخصومت ومجلس حکومت بر وجه حکایت می باید وبرای اظهار حق لی
شاید امیر المومنین ابوبکر سخنی که شنیده بود ذکر کرد بر وجه حکایت بر زبان آورد جهود سکوت
گزید وبانکار ربوبیت حق سبحانه وتعالی برای تصدیق صدق صدیق این آیه فرستاد وحق را بر باطل و
بر کذب ترجیح داد وبعضی گویند چون آیه ان تقرضوا الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیره نازل
شد جهودان بشنیدند چون چشم معنی راست را گزیدند گفتند خدای از ما قرض میخواهد قرض خواهنده
فقیر بود وقرض دهنده غنی باشد این آیه در شان ایشان نازل گشت واین نظم در حق ایشان
بورود وپیوست لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد سمع الله اینجا معترضه است برای ذکر شناعت

گفتار

گفتار کافران وقباحت کردار ایشان وجمله سنکتب مستانفه است در جواب ماذا یفعل الله حین یقولون
ذلک ودر جمله التفات گفتار کافران وقباحت کردار از غیب سوی تکلم است وسین برای تحقیق است و
نقول لهم عطف است بر سنکتب ذوقوا عذاب الحریق مقول نقول است معنی اینست سوگند میخوریم
بدرستی شنیده است خدای گفتار کسانیکه گفتند بدرستی خدای فقیر است وما اغنیاییم تحقیق است
بنویسیم ما یا گویند نبشته شود آنچه گفتند ونبشتن آن فرماییم وبنویسیم کشتن ایشان پیغامبران را
بغیر حق که آن گفتار واین کردار هر دو ناشایسته است مطلق وبگوییم ما مر ایشان را بدانچه گفتند
وکردند بگوید خدای تعالی عذاب حریق بچشید ورنج وعقاب بکشید حریق را تشبیه بطعم تلخ میکند و
چشیدن که ملایم طعم است بر وجه تخییل ثابت میگرداند وذوق مبنی از فات است از جهة تنبیه بر عظم
مشقت عذاب حریق بر نسبت فظاعت معصیت ایشان اندک بود ودر قلت منزله چشیدن باشد این
سخن بر وجه اعتقاد گفتند یا بر وجه استهزا بآیه قران قایل شدند هر دو وجه از باب غلو در کفر و
ناپاکی ونهایت رسیدن در بی باکی است جهودان ازین جنس بی ادبیها دارند ودل بر الحنین بی باکیها
میگمارند گاهی ید الله مغلولة گویند گاهی نحن ابناء الله واحباؤه دعوی میکنند ذلک
بما قدمت ایدیکم وان الله لیس بظلام للعبید
ذلک مرفوع بر ابتدا است بما قدمت ایدیکم خبر مبتدا است ذلک اشارت است بر عذاب مذکور وعقاب
مسطور وان الله لیس بظلام للعبید عطف است بر ما قدمت ایدیکم سوال ما قدمت ایدیکم مجرور با
سببیت است سبب عقاب بود ونابودن خدای ظلام وظلم از وی سبب عقاب نباشد عطف مذکور چگونه آید و
عطف او چه نوع روی نماید جواب انتفاء ظلم کنایه است از ثبوت عدل وسبب تعذیب مجموع این
هر دو چیز است جرم مجرم آن وعدل کردگار دیان معنی اینست آن عذاب مذکور وعقاب مسطور سبب
چیزی است که دستهای شما پیش از اینش فرستاده است واکتساب کرده چون اکثر گناهان متعلق بدست بود
نسبت همه گناهان بر وجه تغلیب بسوی دست سایغ نمود وبدرستی خدای عادل است ظلم بر بندگان نیست و
سبب های عقاب این دو معنی است جرم بندگان وعدل کردگار دیان سوال ظلام صیغه مبالغه است

وانتقام

جمله پیغمبران مکذب شده و رسل جمع منکرست وجمع منکر دال بر جمعی غیر معین است موجب استغراق نیست
ایراد لفظ رسل که جمع منکرست درین جمله بکدام معنی است جواب تواند بود عموم او باعتبار صیغه
بعثت من قبلک صفت عام است باشد جمله رسل را که پیش از پیغمبر بودند متناول شود با اینکه از جمع
که معین و معلوم است اگر از جهت تعظیم صورت تنکیر آرند منافی ارادت جمع نیست دارند چنانچه سوال
در رویت منها رجالا کثیرا و نساء آمده و در بعثت رسل و انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین شده
جواب چون از رسل کل رسل مراد شود نسبت آوردن افراد کتاب بسوی کل دارند رسل صحیح نبود
سوال نسبت مذکوره نسبت صفت بعض بسوی کل دارند بر طریق فکذبوه فعقروها پندارند سوال
نسبت آوردن بمیان نسبت کل را نسبت بعض ساختن مجاز باشد در کلام واحد مجاز و حقیقت جمع شود
جواب نسبت مذکوره را که نسبت بسوی جمع است مجاز نسبت بسوی جنس که صادق بر کل و بعض است گویند
تفصی از لزوم جمع میان حقیقت و مجاز باثبات عموم مجاز جویند **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ**
الْمَوْتِ این جمله معترضه است برای بیان موت و یاد دهانیدن فوت گفته اند چون آیت کل
من علیها فان وارد شد زمینیان بفنا مذکور قایل شدند و فرشتگان گمان بقا بردند و خود را در معرض
دوام حیات آوردند این آیه نازل شده آسمانیان و زمینیان در عموم کل نفس ذائقة الموت در آمدند
موعود بچشیدن تلخی موت شدند معنی اینست هر نفسی شربت مرگ را چشیده و هر تنی رنج تلخی موت را کشیده است
بیت هر که آمد به جهان خواهد رفت ٭ نیک و بد یادگار خواهد ماند ٭ آدم صفی الله را علیه السلام که اصل ایشان
بود در دنیا باقی نگذاشتند و نوح را که آدم ثانی بود و از جهت درازی عمر حیات بصورت بقا مینمود زنده
نگذاشتند ابراهیم خلیل الله با خلت یا نزاهت ملت بمرگ پیوست موسی کلیم الله با شرف تکلیم ده
و تکریم از موت نرست سلیمان با خاتم سلیمانی بملک عظیم و کامرانی حیات جاودانی نیافت یوسف با
دعوی انی حفیظ علیم و نیل درجات ان هذا الا ملک کریم در راه آنجهان شتافت عیسی صلوات الله با
اگر چه بر آسمان بردند بر آسمان جای قرین آفتاب تابان ساختند آخر کار خواهد مرد و جان بتسلیم
بملک الموت خواهد سپرد محمد مصطفی متوجه بتاج اصطفا مشرف بتشریف لولاک مکرم بتکریم اتیناک ده عطینا

که دعوی انا افصح العرب او راست و معجزات لی مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
او راست بیارد از ملک الموت چاره ندید آخر الامر شربت موت چشید شعر لو کان فی الدنیا بقا
لساکن ٭ لکان رسول الله فیه مخلد بیت اندیشه ز مرگ مصطفی باید کرد ٭ شادی و طرب جمله رها باید
کرد ٭ او با شرف و کمال زنده نماند ٭ ما را طمع خام چرا باید کرد ٭ و تواند بود که این جمله معترضه برای
تسلیه پیغامبر وجهی دیگر بود معنی چنین باشد اند و هکین مشو و حزن را در دل خود جا مده هر نفسی
بمرگ خواهد پیوست و این تکذیب کنندگان نا چیز خواهند گشت نه ایشان خواهند ماند نه تکذیب
ایشان هر نفسی خواهد مرد گفتار و کردار خویش با خود خواهد برد هر چند که مکذبان نخواهند بود
و نام و نشان ایشان در جهان نخواهند شد **وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ**
يَوْمَ الْقِيَامَةِ توفون دو مفعول میطلبد و یقال وفیه اجره و وفیت العزم دینه اینجا
مفعول اول قایم مقام فاعل شده و اجورکم مفعول دوم منصوب باشد معنی اینست ثواب تبلیغ
در روز قیامت خواهند دید و با جزا آن در روز جزا خواهند رسید اینجا اگر تکذیب کنند چه زیان باشد
و اگر قدر ندانند چه کم شود **فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ**
الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ نحی را العبد ما سببه است و ادخل عطف است بر زحزح فقد فاز جزاء
شرط است معنی اینست پس بعد از آن مردان هر که از آتش دور کرده آمده و در بهشت در آورده شد بس
بدرستی که برستگاری پیوست و نیکبختی ابدی او را باز گشت **وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا**
إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ این جمله تذییل است معنی اینست و نیست حیاتی که نزدیکترست مگر
متاع فریفتن و سبب مغرور گشتن و این تشبیه موکدست بحذف اداة یعنی الا کالمتاع الغرور و متاع
غرور کالای کهنه که بد و خریدار را بفریبند تا بخرد چون بخرد و بر عیبی مطلع شود پشیمان گردد سوال
مغرور گردانیده گذارنده و فریبنده برو گراینده ارند جواب مغرور گرداننده شیطان است دنیا را
در چشم طالبان او می آراید و بتلبیس او را آراسته مینماید بعضی را فریفته میگرداند و بعضی که مطلع بر
تلبیس شوند فریفته آن نمیتوانند عاقل آنست که تلبیس ابلیس را در یابد و در راه شیفتگی بدنیا نشتابد

ب حاصل دنیا زکمین تا بنوی چون کند زنده است نیز زد بجو لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ
وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ
قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا لام در جواب قسم
محذوف است ای والله لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن عطف است بر لتبلون منه الذین اوتوا الکتاب
متعلق است بلتسمعن ومنه الذین اشرکوا عطف است منه الذین اوتوا الکتاب اذی مفعول است بر لتسمعن این جمله
معترضه دیگر است برای تحمل وصبر که دنیا دار بلا ومقام ابتداست وآدمیان آفریده شده اند در رنج و
مشقت وبلا وتعب ومحنت وعنا چنانچه گفت لقد خلقنا الانسان فی کبد ب نه ایم آمده از پی دلو شخ
بلی از پی رنج ومحنت کشیدن ونعمت ابدی آخرت بمحنت فانیه دنیا منوط است ومسرت باقیه آنجهان بعنا وبلای
اینجهان مربوط است چنانچه گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء
والضراء وچنانچه گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین و
چنانچه خبر کرد از اذاها کردکار کفار گفت ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله واز ایذا ما کفار
ایشان در شان خدای چنانچه گذشت لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء ودر شان
پیغامبر علیه السلام چنانچه بیان کرد الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نومن لرسول حتی یاتینا بقربان
تاکله النار درین آیه خبر کرد از بلاها آینده از رفتن مال وجان وپیش آمدن درد ومجروح شدن ورنج ا
کشتن در جهاد ورفتن مال بآفت ورنج نفس بامراض واوجاع ومردن بغیر قتل بر فراش بر وجه معتاد
وسماع گفتار کافران از اهل کتاب ومشرکان دشنامها از انواع ذمیمه واصناف شنیعه چون کعب
بن اشرف وجفا بنی قریظه ونضیر وافنا دیگران تا خود را برنج کشیدن دهند ودل بر مشقت ومحنت نهند
وبدانند که دنیا که دار محنت است از تحمل رنج ومحنت چاره نیست وجز صبر وپرهیز از جزع وفزع تدبیر نه
معنی اینست هر آینه بر رفتن مالها ونفسها ابتلا خواهید وشنید از کسانی که داده شده اند کتاب یعنی یهود
ونصاری واز کسانیکه شریک گردانیده اند بخدا مشرکان کلمات اذی آمیز بسیار وسخنان فتنه انگیز
دشنام همچو کعب اشرف ودشنامها او ومخلص وامثال وای او ب هم باید کرد واو گفتی که در کش میکنیم

دم کش

دم مکش کین دردها بسیار می باید کشید وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ فان ذلک من عزم الامور جزا شرط است تاکید جمله از جهت آنست
که ترک صبر از مصایب از مردمان علامت انکار فضیلت صبر است تا نشان ظهور امارت انکار ایشان را
منزله منکر آورد وجمله موکد آورد این شرط است محذوف جزا جمله فان ذلک من عزم الامور تعلیل
جزا محذوف است ای ان تصبروا ینفعکم فان ذلک من عزم الامور ای من معزومها التی یجب ان تعزم
جمله شرطیه عطف است بر شرطیه محذوف وشرطیه محذوفه بعد لتبلون ولتسمعن در جواب ما فوا تصنع
جستنی است نقیه بود ای لن تجزعوا لا ینفعکم وان تصبروا وتتقوا ینفعکم فان ذلک من عزم الامور
معنی اینست هر آینه شما را ابتلا ببلا روی خواهد نمود وشنیدن کلمات اذی خواهد بود اگر جزع وفزع
نمود سود نبود واگر صبر کنید واز جزع بپرهیزید کار پسندیده وعمل گزیده بود در دنیا تحمل شما تحمل
شما باشد ودر آخرت صبر جمیل موجب اجر جزیل گردد این کار از شما خوب آید ودر نظر عقل مرغوب
نماید زیرا که از کارهائی است که بران عزم باید وبجد اهتمام آن شاید یا از عزایم امور است یعنی اعمال
اصلیات که خدای بر همه امتها واجب گردانیده واز نسخ بایمنی رسانیده لزوم صبر وتقوی بر همه امم
بود ونسخ بدو نپذیرفت مثل این کار نزدیک خدای عز وجل ثابت وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ
مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ
لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا
بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا لتبیننه بصیغه غیبت وخطاب خوانند در وقت خطاب آن میثاق و غیبت
در وقت حکایت اند این ظرف متعلق اذکر محذوف است بر جمله عطف است بر جمله اذکر اذ غدوت من اهلک
که هر دو در حکایت از حال کافران است حکایت از سوی معامله ایشان با پیغامبر علیه السلام بود که با او
جنگ کردند ودر بر عداوت آوردند واینجمله در میان سوی معامله ایشان با خداست که عهد او را شکستند
ومیثاق او را پس پشت انداختند ونیز سوی معامله پیغامبر است صفت او را پوشیدند ودر کتمان
حلیه وذکر نبوت او که در کتاب بود کوشیدند وجملی که در میان معترضه واقع شده از جهة انکه میان

عهد ایشان در بیان او آورد چنانست که سامع نشنیدن عظم جرم ایشان اهل یکونون بمفازة من العذاب
سوال کرد انجمله بر وجه استیناف آمد وجمله ولهم عذاب الیم تذییل است معنی اینست مپندار این گروهان
عهد را که شادی بنوند بکارهای ناشایسته که کرده اند وعمل ناپسندیده که آورده اند از حق پوشیدن ودر کتمان
صفت پیغامبر کوشیدن ودوست میدارند که ایشانرا بستایند براست گوئی وراستکاری نابوده
بستایند پس هر آینه ایشانرا ملتبس بنجات از عقاب مپندارید ودر معرض خلاص از عقاب مانگارید ومر
ایشانراست عذاب دردناک جاویدی بیم وباک **وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ**
وَالْاَرْضِ انجمله تذییل دیگرست عذاب الیم را مقرر است معنی اینست ومر خدایراست یقین ملک
آسمانها وزمین وانچه درو است ودر تحت تصرف اوست ملک ملک اوست مخصوص بدوست بیت ملک
ملک منقلب ملک نه ملک منزل **وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ** انجمله تذییل دیگرست مر قدرت
عقاب فخیم را مقرر است معنی اینست وخدای بر همه چیز تواناست همه ممکنات در تحت قدرت اوست
هرچه بخواهد بکند از هیچ چیزی عاجز نشود **اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ**
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰيٰتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ
الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيٰمًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُوْنَ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تنکیر الایات
برای تعظیم وتکثیر الایات عظیم وعلامت فخیمه ای جمله تقریرست مر بیان کمال قدرت را که از والله علی
کل شیء قدیر فهم شده تعلیل است وبر کمال قدرت دلیل است وتکمیل او از جهت ابراز مدح بر صورت وکادت
است یا گویند نگرویدن وکفور رزیدن کافران علامت انکار مضمون جمله است بر ظهور علامت انکار
تنزیل منزله منکران کرد جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی در آفریدن آسمانها که مظهر بدایع قدرت
ودر آفریدن زمین که مقر عجایب فطرتست ومختلف شدن لیل ونهار بسودن لیل زمان قرار وبودن
نهار هنگام کار وبودن لیل ظلمانی وبودن روز نورانی واختلاف میان شبها وروزها در درازی
وکوتاهی بودن بعضی هنگام صلاح وبعضی زمان تباهی هر اینه نشانها جلایل ودلایل جزایل است بر عظمت

ملک خدای بر کمال وتصرف حق جل وعلا آیت مولفست بیت در حق ملک وملک تو هر سر موی با گواهست
در خط بنده که ماهر خط دست خط علی الخصوص اینچنین هیکل علوی معلق با کواکب منیره ونجوم مستنیره
واجرام بسیط سفلی بطبق با کواکب وانهار جاریه ونجوم واشجار نامیه وجبال شامخه واطوار راسخه
وعناصر وموالید کون وسایر عجایب وغرایب ربع مسکون چگونه علامت قدرت نبود ودون
کمال ملک وتصرف نشود مر خداوندان عقول وارباب ادراک محسوس ومعقول که یاد کنند خدایرا ایستاده
ونشسته وبر پهلو ما غلطیده وبعضی مراد از ذکر نماز گویند چه نماز ذکر بود وهر سه حالت بر قیام
ونشسته ورکوع وسجود در حالت عجز از قیام وغاطیده با یاد در حالت عجز از قعود وگفته اند الذاکرین
الله کثیرا ایشان است که در هر سه حالت در ذکر باشند ودر آفرینش آسمانها وزمین تفکر کنند
وانچه در ایشانست بنظر عبرت به بینند **رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا**
مقولست مر یقولون که محذوفست وانجمله حالست فاعل از یتفکرون ای یتفکرون قائلین
ربنا ما خلقت هذا باطلا بلا فایده بل فیه فایده معرفتک بالتفکر فیه وهو محال التفکر فیه معنی
اینست تفکر کنند در یحال که بگویند ای پروردگار ما نیافریده آفریدنی باطل بیفایده این مخلوق
عظیم را آفریده تا درو تفکر کنند وبدان تفکر معرفت تو حاصل کردانند کمال ترا دریابند وبشناختن
صفات عظام تو بنشابند **سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَآ اِنَّكَ**
مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهٗ وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ
اَنْصَارٍ سبحانک معترضه است برای تنزیه از آفریدن چیزی بی حکمت پسندیده وکردن کاری
بی عاقبت حمیده فی در فقنا عذاب است انجمله سبب قدرت حق است مبنی بر توانائی قادر مطلق است
ودر جمله الله علی کل شیء قدیر ذکر خدای بر وجه غیبت بود ودر انجمله التفات کرد از غیبت سوی خطاب
آورد از جهت تنبیه بدینکه کسی قادر بر همه چیز باشد توجه سوی او وخواهش حاجتها وسزاوار بود جمله
فقنا عذاب النار دعاست بوقایت از عذاب نار بر سبیل اطلاق متناول است بر آنکه کسی بسیار باشد
عصاة دعاست بوقایت از خلود در عذاب نار بود کنایت از وقایت از کفر ومردن بر آن باشد بر وجهی

که فقد عذاب النار را مطلق دارند تا آنکه من تدخل النار نیز مطلق باید داشت و بر وجهی که او را تقیید
بخلود [illegible] آنرا مقید بخلود باید ساخت تا ربط مستقیم آید و سیاق کلام سایغ نماید ربنا ندائی
دیگر برای استعطاف است و چون مضمون جمله انک من تدخل النار رو در خیبان و نکوهش این است از جهة
ایراد ذم بر وجه و کادت تکمیل کرد جمله را با آن آورد و من در من تدخل النار شرطیه است فعل مستقبل
جزم کرده در محل نصب است از جهة آنکه مفعول است مر فعلی را که بعد اوست من مذکور هم عامل است هم مفعول
بر طریق ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی فقد اخزیته جزا شرط است و ما در و ما للظالمین بمعنی لیس است
من انصار اسم ماست من در وی زایده است للظالمین خبر اوست بر وی مقدم شده و این جمله معترضه است در
اثنای دعا برای مذمت کافران یعنی ای ثابت بپاکی یاد میکنیم ترا منزه میکنیم از همه عیبها چون بر همه
قادری و همه کار را مالکی میتوانی که بر ما بنظر عفو بکاری و ما را از آتش نگاهداری پس ای پروردگار
ما را از آتش نگاهدار بعذاب اندک و بسیار بسیاری ای پروردگار ما هر که را از مومنان یا کافران در آتش
در آری بعذاب دوزخ بسیاری ظاهر شود که صورت رسوای او خواسته و حکم کرده شود بر وی که او را در
صورت و معنی برای خواری داشته تقیید بخلود معنی چنین آید بدرستی که کسی را که در آری در نیران دوزخ
بر سبیل جاویدان پس بدرستی بخواری او حکم کرده و او را در رسوائی آورده و نه اند مر ظالمان را
یاری دهندگان یعنی کافران را نصرت کنندگان که مانع از عذاب شوند و حایل از نکال گردند سوال در
آیت دیگر آمده یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه مضمون آیت آنست که پیغامبر و مومنان را
آخرت خزی نبود و مضمون این آیت در حق هر که در دوزخ در آید اخبار از خزی است پس مسلمانی را
که در دوزخ در آید او را نیز خزی باشد میان دو آیت معارضه می آید و از روی ظاهر مخالفت
نماید جواب بآیت یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه ثابت شود که مومن را خزی نبود این آیت
محمول بر تشبیه باشد معنی چنین بود انک من تدخل النار من المسلمین تطهیرا لهم و تعذیبه و جعل حاله
فی ایلام کحال من ارید اخزاه و ایلا تا بیدا فیکون للمسلمین بذنوبهم ایلام ممثل بالاخزا الاخر حقیقة
کما یقال من صام عاشورا فقد صام الدهر کله و یقال من اذی مسلما فقد هدم الکعبة ای حال صوم عاشورا

فی عظمة الثواب

فی عظمة الثواب کحال صوم الدهر و حال یوذی المسلم فی فظاعة الاثم کحال هادم الکعبة و ان لم
یتحقق صوم الدهر ولا هدم الکعبة برین تقدیر معنی چنین بود هر کرا خدای از مسلمانان بسبب عذاب
و گناه از جهة تطهیر او در آتش در آرد بدرستی در معذب شدن و در رسیدن حالتی که بخزی
و عذاب بر سبیل تابید که کافران راست مانند پیدا کرد پس اثبات خزی بر سبیل تمثیل بود
بر طریق تحقق نباشد و این دلالت بعذابی که مانند خزی باشد کند دلالت بر تحقیق خزی
نبود در صورت مانند خزی دارند و در معنی پاک کردن از لوث معاصی بنمایند یا گویند از من
تدخل النار فقد اخزیته دخول بر وجه خلود مراد بود صاحب کبیره را دخول بر وجه خلود نیست اخزا
ثابت نشود برین تقدیر از فقد عذاب النار بحذف مضاف فقد خلود عذاب النار مراد
دارند و جمله یا کنایت از فقد الکفر الموجب لخلود عذاب النار بنمایند یا گویند مراد از الذین
امنوا معه صحابه پیغامبرند مومنان دیگر از والذین امنوا البقیه معه خارج باشند و در حق عام
مومنان نفی خزی لازم نشاید سوال مذکور را صورت ورود ننماید یا والذین امنوا معه مبتدا
دارند جمله نورهم یسعی بین ایدیهم خبر او پندارند عطف بر النبی نباشد نیاید ربنا اننا سمعنا
منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا
ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا و
توفنا مع الابرار مفعول جمع چون شیء بود که از مسموعات نیست ذکر صفتی
با حالی که از باب مسموعات است لازم بود چنانچه سمعت رجلا یقول کذا و سمعتک تقول او قال
کذا ینادی للایمان صفت است مر منادی را و فایدت صفت باعتبار قید للایمان است و ان
امنوا مفسره است لعینها که متضمن معنی قول است بر طریق نادیناه ان یا ابراهیم فامنا عطف است
بر سمعنا ربنا تکرار نداست برای استعطاف و داعی بودن بر اجابت فاغفر لنا سببیه است و این جمله
دیگر است برای تعبیر و خواهش وقایت از نار یعنی ای پروردگار ما بدرستی ما شنیدیم رسول ندا
کننده را که برای ایمان ندا میکند امنوا بربکم میگوید و تصدیق دین اسلام [illegible] ایمان در گوهر

انتفا خزی لازم صح

والکتب حسنات ومبرات بکفر وکد اریم وچگونه در جنیت وحرمان آریم **فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِندِ اللَّهِ** قتلوا بر صیغه ماضی مجهول مجرد وازباب تفعیل خوانند وتفعیل را مفید معنی مبالغت وتکثیر دانند وبعضی قتلوا بر صیغه ثلاثی در قرات مقدم بر قاتلوا دارند وقاتلوا بر طریق مغفور ها ازباب است وبعضی سوی کل دارند نسبت مقاتله سوی مقتول لازم نباید در کلام تناقض روی موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است وجمله واو ذوا با معطوفات معطوف بر ها جروا است لاکفرن جواب قسم محذوف است جمله قسمیه خبر مبتدا است ولادخلنهم عطف است بر لاکفرن جنات مفعول است مر لادخلنهم جمله تجری من تحتها الانهار صفت است مر جنات وثوابا مصدر فعل محذوف است ای یثابون ثوابا **معنی** اینست پس آنکسانیکه هجرت کردند واوطان خویش که آستند ایمان آوردند سوی پیغامبر علیه السلام شتافتند دین اسلام بسندیدند وملازمت خدمت پیغامبر کردند از دیار خویش بیرون آورده شدند ودر اعلاء دین بر نجه وآزار پیوستند وکارزار کرده کشته شدند بر قرات تقدیم قتلوا بر قاتلوا معنی چنین آید بعضی ازانشان کشته شدند وباقی ماندگان کارزار کردند وکشته نشدند لیو کند یاد میکنم هر آینه بپوشیم ودور کنیم ازانشان بدیهای ایشان وهر آینه در آرم ایشانرا در جنانی که جاری باشد فرود درختان با خانهای آن جویها جزا داده شوند ایشان جزای کار از نزد خدای جل وعلا **وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ** • این جمله تذییل است **معنی** اینست وخدای نزد اوست یعنی علم اوست نیکی باز کشت وخوبی انچه کار بران باز خواهد کشت **لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ** • این جمله معترضه است برای بازداشت پیغامبر علیه السلام ومومنان از میل کردن وفریفته شدن بدستگاه کافران واینخطاب مر پیغامبر علیه السلام است بر وجه تعریض از دیگران یا باشد خطاب مر مخاطب غیر معین را بود **معنی** اینست

هر آینه هر آینه ترا ای محمد یا ای مخاطب غیر معین مغرور میکند وشیفته وفریفته سازد کشت کردن کافران در بلاد بتجارت وزراعت ووسعت وفراغت مال وکثرت اموال واولاد وان میل مکند دل تو سوی کافران ونظر میکند چشم تو در تقلب خویش ورفاهیت ایشان **مَتَاعٌ قَلِيلٌ** ومتاع خبر مبتدا محذوف است ای تقلبهم متاع قلیل یعنی متاع ایشان متاعیست اندک یا مبتدا است مخذوف الخبر ای لهم متاع قلیل والجمله معلله جمله سابقه است **معنی** اینست مر ایشانراست متاع قلیل یعنی بمشقت فقر با خوشی نباید پیوست وبغنا که کافرانراست مایل نباید گشت **قطعه** ایدل حکیم خدا چنین میخواهد • نعمت همه بر دشمن دین میخواهد • فرعون لعین نشسته بر تخت زرین • موسی ز خدا نان جوین میخواهد • فی الجمله ایام فقر خواهد رفت اوقات فقر وفخر خواهد رسید وزمان ثروت وکثرت مال خواهد گذشت هنگام وبال ونکال هویدا خواهد گشت نظر باید کرد که مومن فقیر را در آخرت چه جمال وکمال خواهد بود کافر صاحب مال ومنال را در آنجهان چه وبال ونکال روی خواهد نمود حکایت درویشی را عمر در درویشی رفت وپادشاه را عمر در پادشاهی گذشت درویش در هنگام مردن از شکر نعمت درد ودلذت فقر شادان وپادشاه از مال ودستگاه پادشاهی وجاه پشیمان واز درد وعنا زار نالان وان کلمات گویان **قطعه** کاشکی صد جاه بودی جاه نه • خانه اوبی بودی وشاه نه • جنگ بالا بر ویاد آن همای • کو مرا در سایه خود داد جای • جهان در معوض تشنگی ودر حیز فریفتگی بود تمام دنیا وهزار چندان چون فانی است بر نسبت کامرانی جاودانی وشادمانی جهانی اندک باشند **ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ** • وجمله وبئس المهاد تذییل است یا عطف است بر متاع قلیل **معنی** اینست پس باوای ومرجع کافران دوزخ باشد ودوزخ بر قرار گاهی بود **لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا** کلمه لکن در عطف مفرد ونقیضه الا دارند وحکم او عکس حکم الا نهاده اند یعنی الا چون جاری زید الا عمرو برای عطف منفی بر مثبت بود ولکن چون ما جاءنی زید لکن عمرو برای عطف مثبت بر منفی باشد ودر عطف جمله بمعنی بل است برای اضراب از کلام اول است لکن

درین آیه اکر برای عطف بر مفرد باشد الذین اتقوا ربهم عطف بر فاعل لا یغرنک بود وجمله لهم جنات
تجری را معلله دارند مبنی بر آنجمله بندارند هر اینه مفرد کنند تا انقلب الکافران ونعم المتقین لکن
فریفته کنند وفریفته کردانند ترا موسّان متقیان زیرا چه مرایشانراست جناتی که جاری است در زیر
آن درختان یا خانهای آن جویها در حال که جاوید باشند اندران ای در آن وتواند بود لکن الذین اتقوا مبتدا
باشند وجمله لهم جنات خبر بود دخول لکن بر جمله دارند معنی او اضراب بندارند نُزُلًا مِّنْ
عِندِ اللّٰهِ در عرب مهمانرا نزیل کویند و اول طعامی که پیش مهمان آرند آنرا نزل خوانند
ونزلا حال است از جنات که فاعل ظرف مستقر یعنی لهم واقع شده بمعنی لهم جنات حال کونها نزلا
من عند الله معنی اینست در حال که آن جناتی نزل است از نزد خدای تعالی یعنی از قدرت حق سبحانه
وتعالی سوال جنات را نزل کفت ونزل اول طعام مهمان کویند بعد جنات دیکر چیست که مقصود
مهمان بحصول او جویند جواب بعید نیست اکر نعیم جنان را باهمه نعمتها که ما لا عین رأت ولا اذن
سمعت نزل خوانند ومقصود بضیافت رویت رحمان ودرجه قرب مکانت وکرامت صحیفه معنونه
بعنوان من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت دانند ونیل رضوان بر حکم ورضوان
من الله اکبر برتر از جنان دارند ومقام رضا وقضیه احل علیکم رضوانی فلا اسخط بعد ذلک ابدا
مقصود اصلی بندارند وتواند بود مفعول مطلق باشد مر فعل محذوف را از باب له علی الف درهم
عرفا ولا اله الا الله ایمانا بالله واین را مصدر موکد کویند تقدیر کلام چنین باشد یرزقون رزقا
نزل او عطاء نزل یعنی مرایشانراست جنات روزی داده شوند روزی دادن یا از قبیل حرثه سوطا باشد
بتقدیر یضافون نزلا ای یضافون ضیافة نزل یعنی مهمان داشته شوند مهمان داشتن نزل
وتواند بود که تمیز بود منزل از فاعل لهم ای لهم نزل جنات وَمَا عِندَ اللّٰهِ خَيْرٌ
لِّلْأَبْرَارِ ما عند الله مرفوع المحل بر ابتدا است خیر للابرار خبر مبتدا است وجمله تذییل است
معنی اینست وانچه نزد خداست از رویت وصحیفه کرام ونیل رضوان بهتر است مر ابرار را یعنی نیکوکاران را
از نعیم جنات وبعضی از ما عند الله نعیم جنات مراد دارند معنی کلام برین طریق بندارند وانچه نزد

خداست از نعیم بهشت مر ابرار بهتر است از نعیم دنیا مر کفار وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
لَمَن يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ
خَاشِعِينَ لِلّٰهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا این جمله
عطف است بر مضمون فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا زیرا چه اذ کر اذ اخذ الله میثاق
النبیین تا آخر دلالت برین میکند که همه نابدون للعهد ویشترون به ثمنا قلیلا وان من اهل
الکتب لمن یؤمن بالله الی آخره وتواند بود که حال کرده باشند از فاعل فنبذوه واشتروا یعنی حال آنست
که بعضی از ایشان چنین وایراد این عطف یا حال برای تکمیل است چه جمله فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا
به ثمنا قلیلا موهم آن بود که همه اهل کتاب برین صفت بودند انجمله دفع آن وهم است بر طریق نحو
نفی دیار کی غیر مفید تا صوب الربیع ودعه یهمی خاشعین لله حال است از فاعل یؤمن که بمعنی جمع است
لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا حالی دیکر است در تاکید از جهة آنست که اعتقاد سامعان بر عموم بند
اهل کتاب میثاق را امارت انکار مضمون انجمله بود بوضوح امارت انکار چه محل تاکید باشد معنی
اینست وبدرستی اهل کتاب که شکنندکان اند وبدل عهد ثمن قلیل ستانندکان اند وبعضی از
ایشان هر آینه کسانی اند که بخدای وبچیزی که فرستاده شده است بسوی شما یعنی تورات وانجیل ایمان
دارند مر خدای را فروتنی کنندکان اند وعبادت وطاعت آرنده اند در حال که بآیات خدای که در تورات
متضمن نعت پیغامبر وحلیه او بود برینکه آنرا نپوشیده ودر ابطال آن کوشیده اند وآنرا بکافران
بر دند بدل آن بهای اندک نستدند أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ
انجمله مستانفه است در جواب ما شان هولاء معنی اینست ایشان مر ایشانراست که ثواب
ایشان نزد پروردکار ایشان إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ انجمله تذییل است و تاکید
از جهة اظهار ربح بر سبیل وکادت است معنی اینست بدرستی خدای شتاب است حساب او وخوف
عقاب او حساب بینیان وسنیان اند ودوشیدن کوسپندی آخر کنند بلک بقدر یلک زدنی مر
کرانند روایت کرده اند چهل کس از اهل کتاب سی ودو [illegible] از روم پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدند

علیه و هو حسبی **سورة النساء** سوره نساء مدنی است صد و هفتاد و شش آیه و سه هزار و نهصد و چهل و پنج
کلمه است شانزده هزار و سی حروف است ربط این سوره با سوره آل عمران آنست که ختم و بدانکه سوره را بذکر
اتقا است و مبتداء این سوره نیز بامر تقوی است بدانکه سوره آل عمران بامر اتقا است و مبدا این
سوره نیز امر تقوی است و بدانکه سوره را بذکر اتقا بذکر آفریدن خدای جل و علا مردان و زنان بسیار
و از نفس آدم علیه السلام و حوا افتتاح کرد بعده چون خلقت رجال و نساء از نفس آدم علیه السلام و حوا مستلزم
مقاربت ارحام است ارحام را در ذکر آورد و چون عرب را در جاهلیت عادت بود که اولیا ایتام و ذوی
الارحام حقوق ایشان را متعرض میشدند و اموال ایشان را میخوردند بعد امر باتقا از قطیعت ارحام
و از هتک حقوق ایشان بر وجه ذکر خاص بعد عام اتوا الیتامی اموالهم گفت و باز داشتن ایشان از این
جریمه عظیمه جست بعده بی و ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء از ذکر او ذکر
یتامی سوی ذکر نساء تخلص حاصل گشت از سیجا و جمله الرجال قوامون علی النساء احکام زنان بذکر
پیوست تا آنکه جمله و یستفتونک فی النساء جنانچه در تغیر آمده و جمله الرجال قوامون علی النساء عطف
کرد بعده آیت کلام که متضمن توریه اخت و اخوات آمده و جه تذنیب مذکور شده سوره بدان تمام گشت
و کلام بانتها پیوست و شک نیست جملهای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهة اتحاد
باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از هر یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر کلی دیگر
است معترضاتی که میان جمل مذکور آمد میان کلامها متصل واقع شده و جمل دیگر که از تذییلات و
تکمیلات و تاکیدات و مستانفات و تعلیلات در محلهائی که مذکور کرده بمنة الله و عونه بیان
پیوندند **سوال** این سوره مدنی است و صاحب کشاف در سوره بقره در یا ایها الناس اعبدوا ربکم
الذی خلقکم ذکر کرده و قضیه کلی آورده هر جا که در قران یا ایها الناس آمد مکی هر جا که یا ایها
الذین امنوا مذکور شده مدنی بود قاعده مذکور منتقض شود **جواب** هر دو قاعده مذکور نظر باغلب
و اکثر است تخلف آن قلیل و نادر است یا ایها الناس اتقوا ربکم و یا ایها الناس اعبدوا در سوره بقره
و یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا مکی بودن او ثابت شده در سوره تحریم قاعده بر

اصل است و این آیه و آنچه از این قبیل است بر سبیل قلت است متخلف بدلیل است این سوال و جواب
در سوره بقره گذشته و تشریح و توضیح شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من
نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما
رجالا کثیرا و نساء موصول با صله یعنی الذی خلقکم من نفس واحدة تا
آخر صفت است مر ربکم را **سوال** ترتب حکم بر مشتق دلالت بر علیت ماخذ اشتقاق او کند پس لازم آید
که خلقت آدمیان از نفس واحده خلقان بود وجه علت خلقت مذکور برای امر بتقوی چیست و
ابتنا تقوی بران وجه مبنی است **جواب** اتقا شکر نعمتهای خدای است و شک نیست که ایجاد اساس
همه نعمتهاست قبض نعمت موجب شکر شود و سبب سپاس کرد دیا گویند خلقت مذکوره که بدایع فطرت است
است دلیلی ظاهر بر کمال قدرت است و کمال قدرت موجب مخالفت بود سبب اتقا کردد و خطاب
یا ایها الناس عام است همه انام بانقاص است باهل زمان پیغمبر علیه السلام و مراد از نفس واحده آدم
صلوات الله و سلامه علیه **معنی** اینست ای مردمان با آنکه پیغامبر مبعوث سوی شماست از پروردگار
خویش بترسید و از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزید پروردگاری آنکه شما را از یکتن آدم بیافرید
کرد و زوجه او حوا از استخوان پهلوی او بیرون آورد **روایت** کرده اند چون مهتر آدم علیه السلام
آفریده شد تنها بود از نوع او کسی وی نبود همدمی نداشت که با او الفت گیرد و صحبت او پذیرد روزی
آدم در غنودن بود از استخوان پهلوی چپ او زنی نمود و تغیر باستخوان و جدا شدن آن آدم را آزار
نکرد و درد و رنج نیاورد که اگر برو آزرده گشتی دلهای ایشان الفت نپذیرفتی و بعضی خلقت حوا از
بقیه گل آدم دارند خلقت او از پهلوی او نه پندارند و این روایت با آیت خلق منها زوجها مناسب
با اختیار بعض موافق نمی آید و حوا بر وزن فعل است مونث احوی مشتق است از حوت و سمت حوا
لحوتها او لحوت فیها کما فی بعض الکتب و حوت سرخی را گویند که بسیاهی زند و از رنگ در آن
زوال نمود و از صفات ستوده است و بعضی گویند حوا مشتق از حی است حوا نام کرده لخلقها من حی

و این قول مشکل است زیرا که حی لیف مقرون بد والست حوا بدو وان مشتق از و نتواند بود لعدم الجنس
فی اللفظ مگر آنکه ابدان هر دو با نوا و بر سبیل تخمین و قایل شده اند و چون خلقت در اصل طبیعت او
خالی از ذکری نباشد خلقت حوا بعضی گویند در بهشت بود و بعضی گویند خلقت بیرون بهشت روی نمود
خدای عز و جل او را با آدم بدلی داد و سعادت صحبت والفت او روی نماد و خلق منها زوجها و معنی اول
اگر عطف بر معنی اول بر خلقکم من نفس واحدة باشد تکرار لازم آید زیرا چه مضمون جمله اول آنست که
همه آدمیان از آدم است و مضمون جمله دوم آفریدن همه از آدم و حوا و فرزندان اوست پس معطوف
بر جمله محذوف باید داشت ای خلقه من تراب و خلق منها و بث منهما اولادا ذکورا و اناثا و این بیان کیفیت
خلقت آدمیان و ترتیب شدن ایشان بود و بر معنی دوم یعنی بر آن وجه که از ناس مردمانی مراد بوند
که پیغامبر مبعوث میان ایشان است عطف بر مذکور باشد حاجت محذوف سوی محذوف نبود زیرا چه
بر این معنی تکرار نمی آید بلکه تعمیم بعد تخصیص می نماید چنانکه گفت یا ایها الناس بعثت رسول الله الیکم
اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق جمیع الآدمیین منها یعنی ای آدمیانی که مبعوث است
پیغامبر در زمان شما بترسید از خدای که آفریده است شما را از نفس واحد و آفریده است از آن نفس همه
آدمیان را تواند بود که حال باشد ای و قد خلق منها زوجها و این جمله متضمن است مر تقسیم آدمیان را
که مخلوق اند از نفس واحده آدم یکی از آن این که زوجه اوست مخلوق از نفس اوست بغیر انضمام
دیگری و اولاد او مخلوق اند از نفس او با انضمام مادر ایشان باز فرزندان دو قسم اند ذکور و
اناث پس صحیح است که گفت خلقکم من نفس واحدة و قد قسم اقاما و رویت بعضکم علی بعض بر این معنی
عطف نیز بغیر احتیاج سوی حذف درست آید و تکرار نباشد **سوال** رجالا و نساء جمع منکر اند در
اثبات واقع بر یک جماعتی غیر معین شود دلالت بر همه نکند انجمله مقصود همه رجال و همه نساء است استعمال
منکر یعنی همه چگونه روا است **جواب** دلالت جمع منکر بر یک جماعت غیر معینه در صورتی باشد که منکر
برای افراد و وحدت بود اما اگر تنکیر برای تکثیر تعظیم باشد دلالت بر اصناف جمع مذکور بکثرت و
عطف کند چنانچه در آیه وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک آمده و در کلام بعض افاضل

زوجها

لونباله

بعث الله رسل او انبیا صلوات الله علیهم اجمعین الی سبیل الحق هادین تحقیق شده مقصود تکذیب
بعض رسل و نبوت و بعثت بعض رسل و انبیا نبود بلکه مقصود تکذیب و تکثیر باشد اینجا از این
تصریح توصیف بکثرت بر تعمیم دلیل است و نیز تواند بود که نکره مثبته که موجب او وحدت است
بدلیل عموم مراد شود چنانچه در علمت نفس ما احضرت و علمت نفس ما قدمت و اخرت تحقیق شده
و در تمرة خیر من جرادة و غلمان خیر من علم و احد آمده و همچنین احرار خیر من عبید و رجال خیر من
نساء اینجا نیز دلیل بر عموم قایم است ایراد سوال مذکور غیر ملایم است **وَاتَّقُوا اللَّهَ**
الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ جمله و اتقوا الله عطف است بر
اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة در جمله معطوف علیه ذکر منعم و ذکر نعمت خلقت از نفس واحد
که از باب انعام و موجب نعمت مواصلت التی انعم بها علیکم حیث تساءلون فیما بینکم بذکره الا از
آن لون تساءلون بیدا اصل او تتساءلون بود تا را سین کرده اند و در سین ادغام کردند و در باب تفعل
و تفاعل ادغام تا در فا کلمه که مقارب باشد بسیار است چنانچه اطهروا و تراوة قل واو از باب
تفاعل فاعل کرد مشارکت فاعل شود اصل چنانچه در ضرب زید عمرو و تضارب زید و عمرو گویند واگر
در اصل فعل مفعولی غیر صالح برای شرکت بود در باب تفاعل باقی ماند چون تجاذبنا الثوب و
ربما بالثنه و ترافعنا القضیة الی القاضی اینجا تساءلون جیئ فی السوال ای یسال بعضکم بعضا شیئا و
هذا ذلک و فلک هذا مضاف محذوف ای یذکر بعضی تصفون تساءلکم یذکر الله و یذکر الارحام نصب و جر
خوانند جر عطف بر ضمیر مجرور که در به است و انند **سوال** در عطف بر ضمیر مجرور اعادت جار واجب بود
عطف و الارحام بر ضمیر به بغیر اعادت با چگونه باشد **جواب** ترک اعادت جار درین آیت بر سبیل
بر سبیل شده و دو بود شاذ منافی مصاحبت نباشد **معنی** اینست بترسید از خدای که یکدیگر سوال میکنند
و سوال خویش باو ذکر او یذکر ذی الارحام ملصق کرد انند چه عادت عرب بود در هنگام آنکه بعضی
یکدیگر سوال میکنند اعطنی بالله و اعطنی بالرحم بر زبان می آوردند و این را قسم سوال گویند
برای تحمید بر اجابت دارند چنانچه باید اجرنی عن کذا با کی که میخواند ایستاده شود

ابن عباس

حام

تبهیج ترست وشناعت وقباحت او اکثرست چه کسی را که مال نبود در خوردن مال دیگری مظنه حاجت
باشند وخوردن مال دیگری که بغیر حاجت خورند شنیع تر بود ازینکه دست بر مال دیگری می
برند إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ۝ این جمله تعلیل است مر نهی مذکور را تاکید او از
جهة آنست که خوردن مال یتیم علامت آن بود خورنده آن منکر مضمون جمله باشد وبودن آن گناه
کبیره معروف نبود بدانچه بودن علامت انکار تنزیل منزله منکر کرد جمله را موکد آورد معنی اینست
بدرستی خوردن مال یتیم گناهی کبیره است جفا بر یتیم صغیره است خورنده مال یتیم بی دیانت و
بی بهره بود وحیف کننده بر ضعیفی وعاجزی باشند وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ
النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ بالا ذکر یتامی بود درین جمله
از ذکر یتامی سوی ذکر زنان تخلص روی نمودن لاتقسطوا معمول است مر خفتم وخفتم با متعلقات
خویش شرط است وفانکحوا با متعلقات خویش جزاست معنی اینست واگر بترسید که عدل نگاه نتوانید
کرد وخایف باشید که مال یتیمان خواهد خورد وخوردن مال یتیمان را گناه بزرگ دانند این
که جور کردن بر یتیمان است باز مانید از بسیاری عمل زنان وجور کردن بر ایشان نیز باز مانید
که هر دو جرم است واز باب جور وظلم است پس نکاح کنید آنچه خوش آید وحلال دوگان دوگان
وسه گان وچهارگان چهارگان برین عدد زیاده میکنند تا در جور نیفتید بر توفیق این
آیه ونص در بیان عدد بود مسوق برای منع زیادة بر اعداد ثلثه باشد سوال واو برای منع زیادت
بر اعداد ثلثه باشد سوال واو برای جمع است پس مقتضی اباحت جمع میان اعداد ثلثه باشد اباحت
زن چنانچه مذهب بعضی بر مذهبان است آید جواب واو دلالت بر جمع میان اعداد ثلثه در اباحت به
نسبت جمیع مخاطبان را میکند از جمع در اباحت بر نسبت جمع مخاطبان جمع در فعل بر نسبت هر یکی لازم آید
یعنی مخاطبان را این هر سه عدد مباح است هر کدام که اختیار کنند روا است اما جمع در فعل روا نبود چه
اگر دو را با سه جمع کنند پنج بود واگر سه را با چهار جمع کنند هفت شود واگر پنج را با چهار جمع کنند نه

کردد

کردد عدد ورای اعداد ثلثه لازم آید نظر این ترکیب آنست که کسی گوید اقتسموا هذه الایة علی
هؤلاء مثنی وثلاث ورباع در حق جماعه مذکور امر هر سه عدد بود ونتوانند که غیر این قسمی دیگر
بنیاد نهند وبعضی واو را بمعنی او گویند دفع اشکال برین طریق جویند واین درست نبود صحیح
نباشد زیرا چه او دلالت بر اباحت احد اعداد کند بر سبیل تخییر یک عدد مباح شود وهمچنین نیست
بلکه هر سه عدد مباح عددی دیگر روا نباشد وبعضی گویند عرب مبتلا بود وخصلت ذمیمه بودند
در خوردن مال یتیمان وزنا کردن دلیری می‌نمودند چون آیت ولا تأکلوا اموالکم الی قوله
انه کان حوبا کبیرا نازل شد ایشان از خوردن مال یتیمان که گناه کبیره است توبه کردند باز
ماندند وبندامت وتوبه پیش آمدند فرمان آمد اگر شما از خوردن مال یتیمان که گناه کبیره است
بترسید واز خوردن آن باز مانید ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا که
در آن باب است بر خوانید پس نکاح کنید آنچه خوش آینده است مر شما را از زنان دوگان وسه گان
وچهارگان برین طریق مسوق این آیه برای اصل نکاح بود برای عدد نباشد وبعضی گویند عرب
زنان بی عدد در نکاح می آوردند وبرای ایشان کابین نتوانستن می بودند جور میکردند فرمان
آمد اگر شما از خوردن مال یتیمان بترسید واز جور بر ایشان بپرهیزید از خواستن زنان بخیر
یتیم را دوگان وسه گان وچهارگان نکاح کنید ونکاح کردن زنان یتیمه در جور افتید و
برین تقدیر نیز مسوق برای بیان عدد نبود بلکه برای بیان نکاح میکردند وایشان را با فرزندان
یتیم در خانه می آوردند ایشان را از نفقه پرورش فرزندان باز میداشتند ومشغول بخدمت خود
میساختند بر یتیمان مذکور جور بر رفتی ایشان ابتر وبی بهره گشتی زنان شد اگر شما از جور کردن
بر یتیمان میترسید بر شما زنانی که میخواهید جور میکنید زنان بی فرزند بخواهید تا بر یتیمان جور
نرود وحال ابتر نشود سوال زنان عقلا اند در حق ایشان من که برای عقلا است بایستی آورد کلمه ما
مخصص که برای غیر عقلا است چرا باستعمال کرد جواب زنان هرچند که عقلا اند ایشان را از جهه نقصان
عقل بمنزله غیر عقلا دارند استعمال کلمه ما که برای غیر عقلا است در شان ایشان سائغ پندارند جواب

دیگر آنکه کلمه ما چنانچه در غیر عقلا آرند در صفات عقلا نیز استعمال کنند چنانچه لا ادری ما زید
کریم ام لئیم یعنی ام فقیر **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً**
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق و تعقیب است
عتبار حکم و بیان است فواحدة مفعول فعل محذوف است ای الزموا واحدة او ما ملکت ایمانکم عطف
بر واحدة اگر عامل واحده اختاروا یا الزموا بود صحت عطف ظاهر باشد و اگر عامل او فانکحوا
دارند او ما ملکت ایمانکم معمول اختاروا یا الزموا بنیادارند **معنی** اینست پس اگر بترسید که در زیادت
بر یک این عدد نخواهید کرد و حقوق زنان ستوی بجای نخواهید آورد پس یک زن نکاح کنید و یک زن را
لازم گیرید زیادت کردن بر یک زن سایغ مدارید خود را بر جور مآرید یا کنیزکانرا بگوئید دیر
بسنده کنند **سوال** بر تقدیر خوف جور امر بنکاح واحده و امر بالتزام واحده در مقابله اباحت اعداد
مذکوره دلالت کنند برین تقدیری که در نکاح زیادت بر یکی خوف جور باشد نکاح یک زن متعین
شود و زیادت بر آن روان نباشد و در شرع با این جور و اگر عددی از اعداد مذکوره نکاح کنند نکاح
منعقد شود و احکام نکاح از حل وطی و لزوم مهر و جز آن مرتب میگردد **جواب** تواند بود از جهة خوف
جور نکاح کردن زیادت یک زن مباح نبود اقسام برد حرام لغیره باشد از جهه آنکه این فعل مفضی
سوی جور است موجب بدکاری افتد لیکن از جهة حل محل نافی انعقاد و منافی ترتب احکام نشود
چنانچه طلاق در حالة حیض و جمع طلقات ثلثه در طهر واحد مباح نیست بعد وقوع احکام طلاق و
وقوع احکام مرتب میگردد **ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا** الجمله معلله است ای
نکاح واحدة و التزام واحدة او ما ملکت ایمانکم ای عدم الزیادة علی الواحدة او ما ملکت ایمانکم
اقرب بان لا تعولوا ای لا تمیلوا الی الجور من عادت القدرة اذا مالت و من العول بمعنی الزیادة
علی القدرة المحدود و من العول فی مسایل الفرایض او من عادت بمعنی تحمل مرسه قال علیه السلام
من عال جاریتین حتی یبلغ الحدیث و تقدیر قوله ادنی اقرب ان لا تعولوا الموتة و هو کنایة عن
انتفاء کثرة العیال ای ادنی بان لا تکثر عیالکم فتحتاجوا مونتهم **معنی** اینست آن یعنی التزام

یکی و عدم

یکی و عدم زیادت بر آن نزدیکتر است بر آنکه شما سوی جور میل نکنید یا بر آنکه بر زنان جور نروید
و خود را و شما خود را الستم در جور نیفکنید یا بر آنکه شما را عیال بسیار نشود و تحمل بار آن نتی نفقه
سوال زنان و کنیزکان در بار گرفتن و محل زادن همچو حرایراند فلت عیال در ایشان بچه وجه دارند
جواب مقصود از بسری قضا شهوات است حصول ولد مقصود نیست عزل بغیر اذن او روا است پس
مظنه قلت اولاد باشد مستوجب تعلیل عیال شود بخلاف منکوحات که در آن عزل بغیر اذن روا
نبود لاجرم موجب تکثیر عیال باشند **وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً**
عطف است و شرط سابق نحلة منصوب است بر مصدریه ای و آتوا النساء صدقاتهن ایتاء تواند بود که
حال باشد از صدقاتهن حال کونها عطیة من الله و هبة منه فی حق النساء او حال کونها متحول من مو
عن طیب انفسکم یا حال باشد از فاعل و آتوا که مخاطب اند بمعنی ناحلین او روی نحلة و تواند بود که نحلة
بمعنی دین باشد نصب او از قبیل ضربته سوطا بود و آتوا النساء صدقاتهن ایتاء نحلة **معنی** اینست که
زنانرا مهرهای ایشان بواسطه دین و بداعیه دیانت بدهید و بدادن مهر اظهار خطرات آدم
یا گوئید بدهید مهرها از زنان در حالة که عطیه است از خدا و بخشش است در حق ایشان یا گوئید بدهید
مهرها از زنان در حالة که بطیب نفس خویش دهنده آید و بخوشی خاطر بذل کننده آید تواند بود خطاب
مر اولیا را بود که عادت ایشان بود مهر دختر قابض میشدند و دختر انرا نمیدادند ایشانرا فرمان
نه مهر دختران خویش که از شوهران ایشان می ستانید حق ایشان ایشانرا بدهید **فَإِنْ**
طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا
الجمله عطف است بر و آتوا النساء معنی این بیان بعد آن بیان است خطاب فان طبن لکم بروفق
خطاب اول است و نفسا تمیز است از فاعل طبن ای فان طاب نفوسهن لکم متعلق است بطبن بتضمین
وهبن و عن بتضمین متجافیات فکلوه جواب شرط است ضمیر لکن عاید است بر صدقات بتاویل
صداق هنیئا مریئا هر دو صفت اند مر مصدر محذوف را ای اکلا هنیئا مریئا مصدر اند یعنی هنأ و مرأ
ثبت یا حال است از مفعول لکن ای لکن حال کونه مریئا **معنی** اینست پس اگر خوش شود نفسهای آن زنان

ورود نص مستقبل است نه حول انزال بر مستقبل بود و ماضی بر نسبت زنان حصول بلوغ در مستقبل بود ان از
زنان نکنند ای وابتلوا الیتامی فان آنستم منهم رشدا فی حال صغرهم فادفعوا الیهم اموالهم وقت
بلوغهم من غیر تاخیر و تنکیر رشدا برای نوعیت است ای نوعا من الرشد و هو الرشد فی المتصرفات الا انه
و اگر در امتحان رشدی ظاهر نشود نزدیک امام اعظم تا بیست و پنج سال که دلیل رشد است اقامت مقام
رشد کنند و بر قول صاحبین سفیه را تا آنکه سفیه است از تصرفات باز دارند تصرفات او نافذ نبینداند
و مال او تسلیم او نکنند و در معرض تعرض و تلف ننهند تا آنکه رشد او بظهور پیوندد و عقل در او را
نبینند **و لا تأکلوها اسرافا و بدارا ان یکبروا** و اعطف
بر ولا تؤتوا السفهاء معنی اینست مخورید آنرا بر وجه اسراف و شتاب بر وجه پیشی گرفتن بر کبیر شدن
ایشان یا بمبادرت و المقصد آنکه پیش از بزرگ شدن ایشان چنین گوئید که مال ایشان بخوریم و تا ایشان بزرگ
نشده اند مال از ما نگرفته اند بهره گیریم **و من کان غنیا فلیستعفف**
و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف جمله شرطیه که جزاء او
امر است عطف است بر نهی سابقه معنی اینست و هر که از حکام و اوصیا غنی است از مال یتیمان عفاف
بجوید و در راه خوردن مال ایشان نپوید نگهبانی مال ایشان برای خدای کنند و درین کار رضا طلب
خدا و جزاء آخرت کنند و هر که از احکام و اوصیا فقیر باشد از مال یتیم بخورد بر وجهی که پسندیده شرع بود
یعنی بر قدر مزدوری کار و بر موازنه معتاد از مقدار **فاذا دفعتم الیهم**
اموالهم فاشهدوا علیهم این جمله عطف است بر شرطیه سابقه معنی آنست
پس چون اموال ایشان بسوی ایشان دفع کنید بر دادن اموال گواه گیرید مسلمانان مشاهده حال کنند
و بر دادن مال گواه شوند و در یا برات از تهمت بود ستاننده را مانع از انکار افتد **و کفی**
بالله حسیبا با زائده است ای و کفی الله حسیبا و حسیبا حال است یا تمیز است این جمله تذییل است
معنی اینست خدای جل و علا بسنده است در بنحال که حساب کننده است یا ازین روی که حساب کننده است
در کار شما قدر مرفوع و آنکه در حق یتیم خرج شده و آنچه در حق خویش خرج کرده اید میداند و جدا کردن حق

ن

حقی از باطل و صلاح از فساد میتوانند **للرجال نصیب مما ترک الوالدان**
والاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان
والاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا
این جمله او از دست در توریث زنان بیان حکمی است از احکام ایشان میان این جمله و جمله سابقه
اختلاف اختلاف بخبریت و انشائیت بود از جهت کمال انقطاع ترک عاطف سائغ نمود روایت
کرده اند اوس بن صامت انصاری وفات یافت و زن و سه دختر و دو پسر گذاشت پسران عم
او از مال گرد آوردند و دختران و زن او را محروم کردند وجه عادت ایشان در جاهلیت
این بود که زنان و اطفال را میراث ندهند جز مردان تیغ زن و مجاهد انرا نصیب از میراث نکنند
زن اوس مذکور پیش پیغامبر علیه الصلوة والسلام شکایت از ایشان کرد پیغامبر فرمود باش تا
خدای درین باب بمن چه وحی کند در آن حالت جبرئیل علیه السلام این آیه آورد پیغامبر صلی الله علیه
وسلم بر پسران عم اوس کس فرستاد که مال اوس را ابقا کنند و دست تملک کل آن مزنید خدای
عز و جل زنانرا نیز نصیبی از میراث وحی کرده تا آنکه در تعیین اوصافیت یوصیکم الله فی اولاد
کم نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر حکم حکم تعیین قرانی و بیان فرقانی زن اوس مذکور را
ثمن دادنیده و دختران را ثلثان و باقی پسران عم را نصیب گردانیده و بعضی گویند چون رفاعه
وفات یافت پسر و دختر گذاشت عم میراث او پسر برد و دختر را محروم کرد این آیت در شان او نازل
گشت مما قل منه او کثر بدل است از مما ترک ای مما ترک من قلیله او
کثیره نصیبا منصوب است بتقدیر اعنی یا حال موطئه است و بیان هیئت متعلق است بصفت چنانچه
جاءنی زید رجلا صالحا ای للرجال نصیب کائن من مترکه الوالدین و الاقربین معنی اینست که
مردان راست نصیبی از آنچه گذاشتند مادر و پدر و اقربای ایشان قلیل است یا کثیر جلیل است یا کبیر
در حالتیکه آن نصیب نصیبی مقدر است بتقدیری محمل که با آیت یوصیکم الله مقرر است **و اذا**
حضر القسمة اولوا القربی و الیتامی و المساکین

فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا الجملة بعد
ذکر انصبا مفروضه معترضه گشت برای بیان مسرع در حق حاضران هنگام قسمت انصبا مفروضه معنی
اینست وچون حاضر شوند در هنگام تقسیم میراث میان وارثان خداوندان قرابت که وارث اند
ویتیمان ومسکینان اجنبی پس ایشانرا از مال مقسومه نصیبه کنید وانچه خدای توفیق دهد بدهید واین امر
استحبابست بعضی گویند واجب بود هنوز واجب است مردمانرا وتحمل این راکه گذشته وبدین داب
وبگویید مرایشانرا سخنی نیک نرم که انچه میدهیم لایق شما نیست شمارا بیشتر ازین دادن بایستی
حوایج بسیار شماست القلیل عند الله کثیر معذور دارید مثل این سخنان نرم بگویید وخشنودی خاطر
ایشان بگویید بدرشتی پیش نیاید ودر نظر ایشان صورت کردن کسی ننماید بگویید که الله
معین نداریید بر توجه که ازین قسمت قسمت میراث مراد دارند مطالب برادان ورثه را بنداند
میراث خوار ایشان شده دیگری را ولایت نیست که از حق ایشان بدهد وچیزی از مال بردشت
کسی که اورا نصیبی تعیین نشده بدهد وبعضی گویند از قسمت مذکور قسمت موارث که در حالت مرض اموال را
قسمت کنند باید قربیان فقیر ویتیمان ومسکینانرا که در وقت قسمت حاضر شوند از جمله ثلث نصیب کنند
محروم نگردانند وچیزی بدهند ولیخش الذین لو ترکوا من
خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله
ولیقولوا قولا سدیدا ۝ لیخش امر غایبست جمله شرطیه یعنی لو ترکوا من
خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم صله الذین موصول با صله فاعلست مر لیخش فلیتقوا الله عطف است
بر لیخش ولیقولوا قولا سدیدا عطف است بر فلیتقوا الله قولا سدیدا مفعول مطلق است واین جمله
معترضه است برای تنبیه آنکه موروث را بر تصدق کل مال ارند وازکدا نستن بجای ورثت بازدارند
معنی اینست واگر بترسند از کار خویش ویاد آرند حال وروزگار خود کسانیکه اگر بگذارند از پس مرگ
خویش فرزندان ضعیف بر ایشان بترسند واز ضایع شدن بی مایه بودن ایشان بیندیشند پس اگر
بپرهیزند موروث یا در حال تمهید بر پراکنده کردن مال وضایع کردن ورثه نکنند وبگویند ست

خویش خیر بکن ورنه تو ترا کار نخواهد آمد وثمره آن در دنیا وآخرت روی ننماید واگر بگویند کنج
درست ام استوار اساس چنانچه پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم لان تدع ورثتک اغنیاء خیر من ان
تدعهم عالة یتکففون الناس زیادت بر ثلث تصرف کردن ندهند وبر دادن اجابت تمهید
نکنند ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما
یاکلون فی بطونهم نارا ظلما منصوبست از جهة آنکه مفعول مطلق است
از قبیل ضربته سوطا ای یظلمون ظلما او یاکلون بظلم یا مفعول فیه است ای وقت ظلمهم یا مفعول له است
مر فعل محذوف را ای یاکلون اموال الیتامی ظالمین او ذوی ظلم وجه تاکید آنست کسانیکه مال
یتیمان میخورند وبرخوردن آن دلیری میکنند حال ایشان امارت آنست که ایشانرا ایمان باز
نمیدانند مضمون جمله را منکر انند از جهة ظهور علامات انکار ایشانرا بمنزله منکران
کرده جمله را موکد آورد نارا مفعول یاکلون است مراد از نار حرام است از باب مجاز مرسل بذکر
مسبب خاص وارادت سبب است بر طریق انی ارانی اعصر خمرا واگر آتش بر حقیقت دارند خوردن
آتش بر وجه تمثیل بنه ارند چنانکه گویند خاک در دهن او افتاد وخار در چشم او خلیده
سوخت شکم او تر خمید یا گویند فلان گوشت خوک میخورد یا خون آدمی میاشامد ودر انما یاکلو
فی بطونهم نارا قصر قلب است بر تقدیر تمثیل بودن او نارا بر حقیقت یعنی یاکلون فی بطونهم نارا
لا طعاما بود بر تقدیر مجاز مرسل وارادت حرام یعنی یاکلون فی بطونهم حراما لا حلالا تنزیل
اصرار ایشان بر خوردن حرام منزله اعتقاد استحلال وجمله معترضه است برای وعید وکسانیکه
مال ایشان میخورند وبخوردن مال ایشان بر ایشان ظلم میکنند معنی اینست بدرستی آنکسانیکه
میخورند مال یتیمان را خوردنی بظلم یا در حالیکه ظالمان میخورند مگر حرام را که سبب آتش است یا
گویند مگر آنکه عین آتش را میخورند در حدیث است روز قیامت اکل مال یتیم را از گور برانگیزند
وحال این باشد که از گور او واز دهن او واز گوش او وبینی واز چشمهای او دود بیرون
آید وبشناسند مردمان این حال علامت ظاهره بر خوردن مال یتیمان باید ودر حدیث دیگر آمده است

بانند جز در حکم مذکور جمیع غیر ابن عباس اتفاق دارند بر قول کسی خلاف واحد مانع تحقق اجماع بود که
خلایفه باشند علما قول عامه صحابه گرفتند و بر قول ابن عباس که مخالفت عامه صحابه است نرفتند و
تواند بود که میراث دو دختر ثلثان متروکه اختین که در آیه یستفتونک فی الکلالة منصوص علیه است
گفته باشند که چون دو خواهر ثلثان متروکه ببرند دو دختر که اقرب از دو خواهرند کمتر از ایشان
نیابند میراث دو دختر اگرچه در آیت مذکور نیست بدلایل مذکور ثلثان گفتند **ولابویه**
لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد
السدس مبتداست ولابویه خبر مبتداست لکل واحد منهما بدل است از ابویه بدل بعض از کل چه هر یک
از دو بعض دواست و تواند بود لابویه خبر باشد مر مبتدای را که محذوف است بدلالت سیاق ای لابویه
السدسان احتمال تقسیم بر وجه للذکر مثل حظ الانثیین داشت انجمله منهما آورد تا بیان کند که تقسیم
سدس میان ایشان بر وجه تنصیف است بر وجه تثلیث ان کان له ولد واو شرط است مر استحقاق ابویه
سدسان را شرط است از جزا اکتفا بما مضی و جمله بر هر دو وجه عطف است بر للذکر مثل حظ الانثیین
یا عطف است بر یوصیکم الله فی اولادکم از باب عطف اسمیه بر فعلیه که آن در بیان میراث اولاد مذکور
شده و انجمله برای بیان میراث ابوین آمده چون میراث ابوین از جهت دلالت سابقه ثابته است
در بیان آن تغییر باسمیه کرد و میراث اولاد از جهت وسیلت لاحقه حادثه است در بیان آن فعلیه آورد
معنی اینست وصیت میکند شما را خدا بیان میکند حکم میراث پادر اولاد شما مثل للذکر حظ الانثیین
لابویه لکل واحد منهما السدس میگوید میان اولاد متوبت تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین و میان مادر
و پدر بر تقدیر وجود اولاد متوبت تقسیم سدسین میگوید و بر تقدیری که ولابویه خبر مبتدای محذوف دارند
بتقدیر ولابویه السدسان پندارند معنی همین بود که گفتیم مقصود همین باشد که بیان کردیم لیکن
بر این وجه جمله لکل واحد منهما السدس تکمیل بود زیرا چه جمله ولابویه السدسان که مقصود از تقسیم لنصفه
است تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین بود انجمله برای دفع است وهم بر وجه تکمیل روی نمود و تواند بود که و لا
بویه عطف بر فی اولادکم باشد بتقدیر یوصیکم الله لابوی المیت بود و جمله لکل واحد منهما السدس بیان ایضا

درحق

در حق ابوین دارند یا همچو للذکر مثل حظ الانثیین معمول القول محذوفه پندارند و هذا وجه بدیع
معنی بر این وجه چنین باشد خدای حکم موارثیت بیان میکند در شان اولاد شما للذکر مثل حظ الا نثیین
و در شان مادر و پدر شما لکل واحد منهما السدس میگوید و در ایراد ضمیر غایب در لابویه فی اولادکم
بصیغه خطاب التفات است از خطاب بسوی غیبت و در افراد ضمیر بعد ایراد ضمیر کم فی اولادکم بصیغه
جمع نیز التفات است و سر آنست که نسبت ابوین بصیغه تثنیه بسوی واحد آید چه برای نسبت جمع ذکر آباء
و امهات باید بخلاف اولاد که صیغه جمع است مضاف بسوی جمع بود و معنی جمع موافق باشند **فان**
لم یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث
فلامه بضم و کسر همزه خوانند معنی یکی دانند عطف است و شرطیه سابقه معنی اینست پس اگر میت را
ولدی نباشد و وارث از و مادر و پدر او باشند ببیان ضرورت معلوم شود که پدر را ثلثان بود اما
اگر ابوین و وارثی دیگر باشد چنانچه با ابوین زوج یا زوجه بود مادر را بعد ادای نصیب زوج و زوجه ثلث
باقی آید بگر نزدیک ابن عباس رضی الله عنه که مادر را در این صورت نیز ثلث کل باشد و در این آیه حصه
مادر بصریح بیان شده و حصه یکی تعین شود ما بقی ببیان صورتی دیگر باشد **فان کان**
له اخوة فلامه السدس این شرطیه عطف است سابقه اخوة اینجا برادران
و خواهران را متناول شده بر طریق ابوین از باب تغلیب ذکور و اناث آمده اخوة را متناول
تثنیه و جمع پندارند در دو برادر و سه زیاده بر آن یک حکم دارند سوال صیغه که موضوع برای جمع بود
تثنیه با چه طریق متناول شود جواب بارادت ما فیه اجتماع بود زیرا چه در تثنیه اجتماع دو فرد ثابت
بود صیغه جمع ارادت و جمع و تثنیه از باب عموم مجاز باشد معنی اینست پس اگر باشند مر میت را با مادر
و پدر برادران یا خواهران دو یا سه زیاده بر آن از مادر و پدر یا از پدر یا از مادر مادر را سدس بود
و پنج سدس پدر را باشد و برادران مذکور مادر را از ثلث بسدس آرند اگرچه ایشان با وجود پدر از میراث هیچ
خبری نم ارثند و این را حجب نقصان گویند **من بعد وصیة یوصی بها**
او دین خبر مبتدا محذوف است ای و ما ذکر من المواریث من بعد وصیة یوصی بها او دین یوصی

بصیغه معروف او مجهول خوانند و معنی بر حسب آن دانند و تنکیر وصیت برای نوعیت است برای آنکه
از وصیت یعنی وصیت بثلث باید انچه کم از ثلث بود چه وصیت بزیاده از ثلث روا نباشد و همچنین
تنکیر دین برای نوعیت است مراد دین عباد است دین الله از صدقات واجبه غیر مراد است **سوال** دین مقدم است
بر وصیت در ذکر از وصیت موخر **جواب** تقدیم بنوع واجب در نشان بنوع اهتمام و مبالغت فایده داده
معنی اینست ابت هم بعد وصیتی است که بسبب بدان وصیت بر قدر ثلث و دین مقدم بر مواریث بود
آن مقدار که بدین و وصیت متعلق بود در ان وارث راحق نباشد **اٰبَآؤُكُمْ وَاَبْنَآؤُكُمْ**
لَا تَدْرُوْنَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا اباؤکم مبتداست و ابناؤکم
عطف بروست ایهم موصول است صدر صله او محذوف است از ینجهت مبنی بر ضم شده بر طریق انتزعن
من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا موصول با صله مفعول لا تدرون و لا تدرون با معمول
خویش خبر مبتداست نفعا تمیز است از فاعل اقرب لکم متعلق است بنفعا مقدم است از ینجهت که ظرف است
کلام محمول است بر تعلیم و تاخیر این مبتدا با خبر خویش یعنی جمله اباؤکم و ابناؤکم تا آخر معترضه است برای
بیان وجه تقدیر کردن خدای اسهام کردن وارثان و ابطال وصیت در حق ایشان و بیان اینکه
فرایض در حق مادر و پدر و قرابتان که بآیت کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة
للوالدین والاقربین ثابت شده بود بآیت مواریث یعنی یوصیکم الله فی اولادکم تا آخر نسخ آن
روی نمود و قول پیغامبر علیه السلام ان الله تعالی اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث منافق این
ناسخ آمده **معنی** اینست نمیدانید که کدام کس از پدران شما و پسران شما نزدیکترین شما از روی سود مند
بودن و کدام کس بیشتر از بیشتر است از روی منفعت و مودت نمودن تا بعین نصیبها ایشان نشما مفوض
نشود و تقدیر سهام ایشان بشما کرده شما میان ایشان انکه نافع تر است شما را در دین و دنیا
نمیدانید و شما ترجیح بعضی بر اعتقاد سود مند بودن بعضی بعضی میکردانیده خدای عز و جل سهام را
تعیین کرد و تعیین شما در حق ورثه در خبر اعتبار نیا ورزد و تواند بود که جمله مذکور معترضه باشد برای منع
کسانیکه بطمع میراث موت مورثان اغنیا خواهند تا میراث ببرند برین تقدیر قریب نفع کنایت از

موت بود چه موت مورث موجب نفع باشند در دنیا اگر عطف غنی باشند برسیدن میراث و در آخرت
بر نفع درجه وارثان اگر او صاحب درجه بود و عند الله میراث باید بقوله تعالی والذین امنوا و اتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء و این هر دو نفع بموت متعلق است پس
قرب نفع از قرب موت هم شود و جهالت قریب موت آباء ایشان که ظاهر است ان قریب موت است
و ابناء ایشان که ظاهر در ایشان بعد موت است مستلزم است مر جهالت قریب موت مورثان مخاطبان
بر نسبت مخاطبان و جهالت قریب موت مورث و خواهش وارث مانع است از جزم دانستن وارث
بر موت مورث و خواهش آن برای سود مند شدن وارث بمیراث او چه نمیداند که اول مورث
بمیرد یا اجل دامنگیر آرزو کننده بگیرد بدین وجه **معنی** اینست پدران شما و پسران شما که اصول و فروع
شما اند نمیدانید شما که اول کدام فریق خواهد مرد نخستین کدام کس تتر است مرگ خواهد خورد پس چگونه
دانید که اول مورث خواهد مرد و شما میراث او خواهید برد پس مثل این خیال در سر دارید این اندیشه
در دل آرید مرگ کسی مانند نمیدانید و خاطر بد خواهی کسی منهید **فَرِيْضَةً مِّنَ اللّٰهِ** تاکید
مضمون جمله ما تقدم است منصوب است بفعل از قبیل له علی الف درهم عرفا ای فرض هذه الفرائض
الثلثین والنصف والثلث والسدس فریضة من الله و قدرت هذه التقدیرات تقدیرا من الله **معنی**
اینست متعین کردانیده شده است تقدیر کردنی از حق جل و علا **اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا**
حَكِيْمًا این جمله تذییل است تاکید جمله از جهت ایراد ثنا باری بر وجه موکد است و استواری است
معنی اینست بدرستی که خدای دانا است اجل وارث و مورث بداند حکیم است بحکمت خویش کسی را دیر زیاند
و کسی را زود میراند **وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ اِنْ لَّمْ**
يَكُنْ لَّهُنَّ وَلَدٌ ان لم یکن لهن ولد شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما فهم و جمله ولکم نصف
ما ترک ازواجکم عطف است بر جمله ولابویه لکل واحد منهما **معنی** اینست و شما راست نصف متروکه زنان شما
باشند اگر زنان را فرزند نبود **فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ**
مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُّوْصِيْنَ بِهَآ اَوْ دَيْنٍ

حدهای است که خدای تعیین کرده است تجاوز را از ان در حیز منع آورده و هر که اطاعت کند خدای را و
رسول او را در اوامر و نواهی در آرد خدای او را یا در آریم او را علی اختلاف القرائتین در بهشتها با غایت
که روانست جویها از زیر درختان یا بناهاء آن در ینحال که جاوید باشند در ان و در آوردن به بهشت
وجه خلود فوز عظیم رستگاری فخیم است و هر که بیفرمانی کند خدای را و رسول او را در آرد خدای او را یا گویند در
آریم او را در آتش سوزان در ینحال که جاوید باشند در ان و خلود عصات در نار نزدیک اهل
سنت و جماعت عبارت از طول مکث بود بر حقیقت نباشد و اگر بر حقیقت دارند محمول بر استحلال
پندارند یا در عموم حدود الله ایمان نیز در آید از تعدی جمیع حدود الله تعدی از حد ایمان آید و خالدین
فیها صفت جنات و حال را فیه و خالدا فیها صفت نار نتواند بود زیرا چه اگر صفت جنات و خالدا
صفت نار باشد صفتی جاری بر غیر من هی له ابراز ضمیر در و واجب آید و اینجا ابراز ضمیر نشده پس
چاره نبود که حال از ضمیر یدخله باشد **وله عذاب مهین** این جمله نیز حال
معنی اینست مر او راست عذابی خوار کننده و بهوان و خواری افکنده و این اخبار استحقاق
بود اخبار از وقوع نباشد چه وقوع عذاب در حق عاصی متیقن ندارند متعلق بمشیت پندارند

واللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا
علیهن اربعة منکم در آیت للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون
وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون توریث زنان ذکر کرد و عنایتی در باب ایشان آورد
درین آیت عقوبتی از عقوبات زنان مذکور شده و ذکر جنایات از جنایات ایشان آمده و
معنی یفعلن است چنانچه در آیت ولا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا ای بما فعلوا گفته اند و زنا را
فاحشه گویند چه قبیح او از بیشتر گناهان بزرگتر است و وزر او از اکثر گناهان اکبر است معنی
و زنانی آنکه زنا کنند و فاحشه زنا را مرتکب شوند از زنان شما ای مسلمانان پس گواه گیرید بر ایشان
کس را از زمره مسلمانان و بر زنان این **فان شهدوا فامسکوهن**
فی البیوت حتی یتوفیهن الموت او یجعل الله لهن

سبیلا این جمله شرطیه عطف است بر فاستشهدوا معنی اینست پس اگر چهار کس گواهی دهند
بر وقوع زنا متفق شوند پس زنان زانیه را در خانها حبس کنید و در خانها نگاه دارید بیرون شدن
مگذارید تا زجر بر فعل گذشته بود و صیانت از فعل آینده باشد تا آنکه موت یعنی ملک الموت جانهای
ایشان بستاند و ایشان را متوفی گرداند و تواند بود موت را در نسبت هلاک ستاننده جان تشبیه کنند
و صفت شود بر تخییل صفت او سازند یا بگرداند خدای برای ایشان راهی یعنی نکاحی روزی کند یا توبه
نصیب گرداند یا بیان حکمی دیگر غیر حبس کردن آید و نزول وحی مشتمل بر بیان آن روی نماید چنانچه در
حدیث آمده روزی پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد نزول این آیت بیرون آمد و دم از بیان حکم سلف زد
فرا عنی قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة ورجم بالحجارة
کشف و ظهور حکم زانیات است **واللذان یاتیانها منکم فاذوهما**
واللذان بتشدید نون مکسوره و بتخفیف او خوانند و معنی او یکی دانند و موصول با صله مبتداست فاذوهما
خبر مبتداست و جمله عطف است بر جمله واللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم معنی اینست و مردی و زنی
آنکه ایشان زنا کنند و خود را در ورطه فاحشه افکنند پس ایشان را برنجانید و دلهای ایشان آزرده گردانید
تعییر و تشنیع ایشان بجویید مرد را گویید از خدای نترسیده که اینچنین جریمه عظیم بر خود پسندیدی زن را
گویید شرم نکردی کاری زشت آوردی و خود در بدی عار و ننگ اقارب و عشایر بر خویش گزیدی
نظیر مانند این تشنیعات و امثال این توبیخات کنید و دم تادیب و توبیخ زنید و درین آیت ذکر زانی
و زانیه بر وجه تغلیب بر صیغه تذکیر کرد اللذان یاتیانها بر طریق زید و هند آورد **فان تابا**
واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا
رحیما جمله فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما عطف است بر جمله فاذوهما و جمله ان الله
کان توابا رحیما تذییل است تاکید جمله از جهت ابراز وعد بر وجه وکادت است و مثل این تاکیدها نیز مبالغه را
عادت است معنی اینست پس اگر توبه کنند و در صلاح در آیند و سیمای صالحان نمایند پس از ایشان
اعراض کنید و از تشنیع و توبیخ باز مانید و ایشان را زانی و فاسق نخوانید و طعنه مزنید و سرزنش مکنید

بپرستی خدای قبول کننده توبه و بخشاینده است و در تغییر آورده است جمله و اللذان یاتیانها منکم
فاذوهما در نظم موخر آمده پس در نزول مقدم شده در حق زانی رنجانیدن زنانی از تغییر و تشنیع
و تهدید و توبیخ بود بعد از ان بآیت فامسکوهن فی البیوت عقوبت حبس ایشان روی نمود بعد
بآیت الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت بعده اطلاق آیه جلد باست
رجم در حق محصن الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله منسوخ پیوست بعد تلاوت این
آیت منسوخ شده و اتفاق بزرگ کتابت او در مصاحف آمده قرا نرا بخوانده لیکن حکم ان باقی
ماند و بعضی گفته اند اختلاف نازل است در شان زنانی که میان خویش کار بد کنند و در مالیدن فرج
بفرج لذت گیرند و آیت و اللذان یاتیانها منکم در شان دو مردی که میان خویش کار بد آرند
خود را بلواطت در نجاست افکنند بر این توجیه از باب نسخ نبود و از قسم تبدیل نباشد زنا از کارها
ضار است در دنیا و آخرت نابکار است در دنیا آبرو ببرد شرمنده و شرمسار سازد و در آخرت
بی‌وقر کند و در دوزخ اندازد و در عرصات قیامت آلت زانیان مردان بر پیشانی زنان ظهور
یابد هر یکی بمشاهده این علامت گناهکاری است دریابد و در دوزخ فرج زانیان گنده گردد
که مشام اهل دوزخ از ان بر نیزد و در حدیث آمده بپرهیزید از زنا که در زنا سه عقوبت در دنیا
است و سه عقوبت در آخرت در دنیا رونق او را ببرد و عمر او کوتاه کند و رزق را تنگی آرد و فقر را
بد و کمار و و در آخرت سختی حساب مبتلا گرداند و بخشم خدای آرد و بعذاب دوزخ بسپارد هم دا
که کلمه کفر باکراه رخصت نبرد و زنا از کبایر است بهیچ عذری اباحت نگیرد زنا در جمله ادیان حرام
اگر بحث او شرع وارد نشدی طبع حرام بنداشتی این بی باک و ناپاکی عاقل بر خود روا نداشتی
جبرئیل علیه السلام بپیغامبر صلی الله علیه و سلم از حال جعفر طیار خبر کرد که خدای عز و جل چهار خصلت
جعفر طیار را سپاس داشت و بدان سبب نظر رحمت بر و گماشت پیغامبر صلی الله علیه و سلم جعفر را
طلبید و از ان خصلت پرسید جعفر گفت یا رسول الله اگر غیر تو سایل بودی دل من بجواب توجه ننمودی
اما چون تو پرسیدی چاره ندارم هر چهار در نظر تو بشمارم یکی آنست که من در جاهلیت بت پرستیدم

کم سرنهادن

کم سر نهادن در پرستش بتی که هیچ نفع و زیان ندارد و نپسندیدم دوم آنکه وقتی خمر نیاشامیدم
وازالت عقل بحرف جایز ندیدم سیوم آنکه در عمر خویش زنا نکردم و خود را برین رسوائی نیاوردم
چهارم آنکه از هنگام بلوغ دروغ بر زبان من نرفت من سخن نابوده ملوث نگشتم پیغمبر فرمود که انسان
بدین خصلتها مرتبه طیران یافته و با فرشتگان طیار گشته **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ**
لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن
قَرِيبٍ سابق ذکر توبه چنانست که سامع در شان قبول توبه و زمان اعتبار آن مسافت نمود بر
سبیل استیناف فصل کرد این جمله را بغیر حرف عطف آورد واز توبه قبول توبه مراد بود قال باب الله
علیه ای قبل الله توبته یعنی انما التوبة علی الله انما قبول الله التوبة باشد و قید بجهالة قید واقعی است که
کننده نادان است یا دانائی و منزل منزله نادانی است *معنی* اینست نیست قبول کردن خدای توبه را مگر
بر کسانیکه بنادانی بدی کنند بعد از ان پشیمان شوند و زبان قریب در باب توبه بمقابله حتی
اذا حضر احدهم الموت آورده و قسم او ذکر کرده مقابله مذکور دلالت میکند تا آنکه وقت حضور مرگ
نشده و زمان یاس یعنی وقت معاینه فرشتگان و نزع جان نیامده زمان قریب بود هنگام قبول
توبه باشد در حدیث آمده ان الله یقبل التوبة العبد ما لم یغرغر غرغره هنگام یاس است و وقت نزع جان
و دیدن فرشتگان و نا مسموع بودن ایمان مر مردمان است تا اگر مسموع شود ایمان یاس نبود معتبر باشد
علی در علی الله تاکید برای وعده است بر وجه استعارت چه لزوم وجود قبول بر حکم وعده میماند باستعمال
علی که صیغه وجوب است بر وجه استعارت واجبه میخوانند و معتزله که بر حقیقه دارند اصلح بر خدای واجب
بندارند **فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** فا در جواب شرط محذوف است ای
ان تابوا من قریب فاولئک یتوب الله علیهم *معنی* اینست پس آنان ای محمد یعنی تایبان اگر در زمان
قریب یعنی پیش از غرغره توبه کنند خدای توبه ایشانرا قبول کرداند و بدرجه التایب من الذنب کمن
لا ذنب له برساند و این تکرار دال است برینکه توبه پیش از غرغره البته مقبول است و لا محاله بالمقبول
موصول است **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** این جمله تذییل است *معنی* اینست و هست

واگر اولی و اسلم پنداشته و بر اختیار آن دو وجه گفته یکی آنکه اگر قبول توبه عاصی در حالت یاس که
سبیل حتم و لزوم باشد و متعلق بمشیت بود حالت اختیار و حالت اضطرار برابر شود و میان
یاس و حالت اضطرار برابر باشد و میان برابری حرف دوم آنکه هیچ عاصی را احتمال عذاب و دخول نار
نباشد زیرا که هیچ عاصی نیست که در وقت یاس تایب نشود و از گناه پشیمان نمیگردد چنانچه هیچ کافر
نیست که در حالت یاس تایب نشود و ایمان نمی آرد لقوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به
قبل موته و قوله تعالی فلما راوا باسنا قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا پس خرد مشکل است و جدا و مفصل است زیرا که تعلیق عفو بمشیت
حکم العاصی اذا مات بغیر توبه فهو منه فی مشیة الله تعالی ان شاء عفا عنه و ادخله الجنة و ان شاء
عفو به تقدیر ذنبه بغیر توبه تایب بود اگر تعلیق مذکور بعد از توبه ثابت شود حکم توبه و عدم توبه
برابر باشد توبه را هیچ اثر ظاهر نشود که مشیت عفو و عذاب بر هر دو تقدیر ثابت بود زیرا که
در وقت یاس ماهیت توبه که پشیمانی از معصیت از انرو که معصیت است معلوم است که با شرایط صحت
آن حاصل گشته یا معلوم است که ماهیت توبه با شرایط صحت آن بحصول نه پیوسته یا در هر دو قسم
قایلی بجهالت شوند و هر دو شق تردد را مجهول گویند آن معلوم است که حاصل نشده احتمال قبول
نبود قبول او معلق بمشیت نباشد و آن معلوم است که صحت شرایط حاصل شده و توبه با شرایط
صحت آمده قبول واجب دارند عدم قبول سایغ نه پندارند چه بعد از ثبوت صحت عمل میت عدم
قبول یعنی ضایع کردن عمل باشد و ان لقوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین منتفی بود و اگر
مجهول است لا یدری گشت واجب باشد و اگر بقوله تعالی بمعنی افزودن ثواب و تضعیف اجر گویند
که همان معنی القبول لا یدری گفته اند مشیت در قبول بدین معنی در همه اعمال در همه اوقات ببایان
توبه یاس و غیر آن در معنی فرق بود و اگر گویند بسبب الحیثین توبه برای ترتب عفو متعلق
بمشیت باید داشت و ترتب عفو بر و متعلق ببا باید پنداشت هم مستقیم نباشد و درست نبود
زیرا که توبه مذکور اگر شرایط صحت پیوسته ست او برای عفو گناه بدلایل قطعیه ثابت گشته و اگر

اینجا دو حالت صح

شرایط

شرایط صحت موجود نبود احتمال قبول بر وجه حتم نباشد چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت
پس دعوی تعلق توبه مومن عاصی از معاصی در وقت یاس بمشیت صحت نمی پذیرد و بهیچ وجهی قرار
نمیگیرد و جهی که برای اثبات دعوی مذکور گفته هر دو مشکل اند محل نظر و تامل از وجه اول یعنی
لزوم تسویه میان حال اضطرار و حال اختیار مبنی برین است که توبه مذکور اضطراری است توبه که
عبارت از ندم و عزم بر عدم است اختیاری است و فعل اختیاری بی اختیار نباشد ندم و عزم
که اختیاری است حاصل نشود و چون توبه حاصل نشود محل مشیت نباشد وجه دوم یعنی لزوم عدم
صلاحیت عذاب در حق هر مومنی که عاصی است باعتبار آنکه هیچ مومنی عاصی نیست که در وقت یاس
توبه نمیکند و پشیمان نمیشود هیچ کافر نیست که در وقت یاس ایمان نمی آرد و دل بر تصدیق نمیگمارد
در حیز منع است کسند منع آنست که برای ایمان آوردن هر کافری در وقت یاس قرآن ذکر کرده دلیلی
آورده برای توبه هر مومنی عاصی از معاصی دلیلی ذکر نکرده و آیتی و حدیثی درین باب بنا وارد هیچ
حکم بود دلیلی ثابت نشود دعوی مذکور درین محل درست نبود تا اینکه مومن در وقت که ممکن است
که بهوش باشند وقت بهوش محل توبه بود پس تحقیق توبه مذکور با احتمال سطور مسلم ندارند در
حیز منع نه پندارند اما ایمان آوردن کافران در وقت یاس بدلیل وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن
به قبل موته و آیت فلما راوا باسنا الایة ثابت گشته و با اختیار مخبر صادق پیوسته که بهوش ندارند
منزل او بر ایمان آوردن ار آیند چون ایمان بغیب نبود بقبول نه پیوندد و بر مشاهده عذاب مستلزم
توبه نبود زیرا چه یقین ایمان که همچو بعض اعمال است در غیر حالت یاس موجب توبه نمیشود محتاج سوی
اختیاری علاحده میگردد و بعد یقین عیانی توبه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیار چگونه حاصل
شود اگر اینجا سوال کنند ایمان نیز فعل اختیاری است چه تصدیق و اقرار بغیر اختیار نمیشود پس
ایمان نیز اضطراری بود با اختیار متعلق باشد ایمان کافر در وقت یاس اختیاری بود و مهتدی
نگردد جواب آنست شک نیست که ایمان فعل اختیاری است با اختیار حاصل میشود لیکن شرط صحت او
در حق او کونه الایمان بالغیب قایمت می باشد زیرا چه ایمان بران از فرشتگان و امور آخرت بر

و همچنین نیست بلکه ماهیت صح

غیب فرض بود بمشاهده بوستن ایمان بغیب نیست بمشاهده برخلاف آن معنی است چنانچه در آیه یوم یاتی بعض آیات ربک لاینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و آن ده بر صحت توبه عاصی از معاصی بعد ظهور آیت تصریح کرده بعد مشاهده فرشتگان موت امور اخروی و علامات قیامت توبه مومنان از گناه کبیره مقبول آن بر وفاق مسموع و معقول از کتب معتبر منقول است

یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها

در آیت واللاتی یاتین الفاحشة بیان حکم زنان بود درین آیت حکمی از احکام نکاح ایشان روی نمود لا ترثوا النساء فی محل رفع است مرلا یحل کرها بضم کاف و فتح او خوانند بضم بمعنی اکراه و فتح بمعنی کراهیت دانند و مهر دو وجه بر نصب حال است بمعنی مکرهات او کارهات یا بر مصدریت از باب ضربته سوطا ای لا یحل لکم ان ترثوا النساء ارثا باکراه او بکراهیت روایت کرده اند در جاهلیت و در آغاز اسلام نیز عادت بود چون مردی وزن گذاشتی پسر سبب که از زنی دیگر بودی الاقرب فالاقرب او جامه خویش بران زن یا بر خیمه او انداختی زن میت باهم بمهر قدیم منکوحه خویش ساختی این آیت در منع ایشان وارد گشت و این نظم در بازداشت ایشان بورود پیوست یعنی اینست ای مومنان زنان اموات با اموال اموات وارث شوید یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگیرید زنان ایشان را بکره میگیرید و بعضی گویند که ایشان زنان اموات را منکوحه میساختند و محبوس میداشتند تا آنکه بمیرند و بر حکم شوهری بمردن از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که بدین طریق بدین آیت نوع میراث منع فرموده و فیه کرها قید واقعی ست احالا بود بر طریق خشیة املاق در آیت ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق باشد دلالت بر جواز نکند که در صورت انتفاء آن قید نهی از وارث گشتن بود

ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما اتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة

این نهی بر جمله لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها اگرچه بصورت خبر است معطوف شده زیرا که اعتبار آنکه نفی حل اثبات تحریم است یعنی

لا ترثوا النساء کرها آمده الا ان یاتین استثنا مفرغ است ای لا یاتین فی جمیع الاوقات الا وقت اتیانهن بفاحشة مبینة ای تحریم الزنا فیمسکن فی البیوت و یمنعن عن تزوج الازواج علی وجه عقوبت الزنا روایت کرده اهل مدینه در منکوحه ساختن زنان پدران و قرابتان و نهج مسطور استمتاع مقصود داشتند بدین عمل ایشان را از شوهر دیگر باز میداشتند تا ایشان را محبوس دارند و بترک دخول و ترک انفاق بیازارند و امساک آیند و طلب خلع نمایند و از زنان بدین جفا و بلا اموال ایشان که پدران یا قرابتان ایشان داده بودند رسانیده تا آنکه کبشه بنت معن انصاری که زن ابو قیس بن اسلت انصاری بود بعد مردن او پسر او محصن بن ابی قیس بروی جامه انداخت او را منکوحه خود ساخت بر وی جفا میکرد و او را بیوه می آورد نه وطی میکرد و نه نفقه می آورد و نه بیرون آمدن رخصت میداد و نه رهایش بروی میکشاد کبشه نزد کور بنت پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد و حال خویش باز نمود پیغامبر صلی الله علیه و سلم او فرمود در خانه بباش تا آنکه در شان تو خدای فرمان فرستد و بیان حکم کنند زنان دیگر که همین حال داشتند دل بر سوائی که کبشه کرده بود کماشتند پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و قصه خویش عرضه کردند این آیت نازل گشت و حکم حادثه بیان پیوست یعنی اینست و منع مکنید زنان را از خواستن شوهر منکوحه ساختن ایشان بر نهج مذکور و آزردن دل ایشان بر وجه مسطور جفا و عنا بر ایشان مکمارید و جامه انداخته بی حظی و نهی در بند مدارید برای آنکه بعض چیزی بران یا اقارب شما داده اند بمیرید یا ایشان را بفقر و احتیاج بمیرید و این محض جفا و عین خباثت و بعضی گویند ضمیر لا تعضلوهن و منکوحات مورثات که بعد مردن شوهران ایشان بران ایشان جامه خویش بیندازند او بکره منکوحه خویش سازند عاید نیست بلکه عاید است و منکوحات که بتراضی منکوحات شوند و در نکاح مهر معجل ستانند و بعضی نکاح چون شوهران ایشان را خوش نکنند و صحبت ایشان را مکروه دانند از خوف مطالبه مهر و از جهت مهر معجل داده اند طلاق گفتن نتوانند که بطلاق دادن مهر معجل ضایع خواهد گشت و باقی مهر بمطالبه خواهد پیوست و ایشان را بترک دخول و بترک انفاق مضرت و مشقت نمایند تا اگر

سوال جمله لا یحل لکم ان ترثوا النساء جمله خبریه است و لا تعضلوهن انشائیه عطف انشا بر خبر چگونه جایز بود و بچه وجه ساخت جواب نفی حل وارث شدن زنان و منکوحه ساختن بکره بر رسم جاهلیت در معنی نهی از آن است چنانکه گفته ای فعل حیث لا ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن تبغیر زوج آخر گفت

و تو تسلیم نفس خویش ننمودی و پیش از تسلیم مرا تمکین کردی بر من حرام شدی یا بگوید نفقه یکسال
داده بودیم یکسال نشود و زیدی متحف نفقه شدی یا بگوید هدیه بشرط اطاعت و موافقت داده
بودم اطاعت و موافقت را نکردی و خود را بر مخالفت و ابا از طاعت آوردی بهتان افتراکردن
حجه بود و آنهم مبین کرفتن مال بصورت حجت باشد زیرا که در کرفتن مال بصورت حجت اثم ظاهر
مینماید و در افتراحجت آنهم در صورت حجت پنهان می آید بر این وجه و او بمعنی او بود و اگر از اثم مبین
اثم افترا مراد شود واو بر حقیقت باشد **وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ**
بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا
این استفهام نیز برای انکار است عطف است استفهام سابق خطاب و کیف تاخذونه مر شوهران
راست و خطاب ما ازواج و زوجات راست بر سبیل تغلیب جمله و قد افضى بعضكم الى بعض حالست و جمله
و اخذن منكم عطف است بر جمله و قد افضى بعضكم معنی اینست و چگونه بگیرید چیزی را آنچه زنان را
داده اید و حال اینست و بعضی از شما یا بعضی خلوت کرده یعنی بعضی از شما سوی زنان یا زنان سوی شوهران
آمده و این کنایتست از جماع یا خلوت صحیحه بود که بدان لزوم مهر تاکد میشود و داده چگونه استرداد نشود
و استرداد غیر مهر از هدیه و عطیه نزدیک مروت مستحسن نبود ذکر ازواج و زوجات تصریح نکرده تا تصریح
نیست میل سوی قضا شهوت و مکان خالی رفتن برای کار معلوم نبد که نوع معین نشود و تعیین داعی
و حامل و مدعو و قایل مستور بود و کرفته اند زنان از شما عهدی استواری و پیمانی برای احکام کار
عقد نکاح عهد و فاق و وداد و میثاق ازدواج و اتحاد دست و پیمان اختلاط املاک و التزام امتزاج
و اشتباک است عهدی درست و پیمانی استوار برای وفا در مدت حیات و ترک جفا تا روز وفات
وسیلت زوجیت اقدام و سایل نوع انسان را احکم روابط دلها و ادمیان است او می که نطفه ها و باطن دوست
بنو سپارد و وثیقت کند که همه عمر در خدمت تو کذارد قطیعت و آزاری که با او کرده اید و باز گرفت
مهری که او را داده اید بسبب لعروت بنود کزیده و فتوت ننایند **وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ**
آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ این جمله عطف است بر

ان اردتم

ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا جمله شرطیه که جزاء
او نهی است نهی معتبد بشرط بود عطف نهی بر دومتناسب باشد و تعبیر امام زاهد آورده فقی الآیة الاولی
لما ورد نهی عن الارث الامراة الاب کرها فامتنعوا عن ذلک و کانوا یتزوجونهن برضاهن فحرم الله
تعالى ذلک بهذه الآیة بدین وجه جمله عطف بر جمله لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها کم در معنی نهی است
از روی معنی مناسب تر بود نکاح در لغت وطی است و در شرع عقدی مخصوص است الا بمعنی لکن است ای
لکن ما سلف لا تواخذون به و ایراد برای دفع وهم کسی ست که گمان برد بعمل منهی عنه که پیش از نهی
کرده است نیز مواخذه متوجه شود و از نکاح مذکور عقد مراد دارند چون پسران را نکاح منکوحات
پدران حرام دارند حرمت وطی موطوات مدلالتن ثابت بنیا زند و چون نکاح که مقصود از آن وطی بود
حرام باشد وطی بر طریق اولی حرام بود معنی آیت چنین آید و نکاح مکنید زنانی را که پدران شما نکاح
کرده اند و این نهی را در قبالة خویش آورده اند لیکن آنچه گذشت یعنی نکاحی که گذشت بدان ماخوذ نباید
زیرا چه پیش از ورود نهی منهی شود بید و تواند بود که از نکاح مذکور وطی مراد باشد و نهی مذکور نهی
از وطی باشد معنی آیت چنین آید و وطی مکنید آنچه پدران شما از جنس زنان حرایر یا کنیزکان بملک یمین
یا نکاح یا بغیر آن وطی کرده اند و این نهی را بر نسبت شما در مادری آورده اند پسر از احرمت وطی
موطوات پدران بر سبیل اطلاق بعبارت این آیت ثابت بود و حرمت نکاح منکوحات پدران باشارت
این تحقیق کرد چه مقصود از نکاح وطی است پس نکاح در حکم وطی بود نکاح منکوح پدر در معنی وطی موطوه پدر
باشد **إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا** این جمله تذییل است و چون ارتکاب این فعل
امارت قبح او ست مرتکبان او را تنزیل منزله منکران کرده بر طریق جاده سنین معارضه از محه ان
بنی عمک فیهم رماح حمایه با موکد آورد معنی اینست بدرستی که نکاح منکوحات پدران و وطی موطوات
آنان پسران معصیتی فاحش بود معنی فاحش غلیظ بسبب خشم خدا باشد **وَسَاءَ سَبِيلًا**
سبیله نکره منصوبه است تفسیر ضمیر ساء مخصوص بذم محذوف است ای ساء سبیلا سبیلهم جمله تذییل است
معنی اینست و بد راهی است راه آنان یعنی راه نکاح کنندگان موطوات پدران **حُرِّمَتْ**

علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم
و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت امهات

مفعول ما لم یسم فاعله است مرحمته و بناتکم و معطوفات دیگر و المحصنات معطوف اند و بر امهاتکم چون
در آیت سابق ذکر تحریم منکوحات و موطوات پدران کرد سامع را بر سوال از سایر محرمات آورد جمله
حرمت علیکم امهاتکم لا یه مستانفه بود جواب سوال مقدر باشد معنی اینست حرام کرده شده اند بر
شما مادران شما جدات مادری و پدری و اگرچه بوسایط باشند در حکم امهات دانند و دختران
و دختران دختران شما اگرچه بوسایط بودند اگرچه بوسایط باشند و در حکم دختران اند و خواهران
شما یعنی خواهران پدران و خالات یعنی خواهران مادران و دختران خواهر برادر و خواهر
همه اصناف خویش متناول اند عیانی و علاتی و اخیافی را شامل اند تحریم که مضاف سوی اعیان
بود بر قول امام شافعی مراد از و حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم تحریم نکاح پندارند و این سابقه
یعنی و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم که در و بتصریح فعل نکاح است موید تاویل امام شافعی امام ابو حنیفه رحمه
عنه نقل نکرده قایل بحرمت عین شده حرمت فعل را مبنی بر حرمت عین داشته اعیان بر دو
نوع پنداشته یکی آنکه عین او چون گوسپند و کاو و غیر آن حلال باشد حرمت او باعتبار تعلق
غیر بود دوم آنکه او را چون لبنه و خون و خنزیر و خمر حرام دارند حرمت علیکم امهاتکم از باب حرمت
عین بود حرمت فعل مبنی بر آن و امهاتکم اللاتی ارضعنکم معنی
اینست و حرام کردانیده شده اند بر شما مادران شما را در مدت رضاع شیر داده اند و اخواتکم
من الرضاعة معنی اینست و خواهران رضاعی شما که از جهت شیر خوردن خواهر اند همچو زاده
مادران اند و امهات نسائکم معنی اینست و حرام کردانیده شده اند بر شما
مادران زنان یعنی منکوحات مدخوله یا غیر مدخوله محرم باشند در حرمت موید همچو امهات اند و
ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم
اللاتی دخلتم بهن قید فی حجورکم عنادی است احترازی نبود چه دختر زن اگرچه

در پرورش شوهر نبود بروی حرام باشد سوال چون فی حجورکم قید احترازی نشمارند در ذکر
او چه فایده بینند جواب فایده ذکر او تقویت جهت تحریم و فاسدان باشند چه دختر زن که در
عادت نمایان اینست همچو دختر در کنار پرورده شود سزاوار حرمت بود چون دختر بود در قید مذکور
عظیم است ذکر جار و مجرور یعنی من نسائکم اللاتی دخلتم بهن برای مثل این فایده در اصلاح اهل معانی
سبب تتمیم است و باد دخلتم بهن برای تعدیه است بر طریق ذهب به یا برای مصاحبت است معنی
چنین آید و حرام کردانیده شده اند بر شما دختران زنان شما که از ایشان اینست که پرورده شوند در
کنار شما ای زمره شوهران از زنان شما که ایشان را در مکان خالی در آورده اید در گوشه خلوت با
ایشان در آمده اید و این کنایت است از جماع و برین تقدیر حرمت ثابت است معنی اینست ربادرین
باب بعضی در حکم جماع دارند و بعضی او را در حکم جماع نه شمارند فان لم تکونوا
دخلتم بهن فلا جناح علیکم ای فان لم تکونوا وطئتموهن فلا جناح
علیکم ان تنکحوا الربائب این جمله معترضه است برای بیان حکم دختران زنان غیر مدخول بها معنی اینست
پس اگر زنان را وطی نکرده باشید پس بزه کاری نباشد و شما در آنکه دختران ایشان را نکاح کنید و بنه
بعد دخول مادر او حرام نشود بخلاف مادر زن که مجرد نکاح پیش از دخول محرم میکردد سوال علت در
حرمت جزئیت بعضیت است و حرمت به و بعضیت بوطی تعلق دارد در حرمت مادر زن نکاح را اقامت
بتمام وطی کردند بجزئیت قایل شدند و در تحریم دختر زن نکاح در تحریم مقام وطی نکنند بثبوت جزئیت
قایل نشدند میان این فرق چیست بر تفاوت بر چه مبنی است جواب اینست فرق میان این
آنست که ورود نص و امهات نسائکم بر صفت اطلاق آمده و ورود نص و ربائبکم اللاتی فی حجورکم
من نسائکم اللاتی دخلتم بر سبیل تقیید شد و چون ورود مطلق و مقید در دو حکم شود موجب حمل مطلق
بر مقید نبود سوال قید من نسائکم اللاتی دخلتم بهن بعد هر دو حکم مذکور است چرا متعلق بهر دو نشود
و هر دو حکم بقید مذکور چرا مقید نبود چنانچه در آیت طلاق و عید چنان و خلت الدار و گفته اند و
تعلیق طلاق و عتاق بدخول دار رفته جواب تعلق این قید بهر دو حکم نیست از آنجه در تعلق من نسائکم

سوال چون میان تباین دارین سبب بر حسب اختلاف شوهر باشند داخل محصنات که عبارت از زنان باشوهراند نمانند استثنا ایشان محصنات چگونه صحیح بود و استثنا منصل چه نوع درست آید جواب این زنان پیش از ظهور حکم شرع بوقوع فرقت بتباین دارین سبب باستصحاب حال محصنات بودند و از روی ظاهر از وجاج بیرون شدند استثنا برای بیان بیرون آمدن ایشان از حکم محصنات بتبیان انتفاء احصان ایشان بود و بیان وقوع فرقت و تباین دارین سبب بر سبب اختلاف اختلافی که میان علما است باشند پس دران زنان دواعتبار باشند دخول ظاهری باعتبار استصحاب حال و استثنا باعتبار خروج شرعی بتبدیل احوال او را استثنا دخول منصل من وجه کافی بود دخول من کل وجه حاجت نباشد و نظیر این آنست که گوینده اقبل شهادة هولاء الصبیان الا ابن فلان فانه بالغ و چنانچه در قول امام شافعی در رد مراسیل آمده لا اقبل المراسیل الا مراسیل سعد بن المسیب فانی تتبعتها فوجدتها سانید و چنانچه در صور توکید المدح بما یشبه الذم و بالعکس استثنا منصل گفته اند و بدخول من وجه قایل شده اند و بالعکس استثنا منصل گفته اند و بدخول من وجه قایل شده اند

کِتٰبَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ مصدر است مر فعل محذوف را ای کتب الله علیکم حرمت هذه المحرمات کتابا و تقدیر تقدیرا **یعنی** اینست نبشته خدای حرمت این محرمات را بر شما نبشتنی و تقدیر کرده است تقدیر کردنی و این مصدر موکد مضمون جمله سابقه است از فعل له علی الف درهم عرفا و الله اکبر دعوة الحق و تواند بود کتاب الله علیکم منصوب بر اغرا باشد بتقدیر الزموا کتاب الله بود معنی چنین که گوینده لازم گیرید کتاب خدا را که بر شما است یعنی دل بران دارید و عمل بران لازم نهید

وَاُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَآءَ ذٰلِكُمْ و احل بر صیغه ماضی معروف و مجهول خوانده شد **یعنی** بر حسب آن دانند ای و احل لکم ما وراء ذکر من المحرمات این جمله عطف است بر جمله حرمت علیکم امهاتکم اینست و حلال گردانیده خدای شما را از انچه وراء محرمات مذکوره است یا گوینده حلال گردانیده خدای بر شما انچه فرقان مسطور است یعنی ایشان را محل نکاح و وطی شما گردانیده و بغیر حل ایشان شما را ساینده **سوال** مطلقه ثلثه پیش از انکه شوهر دوم بخواهد شوهر اول و زنی که زیادت بر چهار زن است صاحب چهار زن و مالکه مملوک را و حیله از ولد ثابت النسب همه مردانرا حلال نه اند نکاح با ایشان نه بوند منکوحه شوند

بینک نیست که این زنان وراء محرمات مذکوره اند و غیر زنان مسطوره اند عموم و احل لکم ما وراء ذلکم چگونه شمول آن چه نوع روی نماید **جواب** زنان مذکوراند عموم و احل لکم ما وراء ذلکم بدلایل خصوص مخصوص گشته اند و از عموم مذکور بیرون رفته اند مطلقه ثلثه بقوله تعالی فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره مخصوص شده و زنی که زیادت بر چهار زن است بقوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع بیرون آمده و نکاح مالکه با مملوک منافی طاعت زن و حرمان امر شوهر بر سبب است مصالح نکاح باشد و مقدمه اجماعی است الشی یفوت بفوات اعراضه یعنی فوات اعراض شی فوات او بود و حیله غیر زنان که نکاح او با جماع باطل است عموم احل لکم ما وراء ذلکم غیر شامل است در نکاح حبلی غیر از زنا اختلاف علما است نزدیک امام ابی یوسف رحمة الله حبلی بقیاس بر حبلی غیر زنا بجامع احترام و الماء باطل بود و تخصیص عام مخصوص روا باشد و امام اعظم بمعانقه احرام ماوراء بطلان نکاح حبلی بر ماء قلیل نمنود از و احل لکم ما وراء ذلکم بیرون نمنود آید **سوال** در بیان حرمت علیکم امهاتکم بصیغه مجهول آورد و در بیان احل بر قرات که صیغه معروف خوانده اند صیغه معروف ذکر کرد درین تفرقه نکته چیست و این فرق بر کدام وجه مبنی است **جواب** احل از باب تیسیر و توسیع است نسبت او سوی خویش بتصریح کرده و تحریم که از باب تغیر و توصیف است برای ترک تصریح نسبت فعل مجهول آورد

اَنْ تَبْتَغُوْا بِاَمْوَا لِكُمْ

مفعول له است بتقدیر لام و یا برای الصات است ای احل لکم ما وراء ذلکم لان تبتغوا من باموالکم **سوال** در حذف لام از مفعول له میان او و میان عامل اتحاد در فاعل و زمان شرط آمده شک نیست که اینجا هر دو شرط فایت شده چه ابتغاء فعل مخاطبان و احلال فعل خداست و احلال ماضی است و ابتغاء مستقبل است با فوات شرط حذف لام چگونه رواست **جواب** در کتب نحو آورده این شرط در غیر ان و ان است چه جواز حذف اليوم ان قمت اکس او انکم قایم اکس مبرهن است صاحب کشاف آورده ان تبتغوا کرده تا اتحاد فی حل و زمان حاصل گردد بر حکم قاعده مذکور که روایت کردیم حاجت بتقدیر چیزی نمیشود و تواند بود ان تبتغوا باموالکم بتقدیر ضمیر بدل اشتمال باشد از ما وراء ذلکم ای احل لکم ما وراء ذلکم ابتغاءکم اباهن باموالکم **یعنی** اجنت و حلال گردانید خدای برای شما ما وراء محرمات مذکوره که ایشان را

بمال خویش جویند و حل ایشان برین نهج طلب کنند و بدانکه مهر در نکاح بغیر تسمیه لازم شود ولیکن نزد
امام اعظم بنفس عقد واجب بود زیراچه با دربا موالکم برای الصاق است دلالت بر لصوق مال
با بتغاء صحیح بعقد است پس مال ملصق بعقد باشد نزدیک امام شافعی لزوم مهر در نکاح بغیر تسمیه بعد
وطی بود زیراچه مهر عوض بضعه است و لزوم بدل بنفس او استیفا مبدل باشد **مُحْصِنِينَ غَيْرَ**
مُسَافِحِينَ حال است از فاعل ان تبتغوا ای ناکحین غیر زانین معنی اینست بجوئید
زنان را بمال خویش درحالهٔ که ناکحه اند یعنی درحالهٔ که منافی اید یعنی مال خویش صرف در نکاح کنید در
سفاح مصروف مکردانید چه صرف کننده مال در سفاح مال را ضایع سازد و خود را در نکال عذاب
اندازد و محکوم بخسر الدنیا والاخرة شود از جهت دین و دنیا خاسر کردد **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ**
بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً فما استمتعتم مبتداست
فاتوهن اجورهن خبر مبتداست و مراد از اجور مهور است ضمیر مبتدا محذوف است ای فاتوهن اجورهن
فریضه حال است از اجورهن معنی اینست پس انچه تمتع یابید از ایشان از جماعی یا خلوت صحیحه برخوردار کیرید
پس ایشان را مهرهای ایشان درحالهٔ که این مهرها ایشان را معین است بمقابله آن بدهید و تواند بود
ما بعبارت از زنان باشد افراد لفظ به از جهت ما بود و ضمیر جمع فاتوهن از جهت معنی دارند و استعمال
کلمه ما که مخصوص است بغیر عقلا در حق زنان باعتبار صفت بود یا تشبیه زنان ناقصات عقل بغیر
عاقلان پندارند و تواند بود که جمله فما استمتعتم تا آخر فی نفسه اعتراض بود در زنان دیگر حکم نکاح برای
بیان متغیر بود و معنی چنین آید پس آنچه برخورداری کیرند و بدان از زنان تمتع بدیرند پس ایشان را
اجور آن بدهید و مهور ایشان درحالهٔ که مقدر است تسلیم کنید بر تحکم این آیه منسوخ بود انچه
ناسخ نکاح متعه است ناسخ حکم این آیه باشد **روایت** کرده اند در غزای لشکر را در زنگ افتاد مردان را
توقان مزاحمت داد این ایت نازل کشت نکاح متعه تجویز بوده است و آن آنست که مردی زنی را بمدت
معینه بجامه و غیر آن نکاح کنند بانتها مدت معینه نکاح منتهی شود بر مرد واجب شود که آن زن را بالمال
بر و واجب بود او را تا ظهور برأة رحم او در بیت عدت نکاه دارد و بعد نکاح متعه منسوخ کشت بتواتر

بوتست

بوتست پیغامبر صلی الله علیه وسلم کفت انی کنت امرت بالاستمتاع من هذه النساء الا ان الله حرم ذلک
یوم القیامة و در حدیث دیکر آمده من کان عنده شیء من هذه النساء اللاتی تمتع بهن فلیخل سبیلها
و ابن عباس رضی الله عنهما میکوید این آیه منسوخ آمده و از امام مالک نیز همین نوع مروی شده و در
بعضی روایت است که ابن عباس ازین سخن رجوع کرد و از آنچه من در نکاح متعه میکفتم رجوع کرده بودم از آن توبه کردم و
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ
الْفَرِيضَةِ ولا جناح علیکم عطف است بر احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم معنی
اینست بزه کاری نیست مر شما را در انچه یکدیکر راضی شوید و مهر را بعد از تقدیر بتراضی یکدیکر زیادت
و نقصان کنید **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا** این جمله تذییل است تاکید او از
جهة اظهار مبنای بار برو وجه و کادت استواری معنی اینست بدرستی خدای داناست استوار کار
است مصالح شما داند هرچه کند بحکمت و استواری کند **وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ**
طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ این جمله عطف است بر جمله فما استمتعتم
بر متن محصنات در قران بچند معنی آمده بمعنی زن شوهردار چنانچه درین ایت مذکور شده و محصنات
بمعنی عفایق برهیزکار از زنا چنانچه در آیت والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء مذکور
کشته و بمعنی حرایر مسلمان موطوات بنکاح صحیح چنانچه درین مسئله رحم زنان ببیان پیوسته طولا ای فضلا و
له مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای ومن لم یستطع استطاعة بطول ان ینکح المحصنات یا مفعول
له است ای ومن لم یستطع را بود و تواند بود طولا بمعنی منا و عطا مفعول به لم یستطع باشد بر هر وجه
ان ینکح متعلق طولا دارند تعلق او بتقدیر فی تعلق ظرف و بتقدیر لام تعلق عرضه پندارند معنی
آیت چنین بود و هرکه نتواند بفضل مال یا از جهة فضل مال که محصنات مومنات را نکاح کردن کند
بعضی از انچه مالک است از او دستهای شما مومنان از کنیزکان مومنه در نکاح آرد یا کویند هرکه برای نکاح
محصنات مومنه یا در هنگام نکاح کردن دادن مال نتواند پس کنیزکان مسلمانان که مومنه باشد منکوحه

لکن وانی معنی چنین باشند وبدهید اجرها که منسوب ست سوی ایشان در حالتی که عفایف اند غیر مسافحات یعنی زنا کار
او غیر زانیات پنهان از کیرندکان دوستان که در صحبت با بیکانکان عذر بدعوی دوستی کنند و بر
ایشان لازم نباید وازدوانی که دعوی اجور زنا صحت ننماید **فَاِذَآ اُحْصِنَّ فَاِنْ**
اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنٰتِ
مِنَ الْعَذَابِ احصن بصیغه مجهول ومعروف خوانند ومعنی بر حسب آن دانند فاذا احصن
شرط ست فان اتین شرط دوم ست فعلیهن جزا شرط اول ست جمله شرطیه یعنی فاذا احصن با جزا
معطوف ست بر اتوهن اجورهن معنی چنین ست چون محصنه باشند پس با احصان اگر فاحشه زنا را کب
شوند پس ایشان نیم از عقوبت حرایر از صد تازیانه پنجاه تازیانه روی نماید زیرا که رق منصف حدود
حقوق بود واز عذاب مذکور جمله مراد ست نه رجم نه رجم تنصیف پذیر نباشد ومراد از محصنات مذکوره
حرایر اند که متوجه جلد باشند نه محصنات باحصان شرعی که آن وجوب رجم وان قابل تنصیف نبا
واحصان که در فاذا احصن مذکور ست ابن عباس تفسیر شوهر دار شدن کرده چنانچه در و المحصنات من
النساء باتفاق مفسرین شده ابن عباس رضی الله عنهما بر حکم مفهوم مخالفت بر صورت عدم شرط نفی
بر تقدیر یکه شوهر دار نباشند مقابل بلزوم حد نبود و بر اصل ابو حنیفه رضی الله عنه بر حکم مفهوم مخالف
حجت نیست و عدم شرط موجب عدم مشروط نباشد تواند بود بعمومات وجوب حد ثابت شود و میان این نص
و میان ان مخالفت نباید **سوال** در احصن اذا استعمال کرد و در اتین بفاحشة ان آورد فرق چیست
و این تفاوت بر چه مبنی ست **جواب** اتین بفاحشة یعنی زنا بر مقتضای عقل و دین قلیل الوقوع محال
بود و احصان یعنی شوهر دار شدن کنیزکان که موافق طبع و شرع کثیر الوقوع ست محل اذا باشد **سوال**
بلا ذکر محصنات غیر مسافحات بر وجه تنکیر بود اینجا بر وجه تعریف روی نمود و النکرة اذا اعید
معرفة کانت الثانیة عین الاولی اینجا چنانچه بیان کردی معایرت کلام موافق قاعده مذکور
نمی نماید **جواب** اینجا مغایرت بقرینه آمده که قاعده مذکور متخلف بدلیل شده **ذٰلِكَ لِمَنْ**
خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ این جمله برای اطلاق فانکحوهن باذن اهلهن را تقیید ست و میان

جوازه

انزانهیه ست **معنی** اینستان بعضی جواز نکاح کنیزان مخصوص کسی ست که از زنا بنده رسد وآن وقوع
آن جریمه فاحشه خایف بود لیکن امام شافعی رحمة الله علیه ذلک اشارت بر جواز نکاح اما بمعنی انعقاد
آن می آرد و آنرا بر حکم این آیت مخصوص بخایف زنا می پندارد و بر تقدیر تجویزت بر نکاح حرکت موجب
انتفاء خوف زنا ست نکاح امه منعقد نمیدارد و ابو حنیفه رضی الله عنه ذلک اشارت بر جواز نکاح اما بمعنی
انعقاد می دارد و آنرا بر حکم این آیه مخصوص بخایف زنا می پندارد و بر تقدیر نکاح حره که موجب انتفاء آن
خوف زنا ست نکاح امه منعقد نمیدارد و ابو حنیفه رضی الله عنه اشارت بر جواز نکاح بمعنی اباحت
نکاح میدارد و اباحت بر حکم این آیه مخصوص بخایف زنا می پندارد و بر تقدیر قدرت بر نکاح حره که
موجب انتفاء خوف زنا ست نکاح را مکروه میخواند مباح نمی دانند بدلیل میان دو کلام یعنی وان
تصبروا خیر لکم و بر تقدیر تسلیم آنکه ذلک بر هر دو قول اشارت بر انعقاد نکاح امه باشد وان مخصوص
بخایف بودن از زنا بود و نزدیک امام شافعی انتفاء خوف زنا متعلق بقدرت نکاح حره دارند
و بر قول امام اعظم بانتفاء بودن حره در نکاح میدانند پس تفاوت میان این دو تاویل آیه بود
مذکور باجمال مسطور جایی که شک نشود **وَاَنْ تَصْبِرُوْا خَيْرٌ لَّكُمْ** وان
تصبروا مرفوع المحل برابتداء ست خیر لکم خبر مبتدا ست و این جمله عطف ست بر جمله ذلک لمن خشی العنت
معنی اینست و صبر کردن شما از نکاح اما که بر تقدیر عدل متضمن اضاعت یا محترم که بنت خلقت
آدم ست شود و بر تقدیر انزال در رحم موجب ارفاق و از متضمن اهلاک میکردد شک نیست که
احتراز از این مصعب بر تر و عزت در بحر از ان اکثر ست **وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ**
این جمله تذییل ست چه از اختصاص جواز نکاح اما بخشیت وقوع زنا مفهوم میشود که نکاح اما بعد خشیت
زنا بعدم نکاح حره یا بعدم قدرت نکاح حره بر حسب اختلاف نا جایز و موجب اثم باشد واز جمله
معنی والله غفور رحیم نیز تحقیق آن اثم باشد که از کلام سابق دارند تاکید مفهوم را تذییل نهاده اند
اینست و خدای آمرزکار ست خطایا بیامرزد بخشنده ست عطایا بخشد **يُرِيْدُ اللّٰهُ**
لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ

وَیَتُوبَ عَلَیکُم لام زایده است در مفعول یرید لیبین لکم با معطوفات خود نفس تعلق
یرید و این جمله مستانفه است چنانکه سامع گفت یرید الله بما ذکر احکام النساء والیتامی والوصایا
والمواریث والحقوق والحدود والمحرمات والمحللات وغیر ذلک فقیل علی سبیل الاستیناف یرید الله لکم
ما خفی علیکم من الاحکام والمصالح ویهدیکم سنن الذین من قبلکم لتقتدوا به ویتوب علیکم ای یقبل توبتکم
وقبول توبه کنایت از وقوع توبه بود چه قبول توبه بغیر وقوع او نباشد یعنی اینست میخواهد خدای
جل وعلا تا بیان کند آنچه مخفی بود بر شما از حکم زنان و حقوق ایشان و حدود ارتکاب حرمات و [illegible]
اباحت و وعد و وعید اخروی و صلاح معاش دنیوی و آنچه شما در جاهلیت از کارها دین و دنیا بر
خلاف آن بود چنانچه بر یتیمان جور میکردید و مالهای ایشان میخوردید و زنان زیادت بر چهار
نکاح میکردید و میان ایشان عدل بجا نمی آوردید چنانچه زنان را میراث نمیدادید و دختران را
میراث محروم میکردید و بر زنان پدران و اقارب جامه خویش می انداختید و تا بنماید شما را خدا
راههای کسانیکه پیش از شما بودند از انبیا و صلحا تا بر ایشان اقتدا کنید و متابعت ایشان و در ورزیدن
تقوی و صلاح جامه و اشتغال بحلال و تحرز از حرام و اعتصام بدین و تمسک بحبل متین و ذکر توبه ایشان
بود و بیان زمان توبه و کیفیت تحصیل این از آن جهته روی نموده تا دلهای شما راه توبه گیرد چون
توبه کنید خدای عز وجل توبه شما بپذیرد **وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ** جمله تذییل است و دو وصف
آن با طرافست چه علیم ملایم است مر بیان و حکمت ملایم است مر هدایه و قبول توبه یعنی اینست خدای
علیم است همه چیز داند و بیان آن تواند حکیم است بمقتضای حکمت نیکان را هدایت کند و توبه تائبان
قبول گرداند **وَاللهُ یُرِیدُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیکُم** این جمله عطف است بر جمله
سابق تقریر است و تاکید ارادت قبول توبه و جمله اسمیه جزاو فعل مضارع است برای استمرار تجدد آمده
چنانچه در واحد تیهم تحقیق شده یعنی اینست خدای دانا است حکیم ارادت قبول توبه بنده دارد
و این کار همیشه می آرد پس سزاوار بود که اکنون از کار از واید و ارادت قبول توبه از وی رو
نماید **وَیُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِیلُوا**

(margin note:) وقبول توبه

میلا عظیما

مَیلاً عَظِیماً عطف است بر یرید الله لیبین لکم یعنی اینست میخواهند کسانیکه پیروی میکنند
دواعی شهوات را یعنی یهود و نصاری که شما از جاده دین و منهج شرع مبین میلی عظیم کنید و خود را
همچو ایشان در اتباع شهوات افکنید چنانچه بعضی محرمات نیز بداعیه شهوت چون بنات اخوة
و اخوات و بنات آن بقیاس بر بنات عمات و بنات خالات همچو ایشان حلال بشمارید و بر رای
نفس و دل بکلی مدهوش فایده شهوت بسیار ندهد چه خرمنی سوخته خرمن دیگری را سوخته طلبد و اسیر
گشته دیگر را اسیر گشته خواهد **یُرِیدُ اللهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنکُم** جمله مستانفه است
چون اتباع شهوات را نکوهید و میل شهوات بنشاند چنانست که کسی از توسیع محال قضا شهوات
و تکثیر مواضع حل چون اباحت زیادت عدد زنان تا چهار و اباحت کنیزکان بملک یمین آن قدر که
باشد و اباحت نکاح کنیزک غیر با وجود آنکه متضمن ارقاق ولد است که بازی از میل سوی شهوات و تسهیل
رغبت در لذات است سوال کرد بر سبیل استیناف گفت یرید الله ان یخفف عنکم یعنی اینست میخواهد
خدای که تخفیف کند یعنی کار را بر شما سبک گرداند و در شغفها شما توسیع محال قضاء شهوت و تکثیر
مواضع رغبت آسانی نهد که تخفیف آن بر شما ثقیل بودی و کار دشوار نمودی **وَخُلِقَ
الْاِنْسَانُ ضَعِیفاً** این جمله حالیست ای وقد خلق الانسان ضعیفا یعنی ضعیفا عن
تحمل شهوة الجماع عاجزا عن مقاومتها چون نفس اماره سر بر آورد وی بر سر کشی و سر فرازی
از زنی که این شهوت جماع و دل که گرفتار سطوت وقاع است از مقاومت او ضعیف دارد و معارضه
سطوت شهوت و طاعت بنیارد حق سبحانه وتعالی محال قضا شهوت بر انسان آسانی پدید آورد تا بعد
[illegible] است که عمرش بهشتاد رسیده و حال توانسته یک چشم بکلی رفته بود و چشم دوم شب کور
بود [illegible] بگفتی که صبر از زنان نمیتوانم کرد و دل از صحبت ایشان باز نتوانم آورد و هم سعید بن مسیب رضی
الله عنه ما ایس الشیطان من بنی ادم قط الا اتاهم من قبل النساء جای دیگر آمده النساء حبایل الشیطان
بعضی گویند مراد از ضعف ضعف خلقت است از آنکه بهین آفریده رنج و اختلاف طباع کنید مبتلا
گشته و بکرها و سرها از تاب و طاقت رفته بر وجفا کند بکسی رنج و عنا نرساند بعضی

ولی تداخل نماید پس نهی از وهم واهتمام در وانم باشد و من یفعل ذلک
عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا ذلک اشارت بر اکل
اموال بباطل و قتل نفس است و اشارت بلفظ ذلک بر مذکور بود بر طریق [illegible]
عوان بین ذلک عدوانا وظلما مفعول له است ای و من یفعل فعلا لعدوان وظلم یا مفعول فیه است
و من یفعل ذلک فی وقت عدوان و ظلم یا تمیز باشد ای و من یفعل ذلک الفعل مرانه عدوان و ظلم
بود ای و من یفعل ذلک ذا عدوان و ظلم فسوف نصلیه نارا جمله جزا شرط است تنکیر نارا برای تعظیم
و تهویل است سوال ما برای تعقیب مع الوصل بود و فسوف برای استقبال البعید باشد جمع میان دو در
متنا ولی چگونه آید جواب شک نیست که سوف برای استقبال البعید بعید است در فعلی که بعد او
منیت لعید است وفا را دال بر وصل البعاد و ذکر وعید دارند میان لعبد حصول جزی و وصل
ذکر او و اخبار بدو منافی میدارند جمله و من یفعل بیان معقول یعنی و لاتمنوا و معطوف علیه
یعنی لاتاکلوا اموالکم معترضه است برای تهدید و الحاق وعید معنی آیت چنین آید و هر که فعل
مذکور یعنی اکل اموال بباطل و قتل النفس جهة ارادت تعدی و ظلم کند و این کار بر وجه تعدی و
ظلم آرد پس سرانجام او را در آتش در آریم و در عذاب و عقاب آریم و کان ذلک
علی الله یسیرا جمله و کان ذلک علی الله یسیرا تذییل است معنی اینست و
در آوردن مجرمان در آتش بر خدای عزوجل آسان ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم و ندخلکم
مدخلا کریما این شرطیه معترضه است برای ترغیب و ایقاع رجا [illegible]
بدانکه بنده با طاعت فرمانهاء خدا از اوامر و نواهی در اوامر بفعل و در نواهی بترک واجب بود
و ترک طاعت فرمانهاء خدا او بترک واجب بود و ترک طاعت فرمانهاء خدا او بترک مامور به در اوامر
و بفعل منهی عنه در نهی معصیت خرد است که آنرا صغیره خوانند و در تعیین کبیره اختلاف کرده اند و
مختلف آورده اند بعضی آنچه در آن حدی واجب گشته یا بذکر وعید نار یا بذکر غضب پیوسته چون زنا

و سرقه و شرب خمر و قذف محصن و قطع طریق و قتل عمد و مانند کبیره دانند و هر چه غیر آن بود چون
دواعی زنا و دلالت سرقه و شرب خمر و امثال آن صغیره خوانند و هر گناهی که در وی اصرار شود کبیره است
و هر چه در وی اصرار نه لا کبیره مع الاستغفار شاهد برین است و بعضی گویند کبیره آنست آنچه خدای در قرآن
بکبیره یا عظیم بودن آن تصریح کرد چنانچه قوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم و ایذا پیغامبر و نکاح ازواج
او بعد او لقوله تعالی و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان
ذلکم کان عند الله عظیما و اکل اموال یتامی لقوله و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا
و قتل اولاد لقوله تعالی ان قتلهم کان خطأ کبیرا و بعضی گفته اند کبیره آنست که حرام لعینه بود
و بعضی گفته اند آنچه ثابت شده است و بعضی گفته اند کبایر سی است که از آغاز سورت نساء تا این
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه مذکور شده و ان موازنه سی جریمه است و بعضی گویند کبایر رات کفران
و ضلال که بدعت و بد مذهبان راست و کفران نا بجمع ناسپاسی کردن و نامنکر کردن
بعضی گویند گناه کبیره چهار است شرک و امن از عذاب خدای و یاس از مغفرت او و قنوط از رحمت او و بعضی
گناه کبیره سبع موبقات را گویند و حصر آن بدین سنت گویند شرک بخدای و سحر و قتل نفس بغیر حق
و اکل مال یتیم و قذف محصنات مومنات و روی گردانیدن از جنگ برین که یک کس از دو کس یا ده
کس از بیست کس یا صد کس از دویست کس و امثال آن تا آنکه دوازده هزار تن مسلمان بیکدل متفق
بر کارزار شوند چون آنمقدار عدد برسد و همه با دل بر اعلاء کلمه اسلام باشند ایشان هرگز مغلوب
نشوند و ان فرار از کافران هم در دنیا روا نباشد لقوله علیه السلام اثنا عشر الفا لن یغلبوا اذا کانت
کلمتهم واحدة و بعضی بر هفت مذکور دو زیاده کنند بغی و الحاد در حرم یعنی میل کردن از حق
در مقام متبرک حرم که عدد کبایر نه گویند و بعضی یمین غموس سوگند دروغ بر فعل گذشته زیادت
کنند تا عدد ده رسانند و بعضی سرقه و شرب خمر برین ده زیادت پندارند عدد کبایر دوازده دانند
و بعضی گویند کبایر پانزده است چهار در دل شرک بخدای و اصرار بر معصیت یعنی قصد کردن آن کردن
و [illegible] و نا امید شدن از آن و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن بودن از مکر او و چهار در زبان

و بعضی گویند هم
نبود صغیره است لا صغیرة مع الاصرار
حکایه از این است

و سرقه

گواهی بدروغ و قذف محصن و سوگند دروغ بر امر گذشته برای اثبات باطل یا ابطال حقی و خمر و قمار و
از مهر شرابی و اکل مال یتیم بظلم و اکل ربوا و دو در فرج زنا و لواطت و دو در سه اهمیت قتل و سرقه
و یکی در پایها فرار جنگ و یکی در جمیع اندام عقوق والدین و بعضی گفته اند کبایر بیست است دوازده
که بالا گذشته و هشت دیگر زنا و ترک صلوة متعمدا و منع زکوة و حسد و کبر و حیف در وصیت بزیادتی
ثلث و تحقیر مسلمانان و نقض عهد و بعضی قطیعت رحم و جمع میان صلوات بغیر عذر و منع از عذاب آرایشند
بعد بیمار شدن خود و خیانت در غنیمت و خیانت و فرار از آن و کتمان شهادت و انقلاب از هجرت و دروغ
گفتن و بیع آلات حرب بدست کفار و ظلم زیادت کنند عدد کبایر سی گویند و بعضی تا هفتاد
و بعضی قریب بهفتصد گویند و بعضی در کبایر عددی معین ندانند بلکه از امور نسبی خوانند هر گناهی که
آنچه فروتر از دست کبیره بود و نسبت آنچه بالاتر از وی صغیره باشند اما میان کبایر اکبر بر آنست که در
حدیث آمده الا انبئکم باکبر الکبائر قالوا بلی یا رسول الله قال الاشراک بالله و عقوق الوالدین و شهادة
الزور و کان متکیا فجلس فقال الا و قول الزور و شهادة الزور و قال الراوی و کان یقولها
یقولها حتی لیسکت و بظاهر این آیه معتزله تمسک کنند که کفارت سیئات و ازحال جنت موقوف بر اجتناب از
کبایر دارند و صاحب کبایر را مخلد در نار پندارند مذهب ایشان خطاست لقوله تعالی ان الله لا یغفر
ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قوله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا هر دو آیه در غفران فارق میان کبیره و صغیره نیست قایل اند
بعدم غفران کبیره و عدم مواخذه صغیره مخالف این هر دو آیه باشند چنانچه معتزله بدان رفته اند جواب
از تمسک ایشان بدین آیه آنست که کبایر مذکوره را حمل بر انواع کفر برای کفارت سیئات شرط دارند
یعنی اینست اگر شما بکسورید از کبایر آنچه نهی کرده میشوید یعنی انواع کفر کبایر منهیات است که از
بخوردن از اصناف کفر و کافری دور دارید اگر خواهیم گناهان شما را از کبایر دور کنیم و شما را در آریم
بجای با در آمدنی و در آوردنی که بزرگ است قبل العذاب بمشیت عفو فضلا یا بعد العذاب بقدر گناه
عذاب در آریم

ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض

روایت

روایت کرده اند که مردان نصیب مثل انثیین در میراث دو چند نصیب زنان یافتند و زنان روی بتضعیف
ثواب آخرت تمنا کردند و زنان نصیب بضعف نصیب مردان ملاحظه کردند دل بر تمنا تضعیف عقوبت
آخرت آوردند مردان و زنان مذکور از تمنا فضل دنیا و نقص آن در آخرت منهی گشتند و از قیاس
ثواب و عقوبت آخرت بر نصیب دنیا منع نموده شدند بر این وجه بما فضل الله محمول بر حذف جمله معطوف یعنی
بما فضل الله و نقصه باشد نهی مذکوره متناول مردان و زنان شود و بعضی گویند که ام سلمه رضی الله عنها
و چند زنی دیگر گفتند کاشکی که خدای بر ما جهاد فرض کردی در جهاد ثوابی که مردان را میرسد ما را نیز
میرسید ایشان از روی قضا که مردان دارند منهی شدند و از مثل این آرزو که متضمن حسد است ممنوع
گشتند و انجمله عطف است بر لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و خطاب مر مردان و زنان راست و تذکیر
بر وجه تغلیب است معنی بر وجه اول اینست فضل و نقصی که در دنیا دارید حصول آنرا در آخرت آرزو
مبرید و ثواب عقاب آخرت را بر نصیب دنیا قیاس مکنید و بر وجه دوم معنی اینست و آرزو مکنید
چنانچه ام سلمه و زنان دیگر آرزو کردند و دل بر تمنا جهاد که مخصوص بمردان است آوردند سوال آرزو
بردن صفتی که بدان فضل داده است خدای بعضی را بر بعضی اگر بدرجه ارادت زوال نعمت بود حسد باشد
و اگر مثل آن آرزو بر دیگر بغیر ارادت زوال آن آرزوی غبطه بود حسد نباشد منهی عنه نبود چنانچه
اگر زید را فضل داده اند بر عمرو و بنعمت غبطه بود حسد نباشد نهی چگونه آید جواب آرزو بردن
آنچه خدای بدان چیز بعضی فضل داده و میان ایشان در قیامت فرق نهاده یکی را مخصوص کرده
بصفت عالیه با که دیگری بران مخصوص کرده بصفت سافله اگر صاحب صفت سافله آرزو کند صفت
عالیه را که دیگری بران مخصوص است اگر متضمن ارادت زوال آن نعمت نبود ولی متضمن ارادت زوال
خصوص آن نعمت و زوال او که تعلق دیگر است شود حسد باشد غبطه نبود بخلاف غبطه در صفت عمر مخصوص
که آرزوی مثل او بغیر ارادت زوال او بهیچ وجهی ارادت زوال نعمت و خصوص آن باشد مولف راست
دو سنگ آسیا هم سنگ همتاست ❁ چرا این عالی و آن سافل آمد ❁ نه در وزنند یکسان هر دو بیلی
از این سنگ و دران نه حاصل آمد ❁ دو مردم زاده شد از یک مشیمه ❁ یکی مجنون و دیگر عاقل آمد ❁ زبان

و بر وجه دوم معنی چنین آمد و مر هر یکی را گردانیدیم وارثان متروکه او که میراث او برند از پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک
و پدر و اقربا او باشند **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ** عقدت بصیغه ماضی ثلاثی و ماضی باب مفاعله خوانند و بر طریق مساهرت و سوگند معنی
یکی دانند روایت کرده اند که در جاهلیت چون مردی خویش کردی و ظرافت او در دل آوردی میان
خویش معاقد تعاهد و تناصر میکردند و یکدیگر سوگند میخوردند بر اینکه خون تو با خون من یکی باشد و تو
باشند و تو از من میراث بری من از تو میراث می برم و تو بسبب من مطلب شوی و من بسبب تو مطالب شوم
و تو عاقله من باشی و من عاقله تو باشم یعنی هر یکی از جهت دیگری دیتی که واجب شود بدهد هر یکی خلیف
دیگری باشد و چون یکی از ایشان مردی با وجود ورثه او خلیفه او ششم حصه میراث بردی و جمله والذین
عقدت ایمانکم مفعول فعل مضمر فاتوهم نصیبهم دارند معطوف بر جمله و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان
والاقربون پندارند و فا در خبر از جهت آن بود که مثلا متضمن معنی شرط باشد چنانچه ابو العباس در
الزانیة والزانی فاجلدوا ایراد رفته فاجلدوا خبر مبتدا گفته و بر تقدیری که تقدیر والذین
عقدت ایمانکم بر شرط تغیر گویند تصحیح عطف الیشان برایشان باشد معنی اینست آنکه عقد
بسته است با ایشان دستهای شما یا عقد بسته است سوگندهای شما و این اسناد مجازی است عقد بسته اند
ایشان با دستهای خویش چه در عقد دست بر دست می نهند و عقد را توکید بسوگندها کنند پس بعد
این نزد انصیبت ایشان یعنی میراثی که برای ایشان تعین شده بود پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم جاهلیت را
تقریر کرد و مانند میراث مقرر داشت از احداث عقد مذکور بعد الاسلام و ایراث خلیف مطلق
باز داشت روایت کرده اند پیغامبر صلی الله علیه و سلم در فتح مکه خطبه کرد و در آن خطبه بیعنی آورد که
هر که در جاهلیت سوگندی خورده و بر تناصر و توارث عهد کرده بدان تمسک کنند و آنرا اسلام
اثر داد و زیاده نکرد بلکه باستواری آورده سعد بن جبیر رضی الله عنه گفته که مرد در جاهلیت خلیفه کسی بوده ام
چون او مرد مر حصه میراث از پسر او خواسته پسر او گفت این حکم در جاهلیت بود اسلام آنرا برکرده با
مخاصمت توجه بر پیغامبری کردیم و قصه مذکور پیش پیغامبر در عرض آوردیم این آیه نازل گشت و این

نظم بود و پیوسته مضمون این آیه چند گاه معمول بود خلیف را میراث میدادند بآیت و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض و بآیت یوصیکم الله الآیة منسوخ گشت و حکم میراث بردن خلیف منسوخ شد و بعضی
گویند آیت والذین عاقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم وارد است در باب ولا الموالات و آن آنست که کافری
غیر عربی و غیر معتکف کسی پیش مردی مسلمان شود دیت که بر وی واجب شود بدهد و اگر وارثی دیگر نباشد
میراث هم وی برد و این آیت بر این وجه منسوخ نباشد بر قول عامه صحابه رضی الله عنهم شرعیت ولاء الموالات
از ثوابت و مذهب ابو حنیفه رضی الله عنه همین است و مذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله در ولاء موالات
بر خلاف اینست یعنی ولاء الموالات در هنگام وجود وارث از جهت وارث در هنگام عدم وارث از جهت
بیت المال وارث و نزدیک ابو حنیفه مولی موالات بمتابعت عامه صحابه وارث بود موخر از ذوی الارحام
باشد و چون و لکل جعلنا موالی نصیب هر یکی از ورثه ثبت است جمله والذین عقدت ایمانکم فآتوهم
نصیبهم بقا بسببیه سبب میراث سببی و کسبی پندارند در افادت مقصود ظاهر تر بود و در ربط معنی
آسان تر باشد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا** از جهت ابراز
صورت و کاد است معنی اینست به درستی خدایست بر هر چیزی گواه پنهان و آشکارا بدانند هیچ پنهانی
بر وی پنهان نماند بر عمود و مراتین گواه است و بر وفا الف آن آگاه است **الرِّجَالُ
قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ**
الجمله مستانفه است چون در آیه سابقه ذکر تفضیل مردان بر زنان و نهی زنان از آرزو بردن فضل
مردان بود چنانست که سامع که از جهت فضل مردان سوال کرد گفت یا بان الرجال فضلوا علی النساء
و ما جهته فضلهم علیهن الجمله بر وجه استیناف وارد گشت سوال مقدر بجواب پیوست علی النساء
متعلق است بقوامون بتضمین معنی علو ای قوامون علی النساء متعلق است بقوامون متضمن معنی علو
قوامون علی النساء عالون علیهن جار و مجرور یعنی بما فضل الله متعلق است یعنی علو و ضمیر بعضهم عاید است
بر جماعت مردان و زنان بر تغلیب بصیغه جمع مذکر آمده بعض مفضل کنایت از مردان و بعض مفضل
کنایت از زنان از باب کنایت از موصوف بذکر رجال و نساء تصریح کرد و بما فضل الله الرجال علی النساء

بنیا ورد زیرا چه کنایت ابلغ است از صریح و تلویح اعلی است از تصریح یعنی اینست مردان قایم اند بامور
زنان و کثیر القیام اند در کارها ایشان امر و ناهی اند ایشان فرمایش دارند دل بر حمایت و نگهبانی
ایشان میگمارند بسبب چیزی که خدای عز و جل بدان فضل داده بعضی یعنی مردان را بر زنان از کمال
قوت تن و اهلیت ولایت اولی و اخری و مرتبت کمیت و کیفیت و اهلیت قضا و شهادت **وَبِمَا
أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ** عطف است بر بما فضل الله یعنی اینست و بسبب انفاق کردن
ایشان اموال خویش را در غزا و جهاد و قمع اهل کفر و فساد شک نیست که انفاق مقتضای سخا و بذل
و صفت سخا و بذل موجب منزلت و فضیلت است قال علی رضی الله عنه اعطه من شئت تکن امره بیت
هیچ آن تو کرد خلیفه نام ٭ چون از تو خورد ترا غلام است ٭ و نزول آیه در شان زن سعد بن ربیع است
که یکی از بزرگان انصار بود نشوز ورزید و سر از ربقه طاعت او کشید ربیع مذکور او را ادب کرد
طبانچه بر روی او زد پدر او پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد شکایت کرد و قضیه عمل او پیش
پیغامبر علیه السلام آورد رای پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر قصاص افتاد صورت حکم مکافات بنیاد
نهاد این آیت نازل گشت و ولایت مردان بر زنان بیان شد پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود
ما چیزی خواستیم و خدا چیزی خواسته بود چنانچه خدای خواسته ظهور آن روی نمود حکم قصاص مذکور کرد و
شوهر را بر ولایت آورد **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ
لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ** در جمله سابقه زنان را در حکم دخول در تحت ولایت شوهران
و بودن شوهران قایم بامور ایشان و بنای بر ایشان جمع کرد درین آیت تعریف در هر یکی از
صالحات و قانتات دیگر آورد این جمله عطف است بر جمله سابقه تعقیب و بیان است یعنی اینست
پس صالحات قانتات اند یعنی زنان صالحه طاعت دارنده اند فرمان خدا و امر شوهر بجا آرنده نگاه
دارنده اند حقوق و مالها شوهران و نفوس و فروج خود را در غیبت ایشان بنگاه داشتن خدای جل
و علا در حمایت و کلایت خویش ایشان را **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ
فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ**

جمله واللاتی تخافون نشوزهن بر طریق الزانیة والزانی فاجلدوا است یعنی اللاتی تخافون نشوزهن
مبتدا باشند فعظوهن بتاویل مقول خبر بود فا در خبر از جهت تضمین معنی شرط دارند جمله خبریه معطوف
بر فالصالحات قانتات پندارند یعنی اینست و زنانی که بترسید شما از نشوز ایشان بظهور امارات
نشوز و وضوح علامات خروج و بروز بدانید ایشان را پند دهید و بطاعت شوهر نصیحت کنید و نکو بنید زنان را
انقیاد شوهران باید و خروج از طاعت ایشان نشاید مخدرات را نشوز کاری ناپسندیده و مستورات را
خروج بر فرمان ناگزیده است موجب فضوح و وقاحت و مستوجب رسوائی و شناعت است با اجداد ایشان را
شرمنده کنند و ارباب و امثال آن سرافکنده سازد لازم است که بغیر اذن شوهر بیرون نیاید و چنانچه
باید و شاید طاعت ایشان نمایند و در خبر آمده زنانی که بی اذن شوهران از خانه پای خود بیرون نهند
فرشتگان عذاب و رحمت بر ایشان لعنت کنند توان دانست درکاری که هم آن فرشتگان رحمت نیز
لعنت کنند چه کاری بود و کننده او را چه حال باشد و در حدیث آمده چون زن از خانه شوهر بغیر اذن
بیرون رود تا آنکه باز نگردد هیچ نماز او مقبول نشود و در حدیث دیگر آمده هر زنی که او را شوهر او در
خانه خویش طلب کند و او از طاعت شوهر ابا آرد و سر باز زند بیرون آید از نیکیها همی که در وی است
همچنانچه مار بیرون می آید از پوست در درک اسفل برود مگر آنکه تایبه گردد و مانند این کلمات پند و
نصیحت گویند و از شان ان کار صلاح جویند ابو منصور رحمه الله معنی غلظه ذکر آورده و تو رفت بند در بیان
آورد الغلظ قد یلین القلوب القاسیه و یرغب الطبایع النافره و یذکر العواقب یعنی پند کلامی است
که دلهای سخت را نرم گرداند و طبعهای رمنده را ترغیب کند و آخر امور را که عاقبت نیکی نیکی و در چه است
عاقبت بدی بدی در که است یاد دهد و اگر به پند باز نیاید و بسوی طاعت باز گشت ننمایند که هر پندی
در دل ایشان اثر نکند و هر غلظه خاطر سنگین ایشان را نرم گرداند بیت مهر ناید بدل از گریه جفا کارانرا
مهر و بر سنگ نروید چه کنه باران را ٭ ایشان را در خوابگاههای ایشان ترک دهید و در خوابگاه مروید
را که در مضاجع ایشان بر وید روی سوی مکنید شاید بهجران در خوابگاه انتباه شود و خطر نشوز از دل
ایشان برود و این خطبه جلیله عظیمه از سر وقت ایشان بکند در احتیاج بتادیبی دیگر افتد و تدبیری

باکردکار تقدس و تعالی و وا اعتراف بست معنی اینست و خدایرا پرستید و چیزی را باو انباز مکنید
کسی که از عدم بوجود آورده و نابود را محلی بحلیهٔ هستی کرد و بانواع نعم رسانید و مستعد افاضت کرم گردانید
نبود که او را پرستش نکنید و دانش نه پسندد که بکردکار خویش دیگری را انباز گردانید وَ بِا
لْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا احسانا مفعول مطلق است برای تاکید ای احسنوا بالوالدین
احسانا معنی اینست و احسان کنید بان مادر و پدر را احسان کردنی و شکر احسان بگذارید و سپاس نعمت
پرورش را که ایشان در حالهٔ صغر کردند بجا آرید و بجا آوردن نیکوئی کردن در حق مادر و پدر کار
عظیم و درجهٔ فخیم است حق سبحانه و تعالی اثر آن تالی عبادت و توحید آورده حق مادر و پدر را نزدیک حق
خویش تذکر کرده باید فرزند خدمت و طاعت مادر و پدر را لازم داند مگر آنکه امر معصیت کنند که
با طاعت ایشان از طاعت خدا باز مانند بسیار خدمت ایشان نزاند که بینداز ند اگرچه در خدمت ایشان
بجد باشند مقصر انگارد **حکایت** فضیل بن یحیی در مجلس برای یحیی آب گرم کردی و برای وضو پیش یحیی
آوردی شبی نگهبان زندان از آتش کردن منع کرد و او را بر تا افروختن آتش آورد با آتش چراغ آب
گرم کرد پیش یحیی آورد بر سبیل آب گرم رسانید و یحیی را با آب گرم وضو کنانید نگهبان زندان
معنی دریافت شبی دیگر چراغ را نیز باز داشت فضیل آفتابه زیر بغل کرد و بتف اندام خویش آب را
در غیر گرمی آورد از جهة آنکه آب گرم بر حسب عادت نداشت خود را گنهکار پنداشت اگر مادر و پدر
در حجاب موت آرند و نقاب مرگ بر روی خویش فرو کردانند انچه در حیات مرضی ایشان بود همان
کند دمی و قدمی بر خلاف رضاء ایشان نزند که آن نیز از باب عقوق و اسباب هتک حقوق است بر خلاف
رضاء ایشان چه ایشان در حکم احیا اند در ادراک اسباب رضا و سخط بالا تر از حال اند چنانچه در حال حیات
ایشان از عقوق و عمل کردن بر غیر مرضی ایشان احتراز [illegible] است بعد وفات ایشان صدقه دهد و قرآن
زیارت رود و هر چه بروح ایشان دهد ثواب و ثمرهٔ آن ایشان را برسد و سبب خوشنودی و خوشی روح ایشان
گردد و او را نیز ما فوق ثواب بود و ذره از اجزاء او کم نشود و با دوستان و قرابتان ایشان پیوندد
دوستان و قرابتان ایشان بخشند و در حدیث است ان ابر البر ان یصل الرجل اهل ود ابیه بعد ان

یولی الاب و بدانکه حقوق مادر و پدر بسیار است و جزئیات آن بیشمار است از هر چه بگویند افزون است و از
حد عدد و احصا بیرون است حق سبحانه و تعالی همه را خدمت مادر و پدر و طاعت نصیب کند و مادر و پدر
همه را از ایشان خشنود گرداند **وَبِذِي الْقُرْبَىٰ** عطف است بر و بالوالدین ای و احسنوا
بذی القربی معنی اینست و بخداوند قرابتی نیکوئی کنید و حقوق ایشان نافع تر از نوش اجابت بود
تناصر و تعاضد میان اقارب طبعی و خلقی بود و با اجابت و اباعد کسبی باشند **مصرع** بر رشته ذکر باشد
برنبشته ذکر در کتب نفقه آورده اغنیا در شهری که ساکن اند زکوة خویش فقراء همان شهر را باید
در شهری دیگر فقیر باشند بر ایشان در شهری دیگر فرستادن توانند ازین مسئله معلوم شد که اقارب
کرده است که اجانب و اباعد را نیست و در حدیث است لا یدخل الجنة قاطع و در حدیث دیگر آمده لا تدخل الملائکة
علی قوم فیهم قاطع صلهٔ رحم بزرگ منزلت و قطیعت رحم صعب تری است علی الخصوص قطیعت اخوه و اخوات که
نزدیک ترین اشخاص بآبا و امهات اند از مادر و پدر بسبب ایشان بیشتر است و عقوق ایشان بهتک حقوق
اخوه و اخوات ایشان بیشتر باشد **قطعه** پدر رفت اکنون برادر بیناید ه نه مادر لیس از مرگ فرزند آید
برادر بهنگام هیجاست بازو ه بهر خوبکه باشد عزیزست از بن رو ه احسان در حق ایشان احسانی بر محل است
و مبرت در شان ایشان مبرتی بی بدل است **وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ** عطف بر و بذی
القربی ای و احسنوا بالیتامی و المساکین معنی اینست و نیکوئی کنید در حق یتیمان و مسکینان اگرچه مسکینان
باشند یتیمان صغیران بی پدر باشند بتربیت و احسان محتاج ترند اگر کسی در حق ایشان نکند و قیام بامور
ایشان نشود یعنی دم تربیت ایشان نزند غالب است که هلاک شوند و بی تربیت ضایع روند احسان در حق
ایشان کاری عظیم است و اجری فخیم است همه از نیجا است که پیغامبر فرموده انا و کافل الیتیم کهاتین بحیثین
مساکین مسکینان چیزی ندارند که در معاش دل بران گمارند و بوقت قوت کاری دستی نبود ولی احسان
لمحة البقاء ایشان نشود و مسکنت مرتبه است که پیغامبر علیه السلام از خدای بزاری خواسته اللهم احینی مسکینا
و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین گفته تو ان دانست که احسان سوی ایشان کسان چه سان باشد و
ثواب آن بچه درجه مرتبه برسد **وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ** عطف است بر والوالدین ای احسنوا

بالوالدین وبالجار ذی القربی صفت ست مر الجار را معنی اینست واحسان کنید بهمسایه که خداوند قربی بود
سکن او نزدیک مسکن شما باشد **وَالْجَارِ الْجُنُبِ** عطف ست بر والجار ذی القربی معنی اینست
واحسان کنید بهمسایه که دور بود و درهای خانهها این آن نزدیک نباشند جنب مشتق ست از جانب و
در لغت دوری ست جنب را که غسل فریضه ست از جهت دوری او از مسجد و از نماز جنب گویند وبعضی از الجار ذی
القربی همسایه که خویش ونسبت مراد دارند و از الجار الجنب همسایه بیگانه پندارند برین وجه در الجار ذی
القربی بعد ذکر ذی القربی تخصیص بعد تقدیم بود و ذکر خاص بعد عام باشد گفته اند همسایگان سه قسم
اند بعضی یک حق دارند چون همسایه که کافر است جز حقی دیگر ندارد وبعضی سه حق بود با حق جوار وحق اسلام
حق قرابت نیز باشد واگر با این حقوق حقی دیگر چون حق استادی و اعتقاد پیری و مانند آن منضم بود
بر حسب حقوق زیادت کرد **وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ** عطف ست بر مجروران که گذشته ای
احسنوا بالذی صحبت بالجنب معنی اینست واحسان کنید کسی که صحبت داشته ست در پهلوی یعنی مرافقت
در راهی یا استفسار از جای یا نماز گزاردن در مسجدی یا جمع شدن در مجلس و مرصدی یا اجتماع در
دیوانی یا چاکری امیری وسلطانی چون صحبت نیز حقی مستحق و مراعات این حق برای متحقق ست در دنیا
و آخرت کار آید و منافع دنیوی و اخروی روی نماید وبعضی گویند از الصاحب بالجنب زوجه مراد بود
برین وجه صیغه الصاحب بالجنب ملایم نبود مگر آنکه تاویل کند وبتقدیر والانسان الصاحب بالجنب گویند
وَابْنِ السَّبِيلِ عطف ست بر الصاحب بالجنب ای واحسنوا علی ابن السبیل ابن وأخ را بمعنی صاحب
استعمال کنند چنانچه وهو ابن ثمانین وفلان ابن خمسین وقول اذا اخو الذة الدنیا تبطنها ابن
السبیل یعنی صاحب راه باشد معنی اینست واحسان کنید در شان رهگذری واو کسی آنست که در راه مانده
باشد و بی توشه درمانده بود در خانه خود غنی ست طریق سوال نمیداند خود را بنش کسی فقیر نمیخواند
باید که چون کسی حال او دریابد باحسان سوی شتابد این نیز خیری مرغوب و بری مطلوب ست **وَمَا**
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ای واحسنوا بما ملکت ایمانکم مالک شدن بر کنایت صاحب آن بود وما ملکت
ایمانکم کنایت از ما ملکتم باشد اختیار این عبارت کرد و معنی را بر وجه کنایت آورد معنی اینست

واحسان کنید در شان ممالیک که فقیرتر از ایشان کسی در دنیا نبود و هیچ مسکینی در مسکنت همتای ایشان
نبود چه احسان تا بنده اند خسته و شوری تغیری وقطمیری را مالک نه اند بنده مطلق و فقیر محقق دارند
روزگار با حتیاج میگذرانند منفعت ودیده بکسب خویش بنبارند و هرچه از کسب ایشان حاصل شود ملک مولی
گردد هر جهد از کسب خویش بغیر اذن مولی کسی ابد هند غاصب باشند اگر درجی یا دیناری پوشند و خفاء
آن از مولی بکوشند خاین و سارق گردند احسان در حق ایشان بغایت حسن ست نیکی و نیکوئی کردن در
حق ایشان بنگاست مستحسن ست آخرین وصیتی که پیغامبر فرمود الصلوة وما ملکت ایمانکم بود یعنی نماز برپا
دارید و زیردستان را بیازارید وما ملکت ایمانکم بعموم خویش متناول مملوکات از اناسی وبهایم است
در حق هم بعلوفه و علف احسان باید و سیر کردن و سیراب گردانیدن اهتمام و اعتنا شاید لاسیما
از اناسی فرزندان آدم با حسن تقویم مکرم علی الخصوص بشرف اسلام مشرف باشند وبدولت دین
نود هرچند بمجازات کفران ایشان با کفر مادر و پدر بعقوبت رق مبتلا گشته و ببلیه مملوکیه و مرقوقیت
پیوسته بر بیچارگی ایشان خدمت کنانند و در هر کاری بر وانند باید در تفقد ایشان کوشش نمود
و بعهد ایشان ایذا ایشان را در کار دست و پای خویش دانند معین اعمال خود خوانند **إِنَّ اللَّهَ**
لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا هر که عبارت از کمال خضوع ست در جمله
و المحبة لله مبنی از دوست داشتن خدا مر خضوع بندگان بود و از ان انتفا محبت بکبر و فخر مفهوم
بود این جمله تاکید مفهوم بود تذییل باشد و چون کلام سابق ملوح بمضمون این جمله بود بتقدیم ملوح
تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی خدای عز وجل کسی را که خداوند خیلا و تکبر ست و
جاه دارند مفتخر ست با فقرا تکبر کند و با مساکین بنشیند دوست ندارد حق جل وعلا بعد ذکر
او را در خبر دوستی نیارد **الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ**
بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بخل بضم با
بخل بفتحتین بر وزن رشد خوانند و معنی هر دو یکی دانند الذین بدل ست از من کان مختالا فخورا
بمرفوع نزدیم بتقدیر هم الذین یا منصوب ست نزدیم بتقدیر اعنی الذین معنی اینست خدای دوست

رابطا باسم ان ضمیر یضاعف است که عاید بود است اندک یعنی اینست و اگر باشد مقدار ذره نیکی یا کونه اگر حال

از بنده حسنه است آنرا خدای تعالی دو چندان کرداند و بیفزاید و قضاعف ساند و بدهد از نزد خویش یعنی از

خزاین کرم خویش اجری عظیم یعنی عطیه فخیم بدهد **فَکَیْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ**

بِشَهِیْدٍ وَّجِئْنَا بِکَ عَلٰی هٰٓؤُلَآءِ شَهِیْدًا فا در جواب شرط

محذوفست ای ان کابروا الآن فی دعوی الظلم فکیف یکبرون اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی

هولاء شهیدا و شرطیه محذوف الشرط مقرر باشد مر جمله ان الله لا یظلم مثقال ذرة یعنی اینست پس اگر

اکنون ایشان در دعوی ظلم مکابره کنند پس چنین مکابره در روز قیامت نتوانند دران روز که از هر امت

گواهی و سرگواه بر ایشان خواهیم آورد و بگواهی هر پیغمبری براست تر حق را از باطل وصدق را از کذب جدا

خواهیم کرد **یَوْمَئِذٍ یَّوَدُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَعَصَوُا الرَّسُوْلَ**

لَوْ تُسَوّٰی بِهِمُ الْاَرْضُ وَلَا یَکْتُمُوْنَ اللّٰهَ حَدِیْثًا

ای یوم اذ کان کذلک تنوین اذ عوض است از کان کذلک و یومئذ ظرف است مر یود لو در تسوی

برای تمنی است و جمله یومئذ یود الذین کفروا ای میدهد یعنی اینست دوست دارند انکسانیکه بر پیغمبران

بگرویده اند و کفر و کفران ورزیده و پیغامبر را سفرمانی کرده و برسالت او ایمان نیاورده و بعضی گویند

این حکایت از حال یهود است که کتمان صفت پیغامبر کردند و خود را بر حسب ریاست آوردند آرزو کنند حال

ایشان از ظاهر شود و حجاب کردار و گفتار ایشان برود و تمنی کنند و آرزو کنند کاشکی که برابر کرده شدی بر ایشان

زمین یکسان می شدند و کتمان نمیکردند حق و سر صدق نمیکوشیدند و لا یکتمون عطف است بر یود و تواند

بود عطف بر تسوی باشد برین تقدیر تسوی و لا یکتمون بمعنی ماضی بود و ایراد او بصیغه مستقبل برای استحضار

صورت بدیعه شنیعه حال و قباحت اعمال ایشان باشد تسویه که بمعنی برابر کردن است در مفعول او با

می آرند الفعل بالفعل میگویند یعنی چنین بود کاشکی که برابر کرده شود زمین بدیشان و کردانیده شود

زمین مساوی ایشان در عبارت قلب بود و نکته قلب مبالغت باشد چنانچه در تشبیه مقلوب چون نو بنا هوا

و ابو حنیفه و ابو یوسف گفته اند و تواند بود تسویه زمین بمعنی هموار کردن بود و هموار کرده شود بدیشان زمین

یعنی تا ایشان در زمین نهان شوند زمین را هموار سازند بر ایشان یعنی در عبارت قلب نبود و تغیر نباشد

یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکٰرٰی

حَتّٰی تَعْلَمُوْا مَا تَقُوْلُوْنَ روزی عبد الرحمن عوف رضی الله عنه طعامی موجود کرد و

شراب در مجلس آورد جماعتی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین حاضر شدند طعام و شراب خوردند وقت

نماز حاضر آمد جماعت مذکور هر یکی ازیشان در نماز در آمدند امام ایشان از جهت مستی در قران قل یا ایها

الکافرون بزبان برخلاف آنچه در قران است راند بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون و بجای انتم

عابدون ما اعبد لا انتم عابدون ما اعبد در شان ایشان این ایه نازل گشت و این نظم بودی بود

و جمله معترضه برای بیان حکمی که برای حادثه است آمد و موافق واقعه احکام ورود واقع شده

است ای مومنان نزدیک مشوید نماز را در حال که شما مستید تا آنکه مستی برود و هوشیار شوید

و بدانید که چه میگوئید میان نفی و اثبات فرق کنید و معنی را از نقیض آن جدا دانید و گرنه نماز

در بیهوشی آید صحت نماز روی ننماید بعضی از صلوة موضع صلوة یعنی مسجد مراد دارند و این کلام را

مجاز میدانند معنی چنین بود ای مومنان مسجد را نزدیک مشوید در حالیکه شما مستید تا بدانید که چه

میگوئید یعنی هوشیار شوید از میان بیهوشی که مسجد و غیر مسجد را نشناسند میان پاکی و پلیدی

فرق نکنند مسجد را نگاه باید داشت و همچنین کسانی در مسجد نباید گذاشت چنانچه مساجد را از

صبیان و مجانین نگاه میدارند و ایشان را در وی نگذارند بدین طریق نهی از نماز کردن در حالت

مستی بر طریق اولی است سود پس نبوت او بر وجه کنایت باشد و الکنایة ابلغ من التصریح و التلویح اولی

من التصریح **وَلَا جُنُبًا اِلَّا عَابِرِیْ سَبِیْلٍ حَتّٰی تَغْتَسِلُوْا** جنب صاحب

جنابت را گویند و از وی معنی واحد و تثنیه و جمع جوید عطف است بر مضمون و انتم سکاری ای لا تقربوا

الصلوة حال کونکم ذوی سکر و لا ذوی جنابة و عطف مذکور بر وجهی که از صلوة مسجد مراد دارند ظاهر

است یعنی چنین باشد و نزدیک مشوید مسجد را در حالیکه خداوند مستی باشید و نه در حالیکه خداوندان

جنابت باشید مگر در حالیکه گذشتن در راه برین که در مسجد محتلم شوید برای غسل بیرون روید بیرون

شدن بر وجه عبور سبیل بود یا سبر وان مسجد جنب شوید در راه آب غسل خرد مسجد میشود درین صورت نیز عبور جنب در مسجد بصورت باشد نزدیک ابو حنیفه در آمدن جنب در مسجد در غیر صورت ضرورت روا نباشد و امام شافعی رحمه الله بظاهر اطلاق استثنا تمسک کند دخول جنب در مسجد بر وجه عبور و مرور جایز گوید ابو حنیفه رضی الله عنه بتقیید صورت ضرورت چنانچه بالا گذشت تقضی جویید چون در آمدن در مسجد حالت جنابت بغیر صورت ضرورت معنا بغسل باشد انحکم در نماز بر طریق اولی ثابت شود پس ثبوت او در نماز بر وجه کنایت باشد والکنایة ابلغ من التصریح اما اگر از صلوة حقیقت صلوة مراد باشد و از عابری سبیل مسافران عادم ما مراد شوند و استثنا تکلم سیاقی از جهت بعد استثنا است تقدیر چنین بود ولا تقربوا الصلوة حال کونکم ذوی سکر احتی تعلموا ما تقولون ولا تقربوا جنبا غیر حال کونکم مسافرین غیر واجدین للماء حتی تغتسلوا و اگر لا بمعنی غیر بود صفت جنبا بود مقصود حاصل شود **معنی** اینست نزدیک مشوید نماز را یعنی نماز مگذارید در غیر حال بودن شما مسافران عادم ما تا غسل کنید و از جنابت پاک شوید معنا بودن منع صلوة بغایت اغتسال مقید بجنبان غیر مسافر باشد در جنابت مسافر که آب نشود **سوال** عدم جواز صلوة در حق جنب مقیم غیر قادر بر استعمال آب از جهت مرض یا فقد آلت یا خوف عدوی و سبعی است از جهت عدم قدرت بر آب معنا اسم است معنا بغایت اغتسال منتهی است از این تخصیص بالسبب ذکر آن بعدم الا عابری سبیل نیافت **جواب** این کلام محمول بر حذف معطوف باشد ای عابری سبیل و امثال هولاء فی عدم القدرة علی استعمال الماء **جواب** دیگر آنکه این کلام استثنا مسافران است بعبارت و استثنا مریضان و امثال ایشان است بدلالت زیرا که هر که نشود بداند که استثناء مسافران از آن جهت نیست که مسافرند بلکه از جهت عدم قدرت بر استعمال آب است بدوری از آب چنانچه در شرع معتبر است دلالت برابری در حکم کند پس ایشان نیز بدلالت مستثنی باشند **سوال** سکر که مانع را دانستن گفتار خویش باشد مانع از دانستن گفتار دیگری بود در کسی که صلاحیت فهم خطاب ندانند او را خطاب چگونه کنند **جواب** سکری که بر طریق محظور است از جهت مقصود تقصیر بودن بر عذر مقصور نباشد از جهت زجر در حکم موجود دارند سخن او را هوشیاری شمارند تا هلاک سکرات بطریق

محظور

محظور بصوم و صلوة میشود طلاق و اعتاق او معتبر باشد هیچ خطابی از و ساقط نشده امر و نهی سوی همچو هوشیاری متوجه آمده مسکران مذکور را برای توجه خطاب فهم حاجب شود عدم فهم که بعمل محظور حاصل شود معتبر باشد

وَإِنْ كُنتُم مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم

او علی سفر عطف است بر مرضی او جاء احد منکم عطف است بر کنتم مرضی ای کنتم مرضی او جاء احد منکم عطف است بر کنتم مرضی او جاء احدکم **معنی** اینست اگر باشید شما رنجوران یا کاین سفر یا مسافر یا آمده باشید یکی از شما از زمین نشیب و این کنایت است از حدث برای آن در زمین نشیب رفتن معتاد است یا لمس کرده باشید زنان را و ملامست زنان کنایت از جماع است پس آب را نیابید پس خاک پاک را قصد کنید پس روها خویش را و دستها خویش را مسح را کرد آنید **سوال** نایافتن آب در مرضی شرط نبود و مریض را با وجود آب از جهت مرض تیمم روا باشد فلم تجدوا ماء را متعلق بمریض چه نوع دارند و قید او چگونه شمارند **جواب** اصل علت برای تجویز تیمم انتفاء قدرت بر استعمال آب است و عدم قدرت چنانچه نابودن آب باشد همچنانکه رسانیدن بدو سبب انتفاء آلت یا خوف سبع یا عدو بود یا رسیدن آب بخوف سخت یا استعمال او در تن نیست ماندن یا در مرض افزودن یا عضو تلف شدن یا در دین زیان کردن چنانچه نماز جنازه و نماز عید خلق ندارد فوت شدن **سوال** تیمم جنابت بر آمدن یکی از غایط چگونه مترتب میشود و معطی چه نوع مستقیم می آید **جواب** صیغه جمع دلیل هر فرد علاحده بود منافی تعلق واحد باشد چنانچه گفت وان کان احد منکم ای احد کان مریضا او علی سفر او جاء احد منکم ای احد کان فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا

انجمله تذییل است و تاکید مرجهه از ثنای باری تعالی بر وجه و کادت و استواری است **معنی** اینست بدرستی خدای عفو کننده است مر کسانیکه بعذر تمسک کنند چون اصل آوردن نتوانند خلق را بجا آرند آمرزنده است مر خطائی که بسبب سکر در قرائت رود تا خیری که در نماز بسبب مستی افتاد

أَلَمْ تَرَ

بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ ای لیا للکلام فی السنتهم ولی در لغت پیچیدن و طی
کردن است و آن موجب است مر اخفی یعنی اظهار بعضی میکویند این کلمات را بر وجه پیچیدن سخن را
و طی کردن زبان چون طی جامه و کاغذ که موجب اظهار خیری و اظهار خیری است بعضی میکردانند
سخن را در زبانها خویش تا مقصود ایشان پوشیده شود و غیر مقصود ظاهر کردد چنانچه السلام علیکم
دعا بد است بر وجهی میکویند السلام علیکم که دعا و له است ظاهر میشود و راعنا که در زبان سریانی دشنام
است یا خفا یا تمطی ادا میکنند که راعنا که طلب مراعات است مفهوم میکردد و بر وجه طعن در دین بعضی
میکویند اگر پیغامبر بودی دشنام ما را دریافتی ولیا و طعنا منصوب اند بر مصدر بتقدیر یلوون و یطعنون
از باب ضربته سوطا بتقدیر یقولون قولا و لالی و طعن فی الدین و تواند بود که مفعول به باشد ای یفعلون
لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین و جمله مبینه بود و تواند بود مفعول له باشد که یقولون ای و طعن یا
هر دو حال باشند ای یقولون حال کونهم ذوی بالسنة و طعن فی الدین معنی اینست میکویند این سخن را
بر هر چه پیچیدن زبان چنانچه بعضی لفظ پیدا شود و بعضی پنهان چنانچه گذشته و ذکر او بالا رفته

وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ ای و لو ثبت انهم قالوا الجمله معترضه است برای
بیان آنچه ایشان را بایستی گفت و ذکر آنچه ناشایست آورد **معنی** اینست و اگر ثابت شدی گفتن ایشان
بجای سمعنا و عصینا سمعنا و اطعنا و بجای و اسمع غیر مسمع اسمع و بجای راعنا انظرنا هر اینه ایشان را
بهتر بودی و راست تر و درست تر بودی در دنیا بداغ نفاق نمی پیوستند و در آخرت بدرک اسفل نمی
رفتند **سوال** خیرا و اقوم اسم تفضیل مقتضی و مفضل علیه تحقق اصل فعال باشد چنانچه لا زید افضل عمرو
مقتضی آنست که در عمرو اصل فضل باشد در زید بیشتر از آن بود و در نفاق و کفران ایشان هیچ اصلیت خیر
و اقوم اسم تفضیل است چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید **جواب** در استعمال اسم تفضیل در افضل علی
تحقق اصل فعل تحقیق حاجت نبود بفرض کفایت باشد چنانچه عادت عرب کویند الانسان اکثر و احمد
و زید افقه من الحمار و عمرو اعلم من الجدار و معلوم است در واحد کثرتی نیست و کمان فقه و علم در حمار و جدار

بمعنی است

بمعنی است لکن بنا تفضیل در فرض است که اگر در واحد کثرتی فرض کنند انسان بیشتر از آن بود و اگر در
نفهی مفروض کردانند زید فقیه تر از آن باشد شک نیست که این کلمات که ایشان گفته اند ایشان را
هیچ سود نکردی و در شان پیغامبر هیچ و هنی و هوانی بنیاوردی **بیت** سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند قیمت
سنگ نیفزاید و زر کم نشود **بیت** اگر خاک ریزی بر آفتاب اندازند آفتاب را چه زیان کند سر
و ریش خود آلوده سازد **بیت** گر خاک بر آفتاب پاشی نشک نیست که خاکسار باشی لیکن ایذا دادن اهانت
کریم غزتی خر خواری بود کریم را از لسلده خاطر او آسیب هوای نشود هر چند ایشان جنس عداوت اظهار
میکردند و این نوع اهانت به پیغامبر صلی الله علیه و سلم که بطبع کریم بود جز بکرم مکافات
نموده حلم ایشان را مکافات بحکم کرد و بمعامله بدی معامله نیک پیش آورد چنانچه شاعر گوید **شعر**
دو سفیه بواجهی بکل ما کره ان اکون له مجیبا **بیت** یزید سفاهة و ازید حلما کعود زاده الاحراق طیبا **بیت**
قطعه دشنام اگر دهد سفیهی چاره نبود بجز شنیدن **بیت** گر سگ بگزد ترا چه گویی تو باز نتوانیش گزیدن
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را دعوت سوی دین میکرد و از ضلال بهدایت می آورد برای
ایشان از فضای دین و دنیا مسالت میکرد و آنچه در اولی و اخری موجب منفعت و عزت ایشان است در
خواطر می آورد و ایشان از لیامی خویش احسان را باساءت و اکرام را باهانت و منفعت را بمضرت
مکافات میکردند کریمی پیغامبران اقتضا کند و لیمی این پیش آرد **بیت** مه نور می فشاند سگ بانگ
میکند **بیت** مه را چه جرم خاصیت سگ چنین بود **وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ**
فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا مستثنا است از لعنهم الله **معنی** اینست و لیکن ایشان را خدای
بکفر لعنت کرد و در معرض ابعاد از رحمت خویش آورد و از خیریت سداد و ایمان و انقیاد دور انداخته
و این محرومان را چون خفاش از نور آفتاب محروم ساخته این دولت کجا یابند و درین راه چگونه شتابند
بس ایمان نیارند و ادبار کفر و کفران نگذارند مگر اندکی از ایشان همچو عبدالله بن سلام و یاران او
که بدولت اسلام مشرف گشتند و باستحقاق رحمت ابدی پیوستند الا قلیلا استثنا از مصدر محذوف بود
زیرا چه اگر استثنا از لا یومنون باشد استثنا از مصدر محذوف بود یا از فاعل اگر از مصدر محذوف باشد

یعنی چنین بود لا یؤمنون ایمانا الا ایمانا قلیلا توصیف ایمان بقلیل و کثرت آید کلام باندراست مغز له
موافق نماید چه نزدیک اهل سنت ایمان قابل زیادت و نقصان نشود و صالح قدرت و کثرت بود و اگر
از فی عل لا یؤمنون باشند رفع بر سبیل مختار بود و نصب غیر مختار باشد و هم قرا نصب خوانده اند اتفاق
قرا بر وجه غیر مختار آید و اتفاق ایشان بر وجه غیر مختار نشاید چنانچه ایمه نحو الا امرئتک گفته اند که
لا امرئتک مستثناست از فاسر باهلک از و لا یلتفت منکم احد مستثنی نیست تا اتفاق قرا بر وجه غیر مختار
نباید و قراوت ایشان غیر مختار نماید و نیز چون لعنهم الله بر سبیل عموم بغیر استثنا باشد اثبات
ایمان در بعض مناقض آن بود زیرا چه چون بعضی را دولت ایمان روی نماید عموم لعنت مستقیم نباشد
و اگر استثنا از لعنهم الله دارند و ضمیر یؤمنون نیز با نبی لعبد الا استثنا بود و هیچ اشتباه نشود و هم بر نوع ما
که در تفسیر لا یؤمنون را عموم داشته و تصریح بلا یؤمنون الا قلیلا و لا کثیرا کرده یا ایها الذین
اوتوا الکتب امنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من
قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها در آیت
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود و درین آیت از غیبت سوی خطاب
التفات نمود معنی اینست ای اهل کتاب بر آنچه فرستاده ایم آنرا یعنی قران در حالکه تصدیق کننده آ
وراست دارنده است مر چیزی را که با شماست یعنی توریة ایمان آرند و آنچه در کتاب خدای عز و علا نازل
شده است تصدیق دارید پیش از آنکه روها قومی را از شما محو کنیم و چشم و بینی و ابرو نا پیدا کردانیم
روها را بر صورت قفا شما ریم یا مراد از طمس وجوه و محو کردن وجاهت روشنائی و رونق کردن است
و نیز رکه دارند و رفتن آب و بمنزله دود کردن بینی و چشم و ابرو نیز دارند معنی چنین بود ای اهل
کتاب ایمان آرید و دل بر انقیاد و اذعان بکمارید پیش از آنکه حال شما بکردانیم و از عزت
و وجاهت بخواری ساریم روها شما در زشتی چون روها مسخ شدکان کنیم و شما را ازقفاهای که
آمده بود دید خوار شده و جدا کرده معنی در زمین شام که از انجا در زمین مدینه بود دید ببریم او
نلعنهم کما لعنا اصحب السبت و ضمیر منصوب در یلعنهم عاید بر وجوه است یا بر
الذین اوتوا الکتاب مناد یست بر وجه التفات از خطاب سوی غیبت نکته التفات آنست که چون اکرم
کریم مواجهه باضرار مانع است از مواجهه اعراض کرد و بیان لحوق لعنت و مضرت بدیشان بر وجه التفات
بصیغه غیبت آورد معنی اینست یا ایشانرا لعنت کنیم چنانچه اصحاب سبت را لعنت کردیم و بر تغیر وجوه
و تصویر بر صورتی دیگر او رویم یا کوییم خوار کنیم و رونق رو ببریم و از وجاهت بیرون آریم و در هوان
حقارت در آریم چنانچه اصحاب سبت را خوار کردیم و در هوان و حقارت آوردیم سوال یهود هنوز
روها ایشان بر قرار خود است هیچ یکی از طمس و مسخ نشده و وقوع این وعید مشروط که خواهد بود و عذاب
ایشان که روی خواهد نمود جواب تحقق این وعید بعدم ایمان کل است چون بعضی ایمان آوردند شرط
وعید بحصول نه پیوست جواب دیگر آنکه اگر طمس وجوه مذکور و لعنت بمعنی خواری و نکوساری آمده
بت که آن واقع شده در بنی قریظه بعضی را کشتند و بعضی را جدا کردند خانهها ایشان بدست خویش
و دست مسلمانان ویران ساختند و سقوف حیطها برزمین انداختند ذلیل گشتند بجلا و عنا
پیوستند خواری واقع گشت وعید بحصول پیوست و اگر طمس بمعنی محو صور و لعن بمعنی مسخ و تصویر بصورتی
دیگر دارند وقوع این معنی را در باب یهود منتظر و مترقب بیدارند سوال در روایت آمده که بعد بعثت
پیغامبر علیه الصلوة و السلام مسخ مرفوع شده انتظار مسخ یهود مذکور بر خلاف روایت مسطور بود و
خبری که نفی آن ثابت باشد جواب قایل این سخن صحت این روایت را منع کند و بر تقدیر صحت محمول بر مسخ
عام دارند یا وقوع مسخ ایشان را در قیامت پندارند و کان امر الله مفعولا
الجمله تذییل است معنی اینست و هست کار خدای کرده شده و بحصول موصول آمده کاری که خدا خواسته
است و بارادت و مشیت او پیوسته است کرده خواهد گشت و بحصول خواهد پیوست ان الله
لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء و من یشرک بالله فقد افتری اثما
عظیما در حق کفار الحاق وعید کرد و ذکر وعید و طمس و لعن آورد پس الحاق مذکور بر عدم
غفران ملوح بود که خدای شرک و کفر با نیامرزد تهدید بهم ملوح سامع بمنزله سایل کرد بر وجه استئناف

ایا ندانسته ای محمد یعنی دانسته حال کسانی که مدح میکنند نفس خود را و دعوی میکنند پاکی را از بد بیهاما نحو
این جهیان از کنهان با کیم میگویند و خود را ابنا خدا و احبا خدا میدانند و لن تمسنا النار الا ایاما
معدودة دعوی میکنند و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری اعتقاد دارند بلکه خدای مدح
کند هر کرا خواهد و انچه درست بیان کند علم او حق است خلاف واقع نبود کلام از صدق است تزکیه
که صادق است بکل وجه معتبر باشد **وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا** ای و لا یظلمهم الله فتیلا فتیلا
منصوب است از باب ضربته سوطا ای و لا یظلمون بعد فتیلا فتیل تار که در شکاف خسته خرما باشد و
بعضی گویند فتیل بلیه شکلی است از ریم که از میان دو انگشتها بیرون آید و بهر معنی از قلت و حقارت
است جمله و لا یظلمون فتیلا معترضه است بعضی نفی انصاف انصاف خدا بظلم و بندکان تقییض نواب و
بزیادت عقاب معنی اینست و مظلوم نشوند قدر فتیلی بتنقیض ثواب اعمال شوده و بزیادت عقاب
تزکیه بوده **اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ** کیف حال
است از فاعل یفترون از جهة صدر مقدم شده و استفهام بمعنی نفی و استبعاد امده و جمله کیف یفترون
بتاویل مفرد است مر انظر فی کیفیتها فترائهم انهم عند الله اذکیا و جمله نیز برای تشنیع کافران است و
مقرر دیگر تشنیعها ایشان است هم ازینجهة فصل کرد بغیر حرف عطف اورد معنی اینست ببین ای
محمد یا ببین ای بیننده چگونه دروغ برای افترا میکنند که خود را نزد خدای اذکیا میدانند **وَكَفٰى
بِهٖ اِثْمًا مُبِيْنًا** ای کیف بعد الافترا به و بس بنده است این افترا در بنحال گناهی است بیدا
**اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُؤْمِنُوْنَ
بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَيَقُوْلُوْنَ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا
هٰٓؤُلَآءِ اَهْدٰى مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَبِيْلًا** روایت کرده اند
که کعب بن اشرف و حی بن اخطب بعد حادثه جنگ احد خواستند که با پیغمبر نقض عهد کنند و کمر
مخالفت بندند و بمکه درامدند تا با اهل مکه بر مخالفت پیغامبر معاهده کنند جمع شدند میان استار حرم
معاهده کردند بعد معاهده در حرم نشستند ابوسفیان بن حرب پدر معاویه گفت ای گروه مهتران سوگند میدهم

شما را بکردگار دیان بدین افعال که ما مرآریم و دل بر ملازمت آن میکماریم و بران افعال که محمد و اصحاب او
می آرند و نیت بر تحصیل آن میدارند بر راه راست میان ماکیست در مدح و نکوهش تفرقه میان ما جیست
کعب بن اشرف گفت شما کار خویش و کار او بگوئید بعد از ان فرق میان خویش و میان او بجوئید ابو سفیان
گفت ما خانه کعبه را آبادان میداریم و با اقارب و عشایر صله رحم بجا می آریم و مهمانی مهمانان میکنیم و دوم
از رعایت دین پدران منبریم محمد دین پدران خود گذاشته و مخالفت اقارب و عشایر و ثواب بنده انداخته و شور
انگیزی جندی برجع کرده و ایشانرا در شور انگیزی آورده و موطن آبا و اجداد را ترک داده و دینی دیگر
بنیاد نهاده دعوغا انگیخته جند خونی ریخته ایشان گفتند چه کیفیتی که باز مینماید نزدیک تر بهدی
شما اید ابوسفیان گفت که شما اهل کتابید محمد نیز صاحب کتابست و او جانب شما رفته شما جا گرفته
مار با معاهده شما اعتقاد نشود و بر میثاق شما تقه نبود مگر آنکه شما با ما موافقت ورزید و صنم ازان
ما که یکی را جبت نام است دوم را طاغوت سجده کنید ایشان متابعت کردند پیش بتان در سجده رو
برزمین آوردند این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود و بیوست انمره
برای انکار است و دیدن سوی کسی کنایه است از دانستن حال او چنانچه بالا گذشته جمله سابقه که انکار بت
از تزکیه ایشان خویشتن را بود و آن متضمن نا شایسته تزکیه نفس بود انجمله مقرر است مر مضمون
سابقه از جمله بر تزکیه نابوده از ایشان در حق دیگران یعنی خویش و کافران بیبیان و قوع تزکیه
نابوده ایشان در حق دیگران یعنی تعظیم جبت و طاغوت گویند مشرکان را اهدی من المومنین سبیلا
میگویند کسانیکه دیگرانرا برین صفت تزکیه نابوده کنند هم تزکیه خویش چرا نزنند چنانکه گفت
خود را تزکیه نابوده میکنند مشرکانرا اهدی من المومنین سبیلا گویند معنی اینست داده شده ایمان بجبت و
طاغوت می آرند معبود برا که غیر خدای است جبت کردن خویش او بود و ایمان بطاغوت بغیر شیطان
که طاعت بپرستش غیر خداست یا بینده تر اند از مومنان و نسبت بهدایت سوی دین از قبیل غیر
سیوم سبب بود معنی اینست ایا ندانسته یعنی دانسته حال کسانیکه نصیب از کتاب داده شده اند ایمان بجبت
و طاغوت می آرند معبودی را که غیر خداست جبت گویند و شیطانرا طاغوت خوانند ایمان ان دو

بطاعت او باشید و میگویند مر کافران را ایشان راه نماینده تر راه م

شما را بکردگار

بجهت پرستش غیر خداست بطاعت او باشند ومیگویند مر کافران را ایشان یعنی کافران نیک‌تر راه
یابنده تراند از مومنان ونسبت هدایت سوی دین از قبیل نسبت سوی سبب بود و اسناد مجازی باشد

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ جمله مستانفه است جواب سائلی که گفت ماذا فعل الله بهم

قیل اولیک الذین لعنهم الله معنی اینست ایشان آنانند که خدای ایشان را لعنت کرده واز رحمت خویش

بدوری اورده وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا این جمله حال است

معنی اینست و هر که او را خدای لعنت کند واز رحمت خویش بدوری می افکند پس هرگز نیابی او را

یاری دهنده ونصرت کننده که از لعنت نگاه دارد و نیکی و نیکوئی ارد أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ

مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ام منقطعه است

بل با همزه و همزه که مضمون ام است برای انکار است بمعنی نفی است بل لیس لهم نصیب من الملک بر ان

معطوف است بر یومنون بالجبت والطاغوت واین تردید در بیان اسباب عداوت ایشان با پیغامبر

است فا فاذا در جواب شرط محذوف است ای لو کان لهم نصیب من الملک فاذا لا یوتون الناس نقیرا

ونکوکه که در خستهٔ خرماست بمعنی فقیر است وان در عرب تمثیل بخیلی بسیار است واین جمله میان معطوف و معطوف

علیه معترضه است و در شان ایشان تشنیع دیگر است معنی اینست ایشان ایمان بجبت وطاغوت می آرند

از انجهت پیغامبر وآل او را دشمن میدارند یا خود مر ایشان را است نصیبی از ملک که دل ایشان طلب میکند

وخواهش آن ایشان را در عداوت می افکند وان ایشان را نصیبی از ملک بود ایشان بخیلی کنند مردمان را

نقیری یعنی چیزی بسیری ندهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ

اللَّهُ مِن فَضْلِهِ ۖ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ

الْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ

وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ ۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ام منقطعه

یعنی بل و همزه که مضمون ام است برای تقریر است بمعنی تثبیت جمله معطوف است بر جمله ام لهم نصیب من الملک

ومراد از الناس پیغامبر صلی الله علیه وسلم وآل اوست ولام برای عهد است یا گویند لام برای جنس است

مراد از وی

مراد از وی جنس الناس است وعداوت جنس الناس مستلزم عداوت پیغامبر علیه السلام بود ارادت پیغامبر

صلی الله علیه وسلم وآل او بروجه کنایت باشد کنایت ابلغ از صریح است وتلویح اولی از تصریح است فا در

فقد آتینا برای تعلیل است چه حسد بر قومی بر تحقق حسد بر ایشان واشباه ایشان دلیل است فمنهم من

آمن با معطوف خویش عطف است بر جملهٔ آتینا ابراهیم الکتاب والحکمة وجمله وکفی بجهنم سعیرا تذییل است

معنی اینست بلکه حسد میکنند مردمان را آرزو میکنند زوال نعمت ایشان را یعنی پیغامبر را بدانچه خدای از

فضل خویش ایشان را داده و در بهای نعمت بر ایشان کشاده بدرستی ما داده ایم آل ابراهیم را کتاب و

حکمت نبوت وحشمت داده ایم ایشان را ملکی عظیم ومملکتی فخیم موسی از آل ابراهیم بود او را کتاب داده ایم

وبروی توریة فرستاده ایم وصاحب مرتبه نبوت کردیم بر منصب رسالت آوردیم ویوسف وداود از آل ابراهیم

بودند ایشان را بنبوت برگزیدیم ولواء ملک ایشان برکشیدیم وسلیمان از آل ابراهیم بود او را بنبوت

وحکمت برآوردیم وملک عظیم که بمضمون رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی است مخصوص کردیم پس

بعضی از ایشان ایمان آوردند وبعض از ایشان بحسد وعداوت از ایمان آوردن باز ماندند وحسد آل

ابراهیم دلیل حسد کردن با پیغامبر ما علیه السلام وآل او باشد ونقص صاحب نعمتی از جهت نعمتی دلیل بر نقص

صاحب نعمتی دیگر بود وبسنده است دوزخ در حال که افروخته شده وبرای عذاب باز ماندگان معد

ومهیا آمده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا

در جمله وکفی بجهنم سعیرا العذاب کفار بیان تلویح کرد بتقدیم تلویح بربط استیناف تنزیل سامع منزله

سائل کرد این جمله با موکد ومفصول آورده معنی اینست بدرستی آنکسانیکه کفر ورزیدند بآیات ما انکار

کردند وتصدیق ان نکرویدند بعد بعوث اخیام ایشان را در آتش در آریم ودمار از نهاد ایشان بر آریم

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا

این جمله بیانست امر کیفیت احتراق ایشان بنار وسوخته شدن ایشان کرات بسیری واین کلام از قبیل

بدل الله من خوفه امنا وبدلیه من توبه ثوبا بود ای اعطاه الله بدل الخوف امنا وعوضت بدل ثوبه

ثوبا معنی بدلنا جلودهم بجلود جه آنکه زمان بدلنا جلودهم بجلود لازم و در نظم باهیئت پس جاره ثبت

صلی الله علیه وسلم کرد پیغامبر فرمود تا خانه کعبه بود وطایفه طایفان در طوف کنند صاحب کلید عثمان بن طلحه واولاد او باشند **سوال** چون کلید مذکور بزور گرفته بودند بر چه وجه امانت منطبق شود وقصه مطابق امانت چگونه شود **جواب** در قصه یک روایت اینست که عثمان مذکور مسلمان بود واز جهت تقدیر عهده خوف در تسلیم کلید توقف مینمود پیغامبر خدای نزدیک خانه کعبه ایستاده شد بر عثمان مذکور گفت اگر ایمان بخدای وروز قیامت داری باید که بیک کلید خانه کعبه بمن سپاری عثمان مذکور گفت کلید تر این میدارم واین امانت بتو می سپارم کلید مذکور آورد پیغامبر را بر وجه امانت تسلیم کرد عباس رضی الله عنه کلید وعهده داری از پیغامبر علیه السلام میطلبید این آیت برای باز دانست عباس نازل گشت واین نظم بورود پیوست برین آیت واینت آیت با روایت موافق است وقصه با قران مطابق است وبر روایت دیگر عثمان مذکور هنوز کفر داشت دل بر اطاعت پیغامبر علیه السلام نمیداشت امیر المومنین علی رضی الله عنه قصد کرد کلید مذکور بقهر وغلبه گرفت پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آورد برین روایت تسمیه او با امانت از جهت آن بود که مال ماخوذ بقهر از حربی بظهور آنکه مال مذکور بر دست او امانت مسلمانی بود بر دست احلاف اگرچه بقهر ستده امانت باشند واز جهت آنکه ملک حربی نیست داخل غنایم شود کلیدی که از عهد خلیل الرحمن بندارند بر دست کلید را ومقبوض بر وجه امانت دارند ودر بعض کتب افاده عثمان کلید مذکور بنیه که برادر او بسر خود برابر پیغامبر علیه السلام در مدینه آمد هم آنجا مرد کلید مذکور هم بر دست اولاد شیبه باند ودر قبض ایشانست شاید برضا اولاد عثمان است واگر برضا اولاد عثمان مذکور نبود حکم پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدوام تقدیر عهده بر ایشان معمول شود وبدانکه هرچند که مورد آیة خاص بود حکم آن از جهت عموم لفظ عام باشند وا حقوق دنیاوی ودینی دارند مشتمل بر بدهم امانات بنیدارند مودع ماموراست که ودیعت را بمودع سپارد وبعد طلب او سپردن را توقف ندارند واگر کسی کسی را امانتی دهد که فلانرا برسان که معمور باشند بر بینکه مال مذکور بر آن کس رسانند وپیغام گذارید ودر هنگام پیغام گزاری خبری پنهان ندارد وشهود مامورند چنانچه تحمل شهادت کرده اند بوقت حاجت شهادت را ادا کنند ووقت کار حق را بپوشند ودانشمندان که خدای عز وجل علم در سینهای ایشان داشته مامورند که امانت را ادا

کن

کنند وار مستحق باز ندارند ووصی وولی که اموال بر حکم وصایت وولایت در قبض ایشان مامورند که اموال مذکور را در هنگام طلب صاحبان بی توقف ادا نمایند ومتولیان اوقاف مامورند که اموال آن مضاف باز ندارند وحق محافظت ودیانت بجا آرند وحیا امر را مامورند که قضیه که اصحاب حوایج نزد ایشان بیارند ایشان بیش امیر بی تغیر وتبدیل بگزارند وپادشاهان را که حق سبحانه وتعالی مال عالم مسلمانان در تصرف ایشان آورده واینها را قابض آن مال کرده مامورند که باهل آن بدهند ودر کار عام مسلمانان خرج بکنند ورعیت مامورند که حق پادشاهان بگزارند ونیکخواهی آن بجا آرند وسر از طاعت او بیرون نیارند وبا او در هیچ چیز خیانت روا ندارند **وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ** عطف است بر ان تودوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ظرف است میان عاطف ومعطوف علیه فاصل شده ای ویامرکم اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل **معنی** اینست وبفرماید شما چون حاکم شوید میان مردمان بعدل حکم کنید **إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ** نعما بفتح نون وکسر عین وسکون او وبا اخفا کرت با التقاء ساکنین علی غیر حده بتوان خواند معنی همه یکی دانند نعم از افعال مدح است فاعل او ضمیر است با بمعنی نکره ومنصوبه معنی ضمیر است یعظکم به اداء الامانات والحکم بالعدل یعظکم جاری بر غیر معنی له است ابراز ضمیر نکرد زیرا جهة التباس نیست وابراز ظهر در فعل واجب نیست مگر در صورت التباس چنانچه زید عمرو بصیره هو بخلاف هند اقصر نه ای چون حال کسانیکه پند مذکور بمعنی بپذیرند وغط مسطور در دل بنگیرند علامت آنست که این سا وعظ نیک بپند اند مضمون انجمله را منکر انند از جهة ظهور علامات انکار ایشانرا تنزیل منزله انکار کرده جمله را موکد آورد **معنی** اینست بدرستی که کردکار دیان نیکو خیری است که پند میدهد شمارا بدان یعنی اداء امانت وحکم بعدل ودیانت **إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا** انجمله تذییل است تاکید او از جهة ابراز ثنا باری بر وجه وکادت وهتواری است **معنی** اینست بدرستیکه خدای شنوای گفتار شما میشنود وبیناست کردار شما میبیند اداء الامانت وخیانت بر مخفر نیا وحکم بعدل وجور او پوشیده نبود وهمه اعمال شما داند وجزا دادن آن تواند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**

آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

اینجمله نیز معترضه است برای تنبیه و نصیحت مومنان روایت کرده اند که پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم
خالد بن ولید را بر لشکری امارت کرد و برای تاختن بقبیله فرستاد عمار بن یاسر در آن لشکر بود چون
نزدیک در قبیله رسید قبیله از و فرار نمود مگر یک کس از ایشان بر عمار بن یاسر آمد و در خیمه او در آمد
گفت اگر درین وقت من اسلام آرم مرا سود کند عمار گفت اسلام ترا نافع بود خالد ولید امان
عمار را اعتبار نکرد مال او خواست و او را در بند آورد عمار بن یاسر که خالد ولید را گفت امان من
بپذیر و او را و مال او را مگیر منازعت کنان پیش پیغامبر علیه السلام رسیدند و هر دو قصه واقع پیش
پیغامبر باز دیدند عمار با خالد سخنان درشت گفت خالد در غضب شد و داد از پیغامبر خواست گفت یا
رسول الله و امیداری که این غلام پیش تو استحقاق کند و عزت مرا در معرض هوان افکند اگر چه حرمت
تو نبودی من بر وی چنین و چنین میکردم و اگر دهشت و هیبت تو نبودی او را بدانچه سزاوار است می
آوردم عمار مولی هاشم بن مغیره بود از سبب این خالد را غلام گفتن سایغ نمود پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم امانی که عمار را داده بود تقدیر کرد و آن مرد را گذاشت و عمار را از امان دادن بغیر اذن
امیر باز داشت خالد را گفت ای خالد از غضب بر عمار باز مان و او را لایق غضب مدان که هر که عمار را
اهانت کند خدای عزوجل او را در اهانت افکند و هر که عمار را دشمن دارد خدای او را دشمن
آرد عمار از مجلس باز گشت خالد ولید برای استغفار دنبال او رفت جامه او گرفت ایستاده کرد و
او را بر عفو و خشنودی آورد عمار خشنود گشت و از کلماتی که خالد گفته در گذشت درین حادثه این
آیت نازل گشت و اینمعنی بمیان پیوست یعنی ای مومنان طاعت کنید خدای را و طاعت
کنید رسول را و امرا آنرا که خدای عزوجل ایشانرا آمر و ناهی گردانیده و بدرجه فرماندهی رسانیده
و ایشان معد اند برای صلاح دین و دنیا و نگهبانی امور اولی و اخری بود مخالفت ایشان روا نباشد
و بیرون آوردن سر از ربقه طاعت ایشان سعی در فساد و تباهی بود و گفته اند الامیر اذا عدل
فله الاجر و علی الرعیة الشکر و اذا جار فعلیه الوزر و علی الرعیة الصبر رعیت را بر عدل امیر شکر باید

و بر جور او صبر شاید حذر از مخالفت امیر زیان دارد و فکر خروج از طاعت او خرابی آرد و چون اطاعت
و امثال امرا که حکام بر خلایق اند واجب باشد اطاعت علما که حکام بر امرا اند بر طریق اولی واجب
بود گفته اند الامیر حکام علی الناس والعلماء حکام علی الامراء و بعضی گویند که آیت اولی ان الله یامرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل در حق ولاة و امیران است و آیت
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در حق رعایا و مامور آنست امرا مامورند بدین که حقوق
رعیت را ادا نمایند و بنا و اندن حقوق بجور و ظلم پیش نیایند و رعایا مکلف اند که هم در طاعت امیر
باشند و سر از طاعت او و فرمان نکشند مگر آنکه یقین شود که امر بمعصیت میکنند و در معصیت خدای
آنگه آنزمان چاره نیست که طاعت فرمان خدای کنند و با امیر دم نصیحت و نیکخواهی زنند با وجود آنکه
معصیت فرماید بغی و خروج نشاید بلکه او را بمیان حکم کتاب و سنت پیش آیند و بخواهش متابعت شریعت
و نصیحت سعی نمایند فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
و الرسول عطف است بر امر سابق فان تنازعتم فی شیء فردوه تعقیب در حکم و بیان است یعنی
اینست پس اگر منازعت کنید شما با امرا در چیزی که بر خلاف شریعت میفرماید و صورتی که بر تخلف قواعد
دین و مخالفت قوانین شرع مبین مینماید پس قضیه را بحکم خدای و رسول خدای باز گردانید و در حکم
آن تمسک بکتاب و سنت مصطفی لازم دانید ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم
الآخر و این شرط برای توکید است نه برای تشکیک و تردید چه تعلیق بامری که این موجب توکید
بود چنانچه گویند تفعل ان کنت آدمیا و لا تفعل کذا ان کنت انسانا یعنی اینست اگر شما مومنانید و
بخدای و روز قیامت بگروید کار بندید و بظاهر این آیه بعضی منکران حجت قیاس تمسک کنند چه بر تقدیر
منازعت وقوع اختلاف امر برجوع سوی کتاب و سنت کرد و بر لزوم متابعت قرآن و حدیث آورد و اگر
قیاس حجت بودی تعیین این دو چیز روی ننمودی و این تمسک خطاست سخنی بر مقتضا هواست چه تمسک
بقیاس نیز رجوع سوی کتاب و سنت بود تمسک بمعنی که مستنبط از ایشان است باشد رجوع سوی کتاب و سنت
کی بصریح کتاب و سنت گویند و گلی بمعنی که مفهوم ایشان است چه بند نیز راجع در همه صور اختلاف کتاب

و تواند بود که حال تحاکم بسوی کعب بن اشرف تحاکم سوی طاغوت خوانند بر بنیطر مراد از طاغوت شیطان
بود کلام از باب استخدام باشد **و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا**
بعیدا عطف است بر یریدون ان یتحاکموا و بعیدا صفت است مر ضلالا معنی اینست و میخواهد شیطان
که گمراه سازد و در گمراهی اندازد گمراهی رسانیدهی ضلالی دور از هدی صد میلی چنانچه بازگشتن از ان سوی
حق نزدیک بود و رجوع سوی جاده صواب بزودی میسر نشود **و اذا قیل لهم تعالوا**
الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنفقین یصدون
عنک صدودا تعالوا یعنی ائتوا است الی ما انزل الله متعلق است بدو و تعالوا با متعلقات
خویش فاعل واقع شده جمله اسمیه است جمله یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و در رایت المنافقین
وضع موضع مضمر است برای تصریح بذکر نفاق ایشان روایت کرده اند نخصی را با زبیر بن عوام عم زاده
مصطفی صلی الله علیه و سلم خصومتی بود پس پیغامبر علیه السلام باز نمود خصم خویش را حاضر آورد پیغامبر
صلی الله علیه و سلم بیرون آمد بر مقداد بن اسود و جهودی که در صحبت او بودند گذشتند مقداد بر سید
صلی الله علیه و سلم برای که حکم کرده خصم زبیر معنی اینست و چون گفته شود مر ایشان را بیایید سوی حکمی که او
فرستاد و سوی رسول خدای عز و جل که حکومت بحق او داوری بر بینی منافقان را اعراض کنند و دم میگفت
زنند اعراض کردنی و روی گردانیدنی **فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما**
قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون بالله ان
اردنا الا احسانا و توفیقا فا سببیه است جمله بسبب کلام سابق در
کلام سابق ذکر اعمال کافران بود ذکر اصابت مصیبت بعد ذکر سبب ارتکاب معصیت بیان نمود اذا
متعلق است بفعلی که بدلالت سیاق محذوف است ای فکیف یکون حالهم اذا اصابتهم مصیبة ثم جاوک عطف است
بر اصابتهم مصیبة یحلفون ما بعد حال است از فاعل جاوک عطف است بر اصابتهم مصیبة ان اردنا الا احسانا
و توفیقا جواب قسم است که مفهوم یحلفون است چه پیغامبر میان ایشان حکمی کرد حق را بظهور آورد حکم عمر قبول
نکردند عمر وی بحکمی دیگر آورد بعد از ان بسبب آن جریمه ایشان را مصیبت رسید و کشته گشتن منافقی که او را

امیر المومنین

امیر المومنین بحکم ارتداد کشته کار ایشان بفضوح و رسوائی کشید بعد آن گناه را منکر شدند و پس بنزد پیغامبر
علیه السلام آمدند و سوگند ها دروغ خوردند ان اردنا الا احسانا و توفیقا گفتند این آیت سابقه تلمیح و ذکر
قصه مذکوره و بیان حکایت مسطوره است معنی اینست پس چون تباهی گرفت و فساد پدید رفت حال کسانی که خواستند
که سوی غیر تو برای خصومت بروند و چون پیش تو آمدند و تو میان ایشان حکمی کردی ایشان بحکم تو راضی
نشدند حکم ترا رد کردند و در تهمت میل و رعایت آوردند چه حال پیش آید و چه صورت روی نماید چون
ایشان را بشومی جریمه که کرده اند و خطیر عظیمه که آورده اند مصیبتی رسید و آفتی بر ایشان افتد بر تو بیایند
جریمه مذکوره را انکار نمایند سوگند دروغ خورند که نخواسته بودیم برفتن برای حکم غیر مگر نیکویی کردن
در نان تو و از عهده حکومت و تعلق فصل خصومت فارغ کردن دل و زبان تو و از جهت ارادت صلح و توفیق
و قصد اصلاح و تلفیق سوال رسیدن مصیبت مذکوره بسبب جریمه مسطوره و منکر شدن ایشان و سوگند خوردن
در انکار ان همه بر حکم قضیه مذکوره واقعات گذشته و حادثات منصرم گشته است اینجا اصابت مصیبت و انکار
جریمه و مصیبت و سایر آنچه در خبر اذا آمده و بمعنی شده بیان معنی ایشان با قصه مسطور که دال بر معنی این افعال
است چگونه مطابق آید و چه نوع موافق نماید جواب اینست شک نیست که مقصود استعظام واقعات گذشته
است چنانچه ذکر آن در قصه مذکور رفته است لیکن در آیت آنرا بغیر مستقبل کرده در بیان آن بفعل مستقبل
با ماضی واقع بعد اذا آورده چنانچه در واقعات گذشته استغنا و بذکر مستقبل کنند و حکم جزئیات گذشته
با فتاد در امر کلی جویند از جهت انکه کل متناول جزئیات بود بر همه جزئیات منطبق شود فهم حکم جزئی از حکم
کلی بر طریق کنایت بود ابلغ از تصریح باشد **اولئک الذین یعلم الله ما فی**
قلوبهم اولئک مبتدا است الذین یعلم الله ما فی قلوبهم خبر مبتدا است این جمله کنایت است از لا ینفع
انکارهم و حلفهم علی ذلک و اعتبار معنی مکنی عنه مستانفه است در جواب هل ینفعهم انکارهم و حلفهم معنی
اینست ایشان آنانند که خدای عز و جل میداند آنچه در دلهای ایشانست از نفاق و قصد خلاف و شقاق
چون آنچه در دلهای ایشانست معلوم خدای بود انکار و سوگند دروغ سود نکند **فاعرض عنهم**
و عظهم فا سببیه است وعظهم عطف است بر فاعرض معنی اینست پس اعراض بکن از انتقام کردن

ومکافات کردن ورصفا ایشان صورت قهر منمای وتبقل وکنش بیش مپای تا نکو بنده محمد مسلمان ازایشان
وایمان اوردن نفع نمیکند ولسبنده وبضیحت بیناد بیندشاید بپند گیرند ونصیحت بپذیرند وقل لهم
فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا • فی انفسهم متعلق است بقل لهم بحذف مضاف ای قل لهم فی شان
انفسهم **معنی** چنین باشد وبگو مرایشانرا در شان نفسهای ایشان ودر بیان حال ایشان در تخویف و
ترهیب گفتاری بلیغی بنهایت رسنده وبغایت ترساننده متضمن الحاق وعید قتلی واستیصال واگر دلرا از نفاق
باز ندارند وبر خلوص ایمان واخلاص نیایند وبر نفاق باقی مانند ودل با از کفر وکافری باز نگردانند
میان ایشان ومیان مشرکان فرق نشود واز جهاد وقتال چاره نبود وتواند بود فی انفسهم متعلق ببلیغا
باشد معنی چنین بود بگو مرایشانرا گفتاری در نفسهای ایشان رسیده ودر دلهای ایشان جا گیرند واین
کلام از قبیل تنزل مفعول به منزله ظرف باشد چنانچه بحثت عنه ویخرج فی عراقیبها فعل یخرج عراقیبها اکل
امده وتواند بود در فی انفسهم حذف مضاف در انتدای وقل لهم فی وقت تفرد انفسهم وخلودهم عن الاغیار
معنی چنین بود بگو مرایشانرا در هنگام تنها بودن نفسهای ایشان وخالی بودن مجلس از دیگران واین عبارت
از اسراره بودن وپند دادن بر وجه راز باشد که پند در خلوت خوبتر اید وبر وجه مساوه پسندیده تر نماید
ترسانیدن از جهت دین لازم بود تا از کفر باز مانند ودل با بر ایمان واخلاص متوجه گردانند وَمَآ
أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ این جمله عطف است بر اولئک
الذین یعلم الله ما فی قلوبهم **معنی** اینست ونفرستادیم با هیچ پیغامبری را مگر برای اینکه اطاعت کرده شود
وبمشیت خدای مطاع گردد وکه اطاعت کسی که مرسل است برای انکه او را اطاعت کنند ودر ربقه انقیاد او
نهادند هم دانند که چه ناپسندیده کاری وچه ناشایسته کرداری است **سوال** چون ارسال رسل برای طاعت
کردن مردمان در اوامر ایشان بر سبیل عموم باشد وبعثت ایشان مقصور بران بود تخلف چگونه پذیرد
وصورت انتقاء چه نوع گیرد **جواب** الا لیطاع بمعنی ایجاب اطاعت بود یعنی الا لیوجب طاعت بنابر این معنی
تخلف نیاید سوال وارد نشود وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ
فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ

تَوَّابٗا رَّحِيمٗا • اذ ظرف است مر جاوک وجاوک خبر است مر ان وان باسم وخبر خود نیز فاعل
مر فعل محذوف ای ولو ثبت انهم جاوک حین ظلموا انفسهم فاستغفروا الله عطف است بر جاوک واستغفر
لهم الرسول عطف است بر فاستغفروا الله لوجدوا الله جواب لو است این جمله عطف است بر مضمون کلام سابق
زیرا چه کلام سابق یعنی فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم یحلفون با بیده الی قوله اولئک الذین
یعلم الله ما فی قلوبهم متضمن است مر معنی لم ینفعهم ذلک المجی والحلف ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فا
ستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ودر جمله واستغفر لهم الرسول بعد جمله جاوک
التفات از خطاب سوی غیبت از جهت تنبیه بر مناط اجابت وهو رسالة المستغفر وعظمت چه اگر واستغفرت
کفتی تصریح بذکر رسالت که داعی سوی اجابت است نبودی **سوال** شرط او جزا الو منتفی بود وجزا این جمله یعنی لوجدوا الله
توابا رحیما ثابت است منتفی نیست جزا بودن او مر لو را درین ترکیب چه معنی است **جواب** لوجدوا الله توابا رحیما
مجاز است از رحمت جزا ایهم فالمعنی لم نرک جزا ایهم لانهم لم یجیئوک فلم یستغفر لهم الرسول پس انتفا جزا باعتبار
مفهوم بود باعتبار منطوق نباشد **معنی** اینست ایشان بر تو امدند وکردار خویش را منکر شدند وبران
سوگند دروغ خوردند ایشانرا هیچ سود نکرد وچیزی منفعت نیاورد زیرا که خدای انچه در دلهای ایشانست
میداند واظهار ان تواند واگر ایشان بر تو می امدند ومعترف بکردار بد خویش میشدند از خدای امرزش
میخواستند اللهم اغفر لنا میگفتند وپیغامبر نیز امرزش خواستی اللهم اغفر لهم گفتی ایشان خدایرا قبول
کننده توبه بیافتند وبسوی نیل رحمت او می شتافتند بجهت جرایم ایشان زایل شدی وگناهان ایشان
بزوال امدی **سوال** در قبول توبه عاصی محض توبه از معاصی کافی بود استغفار پیغمبر شرط باشد واینجا برای بود
توبه استغفار رسول را با توبه ضم میکنند وهر دو را شرط قبول توبه میکند **جواب** در علم بحکم غیر پیغامبر علیه
الصلوة والسلام متهم ساختن پیغمبر بود ورد حکم پیغامبر علیه السلام بعد قضا وا اهانت او باشد ودر توبه
از ابنا عباد وخشنودی عباد شرط است مجرد ندم کافی نیست فوق قبول توبه در وی بر خشنودی پیغامبر علیه السلام
نبی بر نفی حق ایشان دلیل بر خشنودی پیغمبر باشد قبول توبه بدان باعتبار نقض ان امر حصول شرط خشنودی
بود بخلاف توبه عاصی در سایر انواع کفر ومعاصی که درین سوض نبود ودرین ورطه نباشد فلا

لهدیناهم صراطا مستقیما این جمله عطف است بر لکان خیرا لهم معنی اینست و آنگاه هر که ایشان را
پند می پذیرفتند و آن کارها ناشایسته از وقوع رجوع میکردند هرآینه میدادیم ایشان را از نزد خود
ثوابی عظیم و هرآینه مینمودیم ایشان را صراطی مستقیم لیکن این سعادت ایشان را نصیب نگشت و این
دولت بحصول نه پیوست که از این راه نگردیدند و در وادی نفاق و ضلال مردند **ومن یطع**
الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم
من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين
این جمله معترضه است برای تحریض و اطاعت و انقیاد در امر و جهاد روایت کرده اند ثوبان مولی پیغامبر
علیه السلام با پیغامبر علیه السلام فرط اخلاص و کمال عبودیت داشت و زمان حیات پیغمبر از زمان حیات خویش
می پنداشت روزی پیش پیغامبر آمده خوار و نزار گشته و لاغری و نحیفی پیوسته پیغامبر چون او را بدین حال
دید از احوال او پرسید گفت یا رسول الله مرا زحمتی و دردی ندارم و بیماری که من بیمارم لیکن وقتی که از پیش
تو میروم و هنگامی که از تو غایب میشوم از اشتیاق تو مرا این حال پیش آید و آثار اتباع تو در من این حالت
روی نماید علی الخصوص که آخرت یاد میکنم و از خدای خویش از تو می ترسم که چون تو در بهشت بروی اگر
من آنجا رفتن یابم لقای مبارک ترا از مقر جلال تو بود اگر چه من در پی بعیت و راحت نشینم جمال پاک ترا
چگونه بینم چون درین فکر می پردازم لاجرم بدینصورت میگدازم این آیت در شان او نازل گشت و در حق
او بورود پیوست پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود والذی نفسی بیده لا یؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه
وابویه واهله وولده والناس اجمعین و نشانی که در حق محبت پیغمبر از ثوبان منقول است از جماعتی از صحابه
محبت است و معانی که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم با ثوبان درین حال بود با جماعتی از صحابه مروی است محبت
اینست برهان غنو اجنین است معنی اینست و کسی که اطاعت کنند خدا را و رسول خدا برادر اوامر و نواهی
و دور دارند خود را از فسق و تباهی پس ای محمد ایشان باشند که خدای ایشان را نعیم داده و در احسان
و انعام بر ایشان کرده از پیغامبران و صدیقان یعنی صاحبان راستی و راست گویی و نیکو گویی
شهیدان یعنی کسانیکه در راه خدا جان خویش در باخته در اعلاء کلمه علیا انداخته و صالحان و آنچه در حکم

ایشان اند یعنی کسانیکه متصف بصلاح و متسم بفلاح اند **وحسن اولئك رفیقا**
رفیقا تمیز است مراد از فاعل ای حسن اولیک من حیث انهم معنی اینست و نیکوست رفیقان آن طایفه
عظیمه در هم و همراه آن زمره کریمه **ذلك الفضل من الله وكفى بالله عليما**
جمله ذلك الفضل من الله تذییل است و جمله و کفی بالله علیما تذییل بعد تذییل است معنی اینست یعنی
مقرون بودن با این اصحاب دولت و رفیق بودن با این ارباب نعمت فضلی است از خدای سبحانه و تعالی
و بسنده است خدای دانا که علیم است طاعت مطیعان را داند و مقادیر ثواب ایشان دادن تواند
یا ایها الذین آمنوا خذوا حذركم فانفروا ثبات
او انفروا جميعا وان منكم لمن ليبطئن این خطاب مر کسانی راست که
از ایشان کلمه اسلام صادر شده و متناول مومنان مخلص و منافقان آمده دلیل آنکه در آیت واقع
منکم لمن لیبطئن که بعد اوست منافقان بعض الذین مخاطبان داشته و ورطه شکایت انداخته و جمله
لیبطئن جواب قسم محذوف است و قسم با جواب خویش صله من است سوال آنکه قسم انشا است و انشا صله
جمله خبریه مانند جمله انشاییه نبود و موصول با صله خویش اسم ان است منکم جار و مجرور خبر آن است چون اسم مؤخر
از خبر گشت لام تاکید در اسم درآمده کلام بر طریق من شیعته لابراهیم آمد تاکید جمله از جهت آنست که منافقان
در درنگ کردن خویش یا منکر بودند و در درنگ خویش انکار بلیغ مینمودند از جهت رد انکار تاکید کرد و از
جهت اصرار ایشان بر انکار تاکید آورد و جمله وان منکم لمن لیبطئن تا آخر ذکر منافقانست بعد شروع
در ذکر انفال معترضه است برای شکایت از منافقان که در اطاعت امر قتال درنگ کردند و بیرون آمده را
درنگ و تاخیر افکند و ثبات یعنی جماعات متفرقات حال است و جمیعا نیز حال است یعنی مجتمعین و جمله
فانفروا ثبات با معطوف خویش عطف است بر خذوا حذرکم مستانفه است چنانچه که چون در جمله سابقه
یعنی و من یطع الله والرسول لایه ترغیب بر اطاعت خدا و رسول کرد سامع را در رسالت یا تضیع یعلم
یطع الله والرسول آورد معنی اینست ای مومنان برای جهاد اسلحه خویش را بگیرید پس بیرون آیند در
حالی که جماعات متفرقه باشید یک فوج فوج گروه گروه و خیل خیل یا بیرون آیند با پیغامبر صلی الله علیه وسلم

یکبار کی در حاله که مجتمعین لشکر بزرک ساخته و با نفاق و اجتماع در کار اعلاء دین پرداخته و بدر کشتن
بعض از شما هر اینه کسیست که سوکند میخورم هر آینه هر اینه برای بیرون امدن سوی جهاد درنک میکند
ور فتن در جهاد که دران شتابی و عجلت باید درنک و تاخیر می افکند **فَإِنْ أَصَابَتْكُم**
مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ
شَهِيدًا شرطیه عطف است بر جمله وان منکم لمن لیبطئن و جمله قد انعم الله مقول قال است
اذ لم اکن معهم شهیدا ظرف است مر انعم الله علی را **یعنی** اینست پس اکر بعد از درنک کردن شما را مصیبتی رسید
یا هزیمتی واقع شود درنک کننده مذکور در دل خود یاد رباهم از خویش کوید بدرستی که خدا انعام و احسان
کرده و در حمایت و صیانت خویش آورده چون با بیرون آینده کان در بیرون امدن رغبت نمودم در
جماعتی که این مشقت و هزیمت و قتل و خروج رسید حاضر شودم که اکر با ایشان بیرون می آمدم
همچو ایشان مصیبت زده می مردم **وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ**
كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنتُ
مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا تکن بر صیغه تذکیر و تانیث و تذکیر خوانند
معنی یکی دانند لام لئن اصابکم موطیه قسم است لیقولن از جهة لفظ جواب قسم است و از جهة معنی
جزا شرطیه است کان مخففه است از عمل الغی شده بر جمله فعلیه در آمده و جمله کان لم تکن بینکم و بینه مودة
صاحب کشاف بیان قول و یقول معترضه دانسته متضمن تشبیه نبوت مودة میان ایشان با نتفا مودت منبه
و اولی آنست که جمله از فاعل لیقولن حال دارند یعنی لیقولن مشتبها بمن لم یکن بینکم و بینه مودة
بجواز ترک او و جمله اسمیه که مصدر است بر کان قایل شوند و بر وفاق قول شاعر **شعر** فقلت علی
هی کانما بنی حوالی الاسود الجوارد روند یا لیتنی بحذف منادی بتقدیر یا قوم یا لیتنی مقول قول است
کنت معهم خبر است مر لیت فافوز جواب تمنی است با فا واقع شده است و با ضمار آن منصوب آمده و جمله بر
یعنی و لئن اصابکم فضل من الله عطف است بر شرطیه سابقه **معنی** اینست و اکر برسد شما را فضلی از خدای
یعنی ظفر و نصرت و غنیمت هر آینه بکوید مانای کرده شده کانشکی که من با ایشان بودم چنانکه ایشان غنیمت کردند

غنیمت کردی

غنیمت کردی پس که ظفری عظیم می یافتم و بهره فخیم بهره مند میکشتم چنانچه که بود نشان آن کوینده
و میان جماعتی که بیرون آمده اند و ایشان را فضل از خدای رسیده دوستی که دعوی میکردند و
خود را بر اظهار آن می آورد چه رسم دوستان آنست که چون دوستی را نعمتی رسد شاد کردد و حسد
نکند و این بر اینکه غازیان را نعمتی رسیده ارزو می برند اندوهکین میشوند اکر ما می بودیم با ایشان
شریک میشدیم خصوص نعمت از ایشان می بردیم و از روی شرکت از روی زوال خصوص نعمت از
ایشان است و این نیز حسد است و حسد منافی دوستیست **فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فاسبه است موصول
با صله مفعول است مر فلیقاتل و فاعل او ضمیری است عاید بر مبطئان و این عبارت از منافقان
است و افراد ضمیر از جهة افراد لفظ من بود اکر چه معنی او جمع باشد منافقان از جهة اسلام ظاهری
صلاحیت خطاب دارند در تحت خطاب در می آیند با اینکه امر بقتال متضمن است مر امر بخلوص نیت از
واز نفاق بیرون امدن بر بنوجه بسببیت متعلق است بتشنیع مبطیان و بیان شناعت حال ایشان
معنی اینست چون مبطیان را تشنیع کردیم و شناعت حال ایشان در بیان آوردیم پس اکر قتال
کننده در رضای خدای تعالی و برای اعلاء کلمه علیا کسی که در قتال درنک میکنند و خود را در ورطه می افکنند
با مومنان می افکنند یا کافرانی که حیات دنیا را باخرت میخرند و باختیار حظ دنیا حظوظ آخرت
می برند باید که درنک کردن در بیرون امدن برای قتال بکذارند و خود را از ورطه نفاق بیرون
آرند و نواند بود ضمیر فلیقاتل عاید بر اخذ سلاح قاصد فلاح صاحب حسن نیت و واجد طبیعت قوت
باشد معنی چنین آید پس کو قتال کند اخذ سلاح قاصد فلاح با کافرانی که چنین و چنین اند دنیا را مرجح
میکزینند برین تقدیر فاسببیه متعلق خذوا حذرکم باشد و جمله مترتب بر وی بود **وَمَن يُقَاتِلْ**
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا
فیقتل او یغلب عطف است بر شرط هم از جهة محذوف شده فسوف نؤتیه اجرا شرط است و این جمله معترضه است
برای بیان استحقاق مقاتل جزا مغلوبا و غالبا **معنی** اینست و هر که در رضای خدای قتال کند پس

حیاة اکبرست مشغول باشید و زکوة مال بدهید فلما کتب علیهم القتال اذا فریق
منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة
فریق مبتداست منهم صفت اوست مر فریق یخشون خبر مبتداست الناس مفعول به است مر یخشون را و اذا برای
مفاجاة است مضاف است سوی جمله اسمیه که مابعد اوست معمول است مر معنی مفاجات که مفعول اوست و لما
خیفته مر معنی مفاجاة فا از روی معنی داخل بر عامل لما بود و جمله عطف بر قیل لهم کفوا باشد تقدیر چنین آید
الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم فریقی مفاجاة زمان خشیة فریق منهم الناس حین کتب علیهم القتال
کائنین کاهل خشیة مناصه مشبهین بهم و کی سیین اشتل خشیة منهم مغ اینست پس هرگاه که فریضه کرده
شد برایشان قتال ناگاه گروهی از ایشان می ترسند از مردمان در کشتن کشته و مجروح شدن همچو ترسیدنیکه
می ترسند از خدای تعالی یا سخت تر از روی ترس یا همچو کسانیکه سخت تر اند از روی خشیة از ترسندگان از خدای
در ترسیدن چه ترسیدن احتمال تاخیر میدارند و گفتن در حال یقین می پندارند و قالوا
ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل
قریب الجمله عطف است بر جمله سابقه لولا اخرتنا بدل اشتمال است از جمله لم کتبت علینا القتال
و اینکلام خواهش بیان وجه حکمت بود بر وجه اعتراض روی نموده اینست و گفتند ای
پروردگار ما چرا بر ما قتال فرض گردانیدی و چرا ما را در حیز هلاک رسانیدی چرا تا مهلتی نزدیک که در عوان
کرم و توانائی بپذیریم تاخیری نکردیم و چرا ما را در مونت قتال انداختی و بر رنج قتال آزرده ساختی و این قول
و این ترس از مومنان از جهة فکرت مصلحت بقیه حیات که همه اعمال خیر مبنی بر آنست و تحرز از توهم نهان
اعدا بوده از جهة خواهش حیات دنیا را امانت در حاله در حیات اجری روی نموده و تواند بود که امر
بکفایت مخلصان و منافقان همه را باشد چون قتال فرض باشد فریقی منافقان از قتال ترسنده و گوینده
لولا اخرتنا تا مومنان برحمت و جنت خویش مانند قل متاع الدنیا قلیل و
الاخرة خیر لمن اتقی و جمله والاخرة خیر لمن اتقی عطف است بر متاع الدنیا
قلیل هر دو مقول قل است و قل مستانفه است جوابستی که پیغامبر گفت ماذا اقول لهم حین قالوا ... فقل

قل کنا مغ اینست بگوی ای محمد متاع دنیا و برخورداری گرفتن بدان اندک بود و همه خزاین و دفاین و گنج
نمی پاینده حاصل دنیا ز کمی تا بنوع چون گذرنده است نیز ز دگر و آخرت بهتر است از دنیا مر
ارباب تقوی که نعم جنان پاینده و بسوی ملکت جاوید گشتا بنده حیات دنیا با تنغیص و رحیات اخروی چه
مصلحت بود و چگونه سبب برای ترک قتال باشد و لا یظلمون فتیلا و لا یظلمون
بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند و لا یظلمون فتیلا عطف است بر جمله والاخرة
خیر لمن اتقی مغ اینست و آخرت بهتر است مر کسانیکه متقی اند اعمال نیک را زیرا خیر الاعمال ایشان نقصان
نخواهد بود و ایشان مقدار فتیلی مظلوم نخواهند گشت و فتیل ریسمانی شکل بود در شکافته خرما باشد
و اندر القلت مثل زنند و او را در مقام بیان قلت ذکر کنند چنانچه بیان او که گذشته و ذکر او بالا رفته
اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج
مشیدة چون منافقان در شان کشتگان جنگ احد گفتند اگر ایشان نزدیک ما می بودند
نمی مردند و کشته نمیگشتند این آیت در شان ایشان وارد گشت و گفتار ایشان برد بوست و اینجمله معترضه
است برای رد مقالت منافقان کفار ایشان و تحریض مومنان بر جدال با کافران معنی اینست در هر جائی
که شما باشید و هر جا که روید مرگ سوی شما شتابد و شما را دریابد اگر چه در دنیا عالی روید و در بنیان
محکم کرده باشید حکایت آورده اند زنی اجیری داشته و دختری زاد چیز خود را برای طلب آتش فرستاد اجیر مذکور
چون بیش در آمد مردی را دید که از واز ولادت می پرسد و میگوید این زن چه بار نهاد اجیر جواب گفت
دختر زاد گفت بدان که این دختر بمیرد و اجل وی از بکر ذ تا صد زنا بکند و خود را در استحیش رسوا نیفکند
و بعد از صد زنا که شرا که اجیر با در را و می بنکوحه شود و بعد از آن مرگ او بسبب عنکبوت بود و عمر او بدان گذرد سری
گردد و بنهایت رسد اجیر مذکور بقصد ظهور کذب از قایل شکم آن دختر پاره کرد و خبر مخبر مذکور را از
جهت جزانش بر عدم مطالعه وقوع آورد و گریخت تا دختر مذکور بیش از زنا و نکاح بغیر سبب عنکبوت بمیرد جبری
که آنرا ذکر کرده است رونق صدق نگیرد اجیر مذکور آن عمل کرد و رفت بشهری دیگر و مقامی دیگر سوت قوم
[illegible] دیدند که این دختر هنوز حیات دارد ممکن است که رو صحت آرد دار و کردن شکاف ملتیم گشت و جراحت

مذکور بصحبت بوت دختر مذکوره بزرگ شد زنا میکرد و آن فاحشه عظیم می آورد تا آنکه در ساحل دریا از بسیاری
بحر روی آورد آنجا نیز این کار میکرد اجیر مذکور نیز برسم تجار دران ساحل رسید زنی جمیله را برای
نکاح طلبید عورتی نشان این زن گفت او رغبت کرد و در نکاح خویش آورد با او میماند و عیش و عشرت
میراند روزی حکایت پاره کردن شکم دختری برو گفت زن مذکور حال خود دریافت که قصه مذکور قصه اوست
از و نهفت گفت انحالت حالت من بود و درین شکم خویش را نمود شوهر گفت خبر آنکه دراست گفتن اوست
او بت هر بوت خبر موت او بعنکبوت یاد آورد و سر حرص در صحرا برآورد و آنرا کی کرد نا محل عنکبوت بود
وجای در آمدن آن او ساخته با آن در ان برج در غیش بودی از نظافت ان مقام عنکبوت روی ننمودی
روزی نظر زن بر عنکبوتی در سقف برج افتاد و با از مرگ او نشان داد ناگاه عنکبوت از سقف بر زمین
این عورت نیز انگشت بر خود مالید هر آن عنکبوت میان ناخن و گوشت نر انگشت در آمد حیات عورت
مذکور بسر آمد و امام زاهد رحمة الله این قصه در تفسیر خود آورد لیکن چند چیزی مخالف این ذکر کرده
مجاز حال آن مولود پیغامبران زمانه را داشته و بجای عدد صد زنا عدد هزار گفته و عنکبوت مرگ مرد
ساخته و افتادن عنکبوت بر روی مرد و اماس گرفتن او گفته و نشک نیست ذکر و لو کنتم فی بروج مشیدة
که درین آیه متضمن تلمیح این حکایت است **وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا**
هَٰذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ
مِنْ عِندِكَ این جمله وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله با معطوف خویش نیز متعرضه است
برای شکایت از حال منافقان و حکایت از نشان ایشان روایت کرده اند بعد آنکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم
و مهاجران در مدینه قرار گرفتند منافقان میان خویش میگفتند تا آنکه این هر دو در مدینه قرار گرفته اند
زروع و ثمار ما نقصان پذیرفته این قول منافقان است و شکایت از گفتار ناپسندیده ایشان است
و اگر ایشان را نیکی از ارزانی و فراخی و وفور زروع و ثمار و ایمنی و فراغ و قرار برسد و منفعتی و غنیمتی و از
و غنی بحصول پیوندد و بگویند این از نزد فضل خداست و از لطف حق جل و علاست و اگر برسد ایشان را
مدبی از اضداد امور مذکوره و خلاف شمول مسطوره نسبت بتو گفتند و ناشی از نحوست قدم تو دانند

قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ اللَّهِ ست تا نفه است جوابانست که گفت پیغامبر ما را قول این یقولون ذلک
فقیل لله الکل من عند الله معنی اینست بگو هر یک خیر از خیر و شر و نفع و ضر از نزد خداست و از ارادت
و قضا حق جل و علا است **فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ**
حَدِيثًا استفهام برای توبیخ است ما مبتدا است لهولاء خبر مبتدا است لا یکادون یفقهون حدیثا
حدیثا مفعول است مر یفقهون و یفقهون فعل مضارع با غیر ان خبر لا یکادون است و قادر فی الهولاء
القوم سببیه است معنی اینست پس چیست مرین قوم را که نزدیک نه اند که هیچ حدیثی را دریابند نه حدیث
نیک دانند و نه حدیث بدی شناسند و ندانند باسط و قابض و نافع و ضار خداست و اینهم مربوط
با رادت و قضات لیتها نابوده کنند و سخنان ناپسندیده گویند نسبت واقع در بیانند و بسوی تست
نابوده و ناپسندیده شتابند **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا**
أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ موصول با صیله مرفوع المحل برابتدا است
من حسنة بیان ماست فمن الله خبر مبتدا است واقع شده متضمن معنی شرط است فا در و در آمده و جمله و ما اصابک
من سیئة بجمله سابقه معطوف است و برارتباط بد و بجای قضاء معروف است و خطاب مر غیر معین را است
این تفصیلات متعلق تخلیق کل اشیا و بیان آنست که همه انواع اشیا و تقسیم مسطوره متعلق است
تخلیق خدا جل جلاله و عم نواله تعلق نیکی ابتدائی است بمحض فضل و کرم بود و تعلق اصابت بدی بساعی
است مبنی بر شومی گناه شیخکاران باشد بعد از آنکه از بنده گناه صادر میشود و جریمه بحصول می پیوندد بیشتر
اینست که خدای عفو میکند و اگر میخواهد بشومی گناه میگیرد چنانچه در آیت دیگر آمده و ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده است نیست هیچ از خراشیدن بچوبی و مضطرب شدن رگی
و لغزیدن پای مگر بشومی گناهی و نحوست خطائی و عفو کردن خدای بسیار باشد و امرزیدن او غالب بود
و عائشه رضی الله عنها روایت کرده است از مسلمانی که او را رنجی و مشقتی نرسید و زوال نعلین او بشکسته باشد
خاری در پای او بخلید یا چیزی از دست او برود مگر آنکه بسبب صدور گناهی بود و وقوع خطائی باشد عفو کردن
خدای بسیار است و امرزیدن او بیشمار معنی اینست آنچه ترا ای مخاطب از نیکی محض چون نعمت وجود و انتفای

و وظیفه تبلیغ بجا آوردی هر که اطاعت کرد سعادت یافت و هر که عصیان ورزید سوی شقاوت شتافت
هر که دل بتبدیل نعمت بنا ورد بر جبین خویش داغ عصیان کرد **وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ**
اینجمله نیز قصه منافقانست عطفست بر قصه منافقان یعنی بر وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله
جمل دیگری درمیانه است معترضه است ربط هر یکی در ذیل آن مذکور است و در محل آن مسطور است و طاعة
خبر مبتدا محذوف است ای امرنا طاعة معنی اینست و میگویند ایشان در هنگام صدور امری و نهی کار ما
است هرچه بفرمائی بجا آریم و از هرچه باز داری خود را از آن باز داریم **فَإِذَا بَرَزُوا**
مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي
تَقُولُ بیت طایفة بعضی باظهار تا و بعضی ادغام خوانند و معنی بر هر دو وجه یکی دانند عطف
بر یقولون معنی اینست پس چون از نزد تو بیرون می آیند طایفه از ایشان در شب میاندیشند و در
آوردن غیر آنچه تو میگوئی بکوشند **وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ** اینجمله حال است
یا معترضه معنی اینست و خدای عز و جل آنچه میسازند و می پردازند در نامها اعمال ایشان مینویسد
تا بدان ایشانرا جزا کند **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** فا سببیه است معنی اینست چون حال چنین است
پس اعراض بکن از عقوبت ایشان که مصلحت درین است و انتقام را توقف دار و هم دل بر مکافات مدار
در صلاح کار ایمان است و خیریت همه در آنست کلمه اسلام گفته و بپناه تو گرفته اگر بکشی و انتقام کنی
نفاق حال ایشان ندانند ایشانرا مسلمان خوانند ترا کشنده مسلمان دارند ایمان نیارند **وَتَوَكَّلْ**
عَلَى اللَّهِ عطف است بر فاعرض معنی اینست توکل کن بر خدای و کار بدو بسپار و دل بر عون او
او دار منتظر باش خدای انتقام تو خواهد کشید و ایشان را استیصال خواهد کرد و اینهمه مضرت ایشان دفع
خواهد کرد و کار بر حسب مطلوب تو خواهد آورد **وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا** باء زایده فاعل کفی است
باء زایده است و وکیلا حال است یا تمیز معنی اینست بسنده است خدای در قلع و دفع ایشان در حالی که وکیل
است یا از آن روی که وکیل است برای کارهای بندگان کار ایشان کند مراد ایشان حاصل گرداند و اینجمله
تذییل و درین آیت امر باعراض فرمود و اینحکم در بدایت اسلام بود بآیت یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین

و اغلظ علیهم منسوخ گشت و حکم بنسخ و تبدیل اوست **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ**
فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای یسمعون فلا یتدبرون القرآن یا یتلون یا تقدیر
کلام ای یتلون فلا یتدبرون القرآن فیجدونه مستقیما متوافقا ولا یجد فیه اعوجاجا و اختلافا و تناقضا
و تعارضا و همزه برای انکار بر وجه توبیخ است ای لا ینبغی لهم ان یسمعوا القرآن فلا یتدبرونه او
ان یتلوه افلا یتدبرونه اینجمله توبیخ است مر منکران رسالت پیغمبر را و اعراض کنندگان از طاعت او
ترک تفکر در حجت رسالت و معجزه باقیه قرآنی معنی اینست آیا قرآن را میشنوند پس آن تفکر نمیکنند یا
آیا میخوانند قرآن را پس آن در الفاظ و معانی او تفکر نمیشوند پس او را راست و درست یابند و بری از
اختلاف و کژی در یابند و آنچه از روی ظاهر اختلاف مینماید و آنچه از روی ظاهر محمول بر دو زبان بود
تناقض و تعارض نیست و محمول بر ناسخ بودن یکی و منسوخ بودن دیگری است یا اول بموافقت است محمول بر
مطابقت است چنانچه آیت فوربک لنسئلنهم اجمعین با این قول لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان از روی
ظاهر مخالف مینماید عمل بر اثبات سوال در موقفی و نفی آن در موقفی دیگر بیان ایشان معارضه نمی آید
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا جمله شرطیه عطف است بر شرطیه از مضمون کلام سابق فهم میشود یعنی ان تدبروا و لم یجدوا
فیه اختلافا کثیرا او اذا لم یجدوا بعد التدبر فیه اختلافا علم انه لیس من عند غیر الله بل من عند الله یجب تصدیقه
و تصدیق من جاء به فیجب تصدیق القرآن و تصدیق من جاء به و هو الرسول علیه السلام معنی اینست و اگر تدبر
بکردندی و دل بر تفکر در الفاظ و معانی او می آوردندی همه را متوافق و متلائم میدانستندی و بری از تعارض
و اختلاف می یافتندی و اگر قرآن از غیر خدای بودی هر آینه در وی اختلاف بسیار روی نمودی و در وی تعارض
و تناقض می یافتندی چون بعد بر اختلاف و تعارض نیابند ثابت شود و هم در لفظ مستقیم و معنی اینست
و با اینچنین فصاحت و بلاغت در اشیا و درستی و سلاست و استقامت این کلام از غیر خدا نیست و هر کلامی که
از خداست حق و صدق باشد تصدیق آن کلام و تصدیق مبلغ او یعنی پیغامبر علیه السلام واجب بود سوال
مسلم نشد که در قرآن اختلاف و تناقض نیست کلامی سلیم در لفظ و معنی اینست لیکن عدم اختلاف در کلام غیر

خدای نیز ممکن است بلکه حال واقع است و وقوع آن بسبب به مبرهن است از جندین خطب و رسایل و کتب مروی است
از ائمه و ایات ایام باستقامت محکی است و دران اختلاف کثیر و دعوی ملازمت که از جمله لو کان الیس مبان کلام
غیر بعلم وقوع اختلاف کثیر مفهوم میشود مشکل است و ادراک آن بغایت صعب و معضل است جواب
بلاغت کلام بمطابقه مقام است و احاطت مطابقه مقام جز بعلم علام الغیوب ممکن نشود و جز بمعرفت
احوال مستوره مخفیه حاصل نشود چه در کلام متکلم غیر بلیغ از جهة انکه مقامات کلام نمیدانند و تطبیق
کلام با مقتضیات مقام نمی توانند از جهة مطابقه و عدم مطابقه اختلاف بسیار واقع شود و تعارض
تناقض بیشمار بحصول پیوندد همچنان در کلام بلیغی که احوال باطنه نداند و مقامات مخفیه نشناسد هرچند
که با مقامات ظاهره تطبیق کند و احوالی که آنرا اسیداند تطبیق تواند در کلام او باعتبار مخالفت احوال
مخفیه اختلاف بود با بعض احوال که اوندانسته است مطابق نشود و هم ازینجهة علماء معانی گفته اند لا یعلم
کنه البلاغة الا العلم علام الغیوب غیر کلام خدای هرگز بر نطریق از اختلاف خالی نشود با بعضی احوال
مطابق باشد و با بعضی مطابق نشود و ملازمت مستقیم آیه معارضه نماید **وَإِذَا جَاءَهُمْ**
أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ای و اذا جاء المنافقین
عطف است بر یقولون طاعة که آن نیز قصه منافقان بود معنی اینست و چون بیاید منافقان را
خبر امری و شانی از خوف یا امنی و امانی یعنی از ایمن بودن سریه یا خائف بودن نبی که این آنرا بنبی
علیه السلام برای محاربه فرستاد از جهة مصلحت کتمان آن می بایست یا از جهة خوف مفسده
اشاعت آن نمی شایست در حالة خوف خبر امن میگویند و در حالة امن خبر خوف میگویند تا مردمانی که منتظر
بودند بمجرد شنیدن باز ایستند این نوع اخبار مشهود میکنند و بر دوست و دشمن میرسانند و دوست و دشمن
بدان اطلاع می یابند و در تدبیری که مقتضی عداوة است می بندانت **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى**
الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ
مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا این هر دو جمله در اثنا کلام معترضه است برای بیان حال مخبران

مذکوره و قایلان مسطوره معنی آیت اگر اشاعت و کتمان اخبار متدبر اصلاح کار سوی پیغامبر علیه السلام
باز میگردانیدند تا در کوشش امرا که ولاة امورند میرسانیدند با تدبیر و مصلحت آن برنشان
میکاشتند و این اخبار را شنیده را میدانستند و خود برای خویش عمل نمیکردند و این را بر زبان
میگفتند که این امور را بپیغامبر صلی الله علیه و سلم و بزرگان و امرا دانید و تدبیر مصالح آن
توانید ما را با گفتن این اخبار چه نسبت بود و با ذکر این کار چه ملامت باشد معنی حدیث مصلحت
ملک خسروان دانند هرآینه آنکسانیکه بیرون می آرند امور مخفیه را بقریحه صافیه و فراست وافیه
باستخبار احوال جهان و استماع امور کیهان که وظیفه ایشان است میدانستند و تدبیر دفع مضرت
منفعت آن میتوانستند و اگر نبودی فضل خدای و رحمت او بر شما هرآینه شیطان را پس روی میکردند
مگر اندکی که در گمراهی نمی افتادند و در لا قلیل الرضی دو وجه است یکی آنکه مستثنا باشد از اذاعوا به
لاتبعتم الشیطان باشد برین تقدیر از فضل اعداد ارسال رسل از جهة او انزال کتب مراد نشود
معنی چنین بود و اگر نبودی فضل خدای یعنی ارسال رسل و رحمت او یعنی انزال کتب هرآینه شما
شیطان را پس روی میکردید و طغیان را مرتکب میشدید مگر اندکی از شما که پیش از ارسال رسل و پیش
از انزال کتاب مهتدی بعقل شد و ایمان به پیغامبر آوردند چنانکه بحیرا راهب و ورقه نوفل و قس
بن ساعده و امثال ایشان که عدد ایشان سه چند نفر گفته اند **سوال** لولا امتناعی را است بر
امتناع ثانی بنا بر وجود اول و اراد اتباع شیطان را از جهة وجود فضل و رحمت در غیر امتناع می آرد
و جواب انجا بر حکم و اکثرهم الفاسقون اتباع مخاطبان شیطان را ثابت بود معنی لولا بر حکم قاعده مذکور
مشکل شود **جواب** مخاطب لولا فضل الله علیکم و رحمته و لاتبعتم الشیطان الا قلیلا کسانی اند که
ایمان به پیغامبر آورده اند و دران از اتباع شیطان منتفی است و اینوجه برای استقامت معنی لولا
کافی است میان امر دامن تجنیس لاحق است بر طریق همزه لمزه و در ذکر امن و خوف صنعت طباق است
فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الجمله متصل است بجمله و من یقاتل فی سبیل الله فاسیمه است و تواند بود
متصل باشد بقوله قل متاع قلیل عطف است کرداری بر گفتاری حکمی که معترضه است میان دو کلام

تحیت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته شفاعت پیغامبر علیه السلام وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته
درشان او سزاوار یافت گفت یا رسول الله چرا برای ایشان زیادت کردی و برای من چیزی زیادت
نیاوردی پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اموری که در جواب اسلام آورده هم در اسلام خویش بگذا
داشتن برای ما چیزی از لفظ تحیت نگذاشتی برای ضرورت مثل تحیت که کردی کردم وآنچه در اسلام
گفتی در جواب مثل آن آوردم ونیز چون فرشتگان ابراهیم را گفتند سلاما یعنی سلمنا علیک سلاما بصورت جمله
فعلیه لا دلالت بر حدوث میکند ابراهیم صلوات الله علیه در جواب ایشان السلام گفت بعدول از
صیغه برابتداء بر صورت جمله اسمیه شود دال بر دوام وثبوت بود وجواب ابراهیم احسن از تحیت ایشان آمد
ونیکوتر وخوبتر نماید بدانکه سلام از سنن اسلام است وجواب آن از واجبات عظام است بشرط آنکه
اسلام گوینده مشغول بکاری دینی چون مصلی ومؤذن وقاری قرآن ومدرس در وقت بیان وعظ
نباشد وحاکم در هنگام حکومت وقضا نباشد وبشرط آنکه او را در معصیت نداند ومشغول العصیان
نپندارند که عاصی سزاوار سلام نبود ومستحق تحیت نشود اما پیش پادشاه در هنگام جلوس در مجلس سلطنت
ووقت استناد در مسند بکت از بعض اساتره دانند وعلما تنوع شعار ترک اسلام مشاهده شده وانهم
برین قاعده معمول آمده که اگر او در عدل نشسته است در کار دین است او را شغل نباید گشت واگر در ظلم
است سلام پیش او نشاید گفت وقوی بر ضعیف سلام گوید وسلام از آرام دل ضعیف جوید تا از قوی ایمن شود
ورعب قوی از خاطر ضعیف برود وچنانچه راکب بر راجل وقایم بر قاعد وصحیح بر مریض گوینده باسلام گوید
سخط بر عالی از جهة اعظام جلال صغیر بر کبیر وقلیل بر کثیر ورعایت بر پادشاه وشاگرد بر استاد ومرید
بر پیر **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا** این جمله تذییل است وتاکید او را امر است یعنی
ایراد مدح باری بر وجه وکادت استواری معنی اینست بدرستیکه هست خدای بر همه چیزی محاسب یعنی
حساب کننده بر حسب آن جزا دهد وسزا کند **اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ**
يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ اسم مبتداست لا اله الا هو خبر مبتداست لیجمعنکم جواب
قسم محذوف است ای اقسم لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه والی بمعنی فی است ای لیجمعنکم فی یوم القیمة او

والی در مقام حرف آمده است اما بهتر آنست که الی متعلق لیجمعنکم باشد بتضمین معنی حشر وجمله اسم لا اله
الا هو معترضه است برای توحید معنی اینست خدای معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق جز او نیست سوگند
میخورم که هر آینه جمع خواهد کرد شما را خدای در روز قیامت که هولناک روزیست **وَمَنْ أَصْدَقُ**
مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا من استفهامیه است واستفهام برای احکام مرفوع المحل بابتدائیت است اصدق
چون خبر مبتداست حدیثا تمیز است وجمله تذییل است معنی اینست وکیست راست گوتر از خداوند
کردگار جل وعلا تقدس وتعالی در کلام او کذب محال باشد چه کذب مبنی بر حاجت یا نفی است وخداوند
عز وجل از هر دو صفت مذکوره منزه بود ونیز کلام او نفسی است وکلام نفسی عبارت است از علم بقصد خطاب
وانهم خوب است وصواب مخالف واقع در علم جهل مرکب باشد از آنست جهل مرکب بود ومحال است کذب در کلام او
محال بود سوال این تعبیر الی که بمعنی فی گفته اند میان ایشان اتصال چیست ومجاز مذکور بر کدام مناسبت
مبنی است جواب الی بمعنی او غایت است غایت مکانی یا زمانی ظرفیت مناسب بود وذکر ملزوم واراده لازم
باشد ومعتزله باطلاق لفظ حدیث بر کلام خدای باعتبار آنکه مشتق از حدوث است برای حدوث کلام
حق سبحانه وتعالی وتقدس تمسک کنند وخود را در ورطه غلط وخطا افکنند تمسک مذکور خطاست واحتجاج
سطور نارواست زیرا که اطلاق لفظ حدیث که مشتق از حدوث است بر کلام قدیم که صفت خداست و
معنی قایم بذات حق سبحانه وتعالی است روا نبود اطلاق او بر کلام بمعنی عبارت حادثه که دال بر کلام خداست
روا باشد واطلاق او در آیت بدین معنی است بنا بر اول نسبت تمسک معتزله درست نباید وصحت احتجاج
ایشان روی ننماید **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ**
أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا روایت کرده اند مسلمانان در باب منافقان دو گروه بودند
ودر شان ایشان اختلاف مینمودند بعضی ایشان را بظاهر اجرا کلمه اسلام مسلمان میدانستند وبعضی
بنظر باضمار کفر منافق میدانستند این آیت بر وجه توبیخ وارد گشت واین نظم بورود پیوست وبعضی گویند که
این آیت در باب عربیان وارد است که ایشان شکایت از مرض کردند وهوای مدینه ایشانرا سازوار نگشت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا گفت شتران صدقات که جمع شده اند شما نزدیک آن باشید تا بخورید

ق

نیز شتر و بول شتر دار و کینه ایشان رفتند آنجا میدن آن مشغول گشتند بعد صحت پیر شدند و راعی
سوی وطن خویش آوردند شتران صدقه را همراه خویش برد و پیغامبر صلی الله علیه و سلم کسان را بتعاقب
ایشان فرستاد و بباز گردانیدن و کشتن ایشان فرمان داد با شتران گرفته آوردند و بار از نهاد ایشان
بر آوردند این وجه منظور فیه است چه بعد موت ارتداد محل اختلاف نباشد این آیت که در شان جماعه
صحابه است موافق حادثه نبود و بعضی گویند وارد در حق قومی است که ایشان مسلمان شده و هجرت کرده بر
پیغامبر آمدند باز بغیر اذن پیغامبر علیه السلام در مقامها خویش رفتند از انجا به پیغامبر علیه الصلوة و السلام
نبشتند ما بر دین مستقیم و در اسلام مقیم از جهت آنکه هوا مدینه ما را ناسازوار بود و مورث مرض
سقام میشود باز گشته ایم و از دین نگشته ایم گفتار ایشان دلیل بر اسلام بود در رفتن ایشان بغیر اذن
پیغامبر دال و ارتداد میشود مسلمانان در شان ایشان دو فرقه شدند این آیة در شان ایشان نازل
گشت و بوده بوست و بعضی گویند این آیت وارد است در حق کسانیکه در روز جنگ احد برابر پیغامبر
بیرون رفتند و در وقت جنگ سوی مدینه باز گشتند در باب ایشان نازل گشت و بوده بوست و بعضی
گویند مسلمان اختلاف کردند و مسلمانی ایشان را در چیز نداع آوردند و بعضی گویند این آیه وارد است در حق
کسانیکه در مکه در خفاها خویش مسلمان شدند و هجرت که دران وقت فرض بود بجا نیاوردند بعد یکبر اهل
مکه در جنگ بدر بیرون آمدند چون ضعف لشکر پیغامبر مشاهده کردند خود را بر قتال آوردند در شان مسلمان
اختلاف کردند خدای خبر بکفران ایشان کرد و مقصد ایشان در بیان آورد و این مرتدان از جهت آنکه مسلمان
بودند بباطن ارتداد ورزیدند و ارتداد تصریح ننمود و منافق نام کرد و ایشان را در ربطه نفاق آورد
سیاق کلام یعنی حتی یهاجروا فی سبیل الله ان تولوا ملایم این وجه است ما استفهامیه است و استفهام
برای توبیخ است با مرفوع المحل بر آیت است لکم ظرف مستقر است خبر مبتدا است فئتین حال است از معنی فعل یا ما
تصنعوا فیه حال گوئیم فی شان المنافقین فئتین فا سببیه است متصل است با یاتی که در بیان نفاق منافقان
نفاق ایشان سبب است برای توبیخ مسلمانان در اختلاف کردن در کفران ایشان و جملی که در میان معترضه آمده بیان
کلام متصلین واقع شده چنانچه بالا گذشته و مقصود هر یکی بیان نوشته معنی ابنت لیس حت مر شما را در

منافقان وجه میگویند در باب ایشان در حالیکه شما دو گروه شده اید میان خویش اختلاف دارید گروه
بظاهر اقرار کلمه توحید مسلمانان میدانید و گروهی بکتمان کفران ایشان کافر میخوانید و حال اینست که
خدا ایشان را در بلا انداخته و بدانچه کسب کرده اند مبتلا ساخته و نگونسار کرده و در اختلاف آورده

أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

این استفهامیه بیان استفهامیه مذکوره است و مقرر توبیخ و مولود است و خطاب امر گروهی راست که منافقان را مسلمان میگویند و اصلاح عمل ایشان میجویند و اگر
خطاب هر کل راست کلام بر طریق و تغفر و ما از باب نسبت فعل بعض سوی کل بود **معنی** اینست آیا
خواهید شما که مهتدی سازید کسی را که خدای عز و جل گمراه ساخته است و میجویند که براه آرید کسانی را که خدا
ایشان را در وادی نفاق انداخته است حال اینست که هر کرا خدای گمراه کرداند پس هرگز برای او راهی نیابی
که سوی مقصد رساند

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً

ودوا تعلیل است بر انکار مذکور و دلیل است بر توبیخ مسطور لو تکفرون کما کفروا بیان ودوا
از در و برای تمنی است فتکونون عطف است بر تکفرون **معنی** اینست که ایشان را مسلمان نباید گفت
و با ایشان یگانگی نباید جست زیرا که ایشان کفر شما را دوست میدارند و دل برانداد شما می آرند
یعنی آرزو می برند چنانچه ایشان کافر شده اند کاشکی که شما کافر شوید پس ایشان در کفر برابر باشند که
خرمن سوخته خواهد و چون خرمن دیگران سالم بیند بکاهد

فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فا در فلا تتخذوا سببیه است **معنی** اینست
پس مگیرید از منافقان دوستان تا آنکه در راه رضای خدای هجرت کنند یعنی اوطان خویش را بگذارند
و در سوی پیغامبر آرند

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

این شرطیه که جزا و اثبات است عطف است بر نهی سابق و تعقیب در بیان است **معنی** اینست پس اگر از هجر
روی گردانند و هجرت را فریضه ندانند یا دوری گردانند از ایمان و مرتد شوند بر ایقان پس ایشان را

بنماید تا دینی که اختیار کرده از ان بیرون بیاید و با شما موافقت نماید مدتی در بند بود تا آنکه قرار نمود
بعد چند گاه حارث مذکور مسلمان شد عیاش را از مسلمان شدن خبر نبود او را در یافت بر حکم سوگند در کشتن
او شتافت مسلمانان از مسلمان شدن او خبر کردند و او را گرفته پیش پیغامبر آوردند از عمل مذکور باز جست نمود
باز گشت در شان او این آیت نازل گشت و در حق او این حکم بیان پیوست در آیه سابقه ذکر قتال و جهاد
بود و در آیات آینده نیز ذکر قتال و جهاد با کفار ست این آیه در اثناء قتال مسلمانان خطا او عهدا سوی
افتد و لا خطأ منصوب ست از جهة آنکه مفعول له ست ای لا لاجل الخطاء یا مفعول فیه ست یعنی الا وقت خطاء
یا مفعول مطلق ست از باب ضربته سوطا ای یا صفت مصدر محذوف ست الا قتلا خطأ یا حال باشد ای خاطیا
معنی اینست و نیست مر مومن را که بکشد مر مومنی دیگر را مگر از جهة خطا یا مگر در هنگام خطا یا مگر کشتن بخطا
مگر کشتنی خطا یا مگر در حالیکه قاتل خاطی ست و خطا در محل دوم بدین طریق آید و اعراب او همین وجوه روی
نماید قتل خطا آنست که قصد قتل شروع کند بغیر قصد قتلی که ممنوع ست واقع شود چنانکه قصد شکار
کند شکاری نبود آدمی باشد یا قصد حربی کند حربی نباشد مسلم یا ذمی بود **ومن قتل مؤمنا**
خطأ فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله
این جمله عطف ست بر جمله و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ فتحریر رقبة مبتدا است محذوف الخبر ای فعلیه
تحریر رقبة و این جمله خبر مبتدای ست که متضمن معنی شرط شده هم ازینجهة در وی فا در آمده و دیة عطف است
فتحریر رقبة معنی اینست هر که بکشد مومنی را از جهة خطا کردن یا در هنگام خطا کشتنی بخطا یا در حالیکه
قاتل خاطی ست یا کشتنی خطا پس بر وی آزاد کردن رقبه مومنه باشد که آزاد کردن رقبه کافر از کفارت روا
نبود و این مجمع علیه است و تخصیص رقبه بکار گشته چون رقبه کور که معظم اعراض ازو بفوات سوست
و در رقبه صغیره اختلاف علماست نزدیک بعضی از جهة آنکه فایت الاعراض ست روا نیست و نزدیک
عامه رواست چه اگرچه اعراض در حال فایت ست لیکن رجا حصول آن ثابت ست بخلاف اعمی که چشم
نبود و عود بصر و حصول اعراض ازو مرجو نباشد و بر وی ست دیتی که سوی اهل او تسلیم کرده شود و با ولیا
مقتول تسلیم کرده و بر حسب سهام مواریث او تسلیم کرده شده آید و اگر امیان ورثه علی فرایض الله قسمت کنند

و تنفیذ وصایا و قضاء دیون همچو سایر ترکات مصروف گردانند و اگر وارثی نبود وارث او عامه مسلمانان
باشند در بیت مال مسلمانان گرد آرند اما دیت مذکور بر عاقله قاتل ست تحمل عقل یعنی دیت از وی بعض
عواقل ست و اگر قاتل را عاقله نبود دیت در بیت المال باشد و اگر در بیت المال مالی نبود در مال قاتل آید
الا ان یصدقوا استثنا مفرغ ست ای فدیة مسلمة الی اهله فی جمیع الاوقات الا وقت
تصدقهم علیه بها معنی اینست بر وی ست دیت یعنی بر قاتل ست بر جمیع اوقات مگر در وقتی که اولیاء
مقتول بدین بر قاتل تصدق کنند و حق دیت را ساقط کرده اند **فان کان من قوم**
عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة این
شرط عطف ست بر اسمیه سابقه و تعقیب در بیان ست معنی اینست پس اگر باشد مقتول بر وجه خطا از
قومی که شما را دشمنانند یعنی از فرقه که کافران حربی باشند و حال اینست که او مسلمان ست از اهل ایشان
از جمله حربیان مسلمان شده بود و بر حقیقت اسلام اعتقاد کرده یا مردی که از دار حرب در دار اسلام بیاید
مسلمان شود باز بمصلحتی بر اهل خویش در دار حرب برود و مسلمانی او را بخطا بکشد و حکم او بکفارت پیوندد
درین صورت بر قاتل آزاد کردن برده مومنه بر وجه کفارت لازم آید اگرچه دیت لازم نشود زیرا چه
اولیاء او حربیان اند استحقاق دیت ندارند **وان کان من قوم بینکم وبینهم**
میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة
این شرطیه عطف ست بر شرطیه سابقه معنی اینست و اگر مقتول بر وجه خطا از قومی باشد که میان شما و
میان ایشان عهدی و پیمانی بود پس بر وی ست دیتی سوی اهل مقتول و اولیاء او و آزاد کردن رقبه که
بخدای گرویده و دین اسلام گزیده **فمن لم یجد فصیام شهرین**
متتابعین توبة من الله عطف ست بر جزاء شرطیه سابقه توبه از خدای یعنی
قبول توبه است یقال تاب الله علیه توبة ای قبل توبته قبول الکامل من الله و تواند بود که توبه مذکور
توبه عبد یعنی رجوع بود و بر تقدیر اول منصوب ابتدائیه دارند و بر تقدیر ثانی منصوب سببیه پندارند ای تاب توبة
سبب اجل فضل الله بر هر تقدیری توبه مصدر باشد مر فعل محذوف را و فعل محذوف او کید لفظ بود چه

قبول توبه ملزم توبه است و تحریم رقبه و روزه دو ماه متضمن آن است پس تایب العبد توبة و تاب الله علیه تو[به]
مقرر مضمون تحریر رقبه و روزه دو ماه باشد از قبل الفلان علی الف درهم عرفا والله اکبر دعوة الحق بود
معنی این است پس هر که رقبه مومنه را نیابد که آن را بر وجه کفارت آزاد کند پس بروی است روزه داشتن
دو ماه پیاپی بغیر فصل او و بغیر آنکه در میان دو ماه روزی بغیر روزه بگذرد توبه کننده او توبه کردنی
که ناشی از فضل خدای و توفیق او بود یا گوییم قبول کند خدای توبه او را قبول کردنی که این از خدای
باشد **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** ۝ این جمله تذییل است معنی این است و هست خدای دانا
بر همه توانا داند عمد و خطا در کشتن بروی پوشیده نیست تعیین اجزیه اعمال و تقدیر بر کفارات جنایات
هم بحکمت محکمه او منوط و بحکم احکام او مربوط است **وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا**
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا روایت کرده اند در قبیله بنی النجار مسلمانی قتیل یافتند
برادر قتیل بنزد پیغامبر صلی الله علیه و سلم از این قصه علم داد پیغامبر شخصی را از بنی فهر با برادر مقتول بر بنی
النجار فرستاد گفت این نر اسلام فهر برسان و بگو اگر شما بقاتل این علم دارید او را بر برادر او که مدعی است
بسپارید تا برنهج شرع قصاص کند و اگر توفیق یابد در عفو زند و اگر قاتل او را نمیدانید تعهد سوگند بخورید
کس دیت مقتول مذکور رسانید چون فهری مذکور فرمان پیغامبر صلی الله علیه و سلم رسانید و انجام پیغامبر بود
روشن کردانید بنی النجار در اطاعت نهادند بگفت سمعا و طاعة زبان کشادند و نزد او را صد شتر
دیت قتیل مذکور دادند برادر او دیت ستده با فهری که فرستاده پیغامبر بود صلی الله علیه و سلم باز گشت
مدینه رسیده نبود بوسوسه شیطان باستدن دیت بکشتن فهری مذکور جرات نمود چه شیطان او را وسوسه
کرد و لیستدن دیت رضا دادی پر انتقام برادر بکش دیت زیادت ببر و نام کندی و مردی بر آور
شیطان در و اثر کرد فهری را کشت و از دیت مرتد گشت جانب مکه رفت اول او بود و در دیت
شد این آیت در شان او فرود آمد **سوال** هر که بکشد مومنی را بنا حق در حال که متعهد باشد یعنی قاصد کشتن او
بود جزاء او آن است که او را در دوزخ در آرند جاوید در آتش بپارند **جواب** جاویدی در دوزخ خاص کفار
بود عموم این آیت موافق مذهب معتزله که میشود که ایشان گناه کبیره را موجب پندارند و مستوجب خلود در نار

می پندارند **معنی** این است صاحب گناه کبیره را چون قاتل عمد در آیت یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی مومن خوانده و در آیت فمن عفی له من اخیه شیء قاتل عمد را با ولیاء مقتول چون اسلام اخ
کرد و در آیت و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا باغی را که صاحب کبیره است مومن خوانده و در عهد نبی
آمده که در عهد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مسلمانی را کشت پیغامبر صلی الله علیه و سلم ولی مقتول را گفت
فی العفو یعنی ترا رغبتی در عفو است او گفت لا باز گفت اتاخذ الدیة قال لا یعنی ترا رغبتی در دیت است او
گفت لا دوست باز اعادت میکرد و او لا میگفت آخر دیت قبول کرد پیغامبر قاتل را بر لزوم تجدید ایمان
نا ورده این نیز دلیل است که قاتل عمد کافر نیست چه اگر قتل عمد موجب کفر بودی پیغامبر صلی الله علیه و سلم
قاتل مذکور را چنانچه دادن دیت فرمود تجدید ایمان نیز فرمودی چون ثابت شد که مرتکب گناه از
ایمان بیرون نیاید و کافر نگردد چاره نیست که خلود را مجاز او طول مدت دارند بر طریق خلده العیر
نسبه پندارند لیکن مقصود از استعمال این مجاز تشدید بود مطلوب ذکر طول مدت بلفظ خلود تغلیظ
باشد و تواند بود که حکم بخلود نار وعید بصورت استحلال و استحقاق بود که مستحل و مستحق گناه کبیره کافر بود
و کافر مستوجب خلود در نار باشد و امام زاهد رحمه الله قبل ارتداد زیادت میکند یعنی کلام و من یقتل
مومنا متعمدا وارد میگویید ارکال خلود مومن در نار وارد نشود لیکن بربن استحلال معصیت و ارتداد
جزا خلود در نار کافی بود جزا قتل از آن قتل است مذکور شد نه سوت این رای برای جزا قتل است توضیح
این جواب مشکل است مگر آنکه خلود در جهنم جزا ارتداد دارند و اعد لهم عذابا عظیما متضمن وعید عذاب
شد است بیان وعید عذاب قتل پندارند و امام زاهد رحمة الله علیه جواب دیگر نیز گفته که جزاؤه جهنم
خالدا نه بیان فیما مات جزای است که لایق قاتل عمل بود و سوای که قاتل مذکور شایان آن باشد نه بیان
جزایکه او را بالفعل رسد و منافی صفت اسلام بود چنانچه پادشاه کسی را گوید کاری که تو کرده سزای
تو کشتن یا بسلاسل و اغلال بستن است اگر یا ملازمان حضرت با ملکیتم و در سلاسل و اغلال
وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
لعنه و غضب الله علیه عطف است بر جزاؤه جهنم خالدا فیها از باب عطف فعلیه بر اسمیه **معنی** چنین بود

بر مسلمان که هست اسلام و قاطع شبهه کفر است از جهت قتل مذکور قتل عمد باشد و از جهت که بواسطه او ان
مقتول و رد او را حرمت و گریختن او از مسلمانان و ملتجی شدن بکوه با گوسپندان خود نفس موجب شبهه آن
بود که کلمه را از اعتقاد نمیگوید بلکه باظهار ایمان نالوده پناه از کشتن میجوید بدین شبهه قتل خطا باشد باعتبار
جهت خطا بنا بر امر بکفارت کرد اعتاق رقبه گفت باعتبار جهت عمل نره کار داشت و استغفار خواست برین
طریق انجمله معترضه آیت قتل خطا باشد باعتبار و قتل عمد بود از جمله معترضه نباشد لیکن از جهت اتصال
خبر وافی عطف بر معترضات سابق نکرد و وصل کرد بغیر حرف عطف اورد **لَا يَسْتَوِي**
الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ
الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ
اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ
دَرَجَةً غیر اولی الضرر سه اعراب رفع و نصب و جر خوانده اند و برفع بدل از القاعدین بنصب الا
استثنا و بجر صفت المؤمنین دانند درجه تمیز است از نسبت وقوعی ای فضل الله درجة المجاهدین و جمله
فضل الله تعلیل است بر نفی استوا اثبات تفاوت میان مجاهدان و قاعدان دلیل است و خبر در آن نه
ستجدون آخرین الی قوله سلطانا مبینا و آیاتی که بالاتر از ان است ذکر جهاد بود و جمله لا یستوی القاعدون
ذکر جزا مجاهدان و ذکر عدم استوا قاعدان با ایشان بر سبیل استیناف در جواب ما شان مجاهدین والقاعدین
روی نمود چون این کلام با آن کلام از روی معنی متصل بود اعتراض معترضاتی که در میان گذشته و ذکر
آن بالا رفته میان دو کلام متصل واقع باشند معنی اینست برابر نه اند قاعدان یعنی باز ماندگان از
جهاد که بغیر ضرر و اضطرار اند یعنی غیر کسانی که در باز ماندن از جهاد ضرورت دارند چون کسانیکه کور
یا لنگ یا به بیماری یا عذری دیگر مبتلا باشند و مجاهدان یعنی جهاد کنندگان بصرف اموال و بذل انفس
خویش در راه رضای خدای و اظهار دین و اسلام و اعلاء کلمه علیا یعنی میان قاعدان و مجاهدان برابری نبود
و استوا نباشد زیرا که فضل داده است کسانی را که جهاد میکنند بصرف اموال خویش و رنج ابدان خود در
رضای خدای بر نشستگان خانها و از ماندگان از جهاد و غزا بر وجه نیل غنیمت که اهل جهاد بران مخصوص

است و مرتبه که مجاهدان بخصوص است **وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ**
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ
مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً کلا مفعول اول است و وعد الله الحسنی مفعول دوم است تنوین
در کلا بدل اضافت است ای کل فریق من القاعدین والمجاهدین وعد الله المثوبة الحسنی درجات با معطوفات
خویش بدل است از اجرا عظیما و اجرا عظیما مفعول مطلق است من فضل الله از باب ضربته سوطا یا مفعول
است بتضمین و اعطاهم اجرا عظیما معنی اینست فضل داده است خدای مجاهدانرا بر قاعدان با جری
عظیم و ثوابی فخیم یا گوئید تفضیل کرد مجاهدانرا و عطا کرد ایشانرا اجری عظیم و ثوابی فخیم گفته اند مجاهدان
بر قاعدان هفتاد درجه فضل یابند از درجه تا درجه بسیر است اسپ نیز دو صد ساله و در روایتی هفتاد ساله
راه بود **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا** انجمله تذییل است معنی اینست و هست
خدای آمرزنده که تقصیرات خطایا آمرزد رحیم است مواهب عطایا بخشد سوال در آیه مذکور فضل
مجاهدان بر قاعدان یکبار بیک درجه ذکر کرد و بار دیگر تفضیل بدرجات آورده درجه مذکور کدام است و
درجات مسطوره کدام اند و مفضل بدرجه کیستند و مفضل بدرجه کیانند جواب در فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین بر حکم قاعده المعرفة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی
قاعدان غیر اولی الضرر باشند قاعدان اولی الضرر متناول لفظ بوند و مراد از درجه که تصدیق وجدت
مذکور است درجه مثوبت نفس جهاد بر نسبت جنس مجاهدان دارند و درجات مسطور بصیغه جمع بر نسبت افراد
مجاهدان بحسب تفاوت مراتب ایشان متعدد و بسیار اند بسبب کیفیت جهاد که از کسی در وجود آمده بر کیفیت
دیگر جهاد که از دیگران واقع شده مباین خواهد بود و درجات ایشان بر حسب اختلاف حال بر ایشان
مختلف و متعدد و بسی خواهد بود جواب دیگر آنکه از درجه مذکور درجه نیل غنیمت که درجه دنیاوی است و
از درجات اخروی مراد بود و القاعدان غیر اولی الضرر چنانچه بالا گذشته مراد باشند جواب دیگر آنکه
احتمال دارد لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله تناول قاعدان
مجاهدان جهاد اصغر و اکبر باشند و فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجه در حق

مجاهدان و قاعدان جهاد اصغر بود زیرا که فضل مجاهدان جهاد اصغر بر قاعدان از جهاد مذکور هم در
درجه جهاد با کفار است و فضل مجاهدان جهاد اکبر که جهاد با نفس و شیطان است بر قاعدان ازین جهاد
در درجات بسیار است چه کسی که با نفس و شیطان جهاد دارد خویشتن را بر طاعت و عبادات بسیار مي دارد
اهل طاعت بسیار میکند بر تارک این جهاد و بدرجات بسیار مفضل میشود در کشاف آورده قاعدان
که مجاهدان بر ایشان مفضل بیک درجه اند قاعدان اولی الضرر چون بهجو یابان بدرجات مفضل اند قاعدان
اصحا اند زیرا که قاعدان اضرار از جهت آنکه در فوت جهاد در تاسف و حسرت می باشند و جهاد با کفار از زور
برند و مقصد ایشان آنست که اگر قدرت یابند پیش از همه شتابند ایشان بحسن نیت و قصد طویت در
آخرت بمثوبات مجاهدان خواهند پیوست و بدرجات اخروی محظوظ خواهند گشت و بیک درجه از دنیا
از درجات که حصول غنیمت است از مجاهدان مفضول اند بفضل درجات اخروی موصول اند بدین وجه چون
در صدر این آیت قاعدان غیر اضرار مذکور بودند و اینجا قاعدان اضرار مراد باشند قاعده الموقعة
اذا اعیدت معرفة لکانت الثانیة غیر الاولی مرعی شود و معنی عبارت مذکوره با قاعده مسطوره مطابق
شناسد و نیز در لفظ کشاف تناقض می آید که بالا والمعنی علی القاعدین غیر اولی الضرر ذکر کرد
اینجا تقیید قاعدان مفضل علیه با ضرار در بیان آورده و این تناقض ظاهر مینماید مگر آنکه گویند
از القاعدین در جمله فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجه در جمله و فضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجرا عظیما بحکم قاعده مذکوره قاعدان غیر اولی الضرر مراد اند لیکن در فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجه بعد معطوف یا یعنی والقاعدین الاضرار محذوف داشته کلام
علی القاعدین غیر اولی الضرر والقاعدین الاضرار بند شته قاعده مذکوره مرعی آمده شرکت قاعدان
اضرار با قاعدان اصحا در مفضل بودن مجاهدان لفظی علاحده بر طریق جاءنی رجل فاکرمت الرجل
افاده ثابت شد بر بنظریق قاعده معمول بود و بودن بفضل مجاهدان بر قاعدان بیک درجه بر قاعدان
اضرار مستقیم باشد و در کلام کشاف تناقض نشود تقدیر کلام چنین آید لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر فضل الله المجاهدین والقاعدین الاضرار و فضل الله المجاهدین علی القاعدین غیر اولی الضرر

باموالهم وانفسهم اجرا عظیما درجات **سوال** برین تخفیف فضل مجاهدان بر مطلق قاعدان ثابت
شود و بر غیر اضرار بدرجات و بر اضرار بیک درجه مقصود بود به ثبوت فضل نفی استوا ثابت کرد و قبل
غیر اولی الضرر را در لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر چه فایده بود **جواب** در لا یستوی
القاعدون نفی استوا مجاهدان بر قاعدان بر سبیل عموم است و این در حق قاعدان باید تا عدم استوا
مجاهدان با اضرار مخصوص بیک درجه است از حکم عموم برون آید والمعنی لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر فان المجاهدین فضلوا علیهم بدرجه و ساووهم بدرجات تظهر ان بین المجاهدین والقاعدین
غیر اولی الضرر السوی و اولیاء الضرر یقربون منهم لا یفارقوهم الا بدرجه در طیبی شرح کشاف تقیید اضرار
غیر اهم در قاعدانی که مذکور در نظم قرآن است داشته و برای اصلاح عهدیت و استقامت اتحاد و غنیمت
صدر آیت احمل بر حذف معطوف کرده و کلام تقدیر لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و
اولی الضرر آورد چون استقامت جواب بر نهجی که بیان کرده ایم بی تقدیر معطوف مستقیم آید تقدیر معطوف
بی حاجت نماید و این مخالف قصه نزول است با این آیت که در تفسیر آورده که این آیت اول مطلق نازل
شده بود ابن ام مکتوم در حق خویش عذر دید از حال خویش بپیغامبر صلی الله علیه وسلم تاکید پیغامبر صلی
الله علیه وسلم زید بن ثابت که کاتب وحی بود بر شانه گوسپند تحریر میشود لفظ غیر اولی الضرر الحاق
کرده بود زید بن ثابت گفت والذی نفسی بیده کانی انظر الی ملحقها الی موضع الی فیها عند صدع فی الکتف
الذی کنت اکتب فیه تقیید مذکور برای تطییب قاعدان اولی الضرر فتاد و شده اگر معطوف یعنی اولی الضرر
تقدیر کنند مقصود تعجیل مذکور تطییب قلوب غیر اولی الضرر است فوت شود **سوال** تقیید بعد از اطلاق
نسخ اطلاق و لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله کلام خبر است و
کلام خبری نسخ بدیر نباشند چنانچه **سوت** کرده اند چگونه اند صورت این چه نوع روی نماید **جواب** اطلاق
والتقیید در حکم نفی جمع نشود متاخر ناسخ متقدم باشد چنانچه در حمل مطلق بر مقید بدان رفته اند و الحکم
الواحد لا یقبل وصفین متضادین گفته بنا ما در خبر که متعلق نسبت خارجیه است مطلق بصفت اطلاق
در خارج موجود نبود جز او معنی نباشد و رنگ کلام جهالت آن معین جز مجمل بود و نص مقید بیان المجمل باشد

در تربت همچو سوال منکر و نکیر و جواب موتی دارد سوال مذکور وارد نه بینداریند **قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ** این جمله مستانفه است چنانچه گذشت **معنی** این که گفتند

ایشان در زمین مکه ضعیف بودیم امدن بمنوال نتیم عذر نا بعده گفتند و سخن دروغ پیش آمدند حال

ایشان مکذب مقال ایشان بود و مقال ایشان لسنهادت حال ایشان دروغ نمود چه اگر ضعیف مرد نمی

در بیرون امدن سوی بینک چگونه قوت بیمنود ند **سوال** فیهم کنتم سوال از طرف در جواب او ذکر باید کرد

مستضعفین فی الارض بیان صفت است صفت بیان ظرف چگونه شود **جواب** استعمال یا در سوال از صفت

امده است چنانچه در ما زید که بمعنی اکریم ام لیم گفته اند معلوم شده و از استعمال فی در صفت و کردانیدن او

ظرف اعتباری در ولت اسمعی در رینه فی نعمة و عمرو فی خسته و الشمس فی اسف و البدر فی کلف بندانت

چنانچه که گفت در کدام صفت بودید و چه صفت داشتید گفتند در صفت ضعف بودیم و تواند بود که بعد

از مکان بود و فیهم انتم سوال از مکان باشد مقصود بجواب در کنار مستضعفین فی الارض دارند تقدیر کلام

کنا فی ارض مکة مقهورین مستضعفین بنداند و تواند بود که از فیهم کنتم فی ای عمل لکونه مستضعفین فی الارض

بود **معنی** چنین آید فرشتگان گفتند شما در چه کار بودید و در کدام عمل سعی مینمودید ایشان جواب گویند

ما در زمین مکه ضعیف بودیم از جهة ضعف در هیچ کاری سعی ننمودیم **قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا** این نیز جمله مستانفه است چنانچه

بالا رفت و استفهام برای انکار است **معنی** اینست گفتند فرشتگان آیا نبود است زمین خدای فراخ که

که در ان هجرت میکردید از صحبت کفار بیرون امدید هم لساختیکه برای جنگ کردید فریضه هجرت بجا می آوردید

فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و ساءت مصیرا بدل

است تاکید مفهوم است اولیک اشارت بر الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم که عبارت است از تارکان

هجرت سوی پیغامبر علیه السلام با وجود قدرت **معنی** اینست پس ایشان ای محمد جای ایشان دوزخ بود و بد

گشت ایشان سوی دوزخ بد باز گشتی باشد و بدانکه توبیخ فرشتگان تارکان هجرت را بر احسار صحابت

کافران دلیل ظاهر است بر نیکه قران با مفسدان نشاید و اهل صلاح را قرار از ایشان نشاید جست در

حیث است من و بدینه من ارض الی الارض و امکان نبرا عن الارض استوجب له الجنة الحدیث **الْمُسْتَضْعَفِينَ**

مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا استثنا است از وعید تارکان هجرت باعتبار عذر قدرت

من الرجال با معطوفات خویش بیان است من المستضعفین جمله لا یستطیعون با معطوف خویش صفت است یا

حال است بر طریق و لقد امر علی اللئیم یسبنی **معنی** اینست تارکان هجرت حال ایشان دوزخ بود مگر کسانی را

که عذر ضعیف باشد از مردمانی ضعیف از مردان و زنان و بچگان که حیله بیرون امدن و تدبیر سبیل فرا

نتوانند و بعضی از جهة قلت مال و رکت حال مستی تن و ضعیف بدن و بعضی بسبب انکه نمی یابند راه را

که در ان بروند و سوی مقصودی که دارند متوجه شوند **فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ**

يَعْفُوَ عَنْهُمْ این جمله تعلیل است بر استثنا مذکور دلیل است **معنی** اینست زیرا که امید است این گروه

از وعید خارج بود و خدای از ایشان تخلف هجرت را عفو کند **وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا**

غَفُورًا این جمله تذییل است **معنی** اینست و هست خدای خطا ها را عفو کننده مر بدیها را آمرزنده

و بدانکه الا المستضعفین من الرجال و النساء منقطع است چه ناتوان از مردان و زنان و کودکان داخل

الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم نه اند و اولیک اشارت ایشان داخل اولیک هم نباشند لا در کلام مذکور

معنی لکن بود تقدیر کلام لکن المستضعفین من الرجال و النساء معله دون لیس من اهل هذا الوعید نشود

ابن عباس رضی الله عنه گفته من و مادر من در مکه داخل این استثناء بودیم من میان ولدان و مادر از میان

النسوان باعتبار عدم قدرت هجرت سوی پیغامبر ننمودیم و ان وعید در زمان فرضیت هجرت نزول

بود و فرضیت هجرت بعد مکه منسوخ گشت قال علیه السلام لا هجرة بعد الفتح روایت کرده اند چون

آیة ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم نازل گشت مسلمانان عجز و ضعف حال مسلمانان که از جهة

عجز و ضعف در مکه مانده اند در خاطر گذشت بلیک اخواننا الذین کانوا بمکة گفتند عفوی و کرم در باب

ایشان جستند استثنا مذکور وارد گشت و رجا عفو ایشان ببیان پیوست **سوال** بر حکم قصه مذکور نزول

استثنا مسطور مقصود از صدر باشند و استثنا مفصول از صدر روا نبود استثنا مذکور که مفصول است چگونه

آید وصحت این چه نوع روی نماید **جواب** فصل از صدر کلام در استثنا منفصل که بیان تعبیرست روا بود چه
بیان بغیر موصول باید معضول نشاید استثنا مذکور منقطع است واستثنا منقطع را صدر کلام تنبا ول او نبود
تغییر نباشد بلکه مقصود از دفع وهم است از باب تکمیل بود لا انکم که بود او را بنا نشد **وَمَن يُهَاجِرْ**
فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً
در آیت سابقه مضرت ترک هجرت کرد درین آیت ذکر منفعت هجرت در میان آورد **معنی** اینست هر که
در طاعت خدای چون حج وطلب علم وصحبت پیغامبر علیه السلام هجرت کند سفر او موجب فراخی رزق وتحصیل
اسباب وتکثیر احباب واستجاب ضیافات واستحصال کرامات وادراک آنچه بود واستقامت آنچه تحصیل آن
در مقام خود نمیتواند باشند **وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ**
وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه وشرطیه سابقه در بیان منفعت دنیا بود درین شرطیه بیان منفعت
اخروی روی نمود فقد وقع اجره علی الله تعلیل جزا محذوف است ای ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله
ثم یدرکه الموت ولم یبلغ المقصد ینفعه ونیت علیه لانه وقع اجره علی الله استعمال علی الله دال بر وجوبست
بر قول معتزله بر حقیقت باشد چه نزدیک ایشان اصلح بر خدای واجب بود ونزدیک اشعری مجازست از ثبوت
وعلاو تشبیه موعود بواجبه ونزدیک اهل سنت وجوب جعلی است مبنی بر قاعده اصلیست چون ما را فاعل اختیاری
کرد وفعل را بقدرت واختیار والات واسباب باید او آورد ومستحق ثواب وعقاب کردانید وثواب او را از جهت
انفعال فضل وعقاب را از جهت انتقام قهر بصورت وجوب رسانید **معنی** اینست هر که از جای خویش در حالی
که هجرت کننده سوی طاعت خدا بیرون آید ودر راه رضای خدا وطلب ثواب وجزا توجه نماید بقصد نیت
وحسن طویت نیت باید پس از آن او را مرگ دریابد هجرت او را سود کند اگرچه بمقصد نرسید چون بحسن نیت
بهجرت پیوند ومستحق اجر واصلان گردد چه چون در اقدام بر اتمام قدم ردار زوی فضل وکرم بوقوع اجر
سزاوار بود **روایت** کرده اند پیری که عمر او بصد وچند سال رسیده بود وآیت ان الذین توفیهم الملائکة
الی قوله لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا شنود قصد مهاجرت کرد ودل را بر اقدام در هجرت آورد ...

او گفته تو ضعیفی وضعیفان وناتوانان معذور داشته خدا اند ووعید ترک هجرت پیغامبر علیه السلام شنیده الله
آن پیر گفت نشنیده کسانی اند که حیله نتوانند وراه ندانند من راه میدانم وحیله میتوانم مهاجرت سوی پیغامبر
لازم دیدن امانت میان کافران بر خود نپسندید در منزل تنعیم رسیده بود او را اوان مرگ روی نمود دست
بر دست داشت ودل بر صورت بیعت کماشت وگفت ای بار خدای با تو بیعت میکنم وخود را بعهد عهدی
می انگیزم بدانچه مومنان مخلص با پیغامبر عهد کرده وتعهدی که خود را بر عهد آن آورده اند زبان بیعت مذکور
آن دو جان عزیز بملک الموت داد **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا** ابجمله تذییل آیات
معنی اینست وهست خدای آمرزنده بخشنده جریمه تاخیر هجرت بیامرزد وخطا در تقصیر در شتافتن سوی
پیغامبر علیه السلام عفو کند **وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ**
جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا اذا برای شرطست جناح اسم است مر لیس علیکم ظرف مستقر است جمله فلیس
علیکم جناح جزا و شرطست ان یفتنکم الذین کفروا مفعول است مر خفتم وان شرطیست مستغنی از جزا اکتفا
بما مضی وجمله شرطیه یعنی واذا ضربتم فی الارض معطوف بر جمله سابقه است چه در جمله سابقه تحریض بر سفر
هجرت بود درین جمله حکم سفر که قصر صلوة است بیان فرموده ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا اشتراط عارضی است
احترازی نیست سفر را خصوصا در زمین عرب آبادانیها در راه دوستان با خوف شانیست معلوم است که خوف برای
قصر صلوة در سفر شرط نبود وبا امن وامان ودر شهر آبادان خوف وخطر تحقق نشود قصر صلوة جایز باشد
بعضی خوف را شرط احترازی دارند وقصر مذکور را احوال بپندارند وبقرینه سیاق حمل بر صلوة خوف کنند بر
تقدیر اول معنی چنین باشد وچون شما بر روی زمین بدوید وسفر شوید پس نیست بر شما بزه در آنکه نماز را قصر
کنید واز چهار گانی بدو گانی آرید امیر المومنین عمر رضی الله عنه قصر همین معنی فهم کرده تا آنکه بر وی اشتراط
ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا مشکل شده از پیغامبر علیه السلام جهت قصر صلوة با خوف پرسید گفتی القصر الصلوة
ولو آمنوا وقد قال الله تعالی فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا
حضرت پیغامبر علیه السلام هذه صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته فرمود وبعضی قصر مذکور را بقرینه سیاق

فلتقم طائفة منهم معك ولیأخذوا اسلحتهم ضمیر لیأخذوا با هر طایفه متصل است چه حمل سلاح چون تیغ و زوبین و مانند آن منافی صلوة نبود تا
طایفه بر غیر مصلیه برابر عدو بایستند بر این وجه در اخذ سلاح اشکال نبود و صاحب کشاف گوید ضمیر سقطوا و
تحفظ کرده است و سقط و تحفظ را شبیه بند است تعلق اخذ بر دو وجه ترجیح بود چه مسلمانان و کافران را
با هم حرقی که دارند بوی پندارند و غالب شمارند در معرض پندارند اظهار خشیه از ایشان نکنند و نهایت
استبعاد بر وجه سقط و تحفظ و حور و هشیاری و احتیاط پندارند فی دا سجدوا عطف است و شرطیه و اذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم و خطاب ضمیر و راه کم مر پیغامبر راست و پیغامبر در وقت بازگشت ایشان نهایت
ایراد صیغه جمع با عتبار ما کان که پیش از این پیغامبر با جماعت بود یا با عتبار ما یؤول الیه پس ازین باید آن
طایفه دوم جماعت وی خواهد بود و لتأت عطف است بر فلیکونوا من ورائکم فلیصلوا معک عطف
بر فلتأت ولیأخذوا حذرهم عطف است بر فلیصلوا و شرطیه و اذا کنت فیهم عطف است بر آن
شرطیه و اذا ضربتم فی الارض روایت کرده اند پیغامبر صلی الله علیه و سلم در قتال بود نماز پیشین با کل
لشکر گزارد مشرکان دیدند پشیمان شدند چرا در این وقت حمله نکردیم در هنگام نماز بر ایشان زور
بیاوردیم بعضی از ایشان گفتند بعد از این نماز دیگر است که ایشان را از پدران و فرزندان ایشان
محبوب تر است آنرا نیز ایشان ادا خواهند کرد ما بر ایشان حمله خواهیم آورد این آیت برای تعلیم صلوة
خوف نازل گشت و حکم آن بیان پیوست معنی اینست و چون باشی تو ای محمد میان خایفان پس
که اقامت کنی نماز ادا با ایشان پس گو بایستند طایفه از ایشان که با تو نماز گزارد و طایفه دیگر سوی دشمن
آرد و گو بگیرد طایفه دیگر که برابر دشمن ایشان اند و نماز نگزارند سلاح خویش را پس طایفه مصلیه با تو
سجده کنند و رکعت یا مفید سجده کرد اند پس گو بروند طایفه که یک رکعت گزارده اند پیش تو برابر عدو
بایستند و گو بیایند طایفه دیگر که نماز نگزارده اند پس تو در رکعت که باقی مانده است اقتدا کنند یک سجده
با ایشان و دو سجده و قعده اخیری آرد و سلام بگو و تمام نماز خویش همچو مسبوقان سلام بگویند و گو
پیش بروند با دشمن برابر شوند و گو بگیرند حذر خویش یعنی زره و سپر که بدان خود را از زخم نگاه دارند
و سلاح خویش را چون تیغ و خنجر که بدان اگر حاجت افتد زخم کنند طایفه که یک رکعت گزارده پیش رفته بود

و برابری با عدو مینمود پس آیند نماز لاحقانه بی قرات تمام کنند سلام دهند برابر عدو بایستند طایفه
مسبوقان پیش آیند نماز مسبوق نه با قرات تمام کنند سلام گویند صورت صلوة خوف از ابو حنیفه
رحمه الله بر این جمله مروی است و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از پیغامبر صلی الله علیه و سلم صلوة خوف هم
برین صورت روایت کرده اند و نزدیک امام مالک و امام شافعی صلوة خوف بر صورتی دیگر است و آن آنست
که امام با طایفه اولی یک رکعت بگذارد بعده در ادای باقی ارکان توقف کند تا آنکه طایفه اولی یک رکعت دیگر
لاحقانه تمام کنند و سلام گویند بروند و برروی دشمن بایستند بعده طایفه دیگر که نماز نگزارده برابر دشمن
ایستاده بودند بیایند با امام اقتدا کنند امام با ایشان یک رکعت باقی نشیند سلام گوید ایشان رکعت
دوم مسبوقانه با قرات بگزارند بعضی صحابه چون سهیل و غیر او برین روایت کرده اند لیکن ظاهر
کتاب موافق صورتیست که ابو حنیفه اختیار کرده و حدیث انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا
علیه موافق اینصورت است چه در صورت که مالک و شافعی اختیار کرده اند مخالفت با امام در سلام می آید مخالفت
امام بحکم حدیث منهی عنه است بر قول امام مالک و امام شافعی از فاذا سجدوا فاذا صلوا مراد باید داشت
ذکر و تعریف که سجده است و اراده کل بر وجه مجاز مرسل باید پنداشت زیرا چه آمدن طایفه دوم بعد
تمام شدن نماز ایشان بود نه بعد سجده ایشان با تنه و بدانکه نزدیک امام ابو یوسف صلوة خوف
مقید است بحال حضور پیغامبر بدلیل و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة چه نزدیک او شرعیت صلوة خوف
از جهت ادراک فضیلت امامت پیغامبر است بغیر حضور پیغامبر صلوة خوف مشروع نیست چون حاضر نباشد
هر طایفه با امام تمام نماز بگزارد نزدیک امام اعظم رضی الله عنه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة بعبارت
بیان صلوة و امامت در آن بنفس خود کند و بدلالت در حق هر امامی که اجتماع قوم بر وی مطلوب افتد چه
در زمان پیغامبر علت برای شرعیت صلوة خوف اقامت نماز را برای جمله قوم بتحریمه واحد بود در هر امام
گر این علت موجود شود در حق ایشان صلوة خوف مشروع افتد چه امامان دیگر نواب از حضرت پیغامبر
امامت ایشان حکم امامت پیغامبر دارد و اگر اینمعنی مطلوب نیفتد بلکه مطلوب افتد که بجماعت مجتمع نگزارد
صلوة خوف مشروع نباشد عهد پیغامبر و عهدی دیگر یکسان بود

ق الذین کفروا

لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم فیمیلون علیکم
میلة واحدة از برای تمنی است جمله لو یغفلون بیان ودّ الذین کفروست فیمیلون با متعلقات
خویش عطف است بر یغفلون و جمله ودّ الذین کفروا معلله است مر شرعیت صلوة خوف را یعنی شرع لکم او فی
الجماعة فی الصلوة الخوف لانه ودّ الذین کفروا الی آخره معنی اینست تفریق جماعت در صلوة خوف بر نهج
مسطوره و بر وجه مذکور بیان بوست زیرا که کافران دوست میدارند و آرزو می برند کاش که شما ای مسلمانان
از اسلحه و کالا خویش غافل شوید و دست از اسلحه و دل را از محافظت امتعه باز دارید پس ایشان بر شما
یکبارگی حمله آرند و دل بر تاختن گمارند تا شما خود را یاد آرید و سلحه بر دارید کار خویش کنید و رخت و کالا
در کلیت و تاراج افکنید ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر
او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم و خذوا حذر
کم لا برای نفی جنس است جناح اسم است مبنی بر فتح شده علیکم ظرف مستقر است خبر او آمده اذی اسم
کان است بکم خبر اوست کان با اسم و خبر خویش شرطی است معترض مستغنی از جزا اکتفا بما مضی و کنتم مرضی
عطف است بر ان کان بکم اذی من مطر ان تضعوا بتقدیر فی ان تضعوا متعلق است بعلیکم و خذوا حذرکم
عطف است بر امر اباحت که از نفی جناح در وضع اسلحه مفهوم میشود چنانچه که گفت ضعوا اسلحتکم ان کان
اذی من مطر او کنتم مرضی و خذوا حذرکم جمله و لا جناح علیکم تا آخر معترضه است برای بیان رخصت که بعذر مطر
یا مرض سلاح از دست بنهارند و دولت جهاد بکنارند که آن عادت قاعدان باشد و حذف سم مجاهدان بود
معنی اینست و نیست باکی و بزه اگر باشد ملاصق و ملتبس شما رنج و اذی از سبب باران یا باشید بیماران
در اینکه اسلحه خویش را از دست بیفکنید و بی اسلحه باشید زیرا که در باران اسلحه آواره شود و بگیرد ولعل
آن مرود و در مرض بر گرفتن اسلحه دشوار آید و باران بر تن گران نماید درین عذر سلاح را مباح دارند
و حذروا یعنی آنچه تن را از زخم دشمن چون زره و سپر نگاه دارد بگیرند تا از دشمن هجوم کنند عذر دافع جمعها
اینان کرد و فرصت اسلحه گرفتن شود ان الله اعد للکافرین عذابا
مهینا. اینجمله تذییل است تاکید جمله بتقدیم ملوح است جمله ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا که با

گذشته ملوح برین است که ایشان سزای عداوت بر سه برای ایشان عذابی مهیا بود بتقدیم ملوح را تنزیل
منزله سایل کرد جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستیکه خدای ساخته کرده است برای کافران عذابی
خوار کننده و در رسوایی و خذلان افگننده فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا
الله قیاما و قعودا و علی جنوبکم این شرطیه عطف است بر شرطیه
سابقه یعنی اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم الآیه و تعقیب در بیان است بیان آن حکم بعد بیان
اوست معنی اینست چون نماز را بر طریقه که مشروع است ادا کنید پس خدا را در حالیکه ایستاده اید
و در حالیکه نشسته اید و در حالیکه بر پهلو غلطیده اید یاد آرید ذکر عبادت دایم است آنرا وقتی بود و حالی
معین نباشد مسلمان باید چون از نماز فارغ شود از ذکر فارغ نگردد و در جمیع احوال در حالت امن و مخافت و
مرض و صحت و سفر و اقامت در حالت قیام و قعود و اضطجاع یعنی غلطیده بر پهلو در ذکر باشد تواند بود که از
فاذا قضیتم الصلوة یعنی فاذا اردتم قضاء الصلوة دارند فاذکروا الله یعنی صلوا اینها اراده اند انجمله بیان
صلوة مریض بود بر صفت مرض باشد فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة
این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست پس وقتی که شما قرار بگیرید یعنی از خوف با امن
آئید پس نماز را بتمام و کمال اقامت کنید بغیر تفریق میان طایفه و طایفه بگزارید یا جواز مرض بصحت
باید باقامت ارکان نماز بپردازید ان الصلوة کانت علی المؤمنین
کتابا موقوتا. اینجمله تذییل است و چون جمله سابقه ملوح سوی توقیت بود بتقدیم ملوح تا گویی
جمله سایل نمود معنی اینست بدرستیکه نماز است بر شما نوشته شده یعنی فرضیت او در اوقات معینه آمده که
بجای آن روا نبود و تفاوت آنان جایز نباشد ولا تهنوا فی ابتغاء القوم
عطف است بر آیت قتال که بالا گذشته یعنی بر اقتلوهم حیث ثقفتموهم جمله که در میانه معترضه بود از
جهت وقوع میان دو کلام متصل سایغ نمود اعتراض هر یکی در دل او مبین گشته و تشریح پیوسته معنی
اینست و برای قتال سست مشوید در طلب کردن گروه کافران سستی ننمایید ان تکونوا
تألمون فانهم یألمون کما تألمون و ترجون من

الیک الکتاب بالحق بنبه ارند وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا عطف است بر نهوما
جمله خبریه سابقه که از روی معنی ان بیه طلبیه است چه لازم در لتحکم لام که است و او بر مطلوب در اید
پس مقصود کلام طلب حکم بحق نماید خیانتی که کفت احکم بین الناس بما اریک الله و لا تکن للخائنین خصیما
معنی اینست و مباش از جهة خاینان یعنی کسانیکه بال مردمان خیانت کنند و کالای بدزدی ببرند
منکر شوند و تبری ورزند خود را متحلی بحلیه دیانت سازند و تهمت دزدی بر دیگری اندازند و بر
اعتماد ظاهر اسلام و عدیده دعوی دیانت از این خصم مباش و دل خصمان ایشان از خیانت ایشان
بخصومت مخراش وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ عطف است بر و لا تکن للخائنین خصیما معنی اینست و امرزش
بخواه از خدای از خصمی کردنی که از تو افتاد و از جهة کسی که دزدی کرد و بر دیگری نهاد إِنَّ اللَّهَ
كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا این جمله تذییل است و چون جمله ان الله کان غفورا رحیما کنایت است
از ان الله یغفر لک هذا الصنع و جمله را استغفر الله بر مضمون این جمله باعتبار معنی کنی عنه ملوح بود بتقدیم
ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی خدای هست آمرزنده خطاها بسیار مهربان بخشنده عطاها به بند
وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا این جمله عطف است بر ان آیه سابقه و ان الله
لا یحب من کان خوانا اثیما تذییل است تاکیدا و از جهة تفهیم ملوح است له جمله و لا تجادل عن الذین یختانون
انفسهم ملوح است بر نیکه این نهی بسببی دارد سامع را سایل از ان می پندارند بتقدیم ملوح سامع را منزل منزله
سایل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست مجادله مکن و مجاصمت منمای از جهة کسانیکه نفسهای خویش را
خلاف میدانند و بری از خیانت میخوانند بخیانت بزه کاری مینمایند و انهم دروغ کوئی و سوکند دروغ
بان ضمیمه میکنند بدرستی خدای دوست ندارد کسی را که هست خیانت کننده اندهکار شوند سوال نکه
نیست که خدای اصل خیانت یا دوست ندارد و خوان که صیغه مبالغه است بچه وجه مراد آرد جواب ایراد صیغه
مبالغه است تعریض است از نیکه طعمه که این آیت در شان او وارد است خوان بود و مبالغت در خیانت
داشت برای امت خویش از دزدی بس کنند تا بسیار شک میشود تقیید بکثرت و مبالغت که از صیغه

کرده شود انتقاد حکم را بانتفاء قید مذکور مفید شود و نظیر این در تعریض آیت و ما ربک بظلام للعبید است
کعب ظهیر شعر لا یفرحون اذا نالت رماحهم قوما و لیسوا مجازیعا اذا نیلوا يَسْتَخْفُونَ
مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ
يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ این جمله حال است از من کان خوانا اثیما جمع کردن
او بنظر معنی من است و افراد کان خوانا نظر بلفظ من است و هو معهم حال است و لا یستخفون من الله
اذ یبیتون ظرف است از ظرف مستقر یعنی معهم معنی اینست جریمه خود را از مردمان پنهان میکنند و خود را در حیله
و تدبیر و نعمه و تزویر می افکنند و بدین پوشیده بنهان و کوشیده بنهان قضیه از خدای نمی پوشند و حال انست
که او بعلم و قدرت با ایشان است عالم هم سرها نهان است در ان احکام که شب میکنند و می اندیشند تا در
دعوی تبرا از گناه بر روی بر دارند و تدبیری مهیا سازند و پیدا آرند و چیزی را از کفتار که خدای برا ان
خشنود نبود پیدا آورد ان راضی نشود وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا
این جمله تذییل است معنی اینست هست خدای بعلم و قدرت محیط بعمل ایشان یعنی عالم است باحوال و اعمال
آشکار او نهان هم خبر میدانند و سزا او ان دادن تواند هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ
عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا انتم مبتدا است و اولاء خبر مبتدا است
ها برای تنبیه است جادلتم حال است از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا یا هولاء اشارت بمعنی بر طریق
الذین موصول بود جادلتم صله و موصول با صله خبر مبتدا باشد من در من یجادل الله استفهامیه انکاریه است
و اسمیه است دام بمعنی بل است و علیهم متعلق است بوکیلا بتضمین حاکما و حافظ جهة آیات سابقه مر پیغامبر
علیه السلام را نهی بود از مجادله خاینان و این آیه منع از مجادله از جهة سایر مسلمانان است معنی اینست
آگاه باشید شما اناینکه از جهة خاینان مجادله کردید پس خدای از جهة ایشان در روز قیامت که
مجادله خواهد کرد چون خدای ایشان را خواهد گرفت و در ان اعمال عقوبت افعال خواهد آورد بلکه
کیست که خواهد بود و کیل از جهة خاینان حامی و نگاهبان بر ایشان وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا

اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا رَحِيمًا

در آیت سابقه بیان مضرت انکار معصیت واخفاء آن بر مجادله در شان بود واین آیت در شان منفعت
اقرار بگناه واستغفار از آن روی نموده از جهة این مناسبت فصل کرد با حرف عطف آورد معنی اینست
هر که بکند بدی پس از آن پشیمان شود وبخواهد آمرزش شتاید هر آینه خدای را آمرزنده بخشاینده یابد
سوال بدی کردن ستم بر نفس خویش بود وستم بر نفس خویش باشد عطف یکی بر دیگری با وجگونه آید و
صحت آن چه نوع روی نماید جواب میان این دو بتقدیر متعلق مختلف مغایرت است از اول عمل بد
برای زیان دیگری مراد دارند واز ثانی عمل بد برای زیان نفس خویش بپندارند یا از اول گناه صغیره
واز ثانی گناه کبیره وهر دو متعلق استغفار دانند واین رد قول معتزله بود که نزدیک ایشان صغیره
مجرد از کبیره مغفور است استغفار محتاج نباشد وَمَنْ يَكْسِبْ اِثْمًا فَاِنَّمَا
يَكْسِبُهُ عَلٰى نَفْسِهِ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست هر که گناهی
کسب کند کسب او زیان نفس خود می بذیرد وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ای محمد
معنی اینست وهست خدای دانا بهمه گفتار استوار در گفتار وکردار بهمه چیز داند وبهمه کار چنانچه
باید ورزد تواند وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيْئَةً اَوْ اِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ
بَرِيْئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُبِيْنًا عطف است بر شرطیه
سابقه معنی اینست وهر که گناهی را بفروض کند یا بقصد کسب کند پس از آن گناه مذکور را بکسی
افکند یعنی نسبت آن کسی سوی کسی کند که بد ونسبت ندارد وتهمت آن بر کسی نهد که او را در دل از آن
بری می پندارند چنانچه طعمه دزدی خویش را یهودی کرد واو را در تهمت نابوده آورد پس بر است حکم
کرده شود بر و که بر خویش بار ستانی فخیم بر گرفته وافترائی عظیم بید آورده خود گناه کند وگناه خود
بر دیگری بر بندد عمل خویش بر دیگری اندازد واو را بی جرمی مستحق عقوبت سازد بعضی خطیه یعنی گناه
صغیره واثم یعنی گناه کبیره دارند باقی معنی همانچه به کرده شده است پندارند سوال رمی یعنی انداختن
چنانچه تیر وحجر وامثال آن بود بگناه که عرض است رمی با چه نسبت باشد جواب نسبت کسی بگناه کنانم است

وآن در آزردن مانند زخم حجاره وسهام است در شبیه آورد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ
وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ اَنْ يُّضِلُّوْكَ این خطاب مر
پیغامبر صلی الله علیه وسلم راست ان یضلوک مفعول است مر همت بتقدیر بان یضلوک جمله ولولا
فضل الله علیک ورحمته تا آخر معترضه است برای بیان عصمت پیغامبر علیه السلام وتحقق فضل خدای بر وی معنی
اینست واگر بر تو فضل خدای ورحمت او نبودی واثار فضل وکرم روی ننمودی هر آینه قصد میکردند
طایفه از مردمان که از جهة طعمه سارق مجادله میکردند ومیخواستند که از راه حکم حق که برات یهودی بود بر آرند
ودر بعض روایت افتاده که ورود آیت در وقد ثقیف است که نزد پیغامبر آمدند بشرط آنکه بتان ما را
نشکنند وعنیزان شانند بیعت خواستند پیغمبر شرط قبول نکرد ودل بر اجابت ایشان بیاورد این
آیه در شان وارد گشت وتصویب پیغامبر علیه السلام ببیان بیوست معنی اینست چون بر تو فضل خدای
ورحمت او بود ایشان ان قصد حکم بیجان کردند بر برات مسلمان سارق وبر تهمت یهودی صادق گواهی
دادند تا تو بسرقه نابوده یهودی حکم کنی وبخیانت غیر واقعی او را در عقوبت افکنی لیکن قصد مذکور از
ایشان روی نمود از جهة آنکه فضل خدای ورحمت او بر تو بود سوال لولا امتناعی بر انتفاء ثانی از جهة
اول بود پس ولولا فضل الله علیک ورحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک با دلالت بر انتفاء هم اضلال از
جهة وجود فضل خدای باشد وشک نیست که حکم نابوده از ایشان روی نمود اگر چه ایشان نزا مقصود است این
رست نداده واز پیغامبر اصدار حکم نیفتاد جواب گواهان مذکور بر یهودی سطور هم حکم بسرقه نابوده بدل
چه دل وزبان خود را بر وی بگواهی دروغ بر سرقه یا بر اقرار بسرقه نگماشتند گواهی بر صلاح سارق ودیانت او
میدادند وزبان بگواهی که موجب حکم شود نمیگشادند اگر فضل خدای نبودی ایشان قصد گواهی دروغ
میکردند وپیغامبر را بر حکم بسرقه نابوده می آوردند وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ
وَمَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ در آیت سابق از مسلمانانی که در برات سارقه مذکور رجی دل به
میکردند نفی هم اضلال پیغامبر کرد بفحوای نفی هم اضلال را در نفی آورد ودرین آیت بر تقدیر تسلیم گفت
ودر نزاهت شان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر تقدیر بگواهی دروغ وقوع حکم بیان وانتفاء مضرت او

وکاری گزیده است وبدانکه در تفسیر آورده مراد از معروف قرض است که قرض بیتر م محتاج را در حکم صدقه
بود ذکر او با صدقه مناسب باشد یا بکه قرض دادن را بهتر از صدقه دارند که در عوض صدقه که ذی حق است
است بده وحاصل بشمار شده و شمرده که ستاننده او عجیب دهنده بر اندازه صدقه بهبود و قرض دهنده در
صدقه رساند ومال در هنگام طلب باز قی ماند بعضی از صدقه واجب مراد گویند واز معروف صدقه تطوع خواهند
و در حدیث است کلام ابن ادم کله علیه لا له الا ما کان من امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله یعنی کلام
آدمی همه زبان اوست نفع او نیست مگر کلامی که متضمن امر بمعروف یا نهی منکر بود یا ذکر خدای تعالی الاو د
ونوالت بغماوه باشند زیرا که فرا این سه نوع کلام معصیت یا مباح بود در معصیت بزه کاری است ودر مباح
تفوت مثوبت زیانکاری است روایت کرده اند که مردی پیش سفیان مضمون این حدیث اصعب دانست و
ورود آنرا از پیغمبر عجب پنداشت سفیان رضی الله عنه موافق این حدیث است لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر
بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و سوره والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا
الصالحات تا آخر سوره ذکر کرد وبرای تصحیح مضمون حدیث مذکور نظم قرآنرا حجت آورد **ومن**
یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیه
اجرا عظیما ذلک اشارت است سوی امر اشیاء مذکور یا سوی مامور به مسطور معنی اینست
و هر که بکند کار مذکور را یعنی باز گفتن در خیرات مذکور را از جهت جستن خشنودی و رضا حق سبحانه وتعالی
پس سرانجام بدهیم او را اجری عظیم و ثوابی فخیم قال علیه السلام انما الاعمال بالنیات و بر قرات یونیه بصیغه
غایب ضمیر عاید است بر حق سبحانه و تعالی معنی اینست پس سرانجام بدهد و بر قرات او التفات از غایب سوی
متکلم والتفات تحقیق وقوع عطیه است باسناد سوی خویش انجمله تذییل است وآن بر تقدیری که اشارت به
باز گفتن با امر یا بر فعل امر بود ظاهر است و همچنین بر تقدیری که اشارت بر مامور بود زیرا که امر کوی که
موجب خیر باشد بفعل او بر طریق اولی خیر بود و خیریت فعل مسطور به مذکور بالتزام حدیث امر بدان معلوم شده
بود انجمله غایت تعقیب جمله بجمله مشتمل علی معناها النکته است تذییل باشد **ومن یشاقق**
الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر

سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم جمله ومن یشاقق
الرسول تا آخر عطف است بر من یکسب خطیئة او اثما الایة و سفر شاقی که در میانه آمده میان دو کلام متصل واقع
شده معنی اینست وهر که پیغامبر را از پس آنکه ظاهر شد مر او را راه راست و معلوم شد مر او را دین حق مخالف
شود و غیر راه پس روی کند یعنی بر غیر چیزی که همه مومنان بر آنند باتفاق آنرا حق می شمارند برود و غیر راه
مومنان را متابعت کند روی او را نهیم او را در آخرت سوی کسی که آنرا دوست داشته و بیاریم در آخرت
بر کاری که محبوب پنداشته است از کفر و عصیان مخالفت پیغامبر و مومنان او را عقوبت آن بکنیم و سزای ان بد او هم
و او را در دوزخ در آریم و دمار از نهاد او بر آریم **وساءت مصیرا** انجمله تذییل است
ضمیر ساءت بر جهنم است معنی اینست و دوزخ جای باز گشتن بد است چه غذابی بد است سوال ساء
از افعال ذم است فاعل او ذو اللام یا مضاف سوی ذو اللام یا ضمیر مبهم مفسر منکره منصوبه بود اسناد او
سوی ضمیر مبهم بر طریق نه نیست چگونه روا باشد جواب تواند بود ساء که از افعال ذم بود همچو بئس جامد
متصرف باشد و ساء متصرف است از وی و بئس و سیر او است می آید حکم او همچو سایر افعال متصرفه باشد و ساءت
که در جمله و ساءت است از این قبیل بود و فاعل بودن ذو اللام و غیر مضاف سوی ذو سلام و غیر ضمیر مبهم وارد
نشود در روایت کرده اند این آیت در شان طعمه سارق نازل شد و در قضیه او فرود آمده لعیه ظهور سرقه مر تد
شد بکفار پیوسته انجا نیز دل بر دزدی آورده مهمین کار اختیار کرده و بر وایتی در حفره دیوار یکی بر
افتاد مجروح شد گرفتار گشت و بفضوح و رسوائی پیوست اهل مکه از جهت آنکه او بدیشان پیوسته بود نکشتند
و بر ماندگان دیگران در کشتن او راضی نگشتند تو بیع کردند او را با قافله شام بیرون آوردند تا نه قاتل نیز
چیزی دزدید در محلی خرید بر دست آوردند سنگسار کردند و بعضی گویند سقف بر شتری لو تخته بود برای
آن سعی بود صاحب شتر دید چوب گران زد که بدان حیات او آخر رسید بعضی گویند گروهی قریش از مدینه
آمدند مسلمان شدند باز مرتد شده و در مکه رفتند این آیه در شان ایشان فرود آمده و در بیان حکم ایشان
نازل شده هر چند که این در موردی مخصوص وارد گشته در مخالفت پیغامبر و مومنان بود پیوسته اما لفظ او
عام است متناول هر مخالفتی بود و متحمل هر مشاقه باشد بر پی اعتبار ائمه کرام و اجله عظام برای حجت اجماع

بدین آیت ثبت کنند و مخالفت مومنان در حکمی که ایشان اتفاق کرده اند روا ندارند إِنَّ اللَّهَ
لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ
يَشَاءُ در آیات سابقه ذکر عذاب که وعید عصیان بود چنانست که گویا ایشان گرفتن عذاب و غفران
پذیرفتن آن سوال نمود اینجمله بر وجه استیناف مفصول گشت بر طریق کلام طلبی بتاکید پیوست معنی
اینست بدرستی که خدای تعالی نیامرزد اینکه شرک آورده شود یعنی کسی که با او در پرستش شریک گرداند
چه جریمه شرک و کفر چون کسی را دامن گیرد هیچ وجه عفو و غفران نپذیرد و آنچه فروتر شرک و کفرست بیامرزد
مر کسی را که خواهد از بنی گفته اند کار عاصی که بغیر توبه بمیرد در مشیت خدای عز و جل باشد ان شاء عفا و ان
شاء عذبه ان شاء غفر و ان شاء عاقب ان الله لا یغفر ان یشرک به وارد در شان طعمه سارق است که مرتد
شده مرد و خود را بدوزخ سپرد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء در شان وحشی قاتل حمزه است که مسلمان
گشت و بتوبه و ندامت پیوست و بعضی گویند پیری پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت من گناهان بسیار
کرده ام لیکن بخدای شرک نیاورده ام مرا امید آمرزش بود و گناه من آمرزیده شود و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء در شان او نازل گشت و در حق او [illegible] وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا اینجمله تذییل است معنی اینست و هر که بخدای شرک آورد و دیگری
دیگری را با او شریک داند پس بدرستی حکم کرده شود بر وی که گمراه شده است گمراهی بعیدی که صاحب او از مقصد
دور افتاده و در هلاک و بیم و باک بر خود گشاده إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا
إِنَاثًا ان نافیه است و جمله معطوفه جونش تعلیل ضلال و دلیل گمراهی مشرکان صادرست معنی اینست که نمی
خوانند بمعبودیت و نمی گروند بالوهیت بغیر خدای مگر اناث را یعنی بتهایی را که بر صورت انثی میسازند و به اسمیت
می بر دارند چنانچه لات و عزی و منات که هر سه بر صورت انثی بودند و بر هیئت ماده مینمودند گفته اند همه
قبایل عرب بتان بر صورت اناث داشتند و از بنات الله می پنداشتند وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا
شَيْطَانًا مَرِيدًا و نمی خوانند و اله نمیدانند مگر شیطان مرید را یعنی دیوی را که متمرد است و شیطانی
که مغوست یعنی سر از طاعت بیرون کشیده و بورطه تمرد رسیده سوال ایشان شیطان را نمی پرستیدند و معبود

جواب ساختن شیطان نمی پرستیدند اخبار رندکو مطابق واقع چگونه بود و موافق حادثه چه نوع باشد
چون عبادت اوثان باغوای و تلقین شیطان است عبادت اوثان طاعت او بود و پرستش ایشان پرستش
او و بعضی گویند شیطان در وقت عبادت اوثان نزدیک ایشان می آید و با ایشان مصاحبت مینماید تا
عبادت اوثان نزدیک ایشان می آید و با ایشان تعظیم او شود سوال بدین وجه عبادت عبادت شیطان
میشود نفی عبادت اصنام نمی آید و بغیر نفی عبادت اوثان قصر پرستش بر شیطان چگونه روی نماید بتوان
گفت ما فی الدار الا زید و ما فی الدار الا عمرو و منشا احتجاج در قصر در ان یدعون من دونه الا اناثا و ان یدعون الا
شیطانا مریدا که یکی منافی دیگری است چگونه مستقیم بود و چه نوع صحیح باشد جواب در ان یدعون من
دونه الا اناثا دعوت عبادت شیطان مراد شود و ان یدعون الا شیطانا مریدا دعوت طاعت باختلاف
معنی تناقض مرتفع شود یا آنکه قصر اضافی بر نسبت اله حق دانند بر نسبت اصنام نه پندارند و تعدد قصر اضافی
تناقض نباشد و میان ایشان مخالف بود یا آنکه ان یدعون الا شیطانا مریدا بر طریق ان هذا الا ملک کریم
تعبیر بر وجه تمثیل دارند و قصر ان یدعون الا اناثا بر وجه تخفیف پندارند لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ
لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا جمله لعنه الله صفت ثانی
مر شیطانا را و قال عطف است بر وی یا حال است از شیطانا بتقدیر او قد قال لعنه الله برین تقدیر جمله
دعائیه معترضه بود و لام در لاتخذن جواب قسم محذوف باشد ای اقسم لاتخذن و جمله قسمیه مفعول قال است
معنی اینست میخوانند ایشان آن شیطانی متمردی را که لعنت کرده است خدای او را و گفته است آن شیطان بخدای
هر آینه هر آینه بگیرم از بندگان تو برای شیاطین خویش نصیبی که مقدر است از هر هزاری نهصد و نود و نه که تقدیر
ازلی بر ایشان حکم شده متابع من خواهند بود و ایشان را عذاب دوزخ خواهد نمود از هزاری یک نفر مومن مخلص
باشد و مرا بر وی دست نبود که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و نیز فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک
منهم المخلصین عبادت ایشان است در تفسیر آورده و از امام حسن روایت کرده اند که من کل الف تسعمایه و تسع
و تسعون الی النار وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ
آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ ولاضلنهم

اولیک مرفوع المحل بر ابتدا است وجمله مأویهم جهنم خبر مبتدا است و اولیک آخر در جواب ما نشانهم مستانفه

وجمله ولا یجدون عطف است بر مأویهم جهنم معنی اینست ایشان جای ایشان دوزخ است ونیابند از دوزخ

گریزگاهی وبرای خلاص از عذاب تباهی **والذین امنوا وعملوا الصلحت**

سندخلهم جنت تجری من تحتها الانهر خلدین

فیها ابدا موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است وجمله سندخلهم با متعلق مونثش خبر مبتدا است

وجمله والذین امنوا وعملوا الصالحات سندخلهم معطوف بر جمله اولیک مأویهم جهنم است وجمله تجری من تحتها

الانهار صفت است مر جنات را خالدین حال مقدرست از مفعول سندخلهم ونمی تواند که حال از جنات

باشند چه اگر حال از وی بود جاری بر غیر من هو له باشد ابراز ضمیر واجب شود معنی اینست که آنانکه ایمان

آورده اند واعمال صالحه کرده اند زود باشد که در آریم ایشان را در بوستانها یا در بهشتها که روان

باشد جویهای زیر آن در حالیکه مقدر باشد جاوید بودن ایشان در آن بهشتها یا بوستانها **وعد**

الله حقا ومن اصدق من الله قیلا وعد الله مصدر است مر فعل محذوف را

ای وعد الله وعدا وحقا نیز مصدر است بمعنی حق هذا الوعد ای ثبت ثبوتا ومن در جمله ومن اصدق من

استفهامیه است برای انکار ای لا احد اصدق من الله قیلا وقیلا تمیز است از نسبت اصدق سوی ضمیر او

وجمله ومن اصدق تذییل است متضمن توکید وعده است معنی اینست وعده کرده است خدای وعده کردنی

ثابت شده است این وعده ثابت شدنی وکیست صادق تر از کردگار از روی گفتار یعنی قول کدام قول گوی

صادق تر بود وگفتار ما از گفتار او راست تر باشد **لیس بامانیکم ولا امانی**

اهل الکتب معترضه است برای بیان اینکه بامانی عوض حاصل نمی شود وامنیه کاری نمی آید الباء

زایده است فی خبر لیس والضمیر مانع فی الاخرة ای لیس ما تحصیل فی الاخرة امانیکم ای ما تمنونه مما لم یقدر حصوله

لکم ولا امانی اهل الکتاب من الامنیات الباطلة کقولهم لینفع لنا اباؤنا الانبیاء ویحصل لنا الشفاعة منهم

ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة ای لیس الواقع فی الاخرة ما تمنون ولا ما تمنیه اهل الکتاب بل یحصل

لکم ولهم فی الاخرة ما شاء الله واراد معنی چنین است نیست آنچه حاصل خواهد شد در آخرة آنچه آرزوی

شما ای مسلمانان ونه آنچه آرزوی برند از اهل کتاب از جهودان وترسایان آنکه ایشان را مکر در ایام

معدوده واعتقاد نحن ابناء الله واحباؤه که ایشان بود که باء سببیه باشد جار ومجرور خبر لیس ها بود

چنین شود نیست آنچه حاصل خواهد شد در آخرت از مثوبات بسبب آنچه در دلها شما از تمنیات ونه بسبب

آرزوهای اهل کتاب بلکه مبنی است بر ارادت رب الارباب جل وعلا وتقدس وتعالی از آرزو بردن که چه

باید وازتمنی که چه کشت باید بعضی گویند مراد لیس بلند است خطاب با جاهوس رسید شوان و بعضی خطاب در

لیس بامانیکم مشرکان دانند ومقابل اهل کتاب ایشان را گردانند چه ایشان عواقب امور وبعث را

انکار بر طریقه دیگر دارند معنی چنین بود نیست موعود خدای آرزوهای شما ای مشرکان نه آرزوی اهل

کتاب از جهودان وترسایان بلکه امر اخروی همانست که خدای در کتاب خود خبر کرده است وخبر او بنزاهت

که خبر از پیغامبر آورده یعنی در حق مشرکان اولیک مأویهم جهنم ودر حق مسلمانان ان الذین امنوا و

عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا **من یعمل سوءا**

یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا

این جمله بیان است بر آنچه موعود است در آخرت در حق هر گروهی معنی اینست هر که عمل بد کند در آخرت

بدان جزا داده شود ونیابد برای خویش از غیر خدا دوستی که جزا بدی از وی باز دارد ونه یاری دهی که

بدحالی او با نیکی آرد **ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی**

وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون

نقیرا امید خلول بصیغه معروف از باب نصر وصیغه مجهول از باب افعال خوانند معنی بر حسب آن

دانند جمله شرطیه یعنی ومن یعمل من الصالحات تا آخر معطوف است بر شرطیه سابقه یعنی ومن یعمل سوءا

الایه افراد ضمیر یعمل وافراد ضمیر وهو مؤمن باعتبار لفظ من است وجمع کردن اولیک باعتبار معنی من است

من در من الصالحات برای تبعیض است زیرا که هر یکی بعض اعمال می آرند چه همه اعمال هیچ کس نتواند آورد

سوال من تبعیض دلالت بر بعض مطلق کند قلیل وکثیر را در گیرد ودر استحقاق جزا تسویه میان قلیل و

کثیر باید واین درست نمی نماید جواب در عقاید کلامیه مبرهن شده دخول جنت محض بفضل بود واستحقاق

فضل بمجرد ایمان باشد و مر ولایت و درجات محض باعمال صالحه آید ور شرط و جزا ذکر کرده عمل صالح را
یدخلون الجنة بتقریب ایمان بود و لا یظلمون نقیرا مرتب کرد بر عمل صالح که به وجه لف و نشر غیر مرتب
کرده معنی اینست و کسی که بعضی از اعمال صالحه کنند و حال اینست که ایشان موقن بس ایشان در آورده شوند
در بهشت از جهت که مومن اند مستحق فضل اند و ظلم کرده نشوند به کم کردن جزا عمل صالح بقدر نقیر یعنی بر قلیل
و حقیر و نقیر در عرب در بیان قلت مذکور بود چه نقیر ریسمانی شکل است در شکاف هسته خرما باشد و آن در
غایت حقارت و قلت است و نصب نقیرا بر طریق ضربته سوطا بر مصدریه است ای و لا یظلمون ظلما
نقصان نقیر من جزاء اعمالهم **وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ**
وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا • استفهام برای انکار است یعنی نفی و الجمله استفهامیه تذییل است جمله خبر
سابقه است و جمله واتخذ الله بتقدیر و قد حال است ذکر او از باب تتمیم است نکته ذکر او مبالغه اتباع است
بر قول کسی که افعال مختص بشعر نیست ذکر افعال و انفعال نیز توان گفت بر طریق ابتغوا فضلا لکم اجرا هم
مهتدون و بعضی این را معترضه گویند و بذکر او مدح ابراهیم علیه السلام جویند معنی اینست و که نیکوترست از
روی دین از کسی که ذات خود مر خدا را سپرده و تمام خود را در کار او آورده و حال اینست که او نیکوی کننده
است و نیکی و نیکوکاری ورزنده است یعنی اعتقاد خوب دارد و عمل نیک می آرد و دوم احسان میرزند در
حق خلق نیکی میکند و پس روی کرده است دین ابراهیم در حالیکه مسلمان پاک است یا در حالیکه ابراهیم مسلمان
پاک است و حال اینست که خدای عز و جل او را دوست گرفته و بدوستی پذیرفته روایت کرده اند که فرشته
بر ابراهیم بر صورت آدمی آمد با آوازی نرمی ذکر خدای کرد ابراهیم صلوات الله علیه گفت آنچه گفتی باز گو فرشته
گفت من آنچه در ملک تست بگویم اگر بدهی آنچه گفته ام باز گویم ابراهیم آنچه داشت تملیک او کرد او بار دیگر
بر ذکر او آورد چون فرشته بار دیگر بذکر خدای بیوست ابراهیم را شیفتگی زیادت تر گشت گفت آنچه گفتی باز
گو فرشته مرا فرزندان خویش بده آنکه اعادت آن از من بخواه ابراهیم قبول کرد و فرشته را باز بر گرفتی
ذکر آورد فرشته زمزمه ذکر بر آورد ابراهیم را شیفته تر کرد ابراهیم از و بار دیگر ذکر حق خواست فرشته در جواب

اوکفت

او گفت نفس خود مرا بسپار آنگاه بار دیگر مرا بر ذکر آر ابراهیم همچنان کرد و خود را در خدمت او آورد گفت
نفس من فدای نام خدای باد و عوض ذکر خود را در خدمت او آورد گفت نفس من فدای نام خدا باد
فرشته گفت تا میرسد که دعوی خلت کنی و دم دوستی خدای زنی بیت کر حریف بود عشق بال و جان و تن
بباز ورنه هر طفلی تواند پی کردکان باختن بعده فرشته گفت من فرشته ام برای امتحان خلت آمده ام
خلت تو معلوم کردم که درجه خلت بر محل افتاد نفس تو و مال تو و فرزندان تو ترا ارزانی باد و بعضی
گفته اند چون ابراهیم خلیل الله را در پله منجنیق نهادند و جانب آتش فرستادند در آن حالت جبرئیل گفت
هل لک حاجة قال اما الیک فلا جبرئیل گفت فسل الله قال حسبی من سوالی علمه بحالی برین خلوص اخلاص
بدرجه خلت رسید و مرتبه او بدین پایه کشید و بعضی گویند بانقیاد امر خدای سوی ذبح ولد عزیز تر از
جان او بود شناخت بدین سبب وصول درجه خلت یافت و بعضی گویند عادت او اطعام طعام و افشای سلام
و نماز شب در آن حال که خلق در منام بود او را بدین خواص درجه خلت روی نمود گفته اند که ابراهیم برای
طلب مهمان دو کروه سه کروه رفتی تا مهمان نیافتی طعام نخوردی از این جهت کنیت او ابو الضیفان گشت
و سلف در جه مصاحبت پیوست در تفسیر آورده اند در سال قحطی ابراهیم صلوات و سلام علیه برای اضیاف طعام
موجود نداشت دل بر خلت خلیلی که او را در مصر بود کماشت برای طلب طعام بر دوکان فرستاد او عذر گفت
که احتیاج شهر بیست طعام نداد غلامان از جهت دفع عار و خیبت بی غرض باز گشتن بر کیسها ...
کرده برای نمودار خلق در خانه آوردند ابراهیم صلوات الله از ظهور خلیل در خلت خلیل مصری خبر کردند
ناخوش شد در خواب رفت ساره زوجه ابراهیم از مقام خود برخاست تنگی گشاده دید که سپیده خالص آرد است
بر آن آورد و سخن آغاز پختن طعام کرد نان از خبازان برانید و باضیاف چنانچه معتاد داشت رسانید
چون ابراهیم بیدار شد بوی نان یافت و در خانه رفاهیت طعام و اطعام دریافت گفت این طعام از کجا است
ساره گفت از مصر فرستاده فلان خلیل شماست ابراهیم گفت فرستاده خلیل مصری نیست بلکه فرستاده
خلیل جلیل و علامت ابراهیم خلیل آن روز از شرف خلت مشرف گشت و بدولت نسبت خلیل الرحمن شد(؟)
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الجمله تکمیل است جه واتخذ الله

انکه بینید همه شما این زنان را آنچه تقدیر کرده است خدای برای ایشان از مهر و نفقه و جز آن و رغبت میکنید از نکاح
ایشان بر تقدیری که جمیله باشند و اعراض میکنید از نکاح ایشان که بر تقدیری که قبیحه بوند و آنچه تلاوت
کرده میشود در کتاب در شان بچگان ضعیف از آیه یوصیکم الله فی اولادکم باطلاق خویش صغیر و کبیر را
متناول است و آیه ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم و آنچه خوانده میشود بر شما
در کتاب از در الیتامی در شان یتیمان لعبدل بمجو آیت وآتوا الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب و ابتلوا
الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح یعنی خدای بیان حکم میکند و آیات یتیمه فتارستوه نیز بیان حکم
میکند **سوال** آنچه تلاوت کرده میشود در حق زنان یتیمه افتاده آن در وان زنان می آید و آنچه تلاوت
کرده میشود در حق مستضعفین من الولدان افتاده و در حق زنان روی نماید چه وجه آید **جواب** افتادگی
اگرچه در حق زنان بعبارت نمی آید بدلالت می آید چه مطلوب باز ماندن از جور است و باز ماندن از جور در
حق بچگان ضعیف که ضعف موقت دارند لازم آید در حق زنان که ضعف دایم دارند لازم باشد و تواند
بود که ما یتلی علیکم مبتدا بود و فی الکتاب خبر باشد و جمله معترضه و فی الیتامی النساء بدل از ضمیر باشد و تواند
بود که ما یتلی علیکم واو قسم باشد ما یتلی در محل جر بود و جمله قسمیه معترضه باشد و فی یتامی النساء اللاتی
بدل از ضمیر بود بدل بعض از کل **سوال** والمستضعفین من الولدان عطف بر ضمیر فیهن است و اگر نه
اعادت جار واجب نبود پس جاره بود که عطف بر یتامی النساء باشد و فی یتامی النساء بدل است معطوف
در حکم معطوف علیه باشد والمستضعفین من الولدان بدل از وی تواند بود بعدم الملابسة **جواب** بدل باعتبار
مقصودیت و بودن مبدل منه در حکم تنحیه جنبی از اصالت دارد عطف بدو بدین اعتبار است نه جنبه بدلیت
پس صحت بدلیت معطوف لازم نباید اگر جاءنی زید ابوک و عمرو گوید عطف کردن و عمر را ابوک که بدل
است جایز نباشد اگرچه و عمرو بدل از زید نمیتواند بود زیرا که معطوف بودن او بر ابوک که باعتبار
اصالت اوست نه اعتبار بدلیت چنانست که گفت جاءنی ابوک و عمرو و موید این صاحب کشاف در
آیه فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم با عطف بر من اوسط ما
تطعمون اهلیکم داشته و او را بدل از اطعام عشرة مساکین بنداشته اگرچه کسوتهم صلاحیت بدل از

اطعام عشرة مساکین ندارد چه خرد میان ایشان ملابست نمی بیند **وما تفعلوا من
خیر فان الله کان به علیما** این شرطیه تذییل است و تاکید جزاء اوست از
جنبه ایراد مثنا و باری بر وجه وکادت و استواری است **یعنی** اینست و آنچه از نیکی کنید بدرستی خدای است
آن را داننده و ثواب آن بر شما رساننده **وان امراة خافت من بعلها
نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما
صلحا والصلح خیر** یصالحا مضارع معروف از باب تفاعل با ادغام تا در صاد و
مضارع معروف از باب افعال خوانده و معنی بر حسب آن داننده امراة فاعل فعل محذوف است مفسرست
بخافت مذکور است ای وان خافت امراة خافت نشوزا و اعراضا مفعول است مر خلقت را من بعلها حال است
از نکره متاخره و تواند بود و من بعلها مفعول خافت من نشوز بعلها و اعراضا و جمله شرطیه مذکوره عطف است
بر جمله اسمیه که مقول قال افتاده یعنی بگو این سخن **یعنی** اینست و اگر زنی از نشوز شوهر خویش یعنی خشم گرفتن
و دور بودن و باز داشتن نفس و نفقه بترسد و بسبب بعضی از اسباب وقوع آن که از خویش نفس و سن بود
عظمت شوهر و بر ما نیه اختلاف و انتقا و امتزاج در طبیعت و جبلت که مانع است از ائتلاف یکدیگر بسبب یا کی
بیست بر بن زن و شوهر او که میان خویش صلح کنند و دلها را بر تحمل عنا آرند و صلح بهتر است از فراق و وفاق
نو بهتر است از نفاق **بیت** یار آن بود که صبر کند بر جفای یار ترک رضای خویش کند در رضای یار **روایت**
کرده اند که نزول آیه در شان خوله زن رافع بن خدیجه که از فرزند بسیار داد و بزرگ شد و آیسه گشت یعنی
از حیض دیدن باز ماند رافع خواست زنی جوان بخوید و او را طلاق گوید خوله دریافت و در راه صلح شتافت
گفت مرا طلاق مکو و مفارقت من مجو در نفقه بچگان بگذار و فرمایش خانه من بسپار و تو هر زنی که بخواهی
در نکاح خویش آر و نوبت من بر سر ده روزی با آن مقدار که ترا خوش آید بر اختیار خود دار آنحضرت گفت
بیغامبر علیه السلام برسم اگر این نوع رضا باشند بکنیم این آیه در شان او وارد گشت و این نظم در حق او بوده
بوده است امام زاهد قصه خوله مذکور در نزول آیت ویستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن آورده و در ذیل
شان آن بیان کرده سیاق آیت از وما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن

ونزعنوان ان تنکحوهن الی آخر الایة با قصه مذکور ملازمت ندارد لیکن با آیت وان امراة خافت که در ذیل
وان امراة خافت که در ذیل آیت ویستفتونک فی النساء مذکورست ملایم است وقصه که ملایم وذیل بود در صدد
می آید **وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ** ثلاثی مجرد در حضر القاضی امراة متعدی سوی یک مفعول
بود در باب افعال که خاصیته او تعدیه است متعدی سوی دو مفعول دوم باشد در فعل مجهول مفعول اول قایم
مقام فاعل بود مفعول دوم بر نصب باشد انجمله حال است معنی اینست و حال اینست که حاضر شده است نفسهای
مردان وزنان بنش مجل که حاضر کردن کسی مبنی از بودن انکس صاحب ولایت بود شح را از جهت منابعت کردن
مردمان او را تشبیه بوالی وآمر وجه استعارت بالکنایه واثبات او ردن الفس او بر وجه تخییل باشد و
حاضر کردن کسی پیش کسی عبارتست از لازم طاعت واختیار انقیاد و واطاعت حاصل معنی اینست این نفسها
اسیر مجل اند وصاره او باشد مردان بخیلی کنند از بگذاشتن مهر ونفقه خویش وگذاشتن نوبت خود سوی
دیگران واین مقتضا طبع مردمان وموجب طبیعت ایشان است شرع راههای از اسیر بودن بر دست مجل بودن
بر خلاف طبع ایشان عمل مصلح فرموده که این عملی با جبیات خویش بود ودران رعایت هر دو فریق باشد صاحب
کشف معنی واحضرت الانفس الشح جعل الشح حاضر اللانفس ای طراز مالها غیر منفصل عنها داشته در اثبات
تعلق احضار بالنفس وشح بمعنی حاضر کردن شح بنش الانفس بر عکس تقدیر اول بند اشته هر دو
از روی حاصل معنی یکیست در اثبات ملازمت میان انفس وشح میان ایشان فرقی نیست بر تقریر صاحب کشف
معنی اینست وگردانیده شده بخیل حاضر بنش الانفس مردمان ملازمت طبیعت زنان وشوهران **وَاِنْ**
تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا عطف است
بر شرطیه سابقه واولی آنست که معطوف باشد بر لا جناح علیکم که جزا واقع شده جه نفی در صلح وحصول آنست
در احسان واولویت این هر دو تقدیر خوف نشوز واعراض شوهر ند پس عطف بر جزا داشتن خوب آید و
مستحسن وپسندیده نماید معنی اینست واگر در حق زنان قدیم احسان کنید وحق صحبت ایشان بکار آید
بدل وی فرزند خوی بر زن قدیم تحمل کنید ودوم قطیعت نرسد پس هر آینه خدای بعملهای شما آگاه بود بکار
شما عالم باشد هر چه در حق ایشان کنید داند جزا دادن وثواب رسانیدن احسان شما تواند **وَلَنْ**

تستطیعوا

تَسْتَطِيْعُوْا اَنْ تَعْدِلُوْا بَيْنَ النِّسَاۤءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا
تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوْهَا كَالْمُعَلَّقَةِ لن برای تاکید نفی است ولو متصله
است بمعنی ان اگر لو متصله باشد فلا تمیلوا جواب شرط محذوف باشد واذا فلم فلا تمیلوا کل المیل واگر
لو بمعنی ان فلتم شرطیه بود فلا تمیلوا جواب او شود بر تقدیری که لو منفصله باشد معنی اینست و شرکت توانند
که عدل کنید ومیان زنان دم تسویه زنید اگر چه در عدل حرص ورزید ودر تسویه اهتمام کنید چه میل واشتها
نفس بر دست شما نیست وبرابری در موانست وملام ومطایبه وملاعبه ممکن نبود پس عدل من کل الوجوه محال
یا در حکم محال باشد وتکلیف ما لا یطاق جایز نبود پس شما بران مکلف نباید بلکه بدانچه نتوانید از تسویه در
تسویه ونفقه وکسوه وسکنی ورعایت وحمایت وهدیه وعطیه سوال کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم میان
ایشان در قسم عدل کردی وهیچ یکی را ترجیح از دیگری نیاوردی تا آنکه برای برابر بودن در سفر قرعه انداختی
نام هر که بیرون آمدی او را برای بردن سفر بخت رساختی اما عایشه رضی الله عنها از زنان دیگر محبوبه تر بود حضرت
پیغامبر میل سوی او بیشتر میفرمود از جهت آن میگفت اللهم هذا قسمی فیما املک ولا تواخذنی فیما لا املک یعنی
میل القلب والمحبة ودر حدیث است من لم یعدل بین نسائه جاء یوم القیمة واحد شقیه مایل هر که میان زنان
برابری نکند وعدل نکند نداند دیباید یکی ورینحال که یکی از دو جانب او فرو هشته بود معنی اینست وهر گز عدل
نتواند کرد اگر چه در عدل کردن حریص باشد وچون عدل تمام نتوانید کرد میلی کلی مکنید وجور را در جور کلی میفکنید
پس که آن زن را همچو معلقه بگذارید یعنی آویخته در هوا نه بالا تواند رفت ونه فرود تواند آمد نه او را
زوجیت واتفاق ونه او را همچو مطلقه هیچ محبوبه که نه دست آویز نه پای گریز مصرع ز لیسان که بسند که
جور کنند بر تقدیری که آن بمعنی ان شرطیه بود فلا تمیلوا جزا او باشد معنی چنین آید واگر شما زنی را که
دوست میدارید در رغبت بر وحرص ورزید وبمبالغت در رغبت نمائید پس اعراض مکنید تمام اعراض
از زنی که از واعراض میکنید وجور مکنید کل جور بر زنی که از ونفرت دارید چنانچه ذکر آن گذشت ومیان
ایشان بالا رفت **وَاِنْ تُصْلِحُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا**
جزا این شرطیه محذوفست فان الله کان غفورا رحیما التعلیل جزا است ای ان تصلحوا وتتقوا یغفر الله ما سلف

الدنیا فعند الله ثواب الدنیا والآخرة اینجمله بیان غنی خدای
جل وعلاست وتوضیح کمال قدرت حق سبحانه وتعالی است وجمله فعند الله ثواب الدنیا والآخرة تعلیل است
تقدیر اینست من کان یرید ثواب الدنیا فهو خاسر لان عند الله ثواب الدنیا والآخرة معنی اینست هر
که خواهد از عملی منفعت دنیا را چنانچه غازی غزا کند تا غنیمت یابد وحاجی برای ناموری بسوی کعبه شتابد
پس او زیان زده وخایب وخاسر شده است زیرا که نزد خدای وتحت قدرت او ثواب دنیا وآخرت است
دنیا منفعت خسیسه وزفیه است وثواب آخرت منفعتی نفیسه وغریبه است کسیکه قادر بر عطاء جزیل اخروی بود
خواستن منفعتی خسیسه دنیوی از وی محل زیانکاری وخاسکاری باشد **وکان الله سمیعا**
بصیرا انجمله تذییل است معنی اینست وهست خدای شنوا وبینا آنچه میگویید می شنود وآنچه میکنید
می بیند **یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط**
شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین
اینجمله در اثناء بیان اقسام حقوق واحکام معترضه است برای طلب عدل از حاکمان وصدق در شهادت
از شاهدان که نبوت حق منفعت بر ان است وعامل در علی انفسکم محذوف است ای ولو کان بحکم والشهادة
علی انفسکم روایت کرده اند غنی وفقیری پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم بمخاصمت آمدند پیغامبر صلعم را
در خاطر مبارک گذشت بر غنی ظلم تواند کرد گمان ظلم بر غنی بر دو خواست که حکم برای فقیر وغنی کند این
آیت فرود آمد وبعضی گویند که مردی از انصار پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت در ذمه پدر من حق
کسی است ومن ابلان گواهم گواهی نمیتوانم داد ازین جهت پدر من فقیر است دست تهیدان مال نتواند کشاد این آیت
در شان او نازل گشت واین نظم بر دو وجه است بر وجه اول در بیان عدل حاکم نص ودر استحکام شهادت
ظاهر بود وبر وجه دوم در استحکام شهادت نص ودر بیان عدل حکم ظاهر باشد قوامین خبر کونوا است وشهداء
معنی خبر دیگر باشد مر کونوا وبلا حال از ضمیر قوامین بر تقدیری که شهداء او صفة خبر دیگر باشد مر کونوا را معنی
چنین آید ای مومنان در قیام العدل در حکومت باشید با شهداء ومبالغت کنندگان برای رضاء خدای تعالی بالصدق
گواهی دهندگان اگرچه شهادت شما بر نفسهای شما بود یا بر مادر و پدر وخویشاوندان که نزدیکترند بابت

سوال

سوال حکم و شهادت و مادر و پدر وخویشاوندان ممکن بود که بسر با قرابتی بلزوم حقی بر ایشان حکم کند
یا گواهی دهد وتجبر بلزوم شی بر نفس خویش مقرر است ومعلوم است که اقرار بالی دیگر و شهادت با بی دیگر است
جواب در شان مقر که بلزوم حقی اقرار میکند حکم علی نفسه وشهید علی نفسه میگویند وبحض اقرار او بر طریق
حکم و شهادت الزام او میگویند چنانچه قاضی شریح مقر را شهید اعلیک ابن اخت خالک گفت با قرار او
الزام او جست اگر این اطلاق حقیقت بود سوال وارد نشود واگر مجاز دارند از ولو کنتم شهداء
علی انفسکم ولو کنتم ملزمین علی انفسکم بر وجه مجاز عموم پندارند **ان یکن غنیا او**
فقیرا فالله اولی بهما ای ان یکن المحکوم له والمحکوم علیه والمشهود له والمشهود علیه
غنیا او فقیرا فلا تنظروا فی الحکم والشهادة الی الغنی والفقراء الیسر والعسر فتشهدوا علی الغنی وتترکوا
الشهادة له لتجلبه بالکل وعدم تاذیه بذلک وتشهدوا للفقیر وتترکوا الشهادة علیه ترحما وکما یاعن
الوف المنفقه وکلوا امرهما الی الله لان الله اولی بهما واین شرطیه تعلیل است برای شهادت وحکم حق
معنی اینست اگر باشد خصم در هنگام شهادت یا حکم غنی یا فقیر نظر در غنا وفقر او مکنید تا از جهت بسیار واقتدار
غنی حکم بر زیان او بکنید وگواهی بر مضرت او بدهید واز منفعت او باز مانید ودر فقر از جهت ترحم وحمی
از منفعت او وعکس این معامله ورزید ودر شان هر یکی آنچه میدانید بگویید وآنچه صدق است اتباع آن بجوید
زیرا که خدای عز وجل سزاوار است بر ایشان از مراعات غنا وفقر کار خدای است بخدای بگذارید ودر حکم کردن
وگواهی دادن میان ایشان فرق مکنید سوال عطف او بمعنی احد الامرین است ضمیر که عاید بر وی بود افراد
او اولی باشد چنانکه جاءنی زید او عمرو وهو راکب اند وهما راکبان جایز نه پندارند بعد ان یکن غنیا او فقیرا
فالله اولی بهما چگونه آید صحت استعمال ضمیر تثنیه در محل افراد چه نوع روی نماید جواب مسلم است که مفهوم
او احد الامرین است لیکن ضمیر مثنی عاید بر امرین که مضاف الیه است دارند بر احد الامرین یا بر وجه اولی
بودن خدای بر دو جنس مستلزم است مر اولی بودن خدای بیکی از ایشان که مقصود است بر تقدیری تثنیه تحرر
لنات ثابت میشود ودر صورت افراد اولی بودن بیکی وجه تصریح والکنایة ابلغ من الصریح والتلویح اولی
من التصریح **فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا** فا سببیت مضمون آیه سابق سببیت

برای نهی از اتباع هوا لان تعدلوا استقر است از عدول ای لا تتبعوا الهوی العدل عن العدول **معنی** اینست
از جهت عدول از عدل و تجاوز از حق و صدق هوا نفس را اتباع نکنید و خود را بر میل طبع و خلاف شرع مایل نکنید

وَاِنْ تَلْوُا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیْرًا

تلوا بصیغه فعل مضارع از ولایت یا اولی خوانند و معنی بر حسب آن دانند فان تعلیل است مر خبر محذوف را
ای فان تلووا او تعرضوا الضمیر کم لان الله کان بما تعملون خبیرا این جمله شرطیه است که متضمن الحاق وعید است
والحاق وعید مستلزم نهی است معنی انفعا باشد معطوف بر انشاء بنود سابق بود چنانست که گفت لا
تتبعوا و لا تلووا و لا تعرضوا **معنی** چنین آید اگر شما را نیز زبان را به پیچید و گفتن حق را بگردانید و از جهة
اعراض کنید و خود را در جور در هنگام حکومت و در کذب در وقت شهادت افکنید بدرستی خدای بعملهای
شما آگاه است هر چه کنید داند جزاء اعمال شما بر حسب آن تواند **یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا**
اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَالْکِتَابِ الَّذِیْ نَزَّلَ عَلٰی
رَسُوْلِهٖ وَالْکِتٰبِ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ نزل به صیغه ماضی از باب
افعال و تفعیل معروف و مجهول خوانند معنی بر حسب آن دانند در آیات سابقه حقوق و احکام که از
فروع ایمان است با ذکر عدل در حکومت و شهادت که منشاء احکام و موجب الزام است ذکر کرد و تفصیل
آن آورد و از جهة آنکه اصل محقق و مقرر فرع بود فصل کردن سایغ نمود و اضافت در رسوله در هر دو محل
برای عهد است و مراد از عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم **معنی** اینست ای مومنان بخدای و فرستاده او و کتابی که فرود
آورده شده است بر رسول او ایمان آرید و کتابی که فرود آورده است خدای یا فرود آورده شده است پیش از
محمد تصدیق دارند **سوال** آنانکه ایمان آورده اند ایشان را امر بایمان بتحصیل حاصل بود و بند در قرآن امر
ایمان آوردن چگونه آید **جواب** از یا ایها الذین آمنوا ایمان زبانی مراد بود و آمنوا امر بایمان جنانی با
بتحصیل حاصل نیاید اشکال روی نماید و تواند بود خطاب یا ایها الذین آمنوا امر مر مومنان مخلص را
بود و آمنوا امر بثبات بر ایمان خویش ثابت باشند و تواند بود که یا ایها الذین آمنوا خطاب مرکسانی را
بود که ایمان آوردن بجمله کتبها و جمله پیغامبران روی نمودی **وَمَنْ یَّکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ**

ملکته

مَلٰٓئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ
ضَلٰلًا بَعِیْدًا فقد ضل تعلیل است مر جزاء محذوف را ای ومن یکفر باینها یهلک لانه ضل
ضلالا بعیدا این جمله باعتبار اینکه متضمن منع از کفر است مشتمل بر امر بایمان بود از جهة افادت توکید
تذییل باشد و تواند بود که این جمله را معطوف بر شرطیه محذوف بتقدیر من یومن بذلک نجا ومن یکفر یهلک
دارند جمله محذوفه را تعلیل امر بایمان پندارند **معنی** اینست چنین آید و هر که بخدای و فرشتگان او
و کتابهای او و به پیغامبران او و بروز قیامت کفر ورزد هلاک شود و بسوی تلف برود زیرا که گمراه
شده است گمراهی بعید یعنی گمراهی که دور است صاحب او از هدی **اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا**
ثُمَّ کَفَرُوْا ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا
لَّمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیْلًا بر تقدیری
که در آیت سابقه از آمنوا امر بثبات بر ایمان و دوام بر آن مراد آیت مذکور بر مقرر شمارند دو
ثبات کفر ملوح باشد بتقدیم ملوح سامع را سایل دارند جمله را موکده و مفصوله آرند و بر تقدیری که
از آمنوا ایمان بزبان مراد شود و آمنوا ایمان بدل باشد آیت در ذکر منافقان دارند جمله
المنافقین که وعید منافقان است متصل ذکر منافقان پندارند آیت ان الذین آمنوا کلا این متصلین
پندارند معنی معترضه بود برای بیان نکوهش مرتدان و تاکید او از جهة ابراز مذمت مرتدان بر وجه
نکادت باشند **روایت** کرده اند که این آیت در شان ابی عامر وارد گشت و در مذمت مرتدان بر وجه
نکادت او بوده است که ابی عامر مذکور مسجد ضرار در جوار مسجدی بنا کرد و دل بر مضرت و اضرار او
آورد و مقصود اینکه مردمان در این مسجدی نماز بگزارند نماز گزاردن در مسجد دیگر ترک آرند
چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم مسجد ضرار را خراب کردن فرمود و در هدم او سعی نمود ابو عامر
مذکور مرتد گشت و بکفر پیوست بعد چند گاه در اسلام در آمد که باز از دایره دین بیرون آمد عمر
کفر بسر برد و هم در شقاوت مرد و بعضی گویند این آیت در شان کسانی وارد شده که بموسی صلوات الله
علیه ایمان آوردند بعده کفر ورزیدند بعده بعیسی ایمان آوردند باز در کفر آمدند بعد از آن کفر زیادت

فان كان لكم فتح من الله قالوا الم نكن معكم فا براى تفسير بعض مذكور
است ونمو براى انكار است وانكار نفى اثبات بود معنى چنين آيد پس اگر شمارا فتح از عنايت خدا بگويند
مر مسلمانانرا كه با شما نبوديم يعنى بوديم در كار محاربه سعى نموديم بظفر پيوستيم شريك در غنيمت كنيم وان كان
للكافرين نصيب قالوا الم نستحوذ عليكم ونمنعكم من
المؤمنين الجمله شرطيه است بر شرطيه سابقه معنى اينست واگر باشد مر كافرانرا نصيب از غلبه و
رجحان از ايشان بحيله ونفى جويند ودر بيان استحقاق گويند نگهبان بر شما نبوده ايم ودر غالب آمدن
وظفر يافتن شما سعى نموده ايم با ايشان بوديم ودر گفتار وكردار شما سعى مينموديم سرهاى مسلمانان بر شما
ميگفتيم وحكايتهاى قوت شما بايشان ميرسانيديم وايشانرا ست وضعيف ميگردانيديم براى ايشان نه
اين كلمات بگويند وحصه حاصل ايشان از ايشان جويند والله يحكم بينكم يوم القيامة
معنى اينست پس خداى حكم خواهد كرد ميان شما در روز قيامت مومنانرا در بهشت ومنافقانرا در جهنم
خواهد داد ومنافقانرا از جهت اين جفاكارى وبدكردارى در ذيل اسفل از دوزخ خواهد فرستاد ولن
يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا الجمله تذييل است معنى
اينست هرگز نگرداند خداى عز وجل هيچ گاهى مر كافرانرا بر مومنان راهى دشمنانرا بر دوستان خويش
وولايت بدكردار را بر نيكوكاران حجتى پيدا نكرد سوال كافرانرا بر مسلمانان بسيار كار است راههاى نهمت و
منازعت بسيار است اگر مسلمانى مال ذمى تلف ميكند ماخوذ ميشود واگر كافرى بنده را كه مسلمان است ميخرد مالك مى
گردد اگرچه اورا جبر بر فروختن كنند واين را از ولايت او بيرون آرند ونيز اگر مسلمانى ذمى را بكشد نزديك امام اعظم
قصاص واجب شود جواب اين آيت وارد است در باب كافران معهود چون عبد الله ابن ابى بن سلول و
امثال ايشان در عداوت پيغامبر عليه السلام غلو كردند ودل برايذاى پيغامبر عليه السلام آوردند در قصد هلاك پيغامبر
عليه السلام نشستند بر پيغامبر عليه السلام اوردند در قصد هلاك خوار شده همچنين ياران پيغامبر عليه السلام
مردند بخوارى ونگوسارى جان بملك الموت سپردند واز نفى غلبه كافران مخصوص بر مسلمانان نفى غلبه
جنس كافران نبايد عماد نفى خاص نفى عام روى نمايد وتقدير كه بر حكم العبرة بعموم اللفظ الخصوص السبب كافرانرا

درين آيت بر عموم دارند بر حكم عطف الجمله فالله يحكم بينكم يوم القيمة بر طريق صحت يوم القيمة وسلب مقيد
بقيد يك در جمله سابقه بود پندارند هم سوال وارد شود زيرا چه دران روز هم هيچ كافرى را غلبه نخواهد بود
وهيچ ظفرى بر مسلمانان روى نخواهد نمود امير المومنين على رضى الله عنه درين آيت تقييد مذكور صريح است در
قيامت ودر قيامت تصريح است بر نفى وجه مطالبات ومواخذات دنيا وارد نشود ودر كلام اشكالى نبود ونفى
از سبيل مذكور حجت دين مراد دارند وشك نيست كه عقلا از همه كافران حجت اثبات دين منفى پندارند
وهمه دانند كه ايشانرا براى اثبات دين خويش حجتى نخواهد بود ودليل بر اثبات آن روى نخواهد نمود
واكنون امام شافعى ميگويد كه بقتل ذمى بر مسلم قصاص واجب نبايد واگر نه كافر را بر مسلمانان ولايت قصاص
واجب شود وآن منفى است بظاهر اين آيت منفى است صحيح نيست زيرا كه بمعنى است زيرا كه چون بعض دعوى
مر كافرانرا بر مسلمانان چون حبس در دين وضمان مستلفات باتفاق ثابت بود ولن يجعل الله للكافرين
على المؤمنين سبيلا عامى مخصوص البعض باشد چون قصاص نيز از نفى مخصوص قصاص مخصوص كردان ان
المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم در آيت سابقه نكوهش
منافقان ملوح بر صادر شدن بدى ورشتى از ايشان بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سابق نمود وجمله وهو خادعهم
حال است با عطف است معنى اينست بدرستى كه منافقان در اظهار ايمان واخلاص ميكوشند وكفر باطن را
مى پوشند ودر ظاهر هر دم موافقت مى ورزند ودر باطن مخالفت مى ورزند با خداى همچو عمل مخادعان مى
كنند وخود را بر نفاق ونفاق آشكار نمايند وخداى عز وجل فيض نعمت واظهار آثار رحمت از صحت وعافيت
افزون ورعايت با ارادت عقوبت ونيت لعنت ميكند واين كار كه از كسى واقع شود در اظهار راحت خلاف
ميتواند بفعل مخادع ميماند اين كار را بر وجه تمثيل نه بر وجه تحقيق خداع ميخوانند وتوانند بود كه خادعهم
بمعنى جازيهم بود وذكر مجازيهم بلفظ خادعهم از قبيل مشاكله باشد معنى چنين آيد وخداى جزا دهنده منافقان
عقوبت كننده ايشان است واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى
يراءون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا آيت
حال است از فاعل قاموا كه جزاى شرطيه است وجمله شرطيه عطف است بر جمله فعليه يخادعون كه خبر ان است

نشنیدا وان الناس حالی دیگر است ولا یذکرون الله عطف است بر یراؤن یا حال است از ضمیر قاموا ای قاموا
مرائین غیر ذاکرین الا قلیلا صفت مصدر محذوف است یا صفت زمان محذوف ای الا ذکرا قلیلا و الا زمانا
قلیلا معنی اینست و چون ایستاده شوند سوی نماز ایستاده شوند در حالیکه کاهلی کنندگان اند و سوی نماز
بی رغبت آینده گان اند نماز برای نمود از مردمان میگزارند و خدا را اجرا اندکی یاد نمی آرند که المومنان هر چه
اذکر الله ذکرا کثیرا ذکر بسیار بود و قلت ذکر خدای نشانی نفاق بود مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ
ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ مذبذبین حالی دیگر است اسم مفعول است
ذبذبه الله ای ذبذبه و طرده یعنی مذبوبین مطرودین بین جماعة المسلمین و فرقة الکافرین تقول المسلمون
لستم منا و یقول الکافرون لستم منا انجمله معنی لا یصلون الی هؤلاء ولا یصلون الی هؤلاء حالی دیگر است
معنی اینست در حالیکه رانده و افکنده شدگان اند و دایر میان مومنان و کافران اند بظاهر از کافران
بیرون آینده بباطن در مومنان در نیایند در حیات میان مسلمین نشستند بعد ممات میان کافران روند
نه بهیچ وجه سوی مومنان آینده نه بهیچ وجه کافری نمایند وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ
لَهُ سَبِيلًا انجمله تذییل است یضلل الله تقدیر یضلله الله صله متضمن است موصول با صله مرفوع المحل
ابتدا است جمله فلن تجد له خبر مبتدا است از جهت آنکه مبتدا متضمن معنی شرط شده فا در خبر در آمده معنی
و هر که گمراه کند او را خدای عز و جل ایا نیابی برای رسیدن او سوی حق راهی یا کسی که او را راه نماید و بر راه
راست بیارد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ
سُلْطَانًا مُّبِينًا انجمله در شان ترک ذکر منافقان معترضه است و سلطانا مبینا مفعول
اول است مر ان تجعلوا علیکم متعلق است بسلطانا یا حال است و لن تجعلوا مفعول به مر تریدون استفهام
انکار برای انکار به وجه توبیخ است برای تنبیه مومنان مخلص تا برای گرفتن کافران که کار منافقان
و صفت ایشان است محترز باشند و با کافران همچو منافقان دم دوستی نزنند معنی اینست ای مومنان
کافران را از غیر مومنان دوست مگیرید و دوستی ایشان را با خویش مپذیرید ای خواهید یعنی نخواهید که مر

که مر خدا را

که مر خدا را بر استحقاق عذاب خویش حجتی ظاهر گردانید سوال کافران را دوست ساختن بسبب آن
پرداختن اگر چه با دوستی مسلمانان بودن نشاید در نهی از محبت ایشان قید من دون المومنین چگونه
بلیغ جواب ذکر من دون المومنین تعریض از حال منافقان دارد که ایشان کافران را دوست دارند با
دوستی مسلمانان که نمی گمارند إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
و چون در آیات سابقه ذکر برخی اعمال منافقان ملوح باستحقاق ایشان عذاب سخت را بود بتعمیم ملوح
بفصل و تاکید انجمله که متضمن وعید عذاب ایشان است بیان نمود معنی اینست بدرستی منافقان در درک
اسفل از آتش باشند یعنی در پایه فروترین از دوزخ بوند چه در دوزخ درکات است یکی فروتر دیگری چنانچه
در بهشت درجات است یکی برتر دیگری در درجات هر چند برتر رود خوشتر و خوبتر بود و در درکات هر چند
فروتر رود بدتر و سخت تر باشد چون ایشان در باطن کفر داشتند این نا تصدیقی در ایمان نمودند
با کفر خداعی با مسلمانان زیادت کردند خود را برانداز بر بدخواهی ایشان آوردند باظهار موافقت
مطلع بر اسرار ایشان گشتند و مخالفت و عداوت که در دل داشتند اسرار ایشان بکفار رسانیدند
و اسباب مضرت ایشان چون ایشان با کفری که داشتند دل بر خداع و مغرور کردن مسلمانان گماشتند
عذاب ایشان سخت تر از عذاب کافران دیگر گشت و عقوبت ایشان با فزونی سوءت ایشان را در قعر
دوزخ اندازند و درک اسفل جای ایشان سازند وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا
انجمله حال است یا عطف است بر فی الدرک الاسفل که ظرف مستقر است لن را خبر است معنی اینست و هرگز
نیابی ایشان را یاری دهنده که از عذاب برهاند و راحتی برساند تا یافتن یاری دهنده کنایت است از نابودن
ذکر نا یافتن کردان لن تجد گفت ذکر نابودن بیاورد تا نابودن یاری دهنده بر طریق کنایت بود که تصریح
نشود اذ الکنایة ابلغ من التصریح و التلویح اولی من التصریح و تواند که انجمله تکمیل باشد برای دفع وهم
که گمان برد که ایشان را یاری دهی بود که از عذاب مانع شود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا
وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ استثنا از منافقان مذکور
است معنی اینست بدرستیکه منافقان در درک اسفل دوزخ باشند و ایشان را یاری دهی نبود مگر کسانیکه

روی خواهد نمود جمله لا یحب الله الجهر بالسوء در اثناء ذکر کافران معترضه آورد برای نکوهیدن حکایت از
کسی ببدی و اذن بشکایت از تعدی بر وجه اعتراض ذکر کرد تا در ضمن آن نکوهیدن منافقان در ذکر بدی
مسلمانان حاصل شود و معذور داشتن مومنان در شکایت تعدی ایشان ثابت کرد **معنی** اینست خدای
عز و جل آشکارا کردن بدی کسی دوست ندارد چه این کفار در دین و دنیا زشکار باشند بد دشمنی انگیزد
رهروی از و فتنه خیزد مستحق وعید ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم
فی الدنیا والآخرة سازد و در ورطه تادیب و تقریر حکام اندازد و فی الجمله ذکر بدی کسی آشکارا کردن جرم
شخصی علی است که خلق شنیده و در دل خلق حصول دشمنی شوند مگر جز کسی که مظلوم بود و ظالمی با او
تعدی با وی شده باشد یا گویند نیک مظلومی که شکایت آن ببدی و حکایت از بدی ظالمان کنند و انتقام
و استعانت و ظفر در دیانت و شهادت بود و بد کردن و آفت و بلا خواستن بر کسی آرد مبغوض نباشند
و مدلهم شود و بعضی این تعبیر در حق مظلوم بستم مکافات ستم نیز جایز دانند و این را از باب دفع اذی و
مناسر در جفا خوانند بشرطی آنکه نتهی موجب حد نباشند و زیادت بر ستم با وی شود و در حدیث است المستبان
ما قالوا فعلی البادی حتی یعتدی المظلوم **سوال** در کتب فقه آمده اذا اسعت الخصمان عند حکم بعد و ما اکر
مکافات در ستم جایز بودی صحت تعزیر آن از روی شودی **جواب** تقریر مذکور از جهت ترک حرمت
مجلس قضا آمده باعتبار از وی و مکافات در جفاء یکدیگر متوجه نشد **سوال** بر موجب استثناء حکم
خلاف حکم صدر بود پس لازم آید از مظلوم جهر بسوء محبوب الله باشد و جز بدی مظلوم را باطباقی او
الباب در حیز جواز است نه در حیز استحباب **جواب** نفی محبت در عرف خاصه در باب بدی همچو آیت والله لا یحب
کل کفار اثیم اساس بغض بود بمعنی بغض الله الجهر بالسوء الا جهر من ظلم فانه لا یبغض الله جهره بالسوء با نسبت

وکان الله سمیعا علیما ۰ این جمله تذییل است **معنی** اینست و هست خدای شنوا بگفته کسی
یا نیک گوید شنود و دانا است از نیک کسی یا کسی بدی و نیکی کند بداند **ان تبدوا خیرا**
او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قدیرا

ان تبدوا شرطی است محذوف الجزاء فان الله کان عفوا قدیرا تعلیل جزاء محذوف است ای ان تبدوا
خیرا او تخفوه ان تعفوا عن سوء یعف عنکم لان الله کان عفوا غفورا چون تحقق عفو موهم اجبار جبر
از انتقام بود ذکر قدیرا برای دفع این وهم بر وجه تکمیل روی نمود مظلوم را با ظالم معامله انواع است یکی
شکایت از ظلم و انتظار از حکم و طلب حکم دوم بر حکم و عف عن ظلمک یعفو ابتش امد آن و در معرض ظلم و اتصاف
بناوردن سیوم بر حکم احسن الی من اساء الیک یا جان بخش امدن و بمقابله بدی نیکی کردن چنانچه قایل گوید
که بحق نیک **ب** آنها که بحق ما بدیها کردند **ع** گر دست دهد بجز نکویی نکنم **ع** چون در آیت سابقه مرتبه اول
و شکایت از کسی ببدی و لب شدید عدل شکایت از ظلم و تعدی است باذن و اباحت ذکر کرد و آنرا از قبح
و زراحت بیرون آورد سامع منتظر بیان مرتبه دیگر گشت در این جمله ذکر آن بر وجه استیناف موجبته **معنی**
اینست اگر نیکی را در حق بدی کنند یا نیکی را در حق پنهان آرید یا اگر نیکی نکنید ببدی کسی نباید از بدی کننده
صورت عفو و در گذشتن نماینده خدای شمار اینکی و هم بدیها شما عفو کند زیرا که خدای هست عفو کننده
بقدرت عزیش ثواب دهنده **ان الذین یکفرون بالله ورسله و**
یریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون
نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا جمله یکفرون بالله
و رسله با معطوفات صله الذین است موصول با صله اسم ان است و اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است هم ضمیر فصل
است الکافرون خبر مبتدا است و جمله خبر ان است حقا مصدر است مر فعل محذوف را تقدیر حق هذا القول حقا ای
ثبت ثبوتا از باب زید قائم حقا آمده تو کید مضمون جمله سابق شده و چون در آیه ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار و ذکر منافقان کرد و در شان ایشان در بیان آورد چنانکه سامع حکم بیان کافران
ظاهر که کفر خود را نمی پوشیدند و در مجاهر و مکان می کوشیدند منتظر گشت و از حال ایشان مسالت نمود
بیان حکم ایشان چنانکه ما شان هولاء الکافرین المجاهرین غیر المنافقین گفت این آیه برای بیان است نفس
آورد حکم ایشان را بر وجه تاکید ذکر کرد و کافران انواع آن بعضی کافر اند بخدای و پیغامبر خدای چنانچه
دهریه و مشرکان که دهریه عالم را قدیم گویند و مستغنی از موثر دانند قایل بوجود اله نشوند و در رهی که ظاهر

الفاسد است وثنویه ومشرکان که قایل بوحدانیت صانع نشوند ودر توحید خالق نبروند این هردو طایفه بهیچ پیغامبر
قایل نمانند ایشان بخدا وپیغامبران خدا کافر اند وبعضی قایل بصانع واله باشند وبهیچ پیغامبری ایمان
نیارند وبنبوت انبیا قایل نشوند وبگویند که اگر خدا مخالف عقل ارد سخن او مردود شود واگر موافق
عقل ارد عقل کافی بود واین نیز ظاهر الفساد است محل استبعاد است زیرا چه شک نیست آنچه عقل ازان عاجز
محتاج سوی انبیا وانبیا بود وانچه عقل دراک بتحقیق دیدن ورنج کشیدن حاجت دارد انبیا بانبیا
بسهولت وآسانی ورد لهاء ارد وبعضی کافران در ایمان بپیغامبران فرق میکنند چون اهل کتاب
بعضی پیغامبران ایمان می ارند وبعضی نه ارند جهودان ایمان بموسی ارند واز عیسی ومحمد بیزار اند
وترسایان بعیسی بگروند ورسالت موسی ومحمد را کافر شوند معنی اینست بدرستی آنانکه بخدای وبپیغامبران
او کفر می ورزند بخدای ورسول خدای بمنکر وند واین دربیان دهریه ومشرکان است که دهریه عالم را
قدیم میگویند وقایل بصانع عالم نه اند ومشرکان ایمان بوحدانیت ندارند هر دو طایفه قایل برسالت و
وبنبوت نه اند بهیچ رسولی ونبی بمنکر وند وانانکه میخواهند که فرق کنند وجدائی افکنند میان ایمان بخدای
وایمان به پیغامبران بدین که ایمان بخدا می ارند وبهیچ پیغامبری نیارند چنانچه مینمه وبراهمه که قایل اند
بوجود آفریننده جهان ومنکر اند مر جمیع پیغامبران وانانکه میگویند ببعض پیغامبران ایمان آریم و
بعضی را تصدیق نداریم چنانچه اهل کتاب میخواهند ومیگیرند میان ایمان وکفر راهی که در آن ایمان بعضی
بود وکفر بعضی باشند ومینمایند که میان کفر واسلام راهی دیگر بود وواسطه باشند همین که یک پیغامبر
کفر ورزیدند یکی حکمی از احکام پیغامبران منکر گشتند کافر شوند نعوذ بالله من ذلک اولئک هم الکافرون
بر کفر چه ایمان ببعض پیغامبران ایمان حاصل نمیشود تا ایمان بجمیع پیغامبران نیارند وهمه پیغامبرا
تصدیق ندارند داغ کفر از جبین بمنبرود وکفر وایمان ظاهر نمیشود درست امد این قول درست امدنی و
ثابت شدنی **واعتدنا للکافرین عذابا مهینا** انجمله تذییل است وضع
مظهر موضع مضمر برای تصریح بمناطست معنی اینست وساخته کرده ایم برای کافران عذابی خوار کننده در هوا
وخواری افکننده **والذین آمنوا بالله ورسله ولم یفرقوا بین**

احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم ونؤتیهم بصیغه متکلم مع
وبصیغه غایب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست جمله اولئک سوف
نؤتیهم اجورهم خبر مبتداست چون در جمله ویقولون نؤمن ببعض ذکر اهل کتاب کرد این نیز اگرچه ایمان
ببعض پیغامبران دارند ودر زمره کافران در آورده وجمله یسالک اهل الکتاب بیشتر خواهد امد
که نیز ذکر اهل کتاب است جمله والذین آمنوا الایه زاد راست وذکر اهل کتاب معترضه دارند اعتراض
او برای مدح مومنان نیارند معنی اینست آنانکه ایمان آورده اند بخدا وجمله فرستادگان خدا فرق
نکرده میان پیغامبران سزا یخ دم بدهیم ایشان نزا ثوابهاء ایشان از نعیم جنان **وکان الله**
غفورا رحیما انجمله تذییل است معنی اینست وهست خدای آمرزنده که خطایا امرزد وبخشنده
که عطایا بخشد **یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا**
من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک
فقالوا ارنا الله جهرة تنزل بر صیغه مضارع معروف از باب تفعل وافعال خوانند
معنی بر حسب آن دانند روایت کرده اند که بعضی اهل کتاب فرود آمدن کتابی از اسمان یکبارگی جستند
چنانچه برای دیگر امده لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة گفتند بعضی گویند کعب بن اشرف وبعضی دیگر از
یهود گفتند ما بلندی وبزرگی را تصدیق نکنیم ما مکتوبی از خدای بنام ما بعنوان هذا کتاب من الله الی
فلان بیاری پس ما انرا بخوانیم ومضمون انرا بدانیم چنانچه جای دیگر امده ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل
علینا کتابا نقروه اگر برای تحقیق حق بصدق میخواستند ودر راه فهمه تحقیق شتافتند عجب نبودی که
انچه ایشان درخواست میکردند ودر خواهش مراورند خدای عز وجل بر ایشان فرستادی ودرها
تحقیق بر ایشان کشادی جمله یسالک اهل الکتاب تقریر است وشناعت اهل کتاب وقباحت اهل کفار
ایشان فقد سالوا موسی تعلیل است مر جمله بدلالت سیاق کلام محذوف است ای یسالک اهل الکتاب ان
تنزل علیهم کتابا من السماء فلا تحزن فقد سالوا موسی اکبر من ذلک جمله فقالوا ارنا الله جهرة تفسیر است
مر جمله فقد سالوا موسی اکبر من ذلک معنی اینست میخواهند از تو اهل کتاب که فرود آری یعنی سبب سعی و دعا

وعهدی درست و درین همه امرها و نهیها ایشان خلاف کردند و عهد و پیمان بسر نبردند حال ایشان ساختند
لاجرم یافتند آنچه یافتند **فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ**
وَقَتْلِهِمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ فی فبما
ما زایده است برای تاکید مضمون کلام وجه تاکید بزیادت حرف که از وی در ترکیب هیچ معنی مراد نیست
مشکل است بکر آنکه گویند حرف زایده موجب تکرار لفظ و تعداد تامل است تاکید مضمون کلام بتکرار لفظ و تکثیر
تامل حاصل است چنانچه در آیت فبما رحمة من الله لنت لهم شرح گشت و بیان آن بالا رفته و نقضهم میثاقهم معطوف
او مجرور به است و این جار و مجرور متعلق است بفعل محذوف ای فبنقضهم میثاقهم و کذا فعلنا بهم ما فعلنا و بعضی
لعناهم تقدیر کنند بدلیل آنکه در سوره مایده فبما نقضهم میثاقهم با فعلی که متعلق اوست عطف است بر جمله محذوف
بر اخذنا منهم میثاقا غلیظا فنقضوا المیثاق فبنقضهم میثاقهم و کذا و کذا فعلنا بهم ما فعلوا معنی
پس بشکستن ایشان مر عهد خویش و ناگرویدن ایشان بآیات خدا و کشتن بغیر حق پیغامبران را و گفتن ایشان قلوبنا
غلف یعنی دلهاء ما غلاف کرده شده و در ستر و حجاب در آمده آنچه محمد میگوید در دل ما در نمی آید گفتاری مفهوم نمیشود
بر یک وجه غلف جمع اغلف است بر طریق حمر جمع احمر است باشد و تواند بود که مخفف غلف بدو ضمت دارند جمع غلاف
بر طریق کتاب و کتب بنمایند بحذف مضاف معنی قلوبنا ذو غلف بود موافق معنی وجه اول باشد یا معنی
طریق گویند دلهاء ما غلاف فهمها و علمهاست او و بیت فهم است باز گفتار محمد غنی ایم از بیان او مستغنی ایم **بَلْ طَبَعَ
اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا** بل طبع الله علیها عطف
است بر مضمون مصدر و از اضراب است از وی که مصدر بمعنی فعل بان است ای فبنا ان نقضوا میثاقهم وان قتلوا
الانبیاء بغیر حق وان قالوا قلوبنا غلف بل بان طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون فعلنا بهم ما فعلنا من مسخهم
قردة و خنازیر و تحریم الطیبات علیهم و سوق صنوف البلایا الیهم و فاسیت است بالتعلیل معنی اینست که گفتن
قلوبنا غلف دعوی پوشیدگی دلها بسبب محجوب دلها دیگر به پرده و غلافی است بلکه خدای بر دلهاء ایشان بکفر ایشان
مهر کرده چنانچه نصیحتی و پندی در نیابید ایمانی و ایقانی و تحقیقی و اتفاقی روی نماید پس ایمان نیارند مگر
اندکی از ایشان که خدای مهر دلهای ایشان زایل کرد اند و ایشان از در معرفت حق در یافت صدق برسانند

فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسیة [illegible] ۱۲

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا عطف است بر
فبما نقضهم عامل در و بهتانست که در فبما نقضهم تقدیر کرده اند فعلنا بهم ما فعلنا بالغا و تواند
بود که عطف باشد و بکفرهم ای بل طبع الله علیها بکفرهم و مطلوب بیان تکثیر کفر و تعداد انواع او باشد
ای بکفرهم بموسی و بکفرهم بعیسی یعنی مهر کرده خدای دلهای ایشان را بسبب کفر ایشان بموسی و کفران
بعیسی بکفران ایشان بتوریة و کفران ایشان بقرآن و جز آن از کفرهای که دارند و کافرهایی که می آرند
و بسبب گفتن و افترا کردن ایشان بر مریم افترائی فخیم و بهتان عظیم روایت کرده اند جماعتی از ایشان
عیسی را صلوات الله علیه گفتند که تو ساحری و مادر تو ساحره بود عیسی دعا بد کردن ایشان بر خود
التزام نمود دعا کردن بدین عبارت که اللهم العن من سبنی و سب والدتی گفته بدعاء او ایشان بعضی
مسخ بوزینه و صورت خوک گشتند و بعضی گویند بهتان عظیم آن بود که مریم را با او و زاده او یوسف
بر بانان که از اهل صلاح و فلاح و از جمله بیت المقدس بود نسبت کردند و کسی را که هر دو بری از ین
کار و بخبری این کردار بودند متهم ساختند کدام بهتان ازین عظیم تر بود و کدام افترا ازین فخیم تر
باشد **وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ
اللَّهِ** عطف است بر فبما نقضهم و تاکید جمله از جهت آنست که مخاطبان در مضمون این جمله نزول و اختلاف
چنانچه گفت وان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه و لفظ رسول الله تواند بود صفت مسیح باشد از حل
قول ایشان بر وجه استهزا بود زیرا که ایشان مصدق رسالت او نبودند و تواند بود که قول خدای باشد
مقول الغیر بود صفت او نباشد بر وجه اول درین سخن کفر ایشان با فتخار بقتل عیسی و استهزا برسالت
او بود و بر وجه دوم کفر ایشان با فتخار بقتل مذکور باشد معنی اینست و گفتن ایشان انا قتلنا
المسیح عیسی ابن مریم رسول الله یعنی بدرستی کشتیم ما مسیح بن مریم که رسول خداست جل و علا **وَمَا
قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ** لهم مفعول ما لم یسم فاعل است مر شبه را
و تواند بود در شبه ضمیری باشد عاید بر مقتول که مضمون جمله مذکور است ای ولکن شبه من قتلوه بعیسی
جمله و ما قتلوه و ما صلبوه معترضه است در انتفاء حکایت برای تکذیب ایشان در قتل عیسی و جمله ولکن

وبکفرهم

لهم اسناد پاکست برای اسناد پاک بودن دعوی قتل عیسی بخطا و دفع برهم و وقوع کذب عقاید **روایت** کرده اند
چون بدگویند کان عیسی و مریم بدعای عیسی مسخ شدند عداوت کافران زیاده گشت و بغض او در دل
ایشان بافزونی پیوست قصد عیسی کردند و دل بر کشتن او آوردند در شریعت او قتال با کفار نبود
عیسی احتراز از ایشان صواب نمود در خانه بت گرفت قصد کردند روی بدانجانب آوردند چون در خانه
آمدند هفت تن در آمدند جبرئیل علیه السلام عیسی را بر آسمان برد و میان فرشتگان برای او جا کرد خدای
عز و جل طبیعت بشری از و دور گردانید بطبع ملکی رسانید ارضی بود سماوی گشت بشریت از ملکیت
پیوست حق سبحانه و تعالی در همچو فرشتگان بر همان آفرید او را میان فرشتگان رسانید گرد عرش
طیران بخشید در آن محل که عیسی صلوات الله علیه بود و از آنجا سوی آسمان نهضت نمود جماعتی که قاصد
او بودند و در کشتن او بعداوت کوشش مینمودند یکی از آن جماعت در نظر ایشان گشت بگمان آنکه
او عیسی است بکشتن و دار بر نهادن پیوست جماعت مذکوره بیرون آمدند بر مردمان انا قتلنا المسیح عیسی
ابن مریم رسول الله گفتند **معنی** اینست و عیسی را نکشته اند و بر دار نکرده اند لیکن القاء کرده شده است
شبیه مقتول بعیسی پیش کافران و واقع شده است شبه عیسی بر دیگری پیش چشم ایشان **وَإِنَّ**
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ این جمله اسمیه عطف است بر فعلیه
سابق یا حالست تاکید او از جهت انکار مدعیان قتل است مر شک را زیرا چه دعوی یقین داشتند
و مدعی یقین منکر شک گشت لیکن دعوی یقین و انکار شک بزبان داشتند و در دلها خویش در
قضیه شک می یافتند میگفتند اگر عیسی را کشته ایم یار ما کجاست و اگر یار خود را کشته ایم نادیدن عیسی ما را
چراست چنانچه بالا گذشته حق سبحانه و تعالی جواز شک ایشان کرد بیقین در صفت شک آورد و از
جهت زبان در قتل او دعوی بیقین میکردند و در شاکر بودن خویش انکار بر وجه اصرار مینمودند
این جمله یاد کرده موکد تاکید آورد **معنی** اینست بدرستی آنانکه در قتل عیسی اختلاف مینمودند
هر آینه در شان عیسی در شک بودند صورت واقعه مبهم است و میان خویش میگفتند اگر این مقتول عیسی
است یار ما کجاست اگر یار ماست نادیدن عیسی چراست و میگفتند تن مقتول همچو تن یار ماست الی او

در نظر ما بصورت روی عیسی است چون این دو جهت مختلف می یافتند لاجرم سوی ریب و شک می شتافتند
سوال گفته اند شبه بغلام دیگر نشود شبه ایشان چگونه مستقیم بود **جواب** شبه بغامبر در دیگری در زمان تبلیغ
روا ندارند اما در زمان بردن سوی آسمان که وقت باز ماندن از تبلیغ است ممنوع نپندارند **جواب** دیگر
آنکه در روی مقتول شبه عیسی نبود در نظر ایشان شبه عیسی می پنداشت و ممنوع بود تخییل پندارند **مَا**
لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ استثنا منقطع است زیرا که اتباع ظن
داخل علم نیست و جمله ما لهم به من علم مقرر است مر جمله سابقه را زیرا که نفی علم و اثبات شک است **معنی**
اینست مر ایشان را علم بدو لیکن اتباع گمان ثابت است چنانچه در ایشان انتفاء علم از ثوابت
است **وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ** ای الی سمائه این جمله تکرار و ما قتلوه سابق
است برای تاکید و او مفعول است از باب عطف به سوط یا حال است یقینا متعلق است بمضمون نفی در هر دو فعل
بر وجه تنازع با عمال ثانی و حذف از اول ای انتفی قتلهم ایاه انتفاء بیقین او انتفی قتلهم حال کونهم متیقنین
یقین بمعنی انتفائیه و اگر متعلق بفعل دارند نفی متوجه سوی قبله شود اصل فعل مثبت ماند فساد معنی آید
مگر آنکه نفی متوجه سوی هر دو دارند و طریق لا یسالون الناس الحافا پندارند ای لیس منهم سوال و الا
الحاف فکذا ههنا ای لیس منهم قتل و لا الیقین و بعضی گویند در آیه تقدیم و تاخیر است ای فا قتلوه بل رفعه الله
الیه یقینا **معنی** اینست و بیقین نکشته اند آن عیسی را بلکه برداشته او را سوی آسمان خویش خدای جل و علا
وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا این جمله تذییل است **معنی** اینست و هست خدای غالب
هر چه خواهد بکند حکیم است هر چه کند بحکمت بود **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا**
لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ان نافیه است الا لیومنن جواب قسم محذوف است جمله قسمیه
صفت است مر مبتدا محذوف را من اهل الکتاب خبر مبتدا است ای و من اهل الکتاب احد الا لیومنن و ضمیر قبل
موته و ضمیر لیومنن به عاید بر احد من اهل الکتاب است و ضمیر به تواند بود که برای خدای عاید بود و یا بر عیسی
باز گردد یا بر محمد رسول الله باشد و جمله عطف است بر ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شک منه **معنی**
اینست نیست از اهل کتاب هیچ یکی مگر برین صفت هر آینه پیش از مردن خویش بخدای ایمان آرد

فی البأساء والضراء گذشته و در سوره بقره رفته و کسی که از ام المومنین عائشه رضی الله عنها روایت کرده اند
که سه محل در قران خطای کاتب افتاده یکی والمقیمین الصلوة دوم والصابیون والنصاری فی قوله ان
الذین امنوا والذین هادوا والصابیون والنصاری سیوم ان هذان لساحران روایت او صحت ندارد
کسی که قواعد نحو داند این را مخالف قواعد نحو نخواند علی الخصوص قرات متواتر مکتوب در مصاحف تخطیه
آن چگونه سایغ آید و از ام المومنین عائشه رضی الله عنها تخطیه از چه نوع واقع شود صحابه رضی الله عنهم
در مصحف امام لفظ را چگونه ثبت کنند و تابعین و تبع تابعین خلفا عن سلف در تصحیح آن چه نوع زنند
تخطیه آن نا رواست و بر ام المومنین عائشه رضی الله عنها افتراست که نقل تخطیه از ام المومنین عائشه
رضی الله عنها خبر واحد است و نقل والمقیمین و کتابت او در مصاحف متواتر است خبر واحد معارضه
نقل والمقیمین و کتابت او در مصاحف متواتر است خبر واحد معارضه متواتر نشود پس خبر تخطیه صواب
نبود والموتون الزکوة عطف است بر والمومنون یومنون و مغایرت میان ایشان باعتبار متعلق است
چنانچه اعجبنی المنکر زید والمکرم عمرو او چون علم و کتاب برای عمل است بعد والراسخون فی العلم والمومنون
یومنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک ذکر عمل کرد و از جمله اعمال صلوة و زکوة را آورد که
صلوة اصل عبادات بدنیه است زکوة اصل عبادات مالیه و عبادات دیگر از بدنی و مالی تابع این است
ذکر اصل ذکر تبع است بدین وجه ذکر صلوة مذکوره ذکر همه عبادات باشد بعد از ان والمومنون بالله ذکر
کرد که جامع است مر همه انواع ایمان را چه ایمان بخدای ایمان بذات و صفات اوست و ایمان بفرشتگان
خدای و کتابهای او و پیغامبران او باعتبار اضافت مذکور داخل ایمان بخداست پس در ذکر والمومنون
بالله ذکر ایمان بکتاب تعمیم بعد تخصیص بود بعد از ان والیوم الاخر برای ذکر ایمان بروز قیامت که
روز جزاء ذکر خصها است ذکر کرد و آن روز را که روز نیک ملک ایمی یا روز ملک نسمی است بر طریق
تخصیص در میان آورد اولیک مبتدا دوم است جمله سنوتیهم خبر مبتدا دوم است اجرا عظیما مفعول دوم
سنوتیهم بصیغه متکلم و غایب خوانند و معنی بر حسب آن دانند و تواند بود که اولیک در محل نصب بود
منصوب بفعل محذوف بر شرط تفسیر باشند تقدیر سنوتی اولیک سنوتیهم دارند سنوتیهم با مفسر او

بیدارند

بیدارند جمله مذکوره اسمیه با بعایه خبر مبتدا اول یعنی الراسخون با معطوفات او بود و جمله لکن
الراسخون تا آخر تکمیل است که در جمله سابقه مذمت اهل کتاب و نکوهش ایشان در میان آورده
موهم شده که مر اهل کتاب همه بر همین صفت اند و در خور مذمت اند بدین استدراک دفع آن وهم کرد
جمله با سبیل تکمیل آورد معنی اینست لیکن کسانیکه راسخان در علم اند صاحبان ادراک و فهم اند
و مومنانی که ایمان آورند بدانچه فرستاده شده است بر تو ای محمد یعنی قران و بدانچه پیش از تو
توریة و انجیل و زبور و جز آن و پیغامبرانی که مقیم صلوة بودند و در اقامت صلوة جهد مینمودند
و زکوة دهندگان بخدا و روز قیامت ایمان آرندگان یا گویند کسانیکه بقران و کتب گذشته ایمان
می آرند با مقیمان صلوة یعنی یاران پیغامبر و مسلمانان دیگر که نماز بر پای دارند یا گویند مخصوص
بکنم میان مومنان کسی را که نماز میگذارند و ادامت و اقامت نماز دارند یا قرینه یاره است که
گذشته و ذکر او بالا رفته ایشان ای محمد زود باشد بدهیم ایشان را اجری عظیم و ثوابی فخیم انا
اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من
بعده واوحینا الی ابرهیم واسحاق ویعقوب
والاسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون
وسلیمان واتینا داود زبورا ورسلا قد قصصنا
هم علیک من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک وکلم
الله موسی تکلیما زبورا بالضم و او فتح خوانند بضم را مصدر و بفتح اسم صفت انبیا
روایت کرده اند چون جهودان گفتند که آیات متفرقه که می آری کتاب خدای نمی نماید ما میخواهیم از تو
کتابی یک دفعه چنانچه موسی فرود آمده بود فرود آید حق سبحانه و تعالی آیات بسیار در نکوهش ایشان
فرستاد و بسیار ذمایم و جرایم ایشان تشنیع داد خشمناک گشتند و ما انزل الله علی بشر من شیء که تا بود هیچ
او کتاب است گفتند این آیت در رد ایشان نازل گشت و نظم مذکور بود و پیوسته چون انجمله در رد
کر ما انزل الله علی بشر من شیء گفته بودند در حق بشر و در شان نزول کتاب بر بشر انکار مینمودند جمله را

موکد آورد و چون این جمله متضمن تشنیع و تکذیب ایشان است مکروه است مر تشنیعات سابقه را فصل کرد و نام
رسل جای تعظیم و تکبر است ای رسلا عظاما کثیرین و او منصوب است بفعل مضمر مقارن معنی اوحینا یا
مناسب معنی قصصناهم ای کما ارسلنا و نبأنا رسلا قد قصصنا رسالتهم و اتیناهم علیک و رسلا لم نقصص
رسالتهم و اتینا علیک بدین تقدیر قصصناهم صفت رسلا تواند و کلم الله موسی تکلیما مصدر است مفعول
و مصدریه جمله عطف است بر اوحینا که در کما اوحینا الی نوح والنبین من بعده است وجه نسبت حصول اطلاق
نشان است و غرض تسبیب اجلال و اعظام خاتم پیغامبران است و در ایراد کلم الله التفات از تکلم بسوی
غیبت است **معنی** اینست بدرستی ما بسوی تو ای محمد وحی کردیم چنانچه سوی نوح و پیغامبران دیگر پس از
وی فرود آوردیم و چنانچه وحی کردیم سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب مثل خلیل نشان اسباط
نسل ابراهیم خلیل و دیگر پیغامبران چون عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و چنانچه دادیم زبور
داود را و چنانچه فرستادیم رسول المراد فقصد رسالت و انباء ایشان بر تو ذکر کرده ایم و رسولانی که
قصه ایشان بر تو در ذکر نیاوردیم و چنانچه موسی بتکریم تکلیم مکرم گشت و بدرجه و کلم الله موسی تکلیما
پیوست و شرف تکریم تکلیم بی واسطه او را بود و این تشریف مخصوص او را روی نمود و بدانکه حق سبحانه و تعالی
پیغامبر ما را صلی الله علیه و سلم اگرچه در وحی متاخر است از جهت عظمت و شرف در ذکر مقدم داشت
و نوح را علیه السلام بعد پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر همه پیغامبران اگرچه بعضی از ایشان و تر از و بودند
مو دیف پیغامبر ما ساخت چنانچه در آیت دیگر و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح ذکر او
متصل ذکر پیغامبر بود و این قرب در شان او موجب عظمت و منفعت نمود و نوح صلوات الله و سلامه علیه
بدین الکرامت سزاوار است چه جلایل شمایل فضایل او بسیار است بعد طوفان همه آدمیان از ال او اند از آنجهت
او را آدم ثانی گویند چنانچه در آیت آمده است و جعلنا ذریته هم الباقین و اطول انبیاست در عمر و اکثر از
ایشان است از روی حصر گفته اند عمر او هزار و دویست سال رسید نهصد و پنجاه سال در دعوت گذرانید درین
مدت هیچ موی از و سپید نشد و قوة از قوای او کم نگشت و هیچ دندانی از دندانهای او را استخوانهای
او سستی نه پیوست و درین مدت در دعوت کفار از وی هیچ قصوری و تقصیری نرفت هر بار که دعوت کردی

کفار را

کفار را در غضب آوردی چندان میزدند که بیهوش گشتی بمجرد آنکه هشیار شدی باز بدعوت پیوستی هر چند
ایشان میکردند و دل بیابانیدای میآوردند او برضاء ایشان صبر کردی و روی بدعوت نیکو خواهی ایشان
آوردی و او آن کسی است که دعاء او بهلاک … مستجاب شده بود بر استجابت دعاء هلاک همه دشمنان و بقاء همه
دوستان او را روی نمود **سوال** درین آیت عیسی را بر جماعتی از انبیا که بر و مقدم بوده اند چرا مقدم کرد
و داود را متاخر از آن جماعت چرا اینها ورد **جواب** از جهت سرزنش یهود که ایشان نفی نبوت او میکردند
و داود را بعوض طعن و عیب می آوردند **سوال** سلیمان را که پسر داود بود بر داود چرا تقدیم کرد و ذکر
پیش از پدر چرا اینها ورد **جواب** از جهت طیب خاطر پدر بفوقیت مرتبه پسر گفته اند طمع پسر بفوقیت دیگر
نباشد مگر پدر که پسر را بر خویش فوقیت خواهد **رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ**
لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا حَكِيمًا رسلا بدل است از رسلا که بالا رفته یا نا کمدست تنکر … بفضیلت علی المدح ای تقصد
یعنی … است و جمله و کان الله عزیزا حکیما تذییل است **معنی** اینست رسولانی که بشارت دهنده
اند بهشت و درجات آن و ترسانند اند از دوزخ و درکات آن تا نباشد مر مردمان را حجتی بعد از ارسال
چه مردمان پیش خدای حجتی نتوانند کرد و عذر کفر و گناه خویش نتوانند آورد که ما را کسی خبر نکرده و خبر
دین پیش ما نیاورده چون پیغامبران مبعوث شدند و تبلیغ دین کردند مردمان را حجت منقطع گشت و
عذر ناتقاضا پیوست و هست خدای غالب هر چه خواهد تواند حکیم است همه کار مقرون بحکمت کرده اند
لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ
الیک
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا چون یهودیان ما انزل الله علی بشر من شیء گفتند و در دل معارضت آنحضرت
اینست اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبین من بعده شنیده نماز شهادت ابا آوردند انا لا نشهد
بملک و زبان آوردند و هم چنان که از کسی گواهی حاصل نشود و استدراک کرد بجمله بر وجه تکمیل
آورد جمله انزله بعلمه بیان است مر تشهد را یعنی نفی است در جواب کیف انزل یا تعلیل است مر تشهد را ای
یشهد لانه انزله ملتبسا بعلمه القدیم الکامل الشامل وجود الاعجاز فیکون کنایه عن کونه منزلا کاملا

تقولوا على الله الا الحق این مر اهل کتاب را خطابی دیگرست مر مقصود خطاب سابق را
که ترغیب بر ایمان و تحریض بر ایقان ست مقررست الا الحق استثنا مفرغ آمده مفعول ولا تقولوا علی الله
واقع شده معنی اینست ای اهل کتاب در تعصب دین خویش غلو مکنید و بر خدای جز حق است و در صفات
او بحق ست مگویید و اگر لا تقولوا علی الله بمعنی لا تفتروا علی الله باشد الا الحق استثنا و مگویید بر خدای
یعنی بر خدای افترا مکنید و سخنان نابوده مگویید او را صاحب زن و فرزند مدانید و عیسی را ابن الله مخوانید
و او را اله مگویید و در راه گفتن ان الله ثالث ثلاثه مپویید که اینهمه نقایص بود و در خور آنکه [illegible]
حق باید گفت و آن بدین صفت انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله
وکلمته القاها الی مریم وروح منه بیان حق مذکورست و قصر مذکور
قصر قلب ست برای رد اعتقاد ترسایان که عیسی را اله یا ابن الله میگفتند و در راه اعتقاد نبوت و رسالت
او نمیرفتند معنی اینست یعنی عیسی بن مریم مگر رسول خدا و مگر اثر کلمه حق جل وعلا که آنرا سوی مریم القا
کرده و بدیعی از بدایع قدرت و عجبی از عجایب فطرت بیدا آورده حاصل بکلمه کن شده و تخفیف و تکلیم
خدا بیدا آمده و روحی ست از روحها که از نده او ست یعنی روحی ست ناشی از صنع او حاصل از ایجاد او بیمدد
از اجله عباد و جز داو را در توصیف نزاهت و صفا و تسبب برای احیا موتی بیجو روح داند از ینجهت نیز او را
که واصف او را روح خوانند فآمنوا بالله ورسوله ولا تقولوا ثلثة
ثلثه خبر مبتدا محذوف ست ای لا تقولوا الالهة ثلثه معنی اینست پس ایمان بخدای و پیغامبر
او آرید و خدا را ثالث ثلثه مگویید انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد
اینجمله موکد نهی از تثلیث ای انتهوا عن التثلیث واقصدوا خیرا لکم وجمله انما الله اله واحد نیز موکد است
معنی اینست از سه گفتن و از سه دانستن اله باز ایستید و توحید که بهتر ست مر شما را اختیار کنید زیرا که
خدای یکیست جز او معبودی بحق نیست سبحانه ان یکون له ولد سبحانه مصدرست
فعل محذوف را ای اسبحه تسبیحا ان یکون له ولد یعنی من ان یکون له ولد متعلق معنی تنزیه است ای انزهه من
ان یکون له ولد معنی اینست تنزیه میکنم او را تنزیه کردنی از آنکه باشد او را فرزندی باز نی که لایق بذات او [illegible]

واز آثار

واز آثار احتیاج ست وهو سبحانه وتعالی از احتیاج غنی ست و از امتزاج مستغنی ست له ما
فی السموات وما فی الارض این جمله تعلیل ست معنی آمیز اینست
زیرا چه مر او را بیقین ست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین ست کسی که آنچه در آسمان و زمین است
ملک او بود او را باحتیاج زن و فرزند چه نسبت باشد وکفی بالله وکیلا
اینجمله تذییل ست معنی اینست و خدای از آنرو که وکیل ست کاردان است و بر آرنده کار
جهانیان ست کار جهانیان بحصول آرد و حاجت یاری دهی نبارد و الزام مخالفان نداند و
ابهام و افحام ایشان تواند لن یستنکف المسیح ان یکون
عبدا لله ولا الملئکة المقربون روایت کرده اند
که نصاری ای بنی نجران بیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در مجلس معلا در آمدند و
گفتند صاحب ما را چرا عیب میکنی و بچه سبب او را در ورطه منقصت می افگنی پیغامبر علیه الصلوة والسلام
فرموده صاحب شما کیست و عیب کردن مر او را چیست گفتند صاحب ما عیسی است و تو او را میگویی
بنده خداست پیغامبر فرمود عیسی از بنده که خدا ننگ نکند و این را عار و عیب نداند بلکه این صفت را
فخر و شرف خویش خواند این آیت در رد سخن ایشان وارد گشت و این نظم بورود بیوست این
جمله نیز موافق جملهای سابقه در رد معتقدان اهل کتاب آمده و برای طعن ایشان سوف شده
ان برای تاکید نفی ست ان یکون عبد الله مفعول ست لن یستنکف و لا الملائکة عطف ست بر
المسیح و لا زایده ست برای تاکید نفی و مفعول فعلکه مضمون حرف عطف محذوف ست ای ولن
یستنکف الملائکة المقربون ان یکون عبد الله معنی اینست هرگز ننگ نکند مسیح یعنی عیسی بن
مریم از این که بنده خدای را باشد و مخلوق و مملوک او بود و فرشتگان مقرب از این که بنده
خدا باشند مخلوق ان ممالک او بوند ننگ و استنکاف نکنند غیر خدای با همه عظمت و جلال که باشند
بر نسبت عظمت جلال او هیچ در هیچ بود و کسی را از بنده که خدا چه جای ننگ و چه مقام استنکاف
باشند بیت همه هرچه هستند از ان کمترند که با هستیش نام هستی برند سوال ظاهر این

کلام ترقی ادنی سوی اعلی بود از قبیل قل ان لن یستنکف المسیح عنه الوزیر ولا الامیر باشد
پس مفضل خواهد ملک بر خواص بشر آید و آن موافق مذاهب معتزله نماید جواب اختلاف
میان اهل سنت وجماعت در باب مفضل خواهد بشر بر خواص ملک در فضل مطلق است اما
فضل مقید بعضی را بر بعضی محقق است فرشتگان را باعتبار سکونت در عالم علوی و
جبلت بر لطافت وخلقت بر نظافت وکمال قدرت وقوت وانس بالتسبیح وتهلیل ودوام
طاعت وعبادت پروردگار جل شانه فضل متفق است با واقع کسی مخالفت نتواند کرد
وصدق را انکار کسی نتواند آورد وترقی سوی اعلی باعتبار فضل جزئی بود باعتبار
فضل مطلق نباشد سوال دیگر آنکه از فضل عیسی بر افراد فرشتگان ثابت است اما فرشتگان
مذکور باعتبار اجتماع ایشان از نوابت است وجاز ان یحدث عند الاجتماع بالم یکن عند
عدم کقوی الحبل جواب دیگر آنکه چون کافران عیسی را بر خدای میگفتند وفرشتگان را
دختر خدای میدانستند ذکر فرشتگان بر وجه تتمیم باشد چنانچه گویند فلان لا یستنکف
المسیح عنه السلطان ولا رعیته از باب ترقی از ادنی سوی اعلی نبود وَمَن
يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ
إِلَيْهِ جَمِيعًا این جمله تذییل است معنی آیت وکسانیکه از عبادت خدای
استنکاف کنند واز پرستش او دم استکبار زنند پس زود بود که خدای عز وجل همه
مردمان را سوی حساب گاه خود حشر کند ومستنکفان را جزا دهد فَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ
اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

این

این شرطیه با معطوفات خویش بعد جمع مومنان صالح ومستنکفان در حشر سوی حساب گاه
تقسیم است میان مومنان وکافران در معامله بعد از حشر ایشان وجمله ولا یجدون عطف است
بر فیعذبهم وان خبر است مر الذین استنکفوا که مبتداست وجمله عطف است بر شرطیه سابقه
سوال در جمله ومن یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا مستنکفان ومتکبران را
در حشر جمع کرد بعده در تقسیم مومنان صالح یاد را آورده مومنان صالح داخل مستنکفان نه اند
در تقسیم مستنکفان چگونه در آیند جواب صدر کلام محمول بر حذف معطوف دارند بتقدیر
ومن یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم وغیرهم پندارند تقسیم مستقیم آید اشکال
روی نماید چنانچه ترکیب جمع الامام الخوارج ممن لم یخرج علیه کناه وجمله ومن یخرج علیه کل
بر محمول بر حذف گفته اند واز اشکال تقضی جسته اند واکر فاما الذین آمنوا و
عملوا الصالحات بمعنی تابوا وآمنوا وعملوا الصالحات بعد استنکافهم واستکبارهم
بود واما الذین استنکفوا واستکبروا فیعذبهم عذابا الیما بمعنی واما الذین داموا علی
الاستنکاف والاستکبار باشد در تقسیر اشکال نبود وسوال وارد نشود معنی
آیت اما از حشر کرده شد کسان ایمان آورده اند واعمال صالحه کرده اند پس خدای ایشان را
اجرهای ایشان تمام وبفضل خویش در ثواب ایشان بیفزاید واما آنانکه از عبادت او
استنکاف کردند واز پرستش او استکبار ورزیدند وبر آن ماندند وتایب
نشدند پس عذاب کند ایشان را عذابی دردناک ونیابند ایشان را بر بیم وباک
دنیا بند برای خویش دوستی نه یاری دهنده که از عذاب رهانند واز عقاب برهانند
رسانند يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ
مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا
در آیت انا اوحینا الیک خطاب پیغامبر را بود در برگزیدن بوحی وبرگزیدن بنبوت
واصطفا وشریک او با سایر انبیا واز آن بعد از آن در آیت یا ایها الناس قد جاءکم

سلمانی او را در هلاک افکنند روایت اول موافق لفظ قرآنست ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف
ما ترک اشارت بدانست و بر روایت دوم این جواب از باب تلقی سایل بغیر ما یتطلب بود و از اسلوب حکیم
بر طریق یسالونک عن الاهله قل هی مواقیت للناس باشد **معنی** اینست از توامی محمد مردمان استفتا می
کنند و در میراث کلاله حکم شرع میجویند بگوای محمد خدای در باب کلاله بیان حکم میراث میکند و تفصیل آنرا
شرح میدهد اگر مردی هلاک شود که او را فرزندی نبود و مر او را خواهری مادر پدری یا پدری باشد مر آن
خواهر را نصف متروکه آید و اگر خواهری بمیرد برادر بر حکم تعصیب وارث مال او شود **فان**

كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك وان كانوا
اخوة رجالا ونساء فللذكر مثل حظ الانثيين این شرطیه

عطف ست بر شرطیه سابق و تعقیب در بیان ست یعنی بیان آیت آنست و اثنتین خبر کانت ست فایده
او قصد مجرد عدد ست بقطع نظر از صفت صغر و کبر و خیلی و این سنت اعیانی و جز آن و رجالا ونساء بدل
ست از اخوة و اطلاق اخوة و رجال و نساء بر وجه تغلیب ست و این شرطیه عطف ست بر شرطیه سابق **معنی**
اینست و اگر خواهران کلاله دو باشند پس ایشان از متروکه او ثلثان یابند و اگر باشند دو مر به کلاله اولاد
پدر مردان و زنان یعنی برادران و خواهران بر حکم للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و میان
ایشان شرکت در میراث بر این نوع بکنند **يبين الله لكم ان تضلوا** انجالا محذوف
ای لا تضلوا یا حذف مضاف بود کراهة ان تضلوا و جمله تقریر بیان سابق ست **معنی** اینست بیان
میکند احکام را خدای برای شما تا گمراه نشوید یا از جهة ناخوش آمده گمراهی شما بنادانستن احکام در
ضلال نیفتید **والله بكل شيء عليم** انجمله تذییل ست **معنی** اینست و خدای به هر چیز
داناست همه خبرها داند و هیچ خبر بر و مخفی نماند چون در سورت ذکر وبث منهما رجالا کثیرا ونساء بود در
سورت ذکر میراث رجال و نساء علایم صله نمود و این را صفت تن به الاطراف گویند و باوردن او
کلام جویند و بر آنکه سوره را بجمله یبین الله لکم ان تضلوا والله بکل شیء علیم متذیل گردانید و میان خاتمت
علم علام الغیوب بهمه خبرها با تمام رسانید دال بر تمام کلام گشت معلوم شده سخن با نتها بود است منقطع حسن ا

و مختصر

و ختمی متحسن ست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة
مایده این سورت مایده گویند از جهة آنکه آیت اللهم ربنا انزل مایدة من السماء تکون لنا عیدا
لاولنا و آخرنا و آیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین درین سورت ست چون درین سورت ذکر
مایده بود این سوره مایده نام کردند ملایم نمود **سوال** در سورة مذکور بسیار خبر مذکور ست و در هر یکی
شانی و بیانی مسطور ست وجه تخصیص اضافت سورت مذکوره سوی مایده چیست و تعیین اضافت مذکوره
بر چه وجه مبنی ست **جواب** تخصیص بعض مذکورست در سورت باضافت سوی آن از جهة آنست که امری
عجیب خارق عادت ست چون قصه بقره در سوره بقره و قصه آل عمران چون خلق عیسی بی پدر و ظهور عجایب
قدرت در مریم و جز آن در سوره آل عمران یا از جهة آنست که تمام سورت در قصه اوست چنانچه سوره یوسف
یا اکثر سورت در بیان احکام آنست چون سوره نساء و این سوره با سوره نساء آنست که آخر سوره نساء
ذکر نقض عهد اهل کتاب بود در اول این سوره امر بوفاء عهد روی نمود و در سوره تحریم طیبات بر طائفه
و ناقصان عهد کرده و درین سوره ذکر احلال بهایم برای وفا کنندگان عهود آورد والله اعلم و بدانکه
این سوره و ابتدا مومنان و امر ایشان با یفاء عهد و پیمان افتتاح کرد و عهود مذکوره بذکر اصناف
حلال و حرام و انواع تکالیف شرع پیغامبر علیه السلام و بیان آورد تا آخر سوره جمله متضمن بیان عهود که
در صدر سوره با یفاء آن امر کرده ست مذکور گشت و ندا یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه تکرار
یافت تا آنکه جمله یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم الآیة ذکر کرد و بعده قصه عیسی علیه السلام بر وجه
ترتیب آورد و بعده سوره را بجمله لله ملک السموات والارض مذیل گردانید تذییل مذکور این سوره انتها
رسانید مقاصد سوره بیان عهود باشند و ذکر اصناف احلال و تحریم بود و شک نیست جملهای که از یکدیگر
الی مقاصد ایشان مختلف از جهة اتحاد و باجبیات انشان ارتباط و اتصال یابند و اگر مقصود از همه یکی
هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری ست معترضاتی که در میان جمل مذکوره آمده میان کلامها متصل واقع شده
و حمل دیگر از موقوع در محلهای که آید ثبت به امداد و عونه بیان روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا اوفوا

بِالْعُقُودِ برای تنبیه آمده بر طریق مقدمه مقصود مذکور شده جمله اوفوا بالعقود مقصود بیان آنست
متضمن ذکر امهات شرایع جلیله ایشان است معنی اینست ای مومنان عقود عهدها را وفا کنید یعنی پیمانهای
که شما را با خدای است از عهود طاعت خدا عز و جل از اوامر و نواهی و عقود پیمانهای باز ماندن از فساد و نیک
بوفا رسانید که ایشان بر قضیه عقد ایمانی و بر حکم الفیاد مسلمانی عهود معقود و حدود محدود است أُحِلَّتْ
لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ
وَأَنْتُمْ حُرُمٌ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود افتتاح سوره بود جمله احلت لکم بهیمة الانعام
بیان بعض عهود مذکور روی نمود سوال چون بهیمه و انعام هر دو بمعنی ذوات قوایم اربع باشند هر دو یکی
معنی بود اضافت پس بهیمه سوی انعام اضافت الشئ الی نفسه باشد و آن بر قول جمهور نحویان روا نبود جواب
از بهیمه بسیم و از انعام مجرد اسم مراد دارند اضافت مذکور بطریق علم الفقه و یوم الاحد اضافه بر عبارت از
شتر و گاو و گوسفند پندارند و آنچه مانند آنست از آهو و گاو دشتی و خر وحشی و مانند آن بر وجه اضافت
عام سوی خاص بود بر طریق علم الفقه و یوم الاحد اضافت بمعنی لام باشد و صاحب کشاف اضافت بهیمة الانعام
بمعنی من داشته از باب خاتم فضه پنداشته و این مشکل است زیرا که در اضافت بمعنی من مضاف الیه جنس مضاف باید
و بر هر دو معنی مضاف الیه اخص از مضاف است جنس او نمی‌نماید مگر آنکه نزدیک کشاف اضافت عام سوی خاص
مطلق بمعنی من بود مقید بودن مضاف جنس مضاف الیه نباشد بمعنی او قاعده مذکور مسلم نبود بغیر روایت
تسلیم قاعده بروی سوال وارد نشود الا ما یتلی علیکم استثنا متصل است غیر محلی الصید حال است از معنی احلت
لکم الانعام متضمن است معنی احلت لکم الانعام لا لای احللت لکم بهیمة الانعام حال کونها غیر محلی الصید و انتم
حرم پندارند و بعضی مفسران از معنی که مفهوم میشود مذکور و انتم حرم حال است از معنی که میشود از اسم صید ای
غیر محلی ما صید نمودن حال کونکم محرمین معنی اینست حلال کردانیده است بر شما بهایم چهارپایان از جنس
انعام یعنی شتران و گاوان و گوسپندان و بعضی گویند آنچه بدین ان انعام از آهو و نیل گاو و گور خر
و مانند آن از آنچه شکار کنند و انعام بر تقدیر امام زاهد رحمة الله علیه هر دو نوع را شامل است و این دو
او فنون و شامل است مگر آنچه تلاوت کرده میشود بر شما قرآن چون آیه حرمت علیکم المیتة و ما ذبح علی النصب

و جز آن در حالت که نخجیر شما حلال دانند کمان شکار یا بیه که آنرا شکار کرده اید در حالت که محرم باشید و تا حلال
دانستن کفایت از حلال بودن بود اداء معنی کنایت ابلغ از تصریح باشد إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا
يُرِيدُ الجمله تذییل است و تاکید او از جهت بابرازمی بر وجه وکادت است معنی اینست بدرستیکه
خدای حکم کند از آنچه از تحریم و تحلیل بایجاب و ندب خواهد حکم حق را بالغیر چون و چرا قبول باید کرد و عهد
او بالغیر نزد و باید برد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ
اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَ
لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا
روایت کرده شریح بکری با جماعتی از متابعان در مدینه آمد یاران و متابعان خویش را بیرون در مدینه گذاشت
بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد پیغامبر را گفت مردم کدام کار میفرمایی و خلق را بسوی چه دعوت میکنی پیغامبر گفت
خلق را دعوت میکنم تا بتوحید خدا و رسالت من گواهی دهند و لا اله الا الله محمد الرسول الله گویند گفت برای
من بعضی یاران اند کاری بغیر مشورت ایشان نمیکنم اگرچه متابعان منند مردم متابعت ایشان میکنم
بعد مشورت اگر ایشان متوجه شوند بر دم متوجه شوم و اگر ایشان بر وند من بروم باز گشت پیغامبر فرمود
دخل علی بوجه کافر و خرج علی عقبی غادر و ما الرجل بمسلم از پیش بیرون آمد با جماعت خویش روان گشت
بر شتران مدینه گذشت پس شتران قصه کرد شتران مذکور را برابر برد در سالی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
برای عمره در مکه برفت پیغامبر و یاران در حدیبیه نزول کردند پیغامبر را کفار مکه از در آمدن و بجا آوردن
مانع شدند ملعون ذی القعده بود سوی مکه متوجه شده بودند برای طواف کعبه می آمدند آن مرد که شتران مدینه برده
بود برای اینکه طواف کعبه کند با جماعتی تمامه با اموال تجارت می آمد مسلمانان که برابر پیغامبر بودند خبر
یافتند از پیغامبر برای محاربه او و غارت کردن مال او دستوری خواستند که او چنانچه شتران مدینه برده
است اموال و اسباب او بستانیم چنانچه اهل مدینه را از دست او را آزار رسانیم این آیت در شان آن
نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود پیوسته یا ایها الذین آمنوا ایمانی دیگر آمده کم مر یهودی را که
بالقار آن آمر شده متصل است با حلت از جهت اختلاف خبریت و انشائیت از احلت مقصود شده و مراد

از شعایر الله مناسک حج است که از عهد ابراهیم صلوات الله علیه آمده و حجاج را معمول شده ولا الشهر الحرام
با معطوفات خویش عطف است بر شعایر الله ای لا تحلوا الشهر الحرام الی آخره یبتغون با متعلقات خود
حال است از ضمیر آمین و در تفسیر آورده که بعضی گویند این آیت محکمه است منسوخ نیست نزول آیات سوره مایده
آخر عهد پیغامبر است صلی الله علیه وسلم تا آنکه آیة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی در حج وداع بود
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد از آن در اندک مدت رحلت فرمود هیچ آیتی در وی منسوخ نیست محکم او مبنی بر این
معنی است و بعضی گویند این آیة منسوخ است کافران از شعایر حج ممنوع شده و بآیت یا ایها الذین آمنوا
انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا منسوخ آمده حرمت قتال در شهر حرام بعمومات آیات
قتال منسوخ گشت و همچنین هدی و قلایدی که کافران آرند و کافرانی که قصد بیت الحرام کنند منع نمی کنیم
سوال برین طریق منسوخ بودن آیت آیت محقق است قول کسانیکه محکم میگویند چگونه مصدق است جواب
اختلاف مذکور مبنی بر اختلاف در معنی آیت است محکم گویند از آیت مذکور این معنی جویند ای مومنان تعرض
شعایر خدای را روا مدارید و باز داشتن مسلمانان از مناسک حج بقطع طریق بر کافران که ایشان طریق بر
مسلمانان از مناسک حج باز دارد حلال میدارند که شهر حرام یعنی ذی القعده و ذی الحجه والمحرم رجب را
حلال سازند و درین ماهها قتال نشمرند تا در ذی القعده آیند کاران حج را امن باشند و در ذی الحجه گزارند
حج را و در محرم باز دارند کانرا آرام و قرار بود و در رجب قرار حاجیان که از حج باز گشته اند و فراغ
حاجیان که بر گزاردن حج دل بسته اند باشند و هدی و قلاید و قاصدان خانه کعبه را بغارت و قطع
طریق تعرض مشوید این عمل را حلال مپندارید که آن امن طریق بر مسلمانان از حج باز دارد بر این معنی
این آیت محکمه باشد نسخ پذیر نبود که قطع طریق و باز داشتن مسلمانان از حج همیشه حرام خواهد بود و حلال
او کاهی هرگز نخواهد بود و کسانیکه این آیت را منسوخ گویند در نهی مذکور تعمیم کنند معنی برین طریق بود که
حلال مگردانید تعرض شعایر خدای را که از عهد ابراهیم علیه السلام آمده و مسلمانان و کافران را معمول کرده کار
نیک است اگر از ایشان در وجود آید تعظیم شعایر خدا خوب است اگر چه از کافران روی نماید اگر کافری نفر
صدقه و هدیه باز نداند و اگر کافر با کافران از جهت مسلمانان قتال کند سایغ نه پندارند و بقتال با کافران

شهر حرام را متعرض مشوید و هدی و قلاید را اگر چه هدی و قلاید کافران باشند از آمدن در حرام باز
مدارید و قاصدان خانه کعبه را اگر چه کافر باشند از خانه کعبه مانع مشوید بر موضع معنی عموم این آیت
چنانچه بالا گذشته منسوخ دارند محکمه نپندارند **وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا** این
جمله معترضه است برای بیان اباحت اصطیاد در حق محرم **معنی** اینست چون حلال شود و از حرام بیرون
آید روا بود که شکار کنید و شکاری را بکشید امر مذکور برای اباحت بود برای وجوب نباشد چه امر اینجا
عبادت ترک موجب امر مبنی برین معنی است و بعضی گویند امر مذکور بعد حظر و تحریم است و امری که بعد از
حظر بود برای ایجاب نیست برای اباحت باشد این سخن درست نبود و صحیح نباشد زیرا چه موجب امر وجوب
است و آن قبل الحظر و بعده برابر است و بدلیل آنکه فی ذا انسلخ الاشهر الحرام فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
امر برای وجوب است اگر چه بعد الحظر است **وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ
صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا
عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ**
شنان بفتح نون اولی و سکون او خوانند معنی یکی دانند صدوکم بتقدیر همزه بفتح لان صدوکم
و بکسر همزه برای شرط خوانند و معنی بر حسب آن دانند اینجا عطف است بر لا تحلوا شعایر الله ان صدوکم
متعلق است بشنان ای لا یجرمنکم شنان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا مفعول دوم است لا یجرمنکم
ای لا یجرمنکم شده یعنی قوم الا عتدا ای الانتقام بالحاق مکروه بهم و تعاونوا البعض عطف است بر لا یجرمنکم
عطف امر بر نهی و لا تعاونوا عطف است بر تعاونوا عطف نهی بر امر **معنی** اینست و کاسب مکردانند شما را
دشمنی قومی یعنی دشمنی اهل مکه برینکه شما را از مسجد حرام باز داشته اند و دلها بر مخالفت شما گماشته اند
کسب کننده جریمه اعتدا و تجاوز از حد در جور و جفا یعنی ظلم بر اینکه آن در مکه و آرندگان کالای در و
برای تجارت بکشتن و اسباب و اموال ایشان استدن و از حاجیان و معتمران امن طریق بر دان غارت
کردن منمایید اگر زان دیگری بگناه دیگری ظلم بود و آزردن غیری بایذاء غیری و جفا اعتدا باشد و بر
نیکوکاری و پرهیزکاری یکدیگری یاری کنید یعنی یکدیگر را بر عفو و عدل و احسان و پرهیزکاری

بیارید و یکدیگر را بر بزه کاری و ستمکاری یاری مکنید یعنی یکدیگر را بر انتقام و ظلم و ایذا مدد مدهید بر او اعانت
برتر است کما قیل منزول علی الحاج والاعانة للعالم والمتعلم وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ
الْعِقَابِ جمله واتقوا الله عطف است بر ایا ولون سابق و جمله ان الله شدید العقاب تذییل است و تعلیل
است و تاکید از جهة تنزیل غیر منکر منزله منکر است چه ارتکاب عاصیان عصیان را امارت انکار عقاب
بود و بوضوح امارت انکار تاکید جمله سائغ باشد معنی اینست و از عذاب خدای بترسید و از عقوبت او
بپرهیزید زیراکه بدرستی خدای سخت است عذاب او و درشت است عقاب او حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيْرِ وَمَا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهٖ وَ
الْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوْذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيْحَةُ وَمَا
اَكَلَ السَّبُعُ اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ المیتة با معطوفات
خویش مفعول مالم یسم فاعله است مر حرمت را الا ما ذکیتم مستثنی است از مذکورات سابقه یعنی منخنقه
و معطوفات او و ما اکل السبع استثنا ست مخصوص نیست بلکه هر کدام که میان ایشان ذبح پذیرد و مذبوح
کرده و حلال شود و این آیت بیان چیزی است که در الا ما یتلی علیکم موعود بود معنی اینست حرام کرده
شده است بر شما مردار یعنی آنچه بمرگ نفس خویش بمیرد و خون مسفوح و گوشت خوک و مذبوحی که ذابح در
هنگام ذبح نام غیر خدای بران بگیرد و خفه شده یعنی مخنقه کردن و گلو فشیلیدن و گره مرده با قلاده او
درختی یا شاخی یا ستونی افتاده بدان خفه شده مرده و آنکه بزخم چوب یا سنگی هلاک شده و آنکه از کوه
یا بلندی افتاده و جان داده و آنکه بسر زدن جانوری دیگر تلف شده و آنکه بعضی از و دد خورده مگر آنچه
ذبح کنید و بعد ذبح کردن بجنبد و خون بیرون آید و آنکه ذبح کرده شده است بر سنگها نصب کرده شده
که کافران برای پرستش نصب میکنند و ذبح حیوان نزدیک آن سنگ قربت میدانند اینها را اهل
جاهلیت حلال میدانستند و در خوردن آن باکی نمی پنداشتند وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِا
لْاَزْلَامِ عطف است بر مفعول مالم یسم فاعله حرمت ای حرم علیکم ان تستقسموا بالازلام معنی
اینست حرام گردانیده شده است بر شما که قسمت از مال دیگری و نصیب از خواسته غیری باندازختن تیرها

بگویند

بگویند و در طلب مال مردمان غیر شارع شرع بپویید و بعضی گویند مراد از استقسام بازلام آنست که در جا
هلیت شتری داده نفر شکستند و آنرا حصه او شدی و نام و هم که بجریان متعین شدی بها شتر همه از وی
دهانیدند و او را از گوشت محروم میگردانیدند این آیت متضمن تحریم این عمل آمده و بیان حرمت او شده
و بعضی گویند معنی ان تستقسموا بالازلام آنست که معرفت قسمت و نصیب غیر متعین بازلام بجویند تا
نبشته نادانسته بر حصها افکنند و این چنانست که در جاهلیت سه تیری خود دیبا ختند و بر یکی
امرنی ربی و در دوم نهانی ربی می نبشتند و سیوم را خالی میگذاشتند چون کسی سفری یا نکاحی یا کاری
دیگر خواستی ذبحت چران تیرها انداختی اگر امرنی ربی بیرون آمدی بران کار اقدام کردی و اگر نهانی
ظاهر شدی از آن کار باز ماندی و اگر خالی بیرون آمدی اعادت کردی و خود را باز بر لعال آوردی و
بعضی علما امر و نهی منجمان بالانتقالات نجوم و سعادت و نحوست آن همچو استقسام بازلام حرام داشته
و میان آن و این فرقی ننهاده اند و در مدارک از شرح تاویلات روایت کرده و میان ایشان فرقی
در میان آورده برین عبارت گفته و فی شرح التاویلات بعد هذا لا یقول المنجم ان نجم کذا بات بلکه او
نجم کذا ینبی عن کذا کما کان یفعل اولیک ولکن المنجم جعل النجوم دالات و علامات علی احکام الله تعالی
و یجوز ان یجعل الله تعالی فی النجوم معانی و اعلاما یدرک بها الاحکام و یستخرج بها الاشیاء ولا لائمة فی ذلک
انما اللائمة علیه فیما یحکم علی الله ویشهد علیه و هم در مدارک در آیت ان الله عنده علم الساعة الا انها اورده
ان المنجم الذی یخبر بوقت الغیث فانه یقول بالقیاس والنظر فی المطالع و ما یدرک بالدلیل لا یکون
غیبا علی انه مجرد الظن والظن غیر العلم و هم در مدارک در آیت لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
آورده اذا اخبر بشیء و ظهر فهو غیر جازم علیه ولکن اخبره بنا علی رؤیاه او لفراسته علی ان کل کرامة
للولی فهو معجزة للرسول و قال بعضهم فی هذه الایة دلالة تکذیب المنجم و لیس کذلک فان فیهم من یصدق
خبره و کذلک المتطببة یعرفون طبایع النبات و ذا لا یعرف بالتأمل فعلم بانهم وقفوا علی علمه من جهة رسول
انقطع اثره و نفی علمه فی الخلق و آنکه در حدیث آمده که حوادث را نسبت بسوی کواکب ممنوع است مراد از ان
نسبت فعل و تاثیر است چنانچه کاهنان میکنند اما نسبت بسوی خدا گردانیدن و ستاره علامت بر وقوع

امنت و تمام کردم بر شما نعمت خویش را یعنی نعمت اسلام و علم شریعت یعنی حلال و حرام و تعلیم
آنچه دانستنی است از احکام و بعضی گویند تمام کردم نعمتی را که از فتح مکه وعده کرده بودم **وَرَضِیتُ**
لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا عطف است بر اتممت علیکم نعمتی و رضی بمعنی پسندیدن است و لیعدی
باللام و بمعنی خشنود شدن و لیعدی بعنی اینجا بمعنی اول است چه باللام مستعمل است دینا حال است و تنکیر
برای تعظیم است ای و رضیت لکم الاسلام حال کونه دینا عظیما یا تمیز باشد عبارت ان ما انتصب عنه
از باب اعطیتک الفضة خاتما بمعنی خاتم الفضة ای رضیت لکم دین الاسلام یعنی دیننا هو الاسلام
معنی اینست دین اسلام برای شما پسندیدم یعنی اسلام دین شما کردانیدیم روایت کرده اند بعد نزول
اینت بشارت اکمل دین همه یاران مبتهج گشتند و بهرت اتمام شرع مبین می گشتند بر صاحب تحقیق امیر
المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد از کمال نقصان یاد آورد و بعد از نبوت خطره زوال در
خاطر کرد پیغامبر صلی الله علیه و سلم را سیان ما برای اکمال دین که گشته اند برای اکمل دین نمانند که
بر نهجه اجل پیغامبر را نزدیک دانستن تحمل کردن نتوانست گریان گشت و بعض گویند یاران
بعض کم او یافت فی دینا فتنه از گریه او در اچنین شادی متعجب گشتند **فَمَنِ اضْطُرَّ فِی**
مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ روایت کرده اند قومی پیش پیغامبر صلی الله علیه
و سلم آمدند در مجلس معلا در آمدند گفتند ما در زمینی می باشیم که گاه گاه از ما مخمصه می باشد در آن
وقت از مردار چه چیز صالح برای خوردن بود فرمود از مردار آنچه در دیگ نه پخته اند و بوی خوش
و بوی افراند گشته اند که این نوع پختن مبنی از استلذاذ در وا نشده و این آیه متضمن ترخیص و تجویز
اکل محرمات مذکور است و متصل است با آیت حرمت علیکم المیتة والدم تا و ما ذبح علی النصب و جمل ما بعد
معترضه است چنانچه گذشت و جه اعتراض آن بیان بوست معنی اینست پس هر که مضطر شود و
محتاج گردد سوی محرمات مذکور در حالیکه غیر میل کننده است سوی بدی و غیر مرتکب شونده است چرا که
کاری را بجوردن این محرمات بالا سوی از محتاج دیگر غصب کند چنانچه کسب برای مردن او شود و بر قول
بعضی بالا سد سعایا بروجه تلذذ بر طریقی که گوشت حلال میخورند نخورد **فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ**

رحیم

رَحِیمٌ تا تجمل است مر جزا محذوف را ای فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم الا یواخذه الله لان الله
غفور الرحیم فان الله غفور رحیم کنایت است از ان الله یغفر و یرحم و چون نفی مواخذه که مضمون جزا
مقدر است بلوح سوی مضمون جمله با عتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی آنست
زیرا که خدای آمرزگار است خطایا آمرزد بخشاینده است عطایا بخشد سوال فان الله غفور رحیم اشارت
است که اکل میته با بقاء حرمت در اضطرار رخصت باشد چه غفران بعد العصیان بود و در کتب اصول
مسطور است که اکل این محرمات در حالة مخمصه مباح میگردد تا از ان سد جوع یا قدر سد رمق بخورد
و در گرسنگی بمیرد بزه کار نشود جواب درین باب میان علما اختلاف است اکثر اصحاب ابو حنیفه بر آن اند
که محرمات مذکور در وقت مخمصه مباح میشود لقوله تعالی و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه
چه استثنا از تحریم موجب اباحت بود و بعضی علما ببقاء حرمت و دفع اثم بر وجه رخصت ترخیه قائل اند و
باشارت این آیه بعضی فمن اضطر فی مخمصة الی قوله غفور رحیم تمسک میکنند وجه قول اکثر آنست که اشارت
مذکوره معارض است مر مضمون استثنا آیت و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه او تعارض
بین الاثنین موجب تساقط است و بعد تساقط اباحت که اصل است بر حکم استصحاب باقی ماند **یَسْئَلُوْنَکَ**
مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ روایت کرده اند که عدی بن حاتم رضی الله عنه پیش پیغامبر صلعم گفت انا قوم
نصید بالکلاب و بالبزاة فمن الصید ما ندرک ذکوته و منها ما لا یدرک بدین عبارت حکم صید صید پرسید
این آیت در شان او نازل شده این جمله برای حکایت سوال مذکور و تلقین جواب مسطور معترضه آمده ما
ذا احل لهم یعنی ما الذی احل لهم مبتدا و خبر است جمله مبنیه سوال است یا مفعول دوم است مر یسئلونک بنا و بل
یسئلونک یعنی ما احل لهم و استعمال ضمیر غائب در ماذا احل لهم در هنگام حکایت سوال ایشان است اگر چه
در وقتی که صدر سوال ازوی نموده ماذا احل لنا بصیغه متکلم بود معنی اینست می پرسند ترا ای محمد چیست
که حلال کردانیده شده برای ایشان و چیست که دستوری داده شده بخوردن و انتفاع بدان **قُلْ اُحِلَّ**
لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ قل جمله مستانفه است چنانکه کی چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم یسئلونک ماذا
احل لهم شنید گفت ماذا اقول لهم حین یسئلونی ماذا احل لهم فقیل له قل احل لکم الطیبات معنی آنست

نک

بر و حلال کردانیده شده است برای شما طیبات یعنی جانوران مذبوحات **وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ**
مُكَلِّبِينَ عطف است بالطیبات مضاف اند و محذوف است ای و مصیدات و ما علمتم من الجوارح معنی
اینست و بر شما حلال کردانیده جانوران شکار کرده شده جوارحی که تعلیم کرده اید بتادیب و تخویف شکار
آموخته اید و آن در سگ و امثال او آنست چون شکاری بگیرند منتظر رسیدن مرشد باشند از خوردن شروع
نکنند و در سباع طیور آنست که بخواندن باز گردند و امر مرسل را بامتثال نمایند **تُعَلِّمُونَهُنَّ**
مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ حال است از ضمیر مکلبین یا حالی دیگر است از فاعل علمتم یا جمله مستانفه است
برای بیان کیفیت تعلیم معنی اینست تعلیم میکنید شما جوارح را از طرف تعلیم در کلاب در هنگام خوردن
زدن و زجر کردن و در سباع و طیور خشم و دوختن چنانچه دانید کان این کار میدانید و تعلیم جانور را
میتوانید **فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ**
فا سببیه است و اذکروا اسم الله علیه عطف است بر کلوا معنی اینست پس بخورید آنچه ایشان بگیرند
و در خوردن آن مشغول نشوند و برای شما نگاه دارند و شما نام خدای را بران صید در وقت ارسال
در زکوة اضطراری یاد کنید و تسمیه را چنانچه در زکوة اختیاری می آرید بیارید نام خدای در وقت تیر
انداختن و ارسال کردن جوارح باید چنانچه در زکوة اختیاری وقت ذبح کردن شاید **وَاتَّقُوا اللَّهَ**
عطف است بر آیات سابقه معنی اینست بترسید از خدای در فرق کردن میان حلال و حرام و تجاوز مکنید از
شرع پیغامبر علیه الصلوة والسلام **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** والجمله بهر دو معنی با عنبر
تقوی است تعلیل است بر مضمون جمله واتقوا الله دلیل است و چون امر بتقوی ملوح مضمون جمله بود بتقدیم
ملوح تاکید جمله سابع بود معنی اینست بدرستیکه خدای شتاب است حساب او و این کنایت است از قرب
قیامت یا شتاب است حساب او چنانچه گفته اند که حساب پیشینیان و پسینیان در اندک از بلکه زدنی حرب
خواهد گشت و بانفرام خواهد پیوست و بدانکه شکار که جوارحی که معلوم هم نباشد از جهت جهل بکیفیت شکار
اجل نپذیرد و کسب ایشان که صادر از نادانی و جهل بود در رونق نگیرد همچنین عمل آدمی که نه مبنی بر علم بود و
بنادانی و جهل حاصل بود نزدیک خالق و خلق وقعی و وقری ندارد و عاقل آنرا کسب جز عمل نیک بنده

ازدری شرف علم که ظهور در سلک باید صید او را پاک سازد و جانوری را در شکار او کشته شده در
خواری کرده مردار ببیند از حجاب علم را در هنگام غفلت و بیکاریست عبادت پندارند و عبادت جاهل را
بهیچ وقت دان آن ندانند و او کردن آن بر قاعده علم نتوانند محض بیکاری و موجب بزه کاری شمارند
الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ الیوم هم بمعنی الیوم است که بالا گذشته است ظرف است منصوب
است با احل و جمله مقرر است مر جمله سابق معنی اینست اکنون یا امروز حلال کرده شده بر شما طیبات یعنی
ذبیحات یا امور مستطابه غیر خبیثه که دل آنرا خبث نداند و طبع آنرا قذر نپندارد چنانچه جای دیگر گفته
یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث **سوال** حل طیبات پیش ازین ثابت بود تقیید او بالآن والیوم
چگونه روی نمود **جواب** امروز یا اکنون بیان طیبات تمام شد بعد ازین بیانی دیگر حاصل نخواهد گشت
و در احلال محلات وحی دیگر نزول نخواهد پیوست یعنی احلال طیبات که مقدر بود اکنون بیان روی نمود
لیکن از جهت جواز نسخ احتمال بسدل داشت اکنون یا امروز که احکام اکمل شریعت و اتمام نعمت است از نسخ
امان یافت پس چنانست که حکم او حل امروز آمده و ریختال یا درین روز حلال شده چنانچه شخصی با که شبهه
شده بود و در ورطه هلاک میبود چون از آن ورطه ایمن شود و از آن معدنه خلاص یابد گویند
امروز زاده شده و امروز از شکم مادر بیرون آمد **وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ**
حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وطعام مرفوع و ابتدا است حل لکم خبر مبتدا است و
جمله عطف است بر جمله سابقه یا حال است و جمله وطعامکم حل لهم عطف است بر وی **معنی** اینست و طعام اهل کتاب
یعنی ذبیحات ایشان مر شما را حلال بود و طعام شما یعنی ذبیحه شما مر ایشان را حلال باشد و طعام در هر دو محل
بیان ذبیحه گشت و اطلاق او بتقیید پیوست چه حل غیر ذبیحه از وجوب و ثمار مختص بغلقی نبود و مخصوص
به اینی نباشد و بعضی مطلق طعام مال ایشان را بیان دیانت ایشان بود بیان حکم و نصب شرع در حق
ایشان نباشد که ایشان مأمور باشند پس از ایمان مخاطب بشرایع نه اند **وَالْمُحْصَنَاتُ**
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ
قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ

الکعبین بنصب وجر خوانده اند بنصب عطف است بر ایدیکم وبجر عطف است بر روسکم ومسح باها محمول
باشد وتخفف بار جلکم مجرور ومعطوف بر ایدیکم باشد واز جهت جوار روسکم بر طریق جحر ضب خرب بود
واین آیه قرات بغیر حالت تحقق حمل کنند ومیان دو قرات تعارضه بحمل رد وحال توفیق دهند سوال
بر تقدیر قرات نصب بعطف بر ایدیکم وبودن له حمل مصول وحمل او بر غیر حاله تحقق تعلق الی الکعبین
مستقیم می آید زیرا که غسل تا کعبین فرض است وکعبین در غسل همچو مرافق داخل می باشد وبر طریق
جر بعطف بر روسکم وحمل بر حاله محمود بودن او ومتعلق مسح تعلق الی الکعبین مستقیم است بنود جه مسح
تا کعبین فرض نیست بلکه مقدر سه انگشت باشد جواب تقدیر الی الکعبین غایت محل مسح است نه غایت
فعل مسح یعنی مسح کنند بر پایها که وقوع محل مسح از روس اصابع تا کعبین است معنی اینست پایها خوش را
تا نشتالنگ بشوئید در ان حال که موزه نپوشیده اید یا کوئید بر پایها خوش در ان حال که موزه پوشیده باشید
سه انگشت دست از انگشتان پای تا نشتالنگ مسح کنید بر تقدیر اول غایت غسل باشد بر تقدیر دوم غایت
محل بود سوال ایدیکم وارجلکم جمع است وجمع چون مقابل جمع کرده مقتضی انقسام احاد الی الاحاد بود بر
طریق رکب القوم دوابهم باشد شستن یک دست ویک پا در خطاب در آمد فرضیت غسل دست دوم وپای
دوم بچه ثابت شود جواب از جهت مشاکله ومساوات بودن هر یکی منتهابدان از یمین ویسار رضاعه بر پا
منتهااست از فوق وتحت تن واین را از باب دلالت نص دارند وثابت بفحوی میدارند وبعضی گویند غسل
دست دوم وپای دوم بفعل پیغامبر است واین درست بنود جه فعل پیغامبر نزدیک علما موجب نباشد
چنانچه در کتب فقه آمده ودر اصول فقه تحقیق شده وبعضی گویند فرضیت دست وپای دوم باجماع بود
این نیز درست نباشد باجماع بعد وفات پیغامبر علیه السلام حجت شده فرضیت شستن دست دوم وپای
دوم در عهد پیغامبر آمده برای او دلیلی باید که در حیات پیغامبر علیه السلام دلیل بود وجحتی باشد که در
زمان رسول علیه السلام حجت باشد وبعضی اضافت ایدیکم وارجلکم برای جنس دارند وفرضیت غسل هر دو
دست وهر دو پای بر ارادت کل بعبادت نص بنیاد ارند سوال مرافق را جمع کرد وکعبین چرا تثنیه آورد
جواب در هر دو دستی یک مرافق است صیغه جمع بطریق انقسام احاد مستقیم بود ودر هر پای دو کعب است

ازا برادن شیجاره نباشند وان کنتم جنبا فاطهروا این جمله عاطف است بر فاغسلوا
وجمله شرطیه که جزا او امر است حکم امر دارد واگر اینجا ان کنتم محدثین فاغسلوا احکم تقدیر کننده است
جمله شرطیه باید معطوف علیه این آید واگر باشید شما جنب لفظ جنب واقع بر واحد وجمع شود واینجا محمول بر
جمع است معنی اینست واگر باشید شما خداوندان جنابت سه مبالغت در پاک کردن اندام محمول
وآنچه شستن بدان امکان دارد وغسل آن معقول را در معرض خریت بنیاد وبشوئید وجنابت و
اسباب جنابت در کتب فقه مسطور است بر میان اهل اسلام مشهور است وان کنتم مرضی
او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم
وایدیکم منه بعضی ائمه تفسیر از کلمه او معنی واو جویند برین طریق گویند واگر باشید
شما مریضان یا مسافران واگر بیاید جماعتی از شما از زمین نشیب لمس کنند زنان سوال چون
او بمعنی واو باشد لازم آید که شرطیه تیمم مرض یا سفر که مجتمع با حدث وجنابت بود باشد این آیت کور
منضم بیان حکم اصحا مقیمان بنود در ثبوت تیمم در اصحا مقیمان دلیلی دیگر حاجت باشد آیت وافی بحکم
تیمم بود اولی آنست که او بر حقیقت خویش دارند وبمعنی واو پندارند کلام را بقرینه سیاق کلام در
دو محل حمل وحذف معطوف کنند تقدیر چنین بود فان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط
او لامستم النساء ای ان کنتم مرضی او مسافرین واحدثتم او جنبتم او جاء احد منکم من الغائط او لامستم
النساء وکنتم اصحاء مقیمان بود کلام بغیر حذف معطوف مستقیم باشد معنی اینست واگر باشید شما
مریضان یا مسافران وبرسد شما را حدثی یا جنابتی یا برسد شما را حدثی یا جنابتی وشما تندرستان مقیم
باشید یا گوئید واگر باشید شمای محدثان وجنبان مریضان یا مسافران یا محدث شود وجنب میکرد
تکار شمای اصحا ومقیمان پس از جهت تعذاب بر قدر یک گروه یا از جهت مرضی از استعمال آن قادر نه
استعمال او نباشید چنانکه خوف عدو یا خوف صلوة خلف چون صلوة عید وجنازه بود پس زمینی را
که پاک است قصد کنید پس روهای خویش ودستهای خویش را بدان سائید جواب ترتیب تیمم جماعت بر

یکی از غایط چگونه آید وصحت معنی آیت که اگر محدث شود یکی از شما همه تیمم کنید چگونه روی نماید سوال
مخاطب بخطاب جمع هر یکی علاحده بود ومنافی تعلق با حد غیر معین نباشد جواب او چنینکه احد بود چرا
نیاورد با آوردن او چا با واحد متکلم اطناب چرا کردتا آنکه احد بهی از غایت بروجه غیبت بود وموا جهه
محی اطناب هیئت سوی فعل شنیع نشود مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ
وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ اینجمله با معطوف خویش تدییل است چون از امر بوضو وغسل بتطهر ون تعبیر
خلق در حالة عجز تیسیر واز میان اصل وخلق اتمام نعمت مفهوم بود اینجمله با معطوف خویش تاکید مفهوم
کلام سابق باشد ولام در هر سه محل زایده است تقدیر ان معنی اینست نمیخواهد خدای در التزام وضو وغسل
وخلف ان ایشان که بر شما دستوری کرده اند بیا بزه کاری ورنجی برساند لیکن میخواهد که پاک کرداند شما را
از لوث حدث وجنابت واز آلایش جرعه ومعصیت چه در حدیث است چون بنده مومن وضو میکند بمضمضه
دهن واستنشاق بینی گناه میرود وبشستن روی گناه توجه ونظر زایل شود تا آنکه از پلکهای چشم زلاز
مژها ویلک فروجی افتد وبشستن دست احد وبطش وانچه بدست تعلق دارد وحمله کردن تا آنکه از ته
ناخنان دست بیرون میرود وچون مسح سر کند گناه سر بریزد چنانکه از سوراخها گوشها بیرون
وچون پاها بشوید گناه پا بر پا نماند تا انکه از زیر ناخنان انگشتان پا در دمان اید ودر حدیثی دیگر
است چون مردی با زنی برای غسل جنابت میخیزد خدای با فرشتگان مباهات میکند ومیگوید ای
فرشتگان بنگرید بنده از بندگان من برای غسل جنابت ایستاده واسرار اماه من برای پاک کردن
خویش قدم نهاده گواه شوید که عمل ایشان پسندیده وگناهان ایشان را آمرزیدم بر شما تمام کند برکت
ونعمت خویش را بر شما یعنی بر ایمان وارد ودر حدیث است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم از کسی دعا اللهم انی اسالک
تمام النعمة شنید او را از تمام نعمت پرسید گفت هیچ میدانی که تمام نعمت چیست گفت بیان کن یا رسول الله
جز تو لایق بیان کیست پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت اصل نعمت ایمان است وتمام نعمت بر ایمان
ودر راه آوردن جنان است وبعضی گفته اند تمام نعمت دیدن منعم بود ودیدار نعمت ونعمت دنیا

ذلک وافلدا انها لک وابدانکه وضو عملی است که متوضی را بسمات سعادت سازد وبسمات اصحاب عبادت
متسم گرداند انوار آثار وضو در اعضا ظهور یابد هر که بیند انوار عبادت وآثار سعادت در روی
دوست او دریابد در حدیث است ان امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء یوم القیامة لعلکم تشکرون
ای لتشکروا استعمل لعل بمعنی لام که وهو ترتب المسبب علی السبب تشبیه ترتب الرجو علی موجب الرجا
علی الاستعارة التبعیة واین متعلق است بتیم نعمت معنی اینست وتا تمام کند خدای بر شما نعمت خویش را
تا شما شکر نعمت بجا آرید وحق نعمت بگزارید ومستحق افزون نعمت باشید وبر حکم لئن شکرتم لازیدنکم
در استحقاق مزید نعمت در آیند سوال بعد اتمام نعمت چه جای افزونی بود وچه محل مزید باشد جواب
نعمت خدا را نهایت نیست اتمام بمعنی احکام ابتداء المعنی است وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ
عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ اینجمله معترضه است برای ذکر باعث
بر اطاعت تکلیف وسبب طاعت وتواند بود که عطف بر شرطیات سابقه بود ومراد از نعمة
الله بالنعمت ایمان است بر تر همه نعم ومعظم آثار کرم وامتنان است وتواند بود با رادت کل جنس
استغراق همه نعمتها مراد شود واز میثاق مذکور میثاق الست بربکم قالوا بلی متضمن ایمان وسمع
طاعت بود مراد بود بعضی گویند میثاق مذکور بیعت رضوان است که زیر شجره بود که آنرا بیعت رضوان گویند
پیغامبر علیه السلام از یاران بسمع وطاعت واخلاص در طاعت وی نموده وتواند بود از ایشان مذکور
میثاقی که متضمن قبول دین اسلام وگرویدن است پیغامبر صلی الله علیه وسلم مراد بود وآن میثاق سمع
وطاعت است در امتثال اوامر ونواهی واقامت طاعت وترک فساد وتباهی باشد وتواند بود از
میثاقه الذی واثقکم با رادت کل جنس بر وجه استغراق جمله مواثیق مذکور مراد شود همه مواثیق سطور
در تحت آن در آید معنی اینست ای مومنان نعمت ایمان را با همه نعمتهای خدا را بر شما فایض شده است یاد کنید
وعهدی ومیثاقی که با شما نقض کرده است دل بر یاد داشتن آن گمارید وچون نعمتها وعهدها او را
یاد کنید عقل سنند که عهدها ونعم البر مرد وبروفا میثاق آن شروند إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا اذ قلتم ظرف است مر واثقکم ای واثقکم وقت قولکم هذا معنی اینست یاد کنید نعمت را

اجتناب از

صفت است بر نعمة الله متعلق است بنعمت که متضمن معنی انعام است معنی اینست ای مومنان نعمت خدای که بر
شما فایض شده و انعام خدای که در باب شما آمده یاد آرید و شکر و سپاس آن بجا آرید شکر نعمت نیز
عقدی از عقود دین و حقی از حقوق رب العالمین است روایت کرده اند از پیغامبر علیه الصلوة والسلام
منذر بن عمر را با جماعتی برای بنی عامر نامزد کرد چون منذر مذکور در راه دل بر اعتماد کردن بنی سلیم که
که معاهد بود نهاد و آمد منذر در مقام ایشان در آمد و میان ایشان فرود آمد مقصود خویش از ایشان
بگفت و راز از ایشان بنهفت بنی سلیم در عهد راسخ نبودند با مسلمانان در کشف سر خیانت نمودند
بنی عامر را خبر کردند و ایشان را بر استعداد کردن جنگ و ستیز نمودن آوردند عامر مستعد شده بر ایشان
آمدند چاه اشارت کردند چون دوم روز ایشان که یکایک افتادن بر بنی عامر بود دست نداد ناگاه
با ایشان بعد هشیاری و مستعد شدن ایشان افتاد بجنگ پیوستند محاربه عظیم کردند منذر و جماعتی
که برابر او بودند همه شهید گشتند وقت روان شدن ایشان از مقام بنی سلیم شتری که منزل میان ایشان
چهار نفر بود رمید منذر از گذاشتن چهار نفر مذکور از جهت طلب شتر چاره ندید چهار نفر مذکور
با منذر بعد یافتن سوی مقصود راندند مقداری راه نشتافته بودند و در پیوستن [illegible]
نمودند عورتی پیش آمد از حال تلف شدن لشکر و پیوستن ایشان بشهادت خبر کرد خبر مذکور کردند
ایشان را و باز گشتن بر پیغامبر برای رسانیدن این خبر آورد یکی از ایشان گفت من بدانجه یاران
روی می آرم باز گشتن بانها مصلحت ندارم ایشان رفتند و از نظر غایب گشتند او جانب بر مقام
متوجه گشت و بسرعت بمقتل اصحاب پیوست دید که کفار کار اصحاب فارغ کرده و در قسمت اموال
ایشان آورد حمله کرد موازنه ده نفر از ایشان زیر تیغ آورد آخر کشته گشت و بسعادت شهادت
پیوست سه نفر مذکور که در رسانیدن خبر بپیغامبر مصلحت دیدند چون در مدینه رسیدند مردی را دیدند
می آید و از غیر مدینه مینماید پرسیدند که از کدام قبیله گفت از بنی عامر ایشان دانستند این از قبیله است
که اهل آن یاران ما را کشته اند سزا او را کشتن است فرود آمدند او را کشتند و با او دو بود چند دینار
بود و استدند چون پیش پیغامبر صلعم آمدند خبر کردند خبر مذکور پیش ایشان بپیغامبر رسیده بود

صلی الله علیه وسلم فرمود که او از بنی سلیم بود و بنی سلیم معاهد بودند او را چرا کشتید و جریمه قتل معاهد را
چرا مرتکب گشتند ایشان گفتند که او خود را از بنی عامر گفت و حربی بودن خود را نهفت بعد آن
اولیاء مقتول از بنی سلیم آمدند طلب قصاص مقتول از قاتل کردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جهت آنکه
قتل مذکور بسبب خطا بود حکم در باب ایشان بدیت فرمود اداء دیت از قتل ایشان خواست مالی در آن
موجود نمانده برای استقراض طلب تقدمه جزیه جانب یهود رخ آورد با شش نفر خلفاء اربعه و طلحه و
عبد الرحمن رضی الله عنهم جانب ایشان توجه کرد و غرض مذکور با ایشان گفت قبول کردند و باکرام و
تعظیم روا آوردند میان خویش گفتند اینچنین روز باز نیابیم می باید که امروز در کشتن او بشتابیم پیغامبر را
یاد آنرا بزبان داشتند و خود با استعداد کشتن پیغامبر و یاران شتافتند پیغامبر را علیه السلام جبرئیل
صلوات الله علیه خبر کرد به بیرون آمدن آورد و بر طریق بیرون آمدن آگاهانید و صورت رای ایشان
باتفاق مهران گردانید پیغامبر علیه السلام بیرون در استاد چون دیر شد ابوبکر از حال پیغامبر پرسید
پیغامبر بر وی این قصه گفت و خود بیرون آمد و ابوبکر با جای خود استاده کرد بعد از آن عمر بیرون آمد
ابوبکر عمر را بانحال باز دید و خود بیرون آمد او را بجای خود ایستانید همبرین طریق همه بیرون آمدند
و با پیغامبر در مدینه در آمدند چون کافران مذکور ساخته شدند و برای کشتن پیغامبر گرد آمدند بعضی
گفتند من محمد را دیدم که با یاران در مدینه آمد کافران مذکور بمقصود رسیدن نتوانستند خایب و خاسر گشتند
شوق کننده خدای عز و جل بر حکم والله یعصمک من الناس عصمت خویش برو کمانست و او را از شر ایشان
نگاهداشت در این آیت نعمت عصمت مذکور یاد میدهاند و لزوم شکر نعمت را امر میسر میگردانند و بعضی
گویند روزی پیغامبر علیه السلام از جنگی باز گشته بود در وقت گرمگاه در سایه درختان مغیلان استراحت
نمود و تیغ خود را بر شاخ درختی آویخته داشت و دل در اندیشه خوف و خطر نیز داشت و درختان مغیلان
متفرق و از یکدیگر دور بودند از یاران پیغامبر هر یکی سایه درختی گرفته متفرق شده غنوده بودند ناگاه
اعرابی بر پیغامبر رسید تیغ پیغامبر را از نیام کشیده بر سر پیغامبر آورد و گفت امروز ترا از من که نگاه دارد
از کشتن تو که باز میدارد پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه بار فرمود الله الله الله یعنی الله تعالی نگاه خواهد

دانست اعرابی مذکور تیغ پیغامبر در نیام کرد و روی بفرار آورد یاران قصد او کردند پیغامبر یاران را باز
داشت و دل بر دنبال کردن او نکماشت این آیه یاد دهانیدن نعمت عصمت مذکور است و بعضی گویند
قریش دل بر کشتن پیغامبر نهادند مردی را برای کشتن فرستادند آمد و دل به کشتن پیغامبر نهاد حق
سبحانه و تعالی پیغامبر را از شر او نگاه داشت این مقال یاد دادن است آنا نکال **اِذْ هَمَّ قَوْمٌ**
اَنْ يَّبْسُطُوْٓا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ اذ ظرف
است مر ظرف مستقر را یعنی علیکم با مر معنی انعام که مضمون نعمت است ان یبسطوا الیکم ایدیهم مفعول
است مر هم قوم **معنی** اینست یاد کنید نعمتی را که کاین بود بر شما از خدا یا گویند یاد کنید انعام خدا
بر شما در هنگامی که قصد کردند که دراز کنند دستها این شما از شما باز داشت و شما را از شر ایشان
نگاهداشت **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** عطف است بر اذکروا **معنی** اینست و از خدای بترسید و از عقوبت او
بپرهیزید **وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ** واو زایده است یا محمول است بر قد
اجای و اما علی الله فلیتوکل المومنون انجمله معطوف است بر واتقوا الله بر وجه التفات از خطاب
سوی غیبت **معنی** اینست و توکل کنند مومنان بر خدا و کار خود را بدو بسپارند و روی بطاعت
فرمان بردار او آرند **وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ** و درایات
سابقه بیان جمله و فوا بالعقود بود و بعد بیان ان جمله مذکوره بیکرار یا ایها الذین آمنوا و
خواهد بود انجمله تا آخر بیان دو کلام متصل معترضه بود اعتراض او از جهت ذکر قصه بنی اسرائیل و ذکر
ساختن بعضی از ایشان نقیبان حامل الام در جواب قسم محذوف است ای اقسمنا لقد اخذ الله میثاق
بنی اسرائیل خبر را از جهت اظهار اهتمام در اعلام تاکید کرد و جمله را سوگند بقسم لام آورد و اخذ میثاق
سوی اسم ذات ببینه کرد از جهت اجلال و اعظام میثاق مذکور نیست سوی اسم ذات بلا لام دید **معنی** اینست
و هر آینه بدرستی گرفت خدا جل و علا میثاق بنی اسرائیل **وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ**
عَشَرَ نَقِيْبًا نقیب سر قوم را گویند که متفحص احوال ایشان باشد و ایشان را بر صلاح و نیکی دارد
بنی اسرائیل دوازده سبط بودند بر هر سبطی سری تعیین بود که قیام بامور ایشان مینمود و انجمله عطف

برجمله اخذ الله یا حال است بتقدیر قد ای لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وقد بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا
و در جمله التفات است از غیبت سوی تکلم یعنی بعث الله نگفت بعثنا گفت چه در تغیر اسلوب سامع متنبه
بشود مضمون کلام بنظر از نظر استواری می پیوندد **معنی** اینست و برانگیختیم از بنی اسرائیل دوازده کافر
فرمانند و سا محظا صلاح و فساد ایشان میدیدند و اشغا است بظلوم میشدند و در تفحص
حال ایشان می بودند و در اصلاح امور ایشان کوشش مینمودند **وَقَالَ اللّٰهُ اِنِّيْ**
مَعَكُمْ و عطف است بر بعثنا درین نیز التفات است از تکلم سوی غیبت **معنی** اینست و گفت خدای
عز و جل مر بنی اسرائیل مر دوازده نقیب را احد منتی که منم مصرت و علم با شما ام بحال شما عالمم و شما را ناصر
و مولا ام چه هر که با کسی باشد عالم بحال او و ناصر او بود **لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وَ**
اٰتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِيْ وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ وَ
اَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ
سَيِّاٰتِكُمْ وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ و لام لئن اقمتم الصلوة توطیه قسم است و بالا و قسم مقدر است اقسمنا جزا و شرط باشد
و جمله لئن اقمتم الصلوة تا آخر معترضه است برای بیان جزا مومنان مصلی و مزکی و گزیدگان عهد ایمانی
و وفا کنندگان عهد مسلمانی **معنی** اینست سوگند میخورم که اگر شما نماز را بر پای دارید و از هیچ و فنی فوت
نکوه بدهید و بفرستادگان من ایمان آرید و ایشان را تبوقر و تعظیم بنشان شد و از اجلال و اعظام ایشان
کوشش نمائید و از ایذاء و اهانت نگاه دارید و هر عبادتی که ایشان فرموده اند بجا آرید و خدای را
قرض نیکو بدهید یعنی بر بندگان خدای تصدق کنید تا بر طریق قرض بدل آن بازیابید هر
آینه بدیهای شما را در غفران آریم و هر آینه هر اینه در جنانی که روان است زیر آن جویها در
آریم **سوال** در تقدیم ذکر صلوة و ذکر ایمان که مقدم بر همه عبادت است نکته چیست تا خر او تا خها ق
تقدیم بر وجه مبنی است **جواب** ایشان بر سبیل کتابیت از اعتقاد و کردن بر همه ارکان دین بود تا خر او با عبادا
عنی بافتی عنه تعمیم بعد تخصیص یا بند **فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ**

بما كانوا يصنعون تذييل است و گويند كه ان از النصارى كسانى اند كه درين نصرانى دارند چه كسانيكه گويند
اين سخن اند بر حكم ظاهر نصرانيان گفتن اين سخن كنايت از بودن ايشان نصارى است هم ازين جهة
من الذين قالوا انا نصارى گفت من النصارى نگفت چه اگر من النصارى گفتى تصريح بنصارى بودن
ايشان بودى و كنايت ابلغ است از تصريح و درسوف ينبئهم الله التفات است بعد ذكر اغرينا **معنى**
اينست و از كسانيكه انا نصارى گفتند يعنى نصرانى هستند ميثاق گرفتيم و وثوق عهد معاهده بستيم بر
ايمان آوردن بخداى و رسول عيسى و جميع پيغامبران و بر اتباع هدى پس فراموش كردند بهره از دنيا
در رفتند نصيب خويش را از انچه بدان از ايفاء عهد افتادن بنده داده بودند پس اغرا كرديم يعنى بر
افلانيديم ميان ايشان عداوت و كينه و دشمنى و صفينه تا روز قيامت و سرانجام اين نزاهد
بعمل ايشان اگاه كرداند و بدانچه كرده اند باگاهى رسانند نامهاى خود خوانند كردار هاى خويش دانند

يا اهل الكتب قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيرا
مما كنتم تخفون من الكتب ويعفوا عن كثير در آيت
سابق ذكر اهل كتاب بر وجه غيبت بود و درين آيت ذكر ايشان بر وجه التفات از غيبت سوى
خطاب روى نمود و قصد بكلام نداييه براى تنبيه است ما انجمله معترضه است براى بيان آنچه اين نزاهل
كرد و چيزى كه اين نزا نبايد آورد **معنى** اينست اى اهل كتاب بدرستى آمده است بر شما فرستاده ما بيان
از انچه از توريت مى پوشيدند چون حكم رجم ميكنم محمد و بشارت و سيفته و بيان ميكند براى شما بسيارى
از جرائم شما عفو ميكند و بنزودى در عقوبت نمى افكند **قد جاءكم من الله**
نور و كتب مبين يهدى به الله من اتبع رضوانه
سبل السلام ويخرجهم من الظلمات الى النور باذنه
ويهديهم اليه صراطا مستقيما • يهدى به الله صفت ديگرست
كتاب را من اتبع رضوانه مفعول است مر يهدى به سبل السلام مفعول دوم است و يخرجهم عطف است بر يهدى
و يهديهم الى صراطا مستقيما عطف است بر يخرجهم و قد جاءكم من الله نور تاكيد است مر جمله قد جاءكم رسولنا

يبين لكم كه بالا گذشته **معنى** اينست بدرستى آمده است بر شما نور يعنى رسولى كه همچو نور است در نفس خويش
ظاهر است دين را مظهر است و كتابى ظاهر اللفظ و المعنى جدا كننده باطل از حق يعنى كتابى كه خداى بر ان
كناه ردى كند رضاء خدا را بها دار السلام يعنى بهشت نمايد و تواند بود سلام صفت خداى باشد
معنى كلام يهدى به الله من اتبع رضوانه سبل السلام اى سبل رضا الله اند و تقييد هدايه را سبق استعداد بايد
و تقدم قابليت شايد كه هر دلى بنه بپذيرد و هر تنى پينه سامان نگيرد بدانكه انوار افتاب جه سرد هد و صلح
بالا داورى چه نفع كند و خداى ايشان را از تاريكيهاى جهل بروشنائى علم بيرون آرد در روشنائى
ايمان و نور يقين باذن و مشيت خويش ثابت دارد و ايشان را سوى راه مستقيم يعنى دين قويم راه نمايد
ودر و فق كار و تابش انوار افزايد جمع كردن ظلمات و مفرد آوردن نور اشارت است سوى تكثير
انواع كفر و از جه ايمان عبارتست و تصديق جميع چيزى كه آنرا پيغامبر از خداى آورده بر وفق الفاظ
پس ايمان مفهوم واحد بود و كفر با نكار هر ركنى از دين و هر حكمى ثابت بيقين حاصل است متعدد
باشد **سوال** ذكر هدايه سوى صراط مستقيم بعد ذكر هدايه سوى سبل سلام تكرار بود و گفتن يك سخن
دوبار بايسته وان بى حاجت نشايد و بى نكته نبايد **جواب** تواند بود كه اول بيان هدايه و تعلق
بهادى بود و يخرجهم من الظلمات الى النور بيان اهتدا و تعلق بمهتدى باشند و يهديهم الى صراط مستقيم
بيان برهان دارند و تواند بود كه مراد از اول هدايه شريعت و از دوم هدايه طريقت و از سوم
هدايه حقيقت بدارند **لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح**
ابن مريم لام در جواب قسم محذوف است اى قسم لقد كفر الذين الاية جمله ان الله
هو المسيح ابن مريم مقول قالوا واقع شده از جهة انكار كافران موكد آمده اينجمله نيز حكايت از اهل
كتاب در بيان شناعت گفتار ايشان است و جمله لقد اخذ الله ميثاق بنى اسرائيل تا آخر نيز حكايت
از اهل كتاب و بيان شناعت كردار ايشان بود هر دو جمله در غرض برابرند بر يك نوع اينجمله مقرر
آن جمله است هم ازين جهة فصل كرد بغير حرف عطف آورد و جمله يا اهل الكتاب قد جاءكم رسول
است بين كلا بين متصلين چنانچه بالا گذشت و نكته اعراض تحرير پوست **يعنى** اينست نسبو كنند

میکنم هر آینه بدرستی که کافر گشتند کسانیکه ان الله هو المسیح ابن مریم گفتند یعنی مسیح را با خدای اتحاد
جستند مسیح که پسر مریم است اله دانستند و این از ایشان مکابره صحیح بود و بینش اهل خرد سخن
نابوده و ناپسندیده بود جسمی را که مخلوق مسبوق بعدم است بسمات و علامات حدوث متقسم بعلم
محدود و متناهی است موصوف بصفات منافیه الهی است اله گویند و در راه مکابره و بطلان پویند قل

فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح
ابن مریم وامه ومن فی الارض جمیعا استفهامیه

برای انکار است من الله حال از شیئا آمده است از جهة نکارت ذو الجلال مقدم شده ای فمن یملک شیئا
حال کونه من الله فا برای تعلیل است ان اراد شرطیه است متعلق جمله انکاریه سابقه مفید خبر اول است
وجمله مقول قل است ای قل هذا الکلام المتضمن التعلیل علی کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم
وقل جمله مستانفه است چنانستی که چون پیغامبر علیه السلام کلام ناشایسته شنید باذا اقول لهم گفت
بر وجه استیناف فرمان شد قل فمن یملک من الله الهم معنی اینست بگو که مالک است غیر یا که کانی از
خدا باشد دگر را قوت دور کردن آن بود اگر نخواهد مسیح را که مریم است و مادر او را هم هلاک کند
و هر که در زمین کلا و جمله در عذاب افکند کسی را درین معرض است با خدای چه نسبت بود و ذاتی را
که درین ورطه است با الوهیت چه ملائمت باشد در تفسیر آورده مراد از جواز تعذیب جواز قدرت است جواز
حکمت نیست انتفاء حکمت نفی قدرت و معنی است **ولله ملک السموات والارض**
وما بینهما یخلق ما یشاء والله علی کل شیء قدیر وجمله
ولله ملک السموات والارض تذییل است وجمله یخلق ما یشاء حال است یا تعلیل است وجمله والله علی کل
شیء قدیر عطف است یا حال است یا تذییل بعد تذییل است معنی اینست و مر خدا راست ملک آسمانها
و زمین و ملک آنچه میان آن و این است آنچه خواهد بیافریند و آنچه نیست او بوجود و حصول گویند و
خدای بر هر چیزی تواناست هم چیز از ایجاد و اهل آنکه در تحت قدرت خدای جل و علاست **وقالت**
الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه روایت کرده اند

پیغمبر صلی الله علیه وسلم یهود و نصاری را از عذاب خدای ترسانید و ایشان لحوق عذاب بعصیان ربیا
دان زن نحن ابناء الله واحباؤه فلا یعذبنا گفتند و بدین دعوی رهایش از عذاب جستند این آیة
نازل گشت و مقال ایشان ورد آن بیان پیوست در آیة سابقه حکایت گفتارها ناپسندیده اهل کتاب
بود درین آیة حکایت از گفتاری دیگر از گفتارها ناپسندیده ایشان روی نمود و اینجا عطف است بر مضمون
کلام سابق ای قالوا ما قالوا وقالت الیهود والنصاری کذا وکذا معنی اینست گفتند یهود و
نصاری ما هم ابناء و احبای خدا ابنا شیم معذب و قیل بعقوبت و عذاب و بلا و اینکه خود را ابنای الله
خوانند بتربیت از آنکه عزیر را یا عیسی را ابن الله دانند **قل فلم یعذبکم بذنوبکم**
این قل نیز مستانفه است چنانچه در آیت سابقه گذشته فا در فلم یعذبکم بذنوبکم سببیه است جواب آن
مقال است برای این سوال میشود بر استفهام توبیخ است معنی اینست بگو ای محمد اگر باشید شما ابنا
خدای و دوستان او تبارک و تعالی پس چرا عذاب میکند شما را بجرایم و آثام شما با وجاع و آلام و امراض
و اسقام در دنیا و بمشاهده جهان سوخته و بمعاینه و اعلان مقرون گشته که آنرا نفی نتوانید کرد و در
غیر انکار نتوانید آورد و در آخرت بعذاب نار چنانچه خود لن تمسنا النار الا ایاما معدودات می
گویند بعذاب چند روزه اعتراف میکنند **بل انتم بشر ممن خلق** بل
اضراب است از مضمون کلام سابق معنی اینست نه چنین است که شما ابنا و احبا خدا اید بلکه شما آدمیان اید
از جمله آفریدگان اید **یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء** این جمله صفت
مملوک و مقرر مخلوقیت است معنی اینست بیامرزد هر کرا خواهد بمومن گردانیدن و بصلاحیت عفو
رسانیدن و عذاب کند هر کرا خواهد بنا دادن ایمان و میرانیدن بر کفر و طغیان این حکم چنانچه در حق
هم آدمیان است در حق شما نیز همین بیانست **ولله ملک السموات والارض**
وما بینهما والیه المصیر این جمله تذییل است مر جمله بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن
یشاء ویعذب من یشاء معنی اینست و مر خدای راست ملک آسمانها و زمین و از میان ایشانست سوی او
بازگشت همه مردمان است **یا اهل الکتب قد جاءکم رسولنا**

اینست وداده است شما را خدای دیان آنچه نداده است در زمانه شما هیچ یکی از جهانیان از کثرت عدد و
بسیاری عدد دیم دران شب او بنی اسرائیل از قبطیان بگریختن روا آورده فرعون با لشکر خویش از دنبال
ایشان کرده و در دریا بایشان راه داد و برای روشنای ایشان روز بها کناده و ششصد هزار مرد مقاتل
خارج از زاید در بیست ساله پیران و فرود هژده سال صبیان و غیر جماعت زنان بودند دوازده سبط
فرزندان دوازده پسر یعقوب هر سبطی پنجاه هزار روی بر و نمودند و از ظفر یافتن بر فرعون
بغرق شدن او و راه یافتن ایشان در دریا سایه کردن ابر در تیه و دادن من و سلوی و امثال
آن نعمتهاء جلیله که تخصیص بایشان بود و از امور عظیمه که ایشانرا روی نمود یَا قَوْمِ ادْ
خُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا
تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ
سابقه امر بیاد کردن نعمت کرد چنانست که سامع گفت و اذا فصیح بعید ذکر النعمه بر وجه استیناف گفت
یا قوم ادخلوا الارض الاتیه موصول با صله یعنی التی کتب الله لکم صفتی دیگرست ولا ترتدوا عطف
بر ادخلوا فتنقلبوا جواب نهی آمده فا بتقدیر ان منصوب شده **یعنی** اینست ای قوم در زمین
پاک و پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس یا زمین شام خدای شما را التشبه و تعیین ساخته
و با امن و فراخ بسیار اقامت نمایید و برپاشنها باز میگردید و رو مگردانید و بیشت
پس که زیان زده و خایب شده باز گردید **روایت** کرده اند که ابراهیم صلوات الله علیه در زمین بیت المقدس
آمده و کوهی از کوهها زمین مذکور بر آمد فرمان شد تا آنجا که نظر افتد از مقدار زمین تو باشد و از
تو فرزندان ترا میراث بود دران زمین دران وقت جباران ساکن بودند قد مادر از بیشتری
موازنه چهارصد گز یا چیزی کم و بیش داشتند و میان ایشان عاج بن عوج که نام مادر او عنق است
و بعضی عناق گویند دختر آدم صلوات الله علیه و او از میان دیگر در قامت و هیبت ممتاز میبود
بهیئت سه هزار و سیصد و سه گز و سر مای گز قد داشت ازین رو در سرفرازی که اسم دست خود
بند اشت آب از ابر خوردی و ماهی از قعر دریا بیرون آوردی در گرمی آفتاب پخته گردانیدی و

خوردی

خوردی و خورانیدی و سه هزار و ششصد سال عمر داشت تا زمان موسی حیات یافت و مادر او که عناق
بود هر انگشتی از آن او سه گز میبود و چهار انگشت او یک جریب زمین گرفتی و با این گرانی موازنه سیصد گز
زمین پیاده رفتی اول خونی که در جهان بناحق ریخت قابیل بود و اول زنائی که کرد از عنق مذکور دختر
آدم مادر عاج مذکور روی نمود چون از وزنا واقع شد خدای عز و جل او را ببلاها مبتلا گردانید و او را
بهلاک و فنا رسانید **حکایت** در قصه آورده اند که موسی با لشکر خویش نزدیک زمین مذکور فرود آمده
بود نقیب جای جاسوسی تعیین کرد ایشان عادی دید هر دوازده را برگرفت پیش پادشاه آورد و بعضی
گویند عاج بن عوج ایشانرا خود دید بیکبار بنشانت بیک کف دست خویش بر داشت در خانه آورد
پیش زن خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند میخواهند با ما جنگ کنند چه میگوئی ایشانرا همچو
گندم پیش تو افکنم زن گفت ایشانرا بگذار تا بروند و در قوم خویش حکایت کنند چون خبر مذکور نشنوند
نترسند باز گردند بعده یک اناری از باغ شکست برای خوردن پیش ایشان انداخت نیمه از انار مذکور با خود
ببرید چون ایشان خلاص بعده گفت شما بروید و نیمه انار مذکور با خود ببرید چون ایشان خلاص یا[فتند]
سوی لشکر رفتند یوشع از جمله دوازده نفر و کالوب در راه مشورت کردند و دل بعد دین آورد
که این خبر باید کرد و او را برآگاهی باید آورد چون در لشکر رسیدند کیفیت خویش پیش موسی در خلوت
باز دید بعضی ازین دوازده پیش زنان اینحکایت گفتند و این سر از ایشان نه نهفتند از ایشان این
خبر در لشکر شایع گشت و باشتهار و اشتهار پیوست خوف در دلهای ایشان در آمد و لشکر
بزدلی پیش آمد قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ
وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا
مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ • ان فیها مقول قالوست تاکید او از جهت آنست که
ترک پیغامبر علیه السلام برای تاختن انتقام امارت انکار مضمون جمله است بظهور علامت انکار
ذیل سامع منزله منکر نماید و ایراد جمله موکده باید وجه تاکید حال ثانیه همانست که در جمله اولی
گذشته و ذکر او به بیان پیوسته و جمله وان یخرجوا منها با جزاء خویش عطفست بر جمله سابقه که

انا داخلون از جهة ابراز وعد بر سبیل و کادت است یا از جهة آنست که من بعده حینئذ واطلاع بر نفی
ان چون امارت آنست سامع را مدعی این شرا لود بیرون آمدن جباران نیز منکر باشد نظهور آثار
انکار سامع تنزیل او بمنزلة منکر تاکید جمله سامع بود قالوا جمله مستانفه است چنانچه کسی گفت یا دوام
قوم موسی حین قال موسی وان قیل قالوا یا موسی الآیة گفتند ایشان ای موسی درین قریه گروهی
جباران اند و مردمان ستمکاران اند بدرستی ما درین قریه تا هنگام بیرون آمدن ایشان در نیاییم
پس چون ایشان بیرون آیند بدرستی ما در یابنده کانیم
قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
من الذین یخافون صفت است مر رجلان جمله انعم الله علیهما صفتی دیگر است یا حال است بتقدیر قد بر طریق جاءکم حصرت صدورهم ای قال رجلان کائنان من
المسلمین الذین یخافون الله وهما یوشع و کالوب اجابا بذلک لسماعهما ذلک من موسی علیه السلام
واهل ان اسلاما من الجبارین واخبرا من ذلک اکسنا الا بغلبة موسی علیه فرعون ومشاهده جنانه قومهم
فانهم کانوا عظام الاجسام جبنا القلوب علیهم صله ادخلوا ان بر طریق دخلت علیه بتنابب السفر
الباب مفعول است من ادخلوا بر اتساع جمله مقول قال است فاذا شرطیه است فانکم غالبون جزا است تاکید
او از جهة رد انکار است که سامعان انکار غلبه خویش داشتند در در آمدن خود را غالب نمی پنداشتند
وجمله واذا دخلتموه تا آخر تعلیل است بر امر ادخلوا دلیل است فا در فتوکلوا زایده است یا محمول
است بر حذف انا وعلی الله متعلق است فتوکلوا وجمله عطف است بر ادخلوا وجمله قال رجلان
مستانفه است در جواب ما قال السامعون حین قال موسی ذلک **معنی** اینست گفتند دو مردی
از مسلمانان یعنی یوشع و کالوب یا گویند دو مردی از جباران که مسلمان شده بودند از جمله کسانیکه
از خدای میترسیدند یا از جباران که بخوف طبعی می رمیدند دو مردی که نعمت داده بود خدای عز
وجل بر ایشان دو مرد نعمت خداشناسی و خداترسی یا نعمت قرار دل با خوف طبعی بر جباران در

کالوب
در آمدن بر ایشان دلیری نمایند پس چون بر ایشان در آیند بدرستی که شما غالب باشید یوشع و
غلبه ایشان بسماع از موسی داشتند وان دو مرد جبار مسلمان شده بغالب آمدن بر فرعون و مشاهده
جنات عاج و قوم او بقیاس گفتند و بر خدای توکل کنید اگر شما مومنانید
قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا
این جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالوا حین قال الرجلان ذلک فصل یا موسی الآیة وجه تاکید این جمله گذشت و ذکر آن بالا رفت دوامهم
فیها **معنی** اینست گفتند ایشان ای موسی بدرستی ما درین قریه تا در وی جباران باشند همیشه
یعنی همه عمر در نیاییم و با این قوم در در آمدن قریه ایشان جرات ننماییم **سوال** ما داموا برای توقیت
است وابدا برای تابید بود و تابید و توقیت چگونه جمع شود **جواب** تابید بر دو نوع است یکی بحسب ذات
چون الله احد ما در ابد و دوم تابید بشرط وصف چنانچه الکاتب متحرک الاصابع ابدا ما دام کاتبا
این کلام از قبیل ثانی بود سوال وارد نشود و بعضی از ابدا روزگار دراز مراد دارند ما داموا فیها
بیان روزگار دراز بشمارند ابد را محمول بر مجاز گویند و از اشکال مذکور نقض جویند
فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ
فا سببیه است انت تاکید ضمیر فاذهب است وربک بر ضمیر فاذهب معطوف شده از جهة تضمیر مستعمل موکد آمدن فقاتلا
عطف است بر فاذهب انا هاهنا قاعدون مستانفه است در جواب ما تصنعون وچون جمله سابقه ملوح
بمضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابع نمود **معنی** اینست پس تو و پروردگار تو بروید
پس با ایشان قتال کنید بدرستی ما اینجا می نشینیم حال شما را می بینیم
قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي ۖ فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
جمله غایه مذکور برای استعطاف است فانی لا املک الا نفسی مقول قال
و تاکید جمله از جهة ابراز تضرع بر سبیل و کادت است فا در فافرق سببیه است این جمله مستانفه است در
جواب ما ذا قال موسی حین قالوا ذلک **معنی** اینست گفت موسی ای پروردگار من بدرستی که من مالک
تمام قدرت ندارم بر آوردن کسی بمحاربه با جباران پس جدائی افکن میان ما و گروه فاسقان یعنی

از آدم صلوات الله علیه پانصد بار بار شد و در هر باری که بار نهاد یک دختر و یک پسر توامان زاد بگر نشد
علیه السلام که تنها بود و با او هم زاری روی نمود نهصد و نود و نه فرزند شد پانصد پسر و چهار صد
و نود و نه دختر آمدند بار اول بار نهاد قابیل با خواهر او زاد بار دوم که حامله گشت هابیل و خواهر
او بولادت پیوست و خواهری که با قابیل زاده شده بود در غایت جمال بیمود و خواهری که با هابیل
روی نمود در جمال همچو خواهر قابیل نبود و در شریعت آدم صلوات الله علیه میان برادر و خواهر عقد
می پیوست بر خواهر برادر را بنکاح حلال میگشت اما خواهری که با برادری خواهر برادر را نمی دادند
چون قابیل و هابیل و خواهران ایشان بزرگ شدند ببلاغت با قربت بلاغت رسیدند آدم صلوات الله علیه
علیه خواهر قابیل برای هابیل تعین کرد و دل بر دادن خواهر هابیل بقابیل آورد چون خواهر قابیل
جمیله تر بود این قضیه او را مرضی نمود گفت خواهر من جمیله تر است و من بدان سزاوارم که او را در نکاح
خود آرم آدم صلوات الله علیه و سلام گفت هر دو قربانی بدهید و تقرب بقربانیها کنید قربانی که
قبول شود برین خواهر همو سزاوار بود آدم صلوات الله همه حرفتها دانستی و بیان سمات اسمای
و خواص همه اشیاء توانستی هر فرزندی را حرفتی و صنعتی آموزاننده بود که او پیوسته دران شغل مینمود
قابیل حرفت کشت و رزی داشت و هابیل همت بر چرانیدن گوسپندان مستحکم داشت چون آدم صلوات الله
علیه هر یکی را قربت فرمود هر یکی سوی حرفت حرفت خویش توجه نمود هابیل گوسپندی فربه از رمه
خویش و شتری و سکه اختیار کرد برای قربانی آورد و قابیل پشتواره از گندم بر داشت و آورد
مکان قربت داشت هر دو نیت قربت کردند دل بر قبول قربت مذکور آوردند ناگاه آتش رسید
قربانی هابیل را سوخته گردانید و دران زمان سوخته شدن قربانی علامت قبول بود و سوخته شدن
از قبول وی مینمود قربانی قابیل سوخته نشد معلوم شد که قبول نیفتاد میان قابیل و هابیل عداوت
زاید **قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ** این جمله ایست نفی است در جواب ماذلک یا در جواب ما صنع من لم یتقبل قربانه
لاقتلنک مقول قال است **معنی** اینست قابیل کشتن هابیل حجت بر وجه العناد الا اقتلنک روایت
کرده اند بعد قربانی مذکور هابیل در چرانیدن گوسپندان خود بود و در عملی که داشت ملازمت مینمود
قابیل برو آمد گفت ترا خواهم کشت هابیل گفت مرا چرا خواهی کشت گفت از جهت آنکه قربانی تو قبول
افتاد و قربانی من قبول نشد و برین سبب تو خواهر جمیله مرا خواهی برد و مرا خواهر قبیحه تو خواهند
داد فرزندان تو فرزندان من فخر خواهند جست و مردمان ترا بهتر از من خواهند گفت **قَالَ إِنَّمَا
يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي
مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ
رَبَّ الْعَالَمِينَ** قال هابیل مقول خویش جمله ایست مستانفه است جنانست کسی گفت ماذا قال الهابیل
حین اوعده بالقتل پس قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی آخره اللام در لئن بسطت موطیه
قسم است بر شرطیه در آمده ما انا بباسط جواب قسم است جواب شرط را جواب قسم انداخت شرط را استغنی
ازجرا ساخت و ایراد جمله انما یتقبل الله من المتقین در جواب لاقتلنک مشکل است بیان مناسبت این
مقال با این مقال معضل است صاحب کشاف مناسبت میان ایشان برین وجه ذکر کرده و ملامت
صورت در بیان آورد که ابعاد قابیل بقتل هابیل ناشی از حسد بود که از قبول قربانی هابیل و عدم
قبول قربانی قابیل روی نمود و این جمله بیان سبب قبول مذکور شده و برای بیان برائت او جرمی
که موجب قتل بود آمده و تواند بود لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک
مقول قال باشد و این مقالت در جواب لاقتلنک مناسب و ملایم بود و جمله انما یتقبل الله
من المتقین را نیز در جواب برای بیان مناسب نا مقبول شدن قربانی قابیل مذکور اند و
از قبیل جمله و یومنون به در آیت الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یومنون به از باب
اطناب بغیر اعتراض و احوات او پندارند و چون جمله ما انا بباسط یدی الیک لاقتلنک ملوح مضمون
جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله بیانی نمود **معنی** اینست قابیل گفت در عدم قبول قربان و عدم آن مرا
گناهی نبود و خطائی نباشد زیرا که خدای خیر از متقیان قربانی قبول کند اگر تو متقی نباشی و خدای
داده قربانی ترا قبول نکند بر گناه نبود و قابیل متقی نبود بدان سبب قربانی او را قبول وی ننمود و برحم
حسد و رزید کار او بعقوبت بر کشید و نیز قربانی را بتعظیم و تبجیل نیاورد و قربت خدای را اعظام

واحیاناً نکرد هابیل در ابعاد قتل مکافات بجهت لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک کفت یعنی اکر تو دست دراز کنی سوی من تا بکشی مرا من دست دراز نکنم تا بکشم ترا زیرا که من میترسم از خدای که پروردکار عالمیان است و آفریدکاری که افریدکار جهانست **سوال** بر مقتول فاد رفع قاتل واجب بود و اکر نه مقتول در ترک دفع شریک در قتل خویش باشد **جواب** این را نفی بدایت داده اند و نفع نفی نه پندارند پس معنی چنین آید اکر تو بکشتن من یاری نتوی و در راه ازکار منکر روی من بدایت نکنم و خود را درین بلا نیفکنم **روایت** کرده اند هابیل خفته بود قابیل سنکی بزرک برداشت و بر سر هابیل انداخت بدانکه منکر او را بیجان ساخت اکر بیدار بودی بدفع نفس آمدی

انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار

واحتراز از بزه کاری اسم مخالفت ازکرد کار باری است پس انجمله مقرر جمله سابق بود باید اشتمال باشد هم از جهت مفصل کرد بغیر حرف عطف آورد فتکون عطف است بر تبوء و چه تاکید همانست که در جمله سابقه کذشته **معنی** اینست بدرستیکه من میخواهم که برکری راه ترا بسبب کشتن من خواهد بود و بزه کاری خویش یا که سبب جرایم دیکر که از عقوق و حسد و غیر آن روی خواهد نمود و تواند بود که ان اثم قابیل بسبب قتل و از اثمی اثم مقتول بجرایم و معاصی که دارد مراد بود و بجمله اثم مقتول قاتل را در آخرت بسبب ظلم او بود چنانچه در خبر آمده در آخرت نیکیها ظالم مظلوم را دهند و اکر نیکیها نماند یا نباشد بدیهای مظلوم بظالم نهند چون هردو اثم بر تو نهند پس تو بهر دو وجه از اصحاب دوزخ باشی و بهر دو وجه مستحق نار شوی **سوال** برای بودن استحقاق او از اصحاب نار یکی از دو اثم بود مرتب کردانیدن بر دو اثم حاجت باشد **جواب** مقصود ترتب این اثر بر وجهی که ابلغ درین باب است و از مترتب بر از دیاد اسباب است ای فتکون من اصحاب النار بکلا الاثمین و تستحقها بذنبک بالیقین

وذلک جزاء الظالمین

انجمله تذییل است و آن یعنی از اصحاب نار بودن و در دوزخ عذاب دیدن جزاء ظالمان و سزاء ستمکاران است کدام ظلم بالاتر از کشتن نفس بیکناه بود و چه ظالم کدام خالی از قصه جان کسی بیجان کسیکه بانبه علی المخصوص کسی که سلامت بحرمه قتل کرده و دو جهان اول این

بیدا آورده در حدیث است هیچ نفسی در جهان کشته نشود مکر آنکه قابیل پسر آدم در آن شریک میکردد و او اول کسیست که این جریمه از و زاد و سبب قتل بنیاد نهاد و در حدیثی دیکر است من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة

فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین

یقال طاعت و طاع الطوع و یطاع طوعا و طواعیة فرمان بردار شد طوعت از باب تفعیل یعنی مبالغت طوع بود و قتل اخیه منصوب بر نزع خافض یا منصوب بطوعت باشد ای طاعت له نفسه طوعا الی المبالغة و طاوعته فی قتل اخیه ای فی قتل اخیه بعض قتل اخیه را مفعول به پندارند طوعت را متضمن معنی سهلت دانند فقتله بمعطوف خویش عطف است بر طوعت جمله فطوعت عطف است بر قال لاقتلنک **معنی** اینست پس نفس او مر او را فرمان بردار کشت و کشتن برادر یا در زمان کشتن او در فرمان برداری بمبالغت بود یا دل بر فرمان برداری داشت و کشتن برادر آسان پنداشت پس برادر را کشت که مرتکب چنین جریمه عظیم کشتن پس کشت از زیان زدکان و خایب و خاسر شدکان از انتقام آمده که قابیل میخواست لیکن صورت کشتن نمیدانست بر آن خبر اقدام بر آن نمی توانست ابلیس لعین بر صورت پرنده کشت پرنده دیکر را کشت قابیل از ابلیس صورت قتل آموخت همبران طریق بقتل برادر دلیر شد سنکی بر سر او زد و او را بیجان ساخت بعضی کویند قابیل بخبث طبیعت خویش صورت کشتن را اختراع کرد و نفس خبیثه او اینصورت را از خویش پیدا آورد **روایت** کرده اند آدم صلوات الله علیه حاضر نبود قابیل با آنکه خواهش قتل داشت اقدام نمی نمود چون آدم صلوات الله علیه بحج رفت این عمل از قابیل در غیبت او حاصل کشت از شومی این عمل جهان نخوست کرفت طعوم و الوان و السن بتغیر و اختلاف پیوست و وحوش با او میان مستانس بودند بمشاهده این کار فرار نمودند بعد از آن بادی و صیادی و ظلمتی در جهان پدید آمد و هول و فزع در دلها در آمد آدم صلوات الله علیه بشنید این خبر هولناک غمناک کشت دل او بیاید و فظیم پیوست چون آدم از حج باز کشت قابیل را از حال هابیل پرسان کشت قابیل جواب کفت مرا نکاهبان او نکرده بودی قیام بمصلحت عامه نیز نفرمودی مراچه لازم که کوشش بدین سوال نهم و دم جواب درین کار زنم آدم صلوات الله علیه از جهت هابیل غمخوار شد و طلبیار دید قریب صد سال بعد از این قصه مجدد رید کفته اند

فعل قتل همه مردمان از تشبیه بنیادانند چنانچه در شان قابیل ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته و لو انه
بود جار مجرور یعنی من اجل ذلک متعلق اصبح من النادمین بود بدین توجیه بر من النادمین وقف نباشد
و وقف بر ذلک بود بر این توجیه یعنی چنین آید قابیل از بهر قباحت قتل و شناعت فعل از پشیمان شدگان
همان گشت و بنیادانند و حسارت بوست بدرستی شان اینست تا آخر و جمله کتبنا بهر دو وجه تذییل است که

لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ

این جمله معترضه دیگر است در بیان شناعت حال
کافران و قباحت شان اینان لام در جواب قسم محذوف ای والله لقد جاءتهم رسلنا بالبینات
ثم ان کثیرا عطف است بر لقد جاءتهم رسلنا بالبینات هر دو جواب قسم اند عطف بثم دلالت بر تراخی است
یعنی بعد انکه بهی اینان دیر گذشته و قرار گرفته بود تاکید جمله اولی بلام و قسم و تاکید جمله ثانیه بان و لام
و جمله اسمیه از جهت انکار مشرکان و اصرار اینان بران روی نمود معنی اینست بسوگند یاد میکنم
سوگند قسم میکردانم هر آینه بر اینان فرستادگان ما با معجزات ظاهر و حجج متظاهره آمدند پس بدرستی
اینان بعد آمدن پیغامبران و او رکن معجزات ظاهره مسرفانند یعنی حقوق پیغامبران را ضایع کنندگان
و از حدود دین بیرون آیندگانند سوال ثم برای تراخی دال بر تعقیب و بعد ذلک نیز دال بر تعقیب
تکرار را چه وجه باشد جواب بعد ذلک موجب تعقیب فی زمان است و ثم برای تراخی در بیان است پس تکرار
بود و بر تقدیر تسلیم تکرار مقصود باشد

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ

روایت کرده اند جماعتی برای اسلام بر پیغامبر علیه الصلوة
می آمدند اصحاب ابوبرده اسلمی و ایشان قطع طریق کردند این در شان ایشان نازل گشت و این نظم
بر بود به پیوست و این جمله برای بیان حکم حادثه که واقع شده بر وجه اعتراض مذکور آمده یحاربون الله محمول آن
بر حذف مضاف ای النبی یحاربون اولیاء الله سوال اگر در لزوم حد قطع جار و مجرور مادر شان خدای و

و رسول که مومنانند شرط شود بر تقدیری که قطع بر مسلمان کنند لازم آید که حد قطع طریق لازم نبود
جواب محاربه او همان که در حمایت مومنانند مطیع ایشانند محاربه با ایشان بود شرط حد مذکور موجود
باشد چنانچه یحاربون الله و رسوله مرفوع بر ابتدا است ای الفساد از روی منصوب با مفعول مطلق است چون
سعی بر خلاف مصدر است صفت موصوف مقدر است ای من جوانب مختلفه لا یری من جانب الیمین و لا
رجل من جانب الیسار و جانب ظروف است و من در ظروف معنی نحو است و این جار مجرور یا ظرف است
مر قطع و یا حال است از ایدیهم و ارجلهم ای حال کون الایدی و الارجل واقعة فی جوانب مختلفه و حصر
مذکور قصر حقیقی بود چه عقوبت قطاع طریق در دنیا همین است یا انما برای تاکید بود برای حصر نبشد
معنی اینست جزاء کسانیکه با خدای و رسول خدا محاربه کنند و بفساد و تباهی می شتابند یعنی محاربه
میکنند با دوستان خدای که خود را و مال خود را بحفظ خدا سپردند و معتمد بر محافظت او بیرون آمدند
و با پیغامبر خدا او که حامی ایشان که در تحت ولایت او اند یا در تحت ولایت امرا او اند که کشته شوند
تا ایشان را بر دار نهند و یا دست و پای از جوانب مختلفه یعنی راست دست و پای چپ ببرند یا ایشان را از زمین
ایشان دور افکنند یا از زمین که ایشان ساکن بوده اند دور اندازند در زمین دیگر ساکن سازند امیر
المومنین عمر رضی الله عنه کسی را از دار اسلام سوی دار حرب جلا کرده او ابا کرد از نداد او ورد امیر المومنین
از این عمل پشیمان گشت و از این کار پشیمانست سوست الا انفی احد گفت و بسو کند تاکید او حبت نفی مذکور
یعنی حبس در دار اسلام اورد ابو حنیفه رضی الله عنه همین وجه اختیار کرده در معطوفات یا و درین آیه
علما اختلاف آمده و اقوال مختلفه از آن ایشان ظاهر شده بعضی حمل بر توزیع و تقسیم بر جنایات کنند
و بر هر جنایتی جزا بر حسب آن دانند چنانچه تفصیل آن در کتب فقه آمده و بتصریح و توضیح مبین شده
در قطع طریق بقتل و در جمع کردن میان اخذ و قتل جدا اخذ مال
بمقدار که در شرع اعتبار کرده اند بغیر قتل قطع مجرد که لازم دانند و بعضی حمل بر تخییر کنند پادشاه را میان
هر چهار نوع جنایت مخیر کرده اند و این صحیح نیست زیرا چه اگر در صورت اخذ مال مجرد مخیر میان قطع و
قتل در غیر محل باشد و خرابی بادت و قدر حیا ثبت آید و منافی حدیث نماید قال علیه السلام لا یحل

رابعه دوم امر مسلم الا باحدی ثلث معان کفر بعد ایمان وزنا بعد احصان وقتل نفس بغیر نفس ذلک

لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ولک مبتدا است خزی خبر مبتدا است لهم حال است از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا فی الدنیا صفت است مر خزی عذاب مبتدا عظیم صفت اوست لهم خبر است فی الاخرة متعلق ظرف مستقر است **معنی** اینست آن یعنی جزا مذکور رسوای است مر ایشان را در دنیا و مر ایشان را عذاب عظیم در آخرت

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

این استثنا است از الذین یحاربون الله ورسوله وفا فاعلموا سببیه است **معنی** اینست جزا می ربان این جزا هاست مگر کسانیکه تایب شوند و در راه نشینند از گناه مذکور روند پیش از آنکه شما بر ایشان قادر شوید و برای سزا کردن و جزا دادن بگیرید پس بدانید بدرستی خدای غفور است گناه ایشان بیامرزد رحیم است بر ایشان رحمت کند **سوال** اگر یغفر لهم الله ویرحمهم گفتی اخفر و واضح بودی وجه اطناب چیست و دراز کردن سخن بر چه وجه مبنی است **جواب** اگر یغفر لهم ویرحمهم گفتی بیان مغفور و مرحوم بتصریح بودی بدین وجه که مذکور شده بیان بر وجه کنایت آمد که والکنایت ابلغ من الصریح والتلویح اولی من التصریح **سوال** اگر سارق از سرقه تایب میشود حد سرقه بتوبه ساقط نمیکردد و قاطع طریق اگر پیش از آن گرفتن تایب میشود حد قطع بر و لازم نمی آید فرق چیست و این افتراق بر چه وجه مبنی است **جواب** ایجاب حد قطع طریق مقرون با استثنا نشده و توبه مقرر مانع وجوب است و در جواب حد سرقه و سایر حدود استثنا وارد نشده است استثنا جمله واجب آمده حدی که واجب شده بتوبه مرتفع نشود و در حد قطع طریق از جهت لحوق استثنا توبه مانع وجوب حد میشود واقع نمیکردد فاقر شده **سوال** در باب سرقه نیز متصل بیان حد آیت فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه وارد ونشانیست که درین آیة اگرچه صیغه استثنا نیست معنی استثنا حاصل آمد و هرچه حاصل بود بعد از بودی اخروی عدم کردن حد چگونه نشود **جواب** الا نسلم که این جمله در معنی استثنا بود چه توبه که دافع عقوبت اخروی بینی است مقصود حد را که اخذ عالم از غیر است منافی نبود لحوق معرفت دینا وی را مزاحم نباشد نه بینی

حامله پیش پیغامبر علیه السلام در مجلس مختلفه اقرار بزنا کرد و خود را در معرض سنگسار شدن آورد در هر مجلس پیغامبر علیه السلام بعد چهار مجلس از جهت آنکه او حامله بود وضع حمل را در تاخیر آوردن جز بعد وضع حمل طلب اقامت حد کرد پیغامبر صلی الله علیه وسلم تا وقت فطام بچه تاخیر فرمود بعد فطام بچه را نانی بر دست داده پیش پیغامبر علیه السلام آورده وقصه باز نمود گفت این بچه از خبز سیر گشت از بن اقامت جمله بحصول پیوست پیغامبر علیه السلام بر و اقامت حد کرد بعد لقد تابت توبة لو قسمت على اهل المدينة لوسعها بر زبان آورد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ

اتقوا الله با معطوفات خویش مر جمله او فوا بالعقود بیانی دیگر است جمله ندا است تاکید تنبیه مکرر است معترضانی که در میان بود میان دو کلام متصل سایغ نمود لعلکم تفلحون یعنی لکی تفلحوا متعلق است بقوله وابتغوا الیه الوسیلة **معنی** اینست ای مومنان از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید واز شرک و معاصی باز مانید و خود را از عذاب کفر و معصیت برهانید و بتوحید و عبادت توسل بدو جوئید هر چیز که بدان باکسی توسل جویند از بندگی و قرابتی و مصاهرت و مهادت و مصاحبت وجز آن را وسیلت گویند وسیلت بسوی باری عز و علا بندگی و طاعت و بامتثال اوامر و نواهی وی و طاعت بود و پناه گرفتن بمکان خاص خداوند و جستن از مقربان حق جل و علا باشد و در راه رضا کوشش کنید و خود را در عبادت و اخلاص افکنید هر نوعی از عبادت دلیل سعادت است و این متناول است مر جهاد اصغر و اکبر را که اصحاب سعادت با عادت است در راه جهاد اصغر و اکبر روید تا فوز و فلاح یابید و رستگار شوید

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ

مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا

تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ان با اسم و خبر خویش فاعل است مر فعل محذوف که شرط است مر لو را لو شرط لام لیفتدوا لام کی است متعلق است بلهم که ظرف مستقر است نابر است افراد ضمیر مجرور در به که عاید است بر ما فی الارض و بر مثله بتاویل مذکور است ما تقبل جوا[ب]

آن زن وارد شده وان وحی در باب او فرود آمده وحکم او عام بود زیرا چه علم مخصوص بکار نمی
شود فاسببه است من تاب من بعد ظلمه مبتدا است جمله فان الله یتوب علیه خبر مبتدا است وتوکید از جهة
نزد دآن زن است در قبول توبه وسایل بود ان او بقول اهل منه تو تبه یا از جهة ایراد وعده قبول
توبه بر وجه وکادت است **معنی** اینست پس هرکه بعد ظلم خویش یعنی بعد سرقه که ظلم است بر نفس
منه وشکساری است بر دیتو به کند ومصلح شود یعنی از فساد باز ماند پس بدرستی خدای توبه او قبول
کرد اشان **اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ** • ان جمله تذییل است وتاکید او از جهة ایراد مدح باری
بر سبیل وکادت واستواری است **معنی** اینست بدرستی که خدای آمرزنده گناهان امرزد رحیم است رحمت
کند **حکایت** اورده اند او ایی شتر خویش را بخدای سپرد نزدیک حرم گذاشت در حرم آمد چون از نماز
بیرون آمد شتر مذکور را نیافت گفت یارب این شتر را از تو دزدیده اند واز حفظ تو برده اند مردی
از بنی قیس دست راست بریده ودر گردن آویخته ومهار شتر دزدیده بدست چپ گرفته رسید گفت
منم این دزدیده ام سواری یاد دیدم که آمد دست بریده گفت این شتر را بخصم برسان تو خصم شتری شتر
خویش بستان **اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ**
یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ خطاب مر پیغامبر است
صلی الله علیه وسلم غیر معین را واستفهام برای انکار است وانکار نفی اثبات بود جمله یعذب من یشاء
ویغفر لمن یشاء بیان تصرفی است از تصرفات ملک محلله است مر مضمون الم تعلم ان الله له ملک السموات
والارض وجمله الم تعلم تذییل است موکد تصرفات رب جلیل است چه الزام حد وایجاب قطع بد و قبول
توبه وغفران تو به بیان تصرفات نمود **معنی** اینست ایا نمیدانی ای محمد یا ای مخاطب یعنی میدانی
بدرستی که خدای مراو راست بیقین ملک آسمانها وزمین چه آسمان وزمین وآنچه در انهاست همه در
تحت تصرف اوست هرچه بخواهد بکند وهرچه خواست او باشد همان شود **بیت** بنارد هوا تا نکوئی
ببارد • نیارد زمین تا نکوئی بیارد • هر کرا خواهد عذاب میکند وهر کرا خواهد بیامرزد یعنی در دنیا
عذاب کند مر کسی را که خواهد چنانچه در حق سارق قطع ید فرماید وقاطع طریق را القتل وصلب وقطع

ونفی خزی ورسوای نماید ودر آخرت در حق کافر عذاب دایم خواسته ودر حق عاصی که بی توبه بمیرد
عذاب بر قدر گناه در مشیت داشته ودر تفسیر مدارک معنی من یشاء من مات علی الکفر داشته
معنی یغفر لمن یشاء ای یغفر لمن تاب عن الکفر بنیه انگشته بر تقریر مذکور سوال می آید از روی ظاهر
مشکل میماید زیرا که عذاب کسی بر کفر مرد وغفران کسی از کفر توبه کند ودین اسلام بپذیرد متعلق
بمشیت نیست هردو بر سبیل حتم است ودر حکم هر یکی بتحقیق محتوم است جواب آنست وحل این مشکل
چنانست که این کلام از باب ترتیب بر مشیت واقع که این طایفه بر طریق بیرزق من یشاء بود
از باب تعلیق بمشیت منزه بر طریق ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ساختند بعضی گویند یعذب من
یشاء فی الدنیا بایجاب الحدود التوبة کلها کالسارق ویغفر لمن یشاء فی الدنیا بتوبة کذا قطع الطریق
وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ • ان جمله تذییل است **معنی** اینست وخدای بر هر چیزی
قادر است از عاصی ساختن وتایب گردانیدن وعذاب کردن بر گناه آمرزیدن **سوال** قدرت
بر معدوم باشد بر قول اهل سنت وجماعت شی نیست والله علی کل شی قدیر چه معنی است **جواب** شی
متعلق بر قدرت بود در عرضیت وجود باشد بر وجه مجاز اول شی گویند چنانچه در من قتل قتیلا فله
سلبه زنده را که در عرضیت قتل است بتقتیل پندارند چنانچه در انما امره اذا اراد ان یقول کن
بکون آمده ودر انما قولنا لشی اذا اردناه ان یقول له کن فیکون تحقیق شده **یٰۤاَیُّهَا
الرَّسُوْلُ لَا یَحْزُنْكَ الَّذِیْنَ یُسَارِعُوْنَ فِی الْكُفْرِ**
عرضه است برای باز داشتن پیغامبر علیه السلام از اندوهگین شدن کفر کافران ونفاق منافقان
لا یحزنک نهی است موصول با صله فاعل اوست **معنی** اینست ای فرستاده خدا اندوهگین نکنند ترا آنانکه
در کفر شتاب مینمایند وبی تامل وتوقف در کفر می آیند پیغامبر علیه الصلوة والسلام را از جهة تعظیم
ذکر نام همچو یا نوح ندا نکرده نام پیغامبر را در ندا لفظ یا محمد تصریح نیاورده تا بذکر صفت برسالت مدح
نماید وبیان عظمت او روی نماید **مِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْۤا اٰمَنَّا بِاَفْوَاهِهِمْ
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ وَمِنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا سَمّٰعُوْنَ**

للكذب من الذين قالوا امنا ان الذين يسارعون في الكفر است ولم تؤمن قلوبهم حال است از فاعل
قالوا یا عطف است بر قالوا ومن الذين هادوا عطف بر وست سماعون للكذب خبر مبتدا است محذوف ای
هم سماعون جمله مستانفه است در جواب ما شان الفريقين وتواند بود سماعون مبتدا باشد ومن الذين هادوا
خبر بود جمله معترضه است برای تسکین است از جهودان طایفة بپندارند للكذب مفعول است مر سماعون لام در وی زائده
برای تقویت عمل اسم فاعل بر طریق انا ضارب لزید یا لام برای عرض است طریق جاز یا زائده ای سماعون کلامک
لیکذبوا علیک بالزیادة والنقصان معنی اینست از کسانیکه بدهنها خویش آشنا گفتند و دلهای ایشان
منکر وی بود و در راه ایمان باخلاص نرفتند واز کسانیکه یهودی شدند و دین جهودان اختیار کردند ایشان هر دو
فریق بمبالغت مر کذب را شنوند کانند یا گویند شنوند کانند کلام ترا زیادت ونقصان کنند و بر تو دروغ
نابوده بر بندند **سماعون لقوم اخرين لم يأتوك يحرفون**
الكلم من بعد مواضعه سماعون خبری دیگر است مر مبتدای یا در سماعون ثانی
مقدر است یا اینجا مبتدای دیگر محذوف است و جمله مستانفه دیگر است لم یاتوک صفتی دیگر است مر قوم یحرفون
الكلم صفتی دیگر است یا حال است یا مستانفه است در جواب ما یصنعون معنی اینست شنوندگانند از جهت
قومی دیگر که بر تو نیامده اند و سماع کلام تو نکرده اند همچو اهل خیبر و سکنه بعض مواضع دیگر تا کلام تو خبر
کرده بر ایشان برسانند و ایشان را بر احوال مجلس تو بوده و نابوده مطلع کردانند **يقولون ان**
اوتيتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا این جمله
حال است یا صفتی دیگر مر قوم را یا مستانفه است جواب ما یقولون عند تحریف الکلم و هر دو شرطیه مقول
مر یقولون معنی اینست میگفتند چون بر محمد بروید و حکم قضیه بپرسید اگر داده شوید این یعنی آنچه ما گفتیم
و در شریعت محمد همان باشد که ما گفته ایم پس آنرا بگیرید و بدل و جان بپذیرید و از آنچه ما گفته ایم داده
نشوید و از محمد حکمی غیر آن بشنوید پس حذر کنید و دل بران منهید روایت کرده اند شریفی با شریفه در خیبر
زنا کرد و ایشان هر دو محصن بودند و حکم زنا محصن در توریه رجم بود ایشان را رجم این شریف و شریفه از
جهت شرف ایشان دشوار نمود توریه را در محل بیان رجم کردانیدند و بجمله سیاه روی کردن و رسوا کردن

بر خر از گونه چنانچه روی سوی دبر او بود در کوچها ایشان رسانیدند خیبریان در آن روز با پیغامبر علیه
السلام نه پیوسته بودند و هنوز صورت محاربه می نمودند و بنی قریظه صورت صلح داشتند و دل بر موافقت
پیغامبری میگماشتند جماعتی از خیبریان با این زانی و زانیه بر بنی قریظه آمدند گفتند شما با محمد صلح دارید
و دل بر آمدنش پیش از میگارید بروی بروید و از حکم این قضیه بپرسید اگر شریعت او در حکم جلیه که ما اختیار
کرده ایم باشد بشنوید و قبول کنید و اگر حکم برجم بود رد کنید جماعت خیبریان با جماعتی از بنی قریظه
پیش پیغامبر علیه السلام آمدند و زانی و زانیه مذکور را برای طلب حکم زنا آوردند پیغامبر علیه السلام
بر ایشان حکم رجم گفت جماعت مذکوره از شنیدن آن برآشفتند بحکم مذکور رضا ندادند و روی بر
انکار و خلاف نهادند جبرئیل علیه السلام پیغامبر را صلی الله علیه وسلم بر حکم ساختن ابن صوریا آورد
پیش پیغامبر علیه السلام ذکر مقام با وحیله آورد پیغامبر علیه السلام ایشان را از حال صوریا پرسید و حیله
او بر ایشان باز دید ایشان او را شناختند و در مدح وفاء او ثنا گفتند پیغامبر علیه السلام فرمود
اگر اعتماد بر وی دارید او را بیارید او را آوردند و اعتماد بر وی کردند پیغامبر گفت میان من و ایشان
حاکم میشوی و درین قضیه در راه حق میروی گفت آری حکم میشوم و در راه حق میروم بعد از آن پیغامبر
علیه السلام از جهودان پرسید ایشان نیز رضا بحکم او دادند بعده پیغامبر علیه السلام توجه بر ابن
صوریا کرد و روی بجانب او آورد و گفت نشدتک بالله الذی لا اله الا هو الذی انزل علی بنی اسرائیل والذی
انزل التوریة علی موسی والذی این حکم مرص و فتح لکم البحر وانجاکم من عدوکم واغرق فرعون و آله
الذی ظلل علیکم الغمام وانزل علیکم المن والسلوی وانزل علیکم التوریة وبین فیه حلاله وحرامه
هل تجدون فی کتابکم الذی اتاکم به موسی الرجم علی من احصن یعنی سوگند میدهم ترا بخدای که صفات او
اینست و عظمت او چنین است معتقد زنا محصن در کتاب توریه رجم می یابید و در باب ایشان حکم چه می
دانید او گفت چون مرا سوگند دادی و دل بر شنیدن حق نهادی آنچه حق است باید گفت و حق را نمی
پوشم نعت در توریه یافته ایم اگر چهار گواه عدول بر زنا محصن شاهد کالمیل فی المکحلة بگواهی دهند
روزنا را بر سر و تن او نهند حکم او رجم بود و مستوجب علیه مستحق کشتن است بسنگ شود پیغمبر علیه السلام گفت حسبی

با پیغامبر علیه السلام

دانست

بکفر وضلال در دنیا و عذاب در آخرتی پس تو که محمدی هرگز برای او از خدای چیزی را که بالک نکردی باز
قضا ربانی ونکاه داشت از تقدیر ازلی نتوانی اولئک الذین لم یرد الله
ان یطهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی ولهم
فی الاخرة عذاب عظیم . اولیک مبتدا است الذین با جمله خویش صفت او
لهم فی الدنیا خزی خبر است و توانند بود الذین با جمله خبر بود و لهم فی الدنیا خزی حال با خبر دیکر باشد
وجمله اولیک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم مستانفه در جواب من الذین شیا باعد فتنه دارند
معنی اینست برین طریق بندارند ایشان انکسانیکه نخواسته است خدای دلهای ایشانرا که از لوث کفر
پاک کرداند و بر طهارت و نظافت ایمان و اخلاص برساند مر ایشانرا است رسوای فضیحت دروغ در
نفاق و پیدا مدن نفاق وخلاف در دنیا و مر ایشانرا عذاب عظیم و عقاب فخیم در آخرت سمعون
للکذب اکالون للسحت سماعون تکرار است برای تاکید مر سماعون للکذب را
که بالا کذشته همین معنی که در رو رفته اکالون خبری دیکر است مر صدای که انجا مقدر است ای اسم سماعون
اکالون معنی چنین است بمبالغت شنوند کانند مر کلام دروغ را که اختیار یهود بر تافته اند یعنی غیر
کتاب خدای را کتاب خدای ساخته اند للسحت یا اکانند بمبالغت و اهتمام خورند کانند و سحت مال
رشوت را کویند که سحت در لغت استیصال است سحته و سحته ای استاصله و استیصال از بیخ بر کندن است
و سحت خورنده را نه بیخ بر کنده و مستاصل کرداند یا مال رشوت را سحت کویند از جهت آنکه برکت را
می برد و از بیخ بر میکند کفته اند اذا دخل الرشوة من الباب خرج البرکة من الکوة یعنی چون رشوت از در
در آید برکت از روزن بیرون آید روایت کرده اند جاهلان بنی اسرائیل رشوت میخوردند و حق را
باطل میکردند این آیه در شان ایشان نازل کشت واین نظم بورود پیوسته و در حدیث است
لعن الله الراشی والمرتشی و امام زاهد روایت کرده اند لعن الله الراشی والمرتشی و الرایش یعنی کسی را که میان
راشی و مرتشی برای دادن و ستدن رشوت در اید و درین معامله سعی نماید بدانکه مرتشی در ان
شبهه لازم نشود و در راشی تفصیل بود که اکر رشوت برای ابطال حقی برای اثبات باطلی میدهد ملعون باشد

واکر برای دفع ظلم از خویش و صیانت از مضرت میدهد اثم نکردد و همچنین راشی که برای دفع ایش
اکر مقصود او دفع ظلم از راشی بود و صلاح کار کرد اثم نبود بلکه ماجور باشد و مال حرام غیر مال رشوت نیز
سحت است مروت و خیر را از بیخ بر میکند و صلاح و عفت را مستاصل میکرداند و مال حرام انواع است
چون رشوت حکم و مفتی و محتسب از مال و غیر ایشان از اشتغال و هر چه کاهن بخبر کردان از غیب میستانند
و اجرت نایحه و مغنیه و ساحر و مصورت کر و اجرت انید بر زنا و بهای خمر و خنزیر و مردار و چون
و اجرت انکه نیز باده جهانند فان جاءوک فاحکم بینهم او اعرض
عنهم وان تعرض عنهم فلن یضروک شیا ان جاوک
شرطیت فاحکم بینهم با معطوف خویش جزای شرط واقع شده و فا در فان جاوک سببیت جمله
مسبب کلام سابق امده و جمله وان تعرض عنهم فلن یضروک شیا معترضه است برای بیان امر پیغامبر
از مضرت زبان بر تقدیر اعراض از حکم میان کافران روایت کرده اند که نزول این آیه در شان کسانی
برای طلب حکم محض امده بودند چنانچه قصه آن کذشته و ذکر آن بالا رفته و بعضی بنی اسرائیل بنی النضیر و بنی
قریظه است که میان ایشان صلح بر یکجمله بود ... و توافق بدین روی نمود و جنایات بنی قریظه
از جراحات و قتلی نصف جنایت بنی النضیر بود و جراحات قتلی بنی النضیر ضعف جنایت بنی قریظه
باشد اکر بنی قریظه یک جنایت بنی النضیر میکردند بر ایشان ضعف غرامت می نهادند و بنی النضیر اکر
دو جنایت بنی قریظه میکردند جزا یوست یک جنایت میدادند تا انکه علم نبوت پیغامبر افراشته کشت
دانا معدلت بظهور پیوست بنی قریظه کفتند بنی نضیر و قریظه هر دو برابر بودند در فوق فضلی نمیبودند
فرزندان نضیر و قریظه ایم خدای ما و دین و کتاب ما و پیغامبر ما یکی است در میان ما تفضل و فضیلت فرق
نیست پس در جنایت تفاوت مراد باشد و در غرامت فرق مرا بود بر طلب تسویه پیش پیغامبر رفتند و ما
بر نیس از پیغامبر عدل جستند پیغامبر صلعم در باب ایشان برابری حکم کرد و در حد تسویه آورد کفت بنی
نضیر با ضطرار قریظه نیست بین ایشان و قصاص ایشان یکبار و یکی است بنی نضیر بر اشفتند و کفتند ما
نکفتند کمار حکم سابق که میان ما است خواهیم بود و حکمی که حادث شده انقیاد نخواهیم نمود در شان ایشان

کویند در شان

آیه افحکم الجاهلیة یبغون نازل گشت وشناعت حال ایشان ببیان پیوست معنی اینست اگر ایشان
بحکم جوینده بیایند وصیت بر حکم تو نمایند روا بود که میان ایشان بحکم پیش آیی وروا باشد که اعراض
نمایی واگر اعراض کنی از کافران وحکم کنی میان ایشان ترا زیان نکنند ومضرت سانیدن نتوانند
چه تو در عصمت خدای ودر پناه حق جل وعلای کسی که در عصمت خدای باشد او را هیچ زیان نرسد سبب
تو خدارا نتوا اگر جمله عالم دریابند بخدا که سر موئی قدمت تر کرده پیغامبر صلعم این آیه در حکم کردن
میان ایشان اعراض کردن از حکم مخیر بود گاهی حکم میکرد گاهی اعراض مینمود وبعضی گویند مخیر بود
بآیت وان احکم بینهم بما انزل الله الیک منسوخ گشت وبلزوم حکمی بمیان کافران که بر حکم پیغامبر مند
تخییر بر میان حکم واعراض بنسخ پیوسته وکسی که میگوید که در سوره مایده هیچ آیتی منسوخ نیامده
امرکه حکم برای اباحت میدارد ناسخ مخیر مذکور نمی پندارند **وان حکمت فاحکم بینهم**
بالقسط ای وان اردت الحکم بر طریق اذا قرات القرآن والجمله شرطیه عطف است بر فان جاءوک
فاحکم بینهم معنی اینست چون بخواهی که حکم کنی میان کافران پس حکم کن بعدل میان ایشان صدق
حق بجو **ان الله یحب المقسطین** اینجمله تذییل است بالتعلیل تاکیدا وازجهت
ابراز مقصود دیگر وجه وکادت است یا گویند امر بقسط ملوح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سابق بود معنی اینست بدرستی که خدای عدل کنند گان را دوست دارد ونظر لطف بر ایشان گمارد
وکیف یحکمونک وعندهم التوریة فیها حکم الله
ثم یتولون من بعد ذلک استفهام برای تعجب است وجمله عندهم التوریة
حال است ثم یتولون عطف است بر یحکمونک وجمله یحکمونک تا آخر معترضه بود متضمن تعجب باشد معنی
اینست عجیب است که ایشان ترا حکم سازند وبحکومت تو بپردازند وحال اینست که نزدیک ایشان توریت
است که در ان حکم خداست ثابت بحکم حق جل وعلاست پس از ان از حکم تو که بر وفاق حکم توریت است
روی میگردانند واین عرض عرض با مصلحت دیگر پندارند **وما اولئک بالمؤمنین**
اینجمله حالست از فاعل یتولون یا تذییل است معنی اینست ونیستند ایشان مومن وبتوریة چه از حکم تو

فیها هدی

انا انزلنا التوریة
وحکم بتوریه اعراض میکنند وحکم ترا نمی پسندند وحکم توریه را سبک میدانند
ونیستند لغه است چون بالا ذکر توریه رفت چنانست که سامع گفت بین لنا صفت التوریة فقیل انا انزلنا
التوریة فیهم از جهت مفصل کرده وجمله را موکد آورده فیها هدی ونور جمله حال است یا صفت است مر توریه را
بجنب الی **سوال** تقدیم فیها بر طریق الا فیها نمود مقید قصر بود نفی هدی سایر کتب آسمانی **جواب** جمله مذکوره
ظرفیه دار نشاید باشد واگر بجمله واسمیه وتقدیم خبر قابل شود تنکیر هدی ونور برای نوعیت گویند ونوعی
از هدی که مخصوص بتوریه بود جویند معنی اینست بدرستی ما فرود آوردیم توریه را در حال که در و
هدی ونور است یعنی در وعلمی که راه نماید ودینی که ظلمت دل رباید مسطور است **یحکم بها**
النبیون صفت توریه است بحذف موصول ای التوریة التی یحکم بها النبیون یا حال مقدره
است از توریه که مفعول انزلنا ست یحکم حکایت حال گذشته است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار
صورت حکم است معنی اینست فرستادیم ما توریه را حکم کرده اند از موسی تا عیسی صلوات الله علیهما هزار
پیغامبر وبعضی گویند چهار پیغامبر بودند که همه حکم بتوریه داشتند ومتابعت آن مینمودند **سوال**
نبیون جمع سلامت است وجمع سلامت جمع قلت بود در استعمال جمع قلت در عدد کثیر با وجود لفظ
انبیا که جمع کثرت است چه نکته باشد **جواب** تنبیه بر ینکه انبیا که نفوس قدسیه اند اگرچه بسیار باشند
بر نسبت بمقداری که وجود ایشان می آید وبعوث ایشان می نماید اندارد **الذین اسلموا**
صفت یا مدحت النبیون را معنی اینست پیغامبرانی که حکم توریه را انقیاد کرده اند راضی بدان باشند
باشند واین تعریض است از مذمت کسانی که انقیاد حکم توریه نکرده اند ودل بر تحریف آن آورده اند
للذین هادوا والربانیون والاحبار للذین هادوا
متعلق بیحکم بود والربانیون والاحبار معطوف بر النبیون باشد ولام بمعنی علی است بر طریق وان
اسأتم فلها ای علیها وبعضی محمول بر حذف معطوف دارند وکلام بمعنی یحکم النبیون الیهود علیهم بشمارند
معنی اینست حکم میکردند پیغامبران وربانیان ودانشمندان بر جهودان یا گویند برای جهودان
وبر جهودان گاهی در نفع وگاهی در زیان وربانیان منسوب اند سوی رب وربصفت خدای بود

ونوران

تقدیم خبر [illegible]

قصاص تصدق کنند یعنی قصاصی که برای او واجب شده ساقط کرداند پس آن تصدق و عفو کفارت گناهان
باشد و تواند بود که ضمیر له ای عاید بر جانی بود عفو صاحب قصاص گناه جانی را می برد **وَمَن
لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** این جمله تذییل است
معنی اینست و کسانیکه بدانچه فرستاده است خدای حکم نکنند و دم مخالفت حکم خدای زنند پس ایشان
ظالم اند از حد تجاوز کنندگان اند **وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ
مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ** عطف است بر
انزلنا التورية بعیسی این مفعول دوم است بواسطه با مفعول اول محذوف است بدلالت علی آثارهم
و ضمیر آثارهم بر پیغامبرانست که مذکور اند در جمله یحکم بها النبیون علی آثارهم ای اتبعنا فی قفاهم علی
آثارهم عیسی ابن مریم معنی اینست آوردیم در قفا یعنی در عقب پیغامبران عیسی بن مریم را در آن در
حال که مصدق آمده توریة را که پیش از وی نازل شده **وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى
وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ** و آتینا عطف است
بر قفینا فیه هدی حال است از الانجیل و مصدقا عطف است بر محل او معنی اینست و دادیم عیسی را
انجیل در ینحال که در و هدی است و نور که در ینحال تصدیق کننده است مر کسانی را که پیش از و بود از توریه
مذکور سوال انجیل را با دو دستی چه نسبت بود و بودن توریة میان دو دست او بر چه وجه باشد جواب این
عبارت از آن تمثیل بود برای تمثیل تحقق آنچه مذکور است حاجت بیان نیست **وَهُدًى وَمَوْعِظَةً
لِّلْمُتَّقِينَ** عطف است بر مصدقا این نیز حال است بمعنی هادیا و واعظا یجعل الانجیل بر وجه مبالغت
عین هدی و موعظة چنانچه در انما هی اقبال و ادبار در آن رفته اند و در جار زجرا و ضربا گفته اند معنی
اینست و در حال که انجیل راه نماینده است و پند دهنده است مر متقیان را عین هدایة و پند است بر وجه مبالغت
مراد از متقیان یعنی هر کسانی را مستعد اند برای تقوی چنانچه در صدر سورة بقره گذشته و ذکر آن بالا رفته **وَ
لْيَحْكُمْ** (مختلف) **بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ** ولیحکم بلام که بر صیغه امر غایب خوانده است وجه هر دو قرات
دانند بر قرات لام که جار مجرور معطوف بر لیومنوا محذوف که متعلق آتیناه الانجیل است دارند و بر قرات

صیغه امر غایب مجهول بر حذف و قلنا له معطوف بر انزلناه باشد بنداراند معنی اینست و دادیم عیسی را
انجیل تا مردمان ایمان آرند و با اهل انجیل بر اینجمع فرود آورده و وحی کرده است خدای در روی حکم که حکم
کنند اهل انجیل و کسانیکه داده شده اند این نعمت جبریل بدانچه وحی کرده است خدای در روی و فرود آورده
است حق جل و علا بعد ذکر الانجیل ضمیر مقام بود در بما انزل الله وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بباعث بر
قبول بایع نمود **وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ** این جمله تذییل است معنی اینست و کسانیکه بدانچه فرستاده است آنرا خدای حکم کنند
ایشان مقصود بر فسق باشند سوال کسانی را که حکم نکنند بکتاب خدای کافر خواند و باز ظالم گفت اینجا حکم
بفسق کرد تحقیق این سه وجه چیست و تعیین هر یکی بر کدام وجه مبنی است جواب کسیکه حکم بکتاب خدای نکند
خود را درین هر سه صفت افکند چه بعضی صور خلاف حکم خدا کفر بود چنانچه توحید را منکر شود و بعضی صور
مخالفت ظلم باشد چنانچه بنی النضیر در باب جراحات بنی قریظه خلاف معدلت کردند و خواست بر دو
میل آورند و بعضی صور فسق باشد چون ایام الصیام تقصیر و تبدیل راه‌های حرام و در تغییر معنی آورده و من لم یحکم
فاولیک هم الکافرون در حق مسلمانان است که ایشان برد حکم کافر شوند و مرتد گردند و من لم یحکم بما انزل
الله فاولیک هم الظالمون در حق یهود است که در حق ایشان در توریة قصاص مرقوم بود ایشان زیادت
جستند بدل یکی دو کس را کشتند و من لم یحکم بما انزل الله فاولیک هم الفاسقون در حق نصاری است که
شریعت ایشان در قتل واجب بود امتثال نکردند بر مطالبه دیت و قتل آوردند **وَأَنزَلْنَا
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ
وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ** عطف است بر جمله سابقه بالحق حال است از کتاب مصدقا حالی دیگر است
ای انزلنا الیک الکتاب ملتبسا بالحق مصدقا و مهیمنا عطف است بر مصدقا پیش از آن ذکر توریة و انجیل کرد
درین آیة ذکر قران آورد در کتاب اول لام عهد است و ثانی لام جنس و تواند بود اینجا نیز لام عهد باشد
برای عهدیت نوع یعنی کتاب سماوی و مهیمنا علیه ای شاهدا علی صدقه یعنی و در حالیکه گواه است بر صدق کتابی که
پیش از و بود و بیان آنچه در وی نمود و بعضی مهیمنا را بمعنی محافظا علیه گویند بیان صفت نگاهداشتن

لیبلوکم جار مجرور متعلق ست مر فعل محذوف ولکن جعلکم اسما مختلفه فوا متعدده لیبلوکم معنی اینست ولیکن شمارا گروهها و متعدد گردانید چنانچه میان شما در شرایع اختلاف انداخت تا بیازماید از آنچه از
حال شما علم دارد که کیست از شما که اعتراف میکند و کیست که بر اسالی شریعتی دیگر نظر می افکند چه هر قومی را
ملایم حال او آورده شد معین آمده و روش ملایم استعداد او معین شده **فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ**
فاستبقوا امر ست معنی اینست پس خیرات اینست که بر تدلیس نیکی و نیکوکاری می پذیرند زیرا چه هم شرایع بعضها
متفق بر این ست مطلوب در هم دینها همین ست انواع نیکی یکیست و بمقابله او معلوم شده که از همه بدیها
باز مانید و باید هر کسی نیکی که بحال او ملایم تر و با استعداد او موافق تر باشد پیشتر آرد و همت بر تحصیل آن
بیشتر گمارد چون سلاطین را عدل و احسان و علما را ارادت و بیان و زهاد را زهادت و عبادت و ابر
و عارفان را فکر در جمال و جلال جل علا مقربان را ترک دنیا و عقبی و اغنیا را جود و سماحت و عمال را
امانت و دیانت و زنان را جمع کردن میان طاعت خدای و طاعت شوهران و بندگان را بعد طاعت خدا
حسن خدمت سادگان فی الجمله آنچه نیکی پندارد خود را بر آن دارد و آنچه بدی انگارد خود را از آن باز
دارد **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**
مرجعکم مرفوع المحل بر ابتداست و الی الله خبر مبتداست جمیعا حال ست جمله تعلیل ست مر فاستبقوا الخیرات
جمله تختلفون خبر ست مر کنتم و جمله کنتم صله ست جار و مجرور متعلق ست بینکم عطف ست بر الی الله مرجعکم
و تقدیم الی الله برای حصر ست یعنی لا الی الله الی غیره مفید حصر ست معنی اینست سوی حسابگاه خدای باز خوا
گشت پس شما را بدانچه در آن اختلاف نداشتید خبر خواهد کرد و نیک و بد هر یکی بیان خواهد آورد پس
اختیار نیکی باید و احتراز از بدی شاید **وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ**
لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ان مفسره ست متعلق بفعل محذوف بود بتقدیر انزلنا الیک الکتاب
و امرناک ان احکم بینهم و تواند بود که عطف بر کتاب دارند بتقدیر انزلنا ان احکم بینهم پندارند زیرا که
انزال کتاب و وحی متضمن معنی قول ست همچو امر و ندا ای اوحینا الیک الکتاب و ان احکم و تواند بود

کردوان احکم

کردوان احکم مصدر یه باشد ان احکم بتاویل مصدر احکم ای و نزلنا الیک الکتاب بود و فلا تتبع
اهواءهم با معطوف خویش عطف ست بر احکم ای و انزلنا الیک الکتاب بالحق و طلب حکمک
و طلب عدم اتباعک اهواءهم و حذرک عنهم ان یفتنوک بدل اشتمال ست از هم و احذرهم یا مفعول
له بحذف مضاف ای و احذرهم مخافة ان یفتنوک معنی اینست امر کردیم که حکمی کن بدانچه
فرستاده ست خدای سوی تو و وحی کرده ست حق سبحانه بر تو پس روی بکن هوا های ایشان را و بر
ترس از ایشان که فتنه زده و مفتون شده سان بند او را غافل شدن از بعض خبری که فرستاده ست حق
جل و علا روایت کرده اند که ابن صوریا و شماس از قیس و جماعتی از جهودان جمع شدند پیش پیغمبر
صلی الله علیه و سلم آمدند که ما دانشمندان یهود و پیشوایانیم مقتدا ایشانیم اگر مسلمان شویم و بدین تو
بگرویم اکثر یهود مسلمان شوند و بدین بگروند ما را با کسی خصومتی افتاده اگر تو برای ما حکم کنی اگر چه
حق بجانب خصم ما بود ما بتو ایمان آریم و دین یهود بگذاریم برای تنبیه پیغامبر علیه السلام این آیه نازل
گشت و مضمون بظهور پیوست **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ**
يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ناصبه ست ان یصیبهم مفعول ست مر یرید الله و ما در
ما کافه ست و جمله انما یرید الله بجای دو مفعول فاعلم ست و جمله فاعلم انما یرید الله جزاء شرط ست و جمله
شرطیه معترضه ست برای وعید روی گردانندگان از حکم قرآن معنی اینست پس اگر ایشان را حکم تو
بر آنچه فرود آورده ست بر تو روی گردانند و حکم ترا حق ندارند بدرستی که میخواهد خدای جل و علا برساند
بدیشان را کیفر معصیت و بلا و بعض ذنوب ایشان فاید بود عبادت از مر بی مذکور ست و کنایت از عراض
ایشان ست بطور با سلف بعض همچو لفظ شکر گاهی برای تعظیم باشند گاهی برای تعمیر بود اینجا برای تعظیم ست و تو
مذکور گناهی عظیم و جرمی فخیم ست **وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ**
جمله ندیل ست یا حال ست و تاکید او از جهت رد انکار ست چه کافران فسق خویش را منکر اند و بر
کار فسق خویش مصر اند معنی اینست بدرستی که بسیاری از مردمان بترک طاعت خدای عاصیان
و از آن گشتگان از حکم پیغامبر اند زمرد این شد **أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ** بغون

نداننده پس مدان

لیبلوکم جار مجرور متعلق ست مرفعل محذوف ولکن جعلکم اسما مختلفه قوا اما متعدده لیبلوکم معنی اینست

ولیکن شمارا گروها متعدد گردانید چنانچه میان شما در شرایع اختلاف انجامید تا بیازماید شمارا در آنچه از

حال شما علم دارد کیست از شما که اعتراف میکند وکیست که براساس شریعتی دیگر نظر می افکند چه هر قومی را

ملایم حال او در شرعی معین آمده ودر شرعی ملایم استعداد او معین شده **فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ**

فاسبقوا سبب ست معنی اینست پس خیرات را پیش گیرید پس نیکی ونیکو کاری می پذیرند زیرا چه همه شریعتها

متفق برین است مطلوب درهمه دینها همین است انواع نیکی بکنید وبمقابله او معلوم شده که انسهم بدیها

باز مانید وباید هر کسی نیکی که بحال او ملایم تر وباستعداد او موافق تر باشد بیشتر آرد وهمت بر تحصیل آن

بیشتر گمارد چون سلاطین را عدل واحسان وعلما را ارادت وبیان وزهاد را زهادت وعبادت وعبا

وعارفان را فکر در جمال وجلال جل اعلا وفقرا را ترک دنیا وعقبی واغنیا را جود وسماحت وعمال را

امانت ودیانت وزنان را جمع کردن میان طاعت خدای وطلعت شوهران وبندگان را بعد طاعت خدا

حسن خدمت سادگان فی الجمله آنچه نیکی بپندارد خود را بران دارد وآنچه بدی انگارد خود را ازان باز

آرد **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**

مرجعکم مرفوع المحل بر ابتدا است والی الله خبر مبتدا است جمیعا حال است جمله تعلیل است مر فاستبقوا الخیرات

جمله تختلفون خبر است مرکنتم وجمله کنتم صله است جار ومجرور متعلق است بینبئکم عطف است بر الی الله مرجعکم

وتقدیم الی الله برای حصر است یعنی الی الله لا الی غیره مفید حصر است معنی اینست سوی حسابگاه خدای باز خواهید

گشت پس شمارا بدانچه دران اختلاف ندارید خبر خواهد کرد ونیکی وبد هر یکی بیان خواهد آورد پس

اختیار نیکی باید واحتراز از بدی شاید **وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ**

لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ان مصدریه است متعلق بفعل محذوف بود بتقدیر انزلنا الیک الکتاب

وامرنا ان احکم بینهم وتواند بود که عطف بر کتاب دارند بتقدیر انزلنا ان احکم بنبارند زیرا که

انزال کتاب ووحی متضمن معنی قول است همچو امر ونداء ای اوحینا الیک الکتاب وان احکم وتواند بود

کر دروان احکم

که در وان احکم مصدریه باشد ان احکم بتاویل مصدر را حکم ای ونزلنا الیک الکتاب بود فلا تتبع

اهواءهم با معطوف خویش عطف است بر احکم ای وانزلنا الیک الکتاب بالحق وطلب حکمک

وطلب عدم اتباعک اهواءهم وحذرک عنهم ان یفتنوک بدل اشتمال است از هم واحذرهم یا مفعول

له است بحذف مضاف ای واحذرهم مخافة ان یفتنوک معنی اینست امر کردیم که حکمی کن بدانچه

فرستاده است خدای سوی تو ووحی کرده است حق سبحانه بر تو پس روی مکن هوا وارای ایشان را وبترس

ازان که فتنه زده ومفتون شده سازند وغافل شدن از بعض خبری که فرستاده است حق

جل وعلا روایت کرده اند که ابن صوریا وشماس از قیس وجماعتی از جهودان جمع شدند پیش پیغمبر

صلی الله علیه وسلم آمدند که ما دانشمندان یهودیانیم مقتدا ایشانیم اگر مسلمان شویم وبدین تو

بگرویم اکثر یهود مسلمان شوند وبرین بگروند مارا با کسی خصومتی افتاده اگر تو برای ما حکم کنی اگر چه

حق جانب خصم ما بود ما بتو ایمان آریم ودین یهود بگذاریم برای تنبیه پیغامبر علیه السلام این آیه نازل

گشت ومضمون بظهور پیوست **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ**

يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ فا سببیه است ان یصیبهم مفعول است مر یرید الله ومادر

انما کافه است وجمله انما یرید الله بجای دو مفعول فاعلم است وجمله فاعلم انما یرید الله جزا شرط است وجمله

شرطیه معترضه است برای وعید روی گردانیدگان از حکم قرآن معنی اینست پس اگر ایشان ترا احکم تو

بدانچه فرود آورده است بر تو روی گردانند وحکم ترا حق ندارند ستی که میخواهد خدای جل وعلا برسانند

بدیشان ایشان را گناهان مصیبت وبلا وبعض ذنوب عاید بود عبادت از مرتبی مذکور است وکنایت است از اعراض

سطور بسلفظ بعض همچو لفظ شکر گاهی برای تفخیم باشند گاهی برای تعبیر بود اینجا برای تعظیم است وتو

مذکور گناهی عظیم وجرمی فخیم است **وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ**

جمله تذییل است یا حال است وتاکید امر از جهت رد انکار است چه کافران فسق خویش را منکر اند وبر

انکار فسق خویش مصر اند معنی اینست بدرستی بسیاری از مردمان متمرد طاعت خدای عاصیان و

اعراض کنندگان از حکم پیغامبر اند زمره ایشان نند **أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ** یبغون

نمانند پس مدان

بصیغه غیبت و تبغون خطاب خوانند معنی بر حسب آن دانند استفهام برای تعجب است و فا عاطفه بر معطوف
علیه محذوف است ای ایتولون فحکم الجاهلیة یبغون انجمله معترضه است برای تعجب از اتباع حکم جاهلیت یا
برای توبیخ بر ان معنی اینست عجب است یعنی نشاید که تو بیابند و از همچو توی حکم جاهلیت یا طلب نمایند

ومن احسن من الله حكما لقوم يوقنون ۝ من استفهامیه مرفوع

المحل بر ابتدا است احسن خبر مبتدا است و استفهام بمعنی نفی است من در هذا القول لقوم یوقنون بمعنی لام
بمعنی عند دارند و متعلق بمفهوم کلام بندارند ای نفی کون حکم غیر الله احسن من حکم الله عند قوم یوقنون
صفات الله و احکامه معنی اینست و کیست نیکوتر از خدای از روی حکم و این اخبار برای قوم است که
یقین دارند و بصفات ایمان می آرند **يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا**

اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض انجمله

بر جمله اوفوا بالعقود را مبانی دیگر است یا ایها الذین امنوا برای تاکید تنبیه مکرر است معترضه که
میان دو کلام متصل روی نمود بعضهم اولیاء بعض تعلیل است بر جمله لا تتخذوا معنی اینست ای
مومنان جهودان و ترسایان و ان دوستان خویش می گیرید و بر حکم دوستی شما را اسباب بود
ایشان نمیکنید زیرا که بعضی از ایشان مر بعضی را دوستانند و ایشان همه شما را دشمنانند باعتبار آنکه
دشمن باشند و دشمنی ایشان با وجهت ثابت کرد با اینحال دشمنان دوستی نباید کرد و ایشانرا در
موضع نباید آورد **ومن يتولهم منكم فانه منهم** من شرطیه مرفوع المحل

بر ابتدا است و جمله یتولهم شرط است فانه منهم جزا شرط است خبر مبتدا است و جمله شرطیه تذییل است یا
حال است یا جمله معترضه است برای تهدید و ترهیب دوستی ایشان معنی اینست و هر که از شما ایشانرا
دوست دارد بر قضیه من احب قوما فهو منهم پس بد پرستی او از مشرکان باشد و آنچه از آمد و شد و مواد
وصورت تذییل و دوستی از جهت حاجت با معامله بود یا از جهت خوف و خشیت تعرض جانی یا مالی باشد داخل
دوستی نبود و صاحب آن مستحق وعید نشود **ان الله لا يهدي القوم الظالمين** معنی اینست
انجمله تذییل است و تاکید او از جهت خبر از وعید بر وجه وکادت است نه از جهت انکار و تردد

بدرستی خدای راه ننماید قومی را که ظالمانند مگر و نمی ایشان مقدر است تا موت بر کفر و کافری پابند ایشان
راه راست نگیرند و اهتدا نپذیرند **فترى الذين في قلوبهم مرض**

يسارعون فيهم يقولون نخشى ان تصيبنا دائرة

موصول با جمله مفعول اول است مر تری و جمله یسارعون مفعول دوم است فیهم ظرف است مر یسارعون
یقولون حال است با وجه جمله بر عکس این مقال است و تواند بود بمعنی بصر باشد و در جمله حال بود و تواند
بود یسارعون را مفعول دوم دارند یقولون را در جواب یصنعون استانفه بندارند ان تصیبنا مر
منقها مفعول نخشی است و نخشی تا آخر مفعول یقولون است و جمله فتری الذین بفا وجه معطوف بر
مفهوم ان الله لا یهدی القوم الظالمین بود که کلام بمعنی یدوم الظالمون علی الضلال فتری الذین في
قلوبهم مرض ای شرک بود ای یسارعون فی موالاتهم باشند یعنی چنین آید خدای ظالمانرا هدایت ننماید دل
ایشان در اهتدا نیارد و هم بدین سبب است که می بینی کسانی را که در دلهای ایشان مرض نفاق است
اگر ظاهر ایشان می آید در باطن خلاف و نفاق دارند این گروه در دوستی ایشان مسارعت میکنند
و دم موافقت و مصادقت ایشان میزنند در ینحال که بمنحو بنیه و عذر مصادقت میگویند میترسیم که بر
ما از هر سمتی حادثه و اضطراری با ایشان دوستی نمی ورزیم برای دولتی و روزگاری **فعسى الله**

ان ياتي بالفتح او امر من عنده فيصبحوا على ما اسروا

في انفسهم نادمين ۝ فاء در فعسی الله سببیه است چه کردار کفار و گفتار ایشان سبب است
برای اینکه این سخن گویند و غلبه خویش و ندامت ایشان جویند و عسی از خدای ترحمه است و در حیار کرم
دلالت بر تحقق کند دلیل بر تیقن وقوع باشد فیصبحوا عطف بر ان یاتی دارند نصب او بحذف نون بندارند
معنی اینست نزدیک است که خدای فتح را باری دیگر یا از آثار قدرت خود بیاری و فتح مذکور را کسی
تمکه و کسی فتح خیبر و فلک بندارند و امر من عنده را کسی بر قتل بنی قریظه و اجلای بنی النضیر حمل کرده
بر نقل ذمه و وضع جزیه بر اهل کتاب داند پس ایشان بنا بر آنکه نفاق را در دلهای خویش پنهان که
اند از نفاق و عداوت مسلمان پشیمان کردند **ويقول الذين امنوا اهؤلاء**

عزوجل

اورد پیغامبر صلی الله علیه وسلم بکشته شدن او یاران را خبر کرد دوم روز رحلت خود سوی عالم بقا کشته شد و در
آخر ربیع الاول خبر کشته شدن او میان مردمان رسید دوم بنو حنیفه گروه مسلمه کذاب که او بدعوی پیغامبری
برسید تا انکه به پیغامبر مکتوب نوشت من مسلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی
ونصفها لک پیغامبر صلی الله علیه وسلم در جواب او نوشتن فرمود ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
والعاقبة للمتقین امیرالمومنین ابوبکر با لشکر تا مذکور بدست وحشی قاتل حمزه که در لشکر ابوبکر بود مسلمه
مذکور بکفایت پیوست وحشی مذکور میگفت در جاهلیت بهترین مومنان را بکشتم و در اسلام کمترین کافران را
یعنی مسلمه کذاب را از تیغ آوردم سیوم طلیحه بن خویلد که بنی اسد گروه او بودند او نیز دعوی پیغامبری
کرد پیغامبر صلی الله علیه وسلم خالد ولید را با لشکر بر قتال او آورد و طلیحه مذکور منهزم شده جانب شام
رفت انجا مسلمان گشت و بهدایت پیوست و هجرت کرده در عهد خلافت خلیفه بتحقیق امیرالمومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه فزاره عطفان بن سلیم بنی یربوع بنیم تابعان زن مسلمه کذاب که او نیز
دعوی پیغامبری کرده بود کنده و بنی بکر بن وایل ابوبکر رضی الله عنه لشکر کشید بعضی ازان را بتیغ
آورد بعضی را مسلمان کرد و بعضی گویند اکثر عرب مرتد شدند و مسلمه زکوة و انکار آوردند گفتند نماز
خواهیم گزارد و سر بسجده خواهیم نهاد و زکوة که میطلبید نخواهیم داد امیرالمومنین ابوبکر گفت سو
گند خداست سوگند من بار بندار ندان ایشان از حق تعالی یعنی زانو بند شتری که واجب شده بر ایشان
هرآینه قتال کنم ازجهة آن او یکی در عهد خلیفه با صدق و صواب امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه
وان غسانی جبله که او را نصرانی ساخت بعد اسلام مرتد شده او در زمین روم انداخت و
این اخبار از آینده بروجه اعجاز بود که بعد ورود آیت ارتدادها واقع شد آنچه پیغامبر علیه السلام
خبر کرده بود که واقع خواهد شد واقع خواهد گشت و بظهور پیوست و بعد ارتداد ایشان جماعتی سوی
اسلام شتافت و دولت ایمان و اسلام یافت روایت کرده اند بعد وقوع ارتدادها مذکور دو هزار
آدمی نخعی و سه هزار کندی و سه هزار مردمان متفرق باز در دین اسلام درآمدند مومنان مخلص شدند
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه تا آخر عبارت از ایشان کیستند پیغامبر فرمود ایشان انصار بایند

کرد مسلمه

وبعضی گویند اشارت بسوی سلمان فارسی کرد و قوم او را بدولت آورد بعد ان فرمود لو کان الایمان معلقا
بالثریا لناله رجال من ابناء فارس وبعضی ورود این آیة در شان ابوبکر صدیق رض که با لشکر عظیم در قتال مرتدان توجه
کرد و با ایشان با اعتنا واهتمام بقتال سوی پیشباز داشت باز دارنده نمی شنید از ملامت کننده
نمی شنید و با ایشان صلح و مدارا هم نخست والله لو منعونی عقالا لقاتلتهم در جهاد مرتدان شتافت بتایید
الله و عونه ظفر یافت بعضی کشته شدند و بعضی مسلمان شدند سکایت مذکور شنفتن آوردن قوم
سطور در زمان مستقبل است روایت ورود او در شان ابوبکر و انصار و سلمان رضی الله عنهم که در
وقت ورود آیت حاضر بودند مشکل است مگر انکه مراد از فسوف یاتی الله بقوم آورد در قتال بود در وجود
آوردن و پدید کردن که تا شبهه اشکال وارد نشود **انما ولیکم الله ورسوله و**
الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة وهم راکعون اینجمله معترضه است برای تسلیه مومنان و تقویت
شان ایشان والذین یقیمون در محل رفع است ازجهة انکه بدل است از الذین آمنوا یا بحذف مبتدا است
در محل نصب است بتقدیر اعنی یقیمون الصلوة با معطوف خویش صله اوست و جمله وهم راکعون حال است
حق اینست یعنی دوست شما نیست مگر خدای و رسول خدا و مومنانی که نماز را بر پای دارند و صدقه
میدهند و حال اینست که ایشان در رکوع اند روایت کرده اند امیرالمومنین علی رضی الله عنه در حال نماز
بود سایل سالی نمود اشارت با انگشتری خویش کرد سایل انگشتری برون آورد و بعضی گویند در اثنا
نماز سایل مذکور برداشت انگشتری فراخ بعمل قلیل انداخت این آیت که متضمن فضل علی است در شان امیر
المومنین علی است سوال متعدد است و مبتدا واحد است مبتدا را بر وفق خبر را جمع نکرد و ولیکم
بصیغه جمع نکرد اولیاؤکم بصیغه جمع چرا نیاورد جواب تا اشارت کند برینکه ولایت بحقیقت امر
خدا راست که یکی است ولایت دیگران با ولایت او برابر نیست اگر اولیاؤکم گفتی فرق مذکور مفهوم
نگشتی **ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان**
حزب الله هم الغالبون من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است یتول شرط است جزا

محذوفست خبر مبتداست فان حزب الله تعلیل است جزا محذوف و دلیل است تقدیرا بست و من
یتول الله و رسوله والمومنین یغلب لان حزب الله وضع مظهر موضع مضمر اظهار مناط غلبه است و اضافت
حزب برای تعظیم مضافست کبیت الله و ناقة الله الغالبون خبر انست هم ضمیر فصل است برای تخصیص
حزب الله بغالب بودن معنی اینست و هر که دوست دارد خدای را و رسول خدای را و مومنان را غالب اید
زیرا که گروه خدای هم ایشان غالبانند بر ایشان دیگری غلبه نتواند یا ایها الذین امنوا
لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا
من الذین اوتوا الکتب من قبلکم و الکفار اولیاء
این جمله نیز مر جمله اوفوا بالعقود بیانی دیگر است یا ایها الذین امنوا مرتبه سابق مقرر است موصول
با صله مفعول اول است مر اتخذوا اولیاء مفعول دوم است من الذین اوتوا الکتاب بیان است و الکفار
بر قرات نصب عطف است بر موصول و بر قرات جر عطف است بر موصول ثانی معنی اینست ای مومنان
آنانکه دین شما را نپذیرفته اند بلکه مسخره و بازی گرفته اند از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما
دوست مگیرید الفت و صحبت ایشان بر طریق همدمان و همرازان مسپرید و اتقوا الله
ان کنتم مومنین عطف است بر لا تتخذوا ان کنتم مومنین شرط برای تحقیق است برای تهییج
نیست بر طریق افعل کذا ان کنت ابیا و لا تفعل کذا ان کنت ابنی معنی اینست و از خدای
بترسید و از عذاب او بپرهیزید اگر شما مومنانید و ارباب ایقانید دوستی کفار از شان مومنان
نبود دوست گرفتن کسانیکه دشمنان خدا اند با رسم دوستان خدا نشنید و اذا نادیتم
الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا این جمله موضحه است برای اظهار استهزاء
کافران در دین اسلام و بازی پنداشتن ایشان صلوة را که در دین از اعمال عظام است معنی اینست
و چون ندا کنید شما سوی نماز یعنی حی علی الصلوة گوئید و قیام سوی نماز بجوئید ایشان نماز را مسخره
دانند و بازی خوانند بگوئید و قیام سوی نماز بجوئید ایشان نماز را این کار چه کارست و این
و فایده اعتبار است ذلک بانهم قوم لا یعقلون این جمله مستانفه است

کانه قیل بای سبب مثل هذا الصنیع یصنعون فقال ذلک بسبب بانهم قوم لا یعقلون معنی اینست صدور
این شنیع از کافران و وقوع این کار شنیع از ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که راه راست
نمی یابند و به نادانی در ضلال می شتابند و آنچه در نماز است از تعظیم خدا و باز داشتن از فحشا
و منکرات که موضوع است برای عبادت و وسیلت است برای ادراک سعادت مسخره و بازی شمرند و این
مر قضا عقل نبود و مقتضای دانش نباشد قل یا اهل الکتب هل تنقمون
منا الا ان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من
قبل روایت کرده اند جماعتی از یهود پیش پیغامبر علیه السلام رسیدند و از پیغامبر صلی الله علیه و سلم
پرسیدند که تو بر کدام پیغامبر ایمان داری و از میان ایشان بکه روی آری پیغامبر صلی الله علیه و سلم
گفت آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی
موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون ایشان چون نام عیسی
شنیدند ناخوش شدند و سخنان ناپسندیده پیش آمدند و گفتند ما نعلم اهل دین اقل خطا منکم و
لا دینا هو شر من دینکم یعنی ندیده ایم هیچ صاحب دینی را که بی بهره تر از شما و نه هیچ دینی را بدتر از دین
شما و نوایت شما از دین همانست که دارید و تحمل آن بر خود میگمارید از فقر و گرسنگی و بی نیکی و شفقت
و درماندگی پیغامبر را و مومنان را بدین چیزها عیب کردند در موضع نکوهش آوردند پیغامبر صلی الله علیه
و سلم فقر و مسکنت اختیار کرده و خود را در پایه با غنیا ناورد گاهی در مقام ابتهاج و افتخار الفقر فخری
میگوید گاهی مسئلت را بدعاء اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین تضرع مینمود
و ایشان آنرا مسید پندارند و عیب مر انکارند این آیه نازل گشت و قباحت حال و شناعت مقال ایشان
بیان نموده است برای بیان شناعت ایشان اهل کتاب و دوری ایشان از طریق حق و صواب استفهام
در هل تنقمون برای انکارست تنقمون از نقم بمعنی کینه کردن و خشم ورزیدن باشد ان امنا مستثنی
یعنی بان امنا بود اگر نقم بمعنی عیب کردن و ناپسندیدن باشد ان امنا بغیر تقدیر مفعول بود
معنی اینست بگوی ای محمد ای اهل کتاب است که کینه کنید یعنی نیست مگر بسبب آنکه با ایمان بخدای آورده ایم

ابد وخواری سرمدت بدتر از نظرت ونفرت ومحنت ومشقت مسلمانان بنیدارند در تفصیل نود و سوال
مذکور وارد نشود ﴿وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ
وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ﴾
وجمله واذا جاؤكم عطف است بر جمله واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا وجمله قل يا اهل
الكتاب هل تنقمون منا وجمله قل هل انبئكم میان جمله معطوفه ومعطوف علیه معترضه است وجمله والله
اعلم تکمیل است برای دفع وهم پوشیده ماندن کفران ان که آنرا پوشیده میدارند وحمت بر نهان
کردن میکمارند واذا اندکور بر طریق واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا مفعول است نه برای استقبال
زیرا چه ارتباط وهم قد خرجوا به بصیغه ماضی با مجی مستقبل دشوار است اما بر تقدیر استمرار بعد مجی بود تخم
دخول وخروج ماضی باشد ربط مستقیم آید معنی مشکل نماید وجار مجرور یعنی بالکفر وبه حال است ای
تند دخلوا ملتبسین بالکفر وهم قد خرجوا ملتبسین به واین هر دو جمله نیز حال است از قالوا آمنا
معنی اینست وچون جهودان ومنافقان بر شما می آیند وخود را بر صورت مومنان می نمایند و می
گویند ایمان آورده ایم وتصدیق اسلام کرده ایم وحال اینست که در آمده اند با کفر در دل کفر دارنده
لفظ آمنا بدروغ بر زبان می آرند وایشان بدرستی هر بار با کفر در آمده اند یعنی بر کفر مانده اند
مسلمانان نشده اند وخدای عالم است بدانچه از کفر در باطن می پوشند وبدانچه دشمنی دارند در
ایذاء مسلمانان میکوشند خدای سر دلها داند وپیغامبر ومسلمانانرا بوحی با کاهاند انچه می پوشند
نمانند واظهار آن بر مردمان تواند **سوال** در وهم قد خرجوا به مسند الیه را برای تقوی تقدیم کرد
وقد دخلوا به مسند الیه را مقدم نیاورد سر چیست واین فرق بر چه مبنی است **جواب** شک نیست که
ایشان در هنگام در آمدن بر مسلمانان کافر بودند مسلمان نمی بودند در آمدن ایشان با کفر شبه
تردد نبود تقوی بی تردد سایغ نمی بود ند در آن هنگام بیرون آمدن بعد مصاحبت شدن مسلمان
ومشاهده کردن مجلس ایمان مظنه آن باشد که دل ایشان سوی اسلام مایل شود وخبث کفر از دل
ایشان برود ذکر خروج ایشان با کفر مجت مذکور مظنه تقدیم مسند الیه برای افاده تقوی سایغ بود

﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ جمله وتری عطف
است بر فتری الذین فی قلوبهم مرض اکر تری بمعنی بنظر باشد جمله یسارعون فی الاثم والعدوان
حال بود واکر تری بمعنی تعلم دارند جمله یسارعون مفعول دوم بپندارند لام لبئس ما کانوا یعملون
در جواب قسم محذوف است بئس از افعال ذم است فاعلش ضمیر مبهم است ما بمعنی نکره ومنصوب بر تمییز ومخصوص بذم
محذوف است ای والله لبئس شیئا ما کانوا یعملونه مسارعتهم فی الاثم والعدوان وجمله لبئس تا آخر تذییل است
معنی اینست ای محمد یا مخاطب غیر معین بسیاری را از اهل کتاب ومشرکان که در بزه کاری وجفا
خویش ودین کاری شتابند بوکنند یاد میکنم که بد چیزی است که ایشان میکنند زشت کاری آدم
میزنند واین کارها نشایسته آرند در اثم وعدوان ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ
وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ﴾ لولا
تحضیض است وجمله تقریر است بر قباحت عمل کافران ومذموم بود کار ایشان چه انچه ربانیان
ودانشمندان را در باز داشتن از آن تحریض شود بهم دانند که کار ناپسندیده ونشان ناکرده
بود وعن متعلق است بینهیهم **معنی** اینست چرا باز نمیدارند ایشانرا ربانیان ودانشمندان
از دروغ گفتن وحکم نهفتن ورشوت بر تحریف کتاب خدای استدن ومال حرام خوردن
﴿لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ انجمله بر طریق لبئس ما کانوا یعملون **معنی**
اینست هر آینه بد چیزی است که دروغ گویان وحرام خواران میکویند وناپسندیده کاری است
که خود را در آن می افکنند ونتواند بود تشنیع نهی منکران ربانیان باشند وتقبیح ساکت بودن
دانشمندان از بیان حق بود ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾
در روایات سابقه بعضی حکایات متضمن شکایت از یهود بود عطف انجمله که متضمن شکایتی دیگر است
بر حکایات سابقه سایغ نمود حق سبحانه وتعالی بجود فیاض خویش بر یهود نعمتها فراخ کرده بود و
ایشانرا وسعت عیش وغنا منظور ومی میبود چون ایشان کفر ورزیدند وبه پیغامبری محمد علیه الصلوة

والسلام نكرويدند توريته را كردانيدند و از منكرات وحكايتي ومعاصي پرهيز نكردند بنومي ايشان را
بقحطها وبلاها مبتلا كرد وكار ايشان از فراخي بتنكي واز غنا در عنا و فقر آوردند ايشان بتوبه
وزاري بخش ننهادند ودل بر خواهش وتضرع ننهادند بلكه زبان تشنيع ومذمت كشادند ودل بر بي
باكي وبي ادبي بنهادند تا آنكه فنحاص بن عازورا كفت يد الله مغلولة حتى لا يبسط علينا كما كان يبسط
يعني خداي بخل ورزيده وترك عطا كزيده چنانچه ميداد نميدهد چنانچه مي بخشيد نمي بخشد وديكران كسند كه
باز داشتن او واجب بيديد تمهم بر حكم السامع شريك القايل شريك او كشتند وچنانچه كه اين سخن كفتند اهم
بسته شدن مثل است بخيلي وبسط يد مثل است در جوانمردي چنانچه در حق پيغامبران خداي جل وعلا
شد خطاب ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط آمده واز كمال تفريط در عطا و
نهايت افراط در سخا چنانچه محتاج سازد ودر ورطه افتقار اندازد منهي شده حال بخيل را در امساك عطا
تشبيه كنند بحال كسي كه دست خود را با كردن بسته اكرچه آنجا دستي بود مرد سيد سنت سا اكر جواد بود فراخ دست
كويند وچون بخيل بود بسته دست خوانند ويد الله مغلولة كفتن واثبات بخل كردن بي اشتباه
كفر بود وبي تشبيه باطل باشند تشابه ندارند ويعني اثبات بخل بر وجه تمثيل بنيارند واين از چون ايشان
قولي باطل بود وكفر صريح باشند معني اينست يهود الله را مغلولة كفتند واثبات ذميه بخيلي در
شان خداي جستند **غلت ايديهم ولعنوا بما قالوا** غلت ايديهم جمله دعائيه
معترضه است ولعنوا بما قالوا جمله تواند دعائيه باشند معطوف بر غلت ايديهم باشند وتواند بود
جمله مرجدارند معطوف بر وقالت اليهود بنيدارند معني اينست بسته باد دستهاي كوبندكان
كفتار مذكور وملعون باد اين فرقه بسبب مقال سطور وتواند بود كه دعاء بسته شدن دستها
ايشان در آخرت باشند دعا نكال ومناق اخروي باشند **بل يداه مبسوطتان**
الجمله اضراب است از كلام سابق واين متشابه است بر مذهب سلف اينست كه آنچه از صلابت حق كويند
دانستن مراد او نجويند ومراد خلف آنست كه مراد او بر وجه قطع معلوم نشود وبيان عقل آيات
بر وفق محكمات بر وجه تاويل جائز بود وبعضيه يداه را به نعمت دنيا وي ودنيا وي تاويل كنند

وبعضيه در راه تا رسيد بنعمت ظاهر وباطنه روند وبعضي از ارباب تمثيل دانند بسط يد را مجاز از وجود خواهند
وابر از تثنيه بد انجا اكرچه در كلام يهود مفرد بود متضمن فايده جليله كه بيان كمال جود است چه در كمال
جود عطا بدين معهود است مبالغه نمود معني اينست يهود سخن باطل ميكويند ودر راه بطلان مي پويند
يد او مغلوله نيست سخن ايشان بي معني است بخل بحضرتش بهيچ وجه نسبت ندارند بلكه جواد است بكمال جود
دارد چنانچه كسي كه دل بر كمال جود او كمارد بهره ويد عطا ارزد **ينفق كيف يشاء** جمله
مبينه است كيفيت جود وصفت عطا را معني اينست ميدهد هر جوركه ميخواهد كسي را اندك كسي را بسيار
وليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا لام در جواب قسم محذوف است اي اقسم ليزيدن كثيرا
منهم ما انزل اليك موصول با صله فاعل است مر ليزيدن كثيرا منهم مفعول اول است طغيانا وكفرا مفعول دوم
است ليزيدن انجمله معترضه است براي مذمت كافران معني اينست وبو كنند ياد ميكنم هر آينه بيفزايد
بنافرماني وكفر ورزيدن مردمان بسيار را از ايشان آنچه فرستاده شده است سوي تو از پروردكار تو يعني قرآن
سبب مجه براي فرون كفر وطغيان وزيادت شدن ناسپاسي وكفران زيرا آنچه چون آيات قرآن زياده است
شود ايشان بدان ايمان نيارند وكفر ورزند كفران ايشان زيادت كردد چنانچه چون آيات زيادت
شود مومنان ايمان آرند ايمان ايشان زيادت شود كما قال الله تعالى واذا تليت عليهم آياته زادتهم
ايمانا ونيز چون از قرآن شرعي كه خلاف طبع ايشان است بشنوند در راه كمراهي وبعضي آن روند وكرو
دارند وبعوض بنيدارند سبب افزوني طغيان كردد موجب ازدياد كفر شود **والقينا بينهم
العداوة والبغضاء الى يوم القيامة** عطف است بر وقالت اليهود
از قبيله عطف سبب بر سبب چون اتاني واكرمته وشتمني واديته وضمير بينهم بر اهل كتاب است
يعني يهود متضمن ذكر عام است وحمل بيانه معترضه است معني اينست يهود سخن ناپسنديده كفتند وار شوم
آن بلا ابتلا كشتند وافكنيم ميان ايشان عداوة ظاهري وبعض باطني تا روز قيامت چنانچه هر كز نبود
كه بر زند هيچ كاهي ميان موجب انتقام وابتلاق بنديرند واين نيز سري كه عظيم وعناي فخيم است بر محاربه آرد

ذكر خاص ۲

ودر مقاتله دارد هر یکی در کینه وصفینه باشند ودر خاطر هر یکی تعلق بود ودر دل یکدیگر تردد شود یکدم آرام
نگیرند ویکساعت سامان نپذیرند کدام عذاب سخت ازین بود وچه بلا بالاتر ازین باشد کُلَّمَآ اَوْ
قَدُوْا نَارًا لِّلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ جمله مستانفه است چنانست که گفته شد ما
حالهم مع المسلمین مع نشرهم وجنایتهم فقیل کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله معنی اینست هر بار که
ایشان آتش را بر جنگ با مسلمانان افروختند وبا اهل اسلام محاربه ومقاتله نگفتند خدای آتش جنگ را
فرو میرانید در محاربه مسلمانان قادر نگردانید از آن آتش مسلمانان را در امان داشت ودشنهای ایشان را
از مسلمانان باز داشت با هر که در جنگ شتافتند ظفر ونصر نیافتند روایت کرده اند که در آن وقت که
علم اسلام افراخته اند وسایه لوای آسمان سای پیغامبر علیه الصلوة والسلام در جهان انداختند بسیاری
از یهود در مجوسی بودند ونیز ایشان ذلت جزیت وبندگی پیمودند امام قتاده گفته که لا یلقی
یهود ببلده الا وجدته من اذل الناس یعنی در هر شهری که یهود دریابند او را از خوارترین اهل آن شهر
یابند وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فَسَادًا منصوب است بر مصدر بر طریق خرینه
سوطا ای یسعون سعیا یقال حال است ای یسعون ذوی فسادا یا مفعول است ای یسعون الفساد ناظر
ای یسعون فسادا والجمله عطف است بر جمله سابق معنی اینست وایشان بفسادیا از جهت فساد یا در حال
که خداوند فساد اند سعی میکنند ودر کار فساد کوشش مینمایند یعنی هر چند که خدای ایشان را در جنگ ظفر
نداده وگاهی در فتح ایشان نگشاده همیشه مقهور ومطرود بوده اند همان مغلوب ومخذول اند از سعی باز
نمی مانند ودر راه فساد میدوانند وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِیْنَ الجمله تذییل است معنی
اینست خدای عز اسمه دوست ندارد وفساد کنندگان را در جزء دوستی شمارد وَلَوْ اَنَّ
اَهْلَ الْکِتٰبِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَکَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَیِّاٰتِهِمْ وَ
لَاَدْخَلْنٰهُمْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ان با اسم وخبر فاعل است مر فعل محذوف را
ای ولو ثبت ان اهل الکتاب امنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم جواب لو است ولادخلناهم جنات النعیم
عطف است بر وجه شرطیه معترضه است برای [illegible] توبه با کثرة وعلت عصیان

معنی اینست واگر ثابت شدی که اهل کتاب ایمان آورده اند ومتقی شدند به پیغامبر گرویدند واز معاصی
پرهیز نمودند هر آینه دور میکردیم از ایشان سیئات ایشان را با کثرت وغلظتی که در سیئات ایشان است وهر آینه
در محاربه آوردیم ایشان را در جنانی که برای نعیم جاویدان است لیکن ایمان وتقوی ایشان ثابت گشت
سیئات وادخال جنات بحصول نه پیوست وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرٰىةَ وَالْاِ
نْجِیْلَ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ مِّنْ رَّبِّهِمْ لَاَکَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ
تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ موصول با صله یعنی وما انزل الیهم من ربهم عطف است بر التورىة والانجیل
لاکلوا جواب لو است جمله شرطیه عطف است بر جمله شرطیه سابقه معنی اینست واگر ثابت شدی که
ایشان احکام تورىة وانجیل وآنچه منزل است سوی ایشان از پروردگار ایشان یعنی قرآن وامثال
کرده اند تکالیفی یاد در آن مذکور ومسطور است بجا آورده اند هر آینه ایشان از خوردنی خویش
یعنی از برکات آسمان وبرکات زمین میخوردند یا از میوهای درختان که بالای ایشان است واز آنها
که بفضل زمین است یا میوهای که از شاخهای درختان فرود آرند یا از میوهایی که بر زمین افتاده است بر گیرند ومحظوظ
شدندی واین عبارت است از سعت رزق درجهان مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ این جمله
مستانفه است چون در آیه سابقه گفته ولو انهم اقاموا التورىة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم
لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم چنان است که سائل اهل اولیک کذلک گفت فقیل منهم امة مقتصدة
معنی اینست بعضی از ایشان یعنی اهل کتاب گروهی اند میانه رو نه دوستان صرف اند ونه دشمنان
محض اند چنی اند وغفلتی وجهتی از دشمنی دارند گاهی دل بر بطلان می نهند ایشان برای دین اسلام
مستعد اند در این راه قدم زدن توانند وبعضی گویند مراد از امة مقتصدة گروهی اند که بر راه راست
آمدند وبه پیغامبر علیه الصلوة والسلام ایمان آوردند بر قصد سبیل یعنی راه راست ودرست رفتند
واز گمراهی یهودان وترسایان پیوستند چنانچه عبد الله بن سلام با یاران وچهل وهشت نفر از نصارى نجران
و[illegible] ملک حبشه وسلمان وامثال ایشان وَکَثِیْرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا
یَعْمَلُوْنَ الجمله عطف است بر جمله است که میکنند ایشان از غلو در عداوت وارتکاب اسباب

نجیل

این آن واز فراخی عیش

تفاوت وشور انگیختن وبا دشمنان جانی آمیختن يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ چون پیغامبر علیه السلام از آیات سابقه رنجه او صاف وما
شایسته اخلاق اهل کتاب شنید واو را از آن کردارهای ناگزیده وگفتارهای ناپسندیده بعضی گفتند
اگر فرضیت زکوة از ما بگیری ایمان آریم وطایفه دیگر گفتند اگر سجده کردن نفرمایی در دین تو در آیم
جنانکه پیغامبر رسید با فاصنع حین یفعلون ما یفعلون ویقولون ما یقولون فقیل علی سبیل
الاستیناف یا ایها الرسول الی آخره معنی اینست ای فرستاده خدای برسان جمیع چیزی که از پروردگار
تو فرستاده شده وتبلیغ بکن آنچه وحی آن بر تو آمده وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهُ رسالته در رسالاته بصیغه مفرد حسب آن که وجمع خوانند معنی وانیه این جمله شرطیه معترضه است در اثنای کلام برای
تنبیه پیغامبر علیه السلام معنی اینست اگر این کار نکنی وجمیع چیزی که فرود شده در گوش خلق
نمیگفتی تو تبلیغ نکرده رسالت پروردگار را اصلاً وتقصیرا کرده باشی در رسانیدن فرمان پروردگار
تعالی زیر که چون در تبلیغ خیانت ظاهر شود بر هیچ سخن او اعتماد نماند امعنی رساننده ناتمام
گرداند پس در رسانیدن وحی بکوش وهیچ چیزی از اندک وبسیار مپوش در تبلیغ از کسی خوف مدار
وحشمت وشوکت کسی که در خاطر مار وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ این جمله حال
معنی اینست وحی که بر تو آمده منزل شده برسان وحال اینست که خدای نگاه میدارد ترا از مردمان
جهودان وترسایان وسایر کافران جو سبحانه وتعالی وعده عصمت کرد تا از پیغامبر صلی الله علیه وسلم خوف
جان برود ودر تبلیغ هر چه فرمان است بر دوست ودشمن دلیر شود إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ این جمله تذییل است موکده است بر مضمون ما یعملون وتاکید او از جهت
اهتمام در اعلام بمضمون این کلام بود بر طریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا بغیر تردد سامع که خدای
نماید کافران راه دانسته است ای وانکارا و برای محض اظهار اعتنا باشد معنی اینست بدرستی که
خدای راه ننماید کافران را دانسته است که اغنیا ز کفران نخواهند کرد و بر کفر وضلال خواهند بود
وجود را در ورطه ... [illegible] ... و در خاطر تعلق نماید

تبلیغ آنچه فرمان است توقف نباید در کار خویش باش دل خویش را با بنده کفر وضلال مخراش قُلْ
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ
وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ در آیت سابقه ذکر تبلیغ
جمیع چیزی که منزل است بود درین آیت تبلیغ یک فرمان از فرمانها بر وجه ذکر خاص بعد عام تخصیص خود
داشته اند بود که این جمله بدل از بلغ ما انزل الیک داشته اند بدل بعض از کل تعلمون امدکم بانعام وبنین منبارزند معنی اینست
ای اهل کتاب نیستند شما بر هیچ چیزی از دین وبر هیچ امری از امور یقین یا بر هیچ چیزی از عمل مقبول و
ثواب برل تا آنکه حاصل آید از شما امر جلیل از اقامت احکام توریة وانجیل وانچه فرود آورده شده است
از قرآن ووعده ووعید دریغ واحکام آن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا این جمله از باب اطناب منکر بر بود مقصود او
تاکید باشد معنی این بالا تر از این گذشته وذکر او عنقریب رفته فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ فاء سببیه است معنی اینست پس اندوهگین مباش بنا بر کفر ورزیدن قوم
که کافران وناکرویدگان گروهی که متکبرانند که چون تبلیغ رسالت کردی وفرمان خدای بجای
آوردی پس اگر ایشان تبلیغ ترا قبول نکنند وامان بخدای نیارند ترا چه زیان دارد وعلو
اسلام را چه کمی آرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ
وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در آیات
سابقه مساوی منافقان واهل کتاب بسیاری رفت وشکایت معاصی وجرایم ایشان از حد گذشت
چنانکه کسی پرسید هل ینفعهم ایمانهم لو امنوا فقیل ان الذین امنوا الایة این کلام مبنی بر
سوال سایل باشد در کلام طلبی تاکید سایغ بود وبدانکه والصابئون برفع عطف است بر محل اسم
ان قبول بعض النحو وان در اسم ان که مبنی باشد وبر قول کوفیان روا است چنانکه فاعلموا انا وانتم
بغاة ما بقینا فی شقاق وبر قول سیبویه والصابئون مبتدا است خبر او محذوف است جمله میان اسم

و در مقاتله دارد هر یکی در کینه و ضغینه باشند و در خاطر هر یکی تعلق بود و در دل یکدیگر تردد شود یکدم آرام
نگیرند و یکساعت سامان نپذیرند کدام عذاب سخت ازین بود و چه بلا بالاتر ازین باشند کلما او
قدوا نارا للحرب اطفاها الله جمله مستانفه است جنانست که کفته شد یا
حالهم مع المسلمین مع شرهم وجنایتهم فقیل کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله معنی اینست هر بار که
ایشان آتش بار جنگ با مسلمانان افروختند و با اهل اسلام محاربه و مقاتله بکفتند خدای آتش جنگ را
فرو میرانید و در محاربه مسلمانان قادر نکردانید ازان آتش مسلمانانرا در امان داشت و دستهای ایشانرا
از مسلمانان باز داشت با هر که در جنگ شتافتند ظفر و نصر نیافتند روایت کرده اند که دران وقت که
علم اسلام افراخته اند و سایه لوای آسمان سای پیغامبر علیه الصلوة والسلام در جهان انداختند بسیاری
از یهود در حجاز بسر بودند و بنفس ایشان ذلت جذبت و بند کی مینمودند امام قتاده کفته که لا یلقی
یهود ببلدة الا وجدته من اذل الناس یعنی در هر شهری که یهود دریابند او را از خوارترین اهل آن شهر
یابند **و یسعون فی الارض فسادا** منصوبست بر مصدر بر طریق خبرنه
سوطا ای یسعون سعیا یقال حال است ای یسعون ذوی فساد یا مفعول است ای یبعون الفساد ناظر است
ای یسعون فسادا و انجمله عطف است بر جمله سابق معنی اینست که ایشان بفساد یا از جهت فساد یا در حالیکه
که خداوند فساد اند سعی میکنند و در کار فساد کوشش مینمایند یعنی هر چند که خدای ایشانرا در جنگ ظفر
نداده و کاهی در فتح ایشان کشاده همیشه مقهور و مطرود بودند همان مغلوب و مخذول اند از سعی فساد
نمی مانند و در راه فساد می دوانند **و الله لا یحب المفسدین** انجمله تذییلست معنی
اینست که خدای تعالی از دوست ندارد مفسد کنندکانرا در جزو دوستی نمی شمارد **و لو ان**
اهل الکتب امنوا و اتقوا الکفر لکفرنا عنهم سیاتهم و
لادخلناهم جنت النعیم ان با اسم و خبر فاعل است مر فعل محذوف را
ای و لو ثبت ان اهل الکتاب امنوا و اتقوا الکفر لکفرنا عنهم سیاتهم جواب لو است و لادخلناهم جنات النعیم
عطف است بر وجه شرطیه معترضه است برای بیان فضل و امتنان و قبول توبه با کثرة معاصی و غلظت عصیان

معنی

اینست و اگر ثابت شدی که اهل کتاب ایمان آورده اند و متقی شدند به پیغامبر کرویدند و از معاصی
پرهیز نموده هر آینه دور میکردیم از ایشان سیئات ایشانرا با کفر و غلطی که در سیئات ایشانست و هر آینه
در می آوریم ایشانرا در جنات که برای نعیم جاویدانست لیکن ایمان و تقوی ایشان ثابت نکشت
سیئات ایشانرا در جنات بحصول نه پیوست **و لو انهم اقاموا التورية و الا**
نجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من
تحت ارجلهم موصول با صله یعنی و ما انزل الیهم من ربهم عطف است بر التوریة و الانجیل
لاکلوا جواب لو است جمله شرطیه عطف است بر جمله شرطیه سابقه معنی اینست و اگر ثابت شدی که
ایشان احکام توریة و انجیل و آنچه منزل است سوی ایشان از پروردکار ایشان یعنی قرآن و اقامت
کرده اند تکالیفی که در آن مذکور و مسطورست بجا آورده اند هر آینه ایشان از خویش و پیش خویش
یعنی از برکات آسمان و برکات زمین میخوردند یا از میوها و درختان که بالای ایشانست و از کشتها
که بفضل زمین است یا میوها که از شاخهای درختان فرود آرند یا از میوها که بر زمین افتاده است برمیخوردند
میشدند و این عبارتست از سعت رزق در جهان **منهم امة مقتصدة** این جمله
مستانفه است چون در آیه سابقه کفتند و لو انهم اقاموا التوریة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم
لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم جنانست که سامع اهل او لیک اهل کذلک کفت فقیل منهم امة مقتصدة
معنی اینست بعضی از ایشان یعنی اهل کتاب کروهی اند میانه رو نه دوستان صرف اند نه دشمنان
محض اند جنبی از دوستی و جنبی از دشمنی دارند کاهی دل بر بطلان می نهند ایشان برای دین اسلام
مستعد اند درین راه قدم زدن توانند و بعضی کویند مراد از امة مقتصدة کروهی اند که بر راه راست
آمدند و به پیغامبر علیه الصلوة والسلام ایمان آوردند بر قصد سبیل یعنی راه راست و درست رفتند
و آنکروهی یهودان و ترسایان پیوستند چنانچه عبد الله بن سلام با یاران و چهل و هشت نفر نصاری نجران
و هشتاد راهب و نجاشی ملک حبشه و سلمان و امثال ایشان **و کثیر منهم ساء ما**
یعملون انجمله عطف است بر جمله خبری است که میکنند ایشان از غلو در عداوت و ارتکاب

بخیل

این آن واقر اقوی عیش

تفاوت وشور انگیختن و با دشمنان جانی آمیختن یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک چون پیغامبر علیه السلام از آیات سابقه رنجه اوصاف ونا
شایسته اخلاق اهل کتاب شنید واو را از آن کردارهای ناگزیده وگفتارهای ناپسندیده صعوبت گرفته
اگر فرضیت زکوة از ما بگیری ایمان آریم وطایفه دیگر گفتند اگر سجده کردن نفرمائی در دین تو در آیم
چنانکه بپیغامبر رسید یا فاضع حین یفعلون ما یفعلون ویقولون ما یقولون فقیل علی سبیل
الاستیناف یا ایها الرسول الی آخره معنی ابتدای فرستاده خدای برسان جمیع چیزی که از پروردگار
تو فرستاده شده وتبلیغ بکن آنچه وحی آن بر تو آمده وان لم تفعل فما بلغت
رسالته رسالته در رسالاته بصیغه مفرد حسب آنکه وانسته وجمع خوانند معنی انجمله شرطیه معترضه است در اثنای کلام برای
تنبیه پیغامبر علیه السلام معنی اینست اگر این کار نکنی وجمیع چیزی که فرود شده در گوشش خلقی
نمیگفتی تو تبلیغ نکرده رسالت پروردگار را اصلاً وتقصیر کرده باشی در رسانیدن احکام پروردگار
تعالی زیرا که چون در تبلیغ خیانت ظاهر شود بر هیچ سخن او اعتماد نماند اینمعنی رساننده راهی بار نه
گرداند پس در رسانیدن وحی بکوش وهیچ چیزی از اندک وبسیار مپوش در تبلیغ از کسی خوف مدار
وحشمت وشوکت کسی که در خاطر ما آید والله یعصمک من الناس انجمله حال
معنی اینست وحی که بر تو آمده منزل شده برسان وحال اینست که خدای نگاه میدارد ترا از مردمان
جهودان وترسایان وسایر کافران حق سبحانه وتعالی وعده عصمت کرد تا از پیغامبر صلی الله علیه وسلم خوف
جان برود ودر تبلیغ هرچه فرمان است بر دوست ودشمن دلیر شود ان الله لا یهدی
القوم الکافرین انجمله تذییل است مؤکده است بر مضمون ما سبق ما یعملون وتاکید او از جهة
اهتمام در اعلام بمضمون این کلام بود بر طریق انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً الغیر تردد سامع که خدا
نمایند کافران راه دانسته است ای وانکار او برای محض اظهار اعتنا باشد معنی اینست بدرستیکه
خدای راه ننماید کافران را که دانسته است که اختیار کفران خواهند کرد وبر کفر وضلال خواهند مرد
وخود را در ورطه تا سید عذاب خواهند آورد از عدم اهتمام ایشان کسی در خاطر اتفاق نباید بود

تبلیغ آنچه فرمان است توقف نشاید در کار خویش باش دل خویش را با اندوه کفر وضلال مخراش قل
یا اهل الکتب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة
والانجیل وما انزل الیکم من ربکم در آیت سابقه ذکر تبلیغ
جمیع چیزی که منزل است بود ودرین آیت تبلیغ یک فرمان از فرمانها بر وجه ذکر خاص بعد عام تخصیص فرمود
وتوانده بود که انجمله بدل از بلغ ما انزل الیک داشته بدل بعض از کل تعلمون امدکم بانعام وبنین ستایند معنی اینست
ای اهل کتاب نیستید شما بر هیچ چیزی از دین وبر هیچ امری از امور یقین یا بر هیچ چیزی از عمل مقبول و
ثواب بدل تا آنکه حاصل آید از شما امر جلیل از اقامت احکام توریة وانجیل وآنچه فرود آورده شده
از قرآن ووعده ووعید وتبلیغ واحکام آن ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل
الیک من ربک طغیانا وکفرا انجمله از باب اطناب منکر بود مقصود او
تاکید باشد معنی این بالا گذشته وذکر او عنقریب رفته فلا تاس علی القوم
الکافرین فا سببیه است معنی اینست پس اندوهگین مباش بنا بر کفر ورزیدن
که کافران وناگرویدگان گروهی که مکابرانند که چون تبلیغ رسالت کردی وفرمان خدای بجای
آوردی پس اگر ایشان تبلیغ ترا قبول نکنند وایمان بخدای نیارند ترا چه زیان دارد وعلوی
اسلام را چه کمی آرد ان الذین امنوا والذین هادوا والصابئون
والنصاری من امن بالله والیوم الاخر وعمل
صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون در آیات
سابقه مساوی منافقان واهل کتاب بسیاری رفت وشکایت معاصی وجرایم ایشان از حد گذشت
چنانچه که کسی پرسید هل ینفعهم ایمانهم لو امنوا فقیل ان الذین امنوا الایة این کلام مبنی بر
سوال سایل باشد در کلام طلبی تاکید سایغ بود وبدانکه والصابئون برفع عطف است بر محل اسم
ان قبل مضی الخبر وآن در اسم ان که مبنی باشد وبر قول کوفیان روا است چنانچه فاعلموا انا وانتم
بغاة ما بقینا فی شقاق وبر قول سیبویه والصابئون مبتدا است خبر او محذوف است جمله میان اسم

ایشان را در عوض نیکی و نیکوکاری آورد **ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا** عطف است بر جمله

معنی اینست پس ایشان باز کور شدند و از دیدن معجزات و براهین باز ماندند و کر شدند از

شنیدن سخن حق بیوستند و دل بر طلب رویت خدا نهادند و زبان بگفتار لن نومن لک

حتی نری الله جهرة کشادند تا نی که ایشان شایان آن شودند جستند سخنی که در خور ایشان آن شود

كَثِيرٌ مِنْهُمْ بدل است از ضمیر عموا و صموا بدل بعض از کل بر بعض از ایشان ایمان آوردند

و وفا بعهد کرده با فاعل یکی از ایشان است بر وجه تنازع و او در عامل بر طریق اکلونی

است یا خبر مبتدا محذوف است بتقدیر او لیک یا مبتدا است و عموا و صموا خبر است تقدیم خبر

فعل بر مبتدا است در صورت افراد چنانچه زید قایم از جهت آنکه بر تقدیم النباس بفاعل

بود در تثنیه و جمع چنانچه یقومان الزیدان و یقومون الزیدون که النباس بفاعل نیست

و بعضی این را صفت دارند و النباس بلغت اکلونی البراغیث بیندارند **وَاللَّهُ بَصِيرٌ**

بِمَا يَعْمَلُونَ • اینجمله تذییل است معنی اینست و خدای میداند حال عمل کنندگان را

هر چه عمل میکنند ایشان هیچ عملی از اعمال ایشان از وی مخفی نبود و هیچ کاری از کارهای ایشان

خطره و فکره پوشیده نشود **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ**

الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد کفر الذین قالوا

کذا این حکایتی دیگر است متضمن حکایت از زشتی کتابت و تجاوز کردن ایشان از حد صدق و صواب این جمله

مقرر مقصود جمله سابقه بود و موکد شناعت و قباحت کار و گفتار و کردار ایشان باشد معنی اینست

بسو گند یاد میکنم هر آینه بدرستی کافر گشتند کسانیکه ان الله هو المسیح ابن مریم گفتند مسیح را بر الله

حمل کردند حادث را از قدیم محل مواطاة و اتحاد آوردند **وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي**

إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ اینجمله حال است ای قالوا ذلک

و قد قال المسیح یا بنی اسرائیل الآیة معنی اینست بسو گند یاد میکنم هر آینه کافر گشتند انانکه ان الله

المسیح ابن مریم گفتند و حال اینست که مسیح این ترا مخالف گفته و یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم

کفتند

حال ای اهل

کفتند **إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ**

وَمَأْوَاهُ النَّارُ ضمیر منصوب در انه ضمیر شان است جمله شرطیه شان را بیان است جمله

انه من یشرک بابیه تذییل است و تاکید او از جهت آنست ذکر کفر ملوح و بر تحریم جنانست بتقدیم ملوح یا

کرد و بر وجه استیناف مقصود او آورد جمله فقد حرم الله علیه الجنة تعلیل جزا محذوف است ای من یشرک

بالله لم یدخل الجنة ان الله حرمها و ماویه النار عطف است بر فعلیه سابقه یعنی حرم الله علیه الجنة معنی

اینست بدرستی شان اینست هر که با خدای دیگری را در الوهیت شریک کرداند چنانچه خدا را اله میگوید

دیگری را نیز اله میخواند یا دیگری با خدا در پرستش یا در صفتی که خاصه اله است شریک کند و میان

ایشان دران شرک افکند چنانچه قوم نمرود ابراهیم را علیه السلام انت فعلت هذا بالهتنا گفتند و

مشرکان عرب معبودان خویش یا شفیعان دانستند از بهشت محروم شود و از نسیم او بی نصیب گردد

زیرا که خدای بهشت را حرام کرداند و برا بدین درجه رسانیده و مراد از تحریم مذکور تحریم منع بود تحریم

تکلیف نباشد چه دار آخرت دار تکلیف نیست و در تحریم دران الله حرمهما علی الکافرین هم این معنی است

و جای این خاک راه است و آتش سزای این بدکردار است و هی دوزخ باز خواهد گشت و لعذاب ابد

و عقوبت مخلد خواهد پیوست **وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ** اینجمله تکمیل است برای

دفع وهم کسی که بعد استحقاق عذاب یاری دهنده را که از عذاب بیرون آرد میجوید که تشفع لنا اباءنا الانبیاء

میگفتند و متوهم میپندارند معنی اینست نیست مر ظلم کنندگان در آخرت یاری دهندگان کافر از که یاری

دهد هیچ ظالمی یاری کسی از عذاب برهد **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ**

ثَلَاثَةٍ اینجمله با حکایات سابقه مطابق است مر جمله سابق یا در مقصود موافق است بدین اعتبار مقرر بود

محل نصب یا مبتدا ان الله ثالث ثلثة مقول قال است تاکید او در کلام مشرکان از جهت انکار موحدان است معنی

اینست بسو گند یاد میکنم انانکه خدا را ثالث ثلثة گفتند جماعتی از مشرکان قایل بتثلیث اند عیسی و مریم را

دو اله و خدا را سوم اله میگویند سزاوار است که ایشان کافر باشند و متصف بصفت اشراک گردند **وَ**

مَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ اینجمله حال است معطوف و قصر حقیقی بود یا قصر افرادی بر وجه

افراد باشد من زایده است الٰه للعموم نفی نکره مخصوصه شده هم از نیجهت مبتدا آمده الا الٰه بدل است از محل من الٰه ای وما من الٰه

الٰه واحد معنی آیت و نیست هیچ معبودی بحق مگر الٰهی یکیست معبودی دیگر معبود بحق نیست وان لم ینتهوا عما

یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم این شرطیه در ذیل قسم افتاده

تقدیم قسم بر شرط داده از روی لفظ جواب قسم محذوف شده و از روی معنی جواب شرط آمده معنی آیت و بسوگند یاد میکنیم

اگر ایشان باز نمانند از آنچه میگویند و ترک نکنند راه اشراک را که در سان می پوشیده را اینه برسد بشر کانی منکران اند عذابی

دردناک مقرون بالیم تا که در دنیا اوجاع و اسقام و مصایب و الآم و در آخرة عذاب نار که معد راست برای کفار و منکران

برای تعظیم است سوال لفظ مس مبنی از قلت بود استعمال او در عذاب الیم چگونه باشد جواب استعمال مس که مبنی از قلت

بود استعمال او در عذاب الیم باعتبار حقارت و خفت دارند که بر نسبت فظاعت آن عذاب کثیر لیس بشمارند و منع

مظهر موضع مضمر درین خبر از جهة تصریح بمناط عذاب و اظهار جهة عقاب است افلا یتوبون الی الله و

یستغفرونه والله غفور رحیم همزه برای استفهام است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است

و یستغفرونه عطف است بر فعل منفی تنبیه بر نفی بر سر او در آید معنی ولا یستغفرونه حاصل آیة ای لا یعفون بطلان ما یقولون

فلا یتوبون و لا یستغفرونه و جمله معترضه است برای تعجب ایشان کفار و فجار ۷ نمی شناسند بطلان آنچه میگویند و غلط کردن در

راهی که می پویند پس توبه نمیکنند و مستغفر نمیشوند عیب کاری و عجب روزکاری که در راهی که پویانند حال ان نمیدانند

اگر ان باز نیکردند و از ضلال رجوع نمیکنند باید که رجوع کنند و خود را در جریمه مذکور نیفکنند و خدای غفور است خطاها

امرز و رحیم است عطا بخشنده ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله

الرسل جمله قد خلت صفت است مر رسول را بعض نصاری مسیح را ابن الله ثالث ثلاثه میگویند و او را رسول نمیدانند بنده خدای تعالی

بشمارند قصر مذکور بر نسبت هر سه فریق قصر قلب بود و در قول هر سه فریق مذکور باشد و چون منکران ان قصر را انکار نمیکنند

او را لا استعمال کردانیده آورد معنی آیت نیست مسیح که پسر مریم است مگر فرستاده خدای بدرستی که گذشته اند پیش از وی پیغامبران

مثل او که آمده بودند چنانکه او آمده است و بعد ازیشان و مادر او که صدیقه بود و صفت صدوث لایق الوهیت نباشد وامه صدیقة

عطف است بر جمله سابقه معنی آیت و مادر او صدیقه است یعنی راست گوینده در باره راست گوینده و او مسیح را زاده و

پرورده و برآورده این نیز موجب صدوث او بود منافی الوهیت او باشد کانا یاکلان الطعام

حال است
انجمله بتقدیر قد بر طریق حال و که حضرت مر مضمون جمله سابقه که بیان صدوث عیسی است بوجه طعام بر این

صفت بودند که همچو آدمیان دیگر بودن علامت صدوث بود و جه طعام خوردن مبنی از حاجت و

مبنی بر حاجت باشد موجب تقویت بدن محوج سوی هضم و اخراج از تن باشد حاجت علم از صفات

محدثات بود چنانچه الٰه نباشد این است نیز نبود انظر کیف نبین لهم الآیات

ثم انظر انی یؤفکون استفهام در هر دو محل یعنی در کیف و انی برای

تعجب است و جمله معترضه است برای تنبیه پیغامبر علیه السلام را الصواب و تعجب او در بیان اثبات معنی

آیت نظر بکن ای محمد یا ای بیننده که ما چگونه برای ایشان علامات احدیت خود را بیان میکنیم و بطلان

اثبات شریک و داد و اتباع الوهیت عیسی و مادر او و بودن ایشان غیر لائق بمعبودیت در ذکر مرا نیم

بیانی واضح که خفا نیست بر وجه سحائی که شعاع نیر دیقعد مالی که کس او را منع نتواند کرد و حجج مخالف را که نک

نتواند آورد پس نظر کن که این ناحق شناسان واز محذوف العین حقی و تصدیق العین صافی

چگونه پنهان داشته اند شوند و ملزم و محجوج میکردند باز دارند ان ان فرقه رکاز بود و جز بردن

تفاوت را دار بشانند قل اتعبدون من دون الله ما لا یملک

لکم ضرا ولا نفعا این استفهام برای توبیخ است این توبیخ دیگرست بر بطلان

اعمال کافران و تشنیع دیگرست در نفی افعال ایشان معنی آیت بگو ای محمد از خبر خدای که مالک

است برای شما از زیانی و نفعی می پرستید و غیر خدای را هیچ سوی و زیانی نتوانند رسانید معبود

سازند یک ذره تصرف کاری عباد را بر دست کس نهاد فی مانشاء و هو کان نافع ضار او

معطی و مانع هموست شما او نیز باند هیچ جو ائمه دی نتوانند داد و دوری که او به سید دنتوانند کنند والله

هو السمیع العلیم معنی آیت و خدای هموست سمیع یعنی گفتار ما هم شنود و هموست علیم

اند یشها بداند هیچ خبر بد و پوشیده نیست نماند هر چه از مردم صادر شود جزا و سزا او تواند قل

یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق این خطاب است مر

اهل الکتاب را دعوت ایشان است سوی حق و صواب و باز داشتن ایشان است در حق از باطل و انکار

در انتقاد توبه و انقیاد استغفار و جمله والله غفور رحیم تذییل آیت معنی آیت

خوردن از صفات ممکنات است معنی آیت [illegible]

خویش خبر کانوت جمله شرط لوست با تخذوهم اولیاء جزاست ولکن برای استدراک است یا کثیر
خویش عطف است بر تری کثیرا منهم الآیة کفروا معنی اینست واگر ایشان بخدا و پیغامبر وکتاب
که منزل بروست یعنی قرآن مومن می بودند کافران را دوست نمیگرفتند وبا ایشان صحبت نمینمودند
لیکن بسیاری ازایشان بیرون آینده اند وازدین برطاعت خدای روی گشته اند مرتفس وهوا
بدین سبب کفر می ورزند بکافران می آمیزند **لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً**
لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لام موطیه قسم است
ای قسم لتجدن الیهود مفعول اول است مر لتجدن را والذین اشرکوا معطوفست بر الیهود والذین آمنوا
لام متعلق است بعداوت وعداوة تمیز است از نسبت اشد سوی ضمیر مستکن واشد الناس مفعول دوم است
از جهة اهتمام مقدم شده لتجدن جواب اقسم محذوفست ای اقسم لتجدن اشد الناس عداوة این جمله
متضمن شکایتی مر یهود است ودر مقصود موافق جمل سابقه هم ازینجهة فصل کرد وتاکید از جهة ابراز مقصود شکایت است
بروجه وکادت آورده یا از جهة آنکه کینه ای می پنداشتند در مضمون انکار داشتند تاکید از جهة دفع انکار
ایشان است سوکند یاد میکنم هر اینه بیابی سخت ترین مردمان از روی عداوت ودشمنی بدانستن مر مومنان
جهودان ومشرکان را یعنی میان همه مردمان جهودان ومشرکان دشمن تر اند ودر بدخواهی عداوت
بیشتر اند ودر حدیث آمده ما خلا یهودیان بمسلم الا هما بقتله از هر قومی جماعات کثیر باسلام بگرویدند
ومطیع ومنقاد پیغامبر علیه السلام نکردند تا آنکه پیغامبر گفت لو آمن بی عشرة من الیهود الا آمن
بی الیهود کلهم وهم دانند که مشرکان با پیغامبر ومومنان چه مقدار عداوت داشتند در قصد
اهلاک از شدت عداوت ایشان از وطن اقارب ومقر آبا واجداد هجرت کردند ودر روی مصاف
ومعاونت اعدا واجانب نشاور کردند خدای عزوجل یهود را عداوت پیغامبر علیه السلام ومومنان
قرین مشرکان کرد بلکه ذکر آن از جهة اهتمام بر ذکر مشرکان مقدم آورد **وَلَتَجِدَنَّ**
أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا
نَصَارَى اینجا عطف است بر لتجدن سابق معنی اینست وهر آینه بیابی نزدیک ترین

اینست معنی

سوال
مردمان از روی دوستی مر مومنان آنکسانیکه انا نصاری گفتند ودر خویش نسبت نصرانیان جستند
الذین آمنوا با آنکه گذشته محل ضمیر باشد لهم نگفت وضع مظهر موضع مضمر کرد نکته چه بود جواب اگر لهم
گفتی در ضمیر اشتباه نمود سوی یهود بودی برین احتمال یعنی غیر مقصود روی نمود سوال چنانچه در
شان یهود گفت لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود در شان نصاری لتجدن اقرب
الناس مودة النصاری چرا نگفت اطناب کرد قالوا انا نصاری آورده وجه چیست درین اطناب
بر چه مبنی است جواب برین تقدیر بملازمه گفتار عاقل مر صدق قابل بودن ایشان النصاری
چه کنایت فهم شود وبالغ کنایت ابلغ از صریح بود **ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ**
وَرُهْبَانًا این جمله مستانفه است جواب سوالیکه ای بعنی بسبب چیست فقیل ذلک معنی اینست آن نصاری
مومنان را وبیل دلهای ایشان سوی ایشان بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسان اند از ترسایان که
علم مشغول باشند وراقیس خوانند وکسی که در عبادت مشغول کرده او را راهب دانند **وَأَنَّهُمْ**
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عطف است بر ان منهم قسیسین معنی اینست بودن ایشان بدین
صفت بسبب دانش بود وبجهة گذشته شیء باشند وبسبب آنکه ایشان متکبر نمانند فروتنی دارند وخود را
برخود بینی وخود مقامی نمی آرند ودرین آیه اشارتست که علم را مقامی جلیل ونفعی جلیل است اگر چه در
ترسان بود وگوشه نشینی وعبادت کاری عظیم وشغلی فخیم است اگر چه از رهبانان هویدا شود وفروتنی
وتواضع شود دارد اگر چه با کفران اقران دارد ونرم دلی وحق شناسی صفت حمیده است اگر چه متود ان
با کافران که صفت ناپسندیده است بود حق سبحانه وتعالی این صفات در ترسایان مودت مومنان
دست ویا بدنامی آن بدین صفات ایشان را نیکنام ساخته **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ**
إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ من الدمع تمیز است چنانچه گویند طاب منه عمله ای تفیض اعینهم دمعها
متعلق است بتفیض بتضمین لا امتلاء ای تفیض ممتلیه من الدمع یا باراده ممتلی از تفیض از باب ذکر
سبب واراده ای اعینهم ممتلی من الدمع وجمله شرطیه عطف است بر لا یستکبرون چه جزا آن واقع شده و کلام

یعنی قرب مودت

یعنی انهم لا یستکبرون وانهم اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم آمده اگر تری بمعنی تعلم دارند جمله
تفیض مفعول دوم باشد واگر تری بمعنی تبصر دارند جمله تفیض را حال پندارند وتری تا آخر جواب
شرط است سوال انهم لا یستکبرون صفت همه نصرانیان است یا نه چه ضمیر انهم همچو ضمیر منهم عاید بر کل
ایشان است وسماع قران وگریه کردن وحق شناختن وآمنا گفتن وحسنات یافتن درحق بعضی بود در
حق کل نباشند وچون این جمله را عطف بر لا یستکبرون دارند وآنرا محمول بر کل نصاری پندارند معلوم است
این امور صفت کل نصاری نباشند بیست کس ازین امور صفت بعض نصاری لکن صفت کردن کل بصفت بعض
آمده چنانچه در اینها الوالکم اسارقون فکذبوه فعقروها تحقیق شده ومنهم در اولی جماع فوا من الحق ابتدائیه
است ومن در من الحق بیان ما موصول است وتواند بود برای تبعیض بود وما مصدریه ای من معرفتهم بعض
الحق چه پیش ایشان بعض حق لایح شده بود وبعض حق هنوز صورت نمود روایت کرده اند چون جعفر
طیار ومصاحبان او فرستادگان پیغامبر علیه السلام بر نجاشی ملک حبش رفتند وبدرسرای دستوری
جستند باواز بلند یستاذن علیک حزب الله گفتند چون ایشان در آمدند نجاشی گفت مرحبا بحزب
الله ایشان در عمر [?] گفتند السلام علی من اتبع الهدی وخشی عواقب الردی وپیش ازیشان عمرو بن
عاص وجماعتی فرستادگان اهل مکه بروآمده بودند ودر القا عداوت با پیغمبر علیه السلام سعی
نمودند چون جعفر طیار سلام گفت ونعظ [?] که پیش پادشاهان معتاد خلق بود تحیت پیش نجاشی گفتند
که چنانچه مال [?] از حال ایشان خبر کرده بودیم وپیش پادشاه باز نمودیم معاینه گشت وبمشاهده پیوست
پیش ملک تحیت ملوک نکردند وروبر زمین از سر کشی نیاوردند نجاشی گفت سلام چرا کردید
ورسم تحیت ملوک چرا بجا نیاوردید جعفر گفت ما تحیت اهل بهشت وفرشتگان کردیم ورسم جهان
بجا نیاوردیم نجاشی گفت صاحب شما که شما را فرستاده است در باب عیسی ومریم چه میگوید در شان
ایشان کدام صفت میجوید گفتند او را بر صفت انه عبد الله وکلمته منه الله القاها الی مریم وروح منه وامه
العذرا الطیبة البتول میداند وعیسی را رسول خدای وبرگزیده برگزیده او وخواند نجاشی گفت میشنید در باب
خویش ومادران خود همین گفت وانبیا همین صفات می جستند عمرو بن عاص ویاران او متغیر شدند

ازکلام

ازکلاه نجاشی ستوده آمدند نجاشی گفت ازکتابی که بر صاحب شما فرود آمده چیزی یاد دارید که از آن پیش
من در تلاوت آرید جعفر طیار سوره طه تا آیه وهل اتیک حدیث موسی خواند وبلهجه که باید وشاید بر
زبان راند نجاشی واهل مجلس او در گریه شدند وبروح وگشتاش [?] پیش آمدند باز پرسید در کتاب
شما ذکر مریم چه شانست وزمسان [?] اوست جعفر طیار سوره مریم تا آیت ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیه
یمترون تلاوت باز این نزاد [?] در ذکر آورد نجاشی با هفتاد راهب از اهل صوامع ایمان آوردند ودین اسلام را
تصدیق وانقیاد کردند این آیه در باب ایشان نازل گشت وقصه گریه ایشان بشنیدن آیه قران تلمیح بود
بعضی گویند نزول آیه در شان چهل مرد است هشت نفر از رهبانان شام وسی ودوازده [?] که ایمان بانجیل داشتند
ودل بر ایمان به پیغامبر وقران گماشتند بر پیغامبر آمدند مسلمان شدند معنی اینست وچون آنچه فرستاده
شده است بسوی رسول بشنوند بینی چشمهای ایشان را از بار اشک روان میشوند از آنچه حق را شناختند
ومعرفت او را شعار دل خویش ساختند ایشان را چون بیشتر وبیشتر نمودار شود وانوار آن که بالاتر وبرتر بود
ظهور یابد توان دانست چه حال پیش آید وچه مرتبه روی نماید سوال کرده اند بر امیر المومنین ابو بکر صدیق
رضی الله عنه گروهی از صحابه آمدند وازوی درخواست کردند که چیزی از قران بخواند ودرین نظام نظم
وقافی در گوش ایشان رساند امیر المومنین ابو بکر آیتی برخواند آب از چشم ایشان روان گشت واز
آن حالی ووجدی پیدا شد [?] امیر المومنین ابو بکر گفت کنا کذلک حتی قست القلوب بدین روایت
ظاهر گشت یا از درجات دیار معرفت که ابو بکر را بود از دیار فیض بوم روی نمود قست القلوب فرمود
وابنعنی [?] کلام سابق موافق نمی آید ازوی مخالف مینماید جواب لکامردم از شوق وطلب مقامی است که آنجا
رسید وقلق واضطراب منتها از جهة نادیدن چیزی است که آنرا اندیشه طلب چون بنهایت مطلوب خود
برسد وبر منتهای استعداد خویش واصل شود آرام گردد وتمکین پذیرد از قلق واضطراب باز ماند تو پس
جدت را در سلوک وسیر بجنبانید واین مقام عالی است ودرجه اکابر واعالی است لیکن چون نگریستن وار قلق
واضطراب فارغ زیستن صورت قسوت دل وبظاهر اثر سخت دلی است آنرا قسوت نام کرد وعلو مرتبه را تواضع
بصورت منقصت آورد سوال چون موفقت را نزدیک سماع قران سبب بکاست تعلق با استقبال بود تعبیر

نشود بر قول کسی که ایمان مجرد تصدیق دارند و اقرار شرط اجراء احکام اسلام پندارند ترک اقرار بغیر عذری بر هردو قول کافرست بر قولی کفر اصلی باشند و بر قولی کفر ارتدادی بود **وَالَّذِينَ**

كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ این جمله حال

از قبیل اتیک والجیش فادم ذکر او از جهته اظهار رونق قرب مذکورست ببیان گشتن عاقبت اضداد او و جهاز باب تمیم بود معنی اینست وکسانیکه کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند ان اصحاب نار

باشند و در دوزخ معذب شوند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا**

طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ جمله لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم نیز جمله اوفوا

بالعقود را بیانی دیگرست جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکررست روایت کرده اند جماعتی از صحابه کرام

و چندی از یاران پیغامبر علیه السلام اختیار کردند و دل بر ترک حظوظ دنیا آوردند فرقه خود را

بدین آوردند که جامه پشمین پوشند و در ریحه داشتن تن کوشند روز همیشه روزه دارند شب نماز

گزارند سیلاب چشم روان دارند و در زمین سیاحی کنند و خود را در بیابان افکنند و گوشت و جز

نخورند و بعضی برین شدند که آلت خود را ببرند و بعضی اختیار کردند که بوی خوش نبویند و در حسن

لذت نجویند بعضی ترک زنان و بعضی خراب کردن خانه لازم دیدند در حدیث آمده اقوام قالوا

وکنا الکنی احییا و انام و اصوم و لفطر و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و در حدیث دیگر

آمده که لامال قعام تنبیر هون عن الناس اصنعوا اصنعوا ابی لا اهلهم بانه و انشدهم او خفیه و نیز روایت کرده

که پیغامبر علیه السلام گوشت خوردی و بالوده تناول کردی معنی اینست ای مومنان بر خویش چیزهای

خوش آینده که حلال کردانیده شده است حرام نکردانید و حرام کردانیدن نعمتهای خدای اینک باشد که

وران قطع حال را استبقاء نوع انسان بقاء نسل اسلام و تکثیر بهت پیغامبر عزم است و این نفع عام باشد که بما اختیار

میکنند نفع آن مخصوص بذات هر یکی بود و نفعی که متعدی بود بهترست از نفعی لازم باشند **وَلَا**

تَعْتَدُوا عطف است بر لا تحرموا معنی اینست و تجاوز مکنید از حد در طلب منفعت خویش بران

اندازه در مضرت اسلام و اخرار اولاد و ازواج افتند و در قطع نسل و تعطیل اهل فضیلت کوشند مشغول

وفرزندان وتقوست

شدن بزنان نشاید تا از نسل نبی عالمی نماید که دین را بمیان علم تقویت کنند یا ساری نماید که اسلام

بجهاد قوت دهد یا پادشاهی پیدا آید که جهان را بجد و احسان بیاراید و کیهان را بکمالات فروغ

سامان دهد و لسارات پادشاهانه را آرام بخشد که پسندد و که این چنین حلایل فواید و جلایل قواعد بگذارند و

دل بر نفع حظوظ و باز داشتن معوق بگمارند **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** این جمله

تذییل است معنی اینست بدرستی خدای عزوجل تجاوز کنندگان حدود شریعت را دوست ندارد و بانز

دارندگان حقوق ملت را در خیر دوست نیاورد در تفسیر آورده که عثمان بن مظعون پیش پیغامبر صلی الله

علیه وسلم آمد گفت حدت نفس بر من غلبه کرده و دل بر بعضی چیزها آورده و من میخواهم که آنرا معمول کردانم

تا بشنو یا رسول الله بگذاریم پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود نفس تو چه میگوید و دل تو چه میجوید گفت

میخواهم از صحبت زنان باز مانم و خود را خصی کردانم پیغامبر فرمود ای عثمان ازین خطر و خیال باز مان

در حق امت من روزه داشتن خود را خصی ساختن است از جماع و در روز ها روزه باز دارد و تا نیز روزه در

شبها در بیدار بستی آرد باز گفت میخواهم که گوشه گیرم و از خلق عزلت پذیرم تنها باشم و دل کسی را

بچیزی نخواستم پیغامبر علیه السلام فرمود ازین خطره باز مان زیرا که در امت من گوشه گرفتن و از مردمان

تنها گشتن در مسجد توقف نمودن و منتظر نماز بودن است چون در مسجد منتظر نماز نشستی از صحبت

مردمان بدوری پیوستی باز گفت میخواهم که سیاح شوم و در اطراف عالم بگردم پیغامبر صلعم فرمود سیاحی

امت من سفر حج و غزا با کافران است نه سر گردان گشتن و در اطراف جهان رفتن همچنین و بگر باز

سید بما زبیغامبر علیه السلام در جواب آن می شنید تا آنکه گفت در دل میگذرد که جمیع مال خود را در بازم و خود را

فقیر و محتاج سازم پیغامبر علیه السلام فرمود این مال را اینست خیر که بنهی و فقیر از صدقه بدهی و هر باز

کم مسکین محتاج دریابی و در دفع حاجت او بشتابی و مونت یتیمان بپذیری و باز جای ماندگان بر گیری

و فرزندان و عیال خود را خوش داری و حقوق ان بگزاری و اگر چیزی بعد از موت و زنهم ترا

از میراث بماند بهتر باشد ازین مال را یکبارگی در بازی و خود را فقیر و محتاج سازی باز گفت که بود

در خاطر می آید تو یا که زن منت طلاق گویم و از دامنگیری او خلاص جویم پیغامبر علیه السلام فر

زن را نگذارد و خطره طلاق در خاطر ما آرد زیرا که مهاجر در نشستن کسیست که محرمات را بگذارد یا از وطن خود
روی سوی منزل آرد یا باشتیاق زیارت قبر قدم زند و بعد وفات زیارت من کند و کسی که بمیرد و بعد خود
یک زن یا دو زن یا سه زن بگذارد او از روی ثواب مرتبه مهاجران دارد باز گفت یا رسول الله
اگر او را مطلقه نکرده‌ام از جماع او باز نمانم پیغامبر صلی الله علیه وسلم این سخن بار رد کرد و نیت انکار
در معوض طعن او آورد گفت مرد مسلمان زن یا کنیزک خود را جماع کند و دم گذاردن خوان را
زند اگر وطی او معلق نیفتد و فرزندی نصیب نشود فضل آن در یابد و عوض آن در بهشتی
در بهشت یابد و اگر وطی معلق کرد او را فرزندی نصیب شود اگر آن فرزند پیش از و میرد در ره
آخرت فرط او گردد و برای ساخته کردن اسباب منزل او پیش رو او باشد و اگر بعد او بمیرد کار
و دنیا او ساخته شده و بود روز قیامت برای او نمودی بود و روشنائی باشد باز گفت اکنون
میخواهم که گوشت نخورم و دست بر خوردن آن نبرم پیغامبر علیه السلام فرمود ای عثمان ازین قصد
نیت باز مان زیرا که من گوشت را دوست دارم و چون می یابم دل بر خوردن آن میگمارم و اگر از
خدای بخواهم تا هر روز برساند و خوردن آن نصیب گرداند باز گفت یا رسول الله مرا خوش می آید
که بخوشبوئی نیز دارم و دل خود را بر طیب آن خوش نسازم پیغامبر علیه السلام گفت فرمود جبرئیل
مرا بخوشبوئی ترغیب خصوصا در روز جمعه ترک او را در معوض تا خوشی او آرد بعده پیغامبر علیه السلام
در رد خطرها خاطر و فکرها دل او فرمود ای عثمان از سنت من اعراض مکن و از طریقه من روی بگردان
هر که از طریقه من روی گرداند از سنن من باز ماند اگر از ان توبه نکند و باز دم متابعت من نزند
فرشتگان او را تارک سنت خوانند و روی او را سوی حوض من بگردانند **وَكُلُوا مِمَّا**
رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ
بِهِ مُؤْمِنُونَ عطف است بر لا تحرموا و اتقوا الله عطف است بر کلوا موصول با صلة آن
معنی اینست و از آنچه روزی کرده است خدای شما را از رزق حلال بخورید و در تحریم حلال از غضب
خدای که بدو ایمان دارید بپرهیزید و آنچه در دین بندگان او را مضرت کند اگر چه شما را سودمند بود

دران

دل بران نگمارید **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ**
روایت کرده اند چون آیت تحریم از نهی طیبات و نهی از ابتداع رهبانیت که اختیار کرده بودند
و در تحصیل آن اهتمام مینمودند وارد شده از مواخذه سوگندهای که درین باب خورده بودند
و در حاصل کردن آن سعی مینمودند بترسیدند درین آیت بر وجه استیناف حکم ایمان ذکر کرده و
کفارت ایمان منعقده در بیان آورد انکار منهی عنه که بران سوگند خورده اند باز مانند کفارت
یمین منعقده که درین آیت بیان شده دادند معنی اینست نگیرد شما را خدای بلغو در سوگندهای
شما و یمین لغو آنست که کسی بر وجود یا انتفاء خبری بگمان سوگند خورده اند بر گمان خویش آن سوگند را
راست دانند چون ظاهر شود مخالف واقع بوده و سوگند بر نا بوده روی نموده بنده کار رفته
و ماخوذ نگردد **وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ**
انجمله استدراک عطف است بر لا یواخذکم معنی اینست و لیکن بگیرد شما را بقصد سوگندهای
خویش شما و عقد سوگند در عرف شرع آنست که بامر بنده که مقدر او باشد دل بنهد و بر کردن
یا نا کردن آن سوگند خورد چنانچه و الله این کار را خواهم کرد یا نخواهم آورد درین خانه در آیم
یا در نیایم یا با فلان سخن گویم یا نگویم و بعضی گویند یمین لغو آنست که عادت یا بنده برحکم عادت
بر زبان برود و قصد سوگند و این تفسیر ام المومنین عائشه رضی الله عنها منقول است و یمین
معقوده خلاف است یعنی بقصه بر عظمت متعلق باشد و امام شافعی رحمه الله تعالی در یمین معقوده
و در یمین لغو همین تفسیر رفته و مخصوص بامر آینده نگفته یمین غموس را داخل یمین معقوده داشته
و او را نیز موجب کفارت دانسته و نزدیک ابو حنیفه یمین معقوده مختص بامر آینده است که مقدور
حالف باشد اگر دران حانث شود کفارت واجب آید و شرط حنث در آیت محذوف است ای بما
عقدتم الایمان و حنثتم فیها **فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ**
فا در جواب شرط محذوف است ای اذا حنثتم فکفارته کذا ای الخصلة المکفرة لهذه الیمین
اطعام عشرة مساکین معنی اینست چون در سوگند حانث شوید و خلاف آنکه بران سوگند

تواتر قطع بعدم قرآن کنند و عدم تواتر را موجب عدم قرآنیت دانند چه اگر قرآن
بودی بحسب عادت تواتر روی نمودی و این محل نظر است زیرا چه عدم تواتر تواند
بود که از جهت فراموش کردن بعضی نقله بود و عادت اگر چه مانع نقص نقلهاست مانع
نسیان نباشد **ذٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا**
حَلَفْتُمْ این جمله تذییل است و این کلام محمول بر حذف معطوف است ای اذا
حلفتم و حنثتم معنی اینست آن یعنی آنچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم کفارت سوگندهای
شماست برای کفارت حرمه در یمین تعیین کرده خدای است چون سوگند خورید و حانث
شوید **وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ** این جمله معترضه است برای نگاه
داشتن از سوگند و تحرز از حانث شدن معنی اینست و سوگندهای خویش را از
حنث نگاه دارید و خود را بزیار شدن میارید تعظیم نام خدای بکنید و بی انس نزدن
از هتک حرمت نام او بترسید **كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ**
لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
ای بیانا مثل ذلک البیان یبین الله لکم آیاته این جمله تذییل است معنی اینست
همچنین بیان میکند خدا آیات کتاب خویش برای شما تا شما شکر گویید و سپاس
داری جویید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ**
وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ
رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ جمله انما الخمر والمیسر تا آخر جمله بالعقود
که در صدر سوره مذکور بود بیان دیگر است جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است

معترضه تاکید که در میانه بود بین کلامین متصلین سایغ نمود و در رفع جنبوه سببیه است جمله مسبب جمله سابقه
خبریه است معنی اینست ای مومنان نیست خمر و قمار و میسر و انصاب و ازلام مگر پلید و زشت از عمل
شیطان پس از آن بپرهیزید تا رستگار شوید و خراب انگور خام است که بجوشند و سکر شود و کف او
برود و امام ابو یوسف و محمد رفتن کف شرط ندارند و اشتراط رفتن کف مخصوص قول ابو حنیفه است و
میسر قمار است یعنی آنچه گرفتن مال محض متعلق باشد چون کعبتین انداختن و نرد و شطرنج بازی
باختن و انصاب یعنی بتانی که برای پرستش نصب کرده شده اند و ازلام تیرهای که بر بعضی نقش
امر نقطای کرده اند و در بعضی نقش نهانی بیرون آید آنان کار را ماند **إِنَّمَا يُرِيدُ**
الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ
الصَّلَاةِ جمله مبینه است مر مضمون من عمل الشیطان را معنی اینست بدرستی میخواهد مگر آنکه
میان شما چون دشمنان در اندازد میدان خمر و باختن قمار دشمنی افکند و باز دارد شما را از ذکر خدای
و نماز و از این هر دو کار عظیم و نشان فخیم منع کند که چون مست گردید از ذکر خدای و نماز باز مانید و
همچنین بسبب غالب در روایت که مشغولی او از ذکر خدا باز دارد و بر حکم عادت مشغول شدن بدو و
ترک نماز آرد **فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ** استفهام بمعنی امر است و فاء سببیه است ای انتهوا
بر طریق هل من مذکر ای اذکروا معنی اینست پس باز مانید شما از جمیع آنچه مذکور است و بپرهیزید
از کل آنکه مسطور است **وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا**
استفهام مذکور که بمعنی امر است معنی اینست و خدا را و پیغامبر خدا را در اوامر و نواهی مطیع باشید
از افتادن در تباهی بترسید **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا**
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فاء در فان تولیتم سببیه است که امر با طاعت خدا و رسول و ترسانیدن از
مخالفت از سبب برگی ذکر این شرطیه است معنی اینست پس اگر از طاعت خدا و رسول روی گردانید
و از مخالفت نترسید پس بدانید نیست بر رسول مگر رسانیدن طاهر اذکر د کار را در قاهر تبلیغ گویند

ظاهر کننده و میان حق و باطل جدائی افکننده و شک نیست که او را تبلیغ تقصیری نکرده و در رسانیدن کرده
فتوری و قصوری بیاورده چون او آنچه بر او واجب است بجا آورد اعراض شما از آنچه بر شما واجب است بجا
آرد اعراض شما او را زیان ندارد و خدا از زیان منزه بود و از کفر همه کافران او را منقصت نشود و از خوشی شما
از طاعت او را جهه نقصان باشد و ترک طاعت شما او را جهه زیان بود **لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ**
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا
وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ چون آیت تحریم خمر و میسر نازل گشت و تحریم این
بورود پیوست مسلمانان که پیش از تحریم خمر را می آشامیدند و مال میسر می خوردند متعلق گشتند و از حال
ایشان ترسان شدند این آیه نازل گشت و بر وجه استیناف تذکر پیوست معنی اینست نیست بر کسانی که
ایمان آوردند و اعمال صالح کردند گناهکاری و خطاکاری و استحقاق عقاب و سزاواری عذاب در آنچه
پیش از ورود تحریم خمر آشامیدند و مال میسر خورده اند و چون از شرب و از میسر بعد تحریم پرهیزکاری کنند
و ایمان بحرمت آن آرند و اعمال صالحه کنند و خود را در بدی نیفکنند **ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا**
ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا بعضی گویند این جمله تکرار است برای تاکید و ثم زایده است بر
طریق کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون و بعضی از ثم اتقوا و آمنوا اینجا معنی ثم طاعوا علی التقوی و دا
علی الایمان دارند و اینجمله را تکرار نپندارند و ثم اتقوا و احسنوا باعتبار معنی واو که جمع است بغیر جمع
بین الاتقاء والاحسان شده و معطوفه بر جمله سابقه آمده معنی اینست پس از آن تقوی ورزیدند
و بخدای گرویدند یا گویند پس تقوی بر ایمان ثابت ماندند پس از آن میان تقوی و احسان جمع کردند
و بعضی گویند اتقاء اول از کفر بود دوم از محرمات و سیوم از شبهات باشد **سوال** بر توجیه نفی جناح
موقوف به پرهیز از شبهات نبود و نفی جناح موقوف بر پرهیز از شبهات بود **جواب** نفی جناح منکر
متناول جناح محقق و موهوم باشد و نفی جناح معصوم و اتقاء شبهات بود و بعضی از احسان احسان
در عمل گویند مضمون اعبد ربک کانک تراه جویند و بعضی از احسان احسان سوی مجاز مراد دارند
یعنی نکوئی کردن بر مایند و بر هر دو تقدیر توقف جناح بر احسان مذکور آید معنی او مشکل نماید

و اولی آنست که احسان مذکور یعنی بحر ان اندر این ایمان و اهتمام و مراتب آن مراد باشد با توقف
نفی جناح ما نعم فی المدینه مستقیم آید چنانچه در حدیث آمده من احسن فی الاسلام لا یواخذ بما عمل
فی الجاهلیة ومن اساء فی الاسلام اخذ بالاول والآخر **وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ** این جمله
تذییل است **معنی** اینست و خدای نیکی ورزندگان و از بدی باز آمدگان و احتراز کنندگان را دوست دارد
و از این نیکی و نکوئی اثبات بر ایمان پیدا آرد **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّكُمُ**
اللَّهُ بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِیَعْلَمَ
اللَّهُ مَنْ یَخَافُهُ بِالْغَیْبِ **روایت** کرده اند در حالی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
را در حدیبیه نزول بود و مورد این آیت یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم حرم روی نمود و
در منزل مذکور شکاری بسیار روی بلشکرگاه آورد و در میان لشکر هجوم کرد تا آنکه در آمده چنانچه بعضی را
بدست توان گرفت و بعضی را بنیزه توان زد و دیدن و تیر زدن بود و از جهت نهی که از این اقدام بر صید
نمیشود اینجمله مرحمله اوفوا بالعقود بیان دیگر است جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است لام در لیبلونکم
در جواب قسم محذوف است بشی متعلق است بلیبلونکم و تنکیر او برای تفخیم است من الصید صفت است بر شی
و جمله تناله صفت است من الصید بزیادت لام یا بحذف موصول از قبیل ولقد امر علی اللئیم یسبنی ای من الصید
او من الصید الذی عالجو نکم لام لیعلم لام کی است متعلق است بلیبلونکم و من استفهامیه است مفعول
واقع شده استفهام موجب تعلیق آمده **معنی** اینست ای مومنان هر آینه خدای شما را با ابتلا کرداند به
چیزی عظیم از صید که آنرا دستهای شما بگیرد و یا زخم تیر نماید بر دارنده یعنی بغیر مشاهده عذاب که متعلق
بود بعلم خدای بصفت استقبال متعلق شود بعلم او بصفت تحقق در حال و این تغیر حال و استقبال که در معلوم
بود در علم خدای نباشد و تواند بود که علم را تاویل بظهور علم کنند یعنی چنین گویند تا ظاهر شود علم خدای
کیست که از خدای عز و جل بترسد و امر و نهی او را نهی بپذیرد **فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ**
فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ پس هر که از حد تجاوز کند یعنی در حالت احرام بعد ورود نهی وقوع
علم بر شکاری تاختن کند پس او را عذاب دردناک بود و عقاب سهمناک باشد **یَا أَیُّهَا**

اللّٰهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ که مرتکب فعل حرام است أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ اینجمله بانچه معطوف برو است تفسیر

مر اطلاق و لا تقتلوا الصید و انتم حرم و میان متصل راکه درازست متاع مصدر است بمعنی تمتع در عزیز

متاع کویند علیه المتاع مراد دارند چنانچه بیان کویند یعنی بهانه البیان و متاع حال است یا تمیز والی

عطف است معنی اینست حلال کردانیده شده است مر شمارا صید بحر کحلیل علم یعنی در احرام والطعام دریا

یعنی کوشت که متاعیست بر خورداری و منفعت کرفتن مر شمارا که بخورید و منفعت کیرید و مر کاروانرا

که کوشت مذکور بخورید و قدید کرده با مرد و ببرند درین آیه امام شافعی رحمة الله صید را بمعنی مصید دارد

و محمل اضافت بر استغراق حلیس علیه جاه زان ابی را حلل بشمارند و بروایتی کلیت و بروادی ابی را حکم

استثنا حل کرده و بروایتی نموک را نیز در استثنا آورده و بروایتی از عاز جانوران ابی و آنچه بر صورت

شکاریان خشک اند چون کاو ابی و آهو آبی و مانند آن حلال داشته و آنچه مانند صورتی نیست دم

باصناف نوع ماهی حرام پنداشته و ابو حنیفه رضی الله عنه جانوران آبی جز ماهی حلال نمیدارد و غیر ماهی

همه جانوران ابی را حرام پنداشته اند صید را بمعنی اصطیاد کویند و از معنی مصدری میکویند و افعال

مصدر سوی ظرف میبارد و بمعنی نفی می بینارد و از حل اصطیاد حل مصید بمی آید همچو اصطیاد نیز

پلنک مینماید و بدانکه ماهی طافی در آب بمیرد حلال نبود و انچه نیفت چنانچه ماهی با درخشک مرده باشد

طافی

مردن یافت خشکی دریا نیخوانند و حرام نداند ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که بنی مدلج

بپیغامبر آمدند و از نشان ماهی سوال کردند که ما شکار ماهی میکنیم ماهی با تخته میبریم و کاهی می باشد که

سیل میکیرد چون سیلاب باز میکردد که در خشک میماند بمیرد ما برای کرفتن او میشتابیم او را هم

این ماهی مارا حلال بود یا حرام باشد این آیه نازل کشت و باطلاق و طعامه متاعا لکم که ازوی یک

مراد است حکم ماهی یافته مرده و شکار ناپوسته بظهور پیوسته و نیز جابر رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر

صلی الله علیه و سلم ابو عبیده جراح را و مرا با جماعتی برابر او فرستاد و مارا انبانه از خرما توشه داد و ابو عبیده

مارا یکان خرما میداد و ما آنرا میچوشیدیم چنانچه کودک پستانرا میچوشد بعد ان آب میخوردیم روز و

شب

بمیرد حلال بود

یک خرما

یک خرما بسر آوردیم تا انکه در کرانه دریا رسیدیم بر طریقه نشته بلند ماهی مرده دیدیم ابو عبیده کفت ما

فرستادکان پیغامبریم در کار خدای میرویم مضطریم باید که این را بخوریم یکماه انجا ماندیم و ما سیصد تن

بودیم هر روز سیر میخوردیم چنانچه فربه شدیم و از سوراخ چشم او روغن بسیار میکشیدیم و چون روان شدیم

کوشت او را توشه کردیم چون در مدینه آمدیم بر پیغامبر رسیدیم حکایت ماهی مذکور بر پیغامبر کفتیم پیغامبر

فرمود آن رزقی بود که خدای تعالی برای شما از غیب نمود چیزی از کوشت آن باقی دارید برای من بیارید

چیزی از کوشت باقی مانده بود برای پیغامبر بردیم و پیش او آوردیم وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ

الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا عطف است بر احل لکم حرما خبر است ما دمتم ظرف است مر حرم

علیکم صید البر زیرا چه ما مصدریست و للمصدر قد یجعل ظرفا معنی اینست و حرام کردانیده شده شکار

کردن در خشکی در مدتی که شما محرم باشید یا برای حج و عمره احرام بسته باشید وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي

إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ موصول با جمله صفت است مر الله را الیه متعلق است بتحشرون جمله صله

الذی است و جمله واتقوا الله متصل عطف است بر لا تقتلوا الصید جا که در میانه معترضه بود میان دو کلام متصل

ای

مانع نمود معنی اینست و بترسید از عذاب و عقاب او و بپرهیزید حرام را حرمت دارید و خود را بصیغه

کره حرام است ما یرید جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ

انجمله معترضه بود متضمن مدح کعبه باشد کعبه را از جهة ارتفاع او کعبه کویند و بدین وجه در تسمیه

جهة

با معنی لغوی مناسبت جویند یقال للعظم الناتی کعب و للمرأة التی ارتفعت ثدیاها کاعب و از جهة

انکه خانه کعبه فراخ است و عرب خانه مربع را کعبه کویند و نیز چون کعبه را خانه ها حرمات و ملجی باشد و

حرام التعرض دانند بدین جهة او را بیت حرام خوانند الکعبة مفعول اول است مر جعل را البیت الحرام

ایضاح

عطف بیان کعبه است یا بدل است سوال اسم کعبه مشهورتر است بر بیت الحرام در ایراد از جهة

شتی

سوء حبت و عطف بیان بود دم در و کدام وجه مبنی است جواب البیت الحرام از جهة عدم شهرت

زند

از ذکر کعبه جهة الایضاح ندارد و بعد از ذکر وضوح زاید می آرد چون بدین وجه توضیح مستقیم اید

او برای مجرد مدح چنانچه صاحب کشاف داشته است حاجت نباشد قیاما مفعول دوم مدح است مر جعل را

وانی قیاما به القیام مرادست چنانچه از بیان مابه البیان مستفادست معنی اینست کردانیده است خدا

کعبه بد ومصلح معاد ومنافع معاش ایشان واجور دینی وامور دنیاوی حاصل شود **والشهر**

الحرام والهدی والقلائد این هر سه معطوف اند بر الکعبة که مفعول

اول است مر جعل را وقیاما للناس که مفعول دوم آمده از روی معنی این نیز متعلق شده معنی

اینست وکردانیده خدای کعبه را وشهر حرام وهدی وقلاید را سبب قیام مردمان ومناط منافع ایشان

یعنی ذی الحجه را که هنگام جمع شدن حاجیان ووقت اقامت حج است با شرایط وارکان وبعضی از شهر

حرام اینجا هر چهار ماه حرام یعنی رجب وذی القعده وذی الحج ومحرم مراد دارند ولام در الشهر

الحرام لام جنس بنهادند وهدیها یعنی شتری که در حرم برای قربانی فرستند یا بیارند وقلایدها

بعضی دوات یعنی شتران که در بگزاردن حج وعمره وطواف کردن ومناسک بجا آوردن ونقر

الی الله جستن ومنافع دنیا خلق مکه باداد وستد کردن با جماعتی که جمع میشود وخلق آفاق را از

اینها بخرید وفروخت نفع میرسد وفقرا صدقات ولحوم قربانی می یابند واجرا در تحصیل اجرت میستانند

وهمچنین هدی وقلاید که مردمان بردنی قایم اند ومنافع دین ودنیا بنا فتن صدقات ونفقات

نباید فقیری از نفقات وصدقات چندان ببرد که او را بدان سال تمام کذرد **ذلک**

لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات وما فی الارض

ذلک ای جعل المکان الذی الکعبة والحرام والزمان الذی هو الشهر الحرام والهدی والقلاید

التی فی هذا المکان وهذا الزمان قیاما للناس کاین لتعلموا او فعل ذلک لتعلموا وجمله علی ما

کالتقدیرین مستانفه جواب بای سبب جعلت هذه الامور کذلک معنی اینست آن یعنی کردانیده

خدای کعبه را که زمینی است مشرف ومکانی است مکرم وشهر حرام را یعنی ذی الحجه را که زمانی است جلیل

وهنگامی است خریل وهدی را وقلاید را که نسک وقربت سکان مذکور وزمان مسطور اند قیام مر مصالح

مردمان ومناط ومنافع دین ودنیا ایشان کاری که این است تا بدانید ودر خاطر خویش مرتسم کردانید

مر بستی خدای میداند آنچه در آسمانها ست از حرکات ومقادیر وخواص آن واز کواکب وانفلاک

وخصایص وفضایل آن وتفاوت وجدان انسان وآنچه در زمین است از برکات وخواص نفعات وشرف

بعض امد آن وصنایع وتفاوت اراضی وبقاع پس میداند آنچه در زمین کعبه است از بودن ومبدا کشتن

زمین ونقطه دایره خلقت ارضین ومثلث بیت ومخصوص شدن بعضا ایزدی بکاری بیت معمورست معدل اعظام

امور مطابق جهان مرجع کیهان محل استجابت دعا مقام اصابت رجا والخیر وآنچه در زمان شهر حرام است از مخصوص او بر کسی

از ارکان اسلام وبودن او از عظیم از میان عظام مخصوص بجلایل امور ومکرم بشفاعت اجور

اوسط اشهر حرام منسوب الله منفرد ومحض بمعالی علیه ومیداد قربتی که درین زمان ودرین مکان

حاصل شود پس توان دانست که عند الله اوراچه ثواب وچه درجه بود وذکر سموات وارض بعد ذکر

کعبه وشهر در فن بدیع لف ونشر خوانند چه کعبه را متعلق زمین وشهر حرام که از نوع زمان عبادت است از

حرکت فلک است متعلق باسمان دانند **وان الله بکل شیء علیم** ان بالاسم وجنبر

خویش عطف است بران الله یعلم ما فی السموات وما فی الارض ودرین کلام ذکر عام است بعد خاص وبدانکه

عالم بودن خدای بهمه چیز ندارد حاجت صید کنندگان در زمین حرم وزمان حرام وعبادت کنندگان در

زمین کعبه وزمان شهر حرام بدانند وبعقوبات جنایات ومثوبات عبادات وقربات برسانند **اعلموا**

ان الله شدید العقاب وان الله غفور رحیم ودر آیات

سابقه ذکر محرمات وعلی رضی ونهی از آن کرد درین آیت بر صید شدید در ارتکاب محرمات وبشتر

غفران آن آورد معنی اینست بدرستی خدای سخت است عقاب او از عقاب او بترسید کرد منهیات

مکردید وبدرستی خدای آمرزنده است خطا یا آمرزنده است عطا یا بخشنده است انجمله بکمیل است نیز است

وعید شدید اعلموا ان الله شدید العقاب موهم آن بود که مرتکب کبیره مخصوص شدت عقاب باشد

ایراد ان الله غفور رحیم در دفع این وهم کرد وعاصیان را در موضع رجا غفران آورد **ما علی**

الرسول الا البلاغ این جمله معترضه است برای بیان اینکه معصیت تارکان امتثال اوامر

ونواهی وساعیان فساد وتباهی هیچ پیغامبر را زیان نکند وهم منفعت مطیعان وتقصیری در شان رسول

علاقه او نباید چه کار او تبلیغ است ودران تقصیر نکرده وقصوری نیاورد معنی اینست بر

ودرین کار فتوری م

معترضه برای دعا باشند عفو کرد یا عفو کند خدای از شما در جریمه آنچه برسید تد و بی حاجت رنج و تعب

سوال عفو در جریمه باشند و عمل ندکور پیش از ورود نهی جریمه نبود بغیر جریمه عفو چگونه روی نمود جواب

فعلی که از ان نهی وارد گشت و قبح او بیان یافته امکان ان داشت که نهی پیش از ین حرام بود ازینکار را

تنزیل منزله وجود گفتند و اطلاق عفو بر طریق منیق قسه الرکیه و سبحان الذی صور حسم المبغوض صحیح

دانند وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ • اینجمله تذییل است معنی اینست و خدای آمرزگار است گناه

بفضل او عفو و غفران پذیرد بردبار است گناهکار را بر زودی و شتابی نگیرد قَدْ سَأَلَهَا

قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ • اینجمله تعلیل است یا

حال است معنی اینست از مثل این چیزها سوال مکنید و دم خواهش آن مزنید زیرا که کسانیکه پیش

از شما بودند ازین جلیس سوال کردند چون برخلاف طبع از ان ظاهر شد قبول نکردند کافر شدند

مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا

حَامٍ اینجمله معترضه است برای رد اعتقاد و عمل کافران در گذاشتن بعضی بهایم و یله کردن آن و من در

من بحیرة زایده است برای تاکید عموم نفی مفعول دوم مقدره است ای ما جعل الله من بحیرة ولا سایبة ولا وصلة

ولا حام حرب اما در تفسیر آورده اهل جاهلیت چون ماده شتر پنج باره بچه بعضی گویند چون هفت بار بچه آورد

و پنجم یا هفتم نر بودی از سوار گشتن و ذبح کردن باز میداشتند و برای زنانی آن گوشت او را می نگاشتند

و بعد از ان او را در نشیمنگاه بارهنی آوردند و از هیچ ابی و چراگاهی منع نمیکردند از جهت اینکه گوشت او نکا

بجز نام داشتند و نیز مردی مریض یا مسافری بودی بنذر سایبه کردن مال و کی نر سایبه نمودی گفتی که

اگر ازین مرض بصحت آیم یا از سفر باز آیم این ناقه یا این ماده گاو و یا گوسپند ماده سایبه باشد و در

حرمت انتفاع همچو بحیره گردد و گاهی از جهت کثرت مال برین عمل می پرداختند و بروجه شکر غنا بهیمه را

سایبه میساختند و نیز عادت عرب در جاهلیت بود چون گوسپند بار شکم هفت بار نهادی اگر هفت بار

نر بودی سلطان ذبح میکردند مردمان و زنان میخوردند اگر ذکر و انثی زادی این انثی را وصیله میگفتند و

میگفتند زیرا چه برادر پیوند یافته برادر را از ذبح کردن باز داشته و این هردو را محرم میدا[نستند]

دکوشت این نر با بر مردان و زنان حرام می پنداشتند و نیز عادت ایشان بود چون بکشنی کردن نرشتری

ده بار بتاج شدی آن نشتر بگفتند تاج حامی ظهر خود بودی آن نشتر را در بار نمینگشتند بالا و بر پشت او

سوار نمیشدند که کرده میکدانستند و از ذبح باز میداشتند و بعضی گویند نشتری که نتاج او مهر کوب شدی

حامی ظهر خود بودی معنی اینست بحیره و سایبه و وصیله و نشتر حامی را که کافران آنرا حرام میدانند خدای

عزوجل آنرا حرام نگردانیده و حلال را که ایشان از خویش حرام کردانیده اند پسندیده وَلَٰكِنَّ

الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ اینجمله عطف است بر جمله

سابقه معنی اینست ولیکن کسانیکه کفر ورزیده و بدین اسلام نگرویده بر خدای افترا میکنند و

دروغ بر می بندند وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ • اینجمله عطف است بر جمله یفترون معنی

اینست و بیشتر ایشان در نمی یابند و نمی بینند که در کلام راه می نشتابند درین خبرها را که خدا نکردانیده

حرام میکردانند و آنچه خدای بران حکم نکرده حکم خدا میخوانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا

إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللّٰهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا

عَلَيْهِ آبَاءَنَا تعالوا مقول است تاویل هذا القول فاعل قیل است جمله حسبنا ما وجدنا علیه

اباءنا مقول قالو است جمله قالو با مقول جزا شرط است جمله شرطیه معترضه است برای شکایت از

کافران و شناعت کار و کردار ایشان معنی اینست و چون گفته شود مر ایشانرا که بیایید سوی حکم

که شما آنرا حرام میدانید حجت بحیره و سایبه و وصیله و نشتر حامی که آنرا حرام میخوانند و سوی رسولی

که حل آنرا میرساند و تحریم آنرا نفی میکند گویند بسنده است ما را آنچه بران پدران خویش را یافته ایم

بجز دیگر حاجت نداریم دل بر نشینیدن و دانش آن نمی آریم أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ همزه برای انکار و وجه توبیخ است واو

برای حال است لو متصله است علی حال تحدد و است ای احسبهم ذلک و لو کان اباءهم و هما حری بالانکار

لانه لیس بفعل اولی الابصار معنی اینست بسنده باشد ایشانرا آنچه یافته اند برای پدران را و

اگرچه باشند پدران ایشان که راه حق نمی دانند و راه راست را در یافتن نمیتوانند سوی مقصدی که

حق است اتباع کسی که ده نداند عاقل نه پسندد و کسی که پس روی گمراه کند بمقصد نرسد یا ایها الذین

امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم

الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون علیکم

اسم فعل است بمعنی الزموا انفسکم مفعول اول است جمله علیکم انفسکم مرجمله اوفوا بالعقود بیانی دیگر احکام

ندا اینجا برای تاکید تنبیه مکرر است جمله لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم تعلیل است بر جمله علیکم دلیل است

یعنی اینست ای مومنان نفسهای خویش را لازم گیرید در اصلاح کار نفسها باشید زیان نکند شمارا کسی

که گمراه شود اگر شما مهتدی باشید و شمارا راه راست بود بعضی گمان برند هر کسی را باید که در کار خود باشد

اگر کسی براه ده و گمراهی آورا مضر نبود دیگر همه ازین جهت بعضی این امت را بلزوم امر معروف و نهی منکر منع

دارند و این امر معروف و نهی منکر را ناسخ او پندارند و کسی که گفته در سوره مایده هیچ آیتی منسوخ نیست این

آیت را منسوخ نگوید و تحقیق معنی او بوجوه دیگر جوید یکی آنکه از انفسکم مسلمانان مراد باشند و از من

ضل اهل کتاب و معطیان جزیه در حق ایشان امر باید و عمل دعهم و ما یدینون شاید مراد شوند یعنی

آیت چنین آید نفسها خود را یعنی مسلمانان را که اصل دین شما هیچو نفسهای شما اند در امر و نهی لازم گیر

و خیانچه دانند و توانند نیکخواهی ایشان کنید و واقع شدن بدی از ایشان منع برید و کافر ان

ذمی و معاهد را از اهل کتاب غیر آن متعرض نشوید بر موجب امر دعوهم و ما یدینون بر

چون شما راه راست یابید و از اصلاح کار خویش و کار مسلمانان بامر و نواهی شتابید زیان نکند شمارا

گمراهی کسی که گمراه شدند و بر قرار ماندن بر دین خویش تا با شما عقد ذمه بسته اند وجه دیگر آنکه

علیکم انا طعنه فی ما بتان ما وجب من فعل الطاعت و ترک المعصیة لا انفسکم و لا امر بالطاعه دون المنع

عن المعصیة لغیرکم لا یضرکم من ضل بترک الطاعت و اتیان المعصیة اذا اهتدیتم لا جمیع ذلک

یعنی اینست ای مسلمانان نفسهای خویش را لازم گیرید و بر فعل طاعت و ترک معصیت بدارید

و دیگران را بفعل طاعت امر کنید و از معصیت باز دارید زیان نکند شمارا گمراهی هر که گمراه شود

و امر و نهی شما نشنود جهد شما و عمل نفس خویش و امر و نهی غیر دریابید وجه دیگر آنکه چون قومی را بدانید که ایشان کفار

راه یابیدم

شما نخواهند شنید و سخن شما نخواهند پسندید و این معنی در دل شما یقین بود و از امر معروف و نهی منکر

لازم نبود و تا رک این بزه کار نشود درین هنگام لازم گیرید نفسها را و بر راه راست باشید و از ضلال

دیگران ماند نشید برین وجوه ارمایه نفی اطلاق است امر معروف نشود منسوخ نبود یا ایها الذین

امنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین

الوصیة اثنان ذوا عدل منکم روایت کرده اند سه کس میان خویش عقد

صحبت بستند برای تجارت از مدینه بموافقت و رافقت رفتند دو نصرانی عدی تمیم و یکی مسلمان بدیل

مولی عمرو بن عاص بدیل مذکور مریض شد کالاها خود را در جوالی کرد و آورده جوال مذکور بر رفقات مسطور

مسطور تسلیم کرد تا نگاه دارند شور رنه او بسپارند بعده هم در سفر مرد و جان عزیز بحق سپرد جوال ان

جوال مذکور را باز جستند و بر کالا بدیل مطلع گشتند از بدی از انقره منقش بر که دران جوال بود

در نظر نیاوردند جوال مذکور با کالا دیگر بردند سور ثه بدیل مذکور سپردند و رثه اعتماد کردند

گمان خیانت بدل نیاوردند ناگاه تذکره که دران ذکر کردند مقرو سیصد مثقال گمان خیانت در

دل نیاوردند ناگاه بود یافتند و بر حکم تذکره بر نصرانیان مذکور دعوی خیانت کردند نصرانیان

مذکور را بعد نماز دیگر که وقت تجمع مردمان و هنگام نماز ترسایان است پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم

ایستادند و زبان بسوگند کشادند سوگند خوردند خیانت آوند مذکور لسبر بردند ناگاه ورثه

دلیل مذکور آوند مسطور بر شخصی دیدند قابض را در مطالبه گرفتند قابض گفت ام از عدی و تمیم خریده ام باز

توجه بر در مقام دعوی آوردند ایشان گفتند آوند مذکور را از بدیل خریده بودیم بر دست قابض مذکور

فروخته ایم از ایشان گواه طلب کردند گواه نیاوردند سوگند بر ورثه متوجه شد که شما از فروختن

بدیل که منسوب شما بود علم ندارید و ایشان را در موض دعوی باطل نهی از کذب بعد از ان تمیم

مذکور رضی الله عنه مسلمان گشت و عدی بر دین نصرانیه مرد و بدوزخ پیوست حکایت کرده است محمد

بن اسحاق از تمیم مذکور رضی الله عنه که بعد از اسلام گفت که من و عدی مذکور آوند نقره بدیل مذکور به هزار

درم فروختیم و پانصد کان درم قسمت کردانیدیم چون مسلمان شدم از مال مذکور که بردم و بسوگند دروغ

مجرور لیس علی است و علی متعلق است بعثر و جمله شرطیت مبتدا است یقومان مقامهما خبر مبتدا است مبتدا با خبر جزا شرطست و جمله شرطیه عطف است بر مضمون شرطیه یعنی ان ارتبتم من الذین حال است از فاعل یقومان استحق علیهم الاولیان بر قرات استحق بصیغه معروف الاولیان فاعل اوست ای من الورثة الذین استحق علیهم الاولیان بالشهادة ان یجرده القیام بها کذب الکاذبین بر قراة استحق بصیغه مجهول مفعول مالم یسم فاعل ضمیری بود که عاید بر اثم بود ای من الذین استحق اثم و اکتسب بالجنایة علیهم الاثم برین قرات الاولیان برفع خبر مبتدا محذوف باشد ای هما الاولیان جمله مستانفه بود یا بدل از آخران یا از فاعل یقومان دارند و بر قراة نصب مفعول اعنی پندارند و بر قراة الاولین بصیغه جمع مجرور صفت الذین باشد ای من الذین استحق علیهم الاثم الاولین و تسمیه ایشان باولین از جهة سبق دعوی ایشان بر ذکر ایشان مستحق است فیقسمان عطف است و یقومان مقامهما جمله لشهادتنا احق من شهادتهما حکایت جواب قسم است و ما اعتدینا عطف است بر لشهادتنا احق من شهادتهما جمله اذا لمن الظالمین تذییل است یا تعلیل و تاکید او بر طریق انا اذا لمن الآثمین است چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته **معنی** اینست اگر اطلاع یافته شود بر اینکه این دو کس سوگند خوردند مذکور بزه کاری را مستحق شده اند و ظاهر شود که دروغ گفته اند و سوگند دروغ خورده اند و بدعوی دفع برداخته و مدعی را مدعا علیه ساخته پس دو کس دیگر در مقام ایشان یعنی در مقام سوگند بایستند از کسانی که مستحق شده اند سزاوارترند بشهادت سوگند بخورند یا گویند از کسانیکه مستحق و ثابت آمده از جهة خیانت بر ایشان اثم ایشان لشهادت و سوگند سزاوارترند و قوم ایشان اند در علم بحال ایشان و خیانت اعمال ایشان بیشتر و بیشتر اند این دو کس بخدای سوگند دروغ خورنده و قسم بر زبان آرند هر آینه شهادت ما از شهادت ایشان درست تر است چه علم بحال ایشان اکثر است و ما از حق تجاوز کرده ام و باطل بر زبان نیاورده ام بدرستیکه ما آن هنگام که از حق تجاوز کنیم و دم از باطل زنیم هر آینه از ظالمان باشیم و از ستمکاران گردیم **سوال** چون در گواهی گواهان اول کذب ظاهر گشت و دروغ گویی ایشان تحقیق پیوست در گواهی و سوگند ایشان صدق و حقیت نماید و افعل تفضیل مقتضی آنست که مفضل علیه

در افضل صفت شریک باشند **جواب** بالا گذشته که میان مفضل و مفضل علیه شرکت در اصل فعل جایی باشد جایی تعرض بود چنانچه در الا یمان اکثر من واحد تحقیق شده و در فلان اعلم من الجدار آمده

ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ ذلک اشارتست بر قیام دو کس دیگر از قوم مدعیان کالا بعد ظهور خیانت اوصیا و آن مبتدا است ان یاتوا بالشهادة خبر است ان یاتوا تقدیر من ان یاتوا است علی متعلق است بیاتوا او یخافوا عطف است بر یاتوا و جه تقابل میان معطوف و معطوف علیه نقیض بر نقیض معطوف علیه تعقیبه لسد است **معنی** اینست آن تحلیف و تحقیق دیگر از گروه مدعیان چون بدعوی مدعی علیه دفع را مدعا علیه شوند و بانکار ان مستحق همین کردند نزدیکتر است بدینکه بیارند آن خالدان یمین بر وجهی که باید و شاید بترسند که رد کرده شود ایمانی دیگر بعد ایمان ایشان تا کذب ایشان ظاهر شود پس بظهور کذب ایشان ظاهر شود پس بظهور کذب فضیحت کردند یعنی از سوگند دروغ باز مانند بخوف خدا یا بخوف فضیحت کردند و بدانکه در تفسیر این آیت مذکور دو وجه مسطور است یکی آنکه از شهادة منکم گواهی مراد شود و سوگند مراد نبود و تا آخر ذکر گواهی باشد دوم آنکه از شهادة بینکم سوگند مراد باشد تا آخر ذکر سوگند هر دو وجه مستقیم نمی آید و صحت هیچ یکی روی نمینماید ز براجه اثنان ذوا عدل و اشتراط عدد و عدالت کرده و آن در شاهد شرط بود در خصمی که حالف است شرط نباشد عمر بن عبید ابو عبید طلحی که او را راس المفسرین گفته اند گفته است لا نعرف فی القران انه ثبت کله هذه فی کثرة الاشکال و اقرب صواب آنست که شهادت در صدر کلام از جهة اشتراط عدد و عدالت یعنی گواهی بود و شهادة در آخر کلام در جمله لشهادتنا احق من شهادتهما بمعنی چنین باشد و ذکر شاهدین میان اجرا حکم دارند میان قضیه و القضیه پندارند و این کلام ما و الا کم شهادة قابله میان شهادت بر تقدیر وجود شاهدین باشد و جمله فان عثر تا آخر معطوف بر شرطیه محذوف بقرینه سیاق بود ای و ان لم یوجد شاهدان لا منکم و لا من غیرکم حلف المدعی علیه کالوصیین فی هذه الاوثیة فان عثر علی انهما استحقا علی ان المدعا علیهما و لما للادثیة استحقا انما بظهور کذب ساع عوبها الرابع فیجب راخران من الذین کانوا مدعیین نصا و ابدعوی

علیهم فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما بر یتوجه اول و آخر کلام ملایم شود و مستقیم آید حاصل این است که
وقت حضور مرگ و هنگام وصیت شهادة دو نفر عادل است مسلمانان یا از خویشان شما یا گویند دو نفر دیگر
از غیر شما یعنی از کافران یا مسلمانان و خویشان حاضر نباشند اگر شک در گواهی ایشان افتد مهیا بدارند
بعد نماز دیگر که وقت سوگند است سوگند دهند که ایشان با خدا رشوتی گواهی دروغ نداده اند و لو یعنی
حقی را نپوشیده اند پس اگر گواهان نباشند نه از شما و نه از ایشان مدعا علیه را سوگند بدهند و مدعا
علیه درین قضیه عدی و تمیم بودند که خیانت امانت انکار مینمودند ایشان را سوگند پس اگر اطلاع
یافته شود بدلیلی که ایشان گواهی دروغ داده اند و زبان بسوگند دروغ کشاده اند برای رد دعوی
دفع دیگری آرند و خصومت میکنند دو کس دیگر از مدعیان اول که اولی بموجب اند بایشان باشند سوگند خورند
بگویند هر آینه سوگند ما اولی است بقبول از سوگند ایشان و ما تجاوز از حق نکرده ایم و سخن ناحق را بر
زبان خود نیاورده ایم بر یتوجه اول و آخر کلام ملایم بود و در هیچ لفظی اشکال نشود **واتقوا**
الله واسمعوا این جمله تذییل است معنی اینست و از خدای بترسید و آنچه گفته میشود بشنوید
و گواهی نابوده مدهید و سوگند دروغ مخورید **والله لا یهدی القوم**
الفاسقین این جمله تذییل است معنی اینست و خدای هدایت نکند فاسقان را یعنی کافران را
که دوام ضلال ایشان خواسته و این را بحکم ازلی دایم بر فسق و فجور داشته **یوم یجمع الله**
الرسل فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انک انت
علام الغیوب یوم بدل اشتمال است از مفعول اتقوا الله یوم جمعه الرسل یا ظرف است
لا یهدی القوم الفاسقین ای لا یهدی القوم الفاسقین الی طریق الجنة یوم القیمة یا ظرف است مر قالوا
لا علم لنا ای قالوا الرسل لا علم لنا یوم یجمعهم الله فیقول ماذا اجبتم بر یتوجه جمله قالوا با متعلقات
معترضه است برای تهدید کافران و ترهیب ایشان یا یوم مفعول به است مراد اذکروا و احذروا بر یتوجه
جمله اذکروا معترضه بود و جمله قالوا در جواب ماذا یقولون مستانفه باشد یا جمله اذکروا که مقدر است بدل
از واتقوا باشد فیقول عطف است بر یجمع الله و در ماذا اجبتم ذا زایده است بعضی گویند ذا بمعنی الذی است

اجبتم صله او است ای ما الذی اجبتم استفهام برای تقریر است یعنی اهل تحقیق بر قرار و جمله ماذا اجبتم
مقول است مر یقول قالوا بمعنی یقولون است از باب استعمال برای مستقبل متیقن بصیغه ماضی بر طریق
ونفخ فی الصور لا علم لنا مقول است مر قالوا انت ضمیر فصل است علام الغیوب خبر ان است جمله تذییل است تاکید
ابراز معاذیر بر وجه و کادت و استواری است معنی اینست یاد کنید و بترسید روزی که خدای پیغامبران را جمع
کند و در باز پرس گفتار ایشان افکند و در راه تفویض علم بخدای عز و جل بگویند لا علم لنا انک انت علام الغیوب
گویند یعنی ما را علمی نیست بدرستی تو ئی داننده غیبها محیط نشود علم کامل ترا علم قاصر ما سوال اگر
پیغامبران جواب امتان خویش بشنیدند و دانستند و ادراک نا شایسته ایشان نمیتوانستند جواب لا علم لنا
چگونه مطابق بود جواب شک نیست ایشان جواب امت خویش را عالم بودند و لیکن از هیبت اعتراف
مینمودند لیکن بر نسبت علم خدا که علام الغیوب است علم خویش را در موضع عدم در آوردند و علم نسبی
خویش را پیش علم خدای عز و جل که منزه است نفی کردند بعد از ان در ثنا او گفتند انک انت علام الغیوب
گفتند یعنی تو که علام الغیوبی جواب ایشان بعلم تو متعلق است الخ تومید لائی همان از ایشان متحقق است
بر یتوجه لا علم لنا بر وجه ادب اظهار نا دانستن بود و انک انت علام الغیوب متضمن بیان جواب ان
باشد **اذ قال الله یعیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک**
وعلی والدتک اذ قال الله یا عیسی بدل است از یوم یجمع الله الرسل و این قول عیسی در
روز قیامت خواهد بود و قال بمعنی یقول است از باب نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار بود و تواند بود
که اذ مفعول اذکروا محذوف بتقدیر اذکروا اذ قال الله یا عیسی ابن مریم باشد و یوم یجمع الله الرسل نیز
مفعول اذکروا محذوف بود معنی اینست بخاطر بیاورید یعنی بخاطر بیاور روزی که جمع کند خدای رسل را
و بخاطر بیاور وقت گفتن خدای عیسی پسر مریم را یاد کن نعمت مرا نعمتی آنکه انعام کرده ام بر تو از ایجاد
و اصطفا و نبوت و احیا موتی و بر مادر تو از عصمت و اصطفا و پارسائی و پاک بودن بکر و بفضل در زمانه تو
بر همه زنان **اذ ایدتک بروح القدس** اذ ظرف است متعلق است بنعمتی اضافت
کرده یعنی بشمار نعمت خویش وقتی که تائید کردم ترا بروح القدس یعنی جبرئیل یا متعلق است بعلیک

مریم هل یستطیع ربک تقریست یعنی تنت ای دل هل نطبع بر طریق هل اتی علی الانسان حین من الدهر
ای قد قد اتی چنانچه که گفت قد یستطیع ربک ان ینزل علینا مایده من السماء زیرا که شک استطاعت
خدای کفر بود و شک در وی کافر باشد قال اتقوا الله جمله مستانفه است در جواب ما ذا قال عیسی حین
قالوا ذلک قالوا نرید ان ناکل منها نیز جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالوا حین قال عیسی ذلک
و تطمئن با معطوفات خویش عطف است بر تاکل و نرید با متعلقات خویش مقول قالوا است معنی
اینست یاد کن ای محمد یاران مخلصان عیسی را که هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مایده من السماء گفتند و
و نخست قدرت و استطاعت او جستند چنانچه سایل تو فکری را گوید میتوانی که بدهی قادری که عطا کنی
یعنی میتواند پروردگار تو که فرود آورد بر ما مایده را از آسمان عیسی صلوات الله علیه گفت از خدا
بترسید و از چنین خواهشها اعراض کنید اگر شما مومنان اید و در ایمان مخلصاید گفتند ایشان آن میخواهیم که بخوریم
از آن و برکت کیریم بدان و مخصوص خدای باشیم و دلهای ما قرار گیرد و بظاهر شدن این کرم عظیم بزیرد
و بدانیم برین معجزه ظاهر صدق را که هر چه می آرد راست می آرد و معامله حق و صدق داری و معرفت صدق ترا
باستدلال داریم بمشاهده این کار در حیز معاینه آوردیم و برمشاهده این از شاهدان باشیم و از علم
عقل بعلم حس آییم گواهی دهیم که از من مایده خورده ایم و این معجزه عیان کرده ایم برین طریق که بیان
کرده ایم قایلان هل یستطیع ربک مسلمان بوده اند و بعضی استفهام مذکور را بر حقیقت داده و می بدانند
این سخن را نشان که کافر بوده اند بدلیل آنکه یاران آمنوا از ایشان طلب ایمان کرده و طلب ایمان
پیش از حصول ایمان بود طلب چیزی در حالة حصول و تحصیل حاصل باشد و بدلیل و تعلم ان قد صدقتنا
که چون علم بصدق عیسی نزدیک ایشان مترتب بر نزول مایده بود پیش از نزول مایده منتفی باشد و نیز
قول عیسی علیه السلام اتقوا الله ان کنتم مومنین دلالت بر انتفاء ایمان میکند و ایشان ندادر چیز کفر اگنده کنند
و نیز خطاب کردن ایشان عیسی را بنام و اضافت رب بسوی عیسی علیه السلام از خطاب یا رسول الله موضع کرده
و صیغه شک آوردن موید کفر ایشانست و دلیل بر سرکشی و طغیان است و امام زاهد این قول را خطا
قایل این قول را در معرض جهالت آورده و گفته یا یاران پیغامبران و مخلصان ایشان نرید ان ناکل منها و تطمئن

بترین لطف

قلوبنا گفتند و آنچه ابراهیم علیه السلام در طلب احیاء موتی اطمینان قلب جسته بود جستند و طلب اطمینان منسوب
وجود ایمان بود دلیل مومن بودن ایشان باشد اما امر ایشان با ایمان امر است بشان آن چنانچه یا ایها الذین
آمنوا آمنوا گفته اند و ایمه تفسیر بدان رفته اند و معنی و تعلم حصول علم است بمشاهده و عیان بعد از آن حاصل
بود بحجت و برهان و قول عیسی اتقوا الله ان کنتم مومنین وارد است بر وجه تشکیک و تردید چنانچه گویند افعل
کذا ان کنت ادمیا و لا تفعل کذا ان کنت انسانا و خطاب عیسی علیه السلام بنام بر حکم عادت انام است
و اضافت رب بسوی عیسی که بر وفق رافع باشد بعد وضوح دلایل اسلام دلیل کفر نبود قال عیسی
ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء
تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک و ارزقنا
و انت خیر الرازقین • این نیز مستانفه است در جواب ما ذا قال عیسی حین قالوا
ذلک اللهم الی آخره مقول قال است در جواب ما ذا و ربنا صفت است مر اللهم ای یا ربنا عید اخبر یکون است
و جمله تکون صفت است مر مایده و از ضمیر تکون که اسم اوست دو مضاف محذوف است ای تکون یوم نزولها
عیدا تواند بود که عید که روز سرور است سرور مراد دارند حذف دو مضاف حاجت نیفتاد و مراد از
پیشینیان سابقان اهل زمانه اند که بر نسبت آخران پیشینیا اند نه بر نسبت مضاف الیه و بر تقدیری
که از عید سرور مراد نبود روز عید مراد بود از پیشینیان و پسینیان گذشتگان مراد باشند چنانچه گویند
این کار خوشی مردگان و زندگان است گویند این عمل فخر آبا و اجداد و اولاد و احفاد ماست یعنی اجداد
ما خوش شوند و بدانند که فرزند ما سر بدین پایه کشیده و اولاد و احفاد ما شادی کنند که بزرگان
ما برین دولت رسیده معنی اینست گفت عیسی پسر مریم ای خدای ما پروردگار ما ای و بخدائی سزا
پروردگاری شائی فرود آر بر ما مایده از آسمان مایده که باشد روز فرود آمدن او روز عید بر پیشینیان
عید ما و پسینیان و باشد نزول مایده مذکور آیتی از آیات قدرت و علامتی از علامات رحمت تو بخش جهان و جهانیان
و ده ما را این نعمت و تو بهترین روزی دهندگانی کانی بالرازقین راجع کرد زیرا که رزق بمعنی عطا و عطا است
از صفات خاصه مدیر جهانست که تقدیر او خیر المعطین جست چنانچه خلق بمعنی تصویر است بدلیل تخلق

درایت

و بترین نقل کند

من الطین کهیئة الطیر فالعین راجع کرد چنانستی که احسن الصورین کفت و در صنعت غیر مختص بر جع کردن بانع شود چون احکم المحکمین و اعلم العالمین جایز باشند قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین. این جمله مستانفه است چنانستی که کفت سامع ما ذا قال حین قال عیسی ذلک فقیل قال الله انی منزلها علیکم و تاکید جمله برای ابراز وعده بر سبیل و کادت است از جهة تردد سائل در اجابت من شرطیه است جمله شرطیه سبب کلام سابق است و تاکید فانی اعذبه از جهة ابراز وعید بر سبیل و کادت است معنی اینست کفت خدای عز و علا من فرود آرنده ام بر شما مایده را پس هر که کافر شود و بعد از فرود آمدن مایده منکر آن ورزد پس بدرستی من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب هیچ یکی را از عالمیان چه ایشان خوک کشتند و این عقوبت در جهان مخصوص بود بر آن هیچ قوم بجملکی خوک کشتند و بدین وجه مسوخ نیامده کسانیکه کفر ورزیدند و مایده را بعد نزول آن از حق ندیدند و کفتند که این فرستاده خدا نیست بلکه سحر عیسی است خدای ایشان را بصورت خوک مسخ کرد و بر کشتن در کوچها و نجاست خوردن آورد روایت کرده اند چون عیسی دانست که این سوال ایشان سوال علم و صلاح است نه سوال تعنت و فساد اختیار کرد که سوال کند و دم خوانش و زاری زند آن کفت شما سی روز روزه دارید بعد از آن دل برین کار نهید ایشان سی روز روزه داشتند و دل بر هم نهادند مسالت کما کفتند عیسی صلوات الله علیه و سلامه خرقه از موی پوشیده استاد و دست راست بر دست چپ نهاد پای خویش در قیام جفت نهاد و کعب با کعب و ابهام با ابهام مصف کردانید و سر فرو برد و دل و چشم باز کریه آورد تا آنکه آب چشم بر ریش روان کشت و از آن کذشت بر سینه پیوست بزاری دعا کرد و زبان و جان بر خوانش آورد اللهم ربنا انزل علینا مایدة من السماء الی آخره الآیه کفت دعا قبول افتاد اجابت کشت ناکاه خوانچه پوشیده بمرسی میان دو ابر یکی بالا و یکی فرو که مایها آن خوان بالا و روی او سوی زمین پیدا کشت خلایق از مشاهده آن بتحیر و تعجب پیوست چون بقرب زمین پیوست بر حال طمع با فرود بالا کشت عیسی میکریست و میکفت اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا الهی اسالک من العجائب منقطعی الهی اعوذ بک ان یکون نزولها غضبا و زجرا و اسالک ان تجعلها عافیة و سلامة و لا تجعلها فتنة چون پیش فرود آمد بوی خوشش آن در مشام خلق در آمد عیسی سر بسجده نهاد بعد از آن سر برآورد بخطاب حواریان زبان بکشاد و کفت بار بکشایید و به بینید این مایده را کسی که بهتر است از جمله قوم و که نیکوتر از روی عمل است پروردکار حق جل و علا تا این مایده بخورم و شکر آن بجا آریم حواریان کفتند بهتر و نیکوتر در عمل میان ما توئی بهتر اینکه بکشادن و دیدن این تو بادی شوی عیسی بر خاست چنانچه باید وضو کرد و چنانچه شاید نماز آورد بکریه و زاری پیوست بعد کریه بسیار بر سر مایده نشست بعد بسم الله خیر الرازقین کفت و مندیل را از مایده کشاده بر دیدن آن دل نهاد ماهی بریان بی پوست و استخوان دیده با از ریح کرده در یکی روغن زیتون و در دوم شهد و در سیوم روغن و در چهارم پنیر و در پنجم قدید و حومش ماهی از وسایل بود و نزدیک سران سمک نمک و نزدیک دم آن سرکه ظاهر میشود بر آن انواع خبزها در خوردن جرکرات که ناخوش است و در بو کردن از فواکه و ثمار بهیج انار عیسی صلوات الله علیه کفت که این مایده است که نازل شده و از این طعام که نه طعام دنیاست و نه طعام بهشت از غیب آمده طعامی است که خدای بقدرت بالغه خویش پیدا آورد بامر کن فیکون موجودی کرد بیاید از آنچه خواسته بودید بخورید و نام خدا بر زبان آرید و شکر یافتن این نعمت کذارید حواریان کفتند تو اول بخور بعده ما بخوریم تو اول دست برو ببر بعده ما دست ببریم عیسی علیه السلام کفت این مایده را شما خواسته اید شما سزاوارید که بخورید ایشان ترسیدند خوردن آن مصلحت ندیدند عیسی صلوات الله علیه چون دید که ایشان ابا آوردند طعام مذکور نخوردند فقرا و رنجوران و زمنان و کوران و مجذومان و دیوانکان را طلب کرده طعام مذکور پیش ایشان آورد ایشان سیر خوردند و بارانیان را طعامی حاجت نشد تا آنکه مردند و اعراض و امراض که ایشان داشتند از ایشان زایل شد و فقر ایشان رفته حال ایشان بر رفاهیت پیوست بعضی کویند خورندکان هزار فقیر بودند و بعضی کویند هزار و سیصد نفر و بعضی کویند پنج هزار سیر شدند و مایده چنانچه فرود بود همچنان بی نقصان میبود و بعضی کویند همان یک روز فرود آمده بود و بعضی کویند سه روز فرود آمده بود و بعضی کویند چهل روز وقت چاشت فرود آمدی

چون ما قلت لهم یعنی ما امرتهم دارند ان اعبدوا الله مفسر فعل امر بنا دارند و این جواب تحمل نظر است زیرا که

تعلق آن مفسره قول در قلت ان قتم و قلت آن با زید بنیاد مده اگرچه متضمن معنی امرست ان قسم و دائم

تا رسد شده ان باز بید شده مگر آنکه در قلت است قتم و قلت ان ما زید لعبد از تاویل قول سفلی که متضمن

معنی قول است عدم جواز منع کنند چنانکه اضافت سوی موصوف نباشد بعد از تاویل جایز گویند قاعده

منع مخصوص بعدم تاویل دارند جواز تاویل حرف قاعده نه پندارند **سوال** با امرتهم الا ما امرتنی

مقید آنست که امر عیسی غیر امر خدای است امر عیسی و امر خدای عزوجل گویست و ان اعبدوا الله ربی و ربکم

که متضمن لفظ ربی است تفسیر امر خدای نبود پس تفسیر امر عیسی که غیر امر عیسی حکایت از امر خدایست که

بعبارت فاعبدونی بود بعبارت عیسی اعبدوا الله ربی و ربکم روی نمود چنانچه پادشاه دبیر را گوید

اکتب امری بکذا بنویسد امر السلطان بکذا چنانچه در قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی

قلبک تحقیق شده و جاها بسیار در کلام آمده و اگر آن مصدر دارند بتاویل مصدر بیان ضمیر

مجرور که در الا ما امرتنی نتواند بود زیرا چه ان مقول است و عبادت مقول نیست مفعول است صاحب

کشاف ابدال او از ضمیر به نیز منع کرده و ابدال او از جهت لزوم بحیه مبدل و استلزام انتفاء

ضمیر موصول در حیز امتناع آورده و این مشکل است که بحیه بودن مبدل از روی معنی است موجب انتفاء

ربط لفظی نیست و در مفصل آورده و تحیه مبدل را بدین عبارت بیان کرده و قولهم انه فی حکم تحیة

الاول ایذان منهم باستقلال و و مفارقته التاکید والصفة فی کونهما تتمیل کما یعانه لا ان

یعنی اهدار الاول و اطراحه لا تری تقول زید رایت غلامه رجلا صالحا فلو ذهبت تهدر الاول لم

یسد الیک و در بعضی کتب دیگر همین معنی که در مفصل است آورده و عدم امتناع ابدال غیر المعطوف

علیهم از ضمیر مجرور علیهم بدان مضرت کرده **معنی** اینست نگفته ام ایشان را چیزی مگر که بیان امر کرد

و مرا باستقبال آن او رو که بپرستید خدا را که پروردگار منست و پروردگار شما **وکنت**

وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ

أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

وکنت

وکنت علیهم شهیدا عطف است بر ما قلت علیهم متعلق است بشهید بتضمین معنی رقیبا مبالغه فلما

توفیتنی کنت عطف است بر جمله سابقه ضمیر فصل است و جمله وانت علی کل شیء شهید تذییل است یا حال

است **معنی** اینست و من بودم بر ایشان گواه تا آنکه بودم میان ایشان پس آنگاه که مرا متوفی کردی

و بجهانی دیگر رسانیدی هم تو نگاهبان بودی در کار و بار ایشان و تو بر هر چیزی گواهی و بهم چیز

آگاهی

إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ

فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و جمله شرطیه و ان تعذبهم فانهم عبادک

ست لطف است که چون عیسی اقرار کرد که من نگفته ام ایشان را در گفتار و کردار حق خویش مطلق

بوده اند چنانست که از عیسی پرسیدند ماذا یلیق ان یفعل بهم فقال ان تعذبهم الایة **معنی** اینست اگر

عذاب کنی تو ایشان بندگان تواند عذاب کردن ایشان سزاوار بود و اگر بیامرزی مر ایشان را

گناهان بر ایشان نشایان تو باشند زیرا که هم تویی غالب کسی ترا از هر چه بخواهی باز نتواند داشت

و حکیم هم کار تو بحکمت بکسی کار ترا اخلاف حکمت نتواند پنداشت **سوال** اگر این آیت در حق کافران است ذکر

کافران در حق ایشان مناسبت نبود و ذکر صفت حکمت در ذیل ذکر غفران کافران و استعمال آن در

تعذیب ایشان که متیقن است ملایم نباشد و اگر در حق مومنان است یا جمله انک انت العزیز الحکیم که

متضمن قوت و غلبه است موافق نماید و استعمال آن در غفران مومنان که متیقن مطابق نیاید

جواب این آیه اگر در حق کافران دارند و ان تعذبهم محمول بر عذاب دنیا باشد و غفران بمعنی تاخیر

عذاب تا قیامت بود چنانچه در و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند و در و ربک الغنی

ذو الرحمة هل یواخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب بسر آن رفته اند و این مردود در حق کافران

متیقن نیست محتمل است استعمال آن را که مخصوص بعدم جزم است محل است و اگر در حق مومنان دارند جمله

فانک انت العزیز الحکیم متصل ان تعذبهم بود در کلام تقدیم و تاخیر پندارند و بعد و ان تغفر لهم

فانک انت العزیز الحکیم چنانچه در مصحف ابن مسعود است نیز کنند میان جمل دم تکفین زنند و یا

صواب آنست که گویند باس مشتمل بر مومنان و کافران است ان تعذبهم در شان فرقت کافران است

وان تغفر لهم در حق زمره مومنان است و استعمال آن که برای عدم جزم است در تعذیب کافران
اشارت سوی کمال قدرت وکمال رحمت است که بر حکم کمال قدرت وکمال رحمت کافران نیز در دل
امیدواری آرند وان در ان تغفر لهم که در حق مومنان است اشارت سوی کمال قدرت وکمال قهر است
تا مومن نظر در کمال قدرت وکمال قهر امن در خاطر نیارد وچنانچه در حدیث آمده لو یعلم الکافر بکل
الذی عند الله من الرحمة لم ییاس من الجنة ولو یعلم المومن بکل الذی عند الله من العذاب لم یامن
من النار سوال تعلیل تعذیب بجمله فانهم عبادک مناسب نمی آید که نسبت اختصاص بندگی ملایم
رحمت بود یا تعذیب ملایم بنماید جواب تعظیم از باب تصرف بود وبندگی ولایت تصرف ملایم
باشند وبعضی گویند ان تعذبهم فانهم عبادک جمله فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین محل
است محمد بر تقدیر قال مذکور بر وجه استیناف در جواب سوال سایل است چنانستی که کسی گفت ماذا
قال عیسی حین قال الله ذلک فقیل قال ان تعذبهم فانهم عبادک **قال الله هذا یوم**
ینفع الصادقین صدقهم یوم بقرات رفع خبر مبتدا است جمله هذا یوم
ینفع الصادقین صدقهم مقول قال است ای قال الله هذا القول یعنی یوم ینفع الصادقین صدقهم
ای فی یوم القیمة این قال نیز بمعنی یقول است زیرا که این گفتار نیز در قیامت خواهد بود ودر
روز حشر روی خواهد نمود وجمله مستانفه چنانستی که کسی گفت ماذا یقول الله حین یقول ذلک فقیل
یقول الله کذا معنی اینست بگوید خدا در روز قیامت این روزیست که نفع کند درین روز صادقان را
صدق ایشان یعنی انبیا را که بتبلیغ رسالت تصدیق کرده اند وتبلیغ وحی بجا آورده اند وبعضی گویند
مومنان را که تصدیق دارند وبراستی ودرستی ایمان می آرند قال الله تعالی انما المومنون الذین امنوا
بالله ورسوله الی قوله اولئک هم الصادقون هر که در دنیا راستی وصدق ورزیده درین روز نفع آن
خواهد دید عیسی در دنیا هر چه گفت راست گفت صدق او را بنوا خواهد شد وسودمند خواهد گشت
لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا خالدین حال است از ظرف مستقر جمله مستانفه است برای بیان منفعت صدق را

یعنی صادقان را از صدق اینوع منفعت بود وازین نوع سودمندی باشند مر ایشانراست باغهای که
روانست فرود درختان آن جویها یعنی نهرها که فرود خانها آن جویها درین حال که مقرر است جاوید
بودن ایشان در نعیم جنان **رضی الله عنهم ورضوا عنه** جمله
معلله است معنی اینست مر ایشانراست درجات علا زیرا چه خدای خشنود شده است از ایشان و
وایشان خشنود از خدای **ذلک الفوز العظیم** اینجمله تذییل است معنی اینست آن یعنی
یافتن جنات ورضوان رستگاری عظیم وفیروزی جلیل است مر ایشانرا **لله ملک السموا**
ت والارض وما فیهن وهو علی کل شیء قدیر
این جمع است مر امور مذکوره از تفاصیل وتقاسیم چون تعذیب ومغفرت ومنفعت ومضرت
تحلیل وتحریم وجمله وهو علی کل شیء قدیر تذییل است معنی اینست مر خدای راست پادشاهی ملک آسمانها
وزمین وانچه درمیان ایشان از اشیاء است واو بر همه چیز قادر وتوانا است هم چیز تواند وهر چه خواهد
پیدا کرد داند هیچ چیز از ملک او خارج نبود وهیچ شی از قدرت او بیرون نباشد آسمان وزمین وانچه
در ایشان است بفطرت اوست وعالم وانچه در عالم است در تحت تصرف وقدرت اوست مصرع هر چه
کند هو کند هر چه شود از و شود وبدانکه این از باب حسن مقطع است که موذن است بانتهای کلام
ورسیدن سخن بحد کمال وتمام بر طریق شعر بقیت لقا الدهر یا کهف اهله وهذا دعا للبریة شامل والله
اعلم بالصواب والیه المرجع والماب لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی **سورة الانعام** سوره
انعام مکی است مگر سه آیت یکی قل تعالوا دوم ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا سیوم وما قدروا الله
حق قدره الی آخر الایات که میان مکه ومدینه نازل شده صد وشصت وپنج آیت سه هزار وچهل ودو کلمه
دوازده هزار وچهار صد وسی حرف است واین سوره پنجم است از سبع طوال ربط این سوره با سوره مایده
ذکر ملکوت السموات والارض بود ودر آغاز این سوره ذکر خلق السموات والارض روی نمود ونیز
در ضمن سوره مایده بیان کمال قدرت بجمیع تفاصیل تصرفات از انواع کرم واصناف فیوض نعم که
در تمام سوره مذکور است بذکر پیوست ودر افتتاح سوره انعام بیان استحقاق خدای عزوجل و حمد

معطوفه داشته ومعطوف علیه او جمله الحمد لله باجمله خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور بنا
بر وجه اول عطف جزئت رجمله می آید وبر تقدیر ثانی عطف اینجمله که مضمون او مناط حمدیست بر صله
موصول که مناط حمدست مینماید اولی آنست که محمول بر تقدیر اقوال دارند معطوف بر اقوال الحمد لله
بینمارند هیچ اشکال نبود وهیچ سوال وارد نشود **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ**
طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا هو مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است الحمد
لله مفید استغراق محامد وانتیه خدای بود حق سبحانه وتعالی بدیگران استحقاق هم محامد وانتیه
بیان فرمود اینجمله با معطوفات خویش ثنا وخداست مقرر بیان استحقاق خدا مر حمد وثنا است
اینست او آنکسیست که شما را از گل آفریده برای شما مهلتی معینی گردانیده که بیش از آن مرد
نتوانید وپیش از آن لمحه نمایند ثم در ثم قضی اجل اسمی برای ترتیب در مرتبه بود چه قضا
قدیمست متاخر از چیزی نباشد مگر آنکه قضا را محمول بر اظهار قضا دارند وظهور قضا
متراخی از خلق بینمارند واینجمله بیان آیات وعلامات قدرتست در انفس بود مذکور بعد بیان
آیات قدرت که در آفاق است باشند کما قال الله سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم وجمله
هو الذی قصر صفت است وموصوف که این صفت همو راست نه دیگری را ودرین معنی اتفاق
عقلاست واطبای اولی النهی سبب جهان متفق بر الوهیتش فرو مانند در کنه ماهیتش قال
الله تعالی ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله بر نیط ریق قصر صفت قصر اضافی نبود و
أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ مرفوع بر ابتدا است عنده خبر مبتدا جمله عطف است بر نعلیه
اجل است معنی اینست واجل معین مقدر نزد خدا است یعنی معلوم حق جل وعلا است معتزله بطا
این آیه تمسک کنند ودر مقتول به وقوع نکره موجب تعدد بود چنانچه در جاءنی رجل ومررت برجل تغایر رجال مذکور شد اهل سنت وجماعت رضوان الله علیهم اجل اول را اجل مقام دارند واجل
اجل موت تواند بعید که اجل بعث بود وچون اجل موت تواند که اجل بعث بود وچون اجل بعث
یکی باشند مقتول دو اجل گویند خطا بود دست شعر ومن لم یمت بالسیف مات بغیره تنوعت الاسباب

والموت واحد است وقوع نکره بعد نکره تعدد اجل آید تخصیص تعدد سایغ نماید ودر مقتول وغیر
مقتول اجل متعدد نبود ودر غیر مقتول اتفاق است که تعدد نباشد لیس حاجت که در همه ایجاد
اجل دارند مقتول راست با اجل خود بینمارند اهل سنت گفته اند قایل شوند وبر تا یکی که در
این رفته اند نیروند **ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ** من المریة وهی الشک ای تشکون او من المراء
هو الجدال ای تجادلون معنی اینست پس شما باین آیات در قدرت او شک می آرید وباین همه براهین
ساطعه در جلال وکمال او مجادله میکنید اینجمله نیز بر واجل مسمی عنده بار مصنی اجلا **وَهُوَ**
اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ
جَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ مبتدا وخبر است بر هو الذی خلقکم من
طین فی السموات ظرف است جمله را ای وهو الذی یحکم علیه بانه الله فی السموات وفی الارض
یا متعلق بمضمون خبر است ای وهو المعبود الموصوف بالالوهیة فی السموات وفی الارض جمله سرکم
واز خدایست معبود شناخته بالوهیت سزاوار معبودیت العالم بالقطع والیقین تصرف کننده در
آسمان وزمین سر شما که آنرا پنهان میدارید وآشکارا شما که آنرا پیش خلایق بیدا می آرید
وآنچه میدانند وجزا دادن وسزا کردن می توانند **وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ**
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ
در اینجمله التفاتست از خطاب بسوی غیبها مضمون او شکایت است ودر شکایت صیغه غیبت
جواب آید تا در جواب شکایت توجه نباید معنی اینست ونمی آید ایشانرا آیاتی از آیات خدای
این ترا مگر آنکه ایشان از وی اعراض میکنند واز قبول آن پذیرفتن ودر دل گرفتن آن بکلی
روی بیکر دانند **فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ**
يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فا در فقد کذبوا
برای سببست وجمله اعراض دلیل است وفا در فسوف یأتیهم برای نسبت جمله مسبب تکذیب
معنی اینست چون ایشان از آیات خدای کردند وخود را در آن هنگام که آمده است این نزاع حق

در ورطه کفر از عذاب و عقابی که آنرا انکاری آوردند **الم یروا کم اهلکنا**
قبلهم من قرن مکناهم فی الارض ما لم نمکن
لکم وارسلنا السماء علیهم مدرارا وجعلنا
الانهار تجری من تحتهم فاهلکناهم بذنوبهم
وانشانا من بعدهم قرنا آخرین استفهام برای وعید باب
برای تقریر و وعید عذاب این است که استفهامیه است در محل مفعول الم یروا از تعلیق باستفهام
آمده و جمله مکناهم فی الارض با جمله که معطوف است بر وصفست مر قرن بحذف مضاف است من قرن ای من
اهل قرن مکناهم فی الارض با در مالم نمکن مصدر است و مصدر بمعنی ظرف شده ای مکناهم مدة عدم تمکین
لکم مدرارا حال است از السماء که بمعنی سحابست علیهم متعلق است بمدرار قرن مدت هر عصری و آن
مقدار صد سال یا هشتاد سال یا هفتاد سال گفته باشند و اذا اهلکنا اول از کسان اهلاک مراد است
یا عطف است و اهلکناهم مستقیم آید **معنی** اینست آیا ندیده اند کافران و ندانسته اهل این
چند از اهل قرنی هلاک کردن اهل آنرا خواستیم و این نزا بسبیل استدراج در نعیم و حظوظ
انداختیم در تمکین بر ایشان کن دیدیم و این نزا مکنتی بیش از مکنت شما دادیم و ابر باران
بر ایشان باراندیم و جویها را از زیر درختان یا از بر خانها ایشان روان کردانیدیم پس
شاهان ایشان این نزا ابتلا هلاک کردیم و بعد ایشان اهل قرنی دیگر پیدا آوردیم
مکنت ایشان این نزا سود نداشت و هیچ از ایشان بلا عذر باز نداشت **ولو نزلنا**
علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال
الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین وقالوا
لولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی
الامر ثم لا ینظرون **روایت** کرده اند عبد الله بن امیه المخزومی
که با کسان بر پیغامبر علیه السلام والصلوة آمدند و در مجلس معلا او در ماندند گفتند ایمان

بیاریم

بیاریم تا نیاری کتابی از خدای که با وی فرشتگان باشند گواهی بصدق تو و حقیقت آن کتاب
دهند این آیه در شان ایشان نازل گشت و این تکلم در حق ایشان بورود پیوست جمله ولو
نزلنا علیک کتابا معترضه است برای حکایت از کفار فلمسوه عطف است بر نزلنا لقال الذین
جواب لو است موصول با صله فاعل قال است از باب وضع مظهر موضع مضمر است ان هذا الا سحر مبین
تفسیر قلب ای هذا سحر الا منزل من السماء وقالوا عطف است بر قال ای لقال الذین کفروا
ولقالوا لکنا و جمله لو انزلنا الا سحر مبین ملکا لقضی الامر عطف است بر شرطیه سابقه موجبه
ای محمد کتابی در کاغذی نبشته حیفرستادیم و کتاب مذکور بر دست ایشان میدادیم لبس آن آنرا بدستها خود لمس
میکردند و در نظر خویش می آوردند هر آینه ایشان از آن کتاب سری مبحثند ان هذا
الا سحر مبین یعنی نیست این کتاب مگر سحری پیدا و هر آینه میگفتند مرا فرستاده نشده است با
این کتاب یا چرا فرستاده نشده با پیغام گزاری او استوار کند و اگر فرشته را بر صورت او
طاقت نمی آوردند و مهابت او را تحمل نمیکردند عمر ایشان منصرم گشتی و امر هلاک ایشان بحکم
پیوستی و ایشان مهلت داده نمی شدند بر قدر نجه و نظر فرصت نمی یافتند **سوال** مهلت
دادن در هلاک ایشان بود استعمال ثم که در سرای تراخی است بچه وجه روی نمود **جواب**
استعمال ثم برای تراخی در مرتبه دارند برای تراخی در زمان بندارند چه مرگ بی مهلت که آنرا
مرگ مفاجات گویند شاید از نفس مرگ بود اضافت موت باشد **ولو جعلناه ملکا**
لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون ای ولو جعلنا
الرسول للشهادة علی الرسالت و حقیقة الکلمة ملکا لجعلناه فی الصلوة والذی لرجل فرونه
انا و دیگر حال کونه ملکا وللبسنا عطف است بر لجعلناه و جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه
معنی اینست و اگر میگردانیدیم شاهد حجت کتب و حقیقت رسل فرشته را هر آینه میگردانیدیم او را
بشکل رجل تا صحبت او طاقت آرند و بدین صورت بلکه خود را بفنا سپارند و چون فرشته را
بر صورت رجل میساختیم از ایشان نزاد در القیاس و اشتباه انداختیم بر فرشتگان او دلیلا دیگر

واکر برقوم

فی یوم القیمة و تواند بود که مراد از جمع جمع در قبور بود الی بر حقیقت باشد ای لیجمعنکم فی القبور الی
یوم النشور معنی چنین بود هر آینه شما را در گورها تا روز قیامت جمع خواهد بعده همه را از گور
و حشر خواهد آورد اینجمله نیز مقررست مر مضمون کلام سابق را اثبات تصرف جمع در گورها
قیامت بمعنی کسی که این چنین تصرف ازوی میسر است ازوی تصرف املاک عاصیان در دنیا
است **لاریب فیه** اینجمله موکدست مر جمله لیجمعنکم را و تاکید لیجمعنکم از جهه رد انکار
کسانی است که روز قیامت را منکر اند بر انکار مصر اند معنی اینست نیست شکی در جمع کردن شما
در روز قیامت روز جزا و سزا **الذین خسروا انفسهم فهم لا**
یؤمنون موصول با صله منصوب بتقدیر اعنی است یا مرفوع بر حذف مبتدا یعنی
ای هم الذین خسروا انفسهم یا بدل الکم ای لیجمعن الذین خسروا انفسهم این مشکل است چه بدل
ظاهر از مضمر بر وجه بدل کل روا نیست مگر از ضمیر غایب و اینجمله ضمیر مخاطب است مثل زید
مررت به الملکین و مررت بک المسکین روا نیست مگر آنکه این بدل بعض دارند چه الذین خسروا
انفسهم بعض جمع شدگان باشند هر دو و فهم لایؤمنون تعلیل اخر وا باشد چه ایشان خاسر اند
ازانجهة که مومن نه اند معنی اینست آنکسانی که نفسهای خویش را زیان کردند و خود را از بیانکاری و
زیان زدگی آوردند پس ایشان مومن نخواهند گشت و بتصدیق اسلام نخواهند پیوست سوال
خسران اثر عدم ایمان بود و سبب کفر باشند در آیت عدم ایمان را اثر خسران چگونه ساخته
تبیت او چگونه انداخته جواب خسران اینجا بمعنی حرمان از نیکی با رادت و قضا دارند
است برای اینکه ایشان ایمان نیارند مر حالت کفر و کافری جهان کردانند **و له ما**
سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم عطف است
بر جمله مدای قل لله ما فی السموات و الارض و له ما سکن فی اللیل و النهار در دلیل تعمیم نظر
بود اینجمله تعمیم در زمان روی نمود معنی اینست مر او راست آنچه در شب و روز ساکن است و مملوک
بودن هم او را مبرهن است سوال شب برای سکون بود روز برای حرکت باشد چنانچه جای دیگر

جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله ذکر نهار اینجا بچه وجه دارند و چگونه
ارند جواب روز محل حرکت است فی الجمله در وی سکون نیز باشد و از نشستن و غلطیدن و راحت جستن
بر خفتن یا بر حذف معطوف حمل کنند ای ما سکن و تحرک فی اللیل و النهار و بعضی گویند از
سکون سکون کنوز و سعادت زمین مراد بود چه شب و روز در زمین سکون و قرار دارد زیرا که
روایت کرده اند که کفار که نزد پیغامبر آمدند و درین مقالت شدند که ترا برین گفتار که
داری و برین دعوی پیغامبری که داری حاجت تو آورده بر نهیا متعلق کرده و برای تو مالی جمع
کنیم تا تو غنی گردی و بی نیاز شوی در انوقت این آیه فرود آمد بقرینه بود و ارادت معاد
و کنوز ملایم بود و نسبت سکون گفتا رهم گویند کان بشنوند دانا ست کردار هم کشندگان
دادن بکردار و گفتار ایشان تواند و هر یکی را بدانچه مستحق است برساند **قل اغیر الله**
اتخذ ولیا فاطر السموات و الارض و هو
یطعم و لا یطعم اینجمله دیگرست از جملهائی که بر وجه استیناف نقل مصدر است
استفهام برای انکار بمعنی نفی است و تقدیم غیر الله که منشاء انکار همانست از جهه اهتمام نه
از جهه ارادت حصر واقع نشده و اگر نه انکار متعلق بحصر بود و فساد معنی باشد یا گویند جمله اغیر
الله اتخذ ولیا متفرع بر ثناهای خدای است که سابق است بر طریق اثر وقوع بدان لائق است چه
که ثناء او آیات و صفات او چنین است غیر او را ولی نگیرند و ولایت دیگری بر خود نپذیرند و قل
مکررست قل سابق را مقررست فاطر بجر صفت الله و هو یطعم و لا یطعم جمله حالیه است معنی اینست
بگوای محمد غیر خدا را من دوست گیرم و غیر او را بدوستی بپذیرم چنانچه کافران غیر خدای را
ولی میگیرند و ولایت نابوده بر خود می پذیرند یعنی این کار نباید و این شان نشاید و این بر وجه
تعریض است یعنی غیر خدا را شما دوست میگیرید و دلالت نابوده بر خود می پذیرید خدای که
آفریننده آسمان و زمین پیدا کننده آنهاست و این است و حال اینست که بخوراند خوراننده نشود با
وجود او دیگری را دوست گرفتن مقتضاء عقل و موجب خرد نشود سوال ذکر اطعام کرد انعام که اعم است

بیناور روشن کننده حبیت و آوردن یطعم بجای منعم بر جه مبنی است جواب اطعام مطعم اصناف انعام است
لفاء خاص و عام است جنانکه لقا حیان و ملازم احتیاج ایشان است که طعام همکس نیست جاودانه
والنعام غیر محتاج بریزد قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ
اینجمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدر است تاکید جمله از جهة اظهار اهتمام در
اخبار و اعلام است معنی اینست بگوای محمد بدرستی فرموده شده ام که اول مسلمانان باشم یعنی
از همه موسن کردم و این برنسبت اهل مکه بود یا بر نسبت همه مومنان بعد زمان فترت است وَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ عطف است بر قل یا مقول قل محذوف است که ان بر امر
معطوف است امرت بکذا و قیل لی یکذا معنی اینست این سخن بگو و مباش از مشرکان و در توحید
شرک آرندکان و این نهی پیغامبر علیه السلام بنظر امکان تصوری است که عمل مناط تکلیف
ابتداست امکان وقوعی که پیغامبر علیه السلام از وقوع شرک معصوم و مبراست و تواند بود که
نهی از مشرک بودن بر وجه تعرض بود یا محمول بر مجاز یا حذف مضاف بتقدیر ولا تکن امتک
چنانکه در این اشرکت لیحبطن عملک گفته اند و در ولا تدع مع الله الها اخر بدان رفته اند و تواند
بود که نهی مذکور را از دوستی مشرکان باشد یعنی مشرکان را دوست مدار چه هر که قومی را دوست
دارد بر حکم شرا حب قوم فهو منهم او از ان قوم بود قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ
رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ • اینجمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف است
بقل مصدر است و تاکید اینجمله نیز از جهة اظهار اهتمام در اخبار و اعلام از عصیت شرط معترضه
در اثنای کلام محذوف الجواب است بتقدیر ان عصیت شرطی یصیبنی العذاب معنی اینست بگوای
محمد بدرستی من میترسم پروردگار خود را اگر بیفرمانی کنم از عذاب روی عظیم که روز جزاست و سزای همه
رسل و انبیاست مجمع پیشینان و پسینان و هنگام رسوائی ارباب عصیان و طغیان است مَنْ
يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ جمله فقد رحم تعلیل جزا
محذوف است یا تذییل است بر جمله شرطیه صفت است مر عذاب را و بر قرات یصرف بصیغه مجهول نایب

یا موصوف ضمیر مالم یسم فاعله است ای عذاب یوم عظیم من یصرف فذلک العذاب عنه نجا فقد
رحمه الله و بر قرات من یصرف بصیغه معروف ضمیر او عاید بر الله است ضمیر او مفعول محذوف
باشد ای عذاب یوم عظیم من یصرف الله عنه معنی اینست بشنو عذاب از وی یا گویند هر که صرف کنند
خدای از وی عذاب را نجات یابد و بدرجه فوز و فلاح رسد تا بدر نیز راجه رحمت حق پیوست و مخصوص
بمغفرت خدای گشت وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ • ای فذلک الغفران او ذلک
الصرف الفوز المبین اینجمله بر تقدیر اول تذییل باشد و بر تقدیر ثانی تذییل بعد تذییل تاکید
بود معنی اینست ان غفران یا آن فوز یا آن صرف عذاب از ایشان رستگاری هویدا است جدا
از گرفتاری و عناست وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ
لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ • اینجمله با معطوف خویش معترضه است برای بیان کمال قدرت و قوت خدای
و او اعتراضیه است و خطاب مر پیغامبر راست یا مر مخاطب غیر معین را فهو علی کل شیء قدیر یعنی فاعلم
انه علی کل شیء است معنی اینست و اگر خدای بتو بدی رساند و مکروهی نصیب تو گرداند چون فقر
و مرض و شقت و محنت و مضرت و مصیبتی آنرا جز او هیچ دور کننده نبود و غیر او باز دارنده نباشد
و اگر نیکی برساند و خیری نصیب تو گرداند چون غنا و صحت و لسری و راحتی و مسرتی و منفعتی
خدای همه چیز تواند و هر چه خواهد کند سوال در کتب علم معانی میان حسنه و سیئه بکثرت و ندرت
فرق نهاده اند و آنرا موجب استعمال اذا و ماضی فاذا جاءتهم الحسنة و استعمال ان و فعل مضارع
در وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه داشته و درین آیه میان ضر و خیر تسویه کرده در هر دو
محل ان و فعل مضارع آورده وجه چیست و این استعمال بر چه مبنی است جواب اطلاق حسنه و جزم
بر و در صورت تعریف جنس بود اما در صورت تنکیر نکره واقع بر فرد شود و فرد حسنه و سیئه هر
فردی که بود مجزوم الوقوع نیست بدین اعتبار حکم سیئه و حسنه در عدم جزم یکی است چنانکه در آیه
وان تمسسکم حسنة تسوهم وان تصبکم سیئة یفرحوا بها در هر دو استعمال ان آمده و هر دو متصف بعدم

بهرکه صرف کرده شود هم

قریش یا برص

بری از جهت انکار و تردد معنی اینست بدرستی من بیزارم از انچه انرا با خدای شریک میکردند
و از انچه انرا باطل شریک حق میخوانید **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ**
كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ در ایات سابقه ذکر مشرکان بود سامع بعد ذکر
مشرکان و سایل از مقال ایشان بود این ایت بر وجه استیناف وارد گشت و حال ایشان بر
بیان نمود الذین اتیناهم الکتاب مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
خبر مبتدا است و ضمیر منصوب غایب در یعرفونه عاید است بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و در ایات
سابقه خطاب قل مر پیغامبر را بود و درینجمله التفات از خطاب سوی غیبت روی نمود معنی اینست
و کسانیکه ایشانرا کتاب یعنی توریة و انجیل داده ایم و مضمون آن در دلهاء ایشان نهاده ایم محمدرا
بصفت و حلیه که در کتاب یافته اند همچو پسران خویش میشناسند و میدانند زیرا چه صفت او را
در کتاب میخوانند و حلیه او با حلیتی که در کتاب دیده اند موافق می یابند و حقیت او متیقن در
می یابند حق را دریافته اند و از جهت حب ریاست بگردیدن **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ**
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بر این خسروا انفسهم مفعول اعنی است یا خبر مبتدا محذوف است
برین دو وجه فهم لا یؤمنون تعلیل است بر خسران و دلیل است معنی اینست انانند که نفسهای
خویش را زیان زده کردند کتمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا چه ایشان نخواهند آورد دین
اسلام را باختیار نخواهند کرد حب ریاست کیاست ایشان را پوشیده ساخته با خفاء حق در مهلکه
انداخته **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ**
بِآيَاتِهِ من استفهامیه برای انکار است و انکار بمعنی نفی است ممن افتری موصول با صله خویش
کنایت است از اهل کتاب بر طریق الحی المنتصب القامة در کتاب ارایشان معنی اینست و کیست ظلم
کننده تر از کسانیکه بر خدای دروغ را افترای کردند و نابوده را بر و بستند و آیات خدای را دروغ داشتند
و معرفت حقیت آن نوشتند یعنی اهل کتاب که توریة کردانیدند و چیزها نابوده بتو دید نسبت کردند
و بعضی توریة را و قرآن را منکر شدند از ایشان ظالم تر که بود و ستمکار تر که باشد انجمله تذییل است

از باب ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**
انه ضمیر شان است لا یفلح الظالمون تفسیر است معنی اینست بدرستی شان اینست ظالمان بی
بنا باشند و ستمکاران راه رستکاری در دنیا نیابند انجمله تذییل است بعد تذییل **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ**
جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ثم نقول عطف است بر نحشرهم و متعلق
ظرف است محذوف ای یوم نحشرهم ثم نقول للذین اشرکوا کنا نفعل یا نفعل و تواند بود که
بر نحشر عامل ظرف با اتم مقول تقدیر کنند ثم نقول عطف بر و دارند تقدیم چنین بود و نحشرهم
جمیعا نفعل یا نفعل ثم نقول للذین اشرکوا الایة ترعمون از افعال قلوب هر دو مفعول محذوف
است ای کنتم تزعمونهم شرکائی و جمله و یوم نحشرهم جمیعا آخر معترضه است برای وعید کافران
معنی اینست در ان روز که حشر کنیم و از گورها در عرصات قیامت زنده کردان بیرون افگنیم پس
ایشانرا این شرکای الذین کنتم تزعمون گوییم و از ایشان حاضرا اند آن شرکا بجوییم بکنیم آنچه بکنیم
ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا
مُشْرِكِينَ تکن بیا و تا فتنتهم برفع و نصب و ربنا بجر و نصب خوانند و فتنتهم برفع اسم
تکن الا ان قالوا استثنی مفرغ خبر او بود و فتنتهم بنصب خبر تکن الا ان قالوا اسم تکن بر صیغه تذکیر باید
صیغه تانیث بتاویل مقالت باشد و ربنا بر قرات جر صفت لله دارند و بر قرات نصب بتاری
بحذف حرف ندا پندارند ثم لم تکن که عطف است بر ثم نقول یعنی مستقبل است بر طریق و نفخ فی الصور
چه معطوف علیه مستقبل است بر عطف ماضی بر مستقبل ثم موجب تاخر ماضی را یعنی مستقبل دارند ثم لم
تکن یعنی لا تکون پندارند معنی اینست پس نباشد فتنه ایشان و بلای که بدان مبتلا شونده اگر
در راه دروغ روند و بدروغ و سوگند دروغ از شرک تبری جویند **انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا**
عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ انجمله تقریر است مر بیان شناعت مشرکان و تصویر است مر حماقت ایشان و
استفهام برای تعجب و استقبال است معنی اینست بنگر ای محمد ایشان چگونه دروغ گفتند بر نفسهای

خويش خود را زبان كردند اشرك بودند كاذب گشتند و بار تكاب مكابره بوستند خود را در ورطه
ديگر آوردند و بنهاد لغزشها بر ايشان معلوم است ازين و دست و پاى ايشان بگواهى دادن بيوست **وَضَلَّ**
عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ عطف است بر كذبوا يعنى اينست و گم شد از
ايشان آنچه افترا كردند از الهه ناستوده و شفاعت نابوده كه گمان مى بردند و بران متعهد ميشدند
وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ اين جمله عطف است بر مضمون جمل شده كه بيان شناعت
و قباحت حال ايشان بود چنانچه كه گفت حالهم ما سمعت و منهم من يستمع اليك **روايت** كرده اند
ابو سفيان حرب و وليد مغيره و نضر بن حارث و عتبه و شيبه و ابو جهل و ابى بن ربيع و چندى از ايشان
بر تلاوت پيغمبر صلى الله عليه وسلم گوش داشتند و هوش خويش بر دريافتن آن گماشتند ايشان
نضر بن حارث را پرسيدند هيچ دريافتى محمد چه ميگويد حارث بر گفتار و چه ميگويد نضر بن حارث
گفت مثل حكايت گذشتگان مينمايد در گوش من مثل اساطير پيشينيان مى آيد ابو سفيان گفت
گمان مى برم آنچه ميگويد صدق است و مى پندارم آنچه ميخواند حق است ابو جهل گفت كلا حاشا كه
تو ميگوئى وجه گمان است كه در آن مى بوئى اين آيه در شان ايشان وارد گشت و اين نظم در حق
ايشان نور و د پيوست **يعنى** اينست بعضى مشركان كسانى اند سوى تو گوش ميدارند و در
دريافتن شان تو دل ميگمارند **وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن**
يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا اين جمله عطف است بر يستمع يا حال است
بتقدير قد **يعنى** اينست و كرده ايم بر دلهاى ايشان پردها كه باز دارند ازين كه دريابند كه
بگويند و در راه او بپويند چون چشم خفاش از ديدن آفتاب محروم شده و چون ديده اكمه از
ديدن كاينات بى نصيب آمده **وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا** عطف
بر يستمع كه صله من است **يعنى** اينست بعضى از ايشان كسانى اند كه اگر هر آيتى به بينند و هر معجزه را
مشاهده كنند ايمان نيارند و دل بر تصديق ندارند **حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُ**
ونَكَ حتى ابتدائيه است از قبيل مرض حتى لا يرجونه و سرت حتى ادخلا البلد اينجا بر جمله شرطيه در

آمدن **معنى** اينست كار ايشان تا آنكه چون بر تو بيايند با تو مجادله كنند و بمباحثه پيش آيند
يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
اين جمله بيان مجادله است الذين كفروا وضع مظهر موضع مضمر است براى تصريح تشنيع **معنى** اينست
مجادله كنند با تو يعنى آنانكه كافر شدند نيست قرآن مگر پيشينهاى گذشتگان و پيدا كرده منهان
حال پوشيده كه دلهاى ايشان از ايمان بر سر رسيده و كار ايشان در ورطه كشيده **وَهُمْ**
يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ عطف است بر لا يؤمنوا كل آية لا يؤمنوا
يا بر يا مى يستمع يا بر منهم و در ينهون و ينأون كمعو مضارع است **روايت** كرده اند قريش جمع
شدند تا پيغامبر را بد ابتوانند ايذا برسانند ابو طالب برآشفت و اين ابيات گفت **شعر**
والله لن يصلوا اليك بجمعهم ✿ حتى ارسل فى التراب دفينا ✿ واصدع بامرك ما عليك غضاضة ✿ وابشر
بذلك وقر منه عيونا ✿ ودعوتنى وزعمت انك ناصح ✿ ولقد صدقت وكنت ثم امينا ✿ وعرضت دينا
لا محاله انه ✿ من خير اديان البرية دينا ✿ لولا الملامة واحداى سنة ✿ لوجدتنى سمحا بذلك مبينا ✿ اين
آيه در شان ابو طالب وارد گشت و اين نظم در حق او نور و د پيوست **معنى** اينست ايشان باز ميدارند
مردمان را از تعرض پيغامبر صلى الله عليه وسلم و ايذاء او از جهت آنكه در دل راستى او ميدانند و او را
امين و راست كار و راست گو ميخوانند و دور ميدارند خود را از دين او از جهت حب رياست و غلبت
كياست و ننگ و نام و خوف دشنام و شرم دعار و استحيا از كفار چنانچه روايت كرده اند چون پيغامبر
عليه السلام نزديك مرگ ابو طالب گفت اى عم ما قل كلمة احاج بها عند ربك فقال انى اعلم انك
صادق ولكن النار ولا العار سوال ولقد صدقت كه ابو طالب گفت صدق پيغامبر صلى الله عليه وسلم
بتصديق بوده است پس تصديق او را ايمان چرا حاصل نگشت تا انكار الحق ارتداد دانسته و كفر او كفر ارتدادى
بود **جواب** اين تصديق بمعنى صادق دانستن است و از صادق دانستن گرويدن نمى آيد و محقق ربط
قلب نميشايد **وَإِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ**
او نافيه و جمله عطف است بر ينهون و ينأون عنه **معنى** اينست و هلاك نميكردانند بدور ماندن از اسلام

حمل منی طلب براقرار معنی اینست گفت خدای نیست این حالی که شما را روزی نمود همان حقی که بزبان
رسل موعود بود قالوا بلی وربنا اینجمله مستانفه است در جواب ما ذا قالوا حین قال
لذلک بلی برای ایجاب نفی است مقول قالوا است موکد است بقسمی که لفظ واو است معنی اینست بگویند
آری این شانی که موجود گشته همان حقی است که بوعده پیوسته قال فذوقوا
العذاب بما کنتم تکفرون اینجمله مستانفه است در جواب ما ذا قال حین
قالوا ذلک و فاء سببیه است وجمله مقول قال است معنی اینست گفت خدای چون حق را حق ندانستید
و صدق را تصدیق نکردید پس عذاب بچشید و رنج عقوبت بکشید بسبب آنکه شما بصفت ناگرویدن
و کفر ورزیدن بودید در حضرت عالمی و قادری کفر و کافری ورزیدید سوال چشیدن مبنی از قلت بود
استعمال او در عذاب الیم و شدید بچه وجه باشد جواب وجه استعمال آن تنبیه بر فظاعت گناه بود
است که عذاب الیم و عقوبت کثیر بر نسبت فظاعت گناه اندک باشد کثیر است قلیل نماید و اگرچه
عظیم است در نظر یسیر آید قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله
حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا
علی ما فرطنا فیها وهم یحملون اوزارهم
علی ظهورهم جمله سابقه برای بیان شناعت و فظاعت حال کافران آمده است
جمله که مضمون او نیز بیان شناعت و فظاعت حال ایشان است مقرون شده حتی ابتدائیه است
بر جمله شرطیه که لفظ واو است در آمده و تواند بود حتی اذا جاءتهم الساعة جار مجرور متعلق کذبوا
بود ای حتی وقت مجی الساعة و بگلدین وجه قالوا استانفه دارند در جواب ما یقولون حین مجی
الساعة بغتة بندارند و ندا برای تعجب علی ما فرطنا متعلق بحسرتنا و ما مصدریه است ای حسرتنا
علی تقصیرنا و جمله وهم یحملون حال است معنی اینست بدرستی زیان زده شدند آنانکه لقاء
خدا را تکذیب کردند حشر و جزاء را منکر گشتند تا آنکه چون ایشان را قیامت بیکبارگی بیاید یعنی وقت
مرگ که در شان او منزلت فقد قامت قیامته گفته اند ناگهان در آید بگویند ای حسرت و افسوس

ما بدانچه تقصیر کردیم و عمر در قصور باخر آوردیم و حال اینست که ایشان اثقال اعمال خویش را
بر پشتهای خویش بار گرفته و محمل بار گران بر خود پذیرفته و این تمثیل است یعنی حال ایشان
در تحمل گناهکاری یکسانی ماند که بار گران بر پشت نهاد دارند و بار آنرا برمی میدارند و تواند
بود که اوزار اهم عبارت از معاصی بر وجه استعارت باشد و در یحملون ترشیح بود الا ساء
ما یزرون الا حرف تنبیه است و ساء از افعال ذم است بمعنی بئس و ما نکره منصوب
است و مخصوص بذم محذوف است ای ساء شیئا یزرونه و در بهم و اینجمله تذییل است معنی اینست
آگاه باشید بد چیزی است که بر میگیرند کافران یعنی وزر و گناه ایشان وما الحیوة
الدنیا الا لعب ولهو اینجمله معترضه است برای مذمت دنیا و نکوهش
حیات آن و دنیا بر وزن فعلی است مونث ادنی که مشتق از دنی بمعنی او قرب است معنی
اینست حیاتی که نزد دیگر است یعنی حیاتی که پیش از موت مقدر است مگر همچو لهو در انقضاء مده
و همچو لعب در عدم فایده یعنی این حیات اگر وسیلت برای کار آخرت نشود و بدر فایده باقی حاصل
نشود بی فایده بود همچو لعب باشد و اگر حیات فانی را در کار آخرت کند و نقد باعتبار بقا ثمره
حیات فانی را باقی گردانی بیت این دم که همی داری دریاب بکن کاری این فرصت یکدم را
عمری ابدی گردان و در کلام حذف مضاف است ای انما اعمال الحیوة الدنیا چنانچه در آیت دیگر
گفته انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد چه این
چیزها اعمال حیوة باشد عین حیات نبود و اعمال حیات دنیا دو نوع است یکی آنکه فعلی که نفع
بود که در وی هیچ فایده از دنیا و دین نجویند و آنرا در اصطلاح لعب گویند چون لعب صبیان خانه
بسازند باز خراب کنند از چوب سازند و بید و اینان بر دارند و علی که نفع دنیاوی بمعارضه
احتمال زیان دنیاوی ساقط پس داخل لعب بود دوم فعلی که در و نفع دنیاوی هست و وسیلت دین
بهیچ وجهی نجویند چون اعمال مجانین و شرب مسکر نیست مگر او است شاغل از دین است انما لهو گویند
اما اعمال مباحه متضمن نفع دنیاوی از بقاء عالم بانتها عالم است لعب نبود و استعمال ما و الا

مختص ست بانکار بر وجه اصرار مر کمیان لهو و لعب را منزله معیان مفید بودن آن و انکار یعنی لهو و لعب
اران بر وجه اصرار تنزیل کرده و سبب نفی اکتساب بر وجه قصر قلب او ست **و للدار**
الاخرة خیر للذین یتقون لام تاکید ست والدار الاخرة مبتدا ست خیر
للذین یتقون خبر ست اینجمله عطف ست بر جمله سابقه و بعضی والدار الاخرة باضافه خوانده یعنی دیل
والدار الاخرة دانند معنی اینست و هر آینه دار آخرت بهتر ست مر کسانی را که تقوی می ورزند واز
معاصی و مناهی می پرهیزند اعمال ایشان متضمن نفع آخرت بود و سبب ثواب اخروی گردد
افلا تعقلون همزه برای انکار بر وجه توبیخ ست معطوف علیه محذوف ای لا
تتفکرون افلا تعقلون و اینجمله تذییل ست و بعضی افلا تعقلون بصیغه خطاب خوانند خطاب
مر حاضران را داند ای افلا تتفکرون ما بینا معنی اینست اتفکر نمیکنند پس حسرت دار آخرت در
نمی یابند نشاید که فکر نکنند انچه دانستنی ندانند **قد نعلم انه لیحزنک**
الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین
بایات الله یجحدون یکذبونک از تفعیل و افعال خوانده و یکذبونک از
الکذب بمعنی وجده کاذبا کانند اینجمله معترضه ست برای نکوهش شان کافران و مذمت حال
ایشان روایت کرده اند اخنس بن شریق ابو جهل را گفت من و تو تنهاییم کسی دیگر نیست مرا بیان کن
محمد را میدانی صادق میگوئی یا کاذب میخوانی ابو جهل گفت محمد را صادق میدانم که او هیچ دروغ
نگفته و جز در صدق و راستی نرفته لیکن وقتی که او را تصدیق کنیم بنی قصی لوا و سقایه و سو
ربود باقی قریش چه کار کنند و بعضی گویند که گاهی ابو جهل پیغامبر را صلی الله علیه و سلم مصافحه کرد
شیاطین او را از مصافحه پرسیدند گفت والله او را صادق میدانم و دروغ گو نمیخوانم لیکن ما که
عبد مناف را متابع بودیم تا او را متابع نشویم و بعضی گویند شنیدن حارث عامر و برادر او در
میرفتند حارث بعد گفت یعنی محمد بعضی علائی بار محمد را برادر او گفت همچنین مکروه هلاک او
مجوز زیرا که او راست میگوید و اتباع راه حق بپوید حارث گفت چون همچنین میدانی چرا او را

نمیخوانی و چون تو صدق در دل داری چرا بر وی ایمان نمی آری در متابعت او نمیزنی موافقت او را
با یاران او نیکی چیست پدر حارث گفت قوم ما را مهتر ساختند و ببزرگی و مهتری ما بر داشتند
و ما را تقلید کردند و رو باتباع ما آوردند مهتری خویش چگونه بگذاریم و چه نوع بدو ایمان
آریم حارث گفته مهتری بگذار و بدو ایمان آر برادر حارث همدران ساعت متوجه حضرت پیغامبر
علیه السلام گشت و بدولت ایمان پیوست پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت بدین وقت آمدن ایمان
آوردن چه باعث گشت بدین کار چه داعی گشت که بمسارعت پیوست و بر وجه مذکور باز گفت
و مقالت خود را از پیغامبر علیه السلام نه نهفت پیغامبر صلی الله علیه و سلم محزون گشت که میدانستم
که بر ایشان این کار مشتبه ست اشتباه توان برد و خفا بوضوح توان آورد معلوم شد که ایشان
صدق من معلوم دارند و با وجود آن از جهت حب جاه و ریاست دل بر ایمان نیکمارند اکنون
مفهوم گشت و این نظم نور و دیو ست معنی اینست میدانم ما بدر رستی شان اینست هر آینه
اندوهگین میکنند ترا انچه ایشان میگویند بعد معرفت حق در راه مکابره می پویند تکذیب ایشان
اندوهگین شدن نباید و بگفتار ایشان التفات نباید زیرا که ایشان تکذیب ترا نمیکنند بلکه
آیات معجزات خدا را منکر میشوند **سوال** ایشان حقیقت تکذیب پیغامبری کردند و الفاظ تکذیب
بتصریح بر زبان می آوردند نفی تکذیب پیغامبر بقوله فانهم لا یکذبونک چه نوع می آید و متابعت
آن چگونه روی نماید **جواب** نفی تکذیب محمول است بر وجه انفراد یعنی لا یکذبونک منفردا مصاحب
تکذیب الآیات یا نه یعنی ترا نفضا تکذیب نمیکنند و دم تکذیب در آیات ما میزنند یا محمول
است بر نفی تکذیب در سرایر و آن منافی نیست مر ثبوت تکذیب فی الظاهر ای لا یکذبونک فی قلوبهم و لکن
الظالمین یکذبونک ایات **و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا**
علی ما کذبوا و اوذوا حتی اتاهم نصرنا لام در جواب
قسم ست بتقدیر اقسم ست جمله معترضه دیگر برای تسلیه پیغامبر ست یعنی اینست و الله بوکنید یا
میکنم هر اینه بدر رستی تکذیب کرده شدند بعض از ان پیغامبران بسیار فرستادگان خدا عظیم

نکنند مگر کسانیکه میشنوند کسانیکه نشنوند اجابت چگونه کنند از ایشان طلب اجابت نشاید و بر
عدم اجابت اندوه نباید و مردگان یعنی کفار به از موتی اینجمله بر وجه استعارت مصرح بها کفار
مرادست که ایشان بمردگان مانند در استجابت دعوت کار زندگانست مردگان نتوانند ایشان را
خدای بعد مردن بعث خواهد کرد پس ایشان را سوی حسابگاه خویش باز خواهد آورد آن روز بنداخوا
شنیند و حالت خویش خواهند دید این زمان بر گوش مهر شده دعوت نشنوند اجابت نکنند از نا شنید
ایشان اند وهگین مباش و از اعراض ایشان دل خود را مخراش **وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ** جمله حالست از ضمیر نک الذی یقولون بتقدیر لیحزنک الذی
یقولون وقد قالوا لولا انزل علیه آیة من ربه معترضه که در میانه بود در اثنای کلام ر
نمود قصه بالا گذشته که حارث بن عامر و جماعتی از قریش از پیغامبر معجزه جستند وعده ای آن
آوردن کرد چون در معجزه تاخیر شده لولا انزل علیه آیة من ربه گفتند پیغامبر محزون گشت این
نظم بورود پیوست یعنی اینست و حال اینست که گفتند کافران چرا فرستاده نشد بر محمد معجزه ای که
او خدایا ما در خواستیم و چرا حاصل نگشت آنچه ما دل بران داشتیم **قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ
عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً** ینزل بر صیغه مضارع معروف از باب تفعیل و افعال خوانند
و معنی بر حسب آنکه و انعدای آیة اقترحتمو با اینجمله دیگرست از جملهای که بر وجه استیناف مصدر بقل
است یعنی اینست بگوای محمد بدرستیکه خدای قادرست برینکه بفرستد معجزه که شما میجوئید و آنچه
که شما در طلب آن میبوئید که قدرت او کامل است و بر همه ممکنات شاملست لیکن کردن و ناکردن
او همه بحکمتست آنچه که بفرستد و آنچه بفرستد بر قضیه حکمت باشد در نا فرستادن معجزه که مقتضای
حکمت بود چه غیبست و دانستن حکمت آن ما را لازم نیست از آنکه در غیبست در بعض تفاسیر
محل حکمت نا فرستادن معجزه که ایشان جسته بودند و از پیغامبر اقتراح میمودند آن بود که سنت الهی در
پیدا آوردن معجزه که کفار آنرا بتعیین اقتراح کنند چون آن پیدا آید و باقتراح ایشان روی ننماید اگر
بدین معجزه بران خوانده قلم استیصال بر امت او نرانده بعلم قدیم راست بود اگر چه معجزه که مقترح

این آنست بیدا نیاوردند تا ایشان بنا کرویدن است استیصال نکردند **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ** اینجمله استدراکست یعنی اینست ولیکن اکثر مردمان در قدرت خدا
جاهلانند که خدا را قادر نه بشمارند و بقاعده باطل تمسک کنند الواحد لا یصدر منه الا الواحد
در میان افکنند و بعضی در میسر به گویند و او را قادر بر قبایح نگویند و بعضی قادر بر فعل
عبد ندانند و بعضی بر فعل عبد قادر نخوانند حق آنست که او قادرست بر همه ممکنات و توانا است
بر همه کائنات **وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ
يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم** من زایده است دابة اسم
است ولا طایر عطف است بر دابة و توصیف طایر بجمله یطیر بجناحیه از جهة تکمیل است تا وهم
طیران بهمت نبود و امم خبر ماست از انتقاص نفی بالا عمل ما نافیه باطل شده بر فع آمده و جمله و ما من
دابة تا آخر تذییل است متضمن توکید بیان قدرت و تقریر الست از جهة استغراق افراد دابة
و طایر که سیاق و نفی مفید آن شده خبر یعنی امم بر صیغه جمع آمده یعنی اینست و نیست هیچ جنبنده
در زمین و نه پرنده که ببرد به پرهای خویش در هوا مگر امتانی که امثال شما اند و انواع و اصناف
بیولند که بشما می مانند درین که مقدور خدا اند و معلوم او اند بقضا و قدر او پیوسته باداد
و نیست او متعلق گشته بخلق او پیدا آمده و با جال او موصول شده **مَّا فَرَّطْنَا فِي
الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ** جمله ثم
الی ربهم یحشرون عطف است بر جمله و ما من دابة فی الارض الی آخر ما عطف علیه بر اسمیه بقصد حدوث
و را نیه و ثبوت در اولی و جمله ما فرطنا فی الکتاب شیئا یعنی اینست فرو نگذاشتیم در کتاب
یعنی در لوح محفوظ هیچ آنچه اثبات کردن آن می بایست دران آورده ایم و آنچه نفی آن می بایست
نفی کرده ایم امم کثیر الاجناس و الاصناف کثیر الاحوال و الاوصاف همه ثبت پیوسته هیچ حالی
و تعلقی متروک نگشته پس این امم همه با این کثرت هلاک گشته پس از آن سوی محشر پروردگار
خویش محشور خواهند پیوست تا آنکه گوسپند بی سرو که گوسپند سروان را سروان بوده و هیچ نوع

که بهمه صیغه تعلوی کرده بطلبت داد ما خود خواهد گشت و بدعوی مظلوم بقصاص خواهد پیوست
وانیان درین معانی که بیان کردیم بسا برآید میان خویش و انیان فرق میکنند و تواند بود که
از کتاب مذکور قران مراد بود که در وی نیز هرچه محتاج الیه است مذکور است واحکام نیز الی العبارت
واشارت و دلالت واقتضا و تمهید حجج واداء بی عوج آنچه می باید درو مسطور است و

الذین کذبوا بایاتنا صم وبکم فی الظلمات مراد از
آیات قران معجزات پیغامبر است علیه السلام والذین کذبوا بایاتنا مبتدا است صم که جمع اصم است
خبر مبتدا است وبکم عطف است بر فی الظلمات صفت صم بکم است ای صم وبکم کائنون فی الظلمات
وصفت فی الظلمات مقید است بر فایده عمی یا که درایت صم بکم عمی افتاده است که هرکه در ظلمات است
همچو کور است خبری نه بیند معنی اینست وانانکه تکذیب کرده اند آیت مارا یعنی آیات قرانرا با معجزات
پیغامبر انرا کرانند سد و رهنمائی نشنوند گنگانند ان راه برسیدن نتوانند و در تاریکی اند
ان نهاره می نه بینند انجمله نیز برای بیان ناقابلیت کافران و بی استعدادی ایشان و تنبیه
برین که اعراض اینچنین مردمان ناقابل اند ونشاید وازانکار ویدن اینچنین نااهلان ناخوشی نباید

من یشإ الله یضلله ومن یشأ یجعله علی صراط مستقیم انجمله بیان انکه کار ایمان وکفر متعلق بمشیت ازلی است لغت ایمان بی مشیت خدا
بسعی کسی حاصل نشود و بالکفر بی خواست خدای بکوشش کسی نرود و لفعل فعال لما یرید متعلق
بمشیت ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن منطلق است دل بر دعوت کافران باید داشت و در پا
بذیرفتن ایشان اندوه بر خاطر نباید گماشت معنی اینست هرکه بخواهد خدای گمراهی او را گمراه سازد
واو را در ضلال اندازد وهرکرا خواهد گرداند بر ره مستقیم و دین قویم یعنی ملت اسلام و دین محمد
علیه السلام واین دلیل ظاهر است برینکه افعال اختیاری عباد او بیند و بد و طاعت و معصیت بمشیت و
ارادت و خلق کردگار قادر است و برینکه اصلح بر خدای واجب نیست درین باب مخالفت معتزله با اهل
جماعت وسنت بمعنی است **قل أرأیتکم ان أتاکم عذاب الله او**

اتتکم

أتتکم الساعة أغیر الله تدعون ان کنتم صادقین بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء وتنسون ما تشرکون جمله دیگر است از جملهای که
بر وجه استیناف نقل مصدر است أرأیتکم بفتح تا بمعنی اخبرتم بزیادت کاف حای تاکید خطاب
باشد تذکیر و تانیث و تثنیه ارایتکما و در جمع ارایتکن تا نزدیک همه احوال مفتوح بود همچو
معنی ارایت ارایتما ارایتم ارایت ارایتما ارایتن باشد وارایت مشتق است از رای بمعنی دیدن
دل از افعال قلوب است استخبار مذکور و شرط مسطور متعلق اند بمحذوف ای ارایتکم ان اتیکم
عذاب الله او اتتکم الساعة من تدعون جمله اغیر الله تدعون مقصود از و انکار دعوت غیر
خدای در بلیات دنیا باشد و اثبات کشف و رفع عذاب دنیا از کسی که خواهد مراد باشد و انکار
دعوت غیر خدای در امور دنیا موید بود مر انکار دعوت غیر خدای در قیامت و عذاب
اخروی و تواند بود که اینجا حذف ندارند استخبار و شرط مذکور متعلق اغیر الله تدعون باشد
تقدیر جمله بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء چنانکه امام زاهد رحمة الله علیه گفته است
کلام ابتدای بود دعوت خدا و کشف و رفع متعلق عذاب آخرت و هول قیامت نباشد اشکالی
نبود و سوال وارد نشود و اگر بر اغیر الله تدعون که بمعنی لا تدعون غیر الله است باشد دعوت خدا
و کشف و رفع باعتبار عطف متعلق باستخبار و شرط مذکور بود و معلوم است که عذاب آخرة وهول
قیامت از کافران بکشف نپیوندد و رفع نپذیرد تعلق بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان
شاء الله بشرط مذکور مشکل شود صاحب کشاف این سوال با جواب گفته و بنقل انجا از این اشکال تقصی
جسته چه قادر مطلق مقتدر بر همه ممکنات است بحق رفع عذاب کافران و کشف آن نخواسته واز اقتضا
حکمت باز داشته اگر تواند بود که رفع و کشف کند و تواند بنظر در قدرت کامله او که تواند که
نفع کند فعال لما یرید صفت اوست مرید زیان و منع اموات بنگر حکمت او مقتضی شده که ایشانرا
جاودان عذاب کند و کشف و رفع عذاب از ایشان از جهت آنکه خلاف مقتضای حکمت است ممنوع بود

وسناهی مصر ماندند کشادیم بر وجه استدراج برایشان در هر نعمتی از ارزانی و تندرستی و فراغ

وجز آن **حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً** اذ

ظرف است مر اخذناهم حتی ابتدائیه است بر جمله در آمده از قبیل سرت الی البلد حتی ادخلها یا فرح معنی آیه

تا آنکه چون بدانچه داده شده اند شاد گشتند و بتوار دلغتها خدا بن وی و شادمانی پیوستند ایشانرا

یکبارگی و یاروزی گرفتیم و بعذاب وفنا مستاصل ساختیم **فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ**

اذا مفاجات است جمله عطف است بر اخذناهم معنی اینست پس ناگاه ایشان نومید گشته و کجات

غشیت پیوسته **فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا** عطف است بر

اخذناهم و این کنایت است از رسیدن بلائی و کشیدن عنائی که بر ایشان این حال بنزاید و این

صورت روی نماید معنی اینست پس بریده شد پس ماند قومی که ظالم بودند و آخر کروهی که ستمکار

می آوردند یعنی بتمام رفتند و مستاصل گشتند **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**

جمله تحمیل است چه دالست بر تحقق نعمت کند پس تحقق هلاک ظالمانرا نعمتی عظیم و غنیمتی فخیم است مقرر

افتد که بر حصول آن حمد باید و بوصول آن شکر شاید معنی اینست و حمد مر خدایراست که پروردگار

عالمیانست و شکر مر حق جل وعلا را که کردگار جهانیانست **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ**

اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ

إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف نقل مقصد

معنی اینست بگوای محمد آیا میدانید مرا خبر کنید مگر خدای شنوای شما و بینایی شما بگیرد و ببرد و

شما مهر کند گوش شما بندی نشنود و چشمهای ایشان عبرتی نگردد و دلها را مهر کرده شما نیکی و نیکوئی

در نیابد کیست معبود جز خدا که رفته را باز آرد و گم شده را شما باز سپارد و این مهر که تواند کند و

بجز او این نعمت که تواند داد **انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ**

يَصْدِفُونَ این جمله معترضه است برای یاد دهانیدن و مقرر گردانیدن مضمون سند بانو

معنی اینست بنگر چگونه آیات مکرر میکردانیم پس بعد مهلت یافتن از تصورات اعراض میکنند

در دل میماندند و خاطر ایشان میکیرند **قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ**

بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ

جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف نقل مصدر است معنی اینست بگوای محمد مر کافران را

میدانید مرا خبر کنید اگر بسر شما عذاب خدا یکبارگی بی مشاهده امارات بیاید یا بعد ظهور امارات روی

نماید کسی جز ظالمان که هلاک شود و مست کسی جز ستمکاران که بقا و زوال پیوند و جز ستمکاران

هلاک شود و جز ظالمان ستواری و تلف پیوندد **وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا**

مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ای نرسلهم حال کونهم مبشرین و منذرین لا مدعین را

قدرة علی ما کل ما یقترح منهم این جمله معترضه است برای تنبیه و تسلیه پیغامبر علیه السلام معنی اینست و نمی

فرستیم رسولانرا مگر درین حال که بشارت دهنده اند مومنانرا بالجنان و ترساننده اند کافرانرا از

نیران و نفرستاده ایم ایشانرا دعوی کننده قدرت بر آوردن هر چه از ایشان بجویند و بیاوردن

آنچه از ایشان طلب کنند بیاوردن معجزه کار خدایست بارادت حق متعلق است و بایجاد او معلق است

و نتواند بود بنده کار خدای نتواند کرد **فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ**

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ

الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ این جمله با جمله معطوفه والذین کذبوا

تا آخرش اشارت است بسوی بشارت مذکور بر طریق لف و نشر بر وجه اعتراض آمده فاسببه است معنی

اینست چون رسولان بشارت دهنده بمواعید و ترساننده بوعید فرستادیم ایشانرا آیات

ظاهر و معجزات متظاهر داریم پس آنانکه بر ایشان ایمان آرند و تصدیق مواعید ایشان طاعت

کنند و از ترس وعید خود را در معصیت نفکنند و آیات ما را تکذیب کردند و معجزات پیغامبران ما را

در حیز تصدیق نیاوردند رساند ایشانرا عذاب بنا کردیدن و کفر ورزیدن و تاریک بودن و از حد

امر و نهی تجاوز ورزیدن **قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا**

أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ

إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ جمله دیگرست از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدرست جمله عندی
خزاین الله مقول اقول است وجمله ولا اعلم الغیب عطف است بر مقول ای قل لا اقول لکم هذا القول ولا
هذا القول ولا اقول لکم انی ملک عطف است ان در ان اتبع نافیه است جمله معلله است یا مستانفه است
در جواب ماذا اصنع معنی اینست بگو ای محمد من همیگویم که نزدیک من خزانهای خدا نیست
و در خزانها او تصرف دارم تا هرچه در طلب آن شتابید تا هرچه بیاید و من نمیگویم که غیب می
دانم و اطلاع بر غیب میتوانم که مفتوحات بظهور خواهد پیوست و محصول موصول خواهد گشت و نمی
گویم که فرستادم قوتی زیادت و قوة بشر یافته ام پس روی بمیکنم مگر چیزی را که سوی من وحی کرده
میشود و تعلیم و تلقین بران از خدای عزوجل مرا آید از نا شنیدن چیزی که میخواهند چه نقصان
بود و در نا پیدا آمدن آن چه عیب باشد قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و
جمله دیگرست از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدرست معنی اینست بگو ای محمد است که
برابر باشند کور و بینا در ضلال و هدی چه کور نشان نه بیند راه راست در نیابد و بیناه راه بیند
و در راه راست شتابد و همچنین مسلمان چشم دل او کشاده نظر او بر نشان راه راست افتاده راه گم
نکند و خود را در مهلکه و تباهی نیفکند و کافر چشم دل او کور گشته نشان راه راست یا دراک او
نه پیوست راه راست نه اندر سیدن تواند أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ این جمله استفهام برای
توبیخ است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف ای لا تردون افلا تتفکرون معنی اینست ایا نمی اندیشید
در نشان نهاده راست تفکر نمیکنند تا در یابند و بسوی هدی شتابند وَأَنذِرْ بِهِ
الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ این جمله عطف است بر
قل هل یستوی الاعمی معنی اینست ترسان بچیزی که وحی کرده خداست بر تو یعنی قران کسانی را
که می ترسند از این سوی حسابگاه پروردگار ایشان حشر کرده شوند لَيْسَ لَهُم مِّن
دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ جمله حالیه است معنی اینست در حال که نیست مر ایشان را
از غیر خدا جل و علا یاری دهنده و نه شفاعت کننده لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ معنی لکی یتقوا

متعلق است بانذر معنی اینست بترسان ایشان را تا متقی شوند و پرهیزکار گردند بر این وجه انذار
مومنان را که مصدق روز قیامت اند ظهور آیند تا در زمره متقیان در آیند و تواند بود که از
الذین یخافون ان یحشروا اهل کتاب مراد شوند معنی چنین آید بترسان بقران اهل کتاب را
که اعتقاد بر قیامت دارند و از حشر میترسند و مشرکانرا که منکر قیامت اند بترسانیدن چه نفع کند
اندر چه فایده دهد و تواند بود از الذین یخافون بعض مشرکان مراد شوند که ایشان اگر چه معتقد
قیامت اند ولی از احتمال قیام نیز میترسند **سوال** بر تقدیری که بعهد کور در حق کافران باشد قید
من دونه مشکل شود زیرا چه از قبیل من دونه حکم مفهوم محققت نبوت دوست خدای با ایشان می آید
و جه تقیید مذکور چه نوع روی مینماید **جواب** قید در صورت عدم خویش موجب عدم حکم نبود امعا و
الی و ناصری غیر خدا بر این آیه و انتفاء دوستی خدا و نصرت او به دلایل دیگر ثابت باشد چنانچه در
و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی
السراء والضراء الایه و سابق آیاتی که معتقد بقید تقوی و عمل صالح آمده است باتیه سابقوا الی مغفرة من
ربکم وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للمتقین امنوا بالله ورسله استحقاق جنت با ایمان مطلق
ثابت شده وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ معنی بجا بالغداة بالغدوة خوانند و معنی
هر دو یکی دانند **روایت** کرده اند روزی رؤسا قریش پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در مجلس
معلا پیغامبر در آمد شد و نزدیک او بلال بن رباح و صهیب و عمار بن ... مسلمانان فارسی و عامر و خباب
و سالم و مولی ابو حذیفه نشسته و دید صورت مصاحبت و موانست و اخلاص و اختصاص میشوند آنجه کال مذکور
از دیدن ایشان پیش پیغامبر علیه السلام ناخوش گشتند با استنکاف و امتنان پیوستند گفتند ای محمد
اگر تو ایشانرا از صحبت خود دور کنی شرفا پیش تو بیایند از تو سخنی شنوند تا بصدق نمایند از جهة
که ایشان پیش تو می آیند شرفا احتراز مینمایند این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم بود و
پیوسته وانوع من حبا انش پیش پیغامبر گفتند اگر خدای بر ما فرستاده است و ... نبوت بر تو

که ایمان آورده اند ایشان از جهت غفران ایشان طرد مکن و اکرام نما و چون بیایند سلام علیکم بگو و اعظام
بیش آی زیرا که خدای بفضل و کرم و مرحمت بر ابر خویش کردانیده و برحمت خویش ایشان را نعمت
ایمان و شکر رسانیده **أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ**
مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ان بر قرات فتح
با اسم و خبر خویش بدل است از الرحمة و بر قرات کسر تعلیل است یا مستانفه است در جواب ما تلک الرحمة
فانه غفور الرحیم بر قرات فتح ان و بر قرات کسر تعلیل است یا مستانفه در جواب ما تلک الرحمة فانه
غفور رحیم بر قرات فتح ان با اسم مبتدا است خبر او ثابت مقدر است یا خبر است مبتلای بمعنی ان نه
مضمر است و بر قرات کسر جمله خبر من عمل آمده و متضمن معنی شرط فاد ر خبر مستعمل شده و این کنایت است
از اسمیه بر جمله یا تعلیل است مر جزا محذوف را ای من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب عنه لغفر الله و رحمه
لان الله غفور الرحیم و تاکید فانه غفور رحیم از جهت ابراز ثنا و یاری بر وجه و کادت و استواری
معنی اینست بدرستی اینست هر که بدی کردن جز ندانی نبود پس توبه کند صاحب صلاح شود از
پس آن خدای عز و جل بر حکم وعده از آن ان امرزد و کناهان ایشان ان بخشد **وَكَذَٰلِكَ**
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ولتستبین بصیغه خطاب
و غیبت و سبیل و بنصب و رفع خوانند تستبین متعدی و لازم دانند و تقدیر خطاب مر بغاير
و تستبین متعدی از استبانه بمعنی اظهر نه و سبیل منصوب بر مفعولیت بود و بر قرات غیبت تستبین
لازم از استبان الامر بمعنی ظهر سبیل بر فاعلیت با جواز تذکیر و تانیث باشد و کذلک صفت مصدر
محذوف است مر نفصل ای و نفصل ذلک التفصیل المذکور فی الایة السابقة نفصل الایات و لتستبین
عطف است و جار و مجرور محذوف ای لیظهر الحق و هو سبیل المومنین و لتستبین سبیل المجرمین **معنی**
اینست و هم چنین که بیان کردیم بیان میکنیم آیات را تا ظاهر شود در مومنان و تا پیدا کردد راه مجرمان
و جار و مجرور کذلک نفصل بدیل است **قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ**
تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف نقل مصدر

است **روایت** کرده اند که بعضی از مشرکان پیش پیغامبر آمدند گفتند استلم بعض آلهتنا حتی نومن
لک یعنی باید که باید دست بعضی الهه ما را مس بکن تا با آن تو ایمان آریم و دل بر تصدیق تو بگماریم این
آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست **معنی** اینست بگوای محمد بدرستی من نهی کرده شده ام
از آنکه بپرستم آنان را که شما از غیر خدا می پرستید و باز داشته شده ام از عبادت آنانکه از غیر خدا عبادت
او می آرید **قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ** این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استینافات
نقل مصدر است **معنی** اینست بگوای محمد هواهای شما را پس روی نکنم آنچه شما هوای نفس می پرستید
می پرستم **قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ** این جمله تعلیل
است بر جمله لا اتبع اهواءکم دلیل است که هواهای شما را پس روی کنم **معنی** اینست بدرستی گمراه بوده باشم
شما را پس روی کنم و نه ام من در آن هنگام از راه راست یابندگان بلکه هستی از راه گم شدگان که
اتباع گمراهان گمراهی بود و پس روی ایشان اهتدا نباشد **قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن**
رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ
الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بنقل مصدر است **روایت**
کرده اند که نضر بن حارث در حریم کعبه که ایستاده گفت اگر محمد بر حق است بر ما عذابی فرست این آیه
در رد او آمده و در جواب او نازل شده انی علی بینة من ربی مفعول قل است و تاکید او از جهت رد انکار
است و کذبتم حال است از مرتبه کذبتم و تذکیر ضمیر به که عاید است بر مضمون جمله سابقه ای و کذبتم بکونی
علی بینة ما در ما عندی نافیه است و ما در ما تستعجلون موصول است و او با جمله خویش اسم ما است عندی خبر
اوست جمله خبری دیگر است مر ان جمله ان الحکم حال است مر نفی سابق **معنی** اینست بگوای محمد بدرستی من
بر حجتی ظاهر از پروردگار خویش در ابطال آنچه شما می آرید نیست نزد من عذابی که شما دل بر شتابی آن
میگمارید زیرا که نیست حکم مگر خدای را و نیست تصرف مگر خوی حق جل و علا را کار خدای از من مجویید
بی فایده مگویید **يَقُصُّ الْحَقَّ** یعنی بصاد مهمله بصیغه مضاعف و یقض بضاد معجمه بر صیغه ناقص
بحذف یا از لفظ از جهت اتباع لفظ خوانند و معنی مختلف بر حسب اختلاف قرات دانند و جمله بر هر دو

قرات حالت از امه معنی اینست شان راست و درست را قصه میکند و صدق واقعی در دلهای افکنند
و هو خیر الفاصلین • انجمله عطف است بر جمله یا حال باشد و بهترین فرق کننده کان
میان صدق و کذب بود قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی
الامر بینی و بینکم انجمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدر است
معنی اینست بگو ای محمد اگر ثابت شدی بدرستی نزدیک من است از عذابی که شما بشتابی میجویید و در راه طلب اوی
بوئید کار میان من و شما تمام شدی و گفتار و کردار با خرامدی یعنی شما بعذاب می پیوستید و همه مستاصل
میگشتید والله اعلم بالظالمین • انجمله تذییل است معنی اینست و خدای دانا
تر است بظلم ظالمان و ناحق گوینده گان و کار خدای از بنده جوینده گان وعنده مفاتح
الغیب لا یعلمها الا هو انجمله عطف است بر والله اعلم بالظالمین یا حالست از
ضمیر اعلم لا یعلمها صفت مفاتح الغیب از باب و لقد امر علی اللئیم یسبنی یا حال است غیب سابر وجه استعاره
مکنی عنها تشبیه کرده بخزانه مستوثقه بتقفیل و برای او کلیدها اثبات کرد بر وجه تخییل و بودن کلید نزد خدا
کنایت است از دانستن اعلم غیب را چنانکه در اصابت فلانا غالب المنیه منیه را تشبیه بسبع کرد و مخالب
وجه تخییل بسبع کرد و مخاطب منیه کنایت است از هلاک و دانستن عبارت از موت بنمانت معنی اینست و نزد
خداست کلیدهای غیب که نداند آنرا مگر خدا یا در یچال که نداند آنرا مگر حق جل و علا و یعلم ما
فی البر و البحر عطف است بر وعنده مفاتح الغیب معنی اینست و میداند آنچه در خشک است از
حیوان و نبات و کان و هر چه در آب است از حیوانات لب و جواهر و جز آن و ما تسقط من
ورقة الا یعلمها انجمله نیز عطف است بر جمله سابقه من ورقة فاعل است مر تسقط
زائده است در نفی لا یعلمها استثناء مفرغ صفت است من ورقه یا حال است معنی اینست و از درخت هیچ
برگ نمی افتد مگر آنکه آنرا خدا میداند و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب
و لا یابس الا فی کتب مبین • و لا حبة با معطوفات خویش عطف است بر ورقه و فی
ظلمات الارض صفت است مر حبه الا فی کتاب مبین حال است یا ای بدل تسقط من ورقه و لا حبة و لا رطب و لا

یابس الکائنة فی کتاب مبین و تنکیر کتاب برای تعظیم و تفخیم است معنی اینست و نمی افتد
هیچ تری چون قطرات و میوهای تر و برگ درختان خشک شده و امثال آن مگر آنکه کاین است در کتاب
و سنگها کوه و باد درختان بظاهر و ظاهر کننده مکتوب است در ان و مراد از ان جوینه که هر چه هست خبرات است
در کتاب باشند بقیاس چه حاجت بود جواب و قیاس با حکام خویش ثابت است بکتاب قال الله تعالی
فاعتبروا یا اولی الابصار قیاس و احکام که ثابت بقیاس است ثابت بکتاب بود خارج از کتاب
نباشند و هو الذی یتوفکم باللیل و یعلم ما جرحتم
بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم
الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون • انجمله عطف
بر جمله و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر عطف ثنائی است بر ثنائی و هو مرفوع المحل مبتدا است
موصول با صله خبر مبتدا است و جمله و یعلم با معطوفات خویش معطوف است بر صله لیقضی متعلق است
بیبعثکم ثم الیه مرجعکم عطف است بر ثم یبعثکم عطف است بر ثم الیه مرجعکم در تعلق اعمال با نبا
ارادت تجدد ذکر دو صغیه او رد ضمیر با موصول محذوف است ای بما کنتم تعملونه معنی اینست و او آن کسی است
که ارواح شما روح در شب یعنی در خواب می ستاند و شما را از کار باز میدارد و آنچه کسب کرده اید در روز
میداند تخصیص بر شب موجب تخصیص شود تخصیص شب بر نیکه در روز خواب است دلالت نکند و تخصیص
بنهار بر نا دانستن کسب شب دلیل نبود بلک اجرام کلام بر عادت غالبه است که در روز می باشند و شب
بعطلت میگذرد پس که شما را در روز بر می انگیزد و هر یکی از خواب بر میخیزد چنانچه مرده را بعث خواهد
کرد و در حشر خواهد آورد تا تمام کرده شود مهلتی که برای مرگ معین بود پس از بعث سوی جناب
خدا که محل جزا و سزاست برای عرض اعمال و شمار اقوال و افعال بازگشت شماست و پس خبر خواهد
بود عمل کننده خیر خواهد بود و هر یک را در بیان خواهد آورد و هو القاهر فوق
عباده عطف است بر جمله سابقه عطف ثنائی است بر ثنائی معنی اینست او قادر است عالی
است بر بندگان خویش بعلو مکانت نه علو مکان که حق سبحانه و تعالی منزه است از ان و یرسل

لنکونن من الشاکرین یعنی از این حادثه ما را نجات دهی و از این ورطه خلاص بخشی هر آینه باشیم از شاکران

و از سپاس داران و شکر گذاران کردیم **قُلِ اللّٰهُ یُنَجِّیکُمْ مِنْهَا وَمِنْ کُلِّ**

کَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِکُونَ ینجیکم بر صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خوانند

و معنی بر حسب آن دانند اینجمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدر است جمله الله ینجیکم مقول

است اینجمله دیگر است این جواب است مر ینجیکم منها ای من ظلمات البر والبحر و من کل عطف است بر منها جمله

ثم انتم تشرکون عطف است بر جمله الله ینجیکم معنی اینست بگو ای محمد خدای شما را از ظلمات بر و بحر نجات

میدهد و از هر سختی خلاص می بخشد پس شما با خدای اصنام را شریک میگردانید و ایشان را در کار

خدای داخل میدانید **قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا**

مِنْ فَوْقِکُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِکُمْ اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعًا

وَیُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَاْسَ بَعْضٍ اینجمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف

بقل مصدر است جمله وهو القادر تا آخر مقول قل است معنی اینست بگو ای محمد خدای قادر است بر

برانگیزد بر شما عذابی را از زبر سرها شما یعنی از آسمان چون صاعقه و سنگ و جز آن یا از

زیر زمین پاهای شما یعنی از زمین از خسف و زلزله و فرق گشتن پیدا کند یا شما را با گروهها مختلف

بیامیزد و میان طوایف گوناگون برانگیزد تا مبتلا بمصاحبت غیر جنس شوید و بعضی مخالطت خلاف

نوع چون مفتون گردید صحبت غیر جنس بلای عظیم و عذابی فخیم است و بعضی را عذاب و عقوبت بعضی

بچشاند مقهور قهر قاهری گرداند و بعضی عذاب مذکور عبارت از ظلم سلاطین دارند و جور اعوان

ایشان پندارند **اُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْاٰیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ**

بعضی نصرف بمعنی نبین دارند و بعضی بمعنی تردد و تکرر رسیده دارند و کیف برای استفهام است و

استفهام بمعنی تعجب است از آیات قدرت که گذشته و عجایب فطرة که ذکر آن بالا رفته یا آیات قرآن

مراد بود که در قرآن بتکرار می پیوند اینجمله تذییل است یا معترضه است برای تعجب معنی اینست بنگر ای

چگونه بیان میکنیم و باز در بیان می آریم آیات را عجب بیانی است و عجب بیانی است بعبارات مختلفه

وانشارات گوناگون روی نماید تا آن دریابند و دریافتن آن منفعت یابند **وَکَذَّبَ بِهٖ**

قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ حال است از آیات و ضمیر به رابط است و بتذکیر او بتاویل قرآن است

از عذاب معنی اینست و حال اینست که تکذیب میکنند و دروغ میدانند قرآن را گروه تو در حالی که

تکذیب میکنند میدانند عذاب را قوم یا شکوه و حال اینست که قرآن خدا است یا و حال اینست که

عذاب متحقق است **قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیْلٍ** اینجمله دیگر است از جملهای که بر وجه

استیناف بقل مصدر است مقول قل است معنی اینست بگو ای محمد نه ام من رقیب بر شما و نیستم وکیل

بر انجام کارهای شما تا شما را از شرک نگاهدارم و از کفر باز آرم این کار پروردگار است کار من تبلیغ و

انذار است در تفسیر آورده که این آیت بآیت قتال منسوخ گشته و حکم او بنسخ پیوسته **لِکُلِّ نَبَاٍ**

مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ چون سامع وعدهای که ذکر آن گذشته شنید چنا

که از هنگام وقوع آن پرسید اینجمله بر وجه استیناف وارد گشت و مضمون ببیان پیوست معنی اینست

و هر خبری را از وعد و وعید زمانی است که در آن زمان قرار گیرد و مکانی است که در آن مکان استقرار

پذیرد و سر انجام خواهید دانست شما آن مکان را مضمون آن اخبار ظاهر خواهد گشت و خواهد دانست

آن مکان که مضمون وعد و وعید در وی بظهور خواهد پیوست نزدیک و دور در دنیا یا بعد نشور و جمله

وسوف تعلمون تذییل است در تفسیر لسنی آورده خاصیت که هر که این آیه را بر کاغذی نویسد و آن

کاغذ را بسجید برد و بند بر دندانی که درد میکند میدارد درد با باز دارد **وَاِذَا رَاَیْتَ**

الَّذِیْنَ یَخُوْضُوْنَ فِیْ اٰیَاتِنَا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰی

یَخُوْضُوْا فِیْ حَدِیْثٍ غَیْرِهٖ اینجمله معترضه است برای امر باجراز از مجالست

کفار و تجنب از مخالطت یا انتظار تا آنکه در حکایتی دیگر شنوند از آن باز فاعل معنی اینست

و چون تو به بینی آنکسانی را که مینی خوض میکنند در آیات ما و در می آیند در طعن بر استهزا و پس اعراض

بکن از کافران و روی بگردان از صحبت ایشان انکار در حکایتی خوض کنند و از طعن و استهزا باز مانند

وَاِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرٰی مَعَ الْقَوْمِ

الظالمين • ما زایده است در حرف شرط برای تاکید در شرطی که موکد است حرف اما نون تاکید
در ارید او را ملحق بنفی بنداشتند واین شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست واگر فراموش
گرداند از نهی مذکور ترا شیطان یعنی سبب شود بمشغول گردانیدن باشتغال برای فراموشی آن پس
منشین بعد از یاد کردن نهی مذکور ومنع مسطور با قومی که ظالم اند ودر کار سحر او استهزاء از حد
تجاوز کنندگان ودرین آیت دلیل پیداست همین که نسیان بر پیغامبران روا است وشیطان را
بر ایشان وسوسه ممکن است واز کردن در دل ایشان میسر است **وما على الذين
يتقون من حسابهم من شيء ولكن ذكرى
لعلهم يتقون** • چون بآیت سابقه در هنگام خوض کردن کافران در طعن واستهزاء
آیات قرآن امر باعراض کافران کرد ونشستن با ایشان در حیز نهی بر منع آورده چون بران عمل
کردند وخود را بر اعراض وترک قعود با ایشان آوردند کافران دلیرتر شدند بعد بر نشستن ایشان
طعن واستهزاء بیشتر کردن گرفتند آیت ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء نشستن با ایشان
برای سد لسد نفی بنصرف کرده است اگر اعراض ونهی از قعود با ایشان برین ممنوع گشت در موضع
مزدو من شیء زایده است اسم ما است من حسابهم با نسب من شیء علی الذین یتقون خبر ما است ولکن برای استثناء
است چون جمله وما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء عدم اطلاق اذن بمصاحبت کافران بود
جمله ولکن ذکری بالزام پند دادن برفع کردند این وهم تکمیل باشد ذکری مثل اول است مجرور
الجزائی ولکن علیهم ذکری یا مصدری است بمحذوف الفعل ای ولکن یذکرون ذکری لعلهم
یعنی لکی یتقون است معنی چنین آید نیست بر متقیان چیزی از حساب مشرک مشرکان نشستن
با ایشان از زبان نکنند وایشان را در مضرتی نیفکنند ولکن خوب شنیدند پند دادن بر ایشان لازم
بود ونصیحت وموعظه واجب باشد تا ایشان از شرک بپرهیزند واز طعن واستهزاء آیه قرآن
باز مانند **وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا
وغرتهم الحيوة الدنيا** در امر ستات ز ذر **سوال** چون عین کلمه یذر ودع

بفتح باشد حاوی میان یا دکسره نبود بر طریق سو جبل وا روح از باب نصر بضرب ابدا باعتبار واو یا یذر
که محذوف نشود **جواب** یذر ویدع در اصل یوذر ویودع اتحاد معنی بمیر است بفتح عین موستاحد وا
متعدی سوی دو مفعول است اتخذوا با متعلقات مؤنث صله موصول است **جواب** موصول با صله لم
خاص را مفعول است وجمله ذر الذین عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست وبگذار کسانی را که دین
خویش را مسخری وبازی گرفته اند حیات دنیا ایشان را فریفته وایشان بران مغرور گشته از صحبت ایشان
بپرهیز وبا ایشان میامیز **وذكر به ان تبسل نفس بما كسبت** عطف
است بر وذر الذین وان تبسل بعضی وان لا تبسل تقدیر کنند وبعضی مضاف محذوف دارند تقدیر
کراهت ان تبسل بنیارند معنی اینست وپند ده بقرآن تا هلاک مرنده نشود یا بند بده از جهت
کراهت آنکه یعنی بدانچه کسب کرده است از جرام وخطا بهلاک نه پیوندد **ليس لها من
دون الله ولي ولا شفيع** جمله صفت است مر نفس را معنی اینست نفس که
نیست مر او را از غیر خدای دوستی که او را یاری کند ونه شفاعت کننده که از هلاک باز دارد
وان تعدل كل عدل لا يؤخذ منها این شرطیه عطف است بر جمله
لیس لها من دون ولی ولا شفیع منها فاعل است مر لا یؤخذ بود وی ضمیر عاید بر تعدل است زیرا که
عدل بمعنی مصدر است وتعدل بمعنی مصدر متعلق باخذ نبود فاعل یؤخذ باشد معنی اینست واگر فدا
دهد آن نفس هر فدای قبول کرده نشود واو را از عذاب رهائی نبود **اولئك الذين
ابسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم وعذاب
اليم بما كانوا يكفرون** • اولئک مبتدا اشارت بر الذین اتخذوا دینهم
لعبا ولهوا الذین ابسلوا صفت است مر اولئک لهم مبتدا است واین جمله یعنی اولئک خبر دوم است معلله با
مر وذکر به کراهة ان تبسل اراده ان لا تبسل نفس معنی اینست ایشان آنانند بکسبهای خویش سپرده
شوند بجرایم خویش در معرض استیصال باشند مر ایشان راست شرابی از آب گرم وعذاب دردناک بر انکه
کفر ورزیدند وبخدا ودین اسلام نمیگروند بعد آن سبا نفع نکند وموعظت سود ندارند **قل**

ویکبر الیس موجود شود عالم الغیب والشهادة چیزی دیگر ست مر وهو را لام در الغیب
والشهادة برای استغراق است معنی اینست او هر غایبی و شاهدی را داند هیچ غایبی و حاضری برو مخفی نماند
وهو الحکیم الخبیر عطف ست بر جمله وهو الذی خلق السموات والارض تا تذییل ست معنی
اینست و او حکیم ست استوار ست همه کارها او بحکمت باشد آگاه بهمه چیز بود واذ قال ابراهیم لابیه
آزر اتتخذ اصناما آلهة انی اریک وقومک فی ضلال
مبین اذ قال فاعل فعل محذوف ست ای واذکر اذ قال ابراهیم واین عطف بر قل اندعوا
من دون الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا که در مباحثه با مشرکان بود و استفهام برای انکار بود و جه توبیخ ست جمله
انکاریه مفعول قال ست وجمله انی اریک تذییل ست و دیدن او پدر را در صفت ضلال کنایت ست از بودن
او ضال شود ضال نماید برین ملازمت کنایت سایغ آید ذکر ضلال پدر برو جه کنایت بتصریح بدان باز
اقرب ست بانکه استعمال کنایت که از تصریح ابلغ بود اصوب ست و تاکید جمله از انجهة بود که پدر ابراهیم خود را
ضلال نمیدانست در مضمون جمله انکار معبود با مر انکار سابقه را تعلیل ست و آزر بدل ست از ابیه معنی آنست
و یاد کن ای محمد هنگامی که ابراهیم مر پدر خویش آزر را گفت و نیکخواهی و نصیحت او جست که ساهی از اله خویش می
و جمادات را بالوهیت می پذیری بدرستی ترا در گمراهی ظاهر می بینم و درین سخن نیکخواهی قدم میزنم
وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
ولیکون من الموقنین نری ابراهیم حکایت حال ماضی سر کرد ماضی بصورت
فعل مضارع برای استحضار صورت بدیع ملک آسمان و زمین ست و ذلک اشارت سوی عارف
بودن ابراهیم علیه السلام بطلان عبادت اصنام که خدای او را عارف گردانید و بر جهت انکار
بر پدر اتتخذ اصناما آلهة گویانید و کذلک صفت مصدر محذوف مر نری ولیکون عطف بر محذوف
ای لیستدل بها ولیکون من الموقنین جار و مجرور متعلق ست مر نری و ملکوت یعنی ملک زیادت
واو و تا برای مبالغت ست مفعول دوم ست و نری ابراهیم مفعول اول ست روایت کرده اند که ابراهیم
صلوات الله علیه بر صخره بیت المقدس ایستاده کردند و در آسمان فرجه کشادند و او دران نوده برعرش

آسمانها

آسمانها اطلاع کنانیدند و در زمین نیز فرجه پیدا آوردند و بر عجایب زمین مطلع کردند باطلاع
مصنوعات صانع را شناخت و او را که بمقدورات و مخلوقات او وسیلت معرفت قادر و خالق ساخت
و بعضی گویند نمودن ملکوت سموات و ارض آنست که ابراهیم صلوات الله علیه در ستاره و ماهتاب و
آفتاب نظر فکرت دید و فرو رفتن آنها در زمین او را عارف صانع گردانید چنانچه ابراهیم را
ببطلان عبادت اصنام نمودیم و ببطلان اعتقاد کرد ملکوت آسمان و زمین نمودار کردیم خالق را
شناخت و دل بر تصدیق الوهیت و وحدانیت او آورد و نمودار ملکوت آسمان و زمین برای آن بود تا نظر
در مخلوقات بر وجود خالق استدلال کند از خداوند عرفان باشد فلما جن علیه
اللیل رای کوکبا قال هذا ربی روایت کرده اند که نمرود بن کنعان که
پادشاهی جبار بود در عهد امور غریبه و شیون عجیبه روی نمود چنانچه بعضی از ان در آیت الم تر الی
الذی حاج ابراهیم در سوره بقره گذشت بتشریح و توضیح پیوسته در عهد او کاهنان بودند بر حکم کهانت
پیش او باز نمودند که درین سال فرزندی زاده شود که دعوت سوی غیر دین تو کند و بنیان ترا نیست کند
و در مملکت تو غوغا افکند نمرود لعین فرمود از چیزی که دل شما ترسان ست تدبیر دفع آن آسان ست
مردان از زنان در ایام طهر باز دارند و که نزد زنان باز دارد و بکار پیدا گر پسر زاده شود بکشند بفتر را
بگذارند تا این سال بگذرد آزر زن خویش در طهر یافت بر جماع او شتافت حامله گشت و ابراهیم تعلوق
پیوست کاهنان پیش نمرود رفتند خبر متعلق شدن بچه معهود گفتند که بچه که گردیم در رحم زنی امشب
متعلق گشت و آن مقدور بود بحصول پیوست نمرود گفت زنانی که پیش ازین حمل داشتند بگذارید دل
بر کشتن پسر نهید که از انها بکارید هر حملی که بعد امشب پیدا آید و حکم بکشتن بروی لازم نمایید و نیز روایت
کرده اند مادر ابراهیم را چون وقت زادن نزدیک رسید مخفی شده در جوی خشک چه دانی بار نهاد ابراهیم را
زاده در جامه پیچید و در زیر کاهی پنهان کرده ولادت متعین مقام بر آزر گفت آزر شتافت ابراهیم را
آنجا یافت برای او خانه زیر زمین ساخت ابراهیم را آنجا انداخت و از جهت خوف کسی کشتن بر دست
در خانه داشت و بعضی گویند که آزر را چون درد زه گرفت پنهان شده شتافت تا در کوهی غار

یافت دران غار درآمد بار بنهاد بچه را انجا گذاشت سنگی بر در غار داشت هر بار پنهان شده آمده در غار
مادر غار مسطور درآمدی پستان در دهن او بنهادی و او را چنانچه رسم مادران است شیر دادی ابراهیم در
غیبت مادر انگشتان دست خویش بمکیدی هر بار که مادر او آمدی در مکیدن انگشتان دیدی گفته اند از یکی
انگشت شیر مکیدی و از انگشتی دیگر شهد و از انگشتی دیگر خرما و از انگشتی دیگر روغن و از انگشتی دیگر آب
خوردی و بعضی گویند جبرئیل علیه السلام ابهام او را در کام او داشتاد و شیر روان شده ابراهیم سیراب را
با ابهام یار کرد گردسیابه شهد بیرون آورد تا آنکه در اندک مدت بسیار بالیده و چون یکساله گشت
سه ساله مینمود تا آنکه بطعام موبت و از مکیدن پستان و انگشت مستغنی گشت بعد ازان مادر او طعام
آوردی و تعهد کردی تا آنکه هفده ساله شد روزی مادر را گفت مرا پرورنده کیست مادر گفت که
پرورنده تو منم باز گفت پرورنده تو کیست گفت پدر تو گفت پرورنده پدر من کیست گفت نمرود گفت
پرورنده نمرود کیست مادر گفت ساکت باش وقتی دیگر روی بپدر آورد و همین سوال کرد پدر جواب
گفت آنکه باز گفت من رب امی او گفت انا باز گفت من ربک گفت نمرود باز گفت من رب نمرود طپانچه زد بوده
ابراهیم پدر را گفت بیا بپرستیم کسی را که ترا و مرا آفریده است پدر غضب کرده بازگشت و از گفتار او
متحیر گشت رفته بعد ازان مهر پدری در کار آمد آنکه غضب کرده رفته بود باز آمد ابراهیم از انجا بیرون
و باخویش مصاحب کرد ابراهیم چون ازان مقام بیرون آمد نظر ابراهیم بر آسمان و زمین و زمیان افتاد
چون نظر بر آدمیان و اسپان و شتران و گوسپندان افتاد حیرت فکرت بر ایشان بنهاد و در دل گفت
اینها را آفریننده است آفریننده من همانست که اینها را آفریده موجود کننده من همانست که اینها را موجود
گردانیده هر چیز که در نظر او میگذشت بر وجود صانع دلیل میگشت و در مصنوعات متفکر می بود و در
صانع کوشش مینمود پس چون مقدار وقت در تفکر گذشته و شب روی تاریک گشت ستاره بر آمد و روشنائی
او در نظر آمد بعضی گویند زهره مینمود بعد ازان ماه تابان آمد و آفتاب درخشان بر آمد و سوی هر یکی را
در معرض پرستش و سوال آورد بعد دیدن تغیر و نقل زوال او هیچ یکی را نه پذیرفت و بر هیچ یکی قرار
نگرفت انهم برآشفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گفت

بعد ازان

بعد ازان چون در شهر آمد خلق آن شهر را بت پرست یافت در تضلیل و تجهیل ایشان شتافت گفتند
ای ابراهیم تو پرستنده کیستی و کدام معبود را می پرستی گفت کسی را که آسمان و زمین آفریده است و ما را
وما بها از بر گزیده و در این آیة این قصه مذکور شده و بیان این قصه آنکه در رای کوکب حال آن است
تقدیر قصار باب حما و کـ حسرت صدور هم یا بدل اشتمال است از جن علیه اللیل قال هذا ربی جواب لما
است **معنی** اینست پس هرگاه که تاریک شد بر و شب یعنی هرگاه که ستاره را دید که از لمعان روشنائی
می درخشید گفت این نهایت و نشست مگر پروردگار منست **سوال** گفتن هذا ربی اقرار بر ربوبیت
کوکب بود وان کفر و شرک صریح باشد پیغامبران ازان قبل الوحی و بعده معصومند مثل اینکلمات را
هرگز مرتکب نشوند این سخن از پیغامبر چگونه واقع شود و چه نوع صادر آید **جواب** هذا ربی خبر است تا
کفر باشد بلکه بحذف همزه و تقدیر ربی اقرار بر ربوبیت نباشد کفر نبود و سوال استفهام مبنی است از
نیز اعتقاد کفر باشد جواب استفهام مبنی از شک نه پندارند چنانچه پیغامبر گفت ما کنت تدری
ما الکتاب ولا الایمان و چنانچه پیغامبر انرا نادانستن اسو پیش از وحی و اعلام غیب و طلب علم
آن غیب بود نادانستن آن پیش از تعلیم و تلقین آن نقصان نباشد با این که ناخشنه بر نظر اسل
پیش از تجربه احلاک در میان تحصیل مقدمات و استحکام فکر و طلب مطلوب در دانستن معذور بود
جهل یا فرید کار و نادانستن صفات کردگار پیش ازادراک مرة تجربه کفر نباشد و اگر سوال کنند طلب
علم گویند منکر و شکال هذا ربی پندارند بر هر دو تقدیر این حکایت کلام دیگری و زعم می باشد و بر حکم
الحاکی بالکفر لا یکفر کفر نبود و اگر گویند که این در حاله طفولیت بود پیش از بلوغ روی نموده و آن زمان
تکلیف نبود و از تکلیف مواخذه نباشد و این درست نیست زیرا که انبیا در حاله صغر و کبر از کفر
معصومند و بهیچ وجه متصف بکفر نشوند و نیز صبی هر چند مکلف نبود بر دست واعتقادت استعمال کفر حکم
و حکم بالغ یکی است **فلما افل قال لا احب الآفلین** فلما طرف افل قال لا احب
الآفلین مقول قال است و این جمله عطف است بر قال ربی **معنی** اینست پس هرگاه که متغیر گشت و بافول
و غروب پیوست ابراهیم گفت دوست ندارم گردندگان و فرو روندگان و فروزندگان را کردندگان نمانت

شک بود

وان نزاد ربا بر زبان رسانیدن مهر سانیدند و مهتر ابراهیم علیه السلام از مخافة ایشان بتری جست
ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئا **وسع ربی کل شیء علما** معترضه
برای ثنای خدای و مدح حق سبحانه و تعالی **معنی** اینست پروردگار من همه چیز را از روی علم محیط شده در
گرفته است و همه چیز معلوم او آمده و همه چیز داند و هیچ چیز بر وی پوشیده نماند **افلا تتذکرون**
استفهام بمعنی انکار بر وجه توبیخ است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای افلا تستعملون
فلا تتذکرون ای بمیشنوید پس بمنگرید یعنی نشنوید و نباید بیندیشید و موعظت نپذیرید چون
بدانید که خدای همه چیز داند و سزا دادن بدی تواند چگونه دل بر قبول نپندارید و خود را از
شرک و کفر باز دارید **وکیف اخاف ما اشرکتم ولا تخافون**
انکم اشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا
استفهام برای انکار است ینزل به سلطانا موصول است یا موصوفه مفعول است مر اشرکتم ای شیئا
والمبنی الذی لم ینزل به سلطانا حال است و جمله در کیف اخاف ما اشرکتم **معنی** اینست و چگونه بترسم
چیزی که تکمیلات جز شرک ...رسیده ایم و حال اینست که در ثبوت او حجتی نفرستاده و دستوری نداده حجتی
او را شریک میکردانند و بی برهانی او را می پرستید از خدای که قادر مطلق است در شریک کردن دیگری
با او نمی ترسید **فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون**
فا سببیه است و استفهام برای تقریر است بمعنی حمل کردن مخاطب بر اقرار **معنی** اینست پس بگویند کدام
فریق سزاوارتر باشند بایمن از بلا و عنا از میان دو فریق یعنی با شما از شما خداوندان دانش اند
و حال خویش بدانید یعنی بر خداوند دانش پوشیده نبود و ایچنین امر ظاهر مخفی و محجب نبود
الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک
لهم الامن وهم مهتدون آمنوا با جمله معطوفه بر وی صله الذین
است موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله و اولئک لهم الامن خبر مبتدا است و جمله وهم مهتدون
عطف است یا حال است و جمله الذین آمنوا تا آخر جواب است مر جواب مر سوال ای الفریقین احق بالامن را

جواب هم از قبل سایل بود چنانچه عن النبا العظیم در جواب عم یتساءلون مذکور شده و لله الواحد
القهار در جواب لمن الملک الیوم است **معنی** اینست آنانکه ایمان آوردند و ایمان خویش را بظلمی
آمیخته اند ایشان ای محمد مر ایشان راست امن از عذاب و امنی از عقاب و ایشان راه راست یابنده
و بسوی مقصود خویش رسنده اند آنکه ظلم مذکور را ابوبکر صدیق رضی الله عنه تاویل تعبیر بشرک و کفر
مانند آیت ان الشرک لظلم عظیم آورده و عمر فاروق رضی الله عنه تاویل بکنتم کرد سوال بر تاویل
ابوبکر مومن با وجود احتراز از کفر امر نا تب شود این آیت معک بر چه بود جواب اثبات لازم مردمان
بر تقدیر عدم کند هم در آغاز کار باشند بر تقدیر کند با رادت عفو یا بعد از عذاب بر قدر گناه بود
بخلاف کافر که در عذاب مخلد خواهد بود و او را هیچ گاهی امن از عذاب روی خواهد نمود **وتلک**
حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه این جمله معترضه است برای مدح
حجت مذکور است و تلک اشارت است بر حجتی که ابراهیم صلوات الله علیه در معرفت الوهیت و اثبات
وحدانیت با نفس خویش و قوم خویش بر ان احتجاج کرده و مخلوقات را دلیل بر صانع وجود و وحدانیت
حجت آورد **معنی** اینست آن یعنی حجتی که ابراهیم در محاجه با تغییر خویش بشک کرده و قوم خود را بران
وجه احتجاج آورده حجتی است که تلقین کرده است که آن را ابراهیم را داده ایم و در دریافتن آن بر وی کرده ایم
برای غالب آمدن او بر قوم مکابره برای اطمینان خاطر **نرفع درجات من**
نشاء درجات تمیز است مر نشاء مفعول نرفع بود یعنی نرفع من نشاء من جهة الدرجات بالغلبة
علی الخصم بالحجة باشد این جمله تذییل است **معنی** اینست از روی درجات بلند گردانیم و او را بالعلو درجه
رسانیدیم و بنبوت برگزیدیم و بخلت برگزیدیم و از اولو العزم کرده ایم و بمراتب دینوی و اخروی
رسانیدیم **ان ربک حکیم علیم** این جمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز
ثنا باری بر وجه وکادت و استواری است یا گوینده جمله سابقه ملوح بمضمون جمله بتقدیم ملوح تا کسی
بیانی نمود **معنی** اینست بدرستی پروردگار تو حکیم است همه کار او بحکمت است هر چه کند بحکمت کند کار
بمقتضای حکمت خلیل را بمحاجه کفار مبتلا گردانید برای عذاب آمدن او بر ایشان بحکمت آموزانید علیم است

و این نزاع را بر زبان رسانیدن مهر سانیدند و مهتر ابراهیم علیه السلام از مخافت ایشان بتری جست
ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی گفت **وسع ربی کل شیء علما** موضحه
برای ثنای خدای و مدح حق سبحانه و تعالی معنی اینست پروردگار من همه چیز را از روی علم محیط شده در
گرفته است و همه چیز معلوم او آمده و همه چیز داند و هیچ چیز بر و پوشیده نماند **افلا تتذکرون**
استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای افلا تتأملون
فلا تتذکرون ای نمی‌شنوید پس نمی‌گیرید یعنی نشنوید و نباید بپند نگیرید و موعظت نپذیرید چون
بدانید که خدای همه چیز داند و سزا دادن بدی تواند چگونه دل بر قبول پند ننهید و خود را از
شرک و کفر باز دارید **وکیف اخاف ما اشرکتم ولا تخافون**
انکم اشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا
استفهام برای انکار است ینزل به سلطانا موصول است یا موصوفه مفعول است مر اشرکتم ای شما
والمبنی الذی لم ینزل به سلطانا حال است و جمله در کیف اخاف ما اشرکتم معنی اینست و چگونه بترسم
چیزی که تکمیلات جز شرک ... رزینه اید و حال اینست که در ثبوت او حجتی نفرستاده و دستوری نداده حجتی
او را شریک میکردانند و بی برهانی او را می‌پرستید از خدای که قادر مطلق است در شریک کردن دیگری
با او نمی‌رسید **فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون**
فا سببیه است و استفهام برای تقریر است بمعنی حمل کردن مخاطب بر اقرار معنی اینست پس بگویید کدام
فریق سزاوارتر باشند بامن از بلاء و عذاب از میان دو فریق یعنی با شما از عقاب خداوندان دانش اند
و حال خویش بدانید این معنی بر خداوند دانش پوشیده بود و ابجلیس امر ظاهر محقق و محجوب نشود
الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک
لهم الامن وهم مهتدون امنوا با جمله معطوفه بر صله الذین
است موصول با صله مرفوع المحل بابتداست جمله و اولئک لهم الامن خبر مبتداست و جمله وهم مهتدون
عطف است یا حال است و جمله الذین امنوا تا آخر جواب است مر جواب مر سوال ای الفریقین احق بالامن را

جواب هم از قبیل سایل بود چنانچه عن النبأ العظیم در جواب عم یتساءلون مذکور شده و لله الواحد
القهار در جواب لمن الملک الیوم است معنی اینست آنانکه ایمان آوردند و ایمان خویش را بظلمی
نیامیختند ایشان ای محمد مر ایشان راست امن از عذاب و امنی از عقاب و این گروه راه راست یابنده
و بسوی مقصد خویش شتابنده آنکه ظلم مذکور را ابوبکر صدیق رضی الله عنه تاویل بتعبیر شرک و کفر و
مانند آن آیت ان الشرک لظلم عظیم آورده و عمر فاروق رضی الله عنه تاویل بکنهکار کرد سوال بر تاویل
ابوبکر موقوف بامر ... از کفر ... تا ثابت شود این آیت متمسک بحجه بود جواب اثبات لازم مردمانرا
بر تقدیر عدم گناه هم در آغاز کار باشند بر تقدیر گناه بارادت عفو یا بعد از عذاب بر قدر گناه بود
بخلاف کافر که در عذاب مخلد خواهد بود و او را هیچ گاهی امن از عذاب روی نخواهد نمود **وتلک**
حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه این جمله معترضه است برای مدح
حجت مذکور است و تلک اشارت است بر حجتی که ابراهیم صلوات الله علیه در معرفت الوهیت و اثبات
وحدانیت با نفس خویش و قوم خویش بر آن احتجاج کرده و مخلوقات را دلیل بر صانع و وحدانیت
حجت آورده معنی اینست آن یعنی حجتی که ابراهیم در محاجه با تغیر حوالش ... کرده و قوم خود را بر آن
و جای احتجاج آورده حجتی است که تلقین کرده ست که آن ابراهیم را داده ایم و در دریافتن آن بر و کشاده
برای غالب آمدن او بر قوم مکابره برای اطمینان خاطر **نرفع درجت من**
نشاء درجات تمیز است من نشاء مفعول نرفع بود یعنی نرفع من نشاء من حیث الدرجات بالغلبه
علی الخصم بالحجة باشند این جمله تذییل است معنی اینست از روی درجات بلند کردانیم و او را بالعلو درجه
رسانیدیم و بنبوت برگزیدیم و بخلت برکشیدیم و از اولوالعزم کردانیدیم و بمراتب دینوی و اخروی
رسانیدیم **ان ربک حکیم علیم** این جمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز
ثنا باری بر وجه وکادت و استواری است یا کونیه جمله سابقه ملوح بمضمون جمله بتقدیم ملوح تاکید
بیان نموده معنی اینست بدرستی پروردگار تو حکیم است همه کار او بحکمت است هر چه کند بحکمت کند کار
بمقتضای حکمت خلیل را بمحاجه کفار مبتلا کرداند برای عذاب آمدن او و بر ایشان بحکمت آموزاند علیم است

جمله ذلک هدی الله تا آخر تذییل است معنی اینست یعنی هدی مذکور و رهنمای مسطور هدای خدای مخصوص گشت
تبارک و تعالی بدین هدی راه نماید از بندگان خویش کسی را که خواهد وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ
عَنْهُم مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ این شرطیه معترضه است برای بیان قباحت ترک
و زیانکاری آن معنی اینست اگر ایشان بعد هدایا این اصطفا و اجتبا اشراک ورزند هر آینه ناچیز
شود از ایشان آنچه عمل نیک میکردند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ این جمله تذییل دیگرست مر مضمون کلام سابق مقررست
اینست ایشان آنانند که ایشانرا کتاب و حکم و نبوت دادیم و زمام حکم بر دست ایشان نهادیم معاهم
گردانیدیم و با صطفا و اجتبا سرفراز شدیم فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ
وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ فا سببیه است و شرطیه
که بعد او است سبب کلام سابق است معنی اینست اگر کفار مکه بر کفر مانند و بکتاب و حکم نبوت نگروند
پس مقررست که کما تسلیم بتصدیق این امور گروهی را که نیستند ایشان بدین امور کفر ورزیده اند
ایشان از هدی مذکور روی گردانیده و دین اسلام را منکر شونده یعنی مدینه معظم و انصار کرام و
بعضی گویند عامه مومنان از آدمیان و پریان اهل مکه کفر ورزند و بکتب و حکم نبوت نگروند ضرر بان
کنند و کفران ایشان درین امور چه نقصان افکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است فا
در فبهدیهم اقتده سببیه است بهدیهم متعلق است باقتده باثبات ها و ترک او خوانند و معنی هر دو یکی
دانند معنی اینست این مذکوران کسانی اند که هدایت نموده است ایشانرا خدای پس لازم است بر تو هدی ایشان اقتدا
و این اقتدا موافقت در اقتدا موافقت است نه اقتدا متابعت با اینکه اقتدا فاضل بمفضول بر نیست پس
فضل ایشان بر تو ثابت نشود و مراد از موافقت در دین موافقت در اصول دین است که نسخ نپذیرد و
تبدیل نگیرد نه در فروع دین و اگر نیز موافقت در منسوخات لازم آید و اتباع احکام که در حق با تحریم نسخ
روی نماید قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا این جمله دیگرست از جملهای که بر دو کلمه تبلیغ

نقل مصدرست معنی اینست ای کلمات برای خدا بسگویم بدان بر تبلیغ و بنیاد وحی نمیجویم إِنْ هُوَ
إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ این جمله تعلیل است معنی اینست نیست این تبلیغ مگر پند برای
عالمیان حاضران و غایبان و نزدیکان و دور ماندگان و معلوم است که غایبان و دور ماندگان
از مظنه دادن اجر دور و طلب و تحصیل اجر از ایشان نامعذور وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ
حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ
روایت کرده اند مردی فربه از احبار یهود پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد مجادله در توحید بنیاد
نهاد و مباحثه در معنی پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر آشفت بر وجه لطیفه او را گفت سوگند میدهم
ترا بخدائی که بر موسی توریت فرستاد در توریت تحقیق را در تابی در اورات یکو و ره انشعو و صدق
بجوان الله یبغض الحبر السمین در توریت است بانه چون آن سخن در واقعه در توریه بود از صدق آیتی
گفت سایع نمود پیغامبر صلی الله علیه و سلم الحبر السمین طعامها یهود بسیار خورده و کمی روزه نمیداری
فربه گشته دل بر عجمی و اندیشه اتی بغفلت و تن اسانی پیوسته بدین سبب فربه گشته خبر مذکور از
غضب بر آشفت ما انزل الله علی بشر من شیء گفت چون از پیش پیغامبر باز گشت سخن او با شنهار یهود
از و نا خوش شدند با نکار توبیخ پیش آمدند که تو توریه را که حجتی ماست منکر شدی و بغضب سخن باطل و نابود
گفتی او را از مقتدای دور کردند و بجای او مقتدای دیگر گرفتند و بعضی گویند جماعتی از یهود پیش
پیغامبر آمدند گفتند چنانچه موسی کتابی را از آسمان آورده بود تو نیز کتابی از آسمان بیار بعد آن دل
بر تصدیق و ایمان ما بگمارر اینت یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی
اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یا چنبا آیت دیگر متضمن افعال نکوهیده
و اقوال ناپسندیده ایشان نازل شده غضب کردند و مرا بر سلب تنزیل آوردند گفتند و انزل
الله علیک شیئا و لا علی موسی و لا علی عیسی و لا علی بشر من شیء پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود و لا احد
ایشان گفتند و لا علی احد در شان ایشان این آیت فرود آمد و بعضی گویند کفار قدرت خدای را
انکار کردند و ایمان بقدرت خدای بر خویش بنا ورزند در شان ایشان این آیت فرود آمد ای

وما عرفوا الله حق معرفته وما وصفوا الله حق وصفه وما عظموا الله حق عظمته وما آمنوا به حق ایمانه اینجمله معترضه است
برای بیان رد مقالات کافران و اظهار جهالت ایشان معنی اینست و نشناختند خدا را حق شناختن او
چنانچه بایستی صفتی نکردند خدا را حق صفت کردن او و چنانچه شایسته تعظیم نکردند و او را بزرگوار عظمت او
چنانچه شاید با ایمان نیاوردند و چنانچه باید اذ قالوا ما انزل الله علی
بشر من شیء ظرف است مر معنی نفی که مضمون وما قدروا الله حق قدره است از قبیل ما جاءت
فلان جنابه ای انتفی معرفتهم الله حق المعرفة اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء معنی اینست خدای را
نشناختند که در باب تنزیل سلب کلی بتواختند فعل جلیل را انکار نمودند و وصفی جزیل را نفی کردند ما
انزل الله علی بشر من شیء یعنی نفرستاده است خدای بر هیچ بشری هیچ چیز که گفتند قل من انزل
الکتب الذی جاء به موسی نورا وهدی للناس
اینجمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف نقل مصدر است من استفهامیه است و استفهام برای تقریر است یعنی
حمل مخاطب بر اقرار نورا حال است از ضمیر به یا از الکتاب معنی اینست بگوای محمد اگر خدای بر بشری چیزی
نفرستاده است فرستاده کتابی که موسی داروی بمود در حالی که متضمن روشنائی و رهنمائی است که بود تجعلونه
قراطیس تبدونها وتخفون کثیرا تجعلونه تبدونها وتخفون
بصیغه غیبت و خطاب خوانند معنی اینست میگردانید آنرا قرطاسها که پیدا میکنید و بسیاری از آن را پوشیده
وعلمتم ما لم تعلموا انتم ولا اباؤکم اینجمله حال است بتقدیر
قد یا عطف است بر صله معنی اینست و علم داده شده اید از کتاب خدای آنچه نمیدانستند شما و نه پدران
شما قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون اینجمله متضمن
جواب سوال سابق است بر طریق لله الواحد القهار بعد لمن الملک الیوم ثم ذرهم عطف است بر قل معنی اینست
بگوای محمد خدای فرستاده کتاب را بر موسی بعد از آن بگذار ایشان را در خوض کردن باطل و رفتن در ناحق
در حالی که کاری غایت میکنند و گفتاری که هیچ فایده ندارد و هیچ سود نیارد میگویند وهذا
کتاب انزلنه مبارک مصدق الذی بین یدیه

اینجمله عطف است بر مقول ای قل انزل الله وهذا المنزل کتاب معنی اینست و این قرآن کتابی است که
از خدای مصدق آمده راه راست وارنده مر کتابهای را که پیش از و نازل شده کتب را در فرود آمدن
تشبیه با بنده کرد بر وجه تخیل و کتبها را سوی مصاف او آورد ولتنذر ام القری و
من حولها ولتنذر عطف است بر جار مجرور که از کلام سابق فهم میشود کتاب انزلنه للبرکة والتصدیق ما بین یدیه ولتنذر ام القری ای ولا انذار او لا نذرک بها ام القری ومن حولها من اهل الشرق
والمغرب والجنوب والشمال علی اختلاف القرائتین معنی اینست و تا بترسانی بکتاب خدا اهل مکه و حوالی او را
و حوالی او نه زمین مجرد است بلکه حوالی او جمله مشرق والمغرب است والذین یؤمنون
بالاخرة یؤمنون به وهم علی صلوتهم یحافظون
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله یومنون و یا حال است معنی اینست و آنانکه بآخرة ایمان می آرند
و از عقوبت خدای ترس کارند برین کتاب ایمان دارند و دل بر محافظت نماز میگمارند و بمضمون قرآن
عمل میکنند و دم امتثال و انقیاد آن میزنند ومن اظلم ممن افتری
علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء
ومن قال سانزل مثل ما انزل الله استفهام برای انکار است
ای لا اظلم ممن افتری اینجمله عطف است بر مفعول معنی اینست و کیست ظالم تر از کسی که افترا کند بر خدای
افترا کردنی و دروغ گوید بر وی دروغ گفتنی یا گوید سوی من وحی کرده شده است و از خدای بر من پیغام
آمده است و بر وی وحی نبود و پیغامی نیامده چون مسیلمه کذاب یا گوید زود باشد که فرو فرستم سوی شما مثل
چیزی که فرستاده است خدا یا گوید آنانکه خواهم کرد مثل قرآن پیدا خواهم آورد چون نضر بن حارث که
دعوی آن آوردن قرآن کرد و بعضی سخنانی که بقرآن نمیماند آورد در معارضه سوره والعادیات در حسب
مقابله شرمنده گشت پیش بلغا چنانچه گفت والطاحنات طحنا والعاجنات عجنا والخابزات خبزا
فالقمن بعضا کفت ولو تری اذ الظالمون فی غمرات
الموت والملئکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم

کانه قیل وهذا

تؤفكون فاء دفائی سببیت انی بمعنی کیف ست و استفهام برای تعجب و استبعاد ست انجمله بند ثالثت
معنی ابنت ان ای مخاطبان یعنی ان قادر مطلق الهی بیرون کشد از آینده زنده از مرده و بیرون آرنده
مرده را از زنده خدای عز و جل ست فالق حب و نوی خالق شجر و گیاست پس چگونه از وی و از دوستی و
پرستش وی باز داشته میشوید و چه نوع سوی دیگری توجه میکنند عاقل چون معبود را موصوف بر این
صفات داند جمادی عاجز را با وی چگونه شریک گرداند **فالق الاصباح وجعل**
الليل سكنا جاعل الليل بصيغه اسم فاعل و جر ليل و جعل الليل بصيغه ماضی معروف و نصب
الليل خوانند و معنی بر حسب آن داند فالق خبری دیگرست مر انا و اصباح بر صیغه مصدرست اسم صبح
شده معنی ابنت بدرستی خدای شکافنده صبح در کرانه اسمان او گرداینده شب ست هنگام آرام گاه
مردمان **والشمس والقمر حسبانا** عطف ست بر وی و مفعول جعل ای جعل
الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا معنی ابنت و آفتاب و ماهتاب را از جهة گشت در منازل مابه الحساب
گرداننده ماهتاب را هر ماهی و آفتاب را هر سالی در سیر منازل سازنده شمار ایام و شهور و سنین بر این متعلق
گشت و شمار بر حسب انتقال ست انسان بحساب موقت **ذلك تقدير العزيز**
العليم انجمله مذیل ست یعنی گرداینده آفتاب و ماهتاب تقدیر گرد کاری ست همه چیز
تواند علیم یعنی دانا ست به همه چیز داند گرداینده و دواینده قبتین اجرام عظام و در کار داشتن
ان بر تدابیر لیالی و ایام خبر کرسی که غالب ست تواند و جز علیمی که دانا به همه خبر باشند نداند **وهو**
الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات
البر والبحر عطف ست بر نا ما سابق معنی ابنت او آنکسی ست که او آفریده ست برای شما ستارها
تا و شمار نگهبانا در خشکی و تری راه یابند در مقصد هر سمتی سوی ستاره ان سمت شناسند **قد فصلنا**
الايت لقوم يعلمون انجمله تذییل ست معنی ابنت بدرستی بیان کردیم آیات را
برای گروهی را که بدانند و فهم کردن آن توانند **وهو الذي انشأكم**
من نفس واحدة فمستقر ومستودع بفتح قاف یعنی ظرف

مکان یا مصدر بتقدیر فلکم مستقر و بکسر قاف بر صیغه اسم فاعل بتقدیر مستقر خوانند بر تقدیر اول مستودع
نیز ظرف مکان یا مصدر گویند و بر تقدیر دوم از مستودع معنی اسم مفعول خوانند عطف ست بر جمله
سابقه مستقر و مستودع ای فلکم استیداع فی الاصلاب و استقرار فی الارحام یا فلکم موضع استقرار
فوق الارض و موضع استیداع تحت الارض یا فمنکم مستقر بکسر القاف بطول العمر و منکم مستودع بقصر
معنی ابنت و او آنکسی ست که آفرید شما همه را از یک نفس یعنی از آدم پس مر شما راست گرفتنی در اصلاب آباء
پدران و جای ودیعت داشتن در ارحام مادران یا گوییم مر شما را بالای زمین قرار گرفتن و زیر زمین
پدرازی عمر و طول اجل و بعضی لودیعت می مانند بکوتاهی عمر و قرب اجل و این کمال قدرت ست که از
یک تن جهانی آفرید و از ان زمره را بر گزید **قد فصلنا الايت لقوم**
يفقهون انجمله تذییل ست معنی ابنت بدرستی کردیم آیات را مر گروهی را که دریابند و
استعداد آن دارند که راه راست یابند در ذکر نجوم و اهتدا بر انیان که از جهات ست محتاج سوی
تعقل بتدقیق و تکثیر فکری نیست لفظ علم آورد و این یعنی انشان نفس واحد از محسوسات نیست محتاج
سوی تعقل و تفکر ست که متضمن وقت نظر ست استعمال کرد **وهو الذي انزل**
من السماء ماء عطف ست بر جمله وهو الذي انشأكم معنی ابنت و او آنکسی ست
که آب را از آسمان فرستاد و ابر را بارنده یا فیضان باران داد **فاخرجنا به نبات**
كل شيء عطف ست بر انزل و درین التفات ست از غایت سوی تکلم معنی ابنت پس بیرون
آوردیم با آن گیاه هر چیزی که از زمین میروید و رسانیدیم از برکات زمین آنچه آن را طبع بمزید
فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا
عطف ست بر جمله سابق معنی ابنت پس بیرون آوردیم از ان زمین سبزه را که بیرون آریم از آن
زمین سبزه دانه را که تو بر تو داشته درون قصر چون گندم یا مجتمع در خوشه چون گندم و جون سایر
حبوب کشته و ناکاشته **ومن النخل من طلعها قنوان دانية**
قنوان جمع قنو ست خوشه خرما جمع صنوان جمع صنو مرفوع بر ابتدا ست دانیه صفت ست مر قنوان

النخل خبر مبتداست من طلعها بدل استعمال است از من النخل جمله معترضه است ببیان معطوف و معطوف علیه را
ذکر درختان خرما و میوه آن معنی اینست و از درختان خرما از طالع شان خوشهاء میوه دار که از بار میوه خمیده
و بر زمین نزدیک رسیده یا بعضی ببعضی نزدیک شده **وَجَنّٰتٍ مِنْ اَعْنَابٍ وَّ**
الزَّيْتُوْنَ وَالرُّمَّانَ وجنات بنصب عطف است بر نبات بنصب معنی اینست
و بیرون آوردیم ما نبات هر چیزی را و باغهای از اشجار از انگور و زیتون و انار سوال نبات
و جنات و اعناب را متعلق جمله فعلیه آورد و درختان خرما را بصورت جمله اسمیه ذکر کرد نکته چیست
و این تفاوت بر کدام جهت مبنی است جواب نبات هر ساله حدوث می پذیرد و باغ انگور نیز همه اکثرا
هر بار می برند ثمار جدید میکرد ذکر آن بر وجه حدوث ملایم بوده و درختان خرما ثبات و قرار میدارند و
درختان دیرینه اند ذکر ایشان بصیغه ثبوت ملایم بود **مُشْتَبِهًا وَّغَيْرَ مُتَشَابِهٍ**
ای مشتبها فی الصوره و غیر متشابه فی الطعم ای بعضها حلو و بعضها حامض معنی اینست یکدیگر مانند
باشند در صورت مختلف بوند در مزه و لذت **اُنْظُرُوْٓا اِلٰى ثَمَرِهٖٓ اِذَآ اَثْمَرَ**
وَيَنْعِهٖ ثمره بسبب و ضمیر خوانند بر قراة فتحتین اسم جنس و بر قراة ضمتین جمع ثمار که جمع ثمر است
دانند انجمله منورست مر تعلق حبوب و ثمار و بارادت و فکر قادر مختار که مضمون کلام سابق است
معنی اینست بنگرید سوی میوه که چگونه پیدا میشود خام فی کار آمدنی و چگونه پختگی و صلاح می پذیرد
از اینجا میرسد و از چه صفت بکدام صفت می آید این جرام قدرت قادر مطلق نبود و جز بارادت و مشیت
او حاصل نشود **اِنَّ فِیْ ذٰلِكُمْ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ** انجمله تذییل
است و تاکید از جهت تنزیل کسانیکه بپند نگیرند و عظت نپذیرند و بمنزله منکران وجود آیات است
و تنکیر آیات از جهت تعظیم و تکثیر است معنی اینست بدرستیکه در فرستادن آب و بر پیدا آوردن نبات
با اختلاف صفات و کیفیات هر آئینه علامتهای است عظیمه کثیره و فخیمه مر قدرت قادر مطلق و اراده
صانع بحق مر گروهی را که ایمان دارند یا ایمان آرند **وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَكَآءَ الْجِنَّ**
الجن مفعول اول است مر جعلوا را و شرکاء مفعول دوم است برین تقدیر الجن بدل است از شرکاء و جمله عطف است

یا حال است بتقدیر قد معنی اینست آب از آسمان فرستاد و نعمتها فراوان داد و ایشان گردانیدند
جن را شرکاء مر خدا و شد این آیت وارد در شان مجوس و زنادقه است که عالم را دو گفتند یکی خالق خیر مردم
خالق شر خالق خیر را یزدان گفتند و خالق شر را اهرمن تسمیه کرد و بعضی گویند وارد در حق بت پرستان
است که ایشان بت بوسوسه شیطان می پرستند و بوسوسه او همه دل بر پرستش ایشان بستند چون کی
او میگفتند او را در طاعت شریک خدای کردانند **وَخَلَقَهُمْ** انجمله حال است و ضمیر بر شرکاء
است یا بر شرکت و آفریده است خدای ایشانرا یعنی مشرکانرا و ایشانرا با خدای در کارها شرکت می پندارند
مخلوق شریک خالق چگونه شود مصنوع انسانی صانع چه نوع بود **وَخَرَقُوْا لَهٗ بَنِيْنَ**
وَبَنٰتٍۢ بِغَيْرِ عِلْمٍ خرقوا بتشدید را و بعضی او خوانند و تشدید برای تکثیر دانند
انجمله معترضه است برای بیان کفران ایشان معنی اینست و بدروغ بر بستند پسران و دختران خدا را
چنانچه یهود عزیر را ابن الله گفتند و نصاری عیسی را ابن الله خوانند چنانچه بنی ملیح خدا را بر اصحاب هم
دانستند ملایکه را بنات الله گفتند **سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰى عَمَّا يَصِفُوْنَ** انجمله
نیز معطوف است برای تنزیه معنی اینست پاک است خدای و برتر است از آنچه ایشان او را بدان صفت
میکنند گاهی قایل پسر میشوند گاهی قایل پسر و دختر میکردند خدا را ایشان نشناختند صفت کمال او
ندانستند در افراد باطل رفتند سخنی نابوده گفتند **بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ**
اَنّٰى يَكُوْنُ لَهٗ وَلَدٌ خبر مبتدا محذوف است ای هو مبدع السموات لیستبعد ان یکون له
ولد و جمله معترضه است برای استبعاد اینکه خدا را فرزند باشد معنی اینست پیدا کننده آسمانها و زمین
است که خدای عز و جل که مالک همه کاینات بیقین است مخلوق مملوک بود مملوک فرزند چگونه باشد
وَلَمْ تَكُنْ لَّهٗ صَاحِبَةٌ حال است از انی یکون له ولد معنی اینست و حال آنست
که او را زن نبود و امکان صاحبه وی نمود امکان اختلاط لایق عظمت او نبود و امکان ازدواج در حق
جلال العظمه شد **وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ** عطف است بر خلقهم معترضاتی که در میانه آمده بیان شده
معنی اینست و آفریده است خدای عز و جل از مخلوقات هر چیزیرا **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ**

دو کلام متصل واقع

که بر تو آمده است و آنچه در شان دیگران است برسان و بیرون از عهده **لا اله الا هو** جمله حالیست

از ربک معنی اینست نیست جز خدای معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق **و اعرض عن

المشركين** عطف است بر اتبع معنی اینست و روی بگردان از جمله مشرکان و اندوهگین مباش

در ناگرویدن آنها بعد از تبلیغ فرمان کردگار و بعد فراغ عهده آنها را تعرض مرسان و دل

خود را با گرویدن ایشان اندوهگین مگردان مضمون این آیه بآیت قتال منسوخ گشت و قتال با ایشان

بفرضیت پیوست **و لو شاء الله ما اشركوا** اینجمله تذییل است مر اعرض عن

المشرکین را معنی اینست و اگر خواستی خدای عدم شرک نمیشدند لیکن چون خدای شرک ایشان

خواست شرک ایشان بمشیت خدای باشند و بارادت قدیم او بود و رد و ور کردن آن اندوهگین دید

و در ازالت آن برای چه رنج باید کشید **و ما جعلناك عليهم حفيظا

و ما انت عليهم بوكيل** اینجمله نیز تذییلی دیگر است معنی اینست و نکردانیدیم

ترا بر ایشان نگاهبان در محافظت ایشان از شرک بکوشی و از کفر و کافری ایشان خروشی

نه بر ایشان گماشته شده تا غم کار ایشان بخوری و در تحصیل آن رنج بری **و لا تسبوا

الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا

بغير علم** وارد است کرده اند مسلمانان آلهه کفار را دشنام میگفتند و ایشان بمکافات آن خدای

دشنام دادند برای نفی آن این آیه وارد گشت و منع مسلمانان از دشنام معبودان کفار بظهور پیوست

اینجمله متصل است بغرض فیسبوا جواب نهی است باقی منصوب شده عدوا مفعول مطلق است از باب ضربته

سوطا ای فیسبوا الله سبا بتعدی و ظلم بغیر مقتضا علم دشنام دادن آلهه ایشان هیچ سود ندارد

همچنین زیان عظیم می آرد و همچنین کار برای چه باید کرد و خود را درین موضع برای چه باید آورد

سوال نکوهش آلهه ایشان از واجبات است و مذمت آن از جمله طاعات است نهی از آن چگونه آید و باز داشت

از آن چه نوع شاید **جواب** طاعت چون مفضی سوی شری بود و مستلزم فتنه شود ترک کردن بهی بوند

چنانچه نهی از منکر که از واجبات است و ثمره نیست که از جمله طاعات است چون مفضی شر و فتنه گردد معصیت بود

كذلك زينا لكل امة عملهم

[illegible]

ثم الى ربهم مرجعهم فينبئهم بما كانوا يعملون

[illegible]

واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها

[illegible]

قل انما الآيات عند الله

[illegible]

وما يشعركم انها اذا جاءت لا يؤمنون

[illegible]

اینست وجه اگاهانند مر شمارا ای مومنان که بدرستی چون آن معجزه بیاید و آن آیت چون روی نماید ایشان
ایمان بیارند و آنرا سحر پندارند یا گویند وجه آگاهانند شمارا ای مومنان انچه خواهد بود از ایشان بدرستی
آن معجزه چون بر ایشان آید از ایشان ایمان روی نماید و تصدیق نکنند و بسحر پیش آیند وَنُقَلِّبُ
أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ
وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ • در عطف است بر لا یومنون
کما لم یومنوا متعلق است بلا یومنون اول مرة ظرف است مر کما لم یومنوا و نذرهم عطف است بر نقلب
یعمهون حال است از مفعول و نذرهم معنی اینست و بگردانیم دلهای ایشانرا از قبول حق و چشمهای
ایشانرا از رویت صدق چنانچه ایمان نیاوردند اول مره که معجزه بظهور پیوسته و علامت صدق [illegible] گشته
چه پیش از اقتراح معجزات و طلب آیات مقترح معجزات دیگر روشن و مبرهن چون انشقاق قمر و حنین
و انتقال شجر و بیرون آمدن آب از انگشتان و سیراب شدن مردمان بر ایشان ظاهر شده بود و هر یکی در ظهور
حق و نبوت تصدیق کننده می‌نموده چنانچه ایشان بعد مشاهده معجزات تصدیق نکردند و بعد حصول
آیات ایمان که در ده طلب آن می بویند نیز تصدیق نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد و بگذاریم ایشانرا
در گمراهی و سرکشی کور دل گشته و بسرگردانی پیوسته ایشان نا دستاویز پابند و پای گریز بود تا
ندانند که چه کنند و دم کدام کار زنند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا
كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
يَجْهَلُونَ • قبلا بکسر قاف و فتح با بمعنی عیان و قبلا بدو ضمه جمع قبیل بمعنی کفیل و ضامن
خوانند و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف میشود ای و لو ثبت تنزلنا روا[illegible] کرده اند کفار
پیش پیغامبر علیه السلام آمدند طلب معجزات کردند یعنی اگر فرشتگان فرود آیند و صورتی که دارند
بنمایند و گواهی بر نبوت تو دهند و سر در طاعت حق نهند با قصی بن کلاب و جدعان که امیران ایشان
عرب بوده اند گردند و پیش با سخن گویند و از ما تصدیق نبوت جویند ما ایمان آریم و کفر بگذاریم این آیه

الجزو الثامن

نازل گشت و این نظم بورود پیوست و اینجمله عطف است بر فعلیه سابق بر اقسموا بالله جهد ایمانهم
یا معترضه است برای بیان رسوخ کافران و حرمان ایشان از نعمت ایمان و بیان آنکه ایشان
بمعجزات ایمان نخواهند آورد اگرچه معجزاتی که مقترح ایشان است پیدا آید تصدیق نخواهند کرد ولو برای
شرط است ان با اسم و خبر فاعل فعل محذوف است یعنی و لو ثبت اننا نزلنا الیهم الملائکه و کلمهم الموتی جمله
ما کانوا لیومنوا جواب شرط است معنی اینست و اگر ثابت شدی که فرشتگان را سوی ایشان فرود
آوردیم و مردگانرا بر حسب خواهشات ایشان زندگانی داده ایم و در کلام آورده ایم و هر چیز را برایشان از
حیوانات النفس و وحشی و پرندگان از کرکس و مگس بر وجه معاینه و مشاهده حشر کرده ایم تا گویند هر چیزرا
از همه کائنات گواهی دهند بر توحید پیغامبر تو و شوند بر تصدیق ایشان برانگیخته نمی بودند برین صفت
ایمان آرند و دلهای خویش را بر تصدیق دین اسلام گمارند خدای خواهد که ایمان آرند و عناد بگذارند
لیکن بسیاری از ایشان جاهلانند در راه نادانی پویانند هر چند که معجزات ظاهر پیدا آید و آیات جلیه رو
نماید بغیر خواست حق چگونه ایمان آرند و بغیر ارادت مقلب القلوب چه نوع دل بر اسلام بگمارند
كَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ
يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ • کذلک صفت مصدر است ای و جعلنا مثل ذلک
الجعل جعلنا لکل نبی عدوا و دوم مفعول جعلنا است شیاطین الانس مفعول اول است عدوا مفعول دوم
است لکل نبی متعلق است بعدوا و از شیاطین وسوسه کنندگان یا متمردان و بدکاران مراد اند که
کارها حیوان میکنند و گفتند بر گفتار و کردار ناشایسته و در دلها می افکنند و اضافت بمعنی من است یعنی
وسوسه کنندگانی که از جنس بر آیند از ان یاران بد آموز و مصاحبان بدروز که برفیق آرند بر کارها
و بکمار و از مالک دینار رحمة الله علیه محکی است و از ثقات مروی است که میگفت شیطان الانس یعنی مصاحب بد
از شیطان جن اضر است زبان او از زبان شیطان جن اکثر است چه شیطان جن چون بینم و بیاری نگرم بنظر نیا[illegible] و رد
بشود بگریزد و قرین بد را باد دائم و در صحبت خویش بنشانم او نشنوم و در راهی که اندازد بروند

این کلمات گفتند که ما بتان را که بصورت می پرستیم از روی معنی خدا را پرستش میکنیم ایشان را شفعا میدانیم
و واسطه میخوانیم اگر تو نیز با ما موافقت کنی و هم پرستش ایشان بنمائی از میان خلاف برخیزد و دلها
بر یکی بگردد پیغامبر را این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم بوی پیوسته است یعنی اینست و اگر طاعت
کنی تو ای محمد کافران را که اکثر اهل زمین اند از راه خدا ترا گمراه کنند و در بی راهی افکنند إِنْ
يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ان نافیه است ای ما
یتبعون الا الظن اصنامهم تشفع لهم وانهم عند الله علی شیء جمله معلله است و جمله ان هم الا یخرصون عطف
بر جمله سابقه یعنی اینست پس روی نمیکنند ایشان مگر گمان فاسد را که معبودان ایشان نزدیک خدای
مرتبه دارند و از جهت خویش ایشان را پیش خدای مانند خویش میشمارند مصرع زهی تصور فاسد زهی خیال محال
و نه از ایشان ملایک دروغ میگویند و شفاعت کسی که شایان آن نیست میجویند إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
... هو ضمیر فصل است من یضل مفعول به او تواند بود زیرا که اسم تفضیل عمل در مفعول به بغیر واسطه
نکند عامل او محذوف است ای یعلم من یضل بر طریق واضرب منا بالسیوف القوانسا ای نضرب القوانس
و جمله هو اعلم بالمهتدین عطف است بر ان ربک هو اعلم انجمله نیز معترضه است برای بیان متعلق بودن
حال ایشان بعلم خدای و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود است بر سبیل و کادت است انه از جهت انکار و تردد یا
از جهت تنزیل جرات ایشان باعمال اضلال منزله انکار مضمون جمله روایت است کرده اند مشرکان میگفتند با مهتدین ایم و
شما گواهید ما بر حقیم و شما بر باطلید چه شما گمان میبرید که خدای را می پرستید و کشته او را یعنی مردار را نمی
خورید کشته خدا بخوردن سزاوارتر بود از کشته شما این آیه نازل گشت و این نظم بوی پیوسته است
یعنی بدرستی پروردگار تو داناتر است بآنکسی که گمراه میشود و راه دین گذاشته در راهی دیگر
میرود و او داناتر است بمهتدیان یعنی راه راست یابندگان فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ
اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ فا سببیه است یعنی چون
شما مهتدی شدید و براه دین آمدید و دانستید که مردار و ذبیحه کفار بر شما حرام بود و خوردن آن

روا باشد بر مجادله ایشان التفات مکنید پس ذبیحه مسلمانان بخورید که آن بحکم شرع پاک بود و در
شریعت حلال باشد و اگر هستید شما بآیات خدای گرونده و بشریعت او ایمان آرنده و این شرط برای
تاکید است نه برای تشکیک چنانچه گویند لا تفعل هذا ان کنت انسانا وَمَا لَكُمْ أَلَّا
تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا
حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ فصل و حرم هر دو بصیغه
ماضی معروف و حرم بر صیغه ماضی مجهول خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند ما الاستفهامیه است و استفهام
برای تعجب و استبعاد است و ما مرفوع المحل بر ابتداست لکم خبر مبتداست ان لا تاکلوا بتقدیر فی ان لا تاکلوا
ظرف است مر ظرف مستقر یعنی لکم مما ذکر اسم الله علیه متعلق است بتاکلوا وقد فصل حال است ما حرم موصول
با صله مفعول است مر فصل ظرف مستقر یعنی لکم مما ذکر اسم الله علیه متعلق است بتاکلوا وقد فصل حالت
ما حرم موصول با جمله مفعول است مر فصل الا ما اضطررتم الیه استثناء مفرغ است متعلق بحرم ای ما حرم
علیکم فی جمیع الاحوال الا فی حال الاضطرار الیه والجمله بدل است یعنی اینست و چیست مر شما را درین که بعد
مسلمانان که ایشان در وقت ذبح نام خدای ذکر کرده اند بخورید آنچه خدای حلال پاک گردانیده است
بگذارید و حال اینست برای شما را از حلال حرام را جدا کرده است و حال اینست بحلال دستوری داده و حرام را
در منع آورده مگر چیزی که شما سوی خوردن آن مضطر و محتاج شوید بضرورت شما را روا باشد آنقدر که
جان از هلاک بدر آرد بخورید و در نیکه میته در وقت اضطرار اباحت میکرد یا رخصت میبرید و میان مشکل است اصلا مباح
است نزدیک امام اعظم مباح میشود چه استثنا از حرمت مقتضی اباحت باشد و نزدیک امام ابو یوسف
نمیشود با بقاء حرمت رخصت می پذیرد ثمره اختلاف در نا خوردن و بخوردن ظاهر شود بر قول ابو یوسف
شهید باشد همچو باز از اجراء کلمه کفر در اکراه که دل بر حرام نه نهاد و جان بحقیت دین داد نزدیک
امام اعظم شهید نباشد چه میته در ... او را مباح بود بغیر موجب شرع بر تلف خویش اقدام نموده همچو
کشنده خویش بود لاجرم بزه کار باشد شهید نشود وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ
بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ انجمله معترضه است تاکید جمله از جهت آنست که جمله در شان

کافران است و کافران ربوا را مثل بیع نمیدانند بلکه بهتر از آن می‌خوانند و در مضمون جمله این نزاع آنها

با اصرار است تاکید جمله برحسب مزید انکار است **معنی** اینست بدرستی که بسیاری از مردمان هر آینه گمراه می‌شوند

بهواها نفس خویش بغیر علم در ضلال می افکنند **إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ**

اینجمله تذییل است تاکید از جهة انکار است ترهیب و تحویل است **معنی** اینست بدرستی که پروردگار تو هم و دانا تر است

بتجاوز کنندگان از حد در گفتارها و کردارها **وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ**

اینجمله عطف است بر کلوا **معنی** اینست حلال کرده خدا را بخورید و گناه آشکارا و پنهان بگذارید اما گناه

آشکارا از جوارح چون قتل مسلم که بدبیان مردمان بود و چون غیبت کردن و خمر خوردن در مجلس و فسق

محض با واز بلند و نکاح محارم و غارت کردن و غصب کردن بر وجه مکابره و مجاهره و امثال آن باشد

و گناه پنهان چون عزم بدی و اعتقادها باطل و حقد و حسد و زنا و کشتن کسی بسحر و زهر چنانچه کسی

نداند و سایره درین انما **إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ**

بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ اینجمله تذییل است تاکید جمله از جهة آنست که ارتکاب اثم و

عصیان را ملوح سوی مضمون جمله بود از جهة تنزیل سامع منزله سایل تاکید جمله سابق نمود **معنی** اینست

بدرستی آنانکه گناه را کسب میکنند و معصیت را مرتکب میشوند باشد که جزا داده شوند جزا آنچه افترای

کردند **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ**

لَفِسْقٌ چون کافران اکل میته را فسق نمیدانستند و گناه بودن آنرا منکر اند اکل متروکه

التسمیه را بر طریق اولی فسق نمانند و فسق بودن آنرا منکر باشند جمله را موکد کرد و انه لفسق

تاکید آورد و ضمیر و انه لفسق عاید بر اکل متروکه التسمیه بود بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوی

عاید بر مضمون ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه باشد بر و ذروا ظاهر الاثم و باطنه بر وجه ذکر

خاص بعد عام برای اظهار اهتمام و تواند بود که عطف باشد بر فکلوا مما ذکر اسم الله علیه و جمل میان

معترضه بود **معنی** اینست و مخورید از ذبیحی که تمام خدای بر و ذکر کرده نشده و ذبح بذکر نام خدای

مقترن نباشد مگر آنکه ترک تسمیه نسیان بود چه ترک تسمیه عمدا نیز اقامت ملت اسلام مقام ذکر در حکم

ذکر دارد متروک التسمیه عامد را حلال پندارند و این نهی را حمل بر ذبایح کفار کنند که ذبیحه این را با

ملت کفر مقام ذکر اصنام در ورطه ما اهل لغیر الله به افکنند و ضمیر و انه لفسق نیز عاید مذبوح کفار دارند

بر فسق ما اهل لغیر الله به پندارند چه این از اوفقا اهل لغیر الله به را با اهل لغیر الله به تفسیر کرده و در آیة

همان لفظ آورده بعضی بر قول کسی که متروک التسمیه عامدا و ناسیا حلال گوید آیة ولا تاکلوا مما لم یذکر

اسم الله را حمل بر میته کنند لم یذکر اسم الله علیه کنایة از میته کنند بر مذهب ما ضمیر و انه لفسق بر

اکل التسمیه عامدا عاید است بر متروک التسمیه باشد و فسق یعنی اهل به لغیر الله بود چنانچه از آیات دیگر

فهم شده و تفسیر آن در آیتی دیگر آمد کلام محمول بر تشبیه بود بر طریق زید اسد باشد و نیز بر تقدیر

که ذبح کفار مراد بود تقیید حد نذکر و تقیید حرمت بعدم ذکر ضایع افتد چه در ذبایح کفار ذکر نام

خدای و عدم ذکر نام خدای در حرمت برابر دارند و ذکر و ترک یکسان پندارند و نیز این آیت در

ذبایح مسلمانان وارد است بدلیل فکلوا مما ذکر اسم الله که بالا گذشته ظاهر است که آن در مسلمانان وارد

شده بدلیل آنکه در باب متروک التسمیه حدیث المسلم یذبح علی اسم الله تعالی اسمی او لم یسمی و حدیث

کلوه فان تسمیة الله فی قلب کل امرء از پیغامبر علیه السلام آمده و چون بود این ذبایح مسلمانان باشند به

بیرون آوردن ذبایح مسلمانان از انقطاع حکم مورد کتاب شود و تخصیص مورد روا نبود پس تحمل

متروک التسمیه عامدا چنانچه مذهب امام شافعی است مخالف این آیه باشند در کتب فقه آورده قاضی را

حکم بحل متروک التسمیه از جهة آنکه مخالف کتاب است روا نبود و اگر حکم او نافذ نباشند **وَإِنَّ**

الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ

باز گفتن اشارت آنست که ایشان بیش مردمان منکر شوند و بر انکار مصر باشند ایشان بظهور علامات انکار

تنزیل منزله منکر کنند جمله را موکد آرند و آیة در کر که مشرکان مجادله با مسلمانان میکردند قصه آن در مجادله

مراد آورند که شما کشته خویش میخورید کشته خدای یعنی میته نمی خورید درین آیة تلمیح این مجادله و اشارت

سوی آیة مقاوله است و اینجمله معترضه بود برای تشنیع کسانیکه برای حل میته مجادله کنند و کشته خدا

را از حلال گویند **معنی** اینست چون هر آینه با دوستان خویش که مشرکان اند راز میگویند و تلقین حلال

ودر مال ونفر بیشتر ودر کار قوی ترم و ولید مذکور وابو مسعود ثقفی گفتند که ما ایمان نیاریم تا آنچه بر رسول
آن می آید بپیغامبر آنرا میباید بر ما برسد و ما را امر بدر شود این آیت نازل گشت و بوده بوست بعضی گویند
ابوجهل گفت که بنی مناف ما را در شرف مزاحم آمدند ودر بزرگی معارض ما شدند تا آنکه گشتیم همچو دو اسپ که
میان بر بنش دست کردن بشند وماندن هیچ یکی از ایشان نشسته در بنوقت میگویند میان ما پیغامبر است
سوی او وحی می آید ونشان پیغمبری روی مینماید بخدای ما از وخشنود نشویم مگر آنکه بر ما وحی بیاید ونشان
پیغامبری روی نماید این آیت نازل گشت واین نظم بوده بوست یعنی ایشت وچون بنماید ایشانرا
آیتی از ابواب قران یا معجزه از معجزات بر وجه حجت وبرهان بگویند هرگز ایمان نیاریم ودل بر تصدیق
آن نداریم تا بنماید بر ما شان ونشان چنانچه می آید بر رسولان حبیش مرتبه که در خور ایشان نبود تباهی
ایشت موجب بار و نکال ومستوجب ضلال وگمراهی است **اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته**
رسالته بر صیغه جمع ومفرد خوانند معنی بر حسب آن دانند حیث تبادل اسمکان مفعول به است مر فعل
محذوف را ای یعلم مکان جعله رسالته نه مفعول اعلم چه انهم تعمل در مفعول به بی واسطه عمل نکند و جعل
بمعنی نصیرست که تا دو مفعول طلبد بمعنی خلق واملات بود مقتضی یک مفعول باشد وانجمله استینافیست
که چون ذکر رسالته افتاد وهر کسی را دل بر نیل این درجه نهاده چنانست که کسی برسد لایق این درجه گشت
وسزاواری این مرتبه کیست اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته ذکر کرد بر سبیل استیناف آورد یعنی ایشت
خدای عالم تر است میداند جایی که گنج رسالت خویش را بار رسالات خویش علی اختلاف المقراتین در وی
مینهد ودو مرتبه آنرا میان افراد بنوع او وری دارد هر که را العلم قدیم لایق این مرتبه دانسته بهم او راند و
جدا کردن او از افراد نوع او توانند بغیر سزاواری نتوان رسید سیصیب ایوان مراد بس بلند است آنجا
بهر کس رسید نتوان **سیصیب الذین اجرموا صغار عند اللّٰه**
وعذاب شدید بما کانوا یمکرون سین برای تحقیق است
وجمله استینافیست چنانست که چون سامع از ایشان قول مذکور شنیده از سزای کلمات ایشان ترا خواهد رسید
برسیده را الصیم هذا القول یعنی ایشانرا بر این کلمات چه سزا خواهد بود وچه بلا روی خواهد نمود نقل

سیصیب الذین الایه یعنی ایشت تحقیق است که خواهد رسید مجرمانرا وکافرانرا خواری در روز جزا
عذابی سخت از قدرت خدا عزوجل بسبب بودن ایشان که مکر کننده وبد سگالی ورزنده **فمن**
یرد اللّٰه ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن
یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا ضیقا بسکون
یا وتشدید یا مکسوره وحرجا بفتح را وکسر او خوانند معنی یکی بدانند فا تعلیلیست بر معنی که با وجود
عقل از کافران وقوع کفر وظلم چنانچه مضمون آیه سابق است چرا باشد وبا وجود ظهور وجوه وضوح
دلایل حقیقت ایمان بر ایشان چگونه پوشیده ماند یعنی ایشت بدانکه هر کرا خواهد خدای که
راست نماید سینه بر کشاده سازد و دل او خوشتر اند و برای ورزیدن دین اسلام وگرد
نشرح پیغامبر علیه السلام وهر کرا خواهد گمراه کرداند بلکه بوادی کفر رساند بگرداند سینه او را تنگ
ودروی را متعلق بارادت خدای ننهادند وخدای عزوجل امرید شرح ننهاد **کانما یصعد**
فی السماء یصعد بصیغه مضارع از باب سمع و یصّعد فرع یتصعد ویصاعد خوانند ومعنی بر حسب آن
دانند ما در کانما کافه است وانجمله حال است از ضمیر صدر که مضاف الیه مفعول است بر طریق ای احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا وترک عنا وبر آمده کان مستحق شده است یعنی ایشت چنانست که می بود سوی
آسمان اسلام با کاری نماند و بیرون از لطف خواند بسبب خرسته دارد وموجب او کردن نهند او را
چنانست که از موطن جهان بر نمیرود سوی ایمان نتوان دانست که انجمله انجال بر وجه شود آید و در
حالت چه مرتبه است وچیزه روی نماید **کذلک یجعل اللّٰه الرجس علی**
الذین لا یؤمنون انجمله مقرر تعلیل مذکور است یعنی ایشت همچنین میگرداند
خدا رجس کفر وشفاق را بر کسانیکه ایمان نمی آرند دال بر کفر ایشان نظیر این آیه نیز صریح است [illegible]
وهذا صراط ربک مستقیما معتبر اله چنانچه سابق گذشته وذکر آن بالا رفته
مستقیما حال موکده است [illegible] قبیل زید ابوک عطوفا وهو الحق بینا وانجمله معترضه است برای بیان ایمان
یعنی ایشت چنان یعنی دین اسلام بر پیغامبر علیه السلام راه خدای پروردگار رحمت [illegible] بی محال که راه راست

و در رست قدم است قد فصّلنا الآیات لقوم یذّکّرون اینجمله تذییل است
یعنی اینست بدرستی بیان کرده آیات را برای قومی که پند گیرند و گروهی که موعظت پذیرند لهم
دار السلام عند ربهم وهو ولیّهم بما کانوا
یعملون• اینجمله صفتی دیگر است مر قوم را یا استئناف است برای بیان جزاء ایشان یعنی اینست
مر ایشان راست یعنی مر مسلمانان را دار سلام یعنی بهشت جاودان و بهشت دار السلام گویند و اضافت او
سوی سلام یعنی سلامت از آفات جویند یا سلام از اسمای الهی پندارند و نیز اهل بهشت بعضی بر بعضی
لفظ دعا خواهند آورد و عند برای قرب مکانت بود نه برای قرب مکان که خدای از آن منزه است نباشند
و حال اینست که خدای تعالی کرده پندگیرندگان و دوست دارنده ایشان است بدانچه عمل میکردند و
با عمالی که می‌آوردند ویوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد
استکثرتم من الانس یحشرون بر صیغه غایب بیا و صیغه جمع متکلم بنون نیز خوانند
و یعنی بر حسب آن دانند یوم ظرف یقول محذوف است یا ای یوم معمول اذکر بود یا معشر الجن با جمله که بعد او است
مقول یقول محذوف یا بتدای اذکر یوم نحشر و نقول یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس و جمله و یوم
نحشرهم تا عامل آن بر هر تقدیری معترضه است یعنی اینست روزی که جن و انس را حشر کنیم و بگوییم ای گروه
جن بسیار کردید از کار اضلال و اغواء انس و بسیاری از ایشان را متابعت خویش متابع خویش ساختند
در گمراهی و تباهی و طغیان و عصیان انداختند وقال اولیاؤهم من الانس
ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا اجلنا الذی
اجّلت لنا قال یعنی یقول است زیرا حکایت از روز قیامت است از قبل بعد نفخ فی الصور و نادی
اصحاب النار و جمله ربنا استمتع مقول قال است و بلغنا عطف است بر استمتع و اجلنا مفعول بلغنا است
موصول با جمله یعنی الذی اجلت لنا صفت بلغنا است موصول با صله است یعنی الذی اجلت لنا صفت اجلنا است
یعنی اینست و بگویند اولیاء ایشان یعنی دوستان و پرستاران و طبقات ایشان از آدمیان و پریان ای
پروردگار ما بعضی از ما ببعض یعنی آدمیان بپریان و پریان بآدمیان نفع گرفتند و هر نوعی از نوعی دیگر

برخورداری یافتند نفع گرفتن آدمیان بپریان آنست که آدمیان نفع بپریان یا دوست ساختند و در
کارها تقویت ایشان می برداشتند پریان تا آسمان بروند و کلام فرشتگان بشنوند کاهنان را خبر
کنند و نیز در عرب چون کسی که در وادی نزول کردی در آن وادی فریاد کشیدی الوادی من سفهاء
قومه برآوردی آنکه انجا بودی التجا نمودی و نفع گرفتن جن و انس آنست که میان قوم خویش فخر
کنند که آدمیان از ما نفع میگیرند و نیک از ما می برند و نیز بعضی آدمیان جنیان را سر ما خویش خط
بر ساندی بآواز ما دلکش محظوظ و بهره مند گردانید فرستادیم ما مهلتی را که تعیین کرده بودی
بقیامت آمدیم و بجزا و سزا رسیدیم قال النار مثویکم خالدین فیها
الا ما شاء الله قال یعنی یقول است بر طریق نفخ فی الصور و مخاطب برین خطاب
جنیان کافر و آدمیان اند که متابعت ایشان ورزیده و موافقت ایشان گزیده اند و جمله مستانفه
است جواب کسی که گفت ما یقول الله لهم حین یقولون ذلک فقیل قال النار مثویکم خالدین فیها الا
ما شاء الله یعنی اینست بگوید خدای آتش جای شماست در حال که در و جاوید باشید مگر آنچه خدای
خواسته است آنرا از مدت دین او از مدت آخرت پیش از آنکه در دوزخ درآیند و بعضی گویند مگر آنچه خواهد
که آتش در زمهریر برد و او جای ان سرد است که غایت سردی آن بنا رند جدا شود تا آنکه از روی
آتش کنند پس ایشان را باز از زمهریر در آتش افکنند و بعضی گویند مگر آنچه خدا خواهد از عذابی
دیگر غیر از آتش بهر عذابی که باشد ان ربک حکیم علیم• اینجمله تذییل است و
تاکید جمله از جهت آنکه ایراد ثنا باری بر وجه و کادت و استوا ای است یعنی اینست بدرستی
پروردگار تو حکیم است همه کردار ایشان که باید و هم گفتار او چنانست که شاید داناست هر جزای
داند جزا و سزاء آن تواند وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا
بما کانوا یکسبون• اینجمله معترضه است برای نکوهش ظالمان و سرزنش کافران
یعنی اینست و چنانچه مسلط گردانیدیم جنیان را بر انسی کفار که ایشان را وسوسه کردند و بر گمراهی
آوردند و سخنان ناحق گفتند و از ایشان طاعت جستند همچنان اولی گردانیدیم بعضی ظالمان را بر بعضی

وما ربك بغافل عما يعملون تعملون بر صیغهٔ غیبت و خطاب خوانده‌اند
و معنی بر حسب آن دانند آنجمله تذییل است معنی اینست و نیست خدا غافل از آنچه شما میکنید و از دمی
و قدمی که میزنید یا از آنچه ایشان میگفتند و از دمی و قدمی که میزنند علی حسب اختلاف القراتین عملهای
شما با ایشان داوند و درجات دادن بر قدر آن توانند **وربك الغني ذو الرحمة**
چون در آیهٔ سابق بیان کرد که خدای از عملهای مردمان غافل نبود و بر همه کار ایشان از آشکارا و نهان
آگاه باشد عصیان ایشان داند و اهلاک ایشان تواند گمان رود که ایشان هلاک خواهند گشت
و لفنای خواهند پیوست پس در لقاء ایشان باستحقاق فنا و افنا گمان حاجت بر ایشان افتد دفع این
و هم کرد آنجمله را بر وجه تکمیل آورد معنی اینست و پروردگار تو غنی است بی نیاز است از ایشان حاجتی
بر ایشان ندارد خداوند رحمت است از جهة رحمت هلاک نمیکند نه اینکه از سبب حاجت باقی می‌دارد
ان يشأ يذهبكم ويستخلف من بعدكم ما يشاء كما
انشأكم من ذرية قوم آخرين یذهبکم جزا شرط است کاف در کما
انشأکم مصدر محذوف است ای یستخلف من بعدکم ما یشاء استخلافا مثل انشاءکم من ذریة قوم آخرین و
ما متعلق دو خویش عطف است بر یذهبکم تعلیل غنا پروردگار است دلیل بی نیازی کردگار است معنی اینست
اگر خواهد شما را از جهان ببرد و از میان بردارد و بجای دیگر آنرا آرد و خلیفه ساخته است بنشاند پس
شما آنچه خواهد و بجای شما پیدا آرد چنانچه پیدا کرده است شما را از ذریهٔ دیگر مردمان و خلیفه ساخته است شما را
از پیشینیان در تفسیر آورده بعد و هر چیزی که قرآن است قومی بهلاک پیوسته دیگران بجای ایشان پیدا
کنند **انما توعدون لآت** ما موصول است اسم ان واقع شده کتابت او بر طرق
ما کافه در مصحف بر خلاف قیاس آمده خطان لا یقاسان خط العروض و خط القرآن جمله از جهة رد انکار
منکران قیامت است که میگویند من یاب خفقات و لیس مات آنجمله نیز تکمیل است چه از توصیف بر جهت انتفاء
عمل بوعدها ابد و خلاف وعید از رحمت نماید لیکن حکمت مقتضی تحقیق آنست آنچه وعده کرده اید بیاید
خلف آن نشاید معنی اینست هر آینه آنچه وعده کرده شده اید واقع خواهد گشت بر اقتضاء حکمت بحصول

خواهد پیوست **وما انتم بمعجزين** ای وما انتم بفائتین العذاب من اعجزه اذا فاته
افات معنی اینست و نه شما فوت شونده از عذاب که چون عذاب شما را بجوید بیابد و چون از و
گریزید در نیابد **قل يا قوم اعملوا على مكانتكم اني عامل**
فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار آنجمله کرده
است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مصدر است مکانتکم بر صیغهٔ مفرد و جمع بالف و تاء و تکون بصیغه
تذکیر و تانیث خوانند و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند من استفهامیه است در محل مفعول
از باب تعلیق علم استفهام آمده یا موصوله است از جهة مفعول است علم در محل نصب واقع شده جمله تکون
له عاقبة الدار صله من موصوله است یا خبر من استفهامیه است ای الذی او اینا تکون له عاقبة الدار
قوم باآنچه بعد اوست مقول قال است و چون امر مخاطبان بعمل بعامل بودن امر ملوح بود بتقدیم ملوح و
هل انت مکانتک تاکید جمله و فضل او سابغ نمود معنی اینست بگوای محمد قوم من کار کنید بر قدر قوت
و طاقت خویش آنقدر که توانند بدرستی من عمل کننده بودم طاعت خدای زننده ام پس سرانجام خواهید
دانست عاقبت دار کرا سود و سرانجام کار کرا باشد **انه لا يفلح الظالمون** ضمیر
شان اسم ان است لا یفلح الظالمون خبر است جمله تذییلست متضمن تهدید و وعید سابق ملوح بر انتفاء فلاح
ظالمان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابغ نمود معنی اینست بدرستی شان اینست رستگار نشوند ظالمان
و فلاح نیابند از حق تجاوز کنندگان **وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث**
والانعام نصيبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا
لشركائنا فما كان لشركائهم فلا يصل الى الله
وما كان لله فهو يصل الى شركائهم بزعمهم بفتح زا و الضم
خوانند و معنی یکی دانند گروه اهل جاهلیت چون کشت میبافتند با نتاج اصنام کمی بر داشتند
ایشان برای جنایت کرده اند در مهمان داشتن اضیاف و طعام مساکین و فقرا خرج میکردند و از آن
خود نمیخوردند و آنچه حصهٔ شرکاء میکردند حاصل آنرا بخادمان بتخانها و امثال آن در خرج می‌آوردند اگر

در قسمی برای خدا نصب کرده اند چیزی افزودی و زیادت و فاره‌ی نمودی آنرا اخذ میکردند و در قسم الهه
خویش می افزودند و اگر در قسم الهه ایشان افزودگی پیدا شدی و کنت بوفا کامل آمدی مستقیم میداشتند
و بیرون آن سوی قسم خدای دلی نمی بداشتند و اگر وقت دادن آب از قسم الهه باطل است جانب قسمی
الهه باطله ایشان روان میشد بر باز داشتن آن دل نمیگماشتند و میگفتند که خدای خداوند غنا است
محتاج نیست و ایشان فقیر اند و همچنین اگر در قسم الهه باطله مرده زادی حالی عظیم می پنداشتند و دل بر
ناخوشی میگماشتند و نمی خوردند و اگر در قسم خدای مرده زادی منفعت نمی شدند و آنرا میخوردند و میگفتند
که خدای غنی است محتاج نبود و غیر او فقیر و محتاج باشد در آیات وجعلوا لله شرکاء الجن واقسموا بالله جهد
ایمانهم شکایت از افعال قبیحه مشرکان بود و این آیه شکایت یک قسمی از اقسام است بر طریق ذکر خاص و عام
است منفصل است بر آن آیت جمل میان معترضه است چنانچه بالا گذشته و وجه اغراض هر یکی در ذیل آن تحریر
پیوست معنی اینست و میگردانیدند نصیبی برای خدا از آنچه خدای عزوجل از کشت مویشی آفریده از
نتایج و منافع پیدا کردانیده و بگمان خویش میگفتند این حصه مر خدا راست و این نصیب الهه ماست پس آنچه
شرکاء ایشان راست افزاید در حصه خدای نباید و آنچه در حصه خدای بیفزاید در حصه شرکاء ایشان
برسد ساء ما یحکمون ما نکره منصوب است مع ضمیر ساء مخصوص بذم محذوف است ای ساء
حکما یحکمونه هذا الحکم انجمله تذییل است معنی اینست بد حکمی است که حکم میکنند کافران این حکمی که واقع است از
ایشان وکذلک زین لکثیر من المشرکین قتل
اولادهم شرکاؤهم روایت کرده اند مشرکان دختران را از جهت حیا در حالت
دفن میکردند و بدروغ امرنا الله بذلک میگفتند و بعضی از ایشان نذر میکردند و الزام مینمودند که
اگر مارا چندین پسر شود آخرین را ذبح کنیم و برای قربانی معین سازیم چنانچه گویند که عبد المطلب جد
پیغامبر علیه السلام نذر کرد ده هم پسر را کنم عبد الله پدر پیغامبر دهم پسر بود ذبح او بر حکم نذر اقدام نمود
اقارب جمع شدند بذبح شتران آوردند بدل آن صد شتر ذبح کرد و در قربانی آورد این آیه تلمیح این قصه
است بر قرات زین بصیغه فعل مجهول قتل برفع مفعول ما لم یسم فاعله است و شرکاؤهم بجر مضاف الیه

باضافت مصدر سوی فاعل اولادهم مفعول آمده میان مضاف و مضاف الیه بسبیل شد و فاصل شده
چه فصل میان مضاف و مضاف الیه در کلام عرب بغیر ظرف جز در ضرورت شعر نیامده چنانکه فزججتها
بمزجة زج القلوص ابی مزاده و در غیر شعر شاذ چون قعود و استخود منافی مصاحبت نباشد و بر قرات جمهور
اولادهم و رفع شرکاؤهم باضافت مصدر سوی مفعول باشد و کذلک بر هر دو تقدیر صفت مصدر محذوف
دارند کلام بتقدیر تزیینا مثل تزیین تقسیم المال و بحرثه کما زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم
والجمله عطف است بر جمله وجعلوا لله مما ذرا الی آخر و جمله زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم
ست نفقه بود در جواب مشرکین را معنی اینست چنانچه آراسته شده است بسیاری از مشرکان کشتن
فرزندان و ذبح کردن ایشان بنام بتان لیردوهم ولیلبسوا علیهم
دینهم لام لیردوهم بر زین بر صیغه معروف متعلق است بزین مذکور و بر قرات متعلق است بزین بر او
ای زین القتل لیهلکوا المتولین بالقتل والولاد والاقدام علی الملق والقایلین بالجرب معنی
اینست آراسته بر ایشان قتل اولاد را حلال کنند مقتولان را بتلف قاتلان را بجزا واسف برین
طریق در دین زیان کنند و تا بر ایشان دین ایشان را بپوشند و غیر دین را بنامیزند و مر ایشان
مخلط کردانیده تا در ورطه شرک و کفر رسانند بر وجهی بر ایشان مثلا کر دانند روایت کرده اند که ایشان
دین اسماعیل علیه السلام داشتند و همت بر محافظت آن میگماشتند برین ابتداعات و افترات در دین
اسماعیل بر ایشان پوشیده گشت و با اختلاط و اشتباه پوشیده شد در نظر ایشان آراسته بود که در دین
اسماعیل علیه السلام ولو شاء الله ما فعلوه انجمله معترضه است معنی اینست
و اگر خدای خواستی که ایشان این کار نکنند و دین خویش را در اشتباه نمی افکنند لیکن چون خدای خواسته
بود اختیار آن از ایشان روی نمود این آیه در بطلان مذهب معتزله صریح بود و لو دان حسن و قبح و خیر و
شر متعلق بارادت حق ثابت شود فذرهم وما یفترون فا سببیه است
ترتیب است بر زین لکثیر من المشرکین وما یفترون عطف است بر ضمیر منصوب در ذرهم معنی اینست پس بگذار
کافران را و افترای ایشان را تا هنگام حشر ایشان آید و بوعده شر ایشان روی نماید وقالوا هذه

قرأت صیغه مجهول

قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

روایت کرده که بنی ربیع و مضر و افنا عرب دختران را زنده میکردند مگر بنی کنانه و بعضی عرب نذر کشتن پسران معین میکردند چنانچه بالا گذشت این تقریر مضمون آیت قد ضلوا تبدیل است و ما کانوا مهتدین عطف است بر وی معنی اینست بدرستی زیان زده گشتند و خاسر شدند کسانیکه فرزندان خود را بنادانی کشتند و آنچه روزی کرده است خدای ایشان را از رزق حلال حرام گردانیدند و این تحریم را بر خدا بر بستند افترا کردند و دروغ نابوده گفتند بدرستی گمراه گشتند و نبوده اند از کسانیکه راه راست یابند و طریق خود را یابند لایق اهتدا بود و درین کار سعی نمودند در تفسیر آورده مردی به پیش پیغامبر علیه السلام آمد و در نظر مبارک بیرونی در آمد ساعتی ایستاد گریه و زاری بنیاد نهاد پیغامبر علیه السلام پاسخ داد در جاهلیت گناهی کرده ام و جریمه در وجود آورده ام این مسلمان گشتم و دین اسلام پذیرفتم میترسم که عفو نشود و وبال آن از من نرود پس از قومی بود یکی دختران را میکشتند و در این جریمه عظیمه میرفتند در خانه من دختری مولوده گشت زنده اند تا آنکه ببلاغت پیوست بکمال شهرت یافت تا آنکه کسی بخطبه او شتافت خطبه او مرا رحمت آورد دل من قصد کشتن او کرد و جهی گفتم که او را پیش شوهر دارم نتوانستم کفار را بشوهری بسپارم از مادر او این سر او نهفتم و او را بر وجه حیله گفتم من میخواهم برای زیارت اقربا خویش در آن قبیله بروم و این دختر را برابر خویش ببرم و مادران بگمان مرا نهفت قصد کشتن او او رسو را ز ... بعهود و مواثیق بسیار منع کرد بر اعتماد مواثیق و عهود دل بر روان کردن گماشت و دختر را چنانچه در ضیافت معتاد است گذاشت از پیش او روان شدم و دختر را برابر روان کردم تا آنکه دختر مذکور بر وجه سلکی میخواهی مرا در چاه افکنی مهربان در دل گذشت زمانی ازین قصد باز گشت از جهت وسوسه شیطان در خاطر آمد دل وسوسه او را بپذیرفت دختر دست پای مرا گرفت عجز و زاری میکرد و دل مرا بر مهربانی و شفقت می آورد تا آنکه سخنان مادر یاد دو مانید ندا یا ابت لا تفضح امانة امی بگوش میرسانید متردد و متامل گشتم و نظر در چاه و راه کردن گرفتم تا آنکه شیطان غالب آمد

مهر از دل برکندم و او را در چاه افکندم و او یا ابت فریاد میکرد و مرا بزبان حزین از چاه می آورد تا آنکه مرد و جان بملک الموت سپرد پیغامبر علیه السلام و یاران گریه کردند و دل بافسوس و دریغ آوردند پیغامبر علیه السلام فرمود لو امرت ان عاقبت احدا بما فعل فی الجاهلیة اما فضلک بما فعلت الاسلام عقوبت نمیکرد و این آیه دلیل است بر آنکه عمل بغیر علم سفه باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی این نکوهیده و عمل بغیر علم از ایشان نه پسندد چنانچه جای دیگر گفت و لا تقف ما لیس لک به علم و این سخن منع عمل ظن میکند و در ورطه رد قیاس و خبر واحد و سایر دلایل ظنیه می افکند مگر آنکه ظن غالب را در حکم علم دارند و راجح را در حکم متیقن پندارند و نفع عمل را بغیر علم حمل بر نفی عمل ایشان که وهم کنند و بر نفی اتباع شکوک و موهوم محمول گویند

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ

این جمله عطف است بر جمله و هو الذی انزل من السماء ماء عطف شد بر شیء که درین هر دو ذکر معاش است و جمله سابق و هو الذی انشاکم در ذکر مبدا بود و در مقالت مشرکان که ایشان بعض حرث و انعام را ممنوع میگفتند و حرام میدانستند و آنچه در شکمهای انعام است آنرا تفصیل قایل میشدند و مردان حلال میگفتند بر زنان حرام میدانستند آورد این آیه و بدانچه معطوف گشت برین ذکر کرد و بکلوا من ثمره اذا اثمر و بکلوا مما رزقکم الله و دیا باحت و اثبات کرد تحریمی که در انعام و در ما فی بطون هذه الانعام است نیست کردن آنکه بسوی خدا نسبت محض افتراست معنی اینست و او کسی است که ایشان کرده است بوستانها مقفه و غیر مقفه پیدا آورده است بوستانها مقفه آنست که شاخها آنرا بچوبها بردارند و بران چوبها چوبها دیگر دارند تا شاخها آن بوستانها در بین نهفته و میوه آن خاک آلوده نشود و بعضی گویند مقفا آنست که شاخهای او بلند و استوار بود و همچو متقفان بر زمین نمی افتند و بعضی گویند معروشات نهاد کرده مردمان که تعهد آن میکنند و فرود آن شاخها تکیه میدارند بیخ آن میزنند و غیر آن مجوزند غیر معروشات آنچه در بیابانها و کوهها پیدا گشته و بغیر کاشتن رسته

وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ

اکله بضم کاف و سکون کاف خوانند و معنی یکی است و النخل عطف است بر جنات ای انشا النخل و الزرع است و مختلفا اکله جمله معلله است

زیرا که اختلاف ثمار و حبوب و ضمیر اکله عاید بر نخل و زرع است برا و ایل کل واحد منهما **یعنی** اینست و در خت خرما و کشتها در حال که مقدرست کونا کون بودن میوه و حبوب آن بیدا اوردو رنگ و بو و مزه و صورت و شکل آن مختلف کرد

وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ عطف است بر جنات و متشابها حال است از رمان ای انشأ الزیتون والرمان حال کونه متشابها و ضمیر متشابه **یعنی** اینست زیتون را بیدا اورد و انار را بدر کرد در حال که متشابه است در رنگ و صورت بهمانند و بعضی با خلاف آن در می باید

كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ متعلق است بما قبل بتقدیر و قال یا قایل چنانچه در قد علم کل اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله گفته اند و ضمیر بر نخله زیتون و رمان است بتاویل مذکور **یعنی** اینست بخورید از زمین آنچه ذکر کردیم چون میوه آرد نه از درختی که میوه ندارند **سوال** همه دانند خوردن میوه پیش از میوه دار شدن نبود قید اذا اثمر را چه فایده باشد **جواب** همه دانند خوردن او تکمیل است و دفع ابهام انکه کسی گمان برد که خوردن میوه او بجز د میوه دار شدن نبود و قوف تمام و کمال باشد و جمع این وهم کرد قید را بر وجه تکمیل آورد

وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ حصاده بکسر حا و رفع او خوانند معنی یکی دانند و اینجمله عطف است بر انشائیه سابق **یعنی** اینست ثمر او بخورید و حقی که واجب است در روز دن میوه درون کشت بدهید هنگام نزول آیه در ثمار و حبوب حقی لازم بود که در روز حصار بیرون می آوردند میان فقرا قسمت میکردند بعد آن منسوخ شده و بجای آن وجوب عشر آمده

وَلَا تُسْرِفُوا عطف است بر انشاءات سابقه **یعنی** اینست و اسراف مکنید یعنی با زهید منفعت دین و دنیا در غیر محل مانکنید و بعضی گویند از حد تجاوز مکنید یعنی چندان مدهید که خود محتاج شوید سوال کردید چنانچه جای دیگر گفت ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا **روایت** کرده اند ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه نخلستانی داشت یکی روز یک بار درخت خرما را ببرید و بمردمان دادی و برای خانه و فرزندان دختر ننهاد ولا تسرفوا در شان او نازل گشت و نهی مذکور بود و نیو ست

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ اینجمله تذییل است **یعنی** اینست و چون جمله ولا تسرفوا ملوح سوی مضمون جمله بود مقدم ملوح تاکید جمله سابق نمود **یعنی** اینست بدرستی که مسرفان را دوست ندارد و در چیز دوستی بها ر د و میں

الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا حموله و فرشا عطف است بر جنات و من الانعام حال است از حموله نکره ذو الحال مقدم شده میان حرف عطف و معطوف فصل بجار و مجرور آمده چنانچه در ضربت یوما علی السطح بکرا بتقدیر من بیانیه است و تواند بود من تبعیض بود و من الانعام عطف باشد بر جنات و حموله و فرشا حموله الانعام کبار که صالح است برای بار دوان جمع است بر وزن مفعول لا واحد له من لفظه و فرش انعام صغار که لایق بار و نباشند چون گوسفندان و شتر بچگان و گوساله کان که زمین فرش است معنی گستردنی اینجا بمعنی مفروش آمده از جهت نزدیک بودن بزمین گفته بمفروش شده و تواند بود که از فرش انعامی که برای ذبح در زمین انداخته مراد دارند و از جهت اتصال بزمین همچو مفروش شده اند **یعنی** اینست پیدا آوردن انعام بار کشنده و سواری برنده و حیوانات صغار و حیوانات خورد کسی که نزدیک زمین اند و از جهت نزدیکی زمین بفرش میمانند

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اینجمله محمول است بتقدیر قلنا ای قلنا کلوا مما رزقکم الله ولا تتبعوا عطف است بر وصیلت و گفتیم آنچه روزی کرده است خدای عز وجل شما را بخورید و گامهای شیطان ابلیس روی مکنید در راهی که میبرد مروید بمتابعت او گمراه مشوید

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ اینجمله تعلیل است برای نهی سابق و دلیل است چون جمله ولا تتبعوا خطوات الشیطان ملوح بعداوت او بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود **یعنی** اینست بدرستی شیطان مر شما را دشمنی پیدا است همیشه در عداوت با شماست عداوت ظاهر دارد شغل متابعت دشمن جانب چند دارند

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ معز بسکون عین و فتح عین خوانند و معنی یکی دانند ثمانیة ازواج بدل است از حموله و فرشا از محل من الانعام من الضان اثنین حال است از زجاج بدل او مفعول وارد و الی رتو انشا بود و من المعز اثنین عطف است بر او استفهام در

ج

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي علم ره نمائی کردن و نشان راه گفتن گمراه کردن و از راه بردن

الظَّالِمِينَ این جمله تذییل است جمله فمن اظلم تا آخر را و مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تا کید جمله سابق

نمود **معنی** اینست بدرستی خدای نماید ظالمانی را که موت ایشان بر کفر خواسته و ایمان با ارادت نه شده بود

قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ

فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ این جمله دیگر است از جملها

که بر وجه استیناف بقل مصدر است یکون بر صیغه تانیث و تذکیر و میتة برفع و نصب خوانند میتة برفع

اسم یکون و بنصب خبر او دانند **روایت** کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم با مالک بن حموس لمحاربه در آمد

و بحجت بروی غالب آمد مالک بن عوف چون حجت گفتن جمید از پیغامبر علیه السلام پرسید در بحیره و سائبه

و وصیله و حامی که بزرگان ما حرام گفته اند توجه میکوئی و در قصه انعام کدام حکم میجوئی آیة قل لا اجد تا

آخر نازل گشت و این نظم بود و بیوت لا ان یکون میتة مستثنی مفرغ است ای لا اجد محرما فی وقت الا وقت

کون الطعوم میتة او دما مسفوحا الی آخره او دما عطف است بر میتة و بر قرائت رفع در میتة منصوب بفعل

محذوف بود ای او یطعم دما مسفوحا او لحم خنزیر و جمله فانه رجس تعلیل است او فسقا عطف است بر منصوب

ما سابق لغیر الله به مفعول ما لم یسم فاعله است مر اهل بتضمین ذکر جمله اهل لغیر الله به صفت است مر فسقا

معنی اینست بگوای محمد نمی یابم در آنچه بر من وحی آمده حرام بر خورنده که بخورد مگر آنکه مردار یا خون ریخته

شده یا گوشت خوک باشد زیرا چه هر یکی ازین سه رجس است در شرع و طبع نجس است یا باشد فسقی یعنی مذبوحی که

آواز برآوردن و ذکر کردن مر غیر خدا برا در ذبح او القاع کرده شده و ذبح او بنام غیر خدای عز و جل

آمده حقیقه چنانچه بنام اللات والعزی و مانند آن با حکما فاقی ست ملت کفر مقام ذکر بتان **سوال** مذبوح

مسلم که متروک التسمیة است عامدا و سباع مذبوح نذکر اسم الله علیه حرام بود و آن غیر چهار چیز مذکور باشد حصر

مذکور چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید **جواب** حصر حقیقی نیست تا سوال وارد شود بلکه حصر اضافی

بر نسبت بحیره و سائبه و وصیله بر وجه قلب جای رد اعتقاد کافران باشد که ایشان بحیره و سائبه و وصیله

و حامی را حرام میدارند و میتة و دم و لحم خنزیر و آنچه بنام بتان ذبح کرده اند حرام نمی پندارند برین وجه

سوال وارد نشود و بوجود محرمات دیگر اشکال نبود **سوال** جمله یطعمه را ذکر طاعم برای چه آورد ذکر او

ذکر چه فایده دارد **جواب** ذکر یطعمه بعد ذکر طاعم دلالت میکند بر یقین که منظور در تحریم **سوال** قل لا

اجد فیما اوحی نفی وجدان است نفی وجود نمی آید و مقصود درین محل نفی وجود میباید نفی وجدان چرا

کرد لیس فیما اوحی الی محرم آنچه وحی شده از غیر صاحب وی نفی وجود نبود اما چرا نیاورد **جواب** نفی

وجدان الی وحی شده از غیر صاحب وحی نفی وجود نبود اما نفی وجدان از صاحب وحی نفی وجود بود نفی وجدان

آورد تا کنایت از نفی وجود باشد اذا الکنایة ابلغ من التصریح والتلویح اولی من التصریح یا یافتن چیزی

چیزی را کلف را آموزی که بر وی وحی شده مستلزم نابودن اوست اینکه ادب آنست که اگر چه متیقن باشد

بر صورت ظن بیارند و از جهت احتیاط در معوض قطع نیارد چنانچه در مالی لا ادری اری الهدهد ام کان

من الغائبین گفته اند که سلیمان علیه السلام یقین میدانست که هدهد غایب است مع ذلک نفی

رویت خویش کرد و در بیان غیبت او ام منقطعه که کلمه شک است آورد **فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ**

بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ من شرطیه است مرفوع

المحل بر ابتدا است محمول بر حذف خبر و جزا است ای فمن اضطر غیر باغ ولا عاد یغفر الله له و یرحمه لان

ربک غفور رحیم و جمله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد یغفر الله له و یرحمه لان ربک غفور معترضه است برای

بیان حکم مضطر **معنی** اینست پس هر که مضطر شود و از جهت خوف هلاک ملجی گردد بر قدر صورت بخورد

در حال که غیر تجاوز کننده است پس بدرستی پروردگار تو آمرزنده است خطا یا امرزد رحمت کننده است

عطا بخشد صفت مغفرت و رحمت کنایت است از حصول فعل امرزیدن و بخشیدن و بر حیض سابق

مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود درین اشارتست بسوی

ابو یوسف رحمه الله که کل این محرمات در وقت اضطرار مباح میگردد بلکه بر وجه رخصت رفع اثم میشود چون

اجرا کلمه کفر در وقت اکراه با بقا حرمت رخص می باشد ابو حنیفه رضی الله عنه با کشتن آن تحریم که در آیة

وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه مذکور است منسک کرده و محرمات مذکور در وقت اضطرار

تحریم باباحت آورده لیکن در حق غیر مضطر حرام است مباح کردانیدن او را غفران نام کرد چنانچه دو رکعت
نماز مسافر را اگرچه در حق او اصل فرض است ظهر و فجر او برابر باعتبار آنکه در حق مقیم فریضه چهار رکعت
است اسم رخصت اسقاط ورد **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي**
ظُفُرٍ علی الذین متعلق حرمنا ست و اینجمله قصه اهل کتاب است و بالا قصه مشرکان بود و این فعلیه عطف
بر فعلیات سابق و میان ایشان جامع حامی است معنی اینست و بر کسانیکه یهود شدند و ملت جهودی
ورزیدند هر چه از پرندگان و دواب خداوند ناخن است حرام کردانیدیم و از انعام حل طیبات ساختیم
وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا
حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا عطف است بر فعلیه سابقه معنی اینست و از گاوان و گوسپندان
حرام کردانیده ایم بر ایشان چربیهای آن مگر چربیها که مشتمل است بر پشتها آن که آن در حکم گوشت بود
خالق ناخوردن گوشت بود آن جانب نبود **أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ**
حوایا جمع حویه است چنانکه خطایا جمع خطیه معطوف است احتمال دارد که معطوف بر مباح بود چه نجم محرم نیست
هجو کرده بهمه بلکه مختلط بعیر است و تواند بود که عطف بر محرم بود و او برای منع خلق باشند ذو الطبع
نحو جالس الحسن او ابن سیرین معنی اینست یا چربیها که باستخوان آمیخته **ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ**
بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ذلک مفعول دوم است مر جزیناهم و جمله تذییل است
بر جمله و انا لصادقون بعد اخبار بجا آکندیت است از محقق وقوع جزا که دعوی صدق مخبر مستلزم است
تحقق وقوع مخبر به جمله با مؤکد بتوا کید او آورد و انکار فکر آن جزا کرد معنی اینست از تحریم طیبات مذکور
و منع نعمتها مسطور جزا داده ایم ایشانرا بر آن ساعی کشتن و ظالم بودن ایشان بدرستیکه ما اینه راست
گویان و راستکاریم خبر جزا دادن براستی میکنیم **فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو**
رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ
فا سببیت است و جمله و لا یرد باسه عطف است بر جمله ربکم ذو رحمة واسعة و این هر دو جمله مقول قل است و جمله
قال با متعلقات خود مشتمل بر شرطیه است آنکه سابق جزا بغی و ظلم ایشان بجریان نعیم و تحریم طیبات در دنیا

بود درین آیه که با سعت رحمت باس ایشان او ردیاس خدا بیان فرمود معنی اینست پس اگر ترا ای محمد تکذیب
کنند و در جریمه رحمت رحمت خدا ممسک نشوند مگر پروردگار شما خداوند رحمت برای رد عذاب
مغوی است چه رد کرده نشود عذاب او در آخرت از گروهی که گنهکارانند و عقد اسعت رحمت آورد
در حق کافران سودمند نشاند **سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ**
اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ
جمله مستانفه است در جواب ماذا یقولون حین یواخذون بالاشراک و جمله شرطیه است یعنی لو شاء الله عدم
ما اشرکنا تا آخر مقول یقول است معنی اینست زود باشد مشرکان در صدد اشراک خویش بگویند
و نقض ناپسندیده جویند که اگر خدای خواستی ما و پدران ما شرک نکردیمی و نه هیچ چیزی را بر
خویش بتحریم نفی نمی آوردیم و ظاهر است که دین مقرر ناپسندیده و بهانه ناگوینده است که مشیت خدای
افعال اختیار ایشانرا جبر نبود [illegible] باختیار و کسب ایشان باشد و بعد تحقق اختیار معصیت و
آن تعلق مشیت و ارادت عذر نبود و بهانه نشود **كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ**
قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا اینجمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر و وعید کافران چنانچه
ترا تکذیب میکنند پیغامبرانی که از ایشان بوده اند تکذیب کرده اند تا آنکه باس ما را چشیدند و عذاب
ما را دیدند **قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ**
إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ اینجمله مستانفه است چنانچه گویند پیغامبر
گفت ماذا اقول لهم فقیل قل هل عندکم من علم و جمله تتبعون با جمله که معطوف بروست تذییل است که
اثبات اتباع ظن گوینده توکید انکار علم بود و جمله که متضمن تاکید است تذییل باشد معنی اینست بگوی
محمد مر ایشانرا آیا هست که نزدیک شما علمی که دارید پس علم را برای ما بیرون آرید نباید شما مگر گمان بر
بی تحقیق سخن گوینده **قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** اینجمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف
مفعول مصدر است فا در فلله سببیت جمله که بعد اوست مقول قل است چه در آنکه سابق بیان بطلان حجت
ایشان بود و آن سبب است برای اینکه مر خدا برا است حجت بالغه دانند و او را بصفت [illegible]

که ان بهتر است و معاملتی که آن نیکوتر است از محافظت و منفعت نمودن در زیاده شدن و افزودن

اینست از استثنا احسن لازم آید که هرچه احسن است در حکم صدر و لعل باشد پس حسن نیز داخل نهی موصوف

بود سوال احسن و حسن که از احسن فروتر و کمتر است بضرورت باشد باختیار مضرت در حکم حرام دارند و اختیار

او اولیٰ وکم و بیش قبیح پندارند **وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ** معطوف است بر

امر و نهی سابق معنی اینست و برکت عدل تمام پیمانه در پیمودن و راست کننده ترازو را در سنجیدن **لَا**

نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا این جمله مستانفه است جوابی که کسی سوال کرد تا یضیع لو لم تعلم

بالزیاده و النقصان فقیل لا نکلف نفسا الا وسعها این جمله تکمیل است برای دفع وهم زیاده برای دفع وهم

و نقصان بغیر قصد و اختیار در اهتمام و کوشش عدل در کار الطرفین امر بود اما ولی و وصی و قاضی در

حق یتیم اختیار حسن معنی اینست تکلیف نکنیم ما هیچ نفسی مکلف را مگر بر آن قدر که در قوت و قدرت بود و بر آن

اندازه که وسع و طاقت باشد **وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ**

اذا برای شرط است فاعدلوا جزاء او است و این شرطیه است بر آن و آن سابق زیرا که چون جزاء شرط آن

باشد شرطیه آن نیز بود معنی اینست و چون سخنی بگوئید و در گواهی یا در حکم یا در اقرار و انکار پس در سخن

راستی و درستی جوئید و اگر آنکس که سخن در شان او میگوئید و ظهور نقصان او میجوئید خداوند قرابتی باشند و

خویش و ند قریب بشنود حسن باید گفت و در صدق باید سفت اگرچه چیزی از دست تو او و پدر یا پسر را

زیان شود **وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ** جار مجرور متعلق است با وفوا تقدیم او از جهت

اهتمام است مناط امر را یاد از می فطرت عهد خداست معنی اینست و بعهد خدا وفا کنید و خود را در ورطه عهد

شکستن نیفکنید **ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** تذکرون در اصل

تتذکرون بود قرات او تخفیف دال و حذف تا و تشدید او با دال تا دوم بدال و ادغام او خوانند

معنی بر حسب آن دانند لعلکم تذکرون بمعنی لکی تذکروا متعلق است بوصیکم ذلکم اشارت است بر تکالیف مذکوره

و اوامر و نواهی مسطوره و این جمله تکالیف ان ای مخاطبان وصیت کرده است شما را بدان خدای شما و پند داده

تا آنچه جنابچه ی الاکنند و بیان آن بر من گفته پند گیرند و نصیحت بپذیرند **وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي**

مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وان بتشدید نون با فتح همزه و کسر او و تخفیف نون با فتح همزه خوانند

بر قرات تخفیف مخفف از مشدد و حذف ضمیر شان دانند و آنرا همچو بر ضمیر به در ذلکم وصیکم به یا بر

ما حرم معطوف دارند و بر قرات کسر همزه جمله معترضه بود برای مدح دین اسلام و ایما اتباع او باشد و هذا

صراطی برای تعظیم مضاف از قبیل نافة الله و بیت الله دارند مستقیما حال است از معنی اشارت بر طریق هذا

بعلی شیخا پندارند معنی اینست و بدرستی که دین یعنی دین اسلام راه منست یعنی راهی است که من پیدا آورده ام

بسوی درختان موصل ساخته ام بسوی رضوان اشارت میکنم بسوی او در حالیکه راست و درست بود در وی

هیچ کجی و خللی نباشد با هر دینی که مقابل کنند راجح آید و در نظر عقل هرچند که در تامل افزایند راستی و

زیاده نماید بدیر سرک و جهه حسن او اما ز ذرته نظران پس چون دین اسلام راه مستقیم است پس روی او کنید

و متابعت او ورزید **وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ**

فتفرق بحذف تا جواب نهی با فا آمده باضمار اله منصوب شده جمله و لا تتبعوا السبل عطف است بر فاتبعوه

معنی اینست و پس روی مکنید راههای مختلف را یعنی سبل کافران چون راه جهودان و ترسایان و آتش

و بت پرستان و مانند ان مذاهب بدعت را چون مجسمه و مشبهه و معطله و امثال ان پس که پراکنده کنند و

کرداند شما را از راه خدای یعنی از دین اسلام و طریقه پیغامبر علیه السلام روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله

علیه و سلم خطی راست کشید و گفت راه راست است بعده راست و چپ آن خطها دیگر کشید گفت گمراهی

گمراهی و طرق فساد و تباهی است در هر روی که ازین راهها است شیطان موکل است که مردمان را در این راه

میخوانند و در بعض تفاسیر آورده پیغامبر صلی الله علیه و سلم راست و چپ شش خط خط مستقیم کشید و در هر

از آن دوازده مکان خط دیگر پیدا آورد چه شش در دوازده هفتاد و دو شود خطوط مسطوره اشارت

مضمون ستفرق امتی اثنین و سبعین فرقه **ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**

معنی اینست یعنی آنچه ذکر کرده شده است ای مخاطبان وصیت کرده است یعنی پند داده است و امر کرده است

بر آن تا شما منتفی شوید به پرهیزکار کردید ذلکم وصیکم به بسیار از جهت تاکید و مزید اهتمام تکرار لیکن در اول کره

لعلکم تعقلون و کره دوم لعلکم تذکرون و کره سیوم لعلکم تتقون آورد زیرا چه اول کره تفکر است بعد

یعنی بند کردن نفس بعد از آن تقوی ورزیدن **ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ** تماما حال است ای ذا تمام و کمال و تفصیلا

عطف است بر تماما ای مفصلا و هدی و رحمة عطف است بر تفصیل للعلم بلقاء ربهم یومنون متعلق است باتینا

موسی الکتاب برای بیان حکمت معهوده و فواید مقصوده علی متعلق است باتینا موسی بتضمین انزلنا و اتممنا

دارند و الذی احسن موسی است بامحسن مراد می‌دارند چه کنایت مذکور را تمام انعام است و انعام در حق هر نیکو

کاری بود و جمله ثم اتینا بتقدیر قل معطوف بود بر قل تعالوا اتل قل تعالوا اتینا موسی الکتاب یا عطف است

بر وصیکم به طریق التفات از غیبت سوی تکلم **سوال** چون ذلکم مبتدا بود وصیکم به خبر او باشد ابن جمله چون

عطف بر وصیکم دارند معطوف بر خبر پندارند ربط با مبتدا باید و آن از روی ظاهر درست نمی‌آید **جواب**

رابطه را تقدیر کنند معنی چنین بود ذلکم وصیکم ثم اتینا موسی الکتاب المشتمل علی ذلکم **سوال** کرده اند آیات

مذکوره اول توریت است و از مضمون او سابق ترین آیات است ابن عباس گفته این آیات محکم است در هیچ کتاب

نسخ نشده و در شان او نسخ نیامده **سوال** ثم برای تراخی است و ایتا کتاب موسی را متراخی از توصیه مخاطبان

نیست بلکه بزمان بسیار مقدم بود عطف او بر وصی ثم بچه روی نمود **جواب** مخاطبان یوصیکم بنی آدم و توصیه

مذکوره دیرینه است همراه اول انسان هر پیغامبری گفته و در حق هر امتی حجت پیوسته و تواند بود ثم برای

تراخی در مرتبه بود نه برای تراخی در زمان مانند و بعضی تقدیر کنند و کلام یعنی ذلکم وصیکم به ثم قال اتینا

موسی الکتاب المشتمل علیه دارند و بعضی بر خلاف ارتباط مذکور و غیر انتظام سطور روند و جمله ثم اتینا

موسی الکتاب تماما علی الذی احسن را بر جمله و وهبنا له اسحاق و یعقوب گویند صاحب کشاف این قول را

آورده و بدین عبارت فرموده و قیل هو معطوف علی ما تقدم قبل شطر السورة من قول و وهبنا له اسحاق

معطوف گویند صاحب کشاف و یعقوب و این تاقین تاخت از تخفیف است چه محققان بر جمله که بارو جامع

فوی دانند جمله با اگر چه دور باشد عطف بر صواب خوانند کثرت اعتراض حمل میانه را بالی از بلاغت نمکرند

والتعاب انواع بحث در میانه مبنی از کمال قدرت بر کلام پندارند **ع** اینست داده‌ایم موسی را کتاب یعنی

توریة مشتمل بر آیات بینات در حالی که تمام است متصف بکمال و تمام است که این است بر کسی محسن است و محسن مذکور

بذات موسی علیه السلام بر وجه وضع مظهر موضع مضمر یا محسن عام مبین است در حالی که تفصیل است یعنی

بیان است هر چیزی و در حالی که راه دین سبب دین هدی است و در حق مردمان نعمت و رحمت خداست تا ایشان

بلقای پروردگار خویش و جزا و سزا و روز قیامت ایمان آرند و در عطا و بخشش گذارند **وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ** و این جمله معترضه است برای مدح قرآن و تحریض بر اتباع انجیل است یا عطف است

بر اتینا موسی الکتاب عطف اسمیه بر فعلیه استعمال هذا برای قریب است **ع** اینست و این یعنی قرآن کتابی است

از خدای مهربان برکت داده شده متبرک آمده **فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**

فا سببیه است و اتقوا عطف است بر فاتبعوا لعلکم ترحمون یعنی لکی ترحموا متعلق است بفاتبعوه **ع**

اینست پس چون این کتاب را با خیر دانستید پس روی و اتباع احکام او کنید و از خدای و عذاب و عقاب او بپرهیزید

تا مستحق رحمت شوید و متوجه این نعمت گردید **أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ**

ان تقولوا متعلق است بانزلناه بتقدیر لا کما فی قوله یبین الله لکم ان تضلوا ای یبین الله لکم لا

لا تضلوا اینجا نیز تقدیر چنین باشد و هذا کتاب انزلناه لان لا تقولوا ان در وان کنا مخففه

از مثقله است بر کان که از دواخل مبتدا و خبر است در آمده و از جهت فرق میان ان مخففه و نافیه لام در

حرکات آمده **ع** اینست این کتابی است فرستاده‌ایم ما و او را تا نگویید شما فرستاده نشده است کتاب مگر

بر دو طایفه اهل توریة و اهل انجیل پیش از ما بدرستی که هستیم ما از علم و بیان هر آینه غافل شوند کان و توانند

بود که در آن لا تقولوا پندارند بر این توجیه معنی چنین آید این کتابی است فرستاده‌ایم آن را بر شما از جهت آنکه

بگویید نفرستاده است خدای کتابی را مگر بر دو طایفه پیش از ما **أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ** عطف است بر ان تقولوا سابق و اقع بر دو وجه

مذکور **ع** اینست این کتابی است که فرستاده‌ایم آن را در قیامت بگویید تا از جهت کراهت آنکه گویند اگر بر ما

کتاب فرستاده شدی و نزول آن بحصول آمدی هر آینه ما راه یابنده‌تر از اهل توریة و انجیل می‌بودیم و در

او که پیش از ان ایمان نیاورده باشد یا نباشد که در ایمان خویش خیری یعنی خیری که محافظت ایمان کرده بود یعنی ایمان و توبه از کفر اصلی و ارتدادی نفع نکند و ایمان بعلم حکم مشاهده بقوة شرط عینت که بر

حکم یومنون بالغیب شرط بود معتبر نبود و بغضی خبر مذکور در ترکیب فی ایمانها خیرا العبارت از خلاص گویند و از

ایمان ایمان بنفاق مراد دارند و این را درست نه پندارند زیرا چه اصلا ایمان نیاورد و تصدیق تسلیمان نکرده

که اقرار بغیر تصدیق دل ایمان نبود پس منافق بی تصدیق مسلمان نشود معتزله از اجزاء اعمال صالحه مراد دارند و آنرا

داخل ایمان پندارند نزد که ترک اعمال صالح را کفر دانند و مرتکب گناهان کبیره را چون بی توبه بمیرد کافر پندارند

تاویل صحیح انست که ما ذکر کردیم و در طی بیان آوردیم اما توبه از گناه که مشروط بغیب نبود بعد مشاهده پذیر قبول

نبود **قل انتظروا انا منتظرون** الجمله دیگرست از جملهائی که بر وجه استیناف نقل

مصدرست جمله مستانفه است چنانکه گفته که پیغامبر گفت ماذا اقول لهم حین انظروا موتی و هلاکی فقیل قل

انتظروا انا منتظرون و این امر برای تهدیدست متضمن وعیدست مثل اعملوا ما شئتم انا منتظرون تعلیل است

و تاکید و انا ابراز وعید بر وجه وکادت است معنی اینست بگوای محمد مشرکان را که منتظر هلاک تو بودند و در

عداوت با تو اهتمام مینمودند منتظر هلاک تو باشند تا انکه سزاء آن یابند بدرستی ما منتظریم چیزیرا که سزاوار

آن سیدانیم و مستحق آن می پنداریم از موت و فساد در دنیا و عذاب در آخرت منتظر باشید بدرستی ما منتظریم بدانچه

بر شما خواهد شد می نگریم تا از پرده غیب چه گشاید ما را تا شما را چه پیش آید عنقریب در جنگ بدر روسیاه کفار

کشته گشتند مراد ایشان بهلاک و فنا پیوستند **ان الذین فرقوا دینهم** سورت

سابق در ذکر مشرکان بود و این آیت در ذکر اهل کتاب برسید بر وجه استیناف جواب آن سوال شنید و چون

پیغامبر علیه السلام در شان ایمان و اسلام ایشان اهتمام بلیغ داشت و آنرا اهم مقاصد خویش می پنداشت در

تحصیل آن مشقت شدید و عنا و رنج از اهل کتاب میکشید و از کفر کافران تاسف و تحسر مینمود یعنی علامت

انکار مضمون است منهم فی شیء بود از سبب کفران ایشان در معرض مسلمات مستغرب بیانست بظهور علامت

انکار در مضمون آن جمله تنزیل منزل منکر کرد جمله ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شیء

مولد آورد **معنی** اینست بدرستی انانکه دین خویش را تفریق کردند و فرقه فرقه گروه گروه گشتند و چون

یهود و نصاری باختلاف پیوستند و بعضی بجا فرقوا خوانده اند و معنی این بر جمله دانند انانکه جدا شدند از دینی

که بدان مامور بودند و بدین دیگر که مخالف آنست گرویدند **و کانوا شیعا** ای صاروا شیعا

عطف است بر فرقوا دینهم **معنی** اینست و گشتند هفتاد و یک گروه شدند هفتاد و دو گروه مبطل یک گروه محق و

نصاری هفتاد و دو گروه گشتند هفتاد و یک ضال یکی مهتدی اهل اسلام هفتاد و سه گروه شدند هفتاد و دو مخطی

و مبتدع یکی مصیب سنی چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت ایراد وقوع آن همچنان روی نمود رئیس ایشان چه فرقه اند

خارجیه رافضیه قدریه جبریه مجسمه و مرجیه هر یکی میان اختلاف خویش پیوسته دوازده گان فرق گشتند

دوازده هفتاد و گشت خبر پیغامبر علیه السلام مطابقه پیوست شرح عقاید ایشان در کتب کلامیه مذکور

و دلالت بدان در عقاید است اسلامیه مسطورست **لست منهم فی شیء** جمله خبر ان است

رابط او ضمیر مستقر فیه است **معنی** اینست بدرستی آنکسانیکه متفرق شدند و گروه گروه گشتند از سبب کفر

و گناه ایشان در چیزی از سوال و عتاب و مواخذه و عقاب یعنی از جهت کفر و معصیت ایشان هیچ مواخذه گناه

بود و هیچ تبعه روی خواهد نمود با فهم بطانیه است برای بیان نفی معنی چنین باشد نه تو در امور دین ایشان

یعنی با ایشان از جهت دین نسبتی نداری و هیچ چیزی خود را با ایشان شرکت نمی نهی از دین تو بحقیقت

و دین ایشان لغیه با معنی چنین بود تو در چیزی از مخالفت ایشان و این چیزی است در معنی نهی از

مخالطت ایشان یعنی با امر نشر نباید و اختلاط ایشان نباید معنی چنین بود تو بر چیزی از تصرف کار ایشان

یعنی ایشان را در توبه نتوانی آورد و عذاب نتوانی کرد **معنی** هر چه کند خدا کند یا معنی چنین بود نه تو

در چیزی از قتال ایشان نه قتال شدید نه یسیر نه قلیل و نه کثیر بدین وجه این آیت بر طریق لکم دینکم

ولی دین باشد بایت قتال منسوخ بود یا معنی چنین باشد نه تو در چیزی از شناعت ایشان نه شناعت کفر

نه شناعت عصیان **سوال** پیغامبر شناعت ایشان بچه وجه در ذکر آورد **جواب** پیغامبر علیه السلام در شان

ایمان ایشان چنان اهتمام کرد که خود را در حق ایشان برای دادن ایمان در معرض شناعت کردن باز داشت

انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون

اهتمام پیغامبر را علیه السلام تنزیل اثبات رجوع کار ایشان سوی پیغامبر کرده انما امرهم الی الله را بصیغه حصر

وجه افراد این جمله تاکید است مر جمله فی شیء منهم از جهت که ساز اتصال کرد واوی او آورد چون مقرر کلام سابق است
تذییل باشد معنی اینست نیست کار ایشان مگر باجع سوی خدا و مگر مفوض بسوی حق سبحانه و تعالی رجوع کار
ایشان از کفر و ایمان بر توبه و عصیان و نجات و عقوبت گرفتن در دنیا یا تاخیر عنایت تا آخرت و جزا دهیم
سوی ایشان چه گونه بدن از سبب آن چه خوبی بس خبر خواهد کرد خدای بدانچه میکردند و بدانچه از معاصی
بینند بعضی از ایشان را خواهد گفت چنین و چنین کرده آید و مستحق چنین و چنین عذاب شده آید یا این خبر
کردار عذاب کردن است که چون ایشان را عذاب کنند زبان حال از کردار ایشان خبر دهد **مَنْ جَآءَ**
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰٓ
إِلَّا مِثْلَهَا این جمله معترضه است برای ذکر وعده انکه وعید معنی اینست هر که نیکی را بیارد و ثواب آن نظر
دارد ده نیکی از فضل در یابد بدل یک نیکی ده مثل او یابد و هر که بدی و گناهی کند جزا او زیاده او بر بدی
نشود **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** این جمله تذییل است معنی اینست و ایشان ظلم کرده نشوند بزیادت
عقوبت بر بدی که مرتکب شود سوال اینجا جزا نیکی ده آورده و جای دیگر یک بهفتصد و زیادت بران ذکر کرد
میان دو وجه فرق چیست و جمع میان هر دو قول بر چه مبنی است جواب یکی بده ثواب نیکی بود و زیادت بر حسب
افزونی آثار فضل شد سوال جزا الحسنة ایمان خلود جنان بود و درین حسنه جزا ده مثل چگونه شود نیز عموم من جاء بالحسنة
و در روی ثواب یک حسنه است نه ثواب ده حسنه عموم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها چه نوع مستقیم نباید و صحت
عموم این چگونه روی نماید جواب از حسنه مذکور حسنه ایمان و غیر حسنه عزم مذکور باید داشت و این عام مذکور عام
مخصوص عموم البعض شاید بنا شد مستفیر معنی آورده است که بجزا آمده اعمال النفس نوع است و موجب عون
ایمان و کفر ایمان موجب خلود در جنان کفر موجب خلود در نیران و دو مضعف با مفصید بیش از آن چون نفع
در رضای خدای چنانچه گفت مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة
حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم و مضعف ده چون نفقه زن و فرزند و نماز و روزه بیایند آن
ده مثل چون عزم نیکی و فعل بدی در عزم نیکی یک نیکی نویسند و در فعل بدی یک بدی ثبت کنند **قُلْ إِنَّنِي**
هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف بقل

مصدر است انتی هدانی مفعول قل است و تاکید او از جهت انکار کافران و منافقان که پیغامبر را علیه السلام حق
نپنداشتند و مهتدی و مهدی دانستند **دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا وَ**
مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دینا قیما حال موطئات از شک موصوفه یعنی الی الصراط المستقیم یا نصب
علی المدح است بتقدیر اعنی یا بدل است از محل او و ملة ابراهیم مفعول اعنی است و تواند بود دینا قیما مفعول
اعنی باشد و ملة ابراهیم بدل و عطف بیان تواند و در وجه معرفه است و موفقه حال نبود حنیفا حال است از
ابراهیم که مضاف الیه مفعول است و در حکم اوست یا قیما مصدر است بمعنی قیاما صفت واقع بر طریق را
رجلا عدلا و بعضی قیما بصیغه صفت مشبه بر وزن فیعلا خوانند و ما کان من المشرکین حالی دیگر است معنی آنست
بگوای محمد بدرستی مرا راهنمونی کرده است و براه راست آورده است سوی راهی مستقیم است یعنی دین اسلام که
دین قویم است که در آن هیچ کسری و خطا نیست آسانی و درستی او بر یقین است ملت ابراهیم علیه السلام در حال مسلمانی
پاک از حرام و حال اینست که از مشرکان نبود هیچ صفتی از صفات مشرکان بهیچ وجهی و روی روی ننمود **قُلْ**
إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَٰلَمِينَ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ این جمله دیگر
است از جملهای بر وجه استیناف بقل مصدر است بعد جز آن است لا شریک له جمله موکد است یا حال است تاکید جمله
برای ایراد توحید و تخفیف عبادت احد بر وجه و کاوت است معنی اینست بگوای محمد بدرستی نماز من و حج من و
حیات من یعنی هر طاعتی که در حیات لا العلم و ممات من یعنی هر قربتی که در وقت ممات با خود برم مرا فرید کار
جهان ذات که پرورد کار جهانیان است بنیت مرا و را از پرستندگان کافران شریکی در آن و بتوحید و طاعت او
آمده ام و بخلوص اخلاص با و فرزنده شده ام و حال اینست که من در زمانه خویش اول گردن نهندگان و انقیاد کنندگان
و ایمان که من در زمانه خویش اول اخبار شده ام یا اول مسلمانان در روز میثاق و یک بوسندگان بتحقیق تصدیق
کنندگانم و بعضی از صلوتی صلوة عید مراد دارند و نسکی بمعنی اضحیه پندارند روایت کرده اند پیغامبر علیه السلام
در روز عید عایشه را رضی الله عنها گفت قومی الی اضحیتک و ادعی قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله
رب العالمین **قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ** این جمله

دریافت الله باشد از خدای عز و جل که قدیم دارد آنچه در علم ایشان بعلم قدیم ستاند بیدا می دارد

یعنی خدای عز و جل هر قومی را بمرتبه رسانید و بمحافظت حقوق آن مبتلا گردانید رایت پادشاهی

برآورد و ملک و سلطنت داد تا پیدا کند که عدل خواهد کرد و کیست که جور و ظلم بنیاد خواهد نهاد

علم علم علما افراخت و تعهد حقوق کی کوشی و تحرز از حیله جوئی مبتلا ساخت و زهاد و عباد را بزهادت

و عبادت او زد تحرز و تجنب از نمودار و بالتزام اخلاص درین کار مبتلا کرد و اغنیا را بتمول و منال رسانید

و بمطالبه شکر و اداء حقوق مطالب گردانید و مساکین و فقرا از ابره دولت مسکنت و فقر داشت و ایشان را بتحمل

اذی و صبر و عنا کاشت و همچنین ابتلا بمحافظت حقوق سایر مراتب و لطائف اصحاب دیگر مناصب

ان ربک سریع العقاب الجمله بذیل التحقیق ابتلاست که در ابتلا بر حسب غالب ظهور تقصیر و تفویت

در حقوق مراتب و در عاقبت آن عقوبت پیش آید و نکال و عذاب روی نماید و تاکید آن از جهت اظهار مقصود

که تخویف و ترهیب است بر وجه و کادت است معنی آیت بدرستی پروردگار تو شتابنده عقاب او از عقاب او

غافل نباید بود در محافظت حقوق و تقصیر نباید نمود عقاب را سریع خواند که عقاب موعود در قیامت است و واقع

شدنی است سریع الوقوع است آنکه الاتی قریب و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب یا مراد از وقوع عقاب در دنیاست و آن بر گنهگار

افوت سریع است وانه لغفور رحیم این جمله تکمیل است برای دفع وهم که از توصیف بسرعت عقاب وهم

آن اید که مومنان عاصی را نیز بنامرزد بر گناه ایشان نبخشد چنانچه معتزله گمان می برند و دو مذهب خطا میکنند جمله

را موکد آورد تا بر پا منوهم معتزله سنگ حصر کرد معنی آیت بدرستی پروردگار تو هر آینه آمرزگار است

بخشاینده است خطا بخشد سوال عقاب مقابل ثواب است غفران کرد گر ثواب جزا است در جواب ثواب را باب جلب

منفعت و غفران از نوع سلب مضرت بود سوره قرانی از عجائب کلام ربانی است در مکه یکبار گی فرود آمده مگر شش آیه قل تعالوا

اتل ما حرم ربکم علیکم تا تمام در آیت که بعد اوست که این سه آیات را آیات محکمات خوانده اند ام الکتاب هم در آیت دیگر

اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی و لم یوح الیه شیء تا آیه که متصل اوست و آیت ما قدروا الله حق قدره که این شش

آیه در غیر مکه فرود آمده است و بعضی گویند شش آیه مذکوره در مدینه و بعضی گویند میان مکه و مدینه نازل

شده و بعضی گویند سوره انعام تمام یکجا آمد و آیه یعنی قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم روایت کرده اند چون سوره انعام نازل

کنند برابر او هفتاد هزار فرشته بودند نزول او را اعظام و اجلال مینمودند و بعضی گویند چون این

سوره نازل گشت و نور و دبوست برابر او چندان هزار فرشتگان آمدند که مشرق و مغرب پری

[illegible] انعام در شب نازل گشت و همه آن شب بر نبوی صلی الله علیه و سلم بکفایت

مو سته در ختم این سوره بایت هو الذی جعلکم الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات صنعت رد

الاطراف است هو ختم الکلام بما یناسب ابتداء بدایت او بذکر اسماتها و زمینها که بعضی از آن بالا

بعضی است بود و ختم او بذکر هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات ملایم بکه او

مناسب ملا و در اخرت سنا حالا ختم فرمود و نیز ذکر سریع الحساب و عید ها است و انه لغفور رحیم مشتمل جمیع

وعیدهای ان مرهم بتفاصیل وعید و وعیده که درین سوره گذشته و تفاوت ثواب و عقاب است که

بالا رفته و ختم او بذکر غفران و رحمت در مقصود بودن منتها است نیک مثبت که

از آیات لطافت حسن مقطع و بلاغت انتها است والله اعلم

بالصواب الیه المرجع و الماب لا اله الا هو

بلی توکلی الیه و هو حسبی

تمت تمام شد ربع اول من تفسیر بحر المواج بوقت نماز عصر روز شنبه بتاریخ نوزدهم ماه محرم الحرام سنه ۱۱۰۰

